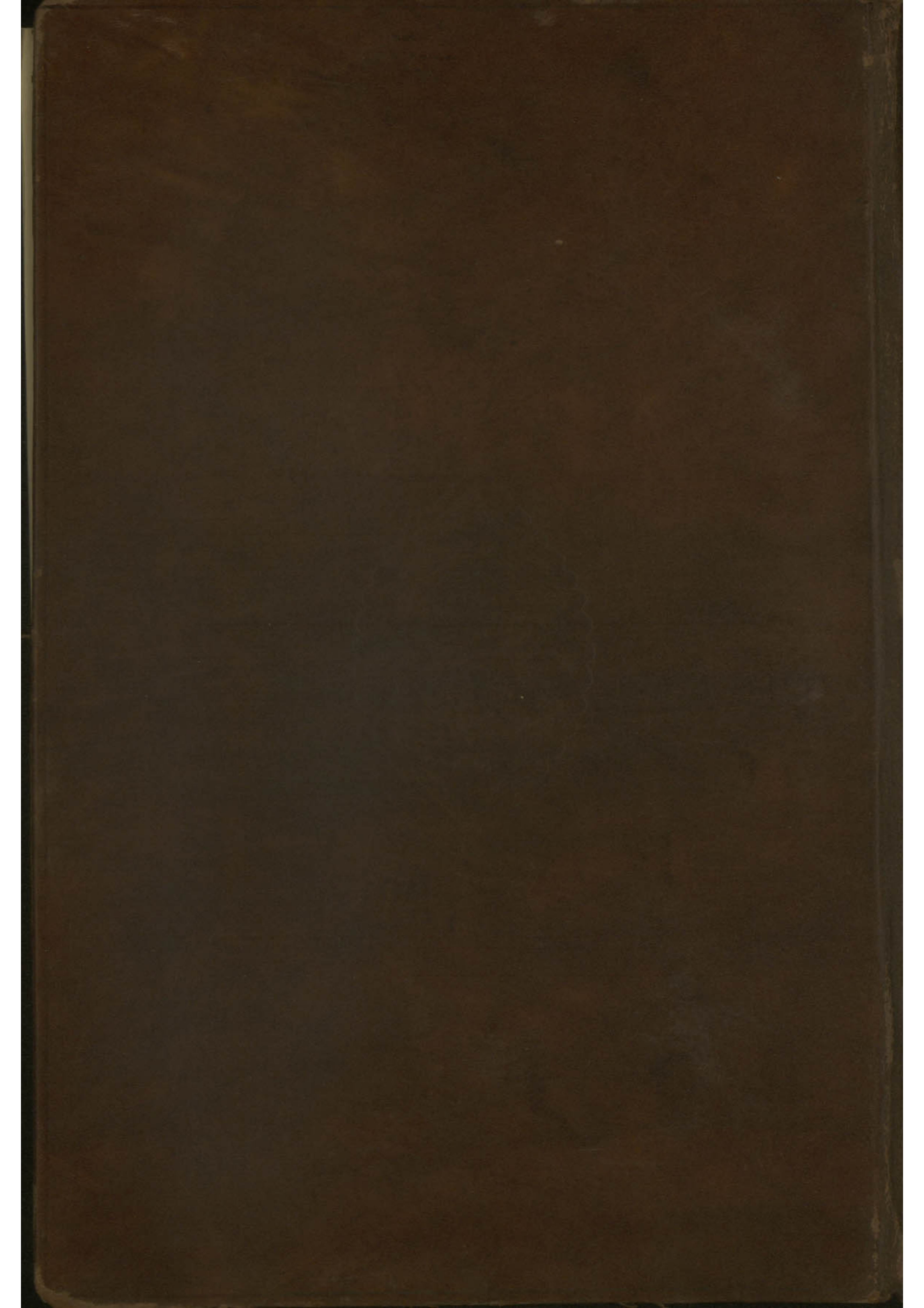
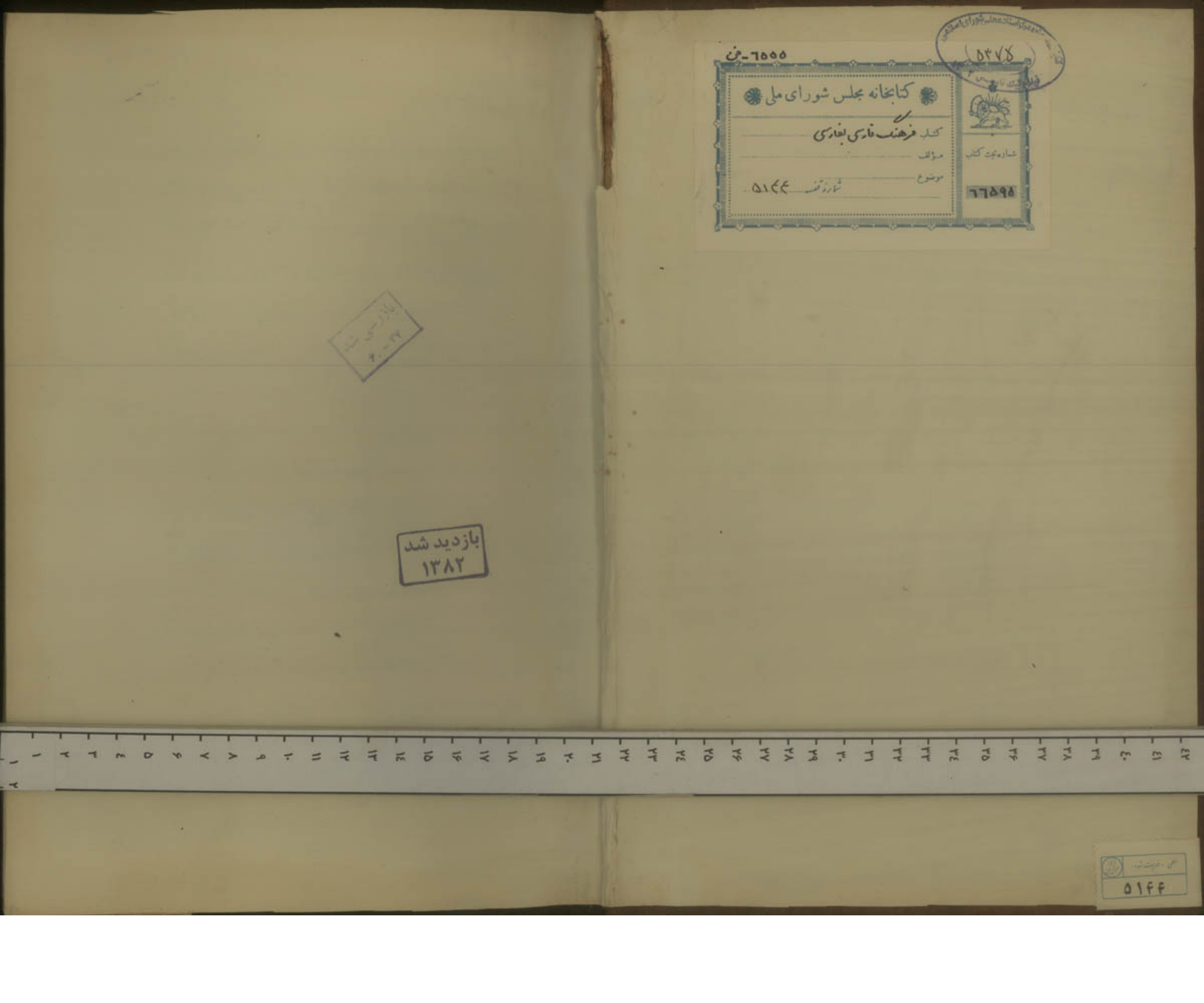
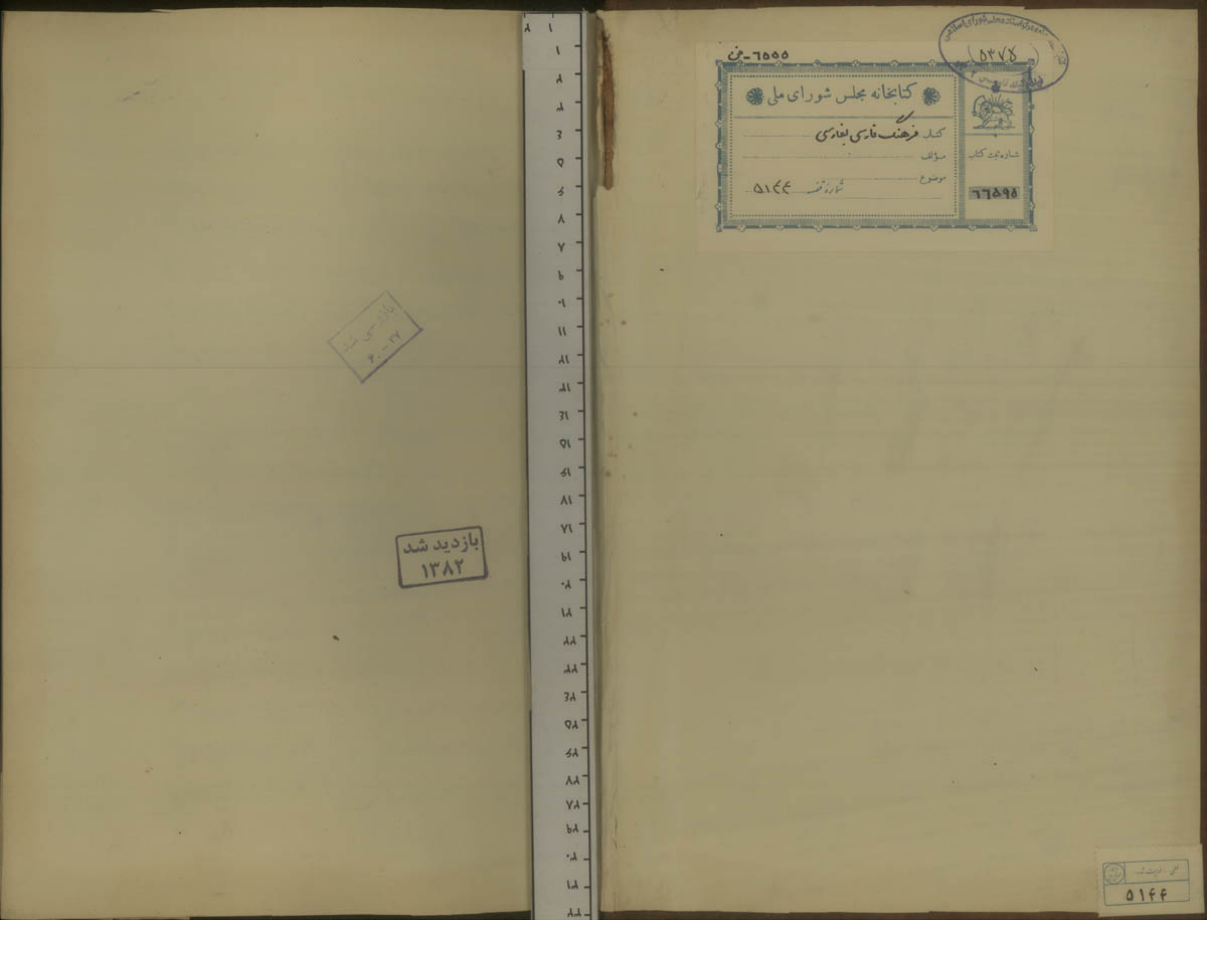



۶۵۵۵-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب فرهنگ فارسی بفارسی
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۵۱۴۴
شماره ثبت کتاب
۶۶۵۹۸
۵۳۷۸
بازدید شد
۱۳۸۲
۵۱۴۴



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب فرهنگ فارسی بفارسی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۶۵۹۵
شماره دفتر ۵۱۴۴
بازدید شد
۱۳۸۲
۵۱۴۴

باتفاق بنای شهری کردند چون باتمام رسید میان برادران در تسمیه آن مناقشه شد هر چه هر کدام میخواستند
که شهر را مسما بنام خود کردانند بزرگان و عقلای زمان رفع آن منازعه بدین وجه اندیشیدند که شهر را
بنام برادری و اهل شهر را باسم برادر دیگر موسوم سازند لهذا شهر را ری و اهل شهر را رازی گفتند و در عربی
راس البنا این بود یعنی سردار کلکاران حکیم سنائی فرماید ~ جان بدانش کن مزین تا شوی زیبا
ازانک ٭ زیب گیرد عمارت بی نظام دست راز ٭ خواجه جمشید لویکی بنظم آورده ~ بنای قصر معانی
تست کاندرو می ٭ نه عقل هیچ مهندس نه وهم راز رسد ٭ رازبام رازبانه را گویند و آن را بادبان نیز
نامند رازر بازای عجمی موقوف توده غله را گویند و آن را جاش نیز خوانند راسن راه باشد راستا
وظیفه و راتبه را خوانند حکیم فردوسی فرماید ~ خدایا نخواهم ز تو راستاد ٭ چو جود تست همه را وظیفه بداد
راسن با سین مفتوح بنون زده نام درختیست که آن را پیلگوش نیز نامند و آن نافع بود همه المها و دردها
را خصوصا دردهای که از سردی و رطوبت باشد و مفرح دل است و مقوی آن و کزندگی جانور را
سودمند بود حکیم انوری گفته است ~ در بوستان کلفته من کرچه جای جای ٭ با سرو و یاسمین مثلا سیر و راسن است
هم او گوید ~ در بوستان مجلس کلهوار خارجی ٭ چون در میان سرو سمن سیر و راسنم ٭ با باد در لطافت
بس مری کنم ٭ کر خاک در که تو نمایند شیمنم راسو نام جانوریست که از اموش خرما کویند حکیم ناصر خسرو
فرماید ~ عمر مرا بخورد شب و روز سال و ماه ٭ پنهان و رمز رمز چو موشان و راسوان ٭ فرید الدین
احول راست ~ از عدل تو در عهد تو یک ذره نه خالیست ٭ از قهقهه کبک دری خانه راسو راش بمعنی
راژ بزای عجمی است که مرقوم گشت راغ دامن کوه بود که بجانب صحرا باشد مولوی معنوی فرماید ~
ای نوبهار حسن بیا کان هوای خوش ٭ بر باغ و راغ و کلش و صحرا مبارکست ٭ شیخ عطار نظم نموده

بود انگشت در کریم چراغی ترا میجویم از هر دشت و راغی راف بزباز باشد و بتازی بسباسه خوانند راه
گیاهی بود مانند سیر که از او بریان کرده بخورند شمس فخری فرماید ز عدل و رحمتش امکان آن نیست
که بادی بگذرد بر برگ راف راک دو معنی دارد اول عوج جنگی باشد منصور شیرازی نظم نموده
بتا منت بازوی حفظت به پنجه قوت زموی گردن شیر ژیان قلاده راک دوم کاسه را گویند راکاه
فاحشه و بدکاره را گویند شرف شفروه راست ای طبع تو بسته تر ز سنگ خاره وی گاه سخن بسر دوم گنجواره
ای والده هنر ز تو آشکاره وی سگ بزبان یزدیت رکاره رام نه معنی دارد اول ضد وحشی باشد دل
مولوی خواجه آصفی راست بس که استغنای لیلی در سگش تاثیر داشت رام شد آهو بمجنون و سگ لیلی نشد
دوم نام سروشیست که موکل است بر افعال بندگان و تدبیر امور و مصالح روز رام باو متعلق است
سیوم روز بیست و یکم است از ماههای شمسی و نشاید درین روز سفر کردن و وام دادن حکیم فردوسی نظم
فرموده ترا روز رام از جهان رام باد همان باد را با تو آرام باد چهارم ارام را گویند مولوی معنوی
فرماید جلوه گری کرد یک غمزه او فتنه نمود و دو جهان رام داد پنجم بمعنی روان آمد حکیم فردوسی
گفته بسوی زفر کردم آن تیر رام بدان تا بدوزم زبانش بکام ششم نام شخصی است که واضع
ساز چنگ اوست و او را رامتین نیز گویند حکیم خاقانی بنظم آورده گرچه تن چنگ شد به ناقه لیلی است
ناله مجنون ز چنگ رام برآمد هفتم خوش و شاد باشد حکیم اسدی گفته سپهبدار از آن گفتها گشت رام
که پیغام بد با نبید و حرام فخر گکانی راست شهی خوش زندگی بود ست و خوش کام که خود در لفظ
ایشان خوش بود رام هشتم نام دره ایست از ملک هندوستان استاد فرخی گوید آن کرد او بکونام
که اندر دره رام با پیل همان کرد که با گرگ ز خواری و بزبان هندی نام پادشاهی بوده ز شوکت

است تا و فرخی نظم نموده گاهی بدریا برشوی گاهی ز جیحون بگذری که رای بگریزد ز تو که رام و که خان تکین
نهم نام عاشق ویسه باشد و او را رامین و رامیه نیز خوانند فخر گکانی بقصیده نظم آورده همه چیزی گرفته
جای آرام ای آرام مانده خسته دل رام هم او گوید سمنبر ویس گفت ای بیخبر رام نداری از
خردمندی بجز نام رام اردشیر نام شهریست که اردشیر آنرا بنا کرده رام برزین دو معنی دارد اول
نام آتشکده بوده حکیم فردوسی راست بران نامه بر مهر زرین نهاد بر موبد رام برزین نهاد دوم
نام پهلوانیست هم او گوید سپاهی بزرگ از مداین برفت بشد رام برزین سوی جنگ تفت رامتین
نام شخصی است که چنگ را وضع نموده و او را رام و رامین نیز خوانند عبدالواسع جبلی راست
بر فلک برداشته خورشید جامه وانگهی بر سما بنواخته ناهید چنگ رامتین منوچهری گفته
حاسدم خواهد که شعر او بود تنها و بس باز نشناسد کسی بربط ز چنگ رامتین رامر با اول مفتوح نام
شهریست که ابریق رامری بدو منسوبست رامش با میم مکسور شین منقوطه زده بمعنی آرامش است
چون ساز و نغمه باعث آرامش می شود سازنده و گوینده را رامشگر میگویند منوچهری فرماید
ز رامشگران رامشی کن طلب که رامش بود نزد رامشگران و نقش نگین نوشیروان باین عنوان بوده
راه بسیار تاریکیست مرا چه بینش عمر دوباره نیست مرا چه خواهش مرگ در قفاست مرا چه رامش
رامشت دو معنی دارد اول بمعنی رامش بود دوم نام روز چهارم است از خمسه مسترقه سال ملکی رامش جان
نام صوتیست از مصنفات باربد مطرب شیخ نظامی در صفت باربد گوید چو کردی رامش جان را
روانه ز رامش جان فدا کردی زمانه رامشخوار نام نوایست از موسیقی رامشک بمعنی رامش است
که مرقوم شد راموز با میم مضموم و واو معروف و زای منقوطه موقوف ناخدا را گویند حکیم ازرقی

کفته س تن چو کشتیست اندرین دریا، رهبر و باد بادبانش فضل و عطا، هست راموز مرشدی کامل
که بردم ترا سوی ساحل رام هرمز نام شهریست از اهواز که از او در زمان قدیم سمکان میگفته اند رامی
بمعنی رامتین است که مرقوم شد و اورا رام نیز گویند استاد گفته س چو رامی که گهی بنواختی چنگ
زخوشی بر سر آب آمدی سنگ رامیاز با میم موقوف شبازا نامند و ازرا میار نیز خوانند حکیم نزاری
قهستانی نظم نموده س رسیدم در میان مرغزاری، درو دیدم رمی می رامیاری رامتین با میم مکسور و یای
مجهول و تای فوقانی مفتوح نام قصبه ایست بزرگ از ولایت بخارا که بر دو فرسنگی شهر واقع است
و دیده بارهای بسیار مشتمل است خواجه علی رامتینی که از کمل اولیاست و بحضرة عزیزان اشتهار
دارد نظم نموده س خواهی که بکنج رسی بارامی تن، و اندر طلب او دست بیارام ای تن، خواهی
مدد از روح عزیزان یابی، پای از سر خود بساز و بیا رامتین رامین و رامینه نام عاشق ویسه باشد
و اورا رام نیز خوانند فخر گرگانی راست س یکی انگشتری برداشت رامین، که باشد یادگار شاه رامین
هم او گوید س چو می بد مهر گل را سینه میخوار، بشادی خورد ازان تا بود هشیار ران دو معنی دارد اول
معروفست دوم درخت انگوره را گویند راین با نون مفتوح شلوار باشد حکیم خاقانی فرماید س
کرعلم رانیست بر پا موزه زرین شاه، ران او راین دو پا برتابد بیش ازین، حکیم انوری گفته س
مرا که طوطی نظمم درین چنین وحلی، چو چوزه پای بکل در نباشد آخر تبین، اگر چو بط و همایم کند کرامت تو
بچه بزیور مسحی و زینت راین راوچه نام نوعی از انگور باشد راود زمینی را گویند که مشتمل باشد بر فراز و نشیب
و در آن آب روان و سبزه فراوان باشد حکیم فردوسی فرماید س فسیله براو و همی داشتی، شب و روز
بدشت بگذاشتی ورا ودک با واو مفتوح بکاف زده شراب صاف و لطیف باشد و معرب آن

راوقست اثیر الدین اخسیکتی راست س همی تا بیفزاید از زیر رامش، همی تا بیفزاید از زر حلب
دولت همه ونزهتی باد و دایم، گفت ندیم باده با دراوک، ظهیر فاریابی گفته س بگذشت ماه روزه
بخیر مبارکی، بر کس قدح زباده گلرنگ راوکی راوماده انگوره باشد و از ابتازی حلبیت خوانند
راوید درخت اشترغار باشد راه هشت معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی کرت و مرتبه باشد
چنانکه یک راه یعنی یکمرتبه و یکبار سید حسین غزنوی فرماید س شاها بفال خنک تو هر ماه باد، و اقبال
وا به پیش تو صد راه راه باد، حکیم سوزنی راست س مخمور دو چشم تو بیک غنج و دلال، صد راه در خانه
خمار شکست، سیوم رسم و قاعده است کمال اسمعیل گفته س تعجب چه باشد که این رسم و راه بیندازند
انجاز نان اسم راه، چهارم نغمه باشد پنجم هوش بود و این دو معنی را شیخ نظامی نظم نموده س بزن راهی
که شب بی راه کردد، مگر کاین داوری کوتاه کردد، ششم سخن بود هم شیخ نظامی گوید س چه مرغی تو تو
زاد و بوم تو کجاست، سزد گر بگوی مرا راه راست، هفتم پادشاه هندوستان را گویند و اورا
رای نیز خوانند استاد فرخی راست س یک بنده تو دارد زین سوی اودشاهی، یک چاکر تو دارد زان سوی
کنگ رای، هشتم باطن سخن را خوانند چنانکه اگر گویند که راه فلان فلان از زده اراده آن باشد که باطن
فلان فلان از زده راه جامه دران نام نواییست از موسیقی که نکیسا چنگی مصنف آنست و از راه جامه دران
نیز خوانند شرح و مثال این در ذیل لغت ره جامه دران مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی راه خارکش
نام نواییست از موسیقی و از نوای خارکن نیز خوانند شیخ فرید عطار راست س بت گلرنگ راه خارکش زد
بنوک خار راهی سخت خوش زد راه خسروانی نام سرودیست از موسیقی امیر خسرو فرماید س
نوا چون گفته شد بگشاد جو جو، ز راه خسروانی عشق خسرو راه شبدیز نام لحنیست از مصنفات باربد

مطلع شیخ نظامی در صفت باربد گوید بیت هران شب کو گرفتی راه شبدیز ‧ شدندی جمله آفاق شب خیز
راه گل نام نوای است از موسیقی منوچهری گفته بیت قمریان راه گل و نوش لبینا دانند ‧ صلصلان باغ سیاوشان و
با سروستاه راهوی نام مقامیست از موسیقی شیخ نظامی گفته بیت نکیسا در ترانه جادوی ساخت ‧ پس انگه این غزل
در راهوی ساخت رای دو معنی دارد اول بمعنی راه آمده رفیع الدین لبنانی فرموده بیت چو پیش رای رایش
بدید سایه نمود ‧ ز چه ز بیم روی آفتاب بیزاری ‧ دوم یکی از نامهای حاکم هند است رایکا محبوب و مطلوب را
گویند و مردم مازندران ریکا خوانند مولوی معنوی فرماید بیت رایکا روی نمود ست غلط افتادی
باش تا در طلب روی جهان بجای رایگان چیزی را گویند که در راه یابند بی بدل عوضی و تحمل مشقت و کسبی
در اصل راهگان بوده حرف ها را بهمزه ملینه بدل کرده بصورت یا نویسند حکیم سنائی فرماید بیت
هیچ طاعت نامد از ما همچنین بی علتی ‧ رایگان مان افریدی رایگان مان در پذیر شیخ نجم الدین دایه گفته
دست از جهان بدار وازو پای بازکش ‧ کان رایگان بکاوتنا رسید هند رایه نام جوششی است
که بر سر و روی اطفال بر آید و بتازی آنرا سعفه گویند زانیب بی منقوط ال زانفر و زانکر در هر دو لغت با بای
موقوف و در لغت اول بضم عین و در لغت ثانی بضم کاف عجمی آن باشد که کسی دهان خود را
پر باد سازد و دیگری چنان دست بران زند که باد از دهانش بجهد با صدا و آنرا زغنوزنگر نیز خوانند استاد
رودکی گوید بیت من دهان پیش تو کنم پر باد ‧ تا زنی بر کیم تو زانگر زابل با بای مضموم دو معنی دارد اول
نام ولایت سیستان باشد و آنرا نیمروز نیز خوانند دوم نام شعبه ایست از موسیقی زاج و زاجه با جیم عجمی
زن نوزاینده را گویند تا هفت روز و او را زچه نیز نامند و زاج سور جشن و شادی بود که هنگام ولادت
کنند زاخل با خای منقوط مکسور درخت زقوم است زاد دو معنی دارد اول بمعنی آزاد بود استاد عنصری راست

بیت کو کلم که ساقی بپرمن فرو نشین ‧ گفتا که زاد سرو زمانی فرو نشان ‧ استاد فرخی نظم نموده بیت
کنون چو دست غلامان سبز پوشیدند ‧ ببوستان شود از باد زاد سرو نوان ‧ دوم فرزند را گویند و بتازی
توشه را خوانند زاد حزر و زاد خور و زاده وخت پیر سال خورده را گویند زادشم با دال موقوف و شین منقوطه
مفتوح بمیم زده نام پدر افراسیاب است زارنخک زمین ریگناک و سخت باشد و آنرا زرنفق و زرنخک
نیز خوانند زارتشت و زاردشت و زارهشت و نارهشت این چهار لغت نام مردیست که کیش مغان را
او بنا نهاده و کتابی آورد که نام آن زند بود و گفت این کتاب را حق تعالی بمن آمده و آن مشتمل بر
احکام دین مغان بوده مغان او را باعتقاد نبوت است و در زمان گشتاسپ بوده زارج زرنخک باشد
زارخورش زنی را گویند که طعام اندک خورد و کم خور باشد و او را بعربی قتین گویند بفتح قاف و کسر تا
زاره دو معنی دارد اول بمعنی زاریست که مترادف خواری بود منوچهری در صفت انگور گفته بیت
انگور آن کشته را بکواره ‧ بر سر بازارشان نهند بزاره ‧ دوم زاری که مترادف ناله و گریه است شمس فخری
راست بیت سهم و ترسش بعنف احبیات ‧ بگشاید ز خاک و ز خاره ‧ انکه از بیم تیغ او شب و روز
خصم را هست گریه و زاره زاریانه سبب و باعث زاری بود حکیم نزاری قهستانی گفته بیت
بشنوای زار از زاری زار ‧ زاری و ما و زاریانه ما زازال مرغکی سیاه دست و پا کوتاه که چون بزمین
نشیند نتواند خاست و بعضی ستوک ماند زازل با زای منقوطه مکسور ظرفی باشد مانند طبقی که دران سوراخ
بسیار بود مثل کفگیر که طباخان و حلوائیان آنرا بر سر دیگ نهند و روغن و شیره و ترشیها و امثال آن را
بدان صاف کنند و آنرا پالاون و پالاون و پالوانه و پالونه وارون و ترشی پالا نیز خوانند زاستر با سین
موقوف و تای فوقانی مفتوح بر وزن بمعنی آن سوتر و ان طرف تر بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت

گر جز رضای تست غرض مر مرا ز عمر • بر جز نامه بدو عالم ظفر مرا • وندر رضای خویش تو یارب بدو جهان
از خاندان حق تو کن زاستر مرا • کمال اسمعیل نظم نموده • بگنبه مدحت او چون رسی که من بار • ببین زخط امکان کن
زاستر دیدم • زاغ سه معنی دارد اول معروفست دوم گوشه کمان را گویند حکیم فردوسی فرماید •
دو زاغ کمان را بزه بر نهاد • ز نیزه درون پر ز رنگ و نیاد • شمس طبسی گفته • شیر علم برایت فنا ز پنجه یافت •
زاغ کمان مثال اجل زیر پر گرفت • سیوم نوعی باشد از موسیقی امیر خسرو در صفت قلم نظم آورده •
که بصریر آمده چون مرغ باغ • نغمه بلبل زده از قول زاغ • زاغج با غین منقوطه مکسور زاغ را گویند شاعر گفته •
بسان این دل گرشته دم بدم دولاب • ز دست چرخ جفا جوی میزند غج غج • دلا بنال که رفتند بلبلان ز چمن
وطن گرفت بگلزار زاغکه زاغج • زاغنول آلتی باشد آهنی سرکج • زاد خار پشت باشد • زال دو معنی دارد اول زبونست
باشد دوم نام پدر رستم است • زال زر پدر رستم باشد حکیم فردوسی فرماید • دل زال زر شد چو خرم بهار
ز رخش نو آیین و فرخ سوار • زالوک کلوله باشد که از کمان گروهه اندازند و آنرا غالوک نیز گویند • زامهران
با میم مفتوح نام دارویست که آن تریاک باشد • زامیاد دو معنی دارد اول نام سروشست که بمحافظت جوران
بهشتی مامورست و تدبیر امور و مصالح روز زامیاد باو متعلقست دوم اسم روز بیست و هشتم است از
ماههای شمسی نیکست درین روز تخم کشتن و درخت نشاندن و عمارت کردن • زامیم نام رودخانه
باشد بس بزرگ حکیم سوزنی راست • زجود چون چه زمزم زبان اسمعیل • پدید شد ز کفش بحر
قلزم و زامیم • زانه جانور خرد پرنده که در گرمابها باشد • زانج با نون مکسور و یای معروف و جیم عجمی وطن را
گویند • زاونج معنی دارد اول نبار را گویند و آنرا زاز نیز نامند مولوی معنوی فرماید • زاو ابد ازامنات ساخته
قصرهای منتقل پرداخته • دوم قوی و زبردست و پر زور را خوانند هم مولوی معنوی نظم نموده •

اشک میراند که ای هندوی زاو • شیر را کردی اسیر دم گاو • سیوم شکاف باشد حکیم ازرقی راست
ار مقاطع تیغ تو بیند اندر خواب • ز سهم در کمر کوه قاف افتد زاو • چهارم دره کوه را نامند پنجم خشت
شکسته بود • زاور با واو مفتوح بر وزن هفت معنی دارد اول خادم را گویند حکیم سنائی گوید •
چیست چندین آب و گل را پیروی کردن ز حرص • آب و گل خود گیر تا بسته میان در زاوری •
دوم نام ستاره زهره است شیخ اوحدی نظم نموده • ببام شاخ برآمد گل از سراچه باغ • چنانکه بر افق
چرخ زاور و زاوش • سیوم قدرت و یارا باشد شمس فخری راست • اگر نبود خلاف و [illegible]
انجم و آفتاب را زاور • چهارم حیوانی را خوانند که بران سوار شوند و آنرا بتازی راحله نامند استاد
رودکی فرماید • جگر تشنگان بی توشکان • که بیچاره مانند و بی زاوران • پنجم زنده بود ششم در بعضی
از فرهنگها بمعنی رنگ سیاه مرقومست و در بعضی بمعنی عضوی که آب سیاه آورده باشد نوشته اند
والعلم عند الله تعالی هفتم زفت و بخیل را گویند • زاوش و زاووش با واو مضموم بشین منقوطه زده ستاره
مشتری باشد و آنرا برجیس نیز نامند حکیم سنائی فرماید • فلک سادس است زاوش را • که دهند داست
دانش و بهش را • سید ذوالفقار شروانی گفته • سایه خورشید و تیر زاوش آیت کز شرف • مایه اجلال تو
بر فرقدا آورده است • زاول با واو مضموم بلام زده بمعنی زابل است که مرقوم شد سید ذوالفقار
شروانی فرماید • بر زاول ار بپارد الماس تیغ تیزش • اجزای زال زر را زان کند چو زیبق • زاولانه بند
آهنی که بر پای ستور نهند و بمعنی موی جعد نیز آمده • زاویل با واو مکسور و یای معروف نبار را گویند و آنرا
زاز و زاو نیز نامند • [illegible] • زاپیز دو معنی دارد اول سرشک آتشین بود دوم نام داروئیست
که از آن بوی باد ران گویند • زاژ و زاژه گیاهی بود که بی تخم روید و در غایت بی مزگی باشد چنانکه از آن

بخاید بزم نشود و سخان بی مزه را بهمین اعتبار ژاژخاییدن گویند کمال اسمعیل راست چو اشتر و چو را
ژاژخای و هرزه درا نیم اگرچه مرا اشتر و درا نبود حکیم خاقانی فرماید ژاژخای چرا نهی بنجم از آنکه هنوز
در عدم است آنکه هم قرآن منست ژاژ دمک با زای ثانی مضموم و میم مفتوح لوبیا باشد و بتازی ... ازا
گویند ژاغر با غین مفتوح چینه دان مرغان باشد و از ابتازی حوصله خوانند حکیم خاقانی فرماید
از دل و رخسارشان خوردند چندان کرکسان کز بن منقار در پر ژاغر نسر خفتند
حکیم ازرقی راست تجسته خامه تو تا بر سرح در نشین چو زر ساو شدست از برای نقد تمن کبوتر است کیاز
چنگ و مخلب شاهین براه دید ز ژاغر برافکند ارزن ژاله ... معنی دارد اول تگرک باشد حکیم انوری راست
ژاله خورشید شعله بار دا کر در جهد برق خاطرم بنظام دوم شبنم بود و آن چنان باشد که شدت سرما هوای
صافی را غلیظ گردانده بخار سازد و آن از زمین بلند شود و بر برگهای نباتات قطرها پدید آید شیخ سعدی
نظم نموده ژاله بر لاله فرو آمده هنگام سحر راست چون عارض گلبوی عرق کرده یار حکیم اسدی گفته
بگفت این و گلبرگ پر ژاله کرد زخونین سرشک آتشین لاله کرد سیوم بمعنی حاله است که مرقوم شد شمس
فخری فرماید تا غلامانش کنند از ژاله ابر مکر آسمان شود ژاله ژاد خالص را گویند فصل سین ساو چهار
معنی دارد اول خراج باشد و از اباج و باژ نیز گویند حکیم ناصر خسرو راست باد شاکشت آرزو بر تو
زنی پاکی تو جان و دل بایدت داد این باد شاه نرو سا دوم شبه و مانند را گویند سیف اسفرنگی
گفته هست شتر گربها در سخن من ولیک گربه او شیر کیر اشتر او پیل سا سیوم نوعی از قماش باشد
حکیم نزاری فرماید تشریفهای فاخر کرده روان زهر سو نخ و نسیج مخا گو نوسای ساده چهارم سایندن
و امر از سودن بود سابوته زن پیر باشد بزبان اسپان سابود و معنی دارد اول ... را گویند دوم رسنی باشد

الطفال و روزهای عید و ایام جشن ازار از بام یا درخت آویخته بر آن نشینند و باد خورند و از اباریج
و کاز و کازه نیز خوانند سابوره با بای مضموم و واو معروف هیزم مخنث را گویند سابزک با بای مکسور
و زای مفتوح مردم کیا باشد ساتکین دو معنی دارد اول بمعنی ساتکینی است که بعد از این مرقوم خواهد شد
دوم محبوب باشد منوچهری راست از بهر زدو باز داو گران تر ببر وز دو کف ساتکین ساتکی کش بدم
ساتکینی قدحی باشد که بدان شراب خورند حکیم خاقانی راست ساتکینی خوریم و جور دهیم دور ها
در میانه بسر تا نیم حکیم ازرقی گفته شراب لعل بده اندکی بده و ر وبده میان دور درون ساتکینی نگاه
ساج دو معنی دارد اول ماده مرغ کنجد خواره را گویند خواجه جمشید لویکی راست چون زاغ شب از کشاد ن
پر بربست زبان مرغ دراج طاوس ملایکه بدر روی کشی کبک نمود کمتر از ساج دوم مایه را نامند
ساجی با جیم عجمی مکسور و یای معروف سفید را گویند سیف اسفرنگی راست بسته تنگ تو در هوا
سر شکم شکر ساجی است در کلاب شسته ساخت با خای موقوف دو معنی دارد اول معروف است دوم
بر گستوان را گویند حکیم خاقانی راست از جنیبت فرو کشاید ساخت آیینه اش بر عذار بند و صبح هم او
گوید با مداد آن که یکسان چرخ ساخت بر پشت اشقر اندازد و در بعضی فرهنگها بمعنی بند و باز نیز
مرقوم است ساخن با خای مکسور صاروج باشد ساد چهار معنی دارد اول بمعنی ساده آمده شمس فخری
راست برای کسوت خلام در کارش خز رشید ز چرخ گاه منقش طراز دو که ساد دوم استاد
را گویند حکیم سنایی نظم نموده خلق کشت از قدوم زاهد شاد زانکه او بد به پند دادن ساد
سیوم خوک نر باشد و از اگراز نیز خوانند حکیم اسدی فرماید درختان که کشته نداریم یاد
بدندان بدو نیم کردند ساد چهارم دشت و صحرا باشد و آنرا ساده نیز گویند ساده چهار معنی دارد

اول موزونست دوم صحرا را گویند حکیم سوزنی این دو معنی را نظم نموده ع زچاه عشق برآمد دلم بساده
بجواو • بمشک سوده بپوشید چاه ساده زنخ • از مصراع اول معنی ثانی و از مصراع ثانی معنی اول مراد است
مسعود سعد سلمان در صفت اسپ گفته ع که تکش کرده ساده را کهسار • گر بپش کرده کوه را که زور
سیوم بمعنی ایستاده بود حکیم اسدی فرماید ع فلک چو ایوانی شد زمین در وجو تهی • بتکیه وار کان
در پیش ساده چاکروار • چهارم نام برگ درختیست دوای که از دیار هندوستان بیاورند و معرب
آن سادج است و آنرا بهندوی تیرج گویند سار هفت معنی دارد اول سر را گویند چنانکه نگونسار بمعنی
نگون سرست و از کرزگار و سار مراد کرزگاو سر باشد و از سگسار مقصود مخلوقی است که سر او
مانند سگ بود و بدن مثل آدمی حکیم ناصر خسرو در صفت قلم فرماید ع آن زرد تن لاغر گل خوار سیه سار
زردست نزارست و چنین باشد گل خوار • همواره سیه سرش ببرند از یراکه • هم صورت ماتمزدگانست سیه سار
سرمار دوم نام جانوریست پرنده سیاه رنگ که خالهای سفید دارد و خوش آواز بود و چشم بنگار
ملخ کند حکیم خاقانی راست ع سار از تو مشعبد چمن گشت • هندوی چهار پاره زن گشت •
ملا شانی تکلو فرماید ع ورنه من و اندیشه که در کشت مکافات • طاعون ملخ تعبیه در چنگل سارست
سیوم محل و جای را گویند عموما چنانچه مختاری بنظم آورده ع بکتف سار برآورده زانو از ادبار •
بچشم خانه فرو رفته دیده از تیمار • و محل انبوهی چیزها را خوانند خصوصا مانند نمکسار و کوهسار و شاخسار
و باین معنی بدون ترکیب در آخر کلمات گفته نمیشود حکیم خاقانی این دو معنی را بترتیب مرقوم نظم
نموده ع سار بشاخسار بر زنگی چارپاره زن • خنده زنان چو زنگیان ابر زروی اعجمی چهارم
بمعنی شبه و مانند آمده ملا عبادی گفته ع باران و سرین سار هیونان و گوران • با چشم گوزنانی و با گردن آهو

پنجم شتر را مانند و ساربان شتربان بود استاد رودکی در صفت تاجری بنظم آورده • داشتی آن تاجر
دولت شعار • صد قطار سار اندر زیر بار • ششم رنج و محنت بود خسروانی گوید ع جانم بلب آمد از غم
و سار • مردم ز جفا و جور بسیار • هفتم کلک و نی میانه تهی را گویند سارا خالص را خوانند اگرچه این
لفظ باین معنی شایسته صفت دیگر چیزها نیز دارد فاما ترکیب آن بغیر از عنبر و احیانا مشک و زر بنظر
نرسیده چنانچه حکیم اسدی نظم نموده ع زخاک تبه جان گویا کنی • زخون منی مشک سارا کنی • مولانا جامی
در یوسف زلیخا بنظم آورده ع چه حاصل زانکه دانی کیمیا را • مس خود را نکرده زر سارا • ساران دو معنی
دارد اول سرها باشد مولوی معنوی فرماید ع گفت آن رنجور کای یاران من • چیست این شمشیر بر ساران من
دوم او گوید ع نصیحتهای اهل دل دوا النخل را ماند • پر از حلوا کنندش زو فشی خاشه تا ساران
بکورستان بزیر خشت بنگر • که نشناسی تو سار افشان ز نابادان • دوم نام قصبه ایست از قصبات عراق
نهم سارج جانوریست خوش آواز و آنرا سار نیز خوانند سارخک و سارشک بارای مفتوح بخاء زده
در لغت اول و در ثانی بشین منقوطه زده پشه باشد شیخ عطار نظم نموده ع به پیش آفتاب نامدار
چه سارخک و چه پیل آید پدیدار • نه خود پیل ار خود پیل گیری • چو نمرودی بسارخکی بمیری • اثیر الدین
اخسیکتی گفته ع سارشک پیل را بنشان بر زمین زند • لیکن نه مرد پنجه و بازوی همسرست
و سارشکدار یا سارخکدار نام درختیست که آنرا آغال پشه و کژدم و پشه دار و سده و لامشکو نارین و دردار
پشه خانه و پشه غال و کنجک نیز خوانند و بتازی شجرة البق نامند سارک بارای مفتوح نام جانوریست
سیاه رنگ که نقطهای سفید دارد و خوش آواز بود و آنرا سار نیز گویند زراتشت بهرام
گفته ع خروشان بر سر کهسار سارک • که باد اجشن نو روزی مبارک سارنج بارای مفتوح بنون زده

مرغیست کوچک و ضعیف سیاه رنگ که در آذربایجان سوران گویند و آنرا سارنگ نیز خوانند حکیم
قطران بنظم آورده ع چنانکه تازی سوی وغا بروز مصاف ٭ برون صید نتازد عقاب زی سارنج
شمس فخری گفته ع چو عنقاوان وزرا و شمس جو صعوه ٭ چو شهباز است او خصم سارنج سارو باراء
مضموم و واو معروف صاروج باشد استاد فرخی فرماید ع از راستی چنانکه ره او را کوی که زدست
مسطره و سارو ٭ و با واو مجهول نام جانوریست سیاه رنگ که در هندوستان پیدا شود و مانند طوطی سخن
گوید و از انشارو شارک نیز خوانند سارونه باراء مضموم و واو معروف زرانکور باشد استاد رودکی
فرماید سرشک از مژه همچو در ریخته ٭ چو خوشه ز سارونه آویخته سارو باراء مفتوح سه معنی دارد اول
نوعی از فوطه و میزر باشد که از ملک هندوستان آورند و آزاد دران ملک بیشتر زنان لباس سازند
و ساری خوانند حکیم اسدی راست ع فصول سال همه خادمند از آنکه بوقت ٭ لباسی آرد هریک ترا بدیگر کار
سپید سارو زمستان دو رنگ حله تموز ٭ حریر زرد خزان دیبه لطیف بهار ٭ حکیم ناصر خسرو فرماید
تن همان خاک گران است اگرچند ٭ سارو و ابغت کنی کرته و شلوارش ٭ دوم پرده را نامند مولوی
معنوی نظم نموده ع ای سنگ سیه را تو کرده مدد دیده ٭ وی از بس نومیدی شکفته گل از سارو
سیوم زنبورت را گویند و آنرا باره نیز خوانند ساری دو معنی دارد اول نام شهری بود از مازندران
قریب به آمل استاد فرخی فرماید ع شاه ملکان میر محمد که مر اوراست ٭ از آمل از ساری تا زان سوی
ساری ٭ دوم جانوریست که آنرا سار نیز خوانند نجیب الدین جرباد قانی راست ع بنام صاحب عادل
میان خطه باغ ٭ بسرو بر همه شب خطبه میکند ساری ٭ مجد همگر گفته ع تمری و ساری در باغ و کلنگ سازند
بلبل و فاخته بر سرو نشیمن گیرند ٭ و بزبان هندی فوطه و میزری را گویند که زنان آن ملک بپوشند یکسر

ازاله بند ساز ندو سر و پیکر امتقنعه ساربان نام شهریست از غرجستان شاعر گفته ع ببلخ سرو نامورش
ازین ٭ باشد ستندری ساری و ساربان ساز هفت معنی دارد اول معروف دوم سامان و استعداد
بود استاد فرخی راست ع بدل نیک تو او دست خداوند تو ٭ این همه نعمت سلطان جهان و تن همه
ساز ٭ حکیم قطران گفته ع مردم بی برگ را یک خدمتش صد ساله برگ ٭ مردم بی ساز را یک مدحتش
صد ساله ساز ٭ سیوم سلاح جنگ را گویند حکیم سوزنی نظم نموده ع زهیبت تو عدو کش شاهنشهیم بود
کرد نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز ٭ چهارم مهمانی و ضیافت را نامند حکیم فردوسی منظوم ساخته
ع سرش را همانگه زتن باز کرد ٭ دد و دام را از تنش ساز کرد ٭ پنجم مکر و حیله و فریب را خوانند امیر الدین
اخسیکتی فرماید ع نرگس و جادوش به نیرنگ و ساز ٭ خواب سحر بر حدقه من ببست ٭ ششم بمعنی مثل و مانند
آمده هفتم نفع باشد ساز گری نام پرده ایست از موسیقی مرکب از مقام عراق و سامان امیر خسرو فرماید
زمزمه ساز گری در عراق ٭ کرده با هنگ سراق اتفاق ٭ ساز گری را همه خواهان شده ٭ نغمه او تا
بسامان شده ساز مند چیزی آراسته و با نظام را گویند شیخ نظامی راست ع ساز مند از تو گشته
کار همه ٭ ای همه و از بدی کار همه سازو با زای مضموم و واو معروف ریسمانیست در غایت استحکام که از
لیف خرما بتابند و در کشتی آنرا بکار برند و مجاز الاکثر بدان حلق کشند و آن بکیسب موسوم و معروفست
و سازو و بازو ریسمان باز را گویند مولانا وحشی گفته ع السلام ای سیاه سازو بازو ٭ با جازت که هیچ گردم باز
سازوار بمعنی سازگار است ساس دو معنی دارد اول لطیف و پاکیزه بود دوم نام کرمکیست از جمله
کیک و شپش فاما از انها بزرگتر باشد و خون مردم بخورد و چون آنرا بگیرند دست را بدبوی سازد و بهندی
آنرا کتمل خوانند و بزبان هندی مادر زن را گویند ساسان در اجال حسینی مرقومست که گدا را گویند و ازا

ساسی نیز خوانند و در شرح مقامات که امام علامة الزمان برهان الدین مطرزی تالیف کرده چنین
مطالعه افتاد که چون بهمن بن اسفندیار دختر خود همای را ولی عهد کرد ساسان که پسر بهمن بود از خوف
جان بکوه گریخت و سیاحت پیشه کرد جمعی از درویشان بروی گرد آمدند و او در هیچ مسکنی منزل نساخت
و در هیچ موضعی وطن نگرفت بدین معنی مر آن طایفه را که ایشان بانواع کدیه و اصناف سوال
نقود از کان کیسها استخراج میکردند ساسانیان خواندند و نیز آورده اند که چون بهمن ملک را بهمای داد ساسان
از خوف خواهر خود با جمعی از درویشان سر در جهان گرفت و او را پسری بود هم ساسان نام بابک والی
فارس دختر خویش بوی داد و پس فرزندان ساسان بن ساسان که بنا بر بابک بودند ملک را از او
گرفتند و ایشان را ساسانیان خوانند ساستا با سین موقوف نام دیویست از توابع اهرمن و الا دی گفته
در بدی و کدی تو ای منحوس ساستا سا و ساسی استانی ساسر با سین مفتوح بمعنی سارج است که مرقوم
شد و با سین مضموم نی باشد که از آن قلم سازند ساسی گدا را گویند حکیم سنای فرماید ٭ نیز در اول ملکی
که در پیش دم آخر ٭ بود آخر ساسی و بی سامان چه ساسی چه سامانی ٭ هم او گوید ٭ خاکپاشان دیگرند و باد
پیمایان دگر ٭ کی توان مر ساسیان را از اهل سامان داشتن ساغ نام جانوریست مانند سار مولوی معنوی
راست ٭ از تو شد شاهین و باز و ساغ ما و سار ما ٭ و از تو آمد فخر و نام و ننگ ما و عار ما ساغر دو معنی
دارد اول پیاله شراب باشد شیخ نظامی گفته ٭ جهان وام خویش از تو یکسر برد ٭ بجرعه فرستد بساغر گرو
استاد در صفت اسپ فرموده ٭ بگرد ساغر بار رکاب زر نثاری ٭ چنان رود که بجنبد نبید در ساغر ٭ دوم
نام قصبه باشد از ملک دکن بدیعی سمرقندی فرماید ٭ شکر خدا که نیست چو ارباب حرص و آز ٭ گاهی
هوای بیدر و گه فکر ساغرم ساکیز نمد باشد و از آسیا کیز نیز نامند سال دو معنی دارد اول معروف دوم کشتی

باشد حکیم قطران در صفت کشتی گفته ٭ بصحرا نوشتن بکردار رنگی ٭ بدریا بریدن بکردار سالی ٭ و بزبان هندی
نیز دو معنی دارد اول نام درختیست که از تازی ساج گویند و در عمارات و کشتی بکار برند امیر خسرو
در صفت کشتی گوید ٭ ماه نوی کاصل وی از سال خواست ٭ یک مه نو گشته بده سال راست ٭ دوم هر چیز
غلبنده را خوانند سالار سردار و مهتر بود شیخ سعدی در صفت معراج نظم نموده ٭ بدو گفت سالار بیت الحرام
که ای حامل وحی برتر خرام سالار خوان چاشنی گیر باشد و از اخوان سالار نیز گویند و بترکی بکاول خوانند
سال افزون نام ماه دوازدهم است از سال ملکی سال بر درختی را گویند که یکسال بار آرد و یکسال نه
سال مه تاریخ را گویند و از اروزمه نیز نامند و مسعود سلمان گفته ٭ شدش فراموش آن سال مه که آن
خود دید ٭ فرو گرفت مه نیز تتبل و دستان ٭ و بمعنی علی الدوام نیز آمده سالوس فریبنده را گویند
حکیم سنای فرماید ٭ تو چه مردی کناری و بوسی ٭ مرد زرقی و یار سالوسی سالو لشکری را گویند که در پس قلب بدارند
و بزبان هندی برادر زن را نامند سالیان دو معنی دارد اول بمعنی سالها باشد انوری گوید ٭ برو تازه
شد کیسه سالیان ٭ نگردندش از بهر چه کرد او شیان ٭ و گاه بمعنی سال واحد نیز آید دوم نام موضعی باشد در
شروان که بر کنار آب رس واقع است سالیون تخم کرفس کوهی باشد سام پنج معنی دارد اول اسم
پسر حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام دوم نام پدر زال باشد که جد رستم است حکیم فردوسی
فرماید ٭ چو دستان سام اندر آمد بتنگ ٭ پیاده شدندش همه بید رنگ ٭ سیوم مرض بود و بعضی
بمعنی ورم مرقوم ساخته اند و در شرح اسباب علامات آورده که السرسام قال الطبری هذا الاسم
فارسی و تفسیره مرض الراس فان سر هو الراس و السام عندهم المرض و قال الشیخ تفسیره ورم
فی الراس فان السام هو الورم و لعل ذلک فی الفارسی القدیم و قد هجر استعماله و کذلک البرسام فان البر

هو الصدر و تسمیه به لنفس فی ذاته و حقیقته هو و رم جار چهارم آتش را نامند و ازینست که جانوری را که در میان
آتش متکون شود سام اندر نامند یعنی آتش اندرو و در درج همزه را انداخته سامندر گفتند چنانچه مولوی
معنوی بنظم آورده ــ آخر نگر در من که گفتا کی همی ترسی ز آتش ــ رسا رم آنگاه تو سامندر ــ و از تخفیف کرده سمندر
خوانند و اکنون سمندر اشتهار دارد پنجم نام کوهیست در ماوراء النهر و بتازی دو معنی دارد اول زر بود
دوم هلاک را گویند و در صراح بمعنی رگهای زر که در کان بهم رسد مرقوم است و بزبان هندی نام کتابست
ساماخچه ساماکچه در لغت اول با خای موقوف و در ثانی با کاف و در هر دو لغت با جیم عجمی مفتوح
و اخچها سینه بند زنانست سامان هشت معنی دارد اول نظام و اندازه کار باشد دوم بمعنی میسر آید
این دو معنی را حکیم سوزنی بنظم آورده ــ هر چه کردم تا ببینم روی او سامان نشد ــ کار من چون عاشقی هرگز
کی سامان گرفت ــ از مصراع ثانی معنی اول و از مصراع اول معنی ثانی مراد است سیوم قرار و آرام را
گویند کسائی گفته ــ کسی که سامه جبار آسمان شکند ــ چگونه باشد در روز محشرش سامان ــ چهارم شهر و قصبه را
نامند شیخ نظامی در رفتن شیرین از ارمن بسوی مداین و تغییر لباس کردن منظوم ساخته ــ
قبا در بسته بر شکل غلامان ــ همی شد ده بده سامان بسامان ــ حکیم فردوسی فرماید ــ دو سالار از
هر دو سامان به تنگ ــ فراز آوریدند لشکر بجنگ ــ پنجم عفت و عصمت بود ــ امیر خسرو راست ــ
کرد بت از پاکی دامان خویش ــ دامن خود برده سامان خویش ــ ششم قوت و قدرت را خوانند
رضی الدین نیشاپوری فرموده ــ مرا هر زمان درد بر درد و آنگه ــ نه روی فغانی نه سامان آهی ــ هفتم
نشانه گاه را است سامندر نام جانوریست گویند که در میان آتش متکون شود و بعضی بر آنند
که بر هیأت موش باشد و از پوستش کلاه سازند چون چرکن شود در آتش اندازند تا چرک آن

بسوزد و پاکیزه گردد و گروهی آورده اند که بصورت مرغی بود و آن سمندر هم خوانند مولوی معنوی
فرماید ــ آخر نگر در من که گفتا کی همی ترسی ــ از آتش رسا رم آنگاه تو سامندر ــ سامه با میم مفتوح و آخر ها
چهار معنی دارد اول عهد و سوگند باشد شاعر گفته ــ بر کی خورد از حیات وقتی ــ بشکست کسی چو سامه
دوم دام بود امیر خسرو راست ــ ز خونریز تو اندر سامه زلفت افتادم ــ رقیبت گر نخواهد کشت باری اندران
سامه ــ سیوم بمعنی خاصه آمده حکیم سنائی نظم نموده ــ حفظ ایزد سال و مه در سامه کام تو باد ــ عقد گردون
روز و شب بر کوکبه نام تو باد ــ چهارم پناه باشد خواجه عصمت بخاری فرماید ــ روزی بپایگاه سلیمان روزگار
رفتم که سامه به از آن آستان نبود ــ سامیز با میم مکسور و یای معروف و زای منقوطه سنگی را گویند که بدان
کارد و شمشیر و امثال آن تیز کنند سان هشت معنی دارد اول رسم و عادت بود دوم سوهان را
نامند حکیم انوری این دو معنی را بنظم آورده ــ از سیرت و سان رنگ ملوک و ملک آمد ــ حاصل خوبان
کرد چنین سیرت و سان را ــ در کار بامید قبول تو کند خوش ــ آهن الم تیک و خراشیدن سان را
سیوم شبه و مانند است حکیم خاقانی فرماید ــ آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست ــ عود الصلیب من خط
زنار سان اوست ــ چهارم سلاح باشد اعم از آنکه در روز جنگ مردمان بپوشند یا به اسپ و فیل بپوشانند
استاد الرئیس ابو القاسم حسن بن احمد عنصری راست ــ صف پیلانش اندر سان زرین ــ چو بر کوهی
شکفته زعفران زار ــ پنجم پاره پاره را گویند از خبری چنانچه اگر کسی گوید که این گوشت را سان سان کنید
مراد آن باشد که پاره پاره سازید حکیم آوزی گفته ــ کرد تدبیر [illegible] ــ کرد پیدا مواشت لاغر ــ کشت مجموع را
چو او کیسان ــ کرد آنگاه جمله را سان سان ــ ششم سنگی را خوانند که بدان کارد و شمشیر و امثال آن تیز
کنند و آن افسان و انشان نیز نامند مختاری در صفت شمشیر گوید ــ بشه آبه تمانت آن بصورت نجم بر کوهم

ولیکن از لمعهٔ خورشید نتوان دید آسانش ، لباکز رنج او دشمن همی نالید جان در تن ، دران ساعت که
آهنگر همی مالید برسانش ، هفتم بمعنی سامان آمده حکیم نزاری منظوم ساخته ؎ نه از لشکر کشش و لشکر افشانی
نه کارم را سری پیدا نه سامانی ، هشتم نام قصبه ایست از توابع بلخ نزدیک بچاریک که آن نیز
قصبه باشد ساخج بالون مفتوح بنون زده بمعنی ساریخ است که مرقوم شد ساو چهار معنی دارد
اول زر امانی بود که پادشاه قوی از پادشاه ضعیف بگیرد حکیم سنائی فرماید ؎ بهرام شه مسعود
آن شاه که اورا ، شاهان جهان باژ ده و ساو گذارند ، دوم زر خالص را گویند که شکسته و ریزه ریزه
باشد و از تازی قراضه خوانند حکیم نزاری قهستانی راست ؎ صیقل کن این رواق
ازرق ، ریزد زر ساو بر کرانه ، وین صحن زمردین شود راست ، از ریزهٔ ساو چون دهانه ، حکیم سوزنی
گفته ؎ بعز زیست مرا عهد تو هم قیمت زر ، زرچه چون ساو شکسته چه چو دینار درست ،
سیوم بوته باشد خاردار سفید رنگ که بلندی آن قریب یک گز شود و از آنجا هیمه بسوزند و نیز
درمیان کرمها پیله بگذارند تا پیله را بدان بتنند چهارم سودن را گویند ساوه سه معنی دارد اول نام
شهریست مشهور از ملک عراق سیف اسفرنگی راست ؎ خاک ساوه نسبت کارش ، برده صد بار آب
ماء معین ، دوم زر خالص را گویند که شکسته و ریزه ریزه باشد و از آن ساو نیز خوانند چنانچه بمعنی ذکر یافت حکیم
ازرقی فرماید ؎ گل و لاله است پنداری ز زر ساده و زر خالص ، دهان لاله از سیماب و روی گل ز سنبر
من تاج المآثر ؎ نرگس خوشبوی دارد زر ساده در دهن ، لاله خود روی دارد مشک سوده در کنار ، سیوم
نام یکی از پهلوانان توران است که خویش کاموس بوده و در جنگ رستم کشته گشته حکیم فردوسی نظم نموده
یکی خویش کاموس بد ساوه نام ، سرافراز و هر جای گسترده کام ساویز نیک خوی و خوش خلق بود

حکیم علی فرقدی گفته ؎ دریاش شوخ خوشتر و خونریز ، زد عاشق ز مشفق و ساویز ساویس باواو مکسور
و یای معروف چهار معنی دارد اول چیزی که از غایه را گویند دوم جامه پنبه آگنده بود که آنرا در روز جنگ
پوشند سیوم سبدی بود که پنبه را که برای رشتن مهیا ساخته باشند در میان آن بنهند چهارم نخاله
باشد ساوین باواو مکسور و یای معروف بمعنی سیوم ساویس است که مرقوم شد ساهویه نام معبری
بوده که در علم تعبیر شبیه و نظیر نداشته حکیم سوزنی گفته ؎ بحث است بخواب و بدین حرز ، ساهویه چنین نهاده
تعبیر سایس با یای تحتانی مضموم و واو معروف اسغول باشد سایه بان چیزی باشد مانند چتر
که بر سر پادشاهان دارند تا مانع آفتاب شود و آنرا آفتابگیر نیز خوانند و بهندی سورباپان گویند حکیم
آذری نظم نموده ؎ چو سایه بان شه نیمروز سر بر زد ، ز تخت گاه افق خور و شاه شام نهیو سایه برگ
با بای فارسی مفتوح بکاف زده گیاهیست که چون شتران آن را بخورند بخواب روند سایه پوش شامیانه
باشد سایه خوش درخت ناردن را گویند فصل شین منقوطه شابران با بای مضموم نام در بند
شروان باشد حکیم خاقانی فرماید ؎ تا نه بس دیر از کمال عدل شاه ، معموری در شابران بینی بهم
هم او گوید ؎ شمشیرش از آسمان مدد یافت ، فتح در بند شابران را ، شابران و شابورگان و
شابورن در هر سه لغت با بای مضموم و رای مفتوح و در دو لغت اخیر بواو مجهول اسامی فولاد
معدنی است از اختیارات بدیعی نقل نموده شد شابورد با بای موقوف و واو مفتوح برازده
ناله را گویند و آنرا خرمن ماه نیز خوانند شابهار با بای مفتوح نام بتکده بوده در نواحی کابل که در اطراف
آن دشتی بس بزرگ واقع است مسعود سعد سلمان فرماید ؎ همه شادی شابهار کزو ، شد شکفته
بهار دولت و فر ، استاد فرخی نظم نموده ؎ هرچه در هندوستان پیل مصاف آرای بود ، هر چه در

کردی وآوردی به بهشت شاد بهار **شاخ** دوازده معنی دارد اول شاخ درخت را نامند دوم شاخ
حیوانات باشد این دو معنی از غایت اشتهار محتاج به استشهاد نیست سیوم پاره را گویند و شاخ
شاخ یعنی پاره پاره بود منصور شیرازی راست ~ زده تیشبل بر تاب نشانه و زغم آن ٭ چو شانه سینه
صاحبدلان شده صد شاخ ٭ مولوی معنوی نظم نموده ~ این زمین و آسمان بس فراخ ٭ کرد از تنگی
دلم را شاخ شاخ ٭ چهارم ظرفی را خوانند که بدان شراب بنوشند و از مردم ثقه شنیده شد که
در ولایت گرجستان شراب و بوزه بشاخ گاو و بزکوهی میانه تهی میخورند ظن غالب آنست
که بهمین علاقه ظرفی را که بدان شراب خورند شاخ گویند شمس طبسی گفته ~ درکش آن شاخ
پر از باده که آتشکده آن ٭ مرغ جان خواهد تا طبع سمندر گیرد ٭ هم او گوید ~ شاخ گران زن مزن پیش
دم این جهان ٭ خون قدح خور مخور پیش غم آن سرای ٭ پنجم چوبی بود دراز که بام خانه را بدان پوشند
و آنرا شاه تیر و فرسب نیز خوانند منصور شیرازی فرماید ~ زبحر فضل بدست آورد و نظم بریز
بپای شاه فلک آستان زرین شاخ ٭ ششم پیشانی بود حکیم فردوسی راست ~ چه مردی بد و گفت
با من بگوی ٭ که هم شاه شاخی و هم شاه روی ٭ هفتم دست را نامند از انگشتان تا کتف هم حکیم فردوسی
نموده ~ بدین شاخ و این یال و این دست برد ٭ زتخم که بر نام بردار کرد ٭ هم او گوید ~
بدین چهر چون ماه و این قد و برز ٭ بدین یال و این شاخ و این زور و گرز ٭ هشتم جوی کوچکی را گویند که از
رودخانه و جوی بزرگ جدا سازند یا جدا شود و این نیز حکیم فردوسی گفته ~ یکی چشمه دیدم بدشت فراخ
از آن چشمه راه هر سوی راه و شاخ ٭ نهم تیر زجاجه باشد مولوی معنوی نظم نموده ~ لیس سیوم بار از
قبا در دیده شاخ ٭ که زخنده آتش یافت میدان فراخ ٭ دهم خوشبوئی باشد که از حیوانی شبیه بگربه

حاصل شود و آنرا بتازی زباد خوانند چون زباد در اندر شاخ گاو پر کرده از جانب زیر باد می آورند
از این سبب شاخ میگویند استاد رودکی فرماید ~ زانکه ابر نیسانی بدریا شاخ شد معلم
زبوی باد آزاری ابهر شاخ شد معجون ٭ یازدهم استخوان پهلو را گویند دوازدهم پا باشد از
انگشتان تا بیخ ران و از آن لنگ نیز خوانند **شاخاب** جوی و نهری باشد که از رود بزرگ و دریا
جدا شود و آنرا بتازی خلیج خوانند **شاخسار** با جای موقوف دو معنی دارد اول جای انبوهی
بسیار شاخ را گویند دوم آهنی باشد که آنرا بهن ساخته در سوراخهای کوچک و بزرگ کرده باشند
و سیم کشان سیم را از آن میان بکشند و آنرا شفشاهنج و شفشاهنگ نیز خوانند **شاخ شانه** نام
از کدایان است و شرح آن در ذیل لغت کنگر انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد **شاغل** با خای
مفتوح نام غله ایست که آنرا بهندی ارهر گویند حکیم خاقانی فرماید ~ میخوری تو گرچه الوان نعمت
اندر خوان کس ٭ نان شاغل بهتر آید گر بود در خوان خویش **شاخی** یعنی سکو است که انشاء الله
تعالی شرح آن بعد از این در ذیل لغت سکو مرقوم خواهد شد **شاد** سه معنی دارد اول معروف دوم
بمعنی بسیار و پر آمده مانند شاد آب که بسیار آب و پر آب را گویند سیوم شراب را نامند و شراب خوار
را شادخوار خوانند **شاداب** یعنی سیراب و پر آب بود حکیم ازرقی فرماید ~ عید شاداب و خجسته که
تا سال دگر ٭ از گل و میوه او بوی همی یابی و بر ٭ زلالی راست ~ اگر گردی زکلک سحر تحریر
بجوی شعله نقش آب تصویر ٭ زبس بود پیش نقش کلک شاداب ٭ شدی مستسقی از نظاره نیر آب
شادان و شادان خوار زنان فاحشه و مطربه را خوانند و از آن شادخوار و شادخواره نیز گویند مولوی
معنوی راست ~ زهره مه دف زن و شادان ماست ٭ بلبل جان مست گلستان ماست **شاد باد**

نام پرده ایست از موسیقی حکیم سوزنی فرماید • دو خانه نوای بچکاوک زنیم • یکی شاد باد و دگر
شادباش نام روز بیست و ششم است از ماههای ملکی شادبهر دو معنی دارد اول خوشحال
باشد شیخ نظامی نظم نموده • یکی روز خرم دل و شادبهر • براسوده بود از هوسهای دهر • دوم نام
کنیزکی بوده شادخ با دال مفتوح بخا زده نام شهر نیشابور است و آنرا شادباخ نیز گویند حکیم انوری
فرماید • دی زمین بر سید معروفی ز معروفان بلخ • از شما پوشیده کی دارم عزیز شادخی • استاد
فرخی نظم نموده • ز تاج شاهان برکن حصار شادخ را • چو شاه شرق ز گنج ملوک قلعه نای • شادخواب
خواب خوش بود و آنرا شکر خواب نیز گویند حکیم فردوسی فرماید • چو از شادخوابش برانگیختم
سرش را بنیزه در آویختم • شادخوار و شادخواره با واو معدوله سه معنی دارد اول بمعنی خوشحال و فرحان
آمده استاد فرخی نظم نموده • زین سو سپه توانگر زان سو خزینه پر • وندر میان رعیت خشنود
و شادخوار • حکیم اسدی گفته • تو ملک هم کوه احسانی و هم دریای جود • چه عجب گر پس ز زر دست
بازگرم شادخوار • دوم زنان فاحشه و مطربه را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید • جهان چون شادخواری
بود لیکن • بماندن شادخوار اکنون ز شادی • هم او گوید • به پیری و بخواری باز کرد
باخر هر جوان شادخوار می • سیوم شراب خوار باشد و در بعضی از فرهنگها معنی شراب خوردن
بی اغیار و مزاحمت مرقوم است حکیم ازرقی گفته • در بوستان منهند بهر جای مجلسی •
چون طبع عیش پرور چون جان شادخوار • حکیم قطران راست • آن شنبلید گفته چو رخسار
دردمند • وان ارغوان شکفته چو رخسار شادخوار • شادران با دال مضموم همان شادروان است
که مرقوم شد • شادروان با دال مضموم چهار معنی دارد اول پرده بزرگی باشد مانند شامیانه و سراپرده

که پیش درخانه

که پیش در خانه ملوک و پیش ایوان کشند مولانا حسن کاشی بمعنی شامیانه نظم نموده • با همه بالانشینی
عقل کل نابرده راه • زیر شادروان رایت یا امیرالمؤمنین • و شیخ نظامی بمعنی سراپرده بسته •
بشادروان شیرین بود شاد و خوش • بر رسم مهتران کرسی نهادش • و حکیم انوری بمعنی پرده که پیش
ایوان آویزند بنظم آورده • بارها اخاد و افشانده شیرجرخ را • در پناه شیر شادروان ایوان یافته
دوم فرشی باشد بس بزرگ و منقش و این معنی هم نزدیک بمعنی نخست است حکیم خاقانی
فرماید • بادام ساقی مست خواب از حجره شادروان خراب • از دستها جام شراب افتاده صهبا ریخته
سیوم نام نوائیست از مصنفات باربد مطرب که آنرا شادروان مروارید نیز گویند چهارم
کنگره عمارات عالی را نامند مانند کنگره قلعه و قصر ملوک • شادروان مروارید نام صوتیست از مصنفات
باربد مطرب و وجه تسمیه اش آنست که روزی باربد مطرب بر شادروان خسرو پرویز نشسته آن
صوت را گفت و آنرا شادروان نام نهاد خسرو فرمود که طبقی پر از مروارید بر سر باربد نثار کردند و
آنرا شادروان مروارید خواندند امیر خسرو راست • نوا را نام شادروان بره بود • که آن پرده ز شادروان
ست بود • چو مروارید بروی برفشاندند • که شادروان مروارید خواندند • شیخ نظامی در صفت باربد
گوید • چو شادروان مروارید گفتی • لبش گفتی که مروارید سفتی • شادکام نام برادر فریدون بوده
شادکونه با دال موقوف و کاف عجمی مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول توشکی باشد که بر آن
خواب کنند و آنرا نهالی نیز گویند استاد فرخی گوید • بر شادکونه خفته ملک شاد و شادکام • دولت رهین و بخت
مطیع و فلک غلام • دوم زنان مطربه را گویند هم او گوید • بر طارم جلالت کیوان همیشه حارس
در بزم دلفروزت ناهید شادکونه • شادورد چهار معنی دارد اول هاله باشد که بر گرد ماه واقع شود حکیم اسدی

راست ع به ترکی که مه کرد او شادورد. بیاورد گاه پیلی در نبرد. دوم تخت پادشاهان بود حکیم فردوسی
گفته ع جهاندار بر شادورد بزرگ. نشسته همه پیش میش و گرگ. سیوم نام گنج هفتم است از
جمله هفت گنج خسرو پرویز چهارم پرده ایست از موسیقی این دو معنی را بترتیب مرقوم حکیم فردوسی نظم
نموده ع دگر گنج بد شادورد بزرگ. که گویند رامشگران سترگ شادیاخ با دال مکسور نام شهر نیشابور
است و آنرا شادخ نیز گویند ابن یمین نظم نموده ع یارب این باغ ارم یا شادیاخ خرم است.
یارب استخر است این یا چشمه سار زمزم است. تا ابد عشرت کنان بادا بکاخ شادیاخ. همدمش ابن یمین
کالحق حریف محرم است شادچه بالاپوش باشد و آنرا بتازی لحاف گویند پور بهای جامی راست
ع چو بالش از همه کس بر سر آیم ار باشد. دمی بزیر شادچه چون نهالیچه. سخن ز خوبی شادچه بیش ازین دارم
ولیک قافیه زین بیش نیست خالیچه. سید سراج الدین سگزی گفته ع گل چو از شادچه روی برون آمد جاش
زند وافش همچو سقف زندخوان آمد برون شاذنه با ذال منقوطه مفتوح سنگی باشد سرخ که بسیای
زند ورود بشکنند و آن انواع است عدسی و کاورسی و آنرا از طور سینا و دیار هندوستان آورند
و در دواها بکار برند خصوصا در داروی چشم شاره دو معنی دارد اول شهر را گویند حکیم سنائی نظم نموده
ع زیرا که نبی پیر مهی از قبل ترم. در خانه چو خفاش بدا و مانده بشاری. شارستان و شهرستان
باشد دوم پادشاه غرجستان را نامند چنانچه پادشاه ترکستان را خان و پادشاه چین را فغفور و
پادشاه ایران را شاه و کی و پادشاه روم را قیصر و پادشاه هند را راجه و رانا خوانند استاد معزی این
دو معنی را بترتیب بتقید نظم آورده ع شار غرجستان اگر یابد نسیم عنبرش. خاک آن بقعه کند چون زر مشت
افشار شار. سیوم بمعنی غش آمده حجة الحق ناصر خسرو فرماید ع کم بیش نباشد سخن حجت هرگز. زیرا که

باکتر از زر عیار است. زر چون بسیار آید کم بیچ نگردد. کم بیش شود زری کان با غش و شار است
چهارم شغال را نامند عمادی شهریاری از برای سراج الدین قمری گفته ع قمری که بجای فرش
نشا حنت. از پهلوی شیر سینه شار. وز شعر بعضر تو بر آورد. از شعله یار دانه نار. پنجم چادری
باشد رنگین که بغایت تنک و نازک بود و بیشتر زنان از آن لباس سازند و کرته فانوس هم
کنند و آنرا شاره نیز خوانند حکیم سنائی راست ع خاره در تف او چو خار سبک. سوزه بر تنک او
چو شار تنک ع ششم نام جانوریست که مانند طوطی سخن گوی شود و در دیار هند بسیار باشد و آنرا
شارک و شار نیز گویند هفتم بنای بلند و بس عالی بود هشتم راه گشاده و فراخ باشد و آنرا
شاه را نیز گویند نهم فرو ریختن آب و شراب و امثال آنرا خوانند مانند آب شار و حر شار و در بعضی
نسخ نوشته اند که شاه و پادشاه حبشه نامند شارده با دال مفتوح نام جزیره ایست از جزایر دریای روم
شارسان و شارستان شهر را گویند حکیم فردوسی فرماید ع یکی شارسانی برآورده شاه. پر از برزن
و کوی و بازارگاه. حکیم سوزنی گفته ع احمد مختار گفت بود شارستان علم. چون در محکم بر آن بنیاد
شارستان علی شارک نام جانوریست مشهور که آنرا شار نیز گویند حکیم اسدی گفته ع پراکنده با مشکدم
سنگخوار. خروشان بهم شارک و کبک و سار. امیر خسرو راست ع اگر شاهین زبون گردد ز شارک
کلاغ کلم راز نیدمبارک شاروان مخفف شادروان بود حکیم اسدی فرماید ع یکی خسروی
شاروان گونه گون. در ازاش میدان اسپی فزون شاروند نام پسر خسرو پرویز است که از شیرین
و شیرویه شمار دارد شاره با رای مفتوح دو معنی دارد اول دستار اهل باشد و آنرا بهندی چیره
گویند حکیم فردوسی راست ع ز سر شاره هندوی برگرفت. پیاده شد و دست بر سر گرفت.

هم او گوید ؎ زنگ فشار او مانند شکل شکفت • زمر شاره هندوی بر گرفت • دوم چادری باشد رنگین
که بغایت تنک و نازک بود و زنان بیشتر از آن لباس سازند و گرته فانوس هم کنند و آنرا
تمار نیز خوانند شاریدن و شاشیدن فرو ریختن آب و شراب و امثال آن باشد مولوی معنوی
نظم نموده ؎ بند کن مشک سخن شاشیت را • وامکن انبان قلماشیت را شاشک و شاشنک
در هر دو لغت با شین منقوطه مفتوح و در لغت اول بسکون کاف تازی و در ثانی کاف عجمی
دو معنی دارد اول تنبور را گویند دوم ربابی باشد چهار تاره استاد گفته ؎ گهی سماع رباب و گاه بربط
و چنگ • گهی چغانه و طنبور و عود و که شاشنک شاشو نام گیاهیست که تخم آن از درد و اما بکار برند
شاشوله و شاغوله با شین و غین مضموم و واو مجهول و لام مفتوح و های مختفی شمله دستار باشد
ابن یمین نظم نموده ؎ ای بخت جوان بیا و در ساغر پیچ • دست خرد پیر بساغر بر پیچ • شاشوله
دستار تو اینجا بخرند • دستار نگهدار و برو در سر پیچ شاک سینه بند زنان باشد و آنرا شاماک و ساماک
و ساماکچه و شاماچه و شماماکچه و شماچچه نیز گویند شاکار کار فرمودن باشد بی مزد و آنرا بیگار نیز گویند
استاد کسائی نظم نموده ؎ کنی طاعت و آنگه کنی سست کنی • راست گوئی که همی سخره و شاکار کنی
شاکلول با کاف موقوف و لام مضموم و واو معروف بسیار خوار و بسیار گو بود شاکمند
با کاف موقوف و میم مفتوح بنون زده غدار باشد شاگردانه آنست که چون شخصی باستادی از اهل حرفه
کاری فرماید و اوان کار را بحسب دلخواه به فیصل رساند و حین دادن اجرت بعمده شاگردان استاد
زری برسم انعام دهد و آنرا بر مغازه و بر مغازه نیز نامند شاگردی سه معنی دارد اول معروفست دوم شاگرد
پیشه را گویند استاد حسن بدری فرماید ؎ تا هند و روم لاجرم ای شاها • عالم همه زیر باج شاگردی تست •

سیوم شاگردانه باشد شالدو بالام موقوف و دال مفتوح و اخفاها بنا دیوار باشد شالنک بالام مفتوح
بنون زده و کاف عجمی آن باشد که یکی را در عوض دیگری بگیرند بجهت طلب حق خود و آنرا نوا
نیز گویند شالنگی بالام مفتوح بنون زده و کاف عجمی آن باشد که یکی را در عوض دیگری بگیرند
ریسمان تاب را گویند غضایری رازی گوید ؎ وه کز استیلای نفس شالهنک • همچو شالنکیت
واپس رفتنم شالهنک بالام و های مفتوح بنون زده و کاف عجمی چهار معنی دارد اول گرد و گردکان
بود حکیم انوری فرماید ؎ با جهل نیاوه کاندرین باغ • بر بید همیشه باد رنگست • در کوی هنر مباش کان
کوی • اقطاع قدیم شالهنکست • دوم ستم و اشتلم باشد حکیم سوزنی نظم نموده ؎ با عیب کبیر شو همین
آن کو قرین شود • یاری همی دهد خلجی را بشالهنک • چهارم بمعنی برکشش آمده غضایری رازی راست
؎ وه کز استیلای نفس شالهنک • همچو شالنکیت واپس رفتنم شاماچه و شاماکچه همان ساماکچه
که در فصل سین از همین باب مرقوم گشت شاماز نام موضعیست که گبران در انجا متوطن باشند
شاماک بمعنی شاک است که مرقوم شد شامش با میم مکسور بشین منقوطه زده نام جزیره ایست
از یونان زمین شامکال با میم موقوف هوای باران بود که همه جا را فرو گرفته باشد شامه مقنعه باشد
که زنان بر سر اندازند و آنرا شامه و سرپوشه و دامنی نیز گویند شان خانه زنبور عسل است که در آن
عسل باشد و آنرا شانه و کواره نیز خوانند حکیم خاقانی گفته ؎ زنبور نیکوی نباید تو عذرش زآنکه نیش
که معذورست مار نیست چون نحل از عسل شانش • و در بعضی از فرهنگها بمعنی جامه سفیدی که از
دیار هند بیاورند مرقومست و در عربی چهار معنی دارد اول کار و کار کردن بود دوم بمعنی حال باشد
سیوم مرتبه را گویند چهارم باک و فکر داشتن بود از چیزی شاندن سه معنی دارد اول بمعنی شانه کردن

بود حکیم انوری گفته توئی که مدبر ملکی بشکوه تدبیرت • امام گیتی تدبیر بر نمی راند جهان باب و فا روی علل
میشوید • فلک سست بند ظفر جعد ملک میفشاند • امیر خسرو فرماید ای شانه بجوبانت عمل وای پچست
زلف لیلی که باز میشانی چیست • گیسوی پریشانش توکی وای چیست • مجنون داند که این پریشانی چیست
دوم مخفف نشاندن باشد هم امیر خسرو راست تا سحاب کف تو سیم فرو ریخت چو آب
شاند از روی زمین هرچه غبار محن است • حکیم سوزنی نظم نموده بد سگال تو رنجه دارد جان
شانده در دل زغم نهال از تو • سیوم مخفف فشاندن است حکیم قطران نظم نموده ز بنفشه مزاد [?]
چون شانده بر زنگار نیل • وز شکوفه شاخ او چون رسته بر مینا گهر شانگ شکدانه مرغان را گویند شانه
سه معنی دارد اول معروف است دوم بمعنی شان است که مرقوم شد حکیم خاقانی راست چون آینه برق
زن سر ابرش • چون شانه انگبین خوشابش • زان آینه جان صفا گرفته • زان شانه ملک شفا گرفته
سیوم جست و خیز اسب باشد حکیم سنائی در صفت اسب گوید مرکبش هیات فلک دارد
که بر اعدایش خاک می بارد • دشمن و دوست را چو نحس و چو سعد • شنه و شانه اش چو گرد و چو رعد شانه
سر و شانه مرگ هدهد باشد و از اپوپش و پوپک و پوپو و پوپه نیز خوانند حکیم نزاری قهستانی گفته
وصال بلبل با گل هنوز نابوده • بخیره شور بر آورده شانه سر بوبو • و آواز هدهد را نیز پوپو گویند چنانچه آواز
فاخته را کوکو خوانند شانه کرباس دست افزاریست که جولاهگان دارند و تارها را از آن بگذرانند بنوعی
که در محل بافتن دو تار پهلوی هم واقع نشود شانی درم ده هفت باشد و آنرا شایانی نیز گویند
استاد عنصری فرماید بجای خیمه شانی نهاده بر اشتر • بجای موکب کوه نهاده بر استر • حکیم سنائی
نظم نموده چون برادرت داد در یک شعر • بهر هشتاد بیت چل شانی شاذر بمعنی شاپور است امیر خسرو

گفته

گفته برفتن هم رکاب شاه شاذور • همی کرد از سخن کوته ره دور شاذغر با واو موقوف و غین
مفتوح بر زده دو معنی دارد اول نام ولایتی است از ماوراءالنهر که ساکنان آنجا اکثر و اغلب جولاهه
باشند و بر یکطرف آن بیابان ریگ است شمس فخری گوید خصمش برهنه تشنه و بی چیز مانده باد
در دشت ریگ کاف و از آن سوی شاوغر • دوم نای رویین را گویند و از آن شیپور نیز نامند شادروان
چادر کهوار باشد و از آن تازی معوز خوانند شاه چهار معنی دارد اول اصل و خداوند بود چون پادشاهان
نسبت بسایر مردمان اصل و خداوند باشند ایشان را شاه خوانند دوم داماد را گویند این دو معنی را [margin: تیمم ?]
حکیم خاقانی نظم نموده یک رضای شاه شاه امد عروس طبع را • از کرم کابین عذر ابر نتابد بیش ازین
حکیم سنائی فرماید داده گلشن چنانکه شاه و عروس • از نقاب تنک گذرا بوس ها [?]
سیوم گشت کردن شطرنج بود بهاء الدین ریحانی گفته شاه نطع آسمان هنگام لعب امتحان
مات کرده در زمان گر گوید او را شاه شاه • رضی الدین نیشابوری راست جان شاهان جهان بکشود [?]
لبیک زن • چون تو از تعجیل در شطرنج گوی شاه شاه • چهارم بر هر چیزی که آن در بزرگی و خوبی
بحسب صورت یا معنی از امثال ممتاز باشد اطلاق کنند مانند شاه سوار و شاه راه و شاه توت
و امثال آن شاه اسپرغم و شاه اسپرم و شاه اسپرهم و شاه اسفرهم و شاه اسپرم و شاه اسپرهم
این هر شش نام ریحان باشد و از آن تازی ضمیران گویند و وجه پیدا شدن ریحان که از آن بیابار [?]
شاه اسپرم خوانند اهل فرس گویند که شاهسپرم پیش از زمان کسری نوشیروان نبوده در دیار فرس که
از آن ایران شهر خوانند گشتن ندادی روزی نوشیروان بدیوان مظالم نشسته بود و بار عام درداده
ناگاه ماری بس عظیم الجثه از زیر تخت او ظاهر گشت چنانچه حاضران از دیدن آن خوف شد قصد او

کردند ملک فرمود بگذارید شاید از این نیز ظلامه باشد بر اثر آن برفتند بکنار جاهی رسیدند مار بر کنار آن جاه

حلقه زد وانگاه دران جاه درآمد و بالعور برامد چون دران نگاه کردند در بن آن جاه ماری دیدند افتاده

و جان ازو ساقط شده و بر پشت او عقربی عظیم نیش بند کرده نیزه بستند و از بالای جاه بر پشت

عقرب فرو بردند و ازان بملک آوردند و از حال ان مار و نیش فرو بردن عقرب خبر دادند چون

یکسال ازان قضیه بگذشت هم دران روز ملک نشسته بود و دیوان مظالم می پرسید همان مار

بنزدیک سریر آمد و از دهن قدری تخم سیاه خرد بینداخت کسری بفرمود تا آن تخم را بکشتند ازان

شاسپرم برآمد و کسری همیشه زکام داشتی و فضلات در دماغ او بسیار بودی چون ازان

نبات استعمال نمود نافع آمد شیخ الرئیس گوید ریحان نافع بود از بهر واسیر و اگر تخم او را دود در مقعد داخل

کنند و بغل را بدان طلا کنند دفع هتان بکند اگر چه او را هیچ علاجی نبود و از بهر رعاف نیز نافع بود

حکیم سنای فرماید چون شمه شاه اسپرغم از باد شمالی · شامل شد از خلق تو هر جای شمایل · حکیم ازرقی

گوید بوستان از وزیر بکر رسته با شاه اسپرغم · کر بدیدستی خط قوس قزح بر آسمان · منوچهری

راست بنه شاسپرم تا نکنی لختی کم · مذبذ رونق با لبیده و بویا نشود **شاه بالا** مجوب باشند که مقرر آنست

که چون جوانی را کدخدا کنند شخصی را که هم سن و هم سال و هم قد داماد باشد بوضع داماد بیارایند

و همراه داماد سوار کرده بخانه عروس ببرند و او را شه بالا و همدوش نیز خوانند و بترکی ساقدوش

نامند امیر خسرو فرماید در شادی خضرخان والا · شادی خانت شاه بالا **شاه بانک** با های موقوف

و نون مفتوح گیاهیست دوای داء الثعلب که آنرا بتازی بنفشج الکلاب خوانند و معرب آن

شاهبانج است **شابه** با های موقوف و با مضموم و سین مفتوح و های مختفی اکلیل الملک بود

شاهبوی عنبر را گویند استاد معزی گوید چو شاهبوی دهد خلق شاه بوی ازانکه · ز عنبر است

سرشته باصل و طینت او · شمس فخری راست شه عادل جمال دولت و دین · که خاک

در که او شاهبویست **شاهوتره** نام سبزه ایست که بغایت سبز و خرم بود و در طعم او تلخی باشد و در دواها

بکار برند خصوصا جرب را نافع بود **شاهجان** نام ولایت مرو باشد **شاهدارو** جمشید شراب انگوری را

نام نهاد و چگونگی آن چنان است که جمشید خواست که اکثر اوقات خلق از انگور منتفع شوند

پس آب انگور بگرفت و ظرفی را بدان پر کرد چون بجوش آمد و صاف شد جمشید آنرا هر روز

بچشیدی و عیارش بر محک زبان عرضه کردی چون از جوشیدن ساکن گشت تلخ شد گمان برد که

کز هر قاتل گشته پس آنرا در گوشه بگذاشت جمشید را کنیزی بود که او را دوست داشتی قضا را

بدرد شقیقه مبتلا شد و از درد بی طاقت گشته بمرگ رضا داد و با خود گفت که صواب آنست که ازان

زهر مقداری بخورم تا یکبارگی خلاص شوم پس قدحی برداشت و بخورد اثری بران مترتب نگشت قدحی

دیگر بخورد فرحی و اهتزازی در خود یافت پس چند قدح پی در پی بخورد و چندروز بود که خواب نکرده بود

سر نهاد و یکشبانروز بخفت چون بیدار شد ازان زحمت اثری نمانده بود آن حال را بعرض جمشید

رسانید جمشید آنرا شاهدارو نام نهاد و فرمود که در امراض و علل بکار برند خواجه سلیمان مرغزی گفته

صاحبا از کرم دریغ مدار · شاهداروی لطف ازین بیمار · شاعر فرماید شاهدارو بود شراب ولی

زو چو بر حد اعتدال خوری · لیک با زهر برابر دارد · تو بافراط اگر زلال خوری **شاهدانه** تخم

بنگ را گویند **شاه درخت** درخت صنوبر باشد **شاه ارش** بیخ ارش را گویند حکیم فردوسی راست

زدانش دران نزد او شد گروه · دو دیوار کردازده پهنای کوه · ز بن تا سر تیغ بالای او · چو صد شاه ارش کرد

پسنای او شاهرود چهار معنی دارد اول رودخانهٔ بزرگی است که منبع آن ولایت طالقان
قزوین باشد دوم نام سازیست مانند نی که اکثر و اغلب رومیان دارند و در بزم و رزم نوازند
سیوم تاریخی بود که بر سازها به بندند و آنرا شهرود نیز خوانند چهارم قصبه ایست که ما بین دامغان
و بسطام واقع شده شاهکار بمعنی شاکار است که مذکور شد شاهکال کاج باشد و از الوچ نیز
گویند و بتازی احول خوانند شاهکوهران نام گوهریست بس گرانمایه و شیخ آذری آنرا بدین
نهج صفت کرده که هست دری که خسروان جویند ・ که ورا شاهکوهران گویند ・ آن گهر را السلسله غواص
می فرستد باذن شه بمغاص ・ هرکجا گوهریست در دریا ・ آن گهر میکشد بخویش آنرا ・ برکشندش بسان مقناطیس
بسته بر خویش در نهانی پس ・ شاه نام نام شهری بوده از ولایت شروان و در بعضی از فرهنگها نوعی از
مزامیر نوشته اند شاهنای باهای موقوف نام سازیست که بسرنای اشتهار دارد و آنرا شهنای و سرنای
و سورنای نیز خوانند شاهندان باهای مفتوح بنون زده صلاح و تقوی و هر چیز نیکو و مبارک را گویند
و آنرا شاهیدن بهای مکسور و یای معروف نیز خوانند حکیم فردوسی راست یکی کار نو ساخت
اندر جهان ・ که شاهنده شد بر کهان و مهان شاهوار چیزی را گویند که لایق پادشاهان باشد از در
و جواهر و خانه و باغ و غیر آن حکیم فردوسی نظم نموده یار است لشکر که شاهوار ・ تقلب اندرون تیغ
زن صد هزار ・ حکیم اسدی فرماید یکی خانه دید نو شاهوار ・ ز زر و گهر بام و بومش نگار ・ مولانا کمالی
راست تا دیر ما نیارد چرخ زمردین ・ ارکان روزگار چو من شاهوار لعل ・ مختاری گفته
چو شعر من شرف استماع سلطان یافت ・ شدم توانگر از انعام شاهوار ملک ・ مسعود سعد سلمان
بتشبید نظم آورده اگر میدان فضلت شاهراهست ・ سزد کاثار خلعت شاهوار است شاهود باهای

موقوف

موقوف و واو مفتوح برازده بمعنی شاهبوردست که مرقوم شد شاهه نام شهریست از ملک
هاماوران که سودابه از آنجا بوده حکیم فردوسی فرماید یکی شهر بد شاوران شاهه نام ・ همان از گور
و جشن و خرام شاهی نام حلوائی باشد شاهیدن بمعنی شاهندن است که مرقوم شد
شاهین دو معنی دارد اول جانوریست شکاری معروف دوم چوب ترازو باشد حکیم
انوری این دو معنی را نظم نموده پاس او دست چون دراز کند ・ دست یابد تذرو بر شاهین
بشکنند امتداد انعامش ・ بموازین قسط بر شاهین ・ شیخ نظام علیه الرحمه راست
بپرواز دولت دو شاهین بکار ・ یکی در خزینه یکی در شکار شایان بمعنی لایق و سزاوار بود
شایگان چیزی را گویند که لایق سزاوار شاهان باشد در اصل شاهگان بوده هارا بهمزه و یا بدل
کرده بصورت یا نوشتند و خسرو پرویز گنجی از گنجهای خود را که بس بزرگ بود شایگان
نام نهاد و نیز هر گنجی بزرگ را که لایق پادشاهان باشد شایگان توان گفت و قافیه را
که بآن تحکمی هست هم شایگان گویند چه تحکم مناسب پادشاهانست و آن بر دو قسم است
شایگان خفی و شایگان جلی شایگان خفی الف و نونی را گویند که در آخر کلمات بمعنی فاعل
آید چون روان و خندان و این کلمات را با زمان و کمان قافیه نتوان کرد یا نون نسبت باشد
مثل آتشین و سیمین و امثال آن و این کلمات را نیز با زمین و کمین قافیه نتوان کرد و شایگان جلی
الف و نونی بود که در آخر اسما بجهت افاده معنی جمع آرند همچو یاران و دوستان و این کلمات را
با زمان و کمان قافیه نتوان کرد و این قوافی در غزلی بلکه در قصیده زیاده بر یک محل جایز نداشته
اند شایگان بمعنی گنج و شایگان بمعنی قافیه را عبید زاکانی در رشید و طوطک نظم نموده اند

طبع عبید را که چو گنجست شایگان معذور دار قافیه گر شایگان کند رشید وطواط گوید اشعار پر
مرج دو شیزه منست نه شایگان ولیکن به از گنج شایگان و چون کار بی مزد فرمودن نیز از لوازم
پادشاهانست آنرا هم شایگان گفتند شهید راست اگر بگردی تو برو رز حساب بیگار مغز
درویش را شایگان و در کتاب زند بمعنی وسعت و فراخی آمده فخر گرگانی گفته کجا امین چو
بر تو مهربان گشت بچشمت خاک ره شایگان گشت شاپور بایای موقوف و فتح واو
در هر چهار معنی با شاه ورد مترادفست شایه میوه باشد حکیم خاقانی فرماید دوش چنان دیده ام
بخواب که نخلی بر لب دریا بدان مقام بر آمد نخل موصل شده ترنج و رطب داشت سایه و شاخ
اش فراخ و تمام بر آمد امیر خسرو نظم نموده هر که از شایه نشانی نداد سایه نشینان همه داد و داد
فصل غین غاب معنی دارد اول بقیه خوردنی باشد که از خورش کسی فاضل آید حکیم ناصر خسرو
فرماید زان همه وعده نیکو بچه خرسند شدی ای خردمند بدین بغلت پوسیده غاب دوم بیهوده
و هرزه باشد حکیم اسدی راست گر ایشان سخنهای غاب آوری همی چشمه دانش بخواب آوری
سیوم چیزی باشد خراب شده و از کار مانده و بعربی بیشه را خوانند حکیم فردوسی نظم نموده
خروشان خروشان چو شیران غاب چو ماهی دمان تا بشد زیر آب غاتفر با تای فوقانی موقوف
و فای مفتوح بر آن سه معنی دارد اول نام شهریست از ترکستان که در آنجا خوبرویان بسیار باشند و در آن
سرزمین سرو خوب شود حکیم ارزقی فرماید پری ندارد رنگ شکفته گل رخ بری ندارد
بالای سرو غاتفری دوم محله ایست از محلات سمرقند مولوی معنوی گفته گفت و گوی کوی تو کدامست
و گذر او سر پل گفت دکوی غاتفر سیوم نام یکی از پهلوانان تورانست حکیم فردوسی نظم نموده

کوی غاتفر

کوی غاتفر نام سالارشان بجنگ اندرون نام بردارشان چنین گفت با گرشان غاتفر کو ما را
بر آمد ز اختر بسر غارج با رای مکسور حکیم بمن نوده صاحب فرهنگان بمعنی شرابی که در وقت صبح بخورند تحریر
نموده اند و غارجی بمعنی صبوحی مرقوم ساخته اند و این دو بیت را بطریق استشهاد مثبت کرده اند
بوسلیک گفت زین خوش نبید غارجی باد و ستان یکدله گیتی بآرام اندر و مجلس بانگ و ولوله
شمس فخری راست مدام غارجی از جام دولت در انداز دلش هنگام غارج و حکیم نزاری
قهستانی غارج را بمعنی شراب و غارجی را بمعنی ساقی منظوم ساخته غارجیست بده غارج و هم
توبه کند از شرابی که حرامست بر او در همه باب و در بعضی از فرهنگها بفتح را مرقومست غاره و غور
بمعنی هرج و مرج و فتنه و آشوب باشد حکیم سنائی راست هر که انبار نه چو مور بود
نه همانا که غار و غور بود غاره بمعنی غارج است که مرقوم شد غاز با زای منقوطه پنج معنی دارد اول پنبه بود
حکیم سوزنی فرماید ز مهر بافتن تار و پود مدحت تو برند غاز سخن شاعران ز غوزه من دوم نوعی
از مرغابی بزرگ جثه باشد سیوم بمعنی شکاف آمده این دو معنی را بترتیب هم حکیم سوزنی نظم نموده
غاز اگر پهلو زند بر یاد عدل پهلوان چرخ عنقا وار متواری شود از بیم غاز صعوه در ظل همای
عدل و داد پهلوان مر عقاب ظلم را پر بر دراند غاز غاز چهارم نیاز را گویند مولوی معنوی راست
شود و می همه غاز و شود و می همه ناز شود و می همه تار و شود و می همه پود پنجم بر هم زدن پشم کهنه
باشد تا نیک توان رشت و آنرا بتازی نکث نامند غازه سه معنی دارد اول سرخی
باشد که زنان بر روی مالند و آنرا گلگونه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بی غازه و گلگونه
گل آن رنگ کجا یافت کاو دختر از پرده مستور بر آمد امیر خسرو نظم آورده

گلگونه مردانست سپید روی گونین • غازه بجز از لعبت و غار نیابی • دوم بمعنی صدا اوند آمده حکیم آذری
گفته ~ ای بسا گفتگوی و آوازه • کان چو طنبور گشت پرغازه • سیوم پنج دم و پنج پر را گویند و آنرا غزه
نیز خوانند مانند دم غازه و پرغازه و دم غزه و پرغزه بااین معنی بدون ترکیب وسوای این دو محل بنظر
نرسیده غازی دو معنی دارد اول لولی و ریسمان باز را گویند مولوی معنوی فرماید ~ زلف شان
غازی چون دلو رسن بازی • آموخت که یوسف از قعر چهی یابد • مجیرالدین بیلقانی راست ~
سالک شبه شو بصورت که عنکبوت • غازی نکرد وار چه بر آید بریسمان • دوم چرب روده باشد بخاری
اطعمه گوید ~ از شوق غازی اب انگس کو کشته کرده • وردین لوت خواران باشد شهید غازی
و در زبان عربی کسی را گویند که بجهت اجرای مثوبات با کفار دین حرب نماید غاژ بازای عجمی
دو معنی دارد اول مردمان فراخ را گویند دوم خار باشد غاش سه معنی دارد اول عاشق بود که عشق
او با علی درجه رسیده باشد شمس فخری نظم نموده ~ چگونه دولت از در کوش کند دوری •
مهین صفت که به این درکمست عاشق غاش • منصور شیرازی راست ~ بباغ حسن گل تازه عذار
نگار چون من بیچاره هست عاشق غاش • دوم خوشه غوره بود سیوم خیاری باشد که از ابجهت تخم
نگاه دارند و آنرا بادرنگ نیز خوانند غاک دو معنی دارد اول فتنه و آشوب باشد دوم آواز کلاغ
را گویند و آنرا کاغ نیز خوانند و معرب آن غاق است غال سه معنی دارد اول به پهلو غلتیدن
بود دوم آشیانه زنبوران را گویند سیوم سوراخی باشد که جانوران صحرای مثل کفتار و شغال و روباه
بجهت خود در زیر زمین سازند یا چوپانان بجهت گوسپندان در کوه و صحرا در زیر زمین بکنند تا
شبهنگام در آنجا بوده باشند غالوک بالام مضموم و واو معروف گلوله را گویند که از کمان گروهه اندازند

حکیم فردوسی نظم نموده ~ که افگند نخچیر در دشت و راغ • گهی زد بغالوک بر مرغ باغ • خسروانی راست
کمان گروهه زرین بچرخ گشته هلال • ستاره یکسره غالوک های سیم اندود غانه بانون مفتوح نام شهری است
در حدود یمن که خاک آن زرد است و چنانچه از خاک روبه خانه ها زر بیرون آید غاو دو معنی دارد اول گاو را
گویند دوم گوی باشد که در زمین بود غاوش با واو مضموم بشین منقوطه زده خیاری باشد
که برای تخم نگاه دارند شمس فخری گفته ~ بالیز حشمت ترا چون وقت زرع باشد • از بهر
مه و مهر آرد سپهر غاوش غاوشنگ با واو موقوف و شین منقوطه مفتوح بنون زده و کاف
عجمی چوبی باشد که بر سر آن میخی از آهن نصب کنند و آنرا بر سرین گاو خلانند تا تند و تیز رود و معنی
ترکیبی گاو تند کن است چه غا بالفتح گاو را گویند و شنگ بمعنی تیز و تند بود شمس فخری راست ~
چه گاو دیت خصمت برای ادب • نفر منجد اورا مگر غاوشنگ غاوشو در هر سه معنی با غاش که مرقوم
شد مترادفست غاهل فا دو معنی دارد اول شرمگین بود سید اشرف اشرفی راست
یک خاوهش نگار سهی سرو فای چشم • یک [illegible] کمیت سبک روح و بادپا • دوم بجای کلمه با او استعمال
کنند چنانچه گویند که فا او گفت اراده آن باشد که با او گفت مولوی معنوی فرماید ~
جادوی کم بیر از غصه بمرد • روی و خوی زشت فاما لک ببرد • کمال اسمعیل نظم نموده ~
سیمرغ وار گوشه نشینیم نه چون مگس • بنشینیم از سر سیری هر جا که فارسم فاترسین با تای فوقانی مفتوح
براء زده و سین مکسور و یای معروف اسپندان باشد و آنرا فاش رسنی نیز گویند فاتوریدن
فاتولیدن با تای فوقانی مضموم و واو مجهول دور تر شدن و بکسو رفتن و رمیدن بود فاراب
در بعضی از کتب ارباب الباب مرقوم نموده اند که اسم ولایتیست در دیار ترکستان و بقول اصح

لباب نام شهریست که مابین چاچ و بلاساغون واقع است و مولد ابو نصیر بوده و آنرا بترکی
سیرام گویند **فاژه و فاژه** و همان دره باشد و آنرا بترکی سیرام گویند با سک نیز گویند امیر خسرو گفته
هر که وهن باز بود غافل است • فاژه ز خوابست و ملال دل است • هم او گوید • خواب که بهر کند
پس از صبح معنی غنچه را • فاژه می آید مگر خاصیت سحر گرفت **فاغ رسنی** با غین منقوطه موقوف
و رای مفتوح و سین زده بمعنی فاتر سین است که مرقوم شد **فاغر و فاغیه** در لغت اول با غین
مکسور و را زده و در لغت ثانی با غین مکسور و یای تحتانی مفتوح و های مختفی گلی باشد بزردی مایل
و خوشبوی و مانند گل زنبق و از واکثر و اغلب در دیار هندوستان شود و آنرا بهندی رای
چنپا گویند و رای چنپا در جلوه لغات عربیه مرقوم خواهد گشت ان شاء الله تعالی **فافا** چیزی نیکو
و بدیع باشد **فام** چهار معنی دارد اول لون و رنگ باشد دوم شبه و مانند سیوم قرض را گویند و
این هر سه لغت بهر سه معنی با وام مترادفست حکیم سنائی فرماید • زیر فامم بصد هزاران جان
از پی عارض سمن فامش • چون تقاضا کر اوست باکی نیست • کردن ما و منت فامش
حکیم سوزنی راست • فام داران تو باشند همه شهر درست • نیست گیتی تهی از فام ده و فام
گذار • چهارم نام قصبه باشد از قصبات خراسان و مولد و منشا مولانا شهاب الدین که در علم
انشا و شعر و تاریخ مهارت تمام داشته از آنجاست **فامر** نام شهریست نزدیک بخار
که آنجا مشک خوب شود **فانه** سه معنی دارد اول بمعنی بابه است که در فصل بای عجمی از همین باب
مرقوم شد مولوی معنوی فرماید • در بیشه شیران شو و از زخم میندیش • کاندیشه و ترس آن
همه اشکال زنانه • کانجا نبود زخم همه رحمت و مهر است • لیکن پس در وهم تو ماننده فانه است

شمس فخری گفته • دشمنت گرچه آدمی شکل است • هست کمتر بسی ز پهنانه • مر او را نهند نجاران
درمیان های چوب چون فانه • دوم حوض خانه بود و بس کوچک خواجه عمید لویکی نظم نموده • بر پیش تو تبت
تو چرخ نکنوب • بنزد همت تو بحر فانه • سیوم مخفف زفانه باشد حکیم سوزنی راست • پیش تو بندد
بفر خود ز فر ملک • برمه دی در جگک سو فانه آتش • مسعود سعد سلمان گفته • زبانه نکشد محنت
مرا گیتی که بی سپهر به پهلو فرو برد فانه **فاوا** شرمنده و رسوا باشد عمعق بخاری گفته • کس که بخشد کف تو
در و گهر بحر شرمنده گشته و فاوا **فصل کاف کابک و کابوک** با بای مضموم و واو معروف
دو معنی دارد اول آشیانه مرغان را گویند عموما و خانه کبوتران را خوانند خصوصا سیف اسفرنگی گفته •
اگه طبعش در کبوترخانه روحانیان • از بروج رفرف افلاک کابک میکند • حکیم انوری در مرثیه گوید
• تو بپر وریده کابوک آسمان بودی • از آن قرار نکردی در آشیانه پست • دوم لته چند باشد
که بهم دوخته مانند گرد بالشتی بسازند و نان را بر زبر آن پهن ساخته بتنور به بندند و آنرا رفیده و
کابوک نیز گویند **کابچ و کابلیچ** انگشت کهین را گویند و آنرا بتازی خنصر خوانند شمس فخری راست •
چون باستحقاق شای ممالک زان اوست • خاتم ملک سلیمان دارد اندر کابلیچ **کاپنه** با بای
موقوف و نون مفتوح چشم باشد شمس فخری راست • چون باستحقاق شای ممالک زان اوست و
ای شهنشاه که مهر سپهر را • هست روشن از وجودت کاپنه **کابیدن** بمعنی نگاه دیدن آمده
شیخ کمال خجند در هجا گفته • خدای که کوه سهند آفرید • ترا داد بینی چو کوه سراب • نه کو کهن چند کابایدش
نگهدار ادب با بزرگان مکاب **کاپشه** با بای عجمی مکسور گلی باشد سرخ که از آن رنگ زرد و سرخ
حاصل کنند و جامها بدان زرند و از آن اشک و کفانه نیز خوانند و بتازی قرطم و معصفر نامند و تخم

آن را تخم کاپشیه و تخم کاکبان گویند **کاپیله** با بای عجمی مکسور و یای مجهول دارو کوب را گویند **کات**
دو معنی دارد اول نام شهریست از ولایت خراسان که نزدیک خوارزم واقع است حکیم
انوری فرماید مرحبا ملک خراسان داد و یزدانت نجات از بلای غربت خاک ره کاکج و کات
دوم نوعی از برنج باشد که در ولایت شوشتر بهم رسد گویند که چون آن را بکارند تا هفت سال بار
آورد **کاتوره** با تای فوقانی مضموم و واو معروف سرگشته و حیران را گویند منوچهری گفته
آن بلبل کاتوره بر جسته ز مطموره چون دسته تنبوره کرد شجر از چنگل **کاتوزی** با تای
فوقانی مضموم و واو معروف و زای منقوطه مکسور زاهد و عابد را گویند آورده اند که جمشید تمامت خلق
انام را بر چهار قسم کرد اول را کاتوزی نامید و گفت که در کوهها و غارها جای کنند و بعبادت حق تعالی
و کسب علوم مشغول باشند و گروه دوم را نیساری خواند و گفت که سپاهیگری نمایند و طبقه سوم را
نام نسودی نهاد و فرمود که بکشت و کار مشغول گردند و جماعه چهارم را اهنوخشی لقب داد و حکم کرد
که بانواع حرفها پردازند چنانچه حکیم فردوسی فرماید گروهی که کاتوزیان خوانیش برسم پرستندگان
دانیش جدا کردشان از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه صفی بر دگر دست بنشاندند
همی نام نیساریان خواندند کجا شیر مردان جنگ آورند فروزنده لشکر و کشورند نسودی سه دیگر
گره را شناس کجا نیست بر کس ازیشان سپاس بکارند و ورزند و خود بدروند بگاه خورش
سرزنش نشنوند چهارم که خوانند اهنوخشی همان دست ورزان با سرکشی کجا کارشان همگنان
پیشه بود روان شان همیشه پراندیشه بود **کاج** شش معنی دارد اول لوچ را گویند و آن را
بتازی احول خوانند مولوی معنوی گفته ای اخی برداشتی ای کیج کاج تا که کالای بدست آید دروغ

دوم بمعنی کاشکی بود خواجه حافظ شیرازی راست چرا همی شکنی جان من ز سنگدلی دل ضعیف
که هست او نازکی چو زجاج فتاد در دل حافظ هوای چون تو شهی کمینه بنده خاک در تو بودی
کاج سیوم نام درختیست که آن را ناژ و ناژو و نوز نیز گویند از مسمط ابن یمین است
رونق زیب دگر دارد کنون طرف چمن از خیری و خطمی و ریحان و شاخ یاسمن سرو و شمشاد
و صنوبر بید و کاج و نارون در نمی باید کنون جز می بجز وردی و ن(؟) می بده ساقی که ما را نیست
بر عمر اعتماد چهارم سیلی باشد مولوی معنوی نظم نموده کی کو گردن تسلیم دارد زکر مناهی
دارد تو صد تاج اگر هستی فزو شد عقل سرکش بزن بر گردنش اندم دو صد کاج حکیم انوری
فرماید خصم در مجلس تو مسخره وار گردن از کاج در نهد زدیده پنجم آبگینه را گویند و خشت و
ظروف گلی که برز بر آن آبگینه ریخته باشند کاجی نامند و چون در زبان پارسی تبدیل جیم عجمی
بشین منقوطه جایز داشته اند آن بکاشی اشتهار یافته یا آنکه تقریب نموده کاشی گفتند
ازین پنج لغت که مرقوم شد لغت اول که بمعنی احول است بجیم تازی است و لغت پنجم
که بمعنی آبگینه بود بجیم عجمی است و سه لغت دیگر که در وسط مرقوم شد بجیم تازی و هم بجیم عجمی
هر دو درست است ششم نام رباطی است میانه قم و ری **کاچار** و **کاچال** با جیم عجمی اسباب
خانه را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید در طلبت آنچه نیاید بدست زیر و زبر کردی کاچار خویش
خیره بدادی به بتیز(؟) جهان در گرانمایه و دینار خویش هم او گوید که کن شگفتی بمستان بستان
که هر یک جدا زار و کاچار دارد شمس فخری گفته خدای کاماد اندر خرد که در تربت کلام داعی
شعر است و شهود کریستال(؟) ز ترکتاز حوادث درین فتن ما را نه خان بماند و نه مان و نه زر جنت و نه کاچال

کاچغر نام شهر چاچ است که بکاشغر اشتهار دارد حکیم ازرقی راست س وگر بباغ مهمان شد بمهرگان
گل سرخ • سرای باغ گل از گلرخان کاچغری کاچاک باجیم عجمی مفتوح تارک سر را گویند عزیز
مستملی گفته س زخم خوردن بکاچاک اندر رزم • خوشتر از طعنه عدو صد بار کاچه باجیم عجمی مفتوح
دو معنی دارد اول زنخ باشد و شیراز بان کچه خوانند حکیم سنائی فرماید س غلط شاعران بجام
ورش • وز درون صد هزار دیرانی • کاچک ورنیک و ثنا جوئی • کبرکه و عجبک و سخن دانی •
دوم بمعنی خوشی و طرب آمده زراتشت بهرام گفته س چو نامه نزد جنگر نکها چه آمد • دلش در شادی
در کاچه آمد کاخ سه معنی دارد اول قصر باشد شیخ سعدی فرماید س بچه سود انکه ز دزدی توبه کردن
که نتوانی کمند انداخت بر کاخ • دوم بالا را گویند و آنرا کاخه نیز نامند سوم نام قصبه ایست از مضافات تون
کاخر باخای مفتوح دو معنی دارد اول باران بود دوم یرقان را گویند کاو بمعنی حرص و شره باشد مولوی
معنوی فرماید س زهره نی کس را که لقمه نان خورد • زانکه آن لقمه ربا کاوش برد • هم او گوید س نان و مان
باد حریف کم کنید • جون که کاو آرد گره محکم کنید کار سه معنی دارد اول معروفست دوم جنگ باشد و آنرا کار
زار و بیکار نیز گویند استاد فرخی فرماید س ای زکار آمده و روی نهاده بکار • تیغ تیز تو همی
نکردید از کار • هم او گوید س که اندر جنگ با شمشیر همدست • که اندر بیشهها با شیر همکار و کاری جنگی و
مبارز را خوانند امیر خسرو فرماید س زخون آنهمه تاتار کاری • زمین شد پر ز ریحان تتاری • استاد
فرخی نظم نموده س سالار سپاه ملک ایران محمود • یوسف پسر ناصر دین آن شه کاری • سیوم سخن را
خوانند حکیم اسدی نظم نموده س بدو گفت ملاح مقرای کار • که اینجا بود کرکدن بیشمار کاراسی
نام جانوریست که آوازش بغایه حزین باشد حکیم خاقانی فرموده س قمری ز تو پارسی زبان گشت • کاراکار

نامه خوان گشت

نامه خوان گشت کاربان قطار شتر و خر و امثال آنرا گویند حکیم فردوسی فرماید س بیاورد لشکر بکوه و دشت
همی گوسپند از عدد برگذشت • شتر بود بر کوه صد کاربان • بهر کاربانی یکی ساربان
و درین روزگار قافله را خوانند کارتن با رای موقوف و تای فوقانی مفتوح عنکبوت را گویند
کارتنه با رای مفتوح بتای فوقانی زده شملیز باشد و آنرا شنبلیت نیز خوانند و بتازی حلبه و بهندی میتهی
گویند و با رای موقوف و تا و نون مفتوح عنکبوت باشد و از آثار تنگ نیز گویند کاردار و کاردان
وزیر باشد زراتشت بهرام گفته س درین حضرت زمال کارداران • نگشت ای شه یکی صرف از هزاران
حکیم اسدی نظم نموده س بدان بی بها گوهر نیست بهر • مهو کاردار سراندیب شهر • استاد فرخی
فرماید س نیک اختر یار کرد خداوند ما وزیر • زین اختر یار کرد جهان بر همه امیر • کار جهان بدست یکی کاردان سپرد و
تازه همه جهان چو خورنق شد و سدیر کارزار جنگ و جدل بود حکیم سوزنی گفته س بنفشه سمن آمیغ تیغ تو
لمکا • بلاله کاشتن درشت کارزار تو باد کارسان ظرفی باشد مانند صندوق مدور که از چوب یا
گل سازند و نان و حلوا و امثال آنرا در میان آن نهند و آنرا کرسان و چاشدان و چاشکدان
هم خوانند کارگیا دو معنی دارد اول پادشاه را گویند حکیم سنائی فرماید س سر فرو بردیم تا بر سروران
سرور شدیم • چاکری کردیم تا کارگیائی یافتیم • مولوی معنوی نظم س عشق آن بگزین که جمله انبیا
یافتند از عشق او کارگیا • دوم هر یک از عناصر اربع بود هم مولوی معنوی راست س ای معدن نور و
صفای شمس تبریزی بیا • کاین روح بی کارگیا بی تابش تو جامد است • هم او گوید س گفت اطفال
منزل این اولیا • در غریبی فرد از کارگیا کارنگ صاحب طرب و چرب زبان باشد کاروان
بمعنی کاربانست که مذکور شد حکیم فردوسی فرماید س بدستور فرمود تا ساروان • همی ون آرد از دشت صد کاروان

حکیم سوزنی راست ـ یک خر نخواهمت که یکی کاروان خری ٭ گرد آخرت پر از علف کفوزند قم
کاروانک نام جانوریست پرنده که در کنارهای آب نشیند کاره پشتواره را گویند کاز و کازه بازای
منقوطه مفتوح واخفا ها دو معنی دارد اول خانه باشد خرگاهی که از چوب نی و علف سازند جهت نگهبانی
پالیزبانان و مزارعان بر کنار پالیز و کشت زار ترتیب دهند استاد فرخی نظم نموده ـ
شهریاری که خلافش طلبد زود افتد ٭ از سمن زار بخارستان و زکاخ بکاز ٭ مولوی معنوی
گفته ـ گرچه از میری ورا آوازه ایست ٭ همچو درویشان مرا در کازه ایست ٭ هم او گوید
امید وصل تو نیست در وهم من که آخر ٭ در کازه گدایان سلطان چگونه باشد ٭ دوم شاخهای درخت
باشد که صیادان ازان لتها و چیزها آویخته بر یک طرف دام بر زمین فرو برند تا جانوران
ازان رم کرده بطرف دام آیند و آنرا دامول نیز خوانند شمس فخری فرماید ـ بپای خود بدام
آیند نخچیر ٭ اگر بر نام او سازند کازه کاژ دو معنی دارد اول احول را گویند حکیم ناصر خسرو راست ـ
ای تیغ زبان آخته بر قافله ژاژ ٭ چشمت بطمع مانده سوی نان چو کاژ ٭ حکیم سنائی نظم نموده
از فصیحان و ظریفان پاک شد روی زمین ٭ در جهان شد بخیل و کور کاژ و لال ماند ٭ دوم درختیست
که آنرا کاج و ناژ و نوژ و ناجو نیز گویند و آنرا بتازی صنوبر خوانند اثیر الدین اخسیکتی راست ـ
غرض خمیدن و حمل است اگر نه بنز اشد ٭ ز کاژ و نوژ چیک روزه شتر بکار کاژغر بمعنی کاجغر است که
مرقوم شد کاژیره بازای عجمی مکسور و کاغاله و کاغله و کافیه و کاکیان این لغات بمعنی کاجیشیه است
که نوشته شد کمال اسمعیل فرماید ـ اشکم که ز خون برنگ کاژیره شد است ٭ و ز رفتن آن دو چشم
من خیره شد است ٭ از دیده بچاره می باید رید ٭ کاین آب ز سر چشمه دل تیره شده است کاس

دو معنی دارد

دو معنی دارد اول کوس باشد و آن نقاره بزرگ بود امیر خسرو راست هم او بخیت در
طاس ظلمت زلال هم او کوفت بر کاس نوبت دوال هم او گوید دمدمه کاس آواز
خوش کوس زده با فلک کاسه وش دوم خوک نر را گویند عز الدین طبسی نظم نموده
اندر کفش آن تیغ درخشنده شب داج گفتی تو که بشک از زر کاس برآمد کاسان نام مهی است
از نواحی سمرقند که بر شمال اخسیکت واقع است سید عز الدین گفته ـ کرده گلش از بهر کاسان
خورده روشن از ظرف کاسات کاسانه مرغکی باشد سبز رنگ که در ولایة خورستان بسیار بود
عمعق بخاری راست ـ چند پوئی بگرد عالم چند ٭ چند گوئی طریق یونانی ٭ زانکه از بهر قوت شهوت
همچو کاسانه می نیاسانی کاست یعنی کم شده باشد امیر معزی نظم نموده ـ گر نور مه و روشنی
شمع تراست ٭ پس کاهش و سوزش چه از بهر چراست ٭ گر شمع توئی مرا چرا باید سوخت ٭ ور ماه
توئی چرا مرا باید کاست کاسج و کاسجوک باسین مضموم در لغت اول و باسین موقوف
در لغت ثانی خار پشت باشد و آنرا سیخول در کاشه و ریکاشه نیز گویند حکیم نزاری قهستانی
نظم نموده ـ بروی صف شده از زخم یا سیخ ٭ همه اعضاش همچون پشت کاسج ٭ مولوی
معنوی نظم نموده ـ ازان بپیچد دل من همچو ماری ٭ که هجرانش برو چون کاسجو گشت کاسکینه
باسین موقوف و کاف عجمی مکسور و یای معروف و نون مفتوح نام مرغیست سبز رنگ و آنرا
سبزک نیز گویند و بتازی شقراق خوانند کاسمو و کاسموی موی خوک باشد چه کاس
خوک را گویند و کفشگران و موزه دوزان رشته را بکاسموی به بندند و چرم و کفش و
موزه را بدرفش سوراخ کرده کاسموی را با رشته ازان بگذرانند تا دوخته شود و بتازی

بلبل خوانند استاد فرخی در صفت بیابانی نظم نموده بیت چو کاسموی گیاهای
او همه بی برگ * چو شاخ رنگ درختان او همه بی بار * حکیم سوزنی راست بیت آب تو از
تغاره و کبت زکاسموی کم بیش تو ز نیش و همه رنگ تو ز رنگ کاپه دو معنی دارد
اول معروفست دوم طبل و نقاره بود استاد فرخی در مرثیه نظم نموده دهل و کاسه همانا که
همی زنان ترنند * تا بخسپد خوش کمتر بود شن بر دل ایار کاسه پشت لاک پشت باشد سیف
اسفرنگی گفته بیت لقمه خورچرب کرد زد فلک کاسه پشت * ورنه شدی خشک شیر دایه اطفال کان
حکیم خاقانی راست گردون کاسه پشت جو د کفلیز جمله چشم * نظاره سوی زنده دلان کفچ ورش
کاسه درویشان اکلیل شمالی را گویند و آن هشت ستاره است مانند تاجی بر دست
و کواکبش در میزان و عقرب اند کاپه رود نام رودخانه باشد حکیم فردوسی گفته بیت
بسختی گذشت از در کاپه رود * جهان از یخ و برف بر کاسه بود کاپه گاه نقارخانه را گویند امیر
خسرو گفته بیت شاه بنظاره آن کاسه گاه * نرم ترک راند فرس را براه کاسه گر بچهار معنی دارد
اول معروفست دوم نام نوائیست از موسیقی نجیب الدین جرباذقانی گوید بیت حالت سرو چنانست
که ذوقی دارد * نفس بلبل و آن دبدبه کاسه گری * سیف اسفرنگی راست بیت نوبت کبریا زنی چون
بنشاط سور او * همچون و نامه دمدمه برده کاسه گری * سیوم نام خطی است از جمله هفت خط
که در جام جم بوده و آنرا خط کاسه گر میگویند چهارم نقاره نواز را نامند کاپه نواز بمعنی
کاسه درویشانست که مرقوم شد کاش دو معنی دارد اول کلمه ایست که در محل طلب
چیزی بطریق آرزو گویند و آنرا کاج نیز خوانند خواجه حافظ شیرازی فرماید بیت کاش حافظ

پسر احمد کنکر بودی * تا نه و نیاره و درهم کیسه او پر بودی * دوم نام شهر کاشان است مولوی معنوی نظم کرده
بیت جون عمر نام نتواند شهر کاشش گشت نبفروشد جبذ نکه گواشش کاشانه خانه مختصر را گویند شیخ
سعدی راست بیت جو خلوت در میان آمد نخواهم شمع کاشانه * تمنای بهشتم نیست جو ج ملاقی بینم
و این لفظ بر آشیانه مرغان نیز اطلاق کنند چنانچه حکیم خاقانی گفته بیت از مزاج اهل عالم مردمی زانکه
هرگز از کاشانه کرکس همای بر نخاست کاشمر نام قریه ایست از ولایت ترشیز و آنرا کشمر نیز گویند
آورده که زردشت دو درخت سرو بطالع سعد نشانده بود یکی را در همین قریه و دیگری در قریه
فرومد طوس و عقیده مجوسان آنست که زردشت شاخ سروی از بهشت آورده و درین وقت که
گشت متوکل عباسی بنظام عمارت جعفریه سر من رای که بسامره اشتهار دارد حکمی بطاهر بن عبدالله
طاهر ذو الیمینین که دران وقت حاکم خراسان بود نوشت که آنرا قطع نموده بر گردون نهند و
شاخهای آن در نمد گرفته بر شتران بار کرده به بغداد فرستند جماعه مجوسان پنجاه هزار دینار
میدادند که آنرا نبرند طاهر بن عبدالله قبول نکرد و بقول مولف تاریخ جهان نمای از عمر آن درخت
تا سنه اثنی و ثلثین و مائتین یکهزار و چهار صد و پنجاه سال گذشته بود که قطع کردند و دور آن
درخت بیست و هفت تازیانه و هر تازیانه ارشی و ربع ارشی بود گویند که در سایه آن زیاده
از ده هزار گاو و گوسفند و بز قرار میگرفتند و جانوران مختلف النوع خارج از حد شمار بر زبر آن
درخت آشیانه داشتند چون آن درخت بیفتاد در آن حدود زمین بلرزید و بکاریزها و بناهای
بسیار خلل فاحش راه یافت و اصناف مرغان از حد حصر بیرون آمدند چندانکه هوا پوشیده گشت
و با نواع اصوات خویش نوحه و زاری میکردند و گوسپندان و گاوانی که در سایه آن می آرمیدند همه

ناله وزاری آغاز نهادند هرج تنهٔ آن تا بغداد نقل نمودند بانصد هزار درم شد و شاخهای آن بار
وسیصد شتر حمل نموده بودند و آن درخت جون بیک منزلی جعفریه رسید متوکل عباسی را در آن
شب غلامان او پاره پاره کردند امیر معزی فرماید بیت ترک نزاید چو تو بکاشغر اندر سرو نبالد
جو تو بکاشمر اندر کاشه دو معنی دارد اول یخ را گویند استاد رودکی راست بیت گرفت آب کاشه ز
سرمای سخت جو زرین ورق کشت برگ درخت دوم بمعنی کاشی است که مرقوم شد کاشی با یای معروف
نوعی از خشت بود که بر روی آن آبگینه بریزند و نقاشی کنند جنانچه شبیه چینی شود و شرح آن در
ذیل لغت کاج مرقوم شد شیخ اوحدی فرماید بیت کاشی و آجرت بهر خورده مال قارون هم
فرو برده هم او گوید بیت گرچه کاشی است خانه با جفتی دل بگیرد جو بشنشینی دبابای مجهول مخفف
کاشی باشد نزاری قهستانی گفته بیت کنون در دست ماند از دست بادی که کاشی از بهر
مادر نزادی هم او گوید بیت ز خط گوهرافشانی تو باری مرا کاشی کم بودی یادگاری کاغ
سه معنی دارد اول آتش را گویند حکیم قطران راست بیت از ابر تیره برق بتابد برون پاک چون
شرح داغ تابان از تیره دود و کاغ دوم نشیا زبا شد حکیم سنائی فرماید بیت عیسی دین تو گر
جو زاغ هرا و میکند زگنبد کاغ مولوی معنوی گفته بیت چندان شراب ریخت کنون ساقی بهیج
مستسقیان خاک ازین فیض کرده کاغ سوم ناله و فریاد بود عموما جنانچه مولوی معنوی منظوم ساخته
بیت آنکه آتشهای عالم ز آتش او کاغ کرد تا فنون میخواند عشق و بر دل اومید مید ابو الفرج
رونی نظم نموده بیت چه تهنیت آن براق خواجه بار بکز و هر جستنی بر قبیت بایل بتن زد کوست
خورده کوه سالکی تنگ زد و کاغ کرده باد عاجل دوم با کلاغ را خوانند خصوصا مولانا عبد الرحمن جامی

کوید

کوید بیت جامی از نطق زبان بست جو نشناسد کس نکته طوطی شکرستان از کاغ کلاغ کاغنگ
با عین مفتوح بکاف زده بمعنی نشاط و خرمی باشد کاغ کاغ بانگ کلاغ و زاغ باشد
برهان الدین جراد گفته بیت شد ز لون مختلف جون خانه صباغ باغ زاغ و ماند اندر کاغ کاغ
کاغنه با غین مفتوح نام قریه ایست از قرای قندهار و با غین مضموم جانوری است سرخ نهر دار
و بر و نقطهای سیاه باشد گویند که بیشتر در میان پالیزها پیدا شود و آنرا تباه سازد و بتازی آن
را ذروح خوانند و در بعضی از فرهنگهای معتبر ذرنهره مرقومست کاف مخفف شکاف بود
حکیم فردوسی گوید بیت همی موی کافی به پیکان تیر همی آب کردی ز داود نوشیر حکیم اسدی راست
بیت همان کوه زد نره کوه قاف که سیمرغ لرزید در کوه قاف کافتن و کافیدن مصدر آنست کافور
جودانه نوعی از کافور است و شرح آن در ذیل لغت جودانه مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی
کافوری نوعی از گل بابونه بود که آنرا بابونه گاو گویند و گاو چشم نیز خوانند و بتازی اقحوان
نامند کاک شش معنی دارد اول مردم را گویند شمس فخری فرماید بیت گر به رمه زند دشمن دولت
سوخت بر حال من دل زن و کاک دوم مردمک چشم باشد ابو المثل راست بیت جهان همیشه بود
شاد و چشم روشن باد از آنکه کند ز جشم بد و حوادث کاک سوم جیزی خشک را گویند و گونی
را که خشک کرده و قدید سازند کاک خوانند و مردمان بغلط آنرا قاق گویند چه یقین این لفظ پارسی
است نه عربی و ترکی و در کلام پارسی باتفاق جمهور قاف نیامده پس معلوم شد که گوشت خشک کرده
را کاک باید گفت و آدمی و دیگر حیوانات لاغر را بواسطه خشکی بدن نیز کاک خوانند جنانچه حکیم انوری
در هجو زنک لاغر گفته بیت دوش جون احمقان زخانه خویش سوی کوه هستی کاک شدم

ببرون شد ز باغ م

بیع الصفقه تا نکردن درویش همچو جولاهه در مغاک شدغم عوض که حکیم انوری کاک بمعنی کلکی را خشک
با مغاک قافیه ساخته چهارم نانی بود که آرد او خشک بخته باشند و معرب آن کعک است و کوبا این
معنی هم از روی معنی که پیش ازین مرقوم شد خاصه امیر خسرو در قصیده گوید بیت نخی بود ز
بر کنار کاک جو گرد قرص خواز سبزی بهرشان بسحاق اطعمه فرموده بیت پیش نظم نخود آبادیم
کاک بری همچو نان تنک جان سیری نتوان کرد پنجم ماه را گویند چنانکه آفتاب را کلیچه نامند رضی الدین
نیشاپوری نظم نموده بیت نداشت بهره زعلی که اوج منبر جست بزور روی موسم ازان قبل شد کاک
ششم نام قلعه ایست از قلاع آذربیجان کاکا دو معنی دارد اول برادر کلان را گویند دوم غلامی بود
که در خانه پرورده باشد و بزبان هندی عم را گویند کاکاو نام بازیست و آنچنان بود که یکی کس برخیز
نشسته دستها بر زمین نهد و فریاد کند که کاکاو و حریفان از اطراف او درآمده در شلاق گیرند و او
کاکاو او همان طور دست بر زمین نهاده از دنبال حریفان دود و هرکس که پای خود را برباید یکی
او نشیند و آنکس با حریفان و حریفان با آنکس همان سلوک نمایند که مرقوم شد حکیم آذری نظم فرموده
بیت بکاو چشمه دل را ز غیر و صافی کن ز لهو و لعب چه بازی چو کودکان کاکاو؛ کاکره با کاف مکسور و رای (جو کودکان کاکاوم)
مفتوح هاء قرحا باشد و آنرا اکل کرا نیز خوانند کاکل با کاف ثانی مضموم نوعی از گندمست و آنرا
بتازی حنطه رومی گویند و در بعضی فرهنگهای بمعنی شوره گیاه مرقومست و با کاف ثانی عجمی
مفتوح کلک میان تهی را گویند کاکو و کاکویه دو معنی دارد اول برادر مادر را گویند و اخالو نیز
خوانند حکیم اسدی منظوم ساخته بیت چو گشتم ز جان بنده شهریار مرا عم و کاکویه باید کار؛ دوم
نام پهلوانیست از نبایر سلم بن فریدون که نبیره دختر ضحاک بود حکیم فردوسی فرماید بیت

بنیرو

بنیرو سپهدار ضحاک بود شنیدم که کاکوی ناپاک بود؛ کاکونی آونش باشد که نوشته شد
کاکوش نفشه را گویند کال هفت معنی دارد اول خم را گویند امیر خسرو راست بیت بین مثنع نا
بنی آن که برای دین زد قلب مه شکست وازین پشت ماه کال؛ دوم بمعنی جای بود میان کال
میانه کال یعنی میانه جای خم امیر خسرو گوید بیت این وصف آن ضیاست که از رشک رای او
پشت هلال را که خم است از میانه کال؛ سوم بمعنی ژولیده و درهم بود شیخ سعدی فرماید بیت
بدی سر که در روی مالیده؛ چهارم جز خام را گویند پنجم کدو باشد ششم نام نوعی از کل بود هفتم
بمعنی کند نا آمده و آنرا کالوخ و کالو نیز نامند کالا دو معنی دارد اول رخت و متاع بود حکیم نظامی
نظم نموده بیت چو علم آموختی از حرص انگه ترس کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
امیر خسرو راست بیت راضی نشود دل و دیده عشق او این دزد در تفحص کالای دیگرست؛ دوم بمعنی (بانگ و فریاد آمده از کی بزنند نقل نمود کالارم)
دار و اول آب کندی را گویند که بسیار عمیق باشد و کنارهای آن یک انداز بود و مثابه رکاب سب
و آدم از آن گذر نتوانند چنانچه در میان مردم خراسان مثل است که جایی کالاراست بنیرم عنت
و جایی که هنر مست کالار نیست و این مثل بدان میگویند که هرجا که کالار باشد بنیرم زود ترکند
مشوو دوم سنک نمک را گویند کالب باللام مفتوح کالبد باشد و آنرا کلوب نیز گویند شیخ نظامی
فرماید بیت این من و این من که درین کالبست؛ هیچ مکو جنبش این قالب است کالجوش باللام
موقوف و جیم مضموم و واو مجهول نوعی از ماحضری باشد که درویشان بپزند و آنچنانست که نان
را ریزه سازند نوعی که بجهت آشکنه ریزه میکنند و در دیک اندازند و کشک را با آب نرم
کرده با روغن و اندک زیره و فلفل بر زبر آن بریزند و سه جوش داده فرو گیرند و بخورند

کمال اسمعیل راست بیت خواجگان بابوا اکنون خورند کاچی و تتماج و لوت معدنی بینوایان نیز هم خوش کنند کاسهای کالجوش یکی منی کالفده کالفه بالام مضموم بفا زده و نا فوقانی مفتوح و اخفا ها شوریده باشد حکیم ناصر خسرو فرموده بیت یک خیل خرک دارد و رشاده بر یکدگر چو دیوان کالفته

کالک بالام مفتوح دو معنی دارد اول کدو را گویند و آنرا کال و کاله نیز خوانند امیر خسرو فرماید بیت لاله انگس که مثل هیشه او جامست ساز او استره و کالک و نشتر باشد دوم خربزه نارسیده را گویند و معانا که آنرا نیز بمناسبت کدو باین نام خوانند کالنج بالام مفتوح نام میوه ایست که رنگ آن سرخ و زرد شود کالنجه بالام مکسور و نون زده و جیم مفتوح و اخفا ها فالخه بود هرچند که قاف در زبان پارسی نیامده عوام شیراز آنرا فالنجه خوانند و بتازی مفلفل گویند

کالوج دو معنی دارد اول بمعنی کالیج است که مرقوم شده دوم کبوتر را گویند کالوخ کنند را شد و آنرا کال و کالو نیز خوانند حکیم سوزنی راست بیت کند و ماغ بنفشه بوی نه کالوخ کند با کرفس خای نه کبکیر کالوس نادان و ابله باشد شمس فخری گفته بیت بزرگی از طلبد خصم شاه والد عقل که سروری و بزرگی نیاید از کالوس کالوشه بالام مضموم و واو مجهول و شین منقوط مفتوح و اخفا ها دو معنی دارد اول دیگ را گویند حکیم فردوسی در صفت مهمان شدن بهرام گور در لنبک سقا گوید بیت نظم بشد لنبک و مشک چندی کشید خریدار آتش نیامد پدید غمی گشت هر آتش بر کشید یکی انگشت را بر ورکشید که دستار بود و بیش درزیر مشک بیازار شد گوشت آورد و کشک بیاورد و کالوشه بر نهاد وزان ریخ مهمان همی کرد یاد بپخت و بخوردند و می خواستند یکی مجلس دیگر آراستند دوم اتی باشد که از برنج و ... خنند

و بخور و بسر که بپزند چون پخته شود و کشنیز تر و نعناع تر را با هم کوفته در روغن بریان کنند و برزبر آن نه پخته بخورند و این آش خاصه مردم دیلمانست کاله چهار معنی دارد اول متاع بود و آنرا کالا نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت تو ظرافی که رسیدند بازار کهن کاله کاسد ایشان بیهایی نرسید هم او گوید بیت ای روترش که کاله گرانست چون خرم بگذر ز من که مانه خریدار فارغیم دوم کدو را گویند عموما و کدوی را که دران شراب کنند خوانند خصوصا حکیم انوری راست بیت کند فرابه کر دو عن تهی ز درد و شفق نجی که زهره باده کش نشاط کاله کند سوم خربزه نارسیده را گویند و آنرا کالک نیز نامند شمس فخری گفته بیت انکه جالیز اصطناعش را عفت ... چهارم زمینی را گویند که بجهت زراعت آراسته و مهیا ساخته باشند کالیو و کالیوه دو معنی دارد اول سرگشته و گیج شده بود حکیم سنائی فرماید بیت انکه زو نفس کل بود کالیو چکند نفس نفس ما بدرد تو منوچهری راست بیت ناله بلبل بحر کاهان و باد مشکبوی مردم سرمست را کالیوه شیدا کند دوم بمعنی کر آمده شیخ سعدی نظم نموده بیت تبسم کنان گفت کای تیز هوش اصم به که گفتار باطل نیوش چو کالیو و انندم اهل نشست بگویند نیک و بدم هرچه هست اگر بد شنیدن نباید خوشم ز کردار بد دامن اندر کشم کالبوس بمعنی کالجوش است که مرقوم شد کامه بالام مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی کام آمده و آنرا انباری مراد گویند شیخ نظامی فرموده بیت کامه دل گرچه زحلوا خوشتر است عاقبت اندیشی از آن خوشتر است دوم چیزی باشد که آنرا از نان بیارند بجهت نان خورش سوم نوعی است از مضافات کابل که نزدیک به بهسود واقع

است و در بعضی از فرهنگها مرقومست که کامه مرجان باشد کان دو معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی کندن آمده استاد فرخی این دو معنی را بتجنیس نظم نموده بیت با برز وی کفار او از کان گهر بزاید بی کوه کان جوی بیتن حکیم قطران گفته بیت اگر بگنج هواش اندرون تو بگنجی نگرکان و فاش اندرون توی که کان بگنج راست اندر بود همیشه پیچ نگار دانش اندر بود همیشه مکان کانا بی عقل و ابله و احمق و نادان بود حکیم سنائی فرماید بیت مرترا خصم دشمن دانا بهتر از دوستان هم کانا حکیم قطران راست بیت اگرچه مهترین معطی و گرچه بهترین دانا زجودش کمترین سایل زفضلش کمترین کانا کاناد خوشه خرما را گویند استاد رودکی نظم نموده بیت من بدان آمدم بخدمت تو تا برآید رطب زکانادم شمس فخری گفته بیت عجب نباشد اگر از نحوست طالع مخالفان ورا زهر روید از کاناد کانون آتشدان باشد حکیم خاقانی راست بیت امشب من و او جدی و سودای هر سه دو حدیث رانده یکدم کانون شده قبله من از راست قانون شده ز تنگ دل جیب عم و رکانون اصل نقش ابلیس در قانون علم شخص آدم کانه با نون مفتوح برابری باشد با کسی در مرتبه و بتازی آنرا اگر گویند و بزبان هندی کسی را گویند که یک چشمش کور باشد کانیرد بانون مکسور و یای معروف و رای مضموم مازریون بود و آن دارو ئیست که بجهت دفع استسقا بکار برند کاواک و کاوک پوچ و میان تهی را گویند حکیم سوزنی گفته بیت چو کنیز تهی خانه کرده هر کاسه چو بار صعدی ره یافته بهر کاواک ابوالفرج رونی راست بیت حدقه دوم در امتثال رای آفتاب یقین کند کاواک کاوانی درفش و کاویانی درفش نام علم فریدون بوده و درفش علم را گویند و کاویانی منسوب بکاوه آهنگر است تفصیل این اجمال آنکه چون ضحاک

بسلطنت نشست بعد از مدتی دو فضله بر دوش او از رنج سرطان پیدا شد و آن بصورت دو مار در نظر مردمان می آمد معده بسیار ... دولت کیش آن از مغز سر آدمی بود بدین واسطه خلق بسیار بحکم او کشته شدند و کاوه نام آهنگری بود در صفاهان چند پسر او را نیز کشته بودند و دو پسر او مانده بود قضا و قدر بعد از مدتی نوبت باین دو پسر نزدیک رسید کاوه ازین حال بی طاقت شده دران زمان حکیمی در صفاهان بود نجانب دانا و در انواع طلسمات ماهر کاوه با او آشنائی داشت بخدمتش رفت و از ظلم ضحاک و کشتن فرزندان خود شکایت کرد حکیم گفت که اگر در تو اندک شجاعتی باشد من دفع این ظلم از تو بکنم کاوه گفت که من در خود اینقدر جرأت می یابم دران وقت کاوه چرمی از پوست ببر یا پلنگ که آهنگران در وقت کار بر میان بندند در کمر بسته بود آن حکیم از او گرفت و صد در صدی در ساعت سعد برآن کشید و با کاوه گفت که می باید که چون کسان ضحاک بگرفتن پسران تو آیند این چرم را بر سر چوب کرده بگوئی که داد از ظلم ضحاک چندان خلق بر تو جمع شوند که هیچکس با تو مقاومت نتواند کرد بعد از مدتی که کسان ضحاک بگرفتن پسران کاوه آمدند او با آنچه حکیم وصیت کرده بود عمل نمود مردم بر و جمع گشتند و او را بسرداری بر گرفتند و ملازمان ضحاک که جهت گرفتن آمده بودند بعضی را کشتند و بعضی را گریزانیدند و همچنین بسر داروغه صفاهان رفته او را نیز بقتل آوردند چون این خبر بضحاک رسید لشکر بجنگ کاوه فرستاد کاوه با ایشان جنگ کرده همه را منهزم گردانید القصه هر لشکر که بجنگ او می آمد چون چشم ایشان بر آن چرم علم می افتاد همه منهزم میگردیدند تا آخر کاوه فریدون را بپادشاهی برداشت و با ضحاک جنگ کرده او را

بگرفت چنانچه در تواریخ مرقوم است و فریدون آن چرم را بفرمود تا مرصع ساختند و آنرا
درفش نام نهادند و درفش کاویانی نیز میگویند و بعد از فریدون هر کس از سلاطین
نفیس بران می افزود چنانچه تمام مقومان از بها کردن آن عاجز آمدند و همچنین سلاطین
عجم آنرا عزیز میداشتند و در هر جنگی که آن علم می بود البته فتح از آن لشکر بود تا
زمانی که لشکر اسلام متوجه فتح ملک عجم گشت و در چند جنگ لشکر عجم غالب آمدند و ابو
عبیده ثقفی که سردار لشکر عرب بود کشته شد چون این خبر بمدینه رسید سلمان فارسی
گفت که شکست شما بجهت درفش کاویانی بوده گویند که تمام مردم در دفع این عاجز آمدند
آخر استعانت بحضرت مرتضی علیه السلام بردند آن حضرت فرمود که من علاج این بکنم پس صد
و یک درصد و یک در ساعت سعد کشیده و آنرا بر علم نصب فرمود درین نوبت که لشکر
بجنگ عجم آمدند ایشان درفش کاویانی را همراه رستم فرخ زاد بجنگ فرستادند بعد از آن
که سه روز جنگ کردند لشکر عرب غالب آمد و درفش کاویانی را گرفت و رستم کشته شد
و آن چرم درفش را پاره پاره کرده بمسلمانان قسمت نمودند **کاوک** با واو مفتوح پرنده
است با مرغابی را گویند و آنرا کاکب و کاکوک نیز خوانند و با واو موقوف و رای مفتوح
بر کبر باشد و آن شبیه است بخیار کوچک و آنرا خیار کبر و کورک نیز نامند و در سرکا انداخته
آچار کنند **کاونگ** خیار بادرنگی را گویند که سبز و تازه باشد منجیک گفته **بیت**
ز غلبیان که کس نخورد میخورد هرزه٭ سرش نکند خیار کاونگ **کاوه** بمعنی کاغنه است که
مذکور شد و بعضی کرم شب تاب را گویند و آنرا عو و سک هم خوانند **کاوه** دو معنی دارد اول
نام

نام آهنگریست مشهور و شرح احوال او در لغت کاویانی درفش مرقوم شد حکیم خاقانی فرموده **بیت**
کاوه ام پیک زغم بر سر دیو٭ در دکان کوره و سندان چکنم٭ دوم نافۀ مشک را خوانند **کاهش**
کم شدن بود **کاهزکان** با های مفتوح بنون زده کاهکشان را گویند حکیم نظامی نظم نموده **بیت**
جمال لعل وشش خواجه در عماری بیم٭ چنانکه ماه رود در طریق کاهزکان٭ **کاهو** دو معنی دارد اول
نام تره ایست که آنرا کوک هم گویند و بتازی خس نامند دوم جنازه باشد و آنرا کاهوک نیز
خوانند حکیم فردوسی در صفت آمدن فرامرز بدشت نخجیر گاهی که شغاد چاهها کنده و رستم
را با توابع در آن چاهها افکنده هلاک ساخته بود و آوردن تابوتها و بردن مردهارا
بدخمها گوید **بیت** چو آمد بدان دشت نخجیر گاه٭ بجای کجا کنده بودند چاه٭ ببردند بسیار کاهو
و تخت٭ نهادند در تخت زیبا درخت٭ و بزبان سریانی نام ملکی از ملوک بنی اسرائیل است
کاهوک بمعنی اخیر کاهوست حکیم فردوسی گفته **بیت** وزان پس بکافید موبد برش٭
میان تهی کاو مغز سرش٭ بیاکند یکسر بکافور مشک٭ بدیبا تنش را ببستند خشک٭
بکاهوک زر و در مهد عاج٭ سوی پارس رفت آن خداوند تاج٭ **کاف عجمی** **فصل کاباه**
دو معنی دارد اول غار باشد دوم کله گاو بود **گاری** چیزی بی مار و نهایت را گویند شاعر گفته
بیت دنیا گذر است اگر بیداری٭ در خواب مباش اگر تو دنیا داری٭ دنیا همه رهگذر و دار
یاری٭ پس سود روزگاری کاری٭ **گاز** چهار معنی دارد اول دندان باشد خواجه
عمید لویکی راست **نظم** عجب نبود گر از تاثیر عدلش٭ هنر با کبار و گاز ار قسم٭ دوم دندان
گرفتن را نیز گویند شیخ نظامی فرماید **بیت** حکم تو او فهم این نه زر نه٭ رشته درازست گره بر گره٭

خسرو فرموده بیت بر کرد دهر دقیقه این شعر ز ملک لرزان نکر جو بچه کنجشک مهر کال غم او کفته جبت
خواند
مایم و آن چمن تو رد ای مرغ و دانه چین طاوس و چمن جنت و کنجشک و کشت کال سیوم شغال را
و از آن شکال نیز نامند سیف اسفرنکی فرماید جبت شد عدو عزه بحکم تو ولیکن نشود بچه رشیر فلک
شست نه بچه کالی چهارم فرناد بلند بود شیخ فریدالدین عطار فرموده جبت سلیمان چون زمر غان
قصد بشنید به تندید و بجوشید و بکالید مولانا ملک قمی نظم نموده جبت بجو بر دانه بکرد تو بر وبال
زغم هر سحرکه بسر کوت رسم کال زغم پنجم بمعنی فریب باشد مولوی معنوی راست جبت تا بجا
شوه میداوند و کال کو فرح بادت مبارک انصال ششم بمعنی غلطیدن آمده هفتم نوعی از عنکبوت
نه هر دار باشد و آنرا اغنده نیز نامند و بتازی رتیلا خوانند هشتم غوزه پنبه را کویند که سبز و نا
شکفته باشد نهم خروس نامند کالنبک با لام موقوف و بای مفتوح نون زده و کاف عجمی کیاه
کود را نام بهار میان زراعت جو و کندم بروید و غوزه کند کنکره دار مانند غونه لاله و دانهای
آن چند دانه معدود باشد و خوردنش مستی و دیوانگی آورد بمثابه که آدمی بلی شعور بسیار
و آنرا هر نبک نیز نامند حکیم سوزنی نظم نموده جبت تا نبک و کالنبک بدیوانگی کشند دیوانه باد
خصم تو از نبک و کالنبک درویش عبد علی راست جبت کر بی بشر زخست طبع لئیم خویش آرد
برش مهر کیا بر کالنبک ای عجب جنت جنینها از آن کسی کش ساخت است مغز خود کالنبک
و نک کاله سه معنی دارد اول بمعنی نخستین کال است که مرقوم شد حکیم سنائی کفته جبت دو می کرد
بی بالا کنند انبی و نبه پوست کاله کنند دوم کلوله پنبه بر شته بود که بجهت رشتن دوک آن
ساخته باشند سیوم جوال باشد و آنرا باله نیز خوانند کام سه معنی دارد اول قدم باشد و آن معروفست

این همه دندان کواکب بکان یک کریش را نکشاید باز حکیم خاقانی کوید جبت بنده دندان خود خیز تکو
بکان نقش پاسین کرد بر بازوی او دوم انواع مقراض بود مانند مقراض جامه و کاغذ بریدن
و سر شمع کرفتن و طلا و نقره قطع کردن حکیم انوری راست جبت باهم از خط فرمان تو بیرون
نشود سر م ریش تو چون شمع بتزند کاز حکیم سنائی نظم نموده جبت تو که در بند حرص و آز شدی
عجوز رو رو مان کاز شدی سیوم بمعنی باز نیز آمده چهارم علف را نامند و بزبان هندی کاس خوانند
کان ریسمانی را کویند که در روزهای عید و جشن از بام یا شاخ درخت بیاویزند و کودکان بر
آن نشسته یا ایستاده در هوا آیند و روند و ریسمانی که بر دو تو شکی ببندند و اطفال را بران خوابانند
بجنبانند تا خواب روند و آنرا بازنج نیز خوانند و بتازی ارجوحه نامند کاشت یعنی کردانید حکیم
فردوسی فرماید جبت ترا پاک یزدان بران بر کماشت بداو زایران و توران بکاشت حکیم
اسدی راست جبت کرفتش دم اسپ در جای داشت ز بالای سر چون فلاخن بکاشت
و کاشتن که مصدر آنست بمعنی کردانیدن باشد کاکا تعلقات باشد حکیم سنائی در روش مکتب
دادن اطفال کوید جبت کر نخواند بخواه زود دوال کوشمالش بکیر و سخت بمال ورکناش
آن زمان کاکا تا شود سرخ چهره اش چو لکا کال سه معنی دارد اول بمعنی دور و امر از دور شدن باشد
و مکال بمعنی دور شو بود حکیم سنائی در تعبیر خواب کوید جبت طیب باشد و کونه اندر خواب
این یکی راحت آن دکر همه تاب راحت این نوع را که بر بالند محنت آن جنس را که بر کالند
مولوی معنوی راست جبت هر که او اسب و واند سوی کمراهی کند آن اسب لنک کو بکال اندر کن
دوم نام غلهایست که دانه آن بغایت ریزه باشد و آنرا کادرس و کاورس نیز خوانند امیر

حرزد

کمال اسمعیل در معراج کفته بیت بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم تا جز فراز دیده او کام نسپری
دوم لکام اسب را کویند حکیم سوزنی فرماید بیت ز خاک شمس فلک زر کند که ناکرده ستام
کام و رکاب براق تو زر کند سیوم ده و روستا را خوانند مولوی معنوی راست بیت
لطف روبش سوی مصدر میکند او مقر در پشت ما در میکند که اکر بیرون فتم زین شهر کام
جنیم مذبده این مقام کاواب جامه غوک باشد که مرقوم شد کاواره دو معنی دارد اول کاواره
کویند و آنرا کوباره و کواره نیز خوانند این یمین کفته بیت جون شیر شرزه یک نفری باش در جهان
مانند کاو چشم زکاواره بر مدار دوم مخفف کاهواره بود اوستاد فرخی نظم نموده بیت
جون پای بیرون نهادی کمان بر کرفتی وز دو بین و خنجر کاواهن آهنی باشد که بر سر قلبه نصب کنند
وز مین را بدان شد بار نمایند و آنرا آهنجفت و سپارهم خوانند شیخ نظامی فرماید بیت
وکاواهن و کاوکو کجا در جنین ده کند کار سو هم او کوید بیت کشاورز برکاو بند دلباد زکاو
آهن و کاوجو بد مراد کاوبکر و کاوچهر نام کرز فریدون است کویند که فریدون بهیات آن کرز
را صورت کله کاو میش ساخته با آهنکران داو نامانند آن بجهت او ساختند کاوچشم
که بیرونش سفید باشد و اندرون زرد و آنرا بهار و بابونه کاو نیز کویند و بتازی عین البقر
واحداق المرضی واقحوان و در مصر کرکاس و در موصل شجرة الکافور و بیونانی فرطیون
خوانند طبیعت آن کرم و خشک است اکر آب آنرا کرفته بر اعضای حوالی انثیین بمالند قوت
مجامعت تمام بدهد و اومان تو یدن آن سبب آورد و درد و بکر و واما بکار آید شیخ
نظامی فرماید بیت شمال انکیخته هر سو فروشی زده بر کاوچشمی بیل کوشی هم او کوید

بیت

بیت زبس کش کاوچشم و پیل کوش است چمن چون کلبه کوهر فروش است کاود با واو مکسور کاوکوهی
بود کاودم با واو موقوف و دال مضموم نفیر باشد و آنرا شیپور نیز خوانند حکیم اسدی راست
بیت بر آمد دم مهره و کاودم شد از کرد کردان خور و ماه کم کاودوش و کاودوشه ظرفی باشد
سر کشاده که بن آنرا تنک سازند و شیر کاو و کاومیش در میان آن بدوشند و آنرا
بتازی علبه و محلب خوانند ملا کمال کفته بیت دی کفت بخنده اشرف خر را زن ای لاک
دهانت کاودوش کس من بسیار بکاه خنده مکشای دهن بی تیغ مبادا سرت افتد ز
بدن ملک الشعرا حکیم روحی فرماید بیت خصم هز تو چو کاودوشه از فاقه دو دست بر سر آید
کاودی احمق و بیعقل را کویند کاورنک بمعنی کاو بکر است که مرقوم شد حکیم زجاجی راست بیت
چو سلطان جهان دید شد سوی جنک بجنک اندرون کرزه کاورنک کاوزهره سنکی باشد
که در میان زهره کاو پیدا شود و کویند که در میان شیر دان او متکون کرده و آن از کاوان
هندوستان بهم رسد و مانند پازهر بود در لون و خاصیت و انچه در میان زهره کاو تکون شود
باشد مثل زرده تخم مرغ است و بشیرازی اندرز خوانند و بتازی حجر البقر کویند و معرب آن
جاوزهر است کاوسار و کاوسر بمعنی کاوچهر است که مذکور شد حکیم سوزنی راست بیت
چو کاوسار فریدون زمانه باد ز تو ز رمح تو علم کاویان شود پیدا کاوشنک بمعنی غاوشنک
است که نوشته شد کاوخیر ممغ در ختیست که ساق کوتاه دارد و برک آن ببرک انجیر ماند بود
لیکن از برک انجیر کرد تر و کوچک تر باشد و کویند که برک آن مثل برک زیتون است فاما برک
زیتون از آن درازتر بود و ساق وی چون خیار زه کشیده بود و کل آن زرد باشد و بخش

خوشبوی و تیز بود و مغز آن چنان کنند که ساق وی را بشکافند مغز بیرون آید و بهترین آن بود
که بلون زعفران باشد و در آب زود حل شود اول که بیرون آید سفید بود و چون خشک گردد
زرد شود و چون در آب حل کنند مانند شیر نماید و طبیعت آن گرم و خشک بود و منسوب آن جاوشیر
است کاوک با واو مفتوح کره را گویند کاوکاو کاوورزه با واو مکسور گاوی را گویند که
میان زمین را شدیار نمایند زراعت بهرام گفته بیت بگاه تنگ اسب و زور سوار نماند در
تن گاو و کار حکیم سنائی فرماید بیت گوشت بر گاو ورزه نیکوتر زینت مرد دانش است و هنر
و با واو موقوف مزارع را گویند کاویزن زهره گاو را گویند کاولیس ظرف شیر و دوغ باشد
و در بعضی از فرهنگها با شین منقوط نیز مرقوم است گاه شش معنی دارد اول تخت پادشاهان باشد
و آنرا اماج نیز گویند عزالدین طبسی راست بیت ای قصه خوانده که مسیحا چون قمر از آفتاب
افسر وانه چرخ گاه یافت دوم وقت بود این هر دو معنی را بترتیب شیخ نظامی نظم نموده
بیت تا بمن جمشید هر روز شاه سندی بر سر گاه هر صبح گاه سوم نوبه باشد که زر و نقره
و امثال آن در وی بگدازند حکیم ازرقی گفته بیت ایا ستوده شهی کز خیال خنجر تو تن عدو
بگدازد چو نقره اندر گاه چهارم صبح را گویند چنانچه بیگه و بیگاه شام را خوانند حکیم انوری فرماید
بیت بنده از شوق خاک درگه تو بر سر آتش است بیگه و گاه پنجم جای بود و این معنی بدون ترکیب
اطلاق نمی یابد مانند بارگاه و لشکرگاه و جلوه گاه ششم نام ستاره جدی باشد گاهنبارها
و گاهنبارها پارسیان گویند که حق سبحانه و تعالی عالم را بشش گاه آفرید و آنرا گاهنبارها و گاه
خوانند و گویند که واضع این زردشت است و این شش گاه را بازار آن شش روز نهاده که در کتب

واضع

سماوی

سماوی مذکور است که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید و هر اول گاهنبی نامی داده و بتعظیم
هر اول گاه پنج روز جشن نمایند و مهمانیها سازند و بعیش و طرب مشغول گردند از قراری که
در زند مسطور است گاه گاهنبار اول که نام آن میدیوزرم است خور روز باشد از اردی
بهشت ماه قدیم گویند که حضرت یزدان ازین روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را باتمام
رسانید و گاه گاهنبار دوم که نام آن میدیوشم باشد خور روز بود از تیر ماه قدیم آورده اند
که ایزد سبحانه و تعالی ازین روز آفرینش آب را اتمام کرد و گاه گاهنبار سوم که آنرا پتیش
شهیم نامند اشتاد روز است از شهریور ماه قدیم گفته اند که باری عز اسمه ازین روز
تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را باتمام رسانید و گاه گاهنبار چهارم که آنرا ایاسرم انشتاد
روز باشد از مهر ماه قدیم مذکور است که ایزد جل شانه ازین روز تا سی روز آفرینش
نباتات و رستنیها باتمام رسانید و گاه گاهنبار پنجم که موسوم است به میدیاریم مهر روز بود از
اردی بهشت ماه قدیم مسطور است که واجب تعالی ازین روز تا هشتاد روز حیوانات
را پدید آورد و مرقوم است که مجموع حیوانات چرنده و پرنده دویست و هشتاد و سه رده اند بمعنی
نوع است گویند که از انجمله یکصد و هفتاد و دو رده چرنده باشند و یکصد و ده رده پرنده
و گاه گاهنبار ششم که نام آن همسپیدیم باشد اهنود روز نخستین بود از پنجه دزدیده ماههای
قدیم منقولست که حق جل جلاله ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم را اتمام کرده زرتشت
بهرام گفته بیت بهار خوان بدلش شاد کشته مرا آنرا جمله گاهنبار نشسته و در زیج ایلخانی مرقوم
است که اول گاه اول پانزدهم دی ماه بود و اول گاه دوم پانزدهم اسفندارمذ ماه است و اول گاه

سیوم بهمن و ششم اردی بهشت ماه بود و اول کاه چهارم بهمن و ششم خورداد ماه باشد و اول کاه
پنجم شانزدهم شهریور ماه است و اول کاه ششم روز اول پنجه دزدیده بود که عبارت از خمسه
مسترقه باشد و آنرا اهنود خوانند و مبادی این ایام بر تقدیریست که پنجه دزدیده در آخر
آبان ماه افزایند و کوشیار حکیم در زیج جامع آورده است که اول بهمن و ششم اردی بهشت
است و اول کاه دوم بهمن و ششم تیر ماه است و اول کاه سیوم شانزدهم شهریور ماه و اول کاه
چهارم پانزدهم مهر ماه و اول کاه پنجم پانزدهم دی ماه و اول کاه ششم اول پنجه دزدیده که در آخر اسفندارمذ
ماه بود و در خلقت اشیاء مذکوره در هر اول کاهی همه متفق اند لیکن در آنکه هر اول کاهی در کدام روز
است چون اختلاف کرده بودند آن اختلاف باز نموده شد کاهواره کهواره
را گویند مولوی معنوی فرماید بیت وقت طفلی ام که بودم شیرجو کاهوارم را که جنبانید او
لام فصل لام با الف سه معنی دارد اول تملق و فروتنی و چرب زبانی باشد حکیم خاقانی فرماید
بیت بس لابه که نمودم و دلدار نه پذرفت صد بار فغان کردم و یکبار نه پذرفت کمال اسمعیل راست
بیت من بودم و دوش آن بت بنده نواز از من همه لابه بود و از وی همه ناز شب رفت
و حدیث من بپایان نرسید شب را چه گنه قصه من بود دراز دوم سخن بود سیوم بازی
را گویند و درین هر سه معنی بالاوه مترادفست لاتو با تای فوقانی مضموم و واو معروف سه
معنی دارد اول نردبان باشد استاد فرخی فرماید بیت دست و زبان مدح نرسد کسی را
آری بماه بر نرسد لاتو دوم گردی بود که یکجانب آن بلند سازند و بران میخی نصب کنند و ریسمانی
بر گرد آن پیچیده اطفال بگردانند سیوم نله را نامند لالج دو معنی دارد اول برهنه بود و مولوی

معنوی

معنوی گفته بیت بر سر نور عشق بنی تاج اند ران دم که عشق باشد لالج دوم سگ ماده را گویند
و آنرا لاس نیز نامند هم مولوی معنوی فرموده بیت نمی ترسم ز دشمن در خیالش که با شیر
و شمنش همچو سگ لالج و با جیم عجمی بازی را گویند و آنرا لالغ نیز خوانند لالچی قافله باشد
آنرا حال و هیل نیز خوانند و بهندی الایچی گویند لالخ بمعنی جای باشد و این لفظ بدون
ترکیب گفته نمی شود چنانکه سنگلاخ و دیولاخ و رودلاخ یعنی جای دیو و جای سنگ و
جای رود و غیر از این سه محل این کلمه دیده نشده چه سنگلاخ و دیولاخ در شعر و غیر شعر
بسیار بنظر در آمده فاما رودلاخ بغیر از جاماسب نامه جای دیگر بنظر نرسیده شیخ نظامی
فرماید بیت بچشمی کامد در سنگلاخش شکوفه وا کرده شاخ شاخش لاخشنه دلاخشن
با خای مکسور و شین منقوطه نوعی از آتش آرد باشد لاد هشت معنی دارد اول صاحب فرهنگ
بمعنی بنای دیوار نوشته اند با وجود آنکه نبلاد را هم بمعنی بنای دیوار مرقوم ساخته اند
و اکثر از شعرا نیز بمعنی بنای دیوار نظم نموده اند چنانچه حکیم سوزنی گفته بیت شود چنین
ماه را ب و بی آب بکراز خاره داریم و یو لاد لاد محمد بکرید نظم آورده بیت دلا مجوی سلامت
ز آستان وجود که بر ندامت و حسرت نهاده اند ش لاد و مختاری سر لاد را بمعنی سر
دیوار و بن لاد را بمعنی بن دیوار نظم نموده بیت همت بی انطاقت سایل بگذاری سر لاد
چنان بند که بر دار و نبلاد بر تقدیری باید که لاد دیوار باشد تا سر لاد و بن لاد بر سر دیوار
و بنای دیوار صادق آید چنانچه شمس فخری گفته بیت لاد را بر بنای محکم نه که نگهدار لاد
نبلاد است دوم هر رده از دیوار گل و نچینه را گویند و آنرا در شیراز نبه با نون مکسور بسین

زده وبای عجمی معموم نامند استاد فرخی راست بیت نان شکسته و تنها شاه فکنده زبای حصاری
قوی برکشد وه لاوان لاد هم او گوید بیت جادوان زی و همین رسم و همین عادت داد ز خانه
فلکن لاواز لاد سیوم در بانک بود شمس فخری شغروه فرماید بیت اینک اینک ز کاروان بهار زرد
بنیان ولاد آمد حکیم قطران نظم آورده بیت باد همچون لاد هش تیغ تو بولاد رزم
دشمنانت سخت چون بولاد ولاد چهارم خاک را خوانند منوچهری فرموده بیت در لاد
صبور و زیم عیسی نفور کالبد نور ز نور کالبد باز لاد هم او گوید بیت نه ریزد از درخت ارس کافور
نخیزد از میان لاد و لادن پنجم لادن را نامند و شرح آن بعد ازین مرقوم خواهد شد کسایی
منظوم ساخته بیت از عبیر و عنبر و از مشک لاد و دار بوی در سرابستان خویش اندر فرمان
ششم نام شهر لاور است حکیم فردوسی فرماید بیت سپاهان بکوه زر کشاده اند بکیر کین میلاد
هم لاور داد هفتم گل و شکوفه بود شرف شفروه راست بیت هر لاله که از دامن کسار بر آید از لطف
تو بود وارسته ز خار اند عدلاد هشتم بمعنی آبادانی آمده لادن با دال مفتوح نوعی از مشمومات شد
که آنرا در دواها بکار برند گویند از زمین ریگستان حاصل شود بدین طریق که گیاهی که از آن
زمین بروید بلادن آغشته باشد و بز آن گیاه را دوست دارد و هنگام چرا ریش و موی
بدنش بآن آلوده شود و بعد از آن جدا سازند و آنچه بر ریش او آلوده باشد بهتر از انست
که بر ران او بود حکیم خاقانی فرماید بیت آهوی مشک نیست چه چاره ز گاو و بز که هر دو برگ
عنبر و لادن بر آورم لادنه با دال مکسور گیاهی باشد که از پوست ساق آن ریسمان سازند
و آنرا در هندوستان سن گویند لاده بی عقل و احمق را گویند شیخ اوحدی فرماید بیت

نه هر که

نه هر که زن دغا و لاده بود شیر نر هست و شیر ماده بود لاژ با زای عجمی موقوف نام دهی است از
مضافات جام بوده بهای جامی گفته بیت بود در ده لاژ حیدری بچه رند و پاک و قلندری
بود زاهد بلاژ شد فاسق امردی دید و شد بدو عاشق لاس دو معنی دارد اول ابریشم فرومایه
بود حکیم انوری نظم نموده بیت از چه خیزد در سخن حشو از خطا چنی طبع در زه خیزد پر زه ز دیبا
زنا جنتی لاس نام اثیر الدین اخسیکتی راست بیت هیچ هیچ است و همه درون و دغل راست گوی
کلابه لاس است دوم ماده هر حیوان را گویند عموماً و سگ ماده را خوانند خصوصاً و آنرا
الج نیز نامند لاسکوی با سین و کاف مفتوح و واو مکسور و یای معروف نام جانور
کوچک و خوش آواز منوچهری راست بیت خول طنبوره تو گویی زند و لاسکوی
از درختی بدرختی شود و گوید آه لاش سه معنی دارد اول تاراج و غارت بود حکیم سنایی
فرماید بیت رنج کاران گنج لاش آمد زرنگهداران باشانند حکیم خاقانی راست بیت
فاش کند تیغ تو قاعده انتقام لاش کند رمح تو مایه ار و نکار دوم ضایع و زبون و
فرومایه را گویند شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت هله اسرار خدا فاش نمی باید کرد
اینچنین کار سخن لاش نمی باید کرد سیوم بمعنی هیچ و جز اندک بود شیخ سعدی شیرازی
گفته بیت مبین زمین که تو بینی ملوک طبع آنند که ملک روی زمین پیش شان نیرزد لاش
لاشه اسپ و خر زبون را گویند حکیم سنایی فرموده بیت بارگیر تو تازی اسپ روان
تو خر بیار تنگ و لاشه خران حکیم نزاری راست بیت این همه طمطراق جزی نیست
لاشه به طراز این همه لاشش لاغ دو معنی دارد اول بازی باشد مولوی معنوی فرماید

بیت امروز روز شادی و امسال سال لاغ ٭ نیکوست حال ما که نکو باد حال باغ ٭ امیر خسرو راست بیت
منم که هستم بصد درد و داغ میسوزم ٭ تو لاابالی و من لاغ لاغ میسوزم ٭ دوم هزل و ظرافت
باشد حکیم نزاری قهستانی بنظم آورده بیت فکر ما معلوم میفرما اگر ٭ که که ابرام زود و گه گه
و لاغ لاک چهار معنی دارد اول تغار و کاسه چوبین باشد حکیم سوزنی راست بیت همه با یک
کهناک در ره بیکی ٭ بلب مزحرف کوی و بیوس تو شکوار ٭ حکیم نزاری قهستانی فرماید
بیت شیوه مستان چه الکت هین ٭ بر کف مانه لبالب لاک می ٭ دوم لاک پشت را گویند
حکیم سنائی نظم نموده بیت لاک کرده هم بپشت خویش گرفت ٭ بعد از آن راه بحر پیش گرفت
سیوم واروی باشد و آن شبنمی است که بسبب برودت هوا بر شاخ درخت کنار و چند درخت
دیگر که مخصوص ملک هندوستانست منجمد گردد و آنرا کوفته بپزند و از آن رنگ سرخی حاصل
شود که جامها را بدان رنگ کنند و رنگ آن قراری باشد و بشستن زایل نشود و
مصوران و نقاشان در تصویر و نقاشی بکار برند و نخاله و سفل آن خنجر و شمشیر و کارد
و امثال آن را در دسته محکم کنند و جز این در بسیار جا بکار آید چنانچه از غایت اشتهار
زیاده برین محتاج بشرح نیست و آنرا لک و لکا نیز خوانند حکیم سنائی گفته بیت زین سپس عکس
خون ز کره خاک ٭ آسمان را کند بسرخی لاک ٭ ابو الفرج رونی گوید بیت سرخ زاید ز شهد امن تو موم
زرد روید ز کان خوف تو لاک ٭ چهارم چیزی زبون و ضایع را گویند و آنرا لکات نیز
خوانند حکیم سوزنی فرموده بیت هر یکی همچو سگ لاک و دوان از پس تو ٭ آفت نقل و
هلاک قدح و مرگ سبوی ٭ و در عربی بمعنی جاویدن و خاییدن آمده لال سه معنی دارد اول

گنگ

گنگ باشد حکیم انوری راست بیت بجنب قدر رفیعش مدار انجم پست ٭ به پیش رای معیش زبان
مجرب لال ٭ دوم رنگ سرخ را گویند استاد فرخی نظم نموده بیت آن تازه گل لال که در
باغ بخندد ٭ در باغ نکوتر نگری چشم شود لال ٭ سیوم نام جوهر نفیس گرانمایه که رنگ
آن سرخ باشد و بهترین اجناس آن از کوه بدخشان حاصل شود و معرب آن لعل
است لالا دو معنی دارد اول بنده و خادم را گویند مولوی معنوی فرماید بیت
هین بزن دستی که آن شاه بلند ٭ نان بکن رقصی که لالا میرود ٭ کمال اسمعیل نظم نموده
بیت شب سیاه بلالا یکی او برخاست ٭ جو در کنارش آورد و خوش در و خندید ٭
دوم گیاهیست که از طرف مکه معظمه آورند و بجهت بواسیر بخور کردن نافع باشد
لالاسرا خواجه سرا باشد و آنرا لالاه سرا نیز خوانند لالیس بالام مفتوح نوعی از قماش
ابریشمی باشد که سرخ رنگ شود و بغایت نازک و لطیف بود و آنرا الاه نیز گویند بدر جا
جرمی راست بیت دیگر که صنع قدیم تو بنشاند ٭ از کرم برانگیزد از اثرام تو اطلس گردد
قدم باغ کشد فضل تو و بپا ٭ که بر سر کسان هند حکم تو لالس ٭ در زبان علمای اهل هند دو معنی
دارد اول روی را گویند و آنرا تازی وجه خوانند دوم محبت و دوستی بود لالک و لالکا
دو معنی دارد اول کفش باشد حکیم سوزنی فرماید بیت دریغ از آن شرف خشی و فضایل
او ٭ که عاشق است بر آن لاله روی لالک دوز ٭ حکیم سنائی راست بیت بل نیاکفت با تو
بوسیم ٭ چند از که مهر و لالکایم ٭ هم او گوید بیت اگر ارجه عقل با کم شده ولیک از روی حسن
سر ز بالش باز میدانیم و باز لالکا ٭ دوم تاج خروس باشد استاد رودکی نظم نموده

بیت تبراز بس که زد بدشمن کوس، سرخ شد همچو لالکای خروس لالنگ بالام مفتوح و نون
زده و کاف عجمی زله را گویند مولوی معنوی فرماید بیت مرثیه سازیم که مرد شاعرم تا از
برک و لالنگی سیم، هم او گوید بیت ما ز بای نان و لالنگ طعام، در میان کوی باید خاص و عام
لاله دختری نوعی از لاله است که کنارهای آن بغایت سرخ رنگ باشد و میانه اش سیاه بود
و آنرا آذرگون نیز گویند و بتازی شقایق النعمان خوانند لالهسار نام مرغیست خوش
آواز شاعر گفته بیت پراکنده با شکرم سنگخوار، خروشان همه سارک و لالهسار لالا
سرا خواجه سرا باشد و آنرا لالا سرا نیز خوانند للم پنج معنی دارد اول ژنده درویشان
را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت فرو کن نطع آزادی بر افکن للم درویشی
که با للم سیه پوشان نماند لاف و لامانی، شمس طبسی راست بیت خلق خوشبوی تو با شاه
رها چین میگفت، کای گل کهنه قبا باز چه لام آوردی، دوم عنبر و مشک و سپند سوخته
و نیل و لاجوردی را گویند که بجهت دفع چشم زخم بر پیشانی و چهره اطفال کشند
و آنرا چشم آرو نیز خوانند مولوی معنوی گفته بیت سیری از وی خواه نی از
نان و آب، مستی از وی جو نه از بنگ و شراب، مر ترا خود عقل کو با هوش کو
تا خوری می ای تو و الش با عدو، رو تو بس زیباست لام هم مکش، تا نگه باشد
لام بر روی خوش، حکیم انوری نظم نموده بیت ای کمال آفرینش با وجود تو الف
وانگشش از لاجوردی سرمدی بر چهره لام، سیوم بمعنی لاف و گزاف آمده حکیم
سنائی درینجا فرموده بیت باز از آن خواجه زاده بی برگ، آن همه لاف و لام و لامانی

مولوی

مولوی معنوی بنظم آورده بیت چون بخت نوی زندگی تو، باقی همه لاف و لام و آنرا چهارم
زیور [illegible] رضی الدین نیشابوری فرموده بیت لام کند هر دم و بلام چه حاجت آنرا
کان لعل همچو چشمه رحیم است، ابوالفرج رونی گوید بیت بعون جود تو سهم هنر بسیار آید
تن تو انگرد ریش بی تکلف لام، پنجم بمعنی کمربند آمده مسعود سعد فرماید بیت چنان
قامتی خوش بخندید و گفت، که از همه کستش کربان و لام، لامانی بمعنی گزاف باشد
حکیم سنائی فرماید بیت چه سستی دیدی از سنت که رفتی سوی بیدینان، چه نقصان آمد از
قرآن که کشتی کرد لامانی، کمال اسمعیل راست بیت والله که هیچ بار کم درین خدمت، دایم کم
تو نیست لاف و لامانی، لالجه عنبر و مشک و سپند سوخته و لاجورد و نیل و امثال آن
باشد که بر پیشانی و شقیقه و جبهه و رخساره اطفال بکشند بجهت دفع چشم زخم و آنرا چشم
آرو نیز خوانند خواجه عمید لوبکی گفته بیت تا بود لالجه ز عنبر و مشک، حور را بر عذار نور تو
باد شوق و محبت دایم، در دلم پایدار تو بر تو، لامشکر بامیم مکسور و شین منقوطه زده
و کاف مفتوح بیازده نام درختیست که آنرا کرثم و بیشه دار و سار شک دارو سده و
آغال بیشه نیز گویند لالک و لامه بامیم مفتوح دو معنی دارد اول چارکزی را گویند
که بر بالای دستار بپیچند حکیم سوزنی راست بیت بجیده یکی لالک میرانه بسر
بر بسته یکی کزلک ترکی بکمر، دوم نام پدر حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام
او را لمک و لمکان نیز میگویند لان چهار معنی دارد اول بمعنی بی وفائی و بی حقیقتی
باشد مولوی معنوی فرماید بیت می آیدم ز رنگ تو ای یار بوی لان، بر کنده گشته‌ام دل ازین یار مهربان هم

دوم امراء جنابیدن باشد و ملان بمعنی جنبان بود حکیم سنائی نظم نموده بیت انجمن کن
نماز و شرح مدان ورنه بر جنبیز و جنبره رنش ملان سوم محل انبوهی و بسیاری جزی
را خوانند مانند شاخسار و نمکسار مولوی معنوی گفته بیت در نمکلان چون خورده فتاد
آن خری و مردگی یکسو نهاد چهارم کو و مغاک را گویند لاند دو معنی دارد اول بمعنی
جنبانیدن و افشاندن باشد حکیم سنائی راست بیت یکی قصیده دو بیت جا خوانده
پیش هر سفله ریش بالانده دوم آلت تناسل باشد و آنرا لند نیز گویند چنانکه این لغت
هندیست لانه سه معنی دارد اول آشیانه و خانه جانوران پرنده و چرند بود مولوی
معنوی فرماید بیت تو چو کبوتر بچه زاده این لانه گر تو نیائی بخود مات ازین
بو کشیم هم او گوید بیت هله صیاد نگوئی که چه دام است و چه دانه که چو سیمرغ به
بجهد مست ز لانه دوم بمعنی صدا و ندا و نغمه پردازی باشد هم مولوی معنوی نظم
نموده بیت خود گلشن و قسمت این یارب چه درخت است این همه بلبل مست
هر لحظه کند لانه سوم کاهل و بیکار بود حکیم ناصر خسرو گفته بیت کنون بار سمائی
گر د خواهی که ماندی بسان خر بر لانه لاو دو معنی دارد اول خاک سفیدی بود که آنرا
آهکی گلابه سپازند و بعد از زمستان خانهای را که بد و سیاه شده باشد سفید کنند شیخ
فرماید بیت شود رواق سپهر از ظلام دوده شب چو کلبهای عجم شسته در ربیع
دوم بمعنی لابه است که مرقوم شد و آنرا لاوه نیز گویند حکیم سوزنی گفته بیت گر بود
سیم کار گردد چون زر ورنه بود سیم لاو ولوس فزایم لاوک با واو مفتوح دو معنی
دارد

دارد اول تغاری باشد کناره بلند که آرد را در میان آن خمیر کنند شرف شفروه نظم نموده
بیت چو تو تر تیب نان و خوان سپازی مه کرده سپهر لاوک باد هم او گوید بیت
سفره دولتش آرزو نکند زد و فلد که نه این قرصه خور بود و نه این لاوک بود دوم
نانی بود تنک که آنرا لواش نیز خوانند لاوه چهار معنی دارد در سه معنی مترادف
بالا به که نوشته شد چهارم نام بازیست که آنرا جا لیک نیز گویند و شرح آن در
ذیل لغت جالیک مرقوم گشت لاهوره با های مضموم و واو مجهول کرج خربزه و
هندوانه را گویند و آنرا بترکی قاش خوانند مولوی معنوی فرماید بیت جسم که چو
خربزه است تا بزی چون خورند بشکن پیدا شود قیمت لاهوره لای پنج معنی دارد
اول کفتن باشد چنانچه هرزه لای بمعنی هرزه گوی بود نجیب الدین جرباد قانی
گوید بیت جای که از سخاوت و طبعت سخن رود هم بحر سفله باشد و هم ابر هرزه لای
دوم بیلا بد بمعنی میگوید باشد مولوی معنوی فرماید بیت ملانم مکنید از ملایم
بود که کشف شود حال بنده پیش شما کمال اسمعیل نظم نموده بیت حقوق خدمت
و آنچه از نظایر آنست که شرح قاعده آن زبان نفرساید شروع می نکنم
که تا ز لطف نگوید م که فلانی دراز میلاید دوم نوعی از بافته ابریشمی بود که از چین
آورند و در ملک گجرات نیز شود و آن الوان باشد و ساده نیز سازند سیف اسفرنگی
راست بیت اکسون زرنگار فلک را چو آستر برابره معنبر این لای ساده بین
استاد گفته بیت پیراهنی که داشت زمانه ز لای شب آنرا بجنگ حادثه گرگ سحر درید

سیوم گل تیره را گویند مانند گلی که درین حوضها و جویها و سیاهابها نشیند و دردی شراب و امثال
آن باشد هم بیفا اسفرنگی فرموده بیت موج غبار شر زد بر لب نیلی افق کوهه زیر لای گجو
صدف شد نهان چهارم تای از جامه و ریسمان و مانند آن بود چنانچه گویند این جامه با
این ریسمان یک لای است یعنی یک تای است پنجم دره کوه را گویند لاجنی جامه کوتاهی شلم
که درویشان پوشند میم فصل ماه پروین نام گیاهیست که دفع سموم کند و بعضی آن معجز
باشد و آنرا اپروین و ماه پروین نیز گویند و بتازی جدوار خوانند یوسفی طبیب گفته بیت
نسبت جدوار غیر ماه پروین که ملطف بود و جو بود بدان مازنگ با تای فوقانی مکسور و رای
مکسور و نون زده و کاف عجمی جلباسه باشد ماج دو معنی دارد اول ماه را گویند حکیم فردوسی
فرماید بیت چو تو شاه ننشست بر تخت عاج فروغ از تو گیرد همی مهر و ماج دوم نام راوی
رودکیست و او را مج نیز گویند و در بعضی فرهنگها ماج و مج بمعنی راوی مطلق نیز نوشته اند
ماج با جیم عجمی بوسه را گویند ماچوچه با هر دو جیم عجمی اول مضموم و ثانی مفتوح ظرفی باشد
که بدان دارو را در گلوی اطفال بریزند ماخ دو معنی دارد اول زر ناسره بود دوم
منافق دو دین همت را گویند شمس فخری این دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت بهای دامن
بخشد زر تمام عیار نه سیم ماخ دهد بر مثال مردم ماخ منصور شیرازی گفته بیت زهی بجود دست
تو محیط بخیل خبی بعلم بر طبع تو عطار ماخ ماخان دو معنی دارد اول قریه ایست از مضافات
مرو دوم نام پهلوانی بوده از پهلوانان چین ماخچی با خای موقوف و جیم پارسی مکسور کرایی را
گویند که از یک جانب تازی باشد و از جانب دیگر ترکی و آنرا اکدش هم نامند و در بعضی از فرهنگها

بمعنی

بمعنی اسب رهوار نوشته اند مختاری راست بیت بکرو زصد فسیله تازی و ماخچی با باز زر که داد
بمردان کارزار ماد مخفف مادر بود ماوندر زن پدر را گویند استاد فرخی فرماید بیت مهر فرزندی
بر خواجه فکنده است جهان راست چون مادر اندر براندر بر اوست دشمن از مهر طمع دارد ازو بهلو
کیست کین جهان مادر او نیست که ماوندر اوست مار هفت معنی دارد اول معروف دوم مخفف
مادر باشد مولوی معنوی فرماید بیت بگذر ز جو عشق که گر در یتیمی ماننده این عشق ترا
مار و پدر نیست سیوم بیمار و مریض بود و بیمارستان را که دار الشفا باشد مارستان خوانند مولانا
عبد الرحمن جامی راست بیت بردش از قصر چون نگارستان همچو دیوانگان بمارستان
چهارم مخفف مبار است حکیم ناصر خسرو گفته بیت انچه نخواهی که من بشنوم آن مشنو من از قول
و فعل خویش چنان مار همه گوید بیت مرد را چون نبود جز که جفا پیشه او مارش انگاره مردم
بسوی ما مارش پنجم حکام و امرای غرجستان را گویند چنانچه پادشاه غرجستان را شاری نامند
حکیم خاقانی نظم نموده بیت شور و مورند حسودت و لیکن گه لاف شار و مارند و تو بانوا محبه اند
استاد فرخی فرموده بیت درین دیار بهنگام شار و چندین مار پلنگ وار نمودند نوچگان عصیان
ششم بمعنی زدن باشد و این لفظ را در زبان هندی نیز بهمین معنی استعمال میکنند هیچ معلوم
نشد که در پارسی هم آمده یا نه استاد عسجدی بتقیید نظم آورده بیت اگر ماری و گزدمی هست طبعش
بجز آنش چون مار و گزدم بماری هفتم حساب بود و آنرا آمار و امار و ماره نیز گویند مارآب
ثانه بلخی باشد ماراسپند و ماراسفند و ماراسپندان و ماراسفندان با رای موقوف
و همزه مکسور بسین زده و بای عجمی مفتوح در لغت اول و لغت ثانی با فای مفتوح بمعنی دارو

اوّل روز بیست و نهم است از ماهها ی شمسی و نیکست درین روز نکاح کردن و با دوستان نشستن
دوم نام ملکیست که موکل باشد بر آب و تدبیر امور و مصالحی که در روز مار اسپند واقع شود
باو متعلق است سیوم نام پدر آذرباد است که یکی از موبد موبدان بوده مارافسا و مارافسای
و مارافسای افسونگر مار را گویند اثیر الدین اومانی راست بیت ز نوک رمح تو جان حسود
به با فسون خصم بعاقبت چو ز مار است مرگ مارافسا حکیم انوری فرماید بیت گر حسود
بسی است عاجز نیست اژدها ز جواب مارافسای مارین ناحیتی است مشتمل بر پنجاه و هشت پاره
ده از مضافات اسپاهان گویند این ناحیت مانند یک باغست بجهت آنکه باغستان اکثر
مواضع بهم پیوسته است و شاعر درین معنی گفته بیت ماربین که نموداری از ارم است آفتاب اندرو درم
درم است مار پلاس جلپاسه باشد و آنرا کلوژ نیز نامند مارچوبه مارگیاست و آنرا بتازی هلیون
خوانند و گویند که دفع سموم جانوران گزنده کند و شرح آن در اختیارات بدیعی بتفصیل آورده
است مثال بیت خاقانی نکسان که طریق تو میروند زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
چون طفل آرزوی تراز وی زر کند تاریخ را بهر و کراز و کند ز پوست گیرم که مارچوبه کند
تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست مارخوار گاو کوهی را گویند استاد دقیقی
بتقریب آنکه مار را میخورد مارد ی بار ای موقوف و دال مکسور سرخ رنگ را گویند استاد
دقیقی گفته بیت خروشان و کفک افکنان و سلاحش همه مار دی کشته و خنگش اشقر ماردوش
و مارفش از نامهای ده آکست که او را عربان ضحاک خوانند حکیم سوزنی نظم نموده بیت نگاه باید کرد
فریدون بچار سار چه کرد تا زیانه همان کرد شاه دیهیجا هم او گوید بیت چو کاوه یار فریدون چه کرد

ضحاک

ضحاک شد سر ده آک مار پیکر دهان حکیم اسدی راست بیت دگر گفت ضحاک شاه جهان نشد است گفتار
اندر دهان و زان مارفش خواندی و بدسرشت مرا نام بردی بگفتار زشت مارستان
بیمارستانرا گویند و آنرا بتازی دار الشفا خوانند و مثال این لغت در ذیل لغت مار مرقوم شد مارش
با رای مفتوح آورده اند که عبدهٔ اصنام را هفت بتکده بود که باسامی کواکب سبعه مبنی و منسوب بوده
اند و بعضی از آن بتخانها را سلاطین عجم که رای آتش پرستی از خاطر شان سرزده آنرا آتشکده ساخته
اند که باصطلاح ایشان نوبهار خوانند چنانکه مارش که یکی از آن بیوت سبعه است و بر سر
کوهی که در سه فرسخی اصفهان واقعست ساخته شده گشتاسف ملک بنای آن خانه را بر طرف
کرده نوبهار ساخت مار کیا بمعنی مارچوبه است که مرقوم شد مارندر مخفف مادراندر بود و مادراندر
و مایندر نیز گویند مارو مادر را گویند و بزبان هندی نام مقامیست از موسیقی ماره
دو معنی دارد اوّل دفتر حساب باشد و آنرا اماره و آواره نیز خوانند حکیم اسدی فرماید
بیت ز در روای باهر چه بایست نیز نوشتست بر ماره گنج و چیز دوم مهره را گویند مختاری نظم
نموده بیت بخشش عدو از گنج و قسمت تو تا گنج بود مار باد و ماره مار بره مادندر را گویند و در
بعضی از نسخ بمعنی دایه مرقومست مولوی معنوی فرماید بیت چو آمد کوس سلطانی چه باشد
کاس شیطانی چو آمد مادر مشفق چه باشد مهر مار بره مازه سه معنی دارد اوّل چین و شکنج
باشد منوچهری در صفت اسب گوید بیت نه بدمنش در رخم و نه بپایش در عطف نه بپشتش
و پیچ و نه بپهلو و مازه هم او گفته بیت ای خداوندی که حلمش کرده عازل بر تنی پهلوی او یک
بدیگر بر نشیند مازه مازه دوم مازو بود حکیم ناصر خسرو راست بیت در بد روی بشی [illegible] داد باید یکدرم

طبع را از ناخوشی چون مازو مازریون کنی؛ سیوم بمعنی شکاف آمده مازل نام کوهیست در هندوستان
منوچهری فرموده بیت آن کرکی باکرکی کوید سخن ترکی؛ طوطی سخن هندی کوید بکه بازل
مازن بازای منقوط مفتوح استخوان میان پشت باشد و آنرا بتازی صلب خوانند مازند بازای
منقوط مفتوح ولایت مازندران را کویند مازو سه معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی مازن
است که نوشته شد سیوم چوبی باشد که بر زبر زمین شیار کرده بکشند تا کلوخها بشکند و
هموار شود و آنرا ماله نیز خوانند مازون بازای منقوط مضموم و واو معروف بمعنی تخت مازوست
که مرقوم شد ماژه استخوان میان پشت باشد و آنرا مازن و مازو نیز کویند حکیم سوزنی راست
بیت به پشت نازه کاو زمین رسد آسیب؛ چو در کشم خرخمخانه بزیر بغل ماژه در درد پشت باشد
مازباره نام نوعی از طعام باشد و معرب آن مازباج است ماز عشرت و شادی باشد استاد
لبیبی کفته بیت درین محنت سرای شاهی و غم؛ که کاهی ماز باشد کاه ماتم؛ ماز و موز فرهادی
باشد که موش در جنی که مار و کربه و دیگر جانوران قصد کرفتنش نمایند بکند استاد رودکی
فرماید بیت کی مار نر بکین شود و کربه مهربان؛ کر موش ماز و موز کند کاه در بهی ماس دو معنی
دارد اول ریک را کویند دوم مخفف آماس باشد و بهندی نیز دو معنی دارد اول کوشت را
کویند دوم ماه را نامند ماسو کلیم باشد ماسوچه نام جانوریست مانند قمری و فاخته
که آنرا موسیچه نیز خوانند مختاری کفته بیت باز چون دید که ماسوچه سخن خواهد کرد؛ برزد ش
مدحت صاحب ز دهان اندر چین ماشا و جامهٔ پشمینه را کویند ماشرنه باشین منقوط مفتوح
دست افزاری باشد آهنکران را که آنرا انبر کویند ماشو باشین منقوط مضموم سه معنی دارد

اول غربال

اوّل غربال باشد دوم طبق مانندی بود مثل کفکیر که دران سوراخ بسیار کنند و طباخان و حلوائیان
از آن روغن و شیره و ترشی و امثال آن صاف سازند و آنرا بترکشی بالاوردن تیز
نامند سیوم نوعی از بافتهٔ پشمینه بود که مردم فقیر و فرومایه پوشند ماشوره باشین منقوط
مضموم و واو مجهول نی میانه تهی باشد که جولاهکان دارند و ریسمان بر و پیچیده در میان
ماکو نهند و جامه بافند و آنرا بتازی انبیج خوانند اثیر الدین اخسیکتی راست بیت
خلیل سبک دست ماشوره کن؛ مسیح سخن باف مشوزن؛ ماشوه و ماشیوه باشین منقوط
مضموم و واو معروف در لغت اول و ثانی باشین منقوط مکسور و یای مجهول در دو
معنی اول باماشو که مرقوم شد مترادفست ماشه سه معنی دارد اول ماچه باشد و آن دوازده
یک توله بود دوم انبر را کویند سوم آهنی باشد که فتیلهٔ تفک را در میان آن نهاده آتش
بتفک زنند ماغ سه معنی دارد اول نوعی از مرغابی را کویند و آنرا بتازی ماکیون و بترکی
قشقلداغ خوانند و از کوشتش بوی کل آید اثیر الدین اخسیکتی راست بیت ز جنک مخلب
خود شرم باد شاهین را؛ کی که ماغ سپه بر پر زد و زور باباد؛ مجد همکر کفته بیت کرد آتش بیدی
زور نمات؛ بافتی خلعت سمندر ماغ؛ دوم شرم بود و آنرا ثمن نیز کویند و بعربی ضبابه
بزبان هندی کهیر نامند و آن تیرکی و بخاری باشد که در ایام زمستان در هوا پدید کردد
و از و نمی فرو دآید مولوی معنوی فرماید بیت در آفتاب فصل کشایش و بال ترکن؛ ش
آفتاب بر رفته است میغ و ماغ؛ هم او کوید بیت چونکه خورشید سوی مغرب شد؛ تند چنان تیره
روز میغ و زماغ؛ سیوم نام نوعی از کبوتر باشد که هر دو بال و سینه و کردن او سبز باشد

یا سرخ شود و آن سبز را سبز ماغ و سرخ را سرخ ماغ خوانند ماکان دو معنی دارد اوّل
نام یکی از حکام بود که پدر او کاکی نام داشته دوم [illegible] ماکو دست افزاری باشد
جولاهگان را که بدان جامه بافند اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت ز آغاز جبرئیل [illegible]
بفرجام ادریس ماکو زنش ماهنجش بالام موقوف و بای مفتوح [illegible] نام روز چشم بود از
ماههای ملکی مالکانه دو معنی دارد اوّل بمعنی مالکانست که بعد ازین مرقوم شود دوم
قصب باشد مالکا بالام و میم مفتوح نام حلوائیست که از برنج پزند و بیشتر در ملک گیلان
باشد مالول بالام مضموم و واو معروف غلامی را گویند که مرتبه بزرگی یافته باشد و شرح [illegible]
صاحب فرهنگان قدیم کلوبنده نوشته اند یعنی بزرگ بنده چه کلو بزرگ را خوانند و بعض
شاه و حافظ او بهی خیال کرده اند که از کلوبنده مراد کلوبند است و آنرا برین شرح کرده اند
و حال آنکه غلط عظیم ایشان را افتاده مالج دو معنی دارد اوّل چوبی را گویند که برزگر زمین
شیار کرده بکشند تا کلوخها شکسته شود و زمین هموار گردد حکیم سنائی فرماید بیت
برزگر رفت و نان و دوغ ببرد مالج و جفت و داس و یوغ ببرد ابو الفرج رونی راست
بیت تا ماله زند هیچ زمین هیچ کشاورز تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را انگیخته از خانه او
خواهم شادی آویخته باد شمن و خواهم غم را دوم افزاری باشد جولاهگان را
که از خس سازند و بدان تانه را آهار دهند اثیر الدین اخسیکتی در صفت شعر گفته بیت چون عنکبوت
جولهه چالاک و تیز بافی بیش بر مثال ماله و کف همچو ریسمان سوم بمعنی پر و مالامال بود حکیم سنائی
فرماید بیت بلورین پیاله زمی ماله شد کف از می چو برگ لاله شد حکیم سوزنی گوید بیت

یکی

یکی ده بگانه وام شد است پنج از آن خواند پنج از آن ماله چهارم بمعنی مالش آمده [illegible]
نظم نموده بیت برون از او کشیدم و گفتم کس نزاد بر کوکه نابکر که وا داشت ماله پنجم افزار بنّا
که بنایان بدان کهگل و گچ و آهک بر دیوار بمالند مالی بمعنی بسیار آمده سیفا اسفرنگی راست
بیت هر که سرمایه مالی ز تو دارد حاصل آشنائیش ز دل سنگ برآید مالی مام و مامک مادر را
گویند حکیم انوری در ظلم خواجه غزان فرماید بیت شاد و الا بدر مرگ نه بینی مردم بکر جز در شکم
مام نیابی دختر حکیم سوزنی نظم نموده بیت چو کودکان ز دایه و مامک نجست خویش
دیدی نشان دایگی و مهر مامکی مام ناف ماما چه باشد که آنرا بازاج نیز گویند و بتازی
قابله خوانند مان پنج معنی دارد اوّل خانه باشد و بعضی از صاحب فرهنگان بمعنی اسباب
خانه نوشته اند حکیم اسدی بمعنی خانه نظم نموده بیت یکی مایه ور بود بازارگان شد از
کاروان دوست با پهلوان چو آمد بر پهن و مان خویش ببر دوش بصد لابه مهمان خویش
مولوی معنوی اسباب خانه بقید نظم آورده بیت در چشم من جان و گرد رخان من
مان و کر با این من آن و کر زیرا کان پی برده ام دوم بمعنی ما را باشد مولوی معنوی فرماید
بیت چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد چون خدا خواهد که مان
یاری کند میل ما در گریه و زاری کند حکیم سوزنی بقید نظم آورده بیت درین جهان که سرای
غمست و تاب و تاب چو کاسه بر سر آنیم و تیوهان سراب سوم شبه و مانند را خوانند چهارم امر از
گذاشتن بود حکیم سوزنی منظوم ساخته بیت ساعتکی روش دار و نجش باش کار من مان و بر
مکر و سیاه [illegible] و بر باد ده [illegible] چنانکه گوئی بمان پنجم بیلی باشد که بآن زمین بکنند و بزبان

معنی

هندی دو معنی دارد اول عزت را گویند دوم معنی قبول آمده مانا سه معنی دارد اول نام خدای عز و جل است از زند نوشته شده دوم مانند را گویند حکیم ازرقی نظم نموده بیت فروغ مهر دل دشمن بدان کلک شهاب ابن؛ بدرای صف لشکر بدان تیغ فلک مانا؛ سوم معنی عادت آمده کمال اسمعیل گفته بیت مراد لیت پرا دماجرای کو ناکون؛ که نیست خانی برای مولوی مانا امیر خسرو فرماید بیت دلا تو سیه چراست مانا ک؛ بسیار در آفتاب کششت مانک بانون موقوف و کاف عجمی ماه را گویند استاد عنصری فرموده بیت بکر می بران بران کو کبه مانک زده گران بانک تپ لرزه بر مانک زده؛ مولوی معنوی راست بیت خورشید شرق خاوری در بندگی بسته کمر مانکت غلام شکی الله مولانا علی مانورک بانون مضموم و واو معروف و رای مفتوح چکاوک بود ماور مخفف مباد ر باشد حکیم قطران فرماید بیت باده گلگون خورد فریاد ماور باد هیچ؛ تا کند بلبل فراز شاخ گل فریاد باد؛ ماه پنج معنی دارد اول نام قمر است دوم از و بدین هلالی تا هلالی دیگر را گویند و آن گاه بیست و نه روز و گاهی سی روز بود سید حسن غزنوی این هر دو معنی را نظم نموده بیت کرده سال و ماه را و واره؛ مهر را سال داد و مه را ماه؛ هم او گوید بیت شاها نخال خنک تو هر ماه ماه باد؛ و اقبال را به پیش تو صد ساله باد؛ درین بیت از ماه اول مراد معنی ثانی باشد و از ماه ثانی مراد معنی اول سیوم اسم فرشته بود که بر جرم قمر موکل است و تدبیر امور و مصالحی که در روز ماه واقع شود بدو متعلق حکیم فردوسی فرماید بیت خور و ماه فرمان بر شاه باد؛ سرایت ز نور خور و ماه باد؛ چهارم روز دوازدهم باشد از هر ماه شمسی پنجم معنی شهر و مملکت بود در تاریخ طبری مسطور است که

حجم

حذیفه

حذیفه بعد از فتح همدان چون نهاوند شهر فرد است و آن همه سپاه بصره بود نهاوند فرود آمدند و آنچه لشکر کوفه بود به دینور نزول نمودند چون ماه بزبان پارسی پهلوی شهر و مملکت را گویند نهاوند را ماه بصره و دینور را ماه کوفه میگفتند لهذا عرب این هر دو ماه را ماهین میخواندند حکیم اسدی راست بیت چو بگذشت زین گاه ماه فره؛ بیامد بنزدیک ماه فره؛ امیر خسرو گوید بیت کشته ام لبس که واشتم هوسی؛ در شکفت زمانه دیده بسی؛ کز دیار فرنجه تا شش سر راه؛ جست مای و مردمانش چو ماه ماهار مهار شتر را خوانند استاد رودکی فرماید بیت که براب گل نقش باد کرد؛ که ماهار دربینی باد کرد؛ ماه آفرید نام سریه ایرج بود که بعد از کشته شدن ایرج معلوم شد که حامله است و دختری آورد و نور نام که مادر منوچهر است حکیم فردوسی فرموده بیت یکی خوب چهره پرستنده دید؛ کجا نام او بود ماه آفرید که ایرج برو مهر بسیار داشت؛ قضا را کنیزک ازو بار داشت؛ چو هنگام زادن آمد پدید. یکی دختر آمد ز ماه آفرید؛ ماهان نام قصبه ایست از توابع کرمان شاعری در مدح شاه نعمت الله ولی گفته بیت در دکن دست و فرق در ماهان؛ تاج بخشند انجمن شاهان ماه برکوهان نام لحنی است از مصنفات باربد شیخ نظامی در صفت باربد گوید بیت چو لحن ماه برکوهان گشادی؛ زبانش ماه برکوهان نهادی؛ قاضی عثمان برقی راست بیت من از فراق تو بر غم تو شاد با هر کس؛ همی زنی بشب و روز ماه برکوهان ماهچه سه معنی دارد اول دوازده یک تولچه باشد و آنرا ماشه و ماهه نیز خوانند دوم علم بود که بصورت ماه سازند سیوم سوزنی را گویند که بر سر آن گلوله از زر و نقره و امثال آن.

سپاه برنداشت بود نیم کرده حجم

سمان بندو زنان در گریبان خود فرو برند **ماه بعه** با های موقوف و رای مفتوح و میم الکی باشد و رود و گرا آنرا که بدان چوب را سوراخ کنند و آنرا پرماه نیز خوانند **ماه روزه** تاریخ را گویند و آنرا سالمه نیز خوانند **ماه سیاه** و **ماه کش** و **ماه نخشب** ماهی بوده که مقنع بسحر و شعبده تا مدت دو ماه هر شب از چاهی که بر بالای کوه سیام بوده که در چهار فرسخی نخشب که آنرا کش و شهر سبز نیز گویند واقع است بر می آورده اند که آن ماه را از سیماب ساخته بود استاد رودکی نظم نموده **بیت** نه ماه سیامی نه ماه فلک که ابیت غلام است و آن پیشکار زلیخا است و نکی راست **بیت** عشق تهمت نظر یوسف آفتاب را چون مه چاه کنعان کند بسته و چاه عاشقان شیخ نظامی فرماید **بیت** نه ماه آینه سیماب داده چو ماه نخشب از سیماب زاده مختاری گفته **بیت** طلسم چاه نخشب گشت بغدادی بغلطافتش و گر چون بر آید ماه چندین از گریبانش **ماه نو** نام ماه نخستین است از سال ملکی **ماهو** با های مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول زیب و زینت باشد شیخ آذری در عجایب الدنیا از پیش آمدن حیوانات و سکون آن نظم نموده **بیت** ور زجیب اندر آیدت آهو خوب و راجه حاجت ماهو دوم نام حاکم سیستان بوده و او را ماهویه نیز گفته اند و شرح آن در ذیل لغت ماهویه گفته خواهد ان شاء الله تعالی **ماهوانه** ماهیانه باشد که بنوکران دهند **ماهوب دانه** و **ماهودانه** با های مضموم و واو معروف حب الملوک باشد و این غیر حب السلاطین است **ماهویه** نام شخصی است که از جانب یزدجرد حاکم و سپهسالار خراسان بود بعد از آنکه یزدجرد از لشکر اسلام گریخته بمرو رفت

ماهویه

ماهویه بخاقان ترکستان ساخته کمان خود را فرستاد تا یزدجرد را بقتل رسانید و او را ماهو نیز خوانند **مایه** دو معنی دارد اول دوانزده یک تولچه باشد مولانا معنوی گفته **بیت** اگر پذیرد زبیق زصفر هم غسلی زمس دوانزده مایه عیار بگشاید دوم دست افزاری باشد مرو رودگران و حکاکان را که بدان چوب و جواهر را سوراخ کنند و آنرا پرماه و برمه نیز خوانند و تازی مثقب گویند **ماهیدان** حوضخانه را گویند استاد فرخی نظم نموده **بیت** همیدون کوشاندر ژرف ماهیدان تو بودی بخلوت هر شبی حور دگر مهمان تو بودی **ماهی زرین** نام نوعی از ماهیست که در میان ریگ پیدا شود و چنان پر قوت باشد که در زیر ریگ ده گز و پانزده گز مدود و آن در نواحی بغداد و ولایت سند بهم رسد و آنرا عوض ماهی سقنقور بکار برند شرف شفروه راست **بیت** ای تخم ماهی زرین و ره عشقت ریگ وی دلم تیهوی خونین و غمت با بازی **مای** سه معنی دارد اول مخفف مای باشد حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** زبرهان و حجت سپر ساز و جوشن بمیدان مردان برون مای عریان دوم جانوران فرنده را گویند مانند مار و مور و ملخ حکیم فردوسی گفته **بیت** بدو گفت خسرو در آمدی همیشه زنو و در دست بدی تو بی پهلوان جهان کدخدای نوما ن تو مرغ و ماهی و مای سوم نام یکی از راجهای هندوستانست **مایندر** بمعنی مادر است که مرقوم شد حکیم ناصر خسرو گوید **بیت** فاطمه را عایشه مایندر است پس تو مرا شوخ مایندری **مایون** نام گاو بیست که فریدون را شیر داده و آنرا برمایه و برمایون نیز گویند

مایه سه معنی دارد اوّل مقدار باشد رضی الدین نیشابوری راست از مولوی معنوی راست
بیت چه مایه رنج کشیدم ز یار تا این کار * مایه دیده و خون جگر گرفت قرار * مایه دوم چیزی را
گویند سوم بمعنی مایون است که مرقوم شد فصل نون نا دو معنی دارد اوّل آنکه باشد
منوچهری راست بیت نا بالغ دید آید و برگ سیاهی * تا ابر فرو بارد و تا دم آوازی
برخوردن تو باشد از دولت و از نعمت * از مجلس شاها و ز لعبت فرخاری * دوم
نی را گویند و آنرا نای نیز خوانند شرف شفروه نظم نموده بیت نه جنگی که تا حاز نمانی
نوهم نا میزن آن سازت تمامست * امیر خسرو فرماید بیت سماع عاشقان تسبیح دان
زیرا که خوش باشد * هر آن نوحه که صاحب ماتمی با چنگ و نا گوید * نا انبان نی انبان
باشد و آن سازیست معروف و مشهور و آنرا نای انبان نیز خوانند خواجه افضل الدین
کاشی گفته بیت آنها که مقیم حضرت جانان اند * با دوش نکنند و بر سان کم باشند آنان
که مثال نای نا انبانند * دو رند از دوا ز دان به بانکش خوانند * نا اوس با الف مضموم و
واو معروف آتشکده باشد ناب دو معنی دارد اوّل خالص را گویند شیخ نظامی فرماید
بیت می ناب نا خورده مستی کنی * اگر میخوری بت پرستی کنی * ادیب صابر گفته بیت
خسته ز غمم و در دل غم عشق * عاشق نابم و در دل می ناب * دوم بمعنی ناوانده نابسود
چیزی نو را گویند که دست زده نشده باشد حکیم فردوسی فرماید بیت بهشتی واوان
دگر هر چه بود * ز دیبا و از جامه نابسود * هم او گوید بیت مراو را یکی گاو بابچه بود
هنوز شش بچه خورده بد نابسود نا بهره چهار معنی دارد اوّل بزرگ و عظیم را گویند

مولانا

مولانا عبدالرحمن جامی فرماید بیت که وا ویلا عجب کاریم افتاد * ز بس نابهره دیواریم افتاد
دوم دون و فرومایه بود سیوم بمعنی قلب و ناسره آمده و آنرا ابهره نیز خوانند چهارم پوسیده
و پنهان باشد ناجرمک با جیم مضموم برازده و میم مفتوح بکاف زده در بتکده نشستن
بود و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که نام مرد بیت از زنادقه ساسانیان حکیم خاقانی
گفته بیت من و ناجرمکی و دیر مهران * در نغزا طیاثم جاثلیقا * ناجو با جیم مضموم و واو
معروف درخت کاج را گویند و آنرا ناژ و ناژو و نوژ نیز خوانند و بتازی صنوبر
نامند شیخ نظامی فرماید بیت ناجوی این باغ بوجد و خروش * بوده چو سکان
فلک سبزپوش ناجخ با جیم عجمی مفتوح بخا زده تبرزین بود شیخ نظامی گفته بیت
ز پولاد چین ناجخ ده منی * بگردن برازنده گردن زنی * منوچهری گوید بیت مهره ناجخ
بکوبد مهرهای گردنا * نشتر ناوک بکاود معدهای سهگنن * ناخن پا و ناخن پیرای
مقراض باشد حکیم خاقانی در قصیده گوید بیت به بهترین خلف و اربعین صباح پدر
بصبح محشر و خمسین الف روز حساب * نتابد بکمر ناخن فواره مرا * دو شاخ چون
سر ناخن بران نموده نتابد * منوچهری در صفت اسب گفته بیت گر بگردانی بگردد ور
برانگیزی رود * بر تراز عنکبوت و حلقه ناخن برای * ناخن پال و ناخن خواره دری
باشد مایل بسرخی و کمودت که بر اطراف ناخن پدید آید و درد عظیم کند و آنرا کژدمه خوانند
و بعربی داحس گویند ناخن پریان و ناخن خوش و ناخن دیو با خای مضموم نوعی از صدف
باشد که شبیه بناخن بود و بوی خوش دارد و آنرا بتازی اظفار الطیب و بهندی نکه گویند

و در دواها و عطریات بکار برند حکیم دوائی راست بیت این کرم بین که از دل خفقان
برده خالق ز ناخن بریان یوسفی طبیب گفته بیت ناخن دیو یا پری رویان چونکه در زیر
خویش دود کنند صرع را نافع آید و باید حیض النسان کشاد و سود کنند ناخنه مرضی
باشد از امراض چشم و آن موی و فیست گویند که آن بدیدن سهل بر طرف شود و
آنچه در چشم آدمی پیدا شود و اگر علاج نکنند زیاده شود و مانع دیدن گردد و آنچه
در چشم اسب پیدا شود و اگر در زمان نبرند اسب را بکشد و هلاک سازد یوسفی
طبیب فرماید بیت در چشم تو ناخنه پیدا باشد از بهر تو تشویش مها باشد جز کی
درین مرض بود فایده مند نزدیک حکیم روشنایا باشد حکیم خاقانی گفته
بیت ابرش خورشید را ناخنه آید ز رشک تا تو بشبرنگ حسن تاخته در جهان
ناداشت دو معنی دارد اول بی شرم و بی حیا باشد شیخ نظامی راست بیت
چنین آمده است از بزرگان بسر که با هیچ ناداشت کشتی مگیر هم او گوید بیت چون بود این
صلح با ناداشتی خشم خدا باد بر آن آشتی دوم قومی را گویند که ایشان بدر
خانه و دکانها روند و خواهش کنند هر گاه کسی بآنها چیزی ندهد بکارد گوشت اعضای
خود را ببرند و انجماعه را لنگر و شاخشانه نیز گویند نارای منکر را گویند نارخو
بارای موقوف وخای مضموم و واو مجهول گل انار باشد نارد با رای مفتوح دو معنی
دارد اول نام جانوریست که بحیوانات چسپد و آنرا کنه نیز خوانند دوم مخفف نارد
بود و بزبان هندی نام یکی از حکما و مرتاضان هندوستان است ناردَه

بارار

بارای موقوف و دال مفتوح و اخفای ها کنه باشد که بر گاو و دیگر حیوانات بچسپد و در بعضی از
فرهنگها بمعنی پشه مرقومست ناردین بارای موقوف و دال مکسور سنبل رومی باشد
نارست مخفف نارست بود یعنی نو است نارشیرین بارای مکسور و شین منقوط
نام نوا بیست از موسیقی نارشک دو معنی دارد اول انار بند بیست و آن مانند بچه یست
سرخ رنگ که اندک سبزی در میانش باشد و آن دارو بیست که در خاصیت نزدیک
بسنبل بود و شرح آن در کتب طبی خصوصًا اختیارات بدیعی مسطور و تمام قومست دوم
کوره آهنگران را گویند نارنگ بارای مفتوح و نون زده و کاف عجمی نارنج باشد
حکیم خاقانی فرماید بیت رنگ و بازیچه است کار گنبد نارنگ رنگ چند جوی چشم
گز بر و نم نگذرد صفرای من نارو دو معنی دارد اول جانوریست بس خوش آواز
مانند بلبل و جل حکیم سنائی گفته بیت ناریدن نارو نواهای سرچه ناطق کند آن
مرغ بی نطق و بیانرا منوچهری راست بیت پرده راست زند نارو بر شاخ چنار
پرده ماده زند قمری بر نارونا دوم رشته را گویند که از اعضای مردم بر آید خواجه
عمید لویکی فرماید بیت ناروش های بند بند ار نی بکام دل کردی بجرع از گرمی
روح پرور آب ناروان و نارون دو معنی دارد اول درختی باشد بغایت
قد و خوش اندام حکیم ازرقی نظم نموده بیت ناروان کردار قد است آن بلب
چون ناوان ناوان دار و سر شکم در فراق ناروان کمال اسمعیل راست بیت
انجنان را بپستی که قد تراس ندها شاخ نارون خواهد دوم کلنار پارسی را گویند

ناره دو معنی دارد اول بمعنی ناره ست که مذکور شد دوم زبانهٔ ترازو باشد ناره
دارد اول در فرهنگها نوشته اند که زبانهٔ کمان باشد فاما ازین ابیات کمال اسمعیل که
باستشهاد مرقوم شده چنان معلوم میشود که سنگی را میگویند که از کمان می اندازند بسبب
کردن اجناس والعلم عندالله بیت باری بهر حساب که خواهی سر عدوت آویخته جای
چون ناره از کمان ؛ هم او گوید بیت این بارکش و لمن کز آهن است گوئی ؛ تا چند از خساست
در رواج ناره باشد ؛ دوم ریسمان کنده بود سیوم بمعنی ناله آمده و مثال بیت حکیم سنائی
که تمثیل لغت نارو شده ناری با رای مکسور و یای معروف جامه پوشیدنی را گویند و بزبان
هندی زن را نامند نازک با زای منقوط مضموم دو معنی دارد اول معروفست دوم محبوب
باشد و آنرا ابت و نغز و نگار و جانانه نیز خوانند امیر خسرو فرماید بیت رسید نازک من ای نگار
زنهار هوش دیده کز نه جان بکار می آید نازک بدن نوعی از رستنی باشد شبیه به بستان
افروز لیکن ساقش سرخ خوش رنگ شود و آنرا سرخ مرز نیز خوانند ناز نوروز نام
نوائیست از موسیقی ناژ و نازو نام درخت کاج است حکیم ناصر خسرو راست بیت ای بی هنر خوب
بچهره خرد تو خود شرم نیایدت ازین قامت چون ناژ ناژبن بمعنی لاش کو باشد که هم قوم
گشت ناسپال با سین موقوف و بای عجمی پوست انار را گویند ناشک با شین منقوط مکسور
دار پلپل را گویند و آنرا ملشک نیز خوانند ناغول با غین مضموم و واو مجهول نردبان سقف بود
و آنرا نغول با نون مکسور نیز خوانند ناک پنج معنی دارد اول عنبر و مشک و جبر و امثال آن
بود که مغشوش باشد و بعضی حصر در مشک مغشوش کرده اند و گروهی گفته اند که غشی باشد

که

که در مشک و دیگر خوشبوها بیندازند و فرقه بر آنند که این لفظ را بر هر چه مغشوش باشد اطلاق
توان نمود مانند زر و سیم و جز آن حکیم سنائی راست بیت علم دین در دست منت جاه جوی
دوستت ؛ چون مست مست و بوانست اندر نوا الفقار ؛ کز برای دام دارد مرد دنیا علم دین ؛
دوم نام دارو ناک ده مشک ناک زنخ فرید عطار فرماید بیت چون مشک و جگر دیگر
اودر ناک می آید ؛ ناکارچه و بداگر خاک تو چو عطارش ؛ سوم لفظیست که بجهت بیان
اتصاف موصوف بصفتی در اواخر کلمات بیاورند و این لغت باین معنی بدون ترکیب
در اواخر کلمات معنی نبخشد مانند طربناک و غمناک و بوی ناک سیوم قسمی از امرود باشد که
لذیذتر و شاداب تر و شیرین تر از ان نباشد چهارم کام و ملازه بود پنجم جانه باشد
و آنرا بتازی فک گویند و فک اعلی را ناک بالا و فک اسفل را ناک زیرین خوانند و در
زبان هندی دو معنی دارد اول بینی را گویند دوم نام جانوریست آبی که شبیه باشد
به نهنگ ناکاج بمعنی ناگاه و یکبار باشد حکیم سوزنی نظم نموده بیت زهی دولت که
من دارم که دیدم ؛ چو تو ممدوح مکرم را بناکاج ؛ هم او گوید بیت بی فکرت مدّاحی صدر تو همه عمر ؛
حاشاک زنم یک مژه بر مژه ناکاج ؛ ناگرفت بمعنی ناگاهان و کمیا کاه آمده ناگوار تخمه و امتلا را
گویند چنین گفته بیت از سخای تو ناگوار گرفت ؛ خلق را یکسر و منم ناهار ناگور با کاف عجمی
دوا و معروف ناخوش و ناگوارنده باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت مجلس تو نیست
شگرف که سال شغله بر آمد در میان ناگور ناک و نال پنج معنی دارد اول بمعنی فغان باشد
معروفست مولوی معنوی نظم نموده بیت نالم و ترسم که او باور کند ؛ وز ترحم جور را کمتر کند ؛

حکیم فردوسی در یوسف زلیخا گفته بیت همی بد بزندان درون هفت سال همی بود با درد و با رنج و نال
دوم نی را گویند کمال اسمعیل فرماید بیت بشنو ماده جگر گوشه دهد ز سخات ذلیل کننده
ز الفاظ تو سلاله نال حکیم سوزنی راست بیت نال زرین تن سیمین دل سنگین سرشت انکه
از سر او زایر و مایل را نیل شیخ روزبهان بقلی فرموده بیت چو نال نالد نوازم شود بلبل چمن
مستان مست چو زیر و بم گشتم درهم شود خامش هزار آوا سوم ریشهای باریکی را گویند که
میان نی قلم بهم رسد حکیم انوری گوید بیت قلم تو تنگ کرد عرصه ز موقف چنانکه پهلوی کردان
چو نال یک بدیگر در شکست چهارم جوی در رودخانه کوچک را نامند و در هندوستان نیز
آنرا بهمین نام خوانند استاد فرخی منظوم ساخته بیت چو مندهیر که در مندهیر جوفی بود
چنانکه جزره بندی اندر رود و چشمه فکر چگونه حوضی چونانکه هر که اندر تم همی ندانم گفتن
صفاتش اندر حوز ز دست بر دو حکیمان بر دید نشان زنالمای فراوان بدو …
پنجم نام مرغکیست کوچک که بغایت خوش آواز باشد نام برده بمعنی نامدار است حکیم فردوسی در …
گشتاسب اسفندیار را بجنگ رستم نظم نموده که اگر او نگفتی با سفندیار که رو سوی کابل …
ببر لشکر نام برده بجنگ نبد آن جهان دیده نیز جنگ نگشتی تبه کرد اسفندیار دگر جه قضا
خود بر این کرد کار نام جوی نام روز دهم است از ماه بهار ملکی ناموره با میم مضموم و واو
مجهول زنی را گویند که جز بیک شوی همره دیگر نرسیده باشد و میان او و شوی او نهایت
محبت و اتحاد بود و آنرا بهندی ستی گویند حکیم سنائی فرماید بیت صوان او در …
صف ناورده زن ناموره برگسند از مرد نامه سه معنی دارد اول کتاب و مکتوب باشد …

شاهنامه

شاهنامه و فرسنامه دوم سیلاب بود سوم خط تعلیق را نامند از برای آنکه مکتوبات و نامجات
بیشتر باین خط نویسند نان کلاغ رستنی باشد که از زمینهای نمناک بروید مولا عبد الرحمن
جامی گفته بیت باغبان گر زند با بانگ بباغ قرص الخبز شود نان کلاغ نامش بانون موقوف
و میم مفتوح دو معنی دارد اول چیزی نادیده بود دوم بی راهی کردن باشد نانو با نون
مضموم دو معنی دارد اول ذکری را گویند که زنان در وقت جنبانیدن گهواره
بگویند تا اطفال بخواب روند حکیم آذری راست بیت تا خواب رود خصم تو بر بستر جاوید
در مهد صغر میزندش نانویه نانون هم او گوید بیت آن نه بینی که طفل از نانو گیرد آرام
چون زنند نانو دوم مخفف نانوا باشد ناو دو معنی دارد اول جوی آب باشد ابن یمین گفته
بیت گذشتم ناکام از آن بحر جود روان برد و ریخ از دو چشم دو ناو دوم کشتی بود و
بطریق استعاره هر چیز طولانی را که درمیان آن کو باشد ناو گویند ناورد جنگ و پیکار بود حکیم
خاقانی فرماید بیت باینده چه کینه است گردون را با پشه عقاب را چه ناورد است کمال الدین
اصفهانی گفته بیت عالم پر از مردی تو رستم نه نادری تو بر دعوی فردی تو آثار تیغ تو گوا
ناوس آتشکده باشد حکیم سنائی فرماید بیت گرچه زاغ سیاه گشتم من نکنم مقام
جز ناوس زاغ اگر بشنود که کند در حال زین سخنها کرشمه بر طاوس حکیم انوری راست بیت
حاشر آن اکرم معاشر غر کوی از کبگان ناوست ناوک از غایت اشتهار مستغنی از بیان
است امیر خسرو گفته بیت ناوک زنی چو غمزه او در زمانه نیست جز جان من خدنگ بلا را
نشانه نیست هم او گوید بیت بارنده بر تو ناوک آه و منت زره باقم بر آب دیده زباد دعا جوشن

ناوه با واو مفتوح چوب میان تهی را گویند مانند کشتی کوچک چنانچه منوچهری در صفت اسب گفته
بیت گور ساق و شیر زهره یوز تاز و یوز تک * پیل گام و کرگ سینه رنگ تاز و کرگ پوی
ببر چشم آهن جگر پولاد دل کیمخت لب * پیل دندان چاه بینی ناوه کام و لوح روی ؛ و چوبی که میانه آنرا
تهی ساخته باشند و گلکاران بدان گل کشند و امثال آنرا گویند کمال اسمعیل فرماید بیت
زحل ز بهر شرف ناوه بشکل هلال * بساخت تا که بدو گل بُرد بآن آرد ؛ ابن یمین در صفت
شهر و عمارت آن نظم آورده بیت مهرمان وی اگر سوی فلک حکم کند * ابر کسب شرف
ممتثل فرمانش در زمان ترک فلک پای شده اندر گل * همچو بنده و بکشد ناوه بهر کیوانش
ناویدن چهار معنی دارد اول پینکی و خواب کردن باشد مولوی معنوی فرماید بیت
چو مست هر طرفی میفتی و می ناوی * که شب گذشت کنون نوبت دعاست بجنب ؛ دوم نالیدن
بود سیوم خرامیدن را گویند چهارم بمعنی خمیدن آمده ناهار کسی را گویند که خورش نخورده
باشد و شرح آن در ذیل لغت آنار مرقوم شد چون آن شخص اندک چیزی بخورد
گویند که ناهار او شکسته شد کمال اسمعیل در قسمیه نظم نموده بیت بعفو او که جهانی گناه از
سر ذوق * فرو برد که شکسته نگردوش ناهار ؛ و ناهاری چیزی را گویند که بر ناهار بخورند حکیم
نامر خسرو فرماید بیت ای باد سفید خورده کبکان را * مردار مخور لبان ناهاری تو
ناهید و ناهیده و ناهید و ناهیده سه معنی دارد اول دختر نار پستان را گویند مولانا مطهر
راست بیت بر سبز و بالین نخ نرم درآید * با نوبر نازک بدن ناهیده بستان ؛ دوم نام
ستارهٔ زهره است ابن یمین نظم نموده بیت تیر کردن بهمه انواع فضایل دارد

لیک در

لیک در ملک طرب کامروا ناهید است ؛ حکیم فردوسی گفته بیت خداوند کیوان و گردان سپهر
فروزنده ماه و ناهید و مهر ؛ سیوم نام مادر اسکندر ذوالقرنین بوده نای دو معنی دارد
اول نی باشد که مطربان نوازند دوم نام قلعه البته این هر دو معنی را مسعود سعد سلمان
نظم آورده بیت نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای * پستی گرفت دولت من زین بلند جای
نای انبان نی انبان باشد و آن سازیست معروف اثیر الدین اخسیکتی راست بیت به پیش باربد
طبعی که راه ارغنون سپاسد ز باوت رونقی نبود نوائی نای انبانرا ؛ نایج با بای مکسور بجیم
عجمی زده نی باشد که مطربان نوازند شاعر گفته بیت هزار ناله زدم بی گل رخت در باغ
بدرد دل که شنیدم فغان ز نایج ؛ نایژه نی میان تهی باشد چنانکه جولاهگان دارند حکیم
خاقانی در قسمیه گوید بیت بلوح پای و چاچاه و نوغوه و شکوه * نایژه بمکوک و نیار و پود و تعابی
ولوله‌ها را بطریق استعاره نایژه گویند کمال اسمعیل راست بیت تنم ز خون جگر گشته بود مالا
مال * اگر نه نایژه خون ز دیده بگشادی ؛ نای مشگ با میم مفتوح خبنان را گویند و آنرا نای انبان
نیز خوانند امیر خسرو فرماید بیت باد بندی سرود نای مشکک بین که چون * هر زمان آن باد
بندی را ز سر گیرد همی ؛ نامیوس نام سازیست که خنیاگران نوازند و آنرا موسیقار نیز خوانند
واو فصل واو پنج معنی دارد اول آتش را گویند و آنرا باو اباوا نیز خوانند حکیم سنائی فرماید
بیت گرت نزهت همی باید بصحرای قناعت شو * که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و وا در وا
دوم بمعنی باز است چنانچه وانگوی یعنی باز نگوی و واگفت یعنی باز گفت مولوی معنوی
گفته بیت یک یک وای شناسم خلق را * همچو گندم من ز جو در آسیا ؛ نجیب الدین جرباذقانی



راست بیت هزار یوسف کم کشته والوانی بافت ٭ سر استین جمال جود اصفهانی ٭ سوم در محل اسعال نمایند چنانکه اگر گویند که واگفتم اراده آن باشد که باز گفتم و باز گفتم شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت گرچه ما واسوی ما وامیرویم ٭ با دل آشفته زینجا میرویم چهارم کلمه است که مردم مریض در زمان شدت مرض بان تذکر کنند پنجم گشودن بود چنانچه گویند در وا کن یعنی در بگشا، وات دو معنی دارد اول سخن باشد دوم بوستین بود وانکر دو معنی دارد اول بوستین دوز را گویند شمس فخری گفته بیت منت خدایرا که بازار عدل ٭ بافت صعوه و کرکس وانکر ٭ دوم رودخانه باشد واج یعنی بگو شاعر فرماید بیت اگر عصا بکان جیزی ندانند ٭ عزیمم واج و بکس ره کدامست ٭ واخ دو معنی دارد اول یقین باشد شمس فخری راست بیت کمان برم که بدو ملک تا ابد باقیست ٭ بصد دلیل مبرهن کمان من شد واخ دوم کلمه بود که در محل نخستین از انتعاش طبیعت گویند واخیده با خای مکسور و یای معروف پشم و پنبه بر زده را گویند واد دو معنی دارد اول پسر را گویند چنانچه از مضمون این ابیات که حکیم فردوسی در صفت شخصی که هفت پسر داشته و نام پسرها و پسرهایش اورا هفتواد میگفتند نظم نموده معلوم میشود بیت در آن شهر بی نان و چو یا نهاد ٭ یکی مرد بد نام او هفتواد ٭ برین گونه بر نامش آوازه رفت ٭ از یرا که او را پسر بود هفت دوم معنی باد آمده وادبان بادبان باشد واریج جفتی باشد که تاک انگور بر بالای آن اندازند منوچهری گفته بیت انگورها بر شاخها مانند عجا ها ٭ واریج شان چون کاخها بستان شان چون زاویه دار و واره شش معنی دارد اول شبه و مانند بود حکیم سنایی فرماید بیت این انگه نا تمام شوم

بای

بای بر پر نهیم وایه وار ٭ دوم نوبت را گویند استاد رودکی نظم نموده بیت گل دگر باره بگلستان آمد ٭ واره باغ و بوستان آمد ٭ واره آذر گذشت و شعله او ٭ شعله لاله را زمان آمد سوم رسم و عادت بود و مولانا عبد الرحمن جامی بنظم آورده بیت فرخ آنکس که وا رخود قبنا کار خود را بوار خود پرداخت ٭ چهارم معنی کرت و مرتبه آمده چنانکه از یک واره و دو واره یک کرت و دو مرتبه بود پنجم صاحب و خداوند را نامند ششم بسیار را گویند دوار با معنی بسیار ها باشد وارغد با رای مفتوح کیازده مرد لوند را گویند وارنغ با رای مکسور دو معنی دارد اول بندی باشد که در پیش آب از چوب و گل بر بندند و آنرا ورنغ نیز گویند دوم جیزی باشد که زر و نقره و امثال آنرا میان پیوند کنند وارن با رای مفتوح آریج باشد وارون و وارونه و وارژون و وارژونه و وارکون و وارکونه دو معنی دارد اول معروفست فرید الدین احوال راست بیت با شهر رایت او برگشت چرخ وارژون ٭ با صورتی بلنکی از سیرتی پلنکی دوم شوم و نحس و نامبارک را خوانند حکیم قطران نظم نموده بیت ز اعدو بود مر طالع مسعود ترا ولی شود مر واخت وارون ٭ حکیم زجاجی گفته بیت چو زان سپهری دگرگونه بود ٭ جهان در کف دیو وارونه بود ٭ میر معزی راست بیت صد تجربه و صد آزمودن در کار است صد عقل برای یک جنون در کار است بیت تو طالع ارجمند داری مکن ٭ کاینجا همه بخت وارکون دگر است وارنج با زای منقوط موقوف و نون مکسور یعنی با رنج است که مرقوم شد وارژ معنی باژ باج آمده که نوشته شد واشامه معجر باشد و آنرا باشامه و وامی نیز گویند فخر کاشی گفته بیت و زنان پس داد و یرا نامه دلیس ٭ همان بیرا به و واشامه و لبس ٭ هم او گوید در بدیه بکر خاطر

فکنده لاکون واشامه از بیم وانشکرده باشین موقوف وکاف مفتوح جهت و ساخته بود واشنگ

باشین منقوطه مکسور و نون مفتوح چوبک زن باشد واف بلبل بود و آنرا زندوانی نیز گویند

واک دو معنی دارد اول نام جانوریست کبود رنگ که اکثر و اغلب در کنارهای آب نشیند و آنرا

عوام واق گویند مجد همگر راست بیت برفست ریزان در پای گلبن زاغست نازان برجای

بلبل در حلق بخبر ابست زنجیر در کردن واک موجبست چون غل دوم سخن باشد

نوعی از ماهی فلوس وار بود و آنرا بال نیز گویند کمال اسمعیل نظم نموده بیت درین زمن

طلب زر خواجگان با شکوه زانکه گوهر از صدف یابی نه از ماهی وال حکیم ارزقی در صفت

تابستان گوید بیت چو گرم کرد آب از هوای آتش طبع بشیر و نرم شود در مسام ماهی وال

والا دو معنی دارد اول بلند که گویند بحسب قدر و مرتبه منوچهری راست بیت از کرم و نعت

والای او کس نشنید از بهالای او دوم نوعی از بافته ابریشمی است و آن معروفست

میرزا قاسم گونابادی گفته بیت ز والای گلگون سنان بهره مند شفق از زمین تیغ

واری بلند عبید زاکانی نظم نموده بیت لاله بر طرف چمن جلوه کنان پنداری تو عروسیست

که پیراهن والادارد والاد دو معنی دارد اول سقف و پوشش خانه باشد حکیم نزاری

قهستانی راست بیت بفال خجسته بعزم مصمم به بنیاد صاحب بوالاد محکم تو پرمهای جامی گفته

بیت ز سمک برکشید بنیادش بفلک برفراشت والادش دوم قالب گنبد و قالب طاق

را گویند کمال اسمعیل نظم نموده بیت چنین بهمین علی سرای ای فلک رفعت فرشته نهاد

تا با قبال تو تمام شود این بنا را که کرده والاد و در بعضی از فرهنگها بمعنی عمارت رنگین و در بعضی

عمارت

عمارت گلین و در بعضی گلی که در عمارت بکار برند و در بعضی بمعنی دیوار گچینه نوشته اند لیکن هیچ یک

از ابیات مستشهد افاده معانی مذکوره نمیکند ولان راز باره باشد حکیم ناصر خسرو فرماید

بیت که دانست کاین تلخ ناخوش هلیله هوا رنگ پرانداز ترکیب انسان که فرمود زاول

که در دشکم فرزند باید از چین دار زروم والان والاد دیش و جراحت باشد واله بالام مفتوح و اخفای ها

سه معنی دارد اول بمعنی دوم والاست که مرقوم شد مولوی معنوی فرماید بیت مرا ز شخر

تبریز دلی کهنه بستست بر و بر و که بقدرتان بود والا دوم سرب را گویند سیف الدین عابح

گفته بیت از شوق روت جاب حوز میکنم نگاه چون تشنه کز عطش بسوی واله میرود

سیوم زاری کردن و مبالغه نمودن باشد در کاری شیخ نظامی راست بیت آورد سبک

طعام در پیش حلوا و کلیچه از عدد بیش چندانکه در و نمود واله نان سفره نخورد و یک نواله

و باللام مکسور و اظهار ها در عربی بیخود و حیران و سرگشته بود از افراط عشق و محبت والم

در هر سه معنی با قام که مرقوم گشت موافق است دامی در مانده بود وان دو معنی دارد

اول نام ولایتیست از ملک آذربیجان دوم بمعنی شبه و مانند آمده و آنرا ون نیز گویند وانج

با نون موقوف عدس باشد و آنرا انسک نیز گویند دایا و دایه حاجت و مراد باشد امیر خسرو فرماید

بیت رشته نان منطکه وایا بود خود بخانه درش مهیا بود فلکی شروانی راست از تو

بوسه که دهد راحتی بروح ونه غمزه غمزه که خود را کند خراب نان بوسه بوسه او وایه روان

زین غمزه غمزه او مایه عذاب وایج و وانج بمعنی وادیج است که مرقوم شد شاعر گفته بیت

خوش آن دمی که نشینم زآفتاب فراق بصحن گلشن وصلت بسایه وایج یا فصل با بمعنی اینک

باشد حکیم خاقانی فرماید بیت چو من نادره پانصد سال هجرت دروغی نیست باران من بادوبیش

نام دشتیست که مابین خجند و کند بادام واقع شده گویند که درین دشت همیشه بادی در غایت

تندی می وزد و ابتدای باد از مرغینان است که در مشرق این دشت واقع شده و انتهای

خجند که در مغرب این دشت است وجه تسمیه اش به بادوریش آنست که جمعی از درویشان در آن

بادیه واقع میشوند درین اثنا باد تندی در اهتزاز می آید غباری که آن درویشان سراسیمه

شده همدیگر را گم میکنند و فریاد میزنند که یا درویش یا درویش چندانی که همه هلاک می

شوند لهذا آن دشت بهادرویش موسوم گشته بادوری بادال مضموم نوعی از گدا را

گویند که دربدر گردد و گدائی با رایم عام نماید حکیم سنائی فرماید بیت دعوی ده کنند ولیکن

چو بنگری بادوریان کوی و گدایان برزنند اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت

معیشتی نه که با عزت قناعت آن بهره وری ترم چون گدای بادوری بار پنج معنی دارد اول

چیزی را که اینهم بترتیب و برملی در آمده باشد بار و در روه باشند گویند عموماً و

مروارید و لعل و یاقوت سفته و دیگر جواهر در عبر جواهر را که بترتیب و برملی بر رشته

کشیده باشند خوانند خصوصاً فخر گرگانی راست بیت زدر ده مادر و بچه بار در گسسته بد

مروارید در بر امیر خسرو نظم نموده بیت قطرهای چند از چشم ادیبان چرخ اینی تیغ

خود زان ابگینه گروه بار دوم کردن بود حکیم فردوسی فرماید بیت گزیدند سواران

برون از شمار بران بادپایان گشته بار سیوم افگندن آدمی و سرگین سایر حیوانات

باشد حکیم سنائی گفته بیت صورت گل انگه زدار است تیز نا بار و کون پر بار است چهارم مختاری

منظوم

منظوم ساخته بیت ترش بچهره و دندانش چون ترشه زنار که بر دی و میان باش بر کرده باره

چهارم دیوانه را خوانند پنجم گوشت گندیده باشد باری کناس را گویند بارو و باره دو معنی

دارد اول کسی را گویند که از حیرت بر یکجای فرومانده و واله شده باشد حکیم ناصر خسرو گوید بیت

همواره همی رو سپس دانش زیرا که گنده بود آن آب که ایستاده بود بارو دوم چیزی زبون

و حقیر بود شمس فخری گفته بیت فلک که جوشش از قیاس است دو وهم برهمت تو حقیر است و بارو

باس بمعنی دیگر باشد که آنرا بتازی ایضاً گویند مختاری راست بیت دید کس کاو بجو من خوبط

گفت کس عوذ المجوس نشناسد طینتی کردم و بشمایم تا چنین چیزها نگویم باس باک

تخم مرغ را گویند باکره و باکله با کاف موقوف و رای مفتوح و اخفای ها کسی را گویند که در رنجی

کردن زبانش میگرفته باشد و آنرا بتازی الکن خوانند مؤلف تاریخ معجم نظم نموده بیت

مدبر در بعدلش رهزنان و دزدان بجم شدند باکره از کاف کاروان گفتن بال سه معنی

دارد اول آن باشد که بر هر طرف میدان دو میل نصب کنند تا چوگان بازان گوی را از

میان آن بگذرانند مولوی معنوی فرماید بیت شاد باش ای مقبل فرخنده فال

گوی معنی راهمی بر سوی بال دوم قرار و آرام بود استاد عنصری نظم نموده بیت

اگر ز لعلش ببرد آرام و بالم که بر دار زلفا و آرام و بالا حکیم سوزنی گفته بیت

سال خواب مرا سیل دیده برد چنانکه نه خواب ماند و قرار و نه هوش ماند نه بال سیوم بل

باشد و آنرا الاجی نیز خوانند و بتازی قافله خوانند باله با لام مفتوح و اخفای ها پنج معنی

دارد اول حلقه و دایره باشد که بر گرد ماه بسبب بخارات ارضی پدید آید حکیم انوری نظم نموده

بیت بیاد بزم تو هر ماه آسمان دو سه شب ٭ ز آفتاب شراب و ز مه پیاله کند ٭ پس از طریق تشبیه خو بکل
خوان بود دیده ٭ ز عکس تابش مهتاب خوان جوالا کند ٭ دوم مغنی و مطرب را گویند ادیب صابر
راست بیت بنجم همی بجست ز دست دلاله ٭ دلاله که هست بهر خانه ناله ٭ سوم چنگ بود و آنرا
بتازی نون خوانند عماد ادیب صابر گفته بیت برداشت آن بدوش و در آورد پیش من
وانگیخت در بریم زنگی ز رود ناله ٭ چارم قرار گرفته و آرام یافته بود پنجم نوعی از هیزم باشد
که در کوهها پیدا شود و چربی با آن هیزم باشد و آنرا در مشعلها بسوزند ناال قرین
و همتا بود و آنرا همال نیز گویند خسروانی فرموده بیت این آتش و این باد و سوم آب
و این ز خاک ٭ هر چار موافق نه بیکجا و نه ناهال ٭ ناهاوران یمن را گویند حکیم فردوسی از بلاد
یمن تعبیر نموده بیت جهانی پر آشوب لشکر شده ٭ بهاماوران حمله یکسر شده ٭ نامزد با میم
مفتوح برازده و زای منقوط موقوف این لغت پهلویست و آن بمعنی برخیز باشد
از تاریخ طبری نقل نموده شد ناموار و ناهمواره با میم موقوف سه معنی دارد اول
بمعنی برابر و یک طریق آمده حکیم زجاجی راست بیت بر فتند کردن کشان ناموار ٭ بنزدیک
منظر کامکار ٭ دوم بیشکی باشد و آنرا همواره و همانه نیز گویند فخر گرگانی گفته بیت
بر روبان گیتی ناهمواره ٭ شده بر بزمگاه او نظاره ٭ سوم چیزی هموار را که پستی و بلندی
نداشته باشد خوانند حکیم ناصر خسرو در صفت عالم نظم نموده بیت هیولی اش دو اوافق بوجهی یکی
ده و دو قسم است از کانش مغز و اصل و چار ٭ قدیم و محدث و نیک و بد و لطیف و کثیف
خطیر و بی خطر و ناموار و ناهموار ٭ ناهمون دشت و زمین هموار بود و آنرا بتازی قاع گویند

نامی

نامی سرگشته و سرگردان را گویند نامیان همیان باشد لامعی جرجانی فرماید بیت بازر چو باز کرد دانه
بیم آن بود نه ابریشمش را که بگسلد ز نامیان میان ٭ نان کلمه ایست که در محل تاکید گویند خواه در
امر از کردن یا ناکردن کمال اسمعیل راست بیت زمین بلرزد بر خود اگر تو گوئی هین
فلک بماند بر جای اگر تو گوئی نان ٭ نانی با نون مکسور و یای معروف این لغت پهلویست
و معنی آن بستن بود از تاریخ طبری نقل نموده شد نانیه و نانیه مخفف هر آینه ٭ و هر آینه
بود باء تحتانی فصل یاب دو معنی دارد اول نابود و هرزه و بی معنی باشد حکیم ناصر
خسرو فرماید بیت دنیا خود جست و نجستی تو دین ٭ جست بدست تو جز از یاد و یاب
حکیم قطران نظم نموده بیت جز بمدح او سخن گفتن همه باد است و دم ٭ جز بمهر او هنر جستن
همه یاوه است و یاب ٭ دوم یابنده و امر از یافتن بود حکیم ناصر خسرو گفته بیت
جستمت از خواب بهشتی بگشا ٭ خویشتن را بجوی و اندر یاب ٭ یاز با بای مکسور زای
منقوطه زده زمینی را گویند که مدتها از زراعت افتاده باشد و آنرا بهندی بنجر خوانند
علی شطرنجی گفته بیت کمترین باژی ز احسانت ٭ ملک فغفور و قیصر و رایت ٭
یاخص بمعنی اخص است که مرقوم شد یاخته چهار معنی دارد اول حجره را گویند دوم
حمره باشد سوم بمعنی مانند آمده چهارم بر کشیده را خوانند یاد سه معنی دارد اول معنی
معروفست دوم بیداری باشد حکیم فردوسی نظم نموده بیت که آنرا بیابش ببر بر بناد
بتو دی جدا زد بخواب و بیاد ٭ امیر معزی راست بیت خلد را بینید بخواب انگور را بینید بیاد ٭
بخت را بینید بیاد انگور را بینید بخواب ٭ سوم نقش و نگار باشد استاد رودکی فرماید.

بیت که بر آب و گل نقش ما یاد کرد که ما را ز بر بنی باد کرد بادر با اول مفتوح دوازدهم
تیر ماه باشد و آن روز جشن است بار دو معنی دارد اول معروف است دوم و منه
تاون باشد و آنرا باو نیز خوانند حکیم نزاری قهستانی گفته بیت ز برق تیغ روشن
شد شب تار سر دشمن چو باید بر جون بار بار توانائی و قدرت باشد امامی هروی گفته
بیت چنان در کنه اوصاف تو عاجز گشت ادراکم که از بس دهشت با حیرت ندارم
هم ز دون بارا یار اسپند و باراسفند نام اسفندیار بن گشتاسپ است حکیم انوری
فرماید بیت تا که در قطع دهر در بازیست رخ بهرام و اسب باراسپند باد فرزین
عز و عمرت را از پیاده دوام شهر زین بند بادرس بمعنی مددکاری و یاری
باشد حکیم فردوسی فرماید بیت که کرجم و کیخسرو و کیقباد فریدون و اسکندری
نژاد برانند با تاج سر را ز خاک کند این جهان را ز بیداد پاک بهر حال خوانند
از و باررس کرا و را جهاندار یار است و بس بایک دو معنی دارد اول بجه
دان باشد و آنرا تازی مشیمه خوانند اثیر الدین اخسیکتی راست بیت پر از شیر
انهار پستان بستان ز کل طفل میساز داز غنچه بارک دوم نوعی از کوندی بود
که غلیجها بدخشان کنند بارمند یا در دیاری دهنده را گویند حکیم فردوسی نظم نموده
بیت تو با او برو بر سوار نوند همش یاور باش و هم بارمند شیخ اوحدی فرماید
بیت و گر رستش بخت یارمند بود نا مبر دار ار چند بود بارنامه ننگ نامی باشد حکیم
سنائی راست بیت چند ازین لاف و بارنامه تو در چنین منزل کثیف نژند

بار

بارنامه کز بن که بر گذرد این همه بارنامه رو ننی چند عمید لویکی گفته بیت روان حاتم طی
گوید ش بگاه سخا اگر بارنامه من بیش و رجان مشکن باره با رای مفتوح چهار معنی دارد
اول دست برنجن باشد و معرب آن یارق بود حکیم خاقانی فرماید بیت کر عنبل روز و
روز رزم اسپ تو نعل افکند باره کند در زمان دست شهور سنین دوم مرکبیت از ادویه
ملینه که اطبا بجهت مسهل بیا زند و آن اسلم از مطبوخات و حبوب باشد و نوعی
آن بیاریج است شهر باری نظم نموده بیت با تیغ جفا گر جگرم پاره کند ناچار آن
ره شنگ بچاره کند از اشک چو یاقوت در زیر نخ خویش این خسته جگر مفرح باره
کند سیوم بمعنی بار است که مرقوم شد استاد گفته بیت لطفت بکرم چاره بیچاره کند
عدلت ستم از زمانه آواره کند در موسم عدل تو عجبا را شود آن باره که پیراهن گل پاره کند
چهارم بمعنی قدر و اندازه آمده باری چون دو زن در خانه یک مرد باشند آن زنان
مر یکدیگر را باری خوانند و آنرا وسنی و هوو و نبانج و اناباغ نیز گویند و بتازی
ضرت و بهندی سوت و سوکن نامند استاد رودکی نظم نموده بیت چه نیکو سخن
گفت باری بیاری که تا کی کشیم از خسر ذل خواری شمس فخری فرماید بیت اگر چه
خصم تو دندان و فاش و هم باری زند باری بیاری بار شیدن بمعنی کشیدن و
آهنگ کردن بود حکیم انوری در صفت بهار گوید بیت کر ابر نه در والکی طفل شکوفه
است بازان سوی ابر از چه گشاده است و نازا حکیم نزاری قهستانی نظم نموده
بیت بمیدان بر فلک کر بار کردی کمر شمشیر جو را باز کردی باس مخفف یاسمن است مولانا

فریدالدین احول جوینی گفته بیت چهارها فروخته شمعند لیکن شان لگن بر شکر کز ایشانست بوستن
چشم یاسمن و نرگس و بیجان یکی خندان گل سوری دوم جزو گل جعفری سوم خرّم
گل نسرین چهارم لاله نعمان دو ربعی دو معنی دارد اوّل ناامیدی بود دوم
دانستن باشد یا مج و یا پیچ با سین مکسور تیر را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت
ای یا پیچ ز ترکش جانان کم شده دل را شکاف و یا پیچ او در میان طلب مجدالدین
بیلقانی راست بیت یا پیچی کز غمزه چشم یک اندازش برفت گر چه از دل بگذرد پیکانش
در بر شکند منوچهری گفته بیت عجب لنگ و غمخوارم ز حد بگذشت هجرانم تو گویی اندر جگر
دارم دو صد یا پیچ گرگانی اکثر شعرا بمعنی تیر منظوم ساخته‌اند مگر سیف اسفرنگی که بمعنی
نظم نموده بیت یا پیچ آه دل آلوده خود را هر شب راست کرده بسر تیر بحر بر بندم یاسمن و یا
سمون و یاسمین نام گلیست خوشبوی که سفید و زرد و کبود شود کمال اسمعیل راست
بیت تن و اندام یاسمین و سمن بس لطیفست در غلاله لاله یاسه با سین مفتوح و
اخفای ها دو معنی دارد اول رسم و قاعده باشد مولوی معنوی فرماید بیت
آن اسیر آن ز الحبر دوری شود دین فرعون دستوری شود که فتاده‌ی
به در پیش او سهر آن یاسه گفتندی برو بیت یاسه آن بد که نه بیند هیچ اسیر
در که و بیگه لقای آن امیر حکیم نزاری قهستانی نظم نموده بیت یاسه شد در جهان
بیرغ خان که کنند از قتال کوته جنگ هیچکس را نباید زد مگر زیر زار بر آویند
ز جنگ چشم سهم زنند ز تیهو باز جنگ کوته کنند ز عزم پلنگ این همه یاسهای بخت برفت

یاربابا بتون بر سر جنگ دوم از نورا گویند و آنرا یاسه نیز خوانند پور بهای جامی گفته بیت
برخصت دام منصب ساختند احکام شرعی را مقدم کرده بر اخبار قرآن یاسه جانرا یاغیدن
بمعنی آغشته ساختن بود یافتن قبض و وصول باشد خواجه سلیمان ساوجی فرماید بیت
وست از نان خلایق بر طریق تقدمه داد و بستد تا بروز حشر ز نشان یافته یافر
با فای مفتوح یا ز بکر را مانند یافه با فای مفتوح گم شده را گویند شمس طبسی گفته بیت
کو یافه شو قلاده سیمین آسمان نور کف خجسته او زیور تو باد و سخنان هرزه سر و گم
را همین اعتبار یافه و یاوه گفتند چنانچه حکیم خاقانی نظم نموده بیت نافه را کنجیت ز مکین
سر ز تشها کرد و گفت نیک بد رنگی نداری صورت زیبای من نافه گفتش یافه کم گو
کاین معنی مراست اینک اینک حجت گو یا جسم بوی من یاکند با کاف مفتوح یاقوت
باشد شاکر بخاری گفته بیت کجا تو یاستی کرو نبی خطر خوبان چمسن را چه خطر بر
کجا بود یاکند حکیم طرطری فرماید بیت بندی که باشد آن بند بهتر ز هزار لعل
و یاکند یال سه معنی دارد اوّل گردن بود حکیم اسدی گوید بیت کمند و کمانی فکنده
بیال یکی گرزه بر نهاده به یال حکیم سوزنی نظم نموده بیت هر که روی از طوع شاهنشاه
برتابد بقصد تیغ قهر شاهشان چون طوق گرد یال باد دوم زنان موی گردن اسب
واستر و خر را گویند و دوم عیال باشد و یالمند عیالمند را گویند حکیم سوزنی گفته
بیت ضعیفم یالمندم تنگدستم چه خوانم داستان رامی و ویس هم او فرموده
بیت بوده‌ام حکیم سوزنی از چند سال باز تا یالمند گشته‌ام گمگشته سیوم بمعنی مست الله یاله

شاخ کاو باشد بابن دو معنی دارد اوّل بهمان بود استاد فرخی فرماید بیت با بخت تو
همه مخالفان است با هنر تو همه هنرها بیکار دوم مرکب و راحله باشد بابنه بانون مفتوح دو
معنی دارد اوّل هاون باشد و دسته آنرا بابزن باور نیز گویند مولانا قاضی نیشاپوری
گفته بیت همچو باور شده سر کوفته تا چو بابنه کند سر دشمن دوم تخمی را گویند که از آن
روغن بکشند و آنرا بزرک نیز خوانند باود بمعنی باید باشد حکیم نزاری قهستانی
راست بیت بیک غمزه رگ جانش بکاود شود کم دردی و خود را نباود باور دو معنی
دارد اوّل یاری ده و مددکار بود این یمین گفته بیت رای پیر تو گرچه باشد باور اندر
کارها لیک چون بخت جوانت در جهان یاری نخاست دوم دسته هاون باشد و آنرا
بابزن نیز گویند حکیم نزاری قهستانی نظم نموده بیت قدر از سر گرز او ساخت باور
قضا از سر خصم او کرد بابزن هم او گوید بیت گرچه بارانم بسر بر منبر ند باورند ایشان
و من چون هاونم باوند با واو مفتوح دو معنی دارد اوّل پادشاه را گویند دوم
بمعنی باشد که درین لغت با بواو بدل شده باوه با بای فارسی که مرقوم شد مرادفست
مولوی معنوی فرماید بیت خوش خبران غلام تو رطل گران سلام تو چون شنوند
نام تو باده کشند باوه سر بایی بیمار را گویند منوچهری راست بیت سالار سپاهان
چو ملک شد سپاهان برشد بهوا همچو یکی مرغ هوایی گرچه بهوا برشد چون مرغ همیدون
ورچه بزمین در شد چون مردم بایی فرزند بدرگاه فرستاد و همی داد بر بندگی
خویش بیکبار گواهی حکیم سنایی چند نظم آورده بیت چه حکیمی بوم که خان بهشتم

با بابزا

رک

با بابزا تو اله زند بشنم فصل الف از باب با ابا با اوّل مفتوح بمعنی بابو حکیم سنایی راست
بیت عنان کبر تو گر روی جمال درودین باشد عجب نبود که تا اورا ابا خود همعنان بینی
حکیم فردوسی فرماید بیت دوم خیمه بر طرف جیحون زنم ابا دشمنان دست در جون زنم
و با اوّل مکسور آش را گویند حکیم خاقانی گفته بیت زان طبعها که ورنگ سلامت همی برند
خوش خوار تر ز فقر ابایی نیافتم شرف شفروه نظم نموده بیت در مدح تو صد ابای
خوش دارم افسوس که معده قلم تنگست اباش و اباشه با اوّل مضموم جمعی را گویند
که از جنس مردمان در آنجا باشند شیخ سعدی شیرازی فرماید بیت اگر تو بر دل مسکین
من نبخشایی چه لازمست که جور و جفا کنی چندین بصدر صاحب دیوان ایلخان ظالم
که دراباشه او جور نیست بر مسکین و این لغت با اضافه واو بعد از الف نیز درست است
ابخاز با اوّل مفتوح ثانی زده نام ولایتی از ترکستان زمین که اکثر ساکنان آن مغانند
و ترسایان حکیم خاقانی فرماید بیت در آنجا زبان انک کشاده دهم رومیان ابخاز مهیا
ابدان با اوّل مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اوّل دودمان بود دوم سزاوار باشد
ابرکوه با اوّل و ثانی مفتوح نام شهریست از عراق عجم چون آن شهر بر زمینی که در
کوهست آبادان شده بدین نام موسوم ساختند و آنرا ابرکوه و ورکوه و اورکوه و
اورکوه نیز خوانند و معرب آن ابرقوه است و بالفعل بتعریب اشتهار دارد ابرنجن
وابرنجین حلی باشد از طلا و نقره و جز آن که زنان در دست و پا کنند و آنرا اورنجن
واورنجین نیز خوانند هرچه در دست کنند دست ابرنجن و دست ابرنجین گویند وانچه

در پا کنند یا ابرنجن و یا ابرنجین نامند ابره با اول مفتوح ثانی زده و اخفای ها معروفست
و با اول مضموم و اظهار ها نام جانوریست که گوشت آن بغایت نازک و لذیذ باشد و آنرا
چرز و چال و هوبره نیز خوانند و بتازی حباری و بترکی تو عذری نامند ظهیر فاریابی گفته
بیت روزی که باز قهر تو پرواز میکند در چنگ او عقاب فلک هم چو ابره ایست و با اول مکسور
میوهٔ نورس را گویند البنا با اول مفتوح و ثانی مکسور تفسیر زند باشد و زند کتاب زردشت
است خسروانی گفته بیت چو گلبن از گل آتش نهاد عکس افکند بشاخ ابر دراج شد البنا خوان
ابشن با اول مفتوح و ثانی مکسور بشین منقوط زده پوشیده داشتن باشد ابکار
زراعت را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت چو دروزه با بکار بیرون شود یکی نان بگیرد بزیر بغل
ابلک دو رنگ را گویند عموماً و سیاه و سفید را خوانند خصوصاً و آنرا ابلق نیز نامند سیف اسفرنگی
راست بیت تا سوی او نکشد دولت او بیش کمان خصم شاد مشو ابلق بی تیر ناوک کرم
که مه ور نتوود و رنگی عجبست صبح صادق نکند او همه شب را ابلک و معرب آن ابلق است ابلوج
قند باشد مولوی معنوی فرماید بیت امروز کند یار ابلوج سیلوی چوا کما در دمه
ابلوک با اول مفتوح ثانی زده و لام مضموم و واو معروف فضول و منافق و دورنگ را
گویند شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت بود از آن چو قلندر ابلی مرد ابلوکی قحبی
بی ریش ابخاخون با اول مفتوح و خای مضموم و واو معروف حصار قلعه را گویند شمس فخری
گفته بیت حصار دولت آن پادشاه جم قدرت که هست باره چرخش کمینه ابخاخون ابازی
با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نوعی از جامه باشد که آنرا ابس نازک و

لطف

لطیف بافند و دوم نام جنسی از کبوتر بود ابیز با اول مفتوح و ثانی مکسور شراره آتش بود منجیک
نظم نموده بیت جست ز آهم آتش و درنج ابیز ناله از من زنند صد ابیز ابیو با اول مفتوح و
ثانی مکسور و یای مجهول رنگ آبی را گویند حکیم آذری فرماید بیت مینای شام بس پرهای چرخ
شد ندید نوای روز چو بیرد سراز فضای ابیو فصل با تحتانی با اول مکسور ثانی زده و ثای
فوقانی مفتوح پاره از خوشه انگور و خرما بود که چند دانه مانند خوشه کوچک یکجا جمع آمده باشد
و آنرا بزبان قزوینی ازغ گویند ببر با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نام جانوری باشد
صحرائی شبیه بگربه که دم ندارد و از پوستش پوستین سازند و آنرا وبر نیز نامند دوم
ثانی باشد که در میان روغن بریان کنند و با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول
نام درنده ایست معروف و دوم جبه جامه بوده از پوست درنده که رستم آنرا هنگام جنگ پوشیدی
و بعضی گفته اند که پوست اکوان دیو بوده و آنرا ببربیان نیز نامیده اند حکیم فردوسی راست
بیت چون من ببر پوشم بروز نبرد سر چرخ ماه اندر آرم بگرد استاد فرخی نظم نموده بیت بلی که
ماه جام دارد و ساغر شیری کر شیر بردارد و کشور ببربیان بمعنی اخیر آمده است که مرقوم شد حکیم
فردوسی فرماید بیت یکی درع خواهم ز ببربیان کز آب و ز آتش نیابد زیان که نه تیر و نه
نیزه گذار آیدش ز انبوه زخمی فکار آیدش ز خفتان و جوشن فزون داندش
همی نام ببربیان خواندش فصل تای فوقانی ابار با اول مفتوح دو معنی دارد اول خوف و ضیاع ذات
را گویند در زبان تازی بمعنی هلاک آمده این دو معنی پارسی و تازی را حکیم سوزنی در یک بیت
مسطور نظم نموده بیت فخر دین احمد که تا با مصطفی خیز و بحشر خویشتن را ساخت با اولاد خویش بیار

هر که او خویش و تبار آل پیغمبر شود ❊ در دو گیتی باشد ایمن از خسار و از تبار ❊ حکیم قطران این
دو معنی را نیز نظم آورده بیت خزینه بخش ولایت ستان ملک چستان ❊ تبار جان بداندیش
و آفتاب تبار ❊ و درینجا از تبار ثانی معنی فارسی و از تبار اول معنی عربی مراد است تباشیر با اول
مفتوح چیزی باشد سفید که از میان نی هندی که آنرا بانس و بنبو نیز گویند برآید و آنرا
در دواها بکار برند شیخ نظامی فرماید بیت تنی چون شیر با شکر سرشته ❊ تباشیرش برابر
شیر هشته ❊ تباهی با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروف دوم قسام را گویند تباهج
و تباهه و تبه و تبهره با اول مفتوح گوشت نرم و نازک را گویند و معرب آن طباهجه باشد
مطهر راست بیت ز مرد معنی دقاقی شدم که دارد دوست ❊ بهین تباهچه با لطف حلوائی ❊
حکیم انوری فرماید بیت مرا گفت بر سیخ همدان همی زن ❊ ز کون زن روزکی دو تباهچه
استاد فرخی نظم نموده بیت با من چون گل شکفته باشی گه گه ❊ گاهی باشی چو کارد با گوشت بچه
روزی همه آری کنی و روزی نه ❊ یک ره صنما بنه مرا بر یک ره ❊ تب باده تب لرزه باشد
غضایری رازی راست بیت جان دشمن از بیم تیغ تو لرزد ❊ که گوئی گرفتست تب باده
او را ❊ تبت و تبذ با اول و ثانی مکسور به تم زری باشد از بن موی بز بشانه برآرند و آنرا
کلغر و کرک و کلک نیز خوانند تبخال و تبخاله جوششی باشد که بسبب حرارت و سورت تب بر اطراف
لب بهم رسد انیس من تاج المآثر بیت ترنج است چون زرد رخسار امرد ❊ که تبخال جدا شود بگرد اش
تبر با اول و ثانی مفتوح معروفست و با اول مکسور و ثانی زده نام مرغیست و در عربی زر را
گویند تبرخون با اول و ثانی مفتوح سه معنی دارد اول عناب باشد حکیم ناصر خسرو فرماید

بیت

بیت فضل تبرخون نیافت سخته هرگز ❊ گرچه بدیدن چو سخته است تبرخون ❊ هم او گوید بیت
زرد چون زهر است عاشق بهی و سیب ❊ سرخ چو مریخ روی نار و تبرخون ❊ دوم در بعضی از
فرهنگها نوشته اند که چوبیست سرخ رنگ و بخارا تخت و کمان و املس که شاطران آن
چوب دستی سازند و در بعضی سرخ بید و در بعضی بمعنی بقم رقم کرده اند حسن نظامی نظم
آورده بیت از بس که تو در هند و در ایران زده تیغ ❊ وز بس که درین هر دو زمین ریخته
خون ❊ زین هر دو زمین هرچه گیا روید تا حشر ❊ بیخش همه روئین بود و شاخ تبرخون ❊ حکیم
اسدی گفته بیت همه دشت دست و سر و خون گرفت ❊ دل ریگ رنگ تبرخون گرفت ❊
سوم نوعی از ترها باشد که با طعام و نان بخورند و آنرا ترخان و ترخون نیز نامند و معرب
آن تبرخون بود تبرزد و تبرزه با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نبات باشد شیخ
سعدی فرماید بیت از دست دوست هرچه ستانی شکر بود ❊ وز دست غیر دوست تبرزد بود
این همین راست بیت کش از زبه فرمان سر تسلیم و رضا ❊ که شرنگ از کف محبوب تبرزد باشد ❊ و در بعضی
از فرهنگها بمعنی شکر سپید نوشته اند و آنرا معرب ساخته طبرزد گفته اند و نوعی از نمک باشد که از
کوه نیشابور و دیگر جبال بهم رسد چون آنرا مشابهت تمام بنبات است تبرزه خوانند و نیز قسمی از
انگور است در غایت شیرینی لهذا آنرا هم تبرزه نامند و خاص تبریز است دوم نام زنیست
در غایت تلخی که آنرا الوا نیز گویند و بتازی صبر خوانند شیخ سعدی گفته بیت تبرزدیست
قند دارد که هست ❊ دگر در میان شقایق نشست ❊ تبرزین دو معنی دارد اول تبری را گویند
که سپاهیان بر پهلوی زین بندند حکیم نزاری قهستانی نظم نموده بیت

کروهی کشته محکم بسته برزین* گروهی خسته تیغ و تبرزین* مولانا عبدالله هاتفی گفته بیت
تبرزین بچون یلان کشته غرق* چو تاج خروسان جنگی بفرق* دوم نمک کوهی باشد و آنرا
بسبب مشابهت به نبات تبرزد و تبرزین گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت بر خد ثنا
سابش فتنه* بر سخت این سخن شاهین* مشک تبتی به بشک معروش* مستان بدل شکر
تبرزین* تبرک با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح بکاف زده بر حصار را گویند عموماً و
قلعه اصفهان را خوانند خصوصاً شرف شفروه نظم نموده بیت بکرو زه دجه حاشیه
در که نو هنیت* چندین ذخیرها که بدین سبز تبرکست* هم او گفته بیت آنزمان سلجقیان ملک
جهان میراندند* که نه مه بود و نه این قلعه بشرک بود* تبست با اول و ثانی مفتوح جزیره
شد و از کار افتاده بود حکیم سوزنی نظم نموده بیت اگرنه عدل شهنشهی و نیک رای او
شدی سراسر کار جهان تباه و تبست* تبسنغ با اول و ثانی مفتوح بسین زده و ثای فوقانی مضموم
فصیح و تیز زبان را گویند منجیک گفته بیت گشتم از این مدحت شه دین بس در سخن تبسنغ و سنوا
تبش با اول مفتوح و ثانی مکسور بشین منقوط زده دو معنی دارد اول گرمی باشد حکیم سوزنی
فرماید بیت تو آفتابی و مهتاب دیگران و تبش* ز آفتاب توان خواستن نه از مهتاب* دوم
تابش بود که پرتو باشد شیخ نظامی نظم نموده بیت درفش ز تبش جهان شد و زرد
کانگشت بر وی نسوزد* تبشی با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوط مکسور و بای معروف
طبقی باشد که از چوب سازند و بزه و امثال آن سازند و لب آنرا باریک و برگشته بکنند
ابن یمین فرماید بیت باده در بزم چمن نرگس سرمست نهاد* بر سر تبشی سیمین قدح زر عیار

هم

هم او گوید بیت غمزه سرمست او عربده آغاز کرد* نرگس مخمور را تبشی و ساغر شکست* تبل با اول و
ثانی مفتوح چین و شکنجی بود مانند چین و شکنجی که بوسیت با دام دارد مختاری راست بیت
دیده دشمنت ز کینه تو همچو بادام در گرفته تبل* هر که جنبد بخواب تیز تز* طبع مکشا مدش ز دیده
سبل* دوم با اول مفتوح ثانی زده بتازی کینه را گویند تبند با اول و ثانی مفتوح بنون زده سلاک
مکر و حیله و مکار و محیل را گویند و آنرا ترب نیز نامند پور بهای جامی راست بیت هزل
بولوی عزبال بند مدبر بدبخت تو نی تبند* تنبدر با اول و ثانی مفتوح بنون زده و دال
مفتوح چوبی باشد بزرگ که در پس در اندازند تا غیر نگشاید و آنرا فدرنک و ژاوند
نیز خوانند تنبک با اول مضموم ثانی زده و نون مفتوح قالبی گویند که زرگران زر و سیم
گداخته در آن بریزند استاد عنصری گفته بیت تنبک ار گچ نهد کسی بشبک* ریخته گچ برآید
از تنبک* و با اول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی سه معنی دارد اول طبقی بود پهن که حلوا
نان و نانبایان دارند مولانا کاتبی نظم نموده بیت نان ریزهای سفره خوانش فلک بود* در تنبک
کمه روز و شب و ریگ در تنبک* ابن یمین فرماید بیت برای بزم غلامان او ز ناله زهره
نهاده کاسه شربت فضا میان تنبک* دوم تنبک را گویند حکیم سوزنی راست بیت در عهد قرین شاهم
لیکن بگاه هزل* من کوس حشر وانم ایشان دف و تنبک* خواجه عمید لوبکی گوید بیت دوری کرد
تو در پر مستی فزون شود* آواز کوس باز ندانند کس از تنبک* سیوم آوازی باشد بلند
و تیز مانند آواز زنگ و صدای ناقوس* تنبکو با اول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی
مضموم و واو مجهول صندوق و کیسه عطاران و حجامان را گویند و آنرا بتازی جونه خوانند شمس

فخری کفته بیت زر و یاقوت و لعل اندر خزینه ببیند روی کیپ یا تنبکو تنبک با اول و ثانی مفتوح
شعون زده طبله زنان باشد تبوراک با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف بمعنی داد
اول طبلکی باشد که مزارعان دارند بجهت رمانیدن جانوران از کشت زارها و در بعضی از
فرهنگها بمعنی دف مرقوم است مولوی معنوی فرماید بیت عاشقم من کشته قربان لا
جان من نوبتگه طبل بلا خود تبوراکست این تهدیدها هیچ انچه دیده است این دیدها
پیش او چه بود تبوراک تو طفل کی کشد او طبل سلطان بست کفل دوم غربال را کویند سوم
بمعنی اول تبنک با اول و ثانی مفتوح امده که مرقوم شد تبوک با اول و ثانی مضموم و واو
معروف و بمعنی اخیر تبوراک است که مرقوم شد شمس فخری کفته بیت خاک بر تارک دد
و قلم چند از دبه دجوال و تبوک تبیر و تبیره دو معنی دارد اول طبل و دهل باشد امیر معزی
فرماید بیت سوی کیوان رفت از ایوان و از میدان تو نعره کوس و تبیر و ناله رجنک و
رباب منوچهری کفته بیت تبیره زن بزد طبل نخستین شتربانان همی بندند محمل دوم خانه
را کویند که دران سرکین و پلید بیا اندازند فصل جیم جبا با اول مکسور باج و خراج باشد
جمال الدین عبد الرزاق فرماید بیت جود تو کفاف عمر بخرد و بزرک برد عدلش جهان تازه
بکام و بجام داد جنشش جای خط چین و خطا ستد حکمش قرار مملکت مصر و شام داد و با اول
مفتوح در عربی سه معنی دارد اول پنهان شدن بود دوم بدلی کردن سیوم وانس الستادن
را کویند و با فتح و قصر هم در عربی خاک کرد اکرد چاه باشد و با اول مضموم و ثانی مشدد هم در عربی
جو مل را کویند و با اول مکسور نیز در عربی اب کرد امده بود بجهت شتر جبابت با اول مکسور

خراج

خراج کرفتن بود جبباج با اول مفتوح ثانی زده جامه باشد که پادشاهان در نوروز
بپوشند جیرون با اول مفتوح ثانی زده خارپشت بود و آنرا آتشی نیز خوانند جبلاج
با اول مکسور ثانی زده بزرک بی همت را کویند جبلک با اول مفتوح ثانی زده و لام مفتوح
نحت شدن چیزی بچیزی باشد چنانچه کفته بیت پادشاهان بعدل بخشش تو کشته دیوار دولت
جبلک جبه با اول و ثانی مفتوح رب ترنج و امثال آن باشد فصل جیم عجمی چبین با اول مفتوح
ثانی زده انباچه را کویند چبغت و چبغوت با اول مفتوح ثانی زده و غین مضموم تای فوقانی
زده نهالی و لحاف و سوزنی و جامه و هر چیز پنبه اکنده را کویند که بس کهنه و تنک فرسوده کشته
و از هم ریخته و ضایع شده باشد انچه از مردم خوب سمرقند و بخارا التحقیق نموده اینست
که مرقوم کشت و صاحب فرهنگان بتقدیم غین بر با مرقوم ساخته اند چنانچه در فصل جیم عجمی
از باب غین مرقوم ساخته اند چنانچه خواهد شد ان شاء الله تعالی جبیره با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف و رای مفتوح و اخفای ها جمع باشد حکیم فردوسی راست بیت
بفرمود شان تا جبیره شوند هزبر شیان را پذیره شوند حکیم قطران نظم نموده بیت سحر کاهان زند
تندر تبیره وز و لشکر کند سرما جبیره چبین با اول مضموم طبقی بود که از چوب بید با
باشند حکیم فردوسی فرماید بیت یکستر د کرباس و چبین نهاد بچبین بر ان نان کشکین نهاد
فصل خا خباره با اول مفتوح کسی را کویند که چست و چابک و هشیار در کارها باشد
حکیم ناصر خسرو کفته بیت فلک روغنکری کشتست بر ما بکار خویش در جلد و خباره
خبره با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح و اخفاء ها محکم و استوار بود خبزدو خبزدوک

با اول و ثانی مفتوح بزای منقوط زده و دال مضموم و واو معروف جانوریست سیاه شبیه بجعل که
آنرا در شیراز خزوک گویند امیر خسرو فرماید بیت حریر عنکبوت و جامه غوک • نزیبد جز باندام
جزدوک • جگال با اول مکسور ثانی زده نشانه بود یعنی سوراخ استاد عنصری راست بیت
چنان یلان زره پوش و شاه ترکانش • به تیر دوزد بین بسهیل ساخته جگال • جبوک و جبوه
با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف محکم و استوار باشد و آنرا جبره نیز گویند جبیر
و جبیوه با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اول جمع حساب باشد دوم
توده ریگ را گویند فصل دال و با دب با اول مفتوح نگاهداشت بود مولوی معنوی راست
بیت مکر زن پایان ندارد رفت شب • قاضی زیرکی زن بهر دب • دباله با اول مفتوح ترنج را گویند
دبداب با اول مفتوح ثانی زده بمعنی آواز و شکوه باشد حکیم انوری فرماید بیت کر بدبداب
شب برون آید زاهد مرده را فرو کاید دبدبه نقاره باشد و آنرا دمدمه نیز گویند شیخ نظامی فرموده
بیت با فلک آنشب که نشینی بخوان • بس من اکمن قدری استخوان • کاحزلاف سکت میزنم
دبدبه سنگی ان میزنم • حکیم نزاری قهستانی راست بیت دبدبه تا کی زنی بر سر بازار عشق
حلبه زنانی خموش چند ازین داوری • دبستان با اول مفتوح و ثانی مکسور بسین زده
مکتب خانه و آنرا دبیرستان نیز گویند حکیم خاقانی فرماید بیت چو دیدم کین دبستانرا
کلی علم نادانیست • هر الحمد حفظ جزوی بود شستم ز آب نسیانش • دبستانی طفل مکتب را گویند
کلامی اصفهانی گفته بیت نه هفت سال دبستانیان دعا اینست • که باد عمر تو صد بار بر تراز هفتاد
دبوس سه معنی دارد اول گرز باشد منوچهری راست بیت چون زند بر مهره شیران دبوس شست من

جو زند بر گردن گردان عمود کاوسیار • آن کند بر دوش گردان گردن گردان چو گرز
وین کند بر پشت شیران مهره شیران شباب • استاد فرخی فرماید بیت سر عدو تن اندر فرو
برد بدبوس • چنانکه جنگ زن اندر زمین برد سندان • دوم نام منزلیست که در
جهان و گشت باشد و آنرا دبوسیه نیز گویند سیوم قلعه ایست که در وسط میان نگال
که و لایتیست از ماوراء النهر واقع شده و فاصله از قلعه دبوس بسمرقند و بخارا مساویست
گویند که بانی آن شخصی دبوس نام بوده و العلم عند الله تعالی • دبوکی بمعنی جنبش کت
کم رو قوم خواهد شد • دبیت با اول مفتوح و ثانی مکسور نرم کوفته را گویند • دبیر با اول
مفتوح منشی و نویسنده را گویند استاد فرماید بیت تیغ تو خصم را چو دبیر تو کلک را
تا رک همی شکافد و گردن همی زند • و در عربی رشته را نامند که در عین تابیدن آن
دست بطرف بالا برده شود نه آنکه بجانب سینه آید • دبیرستان مکتب خانه باشد و
آنرا بستان نیز گویند فصل دال و خا دبوخه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول خوش
و خوشی را گویند عموما و خوشی که در هنگام مباشرت دست دهد خوانند خصوصا
حکیم سوزنی گفته بیت گرچه نیم مرد زن مرد و زن میره در آن حال • همچون زن عز ندم ربوخه و عنا
دبوشه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف و شین منقوط مفتوح مقنعه باشد
که زنان بر سر اندازند و آنرا دامنی نیز گویند فصل دال و زای منقوطه دزب با اول
مفتوح دو معنی دارد اول رایگان را گویند دوم بمعنی آسان آمده • دزبان بره با اول
مفتوح کیاهیست قابض که آنرا فرغول و خرگوشک نیز گویند • دزبان گاو دو معنی دارد

اوّل نام نوعی از پیکان باشد شیخ نظامی فرماید بیت در آن بیشه که بود از تیر و شمشیر زبان گاو
برده زهره شیر دوم کبابی را گویند و دایی که آنرا گاو زبان تیر خوانند زبر و زبرم و
زبیر در هر سه لغت اوّل مکسور و در لغت اول و دوم ثانی مفتوح و در لغت ثالث ثانی
مکسور و یای معروف یاد گرفتن باشد و آنرا زبرم و از بر هم گویند و مجازی حفظ خواندن هم
استاد فرخی نظم نموده بیت مجلسی باید آراسته چون باغ بهشت مطربی مدح امیر
الملک کرده زبر حکیم قطران راست بیت منکه جوان را رسانی همچو یوسف سوی تخت
هم سکالانرا فرستی همچو قارون سوی بیر باربنده نامد انکو یافت نزدیک تو بار
بیرغم تشا سها انکو کرد مدحتو تو زبیر زبرپوش با اوّل و ثانی مفتوح برازده لحاف باشد
و آنرا بالاپوش نیز گویند شرف شفروه نظم نموده بیت فلک گرچه زبرپوش وجودست
بچشمش سخت خلقان نماید زبرفوف با اوّل و ثانی مفتوح برازده و فای مضموم و واو
معروف نفرین و دشنام باشد او رمزدی گفته بیت یک زبرفوف از زفان تو بمن
از دعای دیگران خوشتر بود زبغر و زبکر با اوّل مفتوح ثانی زده در هر دو لغت و در
اوّل بضم غین و در لغت ثانی بضم کاف عجمی بمعنی زابکر است که در فصل زای منقوط از باب
الف مرقوم شد پور بهای جامی راست بیت تا زبغر زنغم برآید باد کن لخت و ترش
تا بخ بازخوری تو زمایک بدیعی بلخی در تتمه خویش گوید بیت بدزدی و بلغار و
بسیلی و زبکر بمکر و وسوسه و جور و غیبت و بهتان زبوده با اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو
معروف دو معنی دارد اوّل بمعنی بی تامّل و بی تزلف بود حکیم نزاری قهستانی نظم نموده

بیت

بیت بسرت که نابرویت نظر زبوده کردم زد و چشم بی قرارم ببرفت روشنایی دوم نام
سبزه ایست که آنرا کندنا گویند و بتازی کرّاث خوانند زبوند با اوّل مفتوح و ثانی مضموم
و واو معروف و رای منقوطه گرداب را گویند زبون با اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو
معروف و معروف است و با اوّل و ثانی مضموم خریداری بود که در خریدن نجابت راغب باشد
زبهر با اوّل مکسور و ثانی مفتوح بهازده بمعنی عاق باشد و زبهر کردن بمعنی عاق ساختن
فرزند و بیزاری از او بود زبیده با اوّل مفتوح ثانی زده و یای مکسور و یای معروف و
دال مفتوح و اخفای ها فرو ایستاده بود فصل سین سباده با اوّل مضموم سنگی باشد
که از آن فسان بسازند و حکاکان نگین را بدان تیز سازند و جلا دهند و آنرا سناده
نیز خوانند و خواص آن در اختیارات بدیعی بتفصیل مرقوم است سباغ با اوّل مکسور نان خورش
باشد سبنج با اوّل مکسور و ثانی مفتوح نمک را گویند حکیم سوزنی در ریش برآوردن جوان
گفته بیت بنجی برفت و ولیکن بشور بختی من شکر سبنج شد و مشکل بود جلاب سبنج خواجه عمید
لویکی راست بیت چه گویم مشتری را کز نحوست سعادت بر دلم شد و سبنج کرد سبد چین نقابائی
میوه را گویند که آخر فصل در باغ جا بجا مانده باشد و آنرا نباچین نیز گویند شمس فخری راست
بیت حسود شاه را در باغ امید نماندست از ثمر غیر از سبد چین سبز اندر سبزه و سبز در سبز و
سبزه در سبز نام لحنی است از مصنفات باربد امیر خسرو راست بیت طوطی سبز از میان سبزه
میخواند نوا سبز اندر سبزه میخواند نوای خویش شیخ نظامی در صفت باربد گوید بیت
چو بانگ سبز در سبزش رسیدی ز باغ سبز سبزه بر دمیدی شیخ عطار در صفت غلامی

فرموده بیت چو سبزار رنگ بر میداشت آواز زقولش مرغ کرد آهنگ پرواز چو بود آواز سبز
رنگ گل از شد آخر سبزه ور سبزه پدید از سبزبری با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط
موقوف و بای مفتوح فصل ربیع را گویند سبزک با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط
مفتوح بکاف زده دو معنی دارد اول صراحی شراب باشد مولوی معنوی نظم نموده
بیت زاندیشه و خیال فرو روب سینه را سبزک منه زدست و نظر کن بسبزه زار دوم نام
جانوریست که آنرا کاسکینه نیز خوانند سبز بهار و سبزه بهار نام لحنی است از موسیقی مسعود سعد
سلمان نظم نموده بیت چو باده بودی بر دست من بیاوردی نوائی باربد و گنج گاو و سبز بهار
منوچهری راست بیت به سبزه بهار نشینی و مطرب به سبزه بهار زند سبزه بهار حکیم ازرقی
فرماید بیت ختم نار بهار سر آید بدین بر ونغم کو کینه سیاوش و که سبزه بهار سبزال و سبزو ملی نام نوعی
از انگور باشد سبزی یعنی نخست سبزی است که مرقوم شد شرف شفروه گفته بیت تو روز
بین که تو به ما چون تباه کرد سبزی نگر که نامه ما چون سیاه کرد سعدی راست بیت
سبزی و سبزکی و سبزه کشت چون بهای بهر کش و بنشین این بنوش آن بنوش
عیش بکن و زلب آب و سبزه گل مچین سبغانه با اول مفتوح ثانی زده بیجانه بود و با
اول مضموم دراز قد و کشیده بالا را گویند سبک با اول مفتوح و ثانی مضموم دو معنی دارد
اول معروفست دوم بمعنی چست و چابک باشد حکیم فردوسی راست بیت چو جاماسب نیک
اندر آمد ز راه نداشت وی را سبک پور شاه و با اول مضموم و ثانی مکسور سست و سستی
را گویند استاد عنصری فرماید بیت چو با تیغ آید بمیدان ملک شود دوست دشمن ز بیمش سبک

وبا اول مکسور

مفتوح

و با اول مکسور و ثانی مفتوح نام جانوریست پرنده که بخلاف شیوه عاشق و طالب نور آفتاب
باشد منجیک گفته بیت شب خورشید چون سبک بپرم بشب همچو شیرک بپرم سبلت با اول
مکسور ثانی زده و لام مکسور سبیل را گویند و بمعنی فرهنگها با اول و ثانی مکسور و بلام زده نیز
و بفتح لام در عربی بمعنی بروت سبنج با اول مکسور و ثانی مفتوح نون زده چوب قلبه
باشد و آن چوبیست دراز که بیک سر آن اماج بود و بسر دیگرش یوغ بسته بر گردن
گاو نهند حکیم سوزنی گفته بیت چو یکی گاو سر و زن شده جسته از یوغ و ز اماج و سبنج
سبوره با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف هیز و مخنث را گویند و آنرا سابوره نیز
خوانند سبوسه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول چهار معنی دارد اول خشکی
باشد مانند سبوس که بسبب یبوست مزاج در سر آدمی پیدا شود و آنرا بتازی خزازه
خوانند و مردم هندوستان بفا گویند دوم کرم گندم خوار را نامند سیوم بمعنی ریزه
چوبی که از اره جدا شود آمده چهارم سبوس است باشد سبیوش با اول مکسور ثانی
زده و بای تحتانی مضموم و واو معروف و شین منقوط تخم اسپغول باشد و آنرا بتازی
بزرقطونا گویند یوسفی طبیب گفته بیت هر کس که تشقق زبانش باشد تشویش بهر سخن
از آفتش باشد باید که کثیره در لعاب سبیوش حل کرده مدام در دهانش باشد فصل
شین منقوط شباب نام پرده ایست از موسیقی و در عربی بمعنی جوانی آمده شباره
دو معنی دارد اول نبی را گویند که شبها هرزه گردی نماید دوم شپره باشد
شباز دو معنی دارد اول شخصی را گویند که در شب بازی کند و صورتها مختلف بیاورد دوم

کسی را خوانند که شب بیدار باشد و آنرا تازی قایم اللیل نامند و شبیره را باین اعتبار که شب بیداری باشد نیز مرغ شبباز گویند **شب افروز** دو معنی دارد اوّل کرم شب تاب بود دویم نام ماه دویم است از سال ملکی **شبالنک** با اوّل مفتوح ولام مفتوح بنون زده وکاف عجمی نخجیر باشد **شبان فریب** و **شبان فریک** و **شبان فریو** و **شبان فریوک** نام مرغیست کوچک که شبیه باشد باشه و چنان بروی زمین نشیند که هرکس او را به بیند تصور نماید که قوّت پرخاستن وپریدن ندارد و شبان که پیش آورند پرواز نموده اندک دور تر که بنشیند و هر چند که بیشتر روند او پس تر رفته بنشیند و او را بعبور تکاپو کنند **شب انگیز** بیخ درخت بذر البنج باشد و برگ آنرا شبیبی و تخم آنرا منک گویند و بتازی بذر البنج نامند **شبانویه** با اوّل مفتوح شیر باشد **شبانه** چهار معنی دارد اوّل چیزی را گویند که شب بران گذشته باشد حکیم انوری فرماید **بیت** مست شبانه بودم و افتاده بیخبر دی در وثاق خویش که دلبر بکوفت در دویم شرابی بود که در شب نوشند خواجه حافظ راست **بیت** می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن مباش و بلی از هر چه خواهی کن سوم مخمور باشد امیر خسرو گفته **بیت** تو شبانه می نمائی بر که بودی امشب که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد چهارم حافظ و نگاهبان را گویند عموماً و حافظ و نگاهبان گله گوسپند را خوانند خصوصاً شیخ نظامی نظم نموده **بیت** من بدین داده درخانهٔ خویش خوانده او را نه بیک شبانه خویش هم او گوید **بیت** گفت با خود کزین شبانهٔ بد شاهی آموختم زهی تدبیر **شب آویز** نام مرغیست که شبها خود را بپای از شاخ درخت بیاویزد و فریاد کند که ازان حق حق مفهوم

کردد

کردد و در میان مردمان چنان مشهور است که مداوامت کند تا از گلوی او قطرهٔ خون بچکد خاموش نشود شیخ نظامی نموده **بیت** منم دراجه مرغان شب خیز همه شب مونس مرغ شب آویز **شباهنگ** دو معنی دارد اوّل نام ستاره ایست که پیش از سحر طلوع کند و آنرا کاروان کش نیز گویند حسن متکلم فرماید **بیت** شه شرق بکل کشیده سرادق بدید شباهنگ از صبح کاذب شفق آسا گفته **بیت** در شب تاریک چون کاروان صبح را هدهد شباهنگ دریک آه آتش بار من دویم بلبل باشد فخر گرگانی راست **بیت** مغنی نوای بده چنگ را بلبل آتش زن شباهنگ را **شبتاب** با اوّل مفتوح ثانی زده جانوریست کوچک و پرنده که دنبالهٔ آن در شب مانند آتش بدرخشد و آنرا چراغله و شب چراغک نیز نامند شیخ نظامی نموده **بیت** چو شب تاب گرمی کنا بدندو زبلی نوری شب زندلاف نور شمس فخری راست **بیت** ببین چگونه بود تیره چشم دشمن تو که روشنائی او باشد از دم شبتاب **شبخون** شبیخون باشد **شبشنک** با اوّل مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مفتوح بازی باشد که بیک پا بر جهند و لکد بر سینه زنند و بعضی از فرهنگها بجای تا نون مرقوم است **شب چراغ** گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنائی دهد و گفته اند که گاو دریای می باشد و شبها بجهت چرا بر می آید و این گوهر را که در دهن اوست بر آورده بر زمین می نهد و بروشنی آن چرا میکند امیر خسرو در صفت جیحون فرماید **بیت** از پی امروز می افروخت چندین شب چراغ سالها کز شمع خورشید آتش اندر کان گرفت با بافقانی راست **بیت** قطره بودی و دلها همه جو بای تو بود شب چراغی شده ماش بگنجینه ما **شب چراغک**

بمعنی شب تاب است که مرقوم شد نیازی بخاری گفته بیت شب چراغی چراغ اغله شب تابی
کرمکی کو بود شب افروزان شبچره با اول مفتوح ثانی زده و فتح جیم عجمی چیزی که در حین جوانان
باشد در شب حکیم ناصر خسرو فرماید بیت گرگ اگدا است گرسنه و دشت پر بره افتاده در
رمه رمه رفته بشبچره و بدین مناسبت نقل و میوه را گویند که یاران در هنگام شب نشینی بخورند
چنانکه مولانا مومن حسین یزدی بنظم آورده بیت نه بر سر خوان مردمان چون نره ام
نه نقل مجالس اهلی شبچره ایم امروز که ناکسان درین بازارند ما جنس کساد هم وزنا سره ایم
شیخ اوحدی فرماید بیت خرمای حرام طالبانرا در شب چره چون مویز چیده شب چک
با جیم عجمی مفتوح بکاف زده شب یازدهم شعبانرا گویند و آنرا شب برات نیز نامند استاد
رودکی گفته بیت چراغان در شب چک انجنان شد که گوئی رشک ائستم آسمان شد
و شبستان خانه باشد که شب در آنجا بسر برند و در بعضی از فرهنگها بمعنی حرم سرای
پادشاهان مرقومست شیخ سعدی قدس سره نظم فرموده بیت بنا کرد و نان داد و لشکر
نواخت شب از بهر درویش شبخانه ساخت حکیم خاقانی فرماید بیت از آنکه تابع شد
انفاسش او را عروس ظفر در شبستان نماید شب خیزک نره نیزک بود و آنرا بتازی شاد
خوانند شبدیز دو معنی دارد اول نام اسپ خسرو پرویز باشد گویند رنگ آن اسپ شبگی
بوده و در تاریخ طبری مسطور است که از همه اسان جهان چهار بدست بلندتر بود و از روم
وی افتاده بود چون نعل بستند هشت میخ بر دست و پایش محکم کردندی و هر طعام که خسرو
خوردی شبدیز را نیز دادی و چون شبدیز بمرد خسرو فرمود که ببنگ اندر نقش کردند

وهروقت

و هروقت که پرویز را آرزوی شبدیز خاستی بدان نقش اندر همی نگریستی و بگریستی و
امروز صورت شبدیز که پرویز را بر آن نقش کرده اند بکرمان اندر است امیر خسرو فرماید
بیت یکی شبگون که نامش کرد شبدیز گرو برده ز هر در رنگ تیز دوم لحنی بود از موسیقی
از مصنفات باربد مطرب شیخ نظامی در صفت باربد بنظم آورده بیت چو آن شبگون کردی
راه شبدیز شدندی جمله آفاق شبخیز شبدیز با اول مفتوح ثانی زده و کسر ذال منقوط
منقوطه و یای معروف نامیست از نامهای باری تعالی و آنرا شبدیز نیز گویند شبر
با اول و ثانی مفتوح شعله آتش بود حکیم سوزنی راست بیت آتش گرم ماعش شبر فروزد
تا زگرمی سر حمدانت بزانو یازد و با اول مکسور ثانی زده نام شمر است علیه اللعنه حکیم
حکیم خاقانی فرماید بیت بجهض هند و بروت پرند و سبلت شبر همه تیز علته در ریش مسیلمه
کذاب و در زبان تازی بدعت را گویند و آنرا وجب نیز خوانند شبرغان با اول مفتوح
ثانی زده و رای مضموم در زمان قدیم شهر بلخ را میگفته اند حکیم اسدی راست بیت
سوی شبرغان شد قبادی کلاه که خوانی ورا بلخ بامی بنام و درین وقت قصبهٔ
نزدیک بلخ بدین نام موسوم است شبرنگ سه معنی دارد اول اسپ سیاوش بوده
دوم کلبت خود رو که سیاه رنگ باشد و در واندک زردی بود سیوم نام
سیاه براق که در چرخ مانند کهربا باشد و آن دو نوعست یکنوع از دشت خفچاق
آرند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد گردد بتاثیر شدت هوا و نوع دیگر کانی بود از
کیلان جا آورند و آنرا شبه و شوه نیز خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود و در خواص شبرنگ

عتبه

نوشته اند که هر که آنرا با خود دارد از چشم زخم و آتش ایمن گردد و اگر از سرها و بزند درد سر ساکن گردد
و اگر چشم مردم مسن ضعیف باشد و مانند خیالی یا ابری پیش چشمشان چیزی پدید آید و تیرگی کند
آمیز از ان بسازند و پیش چشم بدارند و آن مرز زایل شود و منع نزول آب نماید و میل آن
بچشم کشیدن روشنائی بیفزاید و قوت باصره دهد و چون بر آتش نهند مانند هیزم بسوزد
و مثل بوی نفط بوی از ان آید **شبت** با اول و ثانی مکسور چیزی را گویند که بر طبع گران
و ناخوش آید معروفی گفته **بیت** حاکم ابله یکی بغیض و شبت رشتکی کند و بلیک و زشت
شبغاو شبغازه و شبغاو با اول مفتوح ثانی زده محوطه را گویند که گاوان و گوسپندان
و دیگر چارپایان شبهنگام در آنجا بسر برند و شغار با رای غیر منقوط هم درست و آنرا
شوغا و شوغازه و شوغاو نیز خوانند **شب غرب** نان و حلوائی را گویند که در شب اول
مرده بجهت ترویح روح او بمردم قسمت نمایند اسحاق اطعمه گوید **بیت** از شمیم نان و حلواهای گرم
شب غریب بس بجوا بدر رفت بر بالا خاک ما نشیم **شبغ** نام لحنی است از موسیقی و فتحی در صفا
مطربی گوید **بیت** شب فرخ چو شب آغاز کردی عروس روز پرده باز کردی **شبک** با اول مکسور
ثانی زده دوک و بادریسه دوک را گویند **شبکوک و شبکوکا و شبکوکه** گدائی را گویند که شبها
بر فشنه ربا و نخی که در میان محله واقع باشد بر آید و باواز بلند نام مردم محله را برده دعا کند
تا با و صدقه بدهند شیخ سعدی گفته **بیت** زهی جو فروشان گندم نمای جهان گرد و شبکوک
و خرمن گدای غضایری رازی راست **بیت** شباخ گلبن آن شوریده بلبل چو شبکوکان زند
تا صبح کوکا مولوی معنوی فرماید **بیت** همچو شبکوکم شب ذکر و بانگ تا رسد از بام

نم

نیم دانگ **شبکو و شبکوی** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد
اول مهتر پاسبانان بود و او را چوبک زن نیز نامند منصور شیرازی گفته **بیت**
بر آستان تو پیر زحل بود دربان بخطر تو بود ترک آسمان شبکو دوم گویند
را خوانند شیخ نظامی در صفت بار بد نظم آورده **بیت** چون شبکو گرفتی راه شبدیز شدندی
جمله آفاق شبخیز **شبکون** بمعنی شب چراغ است که مرقوم شد حکیم سوزنی راست **بیت** فرازنده چرخ
ترا در کشادم بجز امهادم بسی در شبکون **شبگیر** دو معنی دارد اول صبح باشد و بعضی سحر
گویند حکیم قطران فرماید **بیت** مردم را شب و شبگیر موی در روی تو موی را شب دان
مدام و روی را شبگیر عبدالرافع راست **بیت** باده چون آفتاب از ساقیان ماه روی
بر سماع مطرب چون نه در شبگیر و در بین روزگار راه رفتن شب را شبگیر گویند و اکثر
شعرای متاخرین باینمعنی نظم نموده اند چنانچه قاضی یحیی گفته **بیت** جستیم چون آهوان وحشی ز کمند و یکه
نشویم با ندامت در بند از منزل هستی بهوای زلفش با هوی قوی زدیم و شبگیر بلند دوم نام
مرغیست که در وقت صبح آواز حزین کند **شب نمه** با نون مکسور و های مفتوح کنج را گویند مولوی
معنوی فرماید **بیت** ای دل سرگشته شده در طلب باده روی چند ت گفتم که مده دل بکسی
کروی جذب کن باد صفت آب وجود همه را برکش خورشید صفت شب نمه راز گوی **شبوی** نام
گلیست که اکثر آن کبود رنگ شود و گاه سفید و الوان دیگر نیز شود و بشب بوی دهد سید حسن غزنوی
فرماید **بیت** بر بوی این باغ بخفتم هزار شب تا بو که یابم از گل شبوی بوی او حکیم قطران نظم
نموده **بیت** بسگداز یاقوت و بسدلاله و گلنار لون یافت از کافور و عنبر و چیزی شبوی بوی

شبه با اول وثانی مفتوح واخفای ها سنکی باشد نرم که در غایت سیاهی بود وآنرا شبرنک نیز خوانند
وشرح آن در ذیل لغت شبرنک مرقوم شد حکیم ارزقی فرماید بیت خیال آن لب کوهر نمای شبه کون
پدید کرد مرا زدو دیدکان کوهر شبی با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف نوعی از جامها
باشد وبعضی کفته اند که پوستین بود شبیار با اول مفتوح ثانی زده رستنی است تلخ که آنرا
لوا نیز کویند وبتازی صبر خوانند وصبر ستین آن در سقوطره بهم رسد وسقوطره جزیره ایست نزدیک
بسواحل یمن وطبیعت شبیار کرم وخشک بود ومسهل صفرا بود ورطوبت وبلغم از سر ومفاصل
جذب کند واطباء حب سازند که حب واغلظش شبیار باشد لهذا حب شبیار اشتهار دارد و
وخواص شبیار در ذیل صبر صاحب اختیارات بدیعی بتفصیل بیان نموده شبیازه شب پره را کویند
شیم با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف بمعنی کریز بود استاد عنصری فرماید بیت
چون بپیچد چو مار نیزه او جان دشمن کرد کریغ وشیم فصل غین غباز با اول مفتوح چوبکی
بود حکیم ناصر خسرو راست بیت انکه برفسق مر ارخصت داد است جواز سوی من شاید اکر سرش بکوبی
بغباز غبب با اول وثانی مفتوح کوشت زیر زنخ را کویند وآنرا بتازی غبغب خوانند حکیم خاقانی
فرماید بیت بر غبب ودم حرمه خیز درکاب باده ده چمن دمش از مطوق چمن غبغبش ز اقحوانی
فصل کاف کبار با اول مفتوح شخصی را کویند که چوب وعلفا از صحرا بجهت فروختن می آورده
باشد عسجدی راست بیت او باز حق حفه دهد عطر خلق را چونانکه تحفه دهد عود را کبار کبال
با او مفتوح رسنی را کویند که از لیف خرما سازند ودر بعضی از فرهنکها بجای لام کاف مرقوم
کبت با اول مکسور ثانی زده وتای فوقانی زنبور باشد حکیم سوزنی در هجو ملا شکسته کفته

بیت

بیت ای شید کبت خانه بر آشفتی با البلی وبی خردی جفتی آرام کی پذیرد تا حشر این کبت خانه
را که بر آشفتی سهلست کبت خانه بر آشفتن کبتی بخانه بر خوش خفتی وبا اول مفتوح در تازی
بمعنی هلاک آمده مولوی معنوی فرماید بیت منع ظاهر بود واهل سبت را تا ببیند خلق ظاهر کبت را
دهم در تازی بمعنی خوردن وبروی افکندن نیز آمده از کنز اللغات مرقوم شد کبتر
مخفف کبوتر باشد حکیم فردوسی فرماید بیت چو چشم تذروان بکی چشمه دید یکی جام چون
چون کبتر کشید حکیم سوزنی کفته بیت چون کبتر بتی خانه کرد هر کاب چو مار سغدی
ره یافته مهر کاواک کبج با اول مفتوح ثانی الف زده خردهم بریده بود کبد با اول مفتوح ثانی
زده فربه را کویند کبدا با اول وثانی مفتوح کفشیر باشد وآنرا کبید نیز کویند وبتازی
لحام وبهندی کوسیر کویند ودر بعضی از نسخ بمعنی سریشم مرقومست استاد دقیقی راست
بیت از انکه ملح تو کوهم درست کوهم راست مرا بکار نیاید سریشم وکبدا ودر عربی دو
معنی دارد اول جکر بود دوم نخی را خوانند وبا اول وثانی مکسور هم در عربی دو معنی
دارد اول بمعنی جکر آمده دوم میانه هر چیز را نامند عموما وقبضه کمان را خوانند خصوصا
وبا اول مفتوح ثانی زده فربه را کویند کبر با وکبرا نام آشی است که با کبر پزند وآنرا
کوربا وکوروا نیز نامند کبست وکبستو وکسته با اول وثانی مفتوح بسین زده وتای
فوقانی حنظل باشد حکیم خاقانی فرماید بیت خایده دهان حبابم چو نیشکر ای کاش نیشکر
نمی من کبستی شمس فخری راست بیت خاییده دهان حبابم چو نیشکر کاش با باغ آرزوی دشمنانت
سراسر میوه ها باد اکبستو حکیم قطران نظم نموده بیت بدست حاسدش اندر چو خار باد شکسته

بکام نامحش اندر چو نوش باد کبسهٔ حکیم نزاری گفته بیت بعجز از جان شیرین بر شکسته
شده جلاب در خلقش کبسه کبک با اوّل مفتوح ثانی زده دست راگویند و با کاف ثانی
عجمی نام جانوریست معروف کبودان با اوّل وثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اوّل
نام قریه ایست از مضافات نیشابور مولانا عبد الرحمان جامی راست بیت بود آن قریه
راکبودان نام بهر زالی در آن کرفته مقام دوم سیاه دانه بود کبودر با اوّل مفتوح و
ثانی مضموم و واو معروف و دال مفتوح بر زده کرکی باشد آبی که آنرا ماهیهای کوچک خورند
شمس فخری گفته بیت تو همچون همای بر اوج سعادت حسود تو در آب غم چون کبودر کبود
با اوّل مفتوح وثانی مضموم و واو معروف دو معنی دارد اوّل نام چوبان از اسباب
بود دوم درختی باشد بزرگ که تنه اش لطیف و خوشنما بود کبوس با اوّل وثانی
مضموم و واو مجهول کج و نا راست بود ملقا بادی راست بیت تیر وش قد دو شاخ راست
چون کمان قامت عدو کبوس کبس با اوّل مضموم وثانی مشدد شیشه باید که با
که حجامان آنرا بر محل حجامت نهند و بمکند تا خون بیکجا فراهم آید آنگاه براه استره برنند
و معرب آن قبا است شمس فخری فرماید بیت شهنشاهی که بد بیر ضمیرش نهد بر پشت چرخ
از ماه کبس مه پیروانی راست بیت سر جنبش متصل به کامی میکد همچو کبس حجام کبیبا و کبیبه و کبینا با اوّل
مضموم وثانی مفتوح بیای مثناة تحتانی زده حلوایی باشد که از مغز بادام و پسته و
کردکان و کنجد و امثال آن پزند و آنرا حلوای مغزی نیز خوانند شمس فخری گفته بیت
دو لبش آب چشمهٔ دشمن با بود کرده شیفتهٔ کر کوز و کنجد غم ساز دو ر اکبیا سبحان اطعمه گوید

بیت

بیت بره بشکست بایش دست کردون از قضا آنجنان کز در دو شد اوار پریشان با جهانگرم
کردم تخته بندش از کبیه کنجدی وز عماد تخم مرغش بر قلم لبسه طلا امیر خسرو در صفت هلال
فرموده بیت کناره ایست سپید از کبیبای نبات فراز این طبق زر نگار بسم اکین کپنک با اوّل مضموم
وثانی مفتوح بیای تحتانی زده وتای فوقانی مفتوح آسیا زنه باشد کپچه دو معنی دارد اوّل چادری
راگویند که زیر دامان آن ورم کرده باشد دوم چوب بسته خاره بود کبید با اوّل مفتوح بمعنی
کبید باشد که مرقوم کشت کبیده با اوّل مضموم وثانی مکسور و یای معروف ارد گندم و برنج بود
که بریان کرده باشند و آنرا بیست نیز گویند و ترکی تلقان خوانند فصل کاف عجمی کبر با اوّل
وثانی مفتوح سه معنی دارد اوّل سنگیست که از آن ظروف و اوانی مانند دیگ و کاسه و مجمر
بسازند حکیم سنایی فرماید بیت زین بیابان تر ابی مهتر خانه واب سرد و دیگ کبر دوم
نام شهری بود از ولایت بجور و بجور ولایتیست که مابین هند و کابل واقع است گویند که میر سید
علی همدانی چندگاهی در آنجا بوده و نقد حیات در همانجا سپرده نعشش را از آن مکان
بختلان نقل نمودند استاد عنصری راست بیت نه یک سوار ستاو بلکه صد هزار سوار
بدین گواه منست آنکه دیده حرب کبر سیم خیمه را گویند که آنرا بیک ستون بر پا کنند بسحاق
اطعمه گفته بیت شاه حلوا کر کند ییلاق در صحرای خوان خرگهش کاکست و منسوخیمه و کبیا کبر
و با اوّل مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اوّل مغ راگویند امیر خسرو گوید بیت بگورستان
کبر انم سپارید از پس مردن مسلمانی مبادا ز پهلوی من در عذاب افتد دوم بابا طاهر همدانی
فرموده بیت تا کبر نشی بتی نو بار بنی ور کبر شی از مهر بنی عار بنی آنرا که میان بسته بزنار بنی.

او را همیان عاشقان کار بنی؛ دوم سلاحی باشد که آنرا افغان نیز نامند حکیم فردوسی نظم نموده بیت
یکی گبر پوشید نال دلیر بجنگ اندر آمد بکردار شیر؛ گبر کبر با اول مفتوح ثانی زده ظرفی
باشد که شراب دران کنند ابن یمین فرماید بیت والا شهاب دولت و دین ای که از کرم
مانند معن زایده و آل برمکی؛ دارم طمع ز جود تو یک کبری شراب؛ بفرست تا به رامش از خوش
مشکی؛ در جست گبر که بفرست انچه جست از انکه؛ هرچه ابدا ز تو خود متوقع گبر بکه؛ گبز با اول مفتوح ثانی
زده جبزی موی و سبز را گویند و آنرا المز نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت یکزمان چون
خاک سبزت میکند؛ یکزمان پر باد و گبزت میکند؛ هم او گوید بیت زان بدا دنیا همیکرد دکبز
شاخ و برگ دل همیکرد سبز؛ فصل اللام مع الباء لب دو معنی دارد اول معروفست دوم کاج
سیلی بود لباد و لباده با اول مفتوح جامه بارانی باشد مولوی معنوی فرماید بیت
چو خضر سوی بحار و سوی بر الباس؛ برای کم شدگان میکند استمداد؛ دهند گنج روان
و برند رنج روان؛ دهند خلعت اطلس برون برند لباد؛ و با اول مضموم چوبی باشد که بر
گردن گاو نهند تا ارابه و قلبه را بکشند و آنرا هندی جوه خوانند شیخ نظامی راست بیت
گشاورز به کاو بند لباد؛ زکاو آهن و کاوجو بد مراد؛ کمال اسمعیل نظم نموده بیت آتش خشم
تو چون زبانه برآرد؛ شیر فلک بر نهند بگاو لباده؛ لباس و لبابه و لبیس و لبیبه دامن
گیراسب بود و آن ریسمانیست که بر سر چوبی به بندند و لب بالای اسبان بدان بغل
ما دران نهاده تاب دهند تا عاجز گشته حرکات ناپسند نکند حکیم سوزنی راست بیت
لبش از بجود رلباشه کنم؛ تا بجنبد نداز دا و لو الالباب؛ هم او گوید بیت لب از بجود ر لبیه آکشم

که به بنیان تو بوده تبسم فرا شیخ سعدی فرماید بیت مرا کمند میفکن که من گرفتارم؛ لبیبه بر سر اسبان
بد لگام کنند؛ لبیجا آن باشد که چون باران با هم مجتمع میداشته باشد میوه‌ها و نقلها را در میان
آرند و آنرا خورده خورده با هم بخن گویند لبنک با اول و ثانی مفتوح بنون زده
و کاف عجمی دوک باشد و آنرا بتازی ارغنه خوانند لبیاب با اول مکسور بثانی زده و بای
تحتانی رود خانه را گویند لبیدن با اول مفتوح و ثانی مکسور گفتن سخنان لاف و
گزاف باشد امیر خسرو گفته بیت فاخته پوشیده درا ورادو بلبل آشکار؛
میلبید مست و سخن جز هرزه نه در اندیشی؛ لبنا با اول مفتوح و ثانی مکسور بیای
معروف نام نوائیست از موسیقی منوچهری منظوم ساخته بیت قمریان راه کاه و نو بنش
لبنا دانند؛ صلصلان باغ ثنا و شان با سرو ستاه؛ فصل المیم مع الباء مبار با اول مضموم بدوده
گوسفند بارز باشد که مانند باشد که با برنج و قیمه غنده بپزند و آنرا بتازی عصب خوانند
بسحاق اطعمه گفته بیت در مقابل چو بود دنبه گرد فربه؛ در عقب ذکر مبار است تو خاطر خوش دار
هم او گوید بیت گر چه دنبه بدیک مقبل باشد خوار مبار نیز چنین محترم نخواهد ماند؛ فصل النون مع الباء نبار
با اول مفتوح و بای مفتوح چوبی را گویند که در زیر چوب سقف که شکسته باشد و زیر
دیوار شکسته نهند تا نیفتد نباغ مخفف انباغ بود و آنرا بناج نیز گویند نبرد دو معنی داد
اول جنگ باشد شیخ سعدی گفته بیت صلح است میان کفر و اسلام با ما تو هنوز در نبردی
حکیم سوزنی راست بیت با لشکر هجر تو همه سال؛ ز امید وصال در نبردم؛ دوم شجاع
و دلیر بود حکیم فردوسی فرماید بیت نخستین یکی نامدار اردشیر؛ سر شهریاران نبرد و دلیر

نبرده با اول وثانی مفتوح بمعنی دوم نبرداست که مرقوم شد امیر معزی گفته بیت وصی خاتم
پیغمبران وشیر خدای نبرده عرب ومرد خندق وصفین استاد فرخی فرماید بیت
شادمان روی سوی خیمه نهاد آن شه خوبروی نیک سیر راست گفتی نبرده حیدر بود
باز گشته بنصرت از خیبر نبس ونبسه با اول وثانی مفتوح مخفف ومشدد دختر زاده را گویند لیم
خسرو در لغت نور دیدگان رسول ثقلین حضرت امام حسین علیه التحیة والثنا گفته بیت
صفت ذات او همین بس است که رسول خدای را نبس است حکیم نام خسرو نظم نموده بیت
ای نبی نیره که شیر نغی وگردون نبسه گردوی ونبیره گردون خیبت بنسبت پس افتخار که
هرگز نبسه گردون دون دون نبوده مگردون نبک با اول مفتوح ثانی زده [illegible]
آب بود از کنار چشمه ورودخانه وآنرا زناب نیز گویند وبا اول وثانی مفتوح تازی
پشتها وتلهای خرد را نامند نهره با اول مفتوح وثانی مفتوح بمانزه چهار معنی دارد
اول قلب وناسره را گویند شیخ عطار فرماید بیت که دارد در همه آفاق زهره که عرض
دارد این نقد نهره کمال اسمعیل نظم نموده بیت کر خاطر تو نیره وطبعت نهواست هم آب
روشن وهم بم تو سره دوم دون وفرومایه بود حکیم خاقانی فرماید بیت بیاکزاری
چست جهان چون بکاد خود را به هم تن کشته بود زنا سم کنون نگر که زین عالم
نهره فریب به بهم طالع خود را اهل ست رفتارم سوم بمعنی بزرگ آمده وآنرا نابهره
نیز خوانند حکیم نزاری قهستانی راست بیت از آن الجاپس روجاسوس ره شد
نهبر بر سر چند بن سبه شد چهارم پوشیده ونهان را خوانند در تاریخ بیهقی از احوال

نهبر

سلطان

سلطان مسعود بن محمود سبکتکین چنین آورده که از بیداری وحزم واحتیاط این پادشاه
محتشم که بروزگار جوانی که بهرات می بود نهان از پدر شراب میخورد وپوشیده از ریحان
خادم وعزو وسرا خلوتها میکرد ومطربان میداشت مرد وزن که ایشان را از راه نهار
نهبره نزدیک وی بردندی نهید با اول مضموم وثانی مکسور وبای مجهول بمعنی خبر خوش
است وآنرا نوید نیز خوانند نبیره با اول مفتوح وثانی مکسور وبای معروف ورای مفتوح
پسر زاده را خوانند حکیم فردوسی گفته بیت توکای نبیره کشتی گاه بود بهانه تراجنگ
ایران وتور فصل واو وبر با اول مفتوح ثانی زده نام جانوریست که شبیه بگربه
باشد لیکن دم ندارد وازپوستش پوستین سازند فصل ها هبد با اول وثانی مفتوح
ماله شد که زمین زراعت را بدان هموار سازند وبعضی بهای پارسی هم خوانده اند
هبر با اول وثانی مفتوح چرک وریم بود حکیم سنائی فرماید بیت دشمنان هر جگر که
را ببستند کلوخ دوستان تنگ دل خم را بشویند از هبر تو رهای جانی راست بیت
کس چو جاهت پر زخون وهبر مرهم ازوی چه کار باید ونه هبک با اول وثانی مفتوح کف
دست نباشد فصل یای تحتانی [illegible] یابت با اول مفتوح خراب را گویند وآنرا تازی جاب
خوانند مولوی معنوی فرماید بیت کدام صبح که عشقت پیاله آرد زخواب برجهد این خفته
بخت وگوید هات طرب که از تو نباشد یابت میکند زد بار رحان که بجان آمدم زعشق بیات
بیت با اول وثانی مفتوح لب بن زده گیاهیست مانند اسفناج فرید الدین احول نظم
نموده بیت چنانست کار هم تباه وبیت که بود مرا نا خورش جز بیت باب [illegible]

فصل الف با پای پارسی اپداغ و اپرنداغ با اوّل مفتوح ثانی زده نخشان باشد و آنرا اپرانداخ و ابراغ
نیز گویند اپراهام با اوّل مکسور ثانی زده نامیست پارسی باستانی و آنرا پراهام
بحذف همزه نیز خوانند و معرب آن ابراهیم است اپرناک با اوّل مفتوح و ثانی مضموم
پا زده جوانرا گویند اپرویز با اوّل و ثانی مفتوح پا زده و واو مکسور و یای مجهول
و زای منقوط بمعنی پرویز است و آن در فصل بای عجمی از باب را مرقوم خواهد شد
انشاء الله تعالی اپسان سنگ فسان باشد و آنرا بتازی مسن خوانند اپخانه بمعنی انگاره
است که در فصل الف از باب الف مرقوم گشت اپیون افیون باشد حکیم ناصر خسرو فرماید
بیت افیون باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت چه حالست این که مدهوش شدند یکسر که پنداری
که خورده‌ستند اپیون فصل با پای پارسی اپساویدن بمعنی سودن باشد ابو الفرج رونی گفته بیت بعون
عدل تو ممتاد عدل پیماوده سری اپو بخبری وسیلت دام اپسودان و اپسودن بمعنی
سودن بود یعنی دست بعضوی از اجزای مالیدن و آنرا پساس نیز خوانند و بتازی
لمس گویند حکیم سوزنی در مرثیه گفته بیت بخاک داری آن چهره که آبله کرده بآستین چو برون
نرم بپسودی ابو الفرج رونی راست بیت کوه بپسوده زخم تیرش و گفت صاعقه است این
نه تیر داغ و ناوه فصل بای عجمی اپلیس با اوّل مفتوح ثانی زده و لام مضموم تریچی باشد که از
نان خشک کنند بمحاق المعمره است بیت مرد و رشته همین قلیه است در دل اوست
ولی چه سود که [illegible] وجو پلپس اندر او در فصل تای فوقانی اپ و تپاک و تپیدن اضطراب و بی
آرامی بود شیخ فرید الدین عطار نظم فرموده بیت ز افغت پس که در بنیاد کاشانه تپیکان کاریاد اشناوا

فرو کرکانی نظم فرموده بیت چا ساقی آن شیره جان جاره همان حاصل عمر دهقان جاره خون
جوشیده رزبان تاک کاذین برد رنج و از دل تاک مولانا ولی دشت بیاضی راست بیت
زپیچیدن دل خود شب هجر در عذابم که در وی نتواند که غمت قرار گیرد چنگو با اوّل و ثانی
مفتوح بنون زده و کاف پارسی مضموم صندوقی باشد که حلوائیان و بقالان و دیگر محترفه
ذری را که از فروخت اشیا بهم رسانند در آنجا نهند استاد رودکی فرماید بیت
آن چنگو کالبد و دینار بود ببستند و باز داد کنا هشتاد و بود فصل جیم پارسی چپار با اوّل
مفتوح هر چیزی دو رنگ را گویند عموماً و کبوتر سبز که خالهای سیاه داشته باشد
و اسبی را که خلاف لون بدن نقطها بر اندامش بود خوانند خصوصاً و آنرا بتازی
ابرش نامند چپاغ با اوّل مکسور نوعی از ماهیست چپان با اوّل مفتوح لباس کهنه را گویند
و از نسبت که مردم بی سروپا را که رخت کهنه پوشند چپانی نامند چچاب با اوّل مفتوح
ثانی زده آواز بوسه بود شیخ سعدی فرماید بیت بر رسیدم از حکیمی هوشمند کاندرین
عالم بگو آواز چند گفت سه عالم نیست اوازهاست بیت نان چهار سنت ای برادر سود مند
قلقل قرابه و چچاب بوسه جز بقلیه فرش شلوار بند چچله با اوّل مفتوح ثانی
زده و جیم عجمی و لام مفتوح و اخفای ها زمینی را گویند که پر آب و گل باشد چنانچه پای
در آن بلغزد و آنرا اخلاب و خلاش نیز خوانند چپداد و چپدان با اوّل مکسور
ثانی زده سرمونه باشد و آنرا خارکش نیز خوانند و بتازی جرموق گویند چچر
با اوّل و ثانی مفتوح مشدد و مخفف هر دو آمده چنانچه از ابیات مستشهد مستفاد میگردد

سه معنی دارد اول حلقه و دایره باشد مولانا جامی فرماید بیت چنبر زده میدیدم کرد تو
رقیبانرا تا ای زنوعم و کفتم تخم چنبری سوزد ۞ استاد کفته بیت کن زخوبی از کمر
چنبر بست ۞ میان کوه از لاله کمر بست ۞ دوم خانه دو دیواری را خوانند کاز علف و نی سازند
بو ربهای جامی راست بیت آب چون مردان جنکی در زره ۞ باغ چون دیوار شهر اندر چه
سوم پوست پارها بود که نیبافان و نوار بافان تارها را از میان آن بکشند و هر دو نیکو
بود را بکذرانند آنرا بکردانند و این قسم نید و نوارا چرباف کویند چسپیدن با اول
مفتوح ثانی زده و سین مکسور و بای معروف بمعنی چسبیدن باشد و آنرا چفسیدن
نیز کویند چپس با اول مفتوح و ثانی مضموم بز یکساله را کویند حکیم سوزنی کفته بیت
بنه و بخنه و شاک و چپش تو ۞ بکرفت با پایان ندراز او زپهنا ۞ پور بهای جامی راست بیت
لایق کشتن است چون شبشاک ۞ سر جا بید بر بدنش چو چپش ۞ چپل با اول و ثانی مفتوح
کسی کویند که خود را بچیزهای ناشایسته آلوده دارد و کارهای چرکینی که غثیان آرد بکند منوچهری
نظم نموده بیت هر کو بجز از تو بجهانداری نشست ۞ بیداد کر است و چپلک بی خرد و بس چاپلوس
مخفف چاپلوس بود فصل خا خپ با اول مفتوح خاموش و امراز خاموشی بود مولوی معنوی
فرماید بیت کر شمس تبریزی مرا کردی اشارت کفتمی ۞ این دم چو مشک آورده است
خپ کردم از جنبش و نکنم این ایمن راست بیت فلک را دوش میکفتم که ما را بجز آسایشی
از تو طمع نی ۞ فلک چون این سخن بشنید کفتا ۞ برو ابن یمین خپ باش یعنی خپاک با اول
مفتوح چار دیوار سر کشاده بود مانند چار دیوار مسجد و سرا و چار دیواری که بکام غنام

چهار پایان را در آنجا کنند حکیم سوزنی فرماید بیت هزار تن را خریش برده ام بفراز ۞
هزار کس را کوساله رانده ام بخپاک ۞ شمس فخری نظم نموده بیت بشیر از بهر ساخت قفص
دشت را بر کوزن ساخت خپاک خپک با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نان برنجک
را کویند حکیم سوزنی کفته بیت آدمیا دست زدنیا بدار ۞ چون نه نبشتند در بانو چک
ورنه خود این دنیا دارد ترا ۞ بر سر ره چون بلکانرا خپک ۞ خواجه عمید لوبلی فرماید
بیت از جکر شور شرق ام تو برآورد ۞ قرصه زر همغرب از پس سمکون خپک ۞ دوم
فشردن کلو باشد و آنرا خپه و خفه نیز خوانند شمس فخری راست بیت بعهد عدل تو دزدان
معذب خپه اند ۞ خنک کسی که بود ایمن از عذاب خپک خپه بمعنی دوم خپک است که مرقوم
کشت شیخ نظامی نظم نموده بیت ماهی اندر خپه کشتن چو ماهی ۞ بر او بس بنیغ زنهار خواهی
حکیم اسدی فرماید بیت بی پل شد خسته و روان او ۞ سواران خپه در خم خام او ۞ فصل را رپه
دد بود با اول مفتوح نام کیاهیست که چوبدره راست کند فصل زای منقوطه زب با اول مفتوح
بمعنی درست و راست آمده مولوی معنوی فرماید بیت چشم کردان سوی راست و سوی چپ
زانکه نبود بخت نامه راست و زپ فصل سین سپار با اول مضموم آهنی باشد سر تیز که
زمین را بدان شد یار کنند و آنرا آهنجفت نیز نامند حکیم ناصر خسرو کفته بیت ای مردمی
بصورت جسم و بدن ستور ۞ بر کردن تو یوغ مست و سپار مین ۞ مسعود سعد سلمان راست
بیت ای بد و زنخ قبان تا زه بهار ۞ نکنی کار جز به چپل و سپار ۞ و با اول مکسور دو معنی
دارد اول چرخی بود که بدان شیره از انکور بکیرند و آنرا چرخشت هم خوانند شمس فخری

فرماید بیت بدست ساغر لاله نباده حمرا٭ ندیده رنج قرابه نخورده زخم سپار٭ ودیگر سپار خانهٔ ... سپاروک با اوّل مفتوح وکاف عجمی کبوتر را گویند وآنرا سماروک نیز خوانند حکیم قطران راست
بیت سپاروک ار چه اوج چرخ کیرد٭ کجا کردد رها از مخلب باز٭ سپاره با اوّل مفتوح سنگی کاران
فسان سازند وبا اوّل مکسور مخفف سی پاره باشد وآن یک جزو بود از سی جزو کلام
الله سیفا اسفرنکی فرماید بیت هر سقطی معهد تو لاف زند ولی٭ زند مغان کجا رسد ورق سپاره٭ سپاس با اوّل مکسور دو معنی دارد اوّل شکر تا شد شیخ نظامی راست بیت
جو جوهای کهر کوهر شناس است٭ اکر هم بی بها کیرد سپاس است٭ ودوم بمعنی قبول است خاقانی
سپاس دارم بمعنی قبول دارم باشد ودر فرهنگ هند وشاه بمعنی لطف نیز هم فوت است سپاناخ
با اوّل مکسور نوعی از سبزی باشد که در آشها اندازند وآنرا اسپناخ واسپاناخ نیز گویند
مولوی معنوی فرماید بیت من سپاناخ توام هر چه پزی٭ با ترش یا با که شیرین میپزی٭
امیر خسرو نظم نموده بیت بقلیهای سپاناخ کرده اهانی٭ خورند کانرا که در دل است درد
بنان٭ سپاده با اوّل مکسور وواو مفتوح واخفاها فرو شکوه را گویند سپاک با اوّل مکسور ثانی
زده سپیده باشد که زنان با کلگونه بجهت زیبایی بر روی مالند منصور شیرازی راست
بیت ز عکس خون عدو وبیاض دولت تو٭ بر وزن شفق وصبح سرخی وسپاک٭ سپند معد
با اوّل مکسور وثانی مفتوح پنج معنی دارد چهار معنی با سپندار مذکه تعداد زمین مرقوم شود
موافق است مثال ماه دوازدهم از سال شمسی سنا وفرخی نظم نموده بیت اری بدر معد
شاه شرق بود٭ همچون سپند مقدم ماه فوردین٭ پنجم سپند سوخته را گویند سپردن با اوّل مکسور وثانی

مفهوم

مفهوم طی کردن ونوردیدن باشد کمال اسمعیل فرماید بیت در راه تو نهاده فلک صد هزار چشم٭
تا جز فراز دیده اکام نسپری٭ سپرسپاه نام سبتار نامهای نیز اعظم نجیب الدّین جرباد قانی
کفته بیت جو لعبتان حضرم متق بر انداز ند٭ هر سپاه آرزوی لالای سپرغم با اوّل مکسور
وثانی مفتوح برازده ریحان باشد کمال اسمعیل نظم نموده بیت دماغی کو بو بدان آن بهر
غمهای حو بجوبت٭ بس کوش افکند حالی حدث غم جواب سپرغم سپرک با اوّل مکسور وثانی وثالث
مفتوح نام علفی است از قسم جو شش که بر روی کو دکان پدید آید وبا اوّل مکسور ثانی
زده کیاهی باشد که بدان جامهارا رنک زرد کنند وآنرا اسپرک وزریر نیز نامند ابن یمین
فرماید بیت کلکون بخون دیده خود میکند عدوش٭ رخسار خویش را که شد از بیم سرکه
شاه طاهر حوندی نظم نموده بیت باد انداخته تاج از سر بستان افروز٭ کشته با عارض کلبرک
معارض سپرک٭ سپربوس با اوّل مکسور وثانی مفتوح برازده ولام مضموم وواو مجهول خانه
پادشاهان وسلاطین را گویند خیروانی راست بیت بصن کز خلق باید بجنت کوس٭
کسی کو کرد دی کرد سپربوس سپرم با اوّل مکسور ثانی زده مخفف سپرغم است وآنرا اسپرغم و
سپرهم نیز کویند زرانشت بهرام کفته بیت در دکوه وبیابان پرز سپرم٭ که دمد حسرو در وش
خرّم٭ هم آو کوید بیت دران جمع نشسته شاد وخرّم٭ بر سته نزد شان صد کونه سپرم سپرنک با اوّل
مکسور وثانی وثالث مفتوح نون زده وکاف عجمی نام شهریست قریب بسمرقند وآنرا اسپرنک
واسونک نیز کویند حکیم سوزنی راست بیت میرفت وهی آمد بر من بکه صبح٭ حجون پیک بیک
از سپرنکی بسمرقند سپرهم بمعنی سپرغم است که مرقوم شد سپری با اوّل مکسور وثانی مفتوح ورای

بمعنی تمام و اکثر بود نجیب الدین جرباذقانی گفته بیت جاودان باد بقای تو که اندیشه من سپر مدح تو گشت
گرچه سخن شد سپری ۹ سپریس با اول مکسور ثانی زده و رای مکسور و یای مجهول میدان باشد و آنرا
سپرپس نیز گویند ۱۰ سپرغ با اول مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول خوشه انگور و ما و امثال
آن باشد که پر بار بود چنانچه فرخی گوید بیت نسیم تاک همچو بهشت و ثمار او ۱ بسان چند دانه و سپرغ دوم
راه راست بود سپزکی با اول مکسور و ثانی مفتوح بزای منقوطه زده و کاف عجمی مکسور بیخ و تخم
باشد حنظله بادغیسی گفته بیت کی سپزکی کشیدی ز رقیب ۱ گر بدی یار مهربان با من ۱۲ سپس با اول
مکسور و ثانی مفتوح بمعنی پس باشد حکیم خاقانی فرماید بیت با این پلنگ کوهی از رنگ تیغ
بومم گزین سپس چو سگ دو دم بدر قفای نان ۱۳ سپسار با اول مکسور ثانی زده و دال را گویند
و آنرا اسفنار نیز خوانند و بتازی سمسار نامند ۱۴ سپست با اول مفتوح و ثانی مکسور نام گیاهیست
بغایت سبز و املس که چارپا را فربه سازد و آنرا اسپست نیز گویند و بتازی فصفصه و رطبه و تیکی بوخ
و بو ریخته خوانند ۱۵ سپوخ با اول و ثانی مضموم بوی ناخوشی باشد مانند بوی ماهی و جامه نم کرده
و قیر و ظروف مسی و برنجی و امثال آن مختاری در هجو غلام خود گوید بیت یکی غلام که
هندی خریدم از بازار ۱ میان سپاه کز گفتار اکنم اندیشه ۱ ز بند روی چو کون و ضعیف حال
چو کس سست بوی چو قیر و سیاه چرده چو قار ۱۶ سپک با اول مکسور ثانی زده زردی کشته زار
بود ۱۷ سپکاد با اول مکسور ثانی زده میان سپر و سر کوه را گویند و آنرا سکاد نیز خوانند ۱۸ سپل
با اول و ثانی مفتوح سم شتر و امثال آن باشد ۱۹ سپنج با اول مکسور و ثانی مفتوح چهار معنی
دارد اول مهمان باشد حکیم فردوسی راست بیت کرا امشب درین خانه باشم سپنج

بباید

نباشد کسی را زمن هیچ رنج ۲ حکیم ناصر خسرو فرماید بیت نبینی همی خویشتن را فسرده ۱ غریب و
سپنجی بخوان کساده ۱ دوم عاریت بود این معنی نیز نزدیک بمعنی اولست زراتشت بهرام گفته
بیت سپنج است این جهان مینوست جاوید ۱ برین دل مدار امید و چون و بناز ایتقالی
نیست و حکیم مهمانی خانه و خانه عاریت دار و آنرا بطریق استعاره سرای سپنج و دیر سپنجی گویند
استاد رودکی نظم نموده بیت بسرای سپنج مهمان را ۱ دل نهادن همیشگی نه رواست ۳ سپنج نظامی
گوید بیت نماند کس درین دیر سپنجی ۱ تو نیز ار کی غافلی نرنجی سوم خانه علفی را گویند که مزارعان
بر کنار زراعت سازند و در آنجا نشسته محافظت کشت زار نمایند و این نیز از روی معنی اول
مستفاد صاحب فرهنگ منظومه منظم آورده است بیت خانه دشتبان سپنج بود ۱ گر بی کشت روز
رنج بود ۱ چهارم بمعنی چراگاه جانوران است که در آنجا آب و علف بسیار بود استاد رودکی منظوم
ساخته بیت از پی آسایش و الفغدن روزی بجهد ۱ جانور سوی سپنج خویش پویان و دوان
سپند با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده دو معنی دارد اول معروفست دوم نام کوهیست
حکیم فردوسی فرماید بیت بخون ریزمان سپاه برانید ۱ بر و تا زبان تا بکوه سپند ۲ سپندار
با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده شمع را گویند ابو المعالی رازی در خطاب به نیر اعظم گوید
بیت ای سپند و خیمه گردون ۱ وی سپندار خانه را سر ۲ سپندارمذ با اول مکسور و ثانی
مفتوح بنون زده چهار معنی دارد اول زمین را گویند زراتشت بهرام در صفت قیامت
و ظاهر شدن گنجهای که در زیر زمین است گفته بیت سپندارمذ بر گشاید دهان ۱ برون افکند گنجهای
نهان ۱ دوم نام سروشیست که موکل است بر زمین و درختان و جنگلها و تدبیر امور و مصالحی که

در ماه سپندارمذ و روز سپندارمذ واقع شود و متعلق است حکیم فردوسی نظم نموده بیت
سپندارمذ پاسبان تو باد ز خورداد روشن روان تو باد سوم نام ماه دوازدهم بود
از سال شمسی و آن مدت ماندن خورشید است در برج ماهی حکیم انوری فرماید بیت
غارت و کرم یکشنبه از مه بهمن کرمی و وال سفندارمذ از تقویم چهارم نام روز پنجم است موافق
از ماههای شمسی و بنا بر قاعده کلیه که نزد پارسیان معتبر است که چون نام روز با نام ماه موافق
آید آن روز را عید گیرند و جشن نمایند در این روز از این ماه عید کنند و جشن سازند گویند که
نکهت در این روز جامه نو پوشیدن و دار و درخت نشاندن سپندان و سپندین خردل
پارسی باشد حکیم سنائی فرماید بیت هر کجا سبز است خود را چون شکر بگداختن هر کجا گرم
است خود را چون سپندان داشتن و در اختیارات بدیعی نوشته که تخم تره تیزک است خواجه
عمید لومکی گفته بیت در دیده حلم تو نموده صد کوه احکم از سپندان سپندوز با اول
مکسور و ثانی مفتوح بنون زده و دال مضموم و واو معروف و زای منقوطه کاج جنبه باشد و آن را
ماد ریسه نیز گویند مثال این بیتی است که در ذیل لغت سپدار مرقوم شد سپوختن با اول مکسور
و ثانی مضموم و واو مجهول چیزی از چیزی برآوردن و چیزی را در چیزی بزور و عنف فرو
بردن بود و این لغت از اضداد است حکیم فردوسی فرماید بیت همان زخم کاهش فزود و ختن
بهار و همه در زر سپوختند سپوز با اول مکسور و ثانی مضموم و واو مجهول امر از سپوختن بود
بمعنی برآوردن حکیم انوری نظم نموده بیت چون دیده باد سهوتی جانش بر سپوزد سراز
گریبانش و بمعنی فرو بردن حکیم سوزنی گفته بیت ملی راه کاه نه بر گاه بنشان عدوی را

چاه کن در چاه بسپوز سپهبد با اول مکسور و ثانی مفتوح بها زده و ضم با خداوند لشکر را گویند چه
لشکر باشد و بد صاحب و خداوند بود حکیم اسدی راست بیت سپهبد چنو یافت هم زبان
بشد بر پشن همچو باد دمان حکیم سوزنی فرماید بیت شهی که همچو سکندر سپهبدان دارد
سنان گذار و کمر افکن و خدنگ انداز سپهبدان با اول مکسور و ثانی مفتوح بها زده
و بای مضموم نام پرده ایست از موسیقی از مسمط منوچهری بیت قمری همی سراید اشعار
چون حریر صلصل همی نوازد یکجای بم و زیر چون مطربان زنند نوا پیش اردشیر
که مهرکان خرد و گاهی سپهبدان سپهراز با اول و ثانی مکسور بها زده کره آتش باشد
و آن یکی از دیگر عناصر است و آن را بتازی اثیر خوانند سپهرم با اول مکسور و ثانی مفتوح
بها زده و رای مفتوح نام یکی از پهلوانان تورانیست از خویشان افراسیاب که در جنگ
دوازده رخ بدست هجیر بن گودرز کشته شد حکیم فردوسی فرماید بیت سپهرم ز خویشان افراسیاب
یکی نامور بود با جاه و آب سپیناک با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی سپناک
است که مرقوم شد سیبچه با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و جیم مفتوح چیزی باشد که بر روی
شراب و سرکه مثل نانی بسته شود مولانا فریدالدین احول گفته بیت آتش همه تماشه
کلابتون نانش ز سیبچه شراب است سپیدبا نام آشی است که از ماست پزند چه باء
آش را گویند و آن را ماست با نیز خوانند سپیدرودی قلعی را گویند سپیدمرد جنا نبات باشد
بوستان افروز که ساق آن سپید بود و برگ آن سبز باشد سپیل با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف آواز و نوای مرغان باشد و آن را بتازی صفیر خوانند فصل شین

منقوط شب با اول مفتوح ثانی زده بمعنی جهنده آمده و آنرا شپ و کشپ و کشب نیز خوانند شا
شاپ و شپشاپ با اول مفتوح آواز پیکان تیر باشد که اینها هم بر جای بخورد مولانا عبدالله
هاتفی فرماید بیت برآمد ز ناورد بنا و بیر شباشاب پیکان فشافاش تیر حکیم فردوسی
گفته بیت ز چکاچاک گرز و ز شپشاپ تیر برآورد از جان دشمن نفیر شپک با اول مکسور ثانی زده
و تای فوقانی مفتوح بکاف عجمی زده لگد زدن باشد شپشپ با هردو شین منقوط مفتوح و سکون
هردو بای عجمی سه معنی دارد اول بی تمکین و زود زود و مضطرب را گویند مولوی معنوی فرماید بیت
عاشقان را وقت شورش آمد و شپشپ مبین کوه جودی حاجز آمد پیش طوفان از غبار شاه کم
انوار گفته بیت مکن تعبیر مستان طریقت اگر شپشپ روند از فرط تلوین دوم آواز انداختن

تعبیر بمعنی سرزنش کردن

تیر باشد حکیم فردوسی راست بیت ز بس شپشپ تیر و چرخ کمان زمین گشت لرزان تر از آسمان
سوم شاخ درخت باشد و آنرا شفش و شفشف نیز خوانند شپشه با اول و ثانی مکسور کرمی
باشد که اکثر و اغلب در فصل تابستان و هواهای گرم در پوستین و نمد و سقرلاط و صوف
و دیگر پشمینها و گندم و دیگر غلها بیفتد و تباه و ضایع سازد و آنرا اشپشه و سوس نیز گویند
شپل و شپلت با اول مکسور ثانی زده دو معنی دارد اول پایه و مرتبه باشد حکیم سنائی
فرماید بیت شپلت خود پست کردی دولت مستت رو مستی و بینی بر آمد مستی و بینی کردن
هم او گوید بیت چون سرای شپلت تو دولت شد پست کرد شاه را دولت چنان باید ترا شپلت چنین
دوم صدا بلند کردن بود مانند صدائی که در هنگام پرانیدن کبوتران کنند و آنرا شپلاک نیز
گویند مولوی معنوی نظم نموده بیت کو آن دم دولت زدن بر این و آن شپلت زدن

کو

کو حملها و مستی تو آن سرخ گشتن در جنون شپلیدن با اول مکسور ثانی زده و لام مکسور و بای
معروف افشردن بود شپوختن با اول مکسور و ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول
آسیب و دکه زدن و صدمه از روی قوت و شدت رسانیدن بود دوم افشانیدن باشد
و آنرا شپختن نیز خوانند شپور شپر و باشد شپوش کلاه و طاقیه را گویند حکیم سنائی فرماید بیت
ای رونق عالم را پوشید کلاه تو تا تاج نهادستی معنی تو شپوش نهادستی هم او گوید بیت
بختی باز کرده بند گره از شوخی کج نهاده طرف شپوش شپخیدن با اول و ثانی مکسور و یای
مجهول بمعنی پاشیدن است و آنرا اشپختن و اشپوختن و شپوختن نیز گویند شپیر با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف نام کوهیست بس بزرگ و بلند رضی الدین نیشابوری راست بیت
چو در سواد ثناهای تو گذارم کلک رحا برقص در آید ز استماع صریر یکی سفینه ز علمش تبار
بحر محیط یکی دقیقه ز حلمش هزار کوه شپیر و بزبان عبری شپیر مشدد بمعنی حسین آمده شپیل
با اول و ثانی مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اول بمعنی شپلیدن است که مرقوم شد امیر
خسرو فرماید بیت کلای صفت بر جفا بگذرد که گل را شپلند و آتش برند دوم صفیری را
گویند که کبوتربازان چون کبوتر پرانیدن بزنند خواجه عمید لویکی راست بیت چون شپلیک
آمدی آن نفس اندر قفس مست وله در آمدی قمری ماده و نرش فصل غین غیک
با اول و ثانی مفتوح گیاهی باشد که از آن بوریا بافند و آنرا لخ و لوخ نیز گویند خواجه عمید
لویکی گفته بیت باده که درد سر دهد خاک بهست منظرش سفرش اگر و بره شد سوخته است از غیک
فصل کاف کپ با اول مضموم بیرون و اندرون دهن باشد و آنرا الب و لنبوس نیز گویند و بهندی

کالا نامند و در هر مکان که برکب نویسند اراده بیرون دهن بود و هر جا که در کب مرقوم سازند
مقصود اندرون دهن باشد حکیم سنائی فرماید بیت گفتم آن زلفا و کبت گیرم در دست
بگفت ارفع الدست عنا قد رطب شمس فخری راست بیت کند دعای شه کامران اهل یقین
دل خلایق در سینه و زبان در کب کبان با اول مفتوح ترازوی بود بزرگ که یک پله
داشته باشد و بر جانب دیگر سنگ از شاهین بیاویزند حکیم سنائی فرماید بیت
چون بجوی روانی جست علم آموختن چون بجوی عدل دانی جست کبان داشتن [illegible]
جامی راست بیت دهان چون ترازو دوش پر سنگ باد فرو بار او گشتش چون کبان
کبچه با اول مفتوح ثانی زده کفچه بود و آنرا چچه نیز گویند کبوک با اول مفتوح و ثانی مضموم
و واو معروف نام جانوریست پرنده که با غیر هم جنس خود نیز جفتی کند و اگر احیانا نر کبوک نر جانور
دیگر را به بیند در زمان ماده شود و بآن نر جفت گردد گویند که استخوان کبوک را شاهد بازان
بجهت تقویت باه با خود دارند حکیم سوزنی گفته بیت کبی و کبوک صفت خر راست مرغ جگی
و چو کبوک غر مرغ زهر جنس که به بیند کبوک ماده شود کبر از آن جنس نر کبی با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف میمون را گویند و بزبان علمی اهل هند نیز میمون را کبی خوانند
حکیم سنائی فرماید بیت صورت طبع کاف فشر است کبی سگ دم است و گربه سر است
فخری گرگانی راست بیت زبی در جهان ناپارساتر نه سگ رسواتر و زو بی حیاتر کبیدن [illegible] بود
بود استاد عنصری راست بیت درخون جگر ببیتی بتپیدم تا بوسه از لبش بکبیدم فصل کاف
عجمی کپ با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول بمعنی لاف و کذا لم بود مولوی معنوی

فرماید

فرماید بیت چون زن صوفی تو خاین بوده دام مکر اندر دغا بگشوده که ز هر ناشسته رویی
کپ زنی شرم داری وز خدای خویش نی حکیم سنائی راست بیت کجا زلفا بازی
و بید خوای درجان عشق بر محمود بینی کپ زدن بر عنصری دوم بمعنی بزرگ و کند آمده
کپستن با اول مضموم بمعنی کفتن است فصل لام لاب با اول مفتوح لقمه کلان را گویند لباچه
با اول مفتوح دو معنی دارد اول فرجی را گویند حکیم انوری فرماید بیت یکی ز انفاس
جو سپهر بازم حو کار بگاه سران همچو دیگ میجوشم عجب مدار که امروز مرا دیدست
دران لباچه که فشر نفا داده دوشم ز مهر خسرو سیاکان همی خواهد که عشوه بجرم وآن
لباچه بفروشم بدر جاجرمی راست بیت صبح است روی کلاه زر بر سرش شب بندوی
لباچه کلر پر دور بر بسش دوم بمعنی شکافتن و در بدن و پاره کردن آمده اثیر الدین ادماغ
گفته بیت چو غنچه تا بکشش را کند لباچه قضا هزار تیغ فزون کرده تیز چون گلبن فصل نون
نبور با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف تقیر باشد میرالی مازی گفته بیت نیا
باو بد با خواجه نبور است دراز و خشک ولاغر چون نبور است نبی با اول و ثانی مکسور و
یای مجهول مصحف بود حکیم سنائی راست بیت رزم دار آواز بر انسان چو انسان زانکه حق
انکر الاصوات خواند زبی صوت الحمیر چون نه زید و عمرو باشد کار سازنیک و بد دربی
بس چیست نعم المولی و نعم النصیر مولوی معنوی فرماید بیت مر ضعیفان را تو بی خصمی مدان
از نبی اذا جاء نصر الله بخوان فصل ها هاک با اول مضموم تارک را گویند یعنی میانه سر حکیم
فردوسی فرماید بیت یکی تیغ زد ترک را بر هاک کز اسب اندر آمد همانگه بخاک

منصور شیرازی نظم نموده بیت کسی که سر ننهد بر خط متابعتت * تیغ حادثه بشکافدش زمانه چو پیک
هیجون افیون باشد حکیم ناصر خسرو راست بیت داد کن از نام نیک خواهی ازیراک * عقل ز اهل
دشمنست چو هیجون فصل بای تحتانی بیتلو با اول و ثانی مفتوح بنون زده جایی و مقامی
را گویند از هر شهر که اسباب و امتعه و غله و غیره از اطراف و جوانب بواسطه فروختن
بدانجا و مقام آورند و آنرا چوبه نیز خوانند و در بعضی از فرهنگها بمعنی قافله و کالا آمده است
مولوی معنوی نظم نموده بیت بحر جان افزای و بحر پر حرج * درمیان هر دو بحر این
لب مرج چون بیتلو درمیان شهرها * از نواحی آید آنجا بهرها * کاله معیوب قلب کیسه بر
کاله پر شود مستشرف چو در * زین بیتلو هر که با رنگان زیست * بر سره و قلبها دیده ورست
شد بیتلو مردادا بالرباح * وان دگر را از عمی دار الجناح * فصل بای از باب تای فوقانی
تبا با اول مفتوح نوعی از طعام باشد و با اول مکسور بمعنی بگذاردم استاد عنصری
فرماید بیت تبا روزگاری ببایدت برین * کنم جنس هر کس ترا آفرین * تباوار با اول مفتوح
بمعنی عاقبت آمده منوچهری گفته بیت من خود بمکافات شما بار گذارم * من حق شما نیز
گذارم به تباوار حکیم سوزنی راست بیت گل شد و برد بکون داغ و درو شکرم
اثری ماند از آن داغ تباوار مرا * قرب نام رود جیحون است از ماهیهای
ملکی تبغور با اول مفتوح ثانی زده و فای مضموم و واو مجهول پیرامون دهن را
گویند و آنرا پوز و پربوز و پرپوس نیز خوانند حکیم ازرقی در صفت زمستان گوید
بیت شد بولاد بر دهن باید ا هوا را * بجز بند تبغور حکیم سوزنی راست بیت

عارت

عارت داده بدر سبلت و ریش و تبغور * بنجار اشده هنگام صبی علم آموز تبکن با اول مکسور ثانی
زده و کاف عجمی مفتوح دو معنی دارد اول لخته باشد که برزگران آنرا بر زمین شد یار کرده
بکشند تا کلوخها شکسته گردد و آنرا ماله نیز گویند دوم سرباز زدن بود از خوردن
بسبب سیری تکوب با اول مفتوح ثانی زده و کاف مضموم و واو مجهول ریگانی باشد
که از مغز جوز و مات و شبت سازند شمس فخری گفته بیت بر دشمن در او شده در نغر
و زغم لوزینه در مذاقش تکوب بنماید تلاب با اول مکسور ثانی زده غلاف گل خرما گویند
و آنرا کوزه مخ نیز خوانند تبو با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول مشرق را گویند
و این لغت باین معنی مترادف فراسانت دوم جایی را گویند که چشمه آفتاب در آنجا تابد
و این قسم نسا باشد و ثانی مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول پیاله باشد که
در ته آن لوله نصب کنند و آنرا بر دهن شیشه نهاده گلاب و روغن و امثال آن
در آن بریزند و آنرا بتازی قمع خوانند دوم قبه بود که بر سر عصا و قمچی و مانند آن
تعبیه نمایند سوم سنگ درازی را گویند که بدان دارو را بسایند تبوارک جایی
باشد که غله را در آن مدفون سازند تبه با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی
اخیر تبه ثانی مضموم است که مرقوم شد دوم خشکه پلاد را گویند و آنرا ابه نیز خوانند
فصل بای پارسی پت با اول مفتوح دو معنی دارد اول آن اساس باشد منوچهری راست بیت
جهان با چو یکی زود سبز هیته و راست * چهار چشمه کند هر زمان بدیگر زی * بروزگار خزان تکیه بر
کند شب و روز * بروزگار بهاران کند برنگ رزی * بروزگار زمستان کند تکیه بر کری

بود کار حریران کند ت خشت بزی دوم بهم نزی باشد که از بن موی بز بر وید و آنرا
بشانه برآورند و از آن شال بافند و نکیه نمد و کپنک و امثال آن عمالند و آنرا ابزکم
و کرک و کلک نیز خوانند بجاره با اول مفتوح دست افزاری باشد مر جولاهکان را
مانند چاچار و بی که بدان آب بر جامه که بافند بپاشند و آنرا غزواش و غوواشه نیز
خوانند بخج با اول مفتوح ثانی زده مبهوت و کالبود را گویند بجر با اول و ثانی مفتوح
تنکه زر و نقره و مس و آهن و دیگر فلزات را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت هر حایلی که
در آن تعبیه تعویذ زر است بازرش و تنک از آهن نیز آمیخته اند هم و در فرهنگ
بیت چشم چو کرد پیراهن و تعویذ تنکست بند تعویذ ببر بد و بجر بار و بهند بجنکیر با اول مفتوح ثانی
زده و کاف عجمی مکسور و یای معروف بروزن ... باشد بغنی با اول و ثانی مفتوح طبقی باشد چوبین
که بدان غله را بیفشانند و آنرا با تنی و غله برافشان نیز گویند اثیر الدین اومانی گفته بیت
برسانند بس که زر ناره کشند نرکس بطبق بهر دو سرکش چون دو سر مار انست بنو با اول
جوان
مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف نوعی از بافته پشمینه را گویند فزالاوی در صفت
صوفی گفته بیت بین بر یکی زنده از بنو شب و روز بودی بموی و بر و بواز با اول
مفتوح ثانی زده آنست که دو چوب بلند را بر زمین فرو برند و چوب دیگر را بر بالای آن
دو چوب ببندند تا کبوتران و دیگر جانوران بر بالای آن بنشینند و آنرا آده نیز خوانند
میر عزوری نظم نموده بیت دریغ و درد که بچم فشند دلیل کنون قفس شکسته و در هم
به بوازه بیتاره با اول مفتوح هفت معنی دارد اول آفت و بلا باشد حکیم انوری فرماید بیت

جو لطفش

جو لطفش امد متیاره نماند بهاست جو قهرش آمد اقبال آسمان هدراست ابو الفرج رونی گفت
بیت بنور عدلش منزا ابنای ظلم سکبا بعون رایش بیتاره های دهر سلیم دوم زشت
و معیب را نیز حکیم فردوسی نظم نموده بیت جهانی بر آن جنگ نظاره بود که آن اژدها
جنگ بیتاره بود سوم مکنون و مخزون را گویند سید ذو الفقار شروانی گفته بیت
اندر ضمیر او عیان بیتباره سر قدر و اندر کمان او نهان پیرایه نور یقین چهارم تجلی
بود هم و کینه بیت ای خواجه که سر عنا ساعی عزم تو بیتاره گذک باد بزان دهد پنجم تخی
و سخت و تقاد حکیم بود هم سید ذو الفقار بنظم آورده بیت کردش افلاک با بیتاره
حکمش خجل صورت تقدیر در آینه علمش عیان ششم مکر و حیله باشد حکیم فردوسی فرموده
بیت نیاید زما با قضا چاره نه سودی کند هیچ بیتاره هفتم شور و غوغا و آشوب باشد
هم و گوید بیت مران اتبان را الصبه باره کرد بسی شور و پرخاش و بیتاره کرد
بتیره با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف چیزی را گویند که مکروه طبیعت باشد رجای
فرماید بیت ببین سرو من زین سرای نماند جهان نام ماند بجای فصل تای فوقانی تار
و تتر با اول و ثانی مفتوح بمعنی تار است و تتری منسوب به تتر را گویند ابن یمین نظم نموده
بیت چه باد خوش نفس بود این نسیمکست بیکدم قیمت مشک تتاری شیخ سعدی فرماید
بیت تتری کر کشد مخنث را تتری را عوض نشاید کشت تارچه فوطی از نخستین تتربو و تتربو
با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح و بای مضموم و واو مجهول بمعنی ظرافت و تخر
لاغ بود حکیم سوزنی فرماید بیت لیکن نه باز کردم از شرم دشمنان

کاندر حوزتغا حزه وتنزبو شوم شهاب مهره راست بیت گشت انکه شد همیشه بی هزل و
تنز بوه انکه حکمتر ار چه گران بود بجو کوه تنزی با اول مفتوح ثانی زده سماق باشد حکیم
ناصر خسرو راست بیت خار مدروئا نکرد و دوست وانگشتان فگار کز نهال دیگر
تنزی شکر خواهی جست تُمّ با اول وثانی مضموم سماق باشد تی با اول وثانی
مکسور دو معنی دارد اول آن باشد که برای بازی کردن طفلان از آرد و گل صورت
آدم واسب وفیل و دیگر حیوانات بسازند حکیم سنائی فرماید بیت طفل چون زمزم
کم داند نقش او را تی تی خواند دوم کلمه ایست که مرغان را بدان بطلبند ومانی کو در
باب بامر دوم خواهد شد باین دو معنی مرادفست فصل جیم عجمی چپنو با اول مفتوح
وثانی مضموم و واو معروف پرده باشد حکیم نزاری فرماید بیت دیگر رها چون دختران
دامن کش گرفت که وخوابین گل زرنگ چپنو چنوک با اول وثانی مضموم و واو معروف
کنجشک باشد و آنرا چغوک وچکوک نیز خوانند فصل خا خار با اول مفتوح پاک کردن باغ و
کشت زار بود از گیاه خودرو و فرخاری گفته بیت باغ دین وکشت دولت را به تیغ کرده
از خار و خس اعدا خنار خنفرج با اول وثانی مفتوح بفا زده و رای مفتوح بجیم زده
فرفره را گویند و آنرا بتازی نعله الحمقا خوانند ختلان با اول مفتوح ثانی زده نام ملک
از مضافات بدخشان که بکولاب اشتهار دارد گویند که مردمان انجا نیکو صورت
باشند و در انجا اسب خوب پیدا شود و منسوب بختلان را ختلانی وختلی گویند شیخ نظامی
فرماید بیت میکند بران خنگ ختلی نشست که چون گرد بنشست و چون برق جست حکیم خاقانی

حکیم

حکیم خاقانی نظم نموده بیت جو بر خنگ ختلی فرا آمد عیدران امیر آخورش مهر ختلان نماید
خنبنر با اول وثانی مفتوح بنون زده و بای مفتوح مفلسی را گویند که لاف توانگری زند
شمس فخری راست بیت بر دست تو بحر همچند لافد ولی عقل داند که هست او خنبنر
فصل دال دست با اول مفتوح بنده را گویند شمس فخری گفته بیت تیغ تو سر ببر کهتران شد
که بکین عدوت اندر دست دبا با اول مضموم تهی دست بود علی کوچک راست بیت از وفور
عطای آن کف راد ز دست و مفلاک بحر وکان گشتند رتک با اول مضموم وثانی مفتوح بکاف
زده بوده بزی را گویند و از خواص وی انست که چون گوسپند انرا چرا کند بکاری
شیر چون از پستانش بیاید و آنرا بتازی شکطرامشیع و شکطرامشیر نیز خوانند
ریته با اول وثانی مفتوح بار درخت هندیست شبیه بفندق اما کوچکتر از فندق باشد
و سیاه رنگ بود و خسته را آن املس است چون ریته را با آب تر کنند و بکفا مالند مانند
صابون کف کند جامها را علی الخصوص ابریشمینه را گویا بشوید نظافت پاکیزه سازد
و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه اول چون با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد
و چون با آب مرزنگوش سعوط کنند شبکوری را ببرد و آنرا بتازی فندق الهندی
گویند و بهندی ریته نامند فصل سین سپنا با اول مکسور پنج معنی دارد اول
ستودن وامر از ستودن بود و این معنی بدون ترکیب در آخر کلمات گفته نشود
مانند آفتاب پرستا و خود ستا امیر خسرو فرماید بیت یارب بخش ده که بتوحید تو شاید
کاین فکرت مخلوق ستاره شناس است دوم نوعی از جادر باشد که آنرا شامیانه نیز خوانند

مسعود سعد سلمان گفته بیت گهی ز زیر سیمی ستا بشنود گهی با زرد ابگون چادری
سوم نام لحنیست از موسیقی چهارم تنبوره را که سه تار داشته باشد نامند این دو معنی را
حکیم خاقانی بترتیب نظم نموده بیت مرغ از گلو الحان ستا ساخت که صبح بر ساز
ستا چاک زد این سبز دوتای شیخ نظامی بمعنی تنبوره سه بیت ستا زن برکشیده
بانگ سرود سرود و نوا بیش از صد درود پنجم سه پیاله شراب را خوانند که بموجب
قرار داد حکما ببهار بنوشند تا معده را از اخلاط ردیه بشوید و غسل دهد و آنرا ابارج
ثلاثه غساله گویند حکیم نزاری راست بیت محابانه دعای کرد خواهم حکیمانه ستای خورد
خواهم ستا را بمعنی تنبوره و ثلاثه غساله را منفصل نیز نویسند بلکه منفصل نوشتن
اولیست شاخ با اول مکسور شاخ درخت نوچه را گویند که بس نازک و لطیف رسته باشد
سیف اسفرنگی راست بیت شاخ درختانش لفیس معین هوای گلستانش جان مصور
ستار با اول مکسور و دو معنی دارد اول مخفف ستاند باشد یعنی گرفت شاه داعی شیرازی نظم
نموده بیت ما سر بغیر حضرت تو در نیاوریم سلطان زنده تو نیاز و ستا و تاج دوم
مخفف ایستاد بود امیر خسرو فرماید بیت ساقی برخیز و یار بنشین کاین شسته و آن ستاده باید
ستار با اول مکسور مخفف ستاره بود استاد فرخی گفته بیت ستار و صنوبر بهی
خوانمش او را ز چنار و بالای زیبا و در خورش هم او گوید بیت حدیث تو شدن می شنید من
ام نخجیر بکاخ بر بوای مه ستار و ماه نگر ستاره با اول مکسور چهار معنی دارد اول معروف
دوم نوعی از چادر باشد که آنرا ستاره و شامیانه و سایبان خوانند حکیم اسدی راست

بیت

بیت سپهرش ستاره سپاهش زمان سرایش زدین و زوانش مکان هم او گوید بیت
چهل خیمه ساده ز چرم پلنگ ستاره و هاز ویه از رنگ رنگ سیوم جدول مسطر باشد
شیخ سعدی نظم نموده بیت لاجرم چون ستاره راست بود تواند کج
رود جدول چهارم تنبوره را گویند که سه تار داشته باشد شیخ نظامی گفته
بیت ستاره با نوای چنگ برداشت بریشم زهره هم آهنگ برداشت واین ستاره را
بیشتر منفصل نویسند بدین عنوان سه تاره ولهذا در فصل سین از باب تا نیز مرقوم
خواهد شد انشاء الله تعالی ستاغ با اول مکسور دو معنی دارد اول مکسور الکره
اسپی را گویند که هنوز زین نکرده باشند و آنرا الکاره نیز خوانند حکیم اسدی فرماید
بیت هزاران دگر کرگان ستاغ سپهر یکی بداز نام ضحاک داغ منصور شیرازی
بنظم آورده بیت خجسته شاهسواری که تا نجات و هلال ز روی مرتبتش هست منیج
و نعل ستاغ دوم نازاینده باشد و آنرا سترون و استرون نیز خوانند و تازی
عقیمه گویند حکیم قطران راست بیت آن قوم را که دارند از کینش سر ستیغ مردان
بود عنین باک و زنان ستاغ ابن یمین گفته بیت بود دم امیدی که روزی این شب
جهلی یمن و ولی نماید خواهم شد بخت من ستاغ و در بعضی از فرهنگها بمعنی شتر
شیر ده هم نوشته اند ستاک با اول مکسور بمعنی ستاخ است که مرقوم شد حکیم ازرقی
راست بیت غرفه کرد بامدادان هر ستاک گلبنی بر مثال خاطر مداح میر اندر گهر سید ذو الفقار
شروانی گفته بیت باز چون رخسار جانان گشت طرف بوستان باز چون گیسوی دلبر شد صبا عنبر فشان

از کف موسی سناک شاخ رابینی از ٭ وز دم عیسی نسیم صبح را یابی نشان سنام با اول مکسور دو معنی دارد
اول ساخت زین بود کمال اسمعیل راست بیت تو آفتابی و اسبت سپهر و طوق هلال ٭ سنام اخر
نامان نه سپهر کران روشن ٭ دوم استانه باشد مولوی معنوی فرماید بیت منزل میدان منازل
راه حکام بی نشان است ان منازل را نه نام سنام با اول مکسور چهار معنی دارد اول به
خوابیده را گویند دوم جای انبوهی چیزها باشد چنانچه گلستان و هندوستان و اینمعنی بدون
ترکیب گفته نمیشود حکیم انوری این دو معنی را نظم نموده بیت از زلزله جمله جهان خاک
بجنبد ٭ که هم نشناسند نگون را و سنان را ٭ وز عکس سنان و سلب لعل طرازه ٭ میدان هوا
طعنه زند لاله سنان را ٭ سوم مخفف استان است حکیم سنائی راست بیت با قبول توای
ز علت پاک چه بود خوب و زشت مشتی خاک ٭ این یکی خدمت سنان را کرک و یوسف نگار خانه را
چهارم بی صبر و بی طاقت را خوانند سناوند با اول مضموم و واو مفتوح بالاخانه را گویند که پیش
ان گشوده باشد مانند ایوان لبیدی راست بیت سناوند و ایوان گنجوری ٭ نگارید چون
خانه نوی سناد با اول مفتوح مکر و حیله باشد سناه با اول مکسور دو معنی دارد اول ستاره
را نامند ابوالفرج رونی راست بیت گشاده چشم به دیدارا و زمین و زمان ٭ نهاده گوش بگفتار
او سپهر و سناه ٭ دوم سهم قلب بود سپنابنگاه با اول مکسور شرایط شعر را گویند استاد عنصری
گفته بیت بنام و کنیت آراسته باد ٭ سپنابنگاه شعر و خطبه تا حشر سپر با اول مکسور و ثانی مفتوح
بار زده فک و گنده و غلیظ را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت چو چندی برآمد برین سالیان ٭
پدید سرو بالا سپر شد میان ٭ سخر با اول مکسور و ثانی مفتوح نخ زده معنی دارد اول اکبر و ناللاب

سنام

باشد

باشد دوم نام قلعه ایست مشهور از ملک فارس چون و ران ایگیری بس بزرگ واقع است انرا
باین نام نامیدند و آنرا اسطخر نیز گویند حکیم فردوسی راست بیت فرامان بیامد بقلعه سخر
که شاهنشاه بد و بود فخر ٭ هم او گوید بیت زهردی بکرد او بدان مرز فخر ٭ بیامد کرازان بر اسخر
سخوان با اول و ثانی مضموم استخوان باشد منوچهری راست بیت انگور بکردار زن غالیه
رنگست ٭ کانرا شکمی همچو یکی غالیه دانست ٭ واندر شکمش هست یکی جان و سه تا دل ٭ وین هرسه دل او را
سه پاره سخوانست ٭ حکیم ازرقی گفته بیت نیم خامه چون خیزران تو شب و روز ٭ چو خیزران بخشد
اندر تن عدو سخوان ٭ سخه با اول مکسور و ثانی مفتوح غربال باشد و آنرا بتازی منخل خوانند
ستر با اول و ثانی مفتوح استر باشد و آنرا بتازی بغل و گنتر بکر خچر گویند حکیم خاقانی در مرثیه گفته
بیت جیب و گیسوی و شاقان و نبان باز کنید ٭ طوق و دوستار جان اسب و ستر بگشایید ٭ تو بر بهای
جامی در هجا فرماید بیت نه عالم نه زاهد نه جاهل نه رند ٭ نه انثی نه خنثی نه ماده نه نر ٭ چو فولاد بود
حماقت چو گاو ٭ زبون همچون اشتر درون چون ستر ٭ سترون با اول مکسور و ثانی مضموم بمعنی
پاک کردن و تراشیدن بود امیر خسرو فرماید بیت استره هر چند دم تیز یافت ٭ موستر دمو
نتواند شکافت ٭ استاد فرخی راست بیت کی شکار فرو دارد برون آرد ٭ زکوه تند پلنگ و
زاب ژرف نهنگ ٭ نگاه کوشش بماند و فرو سترد ٭ زدست شیران زور و زدی مردان رنگ
سترگ با اول مکسور و ثانی مضموم برانده و کاف عجمی بجا پر بزرگ و درشت و لجوج و بی آزرم را
گویند حکیم سنائی در شهید شدن حضرت امیرالمومنین علی علیه التحیة والثنا فرماید بیت
زان برون رفت زین سرای سترگ ٭ که جان تنگ بود و مرد بزرگ ٭ حکیم فردوسی نظم نموده

بیت بپذیر فیتام از خدای بزرگ که دل بر تو هرگز ندارم سترک **اشترنگ** با اول مفتوح ثانی زده
و رای مفتوح بنون زده وکاف عجمی نام نباتیست مشبهه بآدمی که در زمین چین روید گویند
که نگونسار بود چنانچه ریشه اش بمنزله موی سر باشد و نر و ماده دست در گردن
هم آورده و پاها در هم محکم ساخته باشند و نرها پای راست بر پای چپ ماده افتاده
ماده را بر عکس آن هرکس که آنرا بکند در زمان بمیرد و بعضی گویند که بعد از سالی بمیرد و حاصل کردن
آن بدین نوع است که از اطراف بوته آن خاک را خالی کنند چنانچه باندک قوتی کنده شود پس
ریسمان گاو یا سگ یا حیوان دیگر که بغایت گرسنه باشد بر بیخ آن بربندند و بعد از آن دسته
علف یا پاره گوشت بدان گاو یا سگ بنمایند تا بجانب طعمه بدود و آن از بیخ برآید و آنرا اکثر
و مردم گیاه و سگ کن نیز گویند و بتازی یبروح الصنم خوانند حکیم سنائی فرماید بیت کشش از
سوی چین کند آهنگ اهل چین راندانی از استرنگ و بازی را که معروف و مشهور است بچینی
اعتبار که صورت انسان از چوب ساخته اند سترنگ نام نهاده اند معروف آن شطرنج است و اکنون
بتعریب اشتهار دارد **سترک** بر وزن مترک مردم بی مایه و بی کار بد خو و خشمناک
و دزد پیشه و باده کو بود **سترون** با اول ثانی مفتوح براز زده واو مفتوح نازاینده را گویند
و معنی ترکیبی این استر مانند است چه ستر استر باشد چنانچه مرقوم شد و ون مانند بود چون
استری زاید نازاینده را باین نام خوانند و آنرا استرون نیز نامند و بتازی عقیم گویند
مولانا حسن کاشی در نعت گفته بیت گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب تا ابد حوا
سترون بودی و آدم عزب حکیم نزاری نظم نموده بیت تا در شتاز غایت تفریق از دو لح

همچون

همچون ستر عروس ثنائی سترون است **سِل** با اول مکسور بر که و آبگیر را گویند و آنرا استل و تخر نیز خوانند
سِتَم با اول مکسور و ثانی مفتوح دو معنی اول معروفست دوم بمعنی دیده و دانسته بود و آنرا
بتازی عمدا خوانند استاد فرخی فرماید بیت تو داده بستم زر و سیم خویش بباد تو کرده
بستم روز خویش ناپدارم هم او گوید بیت نشان سستی بر من پدید بود و ستم همی نمود بچشم بر
نشان خار **ستن آوند** با اول و ثانی مضموم بنون زده و واو مفتوح صفه را گویند که بیک سو
بر پای باشد **سِتَنبه** با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده و بای مفتوح صورتی بود که از
غایت کراهت و زشتی طبع از دیدنش رمان و هراسان باشد حکیم سنائی فرماید بیت
کشته دیو ستنبه را از تاب کو هر چیز او بجای شهاب امیر خسرو راست بیت ستنبه صورتی
اهرمن آثار هزار اهرمن از رویش بزنهار و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که دیو
باشد که در خواب مردمان را فرو گیرد و آنرا بتازی کابوس خوانند و معنی ستنبهنده نیز در
بعضی از نسخ مرقومست **سِنج** با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده و جیم دو معنی دارد اول
چوبی باشد که در زیر ان غلتنگها نصب کنند و بر گردن گاو بر بندند و بر بالای غله که از
کاه جدا نشده باشد بگردانند تا غله از کاه جدا شود و آنرا رده و چون هم خوانند حکیم خاقانی نظم
نموده بیت در اعتبار پیشه برزیگری همی بایت سنج و بنچه دست تو ز نیلست در دم زخم
باشد **سِنجِر** با اول و ثانی مفتوح بنون زده و خای مکسور و بای مجهول رستخیز باشد یعنی روز
حشر **سو** با اول مکسور ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول منوره ستاره را گویند مولوی
معنوی فرماید بیت سلی خور هم چون دف در عشق فخر خوبان رنجه مدت او رسیدن سوی مارا

دوم درست قلبی را گویند که درون آن مس یا آهن وامثال آن باشد و روی آنرا بزر یا نقره اندوده
باشند ومعرب آن ستوقه بود ستوار و ستوان با اول مضموم ثانی زده سه معنی دارد اول محکم
ومضبوط باشد واین معنی معروفست اثیر الدین اخسیکتی در صفت نیزه نظم نموده بیت
در آن قامت و در جهر جب بقبل عدو هم از میان کمری بسته بر میان ستوار دوم معتمد را گویند
حکیم سوزنی فرماید بیت حکویم از صفت او ز عشق او کویم بیا بنمای بسو کند اگرنیم ستوار
سوم بمعنی باور آمده وآنرا استوار نیز خوانند ستودان با اول ثانی مضموم و واو معروف
عمارتی را گویند که برسر قبر آتش پرستان سازند حکیم فردوسی راست بیت همی بن
واین فره و دست برد بدیدم بیاورد که نیز کرد ولیکن ستودان مرا از کریز چه آید چو کیم
نگاری سپرد حکیم قطران نظم نموده بیت ای بار خدایی که همه فضل ستوده خصمان تراجای بزندان
وستودان ستودن با اول مکسور و ثانی مضموم بمعنی صفت نمودن وستایش کردن است
مولوی معنوی فرماید بیت ثنا گفت بحقیقت ثنایش خویش است کافتاب ثنا خویش خویش بالستود
ستور با اول و ثانی مضموم بطریق عموم هر جانوری چارپای را گویند وبطریق خصوص اسب واستر
را خوانند حکیم فردوسی نظم فرموده بیت ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش
شد و آسمان گشت هشت وشرف شفروه بمعنی اسپ گفته بیت پدر با نمک لیک او بی نمک چو بابلی
زنانی ستور حذا ایا چه بودی اگر مادر شدی از این خوشتر ستودی ستودن
بمعنی ستردنست که مرقوم شد ستونه با اول مکسور و ثانی مضموم و واو معروف ونون مفتوح
سه معنی دارد اول حمله نمودن و انداز کردن بکری وشاهین و امثال آن باشد بجانب بادی
بسود

وجانور

وجانور را میخیزد و فرماید بیت عقابی کان بلی پری شد زبون ستونه کند لیکهم برستون
دوم گریز و فرار بود عمادی راست بیت بر فلک ز بیم ستونه کند چو بشر چون عزم کامکار بوزه بر
کمان کند مسعود سعد سلمان گفته بیت سبک زمانه زند تاکی ستونه کند زتیغ و نیزه سلطان صفدر
آتش و آب سوم موجه آب را خوانند صفی الدین زنگی مراغی نظم نموده بیت دریای دیده را
چو بشور و غمت از وی تا سقف آسمان برسد هر ستونه ستوه با اول ثانی مضموم بمعنی ملول
و تنگ آمده بود حکیم سنائی فرماید بیت من ز بار کنه چو کوه شدم وز تن وجان خود ستوه
شدم شیخ نظامی راست بیت چو زان سلها بر نکشی چو کوه ازین فظرها هم نکردی ستوه
ستیه با اول مفتوح و ثانی مشدد ومخفف واخفا بها و معنی دارد اول انکور باشد استاد عسجدی
فرماید بیت کر چو ستیه دلش بفشارند قطره چو از وی برون ناید دوم جزرا گویند که شاداب
گذشته باشد و با اول مکسور و ثانی مفتوح و اخفای ها رنجور و ضعیف بود یعقوب بالکل گفته
بیت از بس ستیه شدم زغم او نشگفت نیست از چشم آدمی چو پری کرشوم نهان و با اول فتح
مضموم و اظهار ها مخفف ستوه است که مرقوم شد حکیم اسدی در صفت کرشب کوید بیت
دمان از دماییشت کز جنگ او ستیه شد جان پاک در جنگ او و با اول و ثانی مکسور و
اظهار ها بمعنی لجاج وستیزه آمده حکیم سنائی راست بیت در سخاوت چنانکه خواهی ده
لیکن اندر معاملت ستیه هم او گوید بیت ستیه منما چندین می خور بطرب با من منت ببرم
بر نه ساغر بکفم نه نان سی با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف نوعی از نیزه باشد که آنرا
بهندی سینتی نامند شمس فخری راست بیت آب در حلق بدسکالانت عجبت از نشود چو ستی

دربزبان هندی زنی بود که با شوی مرده خود با آتش بسوزد ستیغ و ستیغ با اول وثانی مکسور و یای
مجهول دو معنی دارد اول بمعنی بلند و راست و بلندی و راستی آمده حکیم اسدی گفته
بیت زر راندر و صد ستون ستیغ زابر پیش سنه وز سیم تیغ حکیم سوزنی راست بیت داشتم در مبارزه
شعرا سرخ روی وستیغ کردن خویش حکیم سوزنی راست بیت عدو کشتگان تیغ ملکا دروغ تیغ

ثنای نظم نموده ام

با ستیغ ملک که بخندد بدست شاه درون گاه بر دشمنان بگرید خون دوم سر کوه را گویند منوچهری
فرماید بیت تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی فرو دارد همی احجار صد من هم او گوید بیت بر آمد تیغ
رنگ وماه بکره یکی میغ از ستیغ کوه قارن ستیر با اول وثانی مکسور و یای مجهول وزنی
باشد که آنرا سیر گویند حکیم فردوسی فرماید بیت خدنگی که بکمان اوده ستیز زترکش برآورد
کرد دلیر ستیز و ستیزه با اول وثانی مکسور سه معنی دارد اول جنگ و خصومت بود شیخ
سعدی راست بیت چو جنگ آوری باکسی در ستیز که از وی گزیرت بود یا گریز دوم لجاج
و سرکشی باشد شیخ نظامی فرماید بیت ستیزه بجایی رساند سخن که ویران کند خاندان کهن
سوم خشم و کین است حکیم اسدی گفته بیت همه نامه چون دیده شد پر ستیز زبان را بدشنام
تیز بگشاد نیز و بمعنی ظلم و تعدی نیز در بعضی از فرهنگها مرقوم است ستیم با اول وثالث مکسور
و یای معروف دو معنی دارد اول چرک و ریمی باشد که در جراحت جمع شود و سر جراحت هم
آمده تا آنرا نشتر نزنند نیک نگردد حکیم ناصر خسرو گفته بیت اندر دروغ تست جانم و زان تیغ [و در جای]
تست ریشم پر ستیم دوم جراحت سر باز ده باشد و آنرا گزک نیز گویند حکیم سوزنی راست بیت
بلفظ خویش کند زهر را شبیه جراحت و نشانزاند بلفظ ستیم ستهیده با اول وثانی مکسور

وبای

و بای مجهول بی فرمان و ستیزه کننده گویند حکیم فردوسی فرماید بیت همان طوس نوذر زان
ستهیده کجا هش اسپ من اینجا رسید ستهیدن ستهیدن مفعوله شت با اول مفتوح مخفف شتل باشد
که در بازی قمار بکامزان دهند ومعرب آن شطل است امیر خسرو فرماید بیت هر که ورخصلت
خصلت به بازی قمار من موجه کنم از عقل که نادان باشد کاینجا او برد خواست نباید برد ست
بایجا هر ببر و باشت اقران باشد اشتا با اول مکسور بمعنی ناهار است و آنرا ناشتا نیز گویند کمال
کمال اسمعیل راست بیت لقمه نان خویشتن نخورد کرد و هفته همی اشتا باشد ودر عربی
فصل زمستان را گویند شتاغ با اول مکسور هر زن و هر ماده حیوانی را گویند که شیر بسیار دهد
شتالنگ با اول مکسور ولام مفتوح بنون زده و کاف عجمی استخوانی را گویند که در میان بندگاه
پا و ساق واقع است آنرا بجول نیز خوانند و بتازیش کعب گویند شرف شفروه نظم نموده بیت
باقامت همت بلند تو دریای محیط تا شتالنگ و گاه پاید کردن چو بن رانهم نیز (?)
استعاره شتالنگ نامند چنانچه حکیم اسدی نظم نموده بیت سه کردون زرین شتالنگ
بود زهر داروی مقصد تنگ بود و نیز بجول بازی را نیز شتالنگ بازی خوانند
سفا اسفرنگی راست بیت بالخت تو بد خواه شتالنگ عزمن باخت لیکن نقیض عرفش آب
خراند شتر با اول مفتوح ثانی زده بمعنی کنار آمده و در عربی بمعنی قطع است اعم از آنکه
ببر بدن باشد یا بشکستن و بزبان هندی دشمن را گویند شتربه نام گاوی است که بتزویر
شغالی که بدمنه موسوم بود فریفته با شیر جنگ کرد و خود را در ورطه هلاک انداخت حکیم
نزاری قهستانی نظم نموده بیت بگو تا نباید بخونم بدن همه تزویر چون دمنه بر شتربه

شتر بای کیاهیست که برگش چون پای شتر باشد شتر خار نام جنسی از خار باشد که شتر آنرا برغبت تمام خورد
کند و آنرا خار شتر و اشتر خار نیز گویند اثیر الدین اخسیکتی راست بیت گر گلبن فردوس
خورد و باد خلاف تو بر جای گل تازه شتر خار برآرد شتر دندان نام نوعی از زاج باشد
و آن مصری بود که معتدل ترین زاجهاست شتر غاز بیخ درخت انگدان است آنرا اشتر غاز
نیز گویند ابن یمین راست بیت ندارد طمع رستن شاخ عود هر آنکس که بیخ شتر غاز کشت
شترک با اول و ثانی مضموم و رای مفتوح موج باشد و آنرا اشترک نیز خوانند شتر گاو زرافه بود
و در صفتش آورده اند که سران سر شتر و گروهی گفته اند که سر گاو کوهی ماند و گردن و دم
و شاخ سپید و سم و شاخ گاو و شبیه باشد لیکن شاخش از شاخ گاو کوچکتر و باریکتر است
و پوست آن مثل پوست پلنگ پر خال بود و هر یکی که طبع ساز و دیدنش خوش آید و دم
آهو و دندان چو مانند و گردن و دستها بسیار دراز و پایها کوتاه و در قدم مردم ساختن
اند که زانو ندارد و کاری از وی نیاید و ترکیبش بغایت عجیب و غریب باشد گویند که چون
ناقه حبشی با گاو کوهی جمع شود شتر گاو تولد یابد و بی شتر در ولایت نوبه بهم رسد
والعلم عند الله تعالی شتر مور گویند جنگلی از جنگلهای مغرب زمین درختی باشد که بر
گیاهای آن اکسیر است و در آن جنگل مورچه و بهم رسد که بکلانی بزی باشد همین که کسی بآن
جنگل بجهت بدست آوردن برگ درخت اکسیر در آید موران در او در آویزند و در زمان
پاره پاره اش سازند لهذا کسی از خوف آن موران و بیم ضرر آنها بآن جنگل در نتواند آمد
و آنرا اشتر مور نیز نامند شیخ عطار بقید نظم آورده بیت بود در شتر ناوک راهجان زور

کر

که بود در پی سر جنگ شتر مور شترخ با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح اقسام غله را گویند که
بهم آمیخته باشند اگر از آن آش بپزند شترنجی خوانند و اگر نان بپزند نان شترنجی نامند شیخ
اوحد فرماید بیت سفره بجوع و نان شترنجی جست تا در سماط او بیچی شغف با اول مکسور
و ثانی مفتوح و دو معنی دارد اول بلند باشد دوم پوشش هر چیز را خوانند عموماً و پوشش
خانه را نامند خصوصاً شغم با اول ثانی و ثالث مضموم تندی و درشتی کردن بغیر
موقع را گویند و آنرا اشغلم نیز خوانند شغه با اول ثانی مفتوح در هر دو معنی با شغه
که در فصل سین از همین باب مرقوم شد موافق است فصل عین غت و غتفر و غتفره با اول
مضموم ابله و کول و احمق و نادان بود شمس فخری راست بیت هست با فضل شیخ ابو اسحق
نیز کردن ز راه رایش غت حکیم سنائی فرماید بیت جملگی را خیالهای محال کرده مانند غتفره
بجوال حکیم سوزنی گفته بیت دهقان امام غاتفری منبر سرو در منت تو آمده زیرک چه غتفره
فصل فا فارسیدن و فالیدن و فرسیدن و فلیدن با اول مکسور این چهار لغت به معنی آمده
اول در سیدن و شکافتن بود حکیم ازرقی گفته بیت جز از گشاد تو در چنبر فلک که برد فروغ نجم الکمال
فعل منجم قال ابو الفرج رونی راست بیت ای ملک این ملک را تو دادی منغیش مال بکیر و سر خراج
بفغال حکیم سوزنی فرماید بیت بسیار لطف کرده که کس کجا وی تا کند تو نفرمید و برآورد سر ز ناز
دوم پراکنده و پریشان باشد منوچهری بجم نظم نموده بیت آتش عدو و جو دنبال یکی طاوسی
که بر اندوده بطرف دم او خار بود و آن شتر گوی طاوس بکردم خویش تو تو خرد
فالیده بمنقار بود هم او گوید بیت جان را و مشک را و سم را و علم را بنواز و بر فال و بر فشان و برگرای

حکیم زجاجی فرموده بیت بجنگند بار دیگر سرزنانی بشهر اندر آمد شه فتره رای سوم معنی گریز
آمده حکیم سنائی بهفید نظم آورده بیت بکدم بکش قندیل را بیرون کن اسرافیل را بر فتر جبرئیل
را نه لاکذا را بخانه لم فتراک با اول مکسور ثانی زده دوالی را گویند که از پس زین بیاویزند حکیم
سنائی فرماید بیت ای بلبل وصل تو طرناک وی غمزه و خنده تو تریاک ای جان تو و خنده [illegible]
عاشق را دنخچیر از دوال فتراک فنو با اول و ثانی مفتوح بمعنی عزه بود شمس فخری گفته بیت
در پس کوس از تو بنالنت هر کجا صفدریست بر دل و کوه مملکت را تیغ کردی راست از حسود
مخالفان فنو فنوده با اول و ثانی مضموم فریفته و مغرور را گویند فصل کاف کت
با اول مفتوح سه معنی دارد اول تخت پادشاهان هند و سپنان را گویند حکیم اسدی
راست بیت بدو گفت مهراج را رو بگو دگر باره باز آمدی رزم جو بخور سوگند و زبان
زبان از نخست بکوه کل آدم و بوم درست که بر چون برانم کت و افسرت برم زی
سراندیب بی من سرت دوم فرخی فرماید بیت خلاف حدا کرد جیبا لبا زا
زکنهای زرین دشتا نه بوز دوم کاریز آب را گویند و کت کن کاریز کن را خوانند
سوم بمعنی چوبست و دو کر را کنگر و کتار گویند کتابون با بای مضموم و واو
معروف نام زن گشتاسپ است که دختر قیصر روم بود حکیم فردوسی فرماید بیت برفتند
ز ایوان قیصر بدرد کتابون و گشتاسپ با باد سرد کتام با اول مفتوح تالار را گویند کنج
و کنغ با اول و ثانی مفتوح کشک را مانند و آنرا بترکی قروت خوانند شمس فخری راست
بیت چو شیر در وغن آمیخته با احسان نه سخن و روی ترش هست همچو ترب و کنج

خواجه عمید

خواجه عمید لوبکی فرماید بیت مدام تا که زغایت اهل صفرا موافق است بهم عنادان وکنج
و با اول مفتوح و ثانی مکسور چاشنی باشد ممزوج از ترشی و شیرینی که در اکثر اشربها
بریزند و آنرا بترکی قاتق گویند کرزان با اول مفتوح و ثانی مکسور دارو چیست سیاه که از
درخت عرعر و چند درخت دیگر بگیرند فاما بهتر آن باشد که از درخت عرعر حاصل
کنند و زبون تر آنکه از درخت نالب بهم رسد و طبیعت وی گرم و خشک باشد در درجه
چهارم رشک و شپش را بکشند تا بحدی که از ان مواشی نیز بکشند و مقوی گوشت
سست بود و جرب را نافع باشد حتی جرب دواب اربع که آن سگ و شتر و گاو و
اسب است و معرب آن قطران باشد کنک با اول و ثانی مفتوح نوعی از
گوسفندان کوتاه دست و پای بود و بزبان هندی نام حبه ایست که چون آنرا
سایده در صابون ای که بلای آمیخته باشد بریزند آب را صاف سازد کنکار و کنگر
با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح درودگر باشد مولوی معنوی فرماید
بیت جور و جفا و دوری کان کنکار میکند بدل و جان ما بتر ز اسکنه کار میکند
حکیم اسدی راست بیت سرای بخوبی چو خرم بهار بکردی ایوان بلورین چهار
زهر جانور پیکری بکران زایوان [illegible] کنگران کنو با اول مفتوح و ثانی مضموم
نام پرنده ایست که سنگ ریزه خورد و آنرا سفرود نیز گویند و با اول و ثانی مضموم
غوزه پنبه را گویند و با اول و ثانی مضموم کت و مت با اول و میم مضموم این لغت از توابع
است بمعنی بعینه آمد حکیم قرزوقی راست بیت روی زشت آن بداختر نحس شوم را ببینم

کت و مت مانند بوم

کبیر با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف سراب بود حکیم فرزندی گوید بیت در نظر اهل
جهان مثل کبیر میرود عمر گرامی همچو تیر و در بعضی از نسخ بمعنی سوره زمین مرقوم است
کیم با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف مشک و خیکی باشد که آب اندر زان نگاه
نکند فصل کاف عجمی کت و کته با اول مضموم بزرگ را گویند کترم با اول مضموم ثانی زده
رای مضموم بخی باشد که از حد گوسپند متجاوز بود و آنرا الاف و کزاف نیز خوانند
فصل اللام لت با اول مفتوح شش معنی دارد اول زدن باشد و آن معروفست لبیبی گوید
بیت رشیب زور خنده و سبلت زدن تیز کردن زور بلی و مهلوز ولت اسیر خسید
راست بیت ویران تاراج دریای زمین پوشش زلت معزول گشته چوب جاذش دوم
گرز را گویند سیم پاره بود و لت لت بمعنی پاره پاره شمس فخری این دو معنی را بتر
نظم نموده بیت زنا زبانه خشمش اشارتی کافیست بزنم خصم چه حاجت در آبتره و لت
بر نمه زنمه دید جام گنج کنج طلا به بدره بدره و بهدوفت جو و بالن لت حجام کاز اگویند
پنجم تو ب درست بود از مجمل و زر لغت و ابافت و دستار و غیره که آنرا پاره نکوده باشند
ششم نام رودخانه باشد از ملک دیلمان که بلت رود اشتها دارد لت انبان و لنبار
و لتبان و لنبر با اول مفتوح ثانی زده و الف مفتوح بنون زده در لغت اول و در
باقی با اول و ثانی مفتوح بنون زده و بای مفتوح حریص و بسیار خوار باشد حکیم
روحانی فرماید بیت شنیده ام که تو سوکند با بهی خوردی زگفته دوسه محراب گو
لت انبان اثیر الدین اخسیکتی نظم نموده بیت مسیح زندگی بخشی و ناموست نا محتشر

بخاک

بخاک بابت این گردنده سیاح لت انبار اً مولوی معنوی گوید بیت در عرض دارودم
کنبد نیلی را استره و می بابی ای شیخ لتبانی اثیر الدین اخسیکتی راست بیت
بدر قدرت فلک میکفت صد را بار رهت کین مرقع بوش تیاح لتبان در رسید
شمس فخری گفته بیت حسود ت بخورد و بخفت قانع جو بی نفس مردم خسیس ولنبر
لتر با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول یمن تبریز بود دوم ظرفی باشد
که در ان شراب کنند و معرب آن رطل است لتره با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح
دو معنی دارد اول پاره پاره و دریده بود مسعود سعد راست بیت لتره بزنین و یکی
بر سر کفن آن پای دیگران دیگر شمس فخری گفته بیت انکه باشد بر جلال النا و اطلس چرخ
ژنده و لتره دوم مردم فربه را گویند خواجه عمید لویکی راست بیت خلعت ایمان تا زه بر عمید
نعمته پوشش تا بدان خلعت ز فضلت لتره و لمتر شود با اول مضموم دو معنی دارد اول زبان
فرا داده بود میان دو کس که چون تکلم کنند دیگران نفهمند و آنرا لوترا و لوتر نیز گویند
دوم تُتُخی بود که بند زبان نداشته باشد و هر چه شنود بهمه جا بگوید لک با اول ثانی
مفتوح بازی است فصل میم متاره افتابه بود متراک با اول مفتوح ثانی زده نلم
منزلیست از منازل قمر و آنرا تازی عوا خوانند مترس با اول ثانی مفتوح بر از ده دو
معنی دارد اول چوب کنده را گویند مانند جی که در پس در نهند تا گشوده یا بر سر کنگره قلعه
بگذارند از بهر آنکه چون غنیم جای باره و اید بر سر او اندازند اثیر الدین اخسیکتی
راست بیت بدان حصار کرو بی پناه کرده بنی ز تیر پس قالب بی قلب چون مترس حصار

خواجه عمید لوبکی راست بیت مو هست چون محمد آمد بی مترس و منجنیق لگفه فحش فضا
به دست بیژن خان نهاد دوم صورتی را خوانند که در میان کشت زار با نغبه کنند تا
جانوران از آن رو کرده مکشت زار در نیایند و آنرا دامول نیز خوانند مه با اول مفتوح
بر ماه باشد و آنرا ماه نیز خوانند منبل با اول و ثانی مکسور و یای مجهول چه سوز را گویند
فصل نون ناس با اول مکسور حوش باشد فصل واو وت با اول مفتوح بمعنی دوم وت
است که مرقوم گشت و نکر بمعنی اول و انگر است که نوشته شد فصل ها هشته با اول
مفتوح ثانی زده و شین منقوطه مفتوح یخ را گویند فصل الف از باب جیم اج با اول
مضموم کدو باشد اجاج با اول مضموم ثانی زده بهشت بود اجره با اول مفتوح ثانی
زده بوته برخاری باشد که چون جامه بدو رسد بجامه بچسپد و بدشواری از جامه
جدا شود و آنرا بهندی چیچره گویند فصل با بج با اول مفتوح بالا پوش اسب و شتر باشد و
امثال آن باشد با اول مضموم بز را گویند با اول مکسور برنج است بجال با اول مضموم
انگر بود فصل پای عجمی پج با اول مفتوح کوه باشد و آنرا پژ نیز خوانند فصل تا فوقانی
تجا بمعنی تند و تیز آمده شرف شفروه راست بیت بر دربار که رفعت او بدر منیر
یک الاغیست که از راه تجابی آید تجار و تجاره با اول مفتوح در کتاب زند بمعنی رنده
مرقومست مثل نوند و در فرهنگها نوشته اند که کره اسبی را گویند که زین نکرده باشند
و آنرا استاغ نیز خوانند استاد فرخی نظم نموده بیت انکه تدبیر او سواری کرد
بر جهان تجاره توسن مخر گرکانی گفته بیت برفت از شهر گرگان یک سواره

بزبرش تازی اسبی خوش تجاره هداسب تازی و سهید تجاره ز کوهر مجوبر کردون
شانه تجر با اول و ثانی مفتوح خانه دهستانی بود که بخاری و تنور داشته باشد و
آنرا تابخانه نیز گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت میان این تجر و گنبد فلک فرقست
که هست این بتابان آن نمانده آرامش چو تا بآتش می در هوای این بجهد
بتافت خانه از آن تابخانه شد نامش و مردم فرو وین گنجینه را نامند فصل جیم جرجر
چج با اول مفتوح چیزی باشد پهن که آنرا از نی بوریا و امثال آن ببافند و غله را در آن
انداخته بیفشانند تا پاک شود فصل حا حجاره با اول مضموم بمعنی اندک بود مختاری
راست بیت بنگر بزمین سپاه دشمن کان هست فراوان و این حجاره حجاد
با اول مضموم صدا را گویند خجسته با اول مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول
مبارک و میمون بود دوم کلیست زرد رنگ که میان آن سیاه باشد استاد عنصری
نظم نموده بیت خجسته باز کشاده دهان مشکین دم گشاده نرگس چشم و زم زخواب و خمار
منوچهر گفته بیت چشم خجسته را مژه زرد و میان سیاه پرده زبرجدین و عقیقی زمرد بود
خجک با اول و ثانی مفتوح نکته را گویند و آنرا بتازی نقطه خوانند و اگر نقطه سفید
در چشم کسی افتد که خجک سفید در چشم فلان افتاده و در صراح معنی نکته و معنی وکته
راخجک نوشته خجوله با اول مکسور ثانی مفتوح آبله بود که بسبب سوختن یا کار کردن
در دست و پا و دیگر اعضا پدید آید و آنرا تا اول نیز گویند خجر با اول مضموم ثانی
مکسور و یای معروف خوب و زیبا بود حکیم فردوسی فرماید بیت چو چندین بر آمد برین روز کار

خجسته بود اختر شهریار ❊ بشاه جهان گفته زردشت پیر ❊ که در دین ما این نباشد نکو
بیت یکی نوشت خوب و نغز ❊ سوی نامور خسرو دین پذیر فصل زا رجاف با اول مفتوح
آواز کوس باشد رخجک با اول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح و رجک با اول
وثانی اروغ باشد و بعضی با جیم عجمی هم خوانده اند و آنرا آجل نیز خوانند رجل با اول مفتوح
ثانی زده سماروغ باشد شمس فخری راست بیت سال دولت به بار بادا ایمن تا بود
گل ناید ز رجل فصل زای منقوط زنج با اول مضموم دو معنی دارد اول تیر
باشد که پیکان آنرا از دندان فیل و شاخ کاو و غوچ و امثال آن سازند امیر خسرو فرماید
بیت هست پیکان زنج از دندان فیل اما ازو ❊ هست هر دندان کوساله بزخم درو رو تاب
دوم قرا قرت را گویند فصل سین بی نقط سج با اول مفتوح رخساره باشد قطعه نظام الدین
نظم نموده بیت چون برفتم سوی کعبه بهر حج ❊ بیخ سنگ سود سودم زرد سج دوم با اول مضموم
را گویند و با اول مفتوح و ثانی مشدد در عربی دو معنی دارد اول گلکاری کردن دیوار بود
دوم تنگ و نرم شدن غلیظ باشد و بی تشدید و جیم عجمی بهندی سخن راست را گویند
و با اول و کاف مفتوح کسی بود که مکمل و مسلح باشد باشد سجاهر با اول مفتوح بمعنی قرین و شبیه
باشد استاد منجیک در صفت فیلی از فیلان سلطان محمود که بالا پسند نام داشته گوید
بیت چو بالا پسند پسندیده کو را ❊ نباید ز بالای کردن سجاهر سجک با اول مفتوح ثانی
مضموم دو معنی دارد اول مذاق باشد و آنرا اهلک و هلک نیز گویند دوم شهر و دیخ
بود که با هم بیامیزند و شهد را ریزه کرده در میان آن بریزند و آنرا دو راغ و شیراز نیز

خوانند

خوانند فصل شین منقوط شجام و شجد و شجن با اول و ثانی مفتوح سرمای سخت باشد استاد
دقیقی گفته بیت سپاهی که نوشور کرد آوریده ❊ ز هیبت گردش نباکه شجام و شجابده کی
را و چیزی را گویند که بسبب سرمای از حال خود گشته باشد هم استاد دقیقی گوید بیت
صورت حشمت او ز هیبت خویش ❊ ذره را بر هر نماید خاک ❊ در با شود بسوزد آب نفسر
نار و برق بشجابد ❊ و بعضی از صاحب فرهنگان بسین بی نقط مرقوم ساخته اند شجیر با اول مفتوح
ثانی زده و لام مکسور و یای معروف بمعنی شجد باشد که مرقوم گشت فصل فا فج با اول
مضموم فرو هشته لب را گویند فصل کاف کج با اول مفتوح سه معنی دارد اول محرف دوم
ابریشم و قز و مایه باشد و آنرا اکثر نیز خوانند سوم بمعنی اکج بود که در فصل الف از باب الف
مرقوم شدم کج با اول مضموم چهار معنی دارد اول بمعنی کاغذ حکیم فردوسی فرماید بیت
سرنامه کرد آفرین خدا ❊ کجا هست و باشد همیشه بجای ❊ از ویس و رامین فخر الدین گرگانی
بیت ولم چون نامه بر بیخ و در داشت ❊ کجا عنوان او این روی زر دست ❊ بگرن ناز اری الله
نامه جو نشت ❊ که بر عنوان آن دریای خوش نیست ❊ دوم بمعنی هرجا باشد استاد فرخی نظم نموده
بیت کجا زهمت عالیش باد خواهی کرد ❊ بجنبش عقل نماید ستاره اندر جاه ❊ سوم بمعنی جا بود چنانچه
هرکجا بمعنی هر جا باشد کمال اسمعیل راست بیت بغیر خدمت تو بنده انما نکند ❊ بهر کجا که بود جنس
کنند اصل نژاد ❊ چهارم بمعنی کی است استاد گفته بیت گر ز سوی وصل تو باد آمدی
دل کجا از غم نفس برنیا وردی کجابه کجاوه باشد کج آغند و کج آکند جامه را گویند که میان آن را
کج پر کرده باشند و آنرا در روز جنگ بپوشند حکیم اسدی راست بیت ز خفتان و از جوشن گنار زرد

کوبنده

ندریع و کچ آغند بهمی هزار کجبه مخفف کجابه بود کجک با اول و ثانی مفتوح معنی چیزی اول آهنی باشد سرکج که بر دو دسته تعبیه کنند و فیلبانان فیل ماهیدان نگاه دارند و بهر طرف که خواهند بگردانند و آن بمنزله عنان باشد مر فیل را و آنرا انکشر نیز گویند و بهندی کچ باک خوانند مولانا ناشی گفته بیت دادار بی ضبط فیل مستش٭ از قوس قزح کجک بدستش٭ امیر خسرو فرماید بیت کافر اگر روی بتابد ز بیش از کجک نیل کشم سوی خویش دوم چوب کجی باشد که بر سر چوب فیلی به بندند و گوی های طلا و نقره از آن باویزند و به ترتیب زنند و هر که آنرا بزنند آن کو ساز را با اسب و خلعت باو بخشند و اگر اتاری بر جاس خوانند خان خانان بیرم خان نظم نموده بیت عقد فیق ربود حذنک تو از کجک٭ باز هلال صورت پروین نمود کجک سوم چوب سرکجی را گویند که بدان کوس و نقاره و دهل نوازند و آنرا کره ک نیز گویند امیر خسرو گفته بیت ذنب مانی کو اکب رانده خار٭ کجک دست و دهل زن رانده مارٴ مولانا سهابی راست بیت کجک داده بر کوس هر لحظه بوس٭ شده گوش کر دون گران با نگ کوس چهارم پری باشد کج که بر پشت دم لط بهم رسد و آنرا عورات و شاطران بر سر زنند پنجم کوزه کلی بود که درون آنرا پر از خرما کنند ششم قلاب باشد هفتم نام دارویی است که آنرا بشیرازی قصبک گویند و بتازی شیخ خوانند و آنرا در دواهای چشم بکار برند کجله با اول مفتوح ثانی زده و لام مفتوح و ها ی مختفی نام جانوریست که آنرا کلاته و کله نیز گویند کجو با اول و ثانی مضموم نام مرضیست که آنرا کلو نیز گویند و بتازی عرق النسا و بترکی قوین و بهندی ریکن باو خوانند یوسفی طبیب گفته بیت اندر رد کجو که انگه گردد محزون٭ تا درد سرش الم نگردد افزون

خلطی

خلطی که سبب شدت این عارضه را٭ باید که کشی از بدن او بیرون کجوه مخفف کجاوه باشد کجین با اول مفتوح و ثانی مکسور و یا معروف بر کسوانی باشد که درون او ریکچ آغنده باشند و آنرا کجم هم خوانند خواجه سلمان ساوجی گفته بیت از جهان منسوخ شد رسم کچ آگند و کجین٭ بعد ازین کس را خیال کچ نکرد و در کمان٭ بسحاق اطعمه گوید بیت با برش جوش٭ رومز عز بسم کجین آرد و روغن٭ فصل کاف عجمی با جیم عجمی کچیل با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف نام محلاتیست از محلات شیخ کمال خجند نظم نموده بیت شیر پز مرا راحت جان خواهد بود٭ بوسه مرا ورد زبان خواهد بود تا در نگشم آب چرنداب و کچیل٭ سرخاب ز چشم من روان خواهد بود فصل لام با جیم لج با اول مفتوح لکد باشد منجیک گفته بیت یکروز بکرما بهی آب فزو رنجی٭ مرد بز دوش لج بغلط برو زد و هلیز تمسخری راست بیت کرکنه کشند رای وی از انجم و افلاک٭ در بام شکند طارم افلاک بیک لج٭ جلاج با اول مفتوح دو معنی اول نام قمار بازیست که بلیلاج اشتهار دارد و حکیم خاقانی فرماید بیت جلاج سخن بربین کن نطع٭ خاقانی را شناس بالقطع٭ دوم بالمطلاح اکسیریان زیبق صاف پاک را گویند و در عربی کسی را گویند که سخن نادرست و غیر فصیح گوید لجم با اول مفتوح ثانی زده گل تیره بود مانند گلی که در بن حوضها و گولابها بهم رسد مولوی معنوی در صفت گاوی که گوهر شب چراغ دارد فرماید نظم میچرد در نور گوهران بقر٭ تا گمان کرده ز گوهر و در٭ تاجری بر در نهد لجم سیاه٭ تا شود تاریک مرج و سبزه گاه٭ پس گریزد مرد تاجر بر درخت٭ گاو جویان مرد را با شاخ سخت٭ بیست بار آن گاو تا زد گرد مرج٭ تا کند آن خصم را در شاخ درج٭ چون از او نومید گردد گاو نر٭ آید آنجا که نهاده بد گهر٭ لجم بیند فوق در تا هو از

بس زطین بکریزد و ابلیس وار و تبازی عوره راگویند لجن با اول و ثانی مفتوح بمعنی گل سیاه

کعر قوم گشت رفیع الدین لنبانی راست بیت جیش دست تو مکر لاف منخار دو رنه بحر را

بهرجه در حلق شناو لجن فصل میم مج با اول مفتوح بمعنی ماج است که در فصل میم با الف

الف مرقوم شد استاد رودکی راست بیت ای مج کنون تو شعر من از بر کن و بخوان از من

دل و سکالش وا نوتن و زبان مج مجرک با اول و ثانی مفتوح بازده و کاف عجمی بکار باشد یعنی

کاهی مزد فرمودن و آنرا مجزه نیز خوانند ابوشکور گفته بیت چنین گفت مارون مار و زمرک

مغزهای هیچ آدمی را مجرک فصل نون نجار با اول مفتوح کلکونه باشد که زنان بر روی مالند نکار با اول

و ثانی مفتوح نوعی از تیرزین باشد حکیم سوزنی راست بیت گل روی رنگی و من اگر زنگ خم

دانم بدین قدر که بترکیب گل نجاری از چشم ابر باران چیک تو چکد سرشک رنگی بکن بکشتن

من بر مکش نجک خواجه عمید لوبکی گفته بیت ای زهیب حکیم تو خم زده قامت فلک [illegible]

کبر بای تو وحدک لاشریک لکا برسر ابر تو بار از در تو فزونیت لا اله الا [illegible] با نبیذ

بسناوه با نجک و نیز که نجی گویند نجبذ با اول و ثانی مفتوح اند و هکس و افسرده راگویند

و آنرا افسرده نیز خوانند نخوان با اول مفتوح ثانی زده زعفران راگویند فصل ها ج

با اول مفتوح راست کردن چیزی باشد مانند علم و نیزه و ستون و امثال آن شمس

فخری گفته بیت مخدوم جمال الحق والدین که سعادت از نیزه او کرده علمهای ظفر هیج

هجاور با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام شهریست از ملک ختا که مردم آنجا [illegible]

صورتی معروف و مشهورند تاج الدین پور بهای جامی گفته بیت ای کرده روح باب [illegible]

معشوق

معشوق ارتنگی و نگار هجاوری او دم کروه و جمعی از مردم را گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت

کمر بسته با عهد او لجاتو خانی هجاور زد و ران ایلچی هجند با اول و ثانی و مفتوح سبزه است

که آنرا برغست نیز گویند استاد عسجدی فرماید بیت شهم قیمت لعل باشد بلور زهر نیک

کلنار باشد هجند هجیر با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف نام پسر فارن کاوه

گویند که سهراب او را وقتی که با ایران میرفت در پای قلعه سفید دز که در سرحد است در

جنگ زنده گرفت حکیم فردوسی فرماید بیت هجیر دلاور جبا بزاره بت بران بارۀ تیز

تک بر نشست بشد پیش آن مرد جنگ آزمای ندیدیم جبدان را هیش بجای که بر هم

زند دیدکان جنگ جوی که آید زبینی سوی مغز بوی و بزبان تازی گرمای میان وند

را گویند و با اول مضموم بمعنی هجر است که در فصل خا همین باب مرقوم شد ابوالفرج

رونی راست بیت هجیر پرخزد از اوه منعمی که نکشت بجاه و نعمت با او برابر آن [illegible]

حکیم سوزنی گفته بیت تا ثبت انجم و مه و خورشید را مدام از سیر برج برج گزیر آسمان

سیرت ببرج لهو و طرب باد سال و ماه با طلعت جو مهر هجیر اندر آسمان باب جیم عجمی فصل

با بج با اول مضموم دو معنی دارد اول اندرون لنبوس بود و آنرا الک وکب نیز

گویند پور بهای جامی راست بیت تا ز بعزت زنم بر از باد کن بحت کرنه تا بچه باز

خوری تو زمانیکب دوم موی پیش سر را گویند بجش با اول و ثانی مفتوح سه معنی دارد

نخست نرمه بینی باشد دوم سستی بود سیوم بمعنی رنج و مشقت است بجشک با اول و ثانی

مکسور طبیب را گویند و آنرا پزشک نیز خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت هم رنگ زرشک شد شکم

یکتا درک مجرشکم **فصل بای عجمی پچ پچ** باهر دو بای عجمی مضموم دو معنی دارد اول سخنی باشد که آهسته با همدیگر گویند و هم کلمه بود که بر راندن گوساله گویند و آنرا پژ پژ نیز خوانند شمس فخری این هر دو معنی را نظم نموده **بیت** در رشته انصاف جمال الحق والدین هرگز سخن ظلم نگویند پچ پچ از معدلتش گرگ شبان همچو شبانان خوانند بران کلمه راجلب پچ پچ **پچکم** بااول ثانی زده وکاف مفتوح ایوان و بارگاه باشد و آنرا پشکم نیز خوانند وبعضی کفته اند خانه بود که اطراف آنرا شبکه کرده باشند استاد رودکی فرماید **بیت** ازنو خالی نگارخانه چشم در وبا کشیده در پچکم شمس فخری راست **بیت** رستم عهد شیخ ابواسحق شاه عادل شهنشه اعظم آنکه از نوبهار معدلتش همه آفاق گشت چون پچکم **پچواک** بااول مفتوح ثانی زده کسی که گفته کسی را بزبانی ترجمه کند و آنرا بتازی ترجمان خوانند **پچوه** ترجمه باشد **فصل جیم عجمی چچو** باهردو جیم عجمی مضموم پستان را گویند و آنرا بهندی چوچی خوانند **فصل خا چچکول** بااول مفتوح ثانی زده وکاف مضموم و واو معروف گدا را گویند وکاسه چچکول کاسه گدا را نامند و آنرا کچکول وکشکول نیز خوانند حکیم انوری فرماید **بیت** بزرو کار ملکشه عرابی چچکول مگر بجا برکت رفت از فضا که با سوال کرد که امثال عزم حج دارم مرا اگر بدهد بادشاه چند دینار چو حلقه در کعبه بگیرم از ره صدق برای دولت و عمرش دعا کنم بسیار سنفا سوزنی گفته **بیت** کعبه روان صفا بلاس پاینده اشتر چچکول را زجامه احرام **فصل زای منقوطه عجم** عورت نوزائیده را گویند تا چهل روز **فصل سین پچک** بااول مفتوح و ثانی مضموم دو معنی دارد اول فوقانی بود و هم نا خورشی باشد که از ماست و شبت بسازند و آنرا دوغ

نیز خوانند وبعضی پشچک بشین منقوطه نیز خوانده اند **فصل غین غچک** بااول مکسور و ثانی مفتوح نام سازیست مشهور و آنرا غژک و کمانچه نیز گویند شاه طاهر دکنی نظم نموده **بیت** مجلس دلکش گل تا بخوبی مطرب شده بلبل غچکی شاخ گل و غنچه غچک **فصل فا فچفچ** بااول مضموم ثانی زده وفای مضموم و جیم مفتوح سخن را گویند که در افواه والسنه افتد بطریق خفیه و آنرا فچه نیز گویند مولوی معنوی فرماید **بیت** فچفچ افتاد اندر مرد و زن قدر میشه سجود آن چلتن **فصل کاف کچ** بااول مضموم ثانی زده فلوس ماهی را گویند **کچک** بااول و ثانی مفتوح نام جانوریست که مشک میدهد و آنرا مشک در نیز خوانند **کچل** سه معنی دارد اول کل را گویند شرف الدین تبریزی در هجا گوید **بیت** زنسر کدام کچل شوره بخت در کون ریخ که با شدت نبلی نوره آهک و زرنیخ دوم آدمی و حیوانی بود که با پهای آن کج باشد امیر خسرو گفته **بیت** از چل چل تو پای من زار شد کچل من خود نمی جلم تو اگر میجلی بجل سوم جانوری باشد مشک آب را سوراخ کند و آنرا مشک در نیز گویند **کچول** بااول مفتوح و ثانی مضموم واو مجهول جنبانیدن سرین باشد در هنگام رقص شیخ ابوسعید ابوالخیر نظم نموده **بیت** اسرار ملک بین که بعقول افتاد است وآن سکه زر بین که بپول افتاد است آن دست بر افشاندن مردان زد و کون اکنون بترانه و کچول افتاد است شرف الدین شفروه بصد نظم در آورده **بیت** بکشاد نقاب و گفت زیبائی بین در رقص و کچول شد که رعنائی بین بگدسته گل بدست و فند قها سرخ یعنی گل با قلی حرمائی بین **کچه** بااول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول انگشتری نگین باشد و آنرا بتازی فتخه و بهندی چهله گویند و بدان

انگشتر بازی کنند و لهذا آنرا کجه بازی نامند مولانا معین استرآبادی راست بیت ای بت
تو داری شه خوبان کجه را خواهم گرفتن از تو آسان کجه را مشکل که تو آنم نگهداشت دگر
ما عاشق تو پنهان و تو پنهان کجه را میر تشبیهی گفته بیت دو دست این جهان و آن جهان بوچ کجوش
منت این بوچ و آن بیچ دوم زنخ باشد و آنرا کاچه نیز گویند و هندی هر جز خام را نامند
کچر و کچر ده با اول مفتوح و ثانی مکسور و بای معروف بشوار را نامند فصل کاف عجمی
با اول مکسور و ثانی مفتوح نجک باشد و آن سازیست مشهور و آنرا کماچه نیز خوانند
خوارزمی گفته بیت ز هر سو چون کچک میکرد فریاد دل اصحاب میکشت از غم آزاد کچه
با اول و ثانی مفتوح کسی را گویند که زبان او در فصاحت جاری نباشد فصل لام عجمی لچه با اول
مفتوح رخساره باشد و آنرا لچ نیز گویند و با اول مضموم برهنه بود و آنرا لوچ نیز خوانند
لچک با اول و ثانی مفتوح روپاکی باشد مربع که هر دو گوشه آنرا بالای هم اندازند بنوعی
که مثلث شود و در آن تکلفات کنند از کشیده دوزی و زردوزی و جواهر نیز بدوزند
و بر بالای سر اغوچ بگذارند و به سر بند مضبوط کنند از کشیده شیخ سعدی فرماید بیت
اگر زن ندارد سوی مرد گوش لچک بر سر اغوش کو مرد پوش فصل میم مچاچنگ آلتی باشد
که بعضی زنان بد سیرت از چرم و جز آن سازند و دفع حکه بدان نمایند شمس فخری گفته
بیت کنند اعدای جاهت ماده و نر ز مغز و دست خود شکل و مچاچنگ مچنگ با اول و ثانی
مفتوح بادام کوهی باشد و آن تلخ بود و آنرا بریان کرده سوده با غذاهای دوائی بکار
روغن بکار برند و بجزک نیز گویند حکیم سوزنی راست بیت بر آتش نظر دل زیر کنز بن خشم

جوشی

جوشی بر آن قیاس که در زیر بامچک مچیدن با اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی خرامیدن بود و آنرا
بچیدن نیز گویند فصل واو وچرکر با اول و ثانی مضموم و کاف عجمی مفتوح دکرسه معنی باچرکر
کالجدا این در فصل جیم از باب را مرقوم خواهد شد شرا و فست باب خا فصل الف اخ
با اول مفتوح بمعنی آخ است که در فصل الف از باب الف نوشته شد اخ اخ با هر دو الف
مفتوح بمعنی خوش خوش که بتازی طوبی و بخ بخ گویند و نیز کلمه بود که در مقام تحسر
حیرت و تاسف بر زبان رانند و با اول مضموم کلمه ایست که در وقت نهایت خوشی و حظ
بگویند اختر چهار معنی دارد اول معروفست دوم علم را گویند و آنرا درفش نیز
نیز خوانند امیر خسرو نظم نموده بیت هر طرفی کاختر او رو نهاد فتح دو بد و در دونش
گشاد سوم طالع را نامند حکیم فردوسی گفته بیت من امروز بر اختر کرم بیت شما را
تا هم بر شستن نهیب من از اختر کرم خیدان طراز بر بسیم که نیز هم نباشد نیاز هم اکنون
بیت چنین گفت دانای بسیار هوش که با اختر بد بمردی مکوش چهارم ورزنگ
محمد هندو شاه بمعنی فال مرقومست اختر کاوان و اختر کاویان درفش کاویا
را گویند و شرح آن در ذیل لغت کاویانی درفش مرقوم شده حکیم خاقانی فرماید بیت
کو رایت بو المظفری من آن کاختر کاویان بدیدست اخ تفو بمعنی اخ و تف باشد
حکیم نزاری راست بیت چون بیابد طمع بر بد از دوست چه توقع نماید از دشمن
حق باری چنین گذاشته اند اخ تفو بر زمانه و بر من اخزیان با اول مفتوح و ثانی
زده و رای مکسور متاع و کالا بود و آنرا یان با الف ممدوده و خای موقوف نیز

خوانند و آن در فصل الف با تا باب الف مرقوم شد و بتازی سلعه گویند کمال اسمعیل فرماید

بیت چون مبدی مرا تو عطاهای بی گزین • چون بی گزین چرا رمت از اخ زبان شکر

اخمه و اخمسه با اول مفتوح بمعنی آخمه آخمسه است که در فصل الف از باب الف نوشته شد

اخسی اخسیکث نام قصبه ایست از ماوراء النهر از مضافات فرغانه که مولد اثیر است

اخش با اول مفتوح ثانی زده بمعنی آخش است که در فصل الف از باب الف مرقوم گشت

استاد عنصری راست بیت خود نماید همیشه مهر فروغ • خود فزاید همیشه گوهر اخش

اخشیج و اخشیک با اول مفتوح بمعنی آخشیج است که در فصل الف از باب الف مرقوم

گشت و اخشیجان و اخشیکان جمع آنست مجد همگر نظم نموده بیت شنوده ام بمعنی و

از موده گزیره طبع • با بستحاله دگر میشوند اخشیکان اخکل با اول مفتوح ثانی

زده و کاف عجمی مضموم به لام زده خسهای سر تیز را گویند که بر سر دیوارها کنند

و چو بود که در خوشه باشد و آنرا داس و داسه نیز نامند اخکوژنه با اول مفتوح

ثانی زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول و زای عجمی مفتوح تکمه کلاه و جامه و

امثال آنرا گویند فرید خوارزمی فرماید بیت دُرّ دری فلک که مهر است

اخکوژنه کلاه او باد اخلکند و با اول مفتوح ثانی زده و لام مفتوح بازیچه ایست

مر اطفال را و آن چنان بود که چیزی بسازند از سیم یا چوب مدور بمقدار

لیموی و اندکی از لیمو بزرگتر که میانه اش مجوف باشد و درون آن ریگ بریزند

و دسته بر و تعبیه کنند و بدست اطفال دهند که آنرا بجنبانند تا از آن صدای

ظاهر گردد

مُعیانه

ظاهر گردد و بدان مشغول شوند شمس فخری راست بیت ظفر از رایت تو شاد باشد

بسان طفلکان از اخلکند و فصل با با خا بخارا با اول مضموم علم باشد استاد فرخی فرماید

بیت فخر کند روزگار تو بتو زیرا • کاصل بزرگی تو بوی و اصل بخاری • و بخار

از ین لفظ مشتق است و معنی آن بسیار علم بود و چون در آن شهر علما و فضلا

بسیار بوده اند و آنرا به بخارا موسوم ساختند بخت با اول مفتوح سه معنی دارد اول

معروفست دوم سیاهی بود که در خواب بر مردم افتد و آنرا فرنجک نیز گویند و

بتازیش کابوس نامند سیوم نام جانوریست که شبیه بملخ باشد بختو و بختوه

و بختوه با اول مضموم ثانی زده و تای فوقانی مضموم هر چیز غرنده را گویند عموما

و رعد را خوانند خصوصا شمس فخری راست بیت ز رشک کلک تو ناله کند ابر

که خلقش نام کرده ستند بختو • استاد رودکی گفته بیت عاجز شود ز اشک و دو چشم من و غو من

ابر بهارگاهی و بختو نعره مطیر • و در بعضی فرهنگها بختو بنون بر وزن شبرو

مرقومست استاد رودکی قصیده نظم آورده بیت چون بهابانگ اندرا هوا بختو •

بانگ چنگ و رود شنو • و در بعضی از نسخ نوشته اند که شوی مادر باشد که آنرا پدر

اندر گویند بخته با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مفتوح سه معنی دارد اول

گوسپند نر سه ساله را گویند شیخ نظامی فرماید بیت بره در شیر مستی خورد باید

که چون بخته شود گرگش رباید • حکیم نزاری نظم نموده بیت بدین شکرانه داد آن بخته

اندیش • دو و بانصد بخته زیبد رویش • دوم چیزی را نامند که پوست آنرا باز کرده باشند

اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت باز را که شاه طیور است چون عقاب ❊ از کوه سفید بچهٔ افلاک
مسته باد ❊ سوم محصلی را خوانند که شب در خانهٔ یکی از رعایا نزول نماید و این لغت
بیشتر در گیلان مستعمل باشد **بخس** با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول
پژمرده و فراهم آمده بود و مانند پوستی که نفاذ آتش بدان رسیده باشد دوم
زمینی را گویند که بی آب دادن بآب باران زراعت شود و آنرا اللم نیز خوانند و
عربی زر قلب نا سره را گویند و با اول مکسور دو معنی دارد اول بمعنی بود
دوم بمعنی بیستی باشد **بخسم** با اول مفتوح ثانی زده و سین مضموم شربتی باشد
مخمر که از گندم و ارزن سازند حکیم سوزنی بقید نظم آورده بیت یکی و بخسم خورده
و زان شوند مست و خراب ❊ از آب تماجی که باشد سرد و بی تنکوز و سر **بخشودن** با اول
مفتوح دو معنی دارد اول بخشیدن بود دوم بمعنی رحم کردن آمده حکیم انوری نظم
بیت قضا با دست او هر ساعتی گفتی همی گفتی ❊ که در بخشش نه دینی مطلبی دارم نه دنیای
ولیکن بر کریم واجب بود درویش بخشودن ❊ چو کان درویش گشت از تو چرا بروی نبخشایی
حکیم خاقانی نظم نموده بیت مرغان و ماهی در وطن آسوده اند الا که من ❊ بر جهانی مرد
مدن بخشوده اند الا که تو **بخله** خرفه باشد و آنرا ابرهن نیز گویند استاد عسجدی گفته
بیت در آویز حایل وار یکسان خویشتن را زود ❊ بگردن و سینه اش کن آغوش
چون بخله **بخم** نام ولایتی که در آنجا مشک خوب شود اثیر الدین اخسیکتی راست بیت
ماه نو در مشک بخم لعل تو با جزع در زم ❊ شهد لب در آغوش سم نعیست در کام هژبر **بخو**

با اول

با اول و ثانی مضموم و واو معروف و رای موقوف عسل لبنی باشد و آنرا بتازی میعه سایله و
بیونانی اصطفی و بهندی سلارس خوانند و آن از درخت روم حاصل شود و بخور بکار برند و
خوشبوی باشد **بخون** با اول مفتوح و ثانی مضموم نام ستاره مریخست **بخیده** پنبه و پشم بر
زده را گویند حکیم نزاری قهستانی گفته بیت هم دشت فرشست بر هم فکنده ❊ هم کوه
بشمست بر هم بخیده **بخیله** بمعنی بخلاست که مذکور شد **فصل بای عجمی بچ** با اول مفتوح
دو معنی دارد اول بمعنی خوش بود و بچ بچ بمعنی خوش خوش باشد و گاه بدین معنی بچ
بچ نیز گویند دوم کلمه باشد که گربه و سگ را بدان برانند حکیم سوزنی فرماید بیت کسی که
گردن شیران شرزه در شکند ❊ بگربه تو بهجر می نگوید بچ **پچپچو** و **پچلوچ** و **پچلیچ** با اول
مکسور ثانی زده در هر سه لغت و در لغت اول بای عجمی مکسور و خای مضموم و واو معروف
و در لغت ثانی بلام مضموم و واو معروف و در لغت ثالث بلام مکسور و یای معروف و جیم
عجمی مفتوح و یای مختفی آن باشد که کسی انگشتان را در زیر بغل شخصی متحرک سازد
تا آن شخص بخنده در افتد و آنرا غلغلیج غلغلیچ و غلغج و غلیچ و کلغچ نیز خوانند شاعر گفته
بیت شد از شعار من بخنده مگر ❊ شعر من حکم پچپچو دارد **پچ** نیازی بخاری راست بیت
در میان فرس میدانی چه باشد پچپچو ❊ در هری پچلوچ گویند از صغیر و از کبیر **پخته** با اول
مفتوح پنبه باشد مولوی معنوی فرماید بیت بدان کیت مدد و زد که دل نهی هم عمر
زهی سر بلیم و پخته زهی دو دست قبا **پخته جوش** با اول مضموم ثانی زده نوعی از شراب
باشد که جهت ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و مفالج و لقوه و کسر ریاح

واورا رقول مبارزند طریق ساختنش آنست که شیره انگور مثقالی وگوشت بره فربه دیگ
کنند و دیگر ادویه نیم کوفته در کیسه بریزند و دران دیگ اندازند و بجوشانند تا مهرا
شود وصفت پختن آن در کتب طبی مشروح و مذکور است لهذا درینجا بهمین اکتفا نمود خواجه

عمید

عمید لویکی راست بیت منم که طبع در ایام من قبول کند هذیه دبه وسبکی بحق جو
گران استاد کفته بیت نه امعنی که غفلت عنبت کرده زمناف بخته حوش جام بهی
بخته کا ادویه را گویند که در آب بجوشانند و بدین مرض مبتلا شوند و آنرا

بهمن

اسبرم آب نیز خوانند و بتازی سطول نامند بخ با اول مفتوح ثانی زده بهمن را گویند
و آنرا گجش نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت بنی بخ بود در وی از جهل داش
ورنجی را نکشت کمال اسمعیل راست بیت ززیر گرز تو دانی که چون جهد دشمن
بچو زرد و بن بخ کشته چون دمار بخس با اول مفتوح ثانی زده گذارش و کاهش
دل و تن باشد از شدت غم واندوه یا کثرت محنت و مشقت و گداختن روغن و پیه و موم
و امثال آن بود از گرمی آتش یا حرارت خورشید مولوی معنوی در مذمت دنیا فرماید
بیت همچو گرما به که تفسیده بود تنگ ای جان بخسیده بود استاد فرخی نظم نموده بیت
شاه ایران از آن کریمتر است که دل چون منی کند بخسان و در فرهنگ بخ بخشی بمعنی عشق نیز
مرقوم است بخشش با اول مفتوح بمعنی بخ است که نوشته شد حکیم فردوسی فرماید بیت
بسوی طلایه برانگیخت رخش بگرزی سواری همی کرد بخش بخشا مضافه نمودن و دریغ داشتن
بود فخر گرگانی نظم نموده بیت اگر بخشای از من بستر وگاه چه بخشائی ز اسب من جو و کاه

فصل

فصل تای فوقانی تخت اردشیر نام نواییست از موسیقی منوچهری فرماید بیت بر بید عندلیب
زند زند بشهر بار بر پر وزند واف زند تخت اردشیر تختدار با اول مفتوح ثانی
زده دو معنی دارد اول جامه سفید و سیاه را گویند دوم جامه خواب باشد که بر
بالای تخت بگسترانند و صوبان و خداوند است تجم با اول مفتوح ثانی زده جیم مضموم
بمیم زده بمعنی رئیس و خداوند شده بود حکیم خاقانی نظم نموده بیت نامم همای دولت
و شهباز حضرتت زکرگس قرخچه و نی زاغ تجم است تخشا با اول مفتوح کوشنده
و ساعی را گویند زرا تشت بهرام گفته بیت بگو تخشا بکاری کرده بودنا همی با شبه
مدیار بد بوست تخله با اول مفتوح ثانی زده و لام مفتوح دو معنی دارد اول
عصا و نعلین را گویند شمس فخری راست بیت ابا شاهی که هر سایل که آید بدرگاه

بخشش

تو بی دستار و تخله زجود بخشش تو باز گردد ززر پر کرده صاع و کبل و بلیه
دوم ریزه هر چیز باشد تخم با اول مضموم و ثانی مفتوح بمیم زده جادری را مانند
که نثار چنیان بر سر چوب بر بندند و بدان نثار ان هوا بگیرند و آنرا تخم نیز خوانند
تخم جاروب و تخم خلال اطر بلال تخمه با اول مضموم و دو معنی دارد اول اصل
و نژاد بود حکیم فردوسی فرماید بیت یکی آنکه از تخم کیقباد همی از نو گیرند
کوی نژاد دوم نوعی از بیماری باشد که انواع مرغان را هم رسد خصوصا کبوتر
او بتازی ناگوار بین طعام باشد و آنرا هیضه نیز خوانند حکیم سنائی راست بیت
تخمه چون هاضمه تباه شود معده پژمرده و دو تباه شود فصل جیم تجن با اول مفتوح

وثانی مکسور بجیم زده دانه باشد سیاه و براق کاز عدس اندک بزرگتر باشد و آنرا در
سرگین اسب بپزند و نیک صلایه کرده و بر چشمی که درد کند بکشند خوب شود و اگر احتیاج بود
جشام و چاکسو نیز خوانند **چخ و چخش** بااول مفتوح دو معنی دارد اول نام جانوریست
مانند شپره که بکلانی غلیوازی باشد و خود را سرنگون از درختان بیاویزد و گویند که سرگین چخ
را بخورد و آنرا خرچیوانه نیز نامند حکیم سوزنی راست **بیت** ز چخ و بوم بد مدار شوم چهار
ملی بطعمه و بیهانه چخ و کون همای ٭ دوم نام علتیست که مانند بادنجان بزرگی از زیر گلوی مردم و حیوان
شود هم سوزنی گفته **بیت** ای جهان از غم و اندیشه و رنج ٭ کان ادبار و نحوست را کنج ٭ ناخوشان
جو بر حنجره چخ ٭ ناگشاینده چو از حمدان غنج ٭ لیبی گوید **بیت** از کردن او چخش در آویختگی
خیکیست پر از باد و ر آویخته از باد **فصل جیم عجمی با خا** بااول مفتوح سه معنی دارد اول غلاف
کارد و شمشیر و خنجر و امثال آن باشد مختاری در صفت شمشیر نظم نموده **بیت** ز جوهر کردن سازند
و شک بهل از بن پس چخ ٭ که خام کارد و چوب بید خام آید نکهسانش ٭ دوم سبزه بود حکیم علی
فرقدی گفته **بیت** باده چو نا که غم را عکس چون خورشید او ٭ باز نتواند چخیدن چون صبا با
ماهتاب ٭ حکیم انوری فرماید **بیت** شادمان باش ای ملک قدرت خداوندی که هست ٭ جای معالی
فلک را کرکون باروی چخ ٭ سوم بمعنی کوشش آمده حکیم ناصر خسرو راست **بیت** چون همیشه چون
زنان در زینت و دیبا چخی ٭ کرت چون مردان همی در کار دین باید چخید ٭ و چخیدن مصدریست **چخاخ**
با هر دو جیم مفتوح آواز ضرب شمشیر بود که از پی هم زنند **چخاخ** بااول مفتوح ثانی زده آتش زنه
را گویند حکیم سوزنی فرماید **بیت** چکچک دندان من چو چکچک چخاخ ٭ بر شد و بگذشت از آسمان در

ضرب

ودر

و در فرهنگ هندوشاه و حافظ اوبهی و شمس فخری بمعنی کیسه که در آن شانه و سوزن و جز آن نهند
مرقومست و شمس فخری بمعیار جو این بیت گفته **بیت** بجای شانه و آتش زنه سپاهی او
کنند پر ز یواقیت کیسه و چخماغ **چخین** بااول و ثانی مکسور و بای معروف بمعنی رنگین آمده
فصل دال دخ بااول مفتوح سه معنی دارد اول نیکو را گویند حکیم سوزنی گفته **بیت** ثمینان
همیشه تا که بود زلف زشت و رخ نیکو ٭ بلفظ لوزه کویان یا د کوی کرخ ٭ ز چرخ باد همه شغل دو
تو زلف ٭ ز بخت باد همه کار دوستان تو دخ ٭ دوم فوج باشد حکیم نزاری نظم نموده **بیت**
همه امواج بحر لشکرشان ٭ متعاقب همی رسد دخ دخ ٭ سوم بمعنی سرآمده و بااول مضموم دو معنی
دارد اول مخفف دختر بود و آنرا دخت نیز خوانند مولانا شهاب الدین عبدالله فانی راست **بیت**
در چمن دلبری سرو قد ماه رخ ٭ چو نشود مدینست کس هیچ پری چهره دخ ٭ دوم گیاهی
باشد که از میان آب بروید و از آن حصیر بافند و آنرا دوخ و لخ و لوخ نیز گویند پس فخری فرماید
بیت از بهر حصیر بارگاهت ٭ از سدره و طوبی آمده دخ **دخت** بااول مضموم مخفف دختر بود خواجه افضل
کاشی فرموده **بیت** ای که پرده نگار شد و کنجت ٭ تو که میرش نام منی کای دخت ٭ خانی شد و بنداز دو
رخت نهاد ٭ دیکی شد و اشید در و سوداکت ٭ حکیم فردوسی راست **بیت** بیاید بدان دشت دخت گزین
ستاره زند بر گل و یاسمین ٭ **دختندر** دختر شوی از زن دیگر یا دختر زن باشد از شوی دیگر
حکیم ناصر خسرو نظم نموده **بیت** سجده ماید ری ای بدنشان ٭ شاید اگر دشمن دختندری
دختنز بااول مضموم ثانی زده و تای فوقانی مفتوح در بهر سه معنی با دوخش که بعد از این در
فصل دال از باب واو مرقوم خواهد گشت مترادفست حکیم فردوسی بمعنی دوشیده نظم نموده **بیت**

سرانجام چون شیر از دو دخت شد • زن و مردان کار پرداخته شد دخش با اول مفتوح ثانی
زده دو معنی دارد اول آغاز و ابتدا انوری شمس فخری گفته بیت نجام شهنشاه اعظم کنند
سعود کواکب بهر کار دخش • دوم تیره و تاریک باشد حکیم فردوسی فرماید بیت بخواه آنچه خواهی
و دیگر بخش مکن بر دل ما چنین روز دخش • دخم و دخمه با اول مفتوح ثانی زده سردابه را
گویند که مرده را در او را نهند حکیم اسدی راست بیت چنین گفت با من ستاره شمار • که در دخم گیرد دخم
سام سوار • حکیم خاقانی فرموده بیت نگر که نام سری بر چنین سری بینی • که گنبد هوس است
این دو دخمه سودا • وحشی بافقی گفته بیت اگر بدید خمه زنا ملبستان بشل • کسی زنجیر دشمن او کند تمثال
بگرد جسم نگردند سوز حشرات بعینه • روان سام نریمان و ریع رستم زال دخل دارخ با اول مفتوح
دوم معنی دارد اول شکاف بود حکیم سوزنی گفته بیت تو شاد باوی و از او بادی از غم دژم
عدوت مانده زبار عنا و غم به رخ رخ • دوم غصه و اندوه باشد و آنرا راخ نیز خوانند خواجه عمید
لویکی راست بیت صبا مثال در آید شاد و خرم و خوش • بخاکبوس جنابش عدو راز غم و رخ • و بالی
مضموم شش معنی دارد اول رخساره بود دوم جانوریست مشهور که مانند عنقا وجود خارجی ندارد
و مهره از مهرهای شطرنج بنام او موسوم است سیوم عنان اسب را گویند استاد عنصری این
دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت شطرنج جمال را تو شاهی بارخ • مر اسب کمال را رکابی بارخ • چهارم
تاجی باشد که پادشاهان بر سر نهند و آنرا دیهیم نیز نامند حکیم قطران فرماید بیت کرده بی
تخت تو فلک رخ • تا بد جاودانه تخت از و رخ • پنجم بمعنی سوی و جانب آمده ششم نام گیاهی است
که آنرا روغ و لخ و نوع نیز خوانند رخبین با اول مضموم ثانی زده و بای بجی مکسور و بای معروف

رخ

دوغ

دوغ باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت آن کودکی چو انگبین شد • آمد پیری چو ترش رخبین حکیم سوزنی
گفته بیت آژنگ میان ابروان افکنده • رو کرده ترش ببسان رخبینان رخت با اول مفتوح
ثانی زده پنج معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی راست و درست آمده شیخ نظامی فرموده بیت
گریوه بلند است و سیلاب تند • بمیجان عنان من از راه رخت • سوم اسپ را نامند خصوصا هم شیخ
نظامی گفته بیت گره بر دوال کمر کرد سخت • بجنگ دوالی روان کرد رخت • و ستور را خوانند عموما
هم او فرموده بیت سر بید سپر ابرده و تاج و تخت • بخندید انگه برون تو آنند رخت • چهارم غم
و غصه و اندوه را گویند مولانا شهاب الدین راست بیت دلم گشته بافکر و اندیشه یار
ز دوستم بدر برده رخت اختیار • پنجم طعام یک مرده باشد هم مولانا شهابی فرموده بیت
ز اندوه آتش بجان در زده • بلب مهری از خامشی بر زده • زده بر در نطق من قفل سخت
دل بی نوا را ز غم داده رخت رنج با اول مضموم و ثانی زده نام ناحیتیست از ولایت بست
رخش با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول رنگ سرخ و سپید را گویند حکیم فردوسی
فرماید بیت به تنهای بر من نوای داد بخش • که از خون دل گشت رخساره رخش • حکیم اسدی راست
بیت ز بس سر که گرزش ز تن کرد پخش • زمین گشت گلگون و خورشید رخش • دوم ابرش
را باعتبار آنکه رنگ او سرخ و سپید در هم است نیز رخش خوانند و اسپ رستم را هم بدین
سبب رخش میگفتند چنانچه از بیت حکیم فردوسی مستفاد میگردد بیت همی رخش خوانیم که بوره
ابرش است • برنش خواب و رنگ آتش • وسیم احیان در مقام توصیف اسب ممدوح را بطریق
استعاره از رخش تعبیر نمایند حکیم خاقانی در صفت کعبه معظمه گفته بیت آن رخش کم روح بر نشسته

بر آخور تو طویله بسته دویم قوس قزح را گویند سنجری گوید بیت میغ چون ترکش واو تیرانداز
برق تیرست و را زنش کمانست رشید وطواط نظم نموده بیت ز بستان طبعش ثنا خلد
ز ایوان قدرش مثالیست رخش سیم بمعنی فرخ و فرخنده و میمون آمده و با اول مضموم دو معنی
دارد اول پرتو و شعاع و عکس بود استاد عنصری فرموده بیت ز خون دشمن او شد چو
مغرب جوشش فکند تیغ نمایش رخش در رمان دویم نامیست از نامهای تبر اعظم رخشا
با اول مضموم شا بزده بمعنی رخشنده باشد حکیم خاقانی فرماید بیت چند بارش دیده ام خواب
لکبا خلعتش این بار زیبا دیده ام نوح جنابش را ز لوح نور چون ستاره صبح رخشا دیده ام
رخ فروز با اول مضموم وفامی مکسور نام روز ششم باشد از ماههای ملکی رخ گیره دست او
رنجی باشد که آنرا اجبار نونا فه باشد هچو ریسمانی وانرا بچیده نیز گویند رخنه با اول مفتوح
معروفست و با اول مضموم کاغذ باشد رخبین با اول مفتوح و ثانی مکسور نفس زدن بود بسبب
برداشتن بار گران و مشقت فصل یای منقوطه زخ با اول مفتوح چهار معنی دارد اول او
اندوه و ملال و حزین باشد مولوی معنوی نظم نموده بیت جان بتر تیرا از جهت شمس دین
چند درین تبرکی همچو حسان می زنی منجیک گفته بیت موی برانگیخت گل چو عنبر اشهب
بانگ برانگیخت مرغ با زخ طنبور دویم فرو بردن و سوختن باشد در مغاک سوم علتی
است که مرا قدم و اسب را پیدا شود چهارم مخفف زخم است زخاره و زخمانه شاخ درخت
زخمه چوبکی باشد که بدان سازها را بنوازند وآنرا بتازی مضراب خوانند امیر خسرو فرماید
بیت سه زدن مطربش آوانه کرد زخمه را او بیدها جان تازه کرد و لاتاب با بارید مکرر

بزخم

بزخم خون چکاند از رهپاره فصل زای عجمی ژخ با اول مفتوح بمعنی آنچ که در فصل الفا زبا
الفا مرقوم شد حکیم سنائی فرماید بیت آمن بود از چشم بد آنکس که ز زرشتی در چشم کسان چون
شه شطرنج بود ژخ فصل سین سخ با اول مضموم بمعنی خوش باشد امیر خسرو در مدح نظام
الدین اولیا گفته بیت خواجه ما نظام حق بخشش کآفتاب کمال شد سخ او از جنید و ز شبلی و
معروف یادگار بیت ذات مرغ او سخ ایشان کرانچنین بوند ورنبودند اینچنین سخ او
استاد فرخی فرماید بیت هر کسی کو خدمت محمود را شایسته گشت عاقبت محمود خواهد
کردن او را کردگار هر کرا توفیق یار رست او بدان خدمت رسد سخ مرآنکس کآنکس را
بود توفیق یار سخاخ با اول مفتوح و هر دو خا زمین رزم باشد شیخ نجم الدین دایه گفته بیت
تیره غمزه جو کند داد نشست تا بر اندر سخاخ سینه دمن سخت با اول مفتوح ثانی زده چهار معنی
دارد اول معروفست دوم بمعنی سنجیده بود و سخته سنجیده را گویند حکیم انوری فرماید بیت
کره عهد آسمان سستست و گر کبیده عنا سخت در ترازوی همتش هرگز حاصل روزگار
هیچ نسخت شیخ نظامی نظم نموده بیت سخن به که با صاحب تاج و تخت بگویند سخته نگویند سخت
سیوم بخیل و رذل و بی همت و لیم باشد شیخ اوحدی راست بیت باده ناسخته و سخن که باده
سست کند سخت را کلید خزانه چهارم بمعنی بسیار آمده منوچهری گفته بیت باد عجب مخم
آید که چگونه بروش خواب آنرا که بکاخ اندر یک قطره شرابست وی نیز عجب که خورد
باده سر بخشک بی نغمه زیرش بی ناب شتابست ایمن که صفیرش نزند خوش
نخورد آب نه مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست سخناخه سخن سخت گفتن باشد حکیم

نزاری گفته بیت جرمی آید بر من بر گویم اگر مگر بخانه رو باز رویم اگر تخنو با اوّل مضموم ثانی زده
وثای فوقانی مضموم و واو معروف چوب و دو را گویند که بگوشت و برنج پر کرده باشند بهای طعام
گوید بیت سطلکی چند شراجی چه مرفع باشد که بخسپیم در بن خان بر زمین و بز بسیار باز تخنو که جو
او حلقه زند در بن و بکیان من به چشم بخود از زر رو دیش همچو مار هم او گفته بیت بر سایه بان تا
تنگ اعتماد نیست تختو مگر بباطن پاک شمار دو تخج با اوّل مکسور و ثانی مفتوح تنگی نفس را
گویند تخره با اوّل مضموم ثانی زده و رای مفتوح و های مختفی دو معنی دارد اوّل بیکار
بود یعنی کاهلی هز د حکیم ناصر خسرو فرماید بیت در تخره و بیکارگی از خور و از خواب
روزی سر بجهان تو زین تخره و بیکار حکیم خاقانی راست بیت جو برد اسب عمر تا
عوانان فلک تخره جو جوی زین علف خانه که قحط افتاد در خوانش دوم زبون و
زیر دست را گویند مولوی معنوی نظم نموده بیت فغان که کار سفر نیست تخره دشم
که تا زهم به رم حمله بود و تا رسفر و در عربی بمعنی استهزا و افسوس آمده حکیم سوزنی گفته
بیت چون بود زکار تخره کنم بر عدوی تو بل تا عدوت نام کند تخره کر مرا فصل سین منقوطه
تخم با اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل گوهر بود حکیم سوزنی فرماید بیت تا آسمان بزمین تخم تخمی
نو رسد جو سیل و سنگ که آید به بیتی از سر تیغ مختاری نظم نموده بیت شاخ مرصع
شد از جواهر الوان تیغ تل باغ نو شد ز لاله نعمان دوم زمین محکمی را گویند که در دامن
کوه باشد حکیم اسدی در صفت اژدهای گوید بیت ز جنبی ز زهرش زمین کشته بود همه [illegible]
و همه که گبود و هر چیز محکم را خوانند سوم مخفف شاخ است شیخ سعدی راست بیت ندر کوه سبزی و شاخ

ملک

بلخ بو بستان خورد و مر وصم بلخ دوم با اوّل مضموم مخفف شوخ است بمعنی چرک تخا و تخال و تخن با اوّل
مفتوح خراش بود حکیم قطران نظم نموده بیت تا ز بوی نسترن گیرد دل مردم قرار تا ز زخم
خار بن باید بن مردم تخن نسترن بر دشمنانت همچون خار بن تخا رین بر دوستانت باد همچون نسترن
تخابیدن و تخالیدن مصدر است تخسار با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل زمینی باشد سخت
و محکم که در دامنهای کوه بود و اثر شیخ نیز خوانند منوچهری راست بیت بکردار سر شتر با ماهی
همی بر خاست از تخسار اوّل دوم مخفف شاخسار آمده مولوی معنوی فرماید بیت جبرئیل کرسی
سدره مقام و وطنت همچو مرغان زمین بر سر تخسار مرو تخمش با اوّل مفتوح ثانی زده
دو معنی دارد اوّل نخود خرد بین و لنو بدین بود دوم جامه و پوستین و امثال آن را گویند
که کهنه بود شمس فخری این دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت همه دشمنان سپهر و فلکها
که بگیرد همچو ورد لحش و تخمش تحایای رسید دست حال عدوش که تخمش بباز شد [illegible]
تخش با اوّل مضموم و ثانی مفتوح نام مرغیست که کوچک و خوش آواز باشد استاد رودکی
فرماید بیت کرک را کی رسد صلابت شیر باز را کی رسد نهیب تخش تخکامه با اوّل مفتوح
زال باشد استاد رودکی گفته بیت گر شود بحر کف همت تو موج زنان در شود ابر
سرات تو طوفان بار بر موالیت ببارد همه در و گوهر بر اعادیت ببارد همه تخکامه و خار
تخلی با اوّل مفتوح ثانی زده و دو معنی دارد اوّل بمعنی و فریاد و بانگ و نعره بود
دوم منقار کز بدن جانور بود گوشت را تخلی با اوّل مفتوح ثانی زده خار گیاه بود
تخودن با اوّل مضموم و ثانی مضموم و واو معروف لیش کردن و بناخن کندن بود

تخلی

جمال الدین عبد الرزاق راست بیت چو خار پشتی گشتم ز تیر باران اش که موی بر تن من برم ز زخم آن نشخود
نشخل با اول مفتوح و ثانی مضموم نشخیل با اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی نشخل است که هر قوم شد مولوی
معنوی فرماید بیت گفت حق کر فاسقی و اهل صنم چون مرا خوانی اجابتها کنم تو دعا را سخت گیر
و می شخول عاقبت برهاندت از دست غول هم ازو گویم مثل زدن ز سیمین گرو اسپانش
اتا خوردن بسبب شخولیدن ساییدن بیت آنکه فرمودست او اندر خطاب کره و مادر همی خوردند آب
می شخولیدند هر دم آن نفر بهر اسپان که هلا زین آبخور آن شخولیدن بکره می رسید شد ز
برداشت در خود رمید فصل فا فرز با اول مفتوح ثانی زده و رای مکسور بزای منقوط
زده فربه و قوی را گویند مولوی معنوی فرماید بیت تند و فرزند و شد فربه از داد تو جو
لاغر شود هر کز آن که تو برو ردی فرخوه با اول مفتوح ثانی زده و فا مفتوح و راء و اخفای
باشد مولوی معنوی فرماید بیت آن یکی می خورد نان فرخوه گفت سایل چون بدین شد مشتهی
گفت جوع از صبر چون دو تا شود نان جو در پیش من حلوا شود حکیم قطران گفته بیت
گرسنه و حرص زدن کم شود فرزه نزدیک تو گندم بود فرغم با اول و ثانی مفتوح حادری
باشد که تار جنبان بر سر در چوب به بندند تا بان تار را از هوا بگیرند و در بعضی از
نسخ بجای فا تای فوقانی نوشته اند لهذا در فصل تا از همین باب نیز مرقوم شد
اما اصح بفاست شمس فخری راست بیت بکه آنکه شاه زر باشد چرخ سازد ز مرط از فغم
مرت با اول مکسور ثانی زده بزبان تازی گلیم را گویند فرنیده با اول مفتوح ثانی زده
جنبه بود که داده از آن جدا کرده باشند فژن با اول مفتوح ثانی زده میان باغ باشد

فصل

فصل کاف کج با اول مضموم گیاهی باشد که از میان آب بروید و از آن حصیر بافند و از او ح و دوخ
و کوخ و لخ و لوخ نیز گویند و چون از آن گیاه صورت زشتی بجهت ترسانیدن اطفال بسازند
آن را نیز کج نامند شیخ نظامی در خسرو و شیرین از زبان شیرین گفته بیت غمانم جز عروسی
ساده بی سنگ که از کج کرد ما شندش به نیرنگ عروس کج شبستان را نشاید نه نج آرام
بکار ز الشاید دعم کرم را گویند حکیم سنائی فرماید بیت زان امینی او خستن هر کس کم
بگویند اندر مثل عامه که کج را نیز کج گفته با اول مضموم شعله آتش را گویند و آن را لنکه
نیز نامند کج با اول مضموم ثانی زده گیاهی باشد که از آن حصار و ب سازند و آتش نیز بدان
روشن کنند طبان بمی گفته بیت دست و پای و روی خوبان بر کلخ ریش بهران
زرد از لبس دود کج کلکم با هر دو کاف مکسور دو معنی دارد اول کلمه باشد که در محل
نفرت گویند فقیه ابو اللیث سمرقندی در کتاب بستان که از مصنفات اوست در باب تفضیل
لغت عجم بر عربی آورده که آن سرور بفارسی تکلم فرموده اند و این حدیث روایت
کرده که روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه اتی بتمر صدقة وعنده الحسن والحسین
فاخذ تمرا و دخله فی فیه فادخل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اصبعه فی فیه فقال
کخ کخ واخرج التمرة من فیه کلکخ لغت باسیت دوم آواز خنده باشد حکیم سنائی فرماید
بیت از پی مصلحت بر و خندد کلکی بر بروت او بندد ثم و گوید بیت کلکخ اندر سماع
جست حری چکچک اندر چراغ جست تر نی و با هر دو کلمه مضموم آواز سرفیدن بود
شیخ اوحدی نظم موده بیت میوه پیشه چون بپرورده است دل داننده رانه در خور دست

حورش خرس باشغال شود؛ بادران پشه با بجال شود؛ خرس نیز از خورد دناچارش؛ زود در
گلگخ او فتد کارش؛ فصل اللام لخ بااول مضموم بمعنی کخ است که مرقوم شد حکیم سنائی بنوا
جب آن مست زمستی به تیز سده نه زمردی؛ ورنه بجز و نیز واحظی تمر دلخ لخا بااول مفتوح کفش
باشد و آنرا الکا نیز گویند لخت بااول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد گرز گرم گویند دوم پاره
بود از جنس و نان حکیم انوری فرماید این دو معنی را بترتیب نظم نموده جب باد دستش قوی
واز دستش؛ و دشمنش لخت لخت کشته لخت؛ کمال اسمعیل راست جب بلخت ور شکند از زو بکاسه سر
که هر که لخی از ان خورد سر گشت زجان؛ لخج بااول مفتوح ثابی زده و جیم عجمی زناک سیاه
باشد شمس فخری بقید نظم آورده جب بر رخ دشمنش که چون مار دست هیبت شاه
لخج کند لخچه بااول مفتوح ثابی زده اخگر را گویند بدر جاجرمی گفته جب مه نکند آورد سبل و
هر نفس؛ لخچه بدید آورد آتش تو دمبدم؛ هم او گوید جب آن بسه حمدان نگر آن چشمه حیوان نگر
آن لخچها پنهان نگر و آتش جان پرورش لخشه بااول مفتوح ثابی زده سه معنی دارد اول
بمعنی لخلخه است که مرقوم شد او مرادی راست جب آتش عشق را زبس سورش؛ اشغله
است و غم بود لخشه؛ دوم نام نوعی از آش آرد است سوم بمعنی لغزیدن آمده لخشیدن
بااول مفتوح ثابی زده بمعنی لغزیدن باشد چنانچه مثل است از حروان لخشیدن
واز بزرگان بخشیدن لخلخ با هر دو لام مفتوح بهر دو خای منقوط زده حنیف و لاغر
را گویند مولوی معنوی فرماید جب فخر تبریز بان شاه جهان شمس دین؛ فربه و فرفت
کند گر چه که تو لخلخی فصل المیم مخ بااول مفتوح دو معنی دارد اول آتش را نامند مولانا عبدالرحمن

جامی بنظم آورده نظم در خلوت تنک یافت آن شیخ کرخ؛ پس کرم تنور کی شد از سوز مخ؛
کوهی که کشاده مالک اندر برزخ؛ در کوره شقی دریچه باز دو رخ؛ دوم زنبور باشد بااول
مضموم سه معنی دارد اول لجام گرانی بود که بر سر اسپان سرکش کنند و بتازی مخرنا
خوانند حکیم سنائی این هر دو معنی را نظم نموده جب نزد روی حق پرست که چون مرکبانان
رعین نکند بر سپر در کرته همی مخ کوهی که نشر بهم زده عالم دیوار از میخ چه ترسد چو مرا در
نبود مخ؛ و حکیم قطران بمعنی لجام گران گفته جب اگر خواهی که بر شیران نهی مخ
زند مشتان تمامی دادبستان؛ دوم نام جانوریست که آنرا بتازی سوسن نامند سوم
درخت خرما را گویند و باغ خرما را مخستان خوانند مخه بااول مضموم ثابی زده امید را
گویند شهاب عبدالرحمن گوید جب هر که وار و با جان نکند ره؛ و یک سود اش نماند
نیم لخت؛ مخلج بااول مفتوح ثابی زده و لام مفتوح و جیم عجمی نام گیاهیست که چون چارپا بخورد
ست شود مخید بااول مفتوح هر فرسنده و جنبنده را گویند عموما و خزنده را که در جاها افتد خوانند
خصوصا ابوشکور گفته جب سک هر زن سوی خانه دوید ب به بابدام او در مخید مخمز بااول
مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و زای منقوط آهنی باشد سر تیز که بر پاشنه کفش و موزه
نصب کنند و بپهلوی اسب نخلانند تا اسب تند شود و آنرا مهمیز و مهمان نیز خوانند حکیم
فردوسی فرماید جب خو رستم و رادیدزان گونه تیز؛ بر آشفت از انسان که بود از مخمز
فصل النون نخ بااول مفتوح شش معنی دارد اول تار ابریشم و ریسمان و امثال آنرا گویند
مولوی معنوی فرماید جب چون من همه دو رنج شدم افسرده ز تاریخ شدم با جامه نخ شدم بر خاک سلیم

مبلام

حکیم فردوسی نظم آورده بیت جهان شد که گوئی ثریا نخ است و ماهیش آتش نهاده نخ است
دوم صفت لشکر و جز آن باشد حکیم فردوسی گفته بیت ز بس کوه پیدا نبود و نه شیخ ز نعل
ستوران بر آسمان رفت گرد بر باکشیدند نخ حکیم اسدی نظم نموده بیت کشیدند بر هفت فرسنگ نخ فزون گشت
مردم ز مور و ملخ سیوم زنگلوی رومی بود آن فرشیت بس لطیف و منقش و آنرا
تازی طنفسه خوانند نخ عطار راست بیت آن یکی بر بستر کمخاب و نخ وان یکی بر خاک
خواری خورده نخ حکیم سوزنی گوید بیت ایا بحرمت و تعظیم تکیه گاه ترا زمانه بوده
گوشه نهالی و نخ چهارم نام دیو باشد شاعر بعقید نظم آورده بیت از نخشبی مدام نخ
در جهان کرده نخ نام دیو باشد و شب و شب تیرگی و غم نخچم بمعنی اندک و قلیل آمده
حکیم نزاری قهستانی گفته بیت صفت ترّه زار یا بهبهات چون کنم مشتبه بکوهه
نخ نخ همچو پشت کس نبان نیاشد ملده هرجای نک نک و نخ نخ ششم آهنی باشد که برزگران
بدان زمین را شد بار کنند و آنرا آهخفت و کاو آهن نیز گویند و با اول مضموم و دوم
به قدم رفتن بود به خیال کسی عین القضات همدانی فرموده بیت چون ذره بکوه
نخورد نخ نو تا روز ان و شبان بهی و هم بر نخ نو تا کرد و شم من از نخ مرنخ نو آواز
عدم و بدها نخ نو تا نخاره با اول مفتوح بمعنی ناهار است نخچ با اول مفتوح ثانی زده
و جیم عجمی کیاهی باشد که زمین را بدان بروبند مانند جاروب شمس فخری گفته بیت
تا کند بارگاه او جاروب مژه خویش مهر نخچ کند نخجد با اول مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح
ریم آهن باشد شمس فخری راست بیت کر آهنگران شکر جود تو گویند

بکوره

بکوره در درون نه شود جمله نخجد نخچل با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی مفتوح گرزن اندام
باشد بید و ناخن نابدر و ابد آنرا انشکنج و نیچ با اول مکسور نیز گویند شرف شفروه نظم
نموده بیت بسر انگشت زلف و نخچل چشم دهن تنگ غنچه خندان کن شمس فخری در صفت
اسب گوید بیت از فلک بگذرد ز بس تندی گرش گیری از سر نخچل نخجند بمعنی
نخجد است که مرقوم شد نخجیر دو معنی دارد اول شکار باشد امیر خسرو فرماید بیت
یاران سوار ست نخجیر میرود و سیم نگار و نگار زند بر میرود دوم هر جانوری که
شکار کنند گویند عموما استاد گفته بیت هر کو که تو ور کمان نهی تیر چون سبزه و مدی
نغاک نخجیر نخجیرگان راست بیت بس از یک دو موقان خواست رفتن ور نخجیر دنیا
گرفتن و نه کوهی خوانند خصوصا مختاری راست بیت بنداز بس جیحم نخجیر و بناکوش
تندرو و شیشه و نرکس و کوه یا بهار نا ده و ان نخجیرکان نام نوائیست از موسیقی که باربد
مطرب مصنف است شیخ نظامی در صفت باربد گوید بیت چو نخجیرکان تدبیر کردی بسی چون
زهره را نخجیر کردی نخجیر دال مرد شکاری و شکار اندازان را نامند استاد فرخی فرماید بیت
نخجیر والان این ملک را شاگرد بود فزون ز بهرام نخجیر با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی
مکسور و یای معروف و زای منقوط بمعنی بچیده آمده نخجیل بمعنی نخچل است که مذکور
گشت نخخ با اول مضموم ثانی زده بمعنی نخت باشد و نخری نخستین را گویند نخراد با اول
مضموم ثانی زده نرمی را گویند که پیش رو رمه و گله گوسفندان باشد و آنرا نماز
نیز خوانند و تازی کراز نامند استاد فرخی نظم نموده بیت دشمن او را رمه و آن که درد

ز چرانده شبانست و بره چو بخزار ابوالفرج رونی فرماید بیت شیر سهم تو بر فکنده بکره
گرگ قصاب را بنجاری نخشب با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوط مفتوح نام
شهریست از توران زمین که آنرا بتازی نسف خوانند و از نخشب تا شهر کش که
بشهر سبز اشتهار دارد دو روزه راه است و تا سمرقند سه روزه راه و تا بخارا
نیز سه روزه و چنان اشتهار دارد که حکیم بن عطا مقنع مشهور و معروف مدت
دو ماه از چاهی که در نواحی نخشب بوده بسحر شعبده ماهی بر می آورده که دو فرسنگ
در دو فرسنگ در دو فرسنگ پرتو می انداخت و از آن چاه تا نخشب پنج
فرسنگ است و از مردم معتبر مسموع شد که آن چاه در میدان واقع شده نظامی
نظم نموده بیت نه ماه اینه سیماب داده چو ماه نخشب از سیماب زاده مختاری راست
بیت طلسم چاه نخشب گشت بغدادی مغلطاقش وگرنه چون برآید ماه چندین از گریبانش
و جز قه بر آنند که ماه مذکور را مقنع بسرچی که مردم شد از شهر کش که بشهر سبز مشهور
است بر می آورده و بر طبق این معنی سیف اسفرنگی بقید نظم آورده بیت
عشق بنهمت نظر تو سیف آفتاب را چون مه چاه کش کند بسته چاه عاشقان و از شهر
کش تا سمرقند دو روزه راه است و گروهی آورده اند که محل بر آوردن ماه مذکور
کوه سیام بوده که مابین تاشکند و سمرقند واقع است چنانکه استاد رودکی فرماید بیت
نه ماه سیامی نه ماه فلک که اینت غلام است و آن پیشکار والله اعلم بحقایق الامور
نخکله با اول مفتوح ثانی زده و کاف و لام مفتوح کردکانی را گویند که سخت باشد

ملا عرفی فرموده میان انوری و عرفی ار چوند کشتی گشت حدیث ماه نخشب عرضه دارم ... ماه تابانش

وزدو

وزدو شکسته نشود و مغزش بدشواری بر آید نخیز با اول مفتوح و ثانی مکسور و
یای مجهول و زای منقوطه سه معنی دارد اول قوت و مایه و کمینه باشد حکیم ناصر خسرو
فرماید بیت جان پرمایه هی چون بفروشی به نخیز چیز بی مایه بهمان به که بارزان بدهی
دوم کمین باشد و کمینگاه را نخیزگاه گویند مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت تو ای دل
دژم باش و همواره باش نوای دیده خون ریز چو سه ریزم بنید چیزی که جان مرا
نشسته است چون شیر اندر نخیز سپهر بر رخ اعدای او کشیده کمان زمانه در ره اعدای
او گشاده نخیز سوم زمینی را گویند که شاخهای درختان را در وی فرو برند تا سبز شود و
از آنجا بجای دیگر نقل کنند و آنرا نخبدان و داردان نیز گویند فصل واو وخش با اول
و ثانی مفتوح مرضی باشد مر اسب و استر و خر را که بدان سبب آن حیوان لنگی کند
و آنرا اوفه نیز خوانند کافی ظفر همدانی در عیوب اسب نظم آورده بیت وخش و نسست و
بد لگام و جوش جرد و لنگ و کندرو نابینا وخش با اول مفتوح ثانی زده نام شهر است
از ولایت ختلان حکیم انوری فرماید بیت ای ماه رکاب چتر و گردون رخش
وی همچو سکندر ملک گیتی بخش شمس فخری راست بیت در ملک خدای ملک چون گنج تو نیست
بر گرد و به یکنیه بخش برواه وخش وخشور با اول مضموم ثانی زده و شین منقوط
مضموم و واو معروف پیغمبر را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت بگفتار وخشور خود
راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی هم او در یوسف زلیخا گوید بیت بگو ای خردمند
ازین در سخن قیاس از وخشور داور کن وخشیه با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوط

مکسور و دو معنی دارد اوّل نام جانوریست دوم خیر سفید را گویند وخ وخ این کلمه از توابع
واین را در محلی که چیزی را مشاهده نمایند و او دیدنش طبع را خوش آید بگویند و گاه از
روی طعن نیز بگویند و واخ واخ و وه وه نیز بهمین معنیست حکیم نزاری گفته بیت
کزدم وجو مباش که امسال نان کا درپس جوش بود وخ وخ فصل یای تحتانی مع الجیم
بکری باشد یخنی و دو معنی دارد اوّل معروفست دوم چیزی را گویند از زر و مال و
اسباب و غلّه و حبوبات و غیرهم که آنرا نگاه دارند تا در وقت حاجت بکار برند و آنرا بتازی
ذخیره خوانند شیخ نظامی فرماید بیت مخور غم زصیدی که ناکرده‌ئی ٭ که یخنی بود بهر ناخورده‌ئی
باب دال فصل الف اداک با اوّل مفتوح خشکی بود که در میان دریا باشد و آنرا انجو
و انجوست و جزیره و جزیره و آداک بالف ممدوده نیز نامند ادرام با اوّل مفتوح ثانی
زده ادرم کش بود و آن درختیست که او در زمه بیدان مد و برند ادرقی با اول ثانی مفتوح
بازده نام علّتیست که سبب آن دو چیز بود یکی خلط بد اندر تن دوم قوت طبیعه
و خلط بد نیز دو گونه بود یکی خلطی بود تیز و رقیق یا خلطی بود غلیظ و سودائی که با
خون آمیخته و قوت طبیعت اخلاط بد را از اندامهای شریف باز میدارد و بظاهر
پوست دفع میکند و آنرا ربیون واکریون و داء نیز نامند و بتازی قوبا گویند ادریم
با اول مفتوح ثانی زده عارضی باشد و آنرا اورم و ادرمه نیز گویند حکیم نزاری
نظم نموده بیت میان زنخش پالان کرده در رهم ٭ یک ضرب دو نیمه زد چو ادریم ادرنگ
با اوّل مفتوح ثانی زده و رای مفتوح رنج و محنت باشد و آنرا ادرنگ و ورنگ نیز خوانند

ادغ

ادغو با اوّل مفتوح ثانی زده و غین منقوطه مفتوح بمعنی بلو خواست که مرقوم شد ادمن
مسک خالص را گویند و آنرا بتازی اذفر خوانند سیف الدین اسفرنگی بعید نظم آورده
بیت خورشید قضا و ناصر شرع ٭ آن مهر لقای مشتری فن ٭ صدری که نسیم خلق او عطر
اقطاع دهد بمشک ادمن ٭ ادوس با اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف کسی را
گویند که چشم و نار یکی کند بواسطه علّتی ادوی با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مکسور
و یای مجهول مج باشد و آنرا بتازی صبر و بترکی اکیر و بهندی بج خوانند ادهیا با اوّل
مفتوح ثانی زده و یای مکسور بمعنی اجبر است که مرقوم گشت ادیان و ادیون با اول
مفتوح ثانی زده چارپای درنده را گویند که فربه باشد ادیم با اوّل مفتوح و ثانی
مکسور و یای معروف روزانا مند و آنرا ادیم نیز خوانند و در عربی دو معنی
اوّل نوعی از پوست باشد دوم روی زمین را گویند فصل با بیاکه با اوّل مفتوح
بداندیش و خشم آلود را گویند بدبدیک با هر دو بای مضموم و دال اول ساکن و ثانی
مفتوح بد بد باشد بدبسند بمعنی مشکل بسند لغه استاد فرخی فرماید بیت نگاشتنش
را پر دیده هی نقش کنند ٭ بد بسندان همه لعبت و آن بغداد بدبوز و بدفوز با اوّل
مفتوح ثانی زده و در لغت اوّل با بای عجمی مضموم و در ثانی با فای مضموم بمعنی پوزاست
و آنرا بتو و پتفوز نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت دایه کو طفل شیرآموز را
تا نعمت خوش کند بدفوز را ٭ گر ببندد راه آن بستان سرو ٭ بر کشاید راه صد بستان برو
بدخش با اوّل و ثانی مفتوح نام ولایت بدخشان بود و چون لعل از آنجا حاصل شود گاه

که لعل را نیز بدخش گویند چنانچه حکیم خاقانی نظم نموده بیت صبح پیستاره نمای نخجست اندود

گاه درخش جهان هم

گاه درخش مذاب بدرام بااول مفتوح سرکش و توسن را گویند مولوی معنوی فرماید بیت
تا که نور شوق شمس الدین بمن راحت نمود نفس را بدرام کنون در عشق او شد رام رام
شعر نظم نموده بیت زهی خواجه صدر چارم علامت تعالی الله و مهر بدر الم رامت بدران
رستی باشد که بوی آن ناخوش بود بسحاق اطعمه گوید بیت عیب بدران مکن و هم چو بود نیکو تن
که بمجرای جهان هیچ نزوید بی کار بدرزه بااول مکسور ثانی زده و رای مضموم و زای منقوط
مفتوح و های مختفی طعامی را گویند که در رومال یا در پارچه بندند و از جایی بجایی برند
و آنرا زله نیز خوانند بدره و بدری و بدله بااول مفتوح ثانی زده خریطه باشد مربع که طولش
از عرضش اندک بیشتر باشد و آنرا از چرم و گلیم و شال کنند بدره و زر و زر و پول در آن
کرده از جایی بجایی برند و آنرا بهندی بوری گویند حکیم خاقانی راست بیت بدره بدره
و بدره ملاقت ز تنگ فتح هندوستان عنصری حکیم سنائی فرماید بیت جبه خواهم دراز
نخواهم زر و سیم زانکه بهتر بود ان هر دو زبان بدبدری بدرست بااول و ثانی مکسور
جیب را گویند و آنرا تازی شبر خوانند منوچهری در وصف اسب گوید بیت بدرزا راخته بود بکند
چون عنکبوت بدرست هایی برجولان کند چون بابزن حکیم سوزنی گفت بیت بود از
شرف تو برون یک بدست از زمین نه ملک و نه ملک بدخان و بدسکان و بدشغان هم
نام گیاهیست که آنرا کشت برکشت گویند و آن در فصل کاف عجمی از باب شین مرقوم خواهد
شد بدک بمعنی بدبک است که مرقوم گشت بدکند بااول مفتوح ثانی و کاف مفتوح رشوت باشد

شمس

شمس فخری راست بیت تا نه چند یک نظر دیدارشان روح قدسی جان به بدکند ادر بدره با اول
و ثانی مفتوح و های مختفی خشکه بلادر را گویند و آنرا نیز خوانند حکیم فردوسی راست بیت
بریده باشم با آنکه نسازم خورش جز ز شیر و بدره بدنج بااول مفتوح و ثانی مکسور بلبله
باشد بدیه بااول مکسور ارزن هندی بود فصل بای عجمی بدرام بااول مکسور ثانی زده آراسته
و خوش و خرم بود حکیم انوری فرماید بیت ای ز طبع تو طبعها خرم وی ز عیش تو عیشها بدرام
ممتازی بیت یکی زنده بگو و بخوانش به سرخوان چو روز عید نیز و یک او روی بسلام
در آن بکوی کزین عید صد هزار بیاب ز روزگار وفادار و دولت بدرام و در بعضی از
فرهنگها بمعنی همیشه نیز مرقوم است بدرغه بااول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح غمگین
و اندوهناک بود حکیم فردوسی فرماید بیت شنیدم چو دستان زما در بزاد برآمد هم
کار ایران بباد که چون او جدا شد زما در رفتار جهان سر بسر گشت پر قیل و قال زال زاد
چو مادرش پرورخته شد روانش از آن دیو بدرغنه شد بدرنه بااول و ثانی مفتوح بزده
و نای منقوط مفتوح و بدره بااول مفتوح ثانی زده حصه و بهره باشد و در فرهنگی بمعنی چیزی که
در جامه بالنگی بسته باشند نیز بنظر رسیده بدرود بااول مفتوح ثانی زده و رای مضموم
و واو معروف دو معنی دارد اول بمعنی سلامت بود شیخ نظامی فرماید بیت
اگر قطره شد چشمه بدرود باد شکسته سبو بر لب رود باد دوم وداع را گویند خواجه
حافظ گفته بیت ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آنست که بدرود کنی زندان را
بدسند بااول مکسور و ثانی مفتوح بدرسبی را گویند و آنرا بدرسا نیز خوانند بدرواد

با اول مفتوح و ثانی زده بمعنی بتوه است که در فصل بای عجمی از باب تای فوقانی مرقوم شد
شمس فخری راست بیت علاوه سخا و قلم خسرو ستاره حشم که هست خلق جهان از عطای او بتوار
به با اول و ثانی مفتوح نام درختیست که بر بلد هند و عرب آنرا غرب گویند شاعر گفته بیت
سهم تو او افکند به بیجان بید برگ بر پیکر معاند تو لرزه چون بته و با اول مضموم رکوی سوخته
و چوب پوسیده باشد که بر زبر سنگ چخماق نهند و چخماق را بزنند تا آتش در گیرد و آنرا خف
و پود و ونک نیز خوانند و در ولایت عراق عجم پد و پود با هم ترکیب کرده خف پدپود گویند
شمس فخری راست بیت خسرو اعظم جمال دنیی و دین آنکه هست آتش تیغ و راجان دشمن اطر
پده فصل تای فوقانی تدرو با اول مفتوح و ثانی مضموم جانوری باشد سرخ رنگ که بیشتر در جلها
پیدا شود و تدره با اول و ثانی مفتوح بمعنی تنبوده باشد حکیم نزاری نظم نموده بیت وسواس بیکار
تو گشته کفن برو چون تار کرم پیله که برخود ز خود تنده فصل جیم جبارک با اول مضموم
نام بازیست که آنرا کوره گردان نیز گویند جداوی با اول مفتوح و واو مکسور علوفه
و میم سوم بوکر را خوانند جدجین با اول مفتوح و ثانی زده انبانچه باشد که آنرا از پوست ساخته
باشند جدکاره با اول مفتوح و ثانی زده و کاف عجمی راهبهای تمغلشار را گویند ابوالحسن شهید گفته
بیت جبار نار نزار و سیم ببی زهر مذهب ببی به سیم از کوه کوه جدکاره استادراست ب
زاری نکوکار کرده تمام ز جدکاره کرده سراسر تباه فصل جیم عجمی چهار با اول مکسور چیزی
باشد که از ریسمان و چرم بسازند دو دست و پای اسب و استر مدد و فعل رابان ببندند و آنرا
شکال و شکیل نیز خوانند خواجه عصمت الدین بخاری گفته بیت از تار عنکبوت همی کردنش چدار

کش

کش طاقت گسستن آن ریسمان نبود شاعر فرموده بیت تند آنچنان که خامه تصویر بیگاه نگاشت صورتش
را بر صفحه جدا از چدروا با اول مضموم نام رستنیست نباتی تلخ که درد و اها بکار برند و آن مسهل
بود آنچه در سقوطره شود بهتر باشد و آنرا ایوا نیز گویند و بتازی صبر و بهندی ایلوا خوانند فصل
خا خداپکان پادشاه باشد حکیم انوری راست بیت خداپکانا سال نوت همایون باد
همیشه روز تو چون روز عید میمون باد خذره با اول مضموم ثانی زده و فتح راء نیزه بهره خزرا
گویند حکیم سنائی فرماید بیت نه دران معده خذره صید نه دران دیده قطره باقی
مولوی معنوی فرماید بیت ای امیرخان و بغراخان سوخاتی چه شد کز چنین خوانی بخنی
خذره تتماج را خدنگ با اول و ثانی مفتوح پل باشد حکیم نزاری گفته بیت ز احتفالگه
بحلمست در روت مشهور نه فرمثلی و بیدام بگویم چون به این مثال مراهم حکایتی بود دست
از این مثل خدنگی ساختم بر آن همچون خدنگ نام درختیست که از چوب آن نیزه و حنای زین
و امثال آن بسازند و چون بیشتر از آن چوب تیر می تراشند لهذا تیر را خدنگ
میگویند مولوی معنوی فرماید بیت حمله او را کلات بر هزاران لنک او سوار باد پران
چون خدنگ امیر جنوراست بیت بدست هجر تو بر جان بی قرار زدم هزار خدنگ که ستالیم
در کمان او گرو خدو با اول و ثانی مضموم آب دهن باشد و آنرا خیو و تفو نیز گویند مولوی
معنوی فرماید بیت او خدو زد بر رخی که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه حکیم
سوزنی گفته بیت از بد چرخ اسیان کردان خشک شد در دهان بنده خدو حذدک با اول
و ثانی مضموم پراکنده و پریشان شدن طبیعت باشد از امور ناملایم و در فرهنگها مرقوم است

که رشک و حسد و خجالت و خشم و طیرگی بود حکیم انوری فرماید بیت از حسد فتح تو خصم تو بی کرد
اسپ همچو جیکز خدوک چرخ را مادر شکست مولوی معنوی نظم آورده بیت نفس المتعفف
معده را من نکنم حرف خود زانکه خدوک شود خوان مرا از ین مگس خدلش با اول و
ثانی مکسور و بای مجهول کدبانو را گویند ابو سلم شباری گفته بیت در ظاهر اگر به نام
درویش زنیم چه زنی بطعنه هر دم خدلیش دارد هر کس نجابا ندازه خویش در خانه
خود و بنده را او خدلش خدیو و خدیو با اول و ثانی مکسور و یای مجهول بادشاه بود
شیخ نظامی گوید بیت خدیو جهان در جهان تاختن برآراست عزم سرافراختن حکیم نزاری گفته
بیت بر پسند مراد نشسته جهان خدیو آن کش فلک بطوع کند عبید خطاب فصل دال و در جانوران
درنده را گویند چون شیر و ببر و گرگ و امثال آن حکیم سنایی نظم نموده بیت مملکت را
ثبات درخواست بی خرد مرد همچو غول و دد است دده با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد
اول بمعنی دد و باشد که مرقوم شد حکیم سنایی فرماید بیت چه بوی چون سگ و دیو و دده
چاره هیچ اندرین گدای کده دوم پیر و پیشوای قلندران را گویند فصل را رد با اول مفتوح
دو معنی دارد اول حکیم و دانا بود فردوسی فرماید بیت به پرده درست این سخن را ز جوی
به پیش ردان آشکارا مگوی دوم دلاور و پهلوان و بهادر باشد حکیم فردوسی راست
بیت سیاوش رد را برادر توی بگو هر زسالار برتر توی رده با اول و ثانی مفتوح
اول رسته و صف بود حکیم فردوسی گفته بیت سواران ایران همه همگروه رده بر کشیدند
در پیش کوه دوم چوبی باشد که در زیر آن عالنگها نصب کنند و بر گردن گاو بندند

و بر بالای

و بر بالای غله کار نگاه جدا نشده باشد بگردانند تا غله از کاه جدا شود و آنرا شیخ و چون هم خوانند
و بزبان علمی اهل هند دندانرا گویند فصل رای منقوطه زدر با اول مکسور و ثانی مفتوح لایق
بمعنی لایق و سزاوار آمده و آنرا ارز در نیز گویند استاد معزی فرماید بیت با اول مکسود
دوستان تو سراسر زدر خنده و نار دشمنان تو بجای زدر خنده ریش زدودن با اول مکسور
پاک کردن بود چنانکه دل را از غم و آینه و شمشیر و امثال آنرا از زنگ و اعضا را از چرک و ملک
را از فتنه و مانند آن رشید وطواط نظم نموده بیت ای برده سر زلف تو رنگ از دل تو
نزدوده و فاده مهر رنگ از دل تو تا کم نشود که بر ملک از دل تو موم ملا زدل امن بر بند و سنگ از
دل تو منوجهری راست بیت چندانکه تو وانمی رحمت بخودی چندانکه تو دانی ملکت بزدودی
زده با اول و ثانی مفتوح چهار معنی دارد اول آراسته را گویند حکیم فردوسی فرموده بیت کشیدند
گروان رکه بر رده بطوق و بزنجیر زرین زده شیخ نظامی نظم نموده بیت لشکران بزمه
بر ندزده کبک و دراج دست نبرده دوم بمعنی خورده آمده و زدن بمعنی خوردن باشد
ابو المفاخر رازی در منقبت حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه الف الف
التحیة و الثنا نظم آورده بیت ای زده چون عقل در روح لقمه انوار علم وی شده چون حشم
و لباب طعم ارباب طمع استاد راست بیت نان خود باره و دوغ زنی به که بر خوان
شه آرونغ زنی سوم بر بدیه بود شیخ سعدی گفته بیت نماند حاتم طائی ولیک تا باید بماند
نام بلندش به نیکویی مشهور زکوة مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان بزند بیشتر دهد
انگور چهارم جبری کنه و فرسوده بود فصل ذای عجمی ژد دار با اول مضموم و ثانی زده واو

بالف کشیده ماه پروین را گویند و آنرا پرن نیز خوانند ژده بمعنی آژدن بود که مرقوم شد حکیم فردوسی
فرماید بیت نیز و یک آن گرگ باید شدن بهم چرم او را به پیکان زدن فصل سین مع دال سداب بااول
مضموم دو معنی دارد اول گیاهی باشد دوائی که مشهور و معروفست و آنرا العربی نیز
سداب خوانند و آن خوردن دفع قوت باه کند دوم بمعنی قوت و قدرت آمده استاد
رودکی این دو معنی را نظم آورده بیت اگر سداب بکار ندواد تو باد کنند سداب مرد
در تن فزودن شود ز سداب سدانیه نام قریه ایست از قرای بلخ که از زمان منوچهر
ملک تا زمان استیلای اسلام از موقوفات نوبهار بلخ بوده و تولیت آن متعلق ببرمکیان
که بوده او را برمکی می نامیدند چنانچه شرح این اجمال در ذیل لغت برمک انشاء الله تعالی
مرقوم خواهد شد سدپایه نام خزنده ایست که در گوش رود و آنرا هزار پایه نیز گویند
سدکام بااول مفتوح ثانی زده دعا از کسی چیزی طلب کردن بود از روی ضرورت سدکاه
بااول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی بمعنی درگاه باشد صفی عالی گفته بیت سدکاه تو شد
ز سدکیس بلند است بل سده اث از سدره و از سد سکندر سدکیس بااول مفتوح ثانی
زده و کاف مکسور و یای مجهول قوس قزح باشد عمادی نظم نموده بیت نداردور که شاه
جهان و بس بگیتی در بحر تمثال سدکیس سده بااول و ثانی مفتوح سه معنی دارد اول نام
جشنیست که پارسیان در دهم بهمن ماه کنند و آتش بسیار افروزند و ملوک و سلاطین
مرغان و جانوران صحرای را گرفته و دسته‌های گیاه بر پاهای ایشان بسته آتش در آن زنند
و رها کنند تا در هوا و صحرا بپرند و بدوند و شعله های آتش در کوه و بیابان بزنند و بعضی

گویند

گویند که واضع این جشن کیومرث است و باعث برین جشن و وجه تسمیه اش بسده آنست که چون
کیومرث را صد فرزند از ذکور و اناث بوجود آمدند و بحد رشد و تمیز رسیدند درین شب جشن
نموده آنها را کدخدا ساخت و فرمود که آتش بسیار برافروختند بدان سبب آنرا سده نام نهاد
و سده که عدد معین است بسین است نه بصاد و جه صاد در کلام عجم نامده و فرقه برآنند که این
جشن را هوشنگ بن سیامک اختراع نموده آورده اند که هوشنگ در روز مذکور با گروهی بطرف
کوهی رفت ناگاه اژدهایی بنظرش درآمد سنگی برداشته بجانب اژدها انداخت آن سنگ خطا
شده بر سنگ دیگر خورد و آتش از آن سنگ بجست و چون دران زمان هنوز آتش
از سنگ ظاهر نشده بود هوشنگ با همراهان از پیدا شدن آتش شادمان گشت و آنرا
نور الهی دانست و شکر ایزدی بجای آورده قبله ساخت و وجه تسمیه اش بدین اسم
گفته که چون ازین روز تا نوروز پنجاه روز و پنجاه شب است که مجموع صد باشد آنرا
بسده موسوم ساختند و مصوب آن سده جشن حکیم خاقانی راست بیت بکذا کانش سده در
جان ما زند این هجر کافر تو که آب بر سان ماست حکیم ازرقی فرماید بیت از جور سبز
تو مهر و مه بهمن در هر نفس از سینه برآرم سده ای عشق تو در دل من آتش زده مردی نمود
سبزه با دل شده دوم قریه ایست از قرای اسپاهان حکیم نزاری نظم نموده بیت
چارشنبه در سده دارم بحمدالله مجد که کنگ شوم و باد و سخت وا با سور و نان جوا سوم نام
درختیست که در دارالمرز و ماورا النهر و دیگر بلاد ایران و توران بیشتر شود و مشابه بزرگ
باشد که تنه آن بدستواری در بغل سه چهار کس درآید و برگهایش هم شاید که باران از آن

نکذرونا و دو بیت سوار در سایه آن درخت آرام نتوانند گرفت و بجدی عذور بود که برگی از دیگر برگ
های آن بلند تر نباشد و ساقش بغایت موزون و لطیف بود در آن درخت چیزی کرده مانند
خریطه که از چرم ساخته باشند بهم رسد و پر از پشه باشد و در ایام بهار و میان آن قطره
آبی بهم رسد و در تیرماه منجمد گردد و مانند صمغ که آنرا بعوض صمغ در سیاهی کنند سیاهی را رنگین و
شفاف سازد و آنرا پشه خانه و پشه دار و پشه غال و سار خکدار و سار شکدار و تاژین و کرلم
لاشکر و اغال پشه و کنجک و دردار نیز خوانند و بتازی شجرة البق نامند فصل عین منقوطه
غارونشدیار با اول مضموم ثانی زده زمینی را گویند که بجهت زراعت شکافته باشند حکیم ناصر خسرو
فرماید بیت گل خوشبوی پاکیزه است اگرچند بروید جز که در سرگین و شدکار غماری از دهقان
فلک گوید بیت برزه کاو بیت کاو بیت کو خوردن اچار برنجی که خود کند شدیار فصل عین منقوطه
غداره با اول مفتوح چکان بزرگ را گویند غدر با اول مفتوح و ثانی مفتوح جبه جامه باشد
و آنرا کدر نیز گویند غدنگ با اول و ثانی بنون زده و کاف عجمی ابله و نادان و بی اندام بود
شمس فخری گفته بیت مخالفان ترا چون سترنگ باد اشهد گرفته خلق جهان نشان بخرد
همچو غدنگ فصل فا فدرنگ با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح بنون زده و جیم مفتوح
دو معنی دارد اول دیو بیست که در خواب مردم را فرو گیرد و آنرا گویند که ماده سودا
که در خواب جان نماید و آنرا بتازی کابوس خوانند و هم بر امون دهن باشد و آنرا
بخور و بوزنیز نامند فدرنگ با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح بنون زده و
کاف عجمی چوبی باشد قوی و کنده که در پس در اندازند تا گشوده نشود و آنرا دسور و کلند

نیز خوانند

کاو

نیز خوانند شمس فخری راست بیت نکبه را بجوامیب اختناق زوال زخوب دریا یخ از
شکنجه فدرنگ فدرونگ با اول مفتوح ثانی زده و رای مضموم و واو معروف و نون
مفتوح سنگی را گویند که بر سر حصار نهند که چون دشمن بپای قلعه آید بر سرش اندازند
فدره با اول مفتوح ثانی زده بوریای باشد که از برگ خرما بافند و بر بالای چوب بهای
سقف خانه بگسترند تا خاک ریخته نشود فدوند با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح
چوبیست که در پس در اندازند بجهت استحکام فصل کاف کد با اول مفتوح دو معنی دارد اول
خانه باشد استاد فرخی فرماید بیت بنگیداند بت را خانه کردند و ران خانه بهندو
های بیل کهرد دوم بمعنی کشت آمده کدبانو دو معنی دارد اول بی بی و خاتون خانه را گویند
چه کد خانه و بانو بی بی و خاتون بود و در عرف زنی را نامند که معتمد و موقر باشد و
ترتیب خانه و سامان سرای بر وجه لایق کند مولوی معنوی فرموده بیت تا بکی عشر
نبیند جز خوجو هر کن ندید عشرت کدبانوی با کدخدای سیر دوم منجمان و نیل جسم
را خوانند چنانچه کدخدا دلیل روح را گویند و کیفیت و کمیت عمر و دلایل آنرا از بن
و واصل که کدبانو و کدخدا باشد قیاس نمایند چه کدبانو بمثابه جسم است و کدخدا
بمنزله روح و کدبانو بی کدخدا و کدخدای کدبانو بکار نیاید بهمین جهت کدخدا دلیل روح را گویند
و کیفیت جسم بی روح و بی روح جسم و هر کدام از بن و واصل کمی و دیگری باشد عمر مولود
را بقا نبود و کدبانو را بونانی هیلاج خوانند و معنی آن چشمه زندگانی است کدخدا دو معنی
دارد اول صاحب خانه را گویند چه کد و کده خانه باشد و خدا صاحب و مالک بود در عرف کسی را

گویند که معبر و موبد و کاساز و مهم گذار بود با مردی که زن خواسته باشد دوم بمعنی شاه
را نامند حکیم فردوسی راست بیت کیومرث شد در جهان کدخدای نخستین بکوه
اندرون داشت جای؛ پاسب اندر آمد جهان کدخدای؛ بجنبید چون کوه لشکر ز جای؛
این آیین نظم نموده بیت شهریارا توئی آنکس که جهانرا بسر آمد کدخدای تو فرمود خدای
منقال؛ سوم باصطلاح منجمان دلیل روح را خوانند و شرح این اجمال در ذیل لفظ کد
مرقوم گشت حکیم سنائی فرماید بیت صاحب الساعة و دلیل نهار؛ طالع و کدخدا
و خانه جار؛ شیخ اوحدی گفته بیت مهر او رز سپر این اجرام؛ سیر هیلاج و کدخدا و سهام
کدرم با اوّل مضموم ثانی زده و رای مضموم غله باشد مانند ارزن که اکثر و اغلب میان
زراعت برنج شود حکیم سوزنی راست بیت گرسنه نیز نا بفرماید؛ کدرم و جو که برنج در
از زن خویش کدف با اوّل مفتوح و ثانی مضموم بفا زده کاسه را گویند حکیم
نزاری نظم نموده بیت بجان دوست که گر صد هزار سال برآید؛ نه ممکن است که سودا برد ان
رود ر کد فهم کدکده با هر دو کاف مفتوح آواز و صدای خایسک و سندان و امثال
آن باشد کدن با اوّل و ثانی مکسور دو معنی دارد اوّل نام روستائیست که مردم آنجا
در عاشورا گریه و زاری بسیاری کنند و قریب به هزار مرد در آنجا گرداننده دوم هیزم
باشد و آنرا اکنون بکاف مضموم و واو مکسور نیز خوانند کدنگ و کدنگه با اوّل مضموم و ثانی مفتوح
و کاف عجمی چوبی را گویند که دقاقان و گازران بدان جامه را دقاقی کنند حکیم سوزنی گفته
گازر حسیری گفته بیت بازهای مرا تا چگونه ایم از آب؛ بسنگ بردن اندر بود تا قباد

بدار

بدار چوب تو سر پنجم کدنگ بزن؛ ز عشق روی تو بیزارم ار کوهم آه؛ کدواده با اوّل مفتوح
ثانی زده بنای خانه و عمارت بود سیف اسفرنگی گفته بیت با یاد تو گل نگار کشته؛ دیوار
بهار جا نه در جهان؛ در عهد تو استوار مانده؛ کدواده عمر است بجان؛ شمس حنبدی راست
بیت ز فرع پیش طلب اصل کز برای بنا؛ درست باید کردن نخست کدواده کدوخ
با اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول حمام را گویند استاد رودکی نظم نموده بیت
بیشم آمد بامدادان آن نگارین از کدوخ؛ با دو رخ از باده لعل و با دو چشم از سحر شوخ کدوده
با اوّل و ثانی مضموم دو معنی دارد اوّل خراش و خراشیدن بود دوم بمعنی گرفتن
آمده کده با اوّل و ثانی مفتوح دو معنی دارد اوّل بمعنی کداست که مرقوم شد مولوی
معنوی فرموده بیت زین باده نوش افسون کنم؛ تا جمله را مجنون کنم؛ تا تو خایی
عاقلی در حلقه را و هم کده؛ اثیرالدین اخسیکتی در صفت عمارتی گفته بیت از دست نهاد
تو انگشت گران جنت؛ جامه که شدی اکنون حور ا کده دیگر؛ دوم ده را گویند مسعود سعد راست
بیت سنی از دو باده چو ساغر دو شود؛ گرد و کده ویران چو کده بود دو شود بیت و با اوّل
مضموم سه معنی دارد اوّل لانه بود دوم کلیدان خانه باشد این دو معنی را شمس فخری بنظم
نظم نموده نظم آنکه طفلان امل را دایه کام و مراد؛ حزب تیر و شکر شکرش بگشاید کده کشته زامین
ساحت ملکش زنو زدان آنجا که؛ خانها امین شد ندارد زحمت قفل و کده؛ سوم بمعنی خراش و
خراشیدن آمده و آنرا کدوه نیز خوانند کدبن کدبنه با اوّل مضموم ثانی و مکسور و
بای موقوف و نون مفتوح و اخفای ها بمعنی کدنگ است که مرقوم گشت حکیم ناصر خسرو

فرماید بیت نوای حجت مومنان خراسان ٭ امام زمان زین و امین ٭ دل مومنان زانده وسواس امانی
سر نامهء ابجد کدیُ مسعود و سعد راست بیت از جو بر سینه ماند چون کنده از بن ٭ دز کرد مغز
کرو چون جامه از کدین ٭ شیخ نظامی نظم نموده بیت بر هر که زدی کدینه گرز ٭ بشکستی اگر
بودی البرز حکیم نزاری بمعنی ثانی گفته بیت اگر پیشانی داری چو سندان ٭ نه پیچی از
کدین رعد مار و پیچ هم که گوید بیت پنداشتم که زیر کدین مجاهده ٭ سندان روزگار بنوشی
و نتوان شکستم کدیور با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و واو مفتوح بر زده دو معنی دارد اول
مزارع را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت ماه بجاه میکند شاه فلک کدیوری ٭ عالم فاقه برده
را نوشه دهد توانگری ٭ مایده سپاه داد بره هر صفت توانگران ٭ برزگری کند بکار اجل
کدیوری ٭ دوم رئیس ده را نامند این در ذیل لغت کده مرقوم شد فصل کاف عجمی کدا
با اول مفتوح گدا باشد و گدائی را نیز گویند مولوی معنوی فرماید بیت شکرت جوانکند
شدن لب شکر فروشش ٭ چو عباس دوس روز ترز شکر فروش کدکن ٭ و گدیه گدائی را
گویند حکیم آذری نظم نموده بیت نیست حاجت مرا بافسانه ٭ گدیه خوش نیست گنج در خانه
گداره با او مضموم بالاخانه تابستانی باشد و آنرا پرواره و پرواره و فرواره نیز گویند
و در بعضی از فرهنگهای بمعنی تختهای که بام خانه را بدان پوشند هم مرقوم است گدا
غازی لولی و ریسمانباز را مند چون نو عروس قدیم غازی لولی و ریسمانباز را میگویند
چنانکه مرقوم شد متاخرین خواسته‌اند که درمیان غازی عربی که غزا کننده بود و غازی
پارسی فرقی باشد این را گداغازی نامیدند چنانچه مولوی معنوی نظم فرموده بیت

جنبش

جنبش جان کی کند صورت گرمابه ٭ صف شکنی کی کند اسب گداغازی ٭ مولانا مطهر گفت
بیت دی کرمال نداوی ملوک را لبساء ٭ کنون چنانست که زرمال آن کثیر و قلیل
شود برات گداغازیان و ایتام ٭ زبولیایش کتبر کمین کنند تحصیل ٭ گدک و گدک با اول
مفتوح ثانی زده و رای مفتوح سلاح جنگ را گویند استاد فرخی فرماید بیت روز
شب در پرتو کدیک باشنده چو سرو ٭ سال و مه برکفا تو باده استوده چو زنگ گدت با اول
مکسور و ثانی مفتوح بمعنی بدست است که نوشته شد گدک با اول و ثانی مفتوح بیای
کبیا باشد که درمیانش برنج و برگوشت در روغن پر کرده بپزند بسحاق اطعمه گوید بیت
بامداوان که ترتب گدک و باجه زنند ٭ میبرند از پی آن کله و کبیا در کار گدکی بهر دو
کاف عجمی مضموم کلمه باشد که بدان بز را بطلبند و بخوانند و گاه بزبزی نیز گویند این یمین
نظم فرموده بیت زانکه وی راست ناسل زده اند ٭ نشود بز بگدکی فرمه ٭ و بزبان هندی
جنبانیدن سر انگشتان را گویند در زیر بغل کسی تا بخنده افتد و آنرا بفارسی غلغلیچ
خوانند فصل میم مدنک با اول و ثالث مفتوح بنون زده و کاف عجمی کلید چوبی باشد که
کلیدان را بدان بگشایند مولوی معنوی فرماید بیت کون خری دم خری کیر و ریو
زانکه کلیدان شود بی مدنگ ٭ خواجه سلمان ساوجی گفته بیت نیزه شاه هر جا که رسد بگشاید
سر آن نیزه مگر بود فتحنت مدنگ ٭ و در فرهنگی بمعنی دندانه کلیدان و پره قفل نیز تحریر در
آمده مدهون بوبست و دباغت کرده را گویند حکیم اسدی راست بیت صد و بیست کردون
همه میغ و رنگ دو چندین سپرها مدهون گرگ ٭ فصل نون ند با اول مفتوح بمعنی شد و خنده و بند

ومنوب باشد ابوالفرج رونی گفته بیت کر بخت را وجاهت واقبال را ندست از خدمت محمد بهروز
احمد است دوم در عربی دو معنی دارد اول نوعی از بخور باشد که مرکب از عود وعنبر
ومشک بود وبوی وی مقوی قلب است و واقع سوم واکرا بپارسی کشته گویند
حکیم سوزنی راست بیت هوای او بید و مشاهین دل از برم بربود که چنگ شاهین
از مشک بود وعنبر وند دوم بمعنی رفتن ورسیدن آمده وبا اول مکسور هم در عربی
مانند ملمنا را گویند ملب با اول وثانی مفتوح و واو بر هفت باشد وآنرا تمازی
غدر را خوانند اثیر الدین اخسیکتی فرماید بیت ملب و ولت تا باخته بر چید بساط منزل عالم
تا و بیه برون تاخت براه و چون ان هفت بگذرد و بازده بر صدا آنرا تمامی ملب و واو خرد
نیز گویند وتبازی دامی نامند وچون بعقده صد انرا است وچون خوانند وشرح آن
در ذیل لغت دست خون مرقوم است واگر از دست خون بگذرد حکم اول بیدا کند چاکر داو
ولوا کنندان و او هجیهم عتو د ملک داد اول میگویند وبعربی سه معنی دارد اول کرو قمار
بود دوم نشانه جراحت است سوم هلاکه را خوانند فصل واو ودد بوزن ومعنی بد آمده
فصل ها ونج وهنک با اول وثانی مفتوح اسب جنک را گویند بده با اول مضموم وثانی
مفتوح بمعنی حق آمده حکیم قطران فرماید بیت مهر خواهی زمین وبی مهری
بده خواهی زمین وبهیده وآنرا بهوده نیز گویند وبهیده وبهوده بمعنی ناحق بود باب
دال منقوط چون درین باب غیر از چند لغت معدوده یافته نشد آنرا منقسم بفصول
نساخت واگر کسی گوید که در لغت آذر ودیگر لغات که لفظ آذر با اول آن در آمده مثل آذرگون

وآذر

وآذر بایجان چه مسکوی مخفی نماند که چون در زبان پارسی الف ممدوده را دو الف
اعتبار میکنند درین لغات ذال حرف سوم واقع شده نه دوم بذله خواندن شعر
با آهنگ حکیم آذری نظم نموده بیت بذله گوی میان جمعی بود سر فکانش نه بهر دیش
بذیون با با مفتوح ثانی زده ویای تحتانی مضموم واو معروف الحمد حوب بقعیل گویند
صاحب فرهنگ منظومه بنظم آورده است بیت بدز بالا بود بلند بهین هست بذیون
تماشاهای گزین بذرفتن وبذیرفتن با اول وثانی مکسور ویای معروف قبول
کردن بود حکیم اسدی فرماید بیت ولیکن از خدا از زمانه راهبر است کفت بروزی خلق
خدای بذیرفتار بذیره با اول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف استقبال را گویند
حکیم سنائی نظم نموده بیت منزل عفو او بدست گناه لشکر لطف او بذیره آه استاده عفری
فرماید بیت سوال رفتی پیش عطا بذیره کنون همه عطای تو آمد بذیره پیش سوال تذرو
با اول وثانی مفتوح نام مرغ دشتی باشد کذاردن وکذاشتن با اول مضموم ومعنی
دارد اول معروفست دوم بمعنی کذاردن بود حکیم قطران گفته بیت ور بید ولت
رود کار از چرخ بگذارد سرم خادم آن در کهم جاوید وخاک این درم حکیم فردوسی نظم
نموده بیت ورا خواندی کو کرد کیز کذار کوه بگذاشتی تیغ و تیر کذشته راه را گویند فصل الف
ارناب ناار با اول مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی اگر باشد وآن معروفست دوم اره
را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت چو خستو نیابد نه بند و کمر بر تم میانش ببرند اره
اثیر الدین اخسیکتی راست بیت کلک مانی طبعش استاد چابک صورت باکاز رانده که منقش از کشید

سوم سفل دانه را گویند که روغن از آن کشیده باشند و آنرا اهر دسل و کنجاره نیز خوانند اران
نام ملوکیست از ولایت آذربیجان حکیم خاقانی گفته بیت فتح اران نام را ز بور زده ایام
فتح عراق و شام را وفی مسما داشته حکیم قطران راست بیت تا باران بوی نوبهت عجب
گذر آن حسد برد ایران ارتند با اول مفتوح بمعنی اروند است که انشاء الله تعالی بعد ازین
در همین فصل مرقوم خواهد شد اربو با اول مفتوح ثانی زده و بای مضموم و واو معروف
امرود باشد و اربو دار درخت امرود بود شاعر گفته بیت بهر جشنم بهای اربو دارست بی الدار
عزه و بار ارباب با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح ملخ آبی باشد و آنرا میک نیز خوانند
و بتازی جراد البحر و بهندی جهینکه گویند ارتجک با اول مکسور ثانی و تای فوقانی مفتوح
برق باشد فرید الدین احول گفته بیت شد نشسته به پشت پیل چو ابر انگر زد جو ارتجک در
او بروی راست بیت اسپ باد و زین شغی در لشکر شاه بهار ابر فیل کوس تندر ارتجک زرین
کجک ارتنگ با اول مفتوح زده و تای فوقانی مفتوح نون زده و کاف عجمی نام نگارنامه مانی
نقاش باشد سیف اسفرنگی راست بیت اگر مانی شود زنده چو بیند نقش تو نقش همی بادار زحم
نگار بستان ارتنگش رفیع الدین لنبانی گفته بیت صبا نگاشته آن نقشها که بری آن
ماه تاب لطف فرو شسته تخته ارتنگ و گاه ارتنگ بر مانی اطلاق کنند چنانچه شرف شفروه
نظم نموده بیت با کلک تو چون قلم زند ارتنگ چه ساده نگار گر که ارتنگ و در فرهنگ هندو
شاه نوشته که نام بتخانه باشد ارتشیدار با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مکسور و یای
مجهول و شین منقوط موقوف دو معنی دارد اول سپاهی و لشکری را گویند ز ارتشت بهم

کفته

کفته بیت بشر ورزند غا دار بشیدار ان سلح پر و پیاده با سواران دوم نام رود بیست پس بزرگ
در حدود دشت قبچاق ارج با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد اول قدر و مرتبه باشد
و ارجمند صاحب قدر و خداوند مرتبه را گویند چه مند بمعنی صاحب و خداوندی آمده شیخ
عطار فرماید بیت بجای او فنی کاکتجا ناسی زاید حقیقت بی ساب زهاله فارغ و در حملکی ارج
در بقا کرندی خویش را ارج دوم بمعنی کندن است این دو معنی را حکیم سوزنی نیز ترتیب
نظم نموده بیت بمدح و ثنا ارجمندی خود را بمدح و ثنای تو با ارج کردم نقبل همای همایون همت
دو بازوی ثاغ و بیغ ارج کردم سوم کرکوان را نامند مولوی معنوی راست بیت یک جهان
پی نوا پیل وار ارج پی طلسمی کی بها بشی بنر مرغ چهارم نام مرغیست که پران در غایت تیزی باشد و
و با لشکر میدان بر سارند و آنرا ابزکی مرحوانند پنجم بمعنی قیمت آمده و آنرا از نیز نامند ارجاسپ
با اول مفتوح ثانی زده نام نبیره افراسیابست که بر توران بادشاه بود و دراوین قدر میکن
داشت و بیت و چه پسر گشتاسپ را در جنگ کشته بود و لهراسب پدر گشتاسپ که ترک بادشاهی
کرده در بلخ بعبادت مشغول بود بقتل آورده و به آفرین و بهای را که دختران گشتاسپ بودند
گرفته در روبین دژ محبوس داشت آخر الامر اسفندیار بن گشتاسپ توجه نموده بدر
روین دژ رفته فتح نموده ارجاسپ را کشته خواهران خود را خلاص کرد ارجنگ با اول
مفتوح ثانی زده و جیم عجمی بمعنی ارتنگ است که مرقوم گشت ارد با اول مفتوح ثانی زده
قهر و خشم باشد شاعر گفته بیت در دو زخم ارد نشانی از آتش ارد با الله نمشوم ز عشقت
نعم سرد گر سینه ام ار تیغ جفا چاک کنی جای دل خون کشته زاده بهم در و دال ارد با اول مضموم بمعنی

شبه و مانند آنده و با اوّل مکسور دو معنی دارد اوّل اسم فرشته ایست که موکل است بر دین و تدبیر امور
و مصالح روز ارد بدو متعلقست دوم نام روز بیست و پنجم است از هر ماه شمسی نیکست درین
روز جامه نو بریدن و پوشیدن و نشاید سفر کردن و نقل و تحویل نمودن حکیم فردوسی
فرماید بیت سر آمد کنون قصه یزدگرد بماه سفندارمذ روز ارد اردشیر با اوّل مفتوح ثانی زده
دو معنی دارد اوّل نام بهمن بن اسفندیار است چون جدش گشتاسب او را بس دلیر و شجاع
دید بدین نام خواند چه اردبمعنی قهر و خشم آمده چنانکه مذکور شد حکیم فردوسی گفته بیت چو دید
بدان گونه و پر او دلیر همی خواندا زان پس ورا اردشیر دوم نام ملک اوّل است از ملوک
ساسانیان و او را اردشیر بابکان میگفتند و ایشان را کاسره نیز میگویند حکیم فردوسی راست
بیت جهان اردشیرش بد کرد نام شد بدیدار او شادکام مرا او را کنون مردم با دگر
همی خواندش بابکان اردشیر اردشیران و ارشیردارو نام نوعیست از زهر واست که آن
تلخ باشد اردکان با اوّل مفتوح ثانی زده و دال مفتوح دو معنی دارد اوّل نوعی از اشکال
و اسرار نجوم باشد و سوبان ار رجحان است دوم نام موضعیست از مضافات شیراز و نیز نام دهیست در نواحی یزد اردم با اوّل مفتوح ثانی زده و دال مفتوح بمیم زده سورهای
زند را نامند سف اسفرنگی بقید نظم آورده بیت دایم که خواند شیوه کی نیک شناسی
پازند زبسم الله والحمد ز ارمم اردن با اوّل مفتوح ثانی زده بمعنی آردن است که مشهور
شده و در عربی نام شهریست پس نزدیک از رحی شام و گویند که قبر حضرت یعقوب با چاه
اردوان
یوسف در آنجاست و آورده اند که مسکن حضرت یعقوب بر دروازه اردن بود

نام

نام آخرین از ملوک طوایفست که اردشیر بابکان نوکر او بود آخر او را کشته خود پادشاه شد حکیم
فردوسی راست بیت درخواندند اردوان بزرگ که از دشت بکسست چنگال گرگ اردی با اوّل مضموم
ثانی زده مخفف اردی بهشت باشد حکیم فردوسی گفته بیت دی و بهمن و اردی و فروردین
همیشه پر از لاله بینی زمین اردی بهشت با اوّل مضموم ثانی زده و دال مکسور و بای مجهول چهار
معنی دارد اوّل نام فرشته ایست که محافظت کوه‌ها و تدبیر امور و مصالحی که در ماه اردی بهشت
و روز اردی بهشت واقع شود بدو متعلق است حکیم فردوسی فرماید بیت همه سال اردی
بهشت هژبر نگهبان تو بر هش و رای دو بیر دوم نام آتش است زرادشت بهرام گفته بیت
بسوز دو خشش ما مار دی بهشت روانش بیابد خوشی در بهشت سوم اسم ماه دوم است از سال شمسی
و آن مدت ماندن نیر اعظم است در برج ثور کاو که آنرا اوردی خال نیز نامند و تازی ثور خوانند
و وجه تسمیه اش آنکه ارد با اوّل مضموم بمعنی مانند بود چنانچه مرقوم گشت چون این ماه وسط
فصل بهار است و هوا در نهایت اعتدال و نباتات در غایت نشو و نما و گلها و ریاحین شکفته
آنرا اردی بهشت خوانند یعنی شبیه و مانند بهشت شیخ نظامی نظم نموده بیت بدان خرم
آراسته چون بهشت گل افشان تر از ماه اردی بهشت شیخ نظامی سعدی راست بیت
هزار سال جلالی بقای عمر تو باد شهور آن همه اردی بهشت و فروردین چهارم نام روز سیوم
است از هر ماه شمسی و بنا بر قاعده کلیه که نزد پارسیان مقرر است که چون نام روز
با نام ماه موافق آید آنروز را گرامی دارند و درین روز ازین ماه عید کنند و جشن نمایند
و آنرا جشن اردی بهشت گان خوانند نیکست درین روز بمعبد و آتشکده رفتن و حاجت

خواستن و نزد پادشاهان در آمدن و بجنگ و کارزار شدن ارز با اول مفتوح ثانی زده دو معنی
دارد اول صمغ بلشد و آن معروفست مخاری راست بیت عروت نوم اگر بار زمین بگرد
مگر بر روی زمین زر ومه کجای کیا دوم قدر و مرتبه بود شیخ اوحدی فرماید بیت بر و بازاری
کن و قضا و ارز نا بد لما قبول بابی و ارز حکیم زجاجی گفته بیت شهنشاه برگشت از ارمن ز
بهمدان بیامد بفر و ارز ارزانی با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول خلاف گرانی باشد
و آن معروفست دوم بمعنی مسلم آمده فتوحی در مدح انوری فرماید بیت انوری ای سخن تو بجا
ارزانی کرامات گر بدا اهل سخن ارزانی سوم مستحق و درویش بود حکیم فردوسی گفته بیت
بارزانیان ده همه هر چه هست مبادا که آید بما بر شکست هم او گوید بیت بارزانیان بخش هر چه هست
که گنج تو ارزانیان را سزاست ارزه با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط مفتوح سه معنی
دارد اول زفت بود و آن چیزی باشد شبیه بقطران که از درخت صنوبر زکا اگر آن را کوبند
حاصل شود و صنوبر را آنست که بر بند حکیم سوزنی نظم نموده بیت چنبه بکوش اندر اگر نرز تو
ممدوح چنبه چو کوهم که از ره ریزد وارزه دوم کاهل را خوانند وارزه که کسی را نامزد کاهل
کنند سوم نام کشور نخستین است از هفت کشور و در بعضی از فرهنگها بمعنی کج اندیش مرقومست
ارزنبون با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح نام دختر پادشاه موبدست که در حباله
بهرام گور بوده ارژن نام قسمی از درخت بادام کوهیست که در غایت تلخی باشد و آن را ارجن هم
خوانند و در دوا بکار برند و پوست آن را بر کمان و تلوی تیر بپیچند و آن را توز گویند و از
چوب آن عصا نیز سازند استاد گفته بیت کری مجتبی بماه بگذشت بر دست گرفته چوب ارژن

ارژنگ

ارژنگ چهار معنی دارد اول بمعنی ارتنگ است که مرقوم شد شیخ نظامی فرماید بیت عجب ماند
از آن کار نقاش چین بعبرت فرو ماند یکبارگی که چون کرده اند این دو صورت نگار دو ارژنگ را برگی
سان نگار دوم نام مصوری بوده مانند مانی امیر خسرو نظم نموده بیت نقش دو لشکر مانی و ارژنگ
طراز سحر می بستند بر رنگ سوم نام دیوی از دیوان مازندران باشد که رستم او را کشته بمحاربه
راست بیت از آن غار بهم اسب فلکی ساز و طبع ملکی کرده با لطف تو دیو ارژنگ چهارم نام شخصی
باشد که یکی از پهلوانان تورانست و بر دست طوس بن نوذر کشته شد حکیم فردوسی گفته بیت
بپور زره گفت نام تو چیست ز گردان جنگی ترا نام کیست بدو گفت ارژنگ جنگی منم
سرافراز شیر و رنگی منم ارژنه با اول مفتوح ثانی زده و زای عجمی مفتوح نام دشتیست از ملک
پارس که تا شیراز قریب سی فرسنگ است و آن را ارجنه نیز گویند و واقعه ظهور حضرت امیر المؤمنین
علیه التحیة والثنا در آن دشت و خلاص کردن سلمان پارسی علیه الرحمة از چنگ شیر مشهور
و معروفست استاد گفته بیت سوار ارژنه با مدح کوی واز دشمن جوی مترس اگر نخوری
چو شیر نرست ارس با اول و ثانی مفتوح نام رودیست مشهور خواجه حافظ شیرازی فرماید
بیت ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
و با اول و ثانی زده اشک باشد و با اول مضموم دو معنی دارد اول نام درختیست که در طرف
[illegible] وزیر باد [illegible] و از آن کافور چو دانه حاصل شود منوچهری نظم نموده بیت بر برد از
درخت ارس کافور بخیزد از [illegible] لاله دن [illegible] راست بیت از بلای فوت دل [illegible] بالیم
صندل و صندل [illegible] دوم سرو کوهی باشد ارسنج دو معنی دارد اول

توانستن باشد دوم مخفف آراستن است ارس با اول مفتوح ثانی زده و سین مفتوح بنون زده بمعنی
انجمن است یعنی مجلس و محفل ازرنگ بمعنی ازرنگ است که مرقوم شد و آنرا ازچنگ و ارژنگ نیز
گویند استاد فرخی فرماید بیت همی تافت از برغبان روی خویش ؛ نگار بت گوی بر ازرنگ ما ؛
ارش با اول مفتوح ثانی زده و ارش با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول ارنج باشد تا
سر انگشتان و آنرا بتازی ساعد خوانند صاحب فرهنگ منظوم گفته بیت دو اهرمن آذر بت آتش
ساعد بن اندهر دو ارش ؛ حکیم اسدی فرماید بیت همانجا یکی سهمگن چاه بود ؛ که ژرفش بنهصد
ارش راه بود ؛ دوم شهریست از ولایت شروان و با اول مفتوح ثانی زده در عربی دو معنی دارد
اول دیت جراحات باشد دوم بدی افکندن میان قوم و برافروختن آتش و برانگیختن جنگ
بود ارشک با اول مفتوح و ثانی مکسور بشین منقوطه زده رشک و حسد باشد ارغ با اول مضموم
ثانی زده بادام و پسته و گردکان و فندق و نارگیل و امثال آنرا گویند که اندرون آن
تیز و تلخ و بدبوی شده باشد و آنرا اکسیر نیز گویند ارغا و ارغاب و ارغاو با اول مفتوح جوی
باشد شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت بر دو رخسارش دو ارغاب چشم ؛
زفته از دوست خیالش خواب چشم ؛ حکیم عمعق بخاری گفته بیت فرازش پر از خون جوی
کوه تیر چون ؛ نشیبش زانگم جو ارغاب و او ؛ حکیم سوزنی راست بیت ز عشق دو رخ چون
ارغوان پر دو زخم ؛ ز هر دو دیده دو ارغا و خون شدست روان ؛ هم او گوید
بیت روان شوم سوی کاشان و دو دیده چون ارغاو ؛ اگر بیایی ای ارغوان رخ از کاشان
ارغده و ارغنده و با اول مفتوح ثانی زده و غین مضموم و دال مفتوح بنون زده در لغت اول دو معنی

زده

زده در لغت ثانی دو معنی دارد اول خشمگین و غضبناک بود حکیم فردوسی فرماید بیت یکی نامه بنوشت نزدیک گیو
چو شیر کارغنده گردد ز میش ؛ حکیم اسدی گفته بیت زره وار گردی همانگه ز رود ؛ برون آمد آن
گرد اسم نبرد ؛ بگشتند باهم دو گرد سترگ ؛ که ارغنده بودند بر سان گرگ ؛ دوم حریص و خداوند
شره را نامند ارغن با اول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح نام سازیست که افلاطون وضع
کرده است و اکثر و اغلب رومیان و نصاری دارند و آنرا ارغنون و ارغنول نیز گویند
حکیم خاقانی فرماید بیت از چنگ غم خلاص تمنی کنم ز دهر ؛ کافغان نای حلق چو ارغن برآورم
ارغنداب با اول مفتوح ثانی زده و غین مضموم بنون زده نام رودخانه ایست که مابین
عراق و آذربیجان واقع است و نیز رودخانه باشد که از نواحی قندهار بگذرد و معنی ترکیبی
آن آب خشمگین بود چه ارغنده بمعنی خشمگین آمده چنانچه سبق ذکر یافت ارغون با اول
مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی ارغن است که مرقوم شد دوم اسب تند و تیز را گویند حکیم
قطران نظم نموده بیت تراچه ناله زکوس و چه ناله ارغن ؛ برو ز جنگ چو باشی نشسته بر ارغون
حکیم اسدی فرماید بیت جهان تاخت ارغون پولاد سم ؛ که در کینه از گرد شد ماه کم ؛
و بزبان ترکی نام قومی از ترکان باشد ارک با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد
قلعه درون قلعه را نامند دوم نام قلعه ایست از ولایت سیستان استاد فرخی نظم نموده
بیت جنگها کرده چو جنگ دشت بلخ ؛ قلعها کنده چو ارک سیستان ؛ هم او گوید بیت شاهی که
فتحهاست مر او را چو فتح ارک ؛ شاهی که جنگهاست مر او را چو جنگ خان ؛ و بزبان اهل هند
اسمیست از اسامی نیر اعظم ارکاک با اول مکسور ثانی زده بمعنی باران خرد قطره بود

شهاب الدین خطاط راست بیت یک قطره زار کاک کف راد تو شاها، نشوید ده قلزم و عمان و محیط را
ارکنج با اول مضموم ثانی زده و کاف مفتوح نام شهریست از خراسان که در سرحد ماوراء النهر واقع
است عماد الدین یوسف فضلوی گفته بیت به عجم و مصر با ارکنج اضطرابا افتد، همه بغداد و عراق و جبر
گرگان ارسم با اول مکسور و ثانی مفتوح بمیم زده نام شخصی است که واضع ساز چنگ است و
او را ارم و رامی و رامتین نیز گویند استاد فرخی فرماید بیت راحت ز در لب و آوای نرم
چنگ ارسم در پرده آهنگ نیست، ارغنون دو معنی دارد اول مثبت شد آدم بود دوم نشانه را
گویند ارمان با اول مفتوح ثانی زده حسرت و آرزو بود حکیم فردوسی گفته بیت بار من
وارو ندم و هنر، فرا داد روگونه سیم و زر ارمایل با اول مکسور ثانی زده نام پادشاهزاده
بوده آورده اند که دو پادشاهزاده بوده اند یکی ارمایل و دیگری کرمایل که بواسطه خلق
مطبخ ضحاک شدند و از هر دو نفر آدمی که ضحاک مقرر نموده که بکشند و مغز سر ایشان را بجهت ماران
گران کتف او برانده بودند حاضر سازند یک نفر را آزاد میکردند و هر گاه چندی جمع میشدند
هر کدام چند گوسفند داده میگفتند که به بیده و دره دشت و جاهای خراب ساکن شوید گویند
که کردان از اولاد ایشان اند حکیم فردوسی فرماید نظم دو پاکیزه از گوهر پادشا
دو مرد گرانمایه پارسا، یکی نام ارمایل پیش بین، دگر نام کرمایل نیک دین ارمزد
ارمزد با اول مضموم ثانی زده و میم مضموم بزای منقوط زده چهار معنی دارد اول نام فرشته
ایست که امور و مصالحی که در روز ارمزد واقع شود به و متعلق است دوم اسم روز
اولست از هر ماهی شمسی حکیم فردوسی گفته بیت یکی کودک آمدش ارمزد روز،

به جنگ اهرمن

به جنگ اهرمن و فال گیتی فروز، سوم نام ستاره برجیس است که آنرا بتازی مشتری خوانند
چهارم نام پسر زاده اسفندیار باشد ارمغان با اول مفتوح ثانی زده و میم مضموم
تحفه باشد که چون از جایی آیند بجهت دوستان بیارند و آنرا سوغات و راه آورد نیز گویند
شیخ سعدی شیرازی راست بیت چه ارمغانی از این به که دوستان بینی، تو خود بیا که
دگر مسیح دمی باید، کمال اسمعیل فرماید بیت چو فکرت معراج معنی فرا آمد، به خورشید
آورد ارمغانی، ارمکان با اول مکسور ثانی زده و میم مفتوح و کاف عجمی بمعنی مربی و تربیت و سعد
و سعادت باشد حکیم خاقانی در ستایش شیر اعظم منظوم آورده نظم کرد توجه ارمکان مکه را زینت
کی استان مکه، کعبه ز تو شد علا و دوان یافته، مکه بتقات ارمکان یافته، ام تو بیت دولاح
هر که ارمکان یافت، سرمایه عمر جاودان یافت ارمنده و ارمیده با اول مفتوح ثانی زده و میم و نون
زده مخفف آرمیده بود حکیم سوزنی راست بیت تا مهان کنند کان رسم بکره خر بار ای غلام
خر بنه، که چون من در نشاط این سوزاند، مانده از سوزنان ارمنده ارمنین با اول مفتوح
ثانی زده و میم مضموم و نون مکسور و یای معروف انار بری را گویند ارمود با اول مضموم
ثانی زده و میم مضموم و واو معروف امرود را گویند ارمون با اول مفتوح ثانی زده و میم
مضموم و واو معروف رزی را گویند که پیش از کار بمزدوران بدهند و آنرا ابازی
عربون و اربون خوانند ارمین نام پسر کوچک کیقباد و برادر کی کاوس است ارنج با اول
مفتوح آرنج باشد شمس فخری گفته بیت چه غم مملکت را چو در دفع ظلم، شکسته شاه
آستین تا آرنج، ارندان با اول و ثانی مفتوح بنون زده بمعنی انکار آمده بر بوخواجه عبدالله

انصاری قدس سره العزیز در طبقات خویش آورده که شیخ الاسلام گفت که آن چیست که وی
گفت علم توبه بود که آنرا خاص و عوام قبول کنند و دیگر علم توکل و معامله و محبت بود که
خاص قبول کنند و عام فرا آن نتوانند رسید و دیگر علم خصوص و حقیقت بود نه بیرک خلق بود
و نه لطافت علم و عقل خلق دریافتند و ورا مهجور کردند و بر خاستند بانکار و ایذا

ارنواز با اوّل مفتوح ثانی زده نام خواهر جمشید است که با شهرناز که خواهر دیگرش بود
ضحاک در خانه داشت و فریدون این هر دو خواهر را گرفته ضحاک را کشت حکیم فردوسی
فرماید بیت ورا ایوان شاهی شبی دیریاز بکاخ اندرون بود ارنواز ارونداسپ
با اوّل مفتوح ثانی زده و نون و واو مفتوح نون زده نام پدر ضحاک است و ضحاک را بتازی
اگ و بیوراسپ نیز خوانند ارنبیز با اوّل و ثانی مفتوح نون زده و یای تحتانی مفتوح و
بای مکسور بزای عجمی زده نعم(?) باشد و آنرا ترخون نیز گویند و معرب آن طرخون باشد
ارواشه با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل نوعی از شتر باشد نهاری(?) است بیت من بنده که
کردی سوی ره دارم بی کجنی(?) و بیبرک(?) وار وانه دوم نام کلبت(?) که آنرا جزی محرای(?)
گویند چون آنرا انجمد کنند هر بوی که باشد زایل گرداند اروس با اوّل مفتوح
و ثانی مضموم و واو مجهول متاع و کالا را گویند بور بهای جابی(?) نظم نموده بیت یکی روز چار
بار ببر دا کسیم از کله روز دگر اروس و قماش از خانه در اروند با اوّل مفتوح ثانی زده
معنی دارد اوّل دجله بغداد باشد و آنرا بعربی شط گویند حکیم فردوسی فرماید بیت
اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان دوم صاحب فرهنگ منظومه نظم آورده است

جبت

بیت ما را وند رود را برباد که تازی بود شط بغداد دوم حسرت و آرزو بود حکیم
فردوسی گفته بیت بلرمان(?) و اروند مرد هنر فراز آورد کوه کوه سیم و زر
سوم نام کوهیست در نواحی همدان که بالوند مشهور است حکیم خاقانی نظم نموده بیت
شرار صبح ز آتش نعل اسپش که دامنش اروند و سهلان خانه اثیر الدین اخسیکتی گوید
بیت صدای ناله کظمت دگر اینک آید بسل(?) در شت کران جان و سرد چون اروند جام
بمعنی فروشکوه آمده و آنرا ورند نیز گویند حکیم فردوسی فرموده بیت سیاوش مرا خود
چو فرزند بود که با فر و با برز و اروند بود و در بعضی از فرهنگها بمعنی تجربه و آزمایش نیز
مرقوم است اروین با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مکسور و یای معروف تجربه بود ارنگ
با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف فارسی نام قصبه از بدخشان است اریب با اوّل مضموم و
ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی منحرفست و آنرا اوریب و وریب نیز گویند مولوی معنوی
فرماید بیت یک قدم چون رخ ز بالا تا نشیب یک قدم چون پیل رفته بر اریب
اریس با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی زیرک و هوشیار است و در
عربی بمعنی متابع آمده و با اوّل مکسور و ثانی مشدد هم در عربی مزارع را گویند فصل
اب با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل بابا و پدر بود کمال اسمعیل گفته بیت هر که منظور
تو شد همچو ستاره ز شرف جا بکاهش برازین طارم نه منظر شد دوم بار درخت را
گویند استاد فرخی در صفت صعوبت راه گوید نظم دمان تر ز ضیغم ستمند سوخته دل
کشیده تر ز غم دردمند خسته جگر چو چشم شوخ همه چشمها ابی آب چو قول سفله همه کشتهای بی اب

سوم سینه باشد حکیم سوزنی نظم نموده بیت بر و لب و رخ دلبند من نمود مرا یکی چو بر دوم
بسد و سیوم دیبا چهارم کنار و آغوش را گویند امیر خسرو راست بیت نازکتر است
آن سیمین از برگ گل بسی عشقست کهر برهنه کنند در برش کسی نجم محقق برکاست کمال اسمعیل
فرماید بیت کهر چون نرگس صاحب نظرست از سر ذوق چون گل از زر زده جبین اوحد
بر بلد ششم بمعنی بها آمده هفتم زن جوان رعنا مانند هشتم یاد و حفظ را خوانند و آنرا
از بر هم گویند نهم بمعنی طرف بود چنانچه اگر گویند که یک بر شو مراد آن باشد که یک
طرف رو دهم درخانه و سرا ایست برانی دو معنی دارد اول جامه و چیز آنرا گویند که
کهنه و فرسوده و ضایع شده باشد بسبب آنکه امثال این چیزها در وجه برات هردوم
میدهند برانی می نامند امیر خسرو فرماید بیت برانی پوشش اندام نو سیم است
برادرزاده نه لفت تسلیم است شرف شروه راست بیت ز نو تازه کن خلعت حسن کهردم
پس آنگه برانی بشمع خور انداز دوم بمعنی را خوانند که در منبر باشد که حدائی عراه شوی
بخانه عروس برند براز بااول مفتوح دو معنی دارد اول زیبایی باشد شمس فخری
راست بیت خدایگان جوان بخت شیخ ابو اسحق که بخت خسرو از ذات او گرفت براز
دوم بمعنی بابه است که مرقوم شد و در عربی بمعنی فضا است براش بااول مفتوح
بمعنی خراش آمده و آنرا غراش نیز خوانند براغالیدن بمعنی برانگیختن بود و برغالیدن
نیز گویند و آنرا بتازی تحریض و اغرا خوانند براکوه بااول مفتوح نام کوهیست که مابین
مشرق و جنوب شهر اوش واقع است و اوش از ولایت فرغانه باشد در چهار فرسنگی اند

حان

حان حکیم نزاری نظم نموده بیت وقت برچیدن کو زار بسر اکوه رود یک شب اهلش دره
در ره ده در کوش برابداف بااول مضموم و ثانی مفتوح رودبار را گویند براوده
بااول مفتوح دو معنی دارد اول نار را گویند و در بعضی از فرهنگها بمعنی قلعه و حصار
مرقوم است حکیم فردوسی فرماید بیت بدرگاه شاه آفریدون رسید براوده
دید سر ناپدید بابر اندر آورده بالای او زمین کوه تا کوه پهنای او نشسته بدو بر گرامی سران
مالکان به پرده درون جای بر پالکان دوم شخصی را نامند که پادشاهان و ملوک و
بزرگان او را نواخته و مرتبه او بلند ساخته باشند حکیم فردوسی گفته بیت چو باد
افره است این براورده را که سازیم درمان خود کرده را براه بمعنی خوب و خوبی و آرا
و آراستگی آمده حکیم سنائی فرماید بیت طبع آراسته از پی مدحت چو بهشت
زانکه هر لحظه همی فضل تو لو رد سیاه لاجرم کرد عروسی ز مدحت جلوه که براز حور بهشت
است که فروبراه حکیم اسدی گفته بیت میان کوته سالار زار و تباه تهی شد ... شبش آمد براه
اثیر الدین اخسیکتی راست بیت مجلس شاه ... ساز و نسق صدر و درگاه
بیتیم زیران فرو براه براهختن و براهخیدن و براهختن بمعنی برکشیدن بود علم الواسع
جبلی راست بیت اگر آتش فشان خنجر براهخته بکوه اندر شود آتش چو خاکستر نهیب
در دل خارا نهم او گوید بیت زه در بازه و تیغ برهنه نوبت ازکاوار بر آهنجد بربارو
بربارو بااول مفتوح نمایی زده حجره را گویند که بر بالای حجره دیگر سازند بربط
بااول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح دو معنی دارد اول نام ولایت نیمروز است که

کوبستان اشنا وار و دوم مخفف باربد است که مرقوم شد بربر با هر دو بای مفتوح بهر دو را
زده در بعضی از فرهنگها مرقوم گشته که نام صنفی از مردمان است و در عربی اسم ولایتی است که
مردم آنجا سیه چرده باشند برپسته با اول مفتوح ثانی زده جماداست و پهنه نیز آمده و
منجمد باشد برپند با اول مفتوح ثانی زده سینه بند زنان باشد و از لباز رنگ نیز خوانند
و بتازی لبب گویند برپوز و برپوس بمعنی پوز است یعنی پیرامون دهن و آنرا فنفوز
نیز خوانند حکیم سنائی در صفت جمع کوران گوید که دست بر اعضای فیل مالیده هر یک
آنرا بچیزی تعبیر نموده اند بیت آنکه را دست بر بیل ملموس دست پای سطبر و برپوس
گفت شکلی چنانکه مضبوط است راست همچون عمود مخروط است برناس با اول مفتوح
ثانی زده دو معنی دارد اول نام یکی از مبارزان بوده دوم نام شهری است در حدود
روس و بعضی گفته اند که نام ولایت ترکستانست و در آنجا پوستین خوب شود برناسک
با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوطه مفتوح کلاهی باشد و ابی که آنرا بجای سپ نیز
گویند و برنجاسپ بعد ازین مرقوم خواهد گشت انشاء الله تعالی برنک تنگ دوم
باشد اول تنگی که اطفال را در مهد گهواره و زین را بر پشت اسپان و صرکمان
و بار بر پشت بار بردار بدان محکم و مضبوط سازند و آنرا برنگ نیز خوانند شیخ فرید عطار
فرماید بیت چو طفلان دست از برنک بگشاد جلیل از چهره شبرنگ بگشاد
شرف شفروه نظم نموده بیت بکران ترا خم فلک زین است طوقش قمر و مجره برنک است
برنه با اول مفتوح ثانی زده نام یکی از مبارزان ایرانست برجاسپ با اول مضموم نام

مبارزیست

مبارزیست از توران که بهمراهی پیران بجنگ گودرز آمده بود برجیس با اول مکسور ثانی
زده و جیم مکسور و یای معروف نام ستاره مشتری است مختاری نظم نموده بیت
خوانده نظم وصال را برجیس کشته تیر فراق را برجاس برجاف با اول مضموم ثانی زده
و جیم عجمی نام غله ایست و آنرا بتازی جلبان و ملک خوانند برجخ با اول مفتوح ثانی
زده و جیم عجمی مفتوح بخا زده نیزه کوچک باشد که اکثر و اغلب مردم هندوستان دارند
و آنرا برچه گویند حکیم خاقانی فرماید بیت از خنجر دور و به سه کشور گرفتنش و برچخ
سه پاره و سلطان شکستنش برجدان مخفف برجدان است عمعق بخاری نظم نموده
بیت هوای قیرگون برچد نقاب قیرگون از رخ سپهر ساج گون بنهاد تاج عاجگون بر سر
برخ با اول مفتوح ثانی زده چهار معنی دارد اول پاره از چیزی باشد دوم برق را
گویند سیوم زمین پستی باشد که آب باران در آن جمع شود و آنرا آنالاب و برم نیز
خوانند چهارم شبنم را نامند برخفج با اول مفتوح ثانی زده و خای مفتوح بفا زده
و جیم عجمی گرانی باشد که در خواب بر مردم افتد و آنرا فرنجک نیز خوانند و بتازی
کابوس و بسریانی خرجفیون نامند اغاجی گفته بیت به وصال اندر ایمن بدم از گشتن نهان
تا فراق آمد و بگرفت چو برخفج مرا شمس فخری راست بیت چنان در خواب شد ظلم از نهیبش
که بیداری دراگرفت برخفج برخور بمعنی شریک و انباز آمده است استاد فرخی فرماید بیت
زهی عطا که دهد هر که زو عطا بستد گمان برد که من او را شریکم و برخور برخم با اول مفتوح
ثانی زده بمعنی نخستین برنج است که مرقوم شد استاد عسجدی راست بیت

ای چرخ برفه ساده بجانش باد ؛ از عرش حمله حمله زاحسان کردگار ؛ زان برفه برفه
ابجان او ز سعد ؛ زان حمله حمله حمله مراد از لخت باد ؛ برخی با اول مفتوح ثانی زده
وخای مفتوح فدا و قربان باشد استاد گفته بیت گل آب شد از شرم چو روی
تو بدید ؛ در سروخم افتاده چو قد تو خمید ؛ دل بنده آن سرو که چون قد تو رست
جان برخی آن گل که چو روی تو دمید ؛ شیخ سعدی فرماید بیت همی رفتی و دیدها در پیش
دل دوستان کرده جان برخیش ؛ بردو برد او بردو ببرد جمیع این لغات با اول
مفتوح ثانی زده بمعنی از راه دور شو آمده حکیم انوری راست بیت مسرع حکم
تو صد بار فزون ؛ چرخ را گفته بود کز ره برد ؛ حکیم سوزنی گفته بیت روز دار و گیر
و برداب و میدان نبرد ؛ هر غلام شه بمردی هم نبرد زال باد ؛ مولوی معنوی فرماید بیت
همت سبک مدار که با همت شگرف ؛ چاوش پادشاه براند که برد برد ؛ و بردیدن مصدر
آنست و برد بمعنی سنگ نیز آمده بردن با اول مکسور ثانی زده و دال مفتوح نون زده
تندی و تیز رفتاری باشد عبد الواسع جبلی در صفت اسب گوید بیت گهی با خاک هم
خانه گهی با باد هم پیشه گهی با چرخ هم زانو گهی با بحر هم بردن ؛ حکیم نزاری نظم نموده
نظم از جزهای ناخوش افتاد ؛ چه نویسم چه شرح بنویسم ؛ با یکی بار کیر بار بردن
که نه حمال کوه البرزم ؛ بردی با اول مفتوح را زده دو معنی دارد اول نوعی از خرما
لطیف بود و آنرا سنگ آبگینه نیز گویند دوم ظروف سنگی را نامند بره و بره بمعنی
بره است که مرقوم شد شیخ نظامی نظم نموده بیت از شیر و گوزن و گرگ و روباه ؛

لکر

لشکرگاهی کشیده برپاه برس با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح دو معنی دارد اول
آتشک بمعنی برس آمده حکیم سنایی فرماید بیت آن بگذار که با آن بحکمت زنی گریبان
بایدت از حال سنایی برس ؛ کمال اسمعیل راست بیت از حال دل سوخته خرمن برس
حال دل نار خوای از من بپرس ؛ گر در دل منت ز من باور نیست ؛ ای دوست برو
بود و دشمن برس ؛ برسند با اول مفتوح ثانی زده و رای مضموم بسین زده نباتی
را گویند برز با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول زراعت را گویند و آنرا
ورز نیز خوانند و مزارع را برزگوار و برزیگر هم گویند حکیم انوری فرماید بیت
کار خالد جز بجعفر کی شود هرگز تمام ؛ زان یکی جولاهگی آید دگر برزیگری ؛ دوم بالا
که مردان کابل کنند سوم زیبایی بود و با اول مضموم سه معنی دارد اول قد و
قامت بود حکیم فردوسی گفته بیت بپیش و پس هر سویی کوفت گرز ؛ دو تا کرد بسیار
بالا و برز ؛ هم او گوید بیت بسر بر همی زد گران گرز را ؛ همی یاد کرد آن بر و برز را ؛ دوم
بمعنی شکوه آمده هم او فرموده بیت ز دستش بیفتاد زرینه گرز ؛ تو گفتی برفتش همی
فر و برز ؛ سوم بمعنی بلند آمده حکیم اسدی راست بیت نهادند در پیکر تیغ و گرز
چو سنگ گران کابد از کوه برز ؛ حکیم علی فرخی در صفت اسب نظم نموده بیت
چنان تو بندی ؛ بهنجار ابخنین کمان ؛ که ضربه ماند از و بیر باز و بال غراب ؛ چنانکه از تک
او کوه بر رشد هامون چنانکه از عرقش تک حلب گشت خلاب ؛ برزکار و برزه کار و برزگر و
برزه گر و برزیگر بمعنی مزارع است شفا اسفرنگی راست بیت باد بهار یکه او دست نامیه لخت کش

کر

در چمن جاه او کیست یکی برزه کار فخر گرگانی نظم نموده بیت عقل بود برزگر و تخم روح آب و آتش هش

خضر و مسیحا و نوح برزم با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط مفتوح دو معنی دارد اول

کرشمه باشد صاحب فرهنگ منظومه نظم آورده است بیت هست برزم کرشمه بالا اسپ

ده هزار ست بود اینجا اسپ دوم نام قلعه ایست برکنار آب امو واقع است برزن با اول

مفتوح ثانی زده کوچه را گویند حکیم انوری فرماید بیت ای ترک می بیار که عید ست و بهمنست

غافل مشو نه موسم بازی برزنست و با اول مکسور چیزی باشد مانند نانچه کاز گل سازند و بر

زبر آن نان بپزند فریع الدهر در توحید گفته بیت بر سفره سخای تو خورشید و مه دو نان

در مطبخ نوال تو افلاک برزن است برزه با اول مفتوح دو معنی دارد اول زراعت بود

دوم شاخ درخت باشد برزه کاو با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط مفتوح دهقان

عجمی کاو بست که جفت نموده بان قلبه رانند مختاری در مذمت فلک گوید بیت برزه کاو

کوحه و ناچار بر نحی که خود کند شد یار برزین با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط مکسور

و یای معروف دو معنی دارد اول آتش را گویند شیخ نظامی نظم نموده بیت ز برزین دهقان

و افسون زند برآورده دودی بچرخ بلند دوم نام یکی از ایمه دین ابراهیم زردشت است

که آتشکده ساخت و آنرا آذر برزین نام نهاده بود ابوالفرج رونی فرماید بیت

کرد لاله ز فروغ لاله گفتی آتشکده برزین است ز آتش بهرام گفته بیت بگفت این و

نشست آنگاه برزین روان شد سوی آتشگاه برزین برسان با اول مفتوح ثانی زده

دو معنی دارد اول نوعی از دو شاب خوشبوی باشد که رنگ آن بسیاهی زند دوم اینست

گویند

گویند و آنرا ابا شین منقوط نیز خوانند و بروشان بزبادت واو نیز آمده برسم با اول مفتوح ثانی

زده و سین مفتوح بمیم زده شاخهای باریک بی گره بود بمقدار یک وجب که از درخت گز و هوم

و اگر درخت گز و هوم نباشد از درخت انار ببرند و برسم برید نش آنست که اول برجیین را که

کاردی باشد که دسته و آن هم از آهن بود پاد و پاوی کنند یعنی بشویند پس زمزمه نمایند

و زمزمه دعایی را گویند که پارسیان در ستایش ایزد جهان و تعالی و آتش در هنگام بدن

شستن و پرستش و خوردنی خوردن و جمیع عبادت گفتن بزبان رانند آنگاه برسم را به

برجیین ببرند پس برسمدان را پاد و پاوی کنند و برسمدان ظرفی باشد مدور مانند اقلیمدا

کرانک از برسم که عبارت از شاخها گز و هوم و انار است دراز تر باشد و آن ظرف را از طلا یا

نقره یا مس و امثال آن سازند و برسم را در اندرون آن نهند و هرگاه خواهند که بسنگی از سنگهای

زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم که بجهت آن

کار و فعل معین است از برسمدان برآورده بدست بگیرند چنانچه بجهت خواندن نسک و

ندیداد و سی و پنج برسم بدست بگیرند و چون یکبار نسک وندیداد و خوانده شود آن برسمها

باطل کرده و بجهت خواندن نسک یشت هشت و چهار برسم بدست بگیرند و هنگام خوردنی

خوردن پنج برسم بدست بگیرند و از شروط گرفتن برسم بدست بدن شستن و جامه پاکیزه

پوشیدن بود حکیم فردوسی فرماید بیت پرستنده آذر زردشت همی رفت با باژ برسم بمشت

جوان و ورجاوند پرستش بعید شد از آب دیده رخش ناپدید فردوسی گفته از اسپ برسم بدست

بزمزم همی گفت و لب را ببست شرح این لغت از مجوسی که در دین خود و نجابت فاضل بود و دار و غیر

نام داشت و او را محو ساختن موبد میدار پسند حضرت عرش آستانی محض بجهت تحقیق لغات
فرس مبلغها از برالشی فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت برسوله با اول
مفتوح ثانی زده و سین مضموم و واو مجهول کرمی باشد که در ان جوز و بز باز و دیگر ادویه
کرم و تنگ انداخته بپارند حکیم نزاری نظم نموده بیت روح مارا عصامی صافیست نه چاچین
تنگ و برسوله برشان با اول مفتوح ثانی زده است را گویند و آنرا برسان با سین غیر منقوطه نیز
خوانند برشغ و برشغان با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوطه مفتوحه نام مقامیست میان
ایران و توران برغ با اول مفتوح ثانی زده بندی باشد که از چوب و خس و گل در پیش آب
به بندند و آنرا ورغ نیز خوانند شیخ عطار فرماید بیت چو شمع از عشق هردم بار غم ده پیش
چشم برغی باز بنهم هم او گوید بیت زمین از خون حقیقان لاله زاری هوا از تیرباران ژاله باری
جهان را بود برغ آب چشمه ز کشته پیش برغی بار بسته و با اول مفتوح و ثانی مکسور نیز درست
است برغست با اول مفتوح و ثانی مکسور زده و غین مفتوح بسین زده و دو معنی دارد اول
باشد سبز که مانند اسپاناخ داخل آتش ساخته بپزند لیکن آن خوردنی باشد بخلاف اسپاناخ
که آنرا در باغات بکارند و برغست را مجه و پرند نیز خوانند و بیشتر در میان زراعت گندم
و دیگر غلات و کنارهای جوی آب بروید حکیم سوزنی راست بیت بدین نوانی کز سخن تو
شاعر هدای داند تا چند خائیدی برغست دوم جوی آب باشد که بدیگران از منبع بجانب زراعت
خود ببرند خسروانی گفته بیت و گر رسد آب بجوی و حاجی بود به تو که هر قطره را ندهی و دیگر
برغست شیخ عطار بقید نظم آورده بیت عقل حالیا را خواب برده ترا کوی بکم برغست آب برده

برغلانیدن بمعنی برآغالیدنست که مرقوم شد برغمان با اول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح آنها را گویند
برغندان با اول مفتوح ثانی و غین معتوح نون زده جشن و نشاطی را گویند که در ماه
شعبان بسبب نزدیک آمدن رمضان کنند و بیشتر کابهاروند حکیم نزاری نظم نموده بیت
رمضان میرسد انک و هم شعبانست می بیارید و بنوشید که برغنداست هم او گوید بیت
نوچه و در آخر مه شعبان زده یک هفته طبل برغندان برغو با اول مضموم ثانی زده و غین مضموم
شاخی باشد میان تهی که آنرا مانند نفیر نوازند حکیم آذری گفت بیت آه سحر از نایره صبح بر آمد
هجان سهوا چون نفس از لوله برغو آمد هم او گوید بیت زان طرف کر کنند برغو ساز نشود زین
طرف کسی آواز برغول با اول مفتوح ثانی زده و غین مضموم و واو مجهول آشی باشد که از
جو پاک کنند هم و لیکن نیز پزند و آنرا بلغور نیز نامند شاعر گفته بیت مطلب مال و جاه فارغ
باش بند و نانان و کاسه برغول برفنجک با اول مفتوح ثانی زده و فای مفتوح سیاهی
باشد که در خواب مردم را بگیرد و آنرا برخفج و فرنجک نیز گویند و بتازی کابوس و در ترکی باسترق
خرقجیون خوانند برفوز و برفوس با اول مفتوح ثانی زده و فای مضموم و واو معروف
و برکابوز و برکابوس و برین دو لغت با بای عجمی مضموم و برکافوز و برکافوس و برین دو لغت
بفای مضموم این هر شش لغت بمعنی بربط است که مرقوم گشت مولوی معنوی فرماید بیت
جنین باشد بیان نور ناطق نه ات باشد نه آواز و نه برفوز برک با اول و ثانی مفتوح
دو معنی دارد اول بافته باشد از پشم شتر که درویشان از آن قبا و کلاه و دستار سازند
شیخ سعدی شیرازی فرماید بیت دلق بکار آید و تسبیح و مرقع خود را از عملهای نکوهیده بری دار

حاجت بکلاه برکی داشتن نیست؛ درویش صفت باش و کلاه تتری دار؛ شاعر گفته بیت برکی بنبه بوده
بر سر خویشش بر زمین میکشید ریشه‌اش؛ دوم جامه بود کوتاه که تا کمر باشد و بیشتر مردم
دار المرز آنرا میپوشند و در بعضی از جاها آنرا عجابی نیز خوانند کمال غیاث در منقبت فرموده بیت
تو سبز پوش و روی سفیدی لسان خضر؛ از سندست عمامه و زاستبرقت برک؛ و با اول مفتوح
ثانی زده و کاف عجمی چهار معنی دارد اول معروف دوم ساز و نوا را گویند اعم از آنکه
بمعنی نغمه و آهنگ باشد یا بمعنی سامان و سرانجام مولوی معنوی بمعنی نغمه، آهنگ نظم نموده
بیت جمله مرغان برک کرده جیک جیک؛ با سلیمان گشته افصح من اخیک؛ شیخ سعدی بمعنی سامان
و سرانجام منظوم ساخته بیت خانه پر گندم و یک جو نفرستاد بدرویش؛ برگ مرگت چو غم برگ
زمستانی نیست؛ محمد حکیم نیز بمعنی سامان و سرانجام گوید نظم نه برگی که چشم زنم سهلوبت
نه بیم که خانه اجوهم درکوبت؛ من دیده و گوش را بدان میجوانم تا بشنوم واز و به بینم روت
سوم قصد و عزم بود کمال اسمعیل راست بیت دست از طلب مدار کرت برگ آن روست
کانرا که توشه نیست زفقر استثنای نواست؛ چهارم بمعنی بر و امده استاد فرخی نظم کرده
بیت تو با گل و سوسن زن و من با لب و زلفش؛ در برگ تو و شب نابوسه شماری
برکوه با اول مفتوح ثانی زده نام شهریست از عراق عجم و آنرا ابرکوه و ابرکوه و ورکوه
نیز خوانند و معرب آن ابرقوه باشد و بالفعل بتعریب اشتهار دارد برگ بید نوعی از
پیکان تیر باشد که آنرا از هیات برگ بید بسیار ند و آنرا بید برگ نیز نامند امیر خسرو راست
بیت گشت رعنایان بجودت زیر بید فکلهای؛ بوستان شیرمردان برگ بید و کلم را بیت

برکر

برگ ریز فصل خزان باشد برگست با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح بسین زده بمعنی
معاذ الله بود که در محل انکار گویند بجای مبادا که چنین باشد حکیم فردوسی فرماید بیت فرستاد
بارخ بشیروی باز؛ که ای تاج و رشاه گردن فراز؛ سخنها که گفتی تو برگست باد؛ دل و جان آن
بدکنش کشت باد؛ حکیم قطران نظم نموده بیت بهمت چون فلک عالی بصورت چون مه رخشا
فلک چون او نبود برگست مه چون او نبود حاشا برگستان و برگستوان با اول مفتوح ثانی
زده و کاف عجمی مضموم بسین زده و تای فوقانی مضموم پوششی باشد که در روز جنگ مردم
بپوشند و بر اسپ اندازند تا از زخم ایمن باشند و آنرا کجیم و کجین نیز خوانند امیر
خسرو فرماید بیت صفا از چشم جوشن هفت شاخ است؛ سوار اسب برگستان بافراخ است؛ شرف
شفروه در مرثیه گفته بیت مریخ را زهیبت این صعب واقعه؛ از دست و دوش خنجر و برگستوان
فتاد؛ کمال اسمعیل راست بیت از تیغ مهر و ناوک انجم خلاص یافت؛ این ابلق زمانه ز برگستوان
برق برکه با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح و سین واخفای ها بمعنی پوشیده
و پنهان الله حکیم سوزنی گفته بیت دی بی کس زشاه مدرسه خواستنا؛ ظاهر است این نهان
و برکه نیست برم با اول ثانی مفتوح جفتی را گویند که تاک انگور و بیاره خیار و کدو و مانند آن
بر بالا لبش اندازند و در عربی سه معنی دارد اول ملول شدن و ستوه آمدن و ستوه باشند
دوم کسی را گویند که در مجلس قمار نشیند و داخل قمار بازان نشود سوم میوه درخت
عضاه را خوانند و عضاه درختان خاردار را نامند و با اول مفتوح ثانی زده چهار
معنی دارد اول بمعنی حفظ است و آن را از بر نیز گویند حکیم انوری فرماید بیت

این مرکب بیدا و تو نو پس چو دل کنی؛ آنرا چو بر خویش چرا نرم نداری؛ از دفترندی و دستی نخ عانا

یک سوره برآید که تو آن برم نداری؛ دوم چشمهٔ آب را گویند و در بعضی از فرهنگها مرقومست که

کوی باشد بزرگ که آب باران دران جمع شود و آنرا تالاب و برخ نیز گویند ابو الحسن شهید بلخی

در صفت چشمهٔ عشق افزا نظم آورده نظم چون تن خود بهر مه پاک بشست؛ از مسامش تمام بلور

شعم زنک ز برم بیرون شد؛ مهرش از آنچه بود افزون شد؛ سوم انتظار باشد و آنرا برموز نیز خوانند

چهارم نام سبزه ایست که بیشتر بر کنار جویهای آب بروید و آنرا مرغ و فرزد و فرزه نیز نامند

برمایون و برمایه با اول مکسور ثانی زده در هر دو لغت و با یای تحتانی مضموم و واو معروف در

لغت اول نام ماده گاوی بوده که فریدون را شیر داده ایستاده و قیقی گفته بیت مهرگان آمد

جشن ملک افریدونا؛ آن کجا گاو نکو بودش برمایونا حکیم فردوسی فرماید بیت یکی گاو برمایه

خواهد بدن؛ جهان جوی را دایه خواهد بدن؛ نظم او گوید بیت بسر بر همی گشت گردان سپهر؛ نشد رام

با آفریدون بمهر؛ جز آن گاو کش نام برمایه بود؛ ز گاوان خودش برترین پایه بود برمو و برمو با اول

مفتوح ثانی معنی دارد اول انتظار باشد و آنرا بای عجمی نیز خوانند مختاری فرماید

بیت جان اعدا برد بکلک چنانکه؛ بود جسش مرگ برمر تیغ؛ نور الدین راست بیت ایمان

رفتم برموی سپر؛ نزد من بسیار از برموی وصل؛ دوم امید بود مختاری گفته بیت

هنوز هست فلک را چشم کشتن روی؛ هنوز هست سخن را هوی شدن برمر سوم مگس عسل

را نامند باصطلاح مگس داران برمغازه و برمغازه با اول مفتوح ثانی زده و میم مفتوح شاگردانه

باشد و شاگردانه آنست که چون شخصی با استادی کاری فرماید و آن کار را بحسب دلخواه بتفصیل

رساند درجهن

رساند در جهن وادن اجرت بعده شاگردان استاد و ربیع بر سیم انعام دهد برمک در تاریخ

حبیب السیر آورده که نسب جعفر که پدر خالد است و برمک عبارت از وست بچلوک فرس میپیوندد

و او در اوایل مجوسی بوده در نوبهار بلخ بعبادت آتش قیام نموده ناگاه بنابر سابقهٔ عنایت ازلی

جمال حالش بحلیهٔ ایمان و زیور اسلام زیب و زینت پذیرفت با عیال و اطفال بجانب دمشق

که دار الملک حکام بنی امیه بود توجه نموده و در جامع التواریخ جلالی مذکور است که چون

جعفر بدرگاه سلیمان بن عبد الملک در آمد رنگش متغیر گشته اشاره فرمودند تا او را از مجلس

بیرون بردند خواص وبندها از صدور این حکم متعجب شدند سلیمان گفت که این شخص زهر

همراه دارد و بنا بر آن او را بیرون فرستادم زیرا که بر بازوی من دو مهره بسته است

که هرگاه بمجلس زهر در آیند آنها بحسب خاصیت حرکت کنند حضار کیفیت حال از جعفر پرسیدند

جواب داد که بلی در زیر نگین انگشتری من مقداری زهر است بجهت آنکه در وقت شدت بر

حکم تابرین جعفر ببرمک ملقب شد و مسعودی که مصنف کتاب مروج الذهب است مرقوم کلک

تحقیق گردانیده که هرکس متولی سدانه از موقوفات نوبهار بلخ است می بوده او را برمک میگفتند

الله چون مرخالد متولی سدانه بوده بآن نسبت او را برمکی نامیدند و اولاد او را منسوب بآن

اسم داشتند والعلم عند الله تعالی برموز با اول مفتوح ثانی زده و میم مضموم و واو معروف

دو معنی دارد اول علف باشد دوم بمعنی برابر است که مرقوم گشت و در بعضی از فرهنگها بجای

عجمی نیز مرقومست برنا و برناک و برناه با اول مفتوح دو معنی دارد اول جوان را گویند

حکیم سنائی فرماید بیت هرکجا دولت و برنائی تو بیدان کس مچ که برنائی شاه کبود جامه نظم نموده

بیت عشق و پیری سر بسر زشتی و رسوائی بود ٭ ره بدو بردی اگر یاری حلم برناستی دوم صفا باید
برنامه با اول مفتوح ثانی زده سر نامه را گویند و بتازی عنوان خوانند برنج با اول و
ثانی مفتوح آن باشد که بواسطه کوری یا بسبب تاریکی کسی دست خود را بر دیوار یا جای
بمالد تا بگذر یابد برنجاسپ با اول و ثانی مکسور گیاهی باشد که گل زرد کند و آنرا بومادران
نیز گویند چه رود او بکار برند و بیونانی از طبیبا خوانند برنجن و برنجین با اول و ثانی مفتوح
بنون زده و جیم مفتوح بنون زده حلقه بود از طلا و نقره و غیر آن که زنان در دست و پا کنند
و آنرا اورنجن و ورنجن نیز خوانند اگر در دست کنند دست برنجن و دست برنجن و اگر در پا
کنند پا برنجن و پا برنجن گویند برنداف با اول و ثانی مفتوح بنون زده دو معنی دارد اول
دوال را گویند مختاری راست بیت کشند تیر تو از بر شیر پیل ٭ درد تیغ تو بر تن پیل خام
از آنکه می زین و زان باید ٭ برنداف زین و عنان و لگام ٭ دوم رود کانی باشد
برنکام با اول مکسور داروی است که آنرا بابونه گاو گویند برنگ با اول و ثانی مفتوح
درای باشد و آنرا جرس نیز گویند و با اول و ثانی مضموم دو معنی دارد اول بمعنی دختر
آمده دوم نام ولایتی است که قطب جنوبی آنجا نموده میشود و با اول و ثانی مکسور نام حدوای
است که اکثر و اغلب از جانب کابل آورند و آنرا برنگ کابلی خوانند برنس با اول مضموم ثانی
زده و یای مجهول و سین منقوط شکم سه باید بچشش بود و آنرا بتازی زحیر خوانند برو
با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف ابرو باشد حکیم سنائی فرماید بیت هر کرا آن
روی تو بیند بی خدمت تو ٭ هم بر روی تو که پشتش چو بر روی تو بود ٭ استاد بهرامی نظم نموده
بیت

بیت غمزه تیر و مژه تیر و قد و قامت تیر ٭ برو کمان و بیاز و درون فلک و کمان ٭ و در زبان هندی
نوعی از نی قلم را گویند و با اول ثانی زده نام ستاره مشتری است حکیم فردوسی راست
بیت ببالا چو سرو و میان همچو غرو ٭ برنج همچو برد و برفتن تذرو ٭ هم او گوید بیت ببالای
تو در چمن سرو نیست ٭ چو رخسار تو تابش برو نیست ٭ و با اول و ثانی مضموم مخفف برود
بود حکیم فردوسی گفته بیت که دارو که کنه برتاب او ٭ بمذبه بروهای برتاب او برواره
با اول مفتوح ثانی زده بمعنی بربار است که مرقوم شد و در بعضی از فرهنگها مرقوم است که
دری را گویند غیر از در متعارف که از بخانه آمد و شد توان نمود برواز با اول مفتوح
ثانی جای قرار و آرام بود شمس فخری گفته بیت ملاذ سیف و قلم خسرو ستاره حشم ٭ که هست
خلق جهان را جناب او برواز ٭ بروسپان و بروشان با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول
بمعنی امت است و آنرا بروسان و بروشان نیز خوانند استاد دقیقی فرماید بیت
شفیع باش بر شه مرا بدین زلت ٭ چو مصطفی بروادار بر بروشان را برونک با اول و
ثانی مضموم و واو مجهول خاک بود برود با اول مضموم بمعنی دستار و خوط آمده برومند
با اول مفتوح و ثانی مضموم و میم مفتوح بنون زده بار ور باشد شیخ سعدی فرماید بیت
برومند بادا گرامی درخت ٭ که در سایه او توان برد رخت ٭ که از سایه آرایش خوان نهد
کز سایه آسایش جان دهد ٭ برون سار رزی را گویند که در غیر دار الضرب سکه کرده باشند
و آنرا بیرون سر نیز گویند و بهندی غیر سال خوانند حکیم نزاری نظم نموده بیت برون شناسی
توان شناخت قلب از نقد ٭ اگر چه نقد روان مرا روانی نی ٭ محک مشاهد حالست و فلان داند

که سکه درم من برون سرایی بی نهم او کوید بیت افسانه موعظت سرایان نقد سیت وی برون
سرایی بره با اول و ثانی مفتوح و اظهار ها بمعنی براه است که مرقوم شد و باخفای ها دو معنی
دارد اول معروفست دوم بمعنی ابره آمده یعنی روی جامه استاد عنصری فرماید بیت
عارضش را جامه پوشیدست نیکویی قبا جامه را کازار ره مشکیست واستر برهجنش و برهجنتن
بمعنی برانجیدن است که مرقوم شد برهود با اول مفتوح ثانی زده و های مضموم و واو معروف
جیزی را کویند که نزدیک بسوختن شده و حرارت آتش آنرا زرد ساخته باشد و آنرا ابهود
نیز خوانند حکیم ناصرخسرو فرماید بیت جو نرم کوهم بانو مرا درشت مکوی مسوز دست
جو آنرا که مر ترا بهود برهون هر جیزی مانند خالی را کویند مانند هاله و طوقی که در کرد
بندند و کمری که بر میان به بندند و در خانه حصار و محوط و جوب بندی و خار بست و بر
چین و امثال آن استاد رودکی بمعنی هاله نظم نموده بیت ابا قد تو جون سروی زده با
کرد آن آذین و بار وی تو جون ماهی زعنبر کرد آن برهون حکیم ناصر خسرو بمعنی در کفته
بیت دل بقین ای پسر فرزانه دهیست جشم تو جون روزنست و کوش جو برهون
کوهر دین جون درین خزانه نهادی روزن و برهونش هر دو بخت کن اکنون روزن
و برهون جو بسته کشت خانت راه نیابد بسوی کوهر مخزون هم حکیم ناصرخسرو بمعنی
حصار و محوطه بسته بیت ای شده غافل ز علم حجت و برهان جهل کشیده بکرد جان تو برهون
حکیم قطران بمعنی برچین و جوب بندی نظم آورده بیت باغ بر کل مانند رخ تو سالا سال
زمانه بسته ز شمشاد کرد او برهون برهوه با اول مفتوح ثانی زده و های مضموم و واو

مجهول

مجهول و های موقوف صابون باشد بیزن با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و زای منقوطه
مفتوح تابه باشد که از کل سازند و برنه برآن نان بپزند و آنرا بیزن نیز خوانند
بریزه با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و زای منقوطه مفتوح صمغی باشد دوایی که آنرا
بیرزی نیز خوانند و آن شبیه باشد بمصطکی و سبک و خشک بود مانند عسل صافی و تنبر بو
باشد و معرب آن بارزد و بیرزد است برین با اول مفتوح و رای مکسور و یای معروف
دو معنی دارد اول بمعنی بالا بین آمده یعنی انتها بالا تر و بلندتر و از شبت که فلک
الافلاک را جرخ برین و سپهر برین کویند حکیم انوری نظم نموده بیت غوطه توان داد نور
عارض خورشیدش در روی آفتاب جرخ برین را دوم باد صباست و آنرا برین باد نیز خوانند
شمس فخری این هر دو معنی را منظم آورده بیت بزیر جرخ برین بی مثال فرمانش
ز سوی قبله نیارد وزید باد برین و با اول مکسور سوراخ را کویند و آنرا بر نیز خوانند
بربون با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و واو مفتوح نام علتیست که سبب آن
دو جیز بود یکی خلط بماندن و دوم قوت طبیعه و خلط بد نیز دو کونه بود یکی خلطی بود تیز
و رقیق یا خلطی بود غلیظ و سودایی که با جون آمیخته و قوت طبیعه اخلاط بد را از اندامهای
شریفه باز میدارد و بظاهر پوست دفع میکند و آنرا در فن واکریون و داد نیز نامند و
بثاری جونا کویند یوسفی طبیب کفته نظم شراب اسطوخودوس ار خورد کس ز من بشنود حدیث
بی ربا را بواسیر و بربون را دهد نفع بهم علت ماخولیا را فصل بای عجمی بر با اول مفتوح
هفت معنی دارد اول معروفست دوم بر بو باشد مولوی معنوی فرماید بیت جشم را صد پر ز نور عکس ...... رخسار شماست هم

ای که هر دو چشم را یک پرچادر ابی شماره استاد فرخی نظم نموده بیت کر بنالی بر عیوب بنگارید بموی
سایه بر فکند بر سر سنبل آن یک نال؛ زیران سایه بر آب اندر اگر بر گذرد؛ همچو خویش از پرده برد
سود ماهی وال؛ سوم دست باشد از کتف تا سر انگشتان و آنرا بال نیز خوانند حکیم ناصر خسرو
راست بیت بر فلک بی بال و پر دانی که نتوانی شدن؛ پس چرا بر ناوری از دین و دانش
بال و پر؛ حکیم فردوسی گفته بیت خداوند گفت این سرای منست؛ همی بخت مهر رهنمای منست
نگاه ایستم اندر نه اسپ و نه مرد؛ نه مردی نه دانش نه باد و نه برد؛ چهارم پر ک را نامند شرف بجفروه
گوید بیت تو پرورد خدایی و من که پر لانه؛ اکنون چه توان کرد تو آنی من آنم شفق
اسفرنگی فرموده بیت امان خواهد ز پر کاه باد و چون بیند؛ فکنده عفو تو در خرمن عقاب آتش
پنجم ترک کلاه را گویند حکیم سنائی منظوم ساخته بیت آن جای نیست کاندر لا نگاه تو بار
کژ نهند بر سر کلاه چار پر ترک سمن؛ ششم بمعنی دامن و کناره هر چیز آمده و آنرا ابره
نیز گویند مثل پر جایابان و پره جایابان و پر بینی و پره بینی و پر کلاه و پره کلاه یعنی دامن
جایابان و کناره بینی و دامن و کناره کلاه حکیم انوری بعید نظم آورده نظم رای او را
مگر ملاقاتی؛ خواست افتاد با فلک ناگاه؛ اتفاقی بوجه گستاخی؛ سوی او کرد آفتاب نگاه
هر چه او میکشاد و نهد خیال؛ او فرو میکشید پر کلاه؛ هفتم پره آسیا و پره چرخ دولاب
وامثال آنرا گویند پرآذمان با اول مفتوح جانوریست شکاری از جنس چرغ که عقاب
پاکیزه منظر بود و خوب اعضا و لیکن در وفعی زیاده نیست شاید که شکار بط و کلنگ
وانچه ازین شیوه باشد کند وانچه سیمرغ بنام بود پسندیده داشته اند و چون بر دست

باز

باز دار کبیج خورده و نفعی توان یافت اما انچه در کوه کبیج خورده باشد پسندیده اند و آنرا
بازی نیج خوانند پرزده با اول مفتوح و دال موقوف اردمیر کرده بوده که آنرا بجهة
نان کرده سفید ساخته باشند و آنرا زواله نیز گویند و بهندی پیره نامند پراش با اول
مفتوح بمعنی پریشان کردن و پراشیدن بود حکیم سنائی نظم نموده بیت بسل تا بر آب
را کرد دمن بر پراش؛ اصحم عزد یارکن قدرت اللهدین پرالک نوعی از پولاد جوهردار را
گویند عموما و تیغ را خوانند خصوصا حکیم اسدی فرماید بیت ازان آهن تیغ لعل گون تیغ چاره
همه از روهنی و پلالک هزار پراناخ سختیان باشد و آنرا پلناخ بحذف الف نیز خوانند
پرباهام با اول مکسور نام بیت پارسی باستانی و آنرا پرهام نیز خوانند و معرب آن ابرهیم
است و در زمان بهرام گور جهودی در غایت بخل و امساک این نام داشته چنانچه مجملی از
شرح آن در ذیل لغت بنگ مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حکیم فردوسی نظم نموده بیت
پرباهام بی رحم بود پست زنت؛ کجا زفتی او نشاید نهفت؛ حکیم خاقانی گفته بیت بهرام نکرد
پرباهام چون نظاره جوان خان بنک سقا بر افکند پربار و پربار و پربال و پرباد با اول
مفتوح ثانی زده خانه، تاسیانی را گویند و آنرا پروار و پرواره و فروار و فرواره و
فروال و فرواله نیز نامند پرپره با اول مفتوح ثانی زده و بای عجمی و رای مفتوح و های
مختفی بسبزه را گویند خواجه شمس الدین محمد دهکانی گفته بیت درست گشت که خورشید
در خزانه زلتو؛ فراخنا ابیت و غل پرمثال پرپره پرچین با اول و سوم و چهارم مفتوح
خرفه را گویند و بتازی آنرا فرفخ و رجله و بهندی لونیه و کمول نامند امام ابو المفاخر رازی

نظم نموده نظم جسم شب تیره را هم برص و هم جذام چشم مه خیره را هم سبل و هم وسن در نظام فرد مک
چون بره از فلک روشنش کو کنار برکش پرپهن پرپهن آسمان راست چنان طوطی
کز هوس بچگان بار کند پرپهن حکیم خاقانی فرماید بیت زمینها که سبزه ز تخم پرپهن است
چو تخم پرپهن اندرون سفید لعاب پرچم با اول مفتوح ثانی زده وجیم عجمی مفتوح دو معنی دارد
اول دم نوعی از گاوان کوهی باشد که در کوههای که مابین ملک خطا و هندوستان
واقع است پیدا شوند وآنرا غژغاو نیز گویند و بترکی قطاس خوانند وآنرا بر سر چوب
علم و گردن اسپ بندند حکیم خاقانی فرماید بیت از مهر نوی طراز و ایام منجوق
صبح و پرچم از شام هم او گوید بیت دارد فرش پرپهن نشانی پرچم دم شیر آسمانی
دوم کاکل را خوانند در شرح مثنوی مرقوم گشته که حضرت قطب الاقطاب ابوالجناب
شیخ نجم الدین کبری در هنگام شهادت پرچم کافری را گرفته بود و بعد از شهید شدن
ده کس از دست شیخ نتوانستند گرفتن پس حضرت مولوی انتساب خود را بجناب شیخ
الشیوخ بدین وجه میدهند بیت ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نی از آن مفلسکان که
بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند پرچین
با اول مفتوح ثانی زده وجیم عجمی مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول حصاری را
گویند که بر گرد باغها و کشت زارها و پالیزها از خار و چوب و شاخ درختان سازند
وچوبهای سر تیزی را خوانند که بر سر دیوارها نصب نمایند حکیم ناصر خسرو فرماید
بیت گرد دل خود ز دو بستان پرچین حصار ساز و پرچین امیر خسرو راست بیت

عطارد

عطارد از گرد این حدیقه یعنی بگردش از مژه خویش در کشد پرچین دوم محکم کردن و مضبوط
ساختن چیزی بود در چیزی مانند زدن میخ در تخته یا دیوار و امثال آن پرخاش
با اول مفتوح ثانی زده جنگ و جدل بود استاد عنصری فرماید بیت ای شب یکی آن
همه پرخاش که دوش راز دل من جان فاش که دوش دیدی چه دراز بود دوشینه شبم
با آن ای شب وصل همچنان باش که دوش پرخج و پرخش با اول و ثانی مفتوح کفل و
ساغری اسپ و استر و خر و گاو و امثال آن را خوانند وآنرا فرخج و فرخش نیز گویند
مختاری در صفت اسب گفته بیت دیو سرت سروش لفرت نخش ببر سینه پلنگ
رخش پرخش مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت بی تا کیم کرد ماه بنگاه ثبت در پرخش غلیو
اش و رنگ پرخو با اول مفتوح ثانی زده و خای معجمه مضموم دو معنی دارد اول آن باشد
که در گوشه خانه دیواری کشند و آنرا پر از غله سازند حکیم آذری فرماید بیت
کنند ذخیره رشک که ذخیره خود بجای خشب لطافات چرخ را پرخو دوم پرندن شاهها ی
زیاده بکار باشد از درختان تا درخت بادام نشو و نما کند پرخ با اول و ثانی مفتوح
مو و فشت و با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول بمعنی لای باشد چنانچه بر دود
و پرده یعنی یک لای و دو لای دوم خواب را گویند و با اول مضموم و ثانی مفتوح بمعنی بر شود
آمده شیخ سعدی شیرازی نظم نموده بیت لو خود را گمان برده پرخود انائی که پرخند
دگر چون پرده و با اول مفتوح مضموم ثانی زده بزبان گیلان پل را خوانند و با اول
مکسور و ثانی مفتوح بمعنی گرد بود که مشتق از گشتن باشد پرد بمعنی فرد آمده

پرداختن و پردوختن هفت معنی دارد اول توجه نمودن و مشغول شدن بود شیخ نظامی فرماید بیت
من که بدین آمده پرداختم ؛ آینه دیده درانداختم ؛ دوم نواختن ساز و گفتن نغمه است هم او گوید بیت
از خواندن نامه چون بپرداخت ؛ تعویذ گلوی خویش بنساخت ؛ سوم ساختن چهارم برداشتن و رفع
نمودن را گویند پنجم خالی ساختن بود این دو معنی را نیز درین بیت هم او گفته بیت حجاب سیاه
بپرداختند ؛ زنگارگان چهره پرداختند ؛ ششم بمعنی آخر رسیدن هم او فرموده بیت دولت اگر
همدمی ساختی ؛ عمر بدین روز نپرداختی ؛ هفتم گرفتن و ربودن باشد هم او گوید بیت چو دیوان پیش چارها
ساختیم ؛ گرفتن در کلوخی نپرداختیم پردال با اول مفتوح ثانی زده پرکار باشد پردک با اول مفتوح
بکاف زده چیستان باشد و آنرا بتازی لغز و بهندی پهیلی گویند امیر خسرو فرماید بیت
زیر دگمای دور او در لبند ؛ کمان فکرتش دل داناست خسته پردگی هر چیز پوشیده را نامند
عموما و زنان مستوره را خوانند خصوصا شیخ نظامی فرماید بیت آنگه رخش پردگی خاص بود
آینه صورت اخلاص بود ؛ هم او گوید بیت پردگی زهره دران پرده چیست ؛ زخمه شکسته باد ای
درست پرده چغانه نام پرده ایست از موسیقی فخر الدین عراقی راست بیت مطرب عشق میزند
هر دم ؛ چنگ در پرده چغانه عشق پرده خرم پرده ایست از موسیقی مولوی معنوی فرماید
بیت افتد عطارد در وحل آتش در افتد در زحل ؛ زهره نماند زهره را تا پرده خرم زند ؛
پرده دیرسال نام پرده ایست از موسیقی شیخ نظامی گفته بیت مغنی بزن پرده دیرسال ؛ نوای
برانگیز و با آن بنال پرده زنبور نام پرده ایست از موسیقی سلطان مغولی راست بیت ساز نوسنه
ره از رباب و نوان ساخت ؛ نوای خانه عنقا ز پرده زنبور ؛ پرزک با اول مفتوح ثانی زده و زای

عجم

عجمی مفتوح کره و کرسی باشد حکیم قطران راست بیت عرش و کرسی در آب شد چنان ؛ پس که گردم
ز فرقت پرزک ؛ پرس با اول مفتوح ثانی زده پرده بود پرستار با اول و ثانی مفتوح غلام و
کنیز و خادم و فرمان بردار را گویند حکیم سنائی فرماید بیت مرحبا ای حکیم کز سر معنی آبا و [illegible]
غلامانند و پرستار ؛ شیخ سعدی گفته بیت پرستار امرش همه چیز و کس ؛ بنی آدم و مرغ و مور و مگس
پرستک و پرستو و پرستوک با اول و ثانی مکسور سین زده و تای فوقانی مضموم نام جانوریست
کوچک دم آن سیاه و سینه سفید و منقارش سرخ باشد و در سقف خانه آشیانه سازد و آنرا
فراشتروک نیز خوانند شیخ سعدی گفته بیت لبانش لعل چون خون کبوتر ؛ سواد زلف چون پر پرستو
یوسفی طبیب راست نظم از پرستوک خوری گر لحمش ؛ دیده را روشنی آید حاصل ؛ خون او در چه با
زن ؛ شهوت زن همه گردد زایل پرستنده با اول و ثانی مکسور سین زده و تای فوقانی مفتوح زن
خدمتکار را گویند پرشم با اول و ثانی مکسور شین زده و تای فوقانی مفتوح مضموم آدمی را گویند که
بر [illegible] پاشسته ناپخته بخشد اسحاق اطعمه در مرثیه بورانی که در جنگ زرد پلاو کشته شده گفته
بیت تنک کشته چون سرکه روانش مباد ؛ [illegible] پرسه با اول مفتوح ثانی زده و
سین مفتوح گدائی باشد و آنرا پارسه نیز گویند قاضی نور اصفهانی راست بیت هوای پرسه بازار
هشت دارد ؛ سحاب از آن بکف خود همی کشد دامان پرسیاوش و پرسیاوشان دو معنی دارد اول
نام گیاهیست که خلاصه آن سیاه فام باشد و برگش سبز رنگ و بیشتر در جاها و کنار جویهای
آب و در فاصله و سنگ روید و آنرا بتازی شعر الجن خوانند دوم شکلی بود از اشکال
فلکی مشتمل بر بیست و نه ستاره بصورت مردی بپای ایستاده و سر غولی در غایت زشتی

از دست او بجه و کواکبش در برج ثور است باتفاق ارباب رصد **پرخونه** بااول مفتوح ثانی زده
و عین مضموم و واو معروف و نون مفتوح و های مختفی بمعنی زشت و ناز یباست و آنرا فرخج
نیز گویند **پرک** بااول و ثانی مفتوح نام ستاره سهیل باشد خواجه عمید لوبکی راست **بیت** تا سکه
شکسته بر سپر پای هر مهی عون بمحیط لبسته اکرد ستاره پرک **دوم** بااول مکسور ثانی زده پلک
چشم باشد حکیم فردوسی فرماید **نظم** چو نامه برین گونه باشد بروی چو من دشمن لشکر جنگ جوی
نمانم که بر هم زند پرک چشم نکویم سخن جز بش او جز بخشم **پرکاس** بااول مفتوح ثانی زده تلاش
کردن و در هم آویختن بود و بزبان علمی اهل هند بمعنی طلوع نیر اعظم باشد **پرکالم** من اب طلب

پکاله

بااول مفتوح ثانی زده تلاش کردن و در هم آویختن بود و بزبان علمی دو معنی دارد اول
پاره بود از هر چیز امیر خسرو راست **بیت** من اب طلب کردم از ان دیده خونبار او خود همه پرکاله
خون جگر آورد مختاری فرماید **بیت** بلبلا امروز من گلستانم گل مجوی از جگر پرکاله برنوک بر
خاری بین دوم جنسی از بافته ریسمانی باشد که مانند منقلی بود علی نقی گوید **بیت** در باب پرکم
هر پرکاله خونست این قافله را راه مگر بر جگر افتاد **پرکام** بااول مفتوح ثانی زده بجیم دانرا
گویند و آنرا زهدان و بوکان نیز خوانند **پرکاوش** بااول مفتوح ثانی زده بر بدین و سپرا
شاخهای زیادتی باشد از تاک انگور و دیگر درختان **پرکم** بااول مفتوح ثانی زده و کاف
مفتوح ناچیز شده و از کار افتاده و بیکار گشته را گویند امیر خسرو راست **بیت** مور که برتافت
نه پرکم بود پر زدنش زان سوی عالم بود شاعر گفته **بیت** ای دانه تو داده مرا هر دم دم
یک مرغ چو من بدام تو پرکم کم چون زلف خوش بابندم کم کم در حلق دلم همی شود مدغم غم

برکوک

پرکوک بااول مفتوح ثانی زده عمارت عالی را گویند **پرکار و پرکاره** بااول مفتوح ثانی زده و کاف
عجمی چهار معنی دارد اول معروفست دوم اشیا را گویند اذ غوابب الدنیا حکیم آذری نقل نموده
نظم منسب قدرت ز چوب کاز و ر باست اثر قدرت بد بیضا ست قدرت از دست احمدی
چو بتافت قرص مه را بر آسمان بشکافت حاصل از دست کرد این پرکار عز و منت عمل دست افراز
سوم سامان و اسباب خانه را نامند حیدری رودی گفته **بیت** همه پرکار من بجای خود است
دلم است آنکه گم شده ز میان چهارم بمعنی دوم پرکاله آمده حکیم نزاری نظم نموده **بیت**
برحرفه رتسلیم زن از سوزن اخلاص یک رفعه ز پرکاره ارباب حقایق **پرگر** بااول مفتوح
طوق مرصعی را گویند که ملوک باستان در گردن خود انداختندی وگاه در گردن اسب خود
نیز کردندی و این مشتق از پرکار است استاد دقیقی فرماید **بیت** عدو را از تو حصه غل
و باشد ولی را از تو بهره تاج و پرگر **پرکنده** مخفف پراکنده باشد شیخ اوحدی نظم نموده
بیت خود مدان تا چگونه گویند و چند به شب موی خویشتن پرکند **پرکنه** بااول مفتوح
ثانی زده و کاف عجمی مفتوح دو معنی دارد اول مرکبی باشد از بو بهای خوش و آنرا ارکجه
نیز خوانند دوم زمینی را گویند که از ان خراج لبستانند **پرماس و پرواس** بااول مفتوح ثانی
زده پنج معنی دارد اول دانستن بود حکیم سنائی فرماید **بیت** هر کجا و نفس خویش نشناخته
نفس دیگر کسی چه پرماسد دوم دست سودن باشد و آنرا بتازی لمس گویند چنانچه در
شرح تعرف ترجمه این کلمات را که قال ابو عبد الله النباجی الروح جسم یلطف عن الحس ویکبر
عن اللمس بدین عبارت ادا نموده که گفت ابو عبد الله نباجی که روح جسمیست لطیف از انکه

لطیفه

و پیراهن اندر باید و بزرگتر از آنکه و بر ابیچ چیز به پرماسد سیوم پازیدن بود یعنی دراز کردن ابوشکور
گفته بیت هر کجا کوه هست بشناسم دست سوی دگر بپرماسم چهارم خلامی و بخاب را گویند حکیم ناصر خسرو
نظم نموده بیت بعدل و بود از جور پیش رستن بخرا و بود از شر دشمنان پرواس فخم بمعنی پرداختن
آمده پرماه دست افزای باشد مر حکاکان و دروگران را که بدان مروارید و دیگر جواهر و چوب را
سوراخ کنند و آنرا بتازی مثقب خوانند پرمخیده با اول مفتوح ثانی زده و میم مفتوح و خای مکسور و یای
معروف فرزند عاق را گویند شمس فخری راست بیت پیش از ظهور عدل شهنشاه تاج بخش گرچه
فلک حرون و جهان پرمخیده بود مرتاض شد سپهر و جهان هم مطیع گشت این از وفور رافت شاه
خنیده بود ابوشکور گفته بیت مرا او را یکی پرمخیده پسر ز مهر جهان بر بدر کینه ور پرموده با اول مفتوح
ثانی زده و میم مضموم و واو معروف نام پسر ساوه شاه بود پرمون با اول مفتوح ثانی زده
و میم مضموم و واو معروف آرایش باشد پرمه با اول مفتوح ثانی زده و میم مفتوح بمعنی بازدی
پرماه است که مرقوم شد امیر خسرو فرماید بیت سهم لعل و عقیق داشته حقه ات عقیق از
پرمه یاقوت می سفت رضی الدین نیشابوری راست بیت اسمه ارته ای از مهر رفتن بر سر
دی فدمها دوخته بجای چون پرمه بوده پرمی با اول مکسور ثانی زده و میم و های مفتوح کاهلی
کردن بود در کارها پرمیو با اول مفتوح ثانی زده و میم مکسور و یای مجهول نام مرضیست
کوچک از مجری احلیل روان شود و آنرا سوزاک نیز گویند پرن با اول مفتوح و ثانی بروزن
را گویند و آنرا پروه نیز نامند کمال اسمعیل فرماید بیت ز نخجش تو اگر بانک بر زمانه زنند
نبات نعش هم در فتد بشکل پرن پرنا با اول مفتوح ثانی زده نوعی از دیبای منقش بود

نیز

که

که در غایت لطافت و نزاکت باشد و آنرا پرنو و پرنون و پرنیان نیز گویند منوچهری گفته بیت از فروغ
گل اگر اهرمن آید بپرنا از پری باز نداند د و رنج اهرمنا چو بکه زرین قدحی برکف سیمی صنمی
باده رخشنده چو اندر میان پرنا استاد ادیب صابر نظم نموده بیت بروی سینه و ساعد مجلل شد اندر وی
یکی حریر دوم حله و سیوم پرنا پرنج با اول مفتوح و ثانی مکسور نام نوعی از غله باشد که شبیه
بود و بگندم لیکن از گندم باریکتر و ضعیف تر بود پرند با اول مفتوح و ثانی چهار معنی دارد اول
بافته بود ابریشمی حکیم خاقانی راست بیت و دیده آتش که چون سوزد پرند برف بچون آن انجامم
سوختنست دوم پرن باشد سیوم تیغ و شمشیر را گویند این دو معنی را هم حکیم خاقانی
گفته بیت خنجر تو چون پرند روشن و بازینت است چون دل عاشقان نقش پرند تو باد
فرخ کافی بقید نظم آورده بیت بگذشتش پرنداب داده به بکر دست مسکین تاب داده
چهارم گوهر تیغ و شمشیر و خنجر و امثال آنرا خوانند استاد عنصری فرماید بیت چو دیبی که بر رنگ
پرند هندی تیغ ز بر جد خطش بود و زمرد بیش تار پرنداخ با اول و ثانی مفتوح بنون زده
سخنیان را گویند و آنرا پرنداخ نیز خوانند پرنداور با اول و ثانی مفتوح تیغ و شمشیر گوهردار
بود حکیم اسدی فرماید بیت ز خون پرنداوران پشت پیل چو شنگرف باشیده بر نیل
نیل این بیت نظم نموده بیت از نهیب چو دوست در فشانش روز بزم کوه از تیغ پرنداور
جدای میکند پرندک با اول و ثانی مفتوح بنون زده و دال مفتوح پشته و کوه کوچک بود که در
میان دشت باشد پرندوار و پرندوش با اول و ثانی مفتوح بنون زده در لغت دو هم
و دال مضموم و واو مجهول در لغت ثانی شب روز گذشته بود که عبارت از پریر شب باشد

مولوی معنوی فرماید بیت پرنده وش پرنده وش چه سان بود فراپائی بگوید منزست اگر مست فرلید
حکیم انوری راست بیت بود آن پای پرنده وشی نیم اشسته بر کناره طاق پرنگ با اول و ثانی
مفتوح بنون زده و کاف عجمی شمشیر گوهردار بود و با اول و ثانی مکسور بنون زده نوعی از فلزات
بود که اکرا برنج خوانند و بهندی پیتل گویند پرتو و پرتون و پرنیان دیبای منقش و سفایت نرم و نازک
بود و آنرا پرنانیز نامند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت گرچه دانشمند هر دو هرگز بوست پیش نوای
و دو دین حریر چو پرنون استاد رودکی راست بیت نبرد بلبل اندر باغ جز بر سبد و مینا
نبود پیش نوای دو دین حریر چو پرنون حکیم فردوسی گفته بیت درختی که پرورد یی آمد بار
ببینی برش هکنون و رکنار اگر برش بار خار است خود کشته ای و کر پرنیان است خود
رشته ای پرنج با اول مفتوح ثانی زده و نون مکسور و بای معروف تخته سنگ بود پرو
پروه با اول مفتوح ثانی زده پروین باشد حکیم اسدی در صفت عمارتی گفته بیت
خم طاق هر یک چو پیوند و زیبش رنگ با فروغ تا رخشان چو پروین پرواشتن معنی دارد اول
بمعنی طاقت و آرام باشد دوم بمعنی و انسش بود و این هر دو معنی را بترتیب مولوی معنوی نظم
نموده بیت بهران پروانه که شمع ترا دید شبش خوشتر ز روز آمد بسیار می پرد بکرد شمع حضرت روز
و شب ندارد هیچ پروا غمی آرم بیان کردن ازین بیش بگفتم این قدر باقی تو پروا سوم
بمعنی سر و برگ آمده سیف اسفرنگی راست بیت بگوی عاشقان ای آن سر سودای ما داری
دل از جان و جان بر گیر اگر پروای ما داری چهارم بمعنی توجه و التفات و میل و رغبت بود
بابا فغانی گفته بیت فراموشم کند آن دیر پروا بلای جان مرد دوم همینست همه گونه

پروانی

پروانمیکنی و بهر کس که دل دهم چون بنیدم بداغ تو سر میبدهد مرا پنجم بمعنی ترس و باک باشد
امیر خسرو فرماید بیت جان و شوخ و فراموش کار و نا پرواست زمان زمان زمین خسته
اش کرا بود و هزششم فراغت را گویند مولوی معنوی قدس سره نظم آورده بیت به بود ظلم و زنخ
زلف آن بت رعنا یکی و زار دوم طاقت و سوم پروا پرواره و پرداره با اول مفتوح ثانی
زده معنی دارد اول خانه تابستانی را گویند و در بعضی از فرهنگها مرقومست که خانه بود
که در بالای خانه سازند و اطراف آن دریچها گذاشته باشند تا از هر جانب که باد در آید بر آن
آید و ران خانه بوزد و آنرا پربار و پرباره و پربال و پرباله و فربال و فرباله و فروال
و فرواله نیز خوانند و جانوری را که در خانه رخنه به بندند که فربه شود بدین جهت پرواری
خوانند و مردم غلط خیال نموده اند که پرواری بمعنی پرورش داده است و حال آنکه پرورش
داده پرورده است نه پرواری حکیم خاقانی گفته بیت روزه پروار بود فربه از آن شد چنین
شب تن بیمار داشت لاغر از آن شد چنان حکیم ناصر خسرو فرماید بیت ناکاه باد و نامردی را
در چه فکند از سر پرواره شد دوم کنجینه بود سوم تختها را گویند که سقف خانه را بدان پوشند
پروار چهار معنی دارد اول معروفست دوم نثار را گویند شیخ سعدی شیرازی در ستایش
شیراز نظم نموده بیت هزار پیر و ولی بیش باشد اندر وی که کعبه بر سر ایشان همیکند پرواز
سوم پرتو و نور بود شیخ نظامی فرماید نظم زعلی کان نا ابد هر چه هست آرایش نام و نقش
بست چراغی که پروار بینش ازوست فروغ همه آفرینش ازوست چهارم نشیمن و نشستگاه
مرغان باشد و این معنی از فرهنگ حسین وفائی مرقوم شد پرواره با اول مفتوح ثانی

زده و زای منقوطه مفتوح سه معنی دارد اول توشه بود که جامه باخود برند و مردم مسافر همراه
دارند شاعر گفته بیت جانا چه توان کرد که اندر ره عشقت * الا جگر سوخته پرزاده ما نیست
حکیم خاقانی فرماید بیت آنان که چو من بی پر و پرواز عشق اند * هر دو حرم جانان پرواز نخواهند
دوم انگشتری بود که پارسایان در زمانی که عروس را بداماد سپردندی بعزم خضند و دامن عروس
و داماد را بهم بسته گردانند طوق فرمودندی سوم ورق زر را گویند که ریزه سازند و در شب
زفاف بر سر داماد و عروس نثار کنند و امروز در شیراز کمی را که زر و رق میسازند و از گر
میگویند پردان با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام موضعیست نزدیک غزنین و دوم چرخ
ابریشم تابی بود که آنرا بهای نکبر دانند پرداک با اول مفتوح ثانی زده و نون مفتوح نام
جانوریست که پیشاپیش شیر آواز کنان رود تا جانوران دیگر آواز او را شنیده بدانند
که شیر می آید و خود را بر کنار کشند و بطریق استعاره پیش رو لشکر را نیز بدین نام خوانند
و معرب آن فرانق است پروانه با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول معروفست دوم
بمعنی پروانک است که مرقوم شد حکیم خاقانی فرماید بیت شاه غضنفری تو پروانه تو من *
پروانه در پناه غضنفر نکوتر است * هم او گوید بیت پروانه وار بهر شیران نهند پای *
تا اتیان کفلکه کوران کنا بشان * سیوم حکم پادشاهان باشد پرودن و پرورش دو معنی
دارد اول معروفست دوم بمعنی پرستیدن و پرستش آمده حکیم سنایی نظم نموده بیت
مدارا دارت پرورد بناید فهم یونانی * بقهارت باربکر بناید شکر قانی * شیخ نظامی فرماید بیت
شد از خواب دوشینه سر بر گرفت * نیایشگری کردن از سر گرفت * به نیکی ز نیکی دهش یاد کرد

جهان

جهان پرورش عالم آباد کرد * پرده با اول مفتوح ثانی زده و دال و رای مفتوح جانوری
را گویند که در پر و ار بسته فربه کرده باشند شهاب الدین مؤید سمرقندی گفته بیت چو مرغ
پرده معزز و نعمت اگر خبت ازانکه هیچ غافلان نیست مایز نش [illegible] با اول مفتوح ثانی
زده و واو مفتوح بزای منقوطه زده چهار معنی دارد اول اصل و نسب بود حکیم فردوسی
راست بیت بدو گفت من خویش گرسیوزم * بشاه آفریدون کشد پروزم * هم او گوید بیت
همان مادرت خویش گرسیوز است * ازین سوی و آن سوی با پروز است * دوم فراویز جامه باشد
و آنرا بتازی سجاف خوانند جمال الدین عبد الرزاق گفته بیت بتی که مرکز مه لعل آبدار نهد
مهی که بر پروز گل مشک تا بدار کند * حکیم خاقانی فرماید بیت کوی گریبان تو چون بنماید فروغ
زرین پروز شود دامن روح الامین * سیوم نوعی از سبزه باشد در غایت سبزی و طراوت
و آنرا فرز ده و فرزد و فرز و مرغ نیز گویند حکیم خاقانی نظم نموده بیت پروز و سبزه دمید
بر بمط ابکبر * زلف بنفشه خمید بر غبب جو بار * چهارم حلقه زدن لشکر بود از سوار و پیاده حکیم
قطران گفته بیت سحاب گرد که اندر همی کشد پروز * شمال گرد گل اندر همی کند پروان * پروزن
هر چیزی پر سوراخ و تنگه را نامند عموماً حکیم ناصر خسرو فرماید بیت چرخ پنداری بخواهد
شیفتن * زان همی پوشد لباس پرویزن * و آرد بیزرا خوانند خصوصاً و آنرا پرویز و
پرویزن نیز نامند پرورش با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف چیز شسته را گویند
که از اعضای مردم برآید و آنرا بتازی شبره خوانند پرون با اول مفتوح بمعنی پروانست
که مرقوم شد ابوالفرج رونی راست بیت ازتفاخر چو کرم پیله بهر * تا ریشمش کشیده بر پرون

پروند با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مفتوح دو معنی دارد اوّل امرود باشد دوم نام قریه
ایست از مضافات قزوین **پرونده** با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مفتوح بنون زده و دال
مفتوح بستهٔ رخام باشد و آنرا ابلونه نیز خوانند و بتازی رزمه گویند شاعر گفته بیت کیسه ام
زر و پراست از بدره خانه ام زوست پر ز پرونده **پروه** با اوّل مفتوح ثانی زده و واو
مفتوح و های مختفی سه معنی دارد اوّل چیزی را گویند که در جنگ و تاخت و تاراج
شبیخون از دشمن و غنیم بگیرند و آنرا ابزگاو طاجوانند شرف شفروه نظم نموده بیت آن جگر
گوشه را با قوت کمانکان خرد در شبیخون شما پرده بیغمای تو باد دوم چادر باشد سیوم
پرویزن بود **پروان** با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مفتوح معنی ظاهر و آشکارا
آمده اثیر الدین اخسیکتی راست بیت رو پشت روزگار قوی گشت و این سخن در روی
روزگار کیم پروان هم آورد گوید بیت پیروان ملک با خبر مظفر دین که زیر گردش خاور
ملک ندارد یار **پرویز** با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مکسور و یای مجهول و زای منقوطه
هفت معنی دارد اوّل کامل التواریخ این لفظ را بمظفر تعبیر کرده دوم مصنف مفاتیح العلوم
کلمهٔ خسرو پرویز را ملک العزیز تفسیر نموده هرگاه خسرو ملک باشد پرویز بمعنی عزیز
تواند بود سیوم جامع تاریخ مجمع الانساب آورده که خسرو را بدان سبب پرویز گفتندی
که ماهی دوست داشتی چه بلغت پهلوی ماهی را پرویز گویند چهارم شیخ نظامی آورده که پرویز
آنست که بدان شکر بیزند چنانچه از بیت که نظم نموده مستفاد میگردد نظم از آن بدنام
آن شهزاده پرویز که بودی در سخن گفتن شکر بیز پنجم بمعنی بخشش آمده حکیم نزاری قهستانی

راست

راست بیت تو خسروی و من از صدق دل نیازی نیز بر آستانهٔ فقر تو خاک پرویزم
ششم پروین را گویند چنانچه گوید بیت زمانه خانهٔ تو هم عاقبت به پرویزن فرو گذارد اگر
ماورای پرویزی هفتم جلوه کردن بود مولوی معنوی فرماید بیت شمس الحق تبریزی
آنجا که تو پرویزی از تابش خورشید شهر گرد خطروی **پرویزن** با اوّل مفتوح ثانی
زده آلتی باشد که بدان شکر و آرد و ادویه کوفته و امثال آن بیزند حکیم سنائی فرماید بیت
گرده از گرد و نیزه برد عنب استخوان آرد و پوست پرویزن **پرویش** با اوّل مفتوح ثانی زده
و واو مکسور و یای مجهول تفسیر و کاهلی باشد در کارها و آنرا فرویش نیز گویند امیر خسرو نظم
بیت اژدها پیش است و تیغ اندر عقب ایام شد ره مده ای دوست سوی خویشتن پرویش را
پره با اوّل مفتوح و ثانی مشدد پنج معنی دارد اوّل حلقه زدن لشکر باشد از سوار و پیاده
حکیم انوری فرماید نظم گر باره کشد داعی خدمت تو دوران جز خارج آن نیز نزول حدثان را
ور پره زند لشکر عزمت تو دوران جز داخل آن نیز ردیف سرطان را دوم بمعنی دامن و کناره
بود مثل پرهٔ بیابان و پرهٔ بینی و پرهٔ کوه و امثال آن حکیم سوزنی نظم آورده بیت چون کلام
بابر و برو زخشم از کینه گشته پرهٔ بینش جلوا مولوی معنوی راست بیت بر نشان پای
آن سرگشته راند کرد از پرهٔ بیابان بر فشاند فخر گرگانی گفته بیت همیدون بر پای کوه فان
بهشتش همچنان آید که گلشن سوم چوبی از قفل را گویند که قفل بدان محکم و مضبوط کرد
و سیف اسفرنگی نظم نموده بیت ناطقه بی اختیار مدح تو بسیار زد پرهٔ قفل سخن کلید زبان را
چهارم برگ کاه است حکیم خاقانی گوید بیت بر سر خوان نم گرفت پره کاهی ز ضعف گرچه بصورت یک بیت بوی من و کهربا هم

ظهیر فاریابی فرموده بیت از بهر جذب خنجر بجاده رنگ اوست در آخر مجره اگر پره کهست
جنجم پره را سیاره دولاب و امثال آن باشد هم حکیم خاقانی در قصیده چو دادورده بیت
پاره پاره و مثقب و کمانه و مقل بخط مهره کردن و پره دولاب پرمازه با اول مفتوح ثانی زده
و زای منقوطه مفتوح و اخفای ها کوی سوخته و چوب پوسیده باشد که بر زبر سنگ چخماخ نهند
و چخماخ را بزنند تا آتش درگیرد و آنرا پده و خف و پود نیز خوانند پرهختن و پرهیختن بمعنی ادب
کردن آمده شمس فخری راست نظم ابواسحق سلطانی که در رزمش چو کینش تیغ بلای بر آهنجت
بسان هندوان ترک فلک را به چوب کین بمالید و به پرهیخت صاحب فرهنگ منظومه نظم آورده
است بیت هست با قوت بهرمان پرهیخت ادب آمد که دیوار و بکر لخت پریچه با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف لب فرما باشد پریز با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول دو
دو معنی دارد اول فریاد و نعره باشد حکیم علی فرقدی راست بیت از پرغرنبه جنان
بلرزد کوه که زمین بوم من بلرزاند دوم سبزه را گویند در کنار رود و خانها و جویبارها
و جایی که آب بسیار باشد بروید و در بعضی از فرهنگها بمعنی ارد نیز بنظر در آمده پرویزن
با اول مفتوح مخفف پرویزن است پری سوز نام دبیری بوده در زمان خسرو پرویز
شیخ نظامی فرماید بیت از آنجا تا در دیر پری سوز پر بندی پری رویان دلفروز
پریشن با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول پریشان و امر از پریشان کردن
و پریشان کننده باشد حکیم سنائی گفته بیت در جوانی بوده ام بی اندیشه گاه گفتن
بوده لغو پریشن استاد فرخی نظم نموده بیت برون آمد از خیمه وان دو زلف بنفشه پریشن شده

برستن

برستن فصل تای مثناة فوقانی ترا با اول مفتوح دیوار بس رفیع و بلند را گویند مانند دیوار
خانه پادشاهان و دیوار کاروان سرا و حصار قلعه و امثال آن رضی الدین نیشاپوری
راست بیت ز بیم تیغ جهانگیر همچو خورشیدش همیشه ماه ترا بسته باشد از فرمن ابو الحسن
شهید گفته بیت صف دشمن ترانه استدیش که بهمه آهنین ترا باشد تراب با اول مفتوح ترشح
و چکیدن آب و شراب و روغن و امثال آن باشد از مشک و سبو و مانند آن مولوی
معنوی فرماید بیت خموشش آب نگهدار همچو مشک درست و از شکاف بریزی تراب
معیوبی و با اول مضموم در عربی خاک را گویند امیر معزی این هر دو معنی پارسی و عربی
را نظم آورده بیت اگر تراب ز دست تو آید بزمین بجای سبزه ز بر جد برویدی ز تراب
از مصراع اول معنی پارسی و از ثانی عربی مستفاد میگردد و ترابیدن مصدر است
تراز با اول مفتوح سه معنی دارد اول رشته و ریسمان خام باشد حکیم ناصر خسرو فرماید
بیت بچپ و راست مدو راست برو راه ببین راه دین راست تراست ای پسر از تار
ترازش منوچهری در صفت اسب گوید بیت بجهد که بجهانی ز سرکوه بکوه بدود که بدوانی
ز بر تار ترازش دوم درخت صنوبر را نامند سوم نام شهر نسبت از ترکستان که منسوب
بخوبانست و منسوب آن طرازی باشد استاد در دیگر این دو معنی را نظم نموده بیت
از غم یار ترازی همچو بان ترازش زرد و باریکم و لرزانم چون برگ تراز تراک با اول
مفتوح دو معنی دارد اول شکاف را گویند حکیم ولولی فرماید بیت بر دل شیر و پلنگ
افتد انگاه تراک که بشست تو برانگیزد زکمان تو ترنگ دوم آوازی باشد که از شکستن

یا تنها فته شدن بگوش رسید استاد فرخی گفته بیت تراک دل شنود خصم تو ز هیبت خروش
حوادث کمان تو آید بگوش خصم ترنگ خسروانی نظم نموده بیت آن شب تیره کان ستاره برفت
آمد از آسمان بگوش تراک ترانه با اول مفتوح دو معنی دارد اول جوان خوش صورت
صاحب جمال را گویند دوم نغمه باشد این دو معنی را شیخ نظامی نظم آورده بیت بر نسفته
دری دری می سفت هر ترانه ترانه می گفت تراویدن چکیدن بود ترای با اول مفتوح
نوباوه باشد شیخ سعدی شیرازی نظم نموده بیت بر دو بستانبان با بوان شاه
ترای ملی هم ز بستان شاه ترابمان با اول مفتوح نام مرض اسهال است تراییدن بمعنی
تراویدن بود ترب با اول مفتوح ثانی زده بمعنی مکر و حیله و گزاف و تزویر آمده و آنرا
ترنبد نیز گویند تربالی با اول مفتوح ثانی زده نام عمارتیست بس عالی از ابنیه اردشیر
بابک که در شرقی شهر گور که از شهرهای پارس است واقع شده و صورت آن چون
استوانه گویند که بر سر این بنا آتشکده بوده و در برابر شهر گوییست که آب از آن می آید و
بر سر تربالی می گذرد ترپه با اول مفتوح ثانی زده و با و را هر دو مفتوح و ترنبک
با اول مضموم ثانی زده و بای مفتوح نام نوعی از انگور باشد ترنبه و تربزه با اول مفتوح
ثانی زده و بای مضموم بزای منقوطه زده دو معنی دارد اول هندوانه را گویند دوم
خیار بادرنگ بود و با اول مضموم ثانی زده و بای موحده تحتانی مضموم ترب را مانند
و آنرا اکثر بلازی فجل خوانند ضیای نخشبی گفته بیت آنچه نه بیند بود کوچه تربزه بی مزه
بود کوچه ترشبه با اول مفتوح ثانی زده و بای و سین هر دو مفتوح و های مختفی قوس

قزح

قزح باشد ترین با اول مفتوح ثانی زده و بای مضموم زمین سخت را گویند تربو با اول مفتوح و
ثانی زده و بای موحده مضموم و واو معروف جامه باریک سفته را خوانند ترپ و ترپک و
ترپه با اول مفتوح ثانی زده در هر سه لغت و بای عجمی موقوف در لغت اول و مفتوح
در لغت ثانی و ثالث گنجشک سیاه باشد و آنرا ترف نیز خوانند و صوب آن طریق است
و بنزرکی فرا فرود نامند مولوی معنوی نظم نموده نظم بشی عشق فریبنده بابد جان
بنده که بسم الله که تماجی برای تو پزیدستم بکی تماج آورد او که کم گردم سر رشته تکمیم
سوزن آن ساعت گریبان را دریدستم که تو شیدم ز تماجش فرو گوید چون ستیزم
چو ترپک رو ترش کردم گزان شیرین بریدستم ترترک با اول مفتوح ثانی زده و تای
فوقانی و رای مفتوح بکاف زده نام جانوریست که آنرا در ماوراءالنهر و ختن صوفی گویند
و با اول مضموم ثانی زده و تای فوقانی و رای مفتوح در کوه چل مقام شیراز جائی
ساخته اند که در ستونهای سیر مردم با آنجا بروند و سنگی در زیر نهاده از بالا غلطیده
به پایین آید و با اول مکسور ثانی زده و تای فوقانی مکسور و رای مفتوح سبک
و بی تمکین را نامند ترتک با هر دو تای مضموم کبک را نامند و آنرا مرغ آتشخواره
نیز خوانند ترت و مرت با اول مفتوح بمعنی تاخت و تاراج و زیر و زبر باشد
و آنرا تار و مار نیز گویند حکیم سنایی فرماید بیت ای صبا باد و بوش نکبنا
ترت و مرت اژدهای پیکبنا جمال الدین عبدالرزاق گفته بیت هم شود راه کین جبل
و سابهت ترت و مرت هم کند دود و دل کس و سکاهت تار و مار ترجان با اول مفتوح

ثانی زده شخصی را گویند که لغت را بزبان دیگر تقریر نماید حکیم خاقانی راست بیت اهل زبانرا بزبان
خرد از ملکوت و ملکم ترجمان ترنج با اول مفتوح ثانی زده نام گیاهیست و در بعضی از فرهنگها
بمعنی ترنج نیز مسطور است ترخان چهار معنی دارد اول کسی را گویند که پادشاهان قلم
تکلیف از وی بردارند و هر تقصیری و گناهی که از وی بوقوع آید مواخذه نکنند حکیم نزاری
نظم نموده بیت اگر صد خون بیک غمزه بریزی کسی نی پرسد مگر بر تیغ ترخانی ز سلطان
ایلجان داری دوم نوعی از سبزی بود که آنرا مانند پودینه و نعنا با نان و طعام بخورند
بسحاق اطعمه راست بیت ای نهم از شاخ ترخان زلف بر روی چنبر میکشم از برگ نعنا دم
برابر وی نان سیم قومی باشند از ترکان جغتای چهارم نام ابونصر فارابی بوده
ترخانه و ترخینه با اول مفتوح ثانی زده نوعی از طعام ماحضری باشند که مردم فقیر نامراد
بجهت زمستان بسازند و آن چنان بود که گندم را بلغور کنند و با دوغ ماره در آن
در آب بجوشانند تا نیک بپزد و قوام گیرد آنگاه کلولها ساخته در آفتاب خشک نمایند
و در هنگام حاجت قدری از آن بپزند و بکار برند و گاهی در محل جوشاندن گندم آب
غوره داخل کنند تا وقت حاجت محتاج قند نباشند و در بعضی ولایات عوض آب
غوره شیر داخل سازند مولوی معنوی فرماید بیت چون بروی زمین جهان سوی خراب
جان در عوضش می بکبر بی مزه ترخینه ترخون با اول مفتوح ثانی زده و خای معجمه مضموم
و واو معروف چهار معنی دارد اول حوضی ولی پاک واو باشد را گویند خواجو راست
بیت تو ترخان ترخون ز جور تو خواجو دل از غم حو خانی و رخ رزخانی

دوم

دوم نظم بود حکیم اسدی فرماید بیت کیا با بداز خون ترخون شده دل خاره زیر و زبر خون شده
سوم نام دارو نیست که آنرا اکل کرانند و معرب آن عاقرقرحا باشد چهارم سبزه است و اصل
آن چنانست که بهدرا در سیر که تیز با فشارند عدلی تا طبع وی بگیرد و بعد از آن بکارند
ترخون بروید تردک با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح نام کرم گندم خوار است
و در بعضی از فرهنگها بابای عجمی و زای منقوطه نیز مرقومست ترده با اول مفتوح ثانی زده دو معنی
دارد اول شبالیا باشد و آنرا تر زده و چک نیز خوانند دوم مزدرا است کرون آسیا بود
ترسیده بمعنی نخست ترده است که مرقوم گشت ترزفان بمعنی ترجمانست که مرقوم
شد حکیم سوزنی فرماید بیت وصف تو انست کز زفان تو گفتم من بمیان راست تر
زفان جاهم ترس با اول مضموم ثانی زده بمعنی بخت باشد شیخ نظامی فرماید بیت بروی سیند
همچو پولاد ترس حدیث تنومندی آن خود مپرس و نبازی سپر را خوانند ترسا
با اول مفتوح ثانی زده آتش پرست را گویند ترس با اول مضموم ثانی زده قوس قزح
را گویند ترغازه با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح غالب و سرکش و کسی را که
حکمها از روی غلبه و سرکشی کنند گویند مولوی معنوی فرماید بیت همی گو شم نجاتی چو
ولیکن زین شکر نوشی گرفتم حوی آن غمزه که آن غمزه که آن غمزه است غمازه که گفت انا
کنت مخفیا و قد اجبت ان اعرف برای جان مشتاقان بغم نفس ترغازه ترغده
با اول و ثانی مفتوح عضوی و بندی باشد که بوسط دردمندی آن حرکت نتوان کرد گویند
که فلان عضو ترغده شده است یعنی چنان در هم کشیده که بواسطه آن حرکت نتوان نمود

مغیبک کفته بیت زبس کوب ازمانه یافت وشمنت همه اعضای اوکشته ترغده ترغش بااول مفتوح زده وغین مکسور نوعی از زردآلو باشد ترف بااول مفتوح ثانی زده کشک سیاه باشد وآنرا بتازی مصل وبترکی قراقروت خوانند حکیم انوری فرماید بیت ترف عدو ترش نشود زانکه بخت او کاولیت نیک شیر دلیکن لکد زنست حکیم سوزنی کوید بیت نشنب این قصیده ترفنده ترف طعم مخلص مطبع اوشد شد طعم ترف قند ترفان بااول مفتوح ثانی زده مخفف ترزفان بمعنی ترجمانست ترفنج بااول مفتوح ثانی زده وفای مفتوح راه باریک ودشوار باشد شیخ روزبهان بقلی راست بیت ره دوزخ خوش ونغز دوسیع است ره مینوست بس دشوار وترفنج شاعر کفته بیت راه آسمان در راست نیکتر راست ای دوست ودرشواز راه بکرانه وترفنج ترفند وترفنده بااول مفتوح ثانی زده وفای مفتوح بمعنی تزویر ودروغ وبیهوده ومکر بود حکیم ثنایی نظم نموده بیت نزد من قبله است عقل وهوا هرچه زین دو برون همه ترفند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت بندم چه دهی نخست خود را محکم کمری زپند بربند چون خود نکنی چنانکه کویی پندی بود بود دروغ وترفند ترفنبه بااول مفتوح ثانی زده وفای مکسوم وبای موقوف ونون مفتوح وهای مختفی اشتی را کویند که فایق آن از قراقروت کنند مولوی معنوی فرماید بیت من مست ابد باشم نه مست زباغ رز من لقمه جان خورم نه لقمه ترفنبه ترک بااول مفتوح وثانی چهار معنی دارد اول خندق بود که برکرد قلعه وحصار وباغ وامثال آن سازند خواجه عمید لویکی نظم نموده بیت

قدرت

مختفی

قدرت نیست باغبان ربیع زمینش مزرعی فیض بحور سور اساخته کرد او ترک دوم نام رود خانه است که نزدیک بدربند شروان واقع است حکیم فردوسی فرماید بیت مناره برآرم بشمشیر وکنج زهیتال تا کس نیابم برنج چو باشد مناره به پیش ترک بزرگان زترکان ستانند چک سیوم حلوایی باشد که از فشا پسته وقند وتخم ریحان پزند چهارم بمعنی دوشیزه آمده یعنی دختر بکر وبااول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول کلاه خود باشد حکیم فردوسی کفته بیت بکی تیغ زد بر سر ترک او که او ترک جان کفت وجان ترک او حکیم ارزقی راست بیت بروز جنک زنیک میل ترک دشمن تو دونیمه کردد وبازاو فتد بصورت دال دوم سوزه کلاه وخیمه وامثال آن باشد وآن نیز معروفست حکیم انوری فرموده بیت بدو چکونه دهم کسوتی که از شرفش کلاه کوشه بعرش سست ترک شیوم کلاه اصفهانی کوید بیت خیمه زنه ترک کردون پایه بان جاه تست قطبها بر هر طرف چون میخ ومحور چون طناب سیوم نام قصبه ایست از مضافات آذربیجان ترکانی بااول مضموم ثانی زده بالا پوشی باشد از جنس فرجی که ترک زنان پوشند شرف سفروه نظم نموده بیت چون رفتا جز سوی ملکشاه حالی ز طرب کفن بخشید ترکان بموافقت در آمد ترکانی دیبر بن بخشید ترکتاز بااول مضموم تاخت آوردن بود بیجز ویکباره بر سبیل تاراج وغارت حکیم سنائی فرماید بیت خیز تا از ابروی بنشانیم باد این خاک توده غدار ترکتازی کنیم وبرشکنیم نفس رنکی مزاج را بازار نواب سپهسالار میرزا خان بن بیرم خان مخاطب بخانخانان نظم نموده بیت یک چند دلم بهجر اموخته بود وز ذوق وصال دیده بردوخته بود با دلبر شبانه ترک تازی آورد بربا بد بدا دانچه اندوخته بود

سندیونم

منجیک گفته بیت زبس کوب از زمانه یافت دشمنت • همه اعضای او گشته ترغده ترغن با اول
مفتوح زده و غین مکسور نوعی از زردآلو باشد ترف با اول مفتوح ثانی زده کشک
سیاه باشد و آنرا بتازی مصل و بترکی قراقروت خوانند حکیم انوری فرماید بیت ترف
عدو ترش نشود زانکه بخت او کاویست ننگ شیر ولیکن لگدزنست • حکیم سوزنی گوید بیت
تنشب این قصیده ترفنده ترف طعم • مخلص تبع او شده شد طعم ترف قند ترفان
با اول مفتوح ثانی زده مخفف ترفان بمعنی ترجانست ترفنج با اول مفتوح ثانی
زده و فای مفتوح راه باریک و دشوار باشد شیخ روزبهان بقلی راست بیت ره بوزخ
خوش و نغز و وسیع است • ره مینو ست بس دشوار و ترفنج • شاعر گفته بیت راه آسمان
و راست بنگر راست ای دوست • دور شو از راه بیگرانه و ترفنج ترفند و ترفنده با اول
مفتوح ثانی زده و فای مفتوح بمعنی تزویر و دروغ و بیهوده و مکر بود حکیم سنائی
نظم نموده بیت نزد من قبله است عقل و هوا • هرچه زین دو برون همه ترفند •
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت پندم چه دهی بخست خود را • محکم کمری ز پند بر بند • چون خود
نکنی چنانکه گوئی • پندی بود دروغ و ترفند ترفینه با اول مفتوح ثانی زده و فای
مکسور و یای معروف و نون مفتوح و های مختفی اشی را گویند که فانی آن از قراقروت
کنند مولوی معنوی فرماید بیت من مست ابد باشم نه مست ز باغ رز • من لقمه جان
خورده ام نه لقمه ترفینه ترک با اول مفتوح و ثانی چهار معنی دارد اول خندقی بود که
برگرد قلعه و حصار و باغ و امثال آن سازند خواجه عمید لویکی نظم نموده بیت

قدرت

مختفی

قدرت نیست باغبان ربیع زمینش مزرعی • قبض بجوی سوراخ ساخته کرد او ترک • دوم نام
رودخانه است که نزدیک بدربند شروان واقع است حکیم فردوسی فرماید بیت مناره بر آرم
بشمشیر و گنج • زهیتال تا کس نیابم برنج • چو باشد مناره به پیش ترک • بزرگان ز ترکان ستانند
چک • سیوم حلوائی باشد که از نشا پسته و قند و تخم ریحان پزند چهارم بمعنی دوشیزه آمده
یعنی دختر بکر و با او اسفته [illegible] گفته
بیت یکی تیغ زد بر [illegible]
به و ز جنگ نه یک [illegible]
و خیمه و امثال آن با [illegible]
از شرفش • کلاه گوشه [illegible]
بان جاه تست • قطبها [illegible]
آذربیجان ترکانی با [illegible]
شرف سفر و نظم نمو [illegible]
درآمد • ترکانی و [illegible]
تاراج و غارت حکیم [illegible]
ترکتازی کنم و بر [illegible]
خان مخاطب بخانخانا [illegible]
برد و جنت بود • باد بو [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
کلمات محمدیه
جلد
نصف
نصف
نصف
بکربع
بکربع
[illegible]

سند بونم

نزکند و نزکنده با اول مفتوح ثانی زده وکاف مفتوح بمعنی نزفنداست که مرقوم شد حکیم سوزنی
نظم نموده بیت جز مدح تو نزکنده بود هر چه نویسم کردم قلم ادبانه و نزکنده شکسته نزکون با اول
مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مضموم ودال فرتاک باشد منجنیک گفته بیت تا بد ربار پادشاه
عادل رفتند بسته نزکون در ون فضول وخطا نزمبر با اول مفتوح ثانی زده ومیم مفتوح و
شین مکسور و یای معروف گویند دار و بیست از اجزای اکسیر نزمه با اول مفتوح ثانی زده
ومیم مفتوح دو باره عمد باشد که در زیر زمین معبور زنند وآنرا اورم واورمه نیز گویند حکیم
سوزنی راست بیت زین با نزمه نگر چو خواهی گشت سوار تا نیفتی چو شیخی ملبر و حمله بیز
نزن با اول وثانی مفتوح گل نسرین را گویند و در بعضی از فرهنگها بمعنی دشت و بابان نیز مرقوم است
نزناس با اول مفتوح ثانی زده صدائی را گویند که هنگام تیر انداختن از چله کمان بر آید حکیم فردوسی
راست بیت دل سرکشان پر ز وسواس بود همه دشت پر بانگ نزناس بود حکیم اسدی فرماید بیت
کمان ابرو باران الماس بود همه کوه پر بانگ نزناس بود نزنانه با اول مفتوح ثانی زده
نان خورش را گویند وآنرا تازی ادام خوانند مولوی معنوی فرماید بیت سایلی آمد
بسوی خانه خشک نانی خواست یا تر نانه گفت همی گوید بیت چون ز درکرد دمیده داز مهر کعب و مهر که
تا خشک نان او شود از مشتری تر نانه نرنج با اول وثانی مضموم نون زده وجیم دو معنی دارد
اول بمعنی چین وشکن باشد وآنرا آژنگ والجوخ نیز خوانند دوم میوه ایست معروف و مشهور
وبهانا بواسطه کثرت چین وشکنی که در پوست آنست باین اسم موسوم گشته نزنجیده با اول
وثانی مضموم نون زده وجیم مکسور و با معروف دو معنی دارد اول چین وآژنگ والجوخ

کرفته

کرفته را گویند مولوی معنوی فرماید بیت سیب بگفتا ای ترنج از چه ترنجیده کفت من از چشم بد
می نشوم خود جدا دوم بمعنی کشیده آمده است استاد عنصری گفته بیت بیار است خود را چو
مردان جنگ ترنجیده بر بارگی تنگ تنگ ترندک با اول وثانی مفتوح نام جانوری است که آنرا
ترترک نیز گویند و در ماوراء النهر دختر صوفی نامند و در بعضی از فرهنگها با اول وثانی مکسور
نیز مرقوم است ترنگ با اول وثانی مفتوح نون زده وکاف عجمی چهار معنی دارد اول نارنگ سر
باشد منصور شیرازی گفته بیت ز تیغ غصه عدوی ترا بریده گلو ز رنگ حادثه خصم ترا شکسته
ترنگ دوم آواز زه کمان باشد در هنگام تیر انداختن وصدای رسیدن بجان و گرز و
شمشیر وشکستن شمشیر و آواز تار و در وقت نواختن ساز بود شیخ نظامی نظم نموده بیت ترنگ
کمان رفته در مغز کوه شتابان کمان تیر بر هر گروه سیف اسفرنگی گروه بیت برداشت زخم گرز
گرانش یکی ترنگ از بالش در تنگ سرکوه دیر خواب اثیر الدین اومانی فرماید بیت زکوب
گرز و ترنگیدن حسام بود فضای معرکه بیچون دکان آهنگر سیوم بمعنی انگیز و جستن و خیز
آمده شیخ اوحدی فرماید نظم شب کنی روز روز در کارش در ترنگیست هیچ طومارش
باز شورش بر بر تر نکالی نتقاضا قدم بلنگانی وترنگانیدن مصدر آنست چهارم غوغا
را نامند و بزبان هندی موج آب را خوانند و با اول مضموم دو معنی دارد اول مرغ و تیتی
را گویند وآنرا تورنگ با واو معدوله نیز نویسند دوم زند آنرا نامند و با اول وثانی
مکسور خوب وخوش وزیبا وطری را گویند سعد سلمان گوید بیت لاله هم چون جنین
گران جانم ناخوش و ناترنگ و ناواثم بوربهای جامی فرموده بیت بگلندی مست گلکی را

زیبی بی آلات تا ترنکی را ترنگبین با اول و ثانی مفتوح بنون زده وکاف عجمی مضموم دارو ییست
که طعم آن شیرین باشد و انچنان بود که شبنم بر خار شتر نشیند و ترنگبین شود و آنرا تازی
من خوانند و معرب آن ترنجبین است مولوی معنوی نظم نموده بیت اندر بلا خوش نگر
اندر رجا نابات تلخی برای تست چو خار ترنگبین شیخ سعدی فرماید بیت ترنگبین وصالم
که شربت هجر نمیکند خفقان فؤاد را تسکین ترنیان طبقی باشد که از شاخهای بید بافند
و آنرا چنین نیز خوانند تروال با اول مفتوح ثانی زده برگ گیاه باشد و در فرهنگ زفان
گو با بجای رای زای منقوط مرقومست ترو شه با اول و ثانی مضموم نام میوه ایست
ترومیده با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول بمعنی آمیخته باشد
دوم اندوخته را گویند تروند و ترونده با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح بنون زده
دو معنی دارد اول میوه را گویند که نخست رسیده باشد و آنرا نوباوه نیز خوانند مولوی
معنوی فرماید بیت ترونده پالیز جان هرکه او و فرعی که رسد زین میوهای نادره زیرک
دل کر بخورد ابن یمین نظم نموده نظم میوه شیرین بکام دوستان زان تازه شاخ
این تلخی و عیش دشمنان آمد پدید زان جهان آزاده شاخی ابجنس ترونده هم ز نخل
حسن و خسرو نشان آمد پدید دوم بمعنی ترفند و ترفنده است که مرقوم شد ترده و ترزده
با اول مفتوح ثانی زده و واو مضموم جفت را گویند که ضد طاق است ترومیده در هر دو معنی
با ترومیده که مرقوم شد مترادفست مثال معنی اول مدبعاجری گفته بیت هرکرا باز نیز و هی تو وحشی
گیری که گیتی همه خاین تن با نقصانست تره با اول و ثانی مفتوح سبزی باشد که آنرا با خوردنیها خورند

معنی

کمال اسمعیل است

کمال اسمعیل راست نظم گرچه در خدمت صدر تو هنر میدانند وین رهی بارد و جهت خاطر باشد
لیک رسم است که بر خوان ملوک ابنی رسم تره اول بود و حلوا آخر باشد ابن یمین نظم نموده بیت
بهای تره نکیرو نه خوان همتا وست بهران ذخیره که در بحر و کان بود مخزون تره تیزک
تره بود بغایت تلخ تره کرب با در بجویه را گویند و آن تره باشد که گربه با آن محبت بسیار است
تره مبر نام سبزی و تره ایست که آنرا بتازی اسفاناخ خوانند ترهنده با اول مفتوح ثانی
زده و های مفتوح بنون زده چیزی آراسته و با طراوت را گویند خواجه عمید لوبکی راست
بیت شد زمین معدلت ارا اسپه ترهنده باد چون ز خیل خسروانکان روی فلک
تری با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی تر آمده که مرقوم گشت ترپاک با اول
مفتوح ثانی زده بمعنی پازهر است که نوشته شد حکیم ثنائی فرماید بیت یکجهان زیر گنبد
افلاک کام پر زهر و غازه پر ترپاک هم او گوید بیت ای بلبل وصل تو طربناک وی غمزات
زهر و بوسه ترپاک ور در بن سور نکار افیونی را ترپاکی خوانند تریان بمعنی تریخان
باشد که بمعنی تخریر باشد تریت و ترید با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف ریزه
کردن نان باشد در میان شوربا و شربت و آش و آب و گوشت و امثال آن و آنرا اشکنه
نیز گویند و بتازی ترید خوانند بسحاق اطعمه راست بیت روغنی کز پاچه جمع آورده ام بر کلیچه
کیچه کیچه بر ترپت شیروان خواهم فشاند هم او گوید بیت اگرچه مطبخیت انتظار مهمان داد
نوازترپت سرد یک عذر خواهی کن مولوی معنوی فرماید بیت بس کن این در تنور
تا که نانهات را ترید کنند تریین با اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی بیرون کشیدن باشد و

مهمان

چپ

با اول مضموم رسیدن بود تربر با اول مفتوح وثانی مکسور وبای معروف ورای موقوف زبانزده باشد وآنرا تازی نذیر خوانند تربز با اول وثانی مکسور وبای مجهول شاخ جامه باشد وآنرا تیریز نیز خوانند ملک الکلام مولانا ملک قمی راست نظم ای ازل بر قد تو جبت قبای ابد دامن کشان وربای بغیه ات هفت بند دو جیب راست شش تریزت زشش جهه بیراست تربینه با اول مفتوح وثانی مکسور وبای معروف دو معنی دارد اول نوعی از قاتق باشد که مردم فقیر ونامراد آنرا در پشتهای آرد وجو آن رخته بخورند وطریق ساختنش آنکه نان تنوری نیم پخته ریزه سازند وبادو وبه حاره چون فلفل وقرنفل وزنجبیل وزیره وسیاه دانه ومانند آن نیم کوفته وسبزیهاریزه کرده مثل شلغم وچغندر وکلم وبود ینه وکندنا وبازویبر در تغاری اندازند وسرکه ودوشاب بر زبر آن بریزند ومشت زده خمیر کنند ودر آفتاب نهند تا چهل روز بهمن وستور وهر روزه سرکه ودوشاب بر زبر آن رخته بهم زنند ودر آفتاب گذارند تا نیک بقوام آید وبعد از چهل روز از آن قرصها ساخته خشک کنند ودر وقت احتیاج از آن قرصی در آب اندازند تا نرم شود وقاتق آش سازند حکیم سنائی فرماید بیت تربینه گر بجود مرد سفله پیش از مرگ پس از وفات چه لذت زبره وحلوا اشش دوم انواع سبزیها را نامند مانند تره بادام وتره تیزک وبادرنجبویه وترب وکندنا وامثالهم حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت بشکر جهنی بخوان اندر ندارد نخان اندر مکر سرکه وتربینه تربیه با اول مفتوح وثانی مکسور وبای مجهول راه پشته بشته بود شهید در صفت اسب گفته بیت بر کاوالاجوجه بجون عقاب اندر هوا بر تربیه راه جون جه بچوبر بچه اشمال فصل جیم جر با اول مفتوح هر شکاف را گویند عموما وزمین شکافد

را خوانند خصوصا حکیم ناصر خسرو فرماید بیت ای برادر چشم من زنهاد درین عالم همی لشکر انبوه بیند در ره پر جوی وجر جرو با اول مضموم زین اسب بود جرب با اول مضموم ورای مفتوح دراج را گویند حکیم سوزنی نظم نموده بیت ای داد گستری که زتاثیر عدل تو باز وعقاب چنگ منتخب ربندار کبک واز جریا جو دو سخای حاتم ومعن ابن زائیده جزو بیست از جوامع جود تو جرو با اول وثانی مفتوح نغم دار را گویند کافی ظفر همدانی فرماید بیت وحشی وست وبد لگام وجموش جرو وکند ولنگ ونابینا حکیم نجاجی گفته بیت جرد بود لیکن قوی دست وبای بر فتن بدی بچو به های وبا اول مفتوح ثانی زده تخت پادشاهان را گویند استاد فرخی در صفت سومنات نظم نموده بیت ز زر پخته یکی جرد ساختند ورا چو کوه آتش وگوهر بر و بجای شرر جمال مملکت تاج وافسرش بود ماستا که جزی آن تاج بود وآن افسر جرس با اول وثانی مفتوح دو معنی دارد اول زنگ باشد وآن معروفست خواجه حافظ شیرازی فرماید بیت مرا در منزل جانان چه امن وعیش چون هر دم جرس فریاد میدارد که بربندید محملها دوم زندان بود زرانشت بهرام گفته بیت مگردان سوی خویشتن جنگ کس مکن بر تن خویش گیتی جرس هم او گوید بیت مشو هیچ ناخوانده مهمان کس طفیلی بود دایم اندر جرس جرست با اول مفتوح ثانی زده صدایی باشد که از بهم خوردن دو چیز حاصل شود فخر گرگانی راست بیت شده از جرس درها دایگاه شنید آواز کفار شهنشاه جرست با او مفتوح وثانی مشدد آواز بهم زدن دندان باشد جرشغت با اول مفتوح ثانی زده وسین منقوط مفتوح غازه هجو باشد استاد عنصری فرماید بیت جون عبری زطلا واگفت شعر باید که نکویی جرشغت

خویشتن

جرک با اول وثانی مضموم بیابان باشد جرنگ با اول وثانی مفتوح آواز زنگ وصدای زدن
گرز وشمشیر وزنجیر وامثال آن را گویند حکیم فردوسی راست بیت بابر اندر آمد دم گاودمی
چو بکشیدن گرز هندی درای خواجه عبید لوبکی گفته بیت جز با جرنگ گرز نگوید سخن اجل
جز با قضا نبرد نهند جناب تیغ جرجاسک با اول مضموم ثانیه زده نام جانور کیست شبیه ملخ
اما کوچکتر از ملخ باشد و شب آواز کند و آنرا بتازی صرصر و زیر نیز خوانند جره با اول و
ثانی مفتوح مشدد سبو را نامند ومعرب آن جرة باشد مولوی معنوی نظم نموده
بیت خمار بیحد من بجرها همی طلبد که خست مست نزار طلبا و جره کفاف عمر خیام راست بیت
مپخور که تنت بخاک در ذره شود خاکت پس از آن پیاله و جره شود از دوزخ و از بهشت
فارغ مباش عاقل بچنین صفت جراره شود و با اول مضموم چهار معنی دارد اول نر جانور
را گویند از چرنده و پرنده عموما و نر باز را خوانند خصوصا مختاری گفته بیت بر باز گرز تو
محکم کنند و نیز پیلان مست نیشک بلکا جره ناب هم و گوید بیت در آن زمان که بجنبد چو کبک در شمنتو
عقاب جره بر آید ز بیضه عصفور دوم شجاع و دلاور و جوانمرد سپاهی راست بیت در بزم خوبتر
زماه و ملوک اندر مصاف جره تر ز اتابکان ارسنی بود بجای عقید نظم آورده بیت در چمن دگر
که مرغ ملوکش می نهد بر سپهر خیمه عشق جاوش خوب روی می باید جره جست و چابک و خاموش
سوم نام سازی باشد که شبیه تنبور بود فاما از ستر خو کوچکتر باشد شیخ نظامی فرموده بیت
مغنی بآن جره جان نواز بآهنگ مالاله خوب پارسیده نو خسرو منظوم ساخته بیت با مطرب آن جره
طفل وش چو طفلان بر گیر و نواز خوش چهارم نام فرسایت از جوهر شبر از فصل جیم

عجمی

عجمی چر با اول مضموم آلت تناسل باشد حکیم سنائی فرماید بیت انجذدی آن پسر که کیر خود
کرد من ندیدم که در آفاق یکی کمتر کرد چراخوار و چراخور و چرام و چرامین بمعنی چراگاه آمده
حکیم ناصر خسرو گفته بیت حز سند شدی بخورد کیتی زیرا تو خری جهان چراخور
حکیم نزاری بنظم آورده بیت فزون از صد هزار اسب و شتر بود چراخور ساخته گنج از مال پر بود
حکیم سنائی فرماید بیت آن شنیدی که در ولایت شام برده بودند اشتران بچرام شمس فخری
راست بیت خسرو شاه را در باغ امید نماند است از عز بید چون چو حیوانیست بانده
در بیابان زبخت بدنه آب نه چرامین چراخواره و چراغواره در لغت اول با خای موقوف
و در لغت ثانی با غین موقوف قندیل بود که در میان آن چراغ روشن کنند و آنرا
بتازی مشکاة خوانند سیف اسفرنگی راست بیت در شب قدر چاه تو سراج امین نظاره کرد
این شش و سه فزایه را و بد چراخواره حکیم انوری فرماید بیت این آبگینه خانه گردون
که روز و شب از شعلهای آتش الوان مزین است با داچراغواره فراش جاه تو
تا هیچ در فتیله خورشید روغن است چراغ سه معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی
چرا باشد حکیم اسدی فرماید نظم به پرسید آن پهلوان سترک بگفتند کای دست یابی
بزرگ همی بود فندگو هر شب چراغ بدان روشنائی کند شب چراغ سوم بر دو پا ایستادن
اسب بود هر دو دست را وایستادن بر دو پا و آنرا چراغیا نیز گویند چراغ پایه
دو معنی دارد اول معروفست دوم اسپی را گویند که دستها برداشته بر دو پای
بایستد و آنرا چراغپا نیز گویند امیر خسرو فرماید بیت براق همت والا شو بکرم روی

چراغپایه کمان بر سپهر چست نشانه چراغ پرهیز چیزی باشد که در پیش چراغ بنهند تا چراغ
از باد خاموش نشود چراغله کرم شب تاب را گویند غازی بخاری گفته بیت شب
چراغک چراغله شب تاب کرمکی کو بود شب افروزان چراگر حیوانات چرنده را گویند از بهایم
همیون نقل نموده شد بیت کی با چراگر چراگر شدی کی بابر بنده بر اگر بندی چربش با اول
مفتوح ثانی زده و بای مکسور چربی را گویند مولوی معنوی فرماید بیت چربش آنجا
دان که جان فربه شود کار ناامید آنجا به شود نور بهای جابی راست بیت شد ز غصه
دلم چو گوشت کباب میکند انعم ز مهر چون چربش چربک با اول مفتوح ثانی زده و بای
مفتوح سه معنی دارد اول چربه باشد و آن چنان بود که کاغذ حریری تنک را چرب کرده
بر صفحه تصویر یا نقاشی یا خط بنهند و بقلم مو نقش آنرا بردارند سید ذوالفقار شروانی
گفته نظم تا نشان از خامه مانی دهد فصل بهار وز زرافشان چربک فاروس شود باد
خزان باد ز اشک حاسدان یار وی زرد همای او خجلت ابر بهار و رشک گنج شایگان
دوم نان تنکی را گویند که در روغن بریان کنند و آنرا با حلوا بخورند و بیشتر آن باشد
که بروح اموات تصدق نمایند بهائی اطعمه گوید بیت نیم چربک و حلوا بر دکان چو زنگی
بهوی هر دو برآرند دست و سر ز قبور سوم سرشیر بود و آنرا چربه نیز گویند و ترکان
قیماغ و بهندی ملایی نامند و با اول مضموم چار معنی دارد اول گفتن در روغن را
مانند باشد در حق کسی کمال اسمعیل نظم نموده بیت تبارک الله چندین سوابق خدمت
شود بچربک تضریب مفسدی برباد دوم معنی طرز و سخن آمده حکیم علی فرقدی فرموده
بیت

بیت بیکان موش در شم را چربک آید بر پلنگ بی سخن کبک دری را خنده آید بر عقاب سوم خجلت و
انفعال را خوانند سید ذوالفقار شروانی بنظم آورده بیت هر دم بدولت شرف خاک
پای تو دور سپهر چربک تاج کیان دهد چهارم جیستان باشد و آنرا تازی لغز نامند
امیر خسرو راست بیت نه ماه و مهم چون دوست ما دوست نبی مرموز چربک گفته
در پوست چربو چربی باشد و آنرا چربش نیز خوانند چربیدن بمعنی غالب شدن و افزون
آمدن باشد شیخ نظامی فرماید بیت من از بر تو چربم هنگام کین موم قایم انداز
روی زمین بابا نصیبی گیلانی راست بیت بره آن روز تیغ دفتش میچربید کز نارنج
بیاد یجه تران و مساحت چرند با اول مفتوح ثانی زده بمعنی لون و رنگ باشد
و آنرا چرده نیز نامند چه پارسی زبانان تا و دال را یک حرف میدانند چرخ هفت
معنی دارد اول فلک بود دوم گریبان باشد سوم کمان را گویند این سه معنی را در این دو بیت
امیر خسرو نظم نموده نظم کسی کش چشم زخم از چرخ روز بیست رسد کرچش جهان
در چرخ روز بیست چون زخم از تیر تدبیر چرخ است نه کمتر بر چرخ از تیر چرخ است مثال
معنی دوم شمس فخری گفته بیت کرنه دولت اقبال ترا باد از فتح و ظفر ایمن و چرخ
مثال معنی سیوم شمس طبسی راست بیت ای زچرخت بهیبه بر گردون طایران چهار پر بسهام
چهارم پیراهن باشد و آنرا گریبانی و گرته نیز خوانند امیر خسرو فرماید بیت قبا و چرخ زر نفت
و مرقع شام و زین زرین و ملمع هم آورد صفت جشنی گوید بیت بس که هر سو شد قبای
چرخ در عالم فراغ همچو چرخ اطلس اطراف همه کیهان گرفت نجم نام و هیبت از مضافات

تو بین مهستی فرموده نظم بیت باخلق مداوری بود فانی چرخ * وز علم و عمل بری بود فانی چرخ
ششم طاق ایوان و طاق درگاه سلاطین و امثال آنرا گویند حکیم فردوسی منظوم ساخته
بیت بدو داد دیوان عرض سپاه * بفرمود تا پیش درگاه شاه * بیاراستند جای لشکر
و فراخ * سرش بر ثریا چرخ درگاه کاخ * هفتم حرکت داوری نامند مانند چرخ زدن
درویشان در هنگام سماع و گشتن چرخ ابریشم تابی و چرخ دولاب و چرخ عصاری
و چرخی که بدان پنبه ریسند و امثال آن و این چیزها که مذکور گشت همانا بمناسبت
دوران بچرخ فلک باین نام خوانده اند شیخ سعدی بنظم آورده بیت بچرخ اندر آیند
دولاب وار * چو دولاب بر خود بگریند زار * چرخ انداز کمان دار را گویند نجیب الدین
جرباذقانی راست بیت شهاب وار چو تیر از کمان خود رانی * ثنای شست تو گوید سپهر چرخی
چرخ انداز * چرخشت با اول مفتوح ثانی زده و خای معجمه مضموم و شین منقوطه زده
باشد که بدان شیره انگور بگیرند استاد عسجدی فرموده نظم بیت برخیز و برافروز هلا
قبله زردشت * بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت * بس کس که ز زردشت بگردید کنون باز
ناکام کند روی سوی قبله زردشت * من سر دیابیم که مرا آتش هجران * انگشت کنون گشته
دل و دیده چو چرخشت * گر دست بدل بر بنهم از سوختن دل * انگشت شود بیشک بر دست
من انگشت * و در بعضی از فرهنگها بمعنی حوضی که انگور را دران بریزند و بپای بمالند تا شیره
آن فشرده گردد مرقومست و آنرا چرس نیز نامند چنانچه این بیت استاد فرخی دلالت
بر آن معنی میکند بیت ده چشم من چو دو چرخشت گرد فرقت او * دو دیده همچو بچرخشت زیر پای انگور

چرد

چرد با اول و ثانی مفتوح مشدد بمعنی عربده باشد حجت الحق ناصر خسرو فرموده بیت
مردم سفله بسان گرسنه گربه * گاه بنالد بزار و گاه بچردد * و با اول مفتوح رنگی باشد مایل بسرخی
که مخصوص بود در اسب و استر و خر با حکیم زجاجی در صفت اسب گوید بیت چرد لیکن
قوی دست و پای * برفتن بدی همچو پیما همای * و با اول مفتوح ثانی زده آستانه و
در باشد حکیم زجاجی گفته بیت ابا پیل و زر چند مردان مرد * که جویند مر گنج را زیر چرد *
چرده با اول مفتوح ثانی زده رنگ و لون را گویند حکیم خاقانی راست بیت سروقد است
سیاه چرده آن ماه تمام * بتاب دو عارضش خط آتش وام * شکل خط او بگرد عارض تا دلم
چون سپرخی مغرب است در اول شام * اثیر الدین اخسیکتی فرماید بیت سواد طره توقیع
تو بر آتش رشک * سیاه چرده کند مشک را ز مجوری * و در بعضی از فرهنگها بمعنی
رنگ سیاه مرقومست و در بعضی بمعنی پوست و سیاه چرده را بسیاه پوست تفسیر کرده
اند چرز با اول مفتوح ثانی زده جانوریست پرنده که آنرا بچرغ و باز و امثال آن شکار
کنند و گوشت آن در غایت نزاکت و لذت باشد گویند که چون چرغ یا باز بآن نزدیک
شد که چرز را بگیرد چنان بنجال بر رویش اندازد که مانع گرفتن شود و بدر رود
و آنرا جال نیز گویند مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت در اندهم پس دشمن چو چرغ و
شکار * چو چرز تا که برد و بریش من بنجال * چرس با اول مفتوح سه معنی دارد اول
حوضی باشد که انگور را دران انداخته بپای بمالند تا شیره آن فشرده شود مولوی
معنوی فرماید بیت اندر چرس جان اگر پای همی کوبی * تا غوطه خوری یکدم در شیره اسرارم

هم او گوید بیت من خفته و سرمست اما بس آگه و بیدارم هرچند که بیهوشم در کار تو هشیارم
با شیره فشارات اندر جرب پس عشقم پای انبی آن گویم کانگور تو افشارم دوم
چراگاه را نامند حکیم سنائی راست بیت همره جان و خرد باش سوی عالم قدس
نه ستور یکه ترا عالم حسیت چرش سیوم بند و زندان بود حکیم سوزنی گفته بیت
چون نباشد شاعر مشغول کار شعر در زندگی گذارد قافیت را بیگناهی در چرش و در بعضی فرهنگها
بمعنی شکنجه نیز مرقومست حکیم نزاری نظم نموده نظم کر سرش از مغز بودی تهی
آن همه فریاد نکردی چرش هر که بقید تو گرفتار شد ماند بجان زهره زین چو چش
چرسدان با اول و ثانی و مفتوح روپاک چهار گوشه باشد که هر چهار گوشه آنرا جمع کرده
با هم ببندند و درویشان و قلندران بر کتف اندازند تا بعضی از اشیا را از ماکول
و ملبوس وغیره در میان آن نهند شیخ خجند خلخالی گفته بیت برون رفتم چو درویشان
عذابوش چرسدانرا حمایل کرده بر دوش چرغ نام جانور پرنده شکاریست مشهور
و معروف چرغان با اول مفتوح ثانی زده مهری باشد که بر طغرا نهند چرغند و چرغنده
دو معنی دارد اول چراغپایه باشد دوم روده گوسپند بود که آنرا گوشت
پر کرده باشند چرغول با اول مفتوح ثانی زده داروئیست که آنرا زبان
بره نیز گویند و بتازی لسان الحمل خوانند چرک با اول و ثانی مفتوح زخم باشد
امیر خسرو فرماید بیت چرک زد چشم زخمی را زبک حسن زهر چشم او را زخم شد بس
و با اول مفتوح ثانی زده نام مرغیست که خود را از درخت آویزد چرکر با اول مضموم

ثانی

ثانی زده و کاف عجمی مفتوح برا زده سه معنی دارد اول پیغمبر را نامند و آنرا ویچرکر بواو
نیز خوانند حکیم ناصر خسرو گوید بیت بهای شیر و بین یزدان غوغا کز بس چرکرا
منست نباید دوم مفتی باشد ابوالحفص سغدی بنظم آورده بیت بوس و نظرم حلال باشد
بابار وین فتوی من گرفتم از چرکر سیوم معنی و خنیاگر را گویند شهاب الدین مهمره راست
بیت زآوازی مطرب زدستان چرکر دل من بتان همچو ماهیست در بر چرمدان با اول
و ثانی مفتوح کیسه باشد که از پوست سازند و آنرا دولمیان نیز گویند مولوی معنوی
فرماید بیت ایمنم از مکر دزد و راه زن زانکه چون زر ور چرمدان نه ام او گوید
بیت کاسه ارزانی جای برات کیسه اقبال چرمدان ماست چرمه با اول مفتوح ثانی
زده و میم مفتوح اسپ خنگ را گویند حکیم خاقانی فرموده بیت دوا به درای مرکب
درآور کز و چرمه صبح بکران نماید حکیم اسدی راست بیت برانگیخت پس چرمه گرم خیز
در افکند در هندوان رستخیز چرنداب با اول و ثانی مفتوح نون زده نام محله ایست
از محلات تبریز شیخ کمال خجند نظم نموده بیت تبریز مرا راحت جان خواهد بود پیوسته مرا
ورد زبان خواهد بود تا در نکشم آب چرنداب و گجیل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود
و گجیل نیز نام محله ایست از محلات تبریز و سرخاب نام کوهی در نواحی تبریز چروک
با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف در بعضی از فرهنگها نوشته اند که نان باشد
و در بعضی چنان مرقومست که نانیست که طباخان آنرا ترتیب کنند مانند اشکنه و فرود کله
پاچه بگذارند چروند با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح نون زده چیزی باشد

ایمنم

که چراغ را در آنجا نهند و از جای بجای برند تا باد آنرا فرو ننشاند چوبین بمعنی چارچوبین باشد شمس فخری راست بیت دولت و نصرت و سعادت را ثابت کاری و رای حرون

فصل خا فخ با اول مفتوح چار معنی دارد اول معروف دوم لای شراب و گل تیره چسبنده را گویند که در بن حوضها و نشیب آبها بهم رسد و آنرا خره و خزه نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت پای در فخ زده چو مردم مست جست این دست موزه دل کسست هم او گوید بیت در دریای معانی در نه فخ جای ساختن ازلی دعوی بر روی ابنای آخال مانند سوم چوبکی باشد که بر کاسه عود و رباب و کمانچه و تنبور و امثال آن نهند و تارها را به زیر آن بکشند و آنرا خرک نیز نامند کمال اسمعیل فرماید بیت بچار میخ بلا چون فخ رباب ابریشم زنزمها که ازین چرخ پرده در دیدم هم او فرموده بیت نشاند عدلتو بر کاو زهره را چون فخ که می نشد نفسی از خروش بی جبا چهارم چیزی را گویند که در بیع و فروشتن نقصان رسیده باشد چون خوسنگ و خوامرد و خو بیاز و خوتوت و امثال آن فرانکین با اول مفتوح و نای فوقانی مضموم و کاف عجمی مکسور نام نوعی از سلاح باشد و آنرا خرفنه نیز نامند فراخ با دو خای مفتوح آواز را گویند که از گلوی مردم خفته و گلوی کسی که فشرده باشند بر آید و آنرا خراک نیز گویند فراد با اول مفتوح و رای مشدد نام پادشاهی بوده معروف از ملوک آن مشهور و معروف و نیز نام پهلوانی از پهلوانان ایران بوده و بی تشدید غلیوا را گویند فراره با اول مفتوح آوازی را گویند که بسبب بیماری که از گلو بر آید و آواز آبی را نیز خوانند که از مقعد آلت تناسل باشد و آنرا فراز نیز بحذف الف نیز خوانند حکیم سوزنی گفته بیت بشران زده بود بر فرازه

استاده یکی بیز از ایشان بطرف فراس آتی را گویند که بکار پای کرده اند حکیم خاقانی فرماید بیت یکی خروش خروس صبح کرم زین خراس خراب نشنیدم خراسان با اول مضموم دو معنی دارد اول مشرق را گویند فخری گرگانی راست بیت بلفظ پهلوی هر گو بسر آید خراسان آن بود کزوی بر آید خور آسد پهلوی یعنی خور آمد عراق و پارس را از وی خور آمد استاد رودکی در کتاب دوران آفتاب گفته بیت از خراسان بر دمد طاوس فش سوی خاور میخرامد شاد و کش مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می شتافت دوم نام ولایتی است مشهور و معروف چون آن ولایت در مشرق عراق و فارس واقع است باین نام خوانده اند و العلم عند الله تعالی فراش با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروف دوم بمعنی سقط و از کار افتاده آمده خراک با اول مفتوح بمعنی خراخ است که مرقوم شد فرام با اول مکسور پنج معنی دارد اول رفتاری باشد از روی ناز و رعنای امیر خسرو فرماید بیت بهر زمین که چو آبحیات بخرامی دهان مرده بزیر زمین پر آب شود دوم خوش رو و جمیل را گویند و آنرا نخچیر و نخچیر نیز خوانند استاد فرخی این دو معنی را بنظم آورده بیت کاخ او پر فرام جادو وش باغ او پر بتان کبک فرام از مصراع اول معنی دوم و از مصراع دوم معنی اول مراد است شمس فخری منظوم ساخته بیت تا نباشد بیم بجود کرم تا نباشد کر به همچو فرام رخ احباب سرخ و با بهجت روی اعدای او بهیشه نقام سوم جز خوش بود و آنرا مزده نیز خوانند حکیم فردوسی بنظم آورده بیت سپهدار از آن گفتها گشت رام که پیغام بد با نوید و فرام مختاری راست بیت ز شمشیر زهر آبت دل را نوید ز بیگام پولاد جان را فرام چهارم شادمانی را گویند حکیم فردوسی گفته بیت

عربی منیت و در فارسی طاهاید خربز خربزه را گویند مولوی معنوی فرماید بیت خامی سوی
پالیز چنان آمد که تا خربزه خورد وید ی تو خود بادید کس کاندر جهان خربزه خورد خربله بالاول مفتوح
و ثانی زده و با و لام مفتوح دولاب را گویند ظهیر فاریابی گفته بیت تا که ماه دولتت والا شد از نقاب خیز
نسبت گریبان در ولایت هیچکس چو بله خربله کسی را گویند که خر را بکرایه دهد امیر خسرو فرماید
نظم همی زد باخری خربنده لاف که پالان گر بباست از بر خایان باف خر اندر کوچه جان داد و
جان برد ولی خربنده زیر بار خر مرد خرنجواز با اول مفتوح ثانی زده و بای مکسور و یای
مجهول شیره باشد پس بزرگ که بمقدار غلیواژی شود و خود را سرنگون از درختها
بیاویزد استاد عسجدی فرماید نظم اگر کشم زحقارت بنجم روز آئی که دو و آتش و زنخ و را
سزد انبارد چنان شود که زمین پیر گیر روی هوا زاشیان بپرد هر کجابست خرنجواز خرپشته
دو معنی دارد اول پشته درازی را گویند که میانش بلند و اطرافش نشیب بود و خیمه
دوم و طاق ایوان و هرچه مثل اینها باشد از انشابهت پشته بسبب بلندی میان و نشیبی اطراف
خرپشته خوانند حکیم سنائی بمعنی خیمه نظم فرموده بیت تا در مقام امنی خرپشته را فرو زن
چون وقت کوچ جست آمد نای دمید باید کمال اسمعیل نیز بمعنی خیمه گفته بیت شوی خیمه و قالب
کنم دو دوست ضعیف چو من زبیم خرپشته را برهم بقرار مولوی معنوی بمعنی قبر بقید نظم
آورده بیت بر سر خرپشته من بانگ زن ای کشته من زانکه منا بدر جمیم صورت من در رطلی
شیخ نظامی بمعنی طاق ایوان فرماید بیت ز خرپشته آسمان در گذشت زمین و زمان زاو ورق
در نوشت و دوم نام نوعی از حوش است منوچهری راست بیت آن روز که او حوش خرپشته بپیوند

پیوند یک هفته بایا و وردوا سور و جشن و خرام و سرود ها او گوید بیت یکی شهر شاه
با شاه نام همان ار در سور و جشن و خرام انجم مهمانی بود هم حکیم فردوسی فرموده بیت
خرام اندر آمد به لشکران را بخوان یکی خلعت آراست بالای خوان هم او گفته بیت چو طوس
سپهبد پذیره خرام بیاشیم روشن دل و شاد کام خران با اول مکسور و ثانی مخفف و
مشدد رام و مطیع را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت بچاره خبات را نه بینی همواره خران
این دو گوهر حکیم سوزنی گفته بیت تندی و تیزی آغازی و خران لشوی تند و توسن بزند اگر د
خران آرند خرانبار معنی دارد اول هجوم عام را گویند امیر خسرو گفته بیت بهجوم مانند
کعبه نیست جز یک روز لیکبر در بت هرزمان خرانبار است دوم آن باشد که چند مرد با یک
زن مجامعت کنند حکیم سوزنی راست بیت سر بجا او حوازان کیر بقربا آید کر انبارکی دعوت
چون باد آید استاد لبیبی نظم فرموده بیت یکی سواحبی شرم ناخوش که بر آن هزار بار خر انبار
پیش کرد عسس سپوم بمعنی خفته و فتنه و آشوب بود و این امین فرماید بیت روسیاه افشار زن
خزکان روی بتاب بطویله نشر و هیچ پی مرهم باخر الملق چرخ شد مرکب تو همچو مسیح خوخری
لایق تو نیست خرانبار خراهن با اول مفتوح ثانی زده و نام نوعی از علف است و آنرا
بهندی لونا گویند خراهن با اول مفتوح ثانی زده نام نوعی از علف گر باشد دراز که در میان
گل متکون شود و معرب آن خراطین است و آنرا بهندی کیچوه خوانند خربت خربه بت
بزرگ را نامند و آنرا غاره نیز خوانند چون غاره بلاهت و احمق معروف و مشهور است
مردم ابله و احمق را خربت و خربه گویند و آنکه عوام خربط خوانند غلط است چه این لغت

از جوشن او موی تنش بیرون جو شد انشا و فرخی فرموده بیت با جهان گیر ستان تو بجان ایمن نیست
پوست زان دار و جون جوشن خرپشته نهنگ خربوز با اول مفتوح ثانی زده و بای فارسی مضموم
و واو معروف بمعنی خربوزه است که مرقوم شد حکیم نزاری در نکوهش اسب خود نظم نموده نظم
اسبی دارم که نوه داری خالی نکند یک شب از روز گر بر اثرش پلنگ باشد بیرون نشود ز جا
جو خربوز خرتک با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مضموم مهره باشد که از برای دفع چشم
زخم از گردن کودکان بیاویزند و آن مهره ملون باشد بدو سه لون خرتنگ نام قریه ایست
در رود فرغانه سمرقند خرتوت جنسی از توت باشد در نصاب زبونی ببی مزکی عبد القادر نایینی
راست بیت کمال قدرت او را بچشم عبرت بین بیا در و شکر از نی بر پشم از خرتوت خرچال
با اول مفتوح ثانی زده نام مرغیست بزرگ جثه که گوشت آن لذیذ باشد و آنرا به باز
و شاهین و امثال آن شکار کنند شمس فخری گفته بیت با اهتمام کند هر زمان عقاب عقاب
بعهد معدلت او کبوتر و خرچال خرچلوک با اول مفتوح ثانی زده و جیم فارسی مفتوح و کاف مضموم و واو
معروف جانوری باشد کوچک که نیک خوشبوی بود و آنرا سنبویه خوانند خرخ با هر دو خای
مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی فراخ است که مرقوم شد دوم درو شدن بود سوم طاق
ایوان را گویند خرخسپه با هر دو خای و سین مفتوح جانوری را گویند که بر دام بندند تا جانوران دیگر
آنرا دیده فریب خورده در دام افتند و آنرا بتازی ملواح خوانند خرخشه و خرخشت با هر دو
خای مفتوح و شین منقوط مفتوح خصومت و مجادله بی جا و بی موقع بود خواجوی کرمانی
نظم نموده بیت ای مسلمانان اگر جنبش کند قصد دلم جون توان کردن بیان و ترک کافر خرخشه

پور بهای

پور بهای جامی راست بیت قصد خسرو زند مردمان کرد ای خرخشه بر سپر من آوردی خرخیز
با اول مفتوح ثانی زده و خای مکسور و بای معروف و زای منقوط نام شهریست از ملک
ختای که قریب شهر چین واقع است و در آنجا مشک و جامه ابریشمی بسیار خوب شود حکیم سنایی
فرماید بیت کی شناسد قیمت و مقدار و بی معرفت کی شناسد قدر مشک آهوی خرخیز و ختن
حکیم ازرقی راست بیت چو ناف آهوی خرخیز ماو جان ترا بوصف خلق تو از مشک پر شود افواه
خرد با اول مفتوح ثانی زده گل تیره چسپنده باشد و آنرا وحل نیز گویند استاد فرخی نظم
نموده بیت بس کسا کاندر هنر واندر گهر دعوی کنند همچو خر در خرد ماند چون که برهان بود
و با اول مکسور و ثانی مفتوح عقل بود حکیم سنایی فرماید بیت بر سرت بر ز عقل افسر نیست
خرد واندر سرت پر سرگینست خرداد با اول مضموم ثانی زده چهار معنی دارد اسم ملکیست که
موکل باشد بر آبهای روان و درختان و امور و مصالحی که در ماه خرداد واقع شود
بدو متعلقست زراتشت بهرام گفته نظم جو زرتشت از آنجای برگاشت روی همانگاه خرداد
شد پیش اوی بزرتشت گفتا که ای پاک جان سپردم بتو آبهای روان دوم نام ماه سیوم
بود از سال شمسی و آن مدت ماندن نیر اعظم است در برج دو پیکر و آنرا بتازی جوزا
خوانند سیفا اسفرنگی راست بیت بروج نامیه نقش بهار می بندد نسیم خلق تو در کارخانه خرداد
سوم روز ششم را گویند از هر ماه شمسی و بنا بر قاعده کلیه که نزد پارسیان مقرر است
که چون نام روز با نام ماه موافق افتد آن روز را عید گیرند درین روز ازین ماه عید
کنند و جشن نمایند و آنرا جشن خردادگان گویند آورده اند که نیکست درین روز طلب حاجات

از امشاسپندان و سروشها و زن خواستن چهارم نام آتشکده بود پس عالی بنا امیر معزی
فرماید بیت آهن بود او با عزیمت بدارد و محکمی ٭ آتش خزد او با خشمت بدارد التهاب خزرد خلنج را
گویند خزرسوز نام آتشکده است که در آذربادکان بود شیخ نظامی فرماید نظم از انجا بتدبیر
آذرادکان ٭ در آمد سوی آذر آبادکان ٭ وران خط بود آتش سنگ بست ٭ که خواندی خزرسوزش آتش
پرست ٭ خزدما با اول مضموم ثانی زده و دال مفتوح نام جانوریست خوش آواز و خوش رنگ
حکیم ناصر خسرو گفته بیت خجسته را الحان خزدما دارد گوش ٭ خجسته را الحان زکرکری ندارد باب
خرده با اول مضموم ثانی زده شش معنی دارد اول ریزه هر چیز را گویند و آن معروفست
شاعر گفته بیت ما هر چند خرده پیر خرده ناریم ٭ ما زنو عیش از این طمع داریم ٭ دوم نکته بود سیف اسفرنگی
راست بیت برون برده عقلت جان خرده بیناز ٭ بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی ٭ کمال
فرماید بیت تشویر میدهد خرد و خرده بین مرا ٭ نقش خرد و باده زلوح دلم بشوی ٭ سوم عیب
و گناه باشد چهارم خس و خاشاک بود و شیخ سعدی این دو معنی را نظم آورده نظم بد اندیش بر خرده
چون دست یافت ٭ درون بزرگان با آتش بتافت ٭ بخورده توان آتش افروختن ٭ پس آنگه
درخت کهن سوختن ٭ پنجم نام سکیست از جمله بیت و یک سکه نشر انداختن و دقیق گویند بیت
بهتم از روزی بکام دل خود را کی ابا رده خواهم سهال کی خرده ٭ ششم بمعنی شرار آمده
خرده گاه با اول مضموم بندگاه سر دست و پای اسب و استر و خر و امثال آن باشد ابوالفرج
رومی راست بیت برون کند خرد از خرده گاه موشکیل ٭ فرو گذرد با زطرهای حبش لگام
خرزدان با اول و ثانی مفتوح بزای منقوط زده نام مبارزیست از مبارزان توران و در بعضی

از

از فرهنگها بثانی مکسور نیز مرقوم است خرزهره درختی باشد که برگ آن مانند برگ بید دراز باشد
لیکن از برگ بید سبزتر و ستبرتر بود و گل سرخ و سفید کند و بهندی آنرا کنیل گویند و
چون برگ آن را حیوانات بخورند بمیرند امیر خسرو فرماید بیت مندل بر بن باغ مردم
فریب ٭ که خرزهره را نام برداشت سیب ٭ خرزین با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط مکسور
و یای معروف سه معنی دارد اول چوبی باشد دراز که در طویلها و اخته خانها نصب کنند و
زینها را بر زبر آن نهند حکیم انوری گفته بیت از بی احیای دین غزان و مبارزی ٭ بر سر خرزین
بدیده خنک نو زین را امیر معزی راست بیت چنبها را میخ فرماید زرمح روستان ٭ زینها را ز
صلیب کافران خرزین کند ٭ دوم تکیه گاهی را گویند که بر گوشهای صفه از سنگ باخشت با
سازند سیوم نوعی از پالان بود خرست با اول و ثانی مفتوح سیاه مست را گویند و
آنرا تازی طافح خوانند مولوی معنوی گفته بیت مست خرست میروم از پی عشق بوالعلا
هم بدار هم از بلای تلالالالا خرسنه با اول و ثانی مکسور سین زده و نای فوقانی مفتوح و
اخفای ها نام کرمیست دراز و سیاه رنگ چون آنرا بعضوی بچسبانند خون را بمکد و آنرا شلک
و زرو و زلو و دیوچه و دشیخ نیز خوانند خرس گیاه با اول مکسور ثانی زده نام گیاهی باشد
که بیخ آن مقل است و آنرا خرس بیار دوست دارد و بعضی گفته اند که آن گرزیست   ببار
و گروهی گویند که کرفس بری و در این خلافست و بیونانی ذو فس و جو قاسس
خوانند و فرقه برانند که ذو فس عنز انکت و آنزا اوا با و اعزابانیز نامند و بشیرازی
ملیهران خوانند خرسلاک خرسنبه را گویند حکیم سوزنی نظم مغه بیت انچه بروی خرسلاکانی همیدارد نیست

اگر بگویم زود گیرد بر تن خود تعزیت * پوربهای جامی گفته بیت فری خربطی فری خرسالک *
بری بد دلی بد تنی بد سیر خرسال با اول مفتوح ثانی زده وسین ولام مفتوح نام داروییست
خرسند با اول مضموم ثانی زده وسین مفتوح بنون زده کسی را گویند که بهر چه ورا
پیش آید در وی نماید شاکر وراضی وشادمان باشد امیر خسرو فرموده بیت خرسند بحاجت
نبودیم اینکه حق آن گرفت مارا * شرف شفوده راست بیت عشقی که نه آلوده بهجران ودو حالت
کنجست ندانیم دل خرسند که دارد خرسنگ سنگ بزرگ ناتراشیده ناهموار را گویند شیخ
نظامی فرماید بیت بخرسنگ غضبان خراشش کنند * بسیلاب خون غرق آتش کنند * ابن یمین
نظم نموده بیت هرسی کان گرفتم اندیشش گشت خرسنگ وسنگ راهم شد خرش با اول مفتوح
وثانی مکسور خنده باشد که بر کسی از روی هزل وتمسخر کنند وآنرا خراش وخنده خرش نیز
گویند خرشاد وخرشاد با اول مضموم براء زده یکی از نامهای آفتابست وآنرا خورشید
نیز گویند حکیم روحانی گفته بیت کشته از فیض تابش خرشاد * کوه ودر سبز وبوم وبر آباد خرشته و
خرشتن با اول وثانی مفتوح شین منقوطه زده وتای مثناة فوقانی وهای مختفی در لغت اول
بمعنی خرامیده آمده ودر لغت ثانی با اول مفتوح ثانی زده وشین منقوطه مکسور ویای معروف
دو معنی دارد اول بمعنی خرامیدن باشد حکیم علی فرقدی راست بیت بمیدان چو آغاز خرشین نهاد
در فتنه بر روی اعدا گشاد * دوم نام طایفه از قطانانست که دعوی سیادت میکنند خرغول
وخرغول با اول مفتوح ثانی زده وغین مضموم وواو مجهول گیاهیست که آنرا بشیرازی بار
تنک خوانند ودر دواها بکار برند وتخم آن هم بدواها کار آید علی الخصوص در پاکیزه آنرا ساختن

جراحات

جراحات بی نظیر است ومعده را پاک کردن گوشت را برویاند واین خاصیت برگ آنست وتخم چون
ناسابیده با گلاب گرم کرده بخورند جراحت امعارا نافع است ودر بیخ آن نیز فواید بسیار
است اما عمده آنست که ریم را پاک کند لهذا آنرا بفارسی ریم آهنج گویند وبزبان سغدی
سمرقند روف نامند وبعربی لسان الحمل یوسفی طبیب گفته بیت باشد چو ز ضعف معده
ات بول الدم * ضعف تو از آن زیاده کرده هر دم * گر شربت زرک وآب خرغول خوری *
فوت شودت فزون مرض گردد کم * خرغون با اول مفتوح ثانی زده وغین مضموم وواو
معروف نام شهریست خرک با اول وثانی مفتوح هفت معنی دارد اول مخفف خارک است وآن
خرمای خشک بود بسحاق اطعمه گفته بیت نخود وکشمش وپسته خرک ومیده بهم قصه الخیر ترا
سر مشی اسپید باید * دوم چوبکی بود که بر کاسه عود ورباب وطنبوره وامثال آن نهند
وتارها را بر زبر آن بکشند حکیم سوزنی فرماید بیت بچشم من خرخمیاره کمتر از خرکیست * که بر زبر
نهند ازپی سرود ونوا * خواجه بویکی راست بیت کاس رباب را چه نقص گر گسلد ز جهد ز تار
بر بیشی سر او با سر اندیشش خرک * سوم نام دهیست از بلوک واعمال سیاخ وماسرم که از مضافات
شیرازست بود تا شیراز هشت فرسخست چهارم تخته را گویند که گناهکاران ومجرمان را بر زبر آن بخوابانند
ودره بزنند پنجم سه چوب باشد که بر پای هر کدام غلتکی تعبیه کنند تا اطفال آنرا بدست گرفته
راه رفتن بیاموزند ششم سه پایه را گویند که هر دو سر کارگاه را بر زبر آن بنهند ونقش
دوزی کنند هفتم چنگلکی باشد که پنبه رسته را بدست حرکت دهند تا پنبه دانه از پنبه جدا شود
خرکش با اول ثانی زده وکاف مضموم بشین منقوطه زده کفشی باشد که بر بالای موزه بپوشند

و آنرا خارکش و سرموزه نیز گویند و بتازی جرموق خوانند خرکمان سه معنی دارد اول دو چوب
پاره خم دار بود بدبازی خانه کمان هرگاه خواهند کمان حلقه را چله کنند آنرا آشکاری کرده
آهسته آهسته بر زبر آن دو چوب پاره بکشند تا درست نشیند معماران پشتیبه بندند
و یک روز همانطور بگذارند و روز دیگر چله کشند شیخ نظامی فرماید بیت تنی چون خرکمان از
کوژپشتی ، بر وو وشی چو کیمخت از درشتی ، دوم کمانی باشد که از چوب سازند بجهت دفع سباع و
حیوانات ضاره مانند شغال و روباه که باغات بخورند انگور و جز آن آیند و تیری
در کمان تعبیه کنند و بر سر راه جانور در زیر خاک پنهان سازند بعنوانی که چون پا
بر زبر آن نهد تیر از کمان بجهد و بر او خورد و هلاک سازد حکیم خاقانی راست بیت ز امتحان
طبع مریم زاد بر چرخ دوم ، تیر عیسی نطق را در خرکمان آورده ام ، سوم کنایه از کار دشوار بی نفع
بود خرگون جنسی از بوم است که بغایت بزرگ باشد شاه قاسم انوار نظم نموده بیت عاشق که
سمندر شود و چو کوفت ، صوفی که قلندر شود و موشوفت ، زاهد که نه پارسا بود نامرد است
رندی که نه شاهدش باشد بوفت خرکوان با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح چوبی
باشد که چارپایان را بدان برانند خصوصا خر را منوچهری راست بیت هست با خط تو چنان
چون خطاب ، هست با اقلام تو شمشیر ، سیران خرکوان خرکوشک نام گیاهیست دوائی که بجهت
دفع اسهال نافع باشد خرّم با اول مضموم و ثانی مشدد مفتوح سه معنی دارد اول موقوفست دوم
ماه دی را گویند سیوم روز چهاردهم از ماه دی و آنرا خرم روز نیز گویند آورده اند
که در این روز ملوک عجم از تخت فرود آمدندی و جامه سپید پوشیدندی و در فرش سپید

نشستندی

نشستندی و حجاب و پرده داران را بر طرف کردندی و شریف و وضیع را بار دادندی و
با مور رعیت مشغول شدندی و مزارعان و دهاقین با ملک بر خوان نشستندی و
مدعای که داشتندی بی واسطه غیر بعرض ملک رسانیدندی و ملک بر عاکفی سخن یکی از خدام و
قوام دنیا بزراعت و عمارتست و زراعت و عمارت با شما بود و بجاو ما را از شما گریز نیست چنانکه
شما را از ما و ما و شما چون دو برادر موافقیم و با اول مضموم ثانی زده نام مرغزاری بوده
او گویند که چون سکندر ذوالقرنین فوت شود رومیان و فارسیان بر سر مدفن
او گفت وگو میکنند فارسیان میگویند که هر جا که فوت شده همانجا دفن کنند و رومیان
میگویند که هر جا که مولد اوست دفن باید کرد چون یکی از پارسیان مشاهده مینماید که نزاع
بلند میشود میگوید مرغزاریست در این نواحی که آنرا خرم می نامند و کوه بلند نیست در آنجا
باید رفت و سوال نمود هر چه جواب آید بآن عمل کرد حکیم فردوسی فرماید نظم برفتند
پویان بکردار غرم ، بدان بیشه کش نام خوانند خرم ، بگفتند و پاسخ چنین داد باز
که تابوت شاهان چه دارید راز ، که خاک سکندر باسکندریست ، کجا او کرده بد روزگاری که
زیست ، خرمک با اول مضموم و ثانی مفتوح مشدد و میم مفتوح مهره باشد که بجهت دفع
چشم زخم از گردن کودکان بیاویزند و آنرا خرمک با واو معدوله نیز نویسند خرگاه
و خرمگه با اول مضموم و ثانی مفتوح مشدد به میم زده خرگاه را گویند شمس فخری
راست بیت از علو همت فراش خرگاه قدر ، خیمه قدر ترا ابراج اوج اولی زده ،
خرس با اول مکسور خوشهای غله را گویند که بعد از درو کردن توده سازند و هنوز دانه

را آنگاه جدا نکرده باشند و آنرا بتازی کُدس گویند و جمع آن اکداس است مولوی معنوی فرماید
بیت هم جو بخرمن ریخته گندم بکاه آمیخته ٭ هین از نسیم باد جان کاه کن از گندم جدا ٭
و بطریق استعاره توده هر چیز را خوانند حکیم انوری نظم نموده بیت خالی مدار خرمن
آتش زدود عود ٭ تا در چمن زبخته کا مورد خرمنست خرمنج با اوّل مفتوح ثانی زده
و میم مضموم بنون زده و جیم دارد اوّل خرمکس را نامند چه منج مگس باشد حکیم ازرقی
نظم نموده نظم ای بوی بستی مشک و صورت زر غنج ٭ با بوی بو جنش بوی بوستان خرمنج
با داغ حاسدت ترنجیده و زرد ٭ سر بر طبق نهاده بنشست چو ترنج ٭ دوم بمعنی مملوح
آمده خرموش نوعی از موش است که اندکی از خرگوش کوچکتر باشد و گربه آنرا
نتواند گرفت بلکه بسیار باشد که با گربه جنگ کند و غالب آید و آنرا بهندی گهوس
گویند مولانا مطهر کری در صفت بابوی خود گفته بیت بابوی بحسن مراخورد و خر دو کی
صفت ٭ کش جو خرگوش ممونه است و زخرموش نژاد خرمهره با اوّل ثانی زده
و میم مضموم سفید مهره را گویند شیخ نظامی بقید نظم آورده بیت ز خر باد خرمهره و گاو
دم ٭ علی العدو را مدد بر و بیدم خرنای دو معنی دارد اوّل کرنای را گویند رفیع الدین
نیشابوری راست نظم اندران روز که مشاطر تابید ظفر ٭ شود از خون جهان پیکر شمشیر آرای
مرد در هم جهد از غایت فرط کینه ٭ اسب بیاهم فتد از هیبت بانگ خرنای ٭ دوم نام لحنی
و سرودی باشد از موسیقی سیف اسفرنگی گفته بیت پای کوبد سر بچم چو زند راه بقا
چنگ شیر علم و لحن سرود خرنای خرند با اوّل و ثانی مفتوح کیاهی باشد مانند اشنان

جبان

خزو

خزو با اوّل مکسور و رای مضموم و واو معروف نام گلیست سرخ رنگ که چون نیّر اعظم بسمت
الرأس رسد بشکفد و آنرا خیرو نیز نامند و معرب آن جزوج است و بتازی خبازی
گویند خزوج با اوّل و ثانی مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خروس باشد استاد رودکی راست
بیت سکالیده جنگ مانند غوج ٭ بتر برده بر سبر چو تاج خروج خروسک و خروسه با اوّل
و ثانی مضموم و واو مجهول و سین مفتوح بکاف زده دو معنی دارد اوّل نام جانوریست
سرخ رنگ که در حمامها پیدا شود و آنرا اندو نیز خوانند دوم گوشت پاره بلند بود که
بر لب فرج زنان باشد و آنرا بتازی بظر گویند و زن بزرگ خروسه را بظرا نامند با
اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف نام گیاهی باشد که زنان بجهت زیاده شدن
شیر بخورند خزوه با اوّل و ثانی مضموم و واو مجهول خروس باشد شیخ نظامی فرماید بیت
خروه غنوده در دکوفت بال ٭ دهل زن بزد و بر تبیره دوال ٭ استاد عنصری راست
بیت شب از حمل روز گشته سوه ٭ شده پر زاغش چو پر خروه خروهک و خروهک
با اوّل و ثانی مضموم و های مفتوح مرجان را گویند خزوهه با اوّل و ثانی مضموم واو
مجهول دو معنی دارد اوّل بمعنی دوم خروسک است که مرقوم شد دوم جانوریست
که صیادان بدام بندند تا جانوران فریب خورده در دام افتند و آنرا افرخن
نیز خوانند و بتازی ملواح گویند خزوبله با اوّل مفتوح ثانی زده و واو مکسور و
های مجهول آوازی که به لب بلند است خزه با اوّل و ثانی مفتوح و اخفای ها
سه معنی دارد اوّل لای شراب و امثال آن و گل تیره چسبنده باشد و آنرا افرو فرد

خزوک م

نیز خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت گر بود بخواب و خور رغبتی عمر همه خر بر جان تو
وبال جو بر خر شود خره دوم پهلوی هم جبه را گویند هم حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت
بار برنهد بر تو آن خره کروست ای شده چوگان بپشت در بره و باب کمال اسمعیل راست
بیت گر بود خری تر از خزی پسیچ نقص بیت نام تر است بم بخز وار در خزه سوم سفال آب
تخمی را گویند که روغن از ان کشیده باشند و آنرا کنجال و کنجاره نیز خوانند و مردم فقیر
خزه بادام و کنجد و امثال آنرا با خرما بخورند بسحاق اطعمه گفته بیت بوزینه همانم که
به جهد سپرانما ما در عوض او خزه خرما بسر شبم و با اول مفتوح و ثانی مضموم و اظهار ها
بود باشند را نشت بهرام فرموده بیت خزه از روی شان افزون تر آمد توگوئی
کآفتاب انگار راند هم او گوید بیت بخلقان بر ببخشود ایزد پاک که بفرستاد زرتشت خره ناک
و با اول مضموم و ثانی مفتوح و اخفا ها چهار معنی دارد اول آنکه علامه دوانی در شرح
هیاکل آورده که خره نوریست از الله تعالی که فایض میشود بر خلق و خلایق بدان
نور ریاست کنند یعنی بر دیگران و بوسیله آن نور قادر شوند بر صنعتها و حرفها و آنرا
خوره با واو معدوله نیز گویند و این نور انچه خاص باشد بپادشاهان بزرگ
عالم عادل آنرا کیا خره و کیان خره و کیا خوره و کیان خوره خوانند دوم حصه را باشد
از پنج حصه ملک پارس حکمای فرس ملک فارس را به پنج حصه قسمت نموده اند
و هر حصه را خره نام نهاده اند بدین ترتیب اول خره اردشیر دوم خره استخر سوم
خره داراب چهارم خره شاپور پنجم خره قباد و آنرا خوره باواو نیز نویسند و کوره هم گویند

حکیم

حکیم فردوسی بقید نظم آورده بیت ز هر مایه زر هر چه بد ناپذیر ببردند با خره اردشیر سوم نام جانور کیست
که هر چه بر زمین افتد بخورد و آنرا زمخیش نیز گویند و بتازی ارضه خوانند چهارم علتی باشد
که موی سر را بریزد و با اول و ثانی مضموم و اظهار ها خروس باشد و آنرا خروه نیز خوانند
حکیم ناصر خسرو منظوم ساخته بیت خود پیل آید زوی تن مرد چون خره بد بانی ماکیان
هم او گوید بیت سر دو تار یک شد ای پور سپید دهم و بن خره عرش هم اکنون نکند بانک
نماز خزی با اول و ثانی مکسور بمعنی گلیست زرد رنگ که میان آن سیاه باشد
و آنرا حیزی و همیشه بهار نیز گویند ابن یمین راست بیت رونق و زیب دگر دارد کنون
طرف چمن از خزی و خطمی و ریحان و شاخ یاسمن دوم نحس و شوم و نامبارک بود حکیم
ناصر خسرو فرماید بیت باز همایون چو چغد گشت خزی چغد که شوم خزی همایون شد
سوم ایوان را نامند فرش با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی فرش
است که مرقوم شد فصل دال در با اول مفتوح هشت معنی دارد اول معروف دوم
دره کوه باشد عبد الواسع جبلی فرماید نظم ایا میری که از گرز و سنان و تیغ و شکانت
بود پیوسته اندر بیشه و دریا و کوه و دره هزبر از اشکسته تن نهنگ از اکفیده دل
پلنگ از اکسته دم گوزن از دریده بر سوم بمعنی کرت دمر نیز بود هم عبد الواسع جبلی
نظم نموده نظم اگر گیتی بگرداند رخ از احکام او یکره و گر گردون بپیچاند سر از
فرمان او یک در ز بیم او بیکساعت درین باطل شود ارکان ز ترس او بیک لحظه
از ان زایل شود محور چهارم بمعنی بابی بود که در کتابها مینویسند چنانچه کتابی در احکام

وبین زرتشت که مشتملست بر صد باب و یکی از موبدان تصنیف نموده و آنرا صد در نام نهاده و آن
بنظر فقیر رسیده زراتشت بهرام گفته بیت همانکه یکی در زوستای در زند لحن اندوه به
آورد بانگ بلند • حجم بمعنی نوع و جنس آمده از یوسف زلیخای حکیم فردوسی نقل نموده بیت
من از هر دری گفته دارم بسی • شنیدند گفتار من هر کسی • حشم بمعنی درون باشد خلاص
درخانه رفت یعنی درون خانه رفت حشم در بدن و امراض در بدن بود حشم پشه را
گویند دراره با اول مفتوح دیوث را گویند و آنرا کشخان و قلتبان نیز خوانند و بهیده
بیهوده نامند کمال اسمعیل بقید نظم آورده بیت بهیچ نامه و رقعه سلام ما ننوشت •
زبی درارهٔ زن روسپی لوطی کار • و در عربی دوکی را گویند که بدان پشم رشتند
دران خوان دستارخوان باشد و آنرا کندوری نیز گویند بیحاق اطعمه راست
بیت دستارخوان برای نان گندمی باید • که در معامله راه کهکشان آری • درازدم
سگ را گویند حکیم خاقانی در قصیده گوید بیت مسیر زبکی حیدان من که بودی شان •
درازگوش بدیم و درازدم بو آب • دراز دنبال کاو و کاومیش را گویند از
رساله صیدیه نقل نموده شد درازنا محل درازی را گویند شیخ سعدی راست بیت
تو به غم خوری که دوری ز وصال یار ای دل • که بشی بعیده باشی بدرازنای خانه لحن
قاضی نوری اصفهانی گفته بیت درازنای زمانرا بطول شکافند • بلارک تو اگر برسر زمان افتد
درانگ با اول مفتوح نام دریاییست که آنرا یونانی غالاغاطیون خوانند
آورده اند که مقام فرشتگانست درای چهار معنی دارد اول جرس باشد دوم بمعنی گفت

والمراد

و امراض گفتن است و درایه بمعنی گوید بود استاد فرخی نظم نموده بیت کسی که ژاژ درآید بر
کهی نشود • که چوب گو بان انجا شوند کند زبان • سوم امراض در آمدن باشد حکیم انوری
فرماید بیت گفته با حمله زوار صریر درا و • مرحبا به مکذر خواجه فرود آی • چهارم بانگ آنکران
باشد حکیم فردوسی راست بیت از آن پوست کاهنگران پشت پای • بپوشند هنگام
بانگ درای • دربا چیزی را گویند که بان احتیاج باشد و آنرا دربایست نیز گویند
دربند قلعه را گویند حکیم ازرقی فرماید بیت ببر بند بجان الحجه اوکرد • مثالی کرده بد حیدر
بخیبر حکیم زجاجی راست بیت بهر جای در بند با گرد شاه • برادر و بر حبش بخور شید و ماه
دربه با اول مفتوح و ثانی زده و بای عجمی مکسور بها زده سه معنی دارد اول پارچه را
گویند که بر جامه پاره پیوند کنند و آنرا پینه نیز نامند و بتازی رقعه خوانند او فردی
در مدح یکی از اهل الله گفته بیت ای بهاری که ابر ژنده تست • شمع عرفان ز مهر تست
افروزنم گر بدرد زبرق آن ژنده • دربه از مهر و مه بر دوزم • دوم عفو بود سوم
بمعنی ناپیدا باشد دربی و دربنی با اول مفتوح ثانی زده و بای عجمی مکسور و یای
مجهول بمعنی تخت دربه است که مرقوم شد میفا اسفرنگی راست نظم میلا دهر که با شد
در سایه خلافت • سربالش را به بدو از فیض روح مجری • سلطان اولیا دید حد تو
در طریقت • از جامه خضر زد دربه جامه تو دربی • حکیم سوزنی فرماید بیت در سر آنها قصب
ببستم که با بسیار جهد • نامدی شان باد دربی نخستین برازد هم آوگوید بیت سه کلیم
خوی ژنده جل و دیبا کند • که ژنده پیش تو در بین بدید و ز رفو دیرنج دراج را

ودرای م

حکم

گویند از رساله عبد به نقل نموده شد و آن را درنج نیز خوانند درخت سبز و درخت سبزم جا بوده است
که درخت را سوراخ کند و سبز رنگ باشد و آن را سبزک نیز خوانند و بهندی کنناس گویند درخت
خنک و انا نام درختیست که بهر جانب که آفتاب بگردد برگهای آن روبجانب آفتاب کنند
و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که درخت و خوان باشد حکیم خاقانی فرماید بیت
کمتر سر رشتهٔ درخت خنک و انا شدم چه باک کاقبال او درخت کدو را چنار کرد اثیر الدین اخسیکتی
گفته بیت با اصطناع تو ممکن بود بباغ زمانه که تخم بقله حمقا شود درخت خنک و انا درخش
با اول مضموم و ثانی مفتوح نیز تصحیح نموده اند چهار معنی دارد اول برق باشد منوچهری
فرماید بیت اگر درخش بهاری ز تیغ تو جهدی ز خاک کوه الماس رویدی نه گیاه عبد
الواسع جبلی راست بیت از غرش و فروغ و رعد و درخش ساخته کوس و آخته خنجر
دوم فروغ هر چیز را گویند حکیم فردوسی گفته بیت و درخشان درخشان چو شمس و قمر
و رخشان درخشان چو شید و شکر حکیم اسدی نظم نموده بیت درخشان شده نیمها
نیم شب چو زنگی که بگشاید از خنده لب سوم نام آتشکده ایست که در شهر ارمنیه بوده و بآتش
ارمینه و آتشکده درخش و شهر شیراز راس مجوسی است که او را راس البغل نیز نامند و در
هم بغلی باو منسوبست چهارم نام دهیست از قاین و قهستان که در آنجا گلیم خوب بافند
درخف با اول مضموم ثانی زده و خای منقوطه مضموم زنبور سیاه باشد درداد با اول مفتوح
ثانی زده نام درختیست دردشت با اول مفتوح و ثانی مکسور نام محله ایست از محلات
سپاهان جمال الدین عبد الرزاق فرماید نظم دی بگذشتم چو بهشتان بر دردشت

از

از بوی گلاب و گل دماغم برگشت گفتم که چه حالتست گفتند این آن گلرخ سرو قامت اینجا بگذشت
دردمن با اول مفتوح ثانی زده و دال موقوف بمعنی دردمند باشد دردور با اول مضموم
گرداب غرق کننده باشد ابو الفرج راست بیت کرد باد و سراب کینش را بفلک باز گونه دردوراست
درده با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح بها زده بمعنی دردی شراب و آب و روغن
و امثال آن باشد مولوی معنوی فرماید بیت گر ز حمت تو برده ام مینداز ای مرد علم
تو صافی و من درده ام بی صاف دردی خوار شد درزن با اول مفتوح ثانی زده و زای
منقوطه مفتوح نون زده سوزن بود حکیم خاقانی فرماید بیت چون موی خوک درزن ترسا
بود چرا تا رشتهای روح بدرزن دراورم هم او گوید بیت توی خاقانا بسیمرغ استغنا پران
کرکس سخاران مال مسکن دهان اهلیان دارند برد درزن برو تا روبهان دار مذیر کن
برای آنکه خرامانان که خور کنند از سبلت روباه درزن درزه با اول مفتوح ثانی زده
و زای منقوطه مفتوح بها زده دو معنی دارد اول توده خاشاک را گویند چنانکه توده و پشته
ریگ را خامه را خامه خوانند حکیم انوری در صفت صعوبت راه گوید بیت بکوهسار و بیابان
اندر آوردیم جماز گان بیابان نورد کوه کوهان چو پشته پشته درود درزهای خار خسک
چو پاره پاره درودخامهای ریگ روان مولانا صفی الدین زنگی مراغی گفته بیت سخی خوبتر
ز دسته دسته گل کاغذی زشتر ز درزه خار دوم بمعنی درز باشد حکیم سنائی راست
بیت کمر کیر حجره لرزه بود کیسه اکس فراخ درزه بود درسار و درساره با اول مفتوح
ثانی زده و سین و رای مفتوح دلواری را گویند که در پیش قلعه و حویلی و محوطه بلند

تا در بغوار نباشد و پرده را نیز خوانند که از پیش در بیا و یزند و این مرکب از دو است و
ساره که بمعنی پرده آمده چنانچه معنی ترکیبی در ساره در پرده باشد حکیم سوزنی نظم نموده
بیت بخت و دولت چو بدر سار سرای تو رسند / آن دو بدر به عتبه بوسه و این بر طبقه کم از کمر
بیت بر کمر باب او در چنبر بود رود است / در سار قلعه و بعضی ز باره در فکند مولوی
معنوی فرماید بیت مانند موران جهان کشتند در طاس نهان / آن رخنه جویان را عیان
وانشد در و درساره درست با اول و ثانی مضموم لیس بن زده سه معنی دارد اول معروف
دوم تنگه زر را گویند که باشرفی اشتهار دارد و دایر آن باری طاره خوانند کمال
اسمعیل فرماید بیت چون صبح باز کرد زبان بر امدح تو / چرخش درست مغربی اندر دهان
نهد / رفیع الدین لنبانی راست بیت زبی حسابی جود تو شد از بن سبب نبود / درست مغربی آفتاب
در میزان / سوم با صحت و تن درست را خوانند حکیم ناصر خسرو منظوم آورده نظم
سود مند شد همه خلق جهان را چو شکر / جان من باد فدا شان که بطبع شکرند / آن شکر نفع
همی کرد به بیمار و درست / دشمن و دوست از این همی نفع کرند / عم او گوید بیت باید سال
همی ز بیم تو مجنت و بیخ / نه شاد و نه درتم و نه درست نه بیمار درسته با اول و ثانی مفتوح
عفو باشد رفیع الدین للای فزوینی راست بیت هر آنکو کند جرم مجرم درسته / کند فضل حق
از و مندانش رسته / درش با اول و ثانی مفتوح نوعی از خیار باشد که آنرا کلوند
و درشی نیز نامند و با اول مفتوح ثانی زده و پایگاه اسپان را گویند حکیم خاقانی
در صفت براق گفته بیت جای دعلف شش ز زین کمن درش / از خوشه جرخ و کوشه توشش

درغال

درغال با اول مفتوح ثانی زده بمعنی امن و آسوده آمده استاد رودکی فرماید بیت
ای شاه بنی سیرت ایمان تو محکم / ای صبر علی حکمت عالم تو درغال درغاله با اول مفتوح و
ثانی و لام مفتوح و های مختفی راهی را گویند که از میان کوه بگذرد و آنرا بتازی شعب و ثنیه نیز
خوانند درغان با اول مفتوح ثانی زده نام شهریست در نواحی سمرقند ابو العباس گوید بیت
یکی ز جای بر جستم چنان شیر بابابی / بر دعوی زدم مانند روباه درغانی درغلبکین
با اول مفتوح ثانی زده و غین منقوط مفتوح به لام زده و بای عجمی مفتوح و کاف مفتوح
بنون زده دری گویند که پیش آن پنجره باشد چه غلبکن بمعنی پنجره آمده درغم با اول
مفتوح ثانی زده و غین مفتوح دو معنی دارد اول نام موضعیست که آنجا شراب خوب شود
حکیم سوزنی گفت بیت شراب درغمی کز جام شادی / ز درغم تو رکبرد نادر شانم فخری
غمس راست بیت کس را که درغم است و د اجام درغمست / دل هر که در سهم است کشادش بود اهمت
دوم نام پرده ایست از موسیقی که هر چند کسی را غم و الم و اندوه فزو گرفته باشد بمجرد شنیدن
آن بشادی مبدل کرد و دلو سلک نظم نموده بیت چنان مستغرقم در غم که مطرب / اگر درغم
سر آید غم فزاید درغش با اول مفتوح ثانی زده و غین مکسور بسیار و انبوه را گویند درفش
با اول مکسور و رای مفتوح بفا زده پنج معنی دارد اول معروفست دوم علم را گویند که در روز
جنگ دارند استاد منوچهری این دو معنی را نظم نموده بیت شاهی که بر زکم کاویان داشت درفش
گردنده شو و پیش تو بردار و کفش / ای کرده دل خصم خلاف تو نفش / مشتت دل خصم و خلاف
تو درفش / سوم برق بود چنانچه بمعنی درخش آمده و چیزی را که مدور خشنده باشد درفشان

گویند این دو معنی را حکیم اسدی منظوم آورده بیت درفش درفشان همی از تیغ میغ چنان شعله نیز
که در جنگ تیغ نجم نوط را نامند که بر زبر دستار و خود کلاه ترکان دو الفه گویند
به پیچند حکیم فردوسی فرماید بیت همه روی آهن گرفته بند درفش سیه بر سر خود زد درفشه
با اول و ثانی مضموم بفا زده و شین منقوط تیغ بود درفشی مشهور ساختن و علم کردن باشد
حکیم فردوسی فرماید بیت بگفتار گرسیوز بدنهان درفشی مکن خویش را در جهان درفنجک با اول
مفتوح ثانی زده و فا مفتوح نون زده و جیم مفتوح بکاف زده حکما گویند ماده سودا ایست که
در خواب بسبب آن ماده چنان نماید که شخصی مهیب یا جانوری موذی قصد وی دارد و او را
قدرت بر دفع آن نیست و نه قوت فرار از پیش آن و عوام گویند که دیو یست که در خواب
مردم را فرا گیرد و آنرا بتازی کابوس و عبد الجنه و بربابی [illegible] خوانند درکاله و
درکالاه با اول مفتوح ثانی زده در هر دو لغت و با کاف عجمی با الف کشیده در لغت اول و بکاف
مضموم در لغت ثانی یخ باشد و در بعضی از فرهنگها مرقوم است که آبی را گویند که از ناودان زمستان
یخ بسته باشد درکر با اول مضموم ثانی زده و کاف عجمی مفتوح برا زده درودگر باشد حکیم فردوسی
فرماید بیت بفرمود تا درگران آورند بسی از در چوب گران آورند یکی تخت کردن ز چوب
بساخت بگرد اندرش جوهر در نشاخت هم او گوید بیت بفرمود تا درگر پاک مغز همی تخت
جست از پی کار نغز درلک و درلیک با اول مکسور ثانی زده جامه پشوار کوتاه آستین کوتاه
بالا را گویند و آنرا ازلک و ترلک نیز خوانند نجیب الدین جرباد قانی گفته بیت تا بر نهاد
عالم و بر قدر روزگار دوزد فلک قبا چه دوران زجابکی باد اقبای ملک بالای قد تو

والنکه

وانکه بر بر دامن جامه نو دوزند درند با اول و ثانی مفتوح بنون زده شکل و صورت و مثال و
شمایل باشد درنگ با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده پنج معنی دارد اول وقت و
ساعت بود حکیم سوزنی فرماید بیت از زیر بیخ پرده شاهد نظر کنی چون صوفیان برقص
در آی همان درنگ هم او گوید بیت گر لطف و مردمی و هیبت بمردم کیا رسد مردم کجای مردم
گردد همان درنگ دوم معنی ثبات و آرام و تاخیر آمده سیوم آهن را گویند این دو معنی
را حکیم فردوسی نظم نموده بیت چو سازی درنگ اندرین جای تنگ شود تنگ بر تو
سرای درنگ چهارم معنی رنج و محنت باشد و آنرا آدرنگ و ادرنگ نیز خوانند استاد فرخی
گفته بیت فلک چو غبیه جوشن ستاره زان دارد که بی درنگ بود چون برون نیی [illegible]
پنجم صدائی را گویند که از نواختن تار ساز و زنگ و ناقوس و شکستن چینی و آبگینه و امثال
آن بر آید شیخ ابو سعید ابو الخیر راست بیت از باده رخ شیخ برنگ آوردن اسلام رها
و زنگ آوردن ناقوس بکعبه در درنگ آوردن بتوان ترا بچنگ آوردن
زلالی چو بسیاری منظوم ساخته تا که آن دیوانه شورش در رسد بر دکان شیشه
گر رسید یکبیک بر سنگ میزد بی درنگ کز دلش بر وی درنگ شیشه رنگ درنم
با اول مکسور ثانی زده و نون مفتوح تیغ را گویند درواو درواد دروا دروانه و درواه
با اول مفتوح ثانی زده این چهار لغت مترادفند به معنی اول سرگشته و سرگردان
گویند حکیم خاقانی فرماید بیت رهروان چون آفتاب آزاد و خندان رفته اند
من چرا چون ذره سرگردان و دروا مانده ام دوم سرنگون بود هم حکیم خاقانی گفته

بیت چه اخگر مانند آن آتش که وقتی خلیل الله در آن افتاد درواخ حکیم ناصر خسرو نظم نموده
بیت از ابر به بینی که همی مرد بکوشش پرنده فرود آرد و بسته شده درواخ امیر معزی راست
بیت همی چو کوه خاید سمند باد تکش ز باد کوه نمایش مخالفان کاهند کند ز آتش شمشیر جان از ایشان
فرو ز هول این او جفت ناله و آهند ز بیم آتش تیغش که بر شود بفلک ستارکان همه در برج خویش
درواخند سیم چیزی ضروری باشد و آنرا درباو دربایست و درواییست نیز گویند حکیم
اسدی فرموده بیت ز درواخ ماهر چه بایست نیز نوشتست بر باره گنج و جز مولوی
معنوی این هر دو معنی را منظوم ساخته بیت گر سرا گران پیری درواخی سر نگونان را سری
درواخی و با اول مضموم نام پادشاه هندوستان است درواخ با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی
دارد اول حالتی را گویند که کسی از بیماری برآمده صحت کامل نرسیده باشد و آنرا ابتدای
نقاهت خوانند حکیم سنائی فرماید بیت کرده خصمان بر و جهان فراخ تنگتر از درونکه درواخ
دوم شجاع و دلیر و شجاعت و دلیر بود ابو الفرج رونی گفته بیت با حفظ تو گستاخ نگذرد
نکبا بی قضا بر جبال ملک با امر تو درواخ نگردد سیر فلک اندر غزال ملک منصور شیرازی راست
بیت فلک جناب عطارد بیان مهر ضمیر زحل مراتب مه رایت اسد درواخ سیوم بمعنی محکم و مضبوط
آمده چنانکه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز در طبقات خود آورده
که شنودن سخن نیکان و حکایات پیران و احوال ایشان دل مرید از اثر حیات باشد و قوت
و عزم فزاید و درواخ از الله تعالی ثبات باد و دربر بلا امتحان آرد و بدرویشی و
ناکامی قدم فشارد و تا عزم مردان یاد و دوست در ولایت درکن درواخ زند و از آوا

دیرت

و سیرت ایشان او باکیر و در همین کتاب از ذو النون نقل نموده که گفت وقتی کسی یاد یا
که بضاعت تو بدست او بود و در دو تو باوار وی او موافق بود و امن وی درواخ
دار جهان هم درشتی و غلظت بود پنجم بمعنی یقین که ضد گمان باشد آمده چنانچه اگر
گویند که کار من بفلان درواخ است مراد آن باشد که کار من بفلان درست است درود با اول و
ثانی مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول بمعنی صلوات آمده و آن از حق تعالی رحمت باشد و از
ملائکه استغفار و از انسان دعا و از بهایم و طیور تسبیح بود شیخ سعدی نظم نموده بیت
هزاران درود و هزاران سلام ز ما بر محمد علیه السلام این یمین راست بیت بنان خاطر او را
ثنا در بر گیرد درود ابر بیان دست در فشان برسان دوم بمعنی درو کردن آمده
حکیم فردوسی فرماید بیت اجل تیغ الماس آورده است درود بر او داس پژمرده است
سیوم نام روز پنجم باشد از خمسه مسترقه سالهای ملکی و با واو مجهول چوب درخت و تخته
را گویند و از منیت که چوب تراش را درودگر نامند درودش با اول و ثانی مضموم
و واو مجهول نشتر باشد که حجامان بدان رگ بگشایند و آنرا نشترد شت و کلک نیز خوانند
و تازی مبضع نامند و با واو معروف در زبان تازی داغ و نشان را گویند و
با اول مکسور و رای مفتوح در جمیع معانی با درفش مترادف است درک با اول و ثانی
مضموم و واو معروف هیزم باریک باشد درکر مخفف درودگر بود حکیم خاقانی در مدح
پدر خود گوید بیت نوح درودگر بود گر پدر من بدین قنطره بستی ز چوب بر سر طوفان آه
درون با اول مفتوح نام شهری است از ملک خراسان که مابین مرو و نسا واقع است و با اول

ثانی زده وواو مفتوح بنون زده سه معنی دارد اول نام پهلوانی بوده از پهلوانان ایران
دوم اسم داروی است سیوم چنگک باشد که بعربی معلاق گویند و با اول مضموم مذهب
و فاسق بود اینمعنی از کتاب زند مرقوم گشت زراتشت بهرام گفته بیت درو وان مایه بهدین
خردمند که دو واست از سه و آیین درویند درونه با اول مفتوح و ثانی مضموم وواو مجهول
تیر کمانچه و وای که شبیه بگژدم باشد و آنرا موب ساخته در رنج عربی خوانند و با اول
و ثانی مضموم کمان ندافی بود و آنرا کودک نیز خوانند استاد رودکی فرماید بیت پدیدار
برآمد که کوهسار سیاه و چون درونه شد آن سرو بوستان آرای کمال اسمعیل نظم نموده
بیت نرسد به شرف قدر تو هر شاعر کو خاطری دارد نظام و زبانی و صاف لفظ قوس ارچه
بود شامل نام هر دو شیوه قوس قزح خیت درونه نداف فخری گرگانی گفته بیت سر سرو قدش
شد باژگونه او و تا شد خیت او چون درونه دریوزه با اول مفتوح ثانی زده وواو مکسور
و یای مجهول و زای عجمی مفتوح ساده گدای باشد و آنرا دریوزه نیز گویند شیخ نظامی
فرمود بیت چنبر افکنده چو گل گوش تو نرگس چشم ابکه رهوش تو وعده بدروازه
گوش آمده خنده بدریوزه نوش آمده امیر خسرو گفته بیت فروغت در کدامین خاک پیوست
که ننمود رویژه خورشید و مه رست دره با اول و ثانی مفتوح بی تشدید و با تشدید
شکنج بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت گرگ ازره خوران و رمه ور گیا خوران هر یک
بحرص خویش همی برکند دره حکیم سوزنی گفته بیت دو مصرع مثمن تو ستیهای بجور دی
او دره کاوی بده اباز ناید و گشاده میان کوه را شکنج قشبه نموده و دره گفتند و

با اول

با اول مضموم پوست چندی باشد که بهم بدوزند و کنایهکار آنرا باآن بزنند و گاه نقاره و دهل
را بدان بخوانند ملک الشعرا حکیم روحی راست بیت همی زد مراغ عکان پسنگین دل
چو درته به وصل عید و بنگ پرستان درنام با اول مفتوح ثانی زده بمعنی درسم باشد و آن
زربست رایج درشته با اول مفتوح ثانی زده و های مکسور شین منقوطه زده جود
و عطا بود شاعر گفته بیت بس که دارد اول لغتی باشد از پارسی باستانی و در تسمیه آن سه
وجه بنظر رسیده گروهی بفصیح تعبیر نموده اند و نیز گفته اند که هر لغتی که در آن نقصانی
نبود دری باشد مثلا از شکم و شکم و برو و برو و بگو و بگو و اشکم و برو و بگو دری باشند
و دیگر نباشد و بعضی بیان کرده اند که دری لغتی باشد که سکان چند شهر بدان تنطق نمایند
و آن شهرها بلخ بامی و مرو شجان و بخارا بود و فرقه آورده اند که زبانی را که مردمان درگاه
کیان بدان متکلم میشده اند دری نامند شیخ نظامی نظم نموده بیت مغنی در فروش آورده
پرده غزلهای دری آغاز کرده دوم نوعی از کبک باشد که آنرا کبک دری گویند و وجه آن بعضی
گفته اند که منسوب بدره باشد و گروهی مرقوم نموده اند که بسبب خوش خوانی دری گویند
چه بهترین لغات پارسی دریست چنانچه در مقدمه کتاب ذکر نموده شد حکیم سوزنی فرماید بیت
نبری دیدار حوری نارون قد و دری رفتار حوری بابهمن خد دریاب دو معنی دارد
اول دریا باشد شیخ فریدالدین عطار گفته بیت تو حل خواهی شدن در آب معنی اگر هستی
یقین دریاب معنی فخر گرگانی راست بیت ... یل ماهیان با شتم بدریاب که همچون ماهیم همواره
در آب دوم امر از دریافتن بود حکیم قطران نظم نموده بیت به پیشگاه بزرگان کرت نکبلانند

مرو شجان

نفیر باش و زمین بوس و آسمان در یاب دریغ با اوّل و ثانی مکسور و بای مجهول کلمهٔ باشد
که در محل حسرت و تأسف گویند دریکان با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول کلمهٔ باشد
معروف نوعی از اعمال و اشکال نجوم باشد و معرب آن دریجان است دریواس
با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و بای مجهول چار چوب در را گویند استاد رودکی گفته بیت
در وازه و دریواس فرو کشت و برآمد همت که بیکباره فرو واکند دیوار دریوز و دریوزه بمعنی
دریوزه است که مرقوم شد حکیم سوزنی فرماید نظم گفتن ای فلتبان زان دریدین در
همی رو چون گدایان تو بدریوز مولانا عبدالرحمان جامی نظم نموده نظم ای حذا کمترین گدای
تو اَم حشم بر خوان کبریای تو اَم میبرم بر در تو هر روزه نی طلبد زنان بدریوزه
دریوش درویش را گویند حکیم سوزنی فرماید نظم ای نجلق بشر کلبی سروش
بسر حود و زروانش کوش تو ابا نگر دلی و گف جواد نخواهی ماند در جهان دریوش
فصل دال زرد با اوّل مفتوح ثانی زده چیزی نباتی زرد بود و آنرا ایجاز
فاقع خوانند حکیم اسدی راست نظم کاهش بسر زرد و خفتانش زرد همان اسب و برگستوان
نیز زرد تو گفتی که کوهیست از شنبلید که باد و مان از برش بردمید فصل زای منقوط
زر دو معنی دارد اوّل معروفست دوم پیر کهن سال را گویند و زال پدر رستم را
زال زر بدین اعتبار میگفته اند که با موی سفید از مادر متولد شد شمس فخری گفته
بیت تا که گیتی زگردش خورشید گاه باشد جوان و گاهی زر رستم عدل زال سان بادا
بندهٔ درگه نوابی زر استاد فرماید بیت یکی بستر افکندن ایشان آرش نیو

یکی

یکی بنفشه در بدین ایشان رستم زر زربت نام کوهی است در نواحی بغداد زرآفشت و زرادشت
و زرادهشت و زرتشت و زردشت و زردهشت و زره تشت و زره دشت این همه نام
زارتشت است که در فصل زای منقوط از باب الضم مرقوم شد زراتشت بهرام گفته بیت یکی تازه
کن قصه زره تشت بنظم دری و بخط و درشت زراج با اوّل مفتوح زرشک را گویند زراجه
با اوّل مفتوح نام یکی از پهلوانان زنگبار است که همراهی بلنگر با دشاهزاده زنگیان بجنگ
سکندر ذوالقرنین آمده در روز اوّل از لشکر سکندر بعضا در وی را بقتل رسانید آخر
الامر سکندر خود بمیدان او در آمده بیک گرز دمار از و برآورد زراسب با اوّل مفتوح
ثانی زده نام پسر طوس بن نوذر است که خواهر بو در حبالهٔ او بود زراغن با اوّل مفتوح
دو معنی دارد اوّل عوانی را گویند بو سلیک راست بیت از فرط عطای تو زند اکنون
پوسنه ز امثال زراغن دوم زمین ریگناک و سخت باشد بهرامی گفته بیت زمینی بسختی
زراغن چو سنگ نه آرام گاه و نه آب و گیاه زراغنک با اوّل مفتوح و عین مفتوح
بنون زده و کاف عجمی بمعنی دوم زراغن است که مرقوم شد شمس فخری راست بیت
ز فیض ابر دست آنجوان روید از زمینهای زراغنک زرافین با اوّل مضموم حلقه
باشد که بر چارچوب در نصب کنند و زنجیر را بران اندازند تا در گشوده نشود و آنرا
زرفین و زورفین و زوفرین نیز گویند زرماده با اوّل مضموم حلقه باشد که بر
مفتوح نام پهلوانی از پهلوانان ایرانست زرابو با الف مکسور و یای مجهول نقاب
باشد حکیم آذری فرماید بیت نقاب شام برافکند نو عروس ختن

جو تره که من که زنوران برافکند زرابو زربان و زرغان و زرمان با اول مفتوح ثانی زده
دو معنی دارد اول بیرون توت را گویند دوم نامهای حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
است زرعامی نام نوعی از انگور باشد زریج با اول مفتوح و ثانی مکسور کبک را گویند
زردخو با خای مفتوح نام گیاهیست که در باغات بروید و گلی کند که زرد و خوشبوی باشد
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت از ره چشم سوری منگر اندر بوستان ای برادر تا نبینی
زردخو از شنبلید زردشت بزرگ و زردوان بزرگ و زرهون این سه نام از نامهای
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام باشد و این اسامی پهلوی است زردک یکی
از شقاقل باشد زرده با اول مفتوح ثانی زده چهار معنی دارد اول اسپی را گویند که
رنگ آن زرد باشد شاعر گفته بیت زرده شام و نقره خنگ سحر چرخ را زیر ران تا بینی
دوم نام کوهیست که کان نقره در انست سوم خلطی باشد از اخلاط اربعه که آنرا بتازی
صفرا خوانند چهارم زردی تخم را نامند زرده هی و زرده نی و زرده هشتی و زرده غنی
و زرده بنجی شرح این شش لغت انشاء الله تعالی در ذیل لغت ده هی مرقوم خواهد
شد زرساده شرح این لغت در ذیل لغت ساده مرقوم شد زرغشتی سری زرخالص
را گویند زرشک با اول و ثانی مکسور دو معنی دارد اول معروفست و آنرا بتازی انبر باریس
خوانند دوم کلبت خوشبوی و در بعضی از فرهنگها مسطور است که از گلهای هندوستانست
حکیم اسدی نظم نموده بیت هم از چیزی کاو چشم و زرشک نشسته رخ هر یک از ابر سرشک
زرغنج با اول مفتوح ثانی زده و غین مضموم بنون زده نام گیاهی باشد بغایت بدبوی

كراز

وزرده بغنی م

که از چین دسته بسته بیاورند و آنرا حلبه چینی خوانند برگش ببرگ سداب ماند و خاصیت وی
آنست که دفع خشکی بوی مشک کند و طبیعت آن سرد و ترست حکیم سوزنی نظم نموده نظم
ای تو بهتر مشک و صور زرغنج تا بود تو رخش بود و دستان طرمنج تا بوار نج حادث
ترنجیده و زرد سبز برطبق نهاده هشت جوترنج زرفشان نام روز نهم است از ماههای
ملکی زرفین با اول مضموم ثانی زده بمعنی زرافین است که مرقوم شد و آنرا زلفین
و زولفین نیز خوانند حکیم انوری فرماید بیت هر کجا امن او کشد باره نکشد باز کلها
زرفین زرک و زرکب بمعنی تخت زرشک باشد که نوشته شد زرکج با اول ثانی
زده و کاف عجمی مضموم بنون زده دو معنی دارد اول بمعنی زرغنج باشد که مرقوم
گشت دوم کاسه و تبرک سفالین را گویند زرکوه با اول مفتوح ثانی زده نام
کوهیست که درمیان دریای عمان واقع است و چون کشتی با کنار رسد اکثر و اغلب
آنست که بشکند و غرق شود زردشت افشار گویند که قدری زر بود در خزانه خسرو
پرویز مانند موم نرم که هر صورتی که از ان خواستندی بی آتش ساختندی حکیم
سوزنی گفته بیت زردشت افشار بودی بوسه او را بها سبلت او کردی سزای تیز
دست افشار شد استاد فرخی نظم نموده نظم نام جود ش عواص کریم شود تخت دست
رساند بلولوی شهوار جو کوه کان که بکان شد نام دولت او تخت متین در زر ریز
مشتفشار زرناخنی زرخالص را گویند که چون ناخن بران نهاده نقش پذیرد فرو رود
و آنرا زر دست افشار و زردست افشار نیز خوانند حکیم خاقانی راست بیت

خاقانی اگر بار غم آید بر جان ٭ رخسار چو زر ز ناخن خسته مدار ٭ از ناخن و زر چهره بر او ناکار
گر تو همه زر ناخنی داری بار زریج با اوّل و ثانی مکسور بنون زده جمع باشد حکیم اسدی
راست بیت بکوه و کریوه گاه فراخ ٭ فرازش کم سخت و بن دیولاخ ٭ ز بالا و جیران بن
سنگ سخت ٭ برون ناخن چون زریج از درخت زرنگ با اوّل و ثانی مفتوح بنون
زده و کاف عجمی هشت معنی دارد اوّل درختی را نامند که در کوهها شود و چوب آن در
در غایت سختی باشد تا بحدی از آن نیزه و تیر و عصای زرین و امثال آن سازند گویند که
چون چوب زرنگ را در کیر اندازند آتشش قریب بده روز بماند حکیم فردوسی فرماید
بیت ز دیبا و اسپان و زرین پلنگ ٭ ز زرین ستام و عصای زرنگ ٭ منوچهری
راست بیت آفرین زان مرکب شبدیز رنگ رخش روی ٭ آنکه روز جنگ بر پشتش نهند
زین زرنگ ٭ دوم نام شهریست که حاکم نشین سیستان باشد حکیم اسدی نظم نموده
بیت یک چشم زد آن مو نرا در زرنگ ٭ بشد تا نبرد یکی شهر زرنگ ٭ سیوم زرنگ را گویند
و آنرا زراج و زرک نیز نامند سیفا اسفرنگی گفته بیت تا در خیال خانه صد رنگ آرزو
عزمای تو بنگارد کس از زرنگ ٭ چهارم سرکوه بود ابو شکور فرموده بیت چنان
بگریم کز دوست کام من ندهد ٭ که خار چون شود اندر نخ و زرنگ و شکال ٭ پنجم کله
اسپان را خوانند حکیم اسدی منظوم ساخته بیت زمین از تک دیو کام زرنگ ٭
چو ماهی فرو شد بکام نهنگ ٭ ششم زد چوب است رضی الدین نیشابوری گوید بیت
از خون کشته روی شجاعت شود زرنگ ٭ و ز تاب تیغ تار عزیزی شود مذاب ٭

هفتم

هفتم خردل باشد هشتم زر و اما کل کاز زیره بود زرنیله با اول مفتوح و ثانی زده و نون مکسور
و یای معروف ریواس را گویند و معرب آن زرنیلج است زرو با اول مفتوح و ثانی
مضموم دو معنی دارد اول نام جانوریست که چون آنرا بعضوی بچسبانند خون را بکشد
آنرا زلو و شلوک و دیوچه نیز خوانند ابن یمین نظم نموده نظم آمد بگوش چون عدوش
و سبز رفت ٭ گفتی که موی او چو زرو خونش بر مکید ٭ دوم داروی را گویند که مانند سرمه
توتیا و جوهردار باشد و بجهت روشنی در چشم بکشند خواجه سلمان ساوجی گفته بیت نهی نقود
کلام ترا عیار که هر ٭ حنی عتاب سمند ترا خواص زرو ٭ زروغ با اول مفتوح و ثانی مضموم
و واو مجهول اروغ باشد بود بمعنی جابی راست بیت تیز و کندا چون زروغ انتر است
خود گرفتم حمله اسپ و اشترش ٭ زره با اوّل و ثانی مکسور بهاز زده سه معنی دارد اوّل
معروفست دوم نام یکی از خویشاوندان افراسیاب که سعی در کشتن سیاوش نموده
و او را کروی زره نیز میگفته اند فوشک حطیب گوید نظم ای جام تو از جان فره در
من نکه کن بزه ٭ بی جرم میریز ز زره خون سیاوش در لگن ٭ سیوم نام ولایتیست که تعلق
بسیستان دارد زریر با زای مفتوح و رای مکسور و یای معروف سه معنی دارد اوّل
نام برادر گشتاسپ بوده حکیم فردوسی نظم آورده بیت بگفت و بر اندیشه بود دیر ٭
بفرمود تا پیش او شد زریر ٭ دوم گیاهی باشد که جامها را بدان رنگ زرد کنند و آنرا
اسپرک نیز خوانند حکیم اسدی راست بیت که از تابش تیغ لرزان شده ٭ زریر آ
رخ بد دل از رزان شده ٭ حکیم انوری در صفت قلم گوید بیت اشک حدثان بیت او رنگ تقوم کرده

هر چند برغ زرد تر از برگ زیر است سوم نام خلطی است که آنرا زرداب و زرده نیز گویند و بتازی
صفرا نامند **زریون** با اوّل مفتوح ثانی زده و بای تحتانی مضموم و واو معروف دو معنی
دارد اوّل سبز و خرّم باشد حکیم قطران گفته **بیت** همیشه بار خدایا سرِ تو زریون باد که هست
جان همه مردمان بتو زریون دوم آنکه گوید **بیت** آن درخت کش تو باری باد زریون جاودان
گو بدانش باغ دولت راهی زریون کند سوم نام گل شقایق باشد و آنرا آذریون
نیز خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** گشت طبایع پدید از آن و وزان شد زحل
سرخ و روی زهره چون زریون **زریوند** با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و بای مجهول نام
سارزی بوده از سارزان مازندران امیر خسرو فرماید **بیت** سوی میمنه در صف رو میان
زریوند کیلی کمر بر میان شیخ نظامی راست **بیت** زریوند مازندرانی منم که بازی بود جنگ
آهرمنم **فصل زای عجمی** **ژند** با اوّل مفتوح ثانی زده بسیار خوردن باشد **ژرف** با اوّل مفتوح
در جمیع معانی با ژغول مرادف است و همانا که ژغول و عمیق بمعنی دور و دراز است که قوله تعالی
من کل فج عمیق ژرف نیز بمعنی دور و دراز آمده منشوری سمرقندی راست **بیت**
چه جادو و چه جست عنان آزمای مرکب او که آرزوی سواران همی کند از بر **بیت** نگاوری که
بیک شربت آب ماند راست بدو بخش اندر دریای ژرف پنهاور امیر خسرو راست **بیت**
هر آنچه آفریدی درین جوی ژرف نهفتی در و کیمیای شگرف و ژرفا عمق باشد و نگاه
کردن و ژرفی احتیاط کردن و تعمق نظر نمودن بود در کارها حکیم فردوسی نظم نموده
بیت سپه را باری ز سالار خویش بژرفی نگهدار بکار خویش **فصل سین** **سر** با اوّل

مفتوح

مفتوح شش معنی دارد اوّل بمعنی راس آمده و آن معروفست دوم سردار و مقدم را گویند شیخ نظامی
نظم نموده **بیت** سر سرفرازان و تاج مهان بدوران عدلش بنازد جهان پوشیده نماند که جمع
سر که بمعنی راس است سرها میکنند و جمع سر که بمعنی سردار و مقدم است سران می نمایند سوم بمیل
و خواهش بود امیر خسرو گوید **بیت** نکنم ز عشق تو توبه که سر گناه دارم دل خود نمیتوانم که از این
نگاه دارم مولانا نظری نیشاپوری راست **بیت** سگ پاسبانم اما همه شب فتاده خانم که سر نگار
دارم شهوای پاسبانی چهارم بمعنی بالا و فوق آمده چنانچه گویند که فلان بر سر زمین
است مراد آن باشد که بر زبر زمین است و اگر یکی گویند که بر سر گلیم بنشین اراده آن بود
که بر زبر گلیم بنشین شیخ نظامی گفته **بیت** چو نام هم شنیدند آن دو چالاک فتادند از
سر زین بر سر خاک پنجم سُم را نامند حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** زیر پای روز اندر شد
سَم شصت سال تا بزیر پای بسپردم سر این مرد سر ششم اسپ را خوانند شیخ نظامی بقید
نظم آورده **بیت** تو شمشیر کبری و او جام گیر تو بر سر نشینی و او بر سریر و با اوّل مضموم هفت
معنی دارد اوّل شرابی باشد که از برنج سازند حکیم سنائی فرماید **نظم** تن خویش از سر کمان
در دزد جان خویش از می مهمان پرور گرچه فسق است هر دو ز اصل و لیک نه بجای
خود اگر او نیز خواجه عمید لویکی راست **بیت** در آرزوی خدمت او طوق بندگی روشن
دلان بگردن آزاد و چو کنند یاد کفش برند تخت از سر نشاط تا آنکه قصد باده و آهنگ
سر کنند دوم کفش بود و سرگر کفشگر را گویند حکیم سنائی گفته **بیت** آنکه دی آن سرگر
جر خور کرد من ندیدم که در آفاق یکی کفشگر کرد کفشش لوطی و لوطی کنی امروز مرا

دست بر بر بندد وبین پای سبک در سر کرد سوم نام جوششی است که بر اعضا پهن شود و بشره را
سرخ گرداند و بیش خونی باشد با صفرا آمیخته که با خارش و تاسه بود و آنرا دلم و عفر نیز گویند
و بتازی شرا خوانند چهارم نام نوعی از ماهیست که طول آن یک گز است و قطر وی و اشته
باشد بزرگ مانند بکان تبر و اکثر حیوانات را بدان گزند رساند پنجم رنگ سرخ باشد ششم نادان
را نامند هفتم نوعی از رقامی باشد شبیه بار غشنک سرایلی با اول مفتوح و بای مکسور و
بای معروف هیز و مخنث بود حکیم خاقانی فرماید نظم اگر ناهید در عشرتگه چرخ سراید شعر من
بسازارغن بخشد مشتری دستار و مصحف دهد مریخ خالی تیغ و جوشن از بن نورند
غافل چند اعمی ورین لطف منکر چند الکن همه قلب وجود و شوله عصر نظام وار افس خوار
ورین از بن مشتی سماجلی ایام ورین جوی سرایلی بر زن جو موسیچه هم سر در هوا کش

هیلی

جو هم سیچه هم دم بر بن زن سراچه با اول مکسور و جیم مفتوح دو معنی دارد اول نام موضعی
از مضافات قم که آنجا خربزه خوب شود دوم مرغی دارد اول معروف دوم چیزی بود
مانند قفسی که نه بدان سته باشد و مرغ خانگی را در زیر آن نگاه دارند سرآخور پای را
گویند که مقدم بر جمیع اسپان ببندند و آنرا سر طویله نیز خوانند مولوی معنوی فرماید
بیت شود یوسف یکی گرگی شود موسی چو فرعونی چو بیرون شد رکاب تو سرآخور گشت بالائی
شیخ نظامی گفت بیت طویله زدند آخر انگیختند سر آخوران بر علف ریختند سردار کسی را گویند
که خدمت جمعی که در دار الشفا باشند بکند و آنرا زوار نیز خوانند حکیم نزاری گفته بیت
از ان دیوانه ناکرده زنجیر سرداران بسی خوردند تشویر سرارودی نام رگیست که چون

آنرا بگشایند

آنرا بگشایند خون از سر و روی کشیده شود و آن رگ را بتازی قیفال خوانند سراسر دو معنی دارد
اول بمعنی همه و تمام آمده و آنرا سراپا و سرتاسر نیز گویند حکیم فردوسی فرماید بیت سراسر
بجنبید دست هوا اهوار امدار بدفرمان روا دوم نوعی از قماش نفیس باشد و بمعنی سرتیز
مستعمل است بطریقی که در کنار آبی یا سبزه ایند و روند سراچ و سراغوج و سراغوش و سرآغوش
با سین مفتوح و غین مضموم گیسو پوش زنان باشد و آن کیسه بود مانند همیانی بزرگ
که کز که بر یک سر آن کلاهی باشد آن کلاه را بر سر نهند و گیسو را در میان آن کیسه اندازند
و بر سر دیگرش مثلثی بود و آنرا از زیر بغل راست گذرانیده بر زبر کتف چپ اندازند
و در آن تکلفات کنند مثل کشیده و زردوزی و آنرا بتازی غفاره و صقاع خوانند شاعر
گفته بیت کفی یکی بخرد پس بهیچ آید از حبش ان عنبرش سراغچ وار مشک هر چین شیخ نظامی
فرماید بیت سراغوچی بر آسوده یکو هر بر سر چیبیان افکنده بر سر شیخ سعدی منظوم ساخته
بیت اگر زن ندارد سوی مرد گوش بلیک بار اغوش کو مرد و پوش سرکوفت سرزنش
و طعنه را گویند سرآل با اول مفتوح تابی زده کسی را و چیزی را گویند که مانند ملاک و آسیا
و گردون چوبی و آدمی سر گردان و در کشتن باشد و آنرا سرمال نیز خوانند حکیم نزاری گفت
بیت شدم بر سر انجمن سر زده که سرم برون شد ز سرال من سراماج چوبی باشد که بار
را بآن بسته بر گردن گاو نهند و آنرا یوغ نیز خوانند سرانجام دو معنی دارد اول عاقبت و آخر
باشد حکیم نزاری راست بیت نه او باکس نه کس با او ست انباز نه ملکش را سرانجام و نه آغاز
دوم سامان کار بود سرانداز معنی دارد اول مقنعه باشد که زنان بر سر اندازند دوم

کسی را گویند که از روی ناز و نخوت و کیفیت و مستی سر خود را بهر جانب حرکت داده باشد مولوی
معنوی فرماید بیت زباد و بوی لب امروز در باغ ٭ درختان حمله رقاص و سر انداز
شاعر گفته بیت چو سلطان سرانداز باشد زمی ٭ فتد بیخبر از سرش تاج کی ٭ سیوم حرفی و بی
باک بود که مردم را بکشد سراندیب و سراندیل نام کوهیست از ملک هندوستان گویند که چون حضرت
حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام را از بهشت بیرون کردند بآنجا انداختند و بعضی گفته اند
که قبر آن حضرت در آنجاست والعلم عند الله سرانگشتی قسمی از اقسام آتش بازیست بمعنی
اطعمه راست بیت سرانگشتی آن طفل نادیده کام که بغزا سرانگشتش کرد نام سرآهنگ چهار
معنی دارد اول نغمه نوازی و خوانندگی را گویند سیف اسفرنگی راست بیت نشست [illegible]
بگرفت در عشاق آهنگی ٭ که چنگ زهره را بشکست در حیرت سرآهنگش ٭ دوم پیشرو لشکر باشد
و آنرا تازی مقدم الجیش و پیشرو بهر اول گویند حکیم سنائی فرماید بیت سر سرهنگان سرهنگ
محمد مردی که سرهنگان خوانند مرد او را سرهنگ ٭ مولانا عبد الله هاتفی نظم نموده بیت
سرآهنگ تا ساقه از تیر و تیغ ٭ برآورده کوهی ز آهن بمیغ ٭ سوم عسس بود حکیم نزاری
گفته بیت ز صدر خاص ده عارض بدر کرد ٭ سرهنگان شب بیدار بر کرد ٭ چهارم تار کنند
باشد که بر سازها بکشند استاد اثیر الدین اخسیکتی گوید نظم عدو ز کر شنود کو مباش کان
مدبرک ٭ بر بمثبت بر بن ارغنون سرآهنگی ٭ بقای جاه تو باد اکرام او تار است که گر بلغزد
از جا قفا خورد چنگی ٭ سرایش و سرایدن باسین مفتوح دو معنی دارد اول نغمه پردازی
کردن باشد امیر خسرو فرموده بیت سراینده مرغی ازین بوستان ٭ سرایش چنین کرد با دوستان

دوم

دوم سخن گفتن باشد حکیم فردوسی گفته بیت چو مهتر سراینده سخن ساخته ٭ ز گفتار دیگر کام پرداخته
سرای شمرده خانه را گویند که رعایا مال واجبی خود را بیاورند و در آنجا تسلیم خازن نمایند
و این نام را نوشیروان نهاده چنانچه از وی بوده سرب با اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی بوده
و فسرده و از هم رفته بود سراج الدین قمری نظم نموده بیت زین بوته برار خبث و غش
کر بزر از آنکه ٭ خوش خبث و ریاس سرب مانده کیمیا سرباری دو معنی دارد اول بار اندک
را گویند که بر بالای بار بزرگ بنهند مجد همکر گفته بیت بار هجران بر دلم خود بود ٭ وغم بر سرش
تا کی سرباری نهی ٭ دوم باری را گویند که بر سر نهند سرباک با اول مفتوح ثانی زده سرکار
ضابطه با سیاست را گویند ابو الفرج رونی راست بیت با اول مفتوح ثانی دین حق را ز جور تو یک
سرتیز ٭ ملک شه را ز جور تو یک سرباک ٭ سربخش حصه و نصیب باشد شیخ نظامی نظم نموده نظم
بسی ارمغانی ز تاراج زنگ ٭ بهر سو فرستاد بی وزن و سنگ ٭ ز گنجی که او را فرستاد دهر
بهر کدخدائی فرستاد بهر ٭ چو نوبت بسربخش دارا رسید ٭ شتر وار زر تا بخروار رسید سربها
و بت را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت تن شمع را روشنی سربها بین ٭ که از طشت زر سربهای نیابی
سرباس دو معنی دارد اول سردار را باشد گویند ابن یمین نظم آورده بیت بجز خیال کسی شب
نیارد کرده ٭ در آن دیار که سرباس پاس تو عسس است ٭ دوم گردبند مسعود سلمان گفته بیت
مژه بر پلکم از شود پیکان ٭ موی بر فرقم از شود سرباس ٭ باک نایدهمی چو ایمن کرد ٭ تن و جان من
از نهیب تو هراس ٭ منصور شیرازی راست بیت دران زمین که رود تا بغل بکاره فرد ز سیل خون
دلیران هوا جم افراس دلاوران دغا در وغا چو دل سران همو که را سرزنش کند سرباس سربان

دستار باشد شمس فخری فرماید بیت من آن غلام که دهم اگر وی خود بباد برای درهم و دینار و طاق
و سرپایان و در بعضی از فرهنگها بمعنی سله دستار و در بعضی بمعنی خود آهنی که در روز جنگ بر
سر نهند نیز بنظر رسیده سرپرست خادم باشد حکیم فردوسی فرماید بیت بسوزی سر سرپرستان
سزاوار خوردن مر اورا همه دل فروز سرپوشنه و سرپوشه با اول مفتوح ثانی زده و بای
عجمی مضموم و واو مجهول در هر دو لغت و با شین منقوطه موقوف و نون مفتوح در لغت اول
و با شین منقوطه مفتوح در لغت ثانی بمعنی سرپوش است اعم از سرانداز زنان که عبارت
از مقنعه باشد و سرپوش دیگ و طبق و امثال آن سرغاج بمعنی سراغج و سراغوج است
که در همین فصل مرقوم گشت و آنرا بتازی صقاع گویند سرتیز با اول مفتوح ثانی زده مرد
بزرگ فاضل را گویند مثال این در ذیل لغت سرپا مرقوم گشت سرتیز تند و تیز را گویند
و آنرا نیز مغز نیز خوانند چنانکه شیخ سعدی در گلستان آورده که ذکر غار اعدای هرست
جوانی معجب خیره رای سرتیز سبک پای که هر دم هوسی پزد و هر لحظه رای زند و هر شب جای
خسپد و هر روز یاری گیرد سرچپ با اول مضموم ثانی زده و جیم عجمی مفتوح با زده سفیدی
باشد که بر پوست آدمی پیدا آید و آنرا بتازی بهق و بهندی سهوه گویند سرخاب با اول مضموم
ثانی زده شش معنی دارد اول نوعی از مرغابی باشد سرخ رنگ که ماده آن حیض کند حکیم سنائی
فرموده بیت آن نباشد ولی که چون سرخاب رود و از بهر آب روی بر آب دوم سرخی بود
که زنان با سفیداب بجهت خوشنمایی بر رخساره مالند وحدی فرماید بیت چون ز سرخاب
روی شاهد شنگ داده سرخاب را جمال برنگ سوم نام پهلوانیست از پهلوانان پرویز

بزو

بزو کرد حکیم فردوسی راست بیت یکی پارسی بود بس نامدار که سرخاب خواندی ورا شهریار
خواجه شمس الدین دیرکانی گفته بیت بجنبش صولت سرپنجه مقاومت چه جای قوت سرخاب و
شوکت رستم چهارم رنگ را نامند منصور شیرازی گفته بیت رسید موسم سرخاب ساقیا برخیز
می چو خون سیاوش در پیاله فکن پنجم خون را گویند شیخ مجد نظم نموده بیت تبریز مرا راحت
جان خواهد بود پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود تا در نکشم آب چرنداب و گجیل سرخاب
ز چشم من روان خواهد بود ششم نام کوهیست در نواحی تبریز که مقبره مردم آن شهر در دامن
آن کوه واقعست سید جلال عضد بمعنی کوهی که مرقوم شد نظم نموده بیت تا بر یزاد بت بغم را
زمل سرخاب نوش بر سر سرخاب رو تا بنگری تبریز را و در نواحی کابل رودخانه کوچکیست
که بسبب آنکه خاک آن سرخست آب آن رودخانه بسرخی گراید لهذا آنرا سرخاب گویند و چنان
مسموع شده که چند جای دیگر هم نظیر هست والعلم عندالله سرخاره سوزن زرین بود که
زنان در مقنعه زنند تا از سر نغلتد کمال اسمعیل راست بیت دختران خاطرم را در تجلی گاه عرض
خیزد پنج انگشت من بر فرق سر سرخاره نیست سرخ بت و خنک بت آن دو بت است که در
زمان جاهلیت مشرکان در موضع بامیان از مضافات کابل که در سرحد بدخشان واقع
از سنگ تراشیده و از کوه انگیخته آنرا می پرستیده اند و بتازی آنرا یعوق و یغوث
خوانند و بعضی منات و لات گفته اند و قریب باین دو صورت صورتی دیگر هست که
بشکل پیرزنی از آن دو صورت خردتر که نام آن نسرم باشد و بعضی نسرا خوانند
و این صور از غرایب و عجایب روزگار اند گویند که بلندی هر یک از آن پنجاه و دو گز بود

میان این صورتها مجوفست چنانچه از کف پا قبسان راه است و نردبان پایها کرده اند که
بجمیع حروف آنها توان گشت حتی سرانگشتان دستها و پایها حکیم سوزنی فرماید بیت
که صبح رنج کردن چون حنک بنی سازد تو سرنج بنی از می نگار بصبح اند نیم اوگوید ـ
بیت کردی میان سرخ تب تا میان سنج باشی برانکه حنک بنی راکنی بجنک و در من تنک با
سرقومست که سرخ تب عاشق حنک تب بود و سرخ پای سبزه الیست نباتیست نازک که طعم
آن ترش باشد و تبازی آنرا حماض خوانند سرخچه و سرخده و سرخده و سرخه نوعی
از حصبه باشد و آن جوششی بود سرخ رنگ و علامتش تب دایم و بدبوی نفس
و اندوه و اضطراب و بیخوابی و تشنگی بود یوسفی طبیب گفته نظم در سرخچه بعد روز
ثالث ترشی زنهار مده و گرنه بیمار کشی در تنقیه سعی کن به روز اول رگ زن چو دوم
اگر نیز بستی سرخس با اول و ثانی مفتوح بخا زده و سین دو معنی دارد اول نام شهری
دوم داروی است که آنرا کیبل دارو و کبلکان نیز گویند و آن چوبکیست سیاه رنگ
که به ساحل دریای قزر باشد و آن دو قسم است نر و ماده بجهت دفع کدو دانه و دیگر امراض
مفید باشد سرخ سرک نوعی از مرغ باشد که سر آن سرخ شود و آنرا بتازی حمره خوانند
سرخ شبان با هو دار نام حضرت موسی پیغمبر است علی نبینا و علیه السلام بزبان
پهلوی سرخ مرد و سرخ مرز رستنی باشد که برگ آن شبیه به برگ بوستان افروز بود
و ساق آن سرخ خوش رنگ شود و نباتیست خوش آینده باشد و آنرا نازک
بدن نیز خوانند خسرو راست بیت چه شک کا نگاه که آن سرخوار شد بست

دهد کز سرخ مردان خاک پوست سرخوار با اول مکسور ثانی زده و خای مفتوح و واو معدوله
مرد علی و شاعر و صاحب سرا گویند سرخوان با اول مکسور ثانی مفتوح ثانی زده خوانند
گویند و سرخوانی خوانند کی باشد مولوی معنوی نظم نموده نظم ای مطرب داود دوم
آتش بزن در رخت غم بردار بانگ زیر و بم که وقت سرخوانیست این ابوالفرج
رونی فرماید بیت سرخوانی سرکشان قضا خوانده چون کوس تو گفت شو سرخوان
سرخه با اول مضموم سه معنی دارد اول نام بسر افراسیاب بود که فرامرز او را زنده گرفت
در ستم بکین سیاوش بکشت دوم نام موضعیست از مضافات سمنان سوم نوعی از
کبوتر باشد که سرخ رنگ بود سرخیزه با اول مضموم ثانی زده و خای مکسور و یای
مجهول و زای عجمی مفتوح بمعنی سرخچه است که سبق ذکر یافت سردابه سه معنی دارد اول
خانه را گویند که در زیر زمین سازند دوم نام آب شاریست در آب گرم فزدین
سوم نام جزیره باشد از جزایر اندلس سرده با اول مفتوح ثانی زده و دال مکسور بها
زده دو معنی دارد اول سر حلقه و پیشوای میخوارگان و ساقی را گویند مولوی معنوی
فرماید بیت چو من از خویش برپستم ره اندیشه بستم هلا ای سرده مستم برانم تو نمانت
کمال اسمعیل نظم آورده بیت سرده بزم شرابست امروز انکه وی بود امام اصحاب
دوم قدحی را نامند که بدان شراب بخورند سیف اسفرنگی راست بیت ز خمار جام عشق او
تو سبک نگردد از شراب راح ریحان دو سه سرده گران کش سرز با اول و ثانی مفتوح زای
منقوط زده مار را گویند که نابان میان گچ و آهک و گل بر دیوار بمالند سرزدن

کفته

سه معنی دارد اوّل سرزنش کردن بود حکیم نزاری گفته بیت شدم بر سر انجمن پیش زده
که سرم برون شد ز سر آل من دوم کردن زدن باشد سیوم بیخبر و بی اجازه و بی رخصت
بیگناگاه بخانه و مجلس کسی درآمدن را گویند سرزبره نام گیاهیست خوشبوی سرساخ
با اوّل مفتوح ثانی ابریشم باریک هموار را گویند سرسر با هر دو سین مضموم آواز
گریه باشد که در گلوی پیچد سرسنه با اوّل و ثانی مکسور بسین زده و نون مفتوح نام
ولایتیست از عجم سرشاخ با اوّل و ثانی مکسور بلندی را گویند که بر دو جانب بنا
باشد و با اوّل مفتوح ثانی زده چوبی باشد دراز که بام خانه را بدان بپوشند
و سرهای آن از عمارت بیرون باشد ابو منصور شیرازی راست بیت بام برج
و فاریز های اگر بیند شکسته گردد سقف سپهر را سرشاخ سرشب با اوّل مفتوح ثانی
زده شاهین را گویند امیر خسرو نظم نموده بیت نه چنین از کلنگ است سرشب بزور
که میلی زنانش رساند بگور سرشت با اوّل و ثانی مکسور بشین منقوط زده طینت
و خلقت و طبیعت بود خواجه افضل ترکه نظم نموده نظم ما را به بدی رو مکن ای حور سرشت
زشتی بنود کز همه رو باشد زشت هجران که زد و زخمت بدتر صد بار امید وصالست
ورا و هجو بهشت سرشف با اوّل مفتوح ثانیه زده و شین منقوط مفتوح نام غلهایست
شبیه بجو اول که روغن تلخی از آن بگشند و گل آن زرد شود و سرخ نیز باشد امیرخسرو
فرموده بیت گشت ز سرشف گل زرفام زاد گل بزمین گونه زر وام داد سرشک
با اوّل و ثانی مکسور بشین منقوط زده سه معنی دارد اوّل هر قطره را گویند عموماً استاد رودکی

فرموده

فرموده بیت زان می که گر سرشکی زو در چکد به نیل صد سال مست باشد از بوی آن نهنگ
دوم قطره باران و اشک را خوانند خصوصاً مختاری بمعنی باران گفته بیت خبر رسد که اندر نواحی شام
سر حصاری گروست با سپاه فراوان هزار سال زباران بدو زبان نرسد اگر بجای سرشک
از هوا چکد سندان و اثیرالدین اخسیکتی بمعنی قطره اشک نظم آورده بیت بر یک سرشک
دیده اعمی مبند بحر و زیک فراهند کف سفله سازکان دوم سرشک شراره آتش را گویند خواجه
عمید لویکی راست بیت بخشم نیم سرشکی ز آتش چو زن همان کند که بدیوان شهاب آتش زن
سیوم نام درختیست که گلهای سفید مایل باندک سرخی دارد سرشکون و سرشکون
با اوّل و ثانی مکسور بشین منقوط زده در لغت اوّل و بواو مفتوح بنون زده در لغت
ثانی پرده باشد که در شب زفاف پیش عروس بیاویزند و آنرا بتازی کله گویند سرشوی
دو معنی دارد اوّل حمام و سرتراش را گویند شمس فخری راست بیت خاک بر سر شناعی
را کاشکی بودی سرشوی باز های باف دوم گلی باشد که موی سر را بدان بشویند
سرعج با اوّل مفتوح ثانی زده و عین مکسور بجیم عجمی زده کاسه چوبین باشد درویش
صفا گفته بیت بگیر جام می از دست ساقی ای صفا مخور بیهان عرب دوغ اشتر از سرعج
سرغنه با اوّل مفتوح ثانی زده و عین و نون هر دو مفتوح بزرگ گله بچه
هما را گویند سرغوغا با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل کسی را گویند که باعث دلکی
گویند و بانی وبادی فتنه و آشوب باشد دوم راس فتنه نیز خوانند مولوی معنوی
فرماید بیت ز رشک دوست خون دوست ریزد بدین حد تنگ و سرغوغا چرایی

هم او گوید بیت چون دل می بین وباکس دم مزن ۞ ور نگار شنگ سرغوغا مزن ۞ دوم طلیعهٔ
لشکر را خوانند وآنرا ابزکی هراول نامند شهاب الدین مؤید سمرقندی نظم نموده بیت
ره عدل وسیاست را حساسش بدرقه گشته ۞ سپاه فتح ونصرت را سنانش گشته سرغوغا
سرغین با اول مفتوح ثانی زده وغین مکسور وبای معروف سرنا باشد وآنرا نای
ترکی نیز گویند حکیم فردوسی فرماید بیت برآمد خروش سنّدین گرنای ۞ دم نای سرغین
وهندی درای ۞ هم او گوید بیت بزد نای سرغین ورویینه خم ۞ برآمد ز درگاه نالهٔ کاودم
سرافزار نام روز سوم باشد از ماههای ملکی سرک با اول مضموم ثانی زده چو ششی
باشد که بر سر وروی واندام اطفال برآید وآنرا بتازی حصبه خوانند وبا اول مکسور
ثانی زده سفیده وسرخی بود که زنان بر روی مالند وبا اول وثانی مفتوح بسر
را گویند بزبان مردم قزوین چنانچه بزبان اهل آن شهر حافظ صابونی قزوینی گفته
بیت سرک سرک تو ره باین چه جنگ وبی راهی ۞ مو عاشقوم تو دیوانه وسر پای
سرکا با اول مکسور سرکه باشد مولوی معنوی فرماید بیت کسی کو در شکرخانهٔ شکر
نو شد به پیمانه ۞ بدین سرکای نه ساله نیابد کر وفر سندی ۞ حکیم سوزنی نظم نموده بیت
نو شهد بنمای وور کلام نیاری ۞ او کامه وسرکا شتر غاز نیابد ۞ سرکب وسرکش با
اول مفتوح ثانی زده وکاف مفتوح بای موحده زده دو معنی دارد اول نام
دو مطرب بوده که در فن خنیاگری در عهد خود شبیه ونظیر نداشته اند استاد
فرخی نظم نموده بیت دایم از مطربان خویش بزم ۞ غزل شاعران خویش طلب ۞

شاعران

شاعران ۞ چو رودکی وشهید ۞ مطربانت چو سرکش وسرکب ۞ دوم نام یکی از امرا بوده از
نغمات مرقوم شد سرکس با اول مفتوح ثانی زده وکاف مفتوح نام مرغیست خوش آواز
سرکوبه گرز باشد حکیم خاقانی فرماید بیت کوس چون مار شده حلقه وکوبندش سر
بانگ آن کوفتن از کوفه بصنعا شنوند ۞ سخت سرکوفته دار نغزش واو نالد از آنکه ۞ نالد
مرد ز سرکوبه اعدا شنوند ۞ سرکین با اول مفتوح ثانی زده وکاف مکسور قوس قزح باشد
شمس فخری گوید بیت سپهر سالی مثال باز کاهش ۞ فلک نماید از تمثال سرکین ۞ سرگر
دو معنی دارد اول کفشگر وکفش دوز را گویند بیت ای سنائی کسی بجد و بجهد ۞ سرگری را
سخن سرای کند ۞ کی سر محبت سران دارد ۞ هر که پیوسته کاربای کند ۞ دوم موزه گر را
نامند سرگره با اول مفتوح ثانی زده وکاف مکسور دانه باشد که بر سر تسبیح تعبیه نمایند حکیم
خاقانی راست بیت ای سرگره از تو عقد جانها ۞ بل واسطه عقد آن جهانها ۞ سرگزیت
وسرگزید با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مفتوح وزای منقوط مکسور وبای معروف
زر را گویند که سر شمار کفار نموده بطریق جزیه از ایشان بگیرند چه گزیت وگزید بمعنی
جزیه آمده واستاد عضایری رازی گفته بیت خراج قیصر روم است وسرگزیت حلم
بهای بندگی ولهراسپ ۞ سرگزین با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مضموم
آن باشد که کیان حاکم از هر گله اسپ وگوسفند وگاو وامثال آن یک اسپ ویک
گوسفند وگاو را انتخاب وگزین کرده بگیرند سید ذوالفقار شروانی فرماید بیت
اندران میدان که دشمن را براند چون گله ۞ تیغ او از گله ردّ خواهد خواه سرگزین

سرکیچه نام مرضیست که سر آدمی میگردیده باشد و آنرا بتازی دوار گویند سرگین گردان جعل باشد
و آنرا کشنک نیز خوانند سرلاد دیوار را گویند مختاری گوید بیت همت عالی از طاق بگذاری
سندان لاد سرلاد چنان بند که بر ناید بلاد سرم با اول مفتوح ثانی زده نباتیست که برگ خشن دارد
و آنرا بدوغ پخته بخورند و موبان سرمن باشند سرمابرنگی آن باشد که هوای که متصل و مماس
زمین است از غایت سرما فسرده گردد مانند برفی بغایت تنک بر زمین بارد و اکثر این در شبهای
خنک پیدا شود و باد در اول و آخر روز که سرما بیشتر بود سرمای فزای نام ماه نهم است از سال ملکی
سرمامک نام بازیست که کودکان بازند و آن چنان باشد که شخصی را مامک نام کنند و یکی از کودکان
سر در کنار او نهد و دیگر اطفال گریخته هر کدام بگوشه پنهان شوند بعد از آن طفلی که سر در کنار
مامک داشته برخیزد و در جست و جوی دیگر اطفال شود و آن اطفال چون مشاهده نمایند
که او بجانب دیگر برای جست و جوی دیگر اطفال شود و آن اطفال رفته بر آمده خود را بمامک رسانند
و دست بر سر مامک نهند اگر پیش از آنکه طفلی دست بر سر مامک رساند بگیرد آن طفل بجای او سر در
کنار مامک نهد و الا باز همان کودک اول سر در کنار مامک نهد و اطفال بدستوری که مرقوم شد عمل نمایند
حکیم خاقانی فرماید بیت زانجه سرمامک غفلت بازیم چو طفل زانکه هم مامک ریشیم بود وهم بابای من
هم او گوید بیت چون طفل دگر برون شمارم سرمامک از دو بازم سرماهی با اول مفتوح ثانی
زده مقرری بود که در هر سر ماه بنوکر میدهند و آنرا ماهیانه نیز خوانند و بتازی مشاهره گویند
مولانا مطهر کرهی گفته بیت زصدر مسند عالیش در وجوه معاش اگر چه خارج از دانه دهیا که اکرام است
هزار سکه و دینار پیچ سرماهی است هزار تنکه سیم سپید انعام است سرک با اول مفتوح ثانی زده

نام

نام سبزیست که آنرا اسفناج رومی گویند و صواب آن سرمق باشد سرموزه کفشی باشد که بربالای
موزه پوشند حکیم نزاری نظم نموده بیت پشت روی و چادر کشیده موزه حسن که میخ زر سرموزه بنعال
سرموزه سرمه نام قریه ایست از قرای پارس که از آنجا سرمه خیزد سرمه خاک بیز گویند که سرمه
بود و امیر خسرو بهند بر آنکه هر کس آنرا در چشم کشیدی یک گز در عمق زمین را بدیدی تا یکسال سرنا
نای رومی باشد که در رزم و بزم نوازند مولوی معنوی فرماید بیت یعنی آن لب شیرین که میدمی
در من که اختیار ندارد و ناله این سرنا سرنج با اول و ثانی مکسور دو معنی دارد اول دو پاره روی
باشد که مانند طبق بی کناره سازند و بر پشت آن قبه کنند و آنرا بدست گرفته بهم زنند تا صدا
در آید و بیشتر در نقاره خانها بنوازند با نقاره و دهل و نفیر و امثال آن و آنرا سنج نیز گویند
الحکمه بیت قلم با علم داشت قلیه پرنج که میزد زلیخی بهم چون سرنج دوم سعیداب سوخته باشد
و آنرا بهندی سندور نامند سرند با اول و ثانی مکسور سه معنی دارد اول رسنی باشد که اطفال
در روزها عیدها بام جشن آنرا از بام یا درخت آویخته بران نشینند و بازی کنند و آنرا
تابود بازنیچ و کانه هم گویند دوم سبزی بود که در میان آب پیدا شود و آنرا جامه غوک نیز خوانند
سوم پاره باشد که بهر درخت که بپیچد خشک کند و آنرا فیچ و انیج نیز خوانند بتازی عشقه نامند
سرو با اول مفتوح و ثانی مضموم دو او معروف شاخ را گویند حکیم ازرقی در صفت تابستان گفته
بیت دیو زتابش خورشید نعل فام شود سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال و با اول مفتوح
ثانی زده نام درختیست مشهور سروا با اول مفتوح ثانی زده حکایت و حدیث حکیم خاقانی فرماید
بیت چه دهی وعده دروغ همی صد روشنی عمر تو این سروا شمس فخری راست بیت علوپایه قدرش از آن بلندتر است

که فکر همچو منی اندر او گنجد سروا سرداو شعر باشد شاعر گفته بیت دگر نخواهم گفتن همی شا و غزل که رشتن
بکره مقدار و قیمت سرداو سرواره با اول مفتوح شابلیغ زده قافیه را گویند سرواله با اول مضموم
ثمانی زده علفی باشد که بر سر آن خارهای تیز بود و همین که بجامه بر بندد در جامه فرو رود
و از وجدا نشود سروتک با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و تای فوقانی مفتوح
شورش و آشوب بود سروج با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و جیم عجمی نام دشتیست
در نواحی کرمان حکیم فردوسی فرماید بیت هم از پهلوی پارس کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی
دشت سروج سروستان سه معنی دارد اول معروفست دوم نام لحنی است از موسیقی که
باربد مطرب تصنیف نموده شیخ نظامی در صفت باربد بیت چو بانگ رود سروستان گذشتی
صبا سالی بسروستان نگشتی سیوم نام قصبه ایست از ملک فارس سروستاه نام نواییست
از موسیقی حکیم ازرقی راست بیت نبیند نوش کن از دست سرو یکتا پوش بنوش بانگ
سماع از نوای سروستاه سروسهی دو معنی دارد اول سروی را گویند که راست رسته باشد دوم
نام لحنی است از مصنفات باربد شیخ نظامی در صفت باربد گوید بیت اگر سروسهی را
ساز دادی سهی سروش بخون خط باز دادی سروسیاه درخت نازو را خوانند و آن را
بتازی صنوبر صغار گویند حکیم ازرقی گفته بیت نه لاله برگی و پستی برنگ لاله رخ
نه شاخ سروی و پستی بقد چو سرو سیاه سروش با اول و ثانی مضموم و واو مجهول
چهار معنی دارد اول هر فرشته را نامند و آن را اسروش با همزه مضموم نیز خوانند و
امشاسپند و امهوسپند نیز گویند و بتازی ملک و بهندی دیوته شیخ نظامی فرماید

مطرب

بیت

بیت نهان بیکران با اتفاق سبز پوشش که خواند سرایندهٔ او را سروش خواجه حافظ شیرازی راست
بیت عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش دوم حکمای فرس گویند که حق تعالی
سی و پنج نفر دیگر انکه بچه دزدیده که همه مشرفه باشند بنام آنهاست و از جمله آن سی سروش دوازده
نفر اند که ماههای دوازده گانه در سال شمسی باسم ایشان نام نهاده شده و هر یک ازین دوازده
سروش بتدبیر امور و مصالح ماهی که هم نام اوست معین است و همچنین مدبر امور و مصالحی
که در هر یک از روزهای کامه واقع میشود حواله بسروشیست که آن روز بنام او موسوم است
و این سروشها که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند که بتدبیر ماهها
اقدام مینمایند پس هر آن روزی که بنام آن ماه موسوم باشد سروشی که آن ماه بنام او نام نهاده
شده و مدبر و مصالح آن ماه بوده موثرست خود بتدبیر امور و مصالح آن روز هم می پردازد بنابرین
بجهت شرف آن روز را عید گیرند و جشن نمایند و نیز هر کدام از سروشها محافظت جوهری یا
عرضی مقررست چنانچه خرداد و مرداد موکل است و اردی بهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و باقی
سروشها بحافظت آنچه مقررند در ذیل نام آن سروش مرقوم شده و میشود دوم نام
ملکیست که ریاست ملکان جهت اوست و مدبر امور و مصالحی که در روز سروش
واقع شود بدو متعلق است سیوم نام روز هفدهم بود از هر ماه شمسی نیکست درین روز
دعا کردن و باتشکده شدن و دیگر هیچکار نشاید کردن حکیم فردوسی نظم نموده
بیت همیشه سروشت بروز سروش نگهبان دا فزونتر پای و هوش چهارم بمعنی آواز
خوش و نغمه آمده حکیم ناصر خسرو گفته بیت خوش بچنگی بر سروش مطرب و آواز رود

ور نوانی دامنش پر بو تو مکنون کنی سرون و سرودی با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف
شاخ باشد و آنرا سرو نیز خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت کر سر برآوری ز کریبان دین حق
با ناکسان کله زن و با خاسران سرون؛ و با اول مضموم نشستگاه مردم و کفل چارپایان را
آنرا سرین هم گویند استاد عنصری گفته بیت گر یقین هرگز ندیدی از گمان آوخته بنگر آن
فربه سرون و بنگر آن لاغر میان؛ سروناز سروی را گویند که نو رسته باشد سرویه با اول
مفتوح ثانی زده و واو مکسور و یای مجهول قوس قزح باشد خسروی در صفت شراب گفته
بیت چونکه ساقیش داشت بر سر دست؛ به ز سرویه گشت بام و سرای سر با اول و ثانی مفتوح
پنج معنی دارد اول ز رایج باشد و آن صد قلبت دوم آب عمیق را گویند که از سر آدمی بگذرد
حکیم سنائی نظم نموده بیت پل بود بر ره و سوی آب سر؛ چون گذشتی از وچه پل چه دره
سوم چیز نیکو و اعلی را گویند چنانچه چیزی زبون و ادنی را پاپو خوانند امیر خسرو راست بیت
ز چندان برد ارگهای سر؛ چهل تن برون آمد از در؛ چهارم شقه علم باشد پنجم بمعنی اصل
آمده چنانچه پا به فرع را گویند سرپال با اول مفتوح ثانی زده چیزی را گویند که در گشتن
باشد مانند فلک و گردون چوبی و آدمی سرگردان و آنرا اسرال نیز خوانند سری با اول
مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف چهار معنی دارد اول سرداری بود دوم بمعنی برای
آمده حکیم سنائی فرموده بیت ای دل ار خواهی که یابی رستگاری آن سری چون نیازی
فقر را نعل کلاه سروری؛ سیوم چیزی باشد که از آهن لبان ندوزد و در روز جنگ بر سر
اسب ببندند تا از زخم آهن باشد و آنرا برکی تشقه گویند چهارم نام یکی از اولیا است

سرچه بااول

سرچه با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف نام جانوریست کوچک چشه دراز دم که پیشتر
به کنارهای آب نشیند و دم بجنباند و بعضی آنرا مرغ فاطمه نیز خوانند و بهندی ممولا نامند حکیم
سنائی فرماید بیت تا ببین تا ره و نواهای سپریچه؛ ناطق کند آن مرده بی نطق و زبان را
خواجه عمید لویکی راست بیت بموضعی که رسیده است ذکر الضافت؛ سریچه باز نکارد و کوبیر
لکن سربر قوس قزح باشد و آنرا اسد کیس و سرویه نیز خوانند در تاریخ تاج المآثر در صفت
اژدهای مرقوم است بیت نماید دم چون کمان سربر؛ دهان نوک دندان چو پیکان تیر؛ سریری
و تبارزی تخت پادشاهان را گویند سربرافراز نام شهریست که غار گنج و در انجاست
نام پادشاه سربرافراز بوده سرپش با اول و ثانی مکسور و یای مجهول سه معنی دارد اول
معروفست دوم بمعنی ناله و فغان آمده حکیم سنائی نظم نموده بیت ز بیم هیبتش ستاره کرده
خروش؛ چنین نهمش سرپش کرده سروش؛ ابن یمین بقید نظم آورده بیت قاصد چو بدایت
کم و بیشی میکرد؛ دل نیز نظر از پس و پیشی میکرد؛ با خواجه ابو یزید گفتم غم خویش؛ آن نیز دران
حال سرپیشی میکرد؛ سوم بد و زبون را گویند حکیم سوزنی راست بیت سروش ار ادم تلقین کر
خواهم از تو عطا؛ سروش اگر بدی کار بنده بود سرپیش سرین با اول مضموم و ثانی مکسور
و یای معروف نشستگاه آدمی و کفل و ساق جمیع حیوانات را گویند حکیم انوری نظم نموده بیت
فالحه داغش از زمانه همی خواست؛ شیر فلک از برای نوح سرین را؛ گفت قضا کنبی ساع نوشتست
کاتب تقدیر بر زوج امین را؛ فصل شین منقوطه شر با اول مکسور ثانی زده نامیست از نامهای
ایزد اعظم شرب با اول ثانی زده جنسی باشد از کتان رقیق که اکثر و اغلب در مصر بافند و بزرگان

گویند

و اکابر بر سر بندد و آن بس لطیف و گرانمایه بود حکیم سوزنی نظم نموده نظم چون گریزان شوم ز
زن کیرم در قطب الانام مامن خویش تن برهنه گر بینم از بر زن تا دهد جبه ملون خویش
سربند که تا نهد بر سر سرشته در بسته چو من خویش خواجه حافظ شیرازی راست بیت دامن
کشان همی شد در شرب زرکشیده صد ماه رو ز رشکش جیب قصب دریده شربی نوعی از پیچ
ریسمانی باشد که بغایت نازک و لطیف شود مولانا مطهر فرماید بیت بر سر بر میشهای بر پنجم عامه
در بر ز شیر بتیش شکر رنگ پیرهن شرذک با اول و ثانی مکسور بزای منقوطه زده و دال
مفتوح بکاف زده الکوی کوهی را گویند و آن زرد رنگ باشد و بتازی زعرور نامند شرزه
با اول مفتوح ثانی زده بمعنی خشمگین و پر قوت و بسیار نیرو بود و اطلاق این لفظ بغیر از شیر
و پلنگ بر سبع و دد دیگر واقع نشده حکیم فردوسی نظم نموده بیت برآید بالا چو شرزه پلنگ
خروشان یکی تیغ هندی بچنگ شرفانگ و شرفاک و شرفالنگ و شرفنگ و شرف با اول مفتوح و بعضی
با اول مکسور نیز گفته‌اند هر آواز را گویند عموما و آواز پای را خوانند خصوصا ادیب صابر نظم
نموده بیت تا مهره دل گرفت ناپاک در طاس فلک فتاد شرفاک شمس فخری راست بیت
تا که هنگام رفتن اندر راه نبود مور و مار را شرفاک باد شه در تنعم و دولت دشمن خوار
و خسته و مغلاک مولوی معنوی فرماید بیت کاروان شکر از مصر رسید شرف و بانگ
درای آید حکیم سوزنی گفته بیت از شرفه جلاجل شاهین عدل تو عنقای ظلم گشت نهان قاف در نهان
و شرفه با اول مضموم در عربی کنگره را گویند اعم از آنکه کنگره قلعه یا دیوار یا بام خانه باشد استاد
فرخی گوید بیت اینک آن تازه خورشید فزون باشد شرف شرفی خواهد کرد و را شرفه ایوانش

سرکی

شرک با اول و ثانی مفتوح جوششی بود که بسبب خون با صفرا آمیخته بهم رسد و آنرا نیز گویند و در
عربی سه معنی دارد اول آن باشد که سر ریسمان حلقه کرده گره بزنند و سر دیگر ریسمان را
از میان آن بگذرانند بر نهجی که بجر و کشیدن ریسمان آن حلقه تنگ شود چنانچه بر سر دامها
مثل آن ببازند و آنرا بپارسی بلغشته خوانند دوم راههای بزرگ را گویند سوم مانند
راه بود و با اول مفتوح ثانی زده عامه را گویند که بدان دارو به بندند و با اول مکسور ثانی
زده نوعی از سبکی باشد که بشتر کو و کار برآید و آنرا بتازی جدری خوانند و در عرف
کافر شدن باشد بسبب انباز گرفتن خدای تعالی شرم با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد
اول ترجمه حیا باشد و آن معروف دوم آلت تناسل را گویند حکیم فردوسی در باب سپردن اردشیر
دختر اردوان را بوزیر برای کشتن بسبب آنکه بگفته بهمن برادر خود زهر در کاسه اردشیر
کرده بود و نگاه داشتن وزیر او را بواسطه حملی که از اردشیر داشت و بریدن آلت مردی
خود را از ترس زبان بدگویان نظم نموده نظم ببه گفت کاین خون گرم منست بریده ز تن پاک
شرم منست سپردی بمن دختر اردوان که تا باز جوید تن بی روان نکشتم که فرزند بد
در نهان بترسیدم از کردگار جهان بجستم بفرمان از رزم خویش بریدیم هم اندر زمان شرم خویش
شرنگ با اول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی جزو زده تلخی باشد که در جهان شود و آنرا بتازی
حنظل خوانند حکیم خاقانی گفته بیت هر که با باده تو شرنگ خورد بچشان و آن شکر خورد حکیم
انوری راست بیت تیر تیم فلک ندانگشت شهد شد جهان شرنگست شرده با اول مفتوح ثالث زده
و واو مکسور و بای معروف نام قلعه شروانست حکیم خاقانی فرماید بیت اساس ارزان من [illegible]

باشد

منت شروین برهم وانده شروان از حکیم ناصرخسرو راست بیت تو کشته کمن شود علی الحال ور نیست
مکر که کوه شروین فصل غین غر بااول مفتوح ثانی زده زن فاحشه باشد وانرا بتازی
قحبه گویند ابن یمین نظم نموده بیت طمع چون بر بدم من از مال خواجه زنش غر که خود را لکم
از خواجه دانه و بااول مضموم دو معنی دارد اول دبه خایه راگویند حکیم سنایی غر بااول
مفتوح بمعنی قحبه و غر بااول مضموم بمعنی دبه خایه درین بیت منظوم ساخته بیت کنده بر باد
و سخت خایه غر مانده بر آب وسست الت غر از مصراع ثانی معنی اول و از مصراع اول معنی
ثانی مراد است و لور بهای جامی نیز این معنی را بنظم آورده بیت مباجی و قواد و دیوث و غر
فضولی و نمام و مغرور و غر درین بیت از مصراع اول معنی اول و از مصراع ثانی معنی
دوم مراد است دوم برامدگی را گویند که در اعضا بهم رسد مثل گلو و پیشانی و آنرا بوغم
نیز خوانند ملا حالی تاشکندی گفته بیت ای نو پیشانیت غره ماه صفر غره با آن غر شود دو کس را این
در دسر غدد در عربی بااول مفتوح و ثانی مشدد دو معنی دارد اول چینه دادن مرغ بود
بچه را بمنقار دوم شکن جامه و چین اندام باشد و بااول مضموم هم در عربی دو معنی دارد
اول هر چیز سفید را گویند عموما و پیشانی سفید را خوانند خصوصا دوم مردم بزرگوار بود
و بااول مکسور هم در عربی مرد غافل و کار ناآزموده باشد غراره بااول مفتوح آب در دهن
کردن و جنبانیدن باشد برای پاک شدن دهن و آنرا بتازی مضمضه و بهندی کلولی خوانند
خواجه شیرازی نظم نموده بیت اگر کسی بزبانم حدیث تو بر روذ نبی طهارتی آنرا بی غراره کنم
و در عربی غافل شدن و ناآزموده گشتن اندر کار بود و بااول مکسور هم در عربی چیزی

را

راگویند که از ریسمان بافند مانند جوالی که کاه و پنبه و پشم و سرگین و امثال آن پر کرده
از جای بجای برند سیف اسفرنگی نظم نموده بیت در شب قدر جاه تو روح امین نظاره گر
از سشش ومه قرابه باد بید را غراره غراشش بااول مفتوح سه معنی دارد اول
بمعنی خراشش آمده امیر خسرو گفته نظم بیا کبر اکه بس تب بشلیم زبر آرد شد خوش بدیدیم
تو کر عشق حقیقی لانی از دوست غراشش سوزنی بجای دربوست دوم خشم باشد سیوم غم
غراورنگ بااول مفتوح ثانی زده والف مفتوح بوا و زده و رای مفتوح نون
زده و کاف عجمی بمعنی بسیار بزرگ بود و آنرا بتازی اعظم گویند عماد زوزنی نظم نموده
بیت کر و کر بد و دا ده اورنگ و کر کر نعوشش و دگر بی غراورنگ دربر غرچه بااول مفتوح
ثانی زده و جیم عجمی سه معنی دارد اول مخنث و نامرد بود حکیم سنایی فرماید بیت بر گذر زین
سرای غرچه فریب در گذر زین رباط مردم خوار دوم مردم غرجستان را گویند حکیم سوزنی
گفته بیت زین ماه نیم حور وش غرچه نژادی عاشق دو صد ش پس بردی جو قمر بر
سوم احمق و نادان بود حکیم خاقانی نظم نموده بیت من عزیزم مصر حرمت را این نامحرمان
غر زنان بر زنند و غرچگان روسپنا ابی طیب مصعبی راست بیت چرا عمر طاوس و دراج
کوته چرا مار و کرکس زید در درازی صد و اند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زیست
آن شاه تازی غرد بااول مفتوح ثانی زده خانه خانه تابستانی باشد و در عربی بااول
و ثانی مفتوح آواز کردانیدن بحالت و سرود باشد و بااول مفتوح و ثانی مکسور هم
در عربی نوعیست از گیاه که آنرا کماة نیز گویند غردل بااول مفتوح ثانی زده نامرد و ترسنده

بود و معنی ترکیبی آن تحیة وسل باشد چه غرقچه را گویند غزده با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح

اره باشد یعنی گردن جوبی حکیم سوزنی گفته بیت زخواب جیبی وکفتی زنی مبارک زد

که حمزه حمزه ازوی کشند به غزده غرشنه با اول مضموم وثانی مکسور بشین منقوط زده ونون

مفتوح گیاهی باشد که آنرا بخورند ودست نیز بدان بشویند غز غو و غزغزه دو لغت

با اول مفتوح ثانی زده غلتنگی را گویند که ریسمان را به زیر آن نهاده بکشند مانند غلتنگی

که ریسمان دلو را به بالای آن گذاشته دلو را از چاه بکشند حکیم خاقانی فرماید بیت

بلوج پای و بپا چال و غرغزه وشکوه شابنده مکوک و نایه بود تاب دو تا بهر دو عنین

مضموم دو معنی دارد اول دبه خانه باشد وآنرا غز نیز گویند دوم بخی بود که کسی از

روی خشم در زیر لب گوید و بهر دو غین مکسور نام نوعی از مرغ است بعضی گفته اند

که آن مرغ خانگیست وگروهی برآنند که صحرایی است ودر عربی بهر دو غین مفتوح گردیدن

جان باشد در گلو هنگام نزع غزم با اول مضموم ثانی زده بیشه کوهی باشد حکیم ازرقی

راست بیت شهریاری که ز نبات عدل او در بیشه غزم چون بخسپد سر نهد بر بچه

شیر ژیان محمد همکر گفته بیت بلنک را اثر عدل تو بران بگماشت که شیر در دهن غزم مرغزاری

کرد و در عربی نا وآن را گویند مولوی معنوی فرماید بیت چند فرعونا کنی بی جرم را

می نوازی مرتن بی عزم را غزمالوسن با اول مفتوح ثانی زده ونون مضموم وواو

معروف تر خون باشد و نیز جنس کوهی آن عاقر قرحا بود غزیج با اول مفتوح ثانی

زده ومیم مکسور بجیم عجمی زده سیاه دانه باشد وآنرا شنیز نیز خوانند شاعر گفته

بیت

بیت جوی زخرمن تو به زکشت فرمن عمر کدای دانه رخال توام زار غزمج غزن با اول

وثانی مفتوح بانگ وولوله گریستن بود که در گلو بیچد شمس فخری راست بیت اگر نه نزد

واصطناع شاه بدی ملوک فضل همیشه ببند جفت غزن غزنه با اول وثانی مضموم

بنون زده وبای مفتوح بانگ ومشغله بود وآنرا غزیو نیز گویند شمس فخری فرماید بیت

ز فضل وبخشش وانکوشش او ممالک سر بسر دارد غزنه غزنک با اول وثانی مفتوح

بنون زده وکاف عجمی غرغره باشد که در گلو افتد بسبب گریه بسیار یا فشردن گلو حکیم

سوزنی گفته بیت از هر یکه غریو برآید چو خصم را از حلقه کمند بحلق افکنی غزنک

سراج الدین سگزی راست بیت بازش زمان ز عالم خاکی که روز وشب چشمی پر آب

دارد وجانی پر از غزنک غزو با اول مفتوح ثانی زده نی باشد حکیم سوزنی راست نظم

طوطی بپرید از قفس بلبلی بمرد چون دیدهای شکر شکره غزو چون بلبل بر گل بگل

وسرو ببرد واکنون بحبس اندر او ز دو پر چو تذرو حکیم اسدی گفته بیت بلی

مرغی چو رنگین تذرو همین جاست در بیشه ربید و غو و غزداش غزداشه

با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول دست افزاری باشد مر جولاهگان را

مانند جاروبی که بدان آب بر جامه که بافند بپاشند وآنرا پناسه نیز خوانند حکیم سوزنی

راست بیت جولاهه کار مانده کوی غزداش نهاده بر غفاره هم او گفته بیت با فوتی جولاهه

بمرد و و پسر ماند یکی بابچه بماند و دگر نابچه بماند باکون چو مغاک پدران بابچه

برفت تا نابچه بارش چو غزداش پدر ماند دوم زنجبیل شامی باشد وآن را من

خوانند و با اوّل و ثانی مفتوح بانخواستش در هر سه معنی مرادف هست غژد با اوّل
مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف دغژید با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
زنی را گویند که بشرط دوشیزگی عروس کنند و دوشیزه نباشد ابو العباس گفته
بیت نرم نرمک جو عروسی که غژد آمده بود٭ باز از آن سوی بجنبش که ازین سو باز آی
شمس فخری فرماید بیت دختر افکار من در صحن شاه٭ هست عذرا نیست بی شبهت غژید
غژوخه با اوّل و ثانی مضموم و واو معروف و نون موقوف بمعنی ع بناست که مرقوم
شد غژ و بژن با اوّل مفتوح ثانی زده بمعنی پرویژن باشد غژبانک با اوّل مفتوح
غبای زده نان تنکی باشد که آنرا در روغن بریان کنند غژیچی با اوّل مفتوح و ثانی
مکسور و یای معروف و جیم عجمی مکسور پیر مار را گویند غژیژان با اوّل مفتوح و ثانی
مکسور و یای مجهول و فای مفتوح بمعنی غژ و بیژن است که مرقوم گشت غژیفج [illegible]
با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و فای مفتوح گل و لای بود فصل فا فر با اوّل
مفتوح چهار معنی دارد اوّل شکوه باشد ابن یمین راست بیت دو نای نان اگر از
گندمست یا از جو٭ سه نای جامه اگر کهنه است یا خود نو٭ بچار گوشه دیوار خود بخاطر جمع
که کس نگوید ازینجا بخیز و آنجا رو٭ هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین٭ ز فر و مملکت کیقباد و کیخسرو
دوم بمعنی زیب بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت بارنده بدوستان و باران فرنیست
غم است مر غمانش را٭ سوم نور را گویند و مرصع نورانی را فرهومند و فرمند خوانند این
معنی از فرهنگ محمد بن قیس مرقوم شد چهارم سیلاب را گویند و در عربی با رای مشدد

بمعنی

بمعنی گریز آمده فرا با اوّل مفتوح شش معنی دارد اوّل بمعنی بالا باشد شیخ سعدی
فرماید بیت بگفتا فراتر مجالم نماند٭ بماندم که نیروی بالم نماند٭ دوم پیش و نزدیک را گویند
هم او گوید بیت فرا رفت و گفت ای عجب کاین توئی٭ فرشته نه دیدم بدین نیکوئی
سیوم بمعنی سوی است چهارم فریب و نزدیک بود پنجم میان را نامند ششم بمعنی برو در
هم آمده و گاه زائده نیز آید چنانکه در معاصره و رائین ششم مرقوم شد فرابرز نام پهلوانی است
ایرانی فراخ بمعنی بسیار آمده شیخ نظامی فرماید بیت گر انجیر خور مرغ بودی فراخ٭
نماندی یک انجیر بر هیچ شاخ٭ شیخ نظامی راست بیت شکوفه که بیگه بخندد ز شاخ٭
کند میوه را بر درختان فراخ٭ فراخا محل فراخی را گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت
تو هم مفرست دختر را بدین تنگ٭ فراخای جهان بر خود مکن تنگ فراختن بمعنی بلند کردن
بود و آنرا افراختن نیز خوانند حکیم سوزنی فرماید بیت هست افتخار من بنوای افتخار
وز نو فراخته علم فخر و فر مرا فراخیدن موی بدن خاستن است فراز با اوّل مفتوح
دوازده معنی دارد اوّل گشاده و بهن را گویند خواجه حافظ شیرازی فرموده بیت
حضور مجلس انس است دوستان جمعند٭ و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید٭
کمال اسمعیل گفته بیت چو مطرح ارچه که افکنده ایم ولی سریم٭ به پیشی تو چو مسند شویم
سینه فراز٭ دوم بمعنی بسته آمده خواجه حافظ شیرازی راست بیت منعم مکن که مهر
محبت نه راست باخت٭ عشقش بروی دل در معنی فراز کرد٭ کمال اسمعیل نظم نموده
بیت جهان پناها از امن دولت امروز٭ دهان عافیه باز است و چشم فتنه فراز٭ سیوم

اسمعیل

بمعنی قریب و نزدیک بود حکیم سنائی فرماید بیت چون بر اهل شهر باز شد بند بر شان دیگران
فراز شد بند کمال اسماعیل گوید بیت در سول مرگ ناگه من رسید فراز که کوس کوچ فرو کوفتند
کاروان جارم بمعنی جمع باشد حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت بار مان وار وند مرد بنم
فراز آورد گونه گون سیم و زر پنجم بمعنی پیش آید هم حکیم فردوسی فرماید نظم آورده بیت
دو سالار از هر دو سامان تنگ فراز آوریدند لشکر بجنگ ششم بمعنی ازین باز بود استاد
فرخی این معنی را بسته بیت بمراد دل او بود هم من دی و پریر بمراد دل خود باشم از
امروز فراز هفتم بمعنی فزون باشد و فرازان بمعنی فزوزان بود حکیم قطران
گفته بیت بر آدی بر ولی چون آب نازان بمردی بر عدو آتش فرازان هشتم زیر
و بالا باشد کمال اسمعیل در نعت فرموده بیت گردون نهاده برره تو صد هزار چشم
تا جز فراز دیده او کام ننهد نهم بلند بود حکیم سوزنی راست بیت کار جهان خدای
جهان ایچنین نهاد نفع ایی گزند و نشیب ایی فراز حمیدی اختیاری گفته بیت
آنکس که دست کینه کند سوی تو فراز خشکش کند بقدرت خود کردگار دست
دهم سرکش را خوانند یازدهم عزه را گویند دوازدهم نشیب را نامند و زیاده نیز
آمده فراسوده با اول مفتوح بمعنی بسیار کهنه و فرسوده بود فراسیاب با اول مفتوح
و سین مکسور دو معنی دارد اول حباب را گویند که بر روی آب بسبب باران
و غیره بهم رسد دوم نام پادشاه ترکستان بوده و اورا افراسیاب نیز میگفته اند
سید سراج الدین سکزی راست بیت کیخسرو ثلثی انگاهد هر بنده او فراسیابی

فراشتن

فراشتن با اول مفتوح بمعنی بلند کردن بود و آنرا افراشتن نیز گویند فراشنو با اول
مفتوح و شین منقوط موقوف فراشترک باشد فراغ با اول مضموم بمعنی روشنی و تابش
بود و آنرا فروغ نیز خوانند حکیم قطران نظم نموده بیت از مهر جود میت بجزی دگرش میل
در شغل ملک نیست بجز بیش دگر فراغ از خوی او برند گل و نسترن نسیم وز روی او کرند
مه و مهر وی فراغ و در عربی آب منی آب باشد فراک با اول مضموم پشت بود فرامرز
با اول مفتوح و میم مضموم براء زده و زای منقوط نام پسر رستم بن زال بود شیخ نظامی
فرماید بیت چنین گفت رستم فرامرز را که مشکن دل و بشکن البرز را فرامش و فرامشت
بمعنی فراموش باشد حکیم فردوسی نظم نموده بیت فرامش نه مهتران چون کنند
یکی مغز دل پاک بیرون کنند شیخ نظامی فرماید بیت زبانش کرد پاسخ را فرامشت
نهاد از بیخودی بر دیده انگشت مولوی معنوی گفته بیت آن گرگ بدان در شتی
با جهل و فرامشتی تا یک یوسف کنعان شد تا باد چنین بادا فرانک با اول مفتوح
نام مادر فریدون باشد فراوند با اول مفتوح چوبی کنده را گویند که در پس در نهند
تا گشوده نشود فراهت با اول مفتوح و های مفتوح شکوه و زیبایی بود و آنرا
فرهت نیز خوانند در اخلاق ناصری حکایت کند که یکی از روسای یونانیان به
غلام حکیمی افتخار نمود غلام گفت اگر موجب مفاخرت تو بر من این جامها نیکوست
که خویشتن را بدان بیاراستی حسن و زینت در جامه است نه در تو اگر موجب این
اسپ است که بر نشسته چابکی و فراهت در اسپ است نه در تو و اگر موجب فضل پدران

ست

نوشت صاحب فضل ایشان بوده اند تو وچون این فضایل هیچکدام حق تو بنست اگر
صاحب هر یکی خط خویش باستر داد و کند ملکه خود فضیلت هیچکدام از و منو انتقال نکرده است
تا بر و حاجت افتد پس تو که باشی فراهختن و فراهیختن دو معنی دارد اول بمعنی برانگیختن بود
که مرقوم شد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت فراهخت از بهر دین خدا تیغ از سر سرکشان اشتلم
دوم بمعنی ترتیب نمودن و ادب کردن باشد فرابسته با بای تحتانی مکسور بسین زده
و تای فوقانی مفتوح بمعنی زیاده آمده فرب با اول مفتوح ثانی زده نام رودیست
بس عظیم فربودی با اول مفتوح ثانی زده و بای مضموم و واو معروف کسی را گویند که راه راست
باشد و در دین گویند فربود کیش و فربود دین و آنرا فرهودی نیز خوانند فاما اصح
فربودیست فربی با اول مفتوح ثانی زده و بای مکسور و یای مجهول فربه باشد
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت چو ل بهین که نه دیدن همی بچشم بود مست ببیند قصاب لاغر و
فربی حکیم انوری راست بیت حارث سخطت ملکران رکابی کوه زبول کاه دهد کوههای فربی
فرت با اول مفتوح تارها را گویند که جولاهکان بجهت بافتن آراسته و مرتب ساخته باشند
و آنرا فلات و تان و تانه نیز خوانند فرتوت و فرتود با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی
مضموم و واو معروف پیر سال خورده را گویند حکیم اسدی راست بیت ز بوی گل و بلبل
و ارغوان همی گشت فرتوت از سر جوان فرنور با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی
مفتوح و واو مجهول بمعنی عکس آمده شرف الدین رامی فرماید بیت بود مزد و درد
ماه جاوید چو فرنور جمال تست خورشید فرتوک با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی

مضموم

فلمون

مضموم و واو معروف پرستوک را گویند منوچهری راست بیت ز فرتوک بیجا فرو اکنده بالنها ز تو بر قلون
بوادیها فرو و افکنده بستر ها فرجام با اول مفتوح ثانی زده بمعنی آخر بود فرجمند با اول مفتوح
ثانی زده و جیم مضموم خداوند بهای بود ناصر بخاری راست بیت تا جهان از بنا آرد فرو
بر ز بادشاه ارجمند و فرجمند و فرخجسته بادشاه فرخ با اول مفتوح و رای مضموم مشدد دو معنی
دارد اول بمعنی مبارک و میمون باشد امیر خسرو فرماید بیت براهم طایر میمون زد این فال
که از فرخ رخی فرخ شود حال دوم روز دوم است از پنجه روز دیده سالهای ملکی و با اول مفتوح
ثانی زده در ربیع دو معنی دارد اول چوجه مرغ باشد و فراخ با اول مکسور جمع آنست دوم شاخ زرع
را گویند که از دانه بر آمده نزدیک بان شده باشد که شاخ شاخ شود فرخا با اول مفتوح ثانی زده فراخی
را گویند که آنرا فراخا و فراخانیز خوانند شمس فخری گفته بیت بود چو چشم سوزن بچشم اعدا
ز بس بلا و محن عالم بدین فراخا فرخار با اول مفتوح ثانی زده نام شهریست منسوب بخوبرویان
و بعضی گفته اند که نام بتکده نیز هست حکیم سوزنی فرماید بیت نقش تو که بر صورت فرخار رسد
ز و خامه صورت گر فرخار شکسته عبد الرافع راست بیت وقت خوش است چهره کشایان
نوبهار وار ند به زیبت فرخار آیین فرخاش با اول مفتوح ثانی زده جنگ و خصومت بود
و آنرا پرخاش نیز گویند شیخ سعدی فرماید بیت برین جهان که تو بینی ملوک طبعانند که ملک
هر دو جهان پیش شان نیرزد پخاش قدم زنند و ندارند بر کسی منت قفا خورند و نجویند بر
کسی فرخاش فرخاک و فرخال با اول مفتوح ثانی زده جنگ و خصومت بود و آنرا پرخاش نیز
گویند موی فرو هشته را گویند یعنی موی که مجعد نباشد فرخاک با اول مفتوح ثانی زده و کاف

عجمی فلیه را گویند که بر بالای آن تخم مرغ بریزند چه فر بمعنی بالاست و خاک تخم مرغ باشد حکیم سوزنی فرماید
بیت روز عید است و در قربانی فربه فرمای در خور فلیه فرخاک و کباب و مرقه و بعضی صاحب
فرهنگان فرخواک بواو معدوله تصحیح نموده اند والعلم عند الله فرخار باول مکسور و ثانی
مضموم فروشنده باشد حکیم قطران نظم نموده نظم هرگز نبود خلق فرخار چو تو حور
مانا که ترا ز رضوان بود است فرخناد حوری که فروشنده رضوان باشد و را بسزد همچو
ملک شاد فرید فرخجسته باول مفتوح ثانی زده بمعنی مبارک و میمون بود و آنرا فجسته نیز خوانند
امیر معزی فرماید بیت لطافت سخن فرخجسته طلعت تو بمهر تو همه ساله دلم رهین دارد حکیم ازرقی
راست بیت مبارکی و سعادت نمود روی شاه از آن مبارک و مسعود تحفه ناگاه چه تحفه است
یکی فرخجسته فرزندت موافقانرا شادی فزای و انده کاه فرخ باول و ثانی مفتوح کاز زده
معنی دارد اول کفل اسب و دیگر چارپایان را گویند و آنرا فرخ و فرخش و فرخشه نیز خوانند ابن
علی کرکی از قدمای شعراست در صفت براق گفته بیت فرخش چو پیلی و گردن فرس سان
دمش بید مانند کاوکشا و دوم بمعنی زشت و نازیبا آمده حکیم سوزنی فرماید بیت
دریغ دفتر اشعار ناخوش سردم که هدیه طبع فرخ مردارم سوم بمعنی رشوت باشد لبیبی راست
بیت کمر بپذیرد دل مرا بفرخ به بهر یک نگاه رخش فرخ روز نام پرده ایست از موسیقی
که باربد مطرب مصنف آنست شیخ نظامی در صفت باربد گفته بیت چو بارش پرده فرخ روز گشتی
زمانه فرخ و فیروز گشتی فرخشه باول مفتوح ثانی زده بمعنی خنده بود فرخش باول و ثانی
مفتوح بمعنی نخستین فرخ است که مرقوم شد حکیم سوزنی فرماید بیت روز هیجا از سر جا یک سواری بمردی

از فرخش

از فرخش و سان اسب خصم کیمخت و لغد فرخشه و فرخشه ثانی باشد کوچک کانرا خمیر بپزند و بر روی نان
چنانکه نیم پخته بود و در میان آن مغز پسته و بادام و لوز نهاده به پیچند و بر روی آن شیره و قند
بریزند و بخورند و آنرا بتازی قطایف گویند و در بعضی از فرهنگها با همین معنی منقوط هم بنظر
رسیده استاد رودکی فرماید بیت بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر بسا کسا که بره است و
فرخشه بر خوانش ثناگو گفته بیت بهم زبینی تو و فرق تو کو زموی و ز جبهه تو صورت فرخشه
شد به فرخج باول مفتوح ثانی زده و خای مفتوح بنون زده چهار معنی دارد اول سود
و نفع باشد حکیم اسدی گفته بیت مرا از تو فرخج جز درد نیست چو من در جهان سوخته مرد نیست
دوم نار بود سوم طرب باشد چهارم بمعنی باطل آمده فرخنده باول مفتوح ثانی زده و خای مضموم
بنون زده بمعنی فرخجسته است که مرقوم شد فرخو و فرخیدن باول مفتوح ثانی زده و خای مفتوح
بواو زده پیراستن درخت و بریدن شاخ زیادتی بود و آنرا پرخو نیز خوانند استاد عنصری
نظم نموده بیت ز فرخیدنش چون بپرداختی چو گل جای خوابا از فر ساختی فرخور باول مفتوح
ثانی زده و خای مضموم و واو معدوله جای گذرات را گویند فرزد و فرزده باول مفتوح ثانی
زده چوب بزرگ کنده باشد که در پس در نهند تا گشوده نشود حکیم سوزنی راست بیت چندان بپیچند
زن تو زنک بخت کر بیشتری باید پیش از پای زنک بی منت تو سرخ جای و نیکبخت درکون کرد
فرزده آبنوس رنگ هم او گوید بیت کیری که آن ز فرزده کم بود به تنگ آن کیر کو چه جای کجا به بود
فردین باول مفتوح ثانی زده نام ماه نخستین بود از سال و آن مدت ماندن نیر اعظم است
در برج بره و آنرا فروردین نیز خوانند عبد الواسع جبلی گفته بیت تا باد بزان سپرد بود در مه آذر

فرزین

تا برگ رز بود درمه فروردین بدخواه ترا باد نفس برشین آن بدگوی ترا باد رخان بر صفت این
فرزام با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه با الف کشیده بمعنی لایق و سزاوار باشد و آنرا
ان در نیز خوانند و تحقیق راست بیت مکن ای روی نکو زشتی با عاشق خویش کز نکو
رویان زشتی نبود فرزاما فرزان با اول مفتوح ثانی زده علم و حکمت بود شمس فخری
راست بیت ندید چشم فلک چون تو شاه فرزانه هم اوج با فتد ازان در زمان تو فرزان
و با اول مکسور فرزین شطرنج را گویند فرزانه با اول مفتوح ثانی زده حکیم و عاقل و دانا
را گویند فرزد و فرزه با اول و ثانی مضموم در لغت اول و با اول مفتوح ثانی زده در لغت
دوم سبزه ایست در غایت سبزی و آنرا بزد و مرغ نیز خوانند حکیم فردوسی فرماید بیت
ز پشت منش این و نام ورمزد درخشنده چون لاله اندر فرزد هم او گوید بیت ورا کرد
شاپور نام او رمزد که سروی بد اندر میان فرزد شیخ نظامی نظم نموده بیت از خانه چو رفت
تا سر کوی چون فرزه نشست بر لب جوی فرژ با اول و ثانی مضموم و زای عجمی در غایت
تلخی که دفع مرض کناک و درد شکم کند و بهترین آن در ملک چین شود و بعضی گفته اند
که آن وج است که آنرا ابنگی اکبر خوانند و گروهی بر آنند که نام ریوند است حکیم ناصر خسرو
فرماید بیت که دانست کاین تلخ ناخوش هلیله وارث برآید ز کبریاسان که فرمود
زاول که درد شکم را رفت فرژ باید از چین وارزوم والان فرسان با اول مکسور نام جانوریست
که از پوستش پوستین سازند و آنرا فنک نیز گویند فرسایده با اول مفتوح ثانی زده
چیزی را گویند که بسببی از اسباب مانند رسیدن آسیبی و مکروهی با دست زده و پامال گشتن

وبا مفرزن نظم

و یا شدت غم و اندوه مفرط یا مرور ایام و طول زمان نقصان و خرابی تمام بآن راه یافته
باشد کمال اسمعیل راست بیت شد تیغ کوه دار ار تمام فرسایده مرا نه تیغ زبان این تمام تن
فرسوده حکیم نزاری گفته بیت هیچ نقصان نکند مملکت حسن ترا گر دمی شاد کند خاطر غم فرسای
فرسب با اول و ثانی مفتوح بسین زده و بای عجمی دو معنی دارد اول چوب بزرگی باشد
که بام خانه را بدان پوشند و آنرا شاه تیر و شه تیر و هرس نیز خوانند حکیم فردوسی در صفت
اژدهای فرماید بیت سرو تاش چون انبوی فرسبا چو خشم آورد بگذراند از اسپ حکیم اسدی
راست بیت شود از کمینگه بر انگیخت اسپ عمودی بدستش چو یک فرسب دوم جامهای
الوانرا گویند که در ایام عید و روزهای جشن بجهت زینت بر پشت خانها و دکانها بگسترانند
فرستو و فرستوک با اول و ثانی مکسور بسین زده و تای فوقانی مضموم فراشتروک باشد و آنرا
پرستو نیز خوانند و تازی خطاف و وطواط گویند حکیم سوزنی راست بیت فرستو بنم غنچه چو جان کنم
سوید پرین غنچه منبت شاو فرسوه با اول مضموم و ثانی مکسور نام پادشاه شهر غفشور باشد
حکیم اسدی فرماید بیت فرسوه شاه غفشور بود کز اختر بناهش منشور بود فرسته با اول و
ثانی مکسور بسین زده فرستاده بود یعنی رسول حکیم اسدی راست بیت فرسته برون کرد
کرد گزین بدادش بوذین غزالی بزین فرسک با اول و ثانی و مکسور شفتالو را گویند
فرسناف و فرسنافه با اول و ثانی مکسور شب نوروز را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت فرسناف
بخت تو نوروز باد شبان سیه بر تو چون روز باد حکیم انوری نظم نموده بیت شب محنت
باز آمد و شد شب فرسنافه روز من نوروز استاد رودکی فرماید بیت شب قدر وصل ز فرخنده

فرح بخش تر از فرسنافه است **فرسنکسار** با اول مفتوح ثانی زده علامتی را گویند که در راهها بجهت دانستن مقدار فرسنک بسازند **فرسوده** با اول مفتوح ثانی زده و سین مضموم و واو معروف بخایت کهنه و ازهم ریخته را گویند **فرشک** با اول مفتوح و ثانی مکسور بشین منقوطه زده خوشهای کوچک انکور باشد که بر خوشه بزرک چسپیده بود و آنرا انلک نیز خوانند و بتازی خصله نامند نظامی عروضی در چار مقاله خود در ذیل حکایت رفتن نصر بن احمد سامانی بقشلاق بادغیس صفت میوه‌های هری نموده در صفت انکور آنجا آورده که انکور کلنجری تنک پوست و بسیار آب و خرد دانه البته کویی که در و اجزای ارضی نیست از کلنجری خوشه پنج من و فرشکی پنج درم سنک سیاه چون قیر و شیرین چون شکر بود **فرشن** و **فرشه** با اول مضموم ثانی زده شیر حیوان نوزائیده را گویند که چون بر آتش نهند بسته شود مانند پنیر تر و آنرا فله نیز خوانند **فرشید** با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوط مکسور و یای مجهول نام برادر پیران بن ویسه است **فرغار** با اول مفتوح ثانی زده بمعنی ضایع باشد رضی الدین نیشابوری فرماید **بیت** دل تو سخت و مرا نرم دل آری چه عجب نرم باشد چو هم ساله بکون فرغار است **فرغانج** با اول مفتوح ثانی زده ماده کاو یکساله باشد و در بعضی فرهنگها مرقوم است که این لفظ ترکیست **فرغانه** با اول مفتوح ثانی دو معنی دارد اول نام ولایتیست از ملک ماوراء النهر سیف اسفرنکی گفته **بیت** فرغانه بزیر بم او زیر و زبر شد در دیده ز منور عسل فرمکس افتاد دویم نام شعبه بود از نهاوند مولوی معنوی راست **بیت** اکر وا نمیدانی درین میخانه پروانی که از هر کوشه آوازی بر آید پیش فرغانه امیر خسرو فرماید

بیت

بیت کاه فروغ و همنای زکام و داوه الفرغانه فروغ تمام **فرغر** با اول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح خشک رودی را گویند که سیلاب باران کذشته و جا جا آب ایستاده باشد حکیم خاقانی فرماید **بیت** سالی میان بادیه دیدند فرغری زان قصه هر که کفت نکردند باورش باور کنی مرا که بدیدم بچشم خویش امسال چون فرات روان چند فرغرش مجیر بیلقانی گفته **بیت** عرض محیط پیش و پیش کم زخوی دلیت بحر محیط پیش کفش کم ز فرغری **فرغند** و **فرغنده** با اول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح کیاهی باشد که بیخ ندارد و بر هر درخت که به پیچد خشک کرداند و آنرا زنج سرند و نوبج نیز خوانند و بتازی عشقه کویند شمس فخری نظم نموده **بیت** باغ عمر ترا مباد خزان شاخ عمر تو ایمن از فرغند و در بعضی از فرهنگها بمعنی چیز پلید و ناخوش و بدبوی نوشته اند بخاطر میرسد که این اوراق مسودکان فرغند که بازای عجمی است آنها را اشتباه افتاده والعلم عند الله **فرغور** دو معنی دارد اول مهوا باشد ابو شکور گفته **بیت** من بجه فر معور هم و او باز پیداست ما بار جهان پنجه زند بجه فرغور دویم ورغ را گویند حکیم سنائی بقید نظم آورده **بیت** سخت بیهوده کوی چون فرغور نیک بسیار خوار چون ثعبان و در بعضی از فرهنگها بمعنی جل مرقومست **فرغوک** با اول مفتوح ثانی زده و غین مضموم و واو مجهول خاموش و ساکن زده بود **فرغول** با اول مفتوح ثانی زده و عین مضموم و واو مجهول بمعنی تاخیر و درنک و غفلت بود حکیم اسدی فرماید **بیت** بهر کار بیدار و شکول باش مبل دشمن خواب فرغول باش **فرغیش** با اول مفتوح ثانی زده و عین مکسور و یای معروف پوستینی را گویند که از غایت کهنگی موهای آن ادکر ریخته

و واصر و سر استینش بر آمده باشد شمس فخری منظم آورده بیت زد صبت با کرمش بوالاف جود
به بین زپوستینش که در خاک میکشد فرغنش فرفر و فرفره با هر دو فای مفتوح و سکون
هر دو را سه معنی دارد اول بمعنی زود آمده حکیم سنائی فرماید بیت نور روان کرده
از هوا فرفر که فلان ملحد است و آن کافر حکیم انوری راست بیت بر داشت کلک و کاغذ
و فرفر و نبشت بر منوراین قصیده مطبوع ابدار دوم سخنی را کویند که کسی نشتاب و تعجیل کوید
حکیم ناصر خسرو کفته بیت با بیقرار دهر مجوای بسر قرار عمرت مده باد بافسون و فرفره
سیم چرمی باشد مدور که اطفال از آن ریسمانی کذرانده بکشاکش در آورند و آن چرم
پاره بکردیدن در آید و صدای فرفری از و ظاهر شود و آنرا باد فر نیز خوانند فرفور
و فرفیز با اول مفتوح ثانی زده در هر دو لغت و فای مضموم و واو معروف در لغت اول
و فای مکسور و یای معروف در لغت ثانی دو معنی دارد اول نام مرغیست که آنرا بود نه
کویند و بعضی کفته اند که تیهو باشد شمس فخری کفته بیت ز بیمت در هوای دولت تو
نیاره کرد شاهین قصد فرفور ز از غرایب الدنیا شیخ آذری بیت شیر نزار کند زبون
عقاب زنده فرفیز هم بجلد غراب دوم کوسپند فربه باشد و فرفور با هر دو فای مضموم
بمعنی کنجشک سیاه است و آنرا بینو نیز خوانند و زکان فرافروث کویند فرکاکی اول
مفتوح ثانی زده و میم مفتوح ثانی زده و میم مفتوح کاسده سبزی را کویند که از خورد
راه میزده باشد فرکن و فرکند با اول مفتوح ثانی زده و کاف مفتوح نون زده دو معنی
دارد اول زمینی را کویند که مقدمه سیل کنده شده باشد و جای آب ایستاده بود و آنرا فرغر

نیز

نیز کویند و فرکن را بعضی از صاحب فرهنگان بمعنی جوی نو مرقوم ساخته اند غالباً از برا
غلط افتاده شمس فخری در صفت اسپ کوید بیت وقت سیرش چه شیخ و چه دریا
پیش کامش چه کوه و چه فرکند دوم چیزی را کویند که بواسطه طول مدت بوسیده و از هم
فرو ریخته باشد عماره کفته بیت از پشت یکی جوشن فرسوده فرو ریخته کز داشتنش غیبه
جوشنت بغر کند فرهم با اول و ثانی مفتوح اندوه و غم و دلتنکی بود شمس فخری کفته بیت
دشمن درکه ترا باشد بجهد اهم بغم و تن کالم باد از حادثات کونا کون مانده محروم
و دلفکار و فرهم و با اول مفتوح ثانی زده و در عربی دارویی را کویند که زنان بجهة
تنکی فرج استعمال کنند فرمش و فرموش بمعنی فراموش است شیخ نظامی فرماید
بیت شراب بخود بیهانوش کردی زمن یکبارکی فرموش کردی کمال اسمعیل راست
بیت حاکر از دوری درکاه تو صدری که بجانست که زنجان بجز و شنید نانکوی کم
از و تقصیر نیست تا ز دل خدمت تو فرموش شود فرمکین و فرمکین بمعنی غمکین و اندوهکین
آمده چه فرم بمعنی غم و اندوه بود چنانچه بیتی ذکر یافت فرموک با اول مفتوح ثانی
زده و میم مضموم و واو معروف کرو به ریسمان رشته بود که بر دوک بچیده شود اثیر
الدین اخسیکتی فرماید بیت مشغول پنبه چرخ و ندانسته کافتاب فرموک اضطرابش بر دوک
زن دوکدان فرمومد و فرمد نام قریه ایست از قرای طوس آورده اند که زردشت
دو درخت سرو بطالع سعد نشانده بود یکی در همین قریه و دیکری در کاشمر که آنرا کشمر
نیز کویند و شرح آن در ذیل لغت کاشمر مرقوم کشت ابن یمین نظم نموده بیت

خطه فرمود اکنون شد ز نزهت آنجهان * کز خجالت کرد پنهان روی از و خلد برین فرناد
با اول مفتوح بابا ب و بابا برا گویند استاد فرخی فرماید بیت گذار کرده بیابا بنهای بی انجام
سپه گذاشته از ابهای فرناد * حکیم سوزنی نظم نموده بیت ای نگار از حد گذشت این فتنه
و بیداد تو * کی توان فریاد کرد از جور بی فرناد تو فرناس با اول مفتوح ثانی زده
غافل و نادان و غفلت و نادانی باشد مسعود سعد سلمان گفته نظم بشوم تنگ و بد نجم
راست * منم امروز مانده در فرناس * سید حسن غزنوی فرماید بیت بدانکه فتنه
نخسپید درین زمانه ولیک * ز عدل تست که باری شدست در فرناس * و در بعضی از فرهنگها
بمعنی نیم خفته مرقوم است همانا که مردم نیم خفته را نیز بسبب غفلت فرناس گفته باشند و با اول
مکسور در ربعی شیر سبز کردن درنده بود فرنج با اول و ثانی مضموم دو معنی دارد اول
پیرامون دهان باشد و آنرا پوز و بربوس و بتفوز نیز گویند شمس فخری نظم نموده
بیت الجنان مولع اند در هیجا * دو سیاست بخون دشمن فنج * که چو تشنه بروز
گرم در آب * همه در خون نهند لنج و فرنج * دوم شاخ بزرگی را گویند که بر بندنا شاخهای
دیگر بر آید و آنرا فراهج با اول مکسور نیز خوانند فرنجک با اول و ثانی مفتوح نون
زده و جیم مفتوح دیوی باشد که در خواب مردمان را فرو گیرد و حکما گویند که آن ماده
سوداییست که در خواب چنان نماید و آنرا تازی کابوس و عبد الجنه خوانند و بسریانی
خورنجیون نامند حکیم خاقانی فرماید بیت فرنجک وارشان بگرفته آن دیو * که سریانیست
نامش خورنجیون * مختاری در ماجرای خویش با غلام خود گوید بیت چو نیم شب شد آمد و دیدم

غلام

غلام را بسر دوید و بنهاده جنان * چنان بسان فرنجک فرو گرفت مرا * که بود مردمم آسان و دم زدن
دشوار فرنجه با اول و ثانی مفتوح نام بندریست ساحل دریا امیر خسرو نظم نموده بیت
از دیار فرنجه شستش مه راهست ماهی و مردمانش چو ماه فرند با اول مکسور و ثانی مفتوح نون
زده گوهر تیغ را گویند و آنرا پرند نیز نامند فرنگ با اول مکسور ثانی زده و نون مفتوح
بکاف زده چوبکی باشد پهن و مدور که پایین آنرا تیز سازند و بالای آنرا آنقدر بلند کنند
که بدو انگشت گرفته توان گردانید و آن بازیچه است مر اطفال را فرنگیس با اول و
ثانی مفتوح و کاف عجمی مکسور و یای معروف نام دختر افراسیاب که در حباله
سیاوش بن کیکاوس بوده و کیخسرو پسر اوست حکیم خاقانی فرماید بیت بودی
بدر که تو سیاوش جادوئی * بودی بحضرت تو فرنگیس پرده دار فرواد و فرواره
با اول مفتوح ثانی زده خانه خنک تابستانی را گویند عموما و خانه را که بر بالای خانه ساخته
باشند و چار در داشته باشد از هر طرف که باد بوزد در آن خانه در آید خوانند خصوصا استاد
عنصری در صفت عاشقی گوید نظم قرار دل شد کاشت و گنج بی درمان * نگار من مختان
و دار و ی مجار * و گر بگنبد فرواره جا کنم در دل * سخن منقش کردند زان فرواز
مختاری نظم نموده بیت شاد باش و همیشه شادی را * همچو شاهی نشسته بر فرواز *
مولوی معنوی فرماید بیت مگر غول بیابانی زره مدبی بکند ای * که خوش قهر کرده
تراقهرست و فرواره فروت با اول و ثانی مفتوح بواو زده بمعنی بسیار بود فرود
با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول نام پسر سیاوش بود حکیم فردوسی نظم آورده

فرود و فروغ با اول مضموم بمعنی تابش و روشنی آمده مولوی معنوی فرماید بیت اندکی اندکی خوی
کن با نور روز، در شب تاریک خفاش بجانب بی فروز، کمال اسمعیل در صفت عماری گفته بیت
شب سیاه فروغ بیاض دیوارش، سوخت نار از صبح در کمان افکند فروزنه با اول
مضموم آتش زنه را گویند و آنرا آتش برک و چخماخ نیز خوانند و در بعضی از فرهنگها
نوشته اند که خس و خاشاکی را گویند که بدان آتش بیفروزند فروشنه بمعنی افروشنه است
که مرقوم شد فرونجک با اول و ثانی مضموم و واو معروف و نون موقوف و جیم
مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی فرنجک است که مرقوم شد دوم پیرامون دهان
را گویند فروهنده با اول و ثانی مضموم و واو مجهول و های مکسور فرشته بود فروهیده
با اول مکسور و ثانی مضموم و های مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول ظاهر و
آشکارا بود استاد عنصری نظم نموده بیت هر که فرهنگ از و فروهیده است
نیز مغزی از و نکوهیده است، دوم مردم با شکوه و آهسته را خوانند فرودین با او
مفتوح ثانی زده و واو مکسور و یای مجهول بهشت معنی دارد اول تقصیر و فروگذاشت
بود و آنرا پرویش نیز گویند میر حسینی سادات بنظم آورده بیت راه دیو و عین فرو
بشست این، تا نپنداری که در و نشست این، دوم کاهلی باشد امیر خسرو راست بیت
بهشیاریت باید پیش رفتن، نه غافل وار با فرویش رفتن، سوم فراموشی را گویند
مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت هر گه که فلک دل مرا ریش کند، تنها فکند مرا و فرویش
کند، در رنج کند مرا و دل ریش کند، پس هر ساعت عذاب من بیش کند، چهارم در

درکارها

درکارها نجم بیکاری را گویند ششم درشتی و خشونت باشد هفتم بر باز نامند و آنرا فرویش نیز
خوانند هشتم نام زنی بوده فره با اول و ثانی مشدد مفتوح بمعنی شکوه است استاد فرخی
نظم نموده بیت فره شاهی خدای جمله تو داد، وانکه بر چهره تو پدیدار هست حکیم نزاری فرماید
بیت ز پیشانیت فره ایزدی، معین چو پیداست بی اشتباه، و با اول و ثانی مخفف مکسور بهاء زده
دو معنی دارد اول بمعنی افزودن و بسیار باشد حکیم سنائی گفته بیت هر کی شاخ میوه
دار فره، نام آن میوه است معدن به سید ذوالفقار است بیت از رایت رایت رسد نالم
را فره فره ای با باره حرمت بود اتفاق راحت حصین، دوم بمعنی خوش منش آمده مولوی معنوی
فرماید بیت آدمی را جلد نامطبوع دان، گر درشتیها شد سهل و گران، تلخ و شور و مالش بسیار
تا شود خوب و ظریف و با فره، فرانج با اول مکسور ثانی زده نون موقوف شاخ نیکی را
گویند که از درخت ببرند تا شاخهای دیگر بر آید و آنرا فرنج نیز خوانند فرهت شکوه مندی بود
فرهختن و فرهیختن با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول تربیت کردن و ادب آموختن
بود رفیع الدین لنبانی راست بیت ریاضت تو بباغ فلک فرهخت، عنایت تو بشیر کرم
جهان پرورد، کمال اسمعیل نظم نموده بیت جرم من عفو کن چو جان مردا که عنایت پیر را فرهخت،
دوم بمعنی فراهختن است که مرقوم گشت فرهست با اول مفتوح ثانی زده و های مفتوح
جادوئی را گویند ابو نصر مرغزی گفته بیت هست را نیست کند شیل او، نیست را هست کند
فرهستش، شمس فخری راست بیت چه غم ار کید دشمن جاه او را، همبر راجا از نیرنگ و فرهست
فرهمند با اول مفتوح ثانی زده و ها و میم مفتوح نون زده دو معنی دارد اول قریب و نزدیک

راگویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت فرهمند بکنش هر کز مرو تا نگردی دردمند و آهمند دوم خردمند را نامند هم او گوید بیت فرهمندی را بدل در جای ده سود کی دارد ترا شخص فرهمند

فرهنج و فرهنگ بااول مفتوح ثانی زده وهای مفتوح بنون زده شش معنی دارد اول دانش باشد کمال اسمعیل گفته بیت فلک زقدر تو اندوخته بسی رفعت خرد ز رای تو آموخته بسی فرهنگ دوم ادب بود حکیم سنائی فرماید بیت مرد را در هنر بفرهنج تو بی از سرش بپا بنهد کمال اسمعیل راست بیت بدست حکم یکی مالش سپهر بده اگرچه صعب توان کرد سپهر را فرهنگ سیوم عقل را نامند شیخ نظامی نظم نموده بیت نه دانش باشد آنکس را نه فرهنگ که وقت آشتی هش آورد جنگ چهارم کتابی را خوانند که مشتمل باشد بر لغات پارسی حکیم سوزنی گوید بیت نوشته بخت ازین کام خویش براوراق فرهنگ او نام خویش پنجم نام مادر کیکاوس است ششم شاخ درخت را گویند که آنرا بخوابانند و خاک بر زبران بریزند تا بیخ بگیرد و بعد از آن آنرا کنده بجای دیگر نشان کنند فرهودی بااول مفتوح ثانی زده وهای مضموم دواو معروف بمعنی فرهو دیست که در همین باب و فصل سبق ذکر یافت فرهومند بااول مفتوح وثانی مشدد مکسور بمعنی فر و شکوه داشتن است مجد همکر گفته بیت فرخ همای دولت و سعد سپهر ای آنکه سایه ات بجهان فرهی دهد فرهی بااول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول بمعنی خوشی و خوشحالی باشد امیر معزی فرماید بیت فرهی عید مسلمانان و فرخ جشن شهر همایون و مبارک باد بر سلطان تنک اختر دوم حکیم ارزقی راست بیت بر بیست کرده پری کو چاکر بست بحسن فرهی کسی که پری چاکر دیست فرهی دوم بمعنی آفرین آمده حکیم قطران

بنظم اورده

بنظم آورده بیت کیست کو رای تو دید و نماند در شگفت کیست کو روی تو دید و نگفت فرهی هم او گوید بیت بر آن هوا که چنو پرورد هزار فرهی بر آن زمین که چنو آورد هزار آباد فرهیبا بمعنی فریفته و فریبنده آمده مجد همکر گفته بیت هم حور بهشت ناشکیبا از تست هم جادو هم پری فرهیبا از تست خوبان جهان بجامه زیبا کردند آن خوب توئی که جامه زیبا از تست فریبرز بااول مفتوح وثانی مکسور و بای معروف وبای مضموم نام پسر کیکاوس است که در جنگ دوازده رخ کلباد بن ویسه را بقتل رسانیده حکیم فردوسی فرماید بیت فریبرز با لشکر کرد و گرد بپیوست با طوس و گودرز و گیو و در بعضی از فرهنگها بنظر رسیده که نام عورتی نیز هست فریز بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول چهار معنی دارد اول بمعنی فرزد است که عرقوم شد حکیم سوزنی گفته بیت ز باد و خاک و ز آب اند و آتش این مردم تو بار چون که ونیم و فریز دانکرد دوم حکیم نزاری نظم نموده بیت ای که در بوستان جانم شاخ مهر دست در ههم داده چون بیخ فریز دوم فراویز جامه را نامند و آنرا پروز نیز گویند حکیم قطران فرماید بیت جان و دان در ملک و دولت زی که باشد بی تو ملک همچون بی جان و جان بی عقل و جامه بی فریز سوم گوشت قدید را گویند چهارم سبزدن موی و پشم باشد چنانچه اگر گویند فلانی سر را فریز کرده مراد آن باشد که سر را تراشیده و سترده فریش بااول مفتوح وثانی مکسور و یای مجهول سه معنی دارد اول تاخت و تاراج باشد شیخ نظامی فرموده بیت کر از مهر کنج آرم اینجا فریش بمغرب زند مغربی دست بیش دوم بمعنی آفرین آمده مختاری بنظم آورده بیت فریش آن بال وان بازو که پشت پیل خم کرده اگر برگستوان سپاه ندیلی را زخفتانش منوچهری گفته بیت

فرابش منظر میمون آن فرخنده نزهتگه که منظرها از و خوانند و در غار نزهتگه‌ها سوم گوشت بریان
را گویند حکیم سوزنی نظم نموده بیت نمک زدی همه ارباب فضل را که کسی نکرده بره طبع تر ادرو ش
فرابش ز مزبهی بکمال که کرد فرابش کهم ز دود و ناپژه روغن از آن دو لخت فرابش و بابای
معروف در عربی اسب خری را گویند که هفت روز بود که زاییده باشد و کره نوزاده را خوانند
و فراپش جمع انگشت فرشته فرشته را نامند حکیم سوزنی راست بیت اندر میان آدمیان
چون فرشته است و ندر دل فرشتگان همچو آدمیست فزبور با اول و ثانی مکسور و یای
مجهول و واو مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی راست و درست آمده چنانچه اگر گویند که
فلانی فزبور دین است یا فزبور کیش است مراد آن باشد که راست و درست آمده چنانچه
کیش است در کتابی از کتب فرهنگ قدیم نوشته دیدم که فزبودی بهمین معنی نوشته اند
چنانچه سبق ذکر یافت دوم نام گیاهیست خوشبوی فریوک با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای
مجهول و واو مفتوح خربزه را گویند فزه با اول مکسور و ثانی زده نفرین باشد خواه ی راست بیت
خواهی بمکه باشد و خواهی بفلسطین با دامن او فزه کره کردم و پیوند حکیم سوزنی نظم نموده بیت
بار دو ره هزل سر کشایم از آن تا فزه کنم بر عدوی جاه تو انبار و در عربی بمعنی دروغ آمده
فصل کاف کر با اول مضموم دو در دو خانه باین نام موسوم است یکی در شروان و دیگری
در فارس که امیر عضدالدوله دیلمی بزبان رود بندی بسته حکیم خاقانی فرماید بیت باد صبا بر
آب کر نقش قد افلح آورد هم تو فلاح و فتح را بر خط مفلحان بری کرا با اول مکسور دو معنی دارد
اول بمعنی که آمده دوم مخفف هر کرا بود حکیم سیدی گفته بیت سخنهای دانا که نیکو بود
جو کنج

جو کنج کهر دان که با او بود به آن کنج دانش یکی کجاست کرا کنج دانش بود پادشاست حکیم
قطران نظم نموده بیت کرا پیشی بود کردن چه باید پیشی لشکر چه باید یاوری مردم اگر دون
باید و در عربی مخفف کرایه باشد کراخ و کراخیدن با اول مفتوح بانگ ماکیان بود بوقت
بیضه دادن کرلخان با اول مفتوح نام شهر مهرافزا سیاهست کراد و کراد با اول مضموم جامه
کهنه پاره پاره را گویند کرار کرارا با اول مضموم دو معنی دارد اول چوب زمین در یابند دوم
زمینی را گویند که بجهت سبزی کاری و غیره آراسته کنارهای آن را بلند ساخته باشند و آنرا
کرد و کرزه نیز خوانند کراسه با اول مضموم کلام الله را گویند از تحفة العراقین حکیم خاقانی
گفته بیت عنوان مجوس و نیم در وی و ست جنب و کراسه در وی حکیم سوزنی راست بیت
بر نام من از فال کشای ز کراسه بینی بخط اهل قدیمی الفقر کراش با اول مفتوح دو معنی دارد
اول بمعنی پریشانی بود و کراشیده بمعنی پریشان شده باشد رفیع الدین نیشابوری نظم نموده
بیت و الا مجیر دولت از این حفظ هر زمان رفتن تراست لیک مرا می فتد کراش حکیم سوزنی فرماید
بیت تو در میان دلی دل میان زلف تو در کراش من مخوه و زلف خود و بشانه مزن هم او گوید بیت
رمیده کان و کراشیده کشتگان ز وطن ترا خوانند ز یزدان مدعوت و لقین دوم نام مرغیست
سبز رنگ که آنرا سبز سبزک گویند کراغ با اول مضموم کیاهی باشد که مانند وی فزود آمده را بدان بربندند
کراک و کراکا با اول مفتوح نام پرنده ایست شبیه بشبوانما از سبو کوچک تر باشد و آنرا بود نه و دشتم
و کرک نیز گویند حکیم اسدی فرماید بیت سراینده سار و چکاوک ز سرو چمان در چمن کراک و تذرو
شاعر گفته بیت چنان اندیشد از دشمن خویش که باز نیز چنگال از کراکا کراکرا با هر دو کاف مفتوح

یعنی کنار و کناره بود شهاب الدین ادیب صابر فرماید بیت دریا کرانه دارد و دریای فضل او

نمود هیچ وقت کسی را کران خویش کرباسو و کرباسه و کرباس و کربس و کراسو و کربسه هر این

لغات با اول مفتوح است و بشین منقوط نیز خوانده اند و آن جانوریست که در خانها جای

کند و آنرا چلپاسه و وزغه و مار نک نیز گویند و لغات کربه باشد شیخ آذری نظم نموده

بیت میکشد هم نهنگ را راسو مرگ عقرب بود ز کرباسو حکیم سوزنی راست بیت اژدهاباش بفرزینه

علم کاینجین جای جای کربسه ئیست شمس فخری گفته بیت در گنج غصه دم باشد زبخت وارون کاش

ندیم عقرب کاهش حریف کربش کربال با اول مضموم نام ولایتیست از ملک فارس که برنج آنجا

را شهرت عظیم است کربه با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح و اخفای ها سبزک باشد و با او

مضموم دو معنی دارد اول دکان را گویند دوم نام زمینیست کربا با اول مفتوح ثانی زده

و بای عجمی نام گیاهیست که آنرا بلندوز نیز گویند استاد عسجدی فرماید بیت اگر ز فیض کفت

رشحه بدی در ابر شدی ز بر جد و پیروزه بیکر کربا کرته با اول مضموم پیراهن باشد و

معرب آن قرطاست مولوی معنوی فرماید بیت خنک کسی که از این بوی کرته یوسف

دلش چو دیده یعقوب خسته داشد زود رضی الدین نیشابوری راست بیت ز عشق خد

شنگرف لعل رنگینت بصبح چاک زند چرخ کرته زنگارن و در بعضی از فرهنگها بمعنی جامه یکتا

مرقومست و با اول مکسور علفی باشد که از آن جاروب سازند کرتنه با اول مفتوح

ثانی زده و تای فوقانی مکسور و بای معروف پرده سفیدی باشد که عنکبوت از لعاب

دهن خود بسازد و در اندرون او تخم کرده بچه بیرون آورد و آنرا کره نیز خوانند و تارِ اختیابات

بدیعی مسطور است که اگر ودر تابستان باشد و کثیف و سفید بود در بازوی کسی که تب ربع

داشته باشد ببندی زایل گردد کرچفو با اول مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح و فای مضموم

و واو معروف نام جانوریست شبیه به تیهو باشد و لذت گوشتش چون گوشت دراج و تیهو

بود و آنرا تودره و دشم نیز خوانند و بتازی سلوی گویند طیان مرغزی راست بیت چه نسبت

بود دشمنت را بتوئی شاه باز و عقد و کرچفو کرچنغ با اول مضموم ثانی زده و جیم عجمی

مفتوح استخوان نرمی را گویند که توان خایید مانند استخوان گوش و سر استخوان شانه

و سر استخوان پهلو و امثال آن و آنرا کرانک و کرکرانی و کرکری نیز گویند و بتازی

غضروف و نوغضوف خوانند کرنج با اول مفتوح شکاف کریبان و کرته و پیراهن را

گویند و با اول مضموم شیوشه خربزه و هندوانه باشد بسحاق اطعمه راست بیت

فلک خربزه سان دیده ام و کرنج مه نو گفتم ای عقل بشیر بیش از راه مرو کرجه با اول مضموم

خانه را گویند کمانی و علف سازند چنانچه دهقانان و مزارعان بر کنار زراعت خود

مسازند و آنرا کیچ و کریچه نیز گویند امیر خسرو نظم نموده بیت بچشم همت است از راه

خرگهک فلک نه دست و ششش بی کرچه زنگ کرخ با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد

اول نام موضعیست از ماوراء النهر حکیم سوزنی بقید نظم آورده بیت همیشه تا که بود

زیف زشت و رخ نیکو بلفظ لوتره گویان بانه گوی کرخ دوم بی حس و بی شعور باشد

و آنرا کرخت نیز خوانند و بتازی حذره گویند شیخ آذری گفته نظم هر که افتد بچاه نفس اندر

کس نجاتش دگر ندادش ظلماتست و چاه نا هموار موز بالست و مار مردم خوار سر چاه جنون

زانکه جاهیست بر سر دوزخ یوسفی طبیب راست نظم چون عضو کسی را گرخی بود عمود
اندر وی علاج بایدش فی فرمود باید مالید بعد از آن روغن قسط چند انکه بیحس
بر آید مقصود و با اول مفتوح ثانی زده نام دهیست در زمین بغداد که شاپور ذو الاکتاف
آنرا بنا نهاده کرد با اول مفتوح دو معنی دارد اول کردار باشد حکیم سنائی فرماید بیت
کرد بیش از و گفت کوته کن تا چنین گفت کم ده بهره کن دوم شاخی را گویند که بوقت پیراستن
از درخت بریده باشند و با اول مضموم چهار معنی دارد اول نام طایفه ایست مشهور مولوی
معنوی گفته بیت چه داند روستایی مخزن شاه علاج دوغ داند جان کردی دوم قطعه
زمینی را گویند که کنارهای آنرا بلند ساخته در میان آن زراعت کنند و آنرا کرد و کرزه
نیز خوانند حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت کر دمنت بیدا که بس خوبست و لیکن حکیم کان
جهانرا کرد مانند بکرد کند تا سیوم الکبر باشد و آنرا از بروزی نیز گویند و تازی سمر
خوانند شیخ سعدی فرماید بیت نهنگ آن به که با دریا ستیزد کز آب کرد ماهی خورد خیزد
چهارم چوپان و شبانرا نامند کردا با اول مفتوح ثانی زده بنای دیوار و بنیاد
عمارت و امثال آنرا گویند کردار با اول مکسور دو معنی دارد اول عمل و فعل باشد دوم
بمعنی روش و طرز بود شیخ نظامی گفته بیت یکی نامه دیگر بنوشت بنغز بکردار باغ
بهشت کردکار و کردگار با اول مکسور ثانی زده و دال مکسور و کاف عجمی و در هر دو لغت
اول با رای موقوف و در لغت ثانی با زای منقوط موقوف دو معنی دارد اول نام
از نامهای باری تعالی عز اسمه حکیم انوری نظم نموده بیت ای روزکار دولت نوروز روزکار

وی به زمانه سایه تو فضل کردکار ابن یمین فرماید بیت شاها چه گوید ابن یمین از جفای چرخ
دوران عمر کوته و شرح غم دراز باآن همه بدیش چه غم زو چو کار هست اگر زانکه نکوست
توفیق کردکار دوم بمعنی عبدالله استاد گفته بیت نه چون پور میر خراسان کراو
عطار آن نشسته بود کرکار کرود با اول مفتوح ثانی زده و دال مضموم و واو معروف
بمعنی دوم کرد است که مذکور شد کرس و کرسه با اول مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد
اول چرک و ریم باشد دوم موی مجعد را گویند و آنرا کورس نیز خوانند و با اول
مکسور ثانی زده در عربیه دو معنی دارد اول اصل هر چیزی را خوانند دوم بول
و سرگین بهم نشسته بود کرمان با اول مفتوح ثانی زده ظرفی باشد مانند صندوقی
مدور که از چوب با گل سازند و نان و حلوا امثال آنرا در میان بنهند و آنرا کاردان
و چاشتدان و چاشکدان هم خوانند حکیم نزاری نظم نموده بیت به پنج سال و قحط سخت درویش
و توانگر را هم از گندم تهی گندوک و هم خالی ز نان کرمان هم و گوید بیت نه نان
فقط بکرسان ز آب کرم عنب نه گوشت در رمه وار هم نه ارز در گندو و با اول مکسور
بزبان هندی مزارع را گویند کرسنه با اول و ثانی مکسور بسین زده و نون مفتوح
و اخفای ها بمعنی وجرکیر را گویند که بر روی جراحت بسته و سخت شده باشد با وجود انکه
قاف در زبان پارسی نیامده عوام شیراز کاف کرسنه قاف بدل کرده قرسنه میگویند
و با اول مفتوح ثانی زده و سین مفتوح نام غله ایست که طعم وی میان ماش و
عدس بود و رنگش سبز که زند چون آنرا مقشر کرده بکار دهند کادر ابخاب فرنه.

ساز و ودر وزه کردن کاو هیچ جز مانند آن نباشد و در جهیا و دیگر ان شیراز بسیار
بکارند و آنرا کشک نیز خوانند و بیونانی ارولس نامند از خنبارات بدیعی نقل نموده شد
و بهندی کراو وکلاو گویند و در فرهنگها کرشته بشین منقوط مرقومست کرش و کرشه
با اول و ثانی مفتوح فروتنی کردن بود از روی فریب و با اول و ثانی مضموم ریسمان
بود که از موی بافته باشند بوریهای جامی این دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت
ایلچی بهیبت حسود ترا دید راسپ عمر و کفش تنش؛ هر که با دولت تو کرده کرش گرده در
گردنش زمانه کرش؛ کرشنه با اول و ثانی مکسور بشین منقوط زده خس و خاشاک
را نامند شیخ عطار قدس سره العزیز نظم فرموده بیت زمین و آسمانها پر کشته است
تو کی بینی که چشمت پر کرشنه است؛ کرغ با اول مضموم بمعنی کراغ است که مرقوم شد
کرفت با اول و ثانی مکسور بمعنی چرکنت و کثافت باشد کرفج با اول مفتوح ثانی ی
زده و فای مفتوح گیاهیست که آتش بدو افروزند و آنرا عرفج نیز خوانند و بتازی
بوسریع گویند کرفش با اول مفتوح ثانی زده و فای مفتوح بشین منقوط زده
بمعنی کرباسو است که نوشته شد شیخ نظامی منظوم ساخته نظم بین انکه مور است
با کرفش است؛ تو آن بین که جان داوش ناخوش است؛ با اول و ثانی مفتوح دو معنی
دارد اول بمعنی کراک است که مرقوم گشت حکیم انوری فرماید بیت تا نباشد همچو عنقا
خاصه در عزلت سزا؛ تا نباشد همچو شاهین خاصه در قدرت کرک؛ جان خصم از نهیب مرغ
افکنت بر شاخ عمر بادلرزان در برش چون جان بجشک از نفک؛ دوم نام شهری است

از

از مضافات بیت المقدس حکیم زجاجی راست بیت زکنعا و از رمله و از کرک؛ تا رسیدند کردون
کشان یک یک؛ و با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول ماکیان را گویند کمال عیاث
در توحید گفته و معنی لغت اول نیز نظم نموده بیت از شیر تا به روبه و از یوز تا بلنک
از کبک تا بکرکس و از کرک تا بکرک؛ روزی خواران بر خوان از نعمت تو اند؛ هر گوشه
که می نگرم صد هزار لک؛ دوم کبک باشد سیوم سرطان را نامند و با اول مضموم
و ثانی مفتوح سریشم موی را گویند و آنرا کل نیز خوانند و با اول مضموم ثانی زده
دو معنی دارد اول ماکیان را گویند که از تخم کردن و بیضه دادن باز مانده باشد حکیم
سوزنی فرموده بیت خود بس همه اهل فضل است و هست؛ بیدیده آمده تا جدا از نشاد
وکر فاضلان ماکیان کرک؛ خیار ند در پیش او خایه واز بود بهای جامی گوید بیت که خوار
چون خروسی و چون ماکیان کرک؛ چون بوم دزد و بد دل و کوری چو شبره؛ دوم پشم
نرمی را گویند که از زیر موی بز برویدو آنرا بشانه برآورده بریسند و شال و امثال آن
بافند و از آن پشم کپنک و تکیه نمد و مانند آن بمالند و آنرا کلک و پزه پشم و کلغ هم خوانند
کرکاس با اول مفتوح تخم گیاهیست که آنرا دو سر گویند و در میان زراعت جو و گندم بروید
کرکرانک و کرکرانی و کرکری با هر دو کاف مفتوح بمعنی کرچن است که مرقوم شد کرکرک
با هر دو کاف مفتوح بمعنی کراک است که مرقوم گشت حکیم ناصر خسرو فرماید بیت خجسته را
بجز از خورد و مادار و گوشت؛ نغبشه را بجز از کرکرک ندارد پاس کرکم و کرکوز علامت و دلیل
باشد شیخ آذری در کتاب عجایب الدنیا در تفاؤل حیوانات گفته بیت ور زحیوان پیش آید زن؛

بیت آنهم ز نقره کرکز؛ حکیم نزاری نظم نموده بیت با وی بزفان حال کفتم؛ این قصه چنانکه
هست کرکوز کرکسار با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی موقوف دو معنی دارد اول نام
ولایت دوم نام یکی از پهلوانان توران بوده که اسفندیار را او دستگیر کرده واو
اسفندیار را بجانب روئین دز براه هفت خوان که بی آب و ویران بوده [illegible]
آخر الامر بهمن او را بقتل رسانید شهاب الدین مهمره کفته بیت از سر روئین تنش
انداز او بر کرک و پیل؛ آنکه رسد کز تیغ روئین تن بجان کرکسار کرکفیز با اول مفتوح
ثانی زده وکاف مفتوح وفای مکسور و یای معروف وزای منقوطه کفگیر باشد حکیم
سوزنی فرماید بیت باری دارم چنانکه حلقه کوشش؛ باشد از خشم کرکفیز فرزندش کرکم
با اول مفتوح ثانی زده وکاف مفتوح قوس قزح باشد بهرامی راست بیت فلک بین
جامه را ماند ازرق؛ مر او را چون طرازی خوب کرکم کرکیم با اول مفتوح ثانی زده
وکاف مفتوح نام گلیست خوشبوی که چند رنگ شود و بیشتر در کوه الوند باشد کرم و
کرنب و کرنبا با اول و ثانی مفتوح کلم را کویند حکیم سوزنی راست بیت سیر و کوز و لاک
ترف و شلغم و برگ کرم؛ کرم کرمک بخوری تا چند که بخیم زنی؛ اثیر الدین اخسیکتی فرماید
بیت فرزانه کجاست نه سرگشته عنا؛ آزاده کجاست نه و لخته رهوان؛ در روزگار
هیچ نشان دیدی از کرم؛ جز در میان سبزه و اطراف بوستان؛ و در عربی [illegible]
بود و با اول مفتوح ثانی زده سبزه را کویند که بر لب جویبار روید فرزق کفته
بیت بر جویبار دولت شاه جهان پناه؛ دایم ز سلسبیل و ز طوبیست آب و کرم؛ و در عربی

رزرا کویند یعنی درخت انکور کرمند و کرومند با اول مفتوح ثانی زده و دال موقوف سخت
تند و تیز و شتاب را کویند کرنج با اول مضموم و ثانی مکسور سیاه دانه بود و آنرا شونیز
هم کویند شمس فخری کفته بیت طالبی طبع عدوش از بکارزار چین با آتش بود از کرنج کرنجو
با اول و ثانی مفتوح نون زده وجیم مضموم و واو معروف بمعنی فرنجک است که فراموش
شد شمس فخری راست بیت معهدت فتنه در خواب است دایم ز سهمت بر روی افتاده
کرنجو کرند و کرنده و کرنک و کرنکه با اول مضموم و ثانی مفتوح پنج معنی دارد اول [illegible] را
کویند دوم رنگی باشد مر اسب و استر را و آن معروفست مولانا کاتبی این هر دو معنی
را نظم نموده بیت هم مهچه لوای ترا آسمان غلاف؛ لشکر علوترا لامکان کرنک؛ فارس
هنر کند نه فرس در رهم نبرد؛ مرکب اکر سیاه کشندش وکر کرنک؛ سیوم بمعنی جرگه و حلقه
آمده درویش عبد علی در قصیده منقبت کفته بیت چون لشکر نجوم بی کسب نور و فیض
ارواح اولیا زده کرد و رت کرنک؛ چهارم دیکی را خوانند که رنگ رزان بقم و دیکر
رنگها را در میان آن بجوشانند قریع الفرس راست بیت و خشن همچو خم نیل پری
چشمها چون کرنک رنگرزی؛ پنجم نام رود خانه ایست که از طرف زره کوه که
مسکن لران است آید و از نواحی سپاهان بگذرد مولانا کاتبی فرماید بیت دران
زمان که ز موج محیط تیغ دو خیل؛ صدای سیل دهد خون ز شاه جوی کرنک؛ کرنکی با اول
و ثانی مضموم بمعنی غرواش است که مر قوم شد کرنکانی با اول و ثانی مفتوح نون
زده وکاف عجمی نام از انکور باشد کرنه با اول مفتوح ثانی زده و نون مفتوح و اخفا ها

نام قریه ایست از قرای روستاق بدخشان گویند که در آنجا ناشپاتی خوب شود و بزبان
هندی نارنج را نامند امیر خسرو در صفت کلها و میوهای هند گوید بیت کل کرنه بنفشه بود خجل
دهان هر کلی در نیم خندی * هم او گفته بیت وکر کرنه که چون ز وحشت بوی * معطر کرد از یک خانه
کوی کرنه با اول مفتوح وثانی مضموم پرده باشد سفید مانند کاغذ که عنکبوت بسازد و در میان
آن تخم کند و آنرا کره کری نیز نامند و با اول وثانی مضموم نام یکی از خویشان افراسیاب
کرا و را کروی زره میگفته اند و در کشتن سیاوش سعیها کرده حکیم فردوسی نظم نموده بیت
سپهبد غضنفر پهلوان وصوی و کروی بری شاه ترکان براز رنگ و بوی * با اول مکسور وثانی مفتوح دو
معنی دارد اول وثانی راگویند که میانه آن تهی و کاواک شده باشد شیخ آذری فرماید بیت
بکره وکنه کمالات نمیرسد کردون * که هست روز و شب و سال و ماه در تک و دو * کند خصومت
عدلش نکام تو رکره * دوم کشتی کوچک راگویند و آنرا سنبک نیز نامند شیخ سعدی راست
جوانی پاک باز و پاک رو بود * که با پاکیزه رویی در کرو بود * شنیدستم که در دریای اعظم
بکردابی در افتادند با هم * کروت با اول وثانی مضموم و واو معروف فربه راگویند
حکیم انوری گفته بیت کرچه در تالیف این ابیات هست * بی سخن غثی و بی فنی کروت * کروخان
با اول وثانی مضموم نام برادر پیران بن ویسه بود کردو با اول وثانی مضموم واو مجهول جایی
باشد بس عمیق که آب از آن بدشواری توان کشید کروز با اول وثانی مضموم و واو معروف
نشاط و شادی وطرب باشد استاد رودکی نظم نموده بیت با کروز و فرخی آهو بدشت
میخرامد چون کسی کو مست کشت * شمس فخری گفته بیت ز فر دولت او بندکان درگاهش *

اکر ز سنبله یک جو کم آورد کردون *

اکرچه

اگرچه دارند اقبال و جاه و کام و کروز * تو باش تا که شود صبح دولتش روشن * که در جهان ندمیدست
صبح بخشش بوز کروه با اول وثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول ثلث فرسنگ را گویند
و آنرا بتازی کراع خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت داو نقیب صبا عرض سپاه بهار * کز دو کرده ی بر
هم بدید با و کمان خوان * استاد فرخی نظم نموده بیت لشکر او چشم در راه بود * و آن کرده دو
بود اندر میان * دوم را آرامگاه و آشیانه باشد و آنرا کنام نیز گویند فردوسی گفته بیت ش
بپرورش دمان تا بالبرز کوه * که بودش بدانجا کنام و کروه * شرف شفروه راست بیت رای منیر
طویله دار نجومست * ابرش عزمش کرده دار براقست کروی زره نام یکی از خویشان افراسیاب
که سعی در کشتن سیاوش نموده او را کروی نیز گویند حکیم فردوسی فرماید بیت کروی زنده را
بیاورد کبود * روان پشندار پیران بیود * کره با اول وثانی مفتوح و اخفای ها پنج معنی دارد اول ورک
باشد حکیم ناصر خسرو راست بیت بر کبرای علم از آن روی جان بپوی * تا روی بر ز کره دنیا نه
بسا بهره * چون دست و پای باز به نعمت و جان و دل * این هر دو پاک بنیم و آن هر دو پر کره *
دوم سخت شدن عضوی باشد بسبب کار کردن بسیار و آنرا پینه نیز خوانند امیر خسرو راست
بیت خان کره جوی کشورکشایی * کرلب خانان کره بسته پای * سوم سکه را گویند چهارم چجه را نامند
پنجم قسمی از تنیده عنکبوت بود که سفید باشد مانند کاغذی و در میان آن عنکبوت تخم کند
و بزبان هندی دو معنی دارد اول دست و رکین بود دوم نام شهریست و در عربی با اول
مفتوح وثانی زده و اظهار تأخیر و نارضای باشد و با اول مضموم دشوار راگویند کرباس
با اول مکسور وثانی زده دربار پادشاهان و امرا و اعیان باشد و در عربی سه معنی دارد اول

خانه را گویند که بر بالای خانه ساخته باشند و هم خلوتخانهٔ پادشاهان و امرا و اعیان را
نامند سیوم طهارتخانه را خوانند که بر بالای خانه بپا زنند کربان با اول مضموم ثانی زده
بمعنی فدا باشد و در بعضی از فرهنگها با اول مضموم و ثانی مکسور نوشته اند و در بعضی دیگر
کریان با یای معروف رقم کرده اند و نیز در فرهنگی با کاف عجمی تصحیح نموده و با اول مکسور در
عربی خواب کننده و پینکی زننده را گویند کریج و کریچه و کریز و کریزه با اول مضموم و ثانی مکسور
و یای معروف دو معنی دارد اول خانهٔ کوچکی باشد که از نی و علف سازند چنانکه اکثر دهقانان
در کنارهٔ زراعت خود میسازند امیر خسرو فرماید نظم اندران مهوشان خواب شتاب؛ همچو مهتاب
کو فتد بخراب؛ در شده اند کریج دهقانی؛ در سفالی شکسته ریحانی؛ حکیم سنائی راست بیت
داشت لقمان یکی کریچهٔ تنگ؛ چون گلوگاه نای و سینهٔ چنگ؛ بوالفضولی سوال کرد از وی
چیست این خانهٔ شش بدست و سبی؛ همه عالم چو باغ و بستانست؛ وین کریچه اش بر زندانست؛
دوم پر ریختن جانور را نامند کریز با اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف بای
کاز و پش کار را گویند و با اول مفتوح در عربی آواز کردن باشد مثل آواز گلو گرفته
و غرغره کردن و رسیدن موت و آواز گلو خفه کرده کریس و کریسه با اول و ثانی مکسور فریب
و چاپلوسی بود و مصدر آن کرسیدن باشد و در بعضی از فرهنگها با کاف عجمی نیز مرقوم است
کریشنگ با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و شین منقوطه موقوف دو معنی دارد اول مرغ
جنگی باشد و هم جوجهٔ هر مرغ را خوانند کریشنگ با اول مفتوح و ثانی مکسور دو معنی
و یای مجهول و شین منقوطه مفتوح بنون زده و کاف عجمی کو و مغاک را گویند کرم و کرمان با اول

مفتوح

مفتوح و ثانی مکسور دو معنی دارد اول اسم یکی از اجداد رستم بوده چنانچه رستم بن زال بن
نریمان بن کرمان و دوم نام شهر کرمان باشد فصل کاف عجمی گر با اول مفتوح ثانی زده بنج معنی
دارد اول بمعنی گراست دوم نام جوششی باشد مشهور حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
گر بخواهی بیج گر او گر کجا پرهیز کن؛ جهل گر است ای پسر پرهیز کن زین زشت گر؛ سیوم
بمعنی مقصود و مراد و لعبه حکیم سنائی راست بیت کای علم کام و گر ندهٔ تخم بی مغز بار
و برنده؛ عبد الواسع جبلی گفته بیت طاغیان را کرده یکباره جدا از کام و گر؛ باغیان را کرده
همواره بری از نام و نان؛ چهارم قدرت بود استاد فرخی نموده بیت ملک آن باشد کورا
بتیغ باشد دست؛ ملک آن باشد کو راهنر باشد گر؛ پنجم کننده و سازنده را گویند مانند آهن گر
و کاسه گر و کوزه گر و این کلمه بدون ترکیب در آخر کلمات معنی بخشد گرا با اول مفتوح جلم باشد
مولوی معنوی فرماید بیت ابنجنع خاین یکی گرا بود؛ ما گمان برده که هست او معتمد؛ حکیم ناصر خسرو
گفته بیت بنگر بچشم خاطر و چشم سر؛ ترکیب خویش و گسته گرا را؛ گرابون با اول مفتوح نام حوت مشک
که آنرا ابریون و گریون نیز خوانند و بتازی فوبا نامند و شرح آن در ذیل لغت ابریون مرقوم
شد گراز با اول مضموم چهار معنی دارد اول خوک نر را نامند دوم رفتاری از روی ناز و
تکبر و تبختر باشد اثیر الدین اخسیکتی در صفت اسب این دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت
ببری ز زلف سینه و ابری گراز گام؛ بحری نهنگ فتنه و کوهی صبا گراز؛ سیوم بیلی بود که بدان
زمین را بکنند حکیم فردوسی فرماید نظم بفرمود تا کارگر با گراز؛ بیایند چندی ز راه دراز؛
بیامد یکی مرد یزدان پرست؛ چو باد دمان و گرازی بدست؛ حکیم قطران بقید نظم آورده

بیت کراد مراد جوان نکذرد ز روی زمین چنانکه ناوک تو بکذرد ز روی کران جهارم شجاع و
دلاور را کویند خواجه عمید لوبکی کفته بیت دور سپهر مثل تو هرگز نیاورد از بهمن نیست
پهلو و شیرافکن و کران هم وکویند بیت ای کرازی که از سر شیران نظم کرزت برآورید دمار
گرازه با اول مضموم نام یکی از پهلوانان ایرانست که در جنک دوازده رخ سیامک نام پهلوانی
تورانی را بقتل رسانید کراس با اول مفتوح نکه ونواله باشد وآنرا بتازی لقمه خوانند استاد
عضایری رازی راست بیت جمله نعمتهای الوان بهشت یک کراس از خوان احسان تو نیست
گرامی بمعنی عزیز و مکرم بود کران با اول مضموم دسته جو وکندم درو کرده را کویند
استاد عضایری فرماید بیت یک کران از کشت زار خویشتن بهتر از صد خرمن از مال کسان
کرانخوار با اول مکسور بمعنی بسیار خوار باشد سیف اسفرنکی کفته بیت همچو خمارست در تو
نکرود جز بکرانخواری شراب شکسته کرداس با اول مفتوح چرخ روغن کر باشد کرای
با اول مفتوح پنج معنی دارد اول میل و رغبت باشد حکیم فردوسی فرماید بیت
بیک سو کرای از میان دو صف چه داری چنین بر لب آورده کف حکیم اسدی راست بیت بسو کند و
پیمان ابا من کرای فرستادم اینک خط من کوای دوم کرفتن بود حکیم فردوسی بنظم آورده بیت
کرفتم کمربند اسفندیار کرایید دست مرا داشتن خوار حکیم انوری کفته بیت بر سر جمع
نکوید کای قدر ترا آسمان پای سر کشت و زمین دست کرای سوم بمعنی کران و ثقیل
آمده حکیم فردوسی نظم نموده بیت زمین از کرانی شده سر کرای که بیچاره کشت این چاربای
چهارم حمله بود وصاحب فرهنک منظومه بنظم آورده بیت حمله بردن بود کرا ایدن

کارزارست

کارزارست جنک وکوشیدن پنجم پادشاهان تاتار را نامند چنانکه پادشاهان عجم را کی
و پادشاهان روم را قیصر و پادشاهان ترکستان را خان خوانند ابن یمین فرموده بیت
ای صبا لطفی بود کر بکذری یک صبحگاه بر جناب خسرو خسرو نشان کرای شاه کربال
با اول مکسور غربال باشد کربز با اول مضموم ثانی زده مکاره و محیل را کویند کفته اند
که حکمت را طرف اطراف افراط تفریط هست طرف افراط کربزی باشد وطرف تفریط جمود
و بلاهت و معرب آن جربز بود حکیم ناصر خسرو کفته بیت آنجا خوری که با تو باشد از آهرمن
جای ستم نیست آن و کربزی و فن کربکو و کربه بید با اول مضموم ثانی زده بید مشک باشد
ابن یمین فرماید بیت سر برآورد ازان کمینکه کربه بید از سهر صید چون همی بیند که پای بط برآمد از چنار
کرج با اول مضموم ثانی زده ولایتیست کرا کرجستان کویند مولوی معنوی فرماید بیت
در هوا میکرد خود بالای برج که هزیمت میشد از روی روم و کرج و با اول مکسور و ثانی مفتوح
بجیم عجمی زده کچ باشد که در عمارت بکار آید ابن یمین نظم نموده بیت نا بدار خاک و کچ و سنک
انجمن طاق کمر خاکش از مشک و کرج کافور سنکش کوهرست حکیم زجاجی در صفت بنای
کفته بیت بهم در پیوست فرزانه سنک در انجا بر داز کرج بوی و رنک کرد با اول مفتوح
ثانی زده یازده معنی دارد اول معروف چنانچه شیخ نظامی کفته بیت کرد بود خاک بر انگیخته
و بمعنی زمین نیز آمده هم شیخ نظامی بنظم آورده بیت جهان زد برا و تیغ زنکار خورد که زنکی زر
مرکب در آمد بکرد و شیخ اوحدی بمعنی خاک لطریق فرموده عموم بیت تن بی روح چیست مشتی کرد
روح بی علم چیست بادی سرد چون مآل این سه معنی یکیست وا زروی هم خاسته بیک معنی

فراز داده یکی نوشت دوم گردیدن و امراز گردیدن باشد زنده پیل احمد جام قدس سره فرماید
بیت اشتر بجز اسپی بگرد و صد گرد تو نیز ز بهر دوست گردی در گرد سیوم گردون و فلک
را گویند حکیم فردوسی گوید بیت که تا این زمان هر چه رفت از نبرد بکام دل ما همی گشت گرد
چهارم اسمیست از اسامی نیر اعظم شیخ نظامی در صفت چشمه حیوان فرموده بیت اگر چشمه
با سایه بودی صواب کجا سایه با چشمه آفتاب چو چشمه بخورشید شد خوشگوار چرا زیر سایه شد
آن چشمه سار بلی چشمه را سایه جو نیز کرد که این هست سوزنده و آن هست سرد پنجم بوی خوشبوی
و نساور است بیت گل راه گرد خیز دار کلاه تن سر راه دریغ بند و از هند چراغدان ششم بمعنی نفع
و فایده آمده شیخ اوحدی منظوم ساخته بیت سفر این کسان چه گرد کنند بجز از باد سر گرد کنند
هفتم عکس را نامند حکیم انوری فرموده بیت گر خام خست صبا رنگ رباحین از گرد چرا
رنگ دهاب روان را هشتم شاد و بیغم و شادی و بیغمی باشد مولوی معنوی نظم نموده بیت
آن یکی مرد بست قولش حمله درد و آن دگر مردی میان نی حمله کرد نهم غم و اندوه است شیخ
نظامی فرموده بیت جوابی که در گوش گرد آورد نیوشنده را دل بدرد آورد خوارزمی گفته
بیت بصحرا راهب عزلت نشین بود که در کیش مسیحایی قرین بود ز تنهایی مگر گردی بدل
داشت ز سودای جنون دردی بدل داشت و این لغت در معنی هشتم و نهم از اضداد
دهم بمعنی برق آمده حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت چو شد کشته شاه اسپ ابی چو گرد
بیامد بدان چشمه لاجورد یازدهم جنسی از ابریشم جید و سره را خوانند و با اول مفتوح
شجاع و دلاور و بهادر باشد حکیم فردوسی راست بیت ز شیران نزاید چنین مرد گرد

چه کرد

چه کرد از نهنگان ش باید شمرد و با اول مکسور چهار معنی دارد و با اول معروف دوم شهر را گویند
و آنرا بتازی مصر و مدینه و بلد نامند چون سیاوش گرد و دبه گرد که مراد از ان شهر
سیاوش و شهر دبه باشد حکیم فردوسی فرماید بیت همی رفت سوی سیاوش گرد بماه سفندارمذ
روز ارد دوم آمده گوید بیت کجا خوارشان داشت یزدگرد همه آمدند اندران شهر گرد سیوم
بمعنی جمع است و گرد آمده بمعنی جمع آمده باشد حکیم فردوسی درین بیت هر دو معنی را نظم
نموده بیت ز خلخ ان وانز مدو دبه گرد ز هر سو سپاه اندر آورد گرد چهارم خرگاه
را گویند و آنرا کردک نیز نامند هم حکیم فردوسی گفته بیت ز خاک اندر و خاک شد یزدگرد
چه گوی تو زین بر شده هفت گرد گردا با اول مفتوح ثانی زده بمعنی گرد است اسم
عنصری نظم نموده بیت کسی کز خدمت دوری کند هیچ برد و شمن شود گردون گردا گرد
آباد با اول مکسور نام شهر مداین است که آنرا طهمورس دیوبند بنیاد نهاد و جمشید
تا تمام رسانید گردلس با اول مضموم ثانی زده ستمگر و ظالم را گویند حکیم نزاری فرماید بیت
اگر حال رعیت هم برین رونق بود فردا ز تیغ زادکانشان بر شود بازار نخاسان خدایا شان
نگهدار ستی این بی زبانان را مگر تو هم از ایشان باز داری شر گرداسان گردان گرداندۀ
نوعی از کباب را نامند و آن چنان بود که گوشت مرغ یا گوسفند یا حیوان دیگر را در آب
بجوشانند بعد از ان آنرا بر از دار و های گرم کرده کباب کنند و آنرا گردنا نیز گویند و معرب
آن گردناج است مسعود سعد سلمان گفته بیت گرد شمنت ز ترس برآرد چو مرغ بر آذر چو مرغ
گرد گردان بگردنا گردباده گردباد را گویند سفاسطر نکی راست بیت تدبیر کارسازت بی دست برد حیلت

اندر غبار تهمت مانده چو گرد باده گردبر دست افزاری باشد که چو مدور بهای خیمه را بدان
سوراخ کنند تا طناب از آن بگذرد گردر با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح دو معنی
دارد اول زمین سختی را گویند که در دامن کوه باشد و در بعضی از فرهنگها بمعنی زمین
پشته و کوه و دره مرقوم است حکیم ناصر خسرو بنظم آورده بیت هوا چون گمیز ستمکاره
تیره ٭ سیاره چو رخسار مومن مجمّر ٭ شمال اندرو گرد بجنبد بناند ٭ فراز از نشیبی و از کوه گردر
حکیم و لولی راست بیت مثل ز باختر و خاور ار بخوانی شان ٭ دوند بت کنان کوه و گردر آتش وا
دوم عبارت از شهر و قصبه باشد استاد فرخی فرماید بیت دراز تر سفر او بدان رسی بود بت
کرده زده نکشت و گردر از گردر گردران با اول مکسور استخوان ران بود که بران گوشت
بسیار باشد حکیم سوزنی راست بیت دست بر رانش نهادم مشت زد بر گردنم ٭ این مثل بالا هم
آمد گردران بار کردنت ٭ سیف اسفرنگی گفته بیت لشکند گردران مرکب باد ٭ شیر الوان
نوبه پنجه رماه گردرو با اول مکسور ثانی زده تسبیح باشد از مروارید که بجهت خوشابندگی
زنان بر گردن و روی خود بر بندند گردک با اول مکسور چهار معنی دارد اول حجله را خوانند
شیخ نظامی فرماید نظم بیت دو گردک داشت خسرو و مهیا ٭ برآموده بگوهر چون ثریا ٭ بیت
یکی ظاهر ز بهر باده خوردن ٭ دگر پنهان ز بهر خواب کردن ٭ پری رخ را بسان پاره نور
سوی آن خوابگاه آورد شاپور ٭ گرفتش دست و بنشاندش بران دست ٭ برون آمد
در گردک بر و بست ٭ درین گردک نشسته خسرو و چین ٭ دران گردک فتاده شور شیرین
دوم حجله را گویند که بجهت عروس بیارایند مولوی معنوی نظم نموده بیت

بخر

بخر بانگ وقت شود نفیر ٭ چو بستی چون خمی در درون گردک ٭ سوم چیستان باشد و آنرا
بردک نیز خوانند و بتازی لغز گویند و بهندی پهیلی چهارم نانی بود که درون
آن قند و انواع مغزها مثل بادام و گردکان وغیره نهاده بپزند و آنرا کلیچه نیز نامند
گرد گریبان پیراهن باشد و آنرا گریبانچه و گریبه نیز خوانند و بتازی سربال نامند
مولانا غزالی مشهدی گفته بیت ما باده ایم و گرد گریبان ما خم است ٭ داریم نشاه که دو عالم
درو کم است گردکیر با اول مضموم ثانی زده و دال موقوف و کاف عجمی مکسور نام پسر افراسیاب
بوده حکیم فردوسی نظم نموده بیت در احوال بندی گو گردکیر ٭ کر از کوه بگذاشتی تیغ و تیر
گردن با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروف است و جمع آن گردنها باشد دوم قوی
و با قدرت را گویند و جمع آن گردنان بود مدیحاجی راست بیت حلقه در گوش در شاه
باد هر جا سروری است ٭ خاک زیر پای سلطان باد هر جا گردنیست ٭ شمس طبسی نظم نموده بیت
تا هیچ گردنی نزند لاف سروری ٭ گیسو کمند رزمگه و رنگار کرد ٭ گردنا با اول مفتوح
ثانی زده دو معنی دارد اول سیخی باشد که بدان کباب کنند امیر معزی در صفت بیابان
گفته بیت گرماش چون حرارت محرور در تموز ٭ سرماش چون رطوبت مرطوب در شتا
ریگ اندرو چو آتش و گرد اندرو چو دود ٭ مردم چو مرغ و باد مخالف چو گردنا ٭ حکیم سوزنی
فرماید بیت دشمن شکن شهی که چو عزم شکار کرد ٭ از هر کجا که روی نهند تا بهر کجا
آتش سنان نیزه چون گردنای وست ٭ دشمن چو مرغ گردان در گردنا کرد ٭ دوم نوعی
از کباب باشد و آن چنان بود که مرغ یا گوشت گوسفند و دیگر حیوانات را در آب بجوشانند

بعد از آن میان آنرا باز کرده پر کرده کباب کنند و آنرا گردان و گرده نیز خوانند و
معرب آن کردناج است حکیم قطران راست بیت کرد قوزی نه منبری کردن کنند با کبر زان
جانش را گردون کند بر آتش غم کردنا ؛ سوم گوشه عود و طنبوره و رباب و امثال
آن باشد که تار را بدان بسته بگردانند تا ساز آهنگ شود حکیم سنائی فرموده بیت
چه بهرام را بشکسته لطفش قبضه گاه ؛ چه بربط ناهید را بشکسته هزش کردنا ؛
ابو الفرج رونی گوید بیت شاخ امرود گوئی و امرود دسته و کردنای طنبور است
و با اول مکسور کاسه زانو باشد و آنرا بتازی رضفه خوانند کردنامه دعای باشد که
بر اطراف کاغذ پاره نویسند و نام غلام و کنیز گریخته را در میان آن رقم کنند و آن کاغذ
پاره را گاه زیر سنگ گران نهند و گاه در میان سوره یوسف علی نبینا و علیه السلام
بگذارند و گاه بمیخ بر ستون خانه بدوزند و در زیر زمین مدفون سازند تا گریخته
بجایی نتوانند رفت و باز بهمان شهر و ده باید و معنی ترکیبی این لغت شهر نامه است
چه بزبان پهلوی کرد شهر را گویند مولوی معنوی فرماید بیت بکرد نامه لطفم بهر
باز آرد ؛ خیال دوست بگراه اختیار آمیز ؛ امیر خسرو نظم آورده بیت کرد نامه است
که شه راهل بشر را کرده است ؛ شکل بندو برکه بود ابرو و بنا رست کردنگ و کردنگل با اول
مفتوح ثانی زده و دال مفتوح نون زده و کاف عجمی و بوت واحمق باشد کردنه
با اول مفتوح ثانی زده و دال و نون مفتوح چوبی را گویند که نان را بدان پهن سازند
و آنرا چوچه نیز خوانند کرده با اول مکسور ثانی زده چهار معنی دارد اول نوعی از نان باشد.

ملان

و آن معروفست نخستی راست بیت درویش را نسوز ماه رویان ؛ تنوری کرم دیده و کرده
در بست ؛ دوم پارچه زر و مدور بود که یهودان بفرموده حکام بر کتف خود میدوزند تا از
مسلمانان متمیز گردند و آنرا بتازی غیار خوانند حکیم نزاری گفته بیت کرده بر دوش لهت و درم
حلقه در گوش ساجد لائم ؛ سوم گرد بالشت را نامند چهارم هر چیز مدور را خوانند کرده بان
با اول مکسور ثانی زده نگاهبان باشد کرزش با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوط
مکسور بمعنی تظلم و دادخواهی باشد شمس فخری راست بیت مگر سر گرانی کرزش تواند
که بر دارد از مملکت رسم کرزش ؛ کرزم با اول مضموم و ثانی مفتوح بزای منقوط زده
نام برادر اعیانی اسفندیار است حکیم فردوسی فرماید بیت بهر جا که بودی به بزم و
به بزم ؛ براند در و دو نفرین بدی بر کرزم ؛ کرزمان با اول مفتوح ثانی زده آسمان را گویند
و بتازی فلک خوانند و در بعضی از نسخ با اول و ثانی مفتوح بنظر رسیده چنانچه دقیقی
گفته بیت مه و خورشید با برجیس و بهرام ؛ زحل با تیر و زهره بر کرزمان ؛ همه حکمی
بفرمان تو دارند که یزدان مر ترا داده است فرمان ؛ شمس فخری نظم نموده بیت
تا بود خورشید و مه بر کرزمان ؛ تا بود در کان عقیق و بهرمان ؛ تا بود در کان
جنبش تیغ خسرو آفاق باد ؛ کوه خارا بر مثال بهرمان ؛ کرزن با اول مفتوح ثانی زده و
فتح زای منقوط تاجی بوده مرکب از زر و طلا مکلل بجواهر نفیس بزرگ و سنگین که بر بالای
تخت محاذی سر ایشان بزنجیر زر آویختندی و در تاریخ طبری مسطور است که در کرزن
صد دانه مروارید بود و هر یکی چند بیضه کنجشک و آنرا بتازی قنقل گویند مولوی معنوی.

فرماید بیت سرنادان شود پست و دل غافل شود تاریک ازین افروخته در با دین افراخته
کرزن حکیم سوزنی راست بیت شاهیت او بملکت مردی و مردمی کز فضل هست گنجش
وان جود کرزنش کرزه با اول مفتوح ثانی زده در فرهنگها مرقوم است که جنسی از مار بزرگ
باشد که زهر او زیاده از ماران دیگر بود و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که ماری بود
رنگین و پر خط و خال که هیچ تریاقی بزهرش مقاومت نکند حکیم ناصر خسرو گفته بیت
مهری مار کرزه است از و دور باش که بدتر از مار کرزه کژدم حکیم سنائی راست بیت
هست چون مار کرزه دولت دهر نرم و رنگین و اندرون پر زهر و ازین جهت امیر خسرو
چنان استفاده میکرد که کفچه مار را نامند بیت نزلی صهباست این کاسه که دارد آسمان
تربی حلواست آن کفچه که دارد کرزه مار و در بعضی از ولایات وارالمرز موش نامند

حلوا

کرزه گاو پیکر و کرزه گاو چهر و کرزه گاو سار و کرزه گاو سپر و کرزه گاو میش نام گرز
افریدون است که بر هیات سر گاو میش ساخته بوده اند حکیم فردوسی فرماید بیت
بجهری بگرز بد چون پیل مست یکی گرزه گاو پیکر بدست سیفا اسفرنکی راست بیت
شود شیران میان را ز گرزه گاو چهر او سواد چشم در کله چون سنگ سرمه در هاون
حکیم فردوسی گفته بیت بهر یک ز ما بود پنجاه پیش سرافراز و با گرزه گاو میش
کرزین با اول مکسور ثانی زده و زای منقوطه مکسور و یای معروف سه معنی دارد اول
بمعنی کرزن است که مرقوم شد دوم تبر را گویند سیوم زنجبیل باشد کرس با اول
مضموم ثانی زده گرسنگی باشد بسحاق اطعمه گوید بیت کرس از دلم ببرد غم زلف و خال دوست

جان

جان با خیال رشته فتاد از خیال دوست کریت با اول مفتوح مست طافح و مدهوش را
گویند مولوی معنوی فرماید بیت باز رسید مست ما داد فتوح بیت ما کرد بهار بیت تو
شاد و خوش و کریت لو بزبان علمی اهل هند مزه و برون نقد و مانند آن باشد کرستود
و کرستون با اول و ثانی مفتوح کیان باشد و معرب آن فرسطون بود و زین کتاب راست
بیت خواهی بحسابش ده و خواهی بگزاف خواهی تر ازو ده و خواهی بکرستون کرسیوز
با اول مفتوح ثانی زده و سین مکسور و یای مجهول و واو مفتوح و زای منقوطه نام برادر
افراسیاب باشد کرشاسپ دو معنی دارد اول نام یکی از اجداد رستم است دوم نام پسر طهماسب
زو است که در حیات پدر پادشاه شد و در حیات پدر در جنگ افراسیاب کشته شد
و آنرا کرشسپ و کرشاسف نیز گویند کرشال با اول مفتوح نام حیوانیست که از خرس و
شغال متولد شود و از هر دو نفسی و خاصیتی داشته باشد کرغست بمعنی برغست است
که در فصل با از همین باب مرقوم گشت کرفت و کرفه با اول و ثانی مکسور دو معنی دارد
اول بمعنی طعنه بود و آن زدن نیز ما شده و سخنی را بطریق سرزنش گویند با متعارف
طعنه و کرفت و کرفه خوانند مولوی معنوی راست بیت فرخ اسیر لائق حلقه زر است
زر عاشق روی زرد اصفر است از کرفت من زجان اسیر کنید گرچه اکنون هم گرفتار
منید حکیم سنائی فرماید بیت هست فلک را بطبع خاصه بر اهل هنر رسم گرفته زدن خلق
دغا باختن شیخ نظامی گفته بیت زهره مکش سوی بکار خویش کرفه مزن بر گرفتار خویش
دوم بمعنی غرامت و تاوان آمده عبید زاکانی نظم نموده بیت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال

بی بر ستاره دست و نه بر آسمان گرفت **گرگ** با اول مفتوح ثانی زده کسی را چارپایی را
گویند که گرگ برآورده باشد شاعر در هجا گفته **بیت** مردار و بدنهاد و دغل طور و ناشناس
چون مادیان پیر همه گرگ و بی تمیز **گرگان** با اول مضموم نام شهریست که دار الملک استرآباد
بود و معرب آن جرجان باشد حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** بمسجد خواندت موذن چو گرگس
زنان فرو لنگی ز روی چون گرگ پویان گر گرگان خواندت سلطان **گرگانج** نام دار الملک
ولایت خوارزم است و آنرا معرب ساخته جرجانیه گفتند و ترکان اورگنج نامند حکیم انوری
فرماید **بیت** مرحبا ملک خراسان داد یزدانت کجا باشد از بلای غیرت خاک ره گرگانج دکان
گرکاو با اول مضموم ثانی زده نوعی از پای افزار باشد که شاطران و پیاده روان
پوشند شیخ آذری گفته **بیت** بجست و جوی تو گردون چو عزم راه کند ز نعل ثور کند
پای ماه را گرکاو مولانا عبد الرحمن جامی بنظم آورده **بیت** کهنه گرکاو در برابر داشت
گرد در پا و گرگ دو برداشت **گرگج** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح سرکوب
باشد که از سنگ و چوب و گل بجهت گرفتن قلعه بپا زنند **گرگر** با هر دو کاف عجمی مفتوح
با هر دو را زده سه معنی دارد اول نامیست از نامهای باری تعالی عز اسمه و معنی
آن صانع الصنایع است حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** برآمد ز کوه انگه آرام و جنبش
نه و داد و ده هر یزدان گرگر دوم مسعود سلمان راست **بیت** بی رنج بکام دل رسیدم
از یاری بخت و عون گرگر سوم تخت پادشاهان را گویند حکیم خاقانی نظم نموده
بیت از پی تعظیم سکاش را زرد و بنای هند شاه چین را چنبان د بهم و گرگر ساختند
حکیم

حکیم قطران منظوم ساخته **بیت** پناه گرزن و گرگر ستون تخمه و لشکر چراغ گوهر و کشور ابو
منصور جستو دان سوم نام قصبه ایست از ولایت آذربیجان هم حکیم قطران گفته **بیت**
نحس گردون باد اندیش تو زان پیوسته شد تا شدی پیوسته تو با شهریار گرگری
و با هر دو کاف مضموم سخنی را گویند که کسی از روی خشم در زیر لب گوید و آنرا دندنه نیز خوانند
و با هر دو کاف مکسور غله باشد گرد و سیاه رنگ که از نخود کوچکتر بود **گرگس** با هر دو کاف عجمی
مضموم غله بود که هنوز خوب نرسیده باشد و آنرا درمل و دملی نیز گویند **گرگوز** با هر دو کاف
عجمی مضموم دو معنی دارد اول ضابط ولایت را گویند دوم نام پهلوانی بوده که افراسیاب
بیاری پیران فرستاده بود **گرگوی** با اول مفتوح نام یکی از پهلوانان تورانیست که
بمدد افراسیاب آمده و افراسیاب او را بیاری پیران برای جنگ طوس و رستم فرستاد
گرگین با اول مضموم نام یکی از پهلوانان ایرانیست **گرگینه** با اول مضموم پوستین را
گویند شیخ نظامی فرماید **بیت** دمادم فرو گیر چون چشم گرگ شده کار گرگینه دوزان
بزرگ هم گوید **بیت** ز باران کجا ترسد آن گرگ پیر که گرگینه پوشد بجای حریر
گرم با اول مضموم ثانی زده دو معنی دارد اول غم و اندوه سخت باشد حکیم ناصر خسرو
گفته **بیت** زانچه داری نصیب نیست ترا جز شبه رنج و گرم و گداز حکیم اسدی فرماید
بیت گرایش کشد بزری و ناز فزون تر و به رنج و گرم و گداز دوم بمعنی گرفتن اندک
چیزیست از جمله طلب بسیار **گرمابان** و **گرمابه** و **گرماوه** حمام باشد بدیع بیهقی در قصیده
خویش گوید **بیت** بانگ ماهی بریان در شب بزغاله بحرمت رسن دلو و چاه گرمابان **گرمافزای**

نام ماه سوم است از سال ملکی کرمائیل با اول مفتوح نام پادشاهزاده بوده و شرح آن در فصل
ارمائیل مرقوم گشت کرمک باقلی بود که در آب جو نشانده باشند حکیم سنائی فرماید بیت باقلی سنده
کن و در راه چند ازین باقلی نو کرمک خواه ابو اسحاق اطعمه گوید بیت آل برمک در کرم کرمک فروش
این و رند این سخن برمک مشکویم که هست این مشهر کرمنج با اول مضموم میخ بزرگ باشد چوبی
یا آهنی که بر دو سوی طویله در زمین فرو برند و اسپان را بدان به بندند کرنج با اول مضموم و
مکسور نخود زده برنج باشد استاد فرخی فرماید بیت ای بکوپال گران کوفته بلا را
چون کرنجی که فرو کوفته باشد بجواز رفیع الدین نیشابوری راست بیت تا چون کرنج خود تو
ناید برون ز پوست باعث خوش نپخت مراپیچ گونه ماش کرنگار با اول مضموم و ثانی مکسور بمعنی
غواشاست که مرقوم شد و آنرا تازی شوکة الحائک خوانند و بهندی کوبچه نامند کرنگ با اول
و ثانی مفتوح لشکرگاه و جنگ گاه باشد و با اول مکسور درهم شکسته را گویند کرنه با اول
مضموم نام گیاهیست کروزه با اول و ثانی مضموم و واو مجهول و زای منقوط مفتوح و های مختفی
بمعنی جمع و گروه مردم باشد کروغ با اول و ثانی بمعنی دروغ باشد حکیم فردوسی فرماید بیت
یکی و دیگری زن برین هم نشان کروغ از گناهست بر سرکشان کروکان با اول و ثانی
مضموم آلت تناسل بود و آنرا لمد نیز گویند حکیم سنائی گفته بیت جز غزی را نهلی بهر کروکان
قوی کره چون کادن سک کادن او و پر شود حکیم سوزنی راست بیت ای پسر تا بمیان
های تو در نگرستم جز بیک چشم کروکان تو ننگریستم و با اول مکسور و ثانی مفتوح
مرهون باشد امیر خسرو فرماید بیت شه کم کشته هوش یافته جان بجهد بن حرش جانی کروکان

کردکر

کردکر با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و کاف عجمی مفتوح اسمیست از اسامی باری تعالی
جل شانه و معنی آن مرادبخش باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت فرزند تو امروز بود جاهل
و عامی فرزدات چه فرباور سد پس کردکر حکیم خاقانی در مدح مقتفی عباسی گفته نظم ختم کمال
گوهر عباس مقتفی کاعزاز یافت گوهر آدم ز جوهرش از مصطفی خلیفه و چون آدم معنی
از خود خلیفه کرده خدای کردگرش کروه با اول و ثانی مضموم و واو مجهول و های اول مفتوح
و ثانی مختفی بمعنی کلوله باشد مانند کلوله ریسمان که عورات میریسند و آنرا فرموک و دوکی نیز
نیز گویند و کلوله توپ و تفنگ و منجنیق و کلوله که از کمان گروهه پرتابند و کلوله خمیر که آنرا زواله
نیز نامند و حلوای که کعب الغزال هم میگویند و آن بشکل کلوله باشد و آنرا کرچه نیز نامند
حکیم سوزنی بمعنی کلوله ریسمان نظم نموده بیت بنجار الخ بد بدسوی سهرت رد که بنوردیی الخیار
کرو به مادر حکیم نزاری نیز بمعنی کلوله ریسمان نظم نموده بیت بر خود مثن ای خواجه که گر همچو
کروهه تا آخر سر رشته خود باز دو بیدم و شرف شفروه بمعنی کلوله که از کمان کروهه اندازند
گفته بیت ترکان نوجون و ثاق مشرق شمشیر زن و فلک سوارند صد مهره بیک کمان کروهه
در دامن آسمان نشانند امیر خسرو گفته بیت مبین این سو که جانم از خیال مهره چشمت چو کنجشکی
کروهه خورده در تاپاک خواهد شد شرف شفروه بمعنی زواله فرموده بیت چو تو ترتیب نان
و خوان سازی مه کروهه سپهر لاوک باد کره با اول و ثانی مفتوح سو باشد و مو بن آن
چرخ است و با اول و ثانی مکسور دو معنی دارد اول معروف دوم وبال باشد شاعر گفته
بیت دران غوغا که تاج الجاکره بود سری برداز میان کز تاج به بود کره کردان نام نابت کرهم

اوردە ود

مخففا کروه باشد که مرقوم شد شیخ نظامی بنظم آورده بیت چنان زد بر و کر منجنیق کوه
در آب دریا غریق کری با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف هر پیمانه را گویند خواه آن
جریب باشد که پیمانهٔ زمین است و خواه گز که زمین و جامه و امثال آن بدان توان پیمود و خواه
کیله که پیمانهٔ غله و خواه بنگانی که پیمانهٔ ساعت بود و آن چنان باشد که جامی که از مس بسازند
و در بن آن سوراخی کنند بعنوانی که چون آنرا بر زبر آب بگذارند بعد از منقضی شدن یک ساعت
نجومی آن پر آب شود و در بن آب نشیند حکیم انوری بمعنی جریب بنظم آورده بیت کور رس
مرو منصور انکه در هفتاد و سه سال شعر نشنید و نگفت اینک دلیل مهتری نانه پنداری که
باعث بود بخل و رایرانی در کسی چون ظن بری چیزی کزان باشد بری زانکه امثال مرا بی
شاعری بسیار داد کاخهای چار پوشش با عنای چل کری حکیم سنائی بمعنی گز نظم نموده
بیت باش تا چون چشم نرگان خشک گردد کور تو گرچه خود را کور سازی در مسافت ده کری
حکیم خاقانی بمعنی کیله گفته بیت چرخست و خوشهٔ زر کاتش مدار چشم کان صاع کو دیدم
دو کری یک قفیز هست حکیم قطران نیز بمعنی کیله بسته بیت و هدا و بیم تقبطار و بوا قبت
بکنج و هدا و زر بانبار و لای بکری و مثل پنگان را از بن در ذیل لغت کربال مرقوم خواهد
شد و با اول و ثانی مکسور و یای معروف کریه و امرار کریه کردن بود حکیم سنائی فرماید
بیت چه از و کس بهیده از بشری در طلب کاه خنده کاه کری حکیم انوری راست بیت کر بخندم
و آن بهر طرب است کو بد زهر خند ور بگریم و آن بهر و زبست کو بد خون گری و با یای مجهول دو معنی
دارد اول کره را گویند منوچهری گوید بیت چون باز کری من بگشایم تو بربندی

دربار

دربار کری پنج بسه بندم بگشائی دوم کردن باشد و ازین سبب بخیهٔ جامه را کریبان خوانند
یعنی نگاهدارندهٔ کردن و از زیر بیان محلی را که محاذی کردن گوسپند باشد کربگاه نامند
یعنی جای کردن کربال تخته را باشد از هفت جوش که چون از زمان ساعتی بگذرد و کری که
بنگان باشد در بن آب نشیند چوبی بر آن تخته بزنند تا صدا کند و بدانند که چند ساعت از
روز یا شب گذشته سیر مغنی نظم نموده بیت وانی چراست ناله کربال هر کری یعنی که این
سرای مقام درنگ نیست حکیم محمد رضای حکمی تخلص راست بیت کربال که نوحه میکند گاه کری
وانی غرضش چیست ازین نوحه کری یعنی که کری کری شود عمر تو کم پیمانهٔ عمر پر شود تا نگری کرباسه
هر این را گویند و آنرا اکرته نیز خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید نظم امروز همی مطربان بخشی
ثوب شطوی و شوکرکانی وز دست چو سنگ تو نیز باید موزون بمثل یکی کرباسی کریغ با
اول مضموم بمعنی گریز باشد حکیم سنائی فرموده بیت مرد را کلفش است سایه تیغ در نه گیرد چه
هنر راه کریغ حکیم فردوسی راست بیت کس از داد یزدان نیابد کریغ اگر چه بپرد برآید بمیغ
کرعیانه با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و واو با الف کشیده و زای منقوط مفتوح نار باشد
اثیرالدین اخسیکتی فرماید بیت ز نرمه مختصر بافت ثابح کل منظوم چو باد کرد کرعیانهٔ شجر منثور
کریون با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی بریون است که مرقوم شد کریوه کوه پچه
و پشتهٔ بلند را گویند شیخ اوحدی فرماید بیت دیده انداز پس کریوهٔ غیب رب جود ابد شد
لاریب امیر خسرو راست امیر خسرو راست بیت رهای راچه سان سازم تدبیر کریوه بست
و سیلاب اسمان کبر فصل الکاف مع الزای کز با اول مفتوح دو معنی دارد اول چوبی را گویند اعلم از آنکه

سیلاب اگر آکنده باشد با آدمی امیر خسرو فرماید بیت لری کنند ناهموار درپیش که باد ازوی اکبر
درتنگ خویش دوم بخل باشد ابو الفرج رونی راست بیت در بخش دولت و فلک عرض درسات
این دست بلر کرده وان پشت خمید است سوم لاغر و ضعیف بود و با اول مضموم نام طایفه ایست
از مردم صحرانشین هم امیر خسرو گفته نظم ملک کز لشکر آفت سگالش چو موی لر پریشان و بد
حالش نزشش پر وکشت چون افغان جنگی ولی همچون کلاه لر به تنگی لرد با اول مفتوح ثانی زده
میدان را گویند یکی از فضلا بقید نظم آورده بیت تا خنجر تو گشت جگرکاو در نبرد کلگون زخون
خصم و غاشد فضای و صدائی در نبرد هر موز بهست که به برد امیر اشتهار دارد فصل میم با اول
مفتوح دو معنی دارد اول عدد پنجاه را گویند چه نزد محاسبان فارس مقرر است که چون عدد
به پنجاه رسد گویند که یک مر شد و چون بصد رسد گویند که دو مر شد و قس علی هذا حکیم خاقانی
فرماید بیت مر کامرمن حساب العمر چون به پنجه رسد حساب مر است مولانا عبد الرحمن جامی نظم
نموده بیت مر بود پنجاه و چون آمد دو مر ابیات آن در صفا محکمی شاید که گویم مر است دوم
از کلمات زاید باشد که از برای حسن کلام گویند مانند آنکه مر او را گفتم و مر او را دیدم مراد آن
باشد که با او گفتم و او را دیدم و در عربی بمعنی شمار آمده استاد فرخی این هر دو معنی پارسی و
عربی را بنظم آورده بیت نه لشکری که مر او را کسی بداند حد نه لشکری که مر او را کسی بداند مر
وگاه افاده معنی حصر نیز کند چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت مر او را رسد کبریا و منی که ملکش
قدیم است و ذاتش غنی یعنی همین او را رسد کبریا و منی مراغه با اول مفتوح نام شهریست
از ولایت آذربیجان اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت هزار شهر گشادی به تیغ کشورگیر

مراغه نیز

مراغه نیز بجنبیل گرفت کمان الکار و در عربی بمعنی غلتیدن آمده امیر خسرو فرماید بیت نظاره گی
روانی این شور بر ورق گوی مراغه بکل تر میکند شمال مرج مرغزار باشد شمس فخری راست بیت
بو اسحاق دارای دوران که چرخ سعادت در احوال او کرده درج ز مهرش مبادا تهی هیچ دل
ز فرمانش خالی مبادا ایچ مرج شاعر گفته بیت هوا سر بسر مشک سارا گرفت زمین مرج تا
مرج دیبا گرفت و در عربی بمعنی ادهم کشودن و چراگاه و مرغزار آمده و با اول مضموم هم
عربی نام شهریست در کوهستان و با اول و ثانی مفتوح هم در عربی جنبیدن خاتم در انگشت
و جنبیده شدن و تباه شدن و آشفته شدن باشد مرجک با اول مفتوح ثانی زده و جیم
مضموم و میم مفتوح بکاف زده نام غله ایست که آنرا بتازی عدس و بهندی مسور خوانند
مرخشه با اول و ثانی مفتوح نحس و شوم باشد منجیک گفته بیت آمد نوروز و زو نو دمید بنفشه
بر من فرخنده باد و بر تو مرخشه و با اول مفتوح ثانی زده تخن بود مرداب با اول مفتوح ثانی
زده برکه و آبگیر بزرگ عمیق پر طول و عرض را گویند مرداد با اول مضموم ثانی زده سه معنی دارد
اول نام فرشته ایست که موکل است بر فصل زمستان و تدبیر امور و مصالحی که در ماه مرداد
و روز مرداد واقع شود بدو متعلق است حکیم فردوسی نظم نموده بیت زهر چه بکام تو ایزد بداد
ز مرداد باشد ازو بر و بوم شاد هم گویند این بیت چنان استفاده میکرده که مرداد
بر چارپایان موکل باشد بیت ز خورداد باشد ز بر و بوم شاد تن چارپایان ز مرداد باد
دوم نام ماه پنجم بود از سال شمسی و آن مدت ماندن نیر اعظم است در برج شیر که آنرا بتازی
اسد خوانند شیخ نظامی فرماید بیت سواد میتر نگاه جمشید درخشش ارغوان و سبزه اش بید

هم فضلش چو مراد جلالی نمودی محن او از سبزه خالی استاد فرخی راست بیت تا بمرداد کرم
کرد و آب نابد بماه سپرد و کرد و باد روز نکارش خجسته باد و بر تو مهرکان فرخ و همایون باد
مرداد نام روز هفتم است از هر ماه شمسی و بنابر قاعده کلیه که نزد پارسایان مقرر است که چون نام
روز با نام ماه موافق آید روز را عید گیرند درین روز از ین ماه عید کنند و جشن نمایند و
آنرا جشن نیلوفر خوانند و گویند که هر کس که درین روز حاجت از پادشاهان و بزرگان
خواهد البته بزودی روا گردد حکیم قطران گفته بیت در مه مرداد بفیروزی منجوز بگذار بفیروزی عید
مهرداد و مردارخانه خانه را زن و باشد که دران خانه مهره در ششدر افتد مردگیران نام
جشنی است که مغان در پنج روز آخر اسفندارمذ ماه کنند و درین پنج روز زنان از مردان
آرزوی که دارند بخواهند و بر مردان تسلط نمایند لهذا آنرا مردگیران خوانند و درین روز
از طلوع آفتاب از برای دفع هوام رقعه کژدم نویسند و شرح آن در ذیل رقعه
کژدم در رلغات مرکبه از خاتمه مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی مردم زاد آدمی زاد
باشد مولوی معنوی فرماید بیت فرشته رست بعلم و بهیمه رست بجهل میان هر دو
منازع بماند مردم زاد سیف اسفرنگی راست بیت اگرچه دمدمه جاه دیر می ماند نشو نیک بود
زنده نام مردم زاد و مردم گیا و مردم گیاه بمعنی سرنگ است که مرقوم گشت حکیم سنائی گفته
نظم مثل تخت برو زنگ و نبرد همچو مردم گیا نمودی مرد حکیم انوری فرموده بیت باد صبا
که فعل نبات خانت بود مردم گیاه شد که نر مرد است و ماده زن است مردمه مردمک چشم باشد و آنرا تازی
انسان العین گویند حکیم خاقانی نظم نموده بیت مردم مجوی و یار مخواه از جهان که هست

جهان

نادر

یاری و مردمی همه ماری و کژدمی چون هر دو میم مردمه در چشم کاینات کور است بهر تو
مردمه چشم مردمی مردوس با اول مفتوح ثانی زده کندنای شامی را گویند مرده ریگ و مرده
ریک چیزی را گویند که از مرده باز مانده باشد و آنرا بتازی میراث خوانند حکیم فردوسی
راست بیت بگیتی ور از مرگ خشنود گیست که فرجام کارش بدانند که چیست همه دو جهان
مرده ریگ مانده از و بماند آن گنج پادشاهی و رنگ و بو حکیم زجاجی نظم نموده بیت
بماند این همه مال از و مرده ریگ اگر نامری بود اگر قادری مولوی معنوی فرماید بیت
از مزاج ار جمع آری ننه چو ریگ آخر آن از تو بماند مرده ریگ هم او گوید بیت اشتر تنگ
کلی بر پشت تست کز نیش در تو صد گلزار رست میل تو سوی مغیلانست ریگ تا چه گل چینی
ز خاک مرده ریگ مرز با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول زمین بود امیر خسرو راست
بیت ز انبوهی خلق هر بوم و مرز گران چو دریا در آمد بلرز حکیم اسدی فرماید بیت
همه سنگ خار است آن کوه و مرز تهی یکسر از میوه و کشت و ورز دوم زمینی را گویند
که مربع ساخته کنارهای آنرا بلند کنند و در میانش چیزی بکارند و آنرا کرد و کرده نیز نامند
استاد فرخی در صفت بهار نظم نموده بیت تیغهای کوه از و پر لاله و پر سوسن است مرزهای
باغ از و پر سنبل و پر سبزه است شهریاری گفته بیت از مرزهای سنبل و سوسن نمانده را
امروز خط و خد بتان مانده یادگار سوم بمعنی مجامعت و مباشرت آمده و در رویه چیزی را بچنگال
گرفتن بود با آهستگی و چیزی را بر بدن و خراشیدن باشد و با اول مضموم دو معنی دارد
اول مقعد را گویند مولوی معنوی منظوم ساخته بیت چند گوید نغمهای گرز شان

بر سر هر شاخهای مرزستان؛ حکیم سوزنی گوید بیت بر در مرز جوانیان تو بهنگام جماع
تیز چون زمزمهٔ نای شبانان آرند؛ دوم موش را گویند و لهذا گیاهیست دوائی خوشبو
که بگوش موش شبیه است آنرا مرزنگوش گویند یعنی گوش موش مرزبان با اول
مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح حاکم و میر سرحد را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت
چو در کابل این داستان فاش گشت؛ سر مرزبان پر ز پرخاش گشت؛ مرزبطان و
مرزغن با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح دو معنی دارد اول دوزخ را گویند
و گاه بمعنی آتش نیز آمده و آنرا مرغزان هم گویند حکیم سنائی فرماید بیت ای بهشته
دل بحرص و آز کرده مرتهن؛ داده یکباره عنان خود بدست اهرمن؛ هیچ نندیشی که با خود چون
بود انجام کار؛ مرغزار آید جزای فعل تو یا مرزغن؛ دوم گورستان باشد مرزنگوش با اول
مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح نوعی از ریحان باشد که در غایت سبزی و خوشبوی
بود و شعرا بر این اعتبار زلف و خط خوبان تشبیه کنند شیخ نظامی گفته بیت چو مرزنگوش خطش
بر دمیده؛ ببین حل ز جو طره سپر بریده؛ و معرب آن مرزنجوش است و آنرا بتازی اذن الفار
و بیونانی مردقوش و بهندی دونه نامند مرز و مرزدی زمینی را گویند که زراعت کرده
باشند و آنرا مرز نیز خوانند استاد فرخی فرماید بیت کوه و دره بند مرا زآرزوی غزو
خوشتر بود از باغ و بهار و لب مرزدی مرزه با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح
سه معنی دارد اول چراغدان باشد و در بعضی از فرهنگها بتقدیم زای منقوطه بر رای مرقوم است
دوم مال کلکار را گویند و آن انگاره است که بدان دیوار را کاهگل کنند سوم نوعی از حشرات

وآن

و آن بستانی بود و ورق آن دراز باشد و آنرا بتازی شطره نامند مرس با اول مفتوح
ثانی زده نام یکی از آتش پرستان بوده و بعربی چهار معنی دارد اول بهم سرشت مالیدن
است چیزی را دوم خاییدن کودک بود انگشت را سیوم نهادن خرما باشد در آب و شیر و امثال
آن چهارم پاک کردن دست بود بمندیل و با اول و ثانی مفتوح هم در عربی دو معنی دارد اول
ریسمان باشد دوم کارزار کردن مرد بود بغایت شدت و با اول و ثانی مکسور هم در عربی
مردی را گویند که درمان چیزها نیکو کند مرست با اول و ثالث مفتوح بمعنی همانا آمده استاد
فرخی نظم نموده بیت سرا و باغ چو بی کدخدای خواهد ماند گل و بنفشه مرست و سرا و باغ مرست
مرغ با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نوعی از سبزه باشد که حیوانات آنرا برغبت
تمام چرا کنند و آنرا فرزد و فرزه و فریز نیز گویند و بهندی دوب خوانند مولوی معنوی گفته
بیت ای جان مرغ و یاسمین ای شمع افلاک و زمین؛ ای مستغاث العاشقین ای شهسوار هل اتی
و مرغزار زمینی را نامند که در و مرغ بسیار رسته باشد حکیم انوری فرماید بیت
صبا بسبزه بیاراست دار دنیی را؛ نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را؛ دوم نام شهریست و در
غلتیدن ستور در علف و تمام گیاه را چریدن بود و با اول و ثانی مفتوح هم در عربی آب
دهن را گویند و با اول مضموم شعبه دارد اول بحر و غیث دوم آفتاب را نامند شیخ نظامی
این دو معنی را بقید نظم آورده بیت تو دی صبح را شب افروزی؛ روز را مرغ و مرغ را روزی
استاد راست بیت بود طعمهٔ باز تو مرغ روز؛ نهم همچو راتب بود شب فروز؛ سوم پنجهٔ زنجبیل را
گویند مرغاب با اول مضموم ثانی زده نام رودخانه ایست که از پهلوی شهر مرو میگذرد و آنرا

مرور و دو نیز گویند مرغز با اوّل مفتوح ثانی زده و غین منقوطه مفتوح بزای منقوطه زده نام
موضعیست مولوی معنوی راست بیت گرچه هردو بر سر یک بازی اند هردو با هم مرغزی
و بازی اند مرغ زبانک با غین موقوف بر درختیست که بر شکل زبان گنجشک شود و آنرا
بتازی لسان العصافیر خوانند مرغزن با اوّل مفتوح ثانی زده و غین و زای منقوطه مفتوح
گورستان را گویند و آنرا مرزغان و مرزغن نیز خوانند چنانچه مرقوم شد امامی هروی
گفته بیت آنجهانداری که کشت اندر نبرد مرغزار زخم تیغش مرغزن مرغ زیرک مرغی
زخم
را گویند که مانند طوطی سخن گوی شود و سیاه رنگ باشد و آنرا سار و سارک و شار نیز گویند
حکیم اسدی فرماید بیت چون شناسد جای خود را مرغ زیرکسار ما همچو ما پیدا کند لذر
زمین آثار ما مرغ شب آویز نام مرغیست که همه شب خود را بپای از شاخ درخت آویزد و حق
حق گوید تا زمانی که قطره خون از گلوی او بچکد شیخ نظامی نموده بیت نهاده نام آن بیک
شبدیز بر و عاشق تر از مرغ شب آویز همو گوید بیت منم در آه و مرغان شبخیز همه شب
مونس مرغ شب آویز مرغک دانا طوطی باشد کمال اسمعیل فرماید بیت کنایه از قلم است
مرغک دانا عبارتست از سخن تست گنج بادآورد همو گوید بیت تعالی الله چه گلستان این که جو
مرغک دانا همی بوید بعزّ سرمعاش عالم در دعوی مرغوا با اوّل مضموم ثانی زده فال
بد و نفرین باشد حکیم قطران بمعنی فال بد نظم نموده بیت گردد از مهر تو نفرین موالی آفرین
گردد از کین تو مروای معادی مرغوا حکیم سنائی بمعنی نفرین گفته بیت شاه را گفت معسدی
احوال که کند مرغوا بجان تو زال مرغول و مرغوله دو معنی دارد اوّل پیچ و تاب را گویند و موی

وزلف

وزلف خوبان و آواز مرغان و مطربان را بسبب پیچ و تابی که در آنست نیز مرغول و مرغوله
خوانند مثل پیچ و تاب حکیم سنائی فرماید بیت جعد مفتول جان گسل باشد زلف مرغول
دل باشد مولوی معنوی فرماید بیت شانه کن مرغول زلفش با کلاه گرد نفشان از رخ چون
آفتابش تمثیل موی و زلف شیخ نظامی نظم نموده بیت متن بر یکی آسمان گون زده حور مرغول
زنگی گره بر گره خواجوی کرمانی گفته بیت کج نهاده کلاه از مستی و گشوده قبا جام می بر کف
و مرغول مسلسل بر دوش تمثیل آواز حکیم خاقانی منظوم ساخته بیت نو و دست
دستان و مرغول مرغان کز غول صد دست دستان نماید امیدی گوید بیت
کنون کز سر سرو پای صنوبر کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر دوم بمعنی نشاط و خوشی
باشد سیف اسفرنگی نظم او نموده بیت آن دمی گو بخند از شکر مرغول کند از خجالت
تن شکر بگداخت اندر خوی مرک با اوّل مضموم ثانی زده کاف عجمی موقوف آب بینی را گویند
که غلیظ و ستبر باشد و آنرا خلم نیز خوانند مرک موش سم الفار باشد مرکو با اوّل مضموم
ثانی زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول گنجشک باشد مرنج و مرنک نام قلعه ایست
از ملک هندوستان مرو سه معنی دارد اوّل گیاهی باشد خوشبو که آنرا مروخوش
نیز نامند دوم نام سنگ آتش زنه بود سیوم اسم شهریست مشهور از ملک خراسان
که بمرو شاهجهان اشتهار دارد مروا با اوّل مضموم ثانی زده فال نیک و دعای خیر باشد
حکیم خاقانی گفت بیت از خاک صفاهان صفا پذیری مروا ز جمال مروه گیری اسیری مغربی راست
بیت آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن

مروای نیک نام لحنی است از مصنفات باربد مطرب شیخ نظامی در صفت باربد فرماید بیت
چو بر مروای نیک افراختی بال، همه نیکو شدی مروای آن فال مرود با اول و ثانی مضموم
و واو مجهول امرود باشد مولوی معنوی گفته بیت پای در باغ فرود نه طلب امن و خلاص
سر منه پای بکش زیر درختان مرود مرورود نام رودخانه بود که شهر مرو بر لب آن
واقع است و آنرا مرغاب نیز خوانند حکیم زجاجی نظم نموده بیت ز ناگاه در مرو
رود پیش بکشت، از آن لب که شد رود کارش درشت مروحین با اول مفتوح و ثانی
مضموم و واو مجهول و سین مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اول عادت کردن بود
بچیزی دوم رنج بردن بود در کاری هنگام بی چیزی مری با اول و ثانی مکسور و یای
مجهول کوشیدن و برابری کردن بود با کسی در قدر و مرتبه حکیم ناصر خسرو راست
بیت خط فریشتگان را بهی نخوای خواند، چنین بی ادبی کردن لجاج و مری، سیف اسفرنگی
فرماید بیت صدر ایشان خدای کز آثار عدل او، با آفتاب ذره خاکی مری کند،
و در عربی با رای مشدد رسکی را گویند که گذر آب و نان باشد مرزنبانک با اول مضموم
و ثانی مکسور و یای مجهول و زای منقوط مفتوح نام داروئی است و آنرا خوب کلان
نیز گویند مرلشیم با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و شین منقوط مفتوح خسته
مند را گویند و آن چیزی باشد که بر جراحت بر بندند فصل نون نره با اول مفتوح
هفت معنی دارد اول معروف دوم زشت و کریه و ناهموار باشد مانند نرگدا و
نره دیو حکیم سنائی فرمان بیت علم دان خاصه خدای بود، علم خوان شوخ و نرگدای بود.

مولوی

مولوی معنوی بقید نظم آورده بیت جبیت خود الا جنی آن نرگمان، پیش پای نره پیلان جهان
حکیم سوزنی نظم نموده بیت دانی که چند نره گدا نیست شاعر است، مرکوب او ست هر چه گدای
و نره، سوم نام پدر رستم است که جد رستم بوده و او را نریم و نریمان نیز خوانند حکیم
حکیم ازرقی گفته بیت تو آن پادشاهی که گر زنده بودی، زمین بوس دادی ترا سام بن نره
چهارم آلت رجولیت بود مولوی معنوی در صفت کنیزکی خر نری بجماع خود آموخته بود
گوید نظم یک کنیزک یک خری بر خود فکند، از فور شهوت و فرط گزند، آن خر نر را بگان خو
کرده بود، خر جماع آدمی پی برده بود، یک کدوی بود حیلت سازه را، در نرش کردی پی اندازه را
ورنش کردی کدو را آن عجوز، تا رود نی ذکر وقت سپوز، کرمه نره خوانند روی سود
آن رحم و آن روده ها ویران شود، حکیم سوزنی راست نظم من در تو غلام که تو اصل
نره شدی، من آن نکه گفتم که بدی یار نو بره، من گفتم این حدیث و میان و دان من
مانند تره بغا نقری سخت شد نره، پنجم موج آب را خوانند خواجه عمید لوبکی منظوم ساخته
بیت اژدرها ده بین که چون سینه تیغ روی او، تیغ صفت شکافته کند آب را نره،
ششم شاخ ملای درخت را نامند هفتم خشتی را گویند نراک با اول مفتوح بمعنی همیشه
و پیوسته و مدام بود حکیم نزاری نظم نموده بیت کی بود یا رب خدایا که به بینم خراب، خان و مان و درد
کوبش که میباد نراک، نرد با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول بازی
باشد معروف دوم تنه درخت را گویند حکیم سوزنی گفته بیت تو نوا زنجر حود نو باید
هر روز، و نار و درم میوه و نرد و ورق مختاری راست بیت ای خداوندی که فضل [illegible] جاه و [illegible]

آن جو بیخ است این جو نزوست آن جو شاخ است این جو بار؛ آن جو بیخ آبدارست این جو زرد
پا بیار؛ آن جو شاخ باردارست این جو بار مایه دار؛ نرسک با اوّل و ثانی مفتوح بسین
زده نام غلّه ایست که آنرا لنک و مرجک نیز گویند و بتازی عدس و بهندی مسور خوانند
نرسی با اوّل مفتوح ثانی زده نام پسر گودرز است و او از ملوک اشکانیان بود؛
نرموره با اوّل مفتوح ثانی زده و میم مضموم و واو معروف سه معنی دارد اوّل چیز
لک و کنده را گویند دوم خندق را نامند و بعضی بمعنی کردکان نوشته اند سوم بمعنی
کردکان نوشته اند سیوم بمعنی کانه باشد و آنرا ابانچنج نیز خوانند؛ نریمان با اوّل مفتوح
و ثانی مکسور نام پدر سام باشد و او را نیرم نیز خوانند حکیم فردوسی نظم نموده بیت
پدر و کفت من پور سام سوار؛ نخم نیرم از جان یادکار؛ فصل واو؛ ور با اوّل مفتوح
سه معنی دارد اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل در جمیع معانی با بر که مرقوم شد مترادف است
دوم کرمی را گویند سوم بمعنی خداوند آمده مانند دلاور و حیلگاه و در این معنی بدون
ترکیب کفته نشود؛ ورارود و ورارود و ورزرود لغت اوّل با اوّل مفتوح و ثانی
با الف کشیده و رای مضموم و واو مجهول و دال موقوف و لغت ثانی با اوّل مفتوح ثالث
زده و الف مفتوح بزای منقوطه زده و لغت ثالث با اوّل مفتوح ثانیه و زای منقوطه
مکسور و رای مضموم ماوراء النهر است حکیم فردوسی کفته بیت اگر پهلوانی ندانی
زبان؛ ورارود و را ماوراء النهر خوان؛ شمس فخری راست بیت یک موی مباد از
سر او کم که جهانرا؛ آن موی بهاء حلّه سمرقند و ورارود؛ ورز با اوّل مضموم خوک بزرگ

وآنرا اگراز نیز خوانند؛ وراغ با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل شعله آتش را گویند حکیم
علی فرقدی فرماید بیت آتش عشق چون کنم پنهان؛ کرد هاتم کنند زبانه وراغ؛ دوم روشنی
و تابش بود و آنرا فراغ نیز گویند و این بیت راست بیت بیشتر زین روزگاری داشتم الحق
چنانک؛ بود حال و بالم از وی با وراغ و با فراغ؛ ورام با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل چیز
سهل و سبک بود حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت جهان پر از خس و پر خار و پر ورام
شدست؛ اگر کلام همی بی ورام باید کرد؛ استاد فرخی فرماید بیت عطای او بورامست
زایرانش را بکمان مبر که جز او کس عطا دهد بورام؛ دوم صاحب معجم کفته که نام بلدیست
از ملک ری که اهالی آنجا شیعه مذهب باشند و آن به ورامین اشتهار دارد؛ ورانبر با اوّل
مفتوح ثانی زده و الف مفتوح نون زده و بای مفتوح بمعنی الظرف باشد مولوی
معنوی کفته بیت تا که شبی ورانبر کردون برآمدم؛ درخلوت وجود بهوش و برآمدم
وربوشند و وربوشه با اوّل مفتوح ثانی زده و بای عجمی مضموم واو مجهول مفتوح باشد
ورت با اوّل مفتوح بمعنی سبه باشد و آنرا ارت نیز خوانند؛ ورتاج با اوّل مفتوح ثانی
زده کلی باشد سرخ رنک که چون آفتاب سمت الرأس رسد بشکفد و آنرا هیرک و تولد
و نان کلاغ و آفتاب پرست نیز خوانند و بتازی حباذی نامند مولوی معنوی فرماید
بیت سر جب وراست میفکند نرکس از خمار؛ ورتاج بر ببهارش و ریحانش بر یمین؛
حکیم سوزنی راست بیت تو تاجور ملک شرف بادی و اعدات؛ بر آتش غم سوخته بادند
چو ورتاج؛ و در بعضی از فرهنگها بمعنی نیلوفر مرقوم است و این بیت منصور شیرازی

برین معنی دلالت میکند بیت شکفت درچمن آسمان بهر گوشه هزار لاله سیراب غنچه غناج
کشاده دیده بینا ستاره چون نرگس درآب رفته گل آفتاب چون درناج ورنج با اول مفتوح
ثانی زده ونا ونون فوقانی مکسور ویای معروف نام جانوریست که شبیه به تیهو باشد وباز
تیهو کوچکتر بود وآنرا تودنه نیز گویند وبتازی سلوی نامند حکیم طرطری فرماید بیت
کشته درچنگل عشق تو گرفتار علم همچو ورتیج که درچنگل باز است اسیر وریج با اول
ثانی زده دو معنی دارد اول عذر ومرتبه باشد وآنرا ارج نیز گویند امیر معزی راست
بیت ای ابو ریج وکامکاری ثانی اسفندیار وای بعدل ونامدی نایب نوشیروان
عهد ذوالفقار شروانی گفته بیت قطب دین اعظم اتابک شه آل سلجوق آنکه جاه آنرا آیت
از ورج وجود او فزون نک دوم بمعنی کندن آمده وآنرا ارج نیز گویند ابونصر احمد یافعی فرماید
بیت سرافرازان دولت را بفر ایزدی یاور ستمکاران ملت را ابو ریج حیدری فا به
ورنج با اول وثانی مفتوح نکارنده وجیم موقوف زشت وکریه را گویند حکیم سوزنی گفته
بیت نیز سر واو ار دار ورنجی این شعر که چنین شعر درورا نشایم وردنه با اول مفتوح
ثانی زده ودال مکسور چوبی باشد که هردو سرش باریک بود ومیانش کنده و
بدان نان تنگ وپهن کنند وآنرا چوچه وبیواره وکرونه نیز خوانند وبهندی
بیلن گویند ورد وک وورد دوک با اول مفتوح ثانی زده ودال مضموم وواو معروف
خانه را گویند که بعلف پوشیده باشد وآنرا حیر نیز نامند وردد با اول مفتوح
ثانی زده ودال مفتوح واخفای ها برج کبوتر بود ورديج با اول مفتوح ثانی زده

ودال مکسور ویای معروف بمعنی ورتیج است که مرقوم شد شاعر گفته بیت هلاک ساختم این
مرغ نیم بسمل خویش بحر کم مدح حالت شنیدم از وردیج ورز وورزه با اول مفتوح ثانی زده
سه معنی دارد اول حاصل کردن باشد حکیم سوزنی گفته بیت در وگهر ورز وورم ورزی
وبخشی هست این شیم خوب گزین خیت شیم به نزد کفت را دلوز ورزیدن وقند بار
بخشیدن در وگهر ورز ودرم به دوم کشت زراعت بود گویا که این معنی نیز از معنی نخست
خاسته چه زراعت هم حاصل کردنی باشد عماد الدین شیرازی فرماید بیت
همی ورزید بریاد رخ وچشم وبر وقدش صا کلبن زمین نرگس زمان سوسن چمن عرعر
حکیم فردوسی راست بیت مزید مذهم خون گاوان ورز که نیکی بود کار و کشتن بمرز
حکیم سنایی نظم نموده بیت گوشت بر کاو ورزه نیکو نزنیت مرد دانش است وهنر
سیوم عمل وحرفه را گویند حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت تمادر بماند حزم بود
براسش سوی ورزه خود رود وورزی مزارع را گویند حکیم فردوسی گوید بیت
کمان شدن ورزی تخم کار وران تخم پیکان ودل کشت زار از ان کشت هر تخم کامد درست
زخون خورد آب وبرش مرگ رست ورزش ملکه کردن بود از جام جم شیخ
اوحدی راست نظم هرچه در جسم درد وداغ بود روح را روغن چراغ بود بابلا های دوست
ورزش کن خویشتن را بلند از رش کن تا ترا از شیشه در بار است از تو تا
دوست راه بسیار است ورزکن با اول مفتوح ثانی زده وزای منقوط مفتوح وکاف
عجمی مفتوح کونه پیاب را گویند ورزم با اول مفتوح وثانی مفتوح بزای منقوط زده آتش

باشد حکیم سوزنی فرماید بیت تیر پرتاب بود رسیده بدخواه تو باد تا بود راستی تیر که ارباب زم
ورس با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول ریسمان را گویند دوم چوبی باشد که در بینی
شتر کنند و در عربی گیاهی باشد زرد که در ولایت یمن بیشتر از جاهای دیگر بهم رسد ورماز
دو معنی دارد اول نام مقامی باشد دوم مرد ظریف و آراسته را گویند ورستاد با اول
و ثانی مفتوح مغزی را گویند که بدان اوقات گذر کنند و آنرا بتازی وظیفه خوانند استاد
عسجدی فرماید بیت حذا با بوی جلاب را دستگیر ورستاد جودت زما وا مگیر ورسن با اول مفتوح
ثانی زده و سین مفتوح بند رسن باشد وریسج با اول ثانی زده و سین مکسور و یای معروف
و جیم موقوف سقف خانه را گویند و آنرا آسمانه نیز خوانند شمس فخری نظم نموده بیت به بین
که قبه تعظیم او کجا باشد چو هست کیوان صد پایه زیرش از وریسج ورشتن با اول و ثانی
مفتوح شین منقوطه زده و تای فوقانی مفتوح بمعنی شستن بود ورشک با اول مفتوح
ثانی زده و شین منقوطه مفتوح جامه بود که دارو در آن بربندند و در بعضی از فرهنگها ورشک
بتقدیم شین بر را مرقوم است ورشنان با اول و ثانی مفتوح بشین منقوطه زده امین را گویند
و دقیق راست بیت شفیع باش بر شه مرا بدین ذلت چو مصطفی بر دادار مرد ورشنان را ورغ با اول
مفتوح ثانی زده هر دو معجم است دو معنی دارد اول بندی را گویند که از چوب و علف و گل
در پیش رود خانه بندند استاد فرخی نظم نموده بیت دل برد مرا نیز برم دم فشرد گفتا که
چه سود است ورغ آب ببرد حکیم اسدی راست بیت بدان سان که بشنیده در پیش بند
کراز چوب و از خار ورغی ببند نگه کرد زانسو که سیلاب و مرغ به بست از سوی ریگ یکباره ورغ

دوم

دوم نور و روشنی باشد استاد گفته بیت گل راجه کرد چیز داز گلاب زن مه راجه ورغ بندد از
صد چراغ دان ورم با اول و ثانی مضموم تیرگی و کدورت بود ورغست با اول مفتوح ثانی زده
و غین مفتوح بسین زده بمعنی برغست بود که مرقوم شد حکیم سوزنی فرماید بیت خوز را مکون
در کرم این کیز لبان باده خوز خاید ورغست ورغان با اول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح
بسین زده بمعنی برغست بود که مرقوم شد حکیم سوزنی فرماید مشد بمعنی شفیع باشد لک سکاک گفته
بیت دوستی چون باکه از شوق اثر زش شها دو دست را پیش نوس ورغان آورده لم ورک
با اول و ثانی مفتوح خاریست که آتش آن لعابیت نیز باشد و نان بابان و در بنیان آنرا بجوز
بسوزند حکیم سوزنی فرماید بیت بی عطای ورک نفرماید که عطای کلیچه بر ورک است کلیچه بابد
کلیچه پیش از عید کاندرین یکدو روز و ره شکست ورک در عربی سرین را گویند با اول مفتوح
ثانی زده هم در عربی تکیه کردن بود بر سرین ورکاک با اول مفتوح ثانی زده مرغ مردار
خوار را گویند استاد فرخی فرماید بیت کر بگیرد بطلش اندر جای کند آید همای از ورکاک
ورکوه با اول مفتوح ثانی زده نام شهریست از عراق عجم که ما بر قوه اشتهار دارد و آنرا
ابرکوه و اورکوه نیز نامند ورل با اول و ثانی مفتوح نام جانوریست شبیه بسقنقور و
فرق میان ورل و سقنقور آنست که ورل دریایی یا خشکی باشد و سقنقور در رود نیل و نزدیک
آن و سر ورل پهن است و سر سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورل زردی بود بسرخی مایل
و پوستش درشت و خشن و رنگ سقنقور ابلق بود از سبز و زرد و سیاه و سفید و پوستش
املس و نرم ورنج با اول و ثانی مفتوح بنون زده بمعنی ورس دحذا و نه شره آمده حکیم سوزنی

گفته بیت بظل همای همایون حمایت — و بازوی زاغ دریغ ارج کردم ورنجن و ورنجین با اول و ثانی
مفتوح و نون زده و جیم مفتوح و نون زده حلیی باشد از طلا و نقره و جز آن که عورات در دست و
پا کنند و آنرا برنجن نیز گویند و آنچه در دست کنند دست ورنجن و دست برنجن و آنچه در پا کنند پا
ورنجن و پا ورنجن خوانند ورنجه با اول و ثانی مفتوح و نون زده و جیم مفتوح نام مرد الانی است
که مبارز لشکر روس بوده ورواره با اول مفتوح و ثانی زده دریچه را گویند که بر بالای
دریچه بسازند و آنرا برباره نیز خوانند وروغ با اول و ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول
بمعنی تیرگی و کدورت باشد و آنرا اروغ نیز گویند فخر گورگانی نظم نموده بیت بیا ساقی آن
آب صافی فروغ — که از دل برد زنگ و از جان وروغ — دوم بمعنی آروغ آمده وریب با اول
مضموم و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی محرف باشد حکیم اسدی فرماید بیت بر دامن کوه
اندر وریب — یکی دشت دیدند با فر و زیب — فصل هر با اول مفتوح دو معنی دارد
اول کلمه ایست که افاده معنی عموم دهد چون هرجا و هرکس و آن معروفست دوم دانه باشد
که در میان گندم بروید و خوردن آن مضر بود بنابرین از میان گندم جدا کنند و آنرا هندی
پنهره نامند و در عربی ناخوش و مکروه شمردن است و با اول مضموم ترسیدن و از جای
رفتن دل بود شاعر گفته بیت دل من هری کرد و شد ترسان — و با اول مکسور کلمه ایست که بدان
سگ را بسوی خود بخوانند و در عربی دو معنی دارد اول نام زنی بوده دوم گربه را
گویند و آنرا هره نیز نامند هرا با اول مفتوح و ثانی مشدد بلبله بود و کلولهای زرین
و سیمین و امثال آنرا که در ساخت زین تعبیه کنند بنابر مشابهت ببلبله هرا خوانند حکیم

خاقانی فرماید

خاقانی فرماید بیت هرای زر چو اختر در کسوف چو چرخ — افکنده بخت زیور عیدی بر اشقر الذین
اخسیکتی راست بیت هرای نجوم بر افکنده — در بارگاه شام ادهم و بعضی از شعرا متقدمین و
متاخرین بمعنی ساخت زین نظم نموده اند هیچ معلوم نیست که بان معنی رسیده اند یا آنکه بدین معنی
نیز آمده چنانچه کمال اسمعیل گوید بیت همی سازد فلک هرای حنبل بند کانش را — ز ماه چارده طایک
ز زلفا تیره شب برجم — و با اول مضموم سه معنی دارد اول ترس و بیم بود دوم درخشیدن باشد
شیخ نظامی این دو معنی را بترتیب مرقوم منظوم ساخته بیت ز هرای حمله ز هرای تیغ — شده آب
خون در دل تند میغ — سوم آواز مهیب باشد مانند آواز سباع و وحوش حکیم فردوسی در صفت
شب گفته بیت نه آوای مرغ و نه هرای دد — زمانه زبان بسته از نیک و بد — حکیم اسدی راست بیت
ز هرای درندگان چنگ دیو — شده سست بر چنگ کیهان خدیو — و با اول مکسور دو معنی دارد
اول بمعنی رنجش آمده دوم نام شهریست مشهور که آنرا هری و هرات نیز نامند این دو معنی
را هم شیخ نظامی بترتیبی که رقم شد بنظم آورده بیت بهرای گنجش چو بد نام کرد — بهلی زبانش
هرا نام کرد — استاد فرخی فرموده بیت از فراوان دیدن هرای زر امروز گشت — ادیب اندر
چشم هر بیننده زر عیار هراس با اول مفتوح درختیست بسیار خار و با اول مکسور ترس و بیم باشد
هراسه با اول مکسور چوبی را گویند که میان کشت زارها ایستاده کنند و کلاه و لته بر بندند و گاه
صورتی نیز بسازند تا جانوران بترسند و رم کرده بکشت زار در نیایند هراش و هراشش
با اول مفتوح قی و شکوفه باشد شهید راست بیت از چه توبه بکند خواجه چو هر جا که رود
قدحی می بخورد و کند زود هراش — شمس فخری گفته بیت حدیث حاتم و کسری ز مانه در تحدید

جنین که در کرم و عدل شد شهنشه فاش ؛ هزار سال بماناد کز آبادی او ؛ فتاده است زمین املای باز
هراش ؛ و در عربی جنگ انداختن سگان را گویند هراینه و هراینه با اول مفتوح ثانی زده بمعنی ناچار
و بی شک بود هرباسپ با اول مفتوح ثانی زده و سین موقوف و بای عجمی بمعنی ستاره سیاره
بود و جمع آن هرباسپان باشد هربد با اول مکسور ثانی زده و بای مفتوح خادم آتشکده و قاضی
آتش پرستان را گویند و آنرا هیربد نیز خوانند هرشه با اول مفتوح ثانی و شین منقوط مفتوح
لبلاب را گویند از اختیارات بدیعی مرقوم شد هرکاره با اول مفتوح ثانی زده و یک سنگی را
گویند حکیم فردوسی فرماید بیت بباید زن از خانه با شوی گفت ؛ که هرکاره و آتش آرد نهفت
کنون تا بدو شمن از کاو شیر ؛ تو این کار هرکاره آسان مگیر هرک با اول مضموم ثانی
زده و کاف عجمی موقوف به عقل و مبهوت و احمق را گویند هرماس با اول مضموم ثانی زده
بمعنی اهرمن آمده حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت از ره نام همچو بگذر کرند ؛ سوی بی عقل هر مستی
هرماس هرمز و هرمزد و هرپس و هرمست با اول مضموم ثانی زده و میم مضموم منقوط زده چار ب
معنی دارد و آنرا اورمز و اورمزد نیز گویند اول نام فرشته است که تدبیر امور و مصالح
که در روز هرمز واقع شود بدو متعلق است حکیم فردوسی نظم نموده نظم برآورد سر آفرین
کرد و گفت ؛ مبادا جز از مهر و خوبیت جفت ؛ که هرمزد بادا درین بارگاه ؛ چو بهمن نگهدار فرخ
کلاه ؛ دوم اسم روز اول بود از هر ماه شمسی استاد عنصری فرماید بیت بگیر ای شاه آزاده
ملک طبع ملک زاده ؛ ز دست دلبران باده بدین هرمز و بهمن روز ؛ نه زان گفته بهرام گفته بیت
بسته گفت فردا بهرمز درو ؛ چو پیدا شود شمع گیتی فروز ؛ بفرمای تا مهتران سپاه ؛ بیایند یکسر بدین بارگاه

نیکی

نیکیست درین روز سفر کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و مهر بر کاغذ و جز آن نهادن
و نشاید درین روز وام دادن سوم نام ستاره برجیس است و آنرا تازی مشتری
خوانند حکیم سنائی راست بیت قوس و حوت خانهء هرمزد شد جدی و دلو از زحل
بجو بید هرمزد چهارم اسم پسر بهمن بن اسفندیار باشد هرند با اول مکسور و ثانی مفتوح
بنون زده و دو معنی دارد اول نام رودیست در نواحی جرجان که منبع آن از کوههای
دنباوندی منفجر میشود و از جوانب چشمها بدان میریزد و مدد با بدان می پیوندد چندانکه
آبش از بسیاری و غلبه سنگهای کران را بگرداند و درختان بزرگ را از بیخ برکند
و هیچ آفریده را قدرت و جرأت آن نباشد که از آن عبور نماید مگر بسیاحت و شناوری
ابن یمین نظم نموده بیت سخن چشمهء چشمم که هرندیست روان ؛ چون هرندش بروانی سوی جرجان
که برد ؛ دوم قصبه ایست از نواحی اصفهان مولانا غزالی مشهدی گفته بیت دل ز من برده
و دارندش مدام ؛ زلف بند لاله رخساران و برد سرو قدان هرند هرد با اول مفتوح ثانی
زده و ابر را گویند و در عربی زدن باشد هردانه با اول مفتوح ثانی زده بیمارستان
باشد و آنرا مارستان نیز نامند و تازی دار الشفا خوانند حکیم فردوسی فرماید بیت
نغز مو و کابین را بهر دانه که ؛ ببرند و هانکه کنندش تبه ؛ شمس فخری نظم آورده بیت
آدمی شکل است اما هست کمتر بیضی ز بیمانه ؛ هست دیوانه حکم کن شاها ؛ تا برندش بسوی هردانه
هردوتوم با اول مفتوح و ثانی مضموم و تای فوقانی مضموم و هر دو واو مجهول تخم اسپغول
را گویند و بتازی آنرا بذر قطونا خوانند هروک با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح بکاف

زده نام خبر پر یز است و این لغت از جاماسپ نامه نوشته شد هروم با اول مفتوح و ثانی
مضموم دو معنی دارد اول نام پهلوانیست شیخ نظامی فرموده بیت هروش لقب بود ز آغاز
کار کنون بر دعی خواند آموزکار دوم نام شهر زنان است حکیم فردوسی راست بیت
بفرمود با فیلسوفی ز روم برو تا بر نزدیک شهر هروم هژه با اول مضموم و ثانی مشدد مفتوح
دو معنی دارد اول مقعد را گویند و از امرزیقم اول نیز نامند استاد روحی سمرقندی در
صعوبت راه گوید بیت دو روزه راه پیش گرفتم چو مردمان با جفت هشت کرده و ده پانزده
بیاز کوهش ببان هژه در آورده سر بهم دستش ببان شله نهاده زنار باز استاد ز کی کراعی
در صفت زشتی و تنگی کاغذ رقعه گفته بیت تنگ و تاریک چون در هژه زشت و بدرنگ
همچو نامم زنار دوم گیاهیست که در ایام بهار میان زراعت جو و گندم بروید و غوزه کند
کنگره دار مانند غوزه لاله و در اندرون آن حبه دار معدود باشد خوردنش مستی و
دیوانگی آورد بمثابه که آدمی را بی شعور سازد و آنرا کالبنگ و هر نبک نیز نامند و بزبان
هندی خوش و ولمل خوار را نامند هرین با اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف
آواز مهیب را گویند مانند آواز سباع و وحوش و آنرا اهرا نیز نیز خوانند هریوه با اول
و ثانی مکسور و یای مجهول و واو مفتوح سه معنی دارد منسوب بشهر هری را گویند دوم
زری خالص رایج بود منوچهری راست بیت نظم بدان خانه را با سنائی شدم بهنجار چون
آزمایش گری یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه گذرگاه آن تنگ چون چنبری گشادم در آن
با فسونگری برافروختم دزد و دار آذری چراغی گرفتم چنان چون بود ز زر هریوه سر خنجری

سوم

سوم زن فاحشه باشد ابو الحسن شهید نظم نموده نظم چند بردار داغ هریوه فروش
فشود باده بر سروش نوش راتبت کوی که در گلوش کمینی بو شکی را می بمالد کوش
فصل یای تحتانی برا با اول مفتوح شکنج بود که در اندام و جز آن افتد و آنرا انجید گویند
و کنجلکی نیز بیراغ و بیرغ با اول مفتوح اسبی را گویند که از بسیاری سواری قابلیت
آن پیدا کرده باشد که بر پشت نشسته از جای بجای ایلغار کنند شیخ نظامی فرماید بیت شتابنده
را اسب صحرا خرام بیرغ داده زانسان که باشد جام بیرمغان با اول مفتوح بمعنی ارمغان باشد
که مرقوم شد یربان با اول مفتوح ثانی زده نام شهر سمرقند است فصل الف
از باب زای منقوط ازار با اول مکسور بن دنگ آب باشد حکیم انوری فرماید بیت اندیشه
در سواحل دریای جاه تو بسیار غوطه خورد ولی کم ازار یافت دوم عربی دو معنی دارد اول
زن را گویند دوم شلوار بود ازاذ دهم با اول مفتوح و زای منقوط اول با الف کشیده و زای
منقوط ثانی موقوف و دال مفتوح نام علف است که آنرا لوبیا نیز گویند از بر و ازبرم و ازیر
با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح در لغت اول و ثانی با بای مکسور و یای معروف در لغت
ثالث بمعنی یاد گرفتن بود و آنرا تازی حفظ خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت روزی
هزار بار بخوانم کتاب صبر چشمم غبت لاجرم از بر نمیشود شیخ سعدی گفته بیت اگر خود هفت
سبع از بر م خوانی چو آشفتی الف بی تی ندانی استاد فرخی نظم نموده بیت با عطارد
سبر خامه سخن داند گفت هر دبیری که بدیوان کند آنرا تقریب ابی رسم در آموختن نامه کنند
نامه خواجه بزرگان و دبیران از بر ازدر با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح بران زده

۲ راست م

بمعنی لایق وسزاوار آمده حکیم خاقانی فرماید بیت صورت مروان طلب کار در میدان نبود
نقش بر ایوان چه سود رستم و اسفندیار رود از دور بدست شراب از در خوردن هم چنبر
چمن بیت کنون از در دیدار ازدست بمعنی مطیع و محکوم و زیردست باشد حکیم سنائی
راست بیت من که از دوست انجم وانم من کنون دست راست سلطانم شیخ عطار
فرماید بیت شهریار از دست تو بسیار هست هیچ کلخن تاب را این کار هست از
پزا و از دست فزا در لغت اول با بای عجمی مفتوح و در لغت ثانی با فای مفتوح نان فطیر
را گویند ازدف با اول مکسور ثانی زده نام میوه ایست سرخ رنگ که نهال آن از
زمین شوره روید و آنرا کوژنیز گویند ازرنگ با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح
بنون زده و کاف عجمی خیار باشد ازغج با اول مفتوح ثانی زده و غین مکسور بجیم
عجمی زده پاره ایست که بر هر درختی که بچسبد خشک سازد و اگر از عک و سرند
و نغوج نیز گویند و تازی عشقه خوانند شاعر گفته بیت نهال قدمن از عشق زرد
مذاری درخت خشک شود چون برو تند ازغج ازم با اول مفتوح فرزند را گویند
ازمل با اول مفتوح سه معنی دارد اول آواز باشد دوم بسیار بود سیوم بمعنی انجم آمده
ازب با اول مفتوح ثانی زده و نون مفتوح رنجش باشد و در عربی بمعنی فریاد
ازبرا با اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی از برای آن باشد و آنرا زبرا نیز گویند
مولوی معنوی فرماید بیت یکدل را که کرد غم نکرد از برا غم بخوردن کم نگرد
ازیز با اول مفتوح و ثانی مکسور و بای معروف بانگ و ناله باشد مولوی معنوی گفته

بیت

بیت کرد با او یک بهانه دلپذیر کای شکستم زین کنیزک من نفیر زین سبب کز غیرت
و رشک کنیز ما در فرزند دارد صد از بیر مادر فرزند را بس حقهاست او نه در خورد
چنین جور و جفاست بافصل بز با اول مفتوح سه معنی دارد اول آئین و روش
و رسم باشد دوم امراز بزیدن بود حکیم سوزنی این هر دو معنی را بنظم آورده نظم
حجره دیشبان و نان زان کرده اشغل زین طرز و حرفی زان بزنا حجره ماست باد خانه ور
بوق ساطی باد بوق از این سو بر سیوم مخفف بزم باشد و در عربی با ثانی مشدد
جامه و پیمانی را خوانند و با اول مکسور زنبور باشد حکیم خاقانی فرماید بیت شاید اگر
در حرم سگ بدهد آب دست زیبد اگر دارم بز خور میوه چین بزان و بزانه و بزین با
اول مفتوح بمعنی وزنده باشد مسعود سعد سلمان راست بیت نه ابر بهارم که چند بن
بگیریم نه باد بزانم که چندین بپویم امیر خسرو منظم آورده بیت و لایت دارم و گنج و خزانم
سپاهی تیز چون باد بزانم حکیم سنائی فرماید بیت با باز آزمان چنین فرمود که سخن
هیش از این ندارد سود زین غلامان یکی بگزین که رود زی نپا چو باد بزین
بزدانغ با اول مکسور افزاری باشد که بدان زنگ آئینه و تیغ و امثال آن زدا
اید و آنرا بتازی مصقله خوانند منصور شیرازی نظم نموده بیت دهد صیقل
آئینه رخت کانرا بود ز خاطر شاه فلک محل بزدانغ بزدودن با اول مکسور بمعنی
پاک کردن بود بزرک تخم کتان با بزرک با اول مضموم و ثانی مکسور بسین زده عدس
را گویند بزشک با اول و ثانی مکسور بشین منقوط زده حکیم و طبیب و جراح را گویند

چنانچه ابیات مستشهد دلالت بر معانی میکند و آنرا بعضی از صاحب فرهنگان ببای عجمی
نیز تصحیح کرده اند و بجشک بجیم عجمی نیز درست است حکیم ناصر خسرو بمعنی حکیم نظم آورده
بیت عرب برره شود از سواری ٭ بزشکی کز بدند مردان یونان ٭ حکیم اسدی بمعنی طبیب
گفته بیت خورش باید از میزبان گونه گون ٭ نه گفتن که زین کم خور و زان فزون ٭
اگرچه بود میزبان خوش زبان ٭ بزشکی نه خوب آید از میزبان ٭ و حکیم ازرقی بمعنی
جراح فرموده بیت ماه خوارزمی چو سنگی دل بزشک دستکار ٭ جیب پر خشاره وارد استین
پر نشتر بزشم با اول مضموم و ثانی مفتوح بشم نرمی را گویند که از زیر موی بز بر روید
و آنرا بشانه بر آورده شانه بافند و ازان شال بافند و آنرا کلغز نیز خوانند شیخ سعدی
شیرازی نظم نموده بیت بارهم ز سفر آمد دیدم که بزشم آورد ٭ چون نیک نگه کردم
میش آمد و پشم آورد بزغ با اول و ثانی مفتوح نام جانوریست که آنرا وزغ و مکل
و بک نیز گویند شیخ نظامی فرماید بیت اگر خود شود غرقه در زهر مار ٭ نخواهد نهنگ از
بزغ زینهار ٭ شرف شفروه نظم نموده بیت ماهی از یافه درآی بزغ کم سخن است ٭ کوه از حسن
آواز صدا خاموشست بزغسم با اول و ثانی مفتوح بغین زده و سین و میم مفتوح و های
مختفی سبزی باشد مانند ابریشم که در میان آب بهم رسد و آنرا بشیرازیان جل بک گویند
فیروز کاتب گفته بیت مختفی گشته بیز در ز بشش ٭ چون بزغ در بزغسم پنهان
بزغنج با اول مضموم ثانی زده و غین منقوطه مضموم گویند که درخت پسته یکسال
میوه با مغز بار آورد و یکسال بی مغز و آن مغزدار را پسته گویند و بی مغز را بزغنج

نامند

نامند بزک با اول مضموم و ثانی مفتوح نام جانوریست سیاه رنگ که نول دراز داشته باشد
و بیشتر بر کنارهای آب و بر سر درخت نیز نشیند و آواز بلند کند حالی سبزواری بتقلید نظم
آورده بیت هر شام که دباره او دو دل اشغال ٭ هر صبح گرد فندق او بغره بزک بزم با اول
مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول مجلس شراب و عیش و مهمانی و خوشحالی را گویند
حکیم نزاری گفته بیت اسباب طرب جمع کن و بزم بیارای ٭ اطباق سموات چه گستر ده
و چه طی ٭ دوم نام دهیست از توابعات گویند که یکی از ایمه زادها در انجا مدفونست
و در عربی دو معنی دارد اول گزیدن بود بدندان پیش دوم دوشیدن شیر باشد با انگشت
سبابه و وسطی بزمونه با اول مفتوح نام روز دوم است از ماههای ملکی بزم با اول
مفتوح گوشه و طرفی از بزم بود انرا همایون مرقوم شد بیت ارم نقشی از بزم مرد
بزم او ٭ قیامت نموداری از رزم او بزن با اول و ثانی مفتوح چوبی باشد که بان
زمین شیار کرده هموار کنند بزه با اول و ثانی مفتوح و اخفای های دو معنی
دارد اول گناه باشد حکیم سنائی فرماید بیت یک گره را خانها بر غیبت و وزر و بزه ٭
یک گره را کنجها بر طاعت و اعمال ماند ٭ حکیم فردوسی راست نظم ز هرگونه نظم آراستم
بگفتم در و هر چه خود خواستم ٭ اگرچه دلم بود زان بامزه ٭ همی کاشتم تخم و زر و بزه
دوم شخص مسکین مرحوم بود بزیچه با اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف بچه
بز را گویند و آنرا بزیچه نیز نامند و بتازی حلوان خوانند و بعضی بمعنی بره جدی
مرقوم نموده اند بخاری راست بیت این بزیچه که او کیا چرد ٭ بدل شیر خون شیر خورده

خواجه عمید لویکی گفته بیت مخالفان ترا چون بزیچه رسلاخ را سر پا بر ان علت باد و جابر مسلخ
بزبیشه با اول مفتوح داشتنی را گویند که دران ظروف مضموم وثانی مکسور و یای مجهول
ارده کنجد باشد فصل بای عجمی پراخشن با اول مفتوح بمعنی کدا خشن امده پزاوه با اول
مفتوح داشتنی را گویند که دران ظروف سفالین وخشت وآهک وامثال آن بپزند
امیر خسرو بنظم اورده بیت زین زیربان طاس سفالینه کر مجوی کاندر پزاوه دیک پی
می پزد کلال پزد با اول مفتوح ثانی زده خون را گویند ودر بعضی از فرهنگها بمعنی جان
مرقومست فصل تای فوقانی تر با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول
کل وکچل بود حکیم سنائی نظم نموده نظم نخواهم مغز کونا زبهر انرا که مغز کوز خوردن
سر کند تر دوم نام مرغی باشد که بیشتر در بوستان ها بود ونیکو نتواند پرید
وآواز ک حزین داشته باشد ودر جثه ولون مانند خشینه بود استاد رودکی گفته
بیت بس لطیف آید بوقت نوبهار بانگ رود وبانگ کبک وبانگ تر سوم دندانه کلید
را نامند شاعر فرموده بیت دهکا بی دهست وشتربان بی شتر پالان بی
خراست وکلید تهی ز تر ترنک با اول مضموم ثانی زده وتای مثناة فوقانی مفتوح
بکاف زده تفک دهن را گویند ترزده با اول مفتوح هرزه باشد ودر بعضی از فرهنگها
مرقومست که هرزه راست کردن ابا بود ترزلب با اول مفتوح ثانی زده ولام مفتوح
ودنبه برشته بود که برزبر نغزاو دیگر اشتهای آرد بر پزند فخر الدین منوچهر در صفت
لاخشه که نوعی از اش آرد است گوید بیت از چشمه ماهتاب کن صحن

وز قرص

وز قرصه آفتاب نه خوان نو وعش چونین در روغن مروق سرانداز ونز لبش فراوان
فصل جیم جر با اول مفتوح ثانی زده جریده را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت بیازاکان
بر فتم زجر یکی کاروان وارهم ازفزو بز وبا اول مکسور ودنبه برشته بود که بر زبر آشهای
آرد بر پزند وآنرا زلب وجزدر وجزع نیز خوانند جزدر با اول مکسور وثانی زده
ودال مفتوح دنبه را گویند که برشته ساخته بر بالای آش آرد بریزند وآنرا زلب
نیز خوانند جزع با اول وثانی مکسور بمعنی جزدر است که مرقوم شد جزک با اول وثانی
مفتوح نام مرغی است که مرغابرا پیدا شود وآنچنان باشد که بی پر سوراخ شود ونکو نتواند
رسید فصل جیم عجمی چز با اول مفتوح ثانی زده میمون را گویند مولانا طالبی راست بیت
یقینی تن تو زچوب کز بود مگر بامادر تو زنسل چز بود مگر چشم ارزنی درشن زده
سرعنابی کبیر پدر نکرد بود مگر چزد با اول مفتوح ثانی جانوری باشد مانند ملخ که
در تابستان بسیار پیدا شود وهوا هر چند بیشتر فریاد کند ودر بعضی از ولایات مردم
فقیر بی بضاعت انرا بریان کرده بخورند حکیم انوری گوید بیت اندرین شدت
کرما که زتاثیر تموز بانگ چزدان نف خورشید چو نفخ صورست شمالی دهقانی راست
بیت خروش چزد میان سراب وقت زوال چنانکه ناله عاصی بود میان سعیر جزغ وجزک
با اول مکسور ثانی زده در لغت اول با غین ودر لغت ثانی با کاف عجمی خارپشت باشد
فصل خای منقوطه خز با اول مفتوح بلندی بیرون ران باشد حکیم ازرقی بنظم آورده بیت
مهره کردن چون تخم سپندان کردی بخی را که سرو سر نزدی بر خزران وبا تشند بید گره

جامه ابریشمی را گویند فروان با اول مفتوح بمعنی دارد اول روز ششم بود از شهریور ماه و آن
روز جشن مغانست دوم نام فصلیست از فصول اربعه و آن مشهور و معروف بود
سیوم نام ماه ششم باشد از سال ملکی خزر با اول و ثانی مفتوح نام ولایتست که در
پای گیلان که مردم بغلط قلزم میگویند منسوب بدوست چه قلزم نام موضعیست از
ولایت یمن که آن دریا بنام آن موضع موسوم گشته حکیم خاقانی فرماید بیت گر خزر و
روم و ترک را حسام تواند نیست عجب کز نها درام فحولست رعم خزروان با اول
و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی فر راست که هر قوم شد دوم نام یکی از
مبارزان تورانست فرند با اول و ثانی مفتوح گیاهی باشد مانند الارض اشنان
استاد نظم نموده بیت هر کجا تیغ تو بود قصارا بود حاجت شخار و فرند خزنده با اول
و ثانی مفتوح و حشرات را گویند خزدک با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف سرگین
گردان باشد و آنرا بتازی جعل خوانند فصل دال دز با اول مفتوح کوشک را گویند
حکیم فردوسی فرموده بیت چو بر بید رستم بن شاخ کز بیامد ز دریا بایوان دز
و با اول مکسور قلعه باشد و بعضی بزای عجمی نیز خوانده اند حکیم فردوسی فرماید بیت
بدان خرمی روز هرگز نبود بی مرد بی راه بر دز نبود و دزدار کوتوال قلعه را گویند دزد
افشاره دزدافشره کسی را گویند که شریک و یاری ده و مدد و معاون دزد باشد
و این دو لغت را جز با کلمه دزد بچیزی دیگر ترکیب نکرده اند مولوی معنوی فرماید
بیت ملم دزد نظرا و دزد آن دزد عجب آن دزد دزدافشار چونست پنج بطامی

راست

راست بیت او دزد و من کدام از شرم دزدافشره الیست این نازرم دزدمه
با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح کواکب سیاه را گویند بوسلک فرماید بیت بمراد
چون نگردد تا قیامت دوره چرخ گز تو در سر نهاد عم مهر و ماه و دزدمه دزک با اول و ثانی
مفتوح بکاف زده دستار باشد و در بعضی از فرهنگها بمعنی دستار مرقومست
استاد رودکی نظم نموده بیت ای طرفه خوبان سزای شهره ری لبرا سبز دزک
بکن پاک از منی شمس فخری راست بیت نوی حقیقت مقصود خلق بعد رسل نه زان شهان
که ندانند خود کله ز دزک از بیت استاد رودکی هر دو معنی اخذ میتوان نمود فاما از بیت
شمس فخری غیر از دستار معنی دیگر نمیگردد دژندیس با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون
زده و دال مکسور و بای مجهول بمعنی همانا آمده استاد رودکی فرماید بیت اگرچه در
دفالی شبهی ودبس نمیدانی تو قدر من دژندیس فصل راء رز با اول مفتوح چهار
معنی دارد اول پاره انگور و انگور را گویند چنانچه ابیات مشتهر دلالت برین
معانی میکند استاد فرخی بمعنی پاره انگور نظم آورده بیت اگر مخالف تو رز
نشاند اندر باغ بوقت بار غار بر دهد بجای عنب و حکیم سوزنی بمعنی انگور گفته بیت
به پیش لفظ او شکر چنانست که اندر پیش شکر غوره رز دوم باغ باشد مولوی معنوی
فرماید بیت از ره رخنه چو دزدان برز خود رفتم همچو دزدان شکر از گلبن خود میچیدم
و رزبان باغبان را نامند انوری در صفت شراب فرموده بیت بیار زانچه
بکر دارد بیه بود نخست روان روشن نشد بقهر از و رزبان از آنچه قطره آن گر فرو جکد بزمین

مزبر گوید چشم مست و مرده روان ٭ سیوم رنگ بود و نیخ نظامی راست بیت کسی را که جانش بآهن کنم
کسی جامها در سکاهن رزم ٭ حکیم خاقانی منظوم ساخته بیت سر انگشت مهر زد بی بی بر ته انگشت
میکند بی بی ٭ از بی یک نشان دوم جامهٔ لاجوردی یعنی رزجلی بی ٭ چهارم زهر را خوانند
حکیم فردوسی نظم نموده بیت کمان را بزه کرد آن تیر گز ٭ که پیکانش را داده بد آب رز ٭ رز با واو
مکسور مخفف رزبا باشد مولوی معنوی گوید نظم چون سحرگاه زکلش بت عیار بر آمده ٭ چو نسیم
سوی بستان که بیکبار بر آمده ٭ که درین خشک بیابان نو رزان چشمه حیوان ٭ و هزاران گل
خندان ز دل خار بر آمده ٭ رزم با اول مفتوح ثانی دو معنی دارد اول جنگ و جدل باشد ظهیر
فاریابی گفته بیت چاکرانت بگه رزم چو خیاطانند گرچه خیاط نیند ای ملک کشور گیر ٭ بگز نیزه قد
خصم تو می پیمایند ٭ تا ببرند بشمشیر و بدوزند به تیر ٭ در رزمگاه و رزمگه جنگگاه باشد استاد فرخی
راست بیت آن دشت را که رزمگه تو بود بیابان ٭ دریا چون لقب شود دکوه ایستخوان
دوم هیزم بود و آنرا هیمه نیز خوانند و شرح آن در ذیل لغت خوام رقوم خواهد گشت
انشاء الله تعالی رزبکیر نام روز یازدهم باشد از ماهها ملکی رزه با اول و ثانی مفتوح دو
معنی دارد اول طناب باشد و آنرا رج نیز گویند دوم سگ انگور است و آنرا وباه تر یک
نیز خوانند و بعربی عنب الثعلب گویند و در عربی با فتند به سه معنی دارد اول حلقه را گویند
که بر آستانه در باشد دوم بمعنی قفل بود سیوم بمعنی زدن آمده زدین با اول
مفتوح و ثانی مکسور بمعنی استوار باشد و در عربی دو معنی دارد اول رمیده بود دوم
چیزی گران بودن و گرانمایه را گویند فصل سین سزا با اول مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی

گر ز می‌پستان بود به بنده راه ٭ بس نگاری چشمه رسرخزد ٭ ور هوا نزهم و ابر انگیز ٭ تاریک زهم
و ابرهای سیاه ٭ هم بکاروان بگیرد راه ٭ فصل ها ورزک با اول و ثانی مضموم
برابر ده و کاف عجمی نیز برگ باشد ورزک با اول و ثانی مفتوح نام درختیست که آنرا
بیده نیز نامند و شرح آن در ذیل لغت بیده مرقوم شد و آنرا بتازی غرب خوانند
فصل ها هزار و هزاران دو معنی دارد اول عدد بیست معروف دوم بلبل را گویند خواجه
حافظ شیرازی راست بیت صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست ٭ عندلیبان را
چه پیش آمد هزاران را چه شد ٭ و تعریب آن هزار با اول مضموم آمده هزاراسب نام
قلعه ایست از مضافات خراسان حکیم انوری گفته نظم حصن هزاراسب اگرچه برد از آن ملک
سد عدم است حصنهای حصین را ٭ کعبه دهلیز شد چو دید فصیلش ٭ سجده کنان بر زمین نهاد
جبین را ٭ استاد فرخی نظم نموده بیت هزاراسب فزون از دو هزار اسب گرفته ٭ شد هزار اشتر
از خون خداوندان تنگ ٭ هزار بز با بای مضموم نام قلعه ایست از ولایت خراسان هزار نابه
اسمیست از اسامی نیز اعظم سیفا اسفرنگی راست بیت نامی نامه هزار نامه از کتبه این کتابه طارم
هزار چشمه ریشی باشد که بیشتر بر پشت آدمی بر آید و آنرا بتازی سرطان و بهندی ادهیه گویند
هزارخانه شکنبه باشد هزاردستان هزاردستان بلبل بود و کمال اسمعیل نظم نموده
بیت از آن همی زند سرود ست کاندر باغ ٭ هزاردستان سر گل همی زند دستان ٭ هزار خشان
گیاهیست که میوه آن مانند خوشه انگور باشد و پوست آن سبز و کفته بود و در وباغ بکار
آید هزاک با اول مضموم اسم و نادان باشد که بمعنی ز دو در فرقه کرده و هزد نام جوانیست آبی که هم

دراب وهم درخشکی زندگانی تواند کرد وآنرا سگابی وسگلابی وبیدستر نیز گویند ونیز
قندز نامند هزدکمند با اول وثانی مفتوح بدال زده وکاف عجمی مضموم چنبه بیدستر باشد
وآنرا قندز ضرس نیز گویند هزمان با اول مفتوح بثانیه زده مخفف هرزمان باشد حکیم خاقانی
فرماید بیت نوشتم الجد بجد پس چون نشره طفلان نگاهدم بسرخ و زرد اشک چهره
هزمانش هزینه با اول مفتوح وثانی مکسور دو معنی دارد اول خرج بود حکیم سنائی در جواب
کتاب ناجی که کمان وزدی کرد حکیم بروه مرقوم ساخته که درخت همتی که عندلیب آن
روح الامین است اثباته رواب ابن مبارز دهزینه دولتی که هزینه خواهش روح القدس
است رطب کلاب بن فابس مکن حکیم خاقانی نظم نموده بیت مدخل و خرج مسلم بن هبان در
که هست که خراج هردو جهان یک شبه هزینه ور کمال اسمعیل راست بیت کرده هزینه در ره
تو نقد عمر و اندکی بجا بماند ازان هم برای نشت دوم بمعنی خزینه نیز آید چنانکه مولانا
حسین واعظ در ذیل تفسیر آیه کریمه والذین یکنزون الذهب الی آخر از امالی امام ظهیر الدین
ولواجی نقل نموده که اگر دیگران هزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن واگر دیگران کنوز
اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی حکیم فردوسی گفته بیت بچاره زره باید
گروانمش سخن با هزینه برافشانمش دوم بمعنی نفقه بود که بعیال دهند ابو الفرج رونی
فرماید بیت همه عالم عیال جود تو اند وهو هستان هزینه وکابین فصل بای تحتانی
بز با اول مفتوح گیاهی باشد پر خار که بر اطراف چیزها نهند تا طفیلی درنیاید بزدادی با اول
مفتوح قلبه قبه را گویند که بر زبر ان تخم مرغ ریخته باشد یزدان با اول مفتوح الخ

اسمیست

اسمیست از اسامی باری تعالی عز اسمه وعلامه طوسی در نقد محصل آورده که ملکیست کار فاعل
خیر است وشرح آن در ذیل لغت اهرمن مرقوم شد بزک جمع فلیلی را گویند که در مقدمه لشکر
روند تا از سپاه خصم با خبر باشند حکیم انوری راست بیت ای سپاهت را ظفر لشکر
کش و نصرت بزک بی یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نشد نیک بزنه با اول مفتوح ثانی زده
شوهر خواهر را گویند باب زای عجمی فصل الف اژخ با اول وثانی
مفتوح بمعنی آژخ است که در فصل الف از باب الفا مرقوم شد خواجه عمید لویکی راست
بیت رخ سپهر اژخ داشت از دب کوی هلال غاب بعقوس نمود کرد اژخ ثلم او گوید بیت
زحل در رهشمتش چون جشم رخ کرده زاشک خون رخ ما را اژخ کرده اژدرها واژدها با اول
مفتوح ثانیه زده چهار معنی دارد اول ماری باشد بس بزرگ وعظیم الجثه وآنرا
بسبب عظم جثه ثعبه جمع آورده اند کمال اسمعیل راست بیت گنج را بر سر اگر ثم بود
اژدرها گنج حسنی و نزاز لف چو ثعبان برسر رفیع الدین نیشابوری فرماید بیت نمود
بحر شد از نهیب تو چو عجب هر کجا عون کلیم آید چو باژدرهاست دوم شجاع ودلاور
بود واستاد این دو معنی را بترتیب منظم آورده بیت شه چو در معرکه بلا بدید اژدها شد
چو اژدها را دید سیوم حکیم فردوسی در شاهنامه بمعنی پادشاهان ظالم عموما وبمعنی ضحاک
خصوصا آورده چنانکه گفته بیت ندانست کان خانه اژدهاست که جای بزرگی وجای
بلاست چهارم علم اژدها پیکر را نامند سیفا اسفرنگی فرماید بیت در سایه اژدهای رایت
روید سبل کجا ارغم اژدهاک نام ضحاک بوده عبدالقادر نائینی گفته بیت جمشید تاجدار بیک اژدها

سر برید هم

وه که اژدها که اسیر دو مار کرد اژکان و اژگمان و اژکهن و اژمان و اژهین با اول مفتوح
ثانی زده و کاف عجمی مفتوح کاهل را گویند و آنرا اجهند نیز خوانند زراتشت بهرام فرموده
نظم اشو گفت اگر می بینی روانش • بدی اندر جهان کار اژگمانش • تن از اژکهن بر
دوزخ درونست • ولی یک پایش از آتش برونست • منوچهری راست بیت رخش با او
لاغر و شبدیز با او کند رو • ورد با او ارجل و بجوم با او • اژکهن با اول و ثانی مفتوح
و های مختفی آهک باشد و آنرا بتازی کلس و نوره نیز خوانند فصل با و ژ باژ با اول مضموم
برف ریزها که از هوا ریزد در حین شدت سرما بژم با اول مفتوح ثانی زده شبنم
را گویند و آنرا تبشک نیز خوانند بژن با اول و ثانی مفتوح گل تیره را گویند که در بن
حوضها و سبوها و جویها بهم رسد و آنرا لژن و لجن نیز خوانند بژدل با اول و ثانی مضموم
استخوان شتالنگ باشد و آنرا بجول نیز خوانند بژمان با اول مضموم ثانی زده
آنست که خوبی که در دیگری بیند برای خود خواهد بی آنکه از وی زایل شود بخلاف حسد
که در وی زوال مطلوبست و آنرا بتازی غبط خوانند فصل بای عجمی با ژ پژ با اول مفتوح
ثانی زده سه معنی دارد اول کوه بود و بعضی گفته اند که کتل باشد که آنرا بتازی عقبه
خوانند ابوالفرج رونی بمعنی کوه آورده بیت در ترازوی همت اعلاش • دانگ
سنگ آمده پژ بهمن • خواجه عمید لوبکی راست بیت در جناب تو وهم خاطر کژ • راست چون
لاشه بر کریوه پژ • صاحب فرهنگ منظومه بمعنی عقبه نظم نموده بیت پژ عقبه است و بوم
و بر چو زمین • چون زمین لرز بوم همی بین • دوم کهنه را گویند سوم چرک باشد

کند

پژاکن

پژاکن با اول مفتوح و کاف مکسور نون زده چرکن و پلید بود پژاوند با اول مفتوح چوبی
باشد که در پس در افکنند تا غیری باز نتواند کرد پژپژ با هر دو بای عجمی مضموم کلمه
که بدان بزرا بسوی خود خوانند و نوازش نمایند حکیم سنائی نظم نموده بیت نشود دل
بحرف قرآن • نشود بز بپژ پژی فربه • پژم با اول مفتوح ثانی زده بمعنی [illegible]
است که سبق ذکر یافت پژمان و پژمرده و پژمرده با اول مکسور ثانی زده بمعنی افسرده و
بی رونق باشد سیف اسفرنگی راست بیت در انتظار عهد شب قدر زلف تو • پژمان
تر از چراغ بروز هم زمان زمان • فخر گرگانی گفته بیت چو گشتی بود مهرش پژمریده •
امید از آب و از باران بریده • پژن با اول مفتوح و ثانی زده غن را گویند و آنرا غلیوج
نیز خوانند پژند با اول مفتوح دو معنی دارد اول حنظل را گویند شمس فخری نظم نموده
بیت بوی خلقت بهر زمین که وزد • دیگر آورد بجای پژند • دوم گیاهی باشد که آنرا [illegible]
نیز گویند و در فصل بهار بروید و شرح آن در ذیل لغت برغست مرقوم شد پژاوک
با اول مفتوح آن باشد که چون در گنبد و کوه و دشت باواز بلند چیزی بگویند عاید
بشنوند و آنرا بتازی صدا خوانند پژولش و پژولیدن بمعنی درهم شدن و پریشان
گردیدن باشد مولوی معنوی فرماید بیت بکش این دیوانه را همان آن زنجیر گیر
در پژولاند سر زلف ترا • تو ولیده گیر هم او گوید بیت زن کنیزک را پژولیده بدید
درهم و آشفته و دنگ و مرید پژوهم با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف
درویش و فقیر و بی اعتبار را گویند پژوهش و پژوهیدن با اول و مکسور و ثانی

مضموم باز جست و تفحص باشد حکیم فردوسی فرماید بیت چنین داد پاسخ ورا نامدار که گر من
به بجم سپدار شهریار بدین گیتی اندر نگردش بود همان پیش یزدان پژوهش
بود کمال اسمعیل راست بیت بغیر خدمت تو بنده انتما نکند بهر کجا که پژوهش
کنند ز اصل و نژاد حکیم فردوسی نظم نموده بیت پژوهید بسیار پرسید چند
نیامد ز خوبان کس اورا پسند پژوی با اول و ثانی مضموم مردم فرومایه را گویند
و آنرا بتازی اسفل خوانند پژدین با اول مفتوح ثانی زده واو مکسور و بای
معروف چرکن و کثیف باشد حکیم سنائی فرماید بیت هشتم ازو دوات بی سوراخ
قلم است و کاغذ پژوین بود رهبای جامی بنظم آورده بیت صاحبا الصاف من بنان ازو
کو نگاهی در من مسکین نکرد از جفاها در حق من هیچ نیست کان پلید مدبر پژوین نکرد
پژه با اول و ثانی مفتوح و اخفاء ها دو معنی دارد اول کوتل باشد و آنرا گریوه نیز خوانند
و بتازی عقبه گویند دوم آستر جامه بود و با اول مکسور و ثانی مضموم و اظهار ها
بمعنی پژوده است یعنی باز خواست و تفحص فصل تا فوقانی تژ با اول و مکسور
برگ گیاه نو بر آمده بود تژاو با اول مفتوح نام یکی از پهلوان تورانی است که داماد
افراسیاب بوده و او بر و گروه پادشاهی داشته و گیو او را زنده بگیرد کرفت
و انتقام برادر خویش بهرام بقتل رسانید حکیم فردوسی فرماید بیت چنین گفت
با گیو جنگی تژاو که تو چون عقابی و من چون چکاو تژوال با اول مفتوح برگ گیاه
را گویند تژدک با اول مفتوح کرم گندم خوار باشد تژه با اول و ثانی مفتوح دو معنی

دارد

دارد اول غنچه گل باشد دوم دندانه کلید بود فصل دال دژ با اول مکسور و ثانی دو معنی دارد اول
زشت و خشم را گویند شمس فخری نظم نموده بیت بر فن و رای متین کرد خلق را تسخیر بکین و
بطش نکرد به بی ثانی و دژ دوم قلعه باشد دژاباد و دژاکاد و دژاکو و دژبان و دژبد
با اول مکسور خشم آلود و سهمگین را گویند استاد فرخی گفته بیت نگذرد تیر دژاگاه
عمر از بیم اندر ان بیشه که یک جا گرا و کرد کند عبد الواسع جبلی راست بیت ز آسیب تیغ
تو باشند دایم چو سیماب لرزان چو سیمرغ پنهان پلنگ روان کاه در کوه بربر نهنگ
دژاگاه در بحر عمان حکیم فردوسی بمعنی سهمگین بنظم آورده بیت چنین تا بیامد یکی
ژرف رود سپه شد پراکنده چون تار و پود یعنی ژرف پهنا مل کوتاه بود
راه بر بگذشتن دژاگاه بود حکیم اسدی فرماید بیت دژاگه ددی سهمگین منکر
سر و در دل از هر چه ددی بهتر است استاد بمعنی خشم و بدخوئی منظوم ساخته
بیت از روی تو دژ بر و کین می بارد و ز قد تو فتنه بر زمین می بارد هر گاه که
قامت تو آید بخرام بر روی ز سپهر آفرین می بارد دژاکام و دژاکامه با اول مکسور
زاهد و پرهیزکار باشد دژاپیج و دژاهنگ با اول مکسور ثانی زده دو معنی دارد اول
بدخوی و بدکردار و سهمگین را گویند حکیم اسدی در صفت اژدهای گفته بیت
بد و کارگر خنجر و تیر منیت دژاهنگ کوهیست کجر منیت دوم تیز رو و زود بین
بد کردار باشد استاد عنصری راست بیت بیک خدنگ دژ آهنگ تنگ جامی تنگ
تو بر پلنگ تیغ و بر نهنگ دریا بار دژبهه عذره باشد دژخم و دژخیم با اول مکسور ثانی

کلمه مرکب از دژ که بمعنی بد و زشت مرقوم شد و خیم بمعنی خوی که طبیعت باشد یعنی بدخوی و بد
طبیعت فخر کرکانی نظم نموده نظم اگر دشمنست نیز ایدر فراز ٭ تو اسب تکبر برو بر متاز ٭ چنان
شو تواضع کنان سوی او ٭ که باز ایدان دژخیم خوی او ٭ و این نام بر جلاد و خونی
نیز اطلاق کنند حکیم فردوسی گفته بیت بدژخیم فرمود تا گردنش ٭ زند پس باتش بسوزد تنش ٭
حکیم سنائی راست بیت مرو دژخیم مرو ریکشید ٭ برد و اندر زمان سرش ببرید ٭ دژخی
بااول مکسور ثانی زده و خای مفتوح شدیوان باشد دژک بااول مکسور و ثانی مفتوح
بکرهی بود که هنگام تافتن در ریسمان افتد دژکام و دژکام بااول مکسور و ثانی مفتوح
بمعنی دژ اکاهست که مرقوم شد فخر کرکانی راست بیت مکن دژ کامی با آن جوانمرد ٭ برید
مهر انرا که بپرور ٭ دژم بااول ثانی مفتوح بمعنی افسرده و اندوهگین آمده یکی از استادان
نظم نموده نظم چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد ٭ خود را به بد و نیک دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه کام من و تست ٭ از موم بدست خویش هم نتوان کرد دژل بااول
مضموم و ثانی مفتوح بتر طعم را گویند دژند بااول مکسور و ثانی مفتوح تند شده بود دژه
بااول مکسور بمعنی دژ است که مرقوم شد دژ بخت و دژ بخت کنک و دژ هوج و دژ هوخت
و دژ هوخت کنک بااول مکسور ثانی زده و های مضموم بیت المقدس باشد استاد نظم نموده
بیت کجه نظم سخن خواب شد ار بو ٭ بجو بخت نصر خطه دژبخت ٭ حکیم اسدی راست بیت چو دژ بخت
کنک آمد از راه شام ٭ که خوانش بیت المقدس بنام ٭ حکیم فردوسی فرماید بیت کنون سلم را
بدای جنگ آمد است ٭ که بادش ز دژ بخت کنگ آمد است ٭ حکیم اسدی گفته بیت

جو نوح

جو نوح آمد و یافت آید درنگ ٭ کشید انجوالشسن بدژ هوخت کنک ٭ فصل دال و زاء دزد بااول
مفتوح ثانی زده بسیار خوار و حریص بود و آنرا لنبر نیز گویند ابوشکور راست بیت
ز دیدار خیزد هزار آرزو ٭ ز چشم است گویند دزدی خلق دزه ریسمانی که براستی آن دیوار
سازند فصل دال و غین دغ بااول مفتوح شسته رفتن موی چنانچه اطفال و مردم زمین و لنگ را دغر
و آنرا خر نیز گویند دغزیدن بمعنی خزیدن بود و غزیدن بمعنی خیزیدن است مولوی
فرماید بیت چون ابر دی کریان شدم و زبرک و بریان شدم ٭ خواهم که تاکه در غرم
خوش در غبار آنتی ٭ هم او گوید بیت چشم کژ هرگز نه بیند غیر کژ ٭ خواه کژ غژ پیش او یا راست
غژ ٭ دور فرهنگ هندوشاه غژید بمعنی بهم نشست و برهم چسبید مرقوم است غژب و غژم
بااول مضموم ثانی زده دانه انگور بود که شیره و تکس در میان آن باشد و تکس دانه تخم
انگور را گویند ابوالعلا شوشتری فرموده نظم یارا نگه گواهی دهد زحام که من ٭ جبار گویم
اندر حباب جای غمام ٭ زمرد اندر تاکم عقیقم اندر غژب ٭ سهیلم اندر غژم آفتابم اندر جامم ٭ حکیم سوزنی
راست بیت دیده حاسد تو چون غژم انگور است سرخ ٭ در لگد کوب عنا پامال اعدا از کس
مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت باغ را بین که چشم دو دیده ٭ مغز بادام و غژم انگور است
غژغاو و غژغاو و غژگاو و غژگاو بااول مفتوح ثانی زده دم کاوی را گویند که در کوهای
که مابین ملک خطا و هندوستان است پیدا شود و آنرا بر چم نیز نامند و بترکی قطاس
خوانند در اصل کژ کاو بوده یعنی ابریشم کاو چون در زبان پارسی تبدیل کاف بغین
جایز داشته اند چنانچه لگام و لغام و کلوله و غلوله در این کلمه نیز کاف کژ و کاف کاو را

بغین مبدل ساخته غژغاو گفتند و آنرا بهندی کجگاه نامند حکیم انوری در صفت اسب گفته
بیت پلنگ هان غژغاو دم گوزن سرین عقاب طلعت عنقا شکوه طوطی پر اثیر الدین اخسیکتی
نظم آورده بیت می طراز و حجم غژغاو دو رنگ از صبح و شام نیزهٔ نصرت مگر بر چرم نداد
بر قنات غژک با اول مکسور و ثانی مفتوح سازی باشد که آنرا غچک و کمانچه نیز گویند حکیم
نزاری قهستانی گفته نظم بس کند زهره سازها برکار از پی جشن ابن مبارک سور دف و
چنگ و رباب و زنبور غژک و بربط و نای تنبور فصل فا فژ با اول مفتوح چرک باشد فژاک و فژاکن
و فژاکین بمعنی چرکین است فژغده با اول مفتوح ثانی زده و غین منقوطه بر زده و دال مفتوح
اخفار را بمعنی خیسیده و آغشته و تر کرده باشد و آنرا آغار کرده نیز خوانند مولوی معنوی
فرماید بیت علم اندر نور حق فژغوده شد پس ز علمت نور یابد قوم لد فژغند و فژغنده و
فژکند و فژکنده با اول مفتوح ثانی زده و غین منقوطه مفتوح نون زده و دال مفتوح و اخفابها
چیزی پلید و چرکین را گویند پوربهای جامی گفته بیت بخر کمند و فژغندش افزون نشد
اگر بهر هر بافت تاج زرین حکیم سوزنی راست بیت گره بحر اوست چش ولم کنده و شوخناک
و فژغندهٔ شمس فخری نظم نموده بیت ملک داری ز دشمن نابد بوی عنبر نیابد از فژکند
فژولیدن بمعنی پژولیدن است که مرقوم شد فشره با اول و ثانی مفتوح کسی را گویند که همیشه
خود را پلید بها اعتنا دارد فژیغون با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و غین مضموم و واو
معروف نام حکیمی بوده از عجم حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت کند مبطل محق را بقولی
روایت کرده حماد از فژیغون فصل کاف کژ با اول مفتوح دو معنی دارد اول هندرا است بود

که

که آنرا کج نیز گویند حکیم سنائی فرماید بیت خلق سایه است و شاه پرمایه باد کژ کژ افکند سایه
دوم قسمی از ابریشم مایه بود و آنرا کج نیز گویند و معرب آن قز باشد و با اول مضموم هیچ
درخت بود کژابه و کژاوه با اول مفتوح کجاوه را گویند کژانه با اول مفتوح پیلهٔ ابریشم را گویند
کژاغند و کژاغندش و کژآگند و کژآگندش جامه بود که درون آن بکژ پر کرده باشند
و آنرا در روز جنگ بالا یا پائین زره و جبه بپوشند حکیم ناصر خسرو گفته بیت بدبر مکن معاش
عاجز سرخیزه پیچ در کژاغند شیخ سعدی شیرازی نموده بیت در کژاغند مرد باید بود
بر مخنث سلاح جنگ چه سود کمال اسمعیل راست بیت اندران لحظه ز بیم تو چو کرم پیله
کفن خصم کژآگندش خفتان باشد کژدخون با اول مفتوح ثانی زده و تای مثناة
فوقانی مفتوح بر زده نام داروئیست که آنرا اکاکره و اکلکرا نیز خوانند و بتازی عاقرقرحا نامند
کژدم خوانه نام جانوریست که در ویرانه و گورستان باشد و چون براه رود دم خود را بر
زمین کشد و بهر که زخم زند هلاک کند کژدهم با اول مفتوح ثانی زده و دال مضموم و میم
مفتوح و ها مختفی نام مرضیست که اطراف ناخن کفته شود و آنرا بتازی داحس و بهندی انگلیهو
گویند یوسفی طبیب گفته بیت در کژدهمات بیان کنم قاعده اگر خوان شفا ز او مایده بکنار
و مسهل خور و میانه طلاء از سرکه و افیون کر بری فایده کژرف با اول مفتوح ثانی زده و رای
مفتوح گیاهی باشد بغایت بدبوی که چون بدست گیرند مدتها بوی آن زایل نشود حکیم ناصر
خسرو فرماید نظم چون خنثوی سلب چرب خویش گر تو چنین لخت و سره کار زنی
من پس تو بنبل خویش چون چرب گر تو همی کژرف و کنده چری کژغاو کژغاو و کژکاو

بمعنی غژغاو است که مرقوم شد **کژک** با اول و ثانی مفتوح شش معنی دارد اول قلاب
باشد دوم چوب سر کجی را گویند که بدان کوس و نقاره و دهل را بنوازند مولانا شهابی راست
بیت چنان زد کژک زخم بر روی چرم که بدرید شد پوست را روی نرم سوم آهنی بود
سر کج که دسته هم داشته باشد و بدان فیل را فیلبانان بهر جانب که خواهند بگردانند
و آنرا انکش و کژه نیز خوانند امیر خسرو نظم نموده **بیت** و آن کژک بر تارک پیل از شکوه
بود تیغ کوه بر بالای کوه چهارم چوب کجی باشد که بر سر چوب قبق بر بندند و کوبها طلا و نقره
از آن جا آویزند و به تیر زنند و هر که آنرا بزند آن کوبها با اسپ و خلعت باو بخشند و آنرا ابلق
برجاس خوانند پنجم پری باشد که بر پشت دم لطف بهم رسد و آنرا عوران و شاطران
به سر بزنند ششم کوزه گلی بود که درون آنرا پر از خرما کنند **کژنه** با اول مفتوح و ثانی
زده و نون مفتوح پاره باشد که بر جامه دوزند و آنرا ابنه نیز خوانند و باز
رقعه گویند **کژدر** با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف بیخ گیاهی باشد تلخ مزه که در
دواها بکار برند و آنرا زرنباد نیز گویند و بهندی کچور خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت**
بر کهن کردن همه نوها ای برادر موکل است و بهور هستش را بحنظل است پس شکر بش را برادر است
کژدر **کژه** با اول و ثانی مفتوح پنج معنی دارد اول آهنی بود سر کج که برای او دسته نصب کنند
و فیلبانان فیل را بدان نگاه دارند و بهر جانب که خواهند بگردانند و آن بمنزل عنان فیل باشد
و آنرا کجک و انکش نیز گویند و بهندی کجباک خوانند امیر خسرو فرماید **بیت** با ظلمت شب
شکل مه چون ناخن شیر سیه و آن پیل را زین کژه بر سر نگون پا مانده دوم چوب کژ سر آن

کج باشد

کج باشد و بدان دهل و نقاره و کوس را بنوازند و آنرا اکثر کژک هم نامند امیر خسرو گفته **بیت**
چون کژه بر کوس مسین داد بوس داد مستش باد در زر و بینه کوس سوم هر قلاب را گویند
عموماً و قلابی را که قصابان گوشت از آن بیاویزند خوانند خصوصاً امیر خسرو در صفت
هلال نظم نموده **بیت** یکی کژه زدکان سپهر قصابست که بهر سلخ جا بالا کشیده اند چنین چهارم
گوشت پاره بود که درون حلق محاذی بن زبان او بچه باشد و آنرا ملازه نیز گویند
و بتازی لهات خوانند پنجم چوبی را گویند که بکلیدان درون در افکنند و بدان سبب
در گشوده نشود **فصل کاف عجمی گژناز** با اول مضموم چینه دان مرغ را گویند و آنرا ژاغر
نیز خوانند و بتازی حوصله نامند شمس فخری گفته **بیت** چه طایر است عالیجناب همای همت تو
که بهفت چرخ ورا دانه بود یک ژاغر **گژدهم** با اول مفتوح و ثانی زده و دال ها و هر دو مفتوح
نام یکی از پهلوانان افراسیاب **گژم** با اول مضموم و ثانی زده نام درختی که آنرا در دارو
لاشکر و کنجک و سده و پشه دار و سار شکدار نیز گویند و بتازی شجرة البق خوانند **فصل**
لام لژم و لژن با اول و ثانی مفتوح گل تیره را گویند که در بن حوضها و گولابها و سیلابها بجهد
و لجن و لجم نیز خوانند اثیر الدین اخسیکی راست **نظم** آب ناخورده از بن برکه نیلوفر کران
همچو نیلوفر خوک چرا در لژ تم او گوید **بیت** خفاش اگر بدر چو شیران نر شوند چون خوک
خشت خورده بمیرند در لژند **فصل میم مژدک** با اول مفتوح و ثانی زده و دال مفتوح نام مردی است
از شهر نشابور که در زمان قباد دعوی پیغمبری کرد و شرعهای معنی را بهم برداشت تفرقه کم
کرد آن بود که نکاح از زن برطرف ساخت و تفرقه از مال دور کرد و گفت می باید که خلق با هم

مساوات منظور دارند در مال و زن هر کس که زن متعدد داشت اگر غنی اندی نتوانست
که با او گویند بیمند هم زن او را اگر فقیر و نامدنی که خواستی نگاه داشتی چون سیر شدی او را
رها کردی و اگر کسی مالی داشتی بمفلسی نتوانست گفت که ندارم با بیمند هم و گفتند زن
این مرا نیز حلال است و زن آن مرا این جوانان و عوانان و سفها نیز مذهب او خوش آمد
و متابع او شدند و چون فساد او از زنان رغبت تمام بود او را نیز این مذهب خوش آمد در
بگرویدند و دوست او را با شاه نجانش قوی کرد و این مذهب را آشکارا ساخت اثیر الدین
اخسیکتی گفته بیت بلفظم حسد میبرد باد عیسی ز طبعم عرق میکند نار مزدک مزدکانی با اول
مضموم ثانی زده و دال مفتوح هم مژده را گویند چنانچه خواجه حافظ شیرازی نظم نموده بیت مژدگانی
بده ای خلوتی نافه گشای که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد و هم چیزی را خوانند که با
مژده دهند مژده با اول مضموم ثانی زده خبر خوش باشد کمال اسمعیل در تعنی گوید بیت عیسی ز معظم
نو با نامم مژده داد و زمین آن سخن نقش جان بمرده داد استاد گفته بیت مرا ز روی تعصب
معاندی برسید [illegible] ز روی چه معنی نداشت سبح الله جواب دادم و گفتم که او مبشر بود
با حمد قرشی جمیع خلق را زآنکه مبشر ازلی آنرا که مژده زد و آورد روا بود که دو منزل یکی
کند در راه مرژ مرژ با میم مکسور و سکون هر دو زای عجمی مگسی باشد سبز رنگ که چون بر
گوشت نشیند گوشت را گنده کند و کرم در آن افتد و آنرا بترکی گو نگادن گویند مزنگ
با اول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی بمعنی ناخوشی و زشتی آمده استاد فرخی فرماید
بیت همه آراسته آهنگ و فزاینده کین روزگار بخوشی خورده ناخورده مزنگ فصل نون نژ

با اول

با اول مفتوح دو معنی دارد اول بیرون کشنده چیزی بود دوم دندانه کلید را گویند نژاد و نژاده
دو معنی دارد اول اصل و خداوند نسبت را گویند حکیم فردوسی راست بیت تو تا باشی
ای خسرو پاکزاده مرکان کسی را که باشد نژاد شیخ نظامی فرماید بیت نژاده منم در به ملان
[illegible] بدست نژاد کیا نژاد که آمد و شکست دوم اصل و نسل بود استاد فرخی نظم نموده
بیت مکان دولت و نزد مرتبت گرفته مکان ملک نژاده وانده مکان ملک کمین
نژند با اول و ثانی مفتوح و بعضی با اول مکسور نیز خوانده اند سه معنی دارد اول اندوهگین
و افسرده را گویند مولوی معنوی فرماید بیت چو درکان نباید ترش روی چرا نباید
چو در آب حیات چرا خشک و نژند شد کمال اسمعیل راست بیت حسود حاسد تو حیران و مستمند و نژند
بیان مثال که در فصل مهرگان نرگس دوم بمعنی پست و نشیب باشد کمال اسمعیل نظم نموده
بیت تو آفتاب بلندی و من چو سایه نژند همی کند مرا از تو بکدگر جدا پرده هم او گوید
بیت نژد اوج شرفش چرخ نژند پیش فیض کرمش نیل سراب سوم بمعنی خشمگین آمده
استاد فرخی منظوم ساخته بیت پیاده سپه آرای او دو بیست هزار چو پیل مست و پلنگ نژند
و ببر دمان نژگ با اول مفتوح ثانی زده هم ولم دوم تله را گویند نژه با اول و ثانی مفتوح
چهار معنی دارد اول شاخ درخت بود که بس نازک و لطیف بر آمده باشد دوم ورق زرد
نقره را گویند که بهای گل بر بدیه بر سر عروسان و نودامادان نثار کنند سیفا سفرنگی
این هر دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت پنجه سرو از طرب بر دست گیر جام مل طره چیدار نژه
برگلشن افشاند نژه سوم نام ستاره ایست چهارم شتری را خوانند که سقف را بدان بپوشند نشیدن

بااوّل مفتوح بمعنی بیرون کشیدن باشد فصل واو ودژن بااوّل وثانی مفتوح نجاست
کثافت بود رضی الدین نیشابوری راست بیت ازان زرزق وریا کنند ظاهر شطاهر کار دغلی
درونت وزن همندارد ودژنگ بااوّل مضموم وثانی مفتوح بنون زده کاف عجمی نوعی جامه
رنگ باشد که بر تلوی تیر هم بچند منصور شیرازی نظم نموده بیت بی کمان تیر زاخون دشمن است برش
نی سهام تیر از دل عدو ست ودژنگ وژمل بااوّل وثانی مضموم واو مجهول دو معنی دارد اوّل
طعم شور بود دوم استخوان شتالنگ باشد وآنرا بجول وبژمل خوانند وبتازی کعب گویند
وژده بااوّل مفتوح وثانی مضموم وواو مجهول چکیدن باران باشد از سقف وژه بااوّل
وثانی مفتوح وجب را گویند فصل ها بژیر بااوّل مضموم وثانی مکسور خوب ونیکو
را گویند وآنرا بجیر وبجیر نیز خوانند منوچهری راست بیت دست یمین شاه راود دل بهژیران
دیده بروی نکو وگوش بقول حکیم قطران نظم نموده بیت همیشه وعده او نادرست
ونان درست همیشه عادت او نابهژیر وروی بهژیر باب سین فصل الف
اسا بااوّل مفتوح کشوده شدن دهان باشد بسبب خواب یا خمار یا کاهلی وآنرا
آفاژه وفاژه ودهان دره نیز وبا الف ممدوده هم آمده وآن در فصل الف از باب الف
مرقوم شد اسامه بااوّل مفتوح بگوشه چشم نگریستن بود ودر بعضی از فرهنگها بمعنی
والیس دیدن مرقوم ست اسپ بااوّل مکسور موی زهار ودبر را گویند وآنرا رم وردم
نیز نامند اسانج بااوّل مکسور ثانیه زده ونون مفتوح بجیم زده ونون اسناج نیز
باشد مولوی معنوی فرماید بیت اسانج خوشیم دان باترش ترو شیرین باهم وشدم بجنه نابا تو بهم

اسپ

اسپ انگیز آهنی باشد که بر پاشنه کفش وموزه نصب کنند وبهنگام سواری بر پهلوی مرکوب
زنند تا تیز رود وآنرا مهماز ومهمیز نیز گویند اسپ تاد نام روز هژدهم است از ماههای
ملکی اسپغول بااوّل مکسور ثانی زده وخای معجمه مضموم واو معروف افکندگیه مرغان را گویند
وآنرا اسپغال نیز خوانند سهرامی راست بیت بهیچگاه نیارم نگاه کرد مقام از آنکه خانه
پر از اسپغول جانور است اسپغول هندوشاه حافظ اوبهی ظاهر المعنی اسپغول نرسیده اند وآنرا
بمعنی بذر قطونا نوشته اند وهمین بیت سهرامی را استشهاد آورده اند اسپرد واسپریز واسپر واسپرس
واسپریس واسپرسپ واسپرسفا واسفرسپ واسفرسف بااوّل مکسور ثانیه زده میدان باشد عموما
نخزی راست بیت زهی پادشاهی که سطح فلک بود بندگان ترا اسپریس اسپرغم واسپرم واسپرم
بااوّل مکسور ثانی زده وبای عجمی گلها وریاحین را گویند مختاری گفته بیت از بدیع
اسپرغمهای جو دیبا بهمه منقش گشت اثیر الدین اومانی راست بیت زره با ربیع چون بالات
باشد کم ز پرویزن سپر باتیر باران نو نازکتر ز اسپرغم زرافشت سهرام نظم نموده بیت
چنانچه آن مرد دلخواه که اندر اسپرم رفتی بهمراه اسپرلوس بااوّل مکسور ثانی زده
وبای عجمی مفتوح ولام مضموم وواو مجهول خانه وسرای پادشاهان وسلاطین وحکام
را گویند عنبری راست بیت چه نقصان دیدی از کعبه نبوی دین که کردی کرد اسپرلوس شاهان
اسپرم آب بااوّل مکسور ثانی زده وبای عجمی ورای مفتوح بمیم زده دوید باشد که در آب بجوشانند
وبدن بیمار را بدان بشویند وآنرا بجنه کا نیز خوانند وبتازی نطول نامند اسپروز بااوّل
مکسور ثانی زده وبای عجمی ورای مضموم وواو مجهول نام کوهی است حکیم فردوسی فرماید بیت

همی رفت آن شاه لشکر فروز به بنگاه بر پشت کوه اسپروز **اسپری** با اول مکسور ثانی زده و بای
عجمی مفتوح آخر شده و بنهایت رسیده را گویند حکیم انوری در قصیده گفته **بیت**
آنکه حوم نوح را از تند باد لا تذر در ره و دم کرد از زمین آسیب قهرش اسپری
اسپست با اول مفتوح ثانی زده و بای عجمی مکسور سین زده بمعنی سپست است که مردم
شند و آنرا بتازی فصفصه و رطبه و بترکی یونجه و یونجه نیز خوانند **اسلیخ** نام گیاهی است
دوائی که طبیعت آن سرد و خشک باشد و خون بینی و جمیع اعضا را بند کند و ریشها
کهن را نافع بود و قرحه امعا را سود دارد و آنرا بتازی اذناب الخیل خوانند
و لحیة التیس نیز نامند **اسپندارمذ و اسفندارمذ** با اول مکسور ثانی زده و بای
عجمی مفتوح و در لغت اول فای مفتوح در لغت ثانی چهار معنی دارد اول زمین را
گویند دوم فرشته باشد که موکل است بر درختان و بیشها و مدبر امور و مصالحی که
در ماه اسفندارمذ و روز اسپندارمذ واقع شود بدو متعلق است سوم ماه دوازدهم
بود از سال شمسی و آن مدت ماندن نیر اعظم است در برج ماهی که آنرا بتازی حوت خوانند
مختاری گفته **بیت** باد عمر و ملک او چون مهر و آبان غیش تا ز اسپندارمذ ره بر در
دین برند چهارم نام روز پنجم باشد از هر ماه شمسی و بنا بر قاعده کلیه که نزد پارسیان
معتبر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید آنروز را عید گیرند و جشن نمایند
در این روز از این ماه عید کنند و جشن سازند و گویند که نیکست در این روز جامه
نو پوشیدن و دار و درخت نشاندن **اسپندیار و اسفندیار** با اول مکسور ثانی زده

البیش

نام

نام پسر گشتاسب است که به روئین تن اشتهار دارد **اسپنوی** با اول مکسور ثانی زده و
بای عجمی مفتوح نام کنیزک تژاو داماد افراسیاب است گویند که آن کنیزک بغایت جمیله
بوده چون تژاو گریخت آن کنیزک بدست بیژن افتاد حکیم فردوسی فرماید **بیت**
یکی ماه روی جام اسپنوی بسمن بکردو دلیر و شکوی **اسپهبد** با اول مکسور ثانی
زده و بای عجمی بها زده و بای مفتوح بدال زده سردار لشکر را گویند حکیم فردوسی
فرماید **بیت** با سپاه و درفش نیزه بدست نوکنی مکر طوس اسپهبد است **اسپهبد خوره**
و اسفهبد خوره اشراقیان پارس نفس ناطقه را گویند **اسپیجاو و اسفیجاب** با اول مکسور
ثانی زده و بای عجمی مکسور و یای مجهول و جیم عجمی نام شهریست از ولایت ماوراء النهر
که آنرا بترکی سبران نامند سید سراج الدین سگزی نظم نموده **بیت** چشم ملکت را بروی روم
قسطنطین نظر چشم جابت را بسوی چاچ و اسپیجاب روی هم او گوید **بیت** مسند جود تو
فلک در روم و قسطنطین نهاد مقصد لشکر جهان در چاچ و اسپیجاب یافت **اسپیل** با اول
مفتوح دزد اسب را گویند **اسپوش** نام گیاهیست که آنرا اسغول هم گویند و بتازی بذر
قطونا و بیونانی فسیون نامند **است** با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول استر
باشد عسجدی نظم نموده **بیت** آن خبیس حرام زاده چو است همچو خر عر عر کند بود بیت
دوم استخوان آدمی و بسیار حیوانات و سایر میوه‌ها را نامند و آنرا استه نیز خوانند و با
اول مضموم سه معنی دارد اول تفسیر زند را نامند و آنرا اپستا و ستا نیز خوانند حکیم فردوسی
گفته **بیت** که دین مسیحی ندارد درست همی کبرگی و زند و زند و است هم او گوید **بیت**

شهنشاه ایران سرو تن پشت مجد فرا امید باز بند داست دوم بمعنی افکندن و انداختن باشد
و باستی بمعنی باافکندی است شرف شوده نظم اورده بیت بر نطع زمین طرح شی چو تو
باستی بعبث ز تو کش فلک سر زده نهاد سوم سرین باشد شمس فخری راست بیت
چرخ در مهر شیخ ابواسحق چون میان زا بست چابک و چست این افتخار حشمت خویش
سترا و لغ شه نهاد براست و با اوّل مکسور دو معنی دارد اوّل امر از ایستادن
بود مولوی معنوی فرماید بیت بر شتر مست رفت مایی دل تنگ سخت ما است یکن
چو قافله روی بدین طرف کند دوم ستایش را خوانند و در بعضی از فرهنگها بمعنی حلقه
نیز مرقومست و در عربی سوراخ مقعد باشد حکیم سنائی گوید بیت کفی نیز دخواجه کان
غزنوی غوست نازان سبب مرا بیری نزد خواجه ابا چون تو در وغ کفی داد از فر بین
است هم لفظ غزنوی بمعنی تزاجواب استا با اوّل مفتوح ثانی زده نام قلعه بود
از ولایت رستمدار که بجهانت تمام اشتهار دارد و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل
تفسیر زند باشد و آنرا است نیز خوانند چنانکه مرقوم شد حکیم فردوسی فرماید بیت
اگر پیشبینی اندر استا و زند فرستاده را نه بها راز کزند از بن خواب بیداریان
کردی همی زنده بیداریان کردمی دوم حرم استاد بود مولانا امیدی فرموده بیت
هر که بینی سه چار موزون گفت کستر اند بساط بابای که طفیلی خوان طفلانش
کی مسلم بود با ستائی و با اوّل مکسور دو معنی دارد اوّل ستایش کننده را گویند
دوم نام قریه بود از قرای سمرقند و منسوب بآن قریه را استانی را گویند استاخ

با اوّل

با اوّل مضموم ثانی زده بمعنی گستاخ است حکیم سنائی راست بیت با کسی علم دین نگفت
استاخ زانکه دل تنگ بود و علم فراخ سیف اسفرنگی نظم نموده بیت ترا ز کشاد چشم تو استاخ
میرود شاید که در حریم دل خصم محرم است استارباد با اوّل مکسور ثانی زده استراباد
باشد و آن شهریست مشهور منوچهری راست نظم تا طربست و مطربست اشرف با مغز
تا یمن و یثربست آمل و استارباد بنشین خورشید وار ای خور جمشید وار فرخ و
امیدوار چون پسر کیقباد استاره با اوّل مکسور چهار معنی دارد اوّل معروفست دوم
نوعی از چادر باشد که آنرا شامیانه و سایه بان نیز گویند سوم جدول مسطر باشد
چهارم بلوکیست از مضافات لاهجان گیلان و نیز نام قلعه ایست از ملک رکن استاک
با اوّل مکسور ثانی زده شاخی که از درخت تازه بروید و آنرا استاخ و ستاک نیز گویند
استام با اوّل مضموم ثانی زده دو معنی دارد اوّل بمعنی ستام باشد که مرقوم شد
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت گوزن و گور که استام زر همی خواهند ز قید و بند و غل
بار بیت رستند هم او گوید بیت ایدون شب و روز بر ستم کردن استاده ز بهر سب و استام بر
دوم معهد را گویند و آنرا اوستام نیز خوانند اپستان و اپستانه با اوّل مفتوح
جای خواب و آرام را گویند مولوی معنوی فرماید بیت کوی از توبه بپا زمخانه
در زمستان باشدم اسپانه اسخر با اوّل مکسور ثانی زده بمعنی سخر است که مرقوم
شد حکیم زجاجی راست بیت مقامش در اوّل با سخر بود شهان را بدان بوم و بر فخر بود
استخوان ربا و استخوان رنده و استخوان رنگ همای بود گوینده که غذای او استخوان

جانوران باشد استزار با اوّل مکسور ثانی زده و تای فوقانی مفتوح نام غلّه ایست که آنرا جک نیز گویند و بتازی عدس و بهندی مسور خوانند استردن با اوّل مضموم ثانی زده و تای فوقانی مضموم بمعنی ستردن بود یعنی محو کردن و تراشیدن و پاک ساختن مولوی معنوی فرماید بیت از جانبر و چیزی آنرا که تو جا دادی غم نستر دان دل را کو را زغم استرد

استرشش با اوّل مضموم ثانی زده و تای فوقانی مضموم آهنی را گویند که زمین را بدان شدیار کنند و آنرا سپار و انجفت نیز خوانند استرنگ با اوّل مفتوح ثانی زده و تای فوقانی و را هر دو مفتوح بمعنی سترنگ است که در فصل سین از باب تا مرقوم شد و آنرا مردم گیا نیز گویند و بتازی یبروح الصنم خوانند حکیم اسدی فرماید بیت همان از بابوی و رنگ شناسنده خوانند و را استرنگ از آن هر که کندی فشادی زپای چو ایشان شدی بی روان هم بجای نگادان از آن چند کندند و رد مهران کاو کان کند بجای مردا استردن با اوّل مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مفتوح برازده بمعنی ستردن است که مرقوم گشت مولوی معنوی گفته بیت نگاهی مکند با دل بهر دم صورت غیبی نزاید گر جمع آیند صد عینی و استردن اسیر خسرو راست بیت فرسند دار روی استردنی حرص کان و نیاز بچه هی تو امان کنند استل با اوّل مکسور ثانی زده و تای فوقانی مفتوح برکه و آبگیر را نامند و آنرا اسل و تخ و اتخ نیز خوانند استم با اوّل مکسور ستم باشد منوچهری راست بیت آخر دیری نماند استم استمگر ان زانکه جهان آخر بن دوست ندارد ستم استن استون با اوّل مضموم ثانی زده

ستون باشد مولوی معنوی فرماید نظم استن حنانه از هجر رسول ناله میزد همچو ارباب عقول معجزه موسی و احمد را نگر چون عصا شد مار و استن با خبر استنبه با اوّل مکسور ثانی زده بمعنی ستنبه است که مرقوم شد حکیم سنای گفته بیت صحبت عام آتش و هیمه است از رشت نام و تباه و استنبه است استوار و اپستوان سه معنی دارد اوّل محکم و مضبوط را گویند و این معروف و مشهور است مسعود سعد سلمان راست بیت پایدار و استوار است از تو دین و مملکت پایدار و اپستوار و اپستوار نه راستت بدام فرماید بیت بپذیر فتیم بر دین استوانیم بجز پیغمبر پاکش نخوانیم دوم معتمد و امین بود حکیم سنائی نظم نموده بالداری لیک لیک ر و سبت در باالمدرسه کشت کردی لیک حوکت و ملخ در کشت زار حق همی گوید مده تا ده مکافات و هم آن بحق بدهی و پس ایشان بیاشی در شاید این نه شرطی مومنی باشد که در ایمان تو حق همی خاین نماید خاک و سرکین استواز سوم بمعنی باور آمده و استوار داشتن باور داشتن باشد کمال اسمعیل گفته بیت هران فریب که از عشوه تبت در بار هم هزار ساده دلی اپستواری آید استوه با اوّل مکسور ثانی زده و تای فوقانی مضموم و الطهار ابمعنی ستوه است که نوشته شد شیخ نظامی فرماید بیت کان خوبان چو استوه آمد بدی تا بپستان بران کوه آمد بدی استور با اوّل مضموم ثانی زده بمعنی ستور است که در فصل سین از باب تای فوقانی مرقوم گشت مولوی معنوی فرماید نظم تا چند این استور تن کاه جو خواهد زمن برجح راه کهکشان از مهر او بیگاه شد استوار اشکال نه رخ برزنخ اقبال نه اقبال آن حالی که او بی مثل و

نظم

بی اشباه شدم

مهره پشت باشد استه بااول مفتوح
ثانی زده وهم

اسوی بااول مضموم ثانی زده ونای فوقانی واخفای ها تخم بعضی از میوها را گویند مانند تخم
شفتالو وزردالو وخرما وامثال آن وآنرا استه نیز خوانند واستخوان آدمی وسایر حیوانات
را هم نامند وآنرا است نیز گویند کمال اسمعیل نظم نموده بیت اگر اندر لحاف وچادر شب
نبود شب جوا سه روزها روز بینی بسان جوز برد کشته کیمخت خشک از سرماه وبااول مکسور
ثانی زده ونای مثناة فوقانی مضموم واظهار ها مخفف استوه است که مرقوم شد استبا
بااول مکسور ثانی زده وبای فوقانیه مکسور نام کوهیست که مابین هرات وغزنه واقع
است استیم بااول مفتوح ثانی زده آستین جامه را گویند وبااول مکسور بمعنی ستم است که
رقم شد استریخ بااول مکسور ثانی زده ورای مکسور بنون زده در هردو معنی باستریخ که مرقوم
شد مترادف است اسروش بااول مضموم ثانی زده وا ومجهول بمعنی سروش است که مرقوم کن
اسروشنه بااول مکسور ثانیه زده ورای مفتوح بواو زده نام شهریست از ولایت ماوراء النهر
که ترکان آنرا اوراتپه خوانند اسغده بااول ثانی مفتوح بغین زده ودال مفتوح بمعنی آماده
ومهیا بود وآنرا ابسغده نیز خوانند اسغد بدن مصدر آنست اسغو واسغونه بااول مضموم ثانی زده
وغین مضموم جانوریست که خارهای ابلق مانند پیکانها بر بدن داشته باشد وچون کسی قصد
گرفتن آن کند بدن خود را چنان جنبشی دهد که پیکانها از اندام او جسته بر آن کس بخورد
گویند که هر چند آنرا بزنند فربه تر شود وآنرا اشغو باشین منقوطه هم گویند وسغو وسغونه و
سکر وسکرنه وسیخول نیز نامند مولوی معنوی فرماید بیت هست حیوانی که نامش اسغر است
او بزخم چوب زفت ولمتر است اسغود بااول مکسور ثانیه زده وفای مفتوح ورای مضموم وواو

مجهول

مجهول نام مرغیست کوچک مانند گنجشک وبر سر آن چند پر بلند باشد مثل شاخ وآنرا بتازی
قطاة خوانند ودر خواص ابن زهر آورده که استخوان قطاة را چون بسوزانند ودفاکتر
آن با زیت بجوشانند وبر سر کل وبر دار الثعلب بمالند موی بر وباند اسفیدوشت
قریه ایست از نواحی صفاهان اسغیوش بمعنی اسیوش است که مرقوم شد اسک بااول مکسور ثانیه
زده اسپ یام را گویند سیفا سفرنگی راست بیت سلطان ال یاسین کز نعل اسک پیش
سر باز پس براند نوعی هلالی جوینی اسکدار بااول ثانیه زده آن باشد که چون قاصدی را خواهند
که بتعجیل بجایی بفرستند در هر منزل بجهت او اسبی نگاه دارند تا منزل بمنزل بر اسپ تازه زود
سوار شود چندانکه بمقصد برسد وگاه باشد که منزل بمنزل پیادها را تعیین نمایند تا پیاده اول
خط را به پیاده دوم برساند ودوم بسوم وسوم بچهارم تا بمقصد برسد واین قسم قاصد را
چپر ایلچی ویام نیز گویند وبهندی دانکچوکی نامند منوچهری فرماید نظم ای جشن فرخ سده را
چون طلایه‌ای از پیش خویشتن فرستاده کرده کار کفتا بر در بزود بیستان تاختن بصحرای
نورد وبیابان همی گذار چون اندر وری شب تیره وسیاه زین آتش بلند برافروز روز وار
در رزم جنبش ونبت من که گرده‌ام نزد شهنشه ملکان بر باسکدار از من حذاکان هم
شرق وغرب را در ساعت این خبر بگذار ای خبرگذار اسکره بااول مضموم کاسه گلی را گویند مولوی
معنوی فرماید بیت چون قلم در وصف آن حالت رسید هم قلم بشکست وهم کاغذ درید
بحر را پیمود هیچ اسکره بشیر را بر داشت هرگز بره اسکندران بااول مفتوح ثانیه زده و
کاف مفتوح بنون زده کلیدان باشد اسکندروس بااول مکسور نام پسر اسکندر ذوالقرنین

بوده پنج نظامی گفته بیت همان پور اسکندر اسکندروس ٭ همی آمد و خاک میلاد بوس اسکر با اول
مکسور ثانی زده ووست افزاری باشد مر درود گرانرا که بدان چوب را قشبکنند و صولخ
کنند و آنرا سکنه نیز گویند مولوی معنوی راست بیت جور و جفا و دوری کان کُتکاره میکند
بدل و جانها تیز اسکنه کار میکند اسکیزه با اول مکسور برجستن والیز زدن و جفته انداختن
ستور را گویند و آنرا اسکیز و سکیزه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت چونکه مستغنی او طاغی
شود ٭ خرچو بار انداخت اسکیزه زند اسلوب با اول مضموم دو معنی دارد اول نام حلیمی بوده
دوم جنسی از طعام باشد و در عربی بمعنی طرز و روش آمده اسمند با اول مفتوح ثانی زده
نام فرزیاست از فرزای شمرقند و آنرا سمند بحذف الف نیز خوانند اسمندر با اول مفتوح
نام جانوریست که آنرا سامندر و سامندل و سمندر و سمندور و سمندل و سمند ول نیز
گویند و شرح آن در ذیل لغت سامندر مرقوم شد شیخ عطار نظم نموده بیت آتشی بود
دشمن در گرفت ٭ تا خلیلش طبع اسمندر گرفت اسمن با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول
جامه باشد که بازگونه پوشیده باشد دوم خربزه نورسیده باشد اسو با اول مفتوح و ثانی
مضموم بمعنی سوی بود یعنی جانب حکیم سوزنی راست بیت خری که گاه وجوی زیرک ناک و تنگ
مراغه کردن و غلتیدنش سو با سوا اسوار با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول نام شهر
از ولایت سعید که راه ولایت نوبه بر جانب جنوب آن شهر واقع است و کوهیست بر جنوب
آن که رود نیل از دامنش بیرون می آید از سفرنامه حکیم ناصر خسرو مرقوم شد دوم
بمعنی سوار آمده سوم بزبان گیلان جمعی انداز لشکریان که اول مرتبه چماقی و تیری داشته

بلند

باشد و چون حرب کنند ضرب تیر و چماق بر خود بهمدیگر برسانند و آنرا اسواری نامند و اگر بر
خود نشان تیر و چماق نباشد و نوعی دیگر حرب عظیم کرده باشند آنرا شجاعت و مردانگی
ندانند اسپرک با اول مفتوح و ثانی مکسور پاره خربزه را گویند اسپرهلیب با اول مفتوح و ثانی
مکسور و بای معروف و رای مفتوح بمیم زده ادویه را گویند که در آب بجوشانند و بدن
مریض را بدان بشویند و آنرا اخته کاو نیز خوانند و بتازی نطول نامند فصل با بس با اول
مضموم بیخی که کباب برو کنند و آنرا بلسک نیز گویند و بجای سغو خوانند ببارده با اول
مکسور نام صفه باشد و در بعضی از فرهنگها بمعنی صفه نیز مرقوم است بباک با اول مفتوح نامی
باشد که از کلها و ریاحین و اسپر غمها و برگ مورد سازند و پادشاهان و بزرگان روزهای
عید و جشن و مردمان در روز دامادی بر سر نهند ابوالفرج رونی راست بیت هم امید نیش
انکه خدمت تو ٭ ببرش بر بندد بخت بباک بباتج با اول مفتوح کیاهیست که بر بیابان هزار
بای باشد و بر پوست آن کره ها بود و رنگش بر وناس ماند و چون ویرا بشکنند در درون
زرد بود بباس با اول مفتوح بمعنی بهر زدبی معنی بود مختاری گفته بیت بسر من که چون بخوانی
شود ٭ این بدل بر نوبسی از قرطاس ٭ که کران فام قلتبان بس بس ٭ زین فضولی و حکمت ببابس
و در عربی بز باز را گویند ببت و ببتان بید و با اول مضموم گلزار و جای را گویند که میوهای
خوشبوی در انجا بسیار باشد بتاخ با اول مکسور بمعنی گستاخی است و آنرا استاخ نیز گویند امیر
خسرو فرماید نظم بزرگی کردن ار چه ناروا نیست ٭ نه کبر است این که فریاد شابست اگر خود
بچشم خاصگان نان ٭ ز بپتاخی که دارد عام را بان ٭ کلامی اصفهانی نظم نموده بیت کهبد عسل نو بتاخ نکرده ... بلبل م

بوی عارض گلبرگ وطرهٔ شمشاد بنار با اول مکسور ثانی زده ست و نا استوار را گویند حکیم ناصر خسرو
راست بیت عروة الوثقی حقیقت مهر فرزندان اوست ٭ محکمست آنکس که اندر عهد او بستار نیست
بنام با اول مکسور ثانی زده بید باشد و آنرا بتازی مرجان خوانند امیر خسرو فرماید بیت
جهان که زنده فرزند دهر خمکست ٭ به نیم خنده نیرزد از آن لب بنام بستان افروز نام گلیست
سرخ رنگ که بتاج خروس اشتهار دارد و آنرا بوستان افروز نیز نامند بستان پیرا
باغبان را گویند حکیم انوری نظم نموده بیت برده رضوان بهشت از پی پیوندگری از تو هر فضله
که انداخته بستان پیرای بشاوند با اول مضموم ثانی زده زمینی را گویند که پشته پشته باشد
بستر آهنگ لحاف باشد بسترون با اول مکسور بمعنی سترون است یعنی پاک کردن و محو ساختن بستو
با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مضموم واو معروف دو معنی دارد اول مرطبان
کوچک را گویند شیخ نظامی راست بیت چو گردون با ادهم تاکی کنی حرب ٭ به بستوی تهی
مشکن سر حرب ٭ دوم چوبی باشد که بدان ماست را بشورانند و بر هم زنند تا مسکه
و دوغ از هم جدا شوند و آنرا آمیخ نامند بسوه با اول مکسور بمعنی سوه و سنه است که مرقوم
شد بسته با اول مفتوح ثانی زده هر منقش باشد که در تختهای مشبک در بندند و رنگ
در نقشهاشان ... جابجا رنگ بر آورد و با اول مکسور و ثالث مضموم بمعنی سوه است که مرقوم
شد بسغده با اول و ثانی مفتوح بغین زده بمعنی ساخته و آماده باشد و آنرا اسغده نیز خوانند
و مصدر آن بسغیدن بود استاد فرخی فرماید بیت بفرخی و بشادی و شادی ایران شاه
بمهرگانی بنشست بامداد پگاه ٭ بدانکه چون بکند مهرگان بفرخ روز ٭ بجنگ دشمن داور کند بسغده سپاه

خجسته بادت

خجسته بادت فرخنده جشن و فرخ باد ٭ بسغده رفتن و بیرون شدن نشانه براه بسک با اول
و ثانی مفتوح نام داروی است که آنرا البه نیز گویند و بتازی اکلیل الملک خوانند و با اول
مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول دسته جو و گندم بود که درو کرده باشند و دوم بمعنی
فاشه آمده و آنرا باسک نیز خوانند بسل با اول و ثالث مفتوح کاورس بود و در عربی دوان
را گویند و آن جمع بسیل است و با اول مفتوح ثانی زده هم در عربی حلال و حرام را گویند
و این از اضداد است بسلانیدن با اول مکسور ثانی زده بمعنی بکسلانیدن باشد مولوی معنوی
فرماید بیت هر کس فریابد مرا کز عشق بکسلاند مرا ٭ آنکه دید غم با گوید که هش من بیا بشک
بمعنی بسک است با اول و ثانی مفتوح که مرقوم شد بسوته با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو
مجهول و تای فوقانی مفتوح و های مختفی زلف را گویند بستو و بسول با اول و ثانی
مضموم دعای بد باشد و آنرا نفرین نیز گویند و در بعضی از نسخ با بای پارسی و شین
منقوط نیز مرقومست بسیج با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی ساختگی و
آماده شدن و قصد باشد حکیم فردوسی فرماید بیت نباید درنگ اندرین کار
هیچ ٭ کجا آمد آسانی اندر بسیج شرف شفروه نظم نموده بیت که کند عزم جهانگیری بسیج تاختن
همچنین چرخ بلندش اولین منزل بود فصل بای عجمی پس با اول مضموم پسر را گویند حکیم فردوسی
فرماید بیت بیامد نخست آن سواری هژیر ٭ پس شهریار جهان اردشیر ٭ نباشاد در پیش نیزه بدست
تو گفتی مگر طوس اسپهبدست ٭ هم او گوید بیت پس آگاه کردند از کارزار ٭ پس شاه را
فرخ اسفندیار ٭ پسا با اول مفتوح نام شهریست از ملک فارس و معرب آن فسا باشد

پسا حصن

بسلانیدن

چسته میزد بلبل از شاخ وهمی نالید زار خاست بربا سروازان کان جستن او در گرفت
عبدالواسع جبلی راست بیت ز هول مطرب دلکش نیوشی خستهای خوش ز دست ساقی
مهوش شراب لعل بستانی دوم ساغری را گویند چه امیر خسرو گفته بیت تیر آهو
کشش زدی بهر نغمه راهوان آهو گیر زان نی تیر میزد کش هر سو کله کور و چسته
آهو و با اوّل مضموم شیر وان بز و گوسپند و غیره باشد چسنگ آدمی کل را گویند و آنرا کل
نیز خوانند حکیم سوزنی راست بیت سر سست کون فراخ چو در آب غرقه شد خاشاک وار بر سر آب
آمدان چسنگ و در بعضی از فرهنگها بمعنی داغ بشانه آمده فصل خا خس چهار معنی
دارد اوّل معروفست دوم مردم دون و دنی و فرومایه را گویند حکیم سنائی نظم نموده
بیت هرزه دان هم شریف و هم خس را کو کسی کو کسی بود کس را سیوم رذل و بخیل بود
و آنرا زفت نیز نامند شیخ نظامی راست بیت جهاندار بخشنده باید نه خس خصال جهانداری
انیست و بس چهارم نام جانوریست که پایکهای باریک دارد و بر روی آب میدود و جثه
او شبیه بملخ بود لیکن از ملخ کوچکتر است چنانچه خواجه عبدالله انصاری فرموده که اگر
بر آب روی خسی باشی و اگر بهوا پری مگسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی و در فرهنگ
میرزا ابراهیم و فرهنگ دیگر بمعنی مرغ سفیدی که بزرگتر از کلنگ باشد نیز مرقوم است
و در زبان عربی کاهو را گویند حکیم سوزنی فرماید بیت خس بود در لفظ تازی کوک و هندی
شاعری کوک زن بر سوزنی کر خوش نماند لفظ خس و بهندی نام قومیست از کفار
که در کوههای که مابین هندوستان و ملک ختای واقعست ساکن اند امیر خسرو گفته

بیت

بیت کرده و اگر نه هر دمانش نیبان فنی کنند کی رخنه خس بسینه روئین تنی کنند خبی با اوّل
مضموم ثا بانقطه زده و بای عجمی مکسور و یای معروف نام ستاره مشتری باشد استاد
لبیبی در صفت شمشیر نظم نموده بیت درنده جوشن سران و سنده چو ثعبان درخشان
خبی درخشان چو آذر خست با اوّل مفتوح ثا بانقطه زده سه معنی دارد اوّل بمعنی
آزرده آمده و خسته آزرده را گویند دوم رنگ خوانند و آنرا تازی بون نامند
حکیم فردوسی نظم آورده نظم نویسنده بر خامه بنهاد دست بعنبر سر خامه را کرد خست
شرف شروه راست بیت کو جا یا بنو من نشست کنم قصد آن طره چو شست کنم باده اراقی
بجان بجزم پس بخوناب دیده خست کنم سیوم نفع باشد حکیم سنائی فرماید بیت
با تقضای عقل و نفس و حواس کی توان بود کرد کار شناس بلبل عقل را ز گلبن خست
در ترنم نوا بنش هم است و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل قرار و آرام باشد و آنرا
هال نیز خوانند مجد کاشی راست بیت هوا را دو دان چهره فروشستا چنان چون ح دیده را
از جان و دل خستا دوم بمعنی آستین آمده حکیم نزاری گفته بیت نومی باید که باشی
در رو فارست که من در حرب ربا لبده لم خست خسو با اوّل مفتوح ثا بانقطه زده و ثای فوقانی
مضموم و واو معروف تخم سو است و آنرا خسته نیز خوانند استاد فرخی گفته بیت
بد هند جانی او یک پی دیگر نکنند چو به ناخط خستو و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل
معترف و مقر بود حکیم فردوسی فرماید بیت مبین آنکه رای و هوش و زبان
شود آفرینده را چون توان بهستیش باید که خستو شوی ز گفتار بیکار یکسو شوی

عبد القادر نایینی راست نظم روان عالم و جاهل بشکر او شده خستو؛ زبان صامت و ناطق بحمد
او شده گویا؛ دوم نامی یکی از بزرگان چین بوده حکیم فردوسی نظم نموده بیت
بچین مهتری بود خستوی نام؛ دگر سرکشی بود نکوی نام؛ خستوانه و خستونه
با اول مضموم ثانیه زده لباسی باشد مر درویشان را گروهی گویند که آن پشمینه است
که از آن موی یا او تخته باشد و فرقه گویند که آن فرقه بود مرقع که از کرباس و خسته
باشد ابو الفرج رونی راست بیت خستونه حسن انعامش بر چستکی قامت مهم
خسته با اول مفتوح سه معنی دارد اول تخم میوه ها را گویند مانند تخم شفتالو و خرما دوم بمعنی بیمار
و آزرده بود امیر خسرو این هر دو معنی را در کور کردن پسران سلطان علاء الدین گفته
نظم کسی کو بر کشید این دیده سرپستان خسته، شفتالوی تر؛ دو چشم او چو دو عناب خسته
همیشه خسته و در خون نشسته؛ لو خو حمالی از قدما گفته بیت شرین کا خسته جره رفته نرد
یکدانه در سنبل تا سفته؛ با دهلیز سیب اندرون کرده سفید؛ با سینه چاک خسته و خفته درو
سوم بمعنی برخاسته آمده شرف شوه نظم نموده بیت نه جز خفته در خواب دیده بسی مثلث
نه جز خسته بیدار و دیده است؛ خسر با اول و ثانیه مضموم پدر زن را گویند حکیم سنائی
در لغت گفته بیت مفخر جمله انبیا او بود؛ خسر و میر مرتضی او بود؛ حکیم نزاری قهستانی نظم
نموده بیت خسر زان پس بطبع شاد برخاست؛ نگار آرایش داماد برخاست
خسرو با اول مضموم ثانیه زده نام پادشاهی بوده از کیان صاحب شوکت و عظمت
و هر دو پادشاه ذو شوکت را نیز خسرو خوانند خسروانی دو معنی دارد اول لحنی باشد

از

از مصنفات باربد مطرب که آن نثر مسجع بوده مشتمل بر مدح و آفرین خسرو پرویز و هیچ کلام
منظوم در آن بکار نداشته سیف اسفرنگی راست بیت از نواهای کلک من بسازند
مطربان راه خسروانی خویش؛ هم او گوید بیت سفیده دم که خروسان خسروانی ساز
نوا زنند بر آهنگ خسروانی باز؛ دوم نوعی از زر باشد استاد فرخی فرماید بیت همیشه تا
چو قد مهای خسروانی کرد؛ ستاره تابد هر شب ز گنبد دوار؛ دو چیز داد بهر دو تن
نهاده مقیم؛ ز بهر ناصح تخت و ز بهر حاسد دار؛ و هر چیزی را که بس بزرگ و نیکو و لطیف باشد
منسوب بخسرو ساخته خسروانی توان گفت خسرو دارو خولنجان بود و آنرا بهندی
کولنجن گویند خسروی نام نوعی از شراب عرقی است خسک با اول و ثانی مفتوح خاری است
سه گوشه و معرب آن حسک باشد استاد فرخی در صفت صعوبت راه و جنگل گوید
بیت گهی کباهی پیش آمدی چو نوک خسک؛ گهی زمینی پیش آمدی چو روی تبر؛ و با اول
مضموم و دو تا باشد و در بعضی از نسخ بمعنی تا چیز و درنگ مرقوم است زراتشت بهرام
گفته بیت ابتار کردانکی کفتا کبی خسک؛ بخوان بر وی کنون گفتار یک یک؛ و با اول
مکسور ثانی زده گل معصفر را گویند و آنرا کازیره نیز خوانند خسکانان با اول مفتوح ثانیه زده
بمعنی تفتیش بجد و تفحص بلیغ باشد و آنرا بتازی استقصا خوانند خسم با اول مکسور ثالثه زده
جراحت باشد استاد عنصری فرماید بیت بسی خسمها کرده بود او درست؛ مر این خسمهای مرا
چاره جست خسور با اول و ثانی مضموم دوا و معروف و رای موقوف دو معنی دارد
اول پدر زن و پدر شوهر را گویند و آنرا خسر نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت

برپی کرکنی بفرودی خوی از خشو و خشور و ننک بوی ۞ دوم بمعنی درو آمده وخشودن
وخشوردن بمعنی درو کردن باشد خشوردن با اول وثانی مضموم بمعنی درو کردن
آمده وآنرا خشودن نیز خوانند خسیدن با اول وثانی مکسور خاییدن باشد فصل
دال دس با اول مفتوح شبیه و مانند بود وآنرا دیس نیز خوانند استاد عنصری فرماید
بیت مدبوده بنید ترا هیچکس ۞ که رزم شل و که بزم دس ۞ استاد فرخی گفته بیت
یکی خانه کرد ست فرخار دس ۞ که نفزود از دیدن او روان ۞ وبمعنی آن نیز آمده
واین معنی از کتاب زند مرقوم شد و بزبان هندی عدد ده را گویند و با اول
مضموم کل گچینه باشد و با اول مکسور بزبان یونانی نا هندسه را گویند دست
با اول مفتوح ثانی زده نه معنی دارد اول معروفست دوم فایده و نفع باشد
حکیم سنائی راست بیت ترک دارایی و دارایی وکرد ۞ هر که عادل نزاست دست او برد
سوم نصرت وظفر بود مولوی معنوی فرماید بیت شاد شد جانش که بر شیران نر
یافت ایشان نصرت و دست وظفر ۞ چهارم صدر و مسند ملوک و صدور و اکابر وغیرا
راگویند وآنرا چهار بالشت و چار بالشت نیز نامند حکیم انوری نظم نموده بیت زهی دست
وزارت از تو دستور ۞ چنان کز پای موسی پایه طور ۞ حکیم فردوسی گفته بیت نشست بر
دستان سام ۞ کرامت به در گهش خاص و عام ۞ پنجم بمعنی قوت وقدرت آمده حکیم خاقانی
فرموده بیت دست دست تست جان ماوای تو ۞ تا بای صورت درمان نتوان نهاد امیر خسرو
گفته بیت شه بحیات خود داد این نقش بست ۞ ملک مست آن دگری را چه دست ششم طرد

ورودش

ورودش باشد حکیم خاقانی فرماید بیت کس را سخن بلند ازین دست ۞ سوکند بمصطفی اگر هست
بود رهباای جای منظوم ساختن بیت آن ز رو منثور کم کسی آمد و رفت ۞ در سر نظم مولوی آمد و رفت
اندر دل من غم میغی غم نیست ۞ ورنه غم ازین دست بسی آمد و رفت ۞ هفتم یک جنس تمام بود
چون یکدست جامه دستار تا پای جامه و یک است سلاح تمام از خود تا موزه آهنی و یکدست
خانه تمام از نشیمن و جای خواب تا مطبخ و پایگاه حکیم فردوسی گوید بیت کرا مایه دیبی بپوشید
رخت ۞ بدرگاه کسری خرامید تفت ۞ حکیم اسدی بعقد نظم آورده بیت ز دیبای رومی
شتروار شست ۞ ز پوشیدنی جامه پنجاه دست ۞ شیخ نظامی راست بیت نوازنده کانی می بود
جام ۞ بر آراسته دست مجلس تمام ۞ هشتم کرت و مرتبه را خوانند چون یکدست بازی و یکدست
سفر یعنی یک کرت بازی و یک مرتبه سفر اثیر الدین اخسیکتی فرموده بیت این بار فصل بفکن
و دست کم بر ز بستاخ داد خواه و تمام مذهب بیاز ۞ امیر خسرو گفته بیت هنگامیکه ایشان دست
می بازند از بازی ۞ ز لعب دست ایشان کعبتین از دست میغلتد ۞ نهم بمعنی دستور آمده اثیر
الدین اخسیکتی فرماید بیت ای اصل اصل تقیتو و دیگران تمام ۞ وی دست دست شرع
تو و دیگران بنان ۞ دستام زخم و سار باشد کمال اسمعیل راست نظم بس کز مشوش بی گویم باز
جبه خویشتن و دستار آر ریزه ریزه شدی از زخم کردن ۞ پوشیدم گر نبدی از خارا
دست ابریخن دست بر یخن باشد دستاران با اول مفتوح ثانی زده شاگردانه باشد
استاد عسجدی گفته بیت بیتی نصب اندر سرای دوست بمعنی بر ۞ بیکبوسه بده مارا امروز
مه دستاران ۞ وآنرا دستان نیز گویند و در بعضی از فرهنگها بمعنی مزدی کو پیش از کار

بمزد ور و بند مر قوم است و در بعضی معنی مزکانی نوشته اند دستارچه دستمال کویند حکیم انوری
در منقبت حضرت امیر المومنین علیه التحیة والسلام نظم نمود نظم آن دست که جود در وجود
آمد ازو وجامه ترتیب وجود آمد ازو دستارچه که یکدمش خدمت کرد تا نسبت نکهت
بوی جود آمد ازو خواجه حافظ راست بیت مای که مدتش مسیر وی ماند راست آینه بدست
روی خود می آراست دستارچه پیشکشش کردم گفت وصلم طلبی زهی خیالی که تراست
دست آس آسی باشد که بدست کردانند و بمعنی فلاخن باشد دستان چهار معنی دارد
اوّل نام زال پدر رستم است دوم مکر و حیله باشد ابن یمین راست بیت
سر مزاز پیج مپیکوان انکه با مرد ابکنی داستان بور رسان بور دستان حمله و دستان
با فسند حکیم خاقانی فرماید بیت هر داستان که آن نه ثنای محمد است دستان کاهنان
شمر آنرا نه داستان سوم نغمه و سرود باشد حکیم سوزنی راست بیت تفضل و عدل
منو و فی بران حلیه که در عالم زنند از فضل و عدل تو به بیتا بلبلان دستان
چهارم حکایت و افسانه را گویند دست اورنجن و دست برنجن و دست برنجن و دست
و رنجن و دست و رنجن دستینه بود که زنان در دست کنند شیخ فرید الدین عطار فرماید
بیت من از دست دل پرخون خویشم همی پیچم چو دست اورنجن خویشم منوچهری راست بیت
پدید آمد هلال از جانب کوه بسان زعفران آلوده مجنی چنان چون دو سر از هم باز کرده
زر سرخ یکتا دست برجنی دست بند سه معنی دارد اوّل حلی و مروارید و امثال آنرا
گویند که در رشته کشند و زنان بر دست بندند دوم حلقه زدن و برد و در نشستن

با ایستادن

با ایستادن مردمان و جانوران را گویند و آنرا پره و نرکه و چپر نیز خوانند شیخ نظامی فرماید بیت
اندران پره پرنده کبک و دراج دست بند زده حکیم اسدی راست بیت مهر بزمی آوای
رامشگران مهر گوشه دست بند سران سوم بمعنی دست یکدیگر گرفتن و رقصیدن باشد
دست پیمان مهر موجل را گویند و صوب آن و سفتیان باشد دستخوان هیش انداز باشد
و آنرا دستار خوان و کندوری نیز خوانند کمال اسمعیل راست بیت در سرای ملوک
دست نیابد سنت نان و دستخوان بر داشت دست خون حکیم خاقانی فرماید
بیت بار این دل خاکی را بر وند بدست خون امسال همان خواهد از پار بشد پیشد
این بیت معظم بر شرح لغت بیان سبب نوشته آمد نامعلوم شود که نامکسور است
نه ساکن چون اعراب معلوم گشت در بیان معنی شروع نمود پوشیده نماند که نرد و بازی
بازی نرد را گویند که کسی همه چیز را باخته و کرد بر جان ببنه و حریفش در ساخته
و وا و بر مهره کشیده باشد حکیم خاقانی راست بیت دست خون است و مهره حصل
حریفا آه در ششدر خطرمانیم این بیت را بدان سبب نوشتم تا معلوم کردد که خصل
هفتم هم و ششدر کردن حریف از شروط معنی بازی دست خون است ابن یمین
گفته بیت با حبابا روای دل که دست خون نست این که روح در گرو است و حریفش بس طرار
و این بیت را بدان جهت مرقوم نمودم که مفهوم شود که کرو جان نیز از شروط است
سید سراج الدین سکزی بقید نظم آورده بیت که بری زد جمال از خوبرویان ظرف
دست خون داری و ششدر مهره عذرا بر سر شش دستره دستره اره کوچکی باشد

که آنرا ابک دست کار فرمایند مولوی معنوی فرماید بیت از شکرنی که هست بهر نجابدنش لب هم
وندان شد بر شل دستهٔ حکیم ولوی راست بیت خواندن مدح تو آن بر دل و تمنت کند از کجا
دستهٔ نتواند بر چوب زرنک دست سنگ بمعنی دستانک است که مرقوم شد دست موزه با نای
فوقانی موقوف و واو معروف دختری باز بی را گویند که خواستکاری نموده باشند اما هنوز نکاح
نکرده بشوی نسپرده باشند و آنرا کنغاله نیز خوانند دستکله دو معنی دارد اول چیزی باشد
که از ریسمان و چرم بپیچانند و دستار اسپان و استران و امثال آنرا بان بندند
دوم شبه نظر بود دستگاه و دستگه دو معنی دارد اول قدرت دوم دسترس باشد حکیم فردوسی
فرماید بیت به بنک و به بد دادمان دستگاه خداوند کیوان و خورشید و ماه و کوه
بیت بدانش ببند شاه را دستگاه وگر مرا بر نشاندی بگاه دوم کثرت اسباب و اموال
بود دست کزین اسب جنیبت بود شیخ نظامی نظم نمود بیت این دو سه مرکب که بزین کرده اند
اشپی ما دست کزین کرده اند و در بعضی از فرهنگها بمعنی منتخب مرقوم است دست لاف سودای
اول را گویند که از آن شکون گیرند و آنرا سفته و دشن نیز گویند و بهندی بوبنی خوانند
مولانا ظهوری فرماید بیت هرگز خود را بحرف لافی نکنم لب رهین حکایت گزافی نکنم
تا شب در سودای طرب بسته نمود با غم روزی که دست لافی نکنم دست موزه دست آویز را
گویند حکیم سنائی راست بیت ساخته دست موزه از سالوس بهر یک من جو و دو کاسه سوس
امیر فخر الدین سیج الکلی فرماید بیت ای تیغ او که فتح ز تو دست موزه ساخت با دب بدست اهل
درخشنده گوهری دستنبو و دستنبویه کلوله باشد که از عنبر و مشک و دیگر عطریات که آنرا بدست

کرفته

کرفته می بوشیده باشند و هر میوه خوشبوی را که بدست گرفته بویند نیز دستنبو توان گفت
خصوصا خیارکی خردی باشد که بغایت خوشبوی بود حکیم خاقانی کفته بیت سرخ جامی چون
شفق در دست وانکه چون صبح خلخ از جیب و دستنبو زاختر ساختند شمس طبسی راست
بیت ز دستنبوی خلقش جهان زان سان معطر شد که هر دم میکند سجده نسیم باغ رضوانش
دست نماز وضو باشد و آنرا ابدست نیز خوانند حکیم خاقانی راست بیت این دست نماز
شسته از وی و آن روزه کشاده نیز در وی دستوار چار معنی دارد اول عصا را گویند کمال
اسمعیل فرماید بیت وقت قیام هست عصا دستگیر من بیچاره آنکه او کند از دستوار پای حکیم نظامی
نظم نموده بیت فلک پیر شد زان همی راست پوید که دارد ز شمشیر او دستواری دوم بمعنی
همدست و دستیار آمده حکیم فردوسی کفته بیت با یران بسی دو دستوارش بود
چو خاقان یکی دستوارش بود سیوم پاره دوست در کجن را خوانند ابوالفرج رونی راست
بیت بر پای ظلم هیبت او پای بند گشت در دست عدل دولت او دستوار شد چهارم چوب
دستی سبز و کنده بود که شبانان دارند و آنرا باهو نیز نامند دستوانه سه معنی دارد اول دست
برنجن بود و آنرا دستیانه و دستینه نیز خوانند دوم صدر مجلس باشد و آنرا دست نیز گویند
حکیم نزاری نظم نموده بیت پادشاهی بمار رسید که باز با زانامد بدستوانه ما سیوم ساعدین
آهنین را گویند که در روز جنگ در دست کنند و آنرا بترکی قلق و قلچاق نامند دستور با اول
مفتوح ثانی زده و تای مضموم و واو معروف پنج معنی دارد اول وزیر را گویند حکیم انوری فرماید
بیت آفرین بر حضرت دستور و بر دستور باد جاودان چشم بدار جاه جمالش دور باد دوم بمعنی رخصت

رخصت

آمده و آنرا دستوری نیز گویند شاعر گفته بیت دستور گریه دادم چشم گهرفشان را تا وزن در اشک
برهم ناموس نگرد و کارزار دوم سوم چوب کمند درازی را خوانند که در بالای کشتی بعوض
بنهند و میزان کشتی بان نگاهدارند چهارم طرز و روش بود پنجم پیشوای امت زردشت
باشد مانند هیربد و موبد دستوری با اول مفتوح بمعنی رخصت آمده شیخ نظامی راست بیت
هر سخنی کز ادبش دوریست دست بر او مال که دستوریست دسته با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد
اول قبضه شمشیر و کارد و تبر و تیشه و اره و امثال آن باشد دوم گلها و ریاحین و سبزیها و
گیاها را گویند که یکجا بسته باشند حکیم فردوسی فرماید بیت یکی دسته دادی کتایون بدی
ازو بستدی دسته رنگ و بوی کمال اسمعیل نظم نموده بیت چهرهاشان در قبای سبز و سرخ
همچو گل با غنچه در یک دسته اند سوم جاروب بود مولوی معنوی راست بیت دی چو فکرت
نقاش نقشها سازی کی چو دسته فراش فرشها روبی چهارم بار و عدد را خوانند پنجم
بمعنی گستاخ آمده و با دال مضموم سنگ را نامند دستی با اول مفتوح ثانی زده ظرفی را گویند
که آنرا بدست توان داشت و معرب آن دستیج است دستینه سه معنی دارد اول مکتوبی بود که
بدست خود بنویسند و صاحب فرهنگ مرقوم ساخته اند که توقیع و فرمان پادشاهان
باشد منجیک گفته بیت مرا بچاغ تو دستینه رخشت چنان کو طره کرده وار نگ مانوی از وی
دوم دست برنجن بود شیخ نظامی فرماید بیت سیمکز وی مراد دستینه سازند تا زسیمی که
بر وستم گذارند سوم دسته کارد و شمشیر و دسته عود و رباب و امثال آن را نامند
حکیم خاقانی راست بیت دل بیکسوی چنگ در بندید جان بدسته رباب دهید دسکره

بااول

با اول مفتوح ثانی زده و کاف و را هر دو مفتوح دو معنی دارد اول هر شهر را گویند عموما چنانچه
مدینه و مصر حکیم نزاری گفته بیت بیکجا پایدارم یکجا دسکره که بر دستکاریش باد آفرین دوم بطریق
خصوص نام شهریست از عراق عجم در تاریخ طبری آورده که هرقل ملک روم را صافی کرد و
فرخان از روم هزیمت شد و هرقل بیامد از پس فرخان و با ملک عجم حرب کرد و ملک عجم
بگریخت و بدسکره آمد و آنجا حصاری بود بزرگ و استوار و سواد عراق اندر شهری
از آن بزرگتر نبود حکیم لبیبی فرماید بیت کاروانی همی از ری سوی دسکره شد آب پیش آمد
و مردم همه بر قنطره شد دسوک با اول و ثانی مضموم و واو معروف هیزم باریک بود و در بعضی
از فرهنگها بدال مفتوح و واو مجهول نیز مرقوم است و آنرا دروک هم خوانند دمین درسینه
با اول مضموم و ثانیه مکسور و یای معروف خم را گویند و آنرا خنب نیز خوانند میفا اسفرنگی راست
بیت تازه بعهد تو باد گلشن دولت تا گل دل تازه از دناب دسین است فصل دال با سین با اول
مفتوح شش معنی دارد اول ریسمان و امثال ریسمان بود و این معروفست دوم
کمند را گویند استاد نظم نموده بیت از موی زنخ دشمن شه را فلک آرد بنگام خبه کردن
گختش رسن سیم طلا و نقره و مس و آهن و سیماب و دیگر فلزات کشته را نامند و این را بزبان
هندی نیز رس گویند چهارم نام رودخانه ایست که آن به رس اشتهار دارد پنجم گلوبند زنان
را خوانند ششم نام جاهیست برابر بالجان بانهامه با انطاکیه والعلم عند الله و با اول مضموم
دو معنی دارد اول بمعنی حریص آمده حکیم سنائی فرماید بیت هر که در دام زن بیفتاد دست
عقل تا کرد و او چو استاد است هر که برس بخیره کرد درس عیش او بنزه دان چو درکش

استاد فرخی راست بیت را و مردان همه با درشتی آموخته باشد چون بدرس که بیاموزد با سرکیاه
دوم محکم و سخت را خوانند و با اول مکسور امراز رسیدن و رشتن بود و در عربی با اول مفتوح
و ثانی مشدد پنج معنی دارد اول اصلاح کردن میان مردم باشد دوم افساد کردن میان مردم
بود و این لغت از اضداد است سوم چیزی از خبر و حکایت است چهارم ابتدای تب را گویند پنجم
نام کوهیست رسانه با اول مفتوح حسرت و افسوس باشد حکیم ناصر خسرو فرماید نظم
پدرت و برادرت و فرزند و مادرت شدند ناچیز و کشته فسانه تو پنجاه سال از پس
ایشان فسانه شنودی و خوردی رسانه رست با اول مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی
خلاص یافت بود و این معروفست دوم زمین را گویند حکیم فردوسی گفته بیت طلایه برون
بر طلایه بجست بخون غرقه گشت آن همه بوم و رست هم او گوید بیت بگردند باد از بر و بوم و رست
بند بر بند بر یکی راه بست سوم صف و ایوان باشد و با اول مضموم سه معنی دارد اول بمعنی رسته
و روینده باشد شیخ اوحدی راست بیت این چنار کهن که بر رست چون بدید آمد از ... سست
گشته و بنده گونه گونه درخت بی بر و میوه دار و نازک و سخت حکیم فردوسی فرماید بیت
صف میسره عم جایاست جست یکی کوه گویی ز پولاد رست دوم محکم و مضبوط را گویند حکیم نزاری
نظم نموده بیت توی باید که باشی در وفا رست که من در خوب بر مالیده ام چست هم او
فرموده بیت شب آمد بر شتر بستند رختش همه بر لب بهفت اندام سستش سوم دلیر و چیره
بود شیخ اوحدی منظوم ساخته بیت خویشتن دار باش در رست و امین گرچه بسیار تو ناظر چند
و بمین قدم اندر زمین مدد رست کاسمان را نظر بجانب تست رستاخیز و رستخیز با اول مفتوح

ثانیا زده

ثانی زده و تای فوقانی مفتوح قیامت باشد حکیم انوری فرماید بیت رستخیز آن بود ای خواجه
که بنامه رمانا چنین روی جا بازار قیامت کند رستخیز هم او گوید بیت دل بسوزد و بیزنش داغم بروز
رستخیز کرد ابد آتش دوزخ که ما را سوز کبت رستاو با اول مفتوح ثانی زده بمعنی رابه و
وظیفه آمده و آنرا استاد نیز گویند رستار با اول مفتوح ثانی زده مخفف رستگار باشد
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت که چنی گوید که یک بد رابدی هم یک دهم باز چون گوید که هر کز بد بکشت رستگار
نیست رسته با اول مفتوح چهار معنی دارد اول بمعنی خلاص یافته بود و آن معروفست دوم بازار
باشد حکیم انوری نظم نموده بیت ای نفس پرست رفاعت شو کالحاصه جز نیک ارزانست
سیف اسفرنگی راست بیت رخت بر چین از رو دکان هستی چون ترا اندرین رسته که هستی کس
خریداری نماند سوم روش و قاعده را گویند حکیم ناصر خسرو گفته بیت چوبی راه بی رسته
کشتی مرا چه گویی که بیراه و بی رسته چهارم صف زده باشد چون رسته مردم و رسته دندان
و با اول مضموم دو معنی دارد اول نام حلوائیست شبیه بقروت که آنرا بتازی کعب الغزال
خوانند شاعر گفته بیت رفتیم بنزد قاضی و قاضی طرف گرفت آنرا که رسته باز بدادست از قروت
دوم بمعنی رو بنده بود و رستی با اول مضموم ثانی زده سه معنی دارد اول مائده و روزی
را گویند دوم بمعنی از فرهنگها بمعنی ما حضری مرقوم است شیخ نظامی فرماید بیت چو شو کرمان که
تماشا کنند رستی نهانه بتنها خورند از پس آن خوان که رطب خورده ای بی مائده چه آورده
حکیم خاقانی راست بیت رستی خور سعد ز خوانچه زرین آسمان و آواز ده صلا بمسیحا برآورم دوم
بمعنی دلبری و چیره آمده چنانچه دلیر و چیره را رست گویند و لغت رست مرقوم کمال اسمعیل نظم نموده

نظم کردن که دایم از دهر سختی بردیم؛ آورده از طرفها در کار بنده سستی؛ از روی لاف گفتم آرم بجا ک
پشتش؛ هر چند این حکایت خود بود محض ریشی سرف شوده نظم نموده بیت کل بجامه
چیبی تو چاک زد چنین کرد؛ و پسرو سوخت از غمت سستی کرد؛ لاله ز زمین کرد جگر سوخته ز بیت
آن لحظه کز رحمت بی تو خود و ریچ کردیم؛ بمعنی راحت و فراغت آمده ز راتشت بهرام گفته
سوم
بیت ای زحمت تنابی تن در ریچ؛ ای محنت نه مینی هیچ ریچ فصل شین منقوطه شب
با اول مفتوح ثانی زده دهای عجمی چنبره را گویند و آنرا شب و کشب و کشپ نیز خوانند
شت با اول مفتوح ثا بنز زده هشت معنی دارد اول عدد و لبت معروف دوم زنار
باشد که گبران بر میان خود به بندند و آنرا کشتی هم خوانند حکیم سنائی گفته بیت
گفت شت مغانه بر بندید؛ بت بمعبود خویش پسندید؛ سوم نیش رگ زن بود و آنرا
کلک و نشتر نیز خوانند و بتازی مبضع نامند هم حکیم سنائی فرماید بیت اندران رگ
زن مسیح پرست؛ شست الماس گون گرفته بدست؛ چهارم انگشت زن باشد و آنرا بتازی ابهام
خوانند و بعضی زه گیر را نیز شست گویند شیخ سعدی بنظم آورده بیت دلی از دست بیرون رفته
سعدی؛ نیاید باز تیری رفته از شست؛ پنجم قلابی بود که بدان ماهی بگیرند استاد عنصری
راست بیت طره او بدست من چون شست؛ من چو صیاد او چو ماهی شست؛ ششم شیخ سعدی فرموده بیت
ما بتو یکباره مقید شدیم؛ مرغ بدام آمد و ماهی بشست؛ و احیانا بمعنی دلم نیز آمده چنانچه سرف شوده هفتم منظوم ساخته
واحیانا
بیت شاید ار خود دار ملک درین بالفعل حالی؛ کامدار شوق وی این مرغ دل سالها بشست
هشتم بمعنی مضراب آمده که سازها را بآن نوازند نهم تار رود و تار ابریشم بود که بر سازها
بکشد

بکشند این دو معنی را استاد رودکی بنظم آورده بیت بگرفت بچنگ چنگ و بنشست؛ بنواخت
بشست چنگ را شست؛ نهم حلقه رسن و کمند و زلف و امثال آنرا گویند سید ذوالفقار
شروانی گوید بیت دلبری آمد و لا و ر زلفا پنجه شست وا و؛ قصد دلها را گرفت اندر شب تاری
کمین؛ کان دهان همچو میمش دیدم و زلف چو جیم؛ در میان جیم پنجه شست دارد چنان نگار
در میان میم دارد سی و دو در یتیم؛ و با اول مکسور بمعنی نشست آمده امیر خسرو گفته
بیت سواد شام در پیش مه نو؛ چو لیلی شسته در پهلوی مجنون؛ هم او گوید بیت یکی بنی
در کوی آن مه رو بر و اینک بنشسته اک؛ گر بگوید کیستی گو هیچ اینجا نشسته ام شستگانی
با اول مکسور تای عاریت باشد و آنرا بتازی اساس گویند ابو الفرج رونی راست بیت
زکرده در کرا و سات شستگانی عم؛ که قلب کعبه بود شکانی محراب شسته با اول مضموم ثانی زده روپاک
را گویند و آنرا دستار چه نیز خوانند و معرب آن شستجه باشد فصل غین غشک با اول و
ثانی مفتوح کرمکی است که در مفرش و نهالی جای کند و مانند کیک و شپش خون آدمی مکد و آن
از کیک و شپش بزرگتر باشد و آنرا در گیلانات و دار المرز ساس گویند فصل فا فسان دو معنی
دارد اول سنگی باشد که کارد و شمشیر و خنجر و امثال آنرا تیز کنند حکیم خاقانی فرماید بیت
خنجر فتنه چو کند کند در ایام تو؛ خنجر خصم تو گشت خنجر او را فسان؛ دوم افسانه بود شاعر گفته
بیت ای دل مباش غره فسان و فسون او؛ هر گز مدان تو مهر کجا اصل سوس را افسانه دو
معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی مشهور آمده فسرده با اول و ثانی مضموم و بعضی با اول مکسور
خوانده اند و آنرا افسرده نیز گویند دو معنی دارد اول بر بسته و منجمد گشته بود مولوی معنوی

فرماید بیت کرد نوک دست چون در خون سرم ✽ خون من در دست آن نوک فسرد کمال اسمعیل
راست بیت درد پنهان فسرده آب دهن ✽ از دم سرد همچو یخدان است ✽ دوم نگاری
رانا مند ✽ فسفسه با هر دو فای مفتوح و سین اول ساکن و سین ثانی مفتوح اسپست باشد
و معرب آن فصفصه است و بتازی رطبه و بترکی بنجه نامند فسن بمعنی لخت فنان است
که مرقوم شد اثیرالدین اخسیکتی نظم نموده بیت فرصه زرین خور قتل حسودش زانند
تنجهای آتشین بر انگیز سک فسن ✽ هم او گوید بیت چند ساطوری مطبخ کنم آمد کان ✽ کز تند
خود نواز مهر و غافر فنم ✽ فنوس با اول مکسور و ثانی مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول
سخره و لاغ باشد و آنرا فنوس نیز گویند استاد عنصری فرماید بیت اگر تو خویشتن اندر
قیاس من آری ✽ همی فنوس تو بر خویشتن کنی آوری ✽ فنوسیدن مصدر است حکیم فردوسی
راست بیت زخش برمه و خور فسوسیدهی ✽ پری خاک پایش بیوسیدهی ✽ دوم از راه بردن
و بیراهی کردن را خوانند امیر خسرو راست بیت فسوس دیو لعین در ره خدا جویانست ✽
شکال و کور بد نال شیر ربانی ✽ سوم دریغ و حسرت بود و با واو معروف عربی نام شهر و قبا
نوس است فسون افسون باشد مولوی معنوی نظم نموده بیت روان شود زنده ✽ شنیده
صد هزار پری ✽ چو برق بینه بخواند فسون احبارا ✽ فسیله با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای
معروف گله اسب و اشتر و خر را گویند حکیم فردوسی فرماید نظم بود اشبشان در یکی مرغزار ✽
ز هر رنگی افزون تر از صد هزار ✽ چو روزی بود روز جنگ و ستیز ✽ همه زی فسیله شتابند تیز ✽
استاد فرخی گفته بیت مرغزاری که فسیله که اسبان تو گشت ✽ شیر کانجا برسد حرز و بخاید چنگال ✽

اسپست

فصل

فصل کاف کس با اول مفتوح مردم را گویند و کسی بمعنی مردمی باشد و ناکس نامردم را نامند
حکیم خاقانی فرماید بیت از کس و ناکس بر خاقانی آسا کز جهان ✽ هیچ صاحب دردم صاحب
دوایی بر نخاست ✽ حکیم سنائی نظم آورده بیت از زمین خیزد هنری با رعن کسی شب و شبگیر کن
مکر بر بی ✽ کسبه با اول مضموم ثانی زده کنجاره باشد کسیج با اول مفتوح ثانیه زده و یای
عجمی مفتوح بجیم زده مروارید را گویند رضی الدین لالای غزنوی فرموده بیت حقه را
کند پر از کسیج ✽ گر به بندی لب و دندانش بمن کستر با اول مفتوح ثانیه زده و
تای مفتوح خار سیاه باشد کستن با اول مضموم بمعنی کوفتن آمده کشتی با اول مضموم
دو معنی دارد اول بمعنی کشتی باشد و در اصل کستی بوده چه کستن بمعنی کوفتن است چون
دو کس باهم تلاش میکنند تا یکدیگر را بر زمین بکوبند آنرا کشتی گفتند و رفته رفته
بتغیر السنه و مرور ازمنه کشتی شد کمال اسمعیل راست نظم گردون که دایم از دهر سخن بر وجه
او روا از طرفها در کار بنده سستی ✽ از روی لاف گفتم … ✽ هر چند این حکایت
خود بود محض رستی ✽ دستم گرفت تا که افکند زیر پایم ✽ پس گفت خیز و بنما این چابکی و چستی
فریاد من رسیدش اکنون که زد ستمهای بسته ✽ تا چون فلک چو بعض باید گرفت کستی ✽ حکیم
قطران نظم نموده بیت غم و تیمار کوی هست ما جانم بکستی در ✽ زند دو غم شو هم هر زمان
همین تب بر سستی در ✽ دوم زنار باشد و آن در اصل کشتی بوده بر خلاف کستی حکیم خاقانی فرماید
بیت ریسمان بجه بستند کستی بافند ✽ گوهر قندیل بشکنند و سانو ساختند ✽ کستیم با اول
مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مکسور و اشترخار باشد کسری با اول مکسور نام نوشیر

وهر یک از پادشاهان عجم را کسری گفتندی کسک با اول وثانی مفتوح نام عنبی که آنرا عکنز نیز گویند
کسمه با اول مفتوح دو معنی دارد اول موی چند باشد از زلف که سر آنرا مقراض کنند و خم
داده بر رخساره گذارند و آنرا اینجا نیز گویند خواجه حافظ شیرازی گفته بیت عروسی
بخت در آن حجله با هزاران ناز شکسته کسمه و بر برگ گل گلاب زده شاعر فرموده بیت
روزی که گل از کله برون آمده ست باد سحر از جیب هوا بر زده دست از سبزه برابروی
چمن وسمه کشیده وز غالیه بر فرق چمن کسمه شکسته دوم در ولایت عراق و فارس فرزین روبکار
زنان موی سیاهی را در پیش سر می بندند آنرا کسمه میگویند دوم آن کلیچه را نامند کسندر
با اول وثانی مفتوح و دال مضموم ناکس و نااهل را گویند استاد عنصری فرماید بیت سز مردرا
کز تکبر کسند جو شه نیکوی با کسندر کند کشنک با اول مکسور ثالث زده و نون مفتوح
بکاف زده نام غله ایست که میان ماش و عدس بود و چون آنرا مقشر کرده بگاو دهند
را نعاج فربه سازد چنانکه هیچ چیز گاو را آنطور فربه نکند و آنرا کرسنه نیز گویند و بیونانی
اروئس و بهندی کرا و و کلاو نامند کسبدا با اول و مفتوح وثانی مکسور بیا زده دارویست
که بهندستش کهیلا گویند فصل کاف عجمی گساردن با اول مضموم بمعنی گذاشتن بود حکیم
خاقانی فرماید بیت اندُه گسار من شد و اندُه بمن گذاشت وامن چه کرد از غم غدا من آنکه
او سکو رگفته نظم ساقیا مرا زان می ده که غم من از و گسارده شد از فتنه برفت چون
مه نو در پیاله چاره شد گست با اول مفتوح ثانی زده بمعنی زشت است این بیمن
راست نظم آنکس که جو بنی و کلیش بشت گر زین دو فزون می طلبد از پی گشت

کنج

کتابیه

کنجی و کتابی و جونی و کلیجی هست این همین را خوش اگر نزد تو گست مسعود سعد سلمان نظم
نموده نظم عشق تو بلند و صبر من پست چرا روی تو نکوی و خوی تو گست چرا امیخواره
منم دو چشم تو مست چرا است تو بهم بوس تو برد ست چرا گسته با اول مفتوح ثانی
زده و تای فوقانی مفتوح و اخفای ها سرگین باشد گشتهم نام پسر تور بن منوچهر
و نام پسر گژدهم بوده کسله با اول مضموم و ثانی مکسور یعنی گسیخته شده گشنام با اول مضموم
ثانی زده نون نون و با الف کشیده نجاب گرسنه بود چه کشن گرسنگی باشد و آمار بمعنی
نهایت طلبی آمده و در طبقات خواجه عبد الله انصاری در احوال ابو بکر زقاق مصری
چنین مرقوم است که ابو بکر زقاق کبیر بغدادیست شاگرد ابو بکر زقاق مصری آمده
ابتدا و ست در حدیث داشت حدیث می نوشت پس با طریقت اهل حقیقت گشت و یک
چشم بود بو بکر رازی گوید که ویرا گفتم سبب چشم بشدن تو چه بود گفت در بادیه بودم
بتوکل گفتم از آن اهل منازل هیچ نخورم و ربع سالک چشم من بر فرود دست از
گشنامار گسنه با اول مضموم ثانی زده گرسنه را گویند کمال اسمعیل نظم نموده بیت
آن پیر گسنه را که میوه ات در جگر است و غم امتلا زند اکنون زخوان شکر گمی و گمبل با اول
مضموم بمعنی وداع آمده حکیم فردوسی فرماید بیت کسی کرو مش با دل شادمان
گذر دو ر باد آمد به کمال حکیم اسدی راست بیت منزا وار او هرچه باید سزد بهم داد
وگرو مش کسی نی بدد فصل اللام لت با اول مفتوح دو معنی دارد اول خوب و نیکو
بود مولوی معنوی فرماید بیت نفسی بر زسماع و نغمی بر زنزاع نفسی لت وامالی نفسی نفع و دزنم

دوم جزری موی را گویند فصل میم با سین مس باول مفتوح دو معنی دارد اول بندی باشد
که بر پای مجرمان نهند حکیم فردوسی گفته بیت ببندم بر ان ایرانیانست و بس درآرند شیر
ژیان را بمس دوم بزرگ و مهتر را گویند و در رعیه دو معنی دارد اول دست سودن با
دوم دیوانگی را خوانند و باول مضموم مانعی بود که بدان سبب کسی بجایی نتواند رفت بیت
باول مضموم سه معنی دارد اول شکاف باشد حکیم قطران نظم آورد بیت روز و شب از کف از
بخشش تو هستند خلق به آزادی و خزانه بمستی دوم غم و اندوه گویند بیت سالی بامید تو نشستست بسی
از مهر تو میر دل نشست بسی امروز بیافت آنچه جستست بسی از دیدن یافته مستست
بسی سوم بیخ گیاهیست خوشبو و آنرا بتازی سعد و بهندی موته خوانند و بعضی آنرا
بشین منقوطه نیز خوانده اند سیوم غم و اندوه بود و ازینست که غمگین را مستمند گویند
مستار باول مفتوح ثانی زده نام گیاهیست دوائی که بوی خوشی دارد و در غایت
تلخی باشد و آنرا مرده نیز نامند مولانا محمود تا بنسری راست بیت اگر خواهی ز
زنهار بهار کی از داروی ستار رست از مست رو یک نوع از دو نوع مازریون
باشد و آنرا هفت برگ و خامالا نیز خوانند و شرح آن در ذیل لغت خامالا مرقوم شد
مستمند باول مضموم ثانی زده غمگین و اندوهناک را گویند و در فرهنگ هندوشاه
بمعنی نیازمند مرقوم است مسته باول مضموم ثانی زده سه معنی دارد اول جور و ستم را
دوم بمعنی غم و اندوه سیوم نام داروییست و آن بیخ گیاهی باشد دوائی که در کنار
رود خانه و تالاب بهم رسد و آنرا مشک نیز خوانند و بتازی سعد و بهندی موته گویند و در غایت

طمع

طمع جانوران شکاری را خوانند مثل باز و چرغ مسکل باول مکسور ثانی زده و کاف مفتوح
نام سازی باشد که مهتر نوازند مثل موسیقار فصل نون با سین نس باول مضموم ثانی
زده دو معنی دارد اول گرداگرد دهان را گویند و آنرا پوز نیز خوانند حکیم سنائی فرماید
بیت بی نوا نیز لبهای ممون تر و نسرین بارها بی خزان حکیم سوزنی گفته بیت فرو خندد
بدریغ و نسل زبانی کر استاد کردم دوم بمعنی هوش و عقل آمده مولوی
معنوی راست نظم یکی سه دیوی و کابلی نسی کشت بر شهزاده تا که ره نسی آن بود
ساله عجوز گنده کسی نه حق وحشت آن ملک را و نسی و باول مکسور مفتوح مشدد در غربت
دو معنی دارد اول خشک شدن باشد دوم شتر راندن بود نسا باول مفتوح بموضع
را گویند از کوه و جز آن که در آنجا آفتاب هرگز نتابد یا کمتر تابد و آنرا نسر نیز نامند و
نسا با بمعنی ضد نبوت و باول مکسور دو معنی دارد اول نام شهریست از خراسان
و آن معروفست دوم گوشت و استخوان مرده بود از آدمی و سایر حیوانات
و این معنی از زند مرقوم شد زرادشت بهرام گفته بیت مبالای آنرا الخون و نسا
که تا از تو خشنود باشد خدا اثم او گوید بیت نسا و پلیدی بدانجا برید که مهر دوم بران
راه بر بکند زند نسار باول مفتوح بمعنی نسا باول مفتوح است که مرقوم شد نسپه
باول مکسور ثانی زده و بای عجمی مضموم ها زده هر رده از دیوار گل و خشت را گویند و
آنرا لاد و لای نیز خوانند نسک باول مکسور ثانی زده بیچاک تنکم باشد نسر و نسرین و
نسترون باول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مفتوح نام گلی است سفید که در غایت

خوشبوی باشد و آنرا بهندی سونه گویند حکیم خاقانی راست بیت عیسی خلال کرده از خار پای
گلبن ادریس بیجه کرده از غنچهای نسترن نسوه با اول مفتوح ثانی زده و ثانی فوقانی
مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول جنبکی و سبز بنده و بد فعل و زشت را گویند
حکیم فردوسی فرماید بیت بیازید چون شیر هوشنگ چنگ جهان کرد بر دیو نسوه
تنگ دوم حکیم نزاری قهستانی نظم نموده بیت نخواهم رفت با یاران نخواهم مشورت
کردن که نسوه از خرد هرگز نخواهد خواست دستوری دوم نام یکی از پهلوانان
ایرانست حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت جهان دیده نسوه سالار شان که ستیزد
دلاور نگهدار شان نستهن و نستیهن نام برادر پیران ویسه بوده حکیم فردوسی فرماید
بیت چو نستیهن آن شیر شرزه بجنگ که روباه بودی به پیشش پلنگ نسر با اول
و ثانی مفتوح جایی را گویند از کوهستان و جز آن که هرگز آفتاب در آنجا نتابد
و آنرا نسا و نسار و نسیرم نیز نامند و صاحب فرهنگان آورده اند که سایبانی باشند
بر سر کوه که از چوب و خس و خاشاک ترتیب دهند شمس فخری راست بیت ملک
در تاب آفتاب ستم سایه دار عدل تو همیشه نسر شاعر گفته بیت دور ماند از قرین
و خویش و تبار نسری ساخت بر کپار دوم با اول مفتوح ثانی زده در عربی
کرکس را نامند و دو ستاره است بر فلک که باین نام موسوم گشته یکی را نسر طایر
و دیگری را نسر واقع خوانند نسرد با اول مفتوح ثانی زده و رای مضموم و با اول مفتوح
و ثانی مضموم برازده شکار برا گویند نسرم با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح نام

بتیست در بتکده بامیان که قریب بسرخ بت و خنک بت ساخته اند و شرح آن در ذیل لغت سرخ
بت مرقوم شد نسرین با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نام گلیست معروف دوم
نام جزیره باشد که عنبر از آنجا آورند فخر گرگانی گفته بیت هر بر نامه بد زابریشم چینی چو
تبت و عنبر نسرین نسرین نوش نام دختر پادشاه سقلاب است که در حباله بهرام
بوده نسک با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نام غلاییست که آنرا تازی عدس
خوانند و بهندی مسور گویند مولوی معنوی فرماید بیت گر بخواهم از کسی یک مشت
نسک مر مرا گوید بخش کن مرگ و حبسک دوم خار خسک را گویند و آنرا بهندی
گوکهرو نامند بدیع حاجری راست بیت نسک در چشم آنکه نشنا شد از مس سوخته زر جعفر
را دوم با اول و ثانی مفتوح در عربی شستن و پاک کردن بود و با اول مضموم ثانی
زده قسمی باشد از بیست و یک قسم زند گویند که زردشت را به بیست و یک قسم منقسم
ساخته و هر قسمی را نسکی نام نهاده و باز هر نسکی را باسمی موسوم ساخته و اسامی آن نسکها
هر کدام در محلش گفته شده و خواهد شد شمس فخری نظم نموده بیت ز جود تو همه
خلق جهان بیاسودند چه اهل مصحف و زند و چه اهل سوره و نسک و در عربی دو معنی
دارد اول عبادت و پرستیدن خدای تعالی باشد جل جلاله دوم قربانی کردن
بود و با اول و ثانی مضموم هم در عربی جمع نسیکه است و نسیکه قربانی را گویند نسکبا
با اول مفتوح آش عدس را نامند نسو و نسود با اول مفتوح و ثانی مضموم بمعنی لخشا لغت
یعنی چیزی بی خشونت و درشتی که در غایت لغزندگی باشد و آنرا لش نیز گویند حکیم

نام خسرو گوید بیت زخاک و آتش و آبی بر بسم ایشان رو که خاک خشک و درشت است و آب نرم و
نسودی با اول مفتوح و ثالثه مضموم مزارع و برزگر را گویند و آن قسم سوم است از چهار قسم
طوایف انسان که جمشید قرار داده و مثال این در ذیل لغت کاتوزی مرقوم شده ونیرم
با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف حاجبی را گویند که آفتاب آنجا نتابد وفسل
واو وس با او مفتوح بمعنی بس باشد وستا با اول مفتوح ثالثه زده بمعنی اوستا باشد
که مرقوم شد و آنرا است نیز خوانند وستی با اول مکسور ثانی زده و تای فوقانی
مکسور و یای معروف بمعنی شرح و ترجمه باشد و استاد شهاب الدین
حطاط گفته بیت اگر دانند و گر نه من نگویم چون قلم را برد کتاب ناز را هرگز نکرده
در جهان وسمه برگ نیل را گویند وسن با اول و ثانی مفتوح بنون زده آلوده را گویند
امامی هروی گفته نظم حضرتی کز حذر زیبد کریم او دامن همت نگرداند وسن بخارش
کیوان و برجیسش نعیم آفتابش شمع و گردونش لگن وسن و در عربی مقدمه خواب را گویند
هم و گوید بیت از درد و ولد درآمد مست و گفت ای بخت بیدار مرا این الوسن وسناد
با اول مفتوح ثالثه زده و نون بالف کشیده بمعنی بسیار آمده استاد رودکی فرماید بیت
امروز با قبال تو ای میر خراسان هم نعمت و هم روی نکو دارم وسناد شمس فخری
راست بیت چو نعمت ازلی باد ملک تو بی حد چو لطف لم یزلی باد عمر تو وسناد وسنی
با اول مفتوح ثالثه زده و نون مکسور و یای معروف چون دو زن یک شوی داشته
باشند آن زنان مر یکدیگر را وسنی شوند استاد عسجدی گفته بیت دو سالم هم مانند و وسنی شده اند

هم

هم از آنست که با من نه درم ماند و نه زر شمس فخری راست بیت از مراعات عدل تو برخاست
دشمنی از میانه وسنی وسم با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول چوب دستی را گویند دوم
قدرت و قوت باشد این هر دو معنی را حکیم سوزنی بترتیب نظم نموده بیت بوسه سر بکوب دشمن را
من بکوبم اگر بزاو سر خیت فصل ها هستو با اول مفتوح ثالثه زده و تای فوقانی
مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول بمعنی خستو باشد که مرقوم گشت دوم بمعنی حق و راستی
آمده حکیم فردوسی نظم نموده بیت سخن سر بسر موبدان را بگوی بنزد هش کن و راستی بازجوی
نگه کن که هستوی در دست کیست ز مردم شمار ار چه دیو پرست سوم حقیقت اشیا را گویند
هستودان با اول مفتوح ثالثه زده نام پادشاهی بوده از پادشاهان ملک آذربیجان که نام پدر
او امیر مملان بوده حکیم قطران از مداحان اوست و این بیت بیت هر گراینده دو گیتی داد
خواهد جاودان خدمت درگاه شاهنشاه هستودان کند از قصیده ایست که در مدح او گفته
هسر و هسبر با اول مفتوح یخ باشد شاعر فرموده بیت بس من مار یک آن شعر یکی دو بخوانند
زان زمان باز هنوز این دل من پر هسر است شمس فخری راست بیت کرد از سوی دم اعدا
آب در تیر مه بکه هسبر حکیم سنایی نظم نموده بیت امروز از خجالت دوشینه شده را حاجت
بر آتش طبیعت بر هسبر هسک با اول و ثالث مفتوح غله افشاره را گویند و آنرا هیچ نیز خوانند

باب شین منقوطه فصل الف اشام با اول مفتوح خوراک بقدر حاجت باشد
و آنرا بتازی قوت گویند در صراح معنی قوت را با این عبارت مرقوم ساخته که هو ما یقوم
به بدن الانسان من الطعام کمال اسمعیل نظم نموده بیت پناه سوی قناعت برم چو زان قوم

که اهل خانه خود را اشام می دهند اشپو بالف مفتوح ثانی زده وبای معلوم و واو معروف
انگشتدان باشد اشپش بالف مکسور ثانی زده وبای عجمی مکسور وشین منقوطه مفتوح
کرمی باشد که اکثر دا غلب در فصل تابستان وهواهای گرم در پوستین ونمد و سقرلاط
و صوف و دیگر پشمینها و گندم و دیگر غلها بهم رسد و تباه و ضایع سازد و آنرا سوس و شپش
نیز گویند مولوی معنوی فرماید بیت آنکه در انبار ماند و هر فه کرد اشپش و موش حوادث
پاک خورد اشپخته بالف مکسور ثانی زده وبای عجمی مکسور وبای مجهول بمعنی پاشیده و ریخته
است و آنرا اشپخته نیز گویند شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری میفرماید در رباعی خاک بیت
بیخته وانگبین بر وی شبخیته نه که بار از وی ورد و ده هشت بار از ویکردی و مردم بغلط چنین
میخوانند که انگبین بر وی ریخته درین عبارت اب بر وی پاشیده مناسب است نه بر وی ریخته ظهیر
تبریزی در هجو عیاث گوید بیت عبارت تو بدین ناخوشی که در سراو و نوش جسم و اشپخته
نشد و امین اشتا و اشتاب بالف مضموم ثانی زده بمعنی شتاب باشد و آنرا واشتاد نیز
نیز گویند مولوی معنوی فرماید بیت چه باید کرد این را کایشان چو برق و باد تخت اشتاب قصد
اشتاد بالف مفتوح سه معنی دارد اول نام ملکیست که موکل است بر باطن امور و مصالحی
که در روز اشتاد واقع شود بدو متعلق است زراتشت بهرام گفته بیت روان باد و بزه
جان و دل شاد نگهدارت سروش و رش و اشتاد دوم نام روز بیست و ششم است از
هر ماه شمسی نیکست درین روز حاجت خواستن و صدقه دادن و جامه نو بریدن و پوشیدن
سوم نام گنگست از جمله جبت و یک گنگ شد اشتالنگ بالف مکسور استخوانی باشد که در میان

بند پا و ساق واقع است و آنرا اشتالنک نیز خوانند و بتازی کعب و بترکی بجول گویند و قماری
چند که با شش عدد اشتالنک بازند و آنرا اشتالنک بازی و بجول بازی گویند
شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت ز علیت خوبی ایشان ز ترک لهو و لعب ز رچست ز تنگی
ابهاد نرد و اشتالنک اشترخار نام جنسی از خار باشد که شتر آنرا برغبت تمام چرا کند و آنرا
خار اشتر و خار شتر و شترخار نیز گویند اشترغاز بیخ درخت انگدان باشد و صمغ آن انگوزه
است ظهیر فاریابی گفته بیت ز حاسدان شتر آن دل بمار مردی چشم که نیشکر بر دهد بر بیخ اشترغاز
اشترکا با تای مثناة فوقانی ورا مهمله مفتوح و عنقا نامند اشترگاو نام جانوریست که آنرا زرافه
گویند و شترگاو نیز خوانند اشترکبا بمعنی اشترخار است که مرقوم شد و در بعضی از فرهنگها
بمعنی سلیخه مرقوم است اشترمور بمعنی شترمور است که مرقوم شد شیخ عطار راست نظم چو در مجاز
نگه کردند از آن کوه جهانی بود از اشتر مور انبوه اگر آهو و شیر و گور بودی اسیر زخم اشتر مور بودی
اشتک بالف مکسور ثانی زده وتای فوقانی جامه را گویند که دکان لوزانیده را در میان
آن بپیچند اشتلم بالف مضموم تندی و غلبه کردن بود امیرخسرو فرماید بیت اندیشه متاع
صبر کم کرد غم بر دل و دیده اشتلم کرد غم بر دل و دیده اشتلم کرد خواجه حسین ثنائی راست
بیت زبس بهول شب اشتلم کرده بود ره دیده را خواب کم کرده بود اشتو و اشتوا بالف مفتوح
انگشتدان را گویند و بالف مضموم دو معنی دارد اول سبز باشد منصور شیرازی راست
بیت اگر ز قلزم لطف تو قطره بچکید درون کوره دوزخ لب شود اشتو دوم انگشت
را نامند و آنرا زغال نیز خوانند اشغ بالف مضموم ثانی زده و غین معلوم بمعنی اسوارست

که مرقوم شد **اشفند** با اول مفتوح ثانی زده و فای مفتوح بنون زده نام بلوکیست از بلوکات
نیشابور که مشتملست بر هشتاد و سه قریه و سر بلوک آن به فریاد کرد موسوم است **اشک** قطره را
گویند عموماً شیخ عطار فرماید **بیت** چنان شد ظلم در ایام او کم * که اشکی در میان بحر قلزم * و قطره
آب چشم را خوانند خصوصاً و این معنی مشهور و معروف است و این لغت با الف سرشک مترادف است
اشکبوس با اول مفتوح ثانی زده و کاف مفتوح و بای مضموم و واو مجهول نام مبارز کشانی
که بمدد افراسیاب او را بیاری پیران سر لشکر خویش که با طوس بن نوذر لشکر ایرانیان
بجنگ بود فرستاد پس اشکبوس بمیدان آمد رهام بن گودرز بجنگ او رفت چون با او
مقاومت نتوانست نمود از پیش او گریخت رستم ها ترمان از راه کوفته و مانده رسیده و پیاده
بمیدان آمده بزخم تیر اشکبوس را کشت حکیم فردوسی فرماید **بیت** پیاده از انم فرستاده طوس
که تا اسب بستانم از اشکبوس **اشکش** با اول مفتوح ثانی زده و کاف مفتوح نام پهلوانی
بوده **اشکفت** با اول مکسور ثالث زده و کاف مفتوح بفا زده غار باشد و آنرا شکفت نیز خوانند
و با کاف مضموم شکفتن گل را گویند و با کاف مکسور بمعنی عجب آمده **اشکنج** با اول مکسور ثانی
زده و کاف عجمی مفتوح و نون مکسور و جیم منقوط زده برآوردن دیوار عمارت باشد
اشکنه با اول مکسور سه معنی دارد اول چین و شکن بود امیر خسرو فرماید **بیت** فتنه زلفش ز شکن
بهار سحر * اشکنه زلف بجز و اسحر * دوم نام نوائیست از موسیقی منوچهری راست **بیت** مطربان
ساعت بساعت بر نوای زیر و بم * گاه سرو ستان زنند امروز گاهی اشکنه * سوم نانی
بود که در آب گوشت ریزه کنند بسحاق اطعمه گوید **بیت** به بغنیت چه بود اشکنه و بورانی

برلبارت

اشکوبت
بر ...سارت چه بود نان و پنیر و بگار **اشکو** با اول مفتوح ثانی زده و کاف مضموم بمعنی
که در فصل الفاظ باب الف مرقوم گشت حکیم آذری فرماید **بیت** ای قبه مبیت الحرم عالم اشکو
وی سدره خاکدرت ایوان نه اشکو **اشکوخیدن** با اول مکسور ثانی زده و کاف مضموم و واو
مجهول و خای مکسور بمعنی لغزیدن و بسر در آمدن بود مثلاً چون کسی تند و تیز می رفته
باشد و پایش بر کلوخی یا سنگی بخورد و یا بسوراخی در رود و یا آب ریخته باشد و پایش در
رود و بیفتد گویند اشکوخید و بحذف همزه نیز درست **اشکوه** با اول مکسور ثانی زده و
کاف مضموم و واو مجهول عظمت و حشمت باشد و آنرا شکوه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید
بیت صدق موسی بر عصا و کوه زد * بلکه بر دریای پر اشکوه زد * **اشن** با اول و ثانی مفتوح
بنون زده دو معنی دارد اول جامه را با شکوفه را گویند دوم خربزه نارسیده باشد و آنرا
کالک نیز نامند **اسنا** با اول مفتوح ثانی زده گوهر گران بها را گویند **اشناب** با اول مکسور
شنا و باشد شیخ عطار فرماید **بیت** دوا استاد سباحی باشناب * برون بردند جان از درت
غرقاب * ملا محمد عصار راست **بیت** رهت چندان زند از دیدگان آب * که زان راهت گذار و کرد اشناب
اشنان با اول مضموم گیاهیست که بدان دست بشویند و آنرا بتازی غسول خوانند و چون
آنرا بسوزند شخار شود اثیر الدین اخسیکتی در صفت تابستان گوید **بیت** اشنانش به بکرده
بسرا دامان خاک * گز تابش سموم شدی در زمان شخار * **اشنود** با اول مفتوح ثانی
زده و نون و واو هر دو مفتوح نام روز دوم است از پنجه دزدیده که بتازی خمسه مسترقه
خوانند و با اول مضموم ثانی زده و نون مضموم و واو معروف بمعنی شنیدن باشد شیخ فخر الدین عراقی

فرماید بیت پروانه چو ذوق سوختن یافت؛ نمود بشعاع شمع خشنود؛ این حال اگر عجب نماید؛ تشنودن
نوای اشنود اشبه با اول مفتوح و ثالثه مکسور شبه اسب را گویند فصل با و شین با اول مفتوح
ثانی زده دو معنی دارد اول هر چند را گویند عموما و چند آهن و مس امثال آن را که بر تخته‌های
صندوق و غیره زنند خوانند خصوصا حکیم فردوسی گفته بیت مرا گفت بگرفتمش زیر کش؛
همی سر بکمر ساختم پنج بش؛ شمس فخری راست بیت از غایت سخاوت هرگز فراین تو نامنع و بند؛
روند قفل و بند پنج بش؛ دوم زراعتی را گویند که با آب باران حاصل شود و آن را الجبس نیز گویند
و با نشد بدیر در عربیه حوزیم و کشت دیمی وثنا و کلام بود بشار با اول مکسور چهار معنی دارد
اول بمعنی ثنا آمده تاج الدین بخاری فرموده بیت صاحبا هر نکته بود بر نکته سیم و زر
لعل و در و اربد بر لعل گهربارت بشار؛ دوم باشد که گرفتار بود و اخر بجز پرواست بیت
هر ضعیفی کی جهد از پای بند آب و گل؛ بیل بیچاره شود چون در وحل کرد و بشار؛ هم او گوید بیت
بتر مباد که گردد بدست حرص اسیر؛ مگس مباد که ماند میان شهد بشار؛ سوم بمعنی لمس آمده یعنی
دست سودن بمجری استاد فرخی نظم نموده بیت هنوز پیش درو سیبان بطوع نکرد
رکاب او را نکو بدست خویش بشار؛ چهارم زرکوب و سیم کوب را گویند بشاسپ با اول مضموم
خواب معهود آن را بوشاسب نیز گویند و بتازی نوم خوانند حکیم اسدی فرماید بیت چو لختی بشد
از شب بشد در بشاسب؛ بکوشاسب آمد ش از رخت گشتاسپ بشادورد با اول مضموم و واو مفتوح
زمینی را گویند که پشته پشته باشد بشیون و بشبون با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح در
اول و بای تحتانی مضموم و واو معروف در هر دو لغت بمعنی فربه آمده بشول با اول مکسور ثانی

زده

مجهول

زده و بای عجمی و واو مجهول یعنی پریشان و پراکنده کن شرف شفروه نظم نموده بیت آن گیسوی
مشکبار را بشول؛ وان جزع گهرفشان چو ساکن بشالم بشام با اول مکسور بمعنی طفلی
آمده بشنر با اول مفتوح ثانی زده و نای فوقانی مفتوح دو معنی دارد اول نام میکائیل
است علیه السلام گویند که رسانیدن روزی خلق حواله بدوست شمس فخری راست
بیت میرساند بخلق دست تو رزق؛ بی تقاضا و منت بشنر؛ دوم بمعنی ابر آمده شاعر گفته بیت
گرچه بشنر را عطا باران بود؛ مرترا زر و گهر باشد عطا؛ و با اول مضموم جوششی باشد که بواسطه حرارت
و صفرا و خون بر اندام مردم برآید و آن را سر نیز گویند و بتازی شرا خوانند بشرم با اول مضموم
ثانی زده و تای فوقانی مضموم و رای مفتوح جوششی بود که بر اعضا پهن گردد و بشور را
سرخ سیاه زرد و با خارش و تاسه بود و سبب آن غلبه صفرا آمیخته و آن را سرو ملانر
خوانند و بتازی سری گویند بشنک با اول مفتوح ثانی زده و نای مثناة فوقانی مضموم کاف
زده مرطبان کوچک باشد و آن را جنبره نیز گویند بشخایدن و بشخودن با اول مکسور
ثانی زده بمعنی خراشیدن باشد و آن را نخودن نیز گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
سواران خفته و او اسپ بر سرشان همی تازد؛ کجا کس را بگوید سر کس را روی بشخاید؛
کمال اسمعیل گفته بیت بشخوده اند چهره و ببریده طرها؛ زان حور خاک با گل و شمشاد میکند؛ بشخم
با اول مکسور و ثانی مفتوح بمعنی لغزیدن آمده حکیم سنائی در مذمت دنیا گوید بیت
آن خوش از نفس و شهوت و شره است؛ ور نه جای بشخشم و بلا است بشغوه با اول مفتوح ثانی
زده و غین در اهر دو مفتوح ساخته شده بود بشک با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول

عشوه و غمزه باشد حکیم نزاری نظم نموده بیت کرشمه ای کن و بشکی بزن چه باشد اگر بکوشی
لب همچون شکر فرو خندی هم آ گوید بیت بارک نان کک پر نمک بی شرنگ سست بجای نکی
محکم و لک تنبک زنگ دوم شبنم را گویند و آنرا شبنم نیز خوانند و با اوّل مضموم موی پیش
گویند و آنرا تازی ناصیه خوانند و در بعضی از فرهنگها بمعنی زلف هم قومت استاد عنصری فرماید
بیت بشک معشوق چون سپید شود دل عاشق از او شود بشوه بشکاری بمعنی کشت و کار
باشد شیخ آذری نظم نموده بیت چون شود وقت کشت و بشکاری آب آن چشمه می شود جاری
بشکل و بشکله و بشکنه با اوّل مکسور ثانی زده و کاف مفتوح کنرک کلیدان را گویند بشکلیدن
با اوّل مکسور ثانی زده و کاف مفتوح دو معنی دارد اوّل رخنه کردن چوب و ناخن باشد
سرکارد و بار رخنه شدن باشد بسر تیر و خار چنانچه اگر جامه کسی بخار درآویزد و بدرد گویند
بشکلید شمس فخری گفته بیت خسرو رستم جدال زنده محمود شاه آنکه به پیکان بشرزدی قمر
بشکلید دوم چیزی را پهن کردن باشد استاد کسائی راست بیت بامه لعل پوش سوسن
کوه فروش برزنج بلغوش نقطه زده و بشکلید بشکوفه با اوّل مکسور ثانی زده و کاف
مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اوّل شکوفه را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت بهنگام
بشکوفه گلستان برون برد لشکر زنا بلستان دوم استفراغ نمودن و قی کردن بود
و آنرا اشکوفه و شکوفه نیز خوانند بشکول با اوّل مکسور ثانی زده مرد چلد و هوشیار و
چست و قوی و حریص در کارها را گویند حکیم اسدی فرماید بیت بهر کار بیدار و بشکول
باش بدل دشمن و خواب مزعول باش بشکرد با اوّل مکسور ثانی زده و کاف مفتوح عجمی

دراصل

دراصل شکر بوده که مشتق از شکار باشد چون این بار آید است معنی آن در ذیل لغت
شکار مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی بشم با اوّل و ثانی مفتوح دو معنی دارد اوّل
ملول بوده دوم ناگوار را گویند و با اوّل مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اوّل شبنم ریزه
باشد که سحرگاهان بر سبزه زار و درختان نشیند و سفید نماید فرالاوی راست بیت چون
موی من بود سبز کنون موی من همه در دا که بر نشست بران موی سبز بشم دوم ملحد و بد
دین را مانند حکیم سوزنی فرموده بیت بشمی که بر رسول خدا افتری کند با آل او بهم شکالی
مری کند سوم نام موضعیست بجانب سرد سیر که مابین شبرستان و ری واقع شده بشم
با اوّل مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اوّل پوستین باشد که دباغت نکرده باشند دوم دانه
پهنات عدس که سیاه رنگ و براق باشد و در دواهای چشم بکار برند و آنرا چشمک
و چاکسو نیز خوانند بشن با اوّل مفتوح ثانی زده قد و بالا و بدن را گویند انوری گفته
بیت وه که برخی زنانی تا سر او بشن و بالای چون صنوبر او بشنج با اوّل و ثانی مفتوح
نون زده طراوت رخسار و آب رو را گویند بشنجه با اوّل و ثانی مکسور دست افزاری
باشد مر جولاهگان را که بدان تارها را بر تار بگشند و بعضی گفته اند که تاری باشد که بتان
حمائل شیخ نظامی فرماید بیت بشنجه روی مازرق چشم و اشغ سزاوار خم کلی خم زد
فرتیع الدهر گفته بیت تاره و پود مرادمن نشود با فسبی بشنجه لطفت بشنزه با اوّل مضموم
ثانی زده و نون مکسور و زای منقوط مفتوح چنگالی را گویند که زنان تنگ و خرما در روغن
سازند اسحاق اطعمه راست بیت من بعالم بپای بشنزه روی گو بجم از دست زخم بربان دادی

افسر

پشنیزه با اول مفتوح ثانی زده گیاهی باشد که در دواها بکار برند و آنرا بوی مادران و برنجاسپ
نیز گویند پشول با اول مکسور و ثانی مضموم بمعنی بهبین و دندان آمده حکیم انوری در هجو فانی
کیرنگ گوید بیت زرد گشت از فراق لقمه پشول ٭ روی سرخ من ای سیاه دل اثیر الدین
اخسیکتی راست بیت خشمش آنجا که داد نامه را گوشمال ٭ لقمه پشولی نکرد خار بنزم رطب فصل
بای عجمی با سین پاس با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول کاکل اسب را گویند دوم بهای
جامی فرموده بیت کفلهاش کرد و پس هم دراز کرد و بابل فرفر فلان میان ٭ استاد گفته
بیت ظفر چو تیغ بدست تو دید گفت بتیغ ٭ بهم سلامت ای روی چون نگار تو باد ٭
چو فتح دید پس اسب تو با سب گفت ٭ بهم سعادت ای زلف چون نگار تو باد ٭ دوم طره
را گویند که بر سر دستار بگذارند و آنرا فش نیز نامند سوم ناقص و فرومایه بود پشام
با اول مفتوح سبزه فام باشد پشت دار با اول مضموم ثانی زده بمعنی پشتیبان باشد
مولوی معنوی فرماید بیت شمار را عدو پشت دار موسی ساخت ٭ نه لحظ لحظ ز عین جفا
و خاسار و پشتک با اول مضموم ثانی زده و ثالث فوقانی مفتوح بکاف زده سه معنی دارد اول
جامه کوتاهی را گویند تا کمر باشد و بیشتر مردم دار المرز آنرا بپوشند و در بعضی از جاها
آنرا ابتی و عبایی نیز نامند حکیم سوزنی راست بیت اگر چه خاره را منحنم ٭ ز تو بس کنم
پشتکی ز بندیخ ٭ دوم مرضی باشد که عارض اسب و اشتر و خر شود و آنچنان باشد که دانها
بر دست و پای حیوانات مذکور بر آید و پخته شود و بسبب آن از رفتار باز مانند سوم
نوعی از بازی بود و هندی گیاباره نامند پشتلنگ با اول مضموم ثانی زده و ثالث فوقانی
موقوف

موقوف و لام مفتوح بنون زده و کاف عجمی ناقص و معیوب و هرزه و بی معنی را گویند حکیم
سوزنی راست بیت در ملک تو بنده نگردند بدگهر ٭ هرزه ده پشه خورد و فرعون پشتلنگ
پشت مانه و پشت مزه استخوان میان پشت باشد و آنرا بتازی صلب خوانند حکیم ازرقی
فرماید بیت بدانکه که بنجم سنان و ضرب تبر ز پشت مانه گردان گریز جوید مار ٭
بر آسمان زلیبی کرد و چون ستاره حوت ٭ ز بیم تیغ تو بادر و فند پشت مانه حکیم
سوزنی گفته بیت بپشت مانه گاو زمین رسد آسیب ٭ چو در کشم خرمخانه زیر پای بجای
پشتو با اول مضموم ثانی زده و ثالث فوقانی مضموم و واو معروف مرطبان سفالین
را گویند و معرب آن فستوقه باشد و آنرا بتازی نارنی و سین غیر منقوطه نیز خوانند
پشتواره مقداری باشد از هر چیز که به پشت توان برداشت و از جایی بجایی
برد و آنرا پشتاره نیز گویند شیخ عطار فرماید بیت هر که او روی چون گلش خواهد
مدتی خار پشتواره کند پشتوان با اول مضموم ثانی زده و ثالث فوقانی موقوف
پشت و پناه را گویند کمال اسمعیل راست بیت چنین خلل که به بنیاد دین در آمده بود
که را عصا و چنین پشتوان بنودی وای ٭ مولانا مطهر کرسی فرماید بیت پناه ملکت
اسلام و پشتوان سپاه ٭ صفی حضرت سلطان ولی دولت شاه پشک با اول و ثانی مفتوح
شبنم باشد و آنرا اشک و افشک نیز نامند و با اول مفتوح ثانی زده شش معنی دارد اول
سپاره و برابر کردن بود حکیم نزاری گفته بیت بحسن افتاده با خورشید در پشک ٭ نقابت
سر و را افکنده در رشک ٭ دوم عشق را گویند سوم در آن گیتی است چهارم حبل را خوانند پنجم

وای

نام علتیست که مرا سپاهزاشود و ششم چغندر را نامند و با اوّل مضموم و ثانی مفتوح بکاف زده کرید
نامند و آنرا بوشنک نیز خوانند حکیم سنائی فرموده نظم دل مجروح را شفا قرآن ، جان مجرور
دارو و از آن ، تو کلام خدا را بی شک ، کرنه طوطی و حمار و بشنک ، اصل ایمان و رکن
تقوی دان ، کان یاقوت و کنج معنی دان ، کمال غیاث راست نظم از چرخ تا کبوتر و باز
مرغ تا شتر ، از کرک تا ببر و از موش تا بشنک ، روزی خوران خوان پر از نعمت
نوالند ، هرگوشه که می نگریم صد هزار لک ، و با اوّل مضموم ثانی زده بمعنی دارد اوّل
سرگین آهو و گوسپند و بز و شتر و امثال آن باشد و با اوّل مکسور نیز درست است و آنرا
پشکر و بشکر و پشکل و بشکله نیز نامند مولوی معنوی نظم نموده بیت گفت حاجتش ای برادر
از سنگ و پشنگ ، در بود پر ریزه بروی خاک خشک ، دوم خبزه بود سوم نام درخت
و با اوّل مکسور ثانی زده رقعه را نامند که شریکان در میان خود بجهت تقسیم اندازند
پشکم با اوّل مکسور ثانی زده و کاف مفتوح ایوان و بارگاه بود و آنرا پشکم نیز خوانند حکیم
ناصر خسرو نظم نموده بیت این جنبش بقرار یکحال ، افتاده کریز بلند پشکم بام و کوبد
بیت بیدار و سخن درخلق عالم هیچ و کی ، چو فردا این سخن گو بار برون آید ازین پشکم
پشل با اوّل و ثانی مکسور دو چیز را گویند که بر یک دیگر بزنند پشلنک با اوّل مضموم ثانی
زده و لام مفتوح بمعنی پشلنگ است که مرقوم شد اثیر الدین اخسیکتی گوید بیت بر و در عذر
پشلنگی بر هواری ومن هر دم گناه نو بر دو بندم برای عذر پشلنگش سیف اسفرنگی نظم نموده
بیت دعاگوی ترا بهر چه خواهی کرد سو برا ، که دام الهبان باشند عیار پنهانی پشلنکش ،

دوم

دوم نام قلعه باشد که بر قلّه کوهی واقع شده استاد فرخی فرماید بیت آنکه زیر سم اسپان
سپه خرد بنمود ، بر بالای در و دیوار حصار پشلنگ ، استاد عنصری گفته بیت بکوه و ساده ز نور تو کی
بر نخواهد گشت ، همی باید دید ای رت از آن و آن پنک ، اگر بخواهی برو ساده شو ببین
دگر بخواهی در شو بقلعه پشلنگ ، پشماکند با اوّل مفتوح ثانی زده پالان باشد حکیم سنائی
گفته بیت کفش عیسی بدزد و در اطلس ، خر او را بساز پشماکند ، حکیم خاقانی راست بیت
هم سکاف قلاده زرین است ، هم جزا از اجزا است پشماکند ، پشن با اوّل و ثانی مفتوح نام
جائی است که در آنجا میان طوس سر لشکر کیخسرو و پیران سر لشکر افراسیاب جنگ واقع
شده آخر الامر طوس را شکست فتح میسر گشت و اکثر پسران و نوادگان گودرز کشته گشتند این
جنگ را جنگ لاون و جنگ پشن نیز گویند نظم چون عارض تو ماه نباشد روشن
مانند رخت گل نبود در گلشن ، مژگانت گذر همی کند از جوشن ، کاندرشان کبود در جنگ
پشن بشنک با اوّل و ثانی مفتوح نون زده چار معنی دارد اوّل دست افزاری بود
از آهن دراز و سر تیز که نقابان دیوار را بدان سوراخ کنند دوم نام پدر افراسیاب باشد
سیوم تبر را گویند حکیم سوزنی در صفت ابر خوش این سه معنی را بتربیت نظم نموده بیت
همچون پشنگ گژی در کناک و شوخاک ، کوهی که کرد نوزی در قبضه پشنگ ، آنرا که از تو
خورده نه باجایگه فتاد ، برداشت از زمین نتواندش بی پشنگ ، چهارم جور و جفا و ستم را خوانند
درویش عبد علی در منقبت گفت بیت بی تیغ آنان اجل چه سپاه و عدوت را ، گر خون فاسد
بود هر کسی پشنگ پشولیده با اوّل مکسور و شین مضموم و واو مجهول بمعنی پراکنده و

وپریشان وژولیده باشد شرف شفوه راست بیت دل درویش سراسیمه باست طرهٔ دوست ژولیده
خوش است این یمین نظم نموده بیت بسان طرهٔ تو کردی ولیک دلم زلبس بشپل کدارد بکبه اگر
نرسد بشبه خانه و بشبه دار و بشه غال بمعنی کژدم است که مرقوم گشت بشه خونه رنبست کزدر
بلخ بسم رسد و ور به شود وکمان مردم آنکه این ریش از کزیدن بشه بسم میرسد وآنرا بخارزی
قرحه بلخی خوانند واین لغت از مسالک ممالک منقول است بشنی و بشیزو و بشیزه دو معنی دارد
اول پول ریزه باشد بغایت تنک و کوچک حکیم سوزنی راست نظم نرخ جماع از بشی رسید
به بنبار کار فروشده است وای خریدار امیرخسرو گفته بیت کانرا که بکیسه جنت
جیزی خواری کشد ابی بشیزی حکیم ناصرخسرو فرماید بیت سخن تا نکوی بدخار مانی
ولیکن چو گفتی بشیزه مسی کمال اسمعیل منظوم ساخته بیت چنانکه بر سبزه زاران بشیزه سیم
حباب و دایرهٔ آب و قطرهٔ باران دوم فلوس ماهی را گویند حکیم انوری نظم نموده بیت
نسیم لطف تو با خاک اگر سخن گوید حیات و نطق پذیرد از عظام رمیم سموم قهر تو
بآب اگر عتاب کند بشیزه داغ شود بر مسام ماهی شیم بشن با اول مفتوح وثانی مکسور
و یای مجهول نام سپهر کیقباد است واورا کی بشین نیز گفته اند فصل تای فوقانی
تش با اول مفتوح دو معنی دارد اول آتش را گویند مولوی معنوی راست
بیت موسی اندر درخت هم تش دید سبز تر میشد آن درخت از نار حکیم فردوسی راست
بیت از آن پس ببندند کاینش خوش زتیمار نبرد دل خویش تش دوم تشنه باشد
حکیم سوزنی گفته بیت ای سوزنی بسوزن تو حید حرب کن کان سوزنی که از تو تبرا کنند و تش

وبااول

وبا اول مفهوم حرارت و قلق و اضطرابی بود که بسبب غم و اندوه عظیم در دل پدید آید و بجای بهای
حای فرماید بیت سوز باشد که بنده می آید بر در وره میدید چاوش ایمن از عدل تو زمانه
چنان که نیاید مشرر ز آتش تش وبا اول مکسور دو معنی دارد اول تشنگی بود دوم تشش
را گویند تشناشه با اول مفتوح ثانی دو معنی دارد اول جامه خواب باشد از لحاف و نهالی
وغیره وآنرا تو شک نیز گویند وگاه این اسم بر تو شکخانه نیز اطلاق نمایند اثیرالدین اخسیکتی
گفته بیت آنجا که تشناشه زر قدرت کنند باز تو د سرید و طای ملایک بجز وشی دوم
آفتابچی خانه باشد شرف شفوه نظم نموده بیت شاید که تشت دار سرا تش شود خضر زیرا که
تشناشه را و چرخ اخضر است واز روی ادب آنجا نه را گویند وآنرا البشکاه نیز نامند و
تمازی مبرز خوانند امیرخسرو فرماید بیت در جمع هرزه گویان از گفت مدحه عیب بشرمند که
نیرزد در تشناشه تیز هم او گوید بیت دنانی پر همه چون چاه مبرز زبانی چون سفال
تشناشه تشت دار آفتابچی باشد و او را اله سنان دار نیز گویند و مثال این لغت
در ذیل لغت تشناشه مرقوم شد تشلیخ با اول مفتوح ثالث زده ولام مکسور و بای
معروف سجاده وجای نماز بود شمس فخری راست بیت زبیم محتسب فرتو بنهند زهره
بجای چنگ و دف وجام مصحف و تشلیخ تشنک با اول مفتوح ثانی زده و نون مفتوح
بکاف زده از جنس سرخابی را گویند که هنگام کودکی نرم باشد و بجهد وآنرا حاجلدانه
نیز گویند و تازی با مفوح خوانند فصل جیم جش با اول مفتوح مهره باشد کبود که از آبگینه
سازند و رنگش بغایت شبیه برنگ فیروزه بود و مردم فقیر کم بضاعت آنرا در بار کنند و

و نگین انگشتری سازند و بزرگان بجهت دفع آسیب چشم زخم از گردن اطفال بیاویزند و
بر کلاه و طاقیه و کلاه بشان بدوزند حکیم سوزنی فرماید بیت جشن اگرچه برنگ فیروزه است
فیروزه است فیروزه جشب اندر جشن هم او گوید بیت چشم بد زمانه بمالک
اثر کند گر بر جبین ملک نهند ز نعل جشن جشن با اول و ثانی مفتوح تا باشد
شاعر گفته بیت چو دیدار شهریار زمین در افتاد از بیم بر روی جشن و با اول
مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول مجلس شادی و مهمانی را گویند حکیم انوری
فرماید بیت در جشن آسمان وش نور کیه نابد ساقی ماه روی نو در ساغر آفتاب
دوم عید را نامند جشن بزرگ نظم فروردین ماه باشد و آنرا نوروز خاصه نیز
گویند جشن سان نام روز اول باشد از سالها ملکی جبه با اول و ثانیه مفتوح جامه
روغن بود و با اول مضموم و ثانی مفتوح آستین پیراهن و جامه باشد جیشر و جیشبر
با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف جولاهه باشد و آنرا جوشبر و جوشبره نیز خوانند
و تازی حایک گویند فصل جیم عجمی چیام و چنجام و چیم و در لغت نخست با اول مفتوح
و شین منقوطه بالف کشیده و در لغت دوم و سوم با اول مفتوح ثانی زده دانه
باشد سیاه بمقدار عدسی که آنرا جوش بپزند و نیک هلاهه کرده در چشمی که درد
بکرده باشد بکشند بغایت مفید آید و چون بر جراحت مادرزاد بپاشند نیک
شود و این مجرب است و آنرا چاکسو و چشمک نیز خوانند یوسفی طبیب گفته بیت
چون از رمد تو بکند روزی چند تا آهوی محنت در آید بکمند چنجام و نبات مصری با میران

باید

باید چو غبار کرد و در چشم فکند چشان با اول مفتوح گزر را گویند و آنرا ابشان و فشان نیز
خوانند چشیر و چشو با اول مفتوح ثانی زده در هر دو لغت و در لغت اول با یای عجمی مفتوح
و در ثانی با فای مفتوح بر زده نشان پای را گویند عموماً و نشان پای سباع را
خوانند خصوصاً شاعر گفته بیت تا قیامت بدیده گل چینم سگ آنجا که چشو انداز دو چشب
زخ و چشم زخ در هر دو لغت با اول مفتوح ثانی زده مرحم چشم زخم است بو رباعی جامی
راست بیت بیدار شد رسید بشارت که با فتح از چشم زخ حوادث قطب جهان شفا
کمال اسمعیل فرماید بیت گردون وان نکاد هی خواند و قل اعوذ از بهر چشم زخم که مهش
نام و دم نشان خواجه عبید لوکی گفته بیت عطار در ابد و زم دیده بد که جادو خامه با چشم
زخ کرد چشک با اول مکسور ثانی زده افزون و غالب را گویند حکیم فردوسی گفته
بیت خرد چون شود کمتر و کام چشک چنان دان که دیوانه خواهد بچشک چشم آرو
بالف ممدوده و رای مضموم و واو مجهول جیبنری را گویند که بجهت دفع چشم زخم بعمل
آرند اعم از آنکه برای آدمی یا حیوان یا کشت و باغ یا خانه و سرای باشد حسن
غزنوی نظم بیت ای سر تا پا یا نازکیه سرو سهی از جمله نکوان تو خوبی تو بهی بر حسن
و جمال بیش می افزاید چشم آرو و راچه خال بر روی بهی حکیم آذری فرماید
اول لها که هست حسن نکو از ملامت کنند چشم آرو چشم آغیل و چشم اغیل و چشماغو
نکوشه چشم نگریستن بود بجنس فخری گفته نظم گر کند شهریار خشم نکار سوی کردن نظر بچشم
آغیل اختران بر زمین ستند ز سهم اینی ساینکه شاه نوبل چشم آویز چیزی باشد که از

سوی شهک بیافند و زنان آنرا پیش چشم خود آویزند تا مردم ایشانرا نه بینند و افسان نیز هم چیزی را
بر بندند و آنرا ابازی و ابابی نیز نامند شیخ اوحدی راست بیت سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز
مست هر چند بپوشند نباشد مستور چشم بنام هیکلی باشد که بجهت دفع چشم زخم بر بندند ابو الحسن
شهید گفته نظم بنا نگارا ز چشم بد بترس بترس چرا ندارى با خویشتن تو چشم بنام
شمس فخری نظم نموده بیت هر که با حرز بد عصمت باشد بود حاجتش بچشم بنام چشم فسا و چشم
فسای کسی را گویند که افسون چشم زخم کند بدیهی فرماید بیت چشمش که ز بهر چشم بد ابرویش
چشم فسا است دل بنده و جانست چشمک سه معنی دارد اول عینک را گویند دوم بمعنی چشم بنام
است که مرقوم شد سوم کفش بود چشم کاو و چشم کاو میش نام گلبت کانرا کاو چشم نیز خوانند
شیخ نظامی نموده بیت غنچه با چشم کاو میش چنانک مرغ با گوش پیلگوش برانک چشم سار نام
چشمه ایست از غسان و شرح آن در ذیل لغت آب مرغان مرقوم گشت چشنه و چشنیه با اول
مفتوح و ثانی مکسور رنگی باشد مر اسب و استر را که آنرا خنگ گویند فصل خا خش با اول
مفتوح سه معنی دارد اول مادر زن و مادر شوی باشد شمس فخری راست بیت در خور خوش
زمانه بر کنده و نخورده سعدی از نابکار زن رنج از کشیدن خشم لیکن خوش باو او نوش نیخ
اصح است دوم تیز دویدن بود شمس فخری گفته بیت در راه مدح ذات کلکم بدین کردار هم
از عرق پای سیاه نه در رفتن خش سوم بغل باشد و آنرا کش نیز گویند حکیم سوزنی نظم
نموده بیت دست شاه بخش بر صله سوزنی شاعرست دست بخش خشاده با اول مکسور
پاک کردن باغ و کشت زار بود از خس و علفهای خودرو و بریدن شاخهای زیادتی از درخت

شمس

شمس فخری راست بیت شهر یو پیکه باشد اهامش نباشد حاجت زرع و خشاده خشای با اول مضموم
بمعنی خوش کننده باشد حکیم نزاری نظم نموده بیت شهریار شرق شمس الدین علی خسرو ظالم کش
عادل خشای خشت با اول مفتوح عمیق را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت هر آنکس که آمد
در خشت ورا پاک بود و زیاران مشت و با اول مکسور سه معنی دارد اول معروف دوم نام
نسک دوازدهم است از جمله بیست و یک نسک زند حکیم سوزنی فرماید بیت خشت را فرمان
بردی بیند را نم زدی غم زدی بکشادی و یکی بیستی اسوار سوم نیزه باشد کوچک که بر میان
آن حلقه از ریسمان نافته بر بندند و انگشت سبابه را در میان آن حلقه کرده بجانب دشمن بیندازند
حکیم فردوسی راست بیت ببالای سرو و بنیروی پیل بانگشت خشت افکند بر دو میل حکیم اسدی
نظم نموده بیت چنان بود بیرش گرز و پیکان همی دند هر بر خشت گران خشتک با اول مکسور
ثانی زده داش خشت بزی را گویند خشنجه خشتک با اول مکسور ثانی زده و تای فوقانی مفتوح
در شهر دو لغت دو معنی دارد اول پارچه چهار گوشه را باشد که در زیر بغل جامه و میان تنبان
دوزند و آنرا بتازی لبنه و بنیقه خوانند و جمع آن بنایق است حکیم سوزنی راست بیت بجای خشتک
کرمشک نافه بردوزی کوهچ کم نشود کند بوی از بغلت کمال اسماعیل بعید نظم آورده بیت الکه قدر تو
چو کشد دامن رفعت بر چرخ همچو خشتک بود شکل زمین زیر بغل دوم آینه زانو را گویند علی
فتحی راست بیت بی رضایت هر که بنهد یک قدم خشتک زانوی او بر کنده باد خشت خشت و
خش خشت آواز کاغذ و جامه و غیر آن باشد مولوی معنوی نظم نموده بیت خشت خشت
موش در گوشش رسید خفت گربش شهوتش کلی رسید هم گویند بیت باز این سستی این ناموس کوش

گوزن و مردار یکی خش خشت موش خشنه با اول مفتوح مفلس و بی برگ باشد خشنجان خشیجان با اول
مفتوح بمعنی اخشیجان است که در فصل الفات باب الف مرقوم شد اثیرالدین اخسیکتی فرماید
بیت چار آلت فراهم بسته بنای مهندس حل گرد معمور میکرد در و دیوار بهر خشیجان خشکاب با اول
مفتوح ثانی زده مانع را گویند او رمزی راست بیت ای که در ملک عالی نبوده هیچ مانع
تر او خشکابی خشکار با اول مضموم دو معنی دارد اول آردی را گویند که نخاله آنرا جدا نکرده
باشند و آنرا خشک نیز خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت بدین نان ریزه مسکین که شب وارد بدین سفره
کرانه در یوزه عیب خشکاری در انبانش دوم خاکینه را نامند خشک آمار خشکار با نام مرغیست
که چند مرض آب بخورد تشنگی او برطرف نشود و آنرا بتازی استسقا خوانند خشک پشت
لاک پشت را گویند و آنرا سنگ پشت نیز خوانند حکیم سوزنی راست بیت خنگ مار و خشک پشت
آغاز کرده یک کروه ماراین را خشک پشت آن همی خایند سر خشکسار زمینی را گویند که دور از
آب بود و باران نیز بران زمین نبارید باشد شیخ نظامی نموده بیت بهر خشکساری که خسرو رسید
ببارید باران کیا بر دمید خشک نانه نانی را گویند که بی نان خورش باشد مولوی معنوی فرماید
بیت چون رود کردد مید و از بهر کسب و بهر کد تا خشک نانه او شود از مطبخی [illegible] نانه
خشمن بمعنی خشمگین باشد حجة الحق ناصر خسرو فرموده بیت و بهر بفر سود و بفر سود مان
بر فلک جانی از این خشم خشنی با اول مضموم زن فاحشه را گویند ندار رازی گفته بیت
دشمن آل علی دانی که کیست آن پدر کشخان مادر خشنی است خشو با اول و ثانی مضموم مادر شوی
و مادر زن را گویند استاد فرخی نظم نموده بیت مدبر کالیو و محال لغو خشوی جنگجوی بادا باد

ممارى

تماری در جا گوید بیت بشری الک بشری که بجای تو همه پاک سوی خشوی کردم تحریر و فرستاد
و با اول مفتوح و بعربی حرامی زبون و زبون شدن حرامی بود خشن و خاش این لغت از
توابع باشد و معنی آن ریزه ریزه است و بعضی نوشته اند که خاش ریزه باشد و کروهی بمعنی خس
و خاشاک مرقوم نموده اند خشودن با اول و ثانی مضموم و واو معروف پراکندن شاخ
درخت را گویند خشوک با اول و ثانی مضموم حرامزاده بود مولوی معنوی فرماید نظم
بشبه آمد وجود آدمی بر جذر سوزان وجود از آن ومی در وجود ما هزاران گرگ و
خوک صالح و ناصالح و خوب و خشوک [illegible] گوید بیت گر فلک [illegible] شد
از بلا به چه زاد و غیر خشوک خشی با اول مفتوح و ثانی مکسور جزیرا گویند که سفیدی ان بأقصی
الغایت باشد و در عربی خشک را خوانند خشیج با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول
گویند که سفیدی و آنرا اخشیج و اخشیج نیز خوانند و جمع آن خشیجان باشد و عناصر اربعه را بنابر
ضدیتی که باهم دارند باین نام خوانند خشیش با اول مفتوح و شین منقوطه مکسور و یای
معروف بمعنی غلبه آمده خشین خشیم رنگ سیاه را گویند عموما چنانکه کسائی گفته بیت
کو بهار خشینه را پس از این که فرستند لباس حور العین و در بار نام آورده که
بطریق خصوص بازی را گویند که چشم و پشت آن سیاه باشد و در شکار سخت دلیر و تیز
پر بود و هرچون از مرتبه بچگی برآید و کریز خورده چشمش سرخ شود حکیم سنائی فرماید بیت
در بهار چین دو بالی درچاره دین بکشت حمله باز خشین و خنده کبک دری سید ذو الفقار
شروانی راست بیت اندران موضع که فرمان ترا باشد نهیب دندان کشور که مهدید ترا باشد عتاب

کرگدن بی شاخ و بی چنگل بود باز خشین ماهی و دندان و بی چنگال نباید شرغاب غمس فخری
نظم نموده بیت نبارد گرد در ایام عدلت حفا بر بهوان باز خشینه خشینسار با اول مفتوح
و شین منقوط مکسور و بای معروف و نون موقوف نوعی از غالی باشد که پشت آن تا نشیم
باز خشین سیاه و در میان سرش سفیدی باشد حکیم فردوسی فرماید بیت بیاده همی شد
ز بهر شکار خشینسار دید اندران جشمه سار فصل دال و شین دش با اول مفتوح بمعنی خود را
آراستن و بر ساختن بود مولوی معنوی فرماید بیت از خش خود و زوش خود بازره که سوی
تو بافت آن شهباز ره دشپیل با اول مضموم ثانی زده و بای عجمی مکسور غدد و باشد و معنی
ترکیبی آن بد کره باشد یعنی کره بد چه در اصل دشت پیل بوده دشت بمعنی بد و زشت است و پیل
و پله کره را نامند و بمرور ایام تا رسنات فوقانی را بجهت تخفیف حذف نموده دشپیل خوانند
دشت با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول صحرا و بیابان را گویند حکیم انوری فرماید بیت
محنت زده که کلبه داشت بدشت با نعمت و ناز دیدش وی میکشت کفتمش که گنج یافتی گفتا نی
بو طالب نعمه وی برین دشت گذشت دوم نام شهریست از خراسان که بدشت بیاض اشتهار دارد
مولوی معنوی گفته بیت در بخارا بندها صدر جهان متهم شد گشت از صدرش نهان مدت ده سال
سرگردان بگشت گه خراسان که کهستان گاه دشت سوم صحرایست از ترکستان زمین که به
قبچاق مشهور است و با اول مضموم بمعنی بد و زشت باشد و نام بد و زشت کسی را خواندن و دشنام
گویند و بمرور ایام و تغیر السنه تای فوقانی را انداخته دشنام گفتند و دشمن نیز در اصل دشت
من بوده چه دشت بمعنی بد و زشت بود چنانچه سبق ذکر یافت و من دل را گویند پس معنی ترکیبی

ان

آن بد دل و زشت دل باشد و درین کلمه نیز تای فوقانیه را انداخته دشمن خوانند و دشوار و
دشخوار و دشپیل نیز ازین مقولاست و با اول مکسور در زبان هندی بمعنی بینایی آمده
دشتی با اول مضموم ثانی زده و تای فوقانی مکسور کرمی باشد سیاه و دراز که بیشتر از میان
گل و لای سبزه پیدا شود و چون بر عضوی بچسپاند خون را بمکد و آنرا زلو و شلوک و دیوچه
نیز گویند مولوی معنوی فرماید بیت مرد زین خانه ای مجنون که کردی خون ز هجران خون
چو دشتی را فزو بردی عجایب شبت چون رفتن دشخوار با اول مضموم بمعنی دشوار باشد حکیم
ناصر خسرو گفته بیت گر آسانی همی باید تا فردا مکیر از بهر دنیا کار دشخوار مولوی معنوی نظم نموده
بیت جام جفا باشد دشخوار خوار چون ز کفا دوست بود خوش بود دشک با اول مفتوح رشته
که بسوزن کشند و بعضی بسین غیر منقوط خوانده‌اند دغم با اول مفتوح ثانی زده دیهیم مفتوح
بها زده نام غله‌ایست شبیه ماش که آنرا اشافل نیز گویند و بتازی ورجیع و بهندی ازهر خوانند
و در بعضی از فرهنگها دغم بسین غیر منقوط رقیه نموده اند دشمه با اول مفتوح ثانی زده نام
یکی از مبارزان ایران بوده دشن بمعنی دست لاف است که مرقوم شد دشنک با اول
و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نام شهریست از ملک ختای حکیم فردوسی فرماید بیت
ختای و چینی و دشتکی و دهر ز خون سیاوش ندارند بهر دوم غلاف خوشه خرما
باشد و آنرا دلنک و تبلاب نیز خوانند دشنکی با اول و ثانی مفتوح روزگار را گویند آغاجی
گفته بیت دشنکی بشوخی دشنکی خویش ربود آن بت شنگ را از برم دشنه با اول مفتوح
ثانی زده نوعی از خنجر است که بیشتر مردم لار دارند شیخ نظامی فرماید بیت من آن رستم سالار تازی هشتم

که چون دشنه بهیچ مردم کشم دشیشه با اول مفتوح و ثانی منقوط مکسور و بای معروف
شب را گویند فصل را رش با اول مفتوح هشت معنی دارد اول اسم فرشته ایست
که عمل مدبر اوست و تدبیر امور و مصالحی که در روز رش واقع شود بدو متعلق است دوم
نام روز هژدهم باشد از هر ماه شمسی و درین روز با دوستان محبت داشتن و سفر کردن
ممنوع است حکیم فردوسی نظم نموده بیت چو هور سپهر آورد روز رشن * بر آزندگی
با دیدار رم و خوشش استاد عنصری فرماید بیت در آمد در آن خانه چون بهشت
به روز رش از ماه اردی بهشت * سوم قسمی از جامه ابریشمی بود بس لطیف و گرانمایه چهارم
ارش را گویند و آن از سر انگشتان دست باشد تا آرنج این دو معنی را کمال
اسمعیل بقید نظم آورده بیت چو شاه خلق تو عرض سپاه لطف دهد * سلاحدار رشش سوسن
کلش سپر کش باد * اگر چه دامن کوه است جای پرورشش * لباس کوه که خار است اطلس ورشش باد
بپای همت عالی اگر بپیمائی * چهار طاق فلک جمله کم ز یک رشش باد * پنجم زمین بشنیده را
خوانند ششم نام قسمی از خرما باشد که بالیده و سیاه رنگ شود هفتم سیماب را نامند
هشتم اسم نوعی از اخرا است و تازی باشند بمبا ران اندک و ریزه را گویند و رشاش
جمع آنست و با اول مضموم گردانیدن خشم بود از روی غضب حکیم سنائی راست
بیت چلچلی اوفتاده در مسجد * نیی هزل و فحکه اینی جد * که فقیه از کرو ترش کرده
بارنا بر که خشم رش کرده رشت با اول مفتوح ثانی * دو معنی دارد اول نام شهریست
از ولایت گیلان بیه پیش گویند که دختران آنجا بند تنبان را خوب می بافند شاعر گفته بیت

دختران

دخترانی که ساکن رشت اند * همچو طاوس مست میگردند * از پی مشتری بهر بازار
بند تنبان بدست میگردند * دوم خاک را گویند و ازالاوی راست بیت چون غبار شد
غبای خانه درست * بیگمانم که زیر رشت ای * حکیم زجاجی فرماید بیت کس از روز بد
چون تواند گریخت * خصوصا که بر سپر فلک رشت بیخت * در رشتی دو معنی دارد اول
بمعنی خاکپاری باشد حکیم سنائی در تعبیر خواب گوید بیت رقص کردن بخواب در کشتی
بیم غرقست و مایه رشتی * دوم خاک روب را نامند و با اول مضموم دو معنی دارد اول
روشن را گویند دوم نام مردی کیمیاگر است و بدین سبب رشتی زر خالص را گویند
و با اول مکسور دو معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی سرشت باشد استاد فرموده
بیت طبع نقاشش بکلک و دو رشت * خانه مانی و آزر سوخته رشته با اول مکسور
چهار معنی دارد اول معروفست دوم نام مرضیست که از اعضای آدمی بر آید مثل تار
ریسمان و ازرا نارو نیز خوانند حکیم سوزنی این دو معنی را نظم نموده نظم بدرد رشته
رنجوری و برنج * بخیره و بیده در ان رشته هشت * دوم عیبی کناد آن رشته را نیست اگران
رشته رام برم به رشته * از مصراع ثانی معنی اول واز مصراع اول معنی ثانی مرادست سوم
نوعی از حلوا بود چهارم نام آشیست رشته تب با اول مکسور ریسمان خامی باشد که
بجهت دفع تب افسون خوانده گرهی چند بران رشته زنند و بر گردن شخص دار
تب بندند تا شفا یابد امیر خسرو گفته بیت به پیچیده بود سخن چو زنجیر * چون رشته
تب همه گره گیر رشک با اول مفتوح معروفست مولوی معنوی فرماید بیت یک دهان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک ملک ثانی با اول مضموم عقرب را نامند در حیوة الحیوان مرقوم است که
الرشک بضم الراء بالفارسیة اسم للعقرب و با اول مکسور سه معنی دارد اول تخم شپش را
گویند مختاری در هجو غلام خود گوید بیت سر شش ز رشک چو بر بیضه ریخته خشخاش ثانی بغل زکند
چو در گور سوخته مرداد ثانی میرزا والی بغفد نظم آورده بیت رشک از موی جنبش شده فاش
گو کناری لعاب از خشخاش ثالث دوم راست ایستاده باشد سوم شخص بزرگ ریش را خوانند
رشکن با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مکسور بمعنی عنبر آمده رشن با اول مفتوح
ثانی زده دو معنی دارد اول نام ملکیست دوم بمعنی گزیدن آمده و در عربی دو معنی
دارد اول ناخوانده رفتن بود بخوردن طعام عروسی دوم سر بردن سگ بود در کاسه
دیگ و مثل آن رشنواد با اول مفتوح ثانی زده و نون مفتوح نام یکی از اسپهبدان
همای است بهمن است آورده اند که سپاهی را ز رومیان آمده ولایت همای را تاختند
و هر زمان با رومیان جنگ کرده کشته شدند همای رشنواد را که هم سپهبد و هم سپهبد نژاد بود
بجنگ رومیان تعیین نمود و داراب لشکر او شد چون رشنواد لشکر خود را نظر همای بگذرانید
همین که نظر همای بر داراب می افتد شیر از پستانش می جوشد بتفصیل این اجمال در شاهنامه
و دیگر تواریخ شرح و بسط مرقوم است حکیم فردوسی نظم نموده بیت یکی مرد بد نام او رشنواد — مرقوم است
سپهبد بد و هم سپهبد نژاد بفرمود تا برکشد سوی روم بشمشیر ویران کند مرز و بوم
فصل زای منقوط زش با اول مفتوح بمعنی چه باشد استاد رودکی گوید بیت
زش ازو با رنج و هم اندر زیان زش به بیداری میان مردمان زشت با اول مکسور

دو معنی

دو معنی دارد اول معروف است دوم بمعنی دویدن آمده زشتیاد با اول مکسور غیبت را
گویند فصل شین منقوط ششش انداز کسی را گویند که شش پل بازی میکرده باشد شاعر گفته
بیت برون آمد پرده سحر سازی ششش اندازی بجای سینه بازی ششتا تنبوره
شش تار را گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت چیست چندین طمطراق البته در میخانها
با نزاری با نوای زیر ششتای خورم ششتا نواختن از این لفظ دو معنی اراده توان
نمود اول تنبوره ششتار نواختن دوم ششش بجول باز یدن حکیم نزاری راست بیت
می خورد ششتار زند غیبت کند با او طی بود او مسلمان باشد و من ملی از بهر خدای ششخان
ششخانه با اول مفتوح ثانی زده خیمه گرد را گویند و آنرا کنهری نیز نامند و صوب آن
ششخانج باشد سید سراج الدین سکزی گفته بیت مشتری بر طالع ایام تو موقوف کرد
هر سعادت کاندرین ششخانه اصطرلاب بافت و در بعضی از فرهنگها بمعنی پرده نیز مرقوم است
ششخنج سرمکاهی را گویند که اندرون آنرا خالی کنند و از سرب پر سازند بجهت
قمار بازی ششسری نرد خاص را گویند حکیم خاقانی راست بیت آن می و جام بین
بهم کوی دست شعبده کرده ز سیم ده دهی حقه زر ششسری ثانیا و گوید بیت آن ششش
سری که خلق خوانده جز هفت سرا شده نماند ششسو جهات سته را گویند ششبندان و
ششه شش روز بعد از عید روز رمضان را گویند در این شش روزه روزه داشتن
سنت است فصل غین غشاک با اول مفتوح بوی گنده و ناخوشی بود که از دهان آید حکیم
نظم نموده بیت از دهان تو همی آید غشاک بر گشتی ریختی سوت از بهای پاک غشه با اول مفتوح

ثانی زده بمعنی آغشته بود یعنی آمیخته بدر حاجری راست بیت هر صر صور از فلک ارجفت دامن برو رد
رشته زرغشته بدهد کوشه و دستار من غشته با اول مکسور و ثانی مفتوح بر کبی محرای
راکویند فصل فافش با اول مفتوح چهار معنی دارد اول کاکل اسپ راکویند و آنرا فش
نیز خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت از خوی مردان سهاب روی بشوید لخون و فش ابرش
نبات حبید بهند بر عذار دوم شبه و مانند بود حکیم فردوسی راست بیت یکی بچه بد چون کوشیر فش
بالا بلند و بدیدار کش حکیم ازرقی در صفت قلم کوید بیت آب سر خاک جنبش مرغ پای مار فش
زر نمای سیم شکل در فشان مشکبار سیوم سردستار بود که بمقدار یک وجب جنبیز و کمتر بطریق
طره بگذارند حکیم فردوسی گفته بیت همی بود شیش بدستار فش چو اندیشه دل دست کرده بکش
شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت فراخ آستین کرده و فش دستار که من کار خود کرده ام خوش دراز
چهارم آواز کشودن ابزار نبد و امثال آن باشد شیخ سعدی منظوم ساخته نظم بر سیدم
از حکیم هوشمند که اندرین عالم نکوا و از چند گفت در عالم نبی آواز باست زان چهار است ای
نیاز در سود مند قل قل قرابه و چیچاب بوس چو بر قلبه فش شلوار بند فشار با اول مفتوح دو معنی
دارد اول معروفست نجیب الدین گلپایگانی راست بیت نجاکیان کتاب حیان از و بجکد اکر مسوده
شو من بیفشاری دوم بمعنی پاشیدن و ریختن باشد کمال اسمعیل در قصیده گفته بیت معجز بود
العجب ایمن و کوه ها متین برق افشار و باد بر آب فشار فشافاش و فشافش او از تیر باشد که
از پی هم جهند از بند مولانا عبدالله هاتفی راست بیت بر آمد زنا و در بر ناو تیر چکاچاک خنجر فشافاش تیر
فشان با اول مفتوح بمعنی جنبان است کم مرقوم شد فصل کاف کش با اول مفتوح سه معنی دارد

اول

اول نام شهریست از ولایت ماوراءالنهر قریب بشهر سمرقند و آنرا شهر سبز نیز خوانند آورده اند
که حکیم بن عطا که بمقنع اشتهار دارد مدت دو ماه هر شب ماهی از چاهی که بر کوه سیام
که در نواحی شهر کش واقع است بر می آورده و پرتو آن ماه چهار فرسنگ در چهار فرسنگ میرسید
افتاده سیف اسفرنکی فرموده بیت عشق تهمت نظر یوسف آفتاب را چون مه چاه کش کند
بسته چاه عاشقان حکیم سوزنی بنظم آورده نظم سودا فتاده خیره سری را هم از خوی تا آفتاب و ماه
بار و ز چاه کش دعوی کند خدای و مر هیچ خلق را نتوان که دست گیرد از جوع و از عطش
دوم هر کوشه و هر پهلو را کویند عموما و بپهلو را ن و بغل را خوانند خصوصا خواجه حافظ شیرازی
راست نظم می بر بر کش و سجاده زاهد بر دوش وای اگر خلق شود واقف این تزویرم
سیوم سینه را کویند حکیم فردوسی گفته بیت جوانی بکردار ایرانیان کشاده کش و تنگ بسته میان
شیخ سعدی فرماید بیت بینداخت شمشیر و ترکش نهاد چو بیچارگان دست بر کش نهاد و با اول مکسور
خطی را کویند که بجهت بطلان بر نوشته بکشند و آنرا کشه نیز خوانند مولانا کاتبی نظم نموده
بیت دفتر لوح و قلم را کاتبی کش عفو کش بر جرم کاتبی کشاخل با اول مضموم و خای مفتوح حبی باشد
از غله و آنرا شاغل و شاخول نیز کویند و بهندی ار هر خوانند کشان با اول مفتوح دو معنی
دارد اول خیمه بود که بیک تیر الستاده کنند و آنرا کنبدی نیز خوانند دوم نام ولایتست
کشاورز با اول مفتوح دو معنی دارد اول مزارع را کویند حکیم فردوسی فرماید بیت
کشاورز با مرد دهقان نژاد یکی شد بر ما بکام مراد شیخ نظامی راست بیت کشاورز شغل آن
ساز کرد سپاهی کشاورزی آغاز کرد دوم زمین زراعت را خوانند حکیم ناصر خسرو نظم نموده

بیت در کشاورز دین پیغمبر این فرومایگان خس و خار اند؛ هم او گوید بیت چون کشاورز خوک و
خار گرفت؛ تخم اگر نیکی بود نادان کشّار با اول مضموم ثالث زده جانور بسمل کرده را گویند
و آنرا بتازی مذبوح خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید نظم بدین خویش چو خو کرده‌ای باید خوردنت
ز کشّار خویش؛ اثیر الدین اخسیکتی راست بیت من آب یابم و آن نظم ریزه مردار است؛ جدا ز آب
توان کرد مرده از کشّار کشتمند زمین مزروع را گویند حکیم اسدی فرماید بیت دو منزل زمین تا
به هیرمند؛ بر آب خوش و میوه و کشتمند؛ استاد فرخی نظم نموده بیت همه خل نیک و تر بر خوش
و با آب تمام؛ بکشتند باغ و بوستان بر در کشنو با اول مفتوح انگور نیم پخته را گویند و آنرا کشنوک
نیز گویند کشنوک با اول مفتوح ثالث زده و ثانی فوقانی مضموم و واو معروف لاک پشت را
گویند کشته با اول مکسور دو معنی دارد اول بمعنی کاشته بود و آن معروفست بیت ندانم یکی زتن
از کل خلایق؛ که در دل تخم مهر تو نکشتند؛ دوم شفتالو و آلو و زرد آلو و امرود و امثال آنرا
گویند که تخم آنرا برآورده خشک کرده باشند حکیم سوزنی فرماید بیت تا کوی ترا بی تو بگور
دل از غم؛ بد و نیم است چون امرود کشته؛ هم او گوید بیت هدی چو سر باده سری چو کنده ...
لبی چو کشته آلو رخی چو پرده نار کشتی بمعنی دوم کشتی است که در فصل کاف از باب سین
مرقوم شد استاد فرخی فرماید بیت کشتی هر قل تیغ هندی بگسل؛ بر سر خاقان صلیبها
همه بشکن؛ حکیم سوزنی نظم نموده بیت از میان کشتی گسستی وز سر افکندی کلاه؛ وز مغی کشتی
بری اسلام کردی اختیار کشمش با اول و ثانی مفتوح ریسمانی باشد که خوشهای انگور
را بر زبر آن بگذارند تا هوا بخورد و کشمش شود و این بر خلاف آنکه است چه اقسام انگور

را

را که خوانند نگاه دارند ریسمان بیاویزند و شرح آن در ذیل لغت آونگ مرقوم شد حکیم
نزاری نظم نموده بیت دختر رز به آونگان؛ مانده چون کشمش از فراز کشنج کشنجان و کشنجی
با اول مفتوح ثالث زده دیوس را گویند کمال اسمعیل راست نظم من کرچه نیم سزای استغنا
و ایم نپسندیم بدر سایی؛ لیک نی بخدا اگر غسل جویم؛ اینهمه ابلهی و کشنجانی؛ حکیم سوزنی فرماید بیت
کل بهین سرخی بلد زن کور؛ نظر خبث کل و کوره را بکشنجانی؛ جمال الدین عبد الرزاق نظم نموده
بیت شاعر زر کرمنم شاعر در کر نوی؛ کیست کباد بروت زن دو کشنجانه برد کشش با اول
مفتوح و ثانی مکسور ناز و کرشمه را گویند کشف با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول لاک
پشت باشد دوم برج سرطان را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت چو گرد اختر فرخ ایرج
نگاه؛ کشف دید طالع حلا وند ماه کشفتن با اول و ثالث مضموم چهار معنی دارد اول کشودن و
شکافتن بود کمال اسمعیل نظم نموده بیت دل بر گرفته ام زبد و نیک روزگار؛ تا پرده‌های
راز فلک بر کشفته ام؛ دوم پراکنده و پریشان شدن باشد اثیر الدین اخسیکتی فرماید
بیت ملکت قیصر و فغفور تماشا کرد است؛ ظن برای مبر کرد زی تماشا نشود؛ دولت آنجا فرتوت
شد و کار کشفت؛ هر که فرتوت شود هرگز برنا نشود؛ سوم پژمرده گشتن را گویند عبد الواسع
جبلی راست بیت شکفته هم چون بوستان درخت؛ کشفته شدم چون بپایان گیاه؛ چهارم معنی
نابود و معدوم شدن آمده حکیم سوزنی گفته بیت چو زر جبایل بخشی بدست خویش بده؛ که از
نهیب تو گردد بر و کشفته نگار کشکاب کشکاو با اول مفتوح ثالث زده آش جو را گویند مولانا شمس
الدین قواس نظم نموده بیت ای نزد تو تا نان خوردن در خواب دریغ؛ موربت ز عیال کرده کشکاب دریغ

بکشنجانی

جای شب و نان از تو جو جو بم چون تو داری ز خوب سایه و آب دریغ کشکرک با اول مفتوح ثانی

زده و کاف و را هر دو مفتوح نام جانوریست که رنگش سیاه و سفید و دمش بلند و دم

دراز دارد و آنرا عکه نیز گویند و بتازی عقعق خوانند حافظ صابونی بزبان فرونی

گفته بیت چندین هزار کوثر و قمری و کشکرک با ما دیم که بچ کس آدمی بر السنی کشکشان

بمعنی کشان کشان باشد مولوی معنوی فرماید بیت بمن نگر که مرا یار امتحان ها کرد بحیله

مرا کشکشان بگلزاری کشکله با اول مفتوح ثانی زده و کاف و لام هر دو مفتوح نوعی

از پای افزار باشد که شاطران و پیاده روان در پای کنند حکیم ناصر خسرو نظم نموده

بیت پای پاکیزه برهنه به بسی چون پای اندر دوید کشکله کشکنجیر با اول مفتوح ثانی

زده و کاف ثانی مفتوح نون زده و جیم مکسور و یای معروف آن باشد که چوب کنده را

مانند ستونی بر زمین فرو برند و سر آن چوب را شکافته غلتنگی در آن تعبیه کنند و ریسمانی را

بر زبر آن غلتنگ انداخته از آن شکاف بگذرانند و از یک سر آن ریسمان توبره پر از

سنگ یا وزنه ببندند و بر میان آن ستون قبضه برای نصب نمایند تا کسی که خواهد مشق کمان

کشیدن کند بدست چپ آن قبضه را بگیرد و بدست راست سر دیگر آن ریسمان را بکمان کش

در آورد و بتازی آنرا مجیر گویند منوچهری گفته بیت داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد

آن کجا تنها بکشکنجیر بنداز و خدنگ حکیم سوزنی نظم نموده بیت که کشد در روش شعر کمان جوینی

من که با قوت بهرامم و با خاطر تیز کمان خداوندگار ابکشم کز خداوندکان زال و کمان کشکنجیر

و با اول مضموم معلوم نوعی کلاه را خوانند که میان دیوار قلعه شکنند و بنیاد از بند و معنی ترکیبی آن کوشک

سوراخ

سوراخ کن است چه کشک مخفف کوشک بود و اخیر سوراخ را گویند حکیم انوری فرماید بیت نه منجنیق رسد اندرو

نه کشکنجیر نه تیر چرخ نه سامان برشدن بوهم شمالی دبیستانی راست بیت چنان دو ابروی

دشمن بتاب کینه او که تیر تاب گرفته جهد ز کشکنجیر کشکنه با اول مفتوح ثانی زده و کاف مکسور

نان جو را گویند و آنرا کشکین و کشکینه نیز خوانند کشکو با اول مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی کشکاک

است که مرقوم شد دوم نام مرغیست که به کشکرک موسوم است و آنرا عکه نیز گویند کشکول بمعنی

کچکول است که در فصل خای منقوطه از باب جیم عجمی مرقوم شد کشکین و کشکینه بمعنی کشکنه است که

مرقوم گشت حکیم نزاری نظم نموده بیت اگرم نان میده دست نداد نان کشکین بود بهر حالم

کشمان با اول مکسور ثانی زده زمین زراعت را گویند و آنرا کشمند نیز خوانند حکیم نزاری نظم

نموده بیت از صوبات در سه کشمان منبت چند آنکه در کشند هم فیح هم او گوید بیت کشمان نیز چند

بهشت معین است کوی فضای خاطر پاکیزه منبت کشمر با اول مکسور بمعنی کاسه است که مرقوم گشت

حکیم فردوسی فرماید بیت یکی شاخ سرو آورید از بهشت بپیش در شهر کشمر بکشت نجیب الدین

جربادقانی راست بیت دماغ و دیده من سالهای وافر شد که از خیال تو آن کشمر است و این کشمیر

کشمور با اول مفتوح نام دشتی باشد کشنه با اول مفتوح نوعی از سماروغ باشد و مغز آن

کشنج است کشو کشف باشد و آنرا باخه و لاک پشت نیز گویند کشواد نام پهلوان پای تخت کیکاوس

بوده کشور با اول مکسور ثانی زده و واو مفتوح اقلیم را گویند حکیم انوری گفته بیت

ای بتو بغداد کشورستان سوی عالم گرفته تو بدان منگر که عالم هفت باشد شش کشور است حکیم خاقانی

راست بیت کوی اندر کشور ما بر نمی خیزد وفا با وجود اندر هفت کشور هیچ جایی برنخاست

کشه با اول مکسور و ثانی مفتوح خطی را گویند که بر نوشته کشند جهت علامت بطلان و آنرا کش هم
خوانند شاه قاسم انوار فرماید بیت تو بسینه ناکمی قایمی کر گذشته عفو کشی حالکی کشش مشو ایمان بفضاری باشند
در علم و زیادت و صواب آن قیس است شیخ نظامی گفته بیت زخار ابود در پی زکرده کشیشان انگور نخش
سالخورده حکیم خاقانی راست بیت کشیشان از کشش بینی و کوشش بتعلیم جو من قس و انا فصل کاف
عجمی کش با اول مفتوح بمعنی خوب و خوش و رعنا آمده حکیم سنائی منظم آورده نظم در شهد هم
خوشست که در کام تو بنشست با کبک چه کبست که در کام تو بنشست در شهر کدام دل که او رام تو
بی بال بر آن مرغ که در دام تو بنشست حکیم فردوسی فرماید بیت همان که بر آید یکی باد خوش ببرد ز بر
روی هوا گرد کش و با اول مضموم بلغم باشد و با اول مکسور دل را گویند پور بهای جامی گفته
بیت از دهان وی و بلید او هر که دیدش برو بشورد کش کشاد با اول مضموم چهار معنی دارد
اول معروفست دوم فتح را گویند شاه قاسم انوار فرموده بیت نغمه مطرب خوش که همه بند
و کلام ساغر ساقی همه فتح است و کشاد حکیم ازرقی راست بیت بجز کشاد نبود در جهان فلک که جز
فروغ خنجر الماس شغل منو فال سیم بمعنی خوش و خوشی آمده مولوی معنوی فرماید بیت
چندین حلاوت و مزه و مستی و کشاد در چشمهای مست تو نقاش چون نهاد چهارم و گفته
بیت زین نسق میگفت با لطف و کشاد در میان گریه بر روی او فتاد چهارم بمعنی پا کردن
تیر بود از شست امیر خسرو نظم نموده بیت گر ده دل کشاد دست تو چون در وغا کشند
خوانند از عنون معرکه صریر چخانه را کشادنامه فرمان پادشاهان را گویند و آنرا بتازی منشور
خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت داری کشادنامه جان در رو فلک کرده کیاکه زیل تو انجا بر افکند

اثیر

اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت کشادنامه امید بر ابر زمره انور و واقعه کوتاه کرد چون طومار دیجی
بمعنی عنوان فرمان مرقوم ساخته اند حکیم خاقانی راست بیت خوابی که نزل جان دهد ده
کتابی و هنر بستان کشادنامه عنوان صبحگاه کشاسپ و گشتسپ گشتاسب را گویند حکیم سعدی فرماید بیت
چو لختی شد از شب بشد در بشاسب بگو شاسپ آمدش در خن کشاسپ هم آورد گویند بیت
تو این تاج از دو با فی بادکار زان شاه گشتسپ و اسفندیار کشب با اول مضموم ثانی زده و بای
عجمی جهنده و خیز کننده را گویند و آنرا شب شب نیز خوانند کشت با اول مفتوح سه معنی دارد
اول معروفست دوم بمعنی حک کردن و محو ساختن بود شیخ اوحدی این دو معنی را نظم نموده
نظم گو هر که در جهان تماشا روند و گشت ما را بس این قدر که بما دوست بر گذشت
تا او ز نقش چهره خود پرده بر گرفت ما نقش دیگران ز ورق میکنیم کشت حکیم سوزنی فرماید
بیت بسی گناه صغیر و کبیر کردم کشت که نیم کبیر خطر بود و از صغیر اسوم جریزه باشد کشا
با اول مضموم هشت باشد و آنرا امینو نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت هر که جنت از خدای
خود دینی مرحبا لیک خود دش عقبی هر دو خود دهم یکی بگذار زان سرای نفیس دست مدار
زانکه کشتای خوب کار آن راست جمله عقبی حلال خوار از است کشت بر کشت نام نباتیست که
بهم بچیده مانند ریسمان تافته است و آن پنج عدد بود و آنرا ایجک نیز خوانند و مقطع شهوت
باشد و مقلل شیر و از خواص وی آنست که اگر کودک شیرخواره در گهواره بسیار گرید در زیر سر او
یکعدد از آن نهند آرام گیرد و گریه نکند کشنک حیل باشد و آنرا سرکین گردان نیز گویند کشف
با اول مضموم و ثانی مفتوح ببین زده دو معنی دارد اول کشاسب باشد و دوم کشاسب

وکشت نیز خوانند حکیم فردوسی نظم نموده بیت مرا گر بهی داد خواهی بکش عالم کشت سعادت و دین
دوم بمعنی جهنده آمده و آنرا شب و شب و کشب هم نامند کشن با اول و ثانی مفتوح و با اول
مفتوح ثانی زده بهر و طریق و رسنت و معنی آن بسیار و انبوه بود حکیم فردوسی فرماید
بیت ملا دان که آمد سپاه کشن شبیخون بران بجنگ بشن حکیم اسدی گوید بیت فرستادشان
لشکر کشن بیش چه پیکان نه فرزانگان وجه خویش و با اول مضموم ثانی زده نر و طالب
نر شدن و بار گرفتن ماده سایر حیوانات و بار ور شدن درخت فرمارا گوید شیخ نظامی گنجه
بیت زدشت انگه را در هر قرانی بکشن آید نگار رماوبانی از رمان خدا از دکشن کرد خدا کفی شکفتی
در بدیر برد مولوی معنوی است بیت آمد کز بدای درحشم نمی آید جان از رمزه عشقش بی کشش
نمی رانند شیخ آذری نظم نموده نظم انکار چشمه ابغرانی بر سر اب همچو مرغابی سوی آن یاد و باران
نمو و آهنگ همچو بر صید کوهسار پلنگ ماده بارا بر سر هم فتح الباب واد کشن تمام شد در آب
ما و با بر الیکش حامله کرد بعد یکسال گره آورد کشن کشن نام روز چهارم است از ماه بهار
ملکی گشنه با اول مضموم ثانی زده و نون مفتوح و های مختفی بمعنی گرسنه آمده و کسه ما بین غیر
مفقوط نیز در بعضی از فرهنگها مرقوم است بسحاق اطعمه نظم نموده بیت صبا بگلشن که باکتر
گذار افتد بحق بلجه که بوی گشنگان آری فصل اللام لش با اول مضموم کل بربند
که در بین حوضها و سه آبها و جوبها بهم رسد و آنرا لوش نیز خوانند بور بهای جای راست
بیت صاف مانند زلال دولت تو تیره شد آب دشمنانت زلش لشتن با اول مفتوح ثانی
زده تماشا و تفرج را گویند مولوی معنوی بقید نظم آورده بیت گر بلشتنگاه آئی بود و دیده وام

وانگهراد

وانگهی از یک نظر آن وامها را واگذارد و با اول مکسور بمعنی لیسیدن بود حکیم سوزنی فرماید بیت
لشتند آسمان بزرگان و مهتران چون یوز پرشته ملپ کاسه چیز لشک گوشک با اول مفتوح
ثانی زده و دو معنی دارد اول بمعنی پاره آمده دوم شبنم را گویند لشک لشک و لشکه لشکه بمعنی پاره
پاره بود و حکیم اسدی نظم نموده بیت بر سر چو آذر بری گنار هم دیده تا بانداشک آژیده ها بی
با جود جگر شد لشک لشک لشن با اول مفتوح و مهمله ثالث مکسور چیزی لغزنده و نیز خشوب را گویند
فصل المیم مشت با اول مفتوح ثانی زده و دو معنی دارد اول بمعنی پر انبوه بود و گاه بمعنی ستبر
و غلیظ نیز آید حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت هر آنکس که افتاد در آب خشت
در آبا که نبود زباران مشت شیخ سودانی گفته بیت ارزق و دیو چهر و تیره رنگ از بدی مشت
وان بهیری و نگ دوم نام قریه ایست از ملوکات غزنین قریب جوفرسه کاشه کاتهم از قرای
غزنین است و با اول مضموم سه معنی دارد اول معروفست دوم گروهی اندک و جمع قلیل باشد
چنانچه در تفسیر دیلمی مسطور است که سال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن مکائیل
علیه السلام هل یقول الله تعالی عز وجل شیا بالفارسی قال نعم یقول الله تعالی جل جلاله
چون کنم با این مشت ستمکاره الا که یاد رحم کمال سمعیل فرماید بیت یک گرشمه کرده غضب با بی
ادهم از ان غلغلی در جان مشت خاکیان انداخته سوم بمعنی مالیده بود و مشتن بمعنی مالیدن
باشد بسحاق اطعمه راست بیت افسوس از ان دنبه پروار که بگداخت در روغن آن مادوم
جنگال نه مشتم سوم پخ کبابی است که خوشبوی باشد و آنرا تازی سعد بهندی مویشه
گویند و بعضی آنرا البسن تصحیح نموده اند و با اول مکسور جوی آب را نامند منوچهری نظم

نظم باز جهان گشت چو خرّم بهشت ❊ خوید مدار دو تا گوش مشت ❊ ابر در آب مژه و در دوی کشت
گل به مل و مل بگل اندر سرشت ❊ کرد گل و گوهر به بانماز ❊ باد سحرگاهی اردی بهشت ❊ مشتاسنگ
با اوّل مضموم ثانی زده سنگ فلاخن را گویند علی شطرنجی راست بیت تیغ خونش ز طعنه
و ثمن ❊ مشت بهتر ز سنگ مشتاسنگ ❊ مشتا افشار و مشت افشار بمعنی زرشت افشار است
و تشریح آن در ذیل لغت زرشت افشار مرقوم شد استاد فرخی نظم نموده بیت
نام جود تو شد غواص گر بحر شود ❊ نخست دست رساند بلولوی شهوار ❊ چو کوه کان کم
بکان شد نام دولت او ❊ نام جود تو نخست ببین در زند بزر مشتفشار ❊ مشت رنده
رنده دست افزاری بود که درودگران بدان چوب را هموار سازند و آنرا رنده نیز
گویند حکیم انوری فرماید بیت کرد کالمشت رنده ده جا بزار خوش تراش ❊ ناله از قومی که عم
ایشان و هم مارند ایم ❊ مشتنک با اوّل مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مفتوح زرد
و راه زن را گویند مشتو با اوّل مضموم ثانی زده و تای فوقانی مضموم و واو معروف
نام گلیست سرخ رنگ مشتواره دو معنی دارد اوّل بمعنی مشت رنده است که مرقوم شد
دوم یک مشت را گویند از هر چیزی مشته با اوّل مضموم دسته هر چیز را گویند مثل
دسته کارد و خنجر و امثال آن عموماً و دسته نداف را خوانند خصوصاً اثیر الدین
اخسیکتی فرماید بیت هر روز ز بهر پنبه زدن برد فراج چرخ ❊ صبح از عمود دسته کند و از افق
کمان مشتی با اوّل مکسور ثانی زده نوعی از جامه حریر باشد که آنرا ابخاتی نازک و لطیف
بافند استاد دقیقی راست بیت برافکند ای صنم ابر بهشتی ❊ زمین را خلعت اردی بهشتی

زمین

زمین بر جان خون آلوده یا ❊ هوا بر سان نیل اندود مشتی ❊ استاد عسجدی گفته بیت
بتی غضب اندر سرای دوست بمشتی ❊ بر یک بوسه بده ما را امروز به بستاران ❊
مشخنه با اوّل مضموم و ثانیه مفتوح نجا زده و نون مفتوح نام نوعی از حلوا بود مشکدانه
با اوّل مضموم ثانی زده دو معنی دارد اوّل دانه باشد خوشبو که آنرا سوراخ کرده در
تار کشند دوم نوائیست از موسیقی تصنیف باربد مطرب شیخ نظامی در صفت باربد فرماید بیت
چو بر گفتی نوای مشکدانه ❊ ختن گشتی ز بویش مشک خانه ❊ مشکدم نام جانوریست سیاه
رنگ که در غایت خوش آوازی باشد حکیم اسدی راست بیت پر آکنده با مشکدم
سنگخوار ❊ خروشان همه سارک و کبک و سار ❊ مشک زمین و مشکک با اوّل مضموم
ثانی زده بیخ گیاهیست خوشبوی که در دواها بکار برند و آنرا السنه نیز خوانند ضیاء
الدین نخشبی راست بیت ز آهوی این خاک محو شد مشک ❊ ما را ما نخبت درین شاخ خنبک
قاعده نسبت برون از خلل ❊ مشک زمین گشت به بشکل بدل ❊ و تازی سعد و
هندی موته نامند ملا و ری قائله بیت گرچه مشکک بود و بس خوشبوی ❊ فرق از و
تا بمشک بسیار است مشک مالی نام لحنی است از مصنفات باربد مطرب شیخ نظامی
در صفت باربد نظم نموده بیت چو در مشکوی گفتی مشک مالی ❊ همه مشکو شدی پر مشک حالی
مشکنک با اوّل مضموم نام جانوریست کوچک جثه که شبیه بود به کبک و بیشتر در
کنارهای آب نشیند مشکو با اوّل مضموم ثانی زده و کاف مضموم و واو مجهول بتخانه
را گویند و بطریق استعاره حرم خانه ملوک و سلاطین را نامند منوچهری راست بیت

یکی بتخانه را آن دیگری بتخانه مشکو سه دیگر جنت العدن و چهارم جنت الماوی حکیم خاقانی فرماید بیت
رفت شیرین بشبخون غمناک نفس مشکو و شبستان حکیم مشکوله با اول مفتوح مشک کوچک
را گویند و آنرا مشکیزه نیز خوانند مشکویه با اول مضموم دو معنی دارد اول بمعنی مشکوات
که مرقوم شد دوم نام نوائیست از موسیقی مشکینک با اول مضموم نام حلوائیست مشنج با اول
مضموم و ثانی مفتوح بنون زده نام علتیست که آنرا بهندی کلاو کرا گویند و با اول مکسور
ثانی زده و نون مکسور مگسی باشد سبز رنگ که چون بر گوشت نشیند گوشت گنده شود و کرم در آن
افتد و آنرا مرمز نیز خوانند مشنک و مشنگ بمعنی مشنج با اول مضموم است که مرقوم گشت
فصل نون نشابور دو معنی دارد اول نام شهریست مشهور از خراسان و نشابور در اصل
نه شابور بوده یعنی شهر شاپور بعد نه عرس قدیم شهر را نامند به رو را بایم و تغیر السنه آنرا نشابور
گفتند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت شهر گرگان غماند با گرگین و شابور ماند با شابور
دوم مقامی باشد از موسیقی و آنرا نیشابور نیز گویند نشاختن و نشاستن و نشاندن
بمعنی نشاندن بود حکیم قطران نظم نموده نظم جنگ و ربط ساخته از درد و غم برداشتن
اندر میان نشاخته با ربطه غمگسار حکیم سوزنی گفته بیت در دوستی بدل و دیده در
برانکه زین دو پسندیده شود وطن حکیم فردوسی راست بیت بر هفته شه خواند نشبایستی
سرا خلعت و باره آراسته حکیم ناصر خسرو راست بیت که بنشاندی که دین را گستری
هر خسی گردکانا بدر جان پیغمبری نشاندی مولوی معنوی فرماید بیت اکنون که بهر انشم
چندانکه توانم مهر تو نشانم از مات سلام الله نشان با اول مکسور چهار معنی دارد
اول علامت

اول علامت باشد و آن معروفست دوم حصه و نصیب را گویند این دو معنی از شرفنامه
بترتیب نظم نموده بیت گر و دیگی نشان این خوان با خورد نشان دوستان کو
سیوم امر از نشاندن باشد و بمعنی نشاننده نیز آید و این معنی جز بترکیب در آخر کلمات
مستفاد نمیگردد مانند سکنجبین صفرا نشان و شیره کاسنی حرارت نشان و مثل آن چهارم
بمعنی نشانه آمده نشپیل با اول مکسور ثانی زده و بای پارسی و یای معروف قلاب باشد
عموما و شست ماهی گیری را خوانند خصوصا حکیم ناصر خسرو فرماید بیت کرده ز مهر چشم و
جور و جنگ جنگ چو و نشپیل و چو شمشیر ناب عبد الواسع جبلی راست بیت ز تیر و
نیزه او دشمنان هراسانند چو اهرمن ز شهاب و چو ماهی از نشپیل نشف با اول مفتوح
خواب و ضایع و سست و زبون را گویند و با اول مکسور بمعنی خوش آمده و نشی بمعنی خوشی
است نشو با اول مفتوح نام مردی بود نشخار و نشخور با اول مضموم دو معنی دارد اول
آن باشد که شتر و گاو و بز و گوسفند و امثال آن چیزی را که خورده باشند از معده باز
بدهن آورند و نیک خاییده فرو برند مولوی معنوی فرماید بیت نشخار غمت کنم چو اشتر
چون اشتر مست کف برآرم امیر خسرو راست بیت زنخ مزن بجفا لب بذکر خوبی جانان
بصدق دل نه بدانسان که بز نشخوار است کمال اسمعیل گفته بیت دو سال شد که ز حرمان
همی زنند نشخوار نعمتی کاین پیش در جهان خورد است و آنرا نیازی نشوار با اول مکسور
خوانند دوم بقیه کاهی بود که بعد از خوردن اسب و دیگر ستوران ماند نشک با اول مفتوح
ثانی زده درخت ناژ را گویند حکیم سوزنی راست بیت میر عادل زین دین ای آفتاب از نور بر تشک

ای مرغزار تو کل خاک تو ر زنال تو نشک **نشکوه** با اول مکسور ثانی زده و کاف عجمی مکسور
دست افزاری بود مر صحافان و کفشگران و موزه دوزان و سراجان و امثالهم
را که بدان پوست را ببرند و بتراشند و بپرایند و آنرا بتازی ازمیل خوانند ابو شکور نظم
نموده **بیت** نشکرده ببرند و برا کلو تغو بر چنین ناشکیبا تغو **نشکنج** با اول مکسور ثانی زده
و کاف مفتوح گرفتن بدن بود بسر و ناخن بنوعی که درد کند و آنرا نشلک نیز گویند و
بتازی قرص و بهندی چنتی گویند استاد عنصری راست **بیت** آن هجر را زکاز
وازن شکنج تن بنفشه شد و دو لب تا بنج **نشل** با اول و ثانی مفتوح خنک دزدن
و در آویختن بود بچیزی و آنرا بتازی نشب گویند استاد فرخی نظم نموده **بیت**
گر تو خواهش و گرنه بتواند رنسلد ز را و چون مد بخانه را و بر گذری **نشیم** با اول و ثانی
مکسور و یای مجهول بمعنی نشیمن باشد حکیم فردوسی فرماید **بیت** چنین گفت سیمرغ با
پور سام که ای دیده رنج نشیم و کنام هم او گوید **بیت** نوموده پس تا بهنگام خواب برفتند سوی
نشیم عقاب **نشیمه** پوست خام برا پیشه را گویند **فصل واو** **وش** با اول مفتوح پنج معنی
دارد اول خوب خوش را خوانند حکیم سنائی فرماید **بیت** ماه اگرچه وش آمد و دلکش
به حارث بگذر و ناید وش دوم بمعنی سرو آمده شاه داعی شیرازی راست **بیت** عشق او بود
اگر گنج نهان فی المثل نقد جو در او وش گردست ازازل سوم شبه و مانند را گویند مانند شاه وش
و شیر وش چاه بم شمله و ستاره بود و آنرا فش نیز خوانند پنجم نام شهریست از ترکستان
که مردم آنجا بخوبی صورت موصوفند و بیج ابریشمی در آنجا بغایت زیبا و لطیف شود و منسوب

فنذ

بوش

سیمرغ

بوش را وشنی نامند **وشانی** با اول مفتوح و دهم ده صفت را گویند و آنرا شانی نیز خوانند
حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** هر گو ریش گشت چو من بنده ازان پس از علم و هنر باشد و تار
و شاخش **وشت** با اول مفتوح دو معنی دارد اول خوش و خوب باشد و آنرا وش نیز
گویند مولوی معنوی گفته **بیت** گفت رشت شد سفید از حال گشت خوی زشت تو
نکرد بد سیت وشت دوم رقص بود و وشتن بمعنی رقصیدن است شاه قاسم انوار فرماید
بیت با بسم زد و در آمد و ستن کنید و شتن این خانه را ز وشتن گلشن کنید گلشن
وشرک با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح با کاف زده جامه را گویند که دان دارو
به بندد با کیسه که دران دارو بکنند و آنرا در تنگ بتقدیم رای بر غین منقوط نیز گویند
وشکله با اول مفتوح دانه انگور بود که تخم و شیره در میان آن باشد و آنرا غژب و غژم
نیز خوانند **وشکنه** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح آلت تناسل را گویند **وشکول**
با اول مکسور بمعنی شکول است که مرقوم شد **وشم** با اول مفتوح ثانی زده بخار را گویند
عموماً حکیم فردوسی در صفت اژدها گفته **بیت** دو چشم از سر چو دو چشمه خون
ز وشمش دهانش چنان تیره گون دوم بخاری که در ایام زمستان در هوا پدید آید مانند
خصوصاً و آنرا نژم نیز خوانند حکیم سنائی نظم نموده **بیت** گشت پر از ابر و وشم چشم جهان
تا نکرد طرمن مهر ست و ماه قند زشب بوش او **وشنا** با اول و ثانی معلوم نام جانوریست
شبیه به تیهو اما کوچکتر از تیهو باشد و آنرا بودنه نیز خوانند لبو ملک راست **بیت**
در جنب علو همت هر چرخ مانند و شم پیش چرخست و یکی از پادشاهان دیا بلکه فایوس نام

داشت چون بشکار وشم او رایل تمام بود به وشمکیر ملقب کشت حکیم زجاجی فرماید بیت بدانجا که بد کیر بسند
نامداره شهنشاه بن وشمکیر سوار حکیم سنائی منظوم ساخته بیت فقه خوان لیک در چشم جاه
همچو قابوس وشمکیر مباش وشمک با اول مفتوح ثالث زده و میم مفتوح بکاف زده با او از چرمین
باشد وشن با اول و ثانی مفتوح بمعنی آلوده آمده امامی هروی راست نظم حضرتی کز قدر رسید
کرجاه دامن همت نکرداند وشن خازنش کیوان و دربانش منجم آفتابش شمع کرد دشن لکن
وشناد با اول مفتوح بسیاری از هر چیزی را گویند و اصح با سین غیر منقوط است و آن
در فصل واو از باب سین مرقوم شد وشنک با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول میل آهنی را
گویند که بدان پشم دانه از پنبه برآرند یکی از شعرا گفته نظم کر بری دست سوی نان زانت در فراخی
وکاه نعمت تنکی بکنی هر دو چشم خویش از بخل همچو حلاج دانه را به وشنک دوم قرص خربزه و هندوانه
و خیار و امثال آن باشد وشنکه و معنی وشکرا است که مرقوم شد وشنیه با اول مفتوح
و ثانی مکسور نوعی از سلاح است که آنرا جوشن نیز گویند استاد مرزبان پارسی فرماید بیت
تیر را از وشنیه بگذاری همچو خیاطه سوزن از روشی فصل ها وهش با اول مفتوح دو معنی دارد
اول بمعنی رفتن بود عزیز الدین گفته بیت کر بر تهمتن وهشی بمصاف از بر کرکدن کشی سلیح
دوم کل وای را گویند و با اول مضموم دو معنی دارد اول زیرکه باشد دوم جان را گویند و آنرا
هوش نیز خوانند استاد فرخی نظم نموده بیت مرد بیدین را از هیبت تو وهش خود
در میان تو داد و داد به باشد استاد وهلک با اول مضموم ثانی زده و یای عجمی مضموم
و لام مفتوح بکاف زده سافوت را گویند و آن چنان باشد که سر دو انگشت را در دهان

خود

خود نهند و بلندی پف کنند تا صدای بلند از آن پدید آید و اکثر و اغلب کبوتر بازان در حین پرانیدن
کبوتر چنین کنند وهشت دهان کیاهی باشد و در بعضی از فرهنگها بمعنی کل خیر و مرقوم است و در اختیارات
بدیعی نوشته که عود هندیست والعلم عند الله وهشتن بمعنی رها کردن و فرو گذاشتن بود و بود شیخ
شیخ نظامی فرماید بیت همه برفع فروهشته برماه روان کشته سوی حضرت شاه وهتوبش
با اول مفتوح ثالث زده و تای مثنات فوقانی و واو مکسور و یای مجهول و شین منقوط نام
روز پنجم بود از پنجه وزد و بعضی که آنرا تازی خمسه مسترقه خوانند وهنگ با اول ثانی مفتوح نون
زده و کاف عجمی شخص بی سر و پا را گویند و آنرا لبنک نیز نامند هشوار و هشوار بمعنی هشیار آمده مفتوح
حکیم فردوسی گفته بیت خرد یافت لختی و شد کاردان هشوار و با هنگ و بسیار دان منوچهری
راست نظم ز روی تو آن کردن تعجیل بهر کردن تعجیل بر طبل اندر باشد سبکساری
آهستگی باید اکنون و مدارا صد گونه عمل کردن صد گونه هشیواری هشومند با اول مفتوح و
ثانی مضموم خداوند خرد باشد و آنرا هوشمند نیز گویند حکیم فردوسی نظم نموده بیت از آن نامور بکیتی
بدین روزگار ز آزادی نا هشومند باد فصل الکاف و دندان نیش را گویند و آنرا تازی ناب
خوانند حکیم سوزنی فرموده نظم از درازی وعده امید فرسوده شود پیل را خرطوم و دندان شیر
را چنگال و تنبک رنگ چشم مرغ بال و کوهسار و بور بهرامنت کرک شاخ و پیل تنبک و ببر چنگ و شیر ناب
بشم سنگی باشد که سبز و سفید هم شود و آنرا تازی یشب گویند و نکاه داشتن آن با خود بجهت دفع
آفت برق بغایت مفید است باب غین فصل الف آغار بمعنی آغار است که در فصل الف از
باب الف مرقوم گشت آغالش با اول مفتوح بمعنی آغالش است که در فصل الشین از باب الف

شد انغشته بمعنی آغشته است که در فصل الف از باب الغین قوم شد اغل و اغول بمعنی آغل بود که در فصل الف از باب الف نوشته اند مولوی معنوی فرماید بیت غم مخور بیدم هر شتر و شیر ددرین اغل زانکه به بیتی اند وماربر سر کوه بر شرف فصل با بغ با اول مفتوح دو معنی دارد اول کور اکویند دوم نام بتی است بغا با اول مفتوح هیز وشت پای بود و آنرا بتازی مخنث کویند کمال اسمعیل کفته بیت هر که درکون ملد بغا باشد در مزکی شهر ما باشد حکیم سوزنی راست بیت زن کفت ابن سلمان در کون همی بود این کیر مرده ریک و بدبغم بغا کند بغامه با اول مفتوح عزل بابابی راکویند بغرا با اول مفتوح ثانیه زده خوک نر را کویند و آنرا کراز نیز خوانند و با اول مضموم بزکی نام آشی است مشهور و موسوم چون واضع آن آش بغراخان است که یکی از بادشاهان ترک بوده خام او موسوم ساخته بغراخانی کفتند و بجهت تخفیف خانی را انداخته بغرا خوانند بغ شور نام قریه است ما بین سرخس و هرات و معنی ترکیبی آن کو آب شور بود و چه بغ کوراکویند بغلک کری باشد که در زیر بغل مردم بهم رسد و بمرور بجنبه شود و چرک کند بغند با اول و ثانیه مفتوح پوست عنبر کیمخت راکویند و آنرا غراغن وغرغند نیز خوانند حکیم سوزنی کفته بیت در حمله از نگاه در دشمن جدا کند کیمخت را بنا پنج شش مهره از بغندهم و کو بیت روز بیجا از سر جابک سواری بجری از فرخش و بان اسب خصم کیمخت و بغند بغیاز با اول مفتوح ثانیه دو معنی دارد اول مزدی باشد که استاد در عوض کار بشاکرد بدهد و آنرا شاکردانه نیز کویند شمس فخری راست بیت بهر طریق که خواهی عیش مال دهد ببخشش و بصله خیر و صدقه و بغیازه دوم مزده راکویند

وبغیازی

وبغبازی مژدکانی باشد فصل بای عجمی پغاز با اول مکسور چوبکی باشد که درود کران در میان شکاف چوبی که آنرا بشکافند بنهند تا زود شکافته شود و کفش دوزان در فاصله کفش و کالبد فرو برند تا کفش کشاده شود و آنرا اپانه و پانه و فانه و فانه نیز خوانند استاد نظم نموده بیت شارمی خایم و چون ژاژم خشک خار ها دارم چون نوک پغاز شمس فخری راست بیت عدو شکاری کند دست و ساعد خصمش کند بتیشه نکار حادثات پغاز وبعضی صاحب فرهنکان بهای تازی مفتوح و فا و ارای غیر منقوط تصحیح نموده اند غافلا که ایشانرا سهو افتاده پغنه با اول مفتوح ثانیه زده پله نردبان راکویند شهاب مهمره راست بیت بغنه ربام دولت باشد این چار آخشیج و هفت فلک فصل تای فوقانیه تغار با اول مفتوح دو معنی دارد اول ظرف است حکیم ناصر خسرو فرماید بیت تا بدسر بکردد کنارهم دوغ دردوغ در تغارهم دوم خوردنی و آذوقه و راتبه باشد مولانا سعیدی هروی راست بیت از برای مطبخ انعام و کیوان تاچرخ زار تغاع سنبله هر ماه بفرستد تغار تغنغ با هر دو تای فوقانی مضموم بغین زده چیزی باشد مانند کیله و قفیزی که غله را بدان بپیمایند شمس فخری نظم نموده بیت حاتم عهد شیخ ابواسحق که و هد زربدامن و تغتغ فصل جیم جغ با اول مضموم چوبی بود که بر کردن کاو و قلبه کش نهند و آنرا جوغ و جوه و یوغ نیز نامند جفاره با اول مفتوح پنج معنی دارد اول پنج جفت بود حکیم سوزنی فرماید بیت در جنزع همچو جزع بخیکالان میکاود و جغاره می باید دوم نام ارزنی باشد سیوم سرکین را کویند که زنان بر روی مالند و آنرا اغاره نیز نامند چهارم ناف کاو و شتر و کوسفند و دیکر حیوانات را خوانند پنجم قربانیست از ملوکات هری جغرات با اول مضموم ماست باشد و آنرا

تازی چره نیرو زنده بیکه دوغ کردی باره جخش و جغت با اول و ثانی مفتوح و شین منقوطه زده
سبزی و تره بود که در ابتدای بهار بیشتر از جمیع سبزها بروید و آنرا با سرکه نان خورش سازند و مثل
مردم خراسان است که جایی بجغت کشیدیم مراد ازین مثل اینست که عمر خود را از غربت و
تنگی بفراخی و بهار رسانیدیم فصل جیم عجمی جخ با اول مفتوح دو معنی دارد اول چوبی باشد
که بدان جوات را بشورانند تا کره از دوغ جدا شود دوم چوخ باشد که زنان بدان
رشته را به پیچند و با اول مضموم آبنوس را نامند حکیم اسدی فرماید بیت یکی تخت عاج و دگر
تخت جخ یکی جای شاه و دگر جای فرخ و با اول مکسور در ترکیه پرده ایست کار جوبهای باریک سازند
و آنرا چق و چیغ نیز خوانند چخار با اول مفتوح زنده دشنام و بی حیا و سلیط را گویند حکیم ناصر
خسرو گفته بیت چون چخ گشت با کوش چو سبزه نو چند تازی پی این بیرزن زشت چخار
چخامه قصیده باشد و آنرا چکامه نیز گویند چخان و چخانه با اول مفتوح سه معنی دارد اول چوبی
باشد مانند مشته حلاجان که سر آنرا شکافته جلاجلی چند در ان تعبیه کنند و اصول را بدان نگاه
دارند حمید قلندر نظم نموده بیت از شوا و کنند اگر شور دلبران بهر تار آن ترانه چنگ و چخان
دهند دوم مولوی معنوی فرماید بیت این خانه که پیوسته در و چنگ و چخانه است از خواجه بپرس که
این خانه چه خانه است دوم نام پرده ایست از موسیقی مجیر الدین بیلقانی گفته بیت مطرب عشق
میزند هر دم چنگ در پرده چخانه دل سوم مرد کوشنده را گویند چخلبان با اول مفتوح
نام محله ایست از شهر سمرقند حکیم سوزنی گفته بیت شغل چخانیان را بی باره یک باره زده و باره بی
چخبت و چخبوت با اول مفتوح ثالث زده پنه و امثال آنرا گویند که میان ابره و آستر جامه

وبالش و

وبالش ونهالی و مانند آن نهند و آنرا بتازی حشو خوانند طیان مرغزاری راست بیت
آن ریش نیت چخبت ولایه خانهاست دوش جماع زیر جوبقان فکند بیت شمس فخری راست
بیت در دو ابات ریش جخمانش کشته در زیر محبکان چخبوت چخبلغ با اول مفتوح ثانی
زده و با و لام مضموم بوزه و دریادی باشد که از روی اضطراب و بی آرامی کنند شاعری
گفته که کرد بوده و زنی مالدار خواسته نظم آن شد که از انعام تو دعا زدمی سر بوزه و خوان تو
نیغا زدمی از زن شوی من کرک را باب از کرسنگی چخبلغها زدمی چخد با اول مضموم
دو معنی دارد اول نام پرنده ایست معروف که به نحوست اشتهار دارد و آنرا کنکر نیز نامند حکیم
انوری راست بیت گر زمین را همه در سایه انصاف کشد چغد جاوید بر قطع از ویرانه
دوم کنکره حصار باشد و در بعضی از فرهنگها مرقوم است که بمعنی موی سر بود که بر قفا گره کنند
چخر شته با اول مفتوح ثانی زده و رای مکسور شین منقوطه زده گروهه ریسمان خام باشد
که بر دوک پیچیده شود و آنرا دعوته و گبسته و دیناغ و فرموک نیز گویند چخز با اول و ثالث زده
چغز و وزغ نیز خوانند و مثال آن در ذیل لغت چغاره مرقوم شد و با اول مفتوح ثانی زده چهار معنی
دارد اول جراحتی را گویند که ریش فراهم آمده باشد و درون آن چرک جمع شده مولوی معنوی
فرماید بیت کی بود بستان و کشت و برگ و بر تا نگردد نظم و زیر و زبر تا به نسکافی نیشتر ریش چخز
کی بشد نیکو و کی گردید نغز دوم نام جانوری است آبی که آنرا غوک و سکل و بک نیز گویند و بهندی
منیدک نامند هم مولوی معنوی گفته بیت همچو نوران روز جلوه میکند همچو چخزان شب
بگرا اندر سوم بمعنی ناله آمده چخیدن بمعنی مصدر آنست هم مولوی معنوی راست بیت

در قفا جلوه شود فایده هستها ابس نباید زیرا که و در چوبدان جای ارغم ترس باشد و چوبدنده بمعنی
ترسیده بود و هم مولوی معنوی نظم آورده بیت چند گردد به جوب و ولاب در بن کو عذاب سرفرو بره
و چوبدیده چوب بیمار بیند چوروار با اول و ثانی مفتوح سبزی باشد که در میان آب بهم رسد مانند پشم
و آنرا پشمینه نیز خوانند و در سنسکرت جل یک و در هند سوال گویند چچک با اول و ثانی
مضموم گنجشک را گویند چخل با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول چین و شکنج باشد
و آنرا ارژنگ نیز گویند دوم ظرفی بود که از چرم گاو و دباغت کرده و لجار پنه و زنند و برآن
لوله هم نصب کنند و از آن آب بخورند و اکثر و اغلب مسافران دارند و با اول مضموم
ثانی مفتوح نوعی از سلاح است که در روز جنگ بپوشند و آنرا جوشن هم نامند امیر
خسرو فرماید بیت نه همچون دیگران زاهن جخل پوشد سلاح عصمت یزدانش بر دوش
حکیم نزاری نظم نموده بیت جخل بر پوش خدنگش چو شیطنست و شهاب زره بر پشت سنانش
چو بر زنست و دو بره و با اول و ثانی مضموم سخنی را گویند که چون سخنی از کسی بشنود یا فعلی
مشاهده نماید که از افشای آن بآوازی و آسیبی رسد اظهار کنند و آنرا سخن چین
نیز خوانند و بتازی نمام نامند و با اول و ثانی مکسور گل ولای باشد و آنرا چکل هم
گویند چخد با اول مضموم و ثانی مفتوح موی سر را گویند که بر قفا گره کرده باشند
و آنرا چغد نیز خوانند چغنه با اول مفتوح نام سازیست امیر خسرو نظم نموده بیت زر
با مطرب آن چغنه که زیک فغان کشد زاهد از اینکوی مغان و با اول مضموم گنجشک باشد
نو رسهای حامی را بیت شوم چون بوم گرسنه چون زاغ حرز چون چغنه سست چون گنجشک

چغوک

چغوک با اول و ثانی مضموم بمعنی چخک است که مرقوم شد و آنرا چغنه نیز خوانند حکیم نظام الملک
در بیان اجزای ترکیبی که بجهت تقویت باه نیک باشد گفته بیت زر زعفران و سقنقور و مغز
جلغوزه بمشک و عنبر و مغز چغوک آمیزد فصل دال دغ با اول مفتوح دو معنی دارد اول
زمین بی گیاه و سبزی موی را گویند دوم مخفف داغ باشد دغد با اول مضموم عروس را
گویند دغدغه با هر دو دال مفتوح و غین اول ساکن و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول
معروفست دوم جنبانیدن انگشتان بود در زیر بغل و پهلوی کسی بجهت خندانیدن
و آنرا غلغلیچ و نخچو نیز گویند دغدو با اول مضموم ثانی زده نام مادر زرادشت است گویند
که از نسل فریدون بوده زرادشت بهرام گفته بیت روایت کند موبد روزگار که بگرفت
دغدو بزردشت بار دغل با اول و ثانی مفتوح مکر و حیله و ناراستی بود و کسی را که فعلی
کند نیز دغل گویند و زر و سیم ناسره را نیز دغل نامند شیخ سعدی فرماید بیت تا چه خواهی خریدن
مغرور روز درماندگی بسیم دغل و در بعضی از نسخ بمعنی حرامزاده نیز مرقوم است مولانا عبد الرحمن
جامی نظم نموده بیت در جهان شاه و سرور چو علی گر کسی سرکشد نبی دغلی دغول
حرامزاده باشد و آنرا داغول و خشوک و حرامغول و سند نیز خوانند دغوی با اول مفتوح
ثانی زده و واو مفتوح نام دشتیست و ملتا است آورده اند که طوس بن نوذر و رستم و گیو
در آن دشت شکار رفته بودند دخترکی را یافتند کیکاوس او را بخانه برد و از و سیاوش
متولد گشت و گستهم بن نوذر و فرشیدورد و لهاک برادران پیران در آن دشت کشته
گشته اند فصل با رغ با اول مضموم ارغ باشد رغزه با اول مفتوح ثانی زده و زای

منقوط مفتوح و های مختفی نوعی از لباس باشد که از پشم گوسپند بافند و اکثر و اغلب مردم
بدخشان از آن لباس سازند و آنرا در کشمیر پتو خوانند فصل زای منقوط زغار و
زغر با اول مفتوح چهار معنی دارد اول بخیل و مخنث باشد دوم طعام را گویند سوم زمین
نمناک بود چهارم چیزی را خوانند که زنگ گرفته باشد زغاره و قحبه خانه باشد زغارک
با اول مفتوح شاخ درخت انگور بود زغاد با اول مضموم زن فاحشه را گویند و آنرا
غرور هبی و زنجک و خشنی و شاده خوار نیز خوانند و در بعضی از فرهنگها بمعنی قحبه خانه
مرقوم است و در بعضی با زای عجمی آمده زغر عاش جزدانا باشد که از پوستین بدوزند شمس
فخری گوید بیت کهی که قاقم و سنجاب خسروان دوزند بجبه نیمه آورد آنجایگاه زغر عاش
و در تحفه زغراش با عجمی آمده زغنگ با اول و ثانی مفتوح و کاف عجمی مفتوح جستن گلو باشد
و آنرا الکلیجه و ههکک نیز گویند و تازی فواق و هندی هچکی خوانند زغم با زای منقوط
مضموم بمعنی زور و تعدی بود و استاد ابوشکور نظم نموده بیت زغم بجال جولقان مستمند
مکن چنانکه گر بجوری غم زغم نباشد سود زغن غلیواج بود و بعضی گویند که زغن شش
ماه ماده و شش ماه نر و بعضی گفته اند سالی ماده و سالی نر باشد حکیم انوری فرماید بیت
عنقا که زنار که منتی جای نگه داشت هرگز طرف دامنش از عار بر آمد وز هرزه روی گر
چو هر جا فرو کرد یکسال زغن ماده و یکسال نر آمد امیر خسرو گفته بیت بجور حله نیم ای زاغ
چو دیده که دیبا ورا چو بیرون او فتم در روضه زاغ و زغن میرم زغند با اول و ثانی
مفتوح از جای بر جستن باشد زغنک با اول و ثانی مفتوح سکون زده و کاف عجمی بمعنی

زغلک

زغلک است که مرقوم شد حکیم سوزنی گفته بیت مرا رفیق بپرسید کین غربوز جیست جواب دادم
کین کره بخست هست زغنک زغوته با اول مفتوح گره بهر ریسمان خام باشد که بر دوک
بچیده شود و آنرا باغ و فرسوک و چغزشته و کیته نیز خوانند زغیده بمعنی افشرده بود
زغیر تخم کتان بود و آنرا بهندی السی گویند فصل زای عجمی ژغاره با اول مفتوح آواز
بلند را گویند و آنرا کوکا نیز خوانند امیر معزی در صفت اسب گفته بیت بابر ماند چون
بی نهاد و بغره گشاده بود بگاه درخش از ژغار نیندارد ژغاره و ژغاله با اول مفتوح
سه معنی دارد اول نان ارزن بود شمس فخری راست بیت بود همچون کلیچه دشمنش را
اگر گردون دهد یکبار ژغاره حکیم سوزنی راست بیت گروی از سر امید سوی مبار زند
مرا بخیز نان ژغاره فربه است ابوشکور نظم آورده بیت رفیقان من بابی و نان و نعمت منعم
یکبار ژغاله دوم سرخی بود که زنان بر روی مالند و آنرا غازه نیز خوانند سوم ناف
گاو و دیگر حیوانات را گویند ژغژغ بفتح هر دو زای عجمی بهر دو غین زده آوازی را گویند
که در محل چیزی خوردن و جاویدن بسبب کثرت سرما یا از بسیاری قهر و غضب از دندانها
بر آید یا از گردکان و بادام و پسته و امثال آن که پوسیده باشد در جوال اندازند و بهم
خورده صدا دهد مولوی معنوی فرماید بیت ژغژغ دندان او دل می شکست جان شیران
سیه می شد ز دست هم او راست گر نه خوش آوازی مرغی سوخت ژغژغ آواز قشری که شنود
ژغند با اول و ثانی مفتوح سکون زده آواز بلند مهیب باشد که دوان کنند و آنرا ابر نیز خوانند
شمس فخری نظم نموده بیت چکند با مهابت تو حسود چه زند پیش بانگ شیر ژغند فصل سین

فرماید ۳

سغ با اول مفتوح پوشش کنند و سقف را گویند سغاره با اول مفتوح سرداب باشد سغبه با اول مضموم
ثانی زده و بای مفتوح و های مختفی دو معنی دارد اول فربهی را گویند حکیم انوری فرماید بیت
زین پس باندازه هر طایفه در فرم آوازه اعزاز قوی بود نعم را امروز در ایام تو آن هیبت ندارد
بیچاره نعم چون تو شدی سغبه نعم را دوم چیزی چرب را خوانند و در عربی گرسنه و تشنه را نامند
اما بمعنی تشنه مستعمل نیست سغد با اول مضموم دو معنی دارد اول زمین نشیبی را گویند که آب
باران در آن فراهم آید نظامی گفته بیت خوشا دمی که نمازی کنند الصبر را در آب سغدی
و بر خاک او نماز کنند دوم نام شهریست قریب بشهر سمرقند که آب و هوای آن در نهایت
لطافت است مولوی معنوی راست بیت آن کفه بحر گهر بخش وراء النهر است رو هدیه خوب
وی از سغد سمرقند گذشت حکیم فردوسی نظم نموده بیت وز آنجا بیامد سوی مرز سغد
یکی نو جهان دید آرام چند سراج الدین قمری راست بیت خطه رمان بندان نفر خداوند
شد ز خوشی چون فضای سغد سمرقند سغدو با اول مضموم بمعنی بختو است که در فصل بین
از باب خا مرقوم گشت سغده با اول مفتوح ثانی زده اماده و مهیا بود و آنرا اسغده نیز خوانند
سغدبانه با اول مفتوح پیمانه شراب باشد سغر و سغرنه با اول مضموم و ثانی مفتوح نام
جانوریست که پیهای ابلق بر پشت آن باشد و چون کسی قصد گرفتن آن کند بین جون در
جهان جنبشی دهد که آن پیها را بکس بخورد و آنرا سکر و سکرنه نیز نامند و در بعضی نسخها
با شین منقوط مرقومست استاد فرخی در صفت شکارگاه فرماید بیت عزم دیدم چو خشک
کرده ز بس بکمان پشت گرگ دیدم چو سغر کرده ز بس ناوک سر سغری با اول مفتوح کفل

اسپ

اسپ و دیگر حیوانات را گویند و آنرا ساغری نیز خوانند مولوی معنوی گفته بیت با کدامین
روی می آیی بمن انجبین سغری ندارد کرگدن سغو با اول مفتوح ثانی زده آوازه طاس و طبق
و امثال آن باشد سغود با اول و ثانی مضموم مرغ سنگخوار را گویند فصل شین منقوطه
شغ با اول مفتوح شاخ درختان و گاو و دیگر حیوانات را گویند ملا جامی در
مثنوی گفته نظم از دست من عالم خاکی بهم کاره برون این گنبد مینای معلق تخته بر
و گل افراشته و کرده مزین از مهره بلور سراسر شغ گوزنی شمس فخری راست
بیت از حرکاو کم تصید رغبت که چه او را نه نسب جست و نه شغ شغا با اول مفتوح
ترکش را گویند استاد فرخی نظم نموده بیت بوقت کارزار خصم و روز نام و ننگ تو
فلک در گردن آویزد و شغا و نیم لنگ تو استاد معزی فرماید بیت ای سرافرازی
که از تاج شهان ز جبهه بر بپای بندگان تو شغا و نیم لنگ شغالی نام نوعی از
انگور بود شغر با اول مفتوح ثانی زده بوستی را گویند که از کثرت کار کردن و بحث
و ستبر گردد و آنرا شوانیز خوانند و در عربیه دو معنی دارد اول خالی شدن شهر
از مردمان دوم یکبار برداشتن سگ بول جهت شاشه کردن شغشغ با اول و ثانی
مفتوح کلمه ایست از توابع و معنی آن پراکنده و پریشان بود استاد دقیقی راست بیت
هر کرا کار در جهان شغواست از شغ حال او شغشغ است شغک با اول و ثانی مفتوح نادان
و ابله و حلبف را گویند و آنرا شفک نیز خوانند شغه با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول
بمعنی شغ است که مرقوم گشت مدیحی گفته بیت خنجر و زان جام باده از که هر شاخ

زر افشانست وباد مشک فشانست؛ از شعبه هر درخت برنا پیراست؛ چونکه زمی پیر گشت باز جوانست

و دوم بمعنی شغر بود که نوشته شد **فصل فا فغ** با اول مضموم بت باشد و جوانان خوب صورت

را بطریق استعاره باین نام خوانند استاد عنصری فرماید **بیت** گل از روش برد

گونه بهنگام بهار اندر؛ فغ از چهرش بود صورت فغفوری بهار اندر؛ بدیهی نظم آورده

بیت آن فغ چینی کجا زچین دو زلفش؛ هم فغ هم فغ پرست از و بفغانست؛

وفغستان بتخانه باشد و حرم سرای پادشاهان را بطریق استعاره فغستان نامند

حکیم فردوسی گفته **بیت** شه چین جدا با فغستان و رخت؛ همی رفت بر پیل با تاج و تخت

و گاه جوانان خوب صورت را نیز فغستان گویند بدان سبب که او مجمع خوبهاست حکیم

فردوسی در صفت آوردن دختر کیند هندی بخدمت سکندر ذوالقرنین گفته **بیت**

فغستان بیاید بمشکوی شاه؛ یکی تاج بر سر زمشک سیاه **فغاک** با اول مضموم دو معنی

دارد اول ابله و نادان را گویند استاد دقیقی راست **بیت** آن کت کلوخ روی

لقب کرد خوب کرد؛ زیرا لقب گران نبود بدل فغاک؛ دوم حرام زاده را نامند **فغند** با اول

و ثانی مفتوح بمعنی زغند است که مرقوم شد **فغنشور** با اول مضموم و ثالث مفتوح نون

زده و شین منقوطه مضموم و واو مجهول نام شهریست از ملک چین که مردمان

آنجا بغایت جمیل و خوب صورت باشند و پادشاه آنجا فرستوه نام داشته حکیم

اسدی راست **بیت** بشهر فغنشور شد با سپاه؛ بزد خیمه گردش هم از گرد راه **فغواره**

با اول مضموم کسی را گویند که از غایت خجالت و تشویر یا بنهایت اندوه و ملال ساکت گشته

سخن

سخن نتواند کرد و وجه آنکه شخص ساکت را فغواره گویند آنست که فغ بت را نامند و واره بمعنی

شبه و مانند بود چون بت سخن نگوید ساکت را فغواره گفتند **فغیاز** با اول مفتوح در بهر دو معنی

به بغیاز مراد فست که شاگردانه و مژدگانی باشد **فصل میم مغ** با اول مفتوح دو حرف

معجمه بغیاز مرادفست که ~~شاگردانه~~ دو معنی دارد اول ژرف را گویند و آنرا بتازی عمیق خوانند

چنانکه صاحب فرهنگ منظومه نظم آورده **بیت** ژرف را گفته اند مغ معنی؛ که بتر کی

تر نگ دور یعنی؛ مولوی معنوی فرماید **بیت** چنین تا باید یکی ژرف رود

پر شد پراکنده چون تار و پود؛ مغی ژرف پهناش کوتاه بود؛ برو بر کذشتن

درنگاه بود؛ دوم با اول مضموم آتش پرست را گویند و آنرا موغ نیز خوانند خواجه حافظ

شیرازی گفته **بیت** آمد افسوس کنان مغ بچهٔ باده فروش؛ گفت بیدار شو ای رهرو

خواب آلوده؛ و با اول مکسور مخفف میغ است **مغاک** با اول مفتوح گودال باشد استاد

عنصری گفته **بیت** ای در مغاک زمین منور جای؛ زیر تیره مغاک باید شد؛ انشا ایج تاج

الماثر نقل نمود **بیت** جهان داون که جان برترین گوهر است؛ نه زین گیتی از گیتی

دیگر است؛ درخشنده شمعیست از جای پاک؛ فتاده درین ژرف تاری مغاک؛

مغلاج و **مغلاغ** با اول مفتوح گوی را گویند که چوبازان در آن چوز اندازند و این

دو کلمه مرکب است از مغ که بمعنی گو است و از لاج و لاغ که بمعنی بازی باشد حکیم سوزنی

راست **بیت** هر مرادی که داری اندر دل؛ بتو آید چو گو زدر مغلاج **مغنه** با اول و ثانی

مضموم دو معنی دارد اول کلوله را گویند دوم چیزی در سیم ممزوج بود **مغنده** با اول و ثانی

فط

مضموم کرمی باشد کنده که در زیر پوست مردم بود و درد نکند چون بجنبانند حرکت کند و آنرا تازی
عذوه خوانند حکیم سوزنی در صفت ابر خود گوید بیت هست همچو خاک بر کنار کی و مغزده سری
چکند رو کنزری نیست کان برابرابو فصل نون با نون نغام با اول مفتوح زشت و ناخوش را
راگویند حکیم ناصر خسرو فرماید نظم چو بد را چه بگوی که تو به بس چو بد بسی نغام
تری زانکه سوی تست چو زاستاد فرخی نظم نموده بیت از خصال تو نشناسا
حنان آید مدیح کز مدیح تو صدف لولوئی خوانند نغام و در بعضی از فرهنگها نغام
و نغام را یک معنی نوشته اند همانا که مصنفان را سهوی واقع شده چه نغام بمعنی زشت
و ناخوش است و نغام بمعنی تیره رنگ و سیه فام نغروج با اول مضموم ثانی زده
و رای مضموم و واو معروف و جیم عجمی چوبی را گویند که نان را بدان پهن سازند و آنرا
تبازی مدمک و بهندی بیلن خوانند نغزک نام میوه باشد در غایت لذت و شیرینی
که مخصوص هندوستانست و آنرا انبه نیز گویند و در هند آنب خوانند امیر خسرو فرماید
بیت نغزک خوش نغز کن بوستان نغزترین میوه هندوستان میوه بباغ ارچه
یکی ره بود پخته شود خوردنش آنکه بود میوه نغزک هم از آغاز بر تا حد انجام سزاوار خوردن
نغل با اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی اغل است که در فصل الف از همین باب مرقوم شد
مولوی معنوی راست بیت هر که بگوید که منم بر سر ساختن نغم کاین حرم عشق
نوا دی حیوان نیست نغل و در عربی دو معنی دارد اول بدنسب را گویند دوم بمعنی تبه گشته
و رشدن آمده و با اول و ثانی مفتوح هم در عربی تباه شدن پوست بود نغم با اول

عشق

مفتوح

مفتوح ثانی زده سوراخ کردن بود در زمین و آنرا آهون نیز گویند و بتازی نقب خوانند و
با اول و ثانی مفتوح در عربی بمعنی آواز سخن کردن آمده نغن با اول و ثالث مفتوح ناف را گویند
نغنخواه و نغنخوالان با اول مفتوح ثانی زده و نون و خای مفتوح و واو معدوله تخمی باشد
که آنرا بر روی نان ریخته بپزند و در دفع بردوت و نفخ بغایت مفید است و آنرا جوانی
و نانخواه نیز خوانند و بهندی اجواین گویند حکیم سوزنی فرماید نظم شعر را هر آینه از هزل
چاشنی باید بجای بلبل و کشنیز نغنخواه سلمان نظم نموده بیت زوی مزه یافته زخالان
چون نان لذت ز نغنخوالان نغوسه نغوشه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول
این لغت از اضداد است چه هم بمعنی شکستن دل شکسته دادن باشد و هم بمعنی شکستن
دل بود از بیم نغوشا و نغوشاک و نغوک با اول مکسور و ثانی مضموم و واو مجهول در اکثر
فرهنگها بمعنی آتش پرست مرقوم است که آنرا گبر و مغ نیز خوانند شمس فخری گفته بیت
از بس که گبر و کافر در راه حق بکشتی در روم و هند و ارمن منسوخ شد نغوشا
حکیم سوزنی فرماید بیت بیرون زنگ پدر تو نغوشاک زاده من تا بهی پدر بطهر دین دار
و دین درم هم او گوید بیت ای نظامی کلک بی سروبی سامانی نغوشاک و جهود و مغ
و ترسا ماسانی و در بعضی از فرهنگها نبشته که از دینی به دینی نقل کردن را نغوشاک نامند
اما در تفسیر زاهدی ترجمه صابئین نوشته و در تفسیر حسینی معنی صابئین مرقوم نموده
که از دینی بدینی گرایند کافر یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند و ملایکه می پرستند و زبور
می خوانند و روی بکعبه نماز میگذارند و گفته اند که صابیان از [illegible] ستاره پرستان

و امام فخر رازی در تفسیر کبیر در شرح آیهٔ کریمهٔ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى
وَالصَّابِئِينَ الآیه میگوید که صابی مشتق است از صبا یصبو صباء ای مال و احب و معنی صابی
میل کننده از دینی به دینی و دوست دارندهٔ کواکب گفته چه آن گروه از دین آدم گردیدند
و بتعظیم و عبادت نورانیات از کواکب و ملایکه مشغول شدند و نقل کرده از مجاهد
و حسن که این طایفه قومی اند از مجوس و یهود و ذبیحهٔ ایشان خورده نشود و زنان
ایشان را نکاح درست و از قتاده نقل کرده که این طایفه ملایکه را عبادت میکنند و پرستش
می نمایند آفتاب را و نماز میبرند مر آفتاب را در روزی پنج بار و گفته که این جماعه
را در اعتقادات دو مذهب بوده است یکی آنکه حق سبحانه و تعالی آفریننده
عالم است اما امر فرموده بندهای خود را بتعظیم این کواکب و با آنکه این چیزها
یعنی نورانیات را چه ملایکه و چه کواکب قبله گیرند جهت نمازها و دعاها و تعظیم کنند ایشان را
و قول دوم آنکه آفریننده افلاک و ملایکه و کواکب همه حق سبحانه و تعالی است و لیکن
کواکب را مدبر امور این عالم سفلی ساخته و احوال اهل عالم را از خیر و شر و صحت و
مرض تمام با ایشان متعلق داشته پس واجب باشد بر بنی آدم تعظیم ایشان از جهت آنکه
این مذکورات پروردگاران خلق عالم سفلی و تدبیر کنندهای احوال ایشان اند و این
قول بکلدانیین هم منسوب است که ابراهیم نبی این قول را رد کرد بر ایشان و باطل
ساخت و امام راغب اصفهانی در کتاب کنوز الودیعه من رموز الذریعه آورده که مجان
قایل یزدان و اهرمن بوده اند و عبادت نیران میکرده اند با این اعتقادات نمی

تواند

تواند بود که ایشان متابع ملت حنیفی یعنی دین خلیل الله صلوات الرحمن علیه که مستلزم قول
بمعرفت ذات و صفات است بوده باشند و اگر گویند که طایفه از عجم اعتصام بعروهٔ وثقای ملت
حنیفی داشته اند می تواند بود که از مبدء ظهور دعوت خلیل تا زمان شیوع بدعت دعوت زردشت
در کشور ایران بزمان دولت گشتاسپ بن لهراسب و اعتقاد آوردن او و اهل آن
زمان بیزدان و اهرمن و بنای پرستش آتش نهادن بوده باشد از این اقوال
چنانکه مستفاد میگردد که نغوشاک صابیین اند نه مغ و آتش پرست والعلم عند الله
تعالی نغول با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول جایی را گویند که در کوهها و صحراها
بجهت گاوان و گوسفندان و دیگر چارپایان بسازند تا شبانگاه در آنجا بسر برند.
و آنرا آغال و اغل و نغل نیز خوانند و با اول مضموم عمیق و ژرف را خوانند و بحر نغول
و جای نغول در بابی و جایی را گویند که قعر آن بسیار ژرف و دور باشد و هر چه
مانند آن بود مولوی معنوی فرماید بیت خاصه هر شب جمله افکار و عقول نیست گردد
غرق در بحر نغول و چنانکه عمیق بمعنی دور و دراز نیز آمده که قوله تعالی من کل فج عمیق
یعنی دور و دراز نغول هم بمعنی دور و دراز آمده هم او منظم آورده بیت مر عمر را امداد تقصیر
رسول در مدینه از بیابان نغول و گاه بمعنی تمام هم آید چنانکه اگر گویند که فلان در
هنر نغول است مراد آن باشد که بقعر و نهایت آن هنر رسیده و در آن هنر تمام است هم او
گفته بیت مشک خویش کشته که تنک کی خود تنک نازک و کبر کی که چه در هنرک نغولکی
و اگر گویند که فلان نغولی میکند اراده آن باشد که در کلمات تعمق مینماید هم او نظم نموده بیت

آه از نغولیهای تو آه از ملولیهای تو آه از فضولیهای تو بکیپان شوار هد سالکی واگر کسی گوید
که سخن را باتو از نغول میگویم اراده آن باشد کاز روی فهمید که و دانشکی و تعمق میگویم
هم او گوید بیت این اشارتهات کو بم از نغول لیک میریم ز ازار رحل و با اول مکسور زده یان
مستقفا بود و آنرا ناغول نیز نامند نغوله با اول مفتوح و ثانیه مضموم دو واو مجهول و لام
مفتوح اخفاهای از لغها باشد نزاری قهستانی گفته بیت زبی از عبر سار انغوله کمند است
آنکه داری یا نغوله فصل واو غستن با اول وثانیه مفتوح بسین زده بمعنی ظاهر و آشکارا
باشد پیر هر بو خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز در طبقات خویش
که نخست در قدیم طریق تصوف تنگ تر بوده است و مبسوط شده بود که روزکار نیکوتر بود و در
چاین تر بودند که ایشان در معامله میکوشیدند نه در بسیاری مقال و سخن که همکنان بوده
لیکن در اخر متاخران ولایات ظاهر تر گشت و سخن و دعوی عریض تر که معلوم تر بودند
کشتند و مضطر در سکر و خلق و علیان آنچه یافتند بسخن ظاهر کردند و هستن این طریق در
ثانی بیشتر بود و هم درین کتاب جای دیگر آورده که جنید گفت که ما این علم در سرداب
خانها کفتیم نهان شبلی آمد و آنرا بسر منبر برد بر خلق بو غست بتشنیع وغیش با اول مفتوح و
ثانی مکسور و یای مجهول بسیا واینوه را گویند حکیم اسدی فرماید بیت بر باغستان نیسان
وغیش بلبله شیر هر سو ز اندازه بیش حکیم سوزنی نظم نموده بیت چو خط دست عطا بخش تو
به ثانی کدام حد مسلسل کدام زلف وغیش فصل یای تحتانی یغنج ویفنج در لغت اول
مفتوح ثانیه زده و تای فوقانی مفتوح بجیم زده و در لغت ثالث با اول مفتوح ثانی

زده وتای فوقانیه مفتوح بنون زده ماری باشد زرد رنگ که اکثر و اغلب در باغات و سبزه
هم رسد اگر چه بگزد اما زهر ندارد ابو الحسن شهید نظم نموده بیت مار ایفنج اگر ت
دی بگزیدی تو بت مار افعی است امروز شمس فخری راست بیت دعاو مدح او را در خود
سان که افعی با تو باشد کم زیفنج یغلاو یغلو با اول مضموم ظرفی باشد که دینه را در میان آن
بریان سازند و بعد از کشیدن بریزند و آنرا دینه کماز نیز خوانند بسحاق اطعمه گفته بیت
بغرا باکه دنبه بریانی بود در یغلوی در آمد و میل کماز کرد یغما با اول مفتوح دو معنی دارد اول
تاراج را گویند دوم نام شهریست از ترکستان که منسوب بخوبرویان باشد شیخ سعدی
این هر دو معنی را بنظم آورده بیت دلی که حور بهشتی گرفت و یغما کرد کی التفات کند بر بتان
یغمایی امیر خسرو راست بیت چه کیرد نام یغمای و خلخ که غالب نیز خشم اند و بر تش رخ
یغانان نام دختر خاقان چین که بهرام گور در حباله خویش آورده بود باب فا فصل الف
افغالیدن با اول مکسور ثالثه زده دو معنی دارد اول باشیدن و پراکندن و برافشاندن
بود حکیم قطران فرماید بیت دو تو بهاریه بهار آمد ندرا اول سال زفصل سال و ز وصل شه ستوده خصال
از بهار شده دست جود را افشان وز آن بهار شده طبع ابر را افغال دوم تکاهن
و وریدن باشد و آنرا افغالیدن نیز گویند چنانچه در فصل فا از باب تای فوقانیه مرقوم شد
افدو افد با اول مفتوح بمعنی شگفت است و آنرا بتازی عجب گویند افدستان و فدستان
کلمه ایست مرکب از افد و ستا که بمعنی ستایش باشد یعنی ستایش عجب شمس فخری راست
بیت بدین کتاب اعانت نمود طبع مرا که جمله جلیکی شاه راست افدستا استاد قریعی گفته

بیت جو از این دو توام خداوندی کنم از دل بتو برافد بسنا ❊ وافد با اول مفتوح وثانی مکسور در
عربی شناینده را گویند افند برادر پدر را گویند و آنرا او در نیز نامند و بتازی عم و بهندی
کاکا خوانند افرا و افری با اول مفتوح ثانی زده بمعنی آفرین باشد افراختن و افراشتن بمعنی بلند
ساختن است افراز ده معنی دارد اول بمعنی منبر بود حکیم زجاجی راست بیت خطیبان پس از نام
پاک امام ❊ بر افراز این شاه بردند نام ❊ دوم جمع را گویند سفا اسفرنگی نظم نموده بیت
روح اقسام شادمانی را ❊ انی بزم نو کند افراز ❊ سوم بمعنی بسته آمده چهارم بمعنی فر
و زیب باشد پنجم بمعنی گشاده و پهن آمده ششم بمعنی پیش بود هفتم بمعنی از زین باز آمده
هشتم نشیب نهم سرکش یا نامند دهم حزنه را خوانند افریجه نام شهریست آبادان کرده نوشیروان
افرنگ با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح بنون زده سه معنی دارد اول فرنگ را گویند
شرف شفروه راست بیت دولت هر آفت حشمت را ❊ کا انجیل و بابل روم و افرنگ ❊
مولوی معنوی فرماید بیت او همی بارید و صد قطره روان ❊ که در افتادم بجلا و دعوان ❊
تا بمیرد هیچ افرنگی چنین ❊ هیچ ملحد را مبادا انجبین ❊ دوم فر و زیبائی باشد استاد فرخی
نظم نموده بیت خیره و بیدل شوه هنر ❊ پادشازاده بزرگ افرنگ ❊ سوم تخت پادشاهان را
و آنرا اورنگ نیز نامند افروشه بمعنی افروشه است که در فصل الفا از باب الف مرقوم
شد افروغ با اول مضموم تابش و روشنی باشد و آنرا فروغ نیز خوانند افزار چهار معنی
دارد اول آلات پیشه وران را گویند و آن مشهور است دوم کفش باشد و آنرا پای افزار
نیز خوانند امیر خسرو گفته بیت همون کلاه سری میدهند تاجوران ❊ کز کلاه سلاطین بود پای افزار ❊

جاپش

بحکم ادویه حاره

سوم ادویه حاره بود که در دیگ اندازند حکیم خاقانی فرماید بیت افزار زبس کند در دیگ ❊
حلوا ز پس آورند بر خوان ❊ هم او گوید بیت آن سپکبار است روح اکبر افزار کش و تو بابل
او ❊ چهارم پیه را گویند که بر تیر کشتی کشند تا باد در آن افتاده کشتی تند رود و آنرا بادبان
و آوزار نیز خوانند افژولیدن پریشان کردن بود و آنرا فژولیدن و پژولیدن نیز نامند
افسا با اول مفتوح افسونگر را گویند شیخ نظامی فرماید بیت افسونگر مار را بگرفت در مشت
کمان بر عصم که مار افسای انگشت ❊ حکیم نزاری راست بیت از رو میکندم تا که شبی زلفینش ❊
حلقه در گردن چو گروه چو مار افسای ❊ افسان دو معنی دارد اول بمعنی فسان است که مرقوم
شد مختاری در صفت اسب گفته بیت از کین عدو بزمین زند سم ❊ تا نعل چو خنجر کند بر افسان
دوم بمعنی افسانه آمده حکیم سنائی فرماید بیت از نفس سخن کم چو در مجلس جانبازی ❊ برنا رکبی نفسی
فرموده دل افسانه ❊ حکیم قطران نظم نموده بیت هزار و ده صفت از صفت جان ر وبن دزنا ❊ فرو شنیدم
و خواندم من از هزار افسان ❊ افسانه دو معنی دارد اول مو دفنت دوم بمعنی مشهور آمده
مولوی معنوی فرماید بیت ای مرد دانشمند تو در گوش از بن در بند تو ❊ مشنو تو
این افسون که او را ضون ما افسانه شد ❊ سفا اسفرنگی راست بیت با مردمی و مردی افسانه
شد به هر ❊ آثار جود حاتم و اخبار زال سام ❊ افسر با اول مفتوح ثانی زده تاج پادشاهان
باشد حکیم سنائی فرماید بیت چه شد ار بر سر تو افسر نیست ❊ خرد از بند سر است بر سر نیست ❊
هم او گوید بیت افسری کان نه دین نهد بر سر ❊ خواه افسر شمار خواه افسار ❊ افسرسکزی دو معنی
دارد اول نام سازی باشد منوچهری راست بیت بگیر باده نوشین و نوش کن بصواب ❊

بهفت

بابانگ ششم و بابانگ افسر بکذری دوم نام قولیست از مصنفات باربد افسوس سه معنی دارد اول دریغ
و حسرت بود و خواجه حافظ شیرازی فرماید بیت افسوس زان کسان که نه دانند این قدر
کز عمر آن خوش است که یکلحظه باهمند دوم سخره و لاغ باشد و آنرا افسوس نیز گویند حکیم ناصر خسرو
راست بیت بر جز بدار افسون سخره و افسوس کنند وانکی جز که هم تنبل و افسون نخرند
سیوم ظلم و ستم و بی راهی باشد استاد ملیح سرخی نظم نموده بیت ای صدر با بی تو بلا بت فرت نوع
معزول کن معینک منحوس دزد را از رهای بی شمار بافسوس آن شمار او بکن از بهر مزد را
تا دیگران دلیر نکردند بهجو او فرمان من ببر بکش این زن بمزد را و با او معروف در
عربی نام شهر دقیانوس بوده افشار با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول از
فشردن باشد و آن معروفست نجیب الدین جرباد قانی بمعنی نظم آورده بیت
بخاک پات کاب حیات از و بچکید اگر مسوده شود من بفیشارید دوم نام طایفه از ترکان بود
افشر کمر عصا باشد افشنگ و افشنگ با اول مفتوح ثانی زده ششم باشد استاد رودکی
فرماید بیت باغ ملک ابد طری از رشحه کلک وزیر زانک افشنگ میکند بر باغ و بستان طری
افشنه با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوط مفتوح نام دهیست از دههای بخارا گویند که ولادت
شیخ ابو علی سینا در آنجا بوده افشه با اول مفتوح ثانی زده و شین منقوط مفتوح غله را گویند
که باسیا بشکنند چنانکه آرد نشود و آنرا البغور نیز خوانند رضی الدین نشابوری راست بیت
گندم افشه کم معمود است که بود بسبزه ادرارم افکانه با اول مفتوح ثانی زده و کاف
عجمی بچه را گویند که نارسیده از شکم بیفتد و آنرا افکانه بالف ممدوده و فکانه بحذف الف نیز

خوانند

خوانند حکیم سنائی گفته بیت مادر ایام اگر چند از فنا آبستنست چرخ بهر عمر او افکانه کردست از فنا
حکیم سنائی خاقانی راست بیت مادر بخل کرا افکانه کند هر سحرش چون شفق خون شد و پنهان
بخراسان یابم فصل با بف وتفتری با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مفتوح چوبی باشد
که جولاهگان و نساجان جامه را چون بافند آنرا حرکت دهند تا تارها پهلوی هم واقع شود و
دفه و دفتین نیز خوانند حکیم سوزنی فرماید بیت زان پیرک جولاه لف خواره بدباف نی نی
دو بسر ماند نگویم که دو جز ماند خبرهانی راست بیت کارگاه نطق را طبعش چو نساجی کند
لفظ تیبستار و معنی بود کلکش تفتری تفج با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی آب دهن باشد
که هنگام سخن گفتن بیرون افتد شمس فخری گفته بیت خصم راه عدم بر سان همی رفت فرو
ز بیمش چون شتر تفج نیک میرفت و خون از دو بدو میریخت چنانکه اندهان وقت سخن تفج
تفخم با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول بمعنی بسیار آمده کمال اسمعیل نظم نموده بیت
که مناظره بکوه اگر بکند راه ز اعتراض تو تفخم شود معید صدا دوم هر چه جامه باشد که بر سر
دراز بپیچند و هرگاه تار بجا ستند نام زیخیان میان تار راه را بلامند استاد عنصری
فرماید بیت پس کار کرد کردن تفخم نه شکر چیه هیچکس نه دهم تفش با اول مفتوح ثانی زده بمعنی
شکوه و عظمت و کر و فر باشد و آنرا ابوش نیز گویند حکیم سنائی در مذمت علمای ظاهری گفته نظم
لخته از حسرت طلب کلشان سوخته ز آتش فالشان باد و تفنی برای حرمت فرغ با عوام
و بهانه شان بر شرع هم او گوید بیت همه پر باد و تفش و سرو ریش گوی سنائی نیم بوعلی
بسجو یعم تفم با اول مفتوح ثانی زده دلنگ را گویند و آنرا فرم نیز خوانند فصل تای فوقانی تف

باوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل بخار و گرمی باشد مولوی معنوی فرماید بیت آرام بخش جان
شد از آن می که از تفش صبر و قرار توبه و آرام میبرد امیر خسرو نظم نموده بیت تکلف دیگرست
و شوق دیگر زانکه تف ندهد اگر ده جای نگاری بدیوار آتش سوزان دوم پرتو و روشنی
بود حکیم خاقانی راست بیت آه من چندان فروزان شد که کوران بی تعب از تف آن آه
سوزان رشته در سوزن کشند تفت باوّل مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اوّل گرم مطلق
را گویند حکیم نزاری گفته بیت چه جلاب آمد از یک قطره آبش بجان آمد دل پر تفت و تابش
و گرم شدن از خشم و گرم رفتن و گرم آمدن و گرم گفتن و امثال آن باشد مولوی معنوی
فرماید بیت بعد از آن برداشت هیزم زود رفت سوی شهر از جوش صفرا و نیز تفت
حکیم فردوسی راست بیت سپهدار گودرز کشواد رفت نزدیک خسرو فرامید تفت
و تفته بمعنی گرم شده است چنانکه شیخ سعدی بنظم آورده بیت بدست آهک تفته کردن خمیر
به از دست بر سینه پیش امیر دوم گیاهیست دوائی که خوردن بیخ آن مانند ناتوله جنون
آورد و آنرا شوکران نیز خوانند صاحب اختیارات بدیعی آورده که چون سه مثقال از آن بخورند
عقل بکلی زایل کرده تمام سیوم موضعیست از مضافات یزد تفتیک باوّل مفتوح ثانی زده
و تای فوقانی مکسور و یای معروف پشمی باشد نرم که از زیر موی بز برآید و از آن شال
و تکیه بند سازند و آنرا زشتم و کلغز و کرک و کلک نیز گویند تفسه باوّل مضموم ثانی زده
سیاهی بود که بسبب زیادتی سودا بر بشره پدید آید و اگر اناث نیز گویند و بتازی کلف
و بهند چهائین خوانند تفسیده گرم شده را گویند مولانا ملک قمی گفته نظم

دوزخ شود از درون من در زمان مگذار که او فسرده آیم سر و کار تفسیده بود در یک میان
دلم تبسم چه غم ناله شود آبله دار تفیلید حبشی از بافته ابریشمی بود که از آن لباس سازند
تفشله و تفشیله باوّل مفتوح ثانی زده و شین منقوط مکسور و یای مجهول و لام مفتوح
و ها مختفی قلیه باشد که از گوشت و تخم مرغ و انگبین پزند و کشنیز و کندنا نیز در آن اندازند
و در کتابی دیدیم که نوشته بود که عدس سبز را گویند که پخته مانند شمس فخری راست بیت سالکان
مسالک تحقیق فارغ اند از شراب و تفشله تفشه باوّل مفتوح ثانی زده و شین منقوط مفتوح
طعنه بود تفک چوبی باشد میان تهی بمقدار نیزه که گلوله از گل ساخته در آن نهند و پف
کنند تا از زور نفس آن گلوله بیرون رود و جانور کوچک مانند گنجشک بآن بزنند و
بندق را بمشابهه آن تفک خوانند انوری فرماید بیت مرد ثابت قدم آنست که
از جا نرود ور چه پر کنده بود گرد زمین همچو فلک همچو سیمرغ که طوفان نبرد از جا ش نتش
نه چو گنجشک که افتد بهم از باد تفک خواجه عمید لویکی راست بیت پای کشیده ام از زین
وست فشانده ام ز ناز جسته شهر دود انکه چون گل خانه از تفک تفنه باوّل
مفتوح پرده عنکبوت باشد شهید گفته بیت عشق او عنکبوت را ماند تنیده است تفنه
گرد دلم تفو باوّل و ثانی مضموم آب دهن باشد کمال اسمعیل راست بیت با کف دربار
تو هر دم بر شک ابر زند بر رخ دریا تفو تفور باوّل مفتوح و ثانی مضموم گل باشد
و آنرا بتازی طین گویند و بعضی با زای منقوط نیز خوانده اند فصل جیم جفت باوّل
مضموم دو معنی دارد اوّل زوج را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت شه چوگان زند سلمان وار

زین بران باد صرصر انداز وی جفت وطاق سپهر در شکند جفته رکان لگد و انداز دوم کاو فلرا

نامند و آنرا اتباز ی فدان خوانند مولوی معنوی راست بیت جفت بر دند زمین ماند

خام پیچ بنود بعد زغار و کیا و با اول مفتوح در عربی پوست را خوانند جفت ساز

با اول مضموم نوعی از فنون سازندگی بود و آن سه قسم است یکی را جفت ساز و دیگر

را یک نیم ساز و سه دیگر را ساز راست خوانند کمال اسمعیل نظم نموده بیت آنجا که جفت

ساز سرخامات بود ملمی بود نام که نام نوا برد ملک الشعرا حکیم روحی فرماید بیت تا ب

گیسوی چنگ و بجفت ساز رباب بنفشه دیده نای و دهان نای انبان جفتنک با اول مضموم

نام مرغیست که نر آن یک بال دارد و بر جانب دیگر قلابی و ماده آن نیز یک بال دارد و

بر جانب دیگر حلقه هر گاه نر و ماده آیند از همدیگر جدا شده بکار اشتغول شوند و همین که میل پرواز

کنند نر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازد و باهم پرواز کنند و آنرا اباز ی لا ینفک خوانند

فصل جیم عجمی چغاله با اول مفتوح چوق و چیل مرغان را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت

آمد نازان ز بند مرغ بهاری روی نهاده بما چغال چغاله حکیم اسدی راست بیت

مه آکنده گردون و هامون همه ز نگان چغاله ز غژمان رمه چفت با اول مفتوح تالار باشد

حکیم خاقانی گفته بیت خام زده عطارد واز لاجورد گردون چفتی نوشته نام سلطان

بالای چفت معبر و با اول مضموم دو معنی دارد اول تنگ و چسپان را گویند و آنرا

چست نیز خوانند دوم چوبی باشد که در زیر عمارت شکسته نهند تا نیفتد و با اول

مکسور زنجیر در را گویند چغبک با اول مفتوح شاه زده جانوریست که گوشت آن کفا

لغایة

لغتی منبت و آنرا کاره و انگ نیز گویند چغبه با اول مفتوح پنج معنی دارد اول سر گوسفند

باشد شیخ نظامی در سکندرنامه آورده که چون سکندر ذو القرنین بر سر زنگبار

رفت و تقارب فریقین سوی بود میان طلایه اسکندر و طلایه زنگیان جنگ واقع شد

و غلبه مر زنگیان را دست داد و این امر باعث خوف لشکر سکندر گشت چون سکندر بر این

حال وقوف یافت طوطیا نوش حکیم را که در علم موسیقی مهارت کامل داشت نزد

پلنگر پادشاهزاده زنگیان بطلب صلح فرستاد و پلنگر فرمود که طوطیا نوش را کشتند و خون

او را در طشتی ریخته نزد او آوردند او آن طشت را بر لب نهاده در کشید چون این خبر در

لشکر سکندر انتشار یافت بیم و هراس لشکر سکندر زیاده شد چنانچه بهیچ وجه روبروی

زنگیان نمی توانستند شد سکندر رفع این حادثه بدین وجه اندیشید که حبشی را فرستاد

که از اطراف لشکر پلنگر زنگی چند را بدست آورده بیاورند چون آن جماعت بموجب فرموده

عمل نمودند و زنگی چند را گرفته آوردند سکندر مطبخی خود را طلب داشته در خفیه با او

گفت که چون من یکی ازین زنگیان را بفرمایم که بکشند و سر او را بتو دهند که بپزی بجهت

من بیاوری باید که تو سر زنگی را خاک نهفته کنی یعنی در خاک پنهان سازی و چغبه را که

عبارت از سر گوسفند است لقمه کنی یعنی از استخوان جدا نمای چه لقمه گوشت بی استخوان

را گویند و چیزی تا متمیز نشود که سر زنگی است یا چغبه و نزد من بیاوری چون نظر سکندر

بر زنگیان گرفتار افتاد فرمود که یکی از انها را بکشند و بنوعی که مرقوم شد بعمل آورند

و مطبخی بموجب اشاره کار بست و لقمهای سر گوسفند را پخته نزد سکندر آورد

وسکندر آنرا در حضور بقیهٔ زنکیا خورد و آنها را رها کرد تا رفته در میان لشکر خود گفتند که
سکندر بیت چنان میخورد زنکی خام را ٭ که زنکی خورد مغز بادام را ٭ چون این خبر
لشکر بلنکر منتشر کشت خوف عظیم در میان زنکیان افتاد همین که سکندر متوجه جنگ
زنکیان کشت شکست بر لشکر زنک افتاد و بلنکر کشته کشت این دو بیت ازان
داستانست که باشتها در مرقوم میشود بیت بفرمود تا مطبخی در نهفت ٭ بنهد چفته
و آنرا کمند خاک خفت ٭ بیاورد خوان زیرک هوشمند ٭ بر و لنجهای سر کوسفند ٭ دوم بمعنی
خمیده بود اثیر الدین اخسیکتی کفته بیت ای بسا شب که تو در خلوت من تا سحر ٭ از قد
چفته رخود حلقه در ساخته ام ٭ سوم بمعنی بهمت امده کمال اسمعیل راست بیت من بر محا
و تربیت کعبه و وحشه ٭ حسادی بنهند بضرب چفته ام ٭ چهارم بمعنی برابر و قرین امده
حکیم انوری فرموده نظم خدایکان بزرکان و پادشاه صدور ٭ که با نفاذ تو همت
از قضا فراموشم ٭ یکی ز آتش جور سپهر باز رهم ٭ که از انجا سر آن بجود یک می جوشم ٭
عجب مدار که امروز مر مرا دیدست ٭ دران لباچه که تشریف داده دوشم ٭ ز بهر خسرو
سیارکان همی خواهد ٭ که عشوه بخرم و آن لباچه بفروشم ٭ و کرنه چفته شود با قبای
کحلی خویش ٭ همی برآید ازین غصه و میدم هوشم ٭ پنجم جفت انکور را نامند و آنرا انباز
نوازش کویند چغده با اول مفتوح بمعنی ثانیهٔ چغنه است که مرقوم شد چغوسه با اول
مفتوح ثانیه زده و رای مضموم بسین زده و نای فوقانیه مفتوح و های مختفی بمعنی
چغوشه است که در فصل جیم عجمی از باب غین مرقوم شد جفسیدن بمعنی چسبیدن

باشد

باشد مولوی معنوی فرماید بیت نور آبی دان وهم بر آب چفس ٭ چونکه داری آب از
آتش منفس ٭ این بهمن راست بیت سعی در تنقیص قدر خویش کرد ٭ هر که کرد اهمال اندر تکمیل
نفس ٭ بارها ای نفس ناموزان شوم ٭ کفتمت از حرص بر دنیا مچفس ٭ فصل خا خف با اول
مفتوح کیاهی باشد تنک نرم که زود آتش درکیرد و آنرا بر زیر سنک آتش زنه نهاده چخماخ
بزنند تا آتش بکیرد و آنرا پده نیز خوانند و بتازیش مرخ کویند منوچهری راست بیت
لاله مشکین دل و عقیقین طرفست ٭ چون آتش اندر او فتاده بخفست ٭ کل باز بهار
کرد نان و صلحفست ٭ زیرا که چو معشوقه خواهر خلفاست ٭ مختاری کفته بیت نازک بر
نرم تو خفست و دلم آتش ٭ دارند نکه ز آتش افروخته خف را ٭ خفتان با اول مفتوح
نوعی از جبه باشد و آنرا بترکی قلماغی کویند حکیم خاقانی راست بیت چو بیژن داری
اندر چه محسب افراسیاب اسا ٭ اکر رستم در کمین است و نهنکی زیر خفتانش ٭
حکیم انوری فرماید بیت ناوک حادثه کردون را ٭ سایه حشمت او خفتانست ٭ خفتیدن
با اول مضموم ثانیه زده دو معنی دارد اول بمعنی خوابیدن باشد دوم خوات و مات
شدن شیر را کویند خفج و خفجا با اول و ثانیه مفتوح بمعنی فرکنب است که مرقوم شد و
با اول مفتوح ثانیه زده در عربی لرزیدن پای شتر و کج شدن و لرزیدن هر چیز
را کویند خفچه با اول مکسور ثانیه زده و جیم عجمی مفتوح سه معنی دارد اول زر و نقره بود
که کداخته در ناوچه آهن ریخته باشند و آنرا شوشه و شوشه و شغشه نیز خوانند استاد
عنصری فرماید بیت خدایکانا امشب نشاط ساز بدانکه ٭ بهر دشمن ز آهن بود وبت و مادر از حجر است

بصورت شجری زر خفچه او ابرک که از عقیق و زیاقوت باران شجر است استاد فرخی در صفت تیر سوی نظم نموده بیت چو زر خفچه بهشت و پرش آتش رنگ چو نخل بسته همه سینه دایره و اشکال دوم موی چند از سر و کاکل و زلف باشد که یکجا شده بر روی جوان افتد لبیبی گفته بیت آن خفچه مشک ریز دلبر کرد دست مرا غم گرفتار سوم شاخ درخت بود که بس نازک و راست رسته باشد و آنرا انجه نیز گویند خفرج با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح نام سبزه ایست که آنرا حرفه نیز گویند خفرنج با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح بمعنی فرنجک است که هر قوم گشت حکیم سوزنی در صفت ابر خود گفته بیت بد کن خفرنج کاری پای من زی سر نبی بلغم اندازی کلی سرکین کشی که خواره خفنج با اول و ثانی مفتوح ناز و طرب و فنج باشد خفه با اول مضموم و ثانی مفتوح سرفه باشد و آنرا بتازی سعال گویند فصل دال دفزک با اول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه فربه و سبز را گویند و آنرا بتازی کثیف خوانند دفک با اول و ثانی مفتوح نشانه تیر باشد و آنرا هدف نیز گویند حکیم ثنای نظم نموده بیت هرگز ز روی دفتر و دف در مصاف عشق تیر امید کی چو تعین بر دفک بنیم دفنوک با اول مفتوح ثانی زده و نون مضموم و واو معروف غاشیه باشد یعنی زین پوش شاعر گفته بیت از بزرگی که هستی ای خشوک جاکرت بر کتف نهد دفنوک فصل راء رفوشه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول کنده باشد دوم نحو و لاغ بود سوم برچیدن است رشیده با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف لته چند باشد که مانند کرد بالشت بهم و زند و نان بر دیوار تنور گسترده بتنور چسبانند و آنرا کابک و کابوک نیز گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت تنور هوس میکند گرم حاسد سر و پای کم کرده همچون رشیده فصل زای منقوطه زغان با اول مضموم

مفتوح

زبازا

زبازا گویند منوچهری راست بیت مرغان زغان گرفته را بکشا و زغان رومی و عبری زغانه زبازه بود حکیم سوزنی گفته بیت نادی آن نور دین رسید و مرا گفت کرده زغان تیز چون زغانه آتش جمال الدین اشهری فرماید بیت چون زود زغانه آتش خشم تو وای خصم کر خس خم تو نشو و عفو تو بر زفت با اول مفتوح دو معنی دارد اول کنده و ستبر را گویند مولوی معنوی راست بیت چون بشد درد و شدت آن حرص زفت همچو سگ سودای خانه از تو رفت عام او گویند نظم ای جان من تا کی کلابک خر تو کم کیر از کلاه در زفی فارس نگر بنی مار کبیر لا غرم زفی عاشق جان از زفی معشوق او زیرا که کبر عاشقان خیزد ز استغنا اکبرم دوم بمعنی بر و مالا مال بود هم مولوی معنوی نظم آورده نظم او این سوختگان را بفتوح دریابید اکو الامر بدان خواجه هشیار دهید در کمین است عدوی تکر از چپ و راست قدح زفت بدان بیرک طرار دهید و با اول مضموم چهار معنی دارد اول بخیل و ممسک بود استاد فرخی فرموده بیت کشید خنجر جوهر کش ز روی زبی بوست زر و دو بخشش و بخشش ز روی راوی رنگ نجیب الدین جرباد قانی گفته بیت بنزد کریم تو معدن زایده زفت به پیش الفاظ فصیح تو قیس ساعده لال دوم خشونت و ستبر باشد حکیم فردوسی نظم نموده بیت یکی ام تخم زفی مکار ز سنبره نه خوب آید از شهریار سیوم طعم و لذت مانند هلیله و لذت بهی خام و آنرا عفص نیز گویند و بتازی عفص خوانند امیر خسرو فرماید بیت هلیله کو بزفی خون دل رفت شود خرمای تر چون با عسل جفت چهارم داروی باشد چسبنده که از صنوبر حاصل شود و صنوبر آنست که بر بندند زفر با اول و ثانی مفتوح دهان باشد استاد فرخی راست بیت فدای خواندن آن شنگ را همی دشمان چه بیهده بخت این که خاکستان بزفر حکیم ازرقی

فرماید نظم ملکی شاه بدین کرد تو پوست بزد بورین کوششش و بر جای بیفکند نان جانش از تخص تجاحش زرفو
بیرون شد جون در امد زره کوش بمغزش بکان و با اول مفتوح وثانی زده و در عربیه بمعنی باز
داشتن است و با اول مضموم وثانی مفتوح هم در عربی جوی بزرک و مهتر را کویند و با اول مکسور
ثانی زده نیز در عربی خیک و بار و رخت مسافر باشد زفو با اول مضموم زبانرا کویند حکیم فردوسی
در وقعه داستان منوچهر و سام منوچهر وقعه مهای خود را بکان شمردن خصوصا کشتن اژدها به
نیز کویند نظم جو شد دو خه یک کران از دهانش جماند از شکفتی به بیرون زفانش هم اندر زمان
دیکری همچنانش بزدم بر دهان وی بجیدا زان سرد یکر زدم بر میان زفولش برآمد یکی جوش
خون ازکلوش فصل زای عجمی ژنگ چرک چشم بود اعم ازانکه تر باشد یا خشک و در عربیه
رمص چرک تر و غمص چرک خشک را کویند ژغیده با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف ترشده
و خیسیده بود و روحی شبار ساتی راست جبت ازان دم که دیده رخت را ندیده شده حملکی
ژاریم ژغیده فصل سین سغال با اول مکسور دو معنی دارد اول معروف دوم پوست
کردکان و بادام و پسته و فندق و پوست انار خشک شده و امسال آنرا کویند حکیم انوری
فرماید جبت عدو دارت مهر تو دارد اندر دل هر دست مردمک دیده زان زند فغال
سنان ازان بماند ضمیر او که دلش زنقاهیت تو بتر که جو پسته سغال مسعود حسن غزنوی راست
جبت نادیده دهانت که کمان برد که هرکز خوش شیر ز شکر کوزه بود و پسته سغال سغال با اول
ولام مفتوح و های مختفی دو معنی دارد اول بمعنی تخته سغال بود و آن معروفست حکیم انوری
فرماید جبت حور وی باش تو بر حادثه ترش کردد بخاصیت هم دندانش جون سغاله کند

دوم

دوم داس را کویند که بدان کیاه ها را بدروند سغا بن با اول مفتوح شانه را کویند شیخ نظامی فرماید
بیت سغا بن را همی بر مشک ازان شد که فراشش به بند و تاب شد سفت با اول مضموم دو
معنی دارد اول کتف را کویند شرف شوده نظم نموده نظم خلعت مدحت تو کرچه درازست تمام
لیک بر قامت تو ناقص و کوتاه بود کرچه از کعب فلک یکدو وجب افزونست چون تو بر سفت
کشی تا بکمرگاه بود کمال اسمعیل فرماید جبت کرآفتاب کلاه کوشه تو نماید سپهر برکشد از سفت او غلامی تو را
دوم هر سوراخ کوچک را کویند خصوصا سوراخ سوزن را خوانند خصوصا و با اول مکسور بمعنی ستبر
و غلیظ و محکم باشد حکیم فردوسی راست جبت نکه کرد رستم بدان سرفراز بدان جنک سفت
و رکاب دراز سفته با اول مضموم ثانی زده و تای فوقانیه مفتوح و اخفای ها چهار معنی دارد
اول بمعنی سوراخ کرده باشد مانند مروارید سفته و لعل سفته دوم چیزی را کویند که دوستی
بجهة دوست خود که در شهر دیکر باشد بفرستد و آنرا تازی تحفه خوانند کمال اسمعیل این معنی
معنی را نظم نموده نظم هر شام تا بصبح بالماس طبع تیز این کرده ام که کوهر مدح تو سفته ام خلقت
بدست باد صبا از جهان لطف هردم هزار نافه فرستاده سفته ام هم او کوید جبت قلم از سر کلک تش
کرندر یا کرم درنا سفته بی سفته فرستادمرا و صاحب فرهنکان مرقوم نموده اند که سفته
با اول مفتوح آنرا کویند که کسی چیزی از کسی بعاریت یا بقرض بستاند تا در شهر دیکر باز دهد
سیم بکان تیر و سنان نیزه و امثال آنرا نامند که سر آنرا مانند سوهان تیز کرده باشند
شیخ نظامی فرماید جبت تیری از جعبه سفته بکان جست درزه او رود درکشید درست چهارم
سودای اول را خوانند که ازان شوکون کم بندد و آنرا دست لاف ودش نیز کویند و با اول

مکسور هر چیز غلیظ سبز محکم مضبوط را خوانند عموماً استاد گفته بیت اگر از آهن و فولاد سفت جوشن کنی
فلک بکین چو در آمد اجل کمو بدرد و جامه ستبر را گویند خصوصاً و آنرا سکفت نیز خوانند سنج و سنج
با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی دو معنی دارد اول خربزه نارسیده را گویند شمس فخری گفته بیت
ستم را سرزنش میکرد عدلش که خورد است از فلان با لیز یک سنج استاد نظم نموده بیت نقل ما خوشه
انگور بود و ساغر سنج بلبل و صلصل رامش گر و بر دست خضر خواجه عبدالله انصاری گفته بیت
هر دست که نه در جود است کفچه ایست و هر سر که نه در سجود است سنجه ایست دوم چیزی باشد سغر
با اول و ثانی مضموم جانوریست که بیخها در پشتش باشد و آنرا سغر و سغره و سکر و سکره و
سیخول نیز گویند سغرود با اول مفتوح ثانی زده و رای مضموم و واو مجهول نام مرغیست که
سنگ ریزه غذایش باشد و آنرا سنگخوار و کتو نیز گویند و بتازی قطاه خوانند سفسار
با اول مکسور ثانی زده دلال را گویند و آنرا اسپسار نیز خوانند و بتازی سمسار نامند سفلی
دیک آهنی را گویند که سران کشاده باشد و بتازی هند علوی بود سفندارمذ با اول مکسور و
ثانی مفتوح نون زده چار معنی دارد اول زمین را گویند و آنرا اسپندارمذ و سپندارمذ نیز خوانند
شیخ سعدی فرماید بیت اگر کسی بسفندارمذ نباشد تخم گدای خرمن دیگر کسان بود مرداد دوم نام
فرشته باشد که موکل است بر زمین و درختان و بیشها و جنگلها و تدبیر امور و مصالحی
که در ماه سفندارمذ و روز سفندارمذ واقع شود و بدو متعلق است حکیم فردوسی نظم نموده
بیت سفندارمذ پاسبان تو باد خرد جان روشن روان تو باد سوم ماه دوازدهم
بود از سال شمسی و آن مدت ماندن نیر اعظم بود در برج ماهی که آنرا بتازی حوت خوانند چهارم

راست

راست نظم همیشه تا رود اندر پی شباط آذار چنانکه پس سفندارمذ رود بهمن ز رفتن و همراه ای تو
کنند اختر معین و مرشد جان تو ایزد و والمن چهارم نام روز پنجم است از هر ماه شمسی و بنا بر
قاعده کلیه که نزد پارسیان معتبر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید
گیرند و جشن نمایند درین روز ازین ماه عید کنند و جشن سازند و گویند که نیکست درین روز جامه
نو پوشیدن و دار و درخت نشاندن سفیدری با بای مفتوح فصل چنار را نامند فصل شین
منقوطه شب با اول مفتوح بمعنی شب است و در عربی سه معنی دارد اول جامه باریک و نازک
و پرده تنک و باریک را گویند که از پس آن چیزی توان دید دوم لاغر کردن بود سوم افزونی و کمی
باشد و با اول مکسور هم در عربی بمعنی افزونی و کمی و افزون کردن و کم کردن و سود کردن و
نقصان کردن باشد و این از لغات اضداد است شغادارو با راء هر باشد حکیم نزاری نظم نموده
بیت مهد و رنج دندان ثغا بین هم و در سر شغا داروی نوشین شغا با اول مفتوح نام مرغیست
که سر و بال و اندام او چند رنگ دارد حکیم اسدی راست بیت لب چنبهار خشنسار و ماغ
زده صف شغا نیز هم دشت و راغ شغفت با اول مفتوح چار معنی دارد اول چیزی را گویند که کم بها
و مفت باشد دوم بمعنی کج و ناهموار آمده سیوم چیزی فربه و کنده باشد چهارم نام قصبه بود
از الکای بیه پیش گیلان گویند که در آنجا کاسه و مرطبان و حقه و دیگر اوانی کاشی خوب سازند و با اول
مکسور تراویدن خون و ریم و زرداب بود از جراحت شفتنک با اول مفتوح ثانی زده و تای
فوقانی و رای مفتوح نون زده و کاف عجمی میوه باشد سرخ و سفید که شبیه شفتالو بود و آنرا
شلیل و شلیر نیز خوانند خواجه عمید لوبکی در جنگ شراب و بنگ گفته بیت نقل تو خشک میوه و نقل

چون سیب و آبی و شکرامرود و شفتالو شُغش بااول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نی باشد که ندافان
بیان پنبه را کره دا آورند و آنرا شَنش نیز گویند دوم شاخ درخت بود و آنرا شبشب نیز گویند
شغشاج و شغشابنگ تخته آهنی بود که دران سوراخهای بزرگ و کوچک متفاوت کرده باشند
و سیم کشان سیم را ازان بکشند تا باریک شود حکیم خاقانی فرماید بیت کوه محرو وقت عجون زر
شبشا بیخ ده و بجاز و دشکنجه حبس خذلان دمیده اند الحبیب الدین جرباد قانی راست بیت زر تمناد و رک
تکان او بود بهر شب بسیط چرخ مشبک بسان شغشابنگ شغشغ بااول مفتوح ثانی زده و شین ثانی بمعنی
دوم شغش است که مرقوم شد شغشه بااول مکسور ثالث زده و شین منقوط مفتوح در هر سه معنی
باخفچه مترادفست شفک بااول و ثانی مفتوح نادان و ابله و طفل باشد و آنرا شغک نیز خوانند استاد
رودکی نظم نموده بیت هنداشت همی حاسد کو باز نیاید بازآمد تا هر شفکی ژاژ نخاید شغل بااول
و ثانی مفتوح ناخن شتر باشد شغوده بااول و ثانی مضموم و واو معروف بغمزه را گویند حکیم
علی فرقدی گفته بیت بود ورد وطرز ری وصف خلقت بماه و سال در برون شغوده فصل غین
غف بااول مفتوح موی جعد باشد شمس فخری نظم نموده بیت مشاطه بود دست تو تا بکشاید
در موکاربادصبا آیت تو غف غجغ بااول مفتوح ثالث زده و جیم دو معنی دارد اول کود ال
باشد استاد عنصری فرماید بیت بهر تلی تراکشته کردی بهر غجغی زان خسته بجا دوم شغبر
انبار بود شمس فخری نظم نموده نظم ابو محمد بهر دفع دشمن همی تار کشید ست اکنون غجغ
چنان در جواب شد ظلم از نهیبش که بیداری در آبکرفت برغجغ غفه بالغین مضموم و فای مفتوح
مشدد و مخفف پوستین بره بود که بغایت لطیف باشد فصل کاف کف بااول مفتوح دو معنی دارد

اول محنت

اول محنت و رنج و تنگی را گویند شمس فخری راست بیت جهان بعدل تو گشت ایمن که ممکن نیست
که بر دل رسد از جور روزگار کفا دوم افشردن گلو بود و در عربی دو معنی دارد اول بر روی در
افکندن است دوم باز گردانیدن جامه باشد و بااول مکسور هم در عربی چهار معنی دارد اول
بدوی جدا دادن بود دوم مانند یکدیگر شدن باشد سوم بمعنی توانائی است چهارم دامن
خیمه را گویند کفت بااول مفتوح ثانی زده بمعنی شکافت بود حکیم سنائی فرماید بیت
جوهر آتش است بعد از هفت که از دل بجست و زهره بکفت و کفته بمعنی شکافته بود حکیم
اسدی گفته بیت رخ نار با بیش سنگرف گون بران زخم تیغ و برین رنگ خون یکی خو
دل مهربان کفته پوست دگر چون شخوده زنخدان دوست و بااول مکسور مضموم دو معنی
دارد اول مخفف شکفت و شکفته بود دوم مخفف کوفت و کوفته باشد و بااول مکسور کتف
را خوانند حکیم فردوسی نظم نموده بیت بیاورد گرز گران را بکفت بپه مانده از کار او
در شکفت هم او گوید بیت برخ چون گلستان و با یال و کفت همین هر که دیدند ماند شکفت
کفتر بااول مفتوح ثانی زده کبوتر را گویند حکیم فردوسی در صفت یاجوج و ماجوج گفته بیت
چو سر ما شود سخت لاغر شوند بآواز برسان کفتر شوند کفج بااول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی
دو معنی دارد اول کفچه را گویند مولانا عبدالرحمن جامی بنظم آورده بیت ای شده همچو کدو جمله
شکم کفج مکن بهر پر کردن آن دست طمع سوی سبو تا شود بر که شاه سراپرده عشق خانه خور پیش
ببر دار زین کفج و کدو دوم کف شیر و کف شیره و کف آب و کف صابون و کف دهن و امثال آن
باشد و آنرا کفک نیز گویند و تازی رغوه خوانند حکیم فردوسی فرماید بیت فرو هشته لفج و برآورده کفج

غ ف ج

همه بغج کفج وهم کفج بغج کفچک باوّل مفتوح ثانی زده وجیم عجمی مفتوح بکاف زده وامین زبان را
گویند سراج الدین سگزی نظم نموده بیت ای بی کفچک زبن فرست صاحب خلد
کر بخواهی دهد از چادر حور الطلس کفچل باوّل مفتوح ثانی زده وجیم عجمی مفتوح بلام زده بمعنی
کفل است کفچلیز کفچلیزک وکفچلیزه باوّل مفتوح ثانی زده وجیم عجمی مفتوح ولام مکسور ویای
مجهول دو معنی دارد اوّل کفچه را گویند که سوراخ سوراخ باشد وطباخان وحلوایان بدان
کف از روی آبگوشت وشیره وامثال آن بگیرند وبدان طعام وحلوا وجز آن از دیگ بر آرند
وآنرا کفگیر نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت چه حلواهای بی آتش رسد از دیک چوبین خش
سر شاخ پر از حلوا پیمان کفچلیز اندر مجیر بیلقانی نظم نموده بیت بکفچلیز شرر آکسی که آب دهد بود بهر آتش
از احمقی وشیدایی دوم جانوریست آبی که سر وتنه را او مدور بود ودمی باریک داشته باشد
وبر روی آب افتد بعضی گویند که آن جانور بمرور دریغ شود وآنرا بتازی دعموص خوانند و
دعامیص جمع آنست اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت نهنگ بود عدو کفچلیز گشت از بیم
چو زین نهادی بر جودی محیط آسا کفچه باوّل مفتوح ثانی زده وجیم عجمی مفتوح سه معنی دارد
اوّل معروفست وآنرا چمچه نیز گویند دوم پیچ وتاب موی سر وزلف را خوانند سوم نوعی از
مارست که سر آن شبیه بکفچه باشد کفچه بول نام درختیست که آنرا بترکی قاشوق بوران خوانند کفشیز
باوّل مفتوح ثانی زده وشین منقوط مکسور ویای معروف داروی باشد که زر ونقره ودیگر
فلزات را بدان پیوند کنند امیر خسرو فرماید بیت لبان اندک جدایی کان بامید رساند مژده پیوند جاوید

ازان

ازان زرمی پروا ستاد زر سان که با کفشیز پیوندد بهم باز حکیم سوزنی راست بیت تو شیر شرزه
نظمی ومن چو شیر علم میان تهی ومزور مزبق وکفشیر کفک باوّل مفتوح ثانی زده دوم
کفج است که مرقوم شد وبتازی رغوه گویند مختاری در صفت اسپ گفته بیت چه بر بارد
آب وباد کفک وگرد او گوی یکی اندر تکش در گشت ودیگر بر سرش عنبر حکیم قطران نظم نموده
بیت شکفته لاله چو جام شراب وژاله درو چو کفک رخشان اندر میان جام شراب
کفلیز وکفلیزه باوّل مفتوح ثانی زده ولام مکسور ویای مجهول بمعنی نخست کفچلیز است که مرقوم
گشت مولوی معنوی فرماید نظم اندر خورش سوار شدید بود اندر خور دیگ وکاسه کفلیز بود
آنجا که ولا حفصل هیز بود آنجا چه جز وچه شکر ریز بود حکیم نزاری نظم نموده بیت ساقیا
کفلیزه سان مژه از پی بر چیدن خاشاک می کفنج باوّل وثانی مفتوح ونون زده نوعی از ماهی
باشد که مانند سقنقور تقویت باه کند وآنرا بتازی سمکه صیدا گویند حکیم سوزنی راست بیت
تا شود معده حمدالتش قوی خوز کل کرد سقنقور وکفنج کفه باوّل وثانی مفتوح دف ودایره بود
عبد الواسع جبلی فرماید بیت از نوایب حاسدت پیوسته باشد در عنا وز حوادث دشمنت پیوسته
باشد در عذاب که بکوبد فرق این پای حوادث چون کفه که بمالد گوش آن دست نوایب چون
رباب وبتازی مشدد نام شهریست بود بهای جامی گفته بیت اگر بصره کفه بر بندد بخواب
شود منهزم موصل وشوشتر ودر عربی پله ترازو را گویند کفیده باوّل مفتوح وثانی
مکسور بمعنی کفته بفتح اوّل است که مرقوم شد حکیم ارزقی راست بیت مشکل پروین است با نار
کفیده بر درخت رنگ کرده وشت های آب روان در آبدان جمال الدین عبد الرزاق نظم نموده بیت

طالعی دارم کز تشنگیم لب بکفد ٭ در همه غوطه دهد دجله بغداد مرا فصل کاف عجمی کفت با اوّل مضموم ثانی
زده دو معنی دارد اوّل معروفست دوم سبز و کنده را کویند عموماً و جامه سبز و سفته را خوانند
خصوصاً و آنرا هنگفت نیز نامند عبد الواسع جبلی راست نظم تا باغ و راغ را سلب سبز و کفت زرد
ابر بهار بافد و باد خزان دهد ٭ بگذار صد هزار بهار و خزان بکام ٭ تا هر چه کام تست ترا ایزد آن دهد
فصل لام لفتره با اوّل مفتوح ثانی زده و تای فوقانی و رای مفتوح و های مختفی بمعنی سفله
و فرومایه بود و آنرا لتره نیز خوانند شیخ عطار فرماید بیت جام زر بر دست نرگس می نهی ٭
لفتره را میر مجلس میکنی لنج و لنجن و لنجه با اوّل مفتوح ثانی زده و جیم عجمی سه معنی دارد اوّل لب
باشد حکیم فردوسی کفته بیت چو شاه زکابل همی رفت زال ٭ فرو هشته لنج و برآورده یال
حکیم ناصر خسرو راست بیت من از اوّل بهشتی دار بودم ٭ رخ من بود چون پیراهن حور
خداوندم زبانی روی کردست ٭ سیاه و لنجن و باریک و رنجور ٭ امیر خسرو فرماید بیت
دهان و لنجهاش از شاخ شاخی ٭ بکور کهنه ماند از فراخی ٭ دوم کوشت بی استخوان را کویند شیخ
نظامی نظم نموده بیت سر زنگیان را چو آرد به بند ٭ خورد همچو لنج سر کوسفند ٭ اوّل نموده
بیت بیاور دو خوان ز برک هوشمند ٭ بر و لنجهای سر کوسفند ٭ سوم زن فاحشه را نامند
فصل نون النغاغ با اوّل مکسور فتح نیز که باشد که بدان شراب خورند حکیم قطران نظم
نموده بیت چو بزم خسروان کرده ز بوی و رنگ باغ اکنون ٭ ز دو خسرو به پیروزی کند بزم
نغاغ اکنون ٭ هم او کوید بیت چو یار من شود خندان بخندد باغ و راغ از وی ٭ نغاغ از زر لبش
داری شود پر می نغاغ از وی نغام و نغا با اوّل مفتوح سیاه رنگ و تیره فام را کویند استاد

فرخی کفته بیت تا بود چون روی رومی روز تابان و سپید ٭ تا بود چون روی زنگی شب دیجور
کون و نغام ٭ عید را شادان گذار و ناطلب کرده بباب ٭ ز ایزد و با داش ده با داش ملک ایام
منوچهری فرماید بیت با وار ممنان تنگ آمد بطلابه ٭ تا حرب کند با سپه ابر نغابه ٭ و در بعضی از
فرهنگها نغام بغین و نغام نغا بیک معنی نوشته اند همانا که مصنفان را سهوی واقع شده چه
نغام نغا بمعنی سیاه رنگ و تیره فام است و نغام بغین بمعنی زشت و ناخوش و نغابه
در عربی سیم ناسره را کویند حکیم انوری نظم نموده بیت این که زحمت کم کنی نوعی ز تشویرست از آنکه
نقدهای بس نغابه است این و نا نقد بس بصیر ٭ حکیم سوزنی راست بیت مباد دین هدی را چو
نغابه امام ٭ نیز صدر زمانرا چنو مهره مدام نفت روغنی باشد که در ولایت شروان پیدا شود
و آن دو کونه است سیاه و سفید سفید بهتر از سیاه بود و در دواها بکار برند کویند در ولایت شروان
زمینی است که چون آنرا بکنند نفت از آنجا بر آید مانند آبی که از چشمه بجوشد و معرب آن نفط باشد
مولوی معنوی فرماید بیت از هلیله قبض شد اطلاق رفت ٭ آب آتش را مدد شد همچو نفت نلج با اوّل
مفتوح ثانی زده و جیم کاغذ باشد حکیم سوزنی کفته نظم کر نیست کلک مصری و نلج هریوه ما از آن خط
نکو نزاید در چشم هر بصیر ٭ از کلک رودباری خط صاف نو بس ٭ و ز دخل رودبار به زر چون زریر ٭
و در عربی بلند برداشتن پستان زن تو بر پیراهن را بود نغل باد با اوّل مفتوح بسین زده کشنش
را کویند نغیر نامه فرمان و حکمی را کویند که سلاطین و حکام بجهت کرد آمدن سپاه و چریک نویسند فصل
نغفت با اوّل مفتوح معروفست و با اوّل مضموم هر دیگی را کویند که آب و شراب و شربت و آش و
دوغ و هر مایع فرو کشند و آنرا نیز کهه قرابه خوانند مولانا عبد الرحمن جامی راست بیت

بادداری که باد موسم گل ٭ در دکان فقاعی سر پل ٭ رف و دو شاب بهفت میخوردیم ٭ هر یکی بهفت
میخوردیم ٭ و با اول مکسور اندک خشکی بود که بعد از تری پدید آید بهفت اندام نام رگیست که
چون آن را بگشایند از جمیع اندام خون کشیده شود و آن رگ را بتازی هفت البدن خوانند بهفت
برادران و هفت داوران و هفتورنگ با اول مفتوح ثانی زده بنات النعش را گویند ملک الشعرا
حکیم علی فرقدی راست بیت بگرد مرکز چرخش مدار هفت اقالیم ٭ چو گرد قطب شمالی مدار هفتورنگ هفت برگ
نام دارو ییست که آن را مارزیون گویند هفت رنده بهترین ترکیبهاست و آن را صدبرگ نیز نامند
و بتازی عبهر مضاعف خوانند هفتک بپارسی زبانان یک ربع کلام الله را نامند هفوش با اول مفتوح
ثانی زده و واو مفتوح نوعی از طعام باشد هف هف با هر دو های مفتوح با هر دو فا زده با نک
سگ را گویند باب کاف فصل الف اک با اول مفتوح بمعنی آفت و آسیب و هلاک باشد و آن را اگ
بدال نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت آن فکندن بجاه بهر اک ام ٭ وان بها کردنم بهژده درم
قیمت مرد قلب بی کم و بیش ٭ او نه هژده هزار عالم بیش اکنج با اول مفتوح ثانی زده و خای مکسور
بجیم زده جلاب را گویند اکدش با اول مکسور ثانی زده و دال مکسور بشین منقوطه زده سه معنی
دارد اول امتزاج و اتصال دو چیز را گویند با یکدیگر مثال بیت نظامی اکدش خلوت نشین ا
کز تنمی سر که بنمی انگبین استادم ٭ او گوید بیت دل که را او خطبه سلطانیست ٭ اکدش روحانی و
جسمانیست ٭ دوم اسپی را نامند که پدران از جنسی باشد و مادران از جنس دیگر و آن را بتازی مجنس
خوانند استاد منظم آورده بیت گسسته کرده اندر ره بتوک ناچخ و زوبین ٭ شکسته جوشن اندر تن
بنعل اکدش دیگران ظهیر الدین فاریابی راست بیت نعل می بستند روزی اکدشانت را بروم

حلقه

حلقه بگم گشت از آن در گوش قیصر یافتند ٭ سوم محبوب و مطلوب باشد حکیم نزاری راست بیت
تنها نشین مدار روان عمر هیچ لذت ٭ در بارۀ هر دو عالم ترتیب اکدشی کن ٭ و آن را بکدش بیای
تحتانی نیز گویند اکسون با اول مکسور ثانی زده نوعی از دیبای سیاه رنگ بود که بجای نفیس
و بس قیمتی باشد مولوی معنوی فرماید بیت اطلس و اکسون مجنون پوستست ٭ پوست بود
هر که لیلی دوستست ٭ اکرا و اکلکرا عاقرقرحا باشد و آن را در دمشق عود القرح و بیونانی قوزنون
خوانند اکماک با اول مفتوح ثانی زده قی و استفراغ بود و آن را شکوفه نیز گویند و بترکی ناثر
خوانند و در بعضی فرهنگها اکمال بلام مرقومست اکوان با اول مفتوح ثانی نام دیویست که
رستم را بدریا انداخته و هم بدست رستم کشته حکیم فردوسی فرموده بیت بخشید بر رستم
پهلوان ٭ که اکوان دیو اندر آمد زمان ٭ زمین کرد بر بید و برداشتش ٭ ز هامون بگردون برافراشتش
فصل با بک با اول مفتوح و زنخ باشد و آن را چوز و مکل نیز گویند کمال غیاث نظم نموده نظم
از مرغ تا بجای از مور تا ملخ ٭ از مار تا بعقرب و از عکه تا به بک ٭ روزی خوران خوان برادنعمت توانند
هر گوشه که می نگرم صد هزار لک ٭ و صحاف اطعمه در کاشن بهنج و بودن آن در میان آب و گل
و صحبتش با وزغ و لاک پشت میگوید بیت بسر بار پشش بد بلای درشت ٭ مذبحی بک و محبت لاک پشت
و با اول مضموم دو معنی دارد اول رخساره بود بود بهای حابی راست بیت تا از عزت زنیم بر باد
کن بچشم گریه تا بچه باز خوری نوز ما بک ٭ دوم نوعی از کوزه را گویند که دهنش تنگ و گردن کوتاه
باشد و شکم آن پهن و مدور بود و آن را تنگ نیز گویند بکرای و بکردی با اول مفتوح ثانی زده نام میوه
ایست میان نارنج و لیمون که از نارنج کوچکتر و از لیمو بزرگتر و شیرین بود و در ولایت الکه

و شابکاره بسیار باشد حکیم فردوسی فرماید **بیت** بکاره درون بود با بکروی • نهاده بر سر تاروی بت روی

بکبمات با اوّل مفتوح ثانی زده و سین مفتوح نوعی از نان باشد که آنرا مربع بریده بپزند و دند ربیها نهابکنند و مسافران بره بجهت توشه بدارند بسحاق الطعمه گفته **بیت** نوز بکبمات و حلوا بجازه بند محل • که بدین حجازه بتوان سفر حجاز کردن

بکبر با اوّل مضموم ثانی زده پارچه گوشت باشد **بکم** با اوّل و ثانی مفتوح چیزی باشد که رنگرزان جامه بشم و جامه و ابریشم و امثال آنرا بسرخ کنند و معرب آن بقم است فرزدق راست **بیت** هر که در رونا بشد فانع بکم دو سرخ باشد بعقبی چون بکم

بکوک با اوّل مفتوح نشانه تیر باشد **بکونک و بکونه** با اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و نون مفتوح شمشیر چوبین باشد و آنرا بنونک نیز خوانند **بکهوجبان** با اوّل مفتوح ثانی زده و های تحتانی با الف کشیده بشه رکوچکی بود که بر بالای بام سوراخ بندند و آنرا اسر بابی نیز گویند

و های مضموم و واو مجهول و جیم موقوف **بکیابا** با اوّل مکسور ثانی زده و های فوشیه را گویند

فصل بای عجمی **بکپ** با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل بی هنر و خودآرای باشد و آنرا الک نیز گویند چنانچه لک و بک مشهور است شمس فخری راست **بیت** جهان جو خاک در بست عرصه ملکت چرا لکو بود او نا بهمت لک و بک • دوم هر یک از بلهای نرد باز را گویند و با اوّل مضموم پنج معنی دارد اوّل چیزی کنده و ناهموار را گویند دوم بی مغز و میانه تهی باشد و آن مخفف پوک است سوم تنک

انکران بود و این سه معنی را بوریحای جابی تبریزی نظم نموده **نظم** ای شور بخت مدبر معلول شوم بی وی ترش روی ناخوش بکروه لک و بک • تیزی فانی طعام و نفه چون چنبر و دوغ • بی ذوق و خشک مغز و تهی بجو جوز بک • با من مشو جوا هن و لولا و تخت چشم • تا نشکنم سر تو چو سندان بزخم بک چهارم بجول بازان یک طرف بجول را نامند که آنرا عاشق هم گویند شاعر گفته **نظم**

بافزو

بافزو مابکان قمار مکن • کنج خود رهنمون مار مکن • دست در کشش بکل بک نزنی • بخوری ریو چاره نزنی • بجم بر جستن را خوانند **بکند** با اوّل ثانی مفتوح بنون زده بزبان جنوق نان را گویند و بعضی آب را حکیم انوری فرماید **بیت** محنت سوب و بکند او کاز بجم بکند • طبع موزون هم بی زاد نشیه ناموزون کند **بکنه** با اوّل مفتوح ثانی زده کوتاه قد فربه را گویند حکیم انوری فرماید **بیت** آن دختر بکنه بجمن الدین • سرمایه زبد و نیک نامست **بکوک** با اوّل مفتوح و ثانی مضموم دو معنی دارد اوّل بنک کنگران باشد دوم مخرجه بالاخانه را گویند و آنرا بتازی غرفه خوانند و در بعضی از نسخ بمعنی تکیه گاه چوبین که بر کنار صفه و کنار بام نصب کنند مرقوم است و آنرا بتازی مجر خوانند **فصل تا تک** با اوّل مفتوح چهار معنی دارد اوّل اندک و قلیل باشد حکیم نزاری گفته **بیت** صفت تره تار ابهمان • چون گم مشتبه بگو سه نزنج • هیچ پشت کس نبان تار • مانده هرجای تک تک و تخ تخ • دوم بمعنی زدن است عموماً حکیم فردوسی فرماید **بیت** نه رستم بر سبید بر مایه طوس • که چون یافت بل از تک کرد کوس • در زدن دست با مهره نرد باشد بر کناره طاس تا کعبتین درست نشیند خصوصاً سوم نام گیاهی است که در میان گندزار بروید و آن سخن از گیاه گندم باشد چهارم اسم گیاهی بود که در میان آب روید و در مصر کاغذ از آن بسازند و آنرا بتازی بردی گویند و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل منقار جانوران و نوک نیزه و خنجر و امثال آن باشد دوم چراغی را نامند که نور اندک دهد و با اوّل مکسور دو معنی دارد اوّل نکه طعام باشد و آنرا کراس نیز گویند و بتازی لقمه خوانند دوم بمعنی پیش باشد **تکیه** با اوّل مفتوح ثانی زده کمری باشد که از چرم شتر یا ابریشم بافند و بر یک سر آن مهره نصب کنند و بر سر دیگر انکله سازند و آن مهره را در آن انکله اندازند تا بر میان

کمر

وز غصه آب گشته ز چشمن روان جو جک؛ و با اول مکسور سه معنی دارد اول یک جانب بود و از جمله چهار جانب
بجول که آنرا درد نیز خوانند دوم گردکانی باشد که مغز آن باسانی بر نیاید سوم نیم ربع
نامند چکاچاک و چکچاک با اول مفتوح آواز ضرب گرز و شمشیر بود که پی هم زنند حکیم فردوسی
بقید نظم آورده بیت چکاچاک خنجر بگردون رسید؛ ز هندوستان خون بجیحون رسید؛
حکیم اسدی فرماید بیت شل و تیر مویسه چون تار و پود؛ چکاچاک بر خاست از گرز و خود؛
حکیم فردوسی نظم نموده بیت ز چکچاک گرز و ز نشاب تیر؛ برآورد جان دشمن نفیر؛ چکاچک
با ثانی بجیم عجمی مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی چکاچاکست که مرقوم شد دوم دندان بر هم خوردن
و ملمان باشد و با هر دو جیم عجمی مضموم چیزیرا گویند که در افواه افتد حکیم زجاجی راست بیت
چکاچک شد این را اندر میان؛ که گردید مه شاه بار و میان؛ چکاد و چکاده با اول مفتوح دو معنی
دارد اول تارک سر را گویند عموما منوچهری راست نظم سیم تو زی من رسید جامه بباید برید
جامه بباید کشید جامه بباید درید و از پس جوشی جامه ز سر بر کشی؛ بر فکنی بر
کتفی بندهات را بر چکاد؛ شیخ فرید الدین عطار فرماید بیت پیش سر سبزی خطت چو قلم
عقل کل بر چکاده می آید؛ هم او گوید بیت نخستین پیش میدان شد پیاده؛ قدم غرقه در آهن
تا چکاده؛ دوم سر کوه را خوانند خصوصا حکیم فردوسی نظم نموده بیت بیامد دوان دیده بان
از چکاد؛ که آمد سپاهی ز ایران چو باد؛ دوم سپر باشد چکاسه با اول مفتوح خار پشت
را گویند و آنرا ریکاسه و سیخول نیز نامند و بتازی قنفذ و بهندی سیاهی و بزبان گیلانی
جوره خوانند و آن جانوریست که بر پشتش خارهای ابلق باشد مانند دوک و چون کسی قصد
گرفتن

گرفتن آن کند چنان بدن خود را بر هم فشارد که خارها از بدنش جدا شود و بر آنکس بخورد چکاد و
چکاوک و چکاوه با اول مفتوح سه معنی دارد اول نام جانوریست پرنده کاکلدار که از گنجشک اندک بزرگتر باشد
و خوش آواز بود و آنرا جل نیز گویند و بتازی قبره و ابوالملیح و صفو خوانند و در عراق آنرا بوزه
نامند حکیم فردوسی فرماید نظم بدانسان که شاهین رباید چکاو؛ ربود آن گرانمایه تاج تژاو؛ [illegible]
بیت شاهان ز سایه معمار عدل تو؛ همسایه عقاب گرفت آشیان چکاو؛ امیر معزی نظم آورده بیت
تا چکاوک بیت موسیقار بر منقار خویش؛ ارغنون گشتست بلبل بر درخت ارغوان؛ منوچهری راست
بیت بر دل دار و لاله یکی داغ سیاه؛ داروی من اندر زنخش همین جاه؛ بر فرق سر نرگس بزرد
کلاه؛ بر فرق سر چکاوه یک مشت گیاه؛ دوم چغانه را نامند هندو شاه منشی نظم نموده بیت
ز گل ساکن شود و بلبل بلبل؛ نوای زیر و بم چنگ و چکاوک؛ سیوم نام نواییست از موسیقی و آنرا
نوای چکاوک نیز گویند شیخ نظامی منظوم نموده بیت نوا گر نوای چکاوک بود؛ چو دشمن زند
تیر ناوک بود؛ سیفا اسفرنگی فرموده بیت از نوای چکاوک اندر کوه؛ کبک در رقص کردن
آمد باز؛ پوشیده نماند که نوعی از مرغابی می باشد که آنرا سرخاب نامست و بزبان هندی
نر آنرا چکوا و ماده اش را چکوی نامند و عادت آن چنانست که نر و ماده شب از هم جدا
شوند و یکجا خواب نکنند و اکثر مردم هند بواسطه مناسبت لفظی که در میان چکاوک و چکوا
است بغلط افتاده تصور نموده اند که این هر دو یک معنیست چنانچه امیر خسرو نظم نموده
بیت جفت چکاوک ز قضای خدا؛ روز یکجا و شب از هم جدا؛ هم او گوید بیت در آن خون
کامد از پیکان ناوک؛ نوا اندازه شد گردن چکاوک؛ چکاوگاه و چکاوه گاه جایی باشد از گوشه

کمان که گره سپر در آنجا واقع شود چکچک با هر دو جیم عجمی مفتوح سه معنی دارد اول آواز زدن شمشیر و
گرز و چوب و مشت و مانند آن بود که زود زود از پی هم بزنند و آنرا چکاچاک و چکچاک نیز خوانند
حکیم سوزنی گفته بیت باد در فکنم ملح زان بکف چکچک چو کف کف آبله خیزد همه از قفای ملیح دوم
صدای چکیدن آب باشد قطره قطره سوم صوت بهم زدن دندان باشد از سرمای سخت باد و برف
طعام خوردن و با هر دو جیم عجمی مضموم مخنی را خوانند که در افواه افتد و آنرا چکاچک نیز گویند حکیم
سنائی فرماید بیت چکچکی او فتاده در مسجد نیز بی هزل و ضحکه ای بی جد و با هر دو جیم عجمی مکسور آواز
سوختن فتیله تر شده را گویند هم حکیم سنائی نظم آورده بیت چکچک اندر فتیله جست فری
چکچک اندر چراغ جست تری چکره با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح و اخفای ها قطره
ریزه را گویند که بر ریختن آب بچکد و آنرا بتازی رشحه خوانند مولوی معنوی گفته بیت
هفت دریا اندرو یک قطره جمله هستی زموجش چکره هم او گوید بیت بای آبسته رنگ تا بچکد
چکره خون دل بهر دیوار چکری با اول مضموم ثانی زده و رای مکسور و یای معروف نام
نوعی از ریواس باشد شمس فخری راست بیت در کهستان نام دولت تو سبز از شاخ
زر شود چکری حکیم سوزنی فرماید بیت بهای یاسمن و چکریم فرست امروز که دوشیم دو
بلخی شراب واو انوار چکس با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول لثه باز و جره و باشه
و امثال آن باشد عبدالواسع جبلی گفته نظم چون نماید سرکش از در مصاف کینه صبر
تیغ برق و تیر ژاله کوس رعد و گرد ابر به هوا پرنده باز و بر زمین غرنده ببر
به چکس باشد ز قهر و در قفس باشند زجر خواجه عمید لویکی راست بیت را

فریاد

فریاد قمری از قفس افغان باز از چکس وز بانگ طاوس و مگس آواز کرکس و طنین دوم بمعنی
خجلت و شرمندگی بود و چکس مصدر آنست مولوی معنوی راست بیت صور را دل شد
حادث چو عنین شهوت کاذب ز خوبان خست عنین را بجز بجنبیدن و چکس چکسه با اول
مفتوح ثانی زده و سین مفتوح و اظهار ها دو معنی دارد اول پارچه کاغذی را گویند که در
میان آن مشک و عبیر و زرد وارو و سعوف و سون و امثال آن نهاده به پیچند و آنرا بهندی
پری خوانند حکیم انوری فرماید بیت نبشت و یکی کاغذک چکسه برون کرد و حاصل شده از
کدیه بگو چونه ممثقال دوم تشنه باز را نامند و آنرا چکس نیز خوانند حکیم نزاری نظم نمود
بیت عنان بمرکب توسن مده مگر بحساب بحبسکه باز نماید چو اوج گیرد باز هم او گوید بیت
نزاری اگر دیده باشی کسی که غماز را محرم راز کرد چنان داد کان قوم نصرانیان چلیپا بکیسه
چکسه باز کرد چکک با اول و ثانی مضموم بکاف زده دو معنی دارد اول بندار بشی را
گویند دوم گنجشک را نامند و آنرا چغوک نیز خوانند چکمیزک مرضی بود که بول قطره قطره
بچکد و آنرا بتازی تقطیر البول گویند چکن و چکین با اول و ثانی مکسور نوعی از کشیده بود
کمال اسماعیل فرماید بیت خروس وار بجز باش تا سرو ترا بتاج لعل و قبای چکین بیاراید
شمس طبسی راست بیت دوش بگردون زرکشیده کله گفت تا چکنم هفت رنگ بر زچکین با
خواجه عمید لویکی گفته بیت چون حبشی در روی پرده زنان نوروز قبای زرد چکین شب
سلب کلک کلک چکوچ با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول دست
افزاری بود سر تیز که دسته داشته باشد و بدان روی آسیا را درشت سازند تا غله

بزودی از دشوود دوم جکش باشد وآنرا جاکوج باواو معدوله نیز خوانند چکوک با اول مفتوح وثانی
مضموم وواو مجهول دو معنی دارد اول نام کیاهیست که آنرا خرفه نیز کویند دوم کنجشک باشد وآنرا
چغوک وچلک نیز خوانند چکیده با اول مفتوح وثانی مکسور وبای معروف دو معنی دارد اول
معروفست دوم کمند را کویند وآنرا مجازی عمود خوانند شمس دهستانی نظم نموده بیت چکیده
تو ز مغز یلان کند اعلام حسام تو ز سر دشمنان دهد پیغام وبا اول مضموم بمعنی بکیده
آمده است وآنرا جشیده وجوشیده نیز کویند ومصدر آن چکیدن باشد مولوی
معنوی راست بیت بستان ابر بچکید ابرا که دایه اوست طفل نبات را طلبد دایه جابجا
فصل دال دک با اول مفتوح شش معنی دارد اول بمعنی تقدیر آمده حکیم انوری فرماید نظم
گر ترا یزدان بزرگی داد ورا منی بنیت حفظ خصم را کو دفتر تقدیر باید کرد حک عالم وآدم نبود بشند
کامده بد وکار زبد از اهل وسیج شد عمر واز اهل درک گر بیزدان افکند اگر دست سلطان واجبست
شاه والا زبند چون حق نکو کردست دک دوم کدا را کویند ودک زدن کدای کردنست سیف
اسفرنگی راست بیت بر سر خوان سخن لذة زمین خواهی که هست درپای ومعنی هیچ بیکاره دک
سیوم محکم ومضبوط بود اثیر الدین اخسیکتی نظم آورده بیت زجنبش طرانده معمار دوران
اساس بناهای آن قبه را دک چهارم صدمه است وآنرا اسیب ودکه نیز خوانند کمال غیاث
کفته بیت زان روز یاد کن که کند همچو خاک پست کوه تمکنت ز بانه آتش بضرب دک
پنجم سر باشد طیان بلی منظوم ساخته بیت کسی را که نامش بناشا بود دک ودیم او را تماشا کنم
ششم کوه وصحرای را نامند که از سبزه وکیاه ودرختان ونوبها پاک وساده باشد وآن بهشت

که کسی را که

که کسی را که سر وریش وسبوت وابرو تراشیده باشد کویند دک زده وکاه دک والله اعلم
مترادف است بآن همراه کرده بکویند که دک ولک زده وعوام بغلط دق ولق
خوانند چه این لغت پارسیست وقاف در زبان پارسی نیامده دکچی با اول وثانی مضموم
وجیم عجمی ریسمان رشته که بدوک پیچیده شود وآنرا کره ونیز دوک نیز کویند دکل با اول
وثانی ومفتوح امردی را کویند که دست وپای او لک وکن وبود وخطش تمام دمیده
باشد وآنرا اتکل نیز نامند امیر خسرو در مذمت مغلان چنکیزی نظم نموده بیت
دکله پد شک بر پشت دکل کرد کند کی را جای کرده در بغل دکلان با اول مضموم چوبی باشد
که میخ چوبی از آن بکذرانند وپشم وریسمان را بدان تاب دهند سیف اسفرنگی کفته بیت زلف
کان از رعشه جنبید پای بند دل نکردد باد کند دکلان چمید تخت سلیمان بر نتابد دکن
با اول مفتوح فلکه کوه را کویند حکیم ناصر خسرو راست بیت از نهیب تیرتان هر شب زمین
زاب تیره بیش روی او مجنون لرزان زنده غضنفر در عرین ترس ترسنده عقاب اندر دکن
ودر زبان عربی سیاه رنگ شده دست واو کن چیزی بغایت سیاه را خوانند ودر زبان هندی دو
معنی دارد اول جنوب را نامند دوم نام ولایتیست چون آن ولایت بر جنوب حضرت دهلی
واقع است باین نام خوانند ملک الکلام مولانا ملک قمی فرماید بیت کفتمت سوکند میدهم
سوکند بسر تاج تخت کیر دکن فصل را رکاب با اول مکسور سه معنی دارد اول معروفست دوم
پیاله باشد حکیم خاقانی فرماید نظم بدبس کن رکاب باده بکیر که نکرد صلاح جای صبوح
سیم او کوید بیت عنان عمر شد از کف رکاب می بکذار که دل بتوبه شکستن بهانه باز آورد

سیوم اسب سواری را نامند مولوی معنوی نظم نموده بیت شد دو یوسف یکی گرگی شود موسی چو
فرعونی، چو بیرون شد رکاب تو سرافرازگشت بالائی. شاعر گفته بیت هر جانب که روی آری
بتقدیر، رکاب را بود دولت عنان کیر. رکابدار دو معنی دارد اول پیاده را گویند که
همراه سوار باشد و در بین روزگار آنرا جلودار نامند حکیم خاقانی فرماید بیت جعفر کرم
و نظام بخشش، بل هر دو رکابدار رخشش. دوم شخصی را گویند که پیاله و تغلبکی را نگاه دارد
رکابی سه معنی دارد اول طبقچه باشد و آنرا تغلبکی هم گویند و آن معروفست دوم اسب جنیبت
را نامند شیخ نظامی فرماید بیت بر سم رکابی روان کرد رخش، هم اورنگ برای و هم تاج بخش
سیوم شمشیری بود که بر پهلوی اسب بر بندند و آنرا از بر رکاب هم گویند رکاره و رکاشه
خارپشت باشد و آنرا سیخول نیز گویند فصل زای منقوطه زکاب با اول مفتوح سیاهی باشد
که در دوات کنند و آنرا بتازی مرکب و حبر خوانند بهرامی در صفت راهی گفته بیت جز تلخ
و تیره آب ندیدم بدان زمین، حقا که هیچ باز نداشتم از زکاب. شمس فخری راست بیت
حیات در ظلمات این زمان محقق شد، که نوک خامهٔ او جان همی دهد ز زکاب. زکش با اول
مفتوح و ثانی مکسور زحمت را گویند بودبهای جامی فرماید بیت اوست بزغاله که چون سگ دو ز
کریم در بین فتاده سر و زکش. فصل زای عجمی ژک با اول مفتوح سخنی بود که از روی خشم
و اعراض در زیر لب گویند و آنرا ودنه نیز خوانند و ژکان شخصی باشد که سخن از روی خشم
و اعراض در زیر لب گوید و ژکیدن مصدر آنست حکیم فردوسی فرماید بیت همیرفت ژکیده
زو پهلوان، بره بر کمان و خروشان نوان، بیامد ژکان از بر شاه او، بهم برده دل خسته و کاه او

هم

هم او گوید نظم کنون روز باد افره ایزدیست، مکافات بد را ز یزدان بدیست. بگفت این
و تیغ از میان برکشید، ز خون سیاوش فراوان ژکید. بشمشیر هندی بزد گردنش
بخاک اندر افکند نازک تنش. ژکاره با اول مفتوح لجوج و ستیهنده را گویند و ازو بسیه
و رامین فخر گرگانی نوشته شد بیت مگر پروین بدر روم شد ژکاره، که گرد آمد هم
چندین ستاره. خسروی نظم نموده بیت تا روز بد ندانی آسایشش تا نام زین علت
مکروه ستمکار ژکاره. ژکو با اول مفتوح بمعنی شکیبا بود و آنرا بتازی صبور خوانند
ژکور با اول مفتوح سفله و بخیل و دزد و گرفته و رنجیده بود حکیم سوزنی راست بیت
بوهم هیچ حکیمی نبود از پی حکمت، که سال سفله زفت و بخیل و بخت ژکور. لامع جرجانی نظم نموده
بیت زمانه مدح ترا جاودان همین دارد، از آنکه بخت عزیز است و اوست بخت ژکور را
فصل سین سک با اول مضموم نکبت و فلاکت بود و در عربیه نام نوعی از عطریات است و با اول
مکسور سرکه باشد و آنرا سرکانیز خوانند اثیر الدین اخسیکتی نظم نموده بیت کنند ناز گرسنه حمام
و سک خون، بهر خورد و اجل آراسته خوان، فخر گرگانی راست بیت چرا گذاشتی جام می و شکر
نهادی پیش خود خوان و سک و سیر. سکاچه با اول مضموم و جیم عجمی مفتوح دو معنی دارد اول
ستیهنده را گویند دوم بمعنی فرنجک است که مرقوم شد. سکاریج با اول مضموم آهن کج
را گویند که گوشت با نان از تنور بیرون آرند. سکاره با اول مضموم نان و گوشت را گویند
که بر روی انگشت بپزند. سکاسه و سکاسه و سکاشه و شکاشه با اول مضموم بمعنی رکاست
که مرقوم شد. سکاهن با اول مکسور و های مفتوح رنگ سیاهی را گویند که از سرکه و آهن بسازند

و بدان جامه و چرم را رنگ کنند حکیم خاقانی راست بیت این خماهن گون که چون ریم آهنم نابعید
و سوخت شد سکاهن پوششش از دود دل در دامنش هم او گوید بیت بور پرده خماهنی ابر سکاهنی
رنگ خضاب به سپهر و بحار برافکند سکبا با اول مکسور نام آشیست که از سرکه و برنج پزند چه سک سرکه
را گویند و با آش باشد مولوی معنوی فرماید بیت زان دست مسیح آمده دارو جهان را
کو دست نگهداشت نه هر کاسه سکبا ابن یمین نظم نموده بیت شوربای چشم خود خوردن
مرا ابن یمین به که باید خورد سکبای برنج هر ناکسی سکج با اول مفتوح و ثانی مکسور مویز
باشد مولانا شهاب الدین عبدالله فامی نظم نموده بیت در جوانی پیر گشتم
از جفای ناکسان همچو انگوری که اندر غوره گی گردد سکج سکره با اول مضموم کاسه گلی
را گویند و آنرا سکوره نیز خوانند سیفی اسفرنگی راست بیت آن دمی کو بخن از سکره مرغول
کند از خجالت زین سکره بکشاید خوی سکز با اول مفتوح و ثانی مکسور مصطکی را گویند
سکستن با اول و ثانی مضموم بمعنی گسستن و کنده شدن و پاره گشتن باشد مولوی معنوی
فرماید بیت گندم از بشکست و نیم درسکست بر دکان آمد که نک نانی درست حکیم فردوسی
نظم نموده بیت غل و بند و سیم سکستم همه دوان آمدم نزد شاه رمه چو بشکست زنجیر
بی توش گشت بیفتاد و زان درد بیهوش گشت سکسک با هر دو سین مضموم هر دو
کاف زده دو معنی دارد اول اسبی را گویند که راه نداشته باشد و قطره رود حکیم انوری
فرماید بیت اسبی چنانکه دانی زیر از میانه زین وز کاهلی که بوده نه سکسک نه راهوار سیفی
اسفرنگی راست بیت از خفت و خیز دولت نابوده میروم کاهر پیاده چون شه شطرنج که سوار

چون

چون اسپ انوری بسوی منزل مراد در موکب قبول نه سکسک نه راهوار دویم [illegible]
که چوب آنرا هیزم سازند و آتش آن از هیزمهای دیگر بیشتر بماند و آنرا تاخ و تاغ نیز خوانند
سکنج با اول و ثانی مضموم کنده و هیزم بود و آنرا بتازی بجر گویند شیخ سعدی فرماید بیت
دست سلطان و کرکجا بیند چون ببر کین ور او فنا ور نج تشنه را دل نخواهد آب زلال
گونه بگذشت بر دهان سکنج سکنج با اول مکسور سه معنی دارد اول سرفه باشد دوم بمعنی زن
آمده سوم گزیدن را گویند و سکنجیدن مصدر است سکند با اول مکسور و ثانی مفتوح
جماع را گویند حکیم سوزنی گفته بیت هر کبر وار در کس ان هر سکند شلف آورد و برد بجد
وبی مرهمی کنم سکندر دو معنی دارد اول نام پادشاهیست مشهور و معروف دوم سرنگون را
گویند حکیم آذری فرماید بیت از نهیب زخم تیر قوس ذوالقرنین او در چه مغرب رود هر شب
سکندر آفتاب و ماهی را که بسر در آمده باشد گویند که سکندری میخورد مولانا نورالدین محمد
ظهوری راست بیت سکندر خوران باده ای حیات بدست تزلزل عنان ثبات سکنگبین
با اول مکسور مرکبی باشد از سرکه و عسل که دفع صفرا و بلغم نماید و معرب آن سکنجبین است سکنه
با اول مکسور و ثانی مفتوح دست افزاری باشد مر درودگران که بدان چوب بشکنند و سوراخ
کنند و آنرا اسکنه نیز گویند حکیم سنایی فرماید بیت کو تنگی چو چوب را سکنه سر و روی چو موم فراز کنه
سکو با اول مکسور و ثانی مفتوح چوبی بود که آنرا سه شاخه و چهار شاخه نشانند و خوشهای کوفته
که در خرمن باشد بدان برداشته بر هوا اندازند تا باد خورد و غله از کاه جدا شود سه شاخه را سکو
و چهار شاخه را چهار شاخ و چهارشانه خوانند و آنرا اشنه و لواشه و چک نیز گویند و بتازی مذری

و بهندوستی و نالی نامند حکیم سوزنی راست بیت بر نان گندمی بدم انکه جوین نخن و کنون که گندمی
نخم نیست نان جو به باو انکه قوت جو میدهم باد هر ساعتی زنجه و ساعد کنم سکوفه با ثانی
مضموم و واو مجهول صفه و تختگاه باشد سکوبا با اول و ثانی مضموم نام عابدیست که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام بدو برادر رفته بجانب اسمان صعود نموده حکیم خاقانی فرماید بیت
چه وزنهای سزا از جوره بهودی که زیر هم جانب و بر سکوبا حکیم فردوسی راست بیت و زیشان بسی نیز
نه ساشدند به نار بش سکوبا شدند سکوره با اول مکسور بمعنی سکره است که قوم شد کمال اسمعیل
راست بیت ز یکجتن شب و روز در سکوره چرخ چو تاج نرگس نقش مقاصدش شش باد
رضی الدین بابای قزوینی گفته بیت سکوره ایست ز بیروزه جون قیاس کنی لجوان همت او
صحن گنبد خضرا سکوبنج با اول و ثانی مضموم و واو مجهول و های مفتوح بنون زده خارخشک
را گویند سکه با اول مکسور جهار معنی دارد اول معروف دوم بمعنی سرت امده سوم طرز و روش
باشد این دو معنی از شیخ نظامی بترتیب نظم اورده بیت که بی سکه را چه بار ابود که هم سکه نام
دار ابود جهارم لباس را گویند و در عربی نیز جهار معنی دارد اول کوچه و بازار باشد دوم آهن
منقش است که بآن نقش بر زر زنند وآنرا دنیاری هم گویند سوم کاوآهن را نامند که بدان
زمین شد بار کنند جهارم درخت خرمای صف زده را خوانند سکنبز با اول و ثانی و مکسور و بای
معروف بر جستن و البرز دن و جفته انداختن ستور را گویند آنرا اسکنبز و اسکنبزه نیز
خوانند کمال اسمعیل فرموده نظم خوابی که در طویله کیتی اسب وخنک و بوز خوابی که بر کتف فلکی اطلس
قصب جون سگ درنده باش و جو گرگ پس جامخور بکزای همجو کژدم و بسکنبز جون ستور

حکیم

حکیم سوزنی راست بیت بر شدی زیر بار همچو سزای خر اکر و مت آزادر و جو خر کره بسکنبز
سکیله با اول مفتوح و ثانی مکسور و بای مجهول مذاق باشد وآنرا هلک و هلچه نیز گویند
فصل شین منقوط شک با اول مفتوح دو معنی دارد اول مرگ موش را گویند و در عربی
آنرا شکب و سم الفار خوانند و هم در عربی بمعنی گمان که ضد یقین باشد امده حکیم سوزنی این
این هر دو معنی فارسی و عربی را در دو بیت نظم نموده نظم داند هر انکه باید شناسد شک از یقین
کاندر بر نگاری تو نیست هیچ شک که بر شرنک و شک بود باد لطف تو در حال شهد و شکر
گردد شرنگ شک از بیت اول معنی عربی و از بیت ثانی معنی پارسی مستفاد میگردد دوم
علک باشد شکاشک با هر دو شین منقوط مفتوح آواز پای بود که هنگام رفتار برآید وآنرا
شلپوی نیز گویند شکاف با اول مکسور ابریشم کلافه کرده باشد ابو المؤید راست بیت شکوفه
همچو شکافت و میغ دیبا باف امه و خود است همانا بانغ در صراف شکافه با اول مکسور دو معنی دارد
اول چوبکی باپاره چه شاخکی باشد که سازندگان بنوازند وآنرا زخمه نیز گویند و بتازی مضراب
خوانند حکیم سنائی فرماید بیت در میان نیکوان ز بهر طبع ماه روی چون شکوفه روی بوی
چون شکافه زن مباش حکیم فردوسی گفته بیت نشادی همی در گفار دور زن شکافه شکافیده شد از
شکن و سکافه زن ساز نده بود حکیم قطران در صفت بهار گوید بیت فراز هر زمینی هست کوی صد
نگارستان میان هر درختی هست کوی صد شکافه زن دوم گهواره را گویند شکال با اول مکسور
دو معنی دارد اول ریسمانی بود که بر دست و پای اسپان واشتران بر خصلت ببندند وآنرا شکیل
وحدار نیز گویند کمال اسمعیل نظم نموده بیت شکال پای ستوران شده سر زلفی که زو گروه بجز از دست شانه نکرده

ابوالفرج رونی در صفت اسپ گفته بیت شکل او بی شگال بر چیزی که تنگ منگل شود که مجبور است
دوم مکر و حیله باشد و آنرا اشکل و اشگیل نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت نا کرده
بندیم و بگشاییم ما در شگال و در جوال آیین فرا حکیم خاقانی راست بیت چون انگم از
درون هم پر زهر و از برون جز بگوش رنگ رنگ شگال و شگن منشیند شگانک با اول مفتوح
شکدانه مرغان باشد شگاونه با اول مکسور دو معنی دارد اول کسی را نامند که در زمین سوراخ
کند و آنرا آهون بر او هون زن نیز خوانند و بتازی نقاب گویند دوم کفش دزد بود و آنرا
بتازی نباش نامند شکر بادام سرش را گویند و آنرا خوبانی نیز خوانند شکر بیک جنبی است از شکرهای
صافی که آنرا بتازی عبهره خوانند خواجه عمید لویکی راست بیت شال شال من بی نوا را شکر بیک نقلش
نوای فرستد شکر بوره و شکر بوزه و شکر پیره و شکر پیزه سنبوسه باشد که درون آنرا از شکر و مغز
بادام و پسته و امثال آن پر کرده پخته کنند و بپزند بسحاق اطعمه گفته بیت چرا منعم کنی صوفی ز
محراب شکر بوزه کسی کو مد مسلمانرا که رو از قبله برگرداند حکیم سنائی فرماید بیت همچو سگ در بدر پی بوزه
خوانده مرزه هر را شکر بوزه حکیم نزاری بنظم آورده بیت بیار بوسه منه خوان خوردنی که بود تفاوتی
ز شکر پیره تا شکر بوسه شکرخیدن با اول مکسور و ثانی مفتوح بمعنی لغزیدن و بسر درآمدن بود
و آنرا شکوخیدن نیز خوانند شکرده و شکرده با اول و ثانی مفتوح مرد چست و چالاک و باجد و
کوشش در کارها و ساخته و آماده بکارها بود شکستن با اول مکسور پنج معنی دارد اول معروفست
دوم اعراض کردن و تند شدن بود سیوم خوردن و جاویدن باشد این دو معنی را نیز
مرقوم شد حکیم انوری نظم نموده بیت مشکن اگر جان کنم بس شکست خندتی شیر نگاری نیست انهو لاعز شکست

دیکر

و شیخ فرید الدین عطار بمعنی اعراض بسته نظم بر بود دیوانه بمحمود بنشست نهاد او چشم بر هم شاه بشکست
بد و گفت این چرا کردی چنین گفت که تا روی تو نبینم شه برآشفت چهارم بمعنی خجل شدن باشد
هم شیخ فرید الدین عطار نظم نموده بیت چو حارث این سخن بشنید بشکست و لیکن ساخت خود را
آنزمان مست پنجم هزیمت لشکر را گویند شکشک با هر دو شین منقوطه مفتوح بمعنی شکانک
است که مرقوم شد شکفت با اول مکسور و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول غار را نامند و آنرا
شکفته و واره نیز گویند دوم کژ و ناهموار باشد و ثانی مضموم معروفست و ثانی مکسور بمعنی
عجب و چیزی غریب آمده شیخ نظامی بنظم آورده بیت چنان گفتم از هر چه دیدم شگفت که دل را بباید
شدن برگرفت شکلک با اول و ثانی مفتوح منجوه را گویند حکیم سنائی فرماید بیت دعویم از
صداع و فر بنیم با سماع نا ماهی شعق بنوای شکلک زنیم شگن با اول مکسور و ثانی مفتوح شش معنی دارد
اول اعراض کردن و تند شدن باشد حکیم نزاری گفته بیت زکون مکان بر شکن تا به بینی
که جمله تو بنی الخبه فی الجلاله آنی دوم بمعنی خوردن و جاویدن آمده حکیم نزاری گفته بیت بمه نیارای
و طرب جو بدو مهمانی که بار بندش از پی برزن و تان برزن که گویا و انعم و شادی چه بود خوش
مکن اندیشه فردا بخور و بشکن سیوم هزیمت و شکست بود حکیم فردوسی راست نظم بدان کامکاری
که هیال بود جهانی پر از تیغ و کوپال بود شگفتی که آمد بر ایشان شکن سپهبد سپاه دارا بیرای زن
بود رستای جای راست بیت مهرگان آورد تا که بر گلستان تاختن آمد از خیل خزان بر
لشکر گلشن شکن در این سه معنی بمعنی دوم و سیوم و پنجم شکستن مترادف است چهارم چین را
گویند مانند شکن زلف و شکن اندام و شکن جامه کمال اسمعیل گوید بیت درست گشت همانا شکنجی

ناصر خسرو نظم نموده

که تنگ از آن شکست زلف پر شکنش ¶ پنجم اصول را نامند شیخ نظامی فرماید بیت پای میکوفت با
هزار شکن ¶ پیچ بر پیچ بر زتاب رسن ¶ حکیم اسدی در صفت قفس فرموده بیت همه صد هزار ان
خروش از او بهره ¶ همی خاست هر یک بدیگر شکن ¶ ششم مکر و حیله را خوانند حکیم سنائی منظوم آورده بیت
چون از غم اندرون همه پر شد هر وان برون ¶ جز کیش رنگرنگ شکال و شکن ننند ¶ شکنج با اول مکسور
و ثانی مفتوح پنج معنی دارد اول چین زلف و موی و جامه و ریسمان و امثال آن باشد امیر خسرو فرماید
بیت گیسو ز شکنج ناز ماندش ¶ نرگس ز کرشمه باز ماندش ¶ دوم شکنجه بود هم امیر خسرو گفته بیت
تا بود حیات بی فشردند ¶ و آخر بهمان شکنج مردند ¶ سوم نوعی از مار را گویند حکیم سنائی راست بیت
نیست اندر مقام راحت و رنج ¶ بر سر گنج بی شمار شکنج ¶ حکیم ارزقی نظم نموده بیت بهلاک دشمن او ز بند
و از بلغار شکنج واقعی رود بجای رمح و خدنگ ¶ چهارم اصول باشد قوام الدین مطرزی گفته
بیت نغمه در وی شکنج موسیقی ¶ ناله در وی نوای موسیقار ¶ پنجم مکر و حیله را خوانند و آنرا شکن
نیز گویند حکیم ناصر خسرو گوید بیت از مکر خداوند همی هیچ نترسی ¶ زانست که با جبه پر از مکر
و شکنجی ¶ و با ثانی مضموم گرفتن عضوی باشد بسر دو ناخن چنانکه بدرد آید و آنرا شکنج نیز گویند
و در شیراز نیج بکسر اول و در یزد پیک خوانند ¶ شکند با اول و ثالث مفتوح جانوریست خزنده
که آنرا بتازی حراطین نامند خواجه عمید لویکی راست بیت در کوی این رباط زعفین نشان مجوی
هرگز نبود مزاج سقنقور در شکند ¶ شکوب با اول و ثانی مضموم دستار را گویند و آنرا
شوب نیز خوانند ¶ شکوخیدن با اول و ثانی مضموم بمعنی لغزیدن و بسر در آمدن بود مثلا چون
کسی تند و تیز براهی میرفته باشد پایش بکلوخی یا سنگی بخورد یا بسوراخی در رود و بغلطد

ناخن

کوبند

گویند شکوخید ¶ شمس فخری راست بیت ظلم از مهیب شاه جهان تیز میگریخت ¶ کاندر عدم فتاد و شکوخید
از کلوخ ¶ شکوفه با اول مکسور دو معنی دارد اول معروف است دوم قی و استفراغ بود مولوی معنوی
فرماید بیت نه مستی که از آن بوی عقل آید ¶ که مستی که کند روح عقل را بیدار ¶ نه هرچه دارد غیر از خدا
شکوفه کند ¶ از آنکه غیر خدا نیست جز صداع و خمار ¶ شکولیدن با اول مکسور و ثانی مضموم و واو
مجهول پریشان ساختن و شورانیدن و پراکنده کردن بود حکیم نزاری گفته بیت دل بی
حاصل خود را سر و کاری نمی بینم ¶ مگر خود در رو فتی گیرد که باشد بر شکولیدن ¶ شکوه با اول
و ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول هیکل با قوت و مهابت و بزرگی بسیار باشد و آنرا
بتازی حشمت گویند دوم ترس کوچک بود و آنرا کلاته نیز نامند و در عربی با اول مکسور کوچ
بچه شیر خواره را خوانند که در آن شیر کنند ¶ شکوهنج با اول مکسور و ثانی مضموم و واو مجهول
و های مفتوح خار خشک باشد ¶ شکوهیدن با اول مکسور بمعنی ترسیدن باشد حکیم سنائی فرماید
بیت کوه گر بر زمانه شد مشکوه ¶ سنگ تریاک است هم در کوه ¶ حکیم قطران نظم نموده بیت
جانداران ز خشم او شکوهنده ¶ چو غافلان ز شکوهندان عاقلان ¶ شکیدن با اول و ثانی مفتوح و
ثالث مکسور بمعنی مضطرب شدن و بیقرار گشتن باشد حکیم سنائی نظم نموده بیت جان عاشق
نترسد از شمشیر ¶ مرغ محبوس نشکهد ز انجیر ¶ مولوی معنوی فرماید بیت دار ثانم اسلام
من بگو ¶ این وصیت را بگویم مو بمو ¶ تا ز بسیاری آن زر نشکهند ¶ بنگرانی پیش آن مهمان نهند
شکیب با اول مکسور آرام و صبر بود مولوی معنوی فرماید بیت آتش زیر گفت نهانی بگوش
دود گز من نمی شکیبد و با من خوشست عود ¶ امیر خسرو گفته بیت هنوز تا زکر چشم خواب آلوده

میکردم

هنوز از تو شکیب عاشقان نابود میگردد وشکیبا با اول وثانی مکسور صبور ومتحمل بود شکیفت
با اول وثانی مکسور صبور وبای مجهول دو معنی دارد اول بمعنی عجب که آنرا شگفت نیز گویند آمده
حکیم فردوسی فرماید بیت تو با تاج بر تخت شکیفتی خورد رامش کو نه بود اینقی دوم قرار وآرام و
صبر وآنرا شکیب نیز خوانند شیخ سعدی شیرازی نظم نموده بیت مرا چند سوزان این بسر و نوبفت
ز مهرش چنانم که نتوان شکیفت شکیل با اول مکسور بمعنی شکال است که نوشته شد حکیم خاقانی
راست بیت از اثر عدل تو بر سرو بر پای وحدی اثر شکیل کینه شکیل اهم فتنه فسار شکینه
با اول مفتوح وثانی مکسور وبای معروف ونون مفتوح واخفای ها خم و رازی باشد که
غله در آن پر کنند فصل غین غک با اول مضموم ثانی زده کسی را گویند که فربه وکوتاه قد
وبی اندام باشد بور بهای جامی گفته بیت سیغک جماق دولت ودین کون فراخ غک
منسوخ شوخ وشوم گران جان سبک غکه بکجه باشد وآنرا غنک نیز گویند و بتازی
فواق وبهندی هچکی خوانند فصل فا فکز با اول مفتوح ثانی زده وزای منقوطه و
کش را گویند استاد دقیقی گفته بیت ز بس کاتش غم را ابیل برافروزی سیاه روی و
غلیظی چو فکز آتش دان فصل کاف کک با اول مفتوح دو معنی دارد اول نانی باشد که از
خشکه بپزند وآنرا کاک نیز گویند دوم گیاه را نامند و با اول مضموم ماکیانی را گویند که از تخم
کردن باز مانده باشد ککچه با اول مفتوح ثانی زده وجیم مفتوح پنبه دانه باشد وآنرا بتازی
حب القطن گویند ککنش وکیکیش با اول مفتوح وثانی مکسور در لغت اول وبا اول مکسور و
بای مجهول وکاف مکسور کیکز باشد ککمک با اول مفتوح ثانی زده ومیم مفتوح بکاف زده

کلف

کلف باشد که بر روی واندام مردم پیدا آید وآنرا ناشش نیز گویند کلا وکلی با اول مفتوح افکنده گی
آدمی را گویند وبتازی اثر ابراز وغایط خوانند حکیم سوزنی نظم نموده بیت با کی و پلید کردی انگه
بر کون کسی که بد کله ناک فصل لام لک با اول مفتوح پنج معنی دارد اول صد هزار را نامند امیر خسرو
فرماید بیت چو تو بی لکی نبود ربود کی در حق خصم ملک در دو دست لک بود دوم ابله و نادان
واحمق بود بو بهای جامی گفته بیت ای شور بخت مدبر مخلوک قلتبان دی ترش روی نا خوش
مکروه لوک لک سیم شمس فخری راست بیت کجا از بند که ظل حق شدی ما بود اگر نبودی آن
کوربخت ابله ولک چهارم هذیان و هرزه باشد لبیبی نظم نموده بیت گفت ری من مرد خام لک آی
جنش آن وز توت بیرز از خای پنجم جامه کهنه پاره پاره را گویند واحیانا بعضی از مردمان
روستا رخت بود شیند را اعم از انکه نو یا کهنه باشد خوانند ششم اسم طایفه باشد از کردان مسعود
سعد سلمان راست بیت دل خود خوش کند باری لک تا شود نرم وراست نهد رک
وبا اول مضموم سه معنی دارد اول چیزی کنده را گویند وان معروفست دوم داروی باشد وان
شبنمی است که بسبب برودت هوا بر شاخ درخت کنار وچند درخت دیگر که مخصوص ملک
هندوستانست منجمد گردد وآنرا کوفته بپزند وزان رنگ سرخی حاصل شود که جامها ابریشمی
وریسمانی را بدان رنگ کنند وآن رنگ قراری باشد وشستن زایل نگردد ومصوران
ونقاشان در تصویر ونقاشی بکار برند ونخاله وسفل آن خنجر وشمشیر وکارد وامثال
آن را در دسته محکم کنند وجز این نیز در بسیار جا بکار آید چنانچه از غایت اشتهار
زیاده برین محتاج بشرح نیست وآنرا لاک ولکا نیز خوانند اغاجی منظوم ساخته بیت

هیچ نارم شدن زخانه برون که بم درشانده اند بلک شمس فخری گوید بیت هزار سال بمانا ذکل تو که
شوند بجاه تو ممکن چو پای هیچ از لک سوم شتالنگ باشد و آنرا کلا نیز گویند و تازی کعب خوانند
حکیم نزاری بنظم آورده بیت محیط بر لک پایم سپهر سه‌عراب غدیر دنیا و الکه من و غریق علایق
و با اول مکسور نام جانوریست که گوشت لذیذ دارد و آنرا لیک و لیگ نیز گویند لکا با اول
مفتوح دو معنی دارد اول کفش بود و آنرا الکا نیز گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
حب علی ندهوان بر سر سندت تاج ور بپا بر دن کند ت مالکی لکا دوم سخنان سرخ
را گویند منوچهری شست کلا است نظم کبک چون طالب علم است درین فتنت تنگی مسله خوانند
تا بگذر و از شب سر یکی لسته زیر کلو از غالیه تحت الحنکی ساخته با یکبار از لکا مو زنگی اول با
مضموم دو معنی دارد اول بمعنی دوم لک لقم است که بی ذکر یافت حکیم قطران گفته بیت
نارجون در حقه از بن نکینهای عقیق سیب چون بر مهره سیمین نشانهای لکالیم او گویند
بیت آن دو رو بکل چو روی عاشقان از خون دل با چو بر زدین در قمارخانه آب لکا
دوم زمین و بوم و ملک و ولایت را گویند و آنرا لکا نیز خوانند لکام با اول مضموم
دو معنی دارد اول کنگ و بی حیا را گویند حکیم سوزنی گفته بیت هر چند که کنگم و کلوکم
لکامیم تن داده و دل لبسته آن دو دل غلامیم دوم نام کوهیست که در محاذی شهر حماه
و شیزر و افامیه واقع است و شمال آن کشیده شده تا قصبه صهیون و شغر و کاس و
منتهی میشود و نیز دیک انطاکیه لکامه و لکانه با اول مفتوح دو معنی دارد اول روده گوسفند
با تلبند که آنرا بگوشت و جگر پر کرده بپزند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت جو فرنجز دزانی

الکنز

اکنون که انگ همزد و لبستان حرمی لکاته دوم آلت تناسل بود و آنرا الند و کروکان نیز گویند شمس
فخری راست بیت مه تا میل رای تو نباشد ملک نه فرج خواهد نه لکاته لکلک و لکلکه با هر دو
لام مفتوح و هر دو کاف زده سخنان یاوه و هرزه باشد مولوی معنوی فرماید بیت بس کن
این لکلکه بیهوده و گفتار تهی تا سخنها همه از جان مطهر گیرند و با هر دو لام مکسور چوبکی را گویند
که بر دول آسیا بعنوانی نصب کنند که چون آسیا بگردش در آید سر آن چوب بجنبد و بدو دول
حوزه و دانه از دول تبندی به آسیا در رود و هم مولوی معنوی راست نظم چون لکلکت
کلکت بر آسیای معنی طاحون زآب کرده نیز لکلک معین زآن لکلک ای برادر گندم ز دول بجهد
در آسیا در افتد معنی زبی مبین شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت زبان لکلکه هرگز نداد
داد کلام نشد محیط زمان نیز بر مکان سخن لک و پک با اول مفتوح ثبات زده و بای عجمی مفتوح این
لغت از توابعت و سه معنی دارد اول اسباب خانه باشد چون جامه پوشیدنی و رخت خواب
و فرش گستردنی و امثال آن که اندک و کهنه و فرسوده و ضایع بود امیر خسرو نظم نموده بیت
او ز رو لک و پک زبرای من مسکین با آنکه لکش داده ام از بهر قناعت دوم بی‌هنر را
گویند سیوم بمعنی تکاپوی آمده و با اول و سوم مضموم چیزی کنده و ناتراشیده را گویند
بوریهای جامی گفته بیت ای شور بخت مدبر معلول شوم پی دی ترش روی ناخوش
مکروه لک و پک لکن با اول و ثانی مفتوح چهار دارد اول تشت آفتابه باشد که دست
در میان آن بشویند استاد معزی راست بیت گر آب چشمه کوثر زجنت است ان زنان
نگاه شستن دستش چو کوثر است لکن حکیم ازرقی گفته بیت شاخ طوبی را غذا کرده فرو دوس اندرون

چون برون ریزند آب دست شوبت از لگن ٭ و گاه باشد که شمع و آنرا نیز در میان آن نهند تا
موم گداخته بر فرش ریخته نشود مولوی معنوی فرماید بیت همچو پروانهٔ مسکین که مقیم لگن است
تا نسوزد پر و بالش ز لگن می نرود ٭ دوم عود سوز را گویند و آنرا ابازی مجمر خوانند خواجه
سلمان ساوجی نظم نموده بیت چار پای سر بجمر چاو ناث کشان ٭ همیشه سینه پر آتش بود
بیان لگن ٭ سوم کرهٔ فانوس باشد مولوی معنوی فرموده نظم مست شد باد و ر
بوب آن زلف را از روی یار ٭ چون چراغ روشنی کز وی نور گیری لگن ٭ هم او گوید
بیت آورد بحر برون از زیر لگن شمعی ٭ کز خجلت نور آن بر چرخ نماند اختر ٭ تحت
چهارم شمعدان را گویند شیخ سعدی بقید نظم آورده بیت میل در سرمه دان چنان نهد
که بن شمع در سر لگنی ٭ و معرب آن لقن است لگین با اول مضموم و ثانی مکسور و بای
معروف نمد را گویند بور بهای جامی نظم نموده بیت همی تا بود نزد اهل خرد
ستور لاطا فزون بهان لگین ٭ بمان جاودان شادمان دوسکام ٭ خدایت حفیظ
نصیر و معین فصل میم مک با اول مفتوح مکیده و لعراز مکیدن بود حکیم سوزنی نظم
نموده بیت کشته زر بجوی تن از گیاه ٭ پاکتر از شیر و لب شیر مک ٭ شیر مک و پیر و
جوان از غمش ٭ ناله بخواسته اند از فلک ٭ و با اول مضموم زوبین را گویند بور بهای
جامی راست بیت با داخلیده دیده شوخت بزخم خار ٭ وانگاه سفته سینه شوی بنوک
مک مکاس و مکیس با اول مضموم در هر دو لغت و با ثانی مکسور و بای مجهول در لغت
ثانی دو معنی دارد اول مبالغه در معامله و نهایت طلبی کردن در کاری باشد و آنرا

استقصا گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت شراب ببندند و بی مکاس نوشیدن ٭ عذر
دفع و فریب و بهانه آوردن ٭ حکیم فردوسی فرماید بیت خوش آید ترا از گدا این سخن
که در بذل هستی تو بیشه و دیش حکیم سنائی گفته بیت هست امشب شب عقاب و مکس
عوض ماست ماهتاب ملیس ٭ دوم زری و چیزی باشد که به رسم دستوری از آینده و رونده
بگیرند و آنرا باژ نیز خوانند از اسرار نامه شیخ فرید عطار مرقوم شد نظم که گفت محمود آن
خدیو کامکار ٭ میخرید از بهر خود بنده هزار ٭ پس ایاز پاک دل را آن زمان ٭ در مکاس حمله بستد
رایگان ٭ و در بعضی از فرهنگها مرقوم است که تخفیف را نامند که باژ و دستوری از متر
دین میگرفته باشد و مکس باژ را گویند مکاکفن با اول مفتوح و کاف مفتوح بمعنی
رنج و آفت بود مکو و مکوک با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول دست افزاری
باشد مر جولاهگان را که ریسمان در میان آن نهاده جامه را بدان بافند میر والهی راست
بیت عقده بنیش که سر مکوست ٭ از پی کار کارگاه ریش مکوست ٭ مولوی معنوی فرماید
بیت مانند مکوک گشته اندر کف جولاه ٭ صد تار بریدی تو در تار دگر رفتی فصل نون
نکاب با اول مفتوح زاک باشد و آنرا زک و زمه نیز خوانند نکاب و نکاف با اول
مکسور مهمله بود و نکاف با اول مضموم در عربی اماس ناگوش شتر را گویند نکته با اول
مضموم ثانی زده دو معنی دارد اول نقطه باشد دوم نشانه را گویند که بزدن سر انگشت
یا سر چوب بر زمین پدید آید و در عربی بمعنی وجه و دلیل بود و نکات جمع انگشت شاعر گفته
بیت نکته پرکار عالم حیدر است ٭ نکته اظهار آدم حیدر است ٭ از نکته اول مراد معنی فارسی

مکوستم

وا ثانی مراد معنی عربیت نکوهش و نکوهیدن با اول مکسور و ثانی مضموم و واو مجهول سرزنش
کردن و ملامت نمودن باشد حکیم فردوسی فرماید بیت ز چیزی که گردد نکوهیده شاه
نکوهش بود نیز بر تاج و گاه حکیم اسدی راست بیت گر از خواسته نام جوبی ز لاف
بده بی نکوهش بخوبی گزاف فصل واو و کاف وک بمعنی یک بود که مرقوم شد و صوب آن وقت
وکوک با هر دو واو مفتوح بر دو کاف زده آواز سگ بود فصل ها هکجه و هکک با اول
مضموم ثانی زده و جیم عجمی مفتوح و اخفای ها در لغت اول و با اول مضموم و ثانی بمفتوح
در لغت ثانی فواق باشد و آنرا بهندی هچکی گویند بوسعی طبیب بیت نظم از امتلی انگیخته
کرد بارش باید که کنی منغض در گوارش اگر اکه بود هکجه استفراغی بگذر ز علاج او مجوز ارزش
امیر خسرو فرماید بیت ز آب سان لبنه ز دشمنه فرود نشان چون ز امتلای چون دل او از
هکک بود خواجه عمیدی لویکی گفته بیت مرگ فراز چون رسد بر تن این شکسته دل از فضل تمامی
از زمان چون نفسم هکک دهد هکری با اول مضموم ثانی زده کنتی را گویند که بآب باران شود و
از الجنس نیز خوانند هکوی با اول مفتوح ثانی زده و واو مکسور کشته و بر نشان را گویند
هکهک با هر دو های مضموم بر دو کاف زده آواز گریه بود که در گلو افتد و آنرا غونک
نیز گویند امیر خسرو فرماید بیت صوفی فراهم زمی هکهک گریه گشاد گریه خونین
او در سجده جای او ببین فصل ها با یا و معنی دارد اول نیز زبونی باشد که بر هر چیز
از جانور چرنده و پرنده و غیره کامدان بندانند و خیال آن نزدند اثیر الدین اخسیکتی فرماید بیت
از همه رشته امید مرا ای دریغا کاش هی باز نماند تا زده بر هدف سینه ما چرخ را هیچ یک انداز

دوم

دوم از کوه و اکند و کنار رود و خانه جای را گویند که از بالا تا پائین برابر باشد و آدمی
و اسب و غیره بالا نتوانند رفت و پائین نتوانند آمد یکتا با اول مفتوح جامه باشد یک
یکه آنرا یکتائی نیز خوانند حکیم ازرقی فرماید بیت نبید نوش کن از دست سرو یکتا پوش
نیوش بانگ سماع از نوای سرو ستاه یکدانه دو معنی دارد اول نوعی از تار بود و آن
چنان بود که پنج یا هفت رشته را بگیرند و در هر رشته پنج یا هفت مروارید بکشند بعد از آن
همه رشتها را جمع ساخته از یکدانه لعل یا جوهر دیگر بگذرانند و باز آن رشتها را متفرق
ساخته بعنوانی که مذکور شد در هر کدام چند مروارید کشند و دیگر باره جمع ساخته
از جوهری بگذرانند بهمین ترتیب تا رشته تمام شود حکیم خاقانی در مرثیه گوید بیت
مهره از بازو و همچین ز جبین باز کنید پاره از ساعد و یکدانه ز بر بگشائید هم او گوید
بیت هر دو تن دان از آن دو گوهر یکدانه رکردن دو بکر دوم گوهری را گویند که بی
مثل و قرین باشد خواجه حافظ راست بیت گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره باران
ما گوهر یکدانه شد یکدرش با اول مفتوح ثانی زده و دال مکسور بشین منقوطه زده در
سه معنی با اکدش که در فصل الف از همین باب مرقوم شد مترادف است ابن یمین نظم کرده
بیت چند افضلی که نرگس بی می از تاثر آن میکند مستی و مخموری چو چشم یکدشان یکدک
با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح بکاف زده آب شیر گرم بود یکران با اول مفتوح ثانی
زده اسب خوب و سراهد را گویند فرزدقی گفته بیت اگر از لشکر فتح بخیز دگرد در هیجا
و اگر از سم یکران بیفتد نعل در میدان کشند در چشم چون سرمه هلال گردان لشکر

بانده

اسمعیل

کند در گوش چون حلقه سعادت نعل آن بکران * کمال اسماعیل گوید بیت نشسته آب ز رشک لطافت
در خاک * چنانکه باد بر آتش ز نعل آن بکران یک زخم لقب سام بن نریمانست چون اژدهائی
را بیک زخم کشته بود باین لقب ملقب گشت حکیم فردوسی نظم نموده بیت بشد سام یک زخم
و بنشست زال * می و مجلس آراست بنواخت بال * هم او گوید بیت من آن گرز یک زخم
برداشتم * سپه را همانجای بگذاشتم یکبان و یکبون دو معنی دارد اول همیشه
و پیوسته را گویند حکیم سوزنی نظم نموده بیت فرق سرت سبز باد همچو سر سرو
تا که سر سرو سبز باشد یکبان * دوم بمعنی برابر آمده شمس فخری گفته بیت بلفظ یکبون گن
بوسه تا بود یکبان * همواره تا که نماید عجب از مابون بمعنی لفظ که کمتر زهیز و مابون ست
ز دست برد فنا باد بار دمن یکبون باب کاف عجمی فصل الف اگر با اول و ثانی
مفتوح برا زده عود را گویند اگرا با اول مضموم ثانی زده آهنی باشد که از آن دبیر بند بور
بپای جای راست بیت کنج کلبه فراق تو تیر غم خورده‌ام تا جسته بهم از طوی و هالت
اگرا اگریون با اول مفتوح ثانی زده و رای مکسور و یای مجهول نام علتیست که سبب آن
دو چیز بود یکی خلط بد اندرین دوم قوت طبیعت و خلط بد نیز دو گونه بود یکی خلطی بود
تیز و رقیق یا خلطی بود غلیظ و سودائی که با خون آمیخته و قوه طبیعیه اخلاط بد را از
اندامهای شریفه باندام میدارند و بظاهر پوست دفع میکند و آنرا درفن و بریون و داو
نیز خوانند و تازی حو یا گویند اگنش با اول مفتوح ثانی زده و نون مکسور و شین منقوط
زده بمعنی برابر و دیوار باشد فصل با یکبو نوعی از سلاح باشد که در روز جنگ پوشند

یکماز

یکماز با اول مکسور ثانی زده شراب باشد و بمعنی شراب خوردن و پیاله نیز بنظر آمده
حکیم سوزنی گفته بیت از دولت تو شنیدن نو تا بوسه نیایم * با نوش لبت تلخی یکماز نیابیم
امیر معزی راست نظم لبیک زنند چنانکه آواز دهی تکبیر کنند چون بزم را ساز دهی * آنرا که
بدست خویش یکماز دهی * اقبال گذشته را بدو باز دهی * حکیم فردوسی بمعنی شراب
خوردن نظم نموده بیت بیکماز بنشست بگروز شاه * همیدون بزرگان ایران سپاه *
حکیم فردوسی بمعنی پیاله فرموده بیت تو با این سواران بیارای جند * بیارای دل را به
به یکمان چند * و یکماز کردن بمعنی مجلس شراب داشتن باشد * حکیم فردوسی گفته بیت
یکی بزم سام انکی ساز کرد * سر روز اندران بزم یکماز کرد * یکنگ با اول و ثالث مفتوح
پیر دو کاف عجمی زده حیوان دم بریده یکنی شرابی باشد که از برنج و جو و ارزن و امثال
آن سازند مولوی معنوی فرماید بیت بخور بی رطل یکی کوزه می کوزه تو شکند روزه
نه زانکه روست و نیز شیره وان بکنی نان نخسم فصل پای عجمی پگاه دیگه صبح زود را گویند این
بهمن نظم نموده بیت از چرخ روشنائی رشد خورشید را بر اختران * خاک درگاه از پی بوسه
بنده وارش هر پگاه * هم او گوید بیت انکه چو صبح از پگه خیزی * در دل از مهر حق
چراغ افروخت فصل تا تنگ با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد اول بمعنی بن و
پایین آمده چون تنگ حوض و تنگ درخت امیر خسرو در صفت نالائی گفته بیت
در تنگ آبش ز سفالینه حرز گور تواند بدل شب سمر * دوم بمعنی دو باشد که مشتق
است از دویدن چنانچه گویند تک و دو مولانا جامی راست بیت پگاه چاه اگرچه تیز تک بود

بوقت کامرانی سست رگ بود سیوم بوم و زمین را گویند مجیر جاجرمی گوید بیت مفرش نیلگون زنگ
سیه برآن سیمابی کلاه نگ ز رفوطه بنه هنگام سودا ریخته چهارم فریاد بلند کردن و جار
زدن باشد پنجم جزما بود این معنی از کتاب زند نوشته شد تکاب و تکاو با اول مفتوح
پنج معنی دارد اول زمین نشیبی را گویند که آب باران بران بد و دو جا بجا ماند و بر علف
و سبزه باشد امیرخسرو فرماید نظم تکابی بد بر آب و سبزه در روی بلند مهاش بر آن
بالای در و لشن چون فراوان آب دکه بود مغل را درمیانش ره که بود دوم جنگ
و خصومت باشد ابوالفرج رونی راست بیت شهرا با تکاب او با یاب نمرا با کتاب
او جوشن سیوم نام ولایتیست از ولایت گنجه حکیم سنائی گفته بیت داشت رای بر دو ستای
تکاو مهتی نام دختری و سه کاو چهارم پرده ئیست از موسیقی که آنرا پرده تکاو گویند منوچهری
منظوم ساخته بیت وقت سحر که بچکاو خوش بزند در تکاو ساعتکی گنج کاو ساعتکی گنج باد
پنجم پیاله بود که در ته آن سوراخی باشد و لوله بران نصب کرده باشند و آنرا بر دهن شیشه
نهاده گلاب و شراب و امثال آن بریزند حکیم سوزنی گوید بیت فرسوی سرد و ره کوش خم
پهلو کاسه پشت کدو کردن تکاو و کلو چو اید باوی سبو و دوره دخم چو شد کاسه رود باوی
و تکاو کدو تکاز بمعنی دویدن و تاختن و جستن و جوی کردن باشد تکل با اول مفتوح و
ثانی عوج جنگی را گویند حکیم خاقانی نظم نموده بیت با مرغ پلنگ سار کرد روباه طبعکت
این خوک کرد نگ تکل و منه گو هرک و با اول مکسور و ثانی مفتوح پارچه بود که بر جامه پاره
بدوزند و آنرا پینه نیز خوانند و تازی گویند رقعه مولوی معنوی فرماید بیت را

جو

جو ریسمان شده ام زانکه سوزن عبرت هی زنند بقبای دلم هزار تکل هم او گوید بیت
فرعون نه فرعونی آمنت بجان گفته یرغو زه جان و بده زا جان تکل دگر تکم با اول مضموم
تیری بود معروف که آنرا عامه تکه گویند فصل جیم تازی جکاره با اول مضموم راههای مختلف باشد
و آنرا جدکاره نیز گویند مولوی معنوی گوید نظم خلقی ز جدای عبرت بر راه فتاده چون عصاره
هر چند شدست خون جگر شان جستند درین ره جکاره جگر با اول مکسور و ثانی مفتوح معنی
دارد اول معروف دوم غم و غصه باشد شیخ فریدالدین عطار گفته بیت کرد سانی ذره
شادی بجانم بی جگر هم روا باشد که بر دل بی تو چندین غم رواست شیخ نظامی نظم نموده بیت
بردار ز راه عشق این رسم جگر دادن ورنه همه طلعت ما در خون جگر گیرم سیوم بمعنی انتظار
آمده حکیم خاقانی راست بیت مکن بیچ نفقر در کشتن من که کار عزیزان جگر بر نتابد رضی
الدین نیشابوری گوید بیت جگر چه میدهی آنرا که بر توان چیدن ز خاک رهگذرش پاره پاره
جگرش جگرنه نوعی از کلنگ باشد کاره کلنگهای دیگر کو جگر می‌شود و بر گردنش پرهای سیاه باشد
و آنرا سپاهیان و جوانان خوب منظر بر سر نهند فصل جیم عجمی چکال با اول مفتوح چراگاه
و کثیف باشد رضی الدین نیشابوری راست بیت بس طبعش گران هوای سبک پیش حلمش
سبک زمین چکال چکامه با اول مفتوح قصیده را گویند و آنرا چامه نیز خوانند لبیبی گفته بیت
هم موج و هم خام و هم سست معانی از چکامه تا بسا وند چکانی با اول مفتوح و ثانی مشدد
نام نوعی از خربزه باشد چکاک و چکوک با اول و ثانی هر دو مضموم گنجشک را گویند و آنرا چغک
و چغوک نیز نامند شمس فخری راست بیت اگر کند طیران در هوای دولت او ز چنگ شاهین باز آورد شکار چکک

چکل با اول مکسور نام شهریست از ترکستان که مردم آنجا بغایت خوش صورت باشند و در تیر اندازی
بی مثل و عدیل باشند حکیم اسدی گفته بیت ز ترک چکل خواست چینی کمان ٭ بجم گفت کای باره ور مهربان
چکندر با اول و ثالث مضموم چغندر باشد حکیم سوزنی در صفت ابر خود گوید بیت گر ز تیغی که
چکندر نمای شدنش او ٭ ز کون کنده بود کنده چکندر را و فصل دال دگرگون سرنگون و در وی
مانده پس کرده و باژگونه را خوانند امیر خسرو فرماید بیت کافر تاتار بدون از هزاره کرد و کرگز
را بشتر سوار دکل با اول و ثانی مفتوح دغل را خوانند امیر خسرو گوید بیت مشت دکلان و دکله
پوشان ٭ قرپو قرپوزنان و جوشان فصل را رکو و رکوک با اول و ثانی مضموم و واو مجهول لته و
جامه کهنه را گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت ای شاه سرفراز که در جنب رایتت ٭ بر چرخ هشت
اطلس ازرق رکوست آن ٭ میر مغیث محوی گفته بیت از جامه اطلس رکو مانده و بس ٭ و زباده
صافی سبو مانده و بس ٭ صابون تا چند چند شوی چه شود ٭ این کهنه رکو کز و رفو مانده و بس ٭
فصل رای منقوط زکال با اول مضموم انگشت باشد و آنرا زغال نیز گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
بر صفحات بود روی از گشت چرخ ٭ کشته روی بر صفحات چون زکال ٭ حکیم ازرقی راست
بیت همیشه تا نشود لعل عود و مرجان سنگ همیشه تا نشود عود سنگ و سنگ زکال ٭ زکا
لاب و زکاله با اول مضموم سیاهی باشد که بدان کتابت کنند و آنرا زکاب نیز گویند و تازی
حبر و مداد نامند حکیم خاقانی گفته بیت آن زکالاب دو سعدی که عوض دفع نکرد ٭ هم بدان برزن
محو ته خرابات و عبد امیر خسرو فرماید بیت زکاله بهر رقم در روی سیاهی است ٭ بکاغذ خفته و بیدار زنوی
فصل سین سکال با اول مکسور معنی دار و اول دشمنی و خصومت باشد حکیم سنائی فرماید

بیت

بیت با منای هم عتاب مساز ٭ تا خدا با تبان سکال مکن ٭ مولوی معنوی نظم نموده بیت خاش اگر سکالد جور شد
غم نظر دو خورشید را چه نقصان گر سایه شد مبکش ٭ و غم اندیشه بود امیر خسرو از زبان معشوق
گوید بیت در عشق ما کسی نرسید و انکه می رسید ٭ از کاهلی غرهٔ افت سکال ماست ٭ رفیع الدین نیشاپوری
راست بیت چون بخشش تو آمد کان از برای جیبت ٭ کر جیبت کاین سکال همی دار دم عذاب ٭ سوم
سخن را گویند و بد سکال بمعنی بدگو آمده شیخ سعدی فرموده بیت تو نیکو روش باش تا بد سکال
به بد گفتن تو نیابد مجال ٭ سکالش و سکالیدن مصدر سکال است با اول مفتوح سرگین سگ را گویند و ب
صاب در نکوهش زنگی زشتی گوید بیت بر داشتم نقاب و نگه کردم اندر رو ٭ مانده بود راست
به بد بو سکاله سکاوند با اول مفتوح نام کوهیست که نزدیک بسیستان واقع است و آنرا اسکاوند
نیز خوانند و منسوب آن سجاوندی است حکیم اسدی نظم نموده بیت نشیمن گرفت از سکاوند کوه ٭
همی داردار رنج گیتی ستوه ٭ مسعود سعد سلمان راست بیت در تو آن قدر نیست اگر خواهی
فارسی را کنی سکاوندی ٭ سک دندان دندان نیش باشد و آنرا نیشک نیز خوانند و بتازی ناب
گویند سکر و سکرنه با اول و ثانی مضموم بمعنی چکاشه است که عرفوم گشت و آنرا سفر و سفرنه نیز
گویند حکیم سوزنی نظم نموده بیت زنخ چو نبت سکرنه قول چون دم سگ ٭ چو شیر کنده دهان
سهمناک چون کفتار ٭ سکز با اول مکسور ثانی زده و زای منقوط نام کوهیست بس شامخ و بلند
از ولایت زابلستان که مابین کیج و مکران واقع است و دریای سند از پهلوی آن
میگذرد و گویند تولد رستم در آنجا واقع شد لهذا رستم را سکزی گویند حکیم ازرقی راست
نظم فرو شدند و پس تا بر کشتی ٭ ز جنگ سکزیان دیو منظر ٭ توان بردن هنوز از جای جنگ

در بیدزنهره سکزی بزنز حکیم فردوسی فرماید بیت بدو گفت کای نره شیر ژیان سپاهی بجنگ آمد از
سکزیان ، سکزن با اول مفتوح و ثانی زده و زای منقوط مفتوح و نون زده نوعی از تیر باشد
که بکمان آن بغایت تیز و باریک بود حکیم خاقانی گفته بیت پس دوخته سکزنت چو سوزن
در زهره حکیم بیژن از آشوب شرف نظم نموده بیت ناوک انداز منم سکزن لیک خصمش چون سکت
هر چه من بر وی زنم در حالی سکزن میشود ، سکبستان نام میوه ایست که بمقدار آلو شود که در
درون آن ستبره لزج بی مزه باشد و آنرا در دواها بکار برند و سپستان نیز گویند و
بهندی لسوره نامند ، سگگ با اول و ثانی مفتوح بکاف زده گیاهیست که در جامه او یزد
و آنرا بهندی چنجره گویند ، سکلاب و سکلابی و سکلاو و سکلاوی حیوانی باشد شبیه بسگ که در میان
دریاها بهم رسد و آنرا بید سگ نیز گویند مختاری گفته بیت گویند چو سکلاب با موی بخسپد بغل
و خفت بیارند بیکنده بوربای جای راست بیت گر چو سکلابی بدریا در شود نوشنش کند خواهم
چون فنک ، سنگور میوه گکی باشد بمقدار فلفلی که سرخ و سیاه رنگ نیز بود و بوته آن یک گز بلند
شود و برگ آن شبیه برگ توت است لیکن کوچکتر از برگ توت بود و آنرا بتازی عنب الثعلب گویند
و بهندی مکوی و مکوئی خوانند

فصل شین منقوطه

شکا و شکاه با اول مفتوح تیردان باشد
و آنرا ترکش و کیش و شغا و شغاه نیز نامند و بتازی جعبه خوانند حکیم سوزنی نظم نموده بیت
همچون کمان کند سر کلک وی از شکوه تیر عدوی ملک شاه در شکاه ، شکاد با اول مفتوح نام
برادر رستم است و او را شغاد نیز گویند ، شکار با اول مفتوح شغال را نامند و با اول مضموم
انگشت را گویند و آنرا شغال و شکال نیز خوانند حکیم انوری فرماید بیت بدار دنا چون برفت قلم

شکار

شکار او بچهنم همی خورد چو ظلیم ، و با اول مکسور بمعنی خوردن آمده مولوی معنوی راست بیت
فخر مصر بد چو یوسف به تعبیر کشند چون می کوش و فا جمله میئ شکار بید ، شکل با اول مفتوح
شغال باشد و آنرا توره نیز گویند امیر خسرو فرماید بیت هست این شکار نامه شه کو بهیچ گاه
از مغز شیر شرزه نهد طعمه شکال ، و با اول مضموم و معنی دارد اول انگشت باشد و آنرا شکار
و شغال نیز گویند حکیم ازرقی نظم نموده بیت گر بود از شمالکو هر الماس جمله کردد از سهم شمالش
یا موت شکال ، دوم بمعنی فشخار آمده و با اول مکسور سوراخهای عمیق باشد که در زمین بسبب
سیلاب بهم رسد حکیم انوری راست بیت چگونه باز دهد جواهر تو دست جبال چگونه دارد کوی
با نوبای جدال ، کو شیر رایت هنرت چو چشم بگشاید فرو شوند هژبران بگوشهای شکال ، شکالم
با اول و لام مفتوح و یای مختفی بمعنی بهم و تمام آمده حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت گر بود زد خوش
نسیم شاخک بادام بهم شارت کند در رشت و شکاله ، شکالیو با اول مضموم نان و گوشت و جز
آنرا گویند که بر روی آتش انداخته بپزند ، شگرد با اول مکسور و ثانی مفتوح سه معنی دارد اول
بمعنی خوردن باشد و آنرا شکار نیز گویند حکیم فردوسی فرماید بیت جهانا ندانم چه بدگوهری
که پرورده خویش می بشکری ، دوم شکار بود حکیم سنائی در صفت شهری از روم گفته
بیت اندر آن مرغ خانگی نبرد زانکه بازان هوا همی شکرد ، حکیم انوری نظم آورده بیت
چو باز او شکرد صید آن چه کبک و چه کرک چو اسب او گذرد راه آن چه بحر و چه بر ، سوم شکستن را
خوانند اثیر الدین اخسیکتی راست بیت در هند و شکسته بند قضا هر کرا دست کین تو بشکرد
حکیم سعدی گوید بیت رمد شیر از و هر کجا بگذرد بیک زخم مریل را بشکرد ، شکرف با اول مکسور

وثانی مفتوح بارنده بزرگ و نیکو و محتشم و قوی و ستبر و زیبا و باشکوه را گویند شیخ نظامی فرماید

نظم دهر نکوهی مکن ای نیکمرد ٭ دهر بجای من و تو بد نکرد ٭ جهد بسی کرد و شگرفی بسی تا کند

ازما بتکلف کسی ٭ چون من و تو هیچ کسان دهیم ٭ بیهوده برد هر چه بهمت نهیم فصل شین شگون و شگوک

بااول وثانی مضموم فال نیک باشد واین را مروا نیز گویند مولوی معنوی فرماید بیت در میان

جان ودل پیدا شود صورت نونوا زان عشق کهن ٭ ماه و زهره و خیزد بین از حس شان

مشتری از روی شان گیرد شگون ٭ استاد نظم نموده بیت صباح شنبه اگر جام لاله گون باشد

تمام هفته بعیش وطرب شگون باشد فصل فا فگار و فگال بااول مکسور عضوی زخم یافته

وریش شده را گویند واین را افگار نیز خوانند حکیم انوری نظم نموده بیت از تبسم لب شیرین

همی شد خسته ٭ وز اشارت رخ نیکوش همی گشت فگار ٭ حکیم فردوسی راست بیت همی هر زمان مخروشید

زال ٭ که از زاریش دل همی شد فگال فگانه بااول مکسور بچه را گویند که نارسیده از شکم افتد

واین را افگانه وافگانه نیز خوانند استاد عنصری فرماید بیت به دولت تو قضا با فلک منادی

کرد ٭ عدوی زاده بمرد و فگانه گشت جنین ٭ شمس فخری راست بیت عجب که دشمن ملک تو در ارحام

نگرد و خبث ماند فگانه فصل لام لکور بااول مفتوح وثالث مضموم دوا و موقوف جمعی از

صحرا نشینانند که در نواحی هرات می باشند ملا میرعلی کاتب بقید نظم آورده نظم خواجه محمود

شهابی بمن از روی کرم ٭ شتر خربزهٔ بی مزه لطف نمود ٭ منع دهقان از آن بین که مرا

خربزه را ٭ ساخت بر پنبه خود رنگ و پراز پشم لبود ٭ وه چه گفتم سر برگاه لکور را ماند کج کلوچ و

سبک وسوخته و کرد آلود ٭ کرد باری طلب خربزه و نار بخشش ٭ گفتمش آه همه خربزه های بی مزه بود

فصل

فصل میم مکس کسیر عنکبوت را گویند مکل بااول وثانی مفتوح و ریغ باشد و بالثانی مکسور زلو را گویند

شاعر گفته بیت دشمن پادشاه عادل دل ٭ باد دایم به تیغ غم بسمل ٭ در مجاری حلق او گشته ٭ آب خون

خوارد و جان پستان چو مکل فصل نون نگار بااول مکسور سه معنی دارد اول بت را گویند

واین لغت بااین معنی مترادف فغ است و همچنانکه بت و فغ بر خوبرویان اطلاق میکنند

نگار هم بر خوبرویان اطلاق می یابد چنانکه بتخانه را فغستان خوانند نگارستان نیز

نامند حکیم انوری در صفت بهار گفته بیت کجاست مجنون تا عرض داده دریابد ٭

نگارخانهٔ حسن و جمال لیلی را ٭ حکیم سوزنی نظم نموده بیت دلم نگار پرستی گرفت بر رخ

دوست ٭ بود سزای پرستش نگار آذر ٭ دوم مترادف نقش باشد حکیم انوری در فلکیات

فرموده بیت بران وجود سبک روح دری که بکلک ٭ معنی اندر ورق روح همی کرد نگار ٭

حکیم خاقانی فرماید بیت صور نگار حد نیم ولی هر آن صورت ٭ که جان در و نتوانم نهاد و نگارم

سیوم نقش حنا است که از حنا برجا باندام دست و پا ترتیب میدهند و در اعیاد

وجشنهای کلان زنان بر دست و پای نهند و با بهک و نوشادر بر وش موز سیاه

میکنند واین معنی نزدیک بمعنی نقش است شیخ نظامی راست نظم زهر عروسان نادیده شوی ٭

نخانه برون تا خندی بکوی ٭ رخ آراسته و دستها در نگار ٭ بشادی دویدند از هر کنار

کمال اسمعیل گوید بیت برکفا بود نگار و بنای تو خود بکف ٭ بس خیره خیره نام تو نتوان نگار کرد

ونگاشتن مصدر آنست نگریدن و نگریستن و نگرستن بااول مکسور بمعنی دیدن است

ضیاء الدین فارسی گفته بیت منکر در بتان که از کار ٭ نگریستن کرستن از دو بار نگرده بااول

نگرستن م

مکسور وثانی ومفتوح بزای عجمی زده ودال مفتوح واخفا بها کوزه ومشربه بود ودر بعضی از
فرهنگها بکاف تازی مرقومست نکنده با اول مکسور وثانی مفتوح نون زده ودو معنی دارد
اول اجیده بود که جامه سوزنی را کنند دوم دفینه را گویند ونکندن مصدر آنست نکیسا با اول
وثانی مکسور نام چنگی خسرو پرویز است که نظیر وقرین باربد بوده شیخ نظامی فرماید
نظم نکیسا نام مردی بود چنگی ندیم خاص میری سخت سنگی ز خوشگوتری در لحن آواز
ندید این چنگ پشت ارغنون ساز خواجه سلمان ساوجی گفته بیت از پی خسرو گل بلبل
شیرین گفتار نغمه باربد وصوت نکیسا آورد فصل واو نکال با اول مکسور زغال بود
فصل ها نکها با اول مفتوح وثانی مکسور بمعنی هرگز است حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
مردمی ورزد همی هرگز آزاد را آزاده محجوبی مردم آزادهان کز وا زاده دراز از جنس هم او گوید
بیت مردم اگر ناب مرده زنده بماندی خلق عزوی بکرزه بر لب جیحون فصل یا یگانه با اول
مفتوح دو معنی دارد اول بی مثل ومانند بی همتا بود دوم بمعنی موافق آمده یگانه گوی
موحد را گویند امیر خسرو فرماید بیت یگانه کسی باشد که او ترک کس گیرد نه آن بیچاره ناکس
که از کیش وکیش گویند باب لام فصل الف ال با اول مضموم بمعنی جزا باشد وبا اول مکسور
شهر وولایت را گویند الاساندا نام ذو القرنین باشد واسکندر معرب آنست الاو با اول
مفتوح آتش باشد وآنرا الاو نیز خوانند الپا با اول مضموم ثانی زده فلکه دوک را
گویند حکیم سوزنی راست بیت رویت چو یکی کاسه اگر آشده زارنگ وزکاج قفا گشته
برنگ شش الپا الپاد با اول مکسور ثانی زده حلاج را گویند حکیم سوزنی گفته بیت

بدی

بدی شته را الپادی در کون کنمت بهجا گفتن از این مجلس بیرون کنمت البرز با اول مفتوح ثانی
زده ودو معنی دارد اول نام کوهیست مشهور شیخ نظامی راست بیت همین گفت رستم فرامرز را
که مشکن دل ولشکر البرز را دوم نام پهلوانی باشد البج با اول مفتوح ثانی زده وجیم خداوند
غرور وتکبر بود الپخت با اول مفتوح ثانی زده وجیم عجمی یکجا زده بمعنی طمع وامید آمده شمس فخری
راست بیت یگانه شیخ ابو اسحق شاهی که انس وجان بدو دارند الپخت الچپک نام پادشاهزاده
الرد با اول مفتوح وثانی مضموم برا زده جوالی را گویند که از ریسمان مانند دام بافند و
عنابان وسبزی فروشان آنرا پر از شلغم وچغندر وترب وزردک واسفناج ودیگر
سبزیها کرده بر پشت گاو وخر بار کنند واز باغ وده بشهر برند همام تبریزی راست
بیت ببار پر بکلم از زردک وچغندر بخانه که جای شلغم وزردک بود همیشه الرد الوزه با اول و
ثانی مفتوح بغین زده ودال مفتوح والمختفی بمعنی انجیر آمده الغنجار با اول مفتوح ثانی
زده وغین مضموم نون زده وجیم بالف کشیده ورا دو معنی دارد اول خشم واعراض
را گویند که خوبرویان ومحبوبان از روی ناز وعشوه کنند مختاری گفته بیت چو سیر گشتی
بدار کشتی ای نادان ترش بود پس مخادلانگ الغنجار دوم نام میوه ایست شبیه بزردالو
که رنگش سبز وبنفش وزرد ودیگر الوان شود وطعم آن میخوش باشد وآنرا کرده
الو والو کرده وخلوکرده نیز نامند الغاختن والغختن والغوزن والغنجیدن والغیدن با اول
مفتوح ثانی زده هر پنج لغت بمعنی اندوختن وجمع کردن باشد امیر خسرو راست
بیت الکه مرادش درهم الغختن است پیشه او سوختن وساختن است مختاری گفته بیت

نظم نسخه

باسایش خلق بخشنده جودی ور الغفدن نام خواهنده آذری حکیم سنایی فرماید بیت بافناث
کش ارکشی غم و رنج ور نه بگذر ز عقل و عشق الغنج حکیم ناصر خسرو فرماید بیت صورت علمی را خود
بابید الغنج بدان بجد در ثواب زدا فزیدست الغنج در کس نافزید الغنجه الغنبه با اول مفتوح ثانی زده
فای مکسور الت مرد را گویند حکیم سوزنی گفته بیت حکیم نوزده را علتی پدید آمد که راحت از سر الغنجه کلان بجنبد
هم او گوید بیت چو از و در گذری نوبت بهزاد آید آنکه با سرت او الغنجه ناکاو آید الکوس
با اول مفتوح ثانی زده و کاف مضموم و واو مجهول نام یکی از پهلوانان توران است که بدست رستم کشته
شد حکیم فردوسی فرماید بیت به پرسید الکوس جنگی کجاست که چندین همی جنگ شیران بخواست
الم با اول مفتوح و ثانی مضموم بمیم زده مار زن را گویند و آن نوعی از کاورس باشد الموت
با اول و ثانی مفتوح و میم مضموم و واو معروف نام قلعه ایست مشهور که مابین قزوین و گیلان
واقعست آورده اند که آن قلعه را بسبب ارتفاع الاموت نام نهادند چه اله عقاب را گویند و اموت
آشیانه بود چون عقاب در جاهای بلند آشیانه میکند آن قلعه را باین نام خواندند و بمرور
ایام و تغیر السنه الموت شد و در زمان سلطان ملکشاه آن قلعه را حسن صباح گرفت
و مدتهای مدید در تصرف ملاحده بود و شرح آن در تواریخ مسطور است عبد القادر نائنی
راست بیت کراست قدرت آن کاین حصار گیرد از او بجای خویش بدارد چو قلعه الموت
الکه با اول و ثانی مفتوح بنون زده شعله آتش را گویند و آنرا الکجه نیز خوانند الی با اول مفتوح
ثانی زده و نون مکسور و یای معروف چوب بازوی در باشد الوا با اول مفتوح ثانی زده
نام نیزه دار رستم بود حکیم فردوسی فرماید بیت یکی کابلی بود الوا بنام

سک تیغ کین

سک تیغ کین بر کشید از نیام که با نیزه در رستم او داشتی پس پشت او بیخ نگذاشتی و با اول
مضموم ستاره باشد و آنرا بتازی کوکب گویند مسعود سعد سلمان در صفت عماری نظم
نظم بیت ز بس جامه چون بوستان پر از الوان ز بس جواهر چون آسمان پر از الوا و با
اول مکسور نام رستنی است نباتی تلخ که در دواها بکار برند و آن مسهل بود آنچه در سقوطره شود
صبر باشد و آنرا الیجه نیز گویند و بتازی صبر و بهندی ایلوا خوانند حکیم سنایی راست بیت
چون ز دست دوست خوردی بایدت در خوان جان لقمه حلوا و الوا هر دو یکسان
داشتن شمس فخری الدین شرفشاه گفته بیت ز کین و مهر او گردون نماید رنج و راحت را
ز قهر و لطف او دوران دهد الوا و حلوا را اله با اول و ثانی مفتوح و اخفای ها مقل ازرق
باشد استاد فلکی شروانی گفته بیت هست طراز یاسمین لاله لولو قرین کرده بس
چو انگبین تعبیه در شکر اله و با اول مفتوح و ثانی مضموم مشدد و اظهار ها عقاب را گویند
البز و با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی البرزاست که در فصل الف از باب الف
مرقوم گشت فصل با بل با اول مضموم ثانی زده بمعنی بسیار آمده چنانچه بلبوس و بلکام
بمعنی بسیار بوس و بسیار کام بود و با اول مکسور بمعنی بگذار باشد و آن مخفف بهل است شرف
شفروه گفته بیت هر سنجم ار کسی بعز من غنیم کند بل تا کند بزعم زبان جامه شوی من او هم
گوید بیت مرا گوی بگو حال دل خویش دلت خون شود بل تا نگویم بلاج با اول مفتوح
نوع را گویند و آن گیاهیست که از آن بوریا بافند بلادر و بلادور با اول مفتوح و دال مضموم
دو معنی دارد اول نام بادر خیست که در دوا بکار آید و آنرا بیونانی انقردیا و بهندی بهلاوه

پیرایه

نیز گویند واین دار و مدبلا دهند شود دوم زرینه و پرایه باشد که زنان بپوشند ودر بعضی
از فرهنگها مرقومست که نام پیرایه ایست که زنان بر سر بربندند بلاده با اول وچهارم مفتوح
فاسق و بدکار باشد شمس فخری گفته بیت جهان شد ایمن از عدلش که برخاست ز گیتی فتنه در
ذو بلاده بلاد و بلال با اول مفتوح آوره باشد وآن پیچ خاریست که آنرا اشتنان خوانند
بلاژ و بلاش با اول مکسور در مهرد ولغتاو بزای عجمی در لغت اول و بشین منقوطه در لغت ثانی
بمعنی بی سبب وبی جهت وبی غرض بود و بوربهای جای نظم نموده بیت بود تا بد بلاژ شد فاسق
امردی دید شد براز عاشق بلاشجرد فربه ایست بر چهار فرسنگی مرو که آنرا ملک بلاش
بن فیروز بنا کرد که یکی از ملوک فرس بود بلایه با اول مفتوح بد و نابکار گویند عموماً
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت کارهای چپ و بلایه مکن که بدست چپ دهند کتاب
خواجه عمید لوبکی راست بیت دامن وقت پاک به زین فرق بلایه فن بخشش که این نذر بد در
سقرت که ما سلاک و زن فاحشه را خوانند خصوصاً شمس فخری راست بیت گر فلک نقض علم
تا دچه شد از بلایه چه زاده فخر خشوک در کربلا نظم نموده بیت بار بیداین بلید بدکنش را
بلایه کنده بهر بدمنش با هم او گفته بیت هزاران جفت باز و بین یابی چو اول زان بلایه بزنا..
بلبکه با اول مفتوح ثانی زده سکه را گویند بلبلی با اول مضموم سه معنی دارد اول مانند یکبار هم
بمعنی پیاله وهم بمعنی شراب آمده این هر دو معنی را حکیم فردوسی درین دو بیت بترتیب نظم
نموده بیت نوای مکسار ازنی زابلی به بجای ناپسر یکی بلبلی هم او گوید بیت یکی بلبلی سرخ
در جام زرد تهمتن بروی زواره بخورد دوم نوعی از چرم باشد وآنرا لبس نانک ولطیفه سازند

وبالوان

وبالوان غیر مکرر رنگ کنند سوم جنبی از زر والو بود بلبن با اول مفتوح ثانی زده و
بای مفتوح حزفه باشد وآنرا پرهین نیز گویند و بعربی فرفخ و بقلة الحمقا خوانند بلتس
با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مکسور و یای معروف نام داروییست بلخ
با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نام شهریست مشهور از خراسان ولقب آن
بامی است حکیم سوزنی راست بیت شود عالم چنان معمور از انصاف تو کآسان
توان از بلخ بامی شد بجام مسجد اقصا تو دوم کدوی باشد که در میان آن شراب کنند حکیم
سوزنی راست بیت بهای بامن و حکر بم فرست امروز که دو سیمم دو بلخ شراب
داد الوان بلنج با اول وثانی مفتوح نجا زده و جیم عجمی زاک سیاه باشد بلس با اول
وثانی مضموم و عدس باشد وآنرا سنگ نیز خوانند و بهندی مسور نامند بلسک
با اول وثانی مکسور بسین زده یخی باشد آهنی که یکسر آنرا پهن سازند و آتش را در
تنور بدان حرکت دهند وچون نان ریزه سوخته بر تنور چسپیده باشد بدان
بتراشند و گاه آنرا بر زبر تنور نهاده بر بالا از ان جا و بزند استاد فتوحی
فرماید بیت در تنور دل با دادو تهمت از بلسک غنبورا و بگیره بلغاک با اول مضموم ثانی
زده غوغا و فتنه و آشوب بسیار باشد چه غاک غوغا و بل بمعنی بسیار آمده چنانچه
مذکور شد امیر خسرو گفته بیت بکنی کشت بلغاک بدنیا که مردم در زمین در رفت
چون مارا این همین راست بیت مرا چون زلف تو تشویش از آنست که چشمت در جهان
افکند بلغاک بلغد و بلغده و بلغز و بلغزه با اول مضموم ثانی زده و غین مضموم بمعنی فراهم

اورده و بهم نهاده بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت درین بند و زندان بکار و بداش
بر بلغنده باید همی نام داری بلغندر با اول مضموم ثالث زده و غین مفتوح بی قید و بی
دیانت را گویند اگرچه در بعضی از نسخ بلغاف مرقومست اما چون تتبّع این لغت بار رفت
و در کلام پارسی قاف نیامده بخاطر قاصر رسیده که غین باشد و عوام غلط بجای غین
قاف نوشته اند کمال اسماعیل در هجا گوید بیت بزر و مال مردمان اندر هست بر اعتقاد
بلغندر بلغور با اول مضموم غله را گویند که در آسیا انداخته شکسته باشند و آنچه
را کرده از آن قسم غله بپزند بلغور خوانند بلغونه با اول مضموم ثانی زده و بمعنی سرخی
باشد که زنان بر روی مالند و آنرا الغونه و الگونه و گلغونه و گلگونه نیز خوانند حکیم
نزاری گفته بیت صبا سپیده و بلغونه کرده بر گل سیب بنفشه بر زده سر بجوی سبزه از لب جو
بلک با اول و ثانی مضموم چشم بزرگ برآمده بود و بعد حاجی را نیست بیت پی نظاره ز بس
که باغ فردوس است بلک شده همه را دیده چون سر انگور بلک شده همه را دیده چون انگ
و با اول مکسور و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول ارمغانی و تحفه را گویند که دوستان بدوستان
بفرستند خواجه سلمان ساوجی فرماید بیت خاک و خاشاک سرایت ببرند هر صباح
گلشن فردوس را فراش بر رسم بلک دوم نوباوه و هر چیز نو و تازه را خوانند که طبع
از دیدنش خوش شود و با اول و ثانی مکسور چنگ در زدن باشد بجبر با یکبی و آنرا انشل
نیز گویند و نیازی تشبث خوانند و با اول مکسور ثالث زده آتش باشد بلکام با اول
مضموم ثانی بسیار کام را گویند چنانچه بلهوس بسیار هوس را خوانند چه بل بفرس قدیم

بمعنی

بمعنی بسیار آمده استاد رودکی فرماید بیت در پیش خود آن بحر چو بلکام بهم
بر وین ز سرشک دیده بر جامه نهم بر نامه رفو چو دست بر خامه نهم خواهم که دل اندر
شکم نامه نهم بلکفد و بلکفده با اول مضموم ثانی زده و کاف مفتوح رشوت را گویند و
آنرا پاره نیز نامند بلکالک و بلکلک با اول مکسور ثالث زده و کاف مفتوح آب شیر گرم را
گویند بلکن با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح دو معنی دارد اول سر دیوار را گویند
زین الدین سنجری نظم نموده نظم پیش مه اگر گداز نیز نجبن خود گو که چگونه بحال دل من
ای عهد تو بی مدار و پیمانت سست چون برف نمون آفتاب بلکن دوم منجنیق باشد شمس
فخری راست بیت ز سیل خیز فنا ایمنست قصر بقات چنانکه حصن فلک از نهدمت بلکن
بلکنجک با اول مضموم ثانی زده و کاف مضموم نون زده و جیم مفتوح چیزی عجیب و
غریب باشد که دیدنش خنده آرد بلماج با اول مضموم نوعی از کاچی باشد که آنرا رقیق و تر
آب و بی گوشت بپزند مانند حریره بسحاق اطعمه گوید بیت حاقل نکرد و مایل به بلماج تا قلیه
بسیند بر روی تتماج بلمه با اول مفتوح ثانی ریش انبوه را گویند مولوی معنوی فرماید
بیت کوسه را گر بگیر و ریش بلمه در نبرد هندوی ترکی با موزد ملک تو خاج را هم ادگوهر
بیت انچه کوسه و اندازخان کسان بلمه از خان خود دشی کی رندان بلنج با اول و ثانی
مکسور بنون زده قدر و اندازه چیزی را گویند بلنجاسب با اول و ثانی مکسور بنون زده
نام سبزه ایست دوائی که در غایت تلخی باشد و آنرا برنجاسب و بومادران هم خوانند
بلند و بلندینی با اول و ثانی مفتوح بنون زده چوب بالای چارچوب در است و آنرا باذی

بنی

اسکفه نامند چنانچه چوب زیرین را که آستان باشد فرود و فرودین خوانند و بتازی عتبه گویند حکیم سوزنی گفته بیت از هیبت ار کند بدر خارجی نظر؛ بفتد بر آستان و نخارجی کمن

بلند؛ و در بعضی از فرهنگها مرقومست که بلندین چار چوب در را گویند و آنرا بهندی چوکهت نامند و این بیت را که استاد در صفت عمارت بقید نظم آورده بطریق تمثیل مرقوم ساخته بیت که در وا فراشته در های سیمین جواهر بر نشانده بر بلندین بلوایه با اول مفتوح ثانی زده بر سوک باشد و آنرا بالوایه نیز خوانند بلونگ بلوک با اول و ثانی مضموم و واو معروف ظرفی باشد که بدان شراب خورند استاد رودکی فرماید نظم می گسارانند بلوک شاهوار؛ خوش بشادی در خزان و نوبهار؛ و بلوک ترکی جماعت را گویند

بلوبیس با اول مضموم شخصی را گویند که بجرب بخی مردم را از راه ببرد بلبون با اول و ثانی مضموم بنده را گویند حکیم نزاری در مسمط نظم نموده بیت صاحبا در سیر کلک تو نهادست خدای بهمه حال همه خلق جهان ارزنی؛ منعم و مفلس ما آزاد و بلبون بلونگ و بلونه با اول مفتوح ثانی زده شمشیر چوبین را گویند فصل بای عجمی پل با اول مکسور پاشنه پا باشد حکیم فردوسی فرماید بیت دریغ این بر و برز و بالای تو؛ رکیب و ران و پیل پای تو؛ شمس فخری گفته بیت دشمن شهریار عادل حل باد دایم چنیغ غم بسمل؛ مانده در سنگلاخ محنت و غم؛ آبله کرده پا بسنگافته پل؛ و با اول مضموم دو معنی دارد اول معروفست و آنرا جسر و قنطره خوانند دوم پول را خوانند حکیم نزاری راست بیت بار حسرت میکشم از بی همی خاک بر سر میکنم از بی پلی پلارک و پلالک با اول مفتوح دو معنی دارد اول شمشیر باشد حکیم خاقانی فرماید بیت

حرم

حرم دیدی که زد چکیدی؛ نور شو که بین پلارک دی؛ شیخ نظامی گفته بیت چو برد بار بند برق پلالک؛ بماهی گاو گوید کیف حالک؛ صاحب فرهنگ منظومه منظم آورده است بیت با پلارک پلالکش بر زن؛ آن دو تیغ است و این یکی مسکن؛ دوم جوهر تیغ را گویند شیخ نظامی منظم آورده بیت پلارک چنان تافت از روی تیغ؛ که در شب ستاره ز تار یک میغ؛ هم او گوید بیت درفشان یکی تیغ چشم کوژ پلارک بر و تافت چون ریمون پلاسک نکنبت و فلاکت باشد شرف شوه راست بیت در کو شمال خصم محابا روا مدار؛ بل کان سیه گلیم سزای پلاسک است پلپل با هر دو بای عجمی مکسور هر دو لام زده فلفل را گویند منوچهری راست نظم نگارین جو حال من چنین آید؛ بیار بداز مژه باران وابل؛ تو گفتی پلپل سوده بکف داشت؛ پراکند از کف اندر دیده پلپل پلچی با اول مضموم ثانی زده و جیم عجمی مکسور و یای معروف گوهر بود و پلچی فروش گوهر فروش را گویند ابن یمین نظم نموده نظم من کرفتم عطاردی هنر؛ کو هنر را کسی کم مشتریست؛ چون نیز دیک اهل عقل کنون؛ مرد پلچی فروش جو هر نیست پلخ با اول و ثانی مفتوح کلو و حلق را گویند حکیم نزاری نظم آورده بیت از پس افغان و النوه و فریاد؛ مرد ما تا فرو کرفته پلخ پلخم و پلخمان با اول مفتوح فلاخن را گویند پلنگ با اول و ثانی مکسور بسین زده و ثای مثناه فوقانی مضموم بکاف زده بمعنی پرستک است و آنرا پرستوک نیز خوانند پلغده با اول و ثانی مفتوح بغین زده و دال مفتوح تخم مرغ و میوه را گویند که اندرون آن بخابت پوسیده و برهم زده باشد حکیم سوزنی فرماید بیت دو خایه کنده پلغد شبهم اندر و قت؛ سکت در کنیا هم الکا سفیده و زرده پلغم با اول و ثانی

مضموم آن باشد که چون آتش در خانهٔ گاه پوشش افتد گلولهای گاه سوخته که از آتش در میان نشیب
باشد و نیز ور آتش بر هوا رود بلک با اول و ثانی و مفتوح و با اول مکسور ثانی زده بدین هر دو
اعراب که مرقوم شد صحیح است دو معنی دارد اول پلک چشم باشد امیر خسرو راست بیت
شرت سواد چشم عدو حک کند چنانکه / نه اکی جبیه و نه در پلک بود هم او گفته بیت پلک همی زند
و دل همی برد حشمت / چو جادوی که لب اندر فسون بجنباند دوم بمعنی ادگیخته آمده بلم با اول
مفتوح ثانی زده خاک را گویند نیا گشت بهرام گفته بیت کجا تور و کجا ایرج کجا پشلم
کجا سلم سر بکشت بر بخارشان بلم بلمسه با اول مفتوح ثانی و میم مفتوح دو معنی دارد اول
مضطرب شدن و دست و پا گم کردن بود دوم دروغ گفتن باشد بلمه با اول مفتوح ثانی زده
و میم مفتوح و اخفای دو معنی دارد اول تخته و لوحی بود که ابجد و غیره بران نویسند تا
تا اطفال بخوانند خواجه جمید توکی نظم نموده نظم نخست چون بدرم بلمه در کنار نهاد / چه علمها که
نخواندم از آن بغیر زبان / دوم دروغ و تهمت باشد پلنگ با اول و ثانی مفتوح دو معنی
دارد اول نام درنده ایست معروف دوم چارپایه چوبی را گویند که میان آنرا بنوار
بافند و بر زبر آن نشینند یا خواب کنند و این بیشتر در دیار هندوستان متعارف
باشد و آن بمنزله تخت پادشاهانست مسعود سعد سلمان گفته بیت کدام شاه که او
نشنداست از تو امان / کدام رای که زد لشکری تو چتر پلنگ / کدام شاه و ثانی زده
مکسور از پیش استانه باشند تا بهاب ضخامت دیوار که در برابر در واقع است
پلنگمشک با اول و ثانی مفتوح و کاف عجمی نام دارویست و معرب آن فرنجمشک است

وشرح

وشرح آن در اختیارات بدیعی مسطور است بلوان و پلوان با اول مضموم و بلندی اطراف زمینی
را گویند که میان آن سبزی کاشته باشند با غله و باغبانان و مزارعان و برزیگران بر آن تردد
و آمد شد نمایند تا مزروعات پامال نگردد و معنی ترکیبی آن پل مانند است چه وان و ون
بمعنی شبه و مانند آمده امیر خسرو فرماید بیت عجب نبود گرا خابا رزو نبود بابک و گل
که بجز نوک لغز و چون گذر باشد بر بلوانش / هم او گوید بیت حکمباری گزین تا اهل
نالی گز جبل بری که گر باد شتر هیز نواند رفت بر بلوان پلوک با اول مفتوح و
ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول محرجه بالاخانه را گویند و آنرا بتازی غرفه
خوانند دوم تیک آهنگران باشد و آنرا انکوک نیز نامند بلونده با اول مفتوح ثانی
زده و واو مفتوح بنون زده بسته جامه و قماش را گویند و آنرا بتازی رزمه خوانند
حکیم سوزنی راست بیت راه باید برید و رنج کشید / کیسه باید کشاد و بلونده بلم
با اول و ثانی مفتوح مخفف دو معنی دارد اول نام درختیست خودرو که در جنگلهای هندوستان
بسیار باشد و گل نارنجی که مانند ناخن شیر بود بار آرد و هیچ آن گل سیاه است امیر خسرو
فرماید نظم پنجه کشاده گل لعل پلاس / غرقه بخون ناخن شیر پلاس / غلط نافه ولی نیم خام
چیزی از و مشک و دگر خون تمام / دوم شیر جوان نوازنده را خوانند که چون بر
آتش نهند مانند چیزی که آنرا دلمه گویند بسته شود و لذیذ باشد و آنرا فلوزه هم
نیز نامند و با ثانی مخفف و مشدد دو معنی دارد اول هر مرتبه از نردبان را خوانند فلکی
شروانی گفته بیت حسن و مملکت ستان با رکش بر آسمان / نابم ور از نردبان چرخ فروزین پله

تنا

دوم که تنزانه و باشد حکیم سوزنی نظم نموده بیت هم به بلبه بنگی من از سپندان کم به بلیه بدی
اندر هزار چند اغم بلیته با اول مفتوح و ثانی مکسور و بای معروف و تای فوقانی مفتوح
جامه و پنبه رتاب داده بود معرب آن فتیله است حکیم ناصر خسرو فرماید بیت چون بجل اندر
چراغ خواهی افروخت علم و عمل بابدت بلیته و روغن بلیندی با اول مفتوح ثانی زده
و یای تحتانی مفتوح نون زده و دال مکسور و یای معروف نام نوعی از خربزه باشد فصل
تای فوقانی تلاتوف با اول مفتوح و تای فوقانی مضموم واو معروف دو معنی دارد
اول شور و غوغا باشد حکیم اسدی فرماید بیت ز چرخ اختر از بیم و دیوار و دیو زمین با تلاتوف
و که با غریو دوم کسی را گویند که خود را از پلیدیها و چرکنها پاک نذارد و پرهیز نکند منجیک
ترمذی راست بیت نباشد فیلسوف آنکس که باشد بهر زشتی و ناپاکی تلاتوف تلاج با اول
مفتوح بانگ و مشغله بود منصور شیرازی گفته بیت ز آه زخمی و آوای کوس و ناله نای بگوش
چرخ رسد غلغل و غریو و تلاج شمس فخری راست بیت خبث ممکن در زمان عدل از کسی در ملک
بر خیزد تلاج تلاشان با اول مفتوح نام بندر کنار مرغزار لیستان مرغزارهای اسپاهان تلخ
چوک و تلخ چکوک نام تره ایست و آنرا بتازی طرخشقوق خوانند تلخک نام گیاهیست لعابی
تلخ و در بعضی از فرهنگها بمعنی خربزه تلخ که آنرا بتازی حنظل خوانند مرقوم است تلخه با اول
مفتوح ثانی زده صفرا را گویند تلک با اول و ثانی مفتوح شخصی را گویند که سلیتش بر کنده باشد
و با اول مفتوح ثانی زده بمعنی تلخ آمده و با اول مضموم ثانی زده غله باشد که آنرا لوبیا
خوانند و با اول مکسور و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول جامه [illegible] باشد [illegible] چراغ

وزلک

وزلک و بزلیک نیز نامند شرف شفروه نظم نموده بیت قبا بسته سرو از عطای جز بلیت تلک دوخته
بیدن انعام عامت دوم درخت تلاج بریت و آنرا کج نیز خوانند و بتازی ذو ثلاث حبات و
جو تای نه عوونه نامند و بشیرازی کبل گویند و با اول مکسور ثانی زده زنجبیل تر بود که آنرا هندی
ادرک خوانند تلمده با اول و ثانی مفتوح کچنه با بزار گویند که در دست سخن و تکلم نتوانند کرد و
آنرا بتازی فافا خوانند و آنرا تمنده نیز نامند تلنگ با اول و ثانی مضموم نون زده و کاف عجمی
تلنه با اول مضموم نون زده و کاف ثانی زده و نون مفتوح و های مختفی حاجت و خواهش
و نیاز باشد حکیم سنائی فرماید نظم بگدائی بگفتم ای نادان دین بد نامده ز بهر دو نان
ابلهانه جواب داد از صفا کز پی خرقه و سماع و علف راست خواهی بدین تلنگ خوشتم این
کنم به که بار خلق کشم حکیم سوزنی راست بیت هر گدا بیت که به خو کرده از تلنگ و ملوک تا بجز
کمال اسمعیل نظم نموده بیت اکنون که هیچ سو نداری بار از رهروان سدائی تلنه بتوا درم
هستی معشوقه و زبی نوائی و تلنگی خواهش کننده و گدا را نامند کمال اسمعیل گفته بیت
بکیش خام طمع خوانده یکی بی نفس یکی تلنگی کاهل بکیش خواری خوار و بزبان هندی تلنگی
را حاجیک نامند و تلنک با اول مکسور و ثانی مفتوح نام ولایتیت از ملک دکن و با اول و ثانی
مکسور دو معنی دارد اول زدن انگشت باشد بدف و دایره و دهل شیخ محی عراقی فرموده بیت
الحاکه بچرخ است ما را ز ضرب تلنگ آتش زند از شوق در آن راه تلنگ رفتیم و رسیدیم و
گرفتیم بچنگ آن حلقه که صد قلنگ ست بک صوت چلنگ دوم خوشه کوچک انگور بود که از خوشه
کلان چسپیده باشد و آنرا ملسک نیز گویند تلنگبین با اول مکسور و ثانی مفتوح بمعنی ترنگبین

ازدست

است کمر فوم شد تلو با اول مفتوح و ثانی مضموم خار باشد و با اول مضموم با پخن تیر را کویند و آن
معروفست ابو رافع راست بیت تیر اندر قلب دشمن تا تلو میخلد چو ناکه در چشمش تلو از مصراع ثانی
معنی اول مرادست تلواسه و تلوسه با اول مفتوح ثانی زده اضطراب و بی آرامی بود جمال الدین اشهری
کفته نظم زبس تلواسه کاندر جان من بود نو کفتی مرهم درمان من بود امیر خسرو فرموده شعر بیت
کامم از تلوسه مرک لبالب تلخ است شربت آب ز هر دیده ببارید مرا هم او کوید بیت در تلوسه چنین
جکر سوز امید بد عقوبتی دو سه روز و تلوسه با اول و ثانی مضموم و واو معروف غلاف شمشیر
و خنجر و کارد و امثال آنرا کویند شجاعی نظم نموده بیت خیال غمزه ات از بس که در رعیت بجلید دلم تلوسه
شمشیر آبدار نو کشت تلوک با اول مفتوح و ثانی مضموم نشانه تیر باشد و آنرا تموک نیز خوانند تله
با اول و ثانی مفتوح معروفست و با اول مکسور و ثانی مفتوح مشدد زر باشد و بطلا اشتهار دارد
و آنرا بتازی ذهب خوانند تلی با اول مضموم و ثانی مکسور و یای مجهول دستافزار حجامان
باشد و با اول مکسور زر بود و آنرا طلا نیز خوانند تلیبار و تلیوار با اول و ثانی مکسور و یای مجهول
خانه باشد که در اندرون آن چوب بندی کنند و کرم پیله را در آنجا نکاه دارند تا
پیله حاصل شود جمال کیلانی کفته بیت بدر و بام خانه مکذ شتند تلیبار آشنا کشتند تلیمان
با با اول مفتوح و ثانی مکسور نام یکی از پهلوانان ایرانست فصل جیم جل با اول مفتوح ثانی
زده نام جانوریست پرنده که چون بلبل خوش آواز بود شاه طاهر خندی راست بیت خوش بود
دایه و دامن صحرا که در و بهر نان همچو جلاجل نغمان آمده جل جلبو با اول مفتوح ثانی زده و
بای مضموم و واو معروف نام سبزیست که شبیه به نعناع باشد مولوی معنوی فرماید بیت

فندق و

فندق و خشخاش برقص آمده نعنع و جلبو بلب جویبار جکبیز با اول مفتوح ثانی زده و بای مکسور و
یای مجهول دو معنی دارد اول کمند را کویند و آنرا جلبوبیز نیز خوانند و بتازی معقود نامند
دوم معقد و غاز باشد جلجلان با اول مضموم ثانی زده کشنیز را کویند جلنک با اول و ثانی مکسور
بنون زده و کاف عجمی چار معنی دارد اول نوعی از قماش باشد ابریشمی که آنرا بی زر نار و با زر
تار نیز بافند و از آن قبای و چکمه و کلاه و شلوار و دیکر البسه سازند شیخ اوحدی فرماید
نظم از رخ آن تبان شنکولی نتوان بست چشم بر کولی در بر آن جلنک زربفت ای بسا دل
که شد بجم رفت دوم صدای زنک و زنکله و زنجیر و امثال آن بود شیخ محی عراقی کفته نظم
آنجاکه بجرخ است مار ضرب تلنک آتش زند از شوق در آن راه شلنک رفتیم و رسیدیم و کرفتیم
بجنک آن حلقه که صور از وست یک صوت جلنک سوم پاره خربزه و هندوانه و کدو و عنقه
و مانند آنرا نامند چارم ملخ آبی را خوانند و آنرا میک و میکک نیز خوانند و هندی جنکه
نامند جلو با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول تخی باشد که بدان
کوشت و مرغ را کباب کنند و آنرا کردنا و بابزن نیز نامند اکر از چوب سازند جلو چوب
و اکر از آهن سازند جلو آهن خوانند دوم بمعنی شوخ و شنک بود جلوند با اول مفتوح
ثانی زده و واو مفتوح بنون زده چراغ بود جلونک با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو
معروف و نون مفتوح بکاف زده پاره خربزه و خیار باشد جلویز با اول مفتوح ثانی
زده و واو مکسور و یای مجهول و زای منقوطه دو معنی دارد اول کمند را کویند و آنرا جلبز
نیز خوانند و بتازی معقود نامند طاهر فضل کفته بیت روا نبود بزندان و بند بسته تنم

اگر نه زلف مشکین تو بدی جلوه دوم مفسد و غماز باشد شمس فخری راست بیت بعهد او نبود کام
ظالم و جابر بدو را و نبود قدر مفسد و جلوه جله با اول مضموم و ثانی مشدد مفتوح گرفته ریسمان
باشد معرب آن جلاهق بود و در قاموس مرقوم است که الجلاهق کعلابط البندق الذی یرمی به
و اصله بالفارسیة جله و هی کبة غزل والکثیر جلها و بها سمی الحایک جلیل با اول مضموم و لام مفتوح
جل باشد حکیم اسدی فرماید بیت بپا راست کاوس خورشید فر بدر جای رومی یکی مهد زر
ز پیروزه پیکرش یاقوت کار که بر بافته بر جلیل سوار همانا و گوید بیت ز پیروزه فروهشته و با جلیل
فلام ایستاده بپی چیل خیل فصل جیم عجمی چل با اول مفتوح دو معنی دارد اول از راه رفتن بود
و بزبان هندی نیز چل بهمین معنی مستعمل است امیر خسرو فرماید بیت از چل چل تو پای من
زار شد چل من [illegible] دوم بندی را گویند که از چوب و کاه و سنگ و گل در پیش
رودخانه و جوی آب ببندند و آنرا بوغ و بند نیز خوانند و با اول مضموم آلت تناسل و آنرا چیز نیز
نامند و با اول مکسور معنی دارد اول اسپی بود که دست راست و پای چپ آن سفید باشد و آنرا
اشکل و اشکیل نیز گویند یکی از شعرا در بیان عیوب اسپ نظم نموده نظم در آب خسپ و حرون تنگ ران
و ناپع زن سکندری خور و شکوه کاهل و کمراه کلوس و کج دم و چپ شور پشت و ادم کیز بیار
و عزب و چل هم سفید و کام سیاه دوم احمق و بی عقل و گول بود سوم مخفف چهل باشد چلانک با اول
مضموم دو معنی دارد اول باز پشت که آنرا کوزه گردان نیز گویند دوم نام جانوریست که آنرا کین
کردانک هم نامند و تازی حجل خوانند چلان کوه با اول مفتوح نام کوهیست از ملک من حکیم نزاری
گفته بیت بکوهی برشد از تشویش انبوه که خوانندش در آن کشور چلان کوه چلپ با اول و

ثانی

ثانی مفتوح به بار زده دو معنی دارد اول دو پاره مس باشد که از برنج سازند و در نقاره خانها
بهنگام نواختن نقاره بهم زده به نوازش در آورند و آنرا سنج نیز گویند و بهندی چانجه
خوانند حکیم فردوسی فرماید بیت چو یکپاس بگذشت از تیره شب ز چلپ اندر آمد خروش
جلب استاد فرخی فرماید بیت اندران صحرا که شیران دو لشکر صف کشیدند و آسمان از بر [illegible]
خواند با شیان افزیت چشم روشن نه بیند دیده از گرد سپاه با بانگ تندر نشنود گوش
از غو کوس و جلپ دوم بمعنی آشوب و فتنه آمده حکیم ناصر خسرو نظم آورده بیت عامه
تهمت وقتی و فضل من بجل [illegible] سرم فضل من آورد این همه شور و جلب حکیم قطران راست بیت
زمهر و کینش عکس عدو و شاد و ولی از دست و تفش ببرابر [illegible] و خور جلب چلبله با اول مضموم و لام
مفتوح و اخفای ها دو معنی دارد اول شتاب زده و مضطرب را گویند ظهیر الدین فاریابی نظم
نموده بیت ای ز نور رای تو خورشید رخشان در حجاب وی ز جود دست تو ابر بهاری چلبله
دوم چیزی بود که بطریق انعام و صله و جلدو که به هند چلپک با اول مفتوح ثانی زده و بای
عجمی مفتوح نانی را گویند که در میان روغن بریان کنند و آنرا جواک نیز خوانند میرزا قلی
میلی در عقیده میراث گفته بیت اناره خانه چو وا رزن از آن من و پستار خوان چلپک
و حلوا ز آن تو چلچله با اول مکسور ثانی زده لاک پشت باشد اسپناد گفته بیت چل چله
صوفی زه [illegible] چلچله مهتر بود بزان چل چله و در بعضی از نسخها بمعنی غلیواج مرقومست چلغوزه
با اول مکسور بار درخت صنوبر باشد چون غوزه آن بسیار است آنرا چل غوزه نام نهادند
و معرب آن جلغوزه باشد امیر خسرو فرماید بیت بود گندم گزی بالا سپر فراز

سر چلغوزه گویند با فلک راز شیخ آذری نظم نموده بیت هر اکرا نیست ذوق چلغوزه هست در خورد
ریش او بوزه چلک با اول مفتوح و ثانی مضموم بکاف زده بمعنی چالیک است که در فصل جیم
عجمی از باب الف مرقوم شد و با اول مکسور ثانی زده کفچه و کپ باشد چلمله با اول مفتوح ثانی
زده و میم و لام هر دو مفتوح بمعنی رایگان باشد حکیم ناصر خسرو گفته بیت علم حق آکنت ایشان
سوکش عنان عامه را زده چلمه عالم چلمله چلوک با اول و ثانی مفتوح بواو زده بنی باشد که در گردن اسپ
بر بندند چلونک با اول مفتوح و ثانی مضموم نام شخصی بوده چلیپا با اول مفتوح و ثانی مکسور
بیای معروف و بای عجمی صلیب را گویند که نصارا دارند و آن چوبی باشد که بصورت داری
است که بعقیده نصاری حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را بران کشیده اند مولوی معنوی
راست بیت حلقه آن جعد او سلسله پای کسست زلف چلیپا و شش آفت ایمان کسست
شیخ سعدی شیرازی نظم نموده بیت کر بمسجد روم ابروی محراب منست ور در آتشکده زلف
تو چلیپا دارم فصل خا خل با اول مفتوح بمعنی آمدن و امر از آمدن باشد چنانچه الحق حکیم ناصر خسرو
فرماید بیت اگر چه غرقه از جبل خود نمید مباش تعلم کوش و از بن غرق جبل بیرون خل و در عربی
با ثانی مشدد سرکه را گویند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر الادام خل و با اول مضموم
چهار معنی دارد اول خاکستر باشد استاد فرخی نظم نموده نظم بلبل مست از بر ورکاخش کند
روزی که از شیر نرکه بر سر کوبش کند وقتی که ز آتش خشمش دو دندان خل کند برکت مست
آفت سهمش دو ساعد بشکند بر شیر نر دوم بزبان گیلانی مقعد را گویند میرزا قلی میلی در
هجو یکی از بزرگان گیلان گفته نظم شنیدن از تو خوشست این عتاب با مزه را که با ریاد زدن

بچله چل

بچله چل بلابزه را سوم بمعنی کج و خمیده آمده و آنرا خل و خمله نیز گویند چهارم دیوانه را خوانند
و با اول مکسور خلطی باشد که از بینی آدم و گوسپند و امثال آن بر آید و آنرا خلم نیز نامند
و با اول مکسور در عربی یار و دوست و خانه را گویند خلاب با اول مفتوح گل و آب بود
که بهم آمیخته باشد مولوی معنوی فرماید بیت حرص کاه چوندارد و خوران در آب و گل
تا غایی ز آب و گل مانند خر اندر خلاب مختاری راست بیت رفتی چنانکه از نکها و بادشد
تجل را اندهم چنانکه از خوی او ریک شد خلاب خلاش با اول مکسور گل و لای باشد خلاوش
با اول مفتوح بانک و غلغلا و مشغله باشد استاد رودکی فرماید بیت بر کرد گل سرخ کشید
خط سبزی تا خلق جهان را فکند بخلاوش شمس فخری راست نظم وصف خلق شاه میکردند دوش
سنبل و نسرین و ریحان غوش بلبلی بشنید در زاری فتاد وز خلاوشش بر آمد هر دو دوش
خلاوه با اول مفتوح سرکشته و سراسیمه و دنک بود و آنرا کلاوه و کلالیوه نیز گویند مولوی
معنوی فرموده بیت در لقا جنگ کز بندیو هم او جنگ چو سک صداع و بدن من بر آور سنگ
بخولبش آی و جن خولبش با خلاوه مکن که اینت کوید کو لست و آنت کوید دنک خلخ با اول مفتوح
و ثانی مضموم مشدد و نام شهریست از ترکستان زمین که مشک خیز باشد و منسوبست بخوبرویان
شیخ نظامی فرماید نظم چنان کز خوانندش فرخ شود رای ز مشک افشاندنش خلخ شود جای
امیر خسرو نظم نموده بیت ایا ستاره حوبان خلخ و یغما بدلبری دل ما را همی کنی یغما
خلخال با اول مفتوح دو معنی دارد اول پای برنجن باشد مولوی معنوی گفته نظم چون تو
نوبای لنگ داری کو برای خلخال باشش کوشش کن راسود بود از هزاران کو سوار

دهم نام شهریست و آنرا خلخال زر نیز خوانند **خال زر** با اوّل مفتوح نام شهریست که ما بین قزوین و گیلان واقع است و آنرا خلخال نیز گویند شیخ نظامی فرماید **نظم** چو گل پنج و یک روزه ماه نو ٭ بخلخال یکهفته شکر گرو ٭ زر بر کار آن حلقه بر گوش سر ٭ که خوانندش امروز خلخال زر ٭ بگیلان در آمد بکر دار ابر ٭ باد انسان که در بیشه آید هزبر **خاشنگ** با اوّل مفتوح و ثانی مضموم بشین زده گونه گلین باشد که دختر کان دوشیزه در میان آن رنگها پر کرده بر بعد بگریبان بندند ابو الفخر منجم کرکانی گفته **بیت** چون مرغ هفت رنگ کند جلوه این خاشنگ ٭ و بنده ما باشد باده رنگین ببوی مشک ٭ و با اوّل مضموم آب دهن را گویند و آنرا خیو نیز نامند **خلم** با اوّل و ثانی مضموم بمیم زده نام قصبه ایست از توابع بلخ که در سر حد بدخشان واقع است و بعد فرعون اشتهار دارد حکیم آذری نظم نموده **بیت** بلخ را قریه ایست نام خلم ٭ ده فرعون خوانندش مردم ٭ و با اوّل مکسور ثانی زده سه معنی دارد اوّل خلطی باشد که از بینی بر آید و آنرا بتازی مخاط نامند شمس فخری گفته **بیت** عدو را خیال سر تیغ او ٭ ز بینی کند مغز بیرون چو خلم ٭ دوم بمعنی غضب آمده مولوی معنوی فرماید **بیت** خلم خوش تر از جنین خلم ٭ ای خدا که گذار نور احاتم حدا ٭ سوم گل تیره چسپنده را گویند که با در میان آن بند شود و ما بسانی سر بنا بدا استاد گفته **بیت** مردمی دانشی در راه گمراه ٭ که راه دور و تاریک است و بیجاه ٭ چراغ علم و دانش پیش خود دار ٭ و گر نه در چاهی سر نگونسار ٭ فغان زین صوتی در خلم مانده ٭ ولی در حکم خودی علم مانده **خلده** با اوّل و ثانی مکسور بمیم زده بیتی را گویند که خلم از آن روان باشد حکیم سوزنی نظم نموده **بیت** گشته قامت وگل روی تو نکویی و نکوئی

خلده

خلده بینی و چمچاخ و گنده موز منم **خلمه** با اوّل مضموم ثانی زده و میم سر چوگان باشد شرف شفروه گفته **بیت** هیچ گل بود که در آفر دست آب نشد ٭ بود بیدی که نه در خلمه چوگان آمد **خلنج و خلنگ** با اوّل و ثانی مفتوح بنون زده دو رنگ را گویند و آنرا بتازی ابلق نامند استاد عسجدی فرماید **بیت** نه زر و نه گوهر آگنده گنج ٭ نه آگنده در خشم و جال فرخلنج منوچهری راست **بیت** تا بر آمد لخت لخت از کوه میغ باغ گون ٭ آسمان اسب رنگ از زر اد کرد و خلنگ ٭ باد عمرت بیکران و باد عزّت بی زوال ٭ باد سعدت بی نحوست باد شهدت بی شرنگ ٭ و با اوّل و ثانی مکسور کرفتن اعضا و کندن آن باشد بنا خنان **خلو** با اوّل و ثانی مضموم و واو معروف دو معنی دارد اوّل آلو باشد با سماق اطعمه گفته **بیت** در آش خلو کوفته دیدیم که بد عوی ٭ بردان کروان میوه که با جیات به بست ٭ دوم نوعی از آلوی بزرگ هست که آنرا خلو کرده گویند دوم کوهیست بس بزرگ و بلند و شامخ **خلولیا** با اوّل و ثانی مضموم دو واو مجهول دو معنی دارد اوّل بی شرم و بی باک و دیوانه سولج را گویند دوم چیزی بود که هر کس خواهد آنرا متصرف شود و مانعی نداشته باشد **خله** با اوّل و ثانی مفتوح پنج معنی دارد اوّل چوب بازی باشد که بدان کشتی را رانند حکیم ناصر خسرو راست **بیت** آب تیز است این جهان کشتیت را ٭ بادبان کن طاعت و دانش خله ٭ حکیم فردوسی فرماید **بیت** تا بادبان تیز بر کاشتی ٭ خله پیش ملاح بگذاشتی ٭ دوم بمعنی خیال آمده حکیم سنائی نظم نموده **بیت** مرد وین باش و مال را بله کن ٭ خنجر دونیا بجگلی خله کن ٭ حکیم عنصری نظم نموده **بیت** او مرا و را در آن بله کرده ٭ مهر او را ز دل خله کرده ٭ سوم

هر چیز خلنده را گویند چهارم بادی بود خلنده که در شکم و اعضای آدمی پیدا شود امیر خسرو این
هر دو معنی را بنظم آورده نظم هر خله رخساره که خوردم بگشت * صد خله هجر بجانم گذشت * مسعود سعد
سلمان گفته بیت ز رو بیابانان زخشم اندامها بچان ز نبض * گوی آوردند با ولوله دور و خله
بجنم هرزه و هذیان گفتن است شمس فخری گفته بیت هر مدح و آفرین که نه اندر ثنای تست
نه و نیک عقل باشد افسانه و خله * و در عربی با اول مفتوح و ثانی مشدد سه معنی دارد اول شراب
ترش دوم سرطش سوم شتر یکساله باشد و با اول مضموم و ثانی مشدد مفتوح بمعنی خلم
است که مرقوم شد استاد عسجدی گفته بیت چو آمد زه و بیرون حمدان بدان مانند سر
خرخشی که از بینی سفلانی همی آید بیرون خله * و در عربی دو معنی دارد اول دوستی و دوم
بود دوم گیاهیست که طعم آن شیرین باشد و با اول مکسور و ثانی مشدد مفتوح هم در عربی
بی سه معنی دارد اول چیزی بود که در میان دندان مانده باشد دوم آستر لحاف را گویند سوم
پوستی باشد که بر گوشه کمان بپیچیده باشد خلیس با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
و سین دو چیز بهم آمیخته را گویند عموما مثل لعل و مروارید و میوه تر و خشک و گیاه خشک و تر و
گندم و جو و ماش و برنج و مانند آن و دو موی را خوانند خصوصا خلیش بمعنی خلاش آب
که مرقوم شد فصل خا با دال خل با اول مضموم مرضیست که مانند کرمی در درون شکم بهم رسد دل
آشوب با اول مکسور نام درختیست بس لطیف و خوش قامت که برگ آن پنج شاخ داشته
باشد لهذا آنرا پنج انگشت نیز خوانند و اکثر و اغلب در کنارهای جویبار روید و تخم آن
بوی تیزی داشته باشد و آنرا بتازی فقد گویند و در دواها بکار برند خصوصا در مرض

استغفار

استغفار بغایت سودمند بود دلام با اول مکسور نیزه باشد کوچک که آنرا بجانب دشمن بیندازند
و بزبان هندی وانهی نامند حکیم ناصر خسرو گفته بیت بحرب اهل ضلالت ز بهر کشتن جهل * سخن را
چو پرنده حسام باید کرد * کمان خاطر و چوبه سیرت باید ساخت * ترا سزای دلامش و لام باید کرد
دل انگیزان نام لحنی است از موسیقی منوچهری در مسمط گفته نظم در باغ نو بعد درم ریز است
بر نار و زبان لحن دل انگیز افنست * باد سحری سپیده دم خیز افنست * با منع سه یکبیک آویز افنست
و آن منع سه ز چشم چون زیر افنست * تا باغ بکر ز منع برچار و چنگ دلم با اول و ثانی مضموم
بمیم زده بزها و چون شش بهن لجار بین و نا سه بود و آنرا سر بز گویند و بتازی شتر خوانند
خسروانی راست بیت خون دو مغزالبس که در اعضای دشمن از نفاق * جوش زد کرد سرنا
با کرفتار دلم * یوسفی طبیب گفته بیت ای کشته دل تو از دلم آزرده * از روکیت از دم طغیان کرده
با جیم بجهت چو بینیم ترا بگشاده رگ خود و طین خورده دلمک و دلمه با اول و ثانی مفتوح چیزی
بود که بشرمایه بران بر نند تا بسته شود و آنرا پنیر مایه نیز گویند و با اول مضموم و ثانی
و میم مفتوح نام جانوریست شبیه عنکبوت که زهر داشته باشد و چون بگزد آدمی را هلاک
کند و آنرا غنده نیز گویند و بتازی رتیلا خوانند من غرایب الدنیا و عجایب الحکمای حکیم انوری
آذری گفته بیت دلکی مکینه هزار بچه * مرد راهست بیشمار بچه * یوسفی طبیب گفته بیت
آنرا که گزد دلمه از روی بهی * باید که سفوف کرده شود بزدبهی * انگاه باید گرم ولنجار
و نمک معجون کنی و موضع نیش بنهی دلنگ با اول و ثانی مفتوح و نون زده چهار معنی دارد
اول هندی باشد که از چوب و علف و گل و ریش آب بر بندند و آنرا بربغ و دره و بغ نیز خوانند

استاد دقیقی فرماید بیت عمر را چو آب خواهی بر بنگ نخست استوار ش کن از کل ولنگ دوم چوبه‌ای [illegible]
مانند نیزه ولیکن از نیزه کوچکتر بود و آنرا شل نیز گویند و بهندی سیل و سانگ خوانند سوم غلاف
خوشه خرما را نامند و آنرا وشنگ نیز گویند چهارم آهنی که آنرا تبین نیز گویند و با اول و ثانی
مکسور بمعنی آونگجه باشد و آنرا آونگ نیز خوانند مولوی معنوی گفته بیت ز لنگش را اندر دل
و جان شد ولنگ ریزکی هر بندکی و تارکی و ولنگان بمعنی آویزان آمده و آنرا ونگا نیز نامند
مولانا نباتی در قصیده که بزبان اهل هرات گفته نظم آورده بیت که بو بو مال خورم فرمان دک
که ولنگان کنی واو تنگان دل با اول و ثانی مفتوح و های مختفی سه معنی دارد اول کرانهٔ صحرای باشد
و معبر آن و این بود شیخ نظامی فرماید نظم بروز و شب از قندز و فاقم چراست این دله پیره
پلنگ اژدها ست کربه نه روست و رازی مکن با دله ده دله بازی مکن دوم والاله را نامند
سوم جامه پشمینه و مرقعه درویشان را خوانند و با لام مشدد بمعنی مکر و حیله آمده استاد فرخی
نظم نموده بیت ز مهر آنکه از جنگ تو فردا چون رها کرد کنون دایم همی خواند کتاب حیله و دله
و با اول مکسور دل را گویند منوچهری در مدح وزیر گفته بیت خسرو شه ملکت وا و چون دله
ملک ملکت چو مزان او چو معانی مزان است فصل زای منقوط زلغ با اول و ثانی و ثالث
مفتوح کوچه تنگ تاریک را گویند زلو و زلوک با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف نام
کرمیست دراز که در آب پیدا شود و چون آنرا بر عضوی بچسبانند خون را بمکد و آنرا شلوک
و دیوچه نیز نامند یوسفی طبیب راست نظم ای خون کلو از زلو داده خبر خون آمده هرم
از کلوی تو بدر کر گوزه سازی آب حرز دل بنمک جبری شود بران نافع تر زله با اول مکسور

و ثانی

و ثانی مفتوح مشدد و نام جانوریست مانند ملخ که بجانب صحرا در هوای گرم فریاد کند و آنرا جیرجیر نیز
گویند استاد رودکی فرماید بیت بانگ زله کر بخواهد کرد گوش زانکه ناساید بگرما از خروش
زلیف با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف ترس و بیم باشد و زلیفن ترسانیدن و بیم کردن
بود منوچهری راست بیت سایت کردنش بهتر سایست زلیفن بستنش بهتر زلیفن استاد فرخی
گفته بیت از لب تو مرا هزار امید است و ز سر زلف مرا هزار زلیفن زلیل بمعنی آواز گلو آمده فصل
سین مهمل سل با اول مفتوح آن باشد که چوب چند برهم بندند بجهت گذشتن از آبهای ژرف
سلاج با اول مفتوح و جیم مکسور نام داروئی است سلغ با اول مفتوح مضموم ثانی زده [illegible]
باشد مولوی معنوی نظم نموده بیت هم فرقی و هم زلفی مغناجی و هم فلفی بی پیچ چو می سلغی او
از چو لبر زائی و با اول مکسور در عربی آنست که چون دو خواهر باشند و هر کدام را شخصی زن کند
آن دو شخص مر یکدیگر را سلف شوند سلک با اول مکسور ثانی زده ناودان باشد و سلک
مصغر آنست و در عربی رشته را گویند عموما و رشته مروارید و سوزن را نامند خصوصا و با اول
مفتوح در کشیدن و بریدن چیزی بود در چیزی و ملازم شدن چیزی را و با اول مضموم و ثانی
مفتوح بکاف زده هم در عربی کبک بچه را باشد سلم با اول مفتوح ثانی زده نام سبز برگ
افریدنست و با اول مکسور و لام مفتوح تخته باشد که کودکان بران چیزی نویسند و بخوانند و آنرا
آنرا ارزان تر بها کنند و زرش بصاحب طلب دهند و هرگاه برسد بگیرند و آنرا بیع سلم خوانند دوم
کردن نهادن باشد و با اول مضموم و ثانی مشدد مفتوح هم در عربی نردبان را گویند و با اول
مکسور ثانی زده هم در عربی آشتی خوانند سلک با اول مفتوح ثانی زده و میم مفتوح بکاف

زده نام آوازه ایست از جمله شش آوازهٔ موسیقی **فصل شین منقوطه** **شل** با اول مفتوح ثانی زده دو
معنی دارد اول پوست رنگین نازکی را گویند که در میان درز کفش و موزه و زین اسپ و امثال
آن نهاده میدوزند بجهت خوشنمائی دوم ران آدمی را گویند خصوصاً و ران سایر حیوانات -
را خوانند عموماً تازی دست و پای را نامند که از کار افتاده باشد و با اول مضموم جزری سست و
نرم را گویند مولوی معنوی راست **بیت** چو بدیدان روی همچون برگ گل مضطرب گردید
شد پاهاش شل و با اول مکسور دو معنی دارد اول نیزهٔ کوچکی را گویند که آنرا گاهی دو پره و سه پره
نیز سازند و ده دوازده از آنرا بدست گیرند و یکیک بجانب خصم جنبانند و آنرا دلنگ نیز گویند
و بهندی دانبی نامند استاد فرخی نظم نموده **بیت** بگونهٔ شل افغانان دو پره و سه پر
چو دسته دسته بهم تیرهای بی سوفار حکیم سنائی فرماید **بیت** چشم کیر اندر طلب راه دراز آهنگ را
گوش اندر دل شکن صبر زبان کوتاه را دوم میوهٔ باشد گرد مانند بهی و طعم آن فی الجمله تیزی با تلخی
داشته باشد و آنرا بل نیز خوانند و بزبان هندی بیل نامند **شلابن** شخصی را نامند که در ابرام افراط
نماید مسعود سعد راست **بیت** نه شلابن بوده نه غازه بوده هر زمان زو نشاط تازه بوده **شلغوی**
با اول مفتوح ثانی زده و بای عجمی مضموم و واو مجهول آوازی باشد که بهنگام رفتن
بر آید و آنرا چچه نیز گویند ابو شکور گفته **بیت** تو آنگر بنزدیک زن خفته بودی که ناگاه شلبوی
مردم شنود **شلتوک** با اول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مضموم و واو مجهول و کاف
عجمی برنجی را گویند که از پوست بر نیاورده باشند و آنرا بهندی شالی خوانند سحاق اطعمه در
آغاز داستان مزعفر و افزا گوید **بیت** چو شلتوک اندر بن تابه روغن بجایی ز کربال شد سر نگون

شلف

شلف با اول مفتوح ثانی زده زن بدکاره و فاحشه را گویند و آنرا اخشی و روسپی نیز خوانند حکیم سوزنی
راست **بیت** ریش تو در کشاکش آن کنده پیر شلف سبلت بدست آن جلب کس فروش شنگ
هم او گوید **بیت** ملیحک سر پل پیر گناه شلف زن سر پلیت که باید گناه کار چرا **شلغینه و شلغینا** با
اول مفتوح ثانی زده فرج نسوان را گویند و آنرا شله و چوز نیز خوانند حکیم انوری در هجو فانی
گبر نک گفته **بیت** شد بجان الفیه غلام ورا بخورد شلغینه تمام او را **شلک و شلکا** با اول مفتوح ثانی
زده نام کرمیست دراز و سیاه رنگ که میان آبها و گلهای تره بهم رسد و چون بر عضوی
بچسپانند خون را بمکد و آنرا غلوک و زلو و دیوچه نیز گویند حکیم سوزنی فرماید **بیت**
دراز پای چو لکلک سیاه چرده چو شلک ورا نه مال و نه ملک و ورا نه خویش و تبار و با اول
مکسور گل سینه و چسپنده را گویند عنصری راست **بیت** از معدلتش ظالم بکار بماند همچون خر
لنگ که بود در ره بر شلک استاد رودکی نظم نموده **بیت** چو بشل از بدکردارت بجهم افزودها
چو خر و عیش شلکا **شلنگ** با اول مکسور ثانی زده و کاف مفتوح بکاف زده سوراخی باشد که در
دیوار کنند تا آبهای چرکین و کثیف و آب باران و غیر آن از آن ممر بیرون رود و آنرا موری نیز
خوانند **شلکل گوش** با اول و ثانی مفتوح سگی را گویند که موی بسیار بر گوشش رسته باشد و
گوشهایش فرو آویخته بود پندار رازی گفته **نظم** سه چیز تا می برد همی دل ریش اگر اهل دلی ز دست
آر و مندیش سمند کوه نورد و باد صدم شلکوش که در خشکان زند بیش **شلم** با اول و ثانی
مفتوح شلغم باشد و با اول مفتوح ثانی زده پای افزار مسافران را و با اول و ثانی مضموم
اشلم است که مرقوم شد و آنرا شلم نیز خوانند و با اول و ثالث مکسور و با اول مکسور ثانی زده

هر دو صحیح است و آن جمع باشد **شلماب** با اول مفتوح ثانی زده شلغمی را گویند که در آب جوشانیده
باشند شاعر گفته **نظم** ماهی و خیار و خایه و شلماب؛ پس کادن ترک بیر در گرمابه؛ کاریست که مرگ
رجوع نزدیک کند؛ نان ای عزیزان بخاک بر بابا به **شلون** با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف
نام جانوریست از جنس شغال و در عربی جانوری کرسنه و للوز و بعضی فربه باشد گویند و بعضی جاروای
سبانه را که نه لاغر نه فربه باشد خوانند **شله** با اول و ثانی مفتوح مخفف کشتن قاتل بود در عوض
مقتول و آنرا تازی قصاص خوانند حکیم سنائی در بیان شهادت امیر المومنین علیه السلام
والتحیه و بقتل آوردن ابن ملجم علیه اللعنه نظم نموده **نظم** جان بداد آن زمان علی در حال
خواند آن شان سبب گرفت روان؛ شله کردند مر ورا پس از آن؛ رفت سوی جهنم آن نادان
و با ثانی مشدد سه معنی دارد اول تب را نامند دوم تب برست باشد سیم تنگ مادر را گویند و با اول
مضموم و ثانی مفتوح مخفف نوعی از طعام معروفست و آنرا شله پلاو نیز خوانند و ثانی مشدد
سه معنی دارد اول فرج زنان باشد مولوی معنوی فرماید **نظم** جاهل از ابلهی نماید جدال
عاقبت زحمت زند از جاهلی؛ او دو آلت دار و خنثی بود؛ فعل هر دو بیگمان پیدا شود؛
او ذکر را از زنان پنهان کند؛ تا که خود را خواهر ایشان کند؛ شله از مردان بکف پنهان کند؛
تا که خود را جنس آن مردان کند؛ گفت یزدان زان کس مکتوم او؛ شله سازیم بر خرطوم او؛
زانکه بنایابان ما زان دو دلال؛ در نیاید از فن او در جوال؛ دوم سرگین دان و جای
خاشاک و پلیدیها بود که در کوچها باشد خاقانی راست **بیت** چون سگ رواست با کبت آورد چون
سزاست جابکیت شله؛ سوم لته را گویند که زنان در زمان حیض در فرج خود نهند و در

دو معنی

دو معنی دارد اول خبث باشد دوم کارد و رد را خوانند **شلیخ** با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
آواز و صدا باشد رشید وطواط راست **بیت** نوحه در روی شلیخ موسیقی؛ ناله در وی نوای موسیقار
شلیر و شلیل با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف در هر دو لغت میوه باشد سرخ و سفید که
که شبیه شفتالو بود و آنرا شفترنگ نیز خوانند خواجه عمید لوبکی راست **بیت** زمین کان رنگ معشوق
و عاشق؛ کهی سیب برون دهد که شلیل؛ و در عربی دو معنی دارد اول زره کوتاه را گویند دوم جامه
بود که در زیر زره بپوشند **فصل غین غلاله** با اول مضموم و ثانی مفتوح بالف کشیده و لام
واخفای ها زلف را گویند و آنرا کلاله نیز خوانند کمال اسماعیل نظم نموده **بیت** جهان شد از نفحات
نسیم مشک افشان؛ چنانکه از دم مجمر غلاله جانان؛ و با اول مکسور در عربی چهار معنی دارد اول جامه
را گویند که بدن متصل باشد هم کمال اسمعیل گفته **بیت** تن و اندام یاسمین و سمن؛ بس لطیفست در
غلاله او؛ دوم روغنی را خوانند که بن موی سر رسیده بود سوم آبی جاری در میان درختان را نامند
چهارم جنبای کاز صواب منحرفست **غلبکن و غلبکین** با اول مفتوح ثانی زده پنجره باشد که در پس درها
نصب کنند شمس فخری فرماید **بیت** گردون مشبک از پی آن شد که تا شود؛ در منظر جلالت تو
همچو غلبکن؛ انوری شکور گفته **نظم** اگر از من تو مد نداری باز؛ نکنی بی نیاز روز نیاز؛ زستن
و مروت بکشت مرا؛ غلبکین در چه بازچه فراز؛ **غلبیز** با اول مفتوح ثانی زده غربال باشد
شیخ عطار فرماید **بیت** گر خاک زمین جمله بغلبیز ببیزند؛ سود که یکذره نیابند اثر از من؛ **غلیم**
با اول مضموم ثانی زده و یای عجمی مفتوح نام جانوریست که رنگ آن سیاه و سفید باشد
و آنرا عکه نیز خوانند منجیک گفته **بیت** سه جا کلنگ اینجا چون غلیم دزد؛

بن

میخواره و زن باره و ملعون و خبیس اند شمس فخری راست بیت گرائید در ظلال دولت او بهما آسا بود
مسعود و غلیچ علج با اوّل مکسور ثانی زده و جیم عجمی کره ی را گویند که آنرا بهیج وجه نتوان گشود
شمس فخری راست بیت شاها توی که دامن عمر تو الجزم با دامن ابد بتا غلیچ کرده است
غلیچ با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی سوسنا ی ورند و او باش بود حکیم سوزنی فرماید بیت
جو غلیچکان رباط جهار سو سو کنند همی خورند که جفت علیج غو نبودیم و گوید بیت زن را باد داده
غر گشته و شده جو بای غلیچ و عزب و کنک بی تماز غلغج و غلغلیج و علج و غلملیج با اول مکسور ثانی
زده جنبانیدن انگشتان بود در زیر بغل و پهلوی کسی تا بخنده آید شمس فخری کفته بیت
دیده بدخواه ملک دایما در گریه باد تا کی بی تنگ طفلکان را خنده آرد غلغلیج فرید الدهر فرماید
بیت مکن غلغج مرا ز مهر خنده که جشمم از مهر تو در گریه دارم مولوی معنوی راست بیت زبا مداد
کسی غلغلیچ سکبنم خلاق خبث که من ناشناخت خنداعم غلفج با اول و ثانی مفتوح بخانه دو معنی
دارد اول زنبور سرخ را گویند شمس فخری فرماید بیت زنیم شه نابرد زو غلغج بپا لزی زبان
بسر بیچ سیخی دوم در زبنک حافظا و بهی بمعنی زنبوی سرخ مرقومست غلم با اول و ثانی
مفتوح مخففا اضطراب باشد ظهیر فاریابی راست بیت روی دین حق ظهیر ال سلجوق آنکه شد
شیر تر دریختار ازو صباش در غلم و با اول مضموم و ثانی مشدد کوزه کوچک بود وفائی فرماید
فرماید بیت کثی و بد نفله شد تیمر اشراب کردن و بد سبوه محنت مرا طعام و غلدان کوزه را
گویند که پس آنرا بجرم خام بکیرند و در میان آن سوراخی کنند و را بداران و غماجیان
دارند تا رزی را که از مردم بستانند در میان آن کوزه بیندازند و بعضی از مزارات
وبعضا مجاوران

بعقبا

وبعضا مجاوران و سدنه و خادمان مثل آن کوزه دارند و زری را که مردم بطریق نذر بیاورند
دران اندازند شیخ نظامی کفته بیت خانه غولند بپرداز شان در غلدان عدم انداز شان
و در بعضی دو معنی دارد اوّل الحواقشا بود دوم شنکی بحث را خوانند غلیه با اوّل مفتوح و ثانی
مکسور کیاهی باشد که از ان جوال سازند غلیژن و غلیون با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و بای
معروف در هر دو لغت و بزای عجمی مفتوح و نون زده در لغت اوّل و با واو و مفتوح در لغت
ثانی گل سیاهی باشد که در بن حوضها و تالابها و سیاهابها بهم رسد و آنرا لجن و لژن و خرد
نیز گویند حکیم اسدی فرماید بیت بمالی بزیرش غلیژن همی ز بر پوش او آب روشن همی
و در بعضی غلیون با بای معروف نام کو شکی بوده در یمن غلینو و غلیکر با اوّل و ثانی مکسور و
بای مجهول در هر دو لغت در لغت اوّل با غین مفتوح و رای زده و در لغت ثانی با کاف عجمی مفتوح
پیازده کلکار را گویند غلبو با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و بای مجهول سرگشته و حیران گویند و
آنرا کالیو نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت جام می هستی شحنست ای غلیو کاندر و اندر
نکنجد تعلیل و تو غلیواژ با اوّل و ثانی مکسور و بای مجهول غلیواج بود فصل فا فل با اوّل مضموم
نلیو فر باشد و در بعضی فرهنگها بمعنی بیخ نلیو فر مرقومست فلات با اوّل مفتوح نارهای را گویند
که جولاهکان بجهت بافتن مرتب و مهیا ساخته باشند و آنرا تان و فرن نیز خوانند استاد
رودکی فرماید بیت تا لباس عمر اعداش نکرد و بافته تار تاری بود و بوده شد فلات آن قوات
فلاخان و فلاسنگ با اوّل و ثانی مفتوح فلاخن باشد اثیر الدین اخسیکتی راست بیت همی تا قطب
با طور ست زیر کنبد اخضر شکر باشدش زنگ طلاست وار و دیگر فلاسنکش فلاده با اوّل و دال

مفتوح وهای مختفی بیهوده و بی فایده را گویند و آنرا الاده نیز خوانند کمال اسمعیل نظم نموده بیت
این هم زعجایب جهانست ای خوش نفس حلال زاده * کر بوده که بر کی کنو به از مطربی چنین
فلاده فلاده با اول و واو مفتوح و اخفاء ها سرگشته و حیران باشد و آنرا کالیو و کالیوه و
فلیو و فلیوه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت کچولیش ای و چنین خولیش لغلاده
مکن * که لئیمت گوید کولست وانت گوید دنگ فلج با اول مفتوح ثانی زده زنجیر در باشد
وآنرا جفتا نیز گویند و بتازی غلق خوانند شمس فخری راست بیت آیا شاهی که گر حکمت بخواهد
قرنفل را دهد خاصیت فلج * چنان امین شد از عدل تو آفاق * که بر کمتر ندارد در با هم فلج
و در عربی علتی را گویند که بعضی از اعضاست شود و از کار برود و آنرا فلیج نیز گویند یوسفی طبیب
نظم نموده نظم چون عیش ز فلج بر کسی گردد تلخ * نقصی بدنش از حرکت آید فردا * روز نخست
تا بر در جارعش هزمار عسل بیج حب باید خورد فلخ با اول و ثانی مفتوح ابتدای کار را گویند
شمس فخری راست بیت بضبط ملک دگر ابتدای نهضت کن * که کارها ز آلبس مبارکست فلخ
و با اول مفتوح ثانی زده پنبه بود که از پنبه دانه جدا کرده باشند هم او گوید بیت قضا در پنبه زار
عمر خصمش * نیارد کرد کار فلخی فلخم و فلخم با اول و ثانی مفتوح بمعنی فلاخانست که مرقوم شد و با اول
مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول قفل باشد ابو الفرج رونی راست بیت در فلخم کرده بودی استوار
دست کلید انه فرو بسته مدتی * و هم شده حلال جان بود سوم فخم که آنرا خوانند فلخان با اول
و ثانی مفتوح فلاخانست که نوشته شد مولوی معنوی فرماید بیت معنی اندر شعر جز با خبط نیست
چون فلخمانست و اندر ضبط نیست فلخیدن با اول و ثانی مفتوح تخا زده بمعنی پنبه بر زدن باشد

فلخود

فلخود و فلخید با اول مفتوح ثانی زده و خای مضموم و واو معروف در لغت اول و خای مکسور و
یای معروف در لغت ثانی پنبه دانه را گویند شمس فخری نظم نموده بیت خصمش بفلخود است
مدبن ز غرف دنیا * خورسند شود کاو کنجاره و فلخود فلزو فلز زنگ با اول و ثانی مفتوح
بزا زده و زای منقوطه موقوف در لغت اول و زا منقوطه مفتوح بنون زده و کاف عجمی در لغت
ثانی خورده‌ای را گویند که در کرباس پاره ببندند استاد رودکی فرماید بیت ای کریخ و بنگرش
بر داشت پاک * وندران دستار آن زن بست خاک * پس زن از دکان فرود آمد چو باد
آن فلرزنگش بدست اندر نهاد * سوی بکتا دان فلزش خاک دید * کرد زن را بانگ و گفتش
ای پلید فلخند با اول مفتوح ثانی زده و خای مضموم بر چین و خار بست را گویند که گرد باغ
و کشت و زراعت کنند و هندی آنرا بار خوانند شمس فخری در صفت اسب گفته بیت گر
جنبش شب تاز باشد چو دید * بجهد از سر دو صد فلخند فلخیدن با اول و ثانی مفتوح نون
زده بمعنی اندوختن و جمع آوردن باشد و آنرا الفاختن و الفختن و الفغدن و الفغنجیدن و
الغنبیدن نیز گویند مختاری در مذمت فلک گوید بیت این ترا زو که اگر بر بجند * در همه
خوبیش فلخید فله با اول مفتوح و ثانی مخفف و مشدد شیر حیوان نو زائیده را گویند که
چون بر آتش نهند در زمان مانند پنیر بسته شود و آنرا فرشه نیز خوانند حکیم سوزنی
گفته بیت نرم و لطیف و نازکم چون فله و پنیر تر * و زهمه عضو آدمی مشرف بهم سر و منوچهری
راست بیت نوای مطربان داریم و بر نطعهای گوینده * مساعد ساقیان داریم و ساعدهای چون
فله فلوره با اول و ثانی مضموم چوبی باشد که بام خانه را بدان بپوشند فلیه با اول مفتوح و ثانی

از کریبان ببوی چاک شدم؛ حاصل آتش جنان بابودم؛ کریهه منم باکلاک شدم؛ دوم موج
بزرگ را نامند و با اول مکسور چوب دراز سرکجی باشد که کل و میوه را که دست بآن نرسد
بدان بچینند کلاکموش با اول مفتوح وکاف عجمی موقوف و میم مضموم و واو مجهول و شین منقوط
موش دشتی را نامند کلال با اول مفتوح تارک سر باشد و آنرا اچکا د نیز خوانند شمس فخری
راست بیت هند برای شرف خاکپای او راچرخ؛ بجای الکلیل امروز بر قرار کلال؛
دوم بعربی مانندگی و خیره شدن چشم بود کمال اسمعیل در خطاب بابا دکوید بیت
مسرعی چو تو سبک پای بندیدم هرکز؛ که ناسایش تن دانی و نی رنج و کلال؛ و بزبان
هندی شراب فروش را گویند و با اول مضموم کوزه گر را نامند و آنرا بتازی فخار
خوانند مولانا مظفر هروی فرموده بیت جان دادن خفاش ندیدم کار مسیح است؛
ور نه بکند از گل صد مرغ کلالی؛ ابو علی قلندر گفته نظم شرطست که در حکم خدا دم نزنی؛
این حرف که گفتی تو نه مردی نزنی؛ گل را چه محالست که پرسد ز کلال؛ کز بهر چه سازی
و چرا میشکنی؛ و بزبان علمی اهل هند نیز کوزه گر را بهمین نام خوانند کلاو و کلاور با اول
مفتوح بمعنی کلا باشد که مرقوم گشت کلاوه با اول مفتوح بمعنی کلابه در بیمانست کمال اسمعیل
فرماید بیت برای ساعد دست مبارکش کردون؛ ز خط ابیض و اسود کلاوه بتنید کلاهو
نوعی از آهوی بی شاخ است حکیم فردوسی راست بیت دش تنگ خردامت کاید بزیر؛
ز کور و کلاهو بپیچ بسیر کلاهور با اول مفتوح پهلوانیست مازندرانی حکیم فردوسی فرماید
بیت بیفشرد چنگ کلاهور بسخت؛ فرو ریخت ناخن چو برگ از درخت کلاهون نام پهلوانی

بوده

بوده کلباد با اول مفتوح ثانی زده نام پهلوانی باشد از پهلوانان توران که در جنگ
دوازده رخ بدست فریبرز بن کیکاوس کشته شد و آن رزم در کوه کنابد و ریبد بود
حکیم فردوسی گفته بیت بر آشفت پیران بکلباد گفت؛ که چونین شگفتی نشاید نهفت
کلباسو و کلبسو با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح و سین مضموم و واو معروف؛ چلپاسه
باشد و آنرا وزغه و کربسو و کرباسو نیز خوانند و مثال از عزاب الدنیا شیخ آذری
نوشته شد نظم همچو عقرب عدوی کلباسو؛ دشمن مار نا بود راسو؛ همچو عقرب که کلبسو
بیند؛ میل از ابتدا همی رود از خود کلبتان با اول مفتوح ثانی زده کلبتین را گویند کلبه
با اول مضموم ثانی زده و بای مفتوح و های مختفی خانه محقر تنگ و تاریک بود حکیم انوری
نظم نموده نظم محنت زده ای که کلبه داشت بدشت؛ با نعمت و نان دید شدی میگذشت
گفتمش که کنج با فنی گفت تا بی؛ بو طالب نعمه دی برین دشت گذشت کلب با اول و ثانی
مفتوح بای عجمی زده منقار مرغان را گویند و آنرا کلفت و کلنه نیز نامند کلبتره با اول
مفتوح ثانی زده و بای عجمی مفتوح تای فوقانی زده سخنان بیهوده و بی معنی را
گویند حکیم انوری فرماید بیت او ترا کی گفت کاین کلبترها را جمع کن؛ تا ترا لازم
شود چندین شکایت گستری؛ پور بهای جامی راست بیت بصد تلبیس بیهم بسته مثنی
ترّاث و کلبتره که این مذهب فلان بود و این قولست بهمان کلتان با اول مفتوح ثانی زده
از جمله چهار چوب در آن دو چوب را گویند که بر هر دو پهلوی در باشد کلته با اول مفتوح
ثانی زده و تای فوقانی مفتوح و اخفای ها معنی دارد اول جعم بربیه و ناقص بود

استاد فرخی نظم نموده بیت ای روبهان کلّه بجنبید در فزید پیر کامد زمرغزار ولایت همی زئیر
دوم کسی را گویند که زبانش بفصاحت جاری نباشد و حروف را بمخرج ادا نتوان نمود ابر
خسرو فرماید نظم دولت دنیا پیرامن مسته کرده با چنین فضل و معانی و درایت کمر است را
روز و شب هست در اطراف جهان سرگردان تا یکی کلّه زبان جاهل احمق بکجاست بفضل
چون هبل زرق نهاد بند ز غیب خسروا هر دو برابر طلبی نابدراست سوم چوب و نی را خوانند
که کنده و ستبر و کوتاه بود کلهان با اوّل مفتوح ثانی زده مزبله را گویند کلچ با اوّل مفتوح
ثانی زده و جیم عجمی دو معنی دارد اوّل چرک باشد دوم معجب و خود پسنای بود و با اوّل
مضموم سه معنی دارد اوّل پوشتی باشد پشمینه که از جانب تبت آورند مختاری راست بیت
پیش تو چگونه آرم اندر ره کلچ از تبّت و لباچه ازوانه دوم چین و شکن زلف و گیسو و
کاکل بود ابو شکور گفته بیت موی کاکل وان زلف مشکین فتاده صد هزاران کلچ بکلچ
سوم نان ریزه را گویند و با اوّل مکسور ثانی زده سبد کناس و گرمابه بان باشد که پلیدیها
را بدان بکشند شمس فخری نظم نموده بیت حامیان مهر پلیدی حادثات از مهر ریش خصم
تو در کلچ کرده اند کلخ با اوّل مضموم ثانی زده نوعی از گیاه باشد کلنج با اوّل و ثانی مفتوح
بخا زده و جیم عجمی چرک باشد حکیم سوزنی راست بیت منفنج کوری بد طلعتی چنانکه هست کلنج کیر خر
از ریش او ببوی و برای بور بهای جامی گفته بیت بس کلنج و بس ورنج و بس مغز و بس گر
پر فسوق و پر فنون و پر فضول و پر فتن کلده با اوّل مفتوح ثانی زده و ثالث مفتوح دو معنی دارد
اوّل پاره از زمین سخت و درشت بود دوم نام مردی بوده کلف با اوّل و ثانی مفتوح بکاف زده

درشت

بفازده

بفازده منقار مرغان را گویند و آنرا کلپ و کلند نیز خوانند کلک با اوّل و ثانی مفتوح بکاف زده هشت
معنی دارد اوّل نیش رگ زن باشد و آنرا نشتر و نیشتر و شست نیز گویند دوم نای بمضمع نامند
حکیم سنائی فرماید بیت تا کی از راه رشک و بخیلی برین و آن مهر گل و کلاله خوبان کلک نغم
ضیائی نخشبی گفته بیت در دل خیال غمزه تیزت چو بگذرد گوئی زنند بر دل پر خون من کلک
دوم چوب نی و علف بود که بجهت گذشتن از انتهای ژرف بر هم بندند و گاه باشد که خیک
و مشک پر باد ساخته بر آن نصب کنند ابو العلای گنجه راست بیت کر نقل چوب و نی کاندر جهانست
دست افقر بخدا ماند کلک از آب چشمم کی کند هرگز عبور وحش و طیر و آدم و جن و ملک حکیم زجاجی
نظم نموده بیت شه در کشتی آمده اندر کلک وز ابر بارند نجوم فلک سوم نام موضعیست از
مضافات دامغان که در آنجا گندم خوب شود منجیک فرموده بیت گندم بیار از کلک از دامغان
ببر زانواع میوه و زاقسام غلّه چهارم دردسر را گویند خواجه عمید لوبکی منظوم ساخته بیت
چند شوم صداع کش گرد بساط خسروان گز درنشت عالی زرق پذیرنی کلک پنجم شوم
و نامبارک را خوانند مولوی معنوی گوید بیت زین مجوری کردی ملک نان بخوری جای
کلک زین می ابوبکری شوی کردی ازان می بو الحکم و بسبب نحوست و شامت کوف و بوم را
نیز بهمین نام خوانند و در بعضی از فرهنگها مرقومست که کلک با اوّل مفتوح و ثانی مکسور نام
بود ششم خربزه نارسیده را گویند و آنرا کالک و سفجه نیز نامند هفتم خربزه بنبه بود که هنوز
نشکفته باشد هشتم کاومیش نر و جوان را گویند و با اوّل مفتوح ثانی زده بغل بود یکی از اطبا
نظم نموده بیت کسی را که در جایی درست و کلک علاجش کندی تبه بین دو لک و با اوّل مضموم

ثانی زده پشم نرمی را گویند که از بن موی بز بروید و آنرا بشانه بلو به بر بیند و شال و امثال آن بافند
و آن را پشم کنبک و نکیه غدو مانند آن جالند و آنرا کرک و پشم و کلو نیز نامند و با اول و ثانی
مکسور بکاف زده سه معنی دارد اول لوچ و کاج خوانند و بتازی احوال نامند مولوی معنوی
فرماید بیت مهتاب بر آمد کلک از گور بر آمد؛ شمس فخری راست بیت مطیع حکم شهنشه کسی تواند بود
که چشم بخشش نه کور باشد و نه کلک؛ دوم درد شکم باشد ضیائی نخشبی گفته بیت باد انفح حقد و باد حسد
دشمن شاه مبتلای کلک؛ سوم انگشت کین باشد و آنرا بتازی خنصر گویند صاحب فرهنگ منظوم
نظم آورده بیت کلیک و کلنجک کلک است نام؛ که خنصر بخوانند تازیش عام؛ و با اول مکسور ثانی
زده سه معنی دارد اول نی را گویند عموماً مولوی معنوی فرماید بیت نه هر کلکی شکر دارد
نه هر زیری زبر دارد؛ نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد؛ حکیم ازرقی گفته بیت از نتایج
فصاحت خلق را حامی شود؛ نوک کلک تو بهی چون نوک کلک دوا بیزن؛ دوم قلم را خوانند
خصوصاً حکیم انوری راست بیت کلکت چه قابلیست که صاحب قران نطق؛ یعنی که نفس ناطقه در جنبش
الکن است؛ دوم منقل و آتشدان را گویند حکیم سنائی فرماید بیت آن که از اثر کینه او
بادم سرد است؛ حقا که اگر کرم کند کلک اثیرش؛ هم او گفته بیت چونان نمود کلک اثیری از نکوه
کاجزای او گرفت همه رنگ لاله زار؛ سوم نام مغبت در غایت تلخی که از درختی حاصل شود
که آنرا جوز گویند حکیم سوزنی نظم نموده بیت حاسدان تو کلک و تو رطبی از قبایل طبع باشند
کلک کلکل با هر دو کاف مفتوح و هر دو لام زده دو معنی دارد اول هرزه گوی کردن و کاو
کاو نمودن بود دوم دارو یست که آنرا بتازی مقل خوانند و در عربی سینه را گویند کلکلی

وز ریگ سیه چرده مقنقور برآمدم

با اول

با اول مکسور ثانی زده بمعنی غلغلیج است که مرقوم شد کلکبنه با اول مضموم ثانی زده و کاف مکسور و
بای معروف و نون مفتوح و های مختفی مخمل را گویند و آن جنس مشهور از قماش است کلل با اول و
ثالث مفتوح پری را گویند که پادشاهان و جوانان خوب صورت و مردم شجاع دلاور در بزم و
رزم بر سر و دستار و کلاه خود بزنند زیبایی و خوش آیندگی را و آنرا جیغه و کلکی نیز گویند
حکیم سوزنی فرماید بیت سلطان شرق و غرب ز خورشید پیش روزگاه از کله حجاب کند گاه
از کلل کلکنک با اول مکسور ثانی زده و ثالث مفتوح تخم خرفه را گویند کلمرغ با اول مفتوح
ثانی زده نوعی از کرکس باشد که بر سر آن پر نباشد امیر خسرو راست بیت جثه کلمرغ
بز بهای از نسب خویش بود بچه زاغ کلموش با اول مضموم ثانی زده و میم مضموم چلپاسه را
گویند و آنرا ماره پلاس نیز خوانند کلن با اول مضموم و ثانی مفتوح کلوله باشد که در گلو و
گردن و دیگر اعضای مردم بر آید و آنرا غدو و بابوره و بابکره نیز گویند پور بهای جامی گفته
بیت سخن بنجه رسوخ است و کر بهی بود؛ بعقل نقش و بار نغمه و کلن چه رسد؛ و در عربی پیمندر
برنده بود که برای رشتن آنرا کرد ساخته باشد کلنبه با اول و ثانی مضموم کلیچه باشد که اندرون
آنرا از قند و مغز بادام پر کنند کلنجری با اول مفتوح و ثانی مکسور نون زده و جیم مفتوح
و رای مکسور نام نوعی از انگور است که در ولایت هری شود و رنگ آن سیاه باشد و در
نهایت شیرینی و پوست آن در غایت تنکی و نزاکت بود و گویند که خوشه از آن پنج
و هر فرسنگی پنج درم سنگ است کلند با اول و ثانی مفتوح نون زده سه معنی دارد اول
دست افزاری باشد مر کلنکار آنرا که بدان زمین را بکنند و آنرا تبر گویند مولوی معنوی

کلکم با هر دو کاف مضموم منجنیق باشد

فرماید بیت اگر بدیده من غیر آن خیال آید بکنده باد هر دو دیدگان بکلند هم او گوید بیت
ز ذوق مهر سرمست ما هرگز نداند عاقلی حال دل مدهوش را هرگز نداند هوشمند خسرو وداع ملک
خود از بهر شیرین میکند فرهاد هم از بهر او بر کوه میکوبد کلند دوم قفل چوبین بود و آنرا
کلیدان نیز گویند هم او گوید بیت همان یار در آید در دولت بگشاید که آن یار کلید است
و شما همچو کلند سوم چیزی که نده و ناتراشیده بود عموماً مولوی معنوی نظم نموده بیت
پلیدان را بیاموزد آب پاک افزون کلندی را بیاموزد کلندا را مزیدن درجوی باشد
که در قلاده سگ بر بند خصوصاً و آنرا تازی ساجور نامند مسعود سعد سلمان گفته بیت
از بهر هجا بگفته اند چندی دارم وز بهر جو شنیده ام کز بندی دارم که گرد بر گردن چو سگ کلندی
دارم بر پای کی چو پیل بندی دارم کلندر و کلندره با اول و ثانی مفتوح چوب کنده ناتراشیده
را گویند و آنرا کنده نیز خوانند که آنرا در پس در اندازند تا در گشوده نشود و گاه آنرا سوراخ
کرده پای مجرمان و گناهکاران از آن بگذرانند و محکم سازند بهاء الدین جامی راست بیت
بر گردن مخالف و بر پای دشمنت نکبت کند دو شاخی و محنت کلندری و مردم ناهموار نا
تراشیده را که و بک را بمشابهت آن چوب کنده کلندر و کلندره خوانند چنانچه منجیک گفته بیت
باشد کنک کلندره که شب و روز خواهم ما را از کیر دار خشنود و مرا ایام و نظر السنه با
طریق التجربت آنرا قلندر نامند کلنه با اول و ثانی مفتوح چوبکی باشد که بر دول آسیا
نصب نمایند که چون آسیا بگردش در آید سر چوب حرکت کند و دانه بتدریج در آسیا ریزد
و آنرا الکلک و الکلکه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت گر همی گویم بقول و در نمیگویم بگول

چون

چون کلنه بر لب دولیم و بنگ می زنیم کلندی با اول و ثانی مفتوح زمین ناهموار و درشت را گویند
کلندیدن با اول و ثانی مفتوح بمعنی کندن باشد کلنک با اول و ثانی مضموم نون زده و کاف عجمی بمعنی
کلند است که مرقوم شد و با اول مکسور و ثانی زده و نون مفتوح خرفه باشد کلنه با اول مضموم
ثانی زده منقار مرغان باشد کلو با اول و ثانی مضموم و واو مجهول کلانتر و ریش محله
و بازار را گویند حکیم سنائی فرماید بیت کافه خلق اند پیش رخت سجده برند
حور یار روح که باشد کلوی تو بود مولوی معنوی راست بیت ابرو کلوا برو کلو کرد
مرادنگ و دلو هر که ازین هر دو برست اوست اخی اوست کلو بنده با اول و ثانی مضموم
بزرگ و مهتر غلامان باشد کلونک با اول و ثانی مضموم و واو مجهول و تای فوقانی مفتوح
بمعنی کدنک است که در فصل کاف از باب دال مرقوم شد کلوته با اول و ثانی مضموم و واو
مجهول کلاهی باشد گوش دار که بر پنبه کنند حکیم سوزنی گفته بیت صوفی شدی ز صوف سیه شد لباس
تو چون صوفیان کلوته ببر بر عقیق رنگ شیخ اوحدی راست بیت بر نهی سبز و کلوته سبز
دل بی بیم و چشم دهی زرد کلوچ با اول و ثانی مضموم و واو معروف کلیچه بزرگ را گویند و
با واو مجهول دو معنی دارد اول بدل و عوض باشد دوم خاییدن دها و بین چیزی باشد که در
هنگام خاییدنش صدائی بر آید مانند قند و نبات و نان خشک و کلوچیدن مصدر آنست
کلوخ امرود نوعی از امرود باشد کلوخ انداز با اول و ثانی مضموم دو معنی دارد اول سوراخها
باشد که در زیر کنگره قلعها باز کنند تا چون خصم نزدیک قلعه آید از آن سوراخها سنگ و کلوخ
و خاک و آتش بر سر او بیندازند و آنرا سنگ انداز و خاک انداز نیز خوانند شرف شفروه نظم

نموده بیت آنجهان بخشی فلک رفعتی که هفت اقلیم خاک را با کلوخ انداز جودش مهره از گل بود
دوم جنبره مرزبند را گویند کلوز کلوزه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف و زای منقوط
غوزه پنبه را گویند که شکفته باشد و آنرا جوزغه نیز نامند کلوس با اول و ثانی مضموم و واو
معروف و سین موقوف ماهی را نامند که چشم و روی و بوز آن سفید باشد و آنرا شوم
و بدبین دانند شاعر گفته بیت در آب خسپ و درون تنگ ران و تابع زن سکندری خور
و شکبور و کاهل و گمراه کلوس کج دم و چپ شوره پشت و آدم گیر بسیار عقوبت و جل بم سفید
کلم ساره کلوک با اول مفتوح و ثانی مضموم امرد باشد و با اول و ثانی مضموم و واو مجهول علاج
و چپار را گویند و آنرا کنک نیز خوانند حکیم سوزنی گفته بیت منم کلوک فرافشار کنک خشک
پیوز هوا مزاده و قلاش و رند عالم سوز هم او گوید بیت با نفع و با ضرر دو کلوکیم فرفشا
ر و کرده نفع نافع و برده ز ضار ضر کلوند با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح نام کوهیست
کلونه با اول مفتوح ثانی زده و واو مکسور نوعی از خیار است که باریک و دراز شود و آنرا
تنک نیز خوانند بسحاق اطعمه راست بیت میل کلونه که دارد که مبارک بادش بخت فیروز
که افتاد ز غیبش بکنار کله با اول و ثانی مفتوح و اخفای هاء پنج معنی دارد اول رخساره
را گویند امیر خسرو فرماید نظم خنده که بتم در نظر نیک نمود هر دل به و چاه کله افکنده نمود
مفتح زنگی چه بکیاه بود چه زنگی ها که خنده نمود هم او گوید بیت چون خنده در آن لعبت
دلخواه افتد چه در کله افتد و مرا آه افتد لیکن عکس ماه چه فتد طرفه فتد طرفه است دو چه
که در یکی ماه افتد دوم نام شهریست که در میان جزیره واقع است حکیم اسدی گفته بیت

چنین

چنین هر یکی همچو شیر بله گزین کرد و شد تا بشهر کله سوم هر مرتبه که سوزن را در جامه فرو برند
و برآرند کله گویند چهارم دیگدان بود پنجم گرز باشد و با اول مضموم بمعنی کوتاه و ناقص آمده
و با اول مکسور هم نام شهریست چنانکه قاضی حمیدی در مقامات خویش آورده که خلق را
از راه وعظ کن و مکن سیر ماند که گه بزبان اهل حله تمام آید و گاه بلغت اهل کله نوا میزند کلی
با اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف سه معنی دارد اول روستایی و دهی را گویند حکیم
سنایی فرماید بیت چون تو صنم و چه من شمن نیست شهری و کلی توای دمانم حکیم سوزنی گفته
بیت نیز در ریش و سبلت آن کل حوزه کلی باش حوزه جا با بی دوم دق باشد و آنرا غرنگ
نیز نامند استاد فرخی نظم نموده بیت من و این ساده دلی بیهوده بر هر نخی پای میکوبم چون
کیلان نز بای و کلی سوم قسمی از ماهی زبره بود که مقوی شهوت باشد و آنرا بتازی سمک رقانی
خوانند و در بعضی از فرهنگها مرقوم است که کلی نام مرغیست که آنرا حوزه گویند کلبا با اول مکسور
تنخار را گویند کلباس با اول مکسور ثانی زده دو معنی دارد اول در خانه باشد دوم طارمخانه
را گویند که بر بام راست کنند و آنرا بتازی کرباس خوانند کلباده با اول مفتوح بمعنی کالبوت است
که مرقوم شد مولوی معنوی فرماید بیت ای طوطی عیب نغز گوی بلبل شیرین نوا هین زهره را
با کلباوه کن زین نغمها جان فزا کلیج با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف دو معنی دارد
اول معجب و خودستا را خوانند دوم چرک و ریم بود و با اول مضموم بمعنی کلوج است که مرقوم
شد ابو العلای گنجه گفته بیت کریمی که بر سفره عام دارد کلیج از مه و از کواکب کلیجه و با اول و ثانی
مکسور و یای مجهول ابی را گویند که هر دو پای او کج باشد استاد عسجدی فرماید بیت

مکسور و

میش رخش تو سبز خنگ فلک؛ لنگ و پیسک بود بیان کلیچ **کلیچه** با اول مفتوح و ثانی مکسور و
یای معروف کلید چوبی را گویند و با اول مضموم سه معنی دارد اول معروفست حکیم سنائی نظم
نموده بیت شیر حق زین جهان بپرهیز؛ سگ بود کز کلیچه نگریزد؛ دوم چراغ را نامند
حکیم اسدی راست بیت شبت و همه راه تاریک و چاه؛ کلیچه مکفن که زیبی بماه؛ سوم جامه
سوزنی باشد و آنرا آجیده نیز گویند حکیم سوزنی گفته بیت من ترا بر هندم و زیبات
کهن من کلیچه مانده ام **کلیز** با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف زنبور باشد آورده اند
که کلیزی که بر موش مرده نشسته باشد چون کسی را بگزد در زمان هلاک کند و کلیزدان خانهٔ
زنبور را گویند شاعر گفته در صفت خربزه بیت آن میوه که در حلاوتش جنت بدل؛ یارب
زمه بهیچ بو عیش خلل؛ هر دانه از آن تخم کلیز عسل است؛ یکدانه از آن شود کدوهای عسل؛ نظم
یوسفی طبیب راست نظم آنرا که گزد کلیز اگر پرسی؛ باید که زروی دست از مهر بهی؛
بموش و سکنجبین دهی و پس از آن؛ بر موضع زخم در روی سرکه نهی **کلیزه** با اول و ثانی مکسور
و یای معروف سبوی آب باشد ملک عزیز الله گفته بیت چو گردان کلیزه پر از آب جوی؛
بآب کلیزه فرو شست روی **کلیک** با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف تخم گل؛ بعد
و با اول مکسور دو معنی دارد اول انگشت کهین را گویند مثال این در ذیل لغت کلک مرقوم
شد دوم کاژ باشد و آنرا تبانی احول خوانند اثیر الدین اخسیکتی فرماید بیت کی قند
به قدر تو و دیدار با چشم کلیک؛ کی رسد در مدح تو گفتار با بای قمر **کلکان** با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف گل کنده باشد و آن گیاهیست در غایت بدبوی و آنرا گانتر

خوانند و شرح

خوانند و شرح آن در ذیل کاف مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی **کلیواج** با اول و ثانی
مکسور و یای مجهول بمعنی غلیواج باشد و آنرا غلیواز نیز خوانند **فصل کاف عجمی** **کلاج** با اول
مضموم ثانی باشد لجایت تنک چون کاغذ حریری که از نشاسته و تخم مرغ بپزند و در شکر
انداخته با کفچه کچه برند و در نهایت لذت باشد بسحاق اطعمه راست بیت خوش نویسان قطایف با قلمهای
شکر؛ جمله عاجز گشته اند از خط تعلیق کلاج **کلاکونه** با هر دو کاف عجمی مضموم سرخی باشد که
زنان بر روی مالند و آنرا آلغونه و الگونه و ملغونه و کلغونه و کلکونه نیز خوانند **کلاله**
با اول مضموم دو معنی دارد اول زلف باشد کمال اسمعیل فرماید بیت هر سال رنگ عارض
و بوی کلاله ات؛ بیچاره غنچه را دل و بازار بشکند؛ رفیع الدین لنبانی راست بیت
گر از کلاله مشکین خمی بیفشانی؛ هزار جان و دل بیجبر فرو بارد؛ دوم پیراهن بود هم رفیع
الدین لنبانی گفته بیت اگر کلاله او از حریر و گل دوزند؛ شود زنازکی آزرده توده و تمنش
کلان با اول مضموم دو معنی دارد اول قسمی از نان میده بود که بمقدار یک بغرا سازند
و چون آنرا در میان روغن بریان کنند بادی در آن افتد و دو پوسته شود
بعد از آن آنرا در میان شیره اندازند شیره با جوف در کشد و بغایت لذیذ گردد حکیم
سوزنی نظم نموده بیت رخ احباب تو طریست چو گل؛ خوش و شیرین تر از کلان و کلاج؛
دوم بمعنی افشان آمده و کلانیدن بمعنی افشانیدن بود زراتشت بهرام گفته بیت
سحر که باد بر گل کلانست؛ زرنده دان فغان بلبلانست **کلاه** با اول مفتوح ساه را گویند دوم
چیزی را که سوادی با آن باشد آنرا کلاه میتوان گفت و در لغت شیخ زین الدین علی کلاه دو

بنظر رسیده اول آنکه در کتب معتبره مرقومست که یکی از اجداد شیخ موسی البلاد اصحاب حضرت سلطان
الشهدا امام حسین علیه التحیة والثنا بوده چون خبر شهادت آن حضرت می شنود سیاه پوش
میشود و بعد از و فرزندان او بهمین لباس ملبس میشوند تا زمان شیخ زین الدین علی
کلاه و بعد از آن چه اولاد ایشان و چه مریدان ایشان سیاه می پوشیده اند ثانیاً
آنکه شیخ مذکور وقتی از اوقات از اعتکاف برآمده اند شنیده که در آن عصر از کمّل اولیا
بوده بجهت ایشان از پارچه پشمینه سیاه جبه دوخته مصفر پسند شیخ آنرا مبارک و
میمون میگیرند و تا در حیات بوده اند کسوت ایشان سیاه بوده اولاد و مریدان
ایشان الی الحال نیز سیاه پوش اند کلبانگ و کلبام باوّل مضموم آواز بلندی باشد
که نقارچیان و قلندران و شاطران و امثال ایشان هنگام نواختن کوس و نقاره
و شلنگ زدن و جز آن بکشند حکیم خاقانی فرماید بیت ساغر کلغام خواه کز دم
کوس نغمه کلبام وقت بام برآید هم او گوید نظم کلبام زند کوس کلغام سزد کاتش
کاتش بکام آرد خمار بصبح اندر امیر خسرو راست بیت بلبل مست در کلبانگ خوش
مکوفت پای تا کاتش و دیده نرگس بزیر پای شد خواجه حافظ شیرازی گفته
بیت دولت بوصل گل ای بلبل سحر خوش باد که در چمن همه کلبانگ عاشقانه تست
کلبت باوّل مفتوح ثانی زده و بای مفتوح کشتی و جهاز بزرگ را گویند و معرب آن جلبت
است گل پارسی گلی باشد بغایت سرخ و خوشرنگ و آنرا گل صد برگ و گلنار پارسی
نیز گویند کمال اسمعیل فرماید بیت زان پارسا چون گل پارسی برون او فتاده ز پرده سرا

کلپایگان

کلپایگان باوّل مضموم ثانی زده و بای عجمی نام شهریست از عراق عجم و معرّب آن
جرباذقان است امیر معزی راست بیت تا بخت جاودان بتو داد دست فرّ و جاه کلپایگان
بهشت کند فر و جاه تو گل پیاده گلهای را گویند که بوته داشته باشند نه درخت مثل
گل نرگس و گل لاله و سوسن و بنفشه امیر خسرو راست بیت تو کوی زنان بتان در دشت
ساده و میدان خاک گلهای پیاده کلنج باوّل مضموم ثانی زده و خای مفتوح بجیم زده و در
بعضی از نسخ بالام مفتوح بجا نوده نیز آمده کلوله چنگال در و آلهرا از درا گویند ابن یمین
الطعمه راست بیت شکر ریزه بخور و کلنج چنگال جارزه هر که از پاره نه بند و شکم کوسر و خشت
کلنار دو معنی دارد اول معروفست دوم نام لحنی باشد از موسیقی ز انگشت بهرام
این هر دو معنی را نظم نموده بیت خروشان بلبلان در نغمه کلنار بوقت صبحدم بر لحن کلنار
گل زریون باوّل مضموم ثانی زده و زای منقوط مفتوح بر زده دو معنی دارد اول نام شهرستیست
که بر آن طرف شهر چاج واقع است حکیم فردوسی فرماید بیت سپهدار با لشکر و گنج و تاج
بگل زریون زان سوی شهر چاج هم او راست بیت از آن پس ز هنبال و ترک ختن
بگل زریون برشدند انجمن دوم نام رودخانه ایست که این شهر بنام آن رودخانه
موسوم گشته هم حکیم فردوسی بنظم آورده بیت بدی نام آن رود گل زریون که بد در
بهاران چو دریای خون کلت باوّل و ثانی مفتوح لب بن زده سیاه مست بود و انرا فر
و کرست نیز خوانند و بتازی طافح گویند کلستو باوّل مضموم و ثانی مکسور کلستان باشد
کلشاه و کلشه باوّل مضموم نام معشوق ورقه است مولوی معنوی فرماید بیت

اوّل

عقل همه عاقلان جزو شود چون رسد ، ورقه نکلشاه من و بسه براسین من حکیم سوزنی
راست بیت مونس مجلس میمون تو هر کس که بود ، متیو دل شاد بود همچو نکلشه ورقه
وبا اول مکسور نام کیومرث است و در تسمیه اش باین اسم وجوه گفته اند اول
آنکه چون در زمان او غیر از آب و خاک دیگر چیزی نبود گرا و مفرف و مملک آن
کرده او را باین نام خوانند و گروهی از عجم گویند که آدم علی نبینا علیه السلام کیومرث است
و چون او و جفت او که پارسیان ملیه خوانند و عربان حوا از گل آفریده شده بودند
او را گلشاه موسوم گردانیدند و نیز گفته اند که چون کسی که نخست بر گل که کره ارض باشد
پادشاهی کرد او بود او را باین نام نامیدند واعلم عند الله کلشهر نام زن پیران
ویسه است حکیم فردوسی فرماید بیت چو پیران ز نزد سیاوش برفت نیز ونکلشهر
بازند بگفت کلوز با اول مضموم ثانی زده پشم نرمی باشد که از بن موی بز شانه برآرند و
آنرا کرک و کلک و تبت و ... نیز خوانند حکیم نزاری نظم نموده بیت ناز لباقان این
تو رکا ... که کل غرغا نند باز از بر شیم ، وبا اول مکسور کلکار را گویند کلغنده و کلغونده
با اول مضموم ثانی زده و غین مفتوح بنون و دال مفتوح در لغت اول و بغین مضموم
در لغت ثانی پنبه ریسنده بوده که گلوله ساخته باشند و آنرا باغند و باغنده نیز گویند
حکیم سوزنی در هجو نجیب منده گوید بیت در میانشان نجیب منده من همچو در بند خار کلغنده
کلغونه بمعنی گلگونه است که مرقوم شد و آنرا گلگونه نیز گویند حکیم خاقانی فرماید بیت
همچو موی عاریت اصلی ندارم از حیات ، همچو کلغونه بقای هم ندارد گوهرم ، هم و گوید بیت

مغرب

اول

مغریب دل برنگ جهان کان نه ناز کیست ، کلغونه رخ گونه کند زال را جوان کلغیچه با
مضموم ثانی زده و غین مکسور و یای معروف و جیم عجمی و های مختفی بمعنی غلغلیچ
است که مرقوم شد کلخشنگ با اول مضموم ثانی زده و فای مفتوح بر بار زده
و شین منقوطه مفتوح آبی باشد که در فرو ریختن از بلندی یخ بسته باشد مثل آنکه از
ناودان چون فرو ریزد یخ بندد و آنرا دنگداله نیز گویند فرالاوی گفته بیت اثر
کلخشنگ کشته از فسردن ای شگفته ، همچنان چون شیشه اسپین نگون آویخته کلاک
با اول مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نخی باشد که از روی طعنه و سرزنش
بطریق کنایه گویند حکیم سوزنی فرماید بیت کرمش کل کشتم کله مشکبوی تو ، بر من کلاک زن
که نبید لیثم از کلاک ، دوم نام نوعی از صمغ است که رنگ آن بسرخی گراید و از بوته خاری
که آنرا جودانه گویند حاصل شود و آن صمغ را کوشده نیز خوانند کل کوبی با اول مضموم
سیری گویند که در اول بهار کنند و آنچنان بود که معنعم بر جمیع کلها گل زردی شکفد
و مردم با غبار نه جشن کنند و گل زرد بسیار بچینند و در حوض خانها و جویهای آب
بریزند مولوی معنوی راست بیت خدایگان جمال و خلاصه خوبی بباغ عقل در آمد
بر سم گل کوبی کل کونه گل نسرین را گویند امیر خسرو فرماید بیت کنون خالی نباید کوزه
از می چون گل کونه ، پراز شبنم شد ای چه پر نکرد کوزه از شبنم ، هم او گوید بیت در گل
نگر که باد را در کوزه کرده ، اما ببین آن دید بهر جشن ره دندان کرده باز کلکچه با اول مضموم ثانی
و کاف عجمی و جیم هر دو مفتوح و اطفای ها ادات و رسومی را گویند که در مولود اطفال از زمان ولادت

تا او ان عقیقه و کاهواره بطریق سنت و عرف بعمل آرند خواجه عمید لویکی در تهنیت ولادت
یکی از فرزندان ملوک گفته بیت با چنبر کمان هفتش رسم کلکجه از عکس بتر سقفا
مستم نموده اند کلکل با هر دو کاف عجمی مفتوح نوعی از لیمو بود که بمقدار نارنجی شود
و بغایت بدو ترشی باشد که چون سوزن در آن بخلانند و بگذارند بعد از اندک زمانی
آن سوزن گداخته گردد و با هر دو کاف عجمی مضموم دارویست که آنرا بتازی مقل گویند
و در دواها بکار برند کل گندم با اول مکسور ثانی زده و کاف عجمی مفتوح نون زده و جیم
گیاهیست که در نظر چنان نماید که گویا پنج شش دانه گندم بهم چسبیده و آنرا کوز گندم
نیز گویند کل کنده با اول مضموم و ثانی مکسور و کاف عجمی مفتوح نون زده گیاهی باشد
بغایت بدبوی و آنرا کلیکان و کمایز نامند و شرح آن در ذیل کمایز مرقوم خواهد
شد انشاء الله تعالی کلم با اول مضموم ثانی زده و میم مفتوح دو معنی دارد اول
نام گلیست بغایت خوشبوی امیر خسرو فرماید بیت شست در شست شد از غنچه نسرین
پیکان هر یکی گوئی سوریست مگر یا کلم هم او گوید بیت زسوری کان نه کم بود از کمان
جگر میشد چو سوری پاره پاره از آن کلم که دل بود و ران هم نه هر بن لاله رست وار غوان هم
دوم نوعی از پیکان را گویند امیر خسرو نظم ده بیت گشت رعنایان بود در زیر بید و روی گل
بوستان شیر مردان برگ بید و کلم است و برگ بید نیز نوعی از پیکان باشد کلنده با اول
مضموم و ثانی مفتوح نون زده زن بدفعل بدکاره را گویند مسعود سعد سلمان راست بیت
تا بجنبید بگنجی اندر مست با یکی قحبه کلنده گشت کلنگبین با اول مضموم و لام مفتوح نون زده

ترکیبی

ترکیبی باشد مانند گلقند تفاوت آنست که در گلقند گل را با قند ممزوج میسازند و در کلنگبین
گل با انگبین که عسل باشد ابو المنصور عماره بن محمد المروزی گفته بیت گر بر کران دجله کسی
نام او برد آب انگبین ناب شود و گل کلنگبین کلوز با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو
معروف و زای منقوط فندق باشد و آنرا جلوز نیز خوانند و بعضی از فرهنگها
نوشته اند که کلوز جلغوزه بود و در بعضی مرقومست که بادام کوهی باشد که آنرا الکجه
نامند فاما این دو قول اخیر صحیح است کله با اول مفتوح و ثانی مشدد و مخفف معروف
و با اول مضموم و ثانی مخفف دو معنی دارد اول زلف باشد بدیع الزمان خواجگی
فرماید نظم بعذارش و مشکین کله چون افعی و شبله این مرغ جا نهانه ائله وان
ولیمار او وار کن همایون راست بیت سر گشته در هوای تو چون بیدلان صبا آشفته بر عذار
تو چون عاشقان کله دوم غوزه پنبه بود و آنرا کوزغه نیز نامند و با ثانی مشدد آسمان کبود را
گویند حکیم خاقانی گفته بیت صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من چون شفق در خون
نشیند چشم شب پیمای من و با اول مکسور و ثانی مخفف سه معنی دارد اول موی دست و دوم دانه
انگور را گویند که از خوشه جدا شده باشد سوم راهی بود که در میان دو کوه واقع شده و
آنرا درغاله نیز خوانند کلدوست با اول و ثانی مفتوح درد گلو را گویند مبرزی گفته
بیت سرفه گر باشدت و گر کلدوست حق سبحانه مکن کلدوست کلموش با اول
مضموم و ثانی مفتوح و اخفا ها بید مشک را گویند و آنرا بتازی بهرامج خوانند کلیجم با اول
مضموم و ثانی مکسور و یای معروف جیم گلو باشد و آنرا خلک و غنک و هلک نیز گویند

وتبازی فواق خوانند کلیکر کالکار را گویند اثر الدین اخسیکتی راست بیت زمانه بهر دولت بجست

سرای نو معمار چو آفتاب و بهش صد کلیکر و مزدور کلیون با اوّل مفتوح ثانی زده و

بای تحتانی و واو معروف نام نوعی از افشه باشد که هفت رنگ دارد چنانکه بر هفت رنگ

رنگ دران توان دید و آنرا انکلیون و بوقلمون نیز گویند فصل میم مل با اوّل مضموم امرود

را مانند و نوعی از امرود بزرگ بی مزه باشد که اکرا حمل خوانند و در عربی شراب باشد حکیم

سنائی فرماید بیت هش در کاه او ز اهل هوش مل سوار ست و گل بباده کش و با اوّل

مکسور موی را گویند خواجه شجاع مهرامی راست بیت ریش بخشش چنان دراز ست کوی گل

وهم کراز ست و با اوّل مفتوح در عربی بر شده و اندوه یافته را گویند ملاخ با اوّل مفتوح

مفتوح نام خربزه ایست از جزایر زیر باد که علاحه اشتهار دارد شیخ سعدی گفته

بیت ز تاج ملک نادره در ملاخ مگر لعلی افتاد در سنگلاخ ملازه با اوّل مضموم و زای

منقوط و مفتوح گوشت پاره بود شبیه بزبان کوچک که از منتهای کام او گذره باشد

ملنج با اوّل مکسور ثانی زده و جیم عجمی مفتوح سنگ فلاخن بود ملج با اوّل و ثانی

مفتوح بجا زده و جیم عجمی گیاهی باشد که چون حیوانات بخورند مست شوند ملنجیدن با اوّل

و ثانی مکسور جون زده بمعنی برکشیدن باشد ملنک با اوّل و ثانی مفتوح بنون زده

و کاف عجمی مردم مجرد بیسر و پا بی هنر را گویند شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت

صفات نور نور روی رخان لب نقاب صفات تو ز نکیان طور ملنکا مولانا کاتبی راست نظم

مثال کاتبی از سنگلاخ وادی فقر ملنک وار به پایان بر این طریق ملنک مبارعدد که ره دور

دمرکم

دمرکم لنکست که عذر لنک نپذیرد بهرون ملنک فصل نون نلشک با اوّل و ثانی مکسور شین

منقوط زده مرض وبا باشد و آنرا ناشک نیز خوانند نلک با اوّل مفتوح ثانی زده الوی کوهی

کوهی را خوانند و با اوّل مکسور ثانی زده و دو معنی دارد اوّل دانه شنبلیت بود دوم ادراک

و فهم باشد نلم با اوّل مفتوح ثانی زده الوی کوهی کوهی را خوانند و با اوّل مکسور ثانی زده

و دو معنی دارد اوّل دانه شنبلیت بود دوم ادراک و فهم باشد خوب و زیبا را گویند

حکیم سوزنی راست بیت مجلس آن خوشتر و بهتر که تو در وی بنوی مجلس نلم و خوش

آنست که اتی در وی فصل واو ول با اوّل مکسور ثانی زده شکوفه را گویند عموما

و شکوفه انکور را خوانند خصوصا و آنرا بتازی فقاح الکرم نامند ولانه با اوّل مفتوح

ریش باشد و آنرا بتازی جراحت خوانند و با کاف اوّل مکسور نیز خوانده اند ولنج با اوّل

و ثانی مفتوح و با اوّل مفتوح ثانی زده نام جانوریست شبیه به تیهو لیکن از تیهو کوچکتر

باشد و آنرا ورتیج و دشم و بودنه نیز گویند و بتازی سلوی نامند امیر خسرو فرماید

بیت بچه بی مرغ بهر گونه طرف از ولج و تیهو و دراج و چرز مولانا مطهر کرسی در هجو

خود گفته بیت جوزه با ما نشد اکر جوزه بود در ته زین ولج را ماند اگر ولج بود اهل زاد

ولغونه با اوّل مضموم بمعنی کلاکونه است که سرخ روی شود ولوله با هر دو واو مفتوح شور و

غوغا باشد و در عربی واویلا گفتن بود وله با اوّل و ثانی مفتوح و اخفای ها خشم باشد

و وله زده خشمگین را گویند و در بعضی از فرهنگها بمعنی عاشق زار مرقومست و در عربی

بیخودی و حیرانی از عشق بود ولین با اوّل و ثانی مکسور و یای معروف نام حوضی است

۲
ماخذم

وآنرا وادو ربون نیز نامند فصل با هل باول مضموم کن روا غوش باشد مولوی معنوی گفته
بیت ای عشق خندان همچو گل ای خوش نظر چون عقل کل خورشید را در کش بهل ای ساربان
هل ای؛ و با اول مکسور دو معنی دارد اول بمعنی بهل و بگذار آمده هم مولوی معنوی فرماید
بیت در کش قدح سودا هل تا بشوی رسوا بر بند دو چشم سر تا چشم نهان بینی؛ دوم هیل
نامند وآنرا بتازی قاقله خوانند هلاشم باول وشین منقوط مفتوح چیزی زبون و بد ذات
را گویند وآنرا اماشم باول مفتوح وشین منقوط مضموم نیز خوانند حکیم انوری نظم نموده نظم
من بهر چه گونه باشم بی کار کی نباشم؛ با چیزکی نویسم با شوکه تراشم؛ خطی نه سخت نیکو خطی ازین میانه
سعر نه نیک عالی شعری ازین هلاشم هلاوش بمعنی فتنه وآشوب باشد وآنرا خلالوش نیز خوانند
حکیم ناصرخسرو فرماید بیت هلاوش چو بیان دین بی هشند؛ تو بیهوش را در هلاوش کن هلاهل
و هلهل باول مفتوح و های مکسور زهری باشد که هیچ تریاق با آن مقاومت نتواند نمود
پور بهای جامی گفته بیت حنظل شود تلخی و هلهل شود تطبیع؛ دندان چو بر شیر زد و شکر نهاد
هلا هلا با هر دو های بمعنی آسان و سهل آمده کمال اسمعیل نظم نموده بیت زبان مالی و جانی
توان تحمل کرد؛ ولی شماتت اعدا هلا هلا نبود؛ هلا هلا سخن عامه است ومعذورم که نظم
ولان از خلل جدا نبود هلناک باول مفتوح ثانی زده و تای فوقانی برف را گویند هلک
باول مضموم وثانی مفتوح بکاف زده چرم پاره باشد که مانند کفه ترازو بساز ند
واز سر چوب منجنیق بیاویزند وآنرا پر سنگ کرده بجانب قلعه یا خصم بیندازند
خواجه عبید زاکانی گفته بیت چون هلکی شدم نفس بسته منجنیق تن؛ سنگ هوا واجل تشکند از

برد هلک

بدهلک هلندوز باول وثانی مفتوح بنون زده ودال مضموم وواو معروف وزای منقوط
نام گیاهیست که در دواها بکار برند هلنند باول وثانی مفتوح ونون مفتوح بنون زده ودال
کاهل وبی کار را گویند مولوی معنوی فرماید بیت چو ماه تنگ آمد شما ابر چرا باشید چو ابر؛
وظیفتست شما چون هلنند باشید هلو باول وثانی مضموم نغمه لوی آردی را نامند هلوزمن باول
وثانی مفتوح بواو زده وزای منقوط مضموم وواو معروف نقاشیها واسلیمی خطائیها
باشد که بر اطراف کتابه نقش کنند هلهال باول مفتوح ثانی زده غربال را گویند هلیو باول
مفتوح وثانی مکسور شده بود هلیوی باول مفتوح وثانی مکسور ویای مجهول وواو مکسور
کودکان بازی بود وآنرا هلیوی وهولک نیز نامند فصل با یل چهار معنی دارد اول پهلوان
ودلاور را گویند حکیم فردوسی نظم نموده نظم بروز نبرد آن یل ارجمند؛ بتیغ و بخنجر بگرز و کمند
بریدو دریدو شکست و ببست؛ یلانرا سر و سینه و پا و دست؛ دوم بمعنی اول یله باشد
یعنی رها کرده ومطلق العنان سوم چیزی باشد که از چیزی آویخته باشند چهارم دلی فارغ
از غم و اندیشه بود یلا یلا با هر دو یای مفتوح بمعنی بابا بود یلدا باول مفتوح ثانی زده
دراز ترین شبها بود در تمام سال وآن شبی باشد که دران شب بیرون ذیک بان شب
تحویل آفتاب بود در برج جدی یلمه باول مفتوح ثانی زده ومیم مفتوح و های مختفی قبا
باشد ومعرب آن یلمق است یله باول وثانی مفتوح واخفای ها شش معنی دارد
اول بمعنی رها بود چنانچه یله کردن بمعنی رها کردن باشد حکیم انوری فرماید بیت
کله از خود کنم که تا چو منی؛ خدمت چو تویی چرا یله کرد؛ حکیم فردوسی راست بیت

ملہ وگفت خاقان که مارا کلاه از بخت است وکردم به یزدان بلند⁂ دوم کج وکجی بلند چنانکه اگر گویند

که این پیاله را بلند کردم مراد آن باشد که کج کرد خسرو دهلوی گفته بیت بر سر بلند نهاده کلاه و نشسته

تند⁂ این حوصله کراست که اکنون نکند استاد فلکی شیروانی گوید بیت دوش چو کرد آسمان افسر زر

ز سر بلند⁂ ساخت ز ماه واختران یاره و عقد و مرسلند⁂ سوم زن فاحشه را نامند و آنرا

شاده خوار و نو خشنی نیز خوانند امیر خسرو در نظم آورده بیت کشته بلی زن همه با بانگ نخ

همچو زنان بلند از سر مهر⁂ چهارم مبغی هرزه و بیهوده آمده مولوی معنوی فرموده بیت دست بدان

کمان بری از کف مرگ جان بری⁂ باز چو بد کمان بری آن نبود بجز بلند⁂ از یوسف زلیخای حکیم

فردوسی نقل نموده شد بیت شنان خواب یوسف زند اما بلند⁂ تو گفتی که خود بد دروغ و بلند⁂ پنجم

دوان و تازان را گویند مولانا غزالی مشهدی راست بیت دلیران و شیران این

سلسله⁂ شد ندا نبی صید دولت بلند⁂ ششم تمنا را خوانند باب سیم فصل الف الله

با اول مفتوح ثانی زده بمعنی هنگام و زمان باشد حکیم سوزنی گفته بیت ای دستگاه لقمه نود دیر

نداشت آمد جدای آمد و شد دستگاه تنگ امردث امرود را گویند امشاسپند و امشاسفند و

امهوسپند و امهوسفند با اول مفتوح ثانی زده و سین موقوف فرشته باشد و آنرا امرش

نیز نامند زراتشت بهرام است بیت ز امشاسپندان که یکرنگیند⁂ نزدیک یزدان سپند

هم او گوید بیت همه قد و بالای امهوسپند⁂ بیاراسته همچو سرو بلند امیان و امیان با اول

مفتوح همیان را گویند و آنرا تازی صره نامند فصل با جیم با اول مفتوح سه معنی دارد

اول دست زدن باشد بر سر و دستار کسی ملا صدر الدین در هجو قاضی افضل گوید

بیت

بیت آموخته تا دست حرم بر سر قاضی⁂ عمامه زیم کرده و رم بر سر قاضی⁂ شاعر گفته بیت دستار کو

بر سر رقیب است⁂ صد بم زده رنگ سحر نماید⁂ دویم تار کنده را گویند و آن صد زیر است

امیر خسرو فرماید بیت بر بم هند گوناگون مزامیر⁂ بجا مانده بسته اشکال از بم و زیر⁂ حکیم اسدی

نظم نموده بیت ز بس بلبله کوزه از گل گرفت⁂ بم و زیر آوای بلبل گرفت⁂ سیوم قلوا ایست

از توابع کرمان عماره است بیت عدو را بر دل از نوی بار غم باد⁂ سنان او کلید فتح بم باد⁂

فصل تای فوقانی تماخوه با اول و ثانی مفتوح هزل و مزاح و ظرافت و سخره باشد حکیم ناصر خسرو فرماید

بیت گر تو تماخوه کنی اندر چنین سفر⁂ بر خویشتن کنی تو نه بر من تماخوه⁂ پور بهای جامی راست بیت

ای احمقی که هر که ترا دید از خویت⁂ حالی فرا گرفت مزاح و تماخوه⁂ تمتم با هر دو تای فوقانی مضموم

بهر دو تیم زده عشر غاو را گویند و آنرا اکثر غاو وکثر کاو نیز خوانند و ترکی قطاس نامند و آن دم کاو

کوهیست که سپاهیان آنرا از نیزه و طوق آویزند و بر گردن اسپ بر بندند تم با اول مکسور

ثانی زده نام علتیست که هر گاه عمر مردم بچهل سالگی رسد در چشم پدید آید و بدان سبب بینایی

نقصان پذیرد و چون سن از پنجاه تجاوز نماید آن علت بخودی خود بر طرف گردد و در بعضی

از فرهنگها نوشته اند که آب مروارید را ثمر خوانند و با اول مفتوح ثانی زده بعربی خرما را نامند

و با اول مفتوح مضموم ترکی آهن باشد و با اول و ثانی مکسور بر از ده بزبان علی اهل هند تاریکی

به تلبیت با اول مفتوح ثانی زده بارانکی را گویند بر بار بزرگ بندند و در بعضی از فرهنگها

بمعنی یک لنگ بار نوشته اند و آن اتبلیت نیز خوانند تموک با اول مفتوح و ثانی مضموم نشانه

تیر باشد شمس فخری نظم نموده بیت سپهر صبح شاه بس که مرا⁂ بکمند پیش تیر یا فتموک⁂

و در فرهنگ هندوشاه نوشته که تموک تبری بود که چون بگوشت یا استخوان در رود بآسانی بر نیاید

تمیشه با اول مفتوح و ثانی مشدد مکسور و یای مجهول نام بیشه ایست در نواحی شهر آمل که در میان

آملیان به بیشهای بیشه اشتهار دارد حکیم فردوسی گوید   ز آمل گذر سوی تمیشه کرد

نشست اندر آن نامور بیشه گرد تمیک با اول مفتوح و ثانی مکسور نوعی از رستنی است سرخ

رنگ که طعم آن ترش بود و در بعضی از فرهنگها بجای یای تحتانی نون مرقوم است فصل جیم جم و

جمشاسب و جمشید و جمشیدون با اول مفتوح نام حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام و نام

جمشید است هر جا که با نگین و مور و دیو و پری و باد و وحوش و طیور و ماهی و امثال آن مذکور گردد

اراده حضرت سلیمان باشد و هر جا که با جام ذکر کرده شود مدعا جمشید بود عبد الواسع جبلی گفته بیت

خشمت عدو را قهرمان مهرت متاع انس و جان گویی که استند این و آن چوب کلیم و مهر جم

خواجه عمید لوبکی راست بیت یعقوب را نشاط ز یوسف فزوده اند داود را بشارتی از جم نموده اند

حکیم اسدی فرموده بیت بد انست هر کس که گرشاسپ است فروزنده تخت جمشاسپ است

حکیم خاقانی فرماید بیت جان از درون بفاقه و طبع از برون بسبرگ دیو از خورش بهیضه و جمشید ناشتا

مجد همگر نظم نموده بیت کی نشستی دیو وارون چون نگین بر تخت جم گر نوشتی نام تو جمشید

بر انگشتری عبد الواسع جبلی نظم نموده بیت اقبال تو دارد اثری دولت عیسی توقیع تو دارد

شرف خاتم جمشید حکیم قطران منظوم ساخته بیت خداش از آن روسعود کرد و خواهد کرد که هر انجم

بگنبد چو گرد جمشیدون جماش با اول مفتوح شوخ و شوخی و مست و مستی و عربده بود و شیخ نظامی

راست بیت ز شیرین کاری آن نقش جماش فرو بسته زبان دوست نقاش کمال اسمعیل گفته

جمجم

بیت جست باده ماخواب نرگس جماش چنین ز ریخ سهر گشت ناتوان نرگس جمّر و در عربی

نوعی از باده باشد جمری با اول مضموم و ثانی زده با زای و کم اصل بود جمست با اول و ثانی مفتوح

بسین زده و تای فوقانی جوهری باشد فیروزه مایه که رنگش بکبودی گراید و سرخی نیز داشته باشد

و معدن آن قریب بمدینه مکرمه بوده گویند که از ظرف جمست هر چند شراب خورند مستی نکنند و اگر پاره

جمست در قدح اندازند همین خاصیت دهد و چون زیر بالین نهند خواب نیکو بینند حکیم اسدی راست بیت

بگفت این و از هر دو بادام مست به پیکان همی سفت لعل و جمست حکیم سوزنی نظم نموده

بیت بگوهر از همه از لوکان شریف تر است بسان قیاس که یاقوت نار دان ز جمست جمند

با اول و ثانی مفتوح بنون زده کابل را گویند و آنرا اژ کان و اژ گهان و اژ گهن و اژ نان و اژ نین

نیز نامند جملو با اول ثانی مفتوح زده و های مفتوح و لام مضموم و واو معروف نام جنی از علم

بوده و آنرا اشنگ نیز خوانند فصل جیم مع جیم با اول مفتوح دو معنی دارد اول خوام و امران قوایه میدانش

بود حکیم ناصر خسرو راست بیت نهاد خدا ایست در تو خرد بجود ز نامی تو جود دم تشکشم اگر اندر دین و دانش

خبر بایدت سوی معدن دین و دانش بجم دوم جان بمعنی خرامان باشد مولوی معنوی نظم نموده

بیت دم سخت گرم دارد که بجادوی و افسون بزند گره بر آتش بجاند او هوارا دوم ساخته

و آراسته را خوانند استاد عنصری گفته بیت ز گرگ اگر تو ره به بتر ز گرگ مباش اگر تو تو میجمی

و کار دین تو بجمست سیوم بمعنی اندوخته و فراهم آورده بود استاد فرخی منظوم ساخته بیت

جهان و مال جهان سر بسر جمیده تست بشهریاری و پیروزی آن جمیده بجم چهارم معنی را

گو اگر یند ابو الحسن شهید فرماید بیت دعوی کنی که شاعر و هرم ولیک نیست در شعر تو نه حکمت

بشهر

ولی لذت و نرمی ؛ پنجم جوم و گناه باشد حکیم نزاری بنظم آورده بیت چم گفتمش کو چم چم زمن بر بن سوست و چم ؛ مثلث نباشد در عجم شاهی ز نسل ابو البشر ؛ ششم بمعنی خوردن آمده حکیم فردوسی گوید بیت شما دوست شادی بخوردن برید ؛ بکیفیت اندر چمید و چرید ؛ هفتم بزبان مروبان و دار المرزبان چشم را نامند حکیم سنائی فرموده بیت عالم دیگر است عالم شان ؛ جنبت فرقی ز نو تا چشمان ؛ هشتم سینه را گویند حکیم سوزنی گفته بیت سپهداران نوراز اشه شایسته بر همت ؛ که پیش او بشایستی نهادن دستها بر چم ؛ نهم بمعنی خم آمده و نهم چیزی باشد که از پیلور رپا بافند و غله را در میانش انداخته برافشانند تا پاک شود و آنرا چج و غله برافشان نیز خوانند و بهندی سوپ گویند و با اول مضموم پنج معنی دارد اول لاف زدن و تفاخر کردن بود شاه داعی شیرازی راست نظم در همه جا چون تخلص رسید ؛ خامه داعی بهم داعی شنید ؛ زانکه قفا نام مرا کرده کم ؛ گفت ز نام ولقب خود چم ؛ دوم حیوان را نامند عمر خیام نظم نموده نظم ای رفته و باز آمده و چم گشته ؛ نامت ز زبان مردمان کم گشته ؛ ناخن همه جمع آمده و سم گشته ؛ ریش از پس سر آمده و دم گشته ؛ سوم تلف انگور بود که شیره آنرا گرفته باشند چهارم سرما را گویند پنجم دانه سیاهی باشد براق که در دواها چشم بکار برند و عجایب معتقد باشند و آنرا چشم و چشمک و چاکسو نیز خوانند و با اول مکسور سبزی باشد شبیه برابریشم که در میان آب بهم رسد و آنرا نیز عسمه نیز خوانند و در پارسی چل یک نامند چاچم با اول مضموم مثلثی باشد حکیم نزاری راست بیت پیشگاه ظفر رفتیده بنادی ؛ ملوک جهان از تفاخر چاچم ؛ چاچن با اول مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی خرامان آمده و آن در ذیل لغت چم مرقوم

شد و دوم

شد و دوم پیاله شراب باشد و آنرا چاپه نیز گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت همچو بلبل لحن و دستانها زنند ؛ چون لبالب شد چاپان از بلبله ؛ چاپچی با اول مفتوح و نون موقوف کوزه بود که سرش تنگ و شکمش بزرگ باشد و آنرا به شراب کنند چاچه با اول مفتوح بمعنی اخیر چاپان است که مرقوم شد و با اول مضموم حیوانرا نامند این هر دو معنی را حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت چه لاف کمن یک چاچه بخوریم چه فضلست پس هزار به چاچه ؛ چاچی ساقی باشد چمناک و چمنک با اول مکسور شاخی زده عجنده و مخنی را گویند ایسنا و فرخی نظم نموده بیت زرد و چمچاخ کرده ام از غم عشق ؛ دو رخ لعل فام و قامت راست ؛ منوچهری راست بیت انگورها بر شاخها مانند چمچاخها ؛ داد بخشان چون کاخها لبنانشان چون زاویه چمچم با هر دو جیم عجمی مضموم سه معنی دارد اول رفتار و خرام را گویند مولوی معنوی فرماید بیت سر بر مزن از هستی تا راه نگردد گم ؛ در بادیه مردان محو است نزا چمچم ؛ نور بهای جامی گفته بیت زمستان منهزم شد تا در آمد ؛ بپاره ماه فروردین بچمچم ؛ دوم سم اسپ و استر و گاو و دیگر حیوانات را گویند حکیم سوزنی این دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت تا تو چمچم کنی شکسته بود ؛ سبز سنگ همچو چمچم خر ؛ از مصراع اول معنی اول و از مصراع ثانی معنی ثانی مستفاد میگردد سوم نوعی از پای افزار باشد که از جامه کهنه بسازند و آنرا گیوه نیز گویند شیخ سعدی راست نظم خوش بود و لبنکی با دلبری ؛ ماه روی مهربانی مهتری چمچی در پای مردانه لطیف ؛ بر سرش خرمندکانه میرزی ؛ حکیم نزاری منظوم ساخته بیت اگر کیمخ و بلغاری نباشد ؛ که در پوشم من و کرگاو و چمچم ؛ چمچمه با هر دو جیم عجمی مضموم اول زبای ها گویند

با اول مفتوح کفش را گویند و آنرا چمشاک و چمشک و چمناک و چمنک نیز نامند چمچاخ ۲

چمچمه

که هنگام سخن بر آید و آنرا شلپوی و سکاشک و شکک نیز خوانند امام فخر الدین رازی راست بیت در صفات اقران
محمد چچه و مرکبش موده کش تنگ حیلم از نمک ذوالمنن حکیم سوزنی نظم نموده بیت کرد نغال
و چچه با دیو نگانش خوش چون سماع و سر سبیع و لطف رسید چمش با اول مفتوح
ثانی زده سه معنی دارد اول چشم را گویند حکیم فردوسی در یوسف زلیخا نظم نموده
بیت بکردار چمش کو زنان دو چمش همه سحر و شوخی همه رنگ و نمش دوم رفتار
خوش را خوانند و آنرا خرام نیز گویند سیف اسفرنگی راست بیت سرخوش و چمشان چو
کبک مست رفت عاشقانرا دل ز هجرانش بکفت سوم نام دانه ایست مانند سیاه رنگ شبیه
بدانه عدس و از عدس کوچکتر که در دواهای چشم بکار برند و آنرا چاکسو و چشام و
چنخام و چشم و چشمک نیز نامند چمناک و چمنک و چمناک و چمنک با اول مفتوح کفش را گویند
و آنرا چناک و چمنک نیز نامند چمیشه چمیشه بود استاد فرخی نظم نموده بیت عدو چو تیغ
او ببیند تنش را جان زبان آید اگرچه چمیشه چو آن عدو را در دهان باشد چمک
با اول و ثانی مفتوح قوت و قدرت و بیشی و افزونی و فربهی بود خواجه عمید لویکی
راست بیت با یکه سخن وری با فهم از قبول تو خود زائل بودن تو دست مرا ست این
چمک چمن پیرا با عنایت را گویند و او را فیبان پیرا نیز خوانند کمال اسمعیل گفته بیت
ز اصل در گذرد شاخ و سایه دار شود ز یکدگر چو جدا کرد شان چمن پیرا چموش با اول
مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف و شین منقوط دو معنی دارد اول اسب و استر و
خر بد فعل لگدزن را گویند دوم معرب آن چموش باشد کمال اسمعیل در مذمت میراث فرموده بیت

آن

آن استر چموش لگدزن از آن من وان کره مصاحب بابا از آن تو دوم نوعی از
پای افزار بود چمین با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی بول و غایط
هر دو آمده و آنرا چامین نیز گویند مولوی معنوی در بن بیت بمعنی بول نظم
نموده بیت چاره بنود این چنانرا از چمین لیک بنود این چمین مارا معین فهم کو در بن
دو بیت بمعنی غایط بسته بیت بلبلان را جای میزیبد چمن مرجعل را در چمین خوشتر
وطن قطعه گرچه طوطی خود ان شکر زینه است زاغ را می چمین خز باید فصل خاخم با اول
مفتوح معروفست و با اول مضموم دو معنی دارد اول ظرفی باشد بس بزرگ که در آن
آب و دوشاب و سرکه و شراب و امثال آن پر کنند خواجه حافظ شیرازی نظم نموده
بیت جز فلاطون خم نشین شراب سر حکمت بما که گوید باز دوم گنبد عمارت بود حکیم
انوری در صفت عماری گفته نظم داعی زایران صبر به درت هم زیک خطوه هم زیک تیر تنگ
حاکی مطربان صدای خمت هم در آن پرده هم بر آن آهنگ مجد همگر راست بیت خالقا
تو بهر کار کار و رنج و رای فذلک الملک عز. و نا نوای باد وگر شود ارغنوی وز بیت
مقصود حباب او زخم چرخ لن ترانی باد خمانجرد نام نوا بیست از موسیقی گنج نیز گفته
بیت برده هوش و جان ز من خنیاگر عشق چون کجنب اندر خمانجرد نواخت خمار با اول
مضموم نام شهریست از ملک ختا و ختن منسوب بخوبرویان و در عربی ملالت و کدورت
را گویند که بعد از کیفیت شراب حاصل شود استاد فرخی فرماید بیت تو بار خدای همه
خوبان خاری در عشق تو هر روز مرا تازه خماریست خمان با اول مفتوح کمان باشد در اصل

خسر

بکاف
خمان بوده چون هر خانه را ازان رخنی دارد آنرا خمان نامیدند و بمرور ایام و لغز السنه خا
تبدیل یافته کمان گفتند خمانیدن با اول مفتوح آن باشد که چون کسی سخنی گوید یا
حرکتی کند دیگری از روی طنز و سخریه آنرا تقلید نماید و آنرا در شیراز والوجانیدن
گویند خماهان و خماهن با اول مضموم سنگی باشد و آن دو نوع است نر و ماده نر آن
بغایت سخت و تیره رنگ بود و چون با آب بسایند زرد شود مانند زرنیخ و ماده آن چندان
سخت نباشد و جوهر آن پاک بود و چون با آب بسایند سرخ شود مانند شنجرف و گویند که
آن نوعی از آهنست و طبیعت هر دو سرد بود و برو رمهای دموی و صفراوی
طلا کردن نافع باشد خاصه نوع ماده که در و تبرید بیشتر است و گویند که در ظروف
خماهن هر چند که شراب خورند مستی نیاورد و آنرا بتازی صندل حدیدی گویند حکیم
ازرقی فرماید نظم جدا لکانا مهان مذه بود و ستند؛ تنی دو دوش نقل و نبید در دو کبا
بطبع خرم چندان شراب نوشیدند؛ که بر خماهن کردن فروغ رد سیماب؛ حکیم خاقانی راست
بیت فیروزه چرخ را ز آهم؛ در رنگ خماهنی نمایم؛ خمخانه و خمکده شراب خانه و میکده بود
شاعر گفته نظم مردان خدا میل بمستی نکنند؛ خود بینی و خویشتن پرستی نکنند؛ آنجا که
مجردان حق می نوشند؛ خمخانه تهی کنند و مستی نکنند؛ خمخم با هر دو خای مفتوح
سه معنی دارد اول متکبرانه سخن کردنست دوم در بینی سخن گفتن باشد سوم خوردنی
را بخوردن بود خمره با اول مضموم خم کوچک را گویند و آنرا خمره نیز خوانند خمک با اول
مضموم و ثانی مشدد مفتوح هر دو دست بهم زدن بود به اصول نوعی که صدا برآید

وآنرا

طائ م

وآنرا خنبک نیز گویند شیخ نظامی گفته بیت در آمد لشکر رشک دم و کاو دم؛ خمک زدن
خام رو بنه خم خمیده با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف باران تند بی
وقت باشد فصل خال دهم با اول مفتوح ده معنی دارد اول معروفست دوم فریب
بود شیخ نظامی نظم نموده بیت ملک دهم داد بشیرین دهم؛ منخور ز نار خون بشی هوی کم
نمیکرد؛ اثیر الدین اخسیکتی راست بیت دهم بداوندم او هم طراز آن خواهی؛ زانکه بر آن
شد و ساوج مکان میکرد دهم؛ سوم نخوت و تکبر را گویند حکیم اسدی بقید نظم آورده
بیت بمردی و گنج و سپاه از تو کم؛ نیم حیث این طمع داین باد و دم؛ چهارم
بوی باشد و آنرا بتازی شم خوانند مولوی معنوی فرماید بیت بیاند سر به بینی
بری و می بوی؛ ازان باز دم آهوان چین نرسد؛ ابن یمین گفته بیت
چون تاب گرفته زلف سنبل؛ آورد صبا دم قرنفل؛ و دمش مصدر دانست هم ابن
یمین گوید بیت بوی چو دوی آید سایلان بجنبانش؛ بلی که مشک بجود رهنماید دمش
پنجم وزن شعر را خوانند مولوی معنوی فرموده بیت بس کن و هیچ مگو گر چه دهان بر بنگر
زانکه این وزن دهم و قافیه هم عار بند؛ ششم ابای باشد که آهنگران بدان آتش
افروزند حکیم خاقانی منظوم ساخته بیت کاوه که داند زدن بر سر ضحاک تنگ؛ کی شود
پای بند کوره و سندان و دم؛ هفتم بمعنی آه آمده کمال اسمعیل گوید بیت روز آمد
و برو و خشم از دم لب را پرداخته از روان و جان قالب را؛ اکنون که را نده هی دار صبح
شاید که چو روز زنده دارم شب را؛ هشتم افسون باشد امیر معزی نظم نموده بیت

کاهی زبیم رنج خواندم فسون ودم * کاهی ز ترس وسوسه کردم همی دعا سیف اسفرنگی راست
بیت انکه مر خواب فتنه را هر شب * بخت بیدار او بدم تنبیه بود ششم بمعنی زمان باشد
این دو معنی را بترتیب مرقوم نجیب الدین جرباد قانی بنظم اورده بیت هر که همچو گل کشاید
دم باید مدح او * روزکار او را دران دم دامن زر میدهد دمامه با اول مفتوح دو معنی
دارد اول نقاره را گویند سیف الملوک در مدح شهنشاه حضرت جلال الدین محمد اکبر
بادشاه گفته نظم ای شاه فلک رتبت خورشید سریر * خلوت نقاره خانه کاه و دکیر
اورده ز سر دمامه وز دندان چوب * سنجش شده کوشها و خرطوم نفیر * دوم نفیر را
نامند حکیم نزاری بنظم اورده بیت بکین برخاسته چون شیر غرّان * برفتن تیز چون
شمشیر بُرّان * دمامه در دمیدند از کناری * روان گشتند چون دریا سپاهی دمان
با اول مفتوح سه معنی دارد اول فریاد کنان بود از روی شادی مفرط یا غضبی بسیار منوچهری
راست بیت بزی همچنین سالهای دراز * دمان و جهان و چران * دوم دمنده و فریاد کننده
را گویند ببی علوی محمودی گفته بیت دمنده اشنای هنم امده * خروشان و بی ارام
و زمین در * دوم تیز رفتن باشد صاحب فرهنگ منظوم بنظم اورده است بیت
هست فر هوخت کنک اسم مکان * تیز رفتن بود دمان و دنان * سوم بمعنی زمان
امده این معنی از کتاب زند نوشته شد دمدار با اول مضموم لشکری را گویند
که در عقب اردو در وقت کوچ بگذارند تا اگر از مردم اردو کسی در عقب بماند
بمحافظت او را باورد یا اگر غنیم خواهد که از عقب لشکر غافل کرده دست بردی نماید

آن

آن لشکر خبردار باشند وآنرا بترکی چنداول خوانند استاد نظم نموده بیت چو دمدار
نکبنا شتی ببشیر و * بمنزل رسیدی همی نو بنو * دمدمه با هر دو دال مفتوح هر دو میم زده
وهای مختفی چهار معنی دارد اول مکر و فریب و افسون باشد مولوی معنوی فرماید بیت
زین دمدمهاتان نترسند * بر ما تو مخوان که مرد مردیم * حکیم نزاری گفته بیت
ملک قناعت مده بدست طمع باز * مثنوی نشاید زبون دمدمه زن * دوم نقاره
و دهل وامثال انرا گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت دمدمه میزنند بر سر بازار
عشق * همسر جان میدهند کیست خریدار عشق * سوم بمعنی آوازه امده سیف اسفرنگی
راست بیت اگرچه دمدمه جاه در یمی ماند * هنوز ننگ بود زنده نام مردم زاد *
چهارم سرکوب قلعه را نامند وآن برج مانندی بود که در برابر قلعها از چوب و سنگ
وگل بپا کنند و بر بالای ان توپ و ضربزن را نهاده بجانب قلعه بیندازند دمسه
با اول مکسور ثانی زده و سین مفتوح وهای مختفی ابریشم سفید را گویند و معرب
آن دمسق است دمسیچه با اول مضموم ثانی زده و سین مکسور و یای معروف
وجیم عجمی وهای مختفی نام جانوریست کوچک جثه که رنگ ان خاکستری و سفید
درهم باشد با اندک زردی وآنرا در بعضی از ولایات کازرک گویند و بازی
صعوه خوانند و بیشتر در کنار ابها نشیند و دم خود را بر زمین زند حکیم خاقانی
فرماید بیت چو دم جنبه مسیچه همه دم بر زمین زن * چو کمو مسیچه همه پر بر هوا کش دمغازه و
دمغزه با اول مضموم ثانی زده وغین مفتوح بیخ دم واستخوان میان دم را گویند مولوی

معنوی گفته بیت جمع کرد دبوری آن جمله بره * کو سپری بوده است وایشان دمخوده
دم گاو با اول مضموم و ثانی مکسور دو معنی دارد اول نان پاره * باشد بزرگ که گاو خورا
بدان برانند مولوی معنوی فرموده بیت کر خود دیوانه شد تنگ دم گاو * بر سرش چندان
بزن کاید بخواد * دوم نفیر باشد که در روز جنگ نوازند و آنرا گاودم نیز گویند دمگاه
و دمکه با اول مفتوح ثانی زده کوره آهنگران و مس گران و زرگران و تون حمام
و امثال آن باشد مولوی معنوی گفته بیت که در طواف آتشم که در شکاف آتشم
باد آهن دل بپرسخ رواز دمکه آهنگرم * حکیم سوزنی نظم نموده بیت بهره خاطر
بد مکاره و تفسان * گنبذ گرمابه دماغ سویدا * دمندان با اول و ثانی مفتوح
معنی دارد اول دوزخ را نامند نا فشت بهرام راست بیت درخت بارور در
کشتمندان * چو بنشانند رستند از دمندان * دوم آتش را خوانند شهاب
مهمره گفته بیت کرد از خشم تو چو زهر تبرزد * کرد از لطف تو جواب دمندان *
سوم نام شهریست از توابع کرمان گویند نزدیک بآن کوهی باشد که در آن معدن
زر و سیم و مس و آهن و توتیا و نوشادر است آورده اند که در آن کوه غاریست که
از درون آن آواز آب بگوش رسد و بخاری مانند دود از آن برآید و بر حوالی آن
منعقد کردد و چون بسیار شود مردمان آنرا جمع سازند و آن نوشادر خالص است
کافی ظفر نظم نموده بیت او ز کرمان سوی دمندان شد * تا نشادر برد به نشابور
دمنه با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول نام شغالیست که در کلیله و دمنه احوال

او

او مسطور است استاد فرخی راست بیت دمنه از بهر تکلم عاقبت شیر بخست * لاجرم شیر بچه برد
بسر کین پدر * حکیم خاقانی نظم آورده بیت دمنه اسد کجا شود شاخ برهنه سنبله قوت
موم و آتشی فعل زموم و کوثری * دوم سوراخی بود که برای دمکشی تنور بگذارند و دمنه
دانی لفظ کهنه و بیشی را گویند که در سوراخ دمنه بگذارند تا بخار تنور بیرون نرود کمال اسمعیل
فرماید نظم آن ریش چنان نمی پسندند * صاحب طبعان این زمانی * زیرا که بهیچ کار ناید *
الا ز برای دمنه دانی * و در عربی سرگین جمع گشته باشد در شبانگاه ستوران و دمن
با اول مکسور جمع دمنه است شیخ اوحدی گفته بیت دمنه رفتگان نشست این خاک
سبزه دمنه را چه داری پاک دمور با اول مفتوح و ثانی مضموم دو معنی دارد اول
نام یکی از خویشان افراسیاب است که در قتل سیاوخش سعی بسیار کرد دوم آواز نرم
و آهسته را گویند و در عربی با اول و ثانی مضموم بی دستوری بسرای کسی در آمدن
باشد دمیک با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف زمین و بوم بود و با اول
مفتوح ثانی زده و یای تحتانی مفتوح بکاف زده نام قریه ایست از قرای غزنین
آورده اند که چون سلطان شهاب الدین غوری از غزای هند معاودت نموده
بموضع مذکور رسید بزخم خنجر یکی از فداییان ملاحده شهادت یافت یکی از
شعرا درین باب نظم نموده بیت شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین * کز ابتدای
جهان مثل او نیامد یک * سوم ز غره شعبان المعظم بسال ششصد و دو * فتاده در ره
غزنین بمنزل دمیک * دمل را رم با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروفست دوم رمه

حکیم خاقانی فرماید بیت چوپان سپهر در رمه فحل رماست اقبال شد نگر که سپهر رمه دار و فحل کم چوپان
بی دارد باهم او گوید بیت منتران به که در شست نه زمم کو درشتی صفت فحل رماست و در عربی
با اول مفتوح و ثانی مشدد سه معنی دارد اول خوردن بود دوم بصلاح آوردن باشد چیزی
را سوم بمعنی گریز آمده و با اول مضموم موی زهار باشد و رمکان جمع التت منجیک راست
بیت روبش بزیر ریش چنان گشته ناپدید چون کیر مرد غرچه بر مکان نهان شده و بعربی
با فتح مرمت کردن خانه و صفه شکسته باشد و با اول مکسور مخفف رمم است که چرک نیز گویند
و در عربی سه معنی دارد اول مال بسیار باشد دوم مغز بود سوم خاک را گویند رمارم با هر دو
رای مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی مقابل و برابر باشد حکیم ناصرخسرو فرماید بیت بسیار مکوی
هر چه بابی با خار بدار گل رمارم دوم بمعنی گوناگون بود حکیم انوری راست بیت نفرین
ظل دولت چند انکشکم کنی بر نان فتنه و ما و من زان آفت رمارم رماس با اول مفتوح مصطکی باشد
رمژک با اول مفتوح ثانی زده و زای پارسی مفتوح بکاف زده بمعنی لغزیدن باشد اعم
از آنکه آن لغزیدن صوری بود یا معنوی رمک با اول و ثانی مفتوح رمه باشد رموک
با اول و ثانی مضموم بمعنی ایستادن بود رمه با اول دو معنی دارد اول معروف است دوم
پس دین را گویند و آنرا ابرن مضموم هم در عربی دو معنی دارد اول ریسمان کهنه و پوسیده باشد
دوم بمعنی همه آمده رمایه با اول مفتوح شبانه گویند و آنرا رامیار نیز خوانند حکیم نزاری
منظوم ساخته بیت منم رمایه رمایه ای رمیده که سازم خاک پایت کحل دیده فصل زا از زم
با اول مفتوح شش معنی دارد اول نام رودخانه ایست و گویند که شهریست و این رودخانه

از

از پهلوی آن میگذرد و این رود بنام آن شهر موسوم است حکیم ناصرخسرو فرماید بیت زافزونی
ندارد سود آب روی دنیا بی اگر بر روت ای نادان برانی آب رود زم حکیم اسدی در صفت
اسب گفته بیت بجستی بیک جستن از رود زم بگیتی نیاورد به یک درم دوم سرما را گویند
ولهذا ایام سرما را زمستان خوانند مولوی معنوی راست بیت یکدمی همچو گلستان کندم
دم دیگر چو زمستان کندم منت الکعب نظم نموده بیت عاشق و رنجور بود وی درم
آن متخوذه رنج تجابیده زرم سوم باد سخت را نامند حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت ز آموی
بیلان و شیران به رزم کند راهی چون پر از باد و زم چهارم نام چشمه ایست و بعضی بمعنی
نعرزم آورده اند حکیم قطران گوید بیت بطبع رادی قلزم بدست چشمه زرم بدل چو رود و فرات
و بکف چو رود و فرب پنجم طفلی باشد که در هنگام بخیز کردن آب از دهنش بیرون افتد ششم بمعنی
فتیله آمده و در عربی با تشدید ثانی چهار معنی دارد اول مهار کردن شتر بود دوم تکبر کردن
باشد سوم بمعنی بلند بر داشتن سر آمده چهارم پیش رفتن را گویند زماروغ با اول مفتوح
و را مضموم و واو معروف و غین رستنی باشد که از زمینهای عفن و نم و امثال آن بروید
و آنرا سماروغ نیز گویند و شکل آن شبیه بچتر بود زمان بمعنی مرگ باشد حکیم فردوسی راست بیت
چو بشنید رستم گو سرفراز بدانست کامد زمانش فراز زمج با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی
مفتوح نام پرنده ایست زمخت زمخک با اول و ثانی مضموم بخا زده دو معنی دارد اول طعمی باشد
معروف بود بهای حامی راست بیت تیزی و گرمی و گندم و بدبو شکل تیز خنک و زمخک و تر
و ترش روی چون سماق دوم گرهی را گویند که سخت سته باشد و احیانا بسبب گرفتگی مردم

حکیم خاقانی فرماید بیت چوپان سپهر در رمه سه فحل رمه است اقبال شه که سپهر رمه دار و نکه فحلی که چوپان
پرورد ایشم او گوید بیت مهتران به که در شست نرم که درشتی صفت فحل رمه است و در عربی
با اول مفتوح و ثانی مشدد سه معنی دارد اول خوردن بود دوم صلاح آوردن باشد چیزی
را سوم بمعنی گریز آمده و با اول مضموم موی زهار باشد و رمکان جمع آنست منجیک راست
بیت رو بیش بزیر ریش چنان گشته ناپدید چون کیر مرد غرچه بر مکان نهان شده و بعربی
با قشد مرمت کردن خانه و صفه شکسته باشد و با اول مکسور مخفف رمه است که چرک نیز گویند
و در عربی سه معنی دارد اول مال بسیار باشد دوم مغز بود سوم خاک را گویند رمارم با هر دو
رای مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی مقابل و برابر باشد حکیم ناصرخسرو فرماید بیت بسیار بیکدیگر
هرچه یابی با خار مدار کل رمارم دوم بمعنی گوناگون بود حکیم انوری راست بیت نور پر
ظل دولت خداوندگار کنی برنشان فتنه رمادم زان اُف رمارم رمان با اول مفتوح مصطکی باشد
رمزک با اول مفتوح ثانی زده و زای پارسی مفتوح بکاف زده بمعنی لغزیدن باشد اعم
از انکه آن لغزیدن صوری بود یا معنوی رمک با اول و ثانی مفتوح رمه باشد رموک
با اول و ثانی مضموم بمعنی ایستادن بود رمه با اول دو معنی دارد اول معروفست دوم
پرویزن را گویند و آنرا پس مضموم هم در عربی دو معنی دارد اول ریسمان کهنه و پوسیده باشد
دوم بمعنی همه آمده رمایر با اول مفتوح شبانرا گویند و آنرا رامیار نیز خوانند حکیم نزاری
منظوم ساخته بیت منم رمایر یا رب ای رمیده که سازم خاک پایت کحل دیده فصل زا و نون
با اول مفتوح شش معنی دارد اول نام رودخانه ایست و گویند که شهریست و این رود خانه

از

از پهلوی آن میگذرد و این رود بنام آن شهر موسوم است حکیم ناصر خسرو فرماید بیت زن افزودا
ندارد سود آب روی دنیای اگر بر روی ای نادان برانی آب رود زن حکیم اسدی در صفت
اسپ گفته بیت بجستی بیک جستن از رود زن بگیتی نیاورد به یک درم دوم سرمارا گویند
و لهذا ایام سرمارا زمستان خوانند مولوی معنوی راست بیت یکدمی همچو گلستان کندم
دم دیگر چو زمستان کندم منت الکعب نظم نموده بیت عاشق و رنجور بود و بی درم
آن سوخته رخ نخجیده زن سوم بادسخت را نامند حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت ز آموی
پیلان و شیران بر رم کذرهای جیحون پر از باد و زن چهارم نام چشمه ایست و بعضی بمعنی
نهر هم آورده اند حکیم قطران گوید بیت بطوع رادی قلزم بدست چشمه زن مدیل جود و دوران
و بکف جود و رود زن پنجم طفلی باشد که در هنگام بخار کردن آب از دهنش بیرون افتد ششم بمعنی
فتیله آمده و در عربی با تشدید ثانی چهار معنی دارد اول چهار کردن شتر بود دوم نکبر کردن
باشد سوم بمعنی بلند بر دا[illegible]ند زمارغ با اول مفتوح
و را مضموم و وا و معروف [illegible] ن و نه خم و امثال آن بر وید
و آنرا سمارغ نیز گویند و شکل [illegible] ایند حکیم فردوسی راست بیت
چو بشنید رستم کو سرفراز ببالند [illegible] فتوح ثانی زده و جیم عجمی
مفتوح نام پرنده ایست زمخت [illegible] بمعنی دارد اول طعمی باشد
معروف بود بهای جامی راست بیت سبزی و کرم و کندم و بدبو شکل برخشک و زمخک و تر
ورنش روی چون سماق دوم کرهی را گویند که سخت سته باشد و احیانا بسبب کرفتکی مردم

حکیم خاقانی فرماید بیت چوپان سپهر و رمه سپه فحل رمه است اقبال شه بکن سپهر رمه دار و ننگ فحلی که چوپان
بود رمه اهم او گوید بیت مهتران به که در شکست نرزم که درشتی صفت فحل رمه است و در عربی
با اول مفتوح و ثانی مشدد سه معنی دارد اول خوردن بود دوم صلاح آوردن باشد چیزی
را سوم بمعنی گریز آمده و با اول مضموم موی زهار باشد و رمکان جمع آنست منجیک راست
بیت رویش بزیر ریش چنان گشته ناپدید چون کیر مرد غرچه برمکان نهان شده و بعربی
با تشدید مرمت کردن خانه و صفه شکسته باشد و با اول مکسور مخفف رمیم است که چرک نیز گویند
و در عربی سه معنی دارد اول مال بسیار باشد دوم مغز بود سوم خاک را گویند رمارم با هر دو
رای مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی مقابل و برابر باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت بسیار بیکدیگر
هر چه یابی باخار بد اد گل رمارم دوم بمعنی گوناگون بود حکیم انوری راست بیت نفرین
ظل دولت خداگانکم کی بر نان فتنه و رماد و حزان آفت رمارم رمان با اول مفتوح مصطکی باشد
رمزنک با اول مفتوح ثانی زده و زای پارسی مفتوح بکاف زده بمعنی لغزیدن باشد اعم
از آنکه آن لغزیدن صوری بود یا معنوی رمک با اول و ثانی مفتوح رمه باشد رموک
با اول و ثانی مضموم بمعنی ایستادن بود رمه با اول دو معنی دارد اول معروفست دوم
پروین را گویند و آنرا پرن مضموم هم در عربی دو معنی دارد اول ریحان کهنه و بوسنده باشد
دوم بمعنی همانده رمبار با اول مفتوح شبانرا گویند و آنرا رامیار نیز خوانند حکیم نزاری
منظوم ساخته بیت منم رمبار یا رب ای رمیده که سازم خاک پایت کحل دیده فصل زا رنم
با اول مفتوح شش معنی دارد اول نام رودخانه ایست و گویند که شهریست و این رود خانه

از

از پهلوی آن میگذرد و این رود بنام آن شهر موسوم است حکیم ناصر خسرو فرماید بیت زانکه را
ندارد سود آب روی دنیای اگر بر روی ای نادان برانی آب رود زم حکیم اسدی در صفت
اسپ گفته بیت بجستی بیک جستن از رود زم بگشتی بناورد بر یک درم دوم سرما را گویند
و لهذا ایام سرما را زمستان خوانند مولوی معنوی راست بیت یکدمی همچو گلستان گندم
دم دیگر چو زمستان گندم منتخب الکتب نظم نموده بیت عاشق و رنجور بود ولی در رم
آن مخوده رنج شجاعت زرم سوم باد سخت را نامند حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت زاموی
پیلان و شیران برم گذرهای جیحون پر از باد و زم چهارم نام چشمه ایست و بعضی بمعنی
نعوم آورده اند حکیم قطران گوید بیت بطبع رادی قلزم بدست چشمه زم بدل چو رود فرات
و بکف چو رود و فرب پنجم طفلی باشد که در هنگام سخن کردن آب از دهنش بیرون افتد ششم بمعنی
فتیله آمده و در عربی با تشدید ثانی چهار معنی دار [illegible] کبر کردن
باشد سوم بمعنی بلند برداشتن سر آمده چهارم [illegible] مفتوح
و را مضموم و واو معروف و غین رستنی باشد [illegible] ل آن بر وید
و آنرا سماروغ نیز گویند و شکل آن شبیه بچتر بو [illegible] بی راست بیت
چو شبنم زنم کو سر فراز نداشت کامد زمار [illegible] زده و جمعی
مفتوح نام پرنده ایست زمخت زمخک با اول [illegible] دارد اول طعمی باشد
معروف بود رجای جامی راست بیت تیزی و کرم و گندم و بد بو شکل بز خشک در زمخکه و زمخ
و ترش روی چون سماق دوم کرچی را گویند که سخت سبه باشد و احیانا بسبب گرفتگی مردم

حکیم خاقانی فرماید بیت چوپان شهر و رمه سه فحل رمه است اقبال شه کز شهر رمه دارد نکه فحلی که چوپان
به در دلهم او گوید بیت مهتر آن به که درشت شود رمه که درشتی صفت فحل رمه است ودر عربی
با اول مفتوح و ثانی مشدد سه معنی دارد اول خوردن بود دوم بصلاح آوردن باشد چیزی
را سوم بمعنی گریز آمده و با اول مضموم موی زهار باشد ورمکان جمع الفت منجنیک را است
بیت رونش بزیر ارش چنان کشته ناپدید چون کیر مرد غرچه به مکان نهان شده و بعربی
با فتح مرمت کردن خانه و مفرد شکسته باشد و با اول مکسور مخفف رمه است که جرک نیز گویند
ودر عربی سه معنی دارد اول مال بسیار باشد دوم مغز بود سوم خاک را گویند رمارم با هر دو
رای مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی مقابل و برابر باشد حکیم ناصرخسرو فرماید بیت بسیار مکوی
هرچه بیابی با خار بدار کل رمارم دوم بمعنی گوناگون بود حکیم انوری راست بیت تو پر
ظل دولت چندانکه کمکی به نشان فتنه رمادم ان اوف رمارم رمامن با اول مفتوح مصطکی باشد
رمزک با اول مفتوح ثانی زده و زای پارسی مفتوح بکاف زده بمعنی لغزیدن باشد اعم
از آنکه آن لغزیدن صوری بود یا معنوی رمک با اول و ثانی مفتوح رمه باشد رموک
با اول و ثانی مضموم بمعنی ایستادن بود رمه با اول دو معنی دارد اول معروفست دوم
پروین را گویند و آنرا پرن مضموم هم در عربی دو معنی دارد اول ریسمان کهنه و بوسیده باشد
دوم بمعنی همه آمده رمیار با اول مفتوح شبانرا گویند و آنرا رامیار نیز خوانند حکیم نزاری
منظوم ساخته بیت منم رمیار یا رب ای رمیده که سازم خاک پایت کحل دیده فصل زا زم
با اول مفتوح شش معنی دارد اول نام رود خانه ایست و گویند که شهریست و این رود خانه

از

از پهلوی آن میگذرد و این رود بنام آن شهر موسوم است حکیم ناصرخسرو فرماید بیت ز افراد
ندارد سود آب روی دنیای اگر بر روی ای نادان بر آنی آب رود زم حکیم اسدی در صفت
اسپ گفته بیت بجستی بیک جستن از رود زم بکشتی نیاورد به یک درم دوم سرمارا گویند
ولهذا ایام سرما زمستان خوانند مولوی معنوی راست بیت یکدمی همچو گلستان کندم
دم دیگر چو زمستان کندم سیم الکعب نظم نموده بیت عاشق و رنجور بود وی درم
آن نخورده نخ نجابیده ز زم سوم باد سخت را نامند حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت ز آموی
بیلان و شیران به رم گذرهای جیحون پر از باد و زم چهارم نام چشمه ایست و بعضی بمعنی
نعره هم آورده اند حکیم قطران گوید بیت بطبع رادی قلزم بدست جشمه زم مثل جود و دو لات
و بکف جود و دو قرب پنجم طفلی باشد که در [illegible] بیرون افتد ششم بمعنی
فتیله آمده و در عربی با تشدید ثانی چهار [illegible] بود دوم تکبر کردن
باشد سوم بمعنی بلند برداشتن سر آمده چهارم [illegible] غ با اول مفتوح
و را مضموم و واو معروف و غین رستنی با [illegible] و امثال آن روید
و آنرا اسمارو غ نیز گویند و شکل آن شبیه بچتر [illegible] فردوسی راست بیت
چو بشنید رستم گو سرفراز بدانست کامد زمان [illegible] زده و جیم عجمی
مفتوح نام پرنده ایست زمخت زمجک با اول و ثانی مضموم بخا زده دو معنی دارد اول طعمی باشد
معروف بود بهای جای راست بیت تیزی و گرمی و گندم و بدبو شکل برخشک و زمخت عشر
و ترش روی چون سماق دوم گرهی را گویند که سخت بسته باشد و احیانا بسبب گرفتگی مردم

بجل را نیز گویند زمزم و زمزمه با هر دو زای مفتوح سه معنی دارد اول ترنمی باشد که بآهستگی کنند مثال
بیت حسن وار از درون کر لغزل برون فتد // دستهٔ پنهان کند زمزمه مدغم را // دوم کلماتی باشد که مغان
در ستایش ایزد تعالی شانه و آتش و هنگام بدن شستن و پرستش و خوردنی خوردن بر زبان
رانند و شرح این اجمال در ذیل لغت برسم در فصل با از باب را مرقوم گشت سوم نام کتابی است
از مصنفات زردشت که آنرا اسا نیز خوانند زمنج بااول مکسور و ثانی مضموم نام جانوریست شکاری
از جنس چرغ که بغایت پاکیزه منظر بود و خوب اعضای و لیکن درو نفعی زیادت نباشد که
شکار بط و کلنگ و آنچه از این شیوه باشد کند و آنچه سرخ فام بود پسندیده داشته اند و چون بر دست باز
دار کریج خورد ازو نفعی توان یافت اما آنچه در کوه کریج خورده باشد پسندیده اند و آنرا اباز
زمج خوانند زمو بااول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول گل تر و خشک را گویند و این لغت
از اضداد است زمودن بااول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول معروف بمعنی نقش کردن
باشد زمیاد بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای تحتانی مشدد و بااول مفتوح نیز آمده
دو معنی دارد اول نام سروشیست که بمحافظت حوران بهشتی ماموراست و تدبیر امور و مصالح
روز زمیاد بدو متعلق دوم اسم روز بیست و هشتم باشد از هر ماه شمسی نیکست درین روز
تخم کاشتن و درخت نشاندن و عمارت کردن و آنرا زامیاد نیز گویند حکیم فردوسی فرماید بیت
بروز زمیاد و مهر اسفند // نه بیند ستم خلق و دشمن بند زمیدن بااول مفتوح بمعنی جاویدن آمده
حکیم ناصرخسرو گفته بیت خازن علم قرآن فرزند شیر یزدانست // تا جبی کرده خانهٔ زوش
حو باید زمید فصل سین سم بااول مضموم سه معنی دارد اول حروفست دوم پای را گویند

اثیرالدین

اثیرالدین اخسیکتی راست بیت نوال خوش آوازش با نغمهٔ عاشق کش // هم زلف و رخی لایق هم ساق
و سمی درخورد سوم جایی را گویند که در زیر زمین یا در کوه بکنند و چنان سازند که در درون آن
توان ایستادن و خفتن چنانچه درویشان و مردم مرتاض بجهت خود و چوپانان و گاوبانان
برای گوسفندان و گاوان بسازند حکیم فردوسی فرماید بیت همه دشت و کوه و بیابان کنام
کس او را بگیتی نبردست نام // بیابان سراسر همه کنده سم // همه روغن گاو پر کرده خم سماچه بااول
مفتوح سنبوسه نانرا گویند و آنرا سماخچه و ساماکچه نیز خوانند سمارونج و سماروغ بااول مفتوح بمعنی
زمارونج است که در فصل زای منقوط از باب عین مرقوم شد امیر خسرو گفته بیت میان غلب
مرتد چتر بر سر از چتر سماروغ بس خورد شمس فخری راست بیت طعام و ذوق و نان مرغ
و حلوا غذا و نقل اهلان از سماروغ سمارک بااول مفتوح کبوتر باشد و آنرا سارک نیز نامند
سماری بااول مضموم کشتی باشد حکیم ازرقی فرماید بیت ز خون خصم بر شتی کجا بزکی در اجل
بسماری رود فضا بشناه ابو الفرج رونی راست بیت تو بدش کوه و صحرا را سماری حساس دین
رودبار اصحاب است سماکار و سماکاره بااول مفتوح سوکش خار آنرا گویند خواجه عمید لویکی گفته
بیت مارا زکار و بار سماکاری تو برد // بکار بیم نگه کن بکار بر مکن // حکیم سنائی نظم نموده بیت
ای پی کسب شرف پیش ناکوش و پیش // ماه دیدیم ری و زهره سماکاره او دستهایم او گوید
بیت آنکه او شاه بخردان باشد // کی سماکارهٔ ددان باشد سمان بااول مفتوح روز بیست و
هفتم بود از هر ماه شمسی و آنرا اسمان نیز گویند و بااول مکسور نام شهریست سمانه بااول
مفتوح سقف خانه باشد و آنرا اسمانه نیز گویند و دجلی نام جانوریست حضرت مولوی معنوی گفته

بیت چون مست شود زباده حق اشتهار شود کمین سمانه او سمندی نام شهریست از ولایت هندوستان
سمج و سمجه با اول مضموم بمعنی سوم سم است که مرقوم گشت مولوی معنوی فرماید بیت هیچ پنهان
خانه آن زن را نبود او ز رشک سمج و دهلیز و ره بالا نبود مسعود سعد سلمان گفته بیت در بن سمج هرگز
نگنجیدی بهد چاره وجهد و نیرنگ و رنگ هم او گوید بیت که بزاری نشسته ام گریان جابجای
ز سمجه مظلم سمر با اول و ثانی مفتوح دست افزاری باشد مانند چاروبی مر جولاهکان را
که بدان تار ریسمان تنگ کشند و آن را ماله و غرواش نیز خوانند و در عربی بمعنی افسانه و
گفتن باشد و با اول مفتوح ثانی زده هم در عربی دو معنی دارد اول افسانه و افسانه گفتن
باشد دوم میخ آهنین بر چیزی زدن مانند سمکار با اول مکسور ثانی زده و کاف عجمی نام شهریست
از بدخشان امیر خسرو فرماید بیت ملک همه هست که عرش آفرید و هرچه در وست نوشته بنقش
ملک در سر بر سمکار است سمن با اول و ثانی مفتوح در ولایت ماوراء النهر با اول مضموم و ثانی
مفتوح میخوانند گل سفید که باشد مولانا عبدالرحمن جامی راست بیت باده سوی چمن سرو
گذار من بسبزه و سمن آن پای را فگار مکن سمنار با اول مکسور نام بنای باشد رومی که بناء
خورنگه و سه دیر است گویند که او از نسل سام بوده و او را بتازی سنمار خوانند تفصیل
احوال او در فصل خا از باب واو در ذیل لغت خورنگه انشاء الله تعالی مرقوم خواهد
شد شیخ نظامی فرماید نظم هست نام آوری ز کشور روم زیرکی کو ز سنگ سازد موم
چابک و چرب دست و شیرین کار سام نسلی و نام او سمنار سمند با اول مفتوح رنگیست
مر اسپ و اسپ را که موصوف بود برنگ او بهی بمعنی نیز مرقوم است سمندر و سمندل

و سمندل

و سمندر و سمندل با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نام جانوریست که در میان آتش
متکون شود و بعضی گفته اند که بر هیأت موشی باشد از پوستش مرغ بزرگ کلاه سازند و آورده
اند که پوستش هرگاه چرکن شود و آنرا در میان آتش بیندازند چرکهای آن بسوزد و پاک
گردد و گروهی آورده اند که بصورت مرغی بود امیر خسرو فرماید بیت سمندر کز آتش بود
بجز آب نتوان یافت در آتش در پرهای کمال اسمعیل راست بیت منقش طبع تو اگر باد دهد
بر آتش بالا سمندر ریکی خانه شود نیلوفر دوم ولایتست از ملک هند که در آنجا عود پیدا شود
فخر گرگانی گفته نظم خوشا بادا که از مشرق بر آمد تو گویی از گلستانی در آمد از خز خز و سمندر
روز کافور جاری بوی مشک عود و کافور سمنگان با اول و ثانی مفتوح و کاف عجمی نام
شهریست در تورانزمین که دختر پادشاه آنجا را رستم در حباله خویش داشت و سهراب
از و متولد شده سمنون با اول مفتوح نام مردی بوده بس درویش و مرتاض سمو با اول
و ثانی مضموم تره دشتی باشد سموت با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف فرزاک
باشد سمه با اول مکسور و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول سم است که مرقوم شد و آنرا ماله
و غرواش نیز گویند دوم رنگ آب بود و آن سبزی است که بر زیر آبی که بسیار ایستاده
بود بهم رسد و در عربی داغ و نشان و داغ کردن و نشان کردن باشد و جمع آن سمات
است فصل شین منقوطه شم با اول مفتوح چهار معنی دارد اول بمعنی رم و آشفته و
پریشان و بیهوش باشد و شمان بمعنی رمان و آشفته شده و پریشان گشته و شمیدن
بمعنی رمیدن و آشفته گشتن است مثال بیت ز غمزه تو مبادم امان جان چو اشتر

اگر چو چشم تو بی چشم تو شمیده بوم ابو الفرج رونی فرماید بیت اگر شمیده بود عقل خصم او نشگفت
بلی شمیده بود عقل در دماغ سلیم دوم ناخن را گویند استاد عسجدی گفته بیت چون شاه بکره
بکف اندر شمشیر از بیم بفکنند زکفها شم شیر باالله که عمر دی و منوچهر ملکش در صعوه که با رنج گراز
وکم شیر ازین رباعی وجه تسمیه شمشیر معلوم میگردد سوم نام پهلوانیست حکیم خاقانی فرماید
بیت سهم تو قطران کند نطفه سرخاب و زال تیغ تو زنبق کند چهره گرشسب و شم چهارم
مخفف شوم بود و در عربی بوی باشد حکیم سنائی نظم نموده بیت از خویشتن آزاد زی از
هر بلای شاد زی هر گه که باشی راد زی چون بافی از عشق شم و بزبان علمی اهل هند بمعنی
فراغت و آسایش است و با اول مضموم دو معنی دارد اول پای افزاری بود که از چرم دوزند
و آنرا ابتر که چارق گویند شیخ نظامی راست بیت گرانبده چون بار مرهم کشد کمی شم کشد کو بریشم
کشد بیچگی کوهم بیت صد جبت مدح گفتم وحیدین غنا و بذل کرفت نسیم باری جفت شم فرست
دوم بمعنی نوبت و دوری آمده شمس فخری فرموده بیت با سفیهان جمله را انس و قرار و خزینه
جمله را دوری و شم شماخ با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام یکی از پهلوانان ایرانیست دوم
مخفف شاماخ است که در فصل شین از باب الف مرقوم شد و در عربی با ثانی مشدد نام شاعری
بوده شمار چهار معنی دارد اول معروفست و آنرا حساب نیز گویند حکیم انوری گفته بیت
عدل تو سایه ایست که خورشید را ز عجز امکان چیره کردن آن نیست در شمار دوم دوستی
و محبت باشد شیخ نظامی بنظم آورده بیت برمیدم ز هر آشنای شمار بس آشنای
من اکنون کار سوم شبه و مانند و مثل را خوانند مولوی معنوی فرماید بیت

جابها شمار

هر جا که م

جابها شمار ذره معلق همی زنند هر یک چو آفتاب ورای افلاک کبریا چهارم زخم کاری بود که از آن
زخم امید زیستن نباشد شماساس با اول مفتوح و هر دو سین نام یکی از مبارزان
تورانیست که بدست قارن بن کاوه کشته گشت شماغنده با اول مفتوح و غین مفتوح و نون
زده چیز بدبوی را گویند و آنرا شمغنده نیز خوانند پور بهای جامی راست بیت خطش
چو پشت و رویش شماغنده و بیسبا که غذا نباه و رشته چو کون در دیگان شمایل شماخ
خرد و درخت و جوی خورد و کروه اندک باشد شیخ نظامی فرماید بیت بر بعه مرغکان
گستاخ کستاخ شمایل بر شمایل شاخ بر شاخ و بتازی خلق و عادت را گویند شمامه موسغار را گویند
شاعر نظم نموده بیت سرم سبعه و سر جهاملب نه فتاد زمانه ساخته همراه سر شمامه کرم استاد
گفته بیت هرکه که بسبزم باده گیرم تا بید بکف شمامه گیرد بزبان تازی دستنبو را نامند شمر با اول
و ثانی مفتوح آبگیر را گویند و آن زمین پستی باشد که در آنجا آب باران جمع شود حکیم انوری
فرماید بیت ای جوادی که پیش دست و دلت ابر چون دود و بحر چون شمر است شمشاد با اول
مکسور دو معنی دارد اول درختی باشد که چوب آن در غایت استحکام و ملساء بود و آن معروفست
دوم زنکوش را گویند استاد فرخی نظم نموده بیت دست و پایش بجوش و مسکن کن زرنگ
زلفکان چون شمشاد شمشار با اول مکسور ثانی زده شاخهای تازه را گویند که از درخت شمشاد
بر آید و برگ آن در غایت سبزی و طراوت و نزاکت و لطافت بود و از غایت نزاکت میل بجانب
زمین کند لهذا شعرا آنرا بزلف خوبان تشبیه کرده اند حکیم اسدی فرماید بیت ز گل کنده شمشار
پرتاب را بدو رسته در خشنه خوشاب را لبیبی گفته بیت نگر آن قد و زلفش که گوئی

بر بزم م

فروهشته است از شمشاد شمشاد و در زبان اهل شام شمشاد را گویند **شمخذه** با اول مفتوح
ثانی زده و غین مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی شماغذه بود که مرقوم شد دوم کسی را
گویند که از غایت ترس و بیم مدهوش شده باشد **شمل** با اول و ثانی مفتوح بای افزار باشد
و آنرا شم نیز گویند و در عربی فراگرفتن و اندک و آبسته شدن ناقه بود و بسکون
ثانی هم در عربی کارهای پراکنده و کارهای جمع شده و جمعیت و پراکندگی بود و این لغت
از اضداد است **شلخ** شلغم را گویند **شملید** با اول مفتوح ثانی زده شملیز باشد و آنرا بتازی
حلبه خوانند **شمن** با اول و ثانی مفتوح بت پرست را گویند حکیم سنائی فرماید **بیت** آز زر و
خوردن و کردن آن را خوردن و کرد هر دو نتوان کرد باهم با وثن شو یا شمن **شمنان** با اول
و ثانی مفتوح جمع شمن است که مرقوم شد و با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول کسی بود
که بسبب دویدن یا تنگی یا برداشتن بار نفس تنگی در پی مرزده باشد دوم سباط بزرگ
را خوانند **شمول** با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول جمعیت و آرام بود حکیم اسدی راست **بیت**
زمان بند شاد و کفتا بمول همه کارهای جهان شد شمول نجم الدین سمنانی نظم نموده **بیت** شمول
خوش بود و الطاف بر شمایل کل چو گشت شامل گلزارها مهب شمال **شمر** با اول مکسور و ثانی
مفتوح سرطبر باشد و آنرا بهندی ملائی خوانند و با اول و ثانی مفتوح مشدد در عربی دو
معنی دارد اندک را گویند دوم بوی بود حکیم سنائی فرماید **بیت** چون شمه شاه اسپرم از
باد شمال شامل شده از خلق تو هر جای شمایل **شمیز** با اول مفتوح مزارع را گویند و آنرا
شومیز و شومیز نیز خوانند با اول مضموم زمینی بود که بجهت زراعت آراسته باشند **فصل غین**

غموزک نام جانوریست که آنرا بوتیمار نیز گویند و صفت آن در ذیل لغت بوتیمار انشاء الله
تعالی مرقوم خواهد شد **غمزدای** نام روز ششم است از ماههای ملکی **غمنده** غمگین را گویند
فصل فا **فم** با اول مفتوح چادری باشد که تار عنکبوتان بر سر چوب دراز بندند و
میان تار را از هوا بگیرند و آنرا فخم و فخم نیز نامند و در عربی دهن را گویند **فصل کاف**
کم با اول مضموم نام شهریست از ولایت عراق و معرب آن قم است و اکنون بقم اشتهار
دارد حکیم انوری نظم نموده **نظم** چار شهر است عراق از ره تخمین گویند طول و عرض
صد در صد بود و کم نبود اسپهان کاهل جهان جمله مقرند برین کاندر آفاق چنان شهر معظم نبود
همدان جای سنهان از خوش آب و هوا در خیان نیز چنان بقعه خرم نشود کم نسبکم
از نهاوند ولیکن آن نیز نیک نیک اگرچه نباشد بد بهم نبود و بتازی آیین را
گویند **کمان** با اول مفتوح آیین رعنده باشد و رعنده لته چند است که نان بر
آنرا مانند کرده با لیفی بدوزند و دست در میانش کرده نان بر آن بگیرند و بتنور
بر بندند تا دست از تف آتش متاذی نشود و آسیبی هم بر آن نصب کنند تا دست از حرارت
باد و نیز از آتش آسیبی نرسد و با اول مضموم رستنی بود در غایت تعفن و بدبوی
و آنرا کل کنده نیز خوانند و بتازی کمات گویند بوریهای جامی راست **بیت** چون کما
کنده است شکلی کن کلجم بر کنی از بیخ همچون کنگرش علم و گوید **بیت** کنده است چون
بار غلهای او چنانک گوی کنده کرد کمارا مصادره و با اول مکسور ببارند را مانند
و آنرا راف هم گویند و بعضی بجیم اول نیز خوانده اند والعلم عند الله تعالی **کماج** با اول

مضموم ثانی باشد معروف و کلیچه خیمه را نیز بسبب مشابهت آن کلاج گویند مولانا عبد الرحمن جامی
نظم نموده نظم نان خشک کاوردی به پیشم ، چرا باشی بجود خویش غره ، کلاج خیمه را ماند که
نتوان ، روزی کنند بدندان نیم ذره ، چو نان نوز جوب آمد چه بودی ، که بودی زان نیم
دندان چاره ، ابن یمین گفته بیت بجکی که درین خیمه زنه پشت فلک ، قرص خورشید
کماجیش چه بود صبح عمود ، گر تو جان باز بنارم زمروت لیکن ، حکیم سنبت مرادست رسی
در خور جود کماس با اول مفتوح ده معنی دارد اول کونه یعنی مدور کوتاه کردن بود
و آنرا تنک نیز گویند ابو العباس گفته بیت کیرم که ترا اکنون سه خانه کماس است ،
نو بس یکی نامه که چندت هم کاس است ، شمس فخری است بیت رود بسوی عدم بر
کف نهاده جواب ، رود براه فنا در بغل گرفته کماس ، دوم بمعنی کم آمده امیر خسرو فرماید
بیت از درد کم مباش که اینهم شنیده ام ، از هر چه بود بیش کماس ارمغان کنند ،
و کماسی بمعنی مکی باشد کماسه با اول مفتوح بمعنی نخست کماس است مرقوم شد حکیم سوزنی
فرماید بیت امام بلخ کماسه جری نکو داند ، کزان کماسه می اندر پیاله کرد اند ، هم او گوید بیت
کماسه جزنه جانا کراسه جزباشد ، که با کماسه کراسه سبو دنتواند ، و با اول مضموم سه معنی دارد
اول کاریز کن باشد و آنرا کهانه نیز گویند دوم شاهد و محبوب و خشنی را مانند سوم نام
کوهیست از ولایت خراسان کماله کج را گویند حکیم ناصر خسرو گفته بیت باز قوی سند
باغ و خسرو نرکس ، دست شده سست و پای همچو کماله کمان با اول مفتوح دو معنی دارد
اول معروف دوم برج قوس را مانند حکیم فردوسی فرماید بیت بسلم اندرون حب زاغ نشان

ستاره

ستاره زحل بود و طالع کمان کمان جوله با جیم مضموم و واو مجهول و لام مفتوح و اخفا های
در زبان باشد که کمانرا در میان آن نهند و اگر انیم لنگ نیز خوانند استاد فرخی گفته بیت
ز بهر جنگ دشمن دست تا برده بزه کردی ، غلامان ترا هر زمان کمان اند کمان جوله کمانچه با اول
مفتوح سه معنی دارد اول نام سازیست معروف و مشهور شیخ نظامی فرماید بیت
کمانچه آه موسی وار می زد ، مغنی راه موسیقار می زد ، دوم کمان کوچک را گویند عمید لوبکی
راست بیت کلک تو در کمانچه ابروی مه سکال ، ناوک زلفت چون پس برو برزن آفتاب ،
سیم کمان شکلی را خوانند که بر بالای فرامین و امثله سلاطین بکشند و آن بمنزله طغرا باشد
هم عمید لوبکی گفته بیت هلال عید بر آمد ز طارم خضرا ، چو بر مثال سلاطین کمانچه طغرا
کمان رستم و کمان سام قوس قزح را خوانند حکیم انوری بنظم آورده بیت آنجا که
ذره ار رود سنت کمان بخشش ، ارا از صد پرده بر کمان رستم ، خواجه سلمان ساوجی
راست بیت بهمن کمان رستم کیوه بهار وار ، از سهم وی که کرم ترا زبتر میرود
حکیم سنائی فرماید بیت مایه فضلش بدبت او رد بتر چرخ را ، رایات رایش به پشت
آرد کمان سام را کمان زنبوری تفک باشد و آنرا تبازی بندق و بترکی ملتق خوانند
حکیم اسدی راست بیت گرفتند کردان ایران زمین ، کمانهای زنبوری و چرخ کین ، کمان
گروهه و کمان گروهه و کمان مهره کمانی باشد که بدان گلوله گلی اندازند و آنرا کمان گلوله نیز گویند
حکیم خاقانی گفته بیت از پرده لعب اگر نبا کاه ، بر ماه فلک نظر کمارند ، صد مهره بیک کمان
گروهه ، در دامن آسمان شمارند ، استاد نظم نموده بیت پیش کمان گروهه بازوی قدر تنش

کوی بسیط آمده کل مهرهٔ نفک کمان‌گیر کمان دار را گویند چون آرش در صفت تیراندازی
شبیه ونظیر نداشته بکمان‌گیر ملقب شده حکیم فردوسی فرماید بیت از آن گفتند آرش
را کمان‌گیر که از آمل بمرو انداختی تیر کمانه با اوّل مفتوح پنج معنی دارد اوّل کمانرا مانند
اسناد در طریق کمان کشیدن و تیر انداختن منظوم ساخته بیت سه خم که کشید فرزین ساز
با دو دوست ؛ و راست کن چو تیر و بده خم کمانه را ؛ دوم کمانی باشد که از چوب سازند
و دیدان منقب را بگردانند حکیم خاقانی گفته بیت بر منقب نطق در فشانه ؛ از قوس قزح
کنم کمانه ؛ سوم کاریز کن را گویند استاد دقیقی نظم نموده بیت چنانکه چشمه پدید آورد کمانه
ز سنگ ؛ دل تو از کف تو کان زر پدید آورد ؛ چهارم پیاله بود مختاری راست بیت کمان
من بشراب سخای تو آنست ؛ که چرخ پر نشود از جرعه کمانه من ؛ حکیم خاقانی گوید بیت
مه مه بجرم رم بر فلک کمان نکنم ؛ که سرنگون چو کمانه کند سفینه من ؛ پنجم تیر کمانچه باشد
مولوی معنوی فرماید بیت هشیار زمین خیانه ناید ؛ مانند رباب بی کمانه ؛ کمای با اوّل
مضموم دو معنی دارد اوّل نام یکی از پهلوانان ایرانست دوم بمعنی کجا بود که مرحوم
شد حکیم نزاری نظم نموده بیت هست با خلقش جنت کل چنانکه ؛ فی المثل در جنب بوی کل
کمای ؛ هم او گوید بیت عالم فانی و باقی را بهم نسبت مکن ؛ بوی کردن را تفاوت باشد از
کل تا کمای کمابوب با اوّل مفتوح و بای تحتانی مضموم و واو معروف چیزی باشد که از
پارچهای کهنه مانند گرد بالشی بسازند و نانبایان همین ساخته بتنور به بندند و آنرا
رفیده و کابوک نیز خوانند کمرا با اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل طاق بلند را گویند مانند

طاق

طاق ایوان وطاق درگاه سلاطین وامرا حکیم ازرقی در صفت ابر گفته بیت کهی از گوش
کیوان بدر یا برزند کلاه ؛ کهی از گوشه گردون بکیوان بر برد کمرا ؛ حکیم سوزنی راست
بیت از آنکه کور نابد و تیغ نقصان ؛ راه شده طاق طاق و کمرا کمرا ؛ دوم محوطه بود
که چارپایان و ستوران را شبنگام در آنجا نگاه دارند تا ایمن باشند عمعق بخارایی فرماید
بیت چو گرگ ظلم را کشتی بزوری بازوی عدلت ؛ ز انبوهی شده صحرای درگاه تو
چون کمرا ؛ سوم زنار باشد که امت زردشت بر میان به بندند حکیم قطران نظم نموده بیت
چون تو کمر جنگ به بندی ملک روم ؛ کمرای بدرّد و به پرستد کمر تو ؛ خسروانی گوید بیت
نه طرفه گر ز عشق روی آن بت ؛ به بندم بر میان کمرای کفار کمکام با اوّل مفتوح دارو بست
که آنرا بتازی صرع و افواه الطیب خوانند کم کم با هر دو کاف مضموم سه معنی دارد اوّل آواز
کافتن نقب و صدای زر بود حکیم خاقانی در قسمیه گفته نظم بکار پاره زنگی بیاد هرزه دزد
ببانگ زنگله نایتی و کم کم نقاب ؛ هم او در صفت ارباب حال گوید بیت گنج پرورده فقرند
و کم و کم شد لیک ؛ کم کم گنج سراپرده بالا شنوند دوم زعفران را خوانند سوم ریگ روان
را نامند کلکان با اوّل و ثانی مفتوح به لام زده و در بعضی از فرهنگهای جوی خورد دور
یعنی قطره آب مرقوم است مولوی معنوی فرماید بیت میگریزی از پشه در گز دمی ؛
میگریزی در کلکان از یمی کلکی با اوّل مفتوح ثانی زده نام نامه باشد پشمینه که بس خشن و درشت
بود و اکثر و اغلب فقیران و درویشان و مردم فرومایه بپوشند و آنرا درمند نیز بهمن
نام خوانند رضی الدین نیشاپوری راست بیت دراز کار بود گر بکیوان کلکی ؛ تاج و تخت کند میل با ای

.... هر گدای م

کبیچه با اوّل مفتوح وثانی مکسور و بای مجهول وجیم عجمی مفتوح دو معنی دارد اوّل کلاغچه باشد
حکیم سوزنی فرماید بیت یکی کرباس چرغی داد کازان نو شد هیچ جنگی و کبیچی دوم جانورکی
ریزه که در شب و نباله اش چون آتش بدرخشد و آنرا کرم شب تاب نیز گویند و بتازی
یراع خوانند کمین پنهان شدن بود بقصد دشمن یا شکار و جای پنهان شدن را
کمینگاه گویند و بتازی فرموص خوانند حکیم انوری فرماید بیت بی مدد عزم قاهرش
نگشاداست کوکبه روزگار هیچ کمین را فصل کاف عجمی گمار با اوّل مضموم دو معنی دارد
اوّل امر از گماشتن بود دوم جمع را خوانند گمانه با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل گمان باشد
حکیم فردوسی راست بیت تو دل را بجز شادمانه مدار روانرا زبد در گمانه مدار دوم
نخستین چاه کاریز را گویند که بجهت دانستن آنکه آب چه مقدار و راست بکنند و حفر نمایند
ایمن بنظم نموده بیت ای بس که دلم در طلب چشمه نوشت در بادیه فکر فرو برد گمانه
سفا اسفرنگی راست بیت فلک گرحساب عطای تو کردی بجز فیض دریا نبودی گمانه
گمست با اوّل وثانی مفتوح لبسین زده جوهری باشد فرومایه که رنگش کبودی بود
بسرخی مایل و معدن آن قریب بمدینه مکرمه است گویند که نظر گمست هرچند شراب
بخورند مستی نیاورد واگر پاره گمست در قدح شراب اندازند همین خاصیت دهد و چون
در زیر بالین نهند خواب نکو ببینند و آنرا جمست نیز خوانند گمیز با اوّل مکسور شاشه
باشد و بتازی بول خوانند مولوی معنوی فرماید نظم بابای پاک مغز من بوکلزار نوجهم
بر غم هر خر کاهل که مشک او گمیز آید امیر خسرو راست بیت گر از برهمن وجوگی کرامتی دیدی

منبدل

منبدل که چوبین نیست آهنه خاکست بکبر نیز نصفوت چواب روی غماست ولیک فرق همین کاین پلید
وآن پاکست فصل لام گالم مالامال باشد شاعر گفته بیت ز ازلشکر ما کسی کم شداست ز این کشور از
چون گالم شداست لمتر با اوّل مفتوح ثانی زده و تای فوقانی مضموم بمعنی فربه و دعوی کننده
آمده حکیم سنائی فرماید بیت عشق جز راسکاره و لمتر عقبت حیله سازنده و کلوبر تبیت
مولوی معنوی فرماید بیت فربه شده عشق زفت و لمتر بنهاد خرد بلاغری روی لمس
با اوّل مفتوح ثانی زده چیزی سست و نرم را گویند و در عربی دو معنی دارد اوّل سودن
باشد دوم جماع کردنست لمغان با اوّل مفتوح مفتوح ثانی زده نام ناحیتست از
نواحی غزنین مولانا شهابی نظم نموده بیت پس ازچند روزی که در راه راند جنیبت باقطاع
لمغان رساند فصل میم ماس با اوّل مضموم پستی و کوه و مغاک را گویند مملان با اوّل مکسور
ثانی زده نام پادشاهی بوده در ملک آذربیجان و نام پسرش هسوذان بوده حکیم
قطران فرماید بیت بروی تو چنان شادم که درویشی که بنوازد سر شاهان ابوالمنصور
هسوذان مملانش فصل نون نماز با اوّل مفتوح خدمت و بندگی را گویند حکیم فردوسی گفته
بیت پیاده شد از اسب و بردش نماز گرفتش بر شاه کردن فراز حکیم سوزنی نظم نموده
بیت شهی که بارگه اوست سجده گاه ملوک همیبرند بران سجده که ملوک نماز نماک با اوّل مفتوح
رواج و رونق و زیبایی بود حکیم فردوسی فرماید بیت چو سالت شد ای خواجه بر شست پاک
می و جام و آرام شد بی نماک نمایش آب سراب باشد نمنک با اوّل مفتوح و ثانی مضموم
و فوقانی زده میوه باشد سرخ رنگ کوچک و آنرا گل سرخ نیز گویند و بتازی عرور

کره فرس م

و مثلث الجیم نامند فرید الدهر گفته بیت جماعتی که ندانند باز سیم از سرب ٭ همه دروغ زنند و فرو[illegible] اند
و هرزه سرایند ٭ تمنک و لبتدن زن و یکسان یکی باشد ٭ از آنکه هر دو یکونه شبیه یکدگر باشد نغنج با اول
مفتوح و ثانی زده و جیم عجمی غم را گویند استاد عنصری راست بیت سنگی بی نغنج و آبی
زانش ٭ بهتر از جاهلی با دانش ٭ شمس فخری فرماید بیت بدان رسید ابادی شیخ ابو اسحاق
که چشم ابر بود دایم از حیا به نغنج ٭ نمد زین نمدی باشد که بر پشت اسب نهند و زین را از زبر
آن بگذارند ٭ شیخ نظامی گفته بیت سم بادپایان ز خون چون عقیق ٭ شده تا نمد زین بخون
غریق ٭ حکیم نزاری فرماید بیت هم الحاح چشم ساری بود خالی ٭ فکندند از نمد زینش نهالی
بیان روی نمد زینش نشاندند ٭ گلاب از دیده بر فرش فشاندند نمس با اول و ثانی
مضموم نام جانوریست که آنرا راسو نیز گویند و شرح آن در ذیل لغت راسو در فصل راء از
باب الف مرقوم شد نمش با اول مفتوح ثانی زده مکر و حیله و دغابازی بود حکیم فردوسی
در یوسف زلیخا نظم نموده بیت بکردار چشمش کوزنان دو چشمش ٭ همه مکر و شوخی همه رنگ و نمش
و با اول و ثانی مفتوح در عربی نقطهای سفید و سیاه و صورتهای سیاه و سفید را گویند
نمکزی با اول و ثانی مفتوح نام حلوایی است که از شکر و عسل یا دوشاب و عسل و میوه
بپزند و مغز بادام و گردکان و پسته و امثال آن در آن اندازند نمودار سه معنی دارد
اول بمعنی مری آمده نور الله ولی کیلانی گفته بیت در هرچه بنگرم تو نمودار بوده ٭ ای کم
نموده رخ تو چه بسیار بوده ٭ دوم دلیل باشد سیم مانند را گویند نموسک با اول مفتوح و
ثانی مضموم و واو معروف و سین مفتوح نام جانوریست پرنده که از دراج کوچکتر باشد و

کوشت

گوشت آن مانند گوشت دراج بود و آنرا تیهو نیز خوانند و در بعضی از فرهنگها با شین منقوط
مرقوم است نمیدن با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول میل
کردن و توجه نمودن باشد مولوی معنوی فرماید بیت وقت مرگ و درد آن سو می نمی
چونکه در دست رفت چون اعجمی ٭ دوم چیزی غم دیده را گویند حکیم نزاری نظم نموده بیت
بی رحم بر گرفت آن دل رمیده ٭ نفسی برده از خاک نمیده ٭ نمید با اول مضموم و یای مجهول مخفف نا
امید و ناامیدی بود حکیم سنائی راست بیت ای جوانمرد نکته بشنو ٭ از عطای خدا نمید مشو
مهرش ادریس را بداده نوید ٭ لطفش ابلیس را نکرده نمید ٭ حکیم ناصر خسرو فرماید بیت روی امید
بر در کردم نمیداست ٭ گرت کمانست کاین سرای فراست فصل ها نهاره با اول مفتوح
سه معنی دارد اول بمعنی اندازه بود دوم حساب را گویند و آنرا اماره و آماره نیز خوانند سوم مخفف
همواره بود مولوی معنوی نظم نموده نظم صبر کن با خلق بهر ایزدت ٭ یا برای راحت جان خودت
تا نهاره دوست بینی در نظر ٭ در دلت ناید زکین ناخوش صور ٭ کمال اسمعیل گفته بیت مرکب
اقبال تو نهاره زین باد ٭ بازیر قدرت فراز چرخ برین باد نهاس با اول مضموم انباز و
همتا باشد و در عربی با اول مفتوح و ثانی مشدد شیر درنده بود نهال با اول مفتوح فرزن
و همتا بود غضایری رازی راست نظم صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان ٭ یگانه ایزد داد
ابی نظیر و همال ٭ و گرنه هر دو ببخشیدی بگاه عطا ٭ امید بنده نماندی بایزد متعال نهامند با
اول مفتوح بمعنی مانند و شبیه و نظیر آمده حکیم ناصر خسرو فرماید بیت ای خوب نهال از خرد
بار نگیری ٭ بابید و سپیدار نهامند و همالی ٭ نجیب الدین جرباد قانی گفته بیت بنگر بدین ابتدای دلب و کنت

ما بسبزی و خوری همانند بهشت؛ با سایی خوب و شرابی چو گلاب؛ لیکن بچنین جای فرو مایه نشست

هماوران مااوّل مفتوح نام ولایت شام است و آنرا هاماوران و هاماوران نیز گویند

حکیم فردوسی فرموده بیت خبر شد بشاه هاماوران؛ که رستم نهاد است بر رخش زین

هم او گوید بیت یکی شب خود و چند دانندهٔ ای؛ نشست اندر آن شهر هاماوران

هماورد بااوّل مفتوح چون دو کس باهم جنگ کنند هر کدام مر دیگری را هماورد باشند حکیم اسدی فرماید بیت

کس این پهلوان را هماورد نیست یکیتی همانند او مرد نیست هماون بااوّل مفتوح نام کوهی باشد

در ملک ایران حکیم فردوسی راست بیت دو روز این یکی رنج بر تن نهم که دیده بکوه هماون نهم

حکیم قطران نظم نموده بیت بچاره عدو ره بتو گند سود بچاره؛ گر کوه هماون تو آن سود به او

هماوبز چون دو کس در جنگ بهم در آویزند و تلاش کنند آنان مر یکدیگر را هماوبز باشند

حکیم نزاری فرموده بیت بمزهر نوهٔ برزد که مکریزٔ؛ با کامد بیدات هماوبز هم او گوید بیت

زمانی تنگ هماوبز بودند؛ زمهد یکدیگر بکین خونریز بودند همای آزاد بااوّل مضموم نام دختر

بهمن است که در نکاح بهمن بود و بشریعت زردشت دارا و اسمای نیز گفتندی و دارا ب

ازو متولد شده همباز بااوّل مفتوح ثانی زده بمعنی شریک و انباز است ابن یمین نظم نموده

بیت توئی که همت تو سر بدان فرو نارد؛ که در امور جهان با فلک بود همباز همبر بااوّل

مفتوح ثانی زده و بای مفتوح بمعنی همراه و قرین بود استاد فرخی فرماید نظم

خدای حکم چنان کرده بود کان بت را؛ رهای بر کند آن شهر بار دین پرور؛ بران بت

کمر آنرا مکه باز برد؛ بکبذاینک و با ما همبر و همبر همتک رفیق و همراه را نامند در دو

ولی

وتنگ زدن ابن یمین راست بیت بر یک جمال همتک فارون ولی بجمع؛ در بی مرونی بدیهیا

نموده اند مولانا شریف گفته بیت ما و مجنون بره بادیه همتک بودیم؛ مدتی چند ز همراهی او دور افتاد

همدستان بمعنی راضی و همراه باشد منوچهری فرماید نظم جانا چه مهر و رزیدچو جانی؛ چو آشفته بازار

بازارگانی؛ نبردی کسان صابری اندرون تو؛ به بدنامی خویش همداستانی؛ حکیم نزاری نظم

نموده بیت روزگارم صرف شد در انتظار وصل و از تو دست باید شست اگر همداستان و زکار

همزاد بمعنی دارد اوّل گویند که هر کس که متولد شود جنّی نیز متولد شود و با آنکس همیشه همراه

باشد و آن جن را همزاد گویند جمال الدین محمد عبدالرزاق فرماید بیت ای تو محیط و فلک همزاد

را کشتی اسب نوی تو مسجود ملک مرد دیوار کشتی سنگار؛ دوم بمعنی همسن و همسال بود سوم همسفر

و رفیق را گویند که در ماکول و نوشیدنی شریک هم باشند چه زاد توشه را نامند همشکم بااوّل

مفتوح ثانی زده توامان باشد همکر بااول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح جولا بهدرا

را گویند بود بهای جامی راست بیت و راعلی ترین منصب تماست؛ قضای همکر و جولاه و دان

همکنان بااوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مکسور کرده و جمع حاضر را گویند همکلن بااوّل

مفتوح ثانی زده و لام مفتوح بکار زده نوعی از پای افزار چرمی باشد و در فرهنگ هندوشاه

و شمس فخری و حافظ اوبهی نوشته اند که چرم موزه و کفش و اقسام پای افزار باشد کسایی

فرماید نظم مثال راه نیاز اندرون ستور مسکال؛ که مرد کوفته گردد در آن ره اندر سخت؛ اگر خلاف

کنی طبع را دهم بر دی؛ بد ید دار مثل آهنین بود همکلن؛ شمس فخری نظم نموده بیت صبا بکبت

اندر گاه هیبتش؛ ادیم خاک داد ندیش همکلن هموار بااوّل مفتوح و دو معنی دارد اول معروف

وآنرا هوزا نیز خوانند و بمعنی همیشه آمده آنرا همواره هم گویند همبان با اول مفتوح ثانی زده
دو معنی دارد اول معروف است و آنرا انبان نیز خوانند و بتازی جراب گویند دوم بمعنی کمر آمده امیر
خسرو فرماید بیت تو باش نازنک و سرمست عشق چند روی که نازکیست بهمیان و مستی اندر جام
همیدون با اول مفتوح بمعنی همچنین و هم اکنون باشد همشک جوان نام بوته ایست که برگهای
آن همیشه سبز باشد و آنرا بتازی حی العالم خوانند و در دواها بکار برند و گویند که جزوی
از اکسیر باشد فصل های تحتانی مرده با اول مفتوح ثانی زده مردم گیاه را گویند و آنرا
بتازی بروح الصنم خوانند هکان با اول مضموم ثانی زده و کاف عجمی نام قصبه ایست از قصبات
بدخشان که بسمت کاشغر واقع است و از آنجا تا لکاب جرم که مدفن حکیم ناصر خسرو است
سه روزه راهست حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت بر بهار حذاء من به همکان نکو نگر بکام
مینداز هم آد گوید بیت مرا گوئی اگر دانا و حری به همکان چون نشینی خوار و بی بار باب
بوزن فضل الف اناگیرا با کاف عجمی مکسور و بای معروف غوزه خشخاش را گویند و آنرا
کوکنار نیز نامند انار مشک نام دارو ئیست که از جانب هندوستان آرند و آنرا
نارمشک نیز خوانند و بهندی ناک کیسر گویند اناهید با اول مفتوح نام ستاره زهره
باشد و آنرا ناهید و زاوره و بیدخت نیز خوانند انبار با اول مفتوح چهار معنی دارد
اول بمعنی پر و مملو آمده ظهیر الدین فاریابی گفته بیت یک سخن دهن آرزو و فرو بندی
یک نخا نکم آنرا بنیبازی دوم فرو ریختن و در افتادن خانه و دیوار و امثال
آن باشد حکیم سنائی فرماید بیت فلک را لگام بگذارم پنج و چار و سه را انبارم

شمس طبسی

شمس طبسی راست بیت زمین کردار با من کر نباشد آسمان حالی درانبارم بسیل اشک از بن پس
هفت بنیانش سوم خس و خاشاک و سرگین آدم و سایر حیوانات و امثال آن باشد که در
جیغو لما توده سازند و مزارعان آنرا در زمین زراعت بریزند تا مزروع قوت گیرد و غله
در بجو صیدر کلوچ گوید بیت شور نگار نک این طبع کج حیدر کلوچ همچنین سر میزند کز توده
انبار کال چهارم سرگین را گویند و آنرا آب انبار نیز خوانند مولوی معنوی نظم نموده بیت
مشت گندم کاندرین وا مست هست آنرا مدد زانباری بالغ و نا که تازه میکرد و
افزایش بود زانباری و با اول مکسور مخفف این بار است یعنی این مرتبه ملک طیفور
منظوم ساخته نظم انبار دلم بجوشش درمی ماند این کاوش غصه در جگر می ماند این درد
همچو دردهای دگر است این غم نه بغمهای دگر می ماند انباز با اول مفتوح شریک باشد
مولوی معنوی نظم نموده بیت هم توئی و ورای هم دگر چه بود که در خیال دارد کسی ترا
انباز کمال اسمعیل فرماید بیت خورسند نشد یار بسر بازی من بر خاست غمش بخانه پردازی
من از من بهای عشق جان میخواهد دل میگوید یکی با نبازی من انباشتن بمعنی انباز
کردن یعنی پر کردن است که مرقوم گشت انباغ با اول مفتوح ثانی زده چون دو زن
در نکاح یک مرد باشند آن زنان مر یکدیگر را انباغ شوند و آنرا بناغ نیز گویند و
بهندی سوت خوانند حکیم ناصر خسرو در مذمت دنیا گفته بیت زن قحبه که خواهران
انباغی هستند در چار سم پهلو انبرود با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح و رای
مضموم و واو مجهول امرود را گویند صاحب کامل التعبیر گفته بیت انبرود است مایه شادی

مال وان قید محنت ازآدی انبرو بااوّل مفتوح ثانی زده وبای مضموم ورای مفتوح وهای مختفی
موی ریخته راگویند عموماً وشتر موی ریخته راخوانند خصوصاً غواص در صفت فرزان گفته
بیت بر کنار جوی منم رسته با بادام وسیب راست پنداری قطار اشتر انند انبرو ودر تعبیر
از فرهنگها بمعنی اشتر انگشت مرقوم است ودر عربی شکنبه ودره کوه راگویند انبسته
بااوّل مفتوح ثانی زده وبای مفتوح سین زده وتای فوقانی مفتوح وهای مختفی
چیزی بود که نرود وحل نشود شهر پارسی راست بیت چون زحزنابه نماند است از درد حکیم
چون انبسته همیریز داز چشم نرم انبله بااوّل مفتوح ثانی زده ولام مفتوح تمر هندی
باشد وآنرا بهندی انبلی خوانند ظهیر فاریابی راست بیت کرعدولا فی زند تا بانو بهجنسی کند
عاقلان دانند مور از مار وشهد از انبله مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت همچو مار وز فشان
بفج سیه چون سبزه چون هلیله زرد شان روی وریش چون انبله انبوب فرش وبساط
راگویند وآنرا بوب نیز نامند انبوبه بااوّل مفتوح ثانی زده وبای مضموم وواو معروف
ماشوره باشد انبودن بااول مفتوح ثانی زده وبای مضموم واو معروف ودال مفتوح
نون زده چیدن باشد این بیت راست نظم باغبانی خفته می انبود گفتش ای جنگ پشت
جامه کبود چه رسیداست ان نعانه ترا پیر ناکشته در شکستی زود گفت پیران شکسته دهر اند
ورجوانی شکسته باید بود انبوذن بااوّل مفتوح ثانی زده وبای مضموم وواو معروف
ذال منقوطه مفتوح نون زده بمعنی اصل وآفرینش باشد شاعر گفته بیت بودنت در خاک
باشد عاقبت همچنان کز خاک بود انبوذنت انبوسیدن بااوّل مفتوح ثانی زده وبای

مضموم وواو

مضموم واو مجهول وسین مکسور وبای معروف بمعنی پدید آمدن باشد انبوه بااوّل مفتوح ثانی
زده سه معنی دارد اوّل بسیار باشد وآن معروفست دوم نام قصبه که در بالای
کوهی است از مضافات دیلمان در کنار شهرود که شراب انجا را شهرت عظیم است شاعر گفته
بیت کر تنگ خوری تنگ قزل کوه بجوی ور باده خوری باده انبوه بجوی سوم فرو رفتن
خانه ودیوار باشد وآنرا نبار نیز گویند انبه مخفف انبست انبویدن بااوّل مفتوح بمعنی بوییدن
باشد حکیم سنائی فرماید بیت مشام انکه گل بینبوید از مسامش نشاط دل رود بیدم
گوید بیت هر که مر عقل را نبوید از حد تبش هم نکت رود انبیر بااوّل مفتوح ثانی زده
وبای مکسور وبای معروف دو معنی دارد اول گل تر وخشک راگویند واین لغت از
اضداد است دوم بمعنی پر کردنست انبیره بااوّل مفتوح ثانی زده وبای مکسور وبای معروف
ورای مفتوح واختفاها کاهی راگویند که هنگام پوشیدن بام اندازند تا بر بالای آن
گل بریزند فرو نریزد ودر میان دیوار پخته نیز نهند تا دیوار محکم شود انبیس بااوّل مفتوح
ثانی زده وبای مکسور وبای معروف وسین خرمن گندم پاک کرده راگویند وآنرا جلج
وجاش نیز خوانند انج بااوّل مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اوّل رخساره باشد
دوم بمعنی بیرون کشیدن آمده انجام بااوّل مفتوح بمعنی آخر باشد انجخ وانجوخ با
اوّل مفتوح ثانی زده وجیم مضموم چین وشکن بود انجغ بااوّل مفتوح ثانی زده وجیم
مفتوح بکاف زده بمعنی رجستن باشد انجرک بااوّل مفتوح ثانی زده وجیم مکسور ورای مفتوح
بکاف زده دو معنی دارد اوّل نام دشتی باشد شیخ نظامی نظم نموده بیت بدشت انجرک گرم کردند

بو غا نوش می در جام کردند؛ دوم مرز نگوش را گویند و آن نوعی از ریاحین است که در دواها
بکار برند الجزه بوزن نجزه تمیست که تداوی بآن کنند الجمن با اوّل مفتوح ثانی و جیم مضموم
مجلس و مجمع باشد بابا فغانی راست بیت یک چراغیست درین خانه و از پرتو آن؛ هر کجا
می نگرم انجمنی ساخته اند الجوخ با اوّل مفتوح ثانی زده و جیم مضموم و واو معروف سه معنی
دارد اوّل بمعنی الجخ است که مرقوم شد و آنرا جین و شکنج و آژنگ و کنجلک نیز خوانند شمس
فخری گفته نظم سپهر گفت چو بخت شهنشه ام دیروز؛ شنید عقل بد و گفت هان مگوای شوخ
که بخت شاه جوانست و چهره اش شادان؛ گرفته روی تو از غایت کبر الجوخ؛ دوم ابریشمین
باشد و آنرا لَتّه و نغوهم گویند سوم عود را نامند الجیدن با اوّل مفتوح ثانی زده و
جیم مکسور سه معنی دارد اوّل استره زدن بود و آنرا بتازی حجامت خوانند شیخ
نظامی فرماید بیت دوای درد او الجیدن گوش؛ دم الاخوین او خون یاوه رش
دوم بمعنی ریزه ریزه کردن باشد شیخ نظامی گوید بیت زمین خسته از خون الجیدگان
هوا بسته از آه رنجیدگان؛ سوم بمعنی کشیدن آمده الجیده کنندنای گویی باشد
از اختیارات بدیعی نوشته شد الجز و الجزه با اوّل مفتوح و ثانی زده دو معنی
دارد اوّل نام میوه ایست مشهور و معروف مولوی معنوی فرماید نظم چه با برگم
از ان خرما کم از ان خرما که مریم چشم روشن شد؛ از آن خرما شدم بی دل ندارم
برگ الجزه؛ شرف سفوه نظم نموده بیت در لبت صد هزار دل کم شد؛ همچو کاورسها
در الجزه؛ دوم سوراخ مقعد را گویند ابو العلای شوشتری گفته بیت ای

ای کیر من ای کیر تو الجیر که داری؛ سرکین خوری و فی کنی و باک نداری؛ حکیم ثنائی راست
بیت هر که شد کون پرست از حیز؛ کو زیاید ثواب الجیره؛ و الجیر دن سوراخ کردن بود
و الجیر نام جویی باشد در هری که از میان باغ زاغان میگذرد و آنرا الجیل نیز خوانند
این بیت از قصیده ایست که مولانا بنائی بزبان هروی بنظم آورده بیت مصراع جوی الجیر
درمیانه روان؛ در زبان یونانی الجیر حسد را گویند و الجیره نام چشمه بود در چهار
فرسخی یزد که بر سر راه خراسان واقعست اند با اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل شمار
مجهولست از سه تا نه و آنرا بتازی نیف و بضع نیز خوانند کمال اسمعیل راست بیت مسند کش
بعهد تو بر من ظفر بود؛ کردون که قصد نکبت من اند بار کرد؛ هم او گوید بیت بکام فکر
به پیموده ام حباب بتر ا؛ باندکام زپهنای آسمان پیش است؛ دوم نام درختیست که آنرا مهلک
نیز گویند و بتازی سوس خوانند و بیخ آنرا اصل السوس نامند و در دواها بکار برند از
اختیارات بدیعی نقل نموده شد سوم سخن گفتن بود و بشک حنا که گویند که آن جز حنا نیست
با چنین اند با اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل مالیدن کاهگل و گلابه بود بر دیوار و غیره
کمال اسمعیل گفته بیت بجوز دیده همی لبسر شد حسود تو خاک؛ مدام تو بس که گلی ساده
آفتاب اندای؛ و اندا نیز گرکسی را گویند که کاهگل و گلابه بمالد دوم بمعنی غیبت است
شیخ سعدی فرماید بیت بسمع رضا مشنو ایذای کس؛ چو گفتند باری بگوش برس
سوم جوابی را گویند که فرشتگان بمردم صالح و متقی نمایند یعنی رویای صالحه استاد
رودکی راست بیت باندا غوند و خشو ر را؛ بدیدان سپر ابا هم تور را او بتازی شبنم

۴

را خوانند اندازه اندیشه را گویند انداز با اول مفتوح ثانی زده افسانه باشد مولوی معنوی
راست بیت لیک تلخ آمد ترا گفتار من ٭ خواب میگیرد ترا ز انداز من ٭ و با اول مکسور در
عربی بمعنی انداختن آمده انداد با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول قیاس باشد
استاد فرخی فرموده نظم جاودان شاد زیاد آن ملک کامروا ٭ لشکرش بی‌حد و مملکتش
بی انداد ٭ دوم قصد کردن و حمله نمودن بر اندازه با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد
اول بمعنی لخت انداز است که مرقوم گشت و اندازه گرفتن بمعنی قیاس گرفتن است
شیخ نظامی نظم نموده بیت چو اندازه ز خشم خویش گیرد ٭ بر آهوی صد آهو بیش گیرد ٭
دوم قوت و قدرت بود شیخ نظامی گفته بیت بز و بنده را باده زان شد کلید ٭
کز اندازه خویشتن درنوید ٭ سوم پیمانه هر چیز را نامند اندام با اول مفتوح چهار
معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی نظام آمده حکیم سوزنی راست بیت چو سخن
در نظر از لفظ تو اندام گرفت ٭ معدوم باز رود خصم تو اندام اندام ٭ از مصراع اول
معنی ثانی و از مصراع ثانی معنی اول مستفاد میگردد سوم ادب و روش بود جمال الدین
عبدالرزاق فرماید بیت سر کو نه باندام کند بندگی تو ٭ آرند بدان سر سه طلاق بشش
اندام ٭ چهارم فضای خانه را گویند انداوه و انداو دو معنی دارد اول دست افزار بنا
که بدان کاهگل بیندایند و آنرا ماله نیز گویند حکیم سوزنی راست بیت با هیچ اندوه دوم
کس را بدروغ آخواست زمین عاریه انداوه گیر ٭ دوم بمعنی شکایت و غیبت آمده اندخس
با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح کجا زده و سین موقوف پناه و پشتی باشد و اندخسیدن

مصدر

مصدر آنست اندخواده شخصی را یا جای را گویند که بدان پناه گیرند و تکیه بران کنند اندراب
با اول مفتوح ثانی زده نام شهریست از ولایت بدخشان که در پایین کوتل هندوکش
واقعست حکیم فردوسی فرماید بیت ز غزنین سوی اندراب آمدیم ٭ ز آسایش ره شتاب
آمدیم ٭ اندرخور و اندرخورد و اندرخورند با اول مفتوح بمعنی لایق و
سزاوار بود حکیم قطران نظم نموده بیت اگر نه مجلسش اندرخورند بودی جای ٭ جهانش
مجلس بودی سپهر شادروان ٭ اندرز با اول مفتوح ثانی زده بمعنی وصیت و نصیحت آمده
حکیم سنائی فرماید بیت همه اندرز من بتو اینست ٭ که تو طفلی و خانه رنگین است ٭ حکیم
خاقانی راست بیت مرا طبیب دل اندرز گونه کرد است ٭ که زین سواد بترس از حوادث
سودا ٭ اندرنا با اول مفتوح ثانی زده گاو زهره باشد و آن سنگی بود که در میان زهره
گاو منکون گردد و بعضی گفته اند که در میان شیردانش پیدا شود و بیشتر از گاوان
هندوستان بهم رسد و مانند پاره زهره بود در لون و خاصیت و آنرا بتازی حجر البقر نامند
اندرواه و اندرواز و اندرواه با اول مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی سرنگون آویخته بود
کمال اسمعیل گفته بیت ای که از هر سر موی تو دلی اندرواست ٭ یکسر موی تر از هر دو جهان نیم بهاست
حکیم قطران نظم نموده بیت گر مهر تو نکردی اندر زمانی رای رای ٭ گویدی از غم روز و شب جان وی
اندروای ٭ دوم سرگشته و سرگردان را گویند حکیم انوری فرماید بیت تو آن کفت
که محتاج نباشد لکن ٭ باد حرص نکند هیچو خسان اندروای ٭ حکیم سوزنی نظم نموده بیت
تا زمین را سکون نخواهد بود ٭ چرخ بد ور سپهر اندروای ٭ بای چرخ بر زمین لموده ٭ فرق چرخ بر سپهر جلوه ..... مسائی م

سوم حاجت و مراد بود و آنرا درواه و درواز و درواه نیز خوانند اندروب با اوّل مفتوح ثانی
زده و زای مضموم و واو معروف و اندوب با اوّل مضموم و اندوج نام نوعی از جوشش
است که پوست بدن را سیاه و خشن گرداند و با خارش باشد و آنرا بربون و انزوب
و داد نیز گویند و تازی قوبا خوانند افضل الدین کرمانی گفته بیت نزاره کی بود در
محبوبه کو داری درو همه اندام اندوب اندیکان با اوّل مفتوح ثانی زده نام یکی از مبارزان
توران است که در جنگ دوازده رخ بدست گرگین میلاد کشته شد اندم با اوّل مفتوح ثانی
زده یاد آوردن عمر گذشته باشد رودکی بنظم آورده بیت بهتر ین یاران و
نزدیکان همه ؛ نزد او دارند دایم اندمه اندو با اوّل مفتوح بمعنی اندرون باشد حکیم
فردوسی فرماید بیت از آنجا بکه شد با بندوی شهره ؛ که بردار از روز شادی بهر
اندوختن با اوّل مفتوح بمعنی جمع کردن و فراهم آوردن بود و آنرا الفخدن و الفغدن
و الفنجیدن نیز گویند اندیدن با اوّل مفتوح ثانی زده سخنی باشد که از روی شک گویند
اندیک با اوّل مفتوح ثانی زده و دال مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اوّل بمعنی بود
که دبا شد کافه رشید الدین وطواط فرماید بیت هر چند که بودیم نیجران تو غمگین
اندیک نیجران تو شادیم دگر بار ؛ حکیم قطران بنظم آورده بیت گر بار بندانند حظ و قدر
تو شاید ؛ اندیک فلک داند قدر و خطر تو ؛ دوم بمعنی چرا که و زیرا که بود اثیر الدین اخسیکتی
راست بیت با آنکه من از عشق از تو رسوای جهانم ؛ هم راضیم اندیک تو زیبای جهانی
انر با اوّل و ثالث مفتوح بد و زشت را گویند مولانا محتشم گفته بیت تو در کشت ما چهره گل اناری

بنی

بنی عاشقان از گل آنگلد انروب با اندروب و اندوب و اندوج و بربون که مرقوم گشت
منزاوفست انزرو با اوّل مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مفتوح و رای مضموم با
زهر را گویند انژه با اوّل مفتوح ثانی زده و زای عجمی مفتوح و اخفای ها نام غله ایست
که آنرا نسک نیز گویند و تازی عدس و بهندی مسور نامند انفت بمعنی نقصان و
زیان و غبن و خسارت بود مختاری فرماید بیت هر آینه انفت کرده باشد از دانش
کسی که جز تمنای تو باشدش مغز ؛ و در عربی بمعنی ننگ و عار باشد انفست با اوّل مفتوح
ثانی زده و فای مفتوح تنیده عنکبوت باشد شمس فخری گفته بیت شهنشاهی که خط
شمس گردون ؛ بود بر طاق ایوان وی انفست ؛ خسروی راست بیت عنکبوت بلاش
بدل من ؛ گرد بر گرد بر تنید انفست انک با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی دو معنی
دارد اوّل مهرابی باشد که گونه گران از گل سازند و بهم نصب کنند تا آب از میان
بگذرد و آنرا اکنک و منگ نیز گویند دوم نام ولایتیست از ملک هندوستان انگاردن و
انگاریدن و انگاشتن با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی پنداشتن و تصور نمودن و گمان
بردن باشد مولوی معنوی فرماید بیت زشت باید دید و انگارید خوب ؛ زهر باید خورد
و انگارید قند انگارده با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی و رای موقوف و دال مفتوح
افسانه باشد حکیم ثنائی فرماید بیت بانگ برداشتم از غایت دلتنگی عشق ؛ گفتم ای عشوه
فروشنده انگارده فرا انگاره با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی و رای مفتوح
سه معنی دارد اوّل معروفست دوم دفتر حساب بود لبیبی گفته بیت زان پیش که پیش آمدت آن روز کانرا تو

بنشین وتن اندروه وانگاره بر بش ار* بیچم سرگذشت وافسانه باشد چنانکه اگر گویند که
فلانی انگاره میکند مراد آن بود که سرگذشت میگوید وبزبان هندی اخکر باشد انگاز با
اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی دست افزار جنبه وران گویند وآنرا تازی ادات نامند
وجمع آن ادوات باشد مولوی معنوی فرماید بیت او کمند انداخت مارا او کشید
ما بدست صانع انگاز اندیم* هم او گوید بیت کرم در اکرم که آن کرم کار* صنعت نو دارد
وانگار نو انگام با اول مفتوح بمعنی هنگام آمده کمال اسمعیل راست بیت چه انگام سرزنش
تست سهری* سیه کشته زین ماتم ناگهانی انگامه با اول مفتوح بمعنی هنگامه باشد کمال اسمعیل
نظم نموده بیت انگامه ایست کرم زشکر عواطفت* هر کوی وبرزنی که من آنجا فرازیم
انگدان با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی سه معنی دارد اول نام درخت حلتیت است
استاد فلکی شروانی گفته بیت تا عذاب انس وجان ندهد ونا ورد جان* کل از انگدان
لذت مل زا آمد* دوم نسناس را گویند وآن حیوانیست وحشی شبیه بآدمی وآنرا دیو مردم
نیز نامند سوم نام قریه از نواحی کاشان که مانکو آن اشتهار دارد انکژ با اول مفتوح
ثانی زده وکاف عجمی مضموم بزای منقوط زده بیلی باشد که بدان زمین را هموار سازند
وبزای عجمی آهنی باشد سرکج که بدان فیل را نگاه دارند وبهر طرف که خواهند
بگردانند وآن بمنزله عنان باشد مر فیل را وآنرا کجک نیز گویند وبهندی کج باک خوانند
حکیم خاقانی فرماید بیت پیل شمع مومم از انکژ تا شوند از انکه* کر با ساعم دی بهندوستان
باد آورم ابوالفرج رونی راست بیت چو طوطی است فیل وچو موی سیاه ونش* بدیش عصا انگژ ماربکر

انگزد

انگزد وانگزه با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مضموم ودر لغت اول بزای عجمی مفتوح بدل
زده ودر لغت ثانی بهای مختفی صمغ درخت انگدانست وآنرا انگوزه نیز نامند وبتازی حلتیت
وبشیرازی انگشتک کنده وبهندی هنگ خوانند شیخ نظامی نظم نموده بیت خواجه چین چو مشک
بارکند* مشک را زانگزد حصار کند* حکیم انوری فرموده بیت سبلت را شاکرد خوار زمیت
شیطان هیکلی* کانچنان در کوه ودر هامون کنند* یکدم از خالی شود حلقش که زهر تلخ باد وبار
راست چو دیوی بود کش انگزه در کون کنند انگزدا با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی
مکسور بزای عجمی زده دو معنی دارد اول جایی را گویند که شب هنگام گوسفند از آنجا نگاه
دارند دوم خسته میوها باشد انگشت با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مکسور دو معنی
دارد اول معروفست وآنرا زغال نیز گویند انگشال با اول مفتوح ثانی زده وکاف
عجمی مکسور بشین منقوط زده وتای فوقانی بیمار ومریض را گویند ابوالعباس گفته بیت
زخانمان ومراتب بغربت افتادم* بماندم اینجا بیچاره وبرگ انگشتال انگشتو با اول
مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مضموم بشین منقوط زده وتای فوقانی مضموم وواو
معروف نانی را گویند که ریزه کرده با روغن وشکری یکجا بمالند وآنرا مالیده وچنگال
نیز گویند انگشوا با اول مفتوح ثانی زده وکاف عجمی مکسور بشین منقوط زده وتای
فوقانی مضموم نانی باشد که با شکر بپزند انگشته با اول مفتوح ثانی زده وکاف
عجمی مفتوح بشین منقوط زده وتای فوقانی مفتوح واخفای ها ودر بعضی از فرهنگها
باکاف عجمی مکسور بشین منقوط زده وتای فوقانی مفتوح ودر بعضی بجای تای فوقانی

با نوشته اند بزرگی را گویند که پر مایه و ثروت بود و خدام و توابع بسیار داشته باشد و بعضی
از فرهنگها مرقومست که با کاف عجمی مضموم آلی بود که برزگران خرمن بآن باد دهند و اسکو
نیز خوانند انکل و انکلا و انکول و انکوله و انکیل و انکیله با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی دو معنی
دارد اول حلقه باشد که تکمه را از میان آن بگذرانند تا بند شود اثیر اخسیکتی فرماید بیت ای ذات
تو چو تیغ بمهر وست در زده گوی که بر صفای فنا گوی انکل است مسعود سعد سلمان نظم نموده بیت
من در بدیه حبیب واندر کردن آن سیمین وسیتها افکنده در تیم حجو گوی و انکلا ظهیر فاریابی راست
بیت چون فتح گیری در ایوان آسمان خواند ترا مشتری بر بسته زلف و برگشاده انکلا و لها
بعضی از شعرا بمعنی تکمه نیز نظم نموده اند چنانچه اثیرالدین اخسیکتی گفته بیت هر آن انکیله زرین که چرخ
از اختران سازد لباس عمر او را بر گریبان زمان زیبد دوم کسی را گویند که محبت او مکروه طبیعت
باشد و او در اختلاط ثابت ثلاثی وابرام نماید مجیر منظوم ساخته بیت دل نغم گفتا که انکل وا شود
غم دلم را دوستداری میکند شرف شفروه گوید بیت ای هجر گران انکلا وقت سوخت است
وی صبر بهر ثبت شده وقت ظفر آمد انکلیون با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح
بلام زده و یای تحتانی مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول انجیل را گویند حکیم ثنائی
فرماید بیت تا دم عیسی چلیپا کرد انکو بلبلان بهر انکلیون سرائیدن بسریانی شدند
مولوی معنوی فرماید بیت او بیان میکرد با ایشان براز سر انکلیون و زنار و نماز
دوم نام کتابست که مانی نقاش تصویرها و نقشها و اسلیمی خطائیها و گره بندیها و دیگر
صنایع و بدایع و فنون تصویر و نقاشی که خود اختراع کرده در آن ثبت نموده بود امیر معزی

نظم

شکلهای

نظم نموده بیت بطغرا بر کشد صورت بسان نقش چینستان بعنبر بر کشد جدول بسان مصحف انکلیون
رشید الدین وطواط گفته بیت ز نقشهای بدیع و ز شکلهای غریب مصحفهای چمن چو مصحف انکلیون
در هر جا که با نام حضرت عیسی و نصرانی و چلیپا و زنار و رهبان و امثالهم مذکور باشد باید دانست
که اراده از آن انجیل است و در مقامی که با نقش و نگار و گل و لاله و الوان رنگها مرقوم بود
فهم باید نمود که مراد از آن کتاب مانی است و انرا ارتنگ و ارژنگ و ارجنگ نیز گویند سیوم
دیبای بوقلمون هفت رنگ که جمیع آن هفت لون در وی ظاهر باشد سید ذوالفقار شروانی منظوم ساخته
بیت خسروا من که بجمع تو نگار سخنم رشک ارتنگ شد و کارگه انکلیون ابن یمین گوید نظم
همیشه تا که بود کوز پشت سرگردان ز رشک رفعت جاهت سپهر انکلیون کسی که با تو نه بر همت
متفق بود خمیده قامت و سرگشته باد چون گردون انگیختن با اول مفتوح ثانی زده و کاف
عجمی مکسور و یای مجهول بمعنی بر شورانیدن و بلند ساختن و پیدا کردن و بر کشیدن و دور کردن
بود شیخ سعدی فرماید بیت تولای مردان این مرز و بوم برانگیختم خاطر از شام و روم
انوبا با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف و بای عجمی بالف کشیده کاسنی باشد
و در بعضی از فرهنگها نوشته که کاو زبان تلخ را گویند انوشا با اول مفتوح و ثانی
مضموم و واو مجهول بمذهب کبران باشد انوشه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول چهار
معنی دارد اول بمعنی خوش و خوشا آمده حکیم فردوسی فرماید بیت بدو گفت پیران که ای
شهریار انوشه بزی تا بود روزگار حکیم اسدی راست بیت انداز کسی کو نکو نام مرد چو زبدر
ببند نام نکو ببرد دوم شراب را گویند منوچهری نظم نموده بیت نوشته خوط بکن جاودان زبی

دوم ده دوست خوان دشمن هراکن سوم نام عمهٔ شاپور بوده و چارم پادشاه نوجوانرا خوانند
شیخ نظامی راست بیت انوشه منش باد دارا دهر انوش جهان باد بسیار بهر انوهیدن
با اوّل مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و هاء مکسور و یای معروف ناله و زاری و نوحه کردن
بود انیران با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف دو معنی دارد اوّل نام فرشته ایست
که نکاح بدست اوست و تدبیر امور و مصالحی که در روز انیران واقع شود بدو متعلق است دوم
نام سی ام است از هر ماه شمسی نیکست درین روز جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن
چیدن و وام دادن حکیم فردوسی فرماید بیت خجسته همیشه انیران نو بشادی جوانان
و پیران نو ، ز راتشت بهرام گفته نظم سفندار مذ ماه رفت تمام بروزی که خوانی انیرش
نام درین روز زرتشت پاکیزه دین درآمد سوی خدا ایران زمین انیز با اوّل و
ثانی مکسور و یای معروف و زای عجمی نام داریست که اگر ابوی مادران نیز خوانند
انیبان انیسون با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی خلاف دروغ
و بیهوده باشد شمس فخری گفته بیت نه در وجودش بود هرگز تدنق نه در قولش
بود هرگز انیبان ، مولانا عبد الرحمان جامی فرماید بیت در دلتو که پیوسته انیس
دل ماست ای یار انیس لذتو انیسون نبود در زبان یونانی انیسون را زیانه
رومی خوانند انیشه بوزن همیشه جاسوس باشد شهید گوید بیت درکوی تو انیشه
همیکرد ما ای نگار وز دیده تا مکرت بهبینم بجام و در فصل با بن با اوّل مفتوح
دو معنی دارد اوّل باغ و زراعت را گویند و بعضی خرمن را نیز نامند و بتوان با عبان

ونگاهبان

اندرون

و نگاهبان زراعت و محافظ خرمن را هم خوانند دوم میوه البت ریزه که در آن اندرون تخم بجه
باشد و مردم آنرا بخورند و آنرا ون نیز نامند و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل بیخ
و پایان و منتها هر چیز را گویند دوم سوراخ مقعد باشد و آنرا بتازی است و فقح نیز
خوانند و جمع آن فقاح بود تباغ با اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل تار ریسمان خام بود
مولوی معنوی راست بیت حله بافان باغ می بافند حله ها و بدبخت تباغ حکیم
سوزنی گفته بیت از کاج خوردن آن سگ بی حیث جهود بی دوک و پنبه کردن خود را
تباغ کرد دوم نویسنده و دبیر را گویند منصور شیرازی نظم نموده بیت خبر من بود
آن بلبلی که گاه بیابان هر بیش او بود اکم زبان تیز تباغ سوم چون دو زن در حباله
یکمرد باشند آن زنان مر یکدیگر را تباغ شوند و آنرا اتباغ و تباغ نیز نامند تبانچ
با اوّل مفتوح و نون موقوف بمعنی اخیر تباغ است نیز گویند و بتازی ضرت و
بهندی سوت خوانند حکیم سوزنی گفته بیت بوده بیش بده سال تبانچ زن من
کدخدای جلب خویش و هراکه بانو نادر با اوّل مفتوح و تبل باشد تند با اوّل مفتوح
ثانی زده نون زده معنی دارد اوّل فاصله میان دو عضو را گویند و آنرا بتازی مفصل
خوانند مولانا هلالی گفته بیت عاقبت بگسلد چو بند از بند بند بندم اگر دهد پیوند
دوم زنجیر باشد که بر پای مجرمان و دیوانگان نهند بابا فغانی راست بیت
مانخل خرد از بن پیوند شکستیم آشوب جنون تند شد و بند شکستیم سوم تکه آهن
بود که بجهت استحکام بر صندوق و تخته در و کشتی و امثال آن نهند مولوی معنوی

فرماید بیت طبع خواهد تا کشد از طبع کین ؛ عقل بر نفس است بند آهنین ؛ چهارم قفل را نامند
تا مینند استاد فرموده نظم امان در زمانش بجایی رسید ؛ که منسوخ شد رسم بند و کلید ؛
حکیم اسدی راست بیت یکی بند بر جای امد پدید ؛ که دارو بدر بای بی بن کلید ؛ پنجم مکر و حیله
است استاد رودکی بنظم آورده بیت همه به تبل و بند است بازگشتن او ؛ شرنگ نوش
امیغ است روی زراندود ؛ حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت نهادم ترا نام دستان
زند که با تو پدر کرده دستان و بند ؛ ششم عهد و پیمان بود هم حکیم فردوسی راست
بیت زبس بند و سوگند و ایمان تو ؛ همی نگذرم من ز پیمان تو ؛ هفتم غم و غصه باشد
هم حکیم فردوسی راست بیت زبس بند و سوگند و ایمان تو ؛ همی نگذرم من ز پیمان تو
هفتم غم بیت بیامد چنین نالب پهره مند ؛ همه لب پر از باد و دل پر ز بند ؛ هشتم گره و عقده
را خوانند سیف اسفرنگی فرماید بیت ای قلمت بند روزگار کشاده ؛ رای تو زادمت اختیار
کشاده ؛ نهم سدی باشد که در پیش آب بندند مولوی معنوی راست بیت کو در سینه کند بند
منع نه هفتاد و بلا ؛ چونکه این سیل بلا آمد و از بند گذشت ؛ خواجه آصفی گفته بیت چنین که بند
هستی اشکی بر چشم سکریم ؛ بر و سیل فنا این بند را تا چشم بکشایم ؛ دهم خیال و مقام
بود مثلا اگر گویند که در بند سفرم یا فلان در بند آزار است اراده آن باشد که در خیال
سفرم و فلان در مقام آزار است مثال بیت حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید ؛ خواجه آصفی راست بیت نجات خود نخواهم آصفی تا
یار میخواهد ؛ اسیر بندم و اغیار در بند خلاصیم ؛ یازدهم کمربند و میان بند بود ضیاء الدین

فارسی

فارسی نظم نموده بیت ز کلک و دست تو در دست ملک و دین رنجست ؛ جگر شکاف چو تیغ و
گهر نگار چو بند ؛ دوازدهم ریسمان و طناب را خوانند مولوی معنوی گفته بیت باز فرود بخت
عشق از در و دیوار من ؛ باز بدرید بند اشتر کین دار من ؛ سیزدهم بند ترجیع و ترکیب
بود و آن بیتی باشد که بعد از چند بیت بیاورند چهاردهم گرو و رهن را خوانند پانزدهم
حیله و کشتی گیری باشد شانزدهم جفت گاوی را نامند که بجهت زراعت دارند با هم بند
هفدهم طومار کاغذ است هژدهم گرفتن برده باشد از غنیم و دار الحرب نوزدهم جمیع
بندها را گویند مانند بند شمشیر و بند قبا و بند کارد و بند تنبان و امثالهم بندار با اول
مضموم ثانی زده کیسه دار و صاحب مکنت و تجمل را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
بر سر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد ؛ جز علی گنجور نبود جز علی بندار نیست بندخت با اول
مضموم ثانی زده و دال مضموم چهره باشد بندسنه با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح
بر ازده و زای منقوط جوال دوز را گویند بندروغ با اول مفتوح ثانی زده و دال مضموم
و رای مضموم بندی باشد که در پیش آب بچوب و کاه و گل بندند تا آب بزراعت روان
شود استاد رودکی گفته بیت آب گرچه کمتر گیرد و کند ؛ بندروغ ارست باشد نفکند
بندشهریار با اول مفتوح ثانی زده نام نوایست از سفی منوچهری راست بیت
بر نید عندلیب زند بند شهریار ؛ بر سرو زند وان زند تخت اردشیر بندمه و بندم با
اول و ثانی مفتوح تکمه بود که در گریبان نصب کنند وانرا گوی گریبان نیز گویند بنگ
با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول نام میوه ایست جنگلی که بیشتر در کوهها شود وانرا

بن نیز خوانند دوم نوعی از قماش را نامند که زمین آن اطلس باشد و آن قماش را نامند که در آن کلهای زربفت بود مولانا ظهوری فرماید بیت ز جامه خانهٔ عشق تو اطلسی کردون
بنعل و داغ تنک پوش کردهٔ مارا؛ و با اوّل مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد اوّل مضموم
باشد یعنی درخت کوچک دوم نشان را کویند چنانچه اکر کویند که از فلان کس یا فلان
چیز تنک نمانده اراده آن باشد که نشان نمانده بنگاه و بنکه با اوّل مضموم جایی را کویند
که رخت در آنجا بنهند بنکران با اوّل مضموم ثانی زده و کاف مفتوح بزنجی را کویند که در
دیک بریان شده باشد و آنرا بکران نیز خوانند مولوی معنوی فرماید بیت وارنا کم
را سلام من بکو؛ این وصیت را بکویم مو بمو؛ تا ز بسیاری آن زر نشکند؛ بنکرانی
پیش آن مهمان نهند بنکره با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح ذکری باشد
که عورات در محل خفتن کودکان بکویند تا بخواب شوند و آنرا نانو نیز خوانند حکیم
ناصر خسرو فرماید بیت تا خفته خوش شوی ای پسر و چرخ روز و شب؛ همواره میکنند
بالنسبت بنکره؛ و با اول مکسور ریسمانی را کویند که در حین رشتن بر دوک پیچیده شود
و آنرا فرسوک نیز خوانند بنکشش با اوّل مضموم ثانی زده و کاف عجمی مضموم بمعنی ناچاو بدیده فرو
بردن باشد و آنرا او بار بدن نیز کویند و تازی بلع خوانند بنلکک با اول مضموم
ثانی زده و کاف و لام مفتوح نام میوه ایست ریزه که مغز کچه داشته باشد و آنرا
بخورند و بو کالک نیز کویند بلاد و بنوره با اول مضموم ثانی زده و لام بالف کشیده
و دال موقوف در لغت اول و با اول و ثانی مفتوح بواو زده و رای مفتوح و اخفا بهای

در لغت ثانی

در لغت ثانی بنای دیوار و عمارت بود کلامی اصفهانی کوید بیت بفقر شناس کی چندان
بقا بخواهد ماند؛ بنای عمر عدو را چو بید بود بنلاد؛ بنج بیعنی کفته بیت تو صدر آن بنرازی
که باشد؛ ز فضلش شرف و از دانش نوبه بنو با اوّل مفتوح و ثانی مضموم خرمن باشد و
آنرا بنوه نیز کویند بنو ماش با اوّل و ثانی مضموم و واو معروف ماش و مونک باشد
بنه با اول مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول رخت و اسباب خانه باشد مولوی
معنوی فرماید بیت یک حمله دیگر بنه خواب بسوزیم؛ زیرا که چنین دولت بیدار در آمد
خواجه حسین ثنایی راست بیت ای خضر تا دری تا بجز اسان بر وهم؛ نه آتش زنم و بهمچو فراز آن
بر وهم؛ دوم بمعنی بیخ و بنیاد آمده حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت از نام بد ار ایمی
بنز سی؛ بابار بد ار بنه بپیوند بنجه با اوّل مضموم جمعی باشد که بر املاک می بندند مولانا
ظهوری فرماید نظم تخلم اگر بنجه خواهد بست؛ زخمم بر دل دریچه خواهد بست؛ داغ تو که
چیده بر سر هم دفتر؛ بر سینهٔ من بنجه خواهد بست بنیز با اول و ثانی مکسور و یای
معروف و زای منقوط سه معنی دارد اول بمعنی هرگز آمده حکیم ازرقی فرماید بیت در هیچ
ناکسان نکنم کهنه تن بنیز؛ زان پاک تا بدم که بود کهنه پیرهن؛ حکیم قطران نظم نموده بیت
اگر باز آییم دلبر نخندد لیکم بنیز از دل؛ و کر باز آیدم جانان نخندد لیکم بنیز از جان؛ دوم
بمعنی زود آمده حکیم فردوسی راست بیت ایران و از خواسته چند چیز؛ فرستاد نزدیک
خسرو بنیز؛ سیم بمعنی نیز آمده بنیک با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف کژ را کویند
و آن نوعی از ابریشم فرومایه است فصل بای عجمی بنام با اوّل مفتوح سه معنی دارد اوّل بمعنی

پوشیده و پنهان باشد کمال اسمعیل تظلم آورده بیت یا اکابر مجلس خلوت کفتکوی بنام منجلیم

دوم تعویذی بود که بجهت دفع چشم زخم با خود دارند و آنرا چشم بنز کویند خام سوم پارچه رجامه باشد چهار کوشه که بر دو کوشه و آن دو بند بدوزند و متابعان زردشت در هنگام خواندن زند و پا زند آنرا بروی خود بندند زراتشت بهرام کفته

بیت ببند بر تخت زرد ای دیراف ناپی بر نخ و کشتیش بر ناف هکو باکه پارچه چهار کوشه را بواسطه انکه روی را پوشیده میدارد بنام نامیده اند خایک با اول و چهارم مفتوح جمع باشد پنبه نزد پنبه وزو پنبه زن حلاج و نداف را کویند حکیم نزاری نظم

بیت پنبه بزی فاش کرد یک نکتۀ از سر عشق در همه عالم فتاد شور از آن مسئله هم او کوید بیت سر انا الحق خود در سر پنبه زد لاابح حلاج بود مرتبه داد عشق حکیم سنائی فرماید بیت آن شنیدی که بود پنبه زنی مفلس و قلتبانش خواندند

بنجاه مدت اعتکاف نصاری باشد چنانچه چله مدت اعتکاف اهل اسلام است حکیم خاقانی کفته بیت پس از چندین چله در عهد سی سال سوم پنجاه کیرم آشکارا پنج جاد

و پنج بجاره خمسه متحیره را کویند یعنی عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل بدیع سیفی نظم نموده بیت از جور مراد لیت صد باره بیچاره برم ز پنج بجاره پنج پا بکس و پنج پایه دو معنی دارد اول جانوری باشد آبی که هم در آب و هم در خشکی زندکانی تواند کرد و آنرا بتازی سرطان نامند حکیم ثنائی فرماید بیت هر که دزدی کند از ین کفتار است پنج پای وزشت و کج رفتار دوم نام چهارم است از بروج دوازده کانه از دقایق فیروز شاهی

که کما بیت

که کما بیست منظوم در نجوم مرقوم شده بیت ولی باشد ز عقل باکفایه بسمت سرطان پنج پایه

پنجک و پندک با اول مضموم ثانی زده و جیم مفتوح در لغت ثانی اول و دال مفتوح در لغت ثانی کلوله پنبه حلاجی کرده را کویند و آنرا با عنذ و با عنذه و پند و پنده و پندش و کاله نیز خوانند حکیم روحانی فرماید بیت یکی از ایشان پنجک شان ولیک فروشد که ریش کاوی نام است نام و عنوان پنجکشت دو معنی دارد

اول نام نباتیست که درخت آن در کنار رود خانها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه بود و آنرا بتازی ذوخمسه اوراق و ذو خمسه اصابع کویند و صفت آن در اختیارات بدیعی نوشته یوسفی نظم نموده نظم کند چون دود پنجکشت راز زن بزیر خود کند کم شهوتش را و کرم دش کند در زیر خود دود فرا انکیزد و نزد و فوترا

دوم نام موضعیست قریب بمراغه تبریز پنج نوش نام معجونیست که آن مرکب از پنج جزو است و بجهة تقویت دل نهایت مفید و معجون آن فنجنوش است و اکنون بمعجون فنجنوش اشتهار دارد حکیم خاقانی فرماید بیت در چار سوی فقر در آ تا ز ذوق

دل را به پنج نوش سلامت کنی دوا پنجه با اول مفتوح ثانی زده نوعی از رقص باشد و آنچنان بود که جمعی دست هم را کرفته برقصند و آنرا نیزه نیز خوانند و معرب آن فنزج است و با اول مضموم و جیم عجمی بشانه باشد شمس فخری راست نظم آن خسرو که سر ز حکم عدوش کرد سلطان نوبهار پیکان غنچه را برابستان درکه شاه جهان پناه ماکند مهر و ماه و روز پنجه را انشا کفته بیت به تیغ طرّه بزد پنجه خاتون بکریست کنند تاج بر سر جیبال

پنجه دزدیده خمسه پسترقه را گویند پنجه گربه بدمشک را گویند بجنوده با اول مفتوح ثانی زده و
بای مثناة تحتانی مضموم و واو مجهول و دال مفتوح بها زده نصف عشر باشد و دهیوده
عشر را گویند بند با اول مفتوح ثانی زده و بای مثناة زده دو معنی دارد اول نصیحت باشد و
آن معروفست دوم غلبواز را گویند و آنرا زغن و غلبواج و خاد نیز خوانند این دو معنی را
بترتیب حکیم سوزنی نظم نموده نظم داد یک از رای او دست ستم بند کرد: زانکه همه رای او حکمت
نابست و بند: گر زره پند او داد و هر داد یک: چو زه زین برکند شهپر بازوی پند: هم او گوید بیت
پند را فرهما اگر پدید اندر هوا: از بر کاخ هما یونت ار بود پرواز پند: و با اول مضموم پیشه را حلاجی
کرده را گویند که بجهت رشتن و جز آن کلوله ساخته باشند بخش و آنرا و نچک و پندک و غنده
و باغند و باغنده و کاله نیز خوانند و با اول مکسور نشستگاه را گویند و آنرا بتازی مقعد خوانند مف
اسفرنکی گفته بیت بند و زه حاسدی آن کشته مفاجات: بر کبر نجوم آتزخ و بر خایه طب فنج: بندار
با اول مکسور نشستگاه را گویند و آنرا بتازی نکبر باشد و امراز بنداشتن بود شاعر فرموده بیت
چون نبی کار است با هر کس ترا: هر کسی را هست پنداری دگر بندش بمعنی بنچک و بندکاست
که مرقوم شد بزه با اول مفتوح ثانی زده و زاء منقوطه مفتوح و اخفار ها نوعی از رقص بود
و آنرا بنچه نیز خوانند و معرب آن فنزج باشد بک با اول مفتوح ثانی زده و زاء منقوطه مفتوح
و اخفار ها نوعی از رقص بود و کاف بمعنی چهار معنی دارد اول خوشه خرما بود دوم چوب را گویند
سوم دریچه باشد چهارم وقت بام که آنرا بتازی صبح خوانند اشجعی از کتاب زند نوشته شد و با اول
مکسور پوشیده نماند که شبانه روزی را به هزار قسمت منقسم ساخته اند و هر قسمی را یک بکه گویند

دبلز

ونیک کاسه باشد مینه بار و بنه که در ته آن سوراخ تنکی بکنند چنانچه چون آن کاسه را بر روی
آب نهند همین که یک بنک شود آن کاسه پر آب گردد و در بن آب نشیند و اکثر آبیاران
مانند آن کاسه داشته باشند و در مقسم آب نهند و آنرا تکان گویند و تشت و سونبز خوانند
و معرب آن فنجان است حکیم سنائی فرماید بیت در جهانی چه بایدت بودن: که به تکان
نوالش نمودن: و بطریق عموم هر کاسه را تکان خوانند چنانچه مولوی معنوی نظم نموده بیت
نوبتم گر رفت و سلطان می زنند: مه گرفت و خلق تکان میزنند: رضی الدین نیشابوری گفته
بیت حاصل از چشم عدوی تو و اشعار منست: جله آبی که درین نیلی تکان دیدم تیرک با اول
مفتوح و ثانی مکسور و بای معروف نام کلیست سرخ رنگ که چون آفتاب بسمت الرأس رسد
شکفته و آنرا لوله و نان کلاغ نیز گویند و بتازی جنازی و ملوکیه نیز خوانند اثیر اخسیکتی نظم
نموده بیت زبیلی که خیز و زوال الیجاد: بلافرش مشکل بود از تیرک فصل تای فوقانی تن
آسان آسوده را گویند استاد فرخی گفته بیت از کفا و چنان هراسد بخل: که تن آسان تندر بیت
از تب تناور با اول مفتوح خداوند تنه فربه و قوی را گویند شیخ سعدی فرماید بیت چو بیدین
که تناور شود به پنجه سال: به پنج روز بالاش بر شود یقطین تنبک و تنبک با اول مضموم ثانی زده دو
دو معنی دارد اول دهلکی باشد کوچک بازیگران و مسخرها دارند و در هنگام بازی و رقاصی
نوازند ملا مقصود خرده در هجا گفته بیت می نشاند فلکی و ملبانی هر شب: آنکه هرگز ننشیند ز تخر تنبک
دوم جناغ زین باشد تنبل با اول مفتوح ثانی زده کاهل و بیکار را گویند و آنرا مبل نیز خوانند
و با اول مضموم ثانی زده و بای مضموم مکر و حیله و جادوی باشد کمال اسمعیل فرماید بیت

در کنج خانه نیست بدیوار روانش ٭ تر خشک زاهد است که از زرق و تنبل است ٭ منوچهری گفته
بیت بختی بی نفقه و حجت روزنی بکرده ٭ عزم دهری تلبیس و تنبل چرخ بی نیرنگ و رنگ ٭ تنبلیت
با تای فوقانی مفتوح نون زده و بای مفتوح و لام مکسور و بای معروف بار اندک بود که
بهر بار بزرگ بربندند و آنرا انبلیت نیز خوانند و در بعضی از فرهنگها بمعنی تنگبار مرقوم است
تنبوک بااول مفتوح ثانی زده و بای مضموم دو معنی دارد اول کباده باشد و آنرا لبزم نیز گویند
ابو الفرج سنجری فرماید بیت کمان رستم و دستان ببخشی ٭ کم از تنبوک بزم شهریارست ٭ خواجه
عمید لوبکی راست بیت در کمان چرخ پیش بیلک مریخ را ٭ هم کمان تنبوک صمیم شمشیر ساطور آمده ٭ امّا امیر
خسرو تنبول بمعنی لبزم نظم نموده و قافیه کول ساخته چنانچه بعد از این مرقوم خواهد شد و در
کنز اللغات تنبوک بنظر در آمده دوم چناغ زین را نامند تنبول بااول مفتوح سه معنی دارد اول برگی
باشد مقدار کف دست و کوچکتر و بزرگتر از کف دست نیز شود و در ملک هند با فوفل و آهک
بخورند و آنرا تانبول و تامول و پان نیز خوانند شیخ آذری نظم نموده بیت برگ تنبول خاص
هندستان ٭ بوته آمد لقب ز گلستان ٭ امیر خسرو فرماید بیت کسی کز تو خورد تنبول امید کند
بخشش ذخیره برگ جاوید ٭ دوم کمان لبزم را گویند امیر خسرو گفته بیت دگر کیکی ملک فرمان
ده کول ٭ که بر عقار زند چکان ز تنبول ٭ سوم نام قلعه ایست از هندوستان که برین تنبور اشتهار
دارد تنبه بااول مفتوح چوب کنده بزرگ باشد که در پس در نهند تا گشوده نشود و آنرا
کلندر و کلندره نیز خوانند امیر خسرو فرماید بیت ز نقش سوم آن روهای منکر
شده کشته هر یک تنبه در ٭ تنتاک بااول مفتوح نام پادشاهی بوده و نام مردی تنجیده

بااول

بااول مفتوح و سیم کشیده بود و آنرا انجیده نیز خوانند تند بااول مضموم پنج معنی دارد اول
مترادف تیز باشد و آن معروفست دوم خشم و خشمگین بود از ظهوری نامه نقل نمود
بیت روان از پیش لشکر بیشمار ٭ همه صفدر و تند و خنجر گذار بیت دست برد
حیدری بدعا مانند شدی ٭ این گره در دل آن پیر عاکوی بماند ٭ سوم دیوار گویند مولوی معنوی
فرماید نظم یک حکایت گوش کن ای نیک پی ٭ مسجدی بد بر کنار شهر ری ٭ هیچکس در وی نخفتی
شب ز بیم ٭ کای نه فرزندش شدی آن شب یتیم ٭ بس که اندر روی غریب و عور رفت
صبحدم چون اختران در گور رفت ٭ هرکسی گفتی که سحرا است و طلسم کان رسد باشد عدوی جان و
جسم ٭ وان دگر گفتی که پر باشند و تند ٭ اندران مهمان کشان با تیغ کند ٭ هم او گوید در بیان
شکایت کردن پشه از باد نزد سلیمان و امر سلیمان مر دیو را که باد را بطلبید بیت بانگ
زد آن تند کای باد صبا ٭ پشه افغان کرد از ظلمت بیا ٭ چهارم سر کوه بود و آنرا چکاد
و چکاده نیز خوانند حکیم فردوسی نظم نموده بیت تو با شاه بر شو بالای تند ٭ ز پیران و لشکر مشو
هیچ کند ٭ پنجم بمعنی بلند و بلندی آمده استاد فرخی گفته بیت کی شکار فرود آرد و برون
آرد ٭ ز کوه تند پلنگ و ز آب ژرف نهنگ ٭ شاعر منظوم ساخته بیت یکی قلعه تند بر تیغ کوه
که از دیدنش دیده گشتی ستوه ٭ ایضاً جای جای بمعنی بلندی فرموده بیت چشم او بخت تنگ
چون کس بر تند بنشانیش چو جای ٭ تندبور بااول مضموم ثانی زده و دال موقوف و
مضموم و واو مجهول بر جستن باشد تندر و تندور بااول مضموم ثانی زده و دال مفتوح در
لغت اول و دال مضموم در لغت ثانی رعد باشد استاد فرخی در صفت اسپ گفته بیت

نظم برفتن ز تیز چو فرمان سلطان ، بخوردن ز خوشی چو عیش توانگر ، نه چو خفت و بجای او چون
ستاره ، نه ابراست و اداراد همچو تندر ، شرف شفروه در صفت اسب نظم آورده نظم
اسپیست زود خیز سبک پوی تیز تاز ، کز پویه و شتاب مگر باد صرصر است ، از بانگ او چو باران
زهره بچکد ، زیرا که خود چو برق سهیلش چو تندر است ، منوچهری راست نظم خروشی بر کشیدی
تند تندور ، که موی مردمان کردی چو سوزن ، فرو بارید باران ز گردون ، چنان چون
برگ گل بار و بگلشن ، تندس و تندیسه و تندیس و تندیسه با اول مفتوح و یای مجهول
تمثال باشد و معنی ترکیبی آن تن مانند است چه دیس بمعنی مانند آمده استاد فرخی
در صفت عمارتی گفته بیت فرود و کاخ یکی بوستان چو باغ بهشت ، هزار گونه در و شکل
و تندس دلبر معروفی راست بیت بار است آنرا به پیکران ، با شکال و تندیسه بکران (?)
تندو با اول مفتوح ثالث زده عنکبوت باشد و آنرا تندو و تننده و جولاه و جولاهه و
جولاه جولهه و کروتنه و کرتنه و دیو پای نیز خوانند شمس فخری نظم نموده بیت شها عنقای قاف
فتح و نصرت ، بود بر طاق ایوان تو تندو ، تند و خوند با اول مضموم ثانی زده بمعنی تار و مار
آمده شمس فخری راست بیت از حرفها که گشتند تار و مار ، ز تند باد قهر اجل جمله تند
و خوند ، تنده با اول مضموم غنچه مانندی بود که لخت از درخت سر زند و برگ از میان آن
بر آید و سر بر زدن تنده را تندیدن گویند تنسه با اول و ثانی مفتوح بافنده عنکبوت
باشد خواجه عمید لویکی راست بیت همان سراچه دولت که اوج مه می سود ، کنون حضیض نشین
چو سایه در بنجاه ، فراش بو قلمون شد یکی پلاس کشید ، تنسه تنسه آن عنکبوت جولاه

تنتخ

تنتخ با اول مفتوح ثانی زده و سین مضموم نگارنده چیزی را گویند که لبس نادر و بی مثل
و مانند بود و در غایت نفاست باشد ابن یمین نظم نموده نظم دل سوال یکی نظر میکرد از آن
تنتخ رخش ، از لب شیرین نا مدح تلخی پاسخش ، گاه مهرم کین نماید وقت صلح آید بجنگ
دور باد احتیم بتان شوخ های تنخش ، و مغرب آن تنسوق بود تنکار با اول مفتوح ثانی زده
داروی باشد که بدان زر و نقره و امثال آنرا با هم پیوند کنند و آنرا کفشیر نیز خوانند و بهندی
سهاکه گویند تنگ با اول مفتوح ده معنی دارد اول معروف است دوم یک لنگ بار باشد
حکیم انوری فرماید بیت منصب مطلب که هر کجا ست ، بهر خرواری بمین دو تنگ است ، سوم
صفحه یا تخته را گویند که نقاشان و مصوران اظهار صنعت خود بدان کنند عموماً و نگارخانه
مانی را خوانند خصوصاً و آنرا ارتنگ و ارژنگ نیز نامند مولوی معنوی گفته بیت
در آن خش که درو تنگ هست و صورت نیست ، مگو فلان چه کسست و فلانه را چه نشانست
مختاری نظم نموده بیت گرفت آن ایج و آن قیمت زبان مازمدح تو ، که تنگ از خامه
مانی و چوب از رنده آزر ، چهارم نواری باشد والی بود که زین بر پشت اسپان و بار بر پشت
بار برداران بدان محکم و مضبوط سازند حکیم سوزنی راست بیت زیره زیر شود دل
خصم تو در نبرد ، زینت چو بسته شد بر تنگ و زیر تنگ ، پنجم دره کوه را نامند اثیر الدین اخسیکتی
منظوم ساخته بیت عقاب تیر تراچون گشاد کرد و پر ، سر بز و سینه بدرد لخته آهوی تنگی
نجیب الدین جرباد قانی گوید بیت زبیم سگزن خیل تو در جهان خراب ، بکوهسار در
آهو گزند گوشه تنگ ، ششم بمعنی قریب و نزدیک است شیخ نظامی فرموده بیت

درآورد لشکر بیکبار تنگ؛ برآراسته یک بیک ساز جنگ؛ حکیم فردوسی نیز بنظم آورده بیت چو دربان
نام اندرآمد بتنگ؛ پیاده شدندش همی در زمان؛ هفتم نایاب و عدیم المثال باشد خواجو
کرمانی از زبان معشوق گوید بیت مبر نام دل گرچه از تنگ نیست؛ که این جنس در ملک ما تنگ
نیست؛ هشتم بمعنی ستوه بود و بیزاری کیلانی نظم نموده بیت تنگ آمده ام ز خون دل
خوردن خویش؛ من نیز چو آن دوست شدم دشمن خویش؛ کشتم خود را و خون خود افکندم
از غایت دوستیش در گردن خویش؛ نهم نام ولایتیست از ملک بدخشان قریب بدره کو
که آنجم ولایتیست از آن ملک و مردم تنگ و دره بخوش صورتی اشتهار تمام دارند خواجه
سلمان ساوجی گفته بیت گل فرخار ندیدیم بدین حسن و جمال؛ ترک تنگی نشنیدیم بدین شوخ
و شنگ؛ دهم تیز عصائی بود یعنی سودان در هجا گوید بیت کبوه کنه عماد کره چوب تنگ دکان
عصاری؛ و با اول مضموم کوزه باشد سر تنگ کوتاه گردن حکیم ازرقی فرماید نظم
آن حاکم با چاره دوزی ماند؛ کرد سپر او نشنیده کوزی ماند؛ تنگ دهنش بود سوزی ماند
چون سرمه کشد راست بوزی ماند؛ و با اول مکسور منقار مرغان را گویند تنگبار با اول
مفتوح دو معنی دارد اول نامیست از نامهای باری تعالی شیخ نظامی فرماید بیت
وجود تو از حضرت تنگبار؛ کند بیک ادراک را تنگسار؛ دوم کسی را گویند که مردم ترسد
او بدشواری بار یابند سیف اسفرنگی گفته بیت در پرده وصل عاشقان را نور کاه خیال
تنگبار است تنگبیز با اول مفتوح و ثانی مضموم بکاف زده و بای موحده مکسور و یای
مجهول و زای منقوط نوعی از غربال باشد که آنرا بمو بافند و جز برآنکه خواهند که تنگ
ونازک

و نازک و باریک شود بدان بیزند تنگت با اول مکسور ثانی زده نام قصبه ایست که مابین کوکلان
و حصار واقع است حکیم سوزنی راست بیت ملکیت مر ورا که نباشد در آن شریک
شاه خطا و تنگت و اکنون واو رکند تنگز و تنگس با اول مکسور ثانی زده و کاف عجمی مکسور
در لغت اول بزای منقوط زده و در لغت ثانی بسین زده نام درختیست که
خارهای تیز بسیار داشته باشد و گل آن برنگ گل کاسنیست و آتش هیزمش بغایت تند و تیز
بود اثیر الدین اخسیکتی نظم نموده بیت چهره همه گلگونه تند بر چو لاله چنگال همه ناخن در زیده
چو تنگس؛ تنگلوش و تنگلوشا با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی دو معنی دارد اول نام حکیمی
بوده که لوشا حکیم صورتها و نقشها و اسلیمی خطاییها و گره بندیها و سایر صنایع و بدایع و
تصویر و نقاشی که خود اختراع کرده در آن ثبت نموده بود و این کتاب در برابر ارتنگ
انگلیون مانیست و همچنانچه مانی در ملک چین سرآمد نقاشان و مصوران بوده او
در ملک روم سردفتر نقاشان و مصوران بوده چنانکه کارنامه نقاشان چین را ار
تنگ کارنامه نقاشان روم را تنگ نامند حکیم خاقانی بیت نام قیصران سازم تصانیف
را ارتنگ چین و تنگلوشا؛ شیخ نظامی در صفت خورنق گوید بیت فلک آن پیکر جنوب و شمال
تنگلوشای صد هزار خیال؛ دوم نام حکیمی بود تنگو با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی
مضموم و واو مجهول نام پادشاه خطا و ختن باشد خواجه عمید لویکی راست بیت
با حکیم مذهبم تو چه کسری و چه قیصر؛ در پیش قضای تو چه خاقان و چه تنگو؛ تنند با اول و
ثانی مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی تندو است که مرقوم شد آغاجی گفته بیت

زناری یکی و سستی هردو با هم تو گویی پشکی های مند است دوم کاهل و تنبل را خوانند تنندو
تننده با اول و ثانی مفتوح بمعنی تند است که مرقوم گشت امیر معزی فرماید بیت شود در خنا بهت
چو سکندر اگر خانه سازم از تار تننده و تنودن با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول
بمعنی تنیدن و کشیدن بود حکیم ناصر خسرو فرموده بیت ربوده خواهد این بر هن ترا
اکنون همه گسسته و فرسوده گشت تارش و پود ترا چگونه نباید مکر پاکی علم که جان و دلت
جدا از جهل مغل بد بنود و تنورخانه مطبخ را گویند تنوره با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو
معروف شش معنی دارد اول تنور را گویند حکیم سنائی فرماید بیت چون تنوره نه بر این
طارم همه آهن و آن آتش دم دوم نوعی از سلاح بود مانند جوشن که در هنگام جنگ
بپوشند اما عیبهای تنوره دران تراز غیبه جوشن بود شیخ نظامی نظم نموده بیت
تنوره ز تفسیدن آفتاب بسوزندگی چون تنور خراب سوم حلقه زدن باشد و آنرا
چنبر و کرنک نیز خوانند حکیم اسدی گفته بیت تنوره بزد گردش اندر سپاه زهر سو
بر جنبش گرفتند راه و هم او گوید بیت هزاران دلیران جوینده کین بگردش تنوره
زدند از کمین چهارم پوستین را نامند که قلندران آنرا مانند لنگی بر میان خود
بندند و آنرا برک نیز خوانند ذوقی اردستانی راست بیت تنوره بمیان بر بر
تنوره صدا سفید مهره گرفته و ره قلندر زند پنجم گویند که در جنب آسیا سازند
و چون آب سر تندی دران کو برزد بر پرهای آسیا بخورد و آسیا بگردش درآید
ششم گرد گشتن و چرخ زدن بود تنوره با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و ثانی

منقوط

منقوط، مفتوح شکافته و چاک زده را گویند و تنوز بمعنی چاک و شکاف آمده حکیم خاقانی فرماید بیت
بر تن ز رشک جامه عیدی تو زمانم دل دوستان تنوزه خاقانی هیچ خبر هر شامی بگشاید
جز بحزن دل روزه تومند با اول مفتوح و ثانی مضموم بمعنی تناور است که مرقوم شد شیخ
نظامی فرماید بیت تومند را قدر چندان بود که در خانه کالبد جان بود تنه با اول و ثانی
مفتوح دو معنی دارد اول معروفست و آنرا تن نیز گویند دوم تنیده باشد شیخ نظامی نظم بمعنه
بیت چند پری چون مگس از بهر قوت در دهن این تنه عنکبوت سیف اسفرنگی است بیت
بگذر منجنیق مورچه با حزم او از تنه عنکبوت حصن برارد حصین تنیدن با اول مفتوح
و ثانی مکسور دو معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی خاموش بودن است و آنرا تن
زدن نیز خوانند تنیزه با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی طرف و دامن
آمده شیخ نظامی راست بیت شاه بهرام ازین قرار نگشت سوی شهر آمد از تنیزه دشت
فصل جیم جن با اول مفتوح بمعنی جانب و طرف باشد حکیم فردوسی فرماید بیت پرندوش
ازین جن سواری گذشت که لرزید ازو سپر ببر بوم و دشت و با اول مضموم در عربی
دفن کردن باشد و با اول مکسور هم در عربی جبار معنی دارد اول پری را گویند دوم دل
باشد سوم بمعنی بخت آمده چهارم نوعی بود جباب با اول مفتوح کروی باشد که دو کس
با هم ببندند و آنرا جاغ نیز گویند و از غایت اشتهار احتیاج به بیان چگونگی ندارد
حکیم خاقانی گفته نظم خاطر تو مرغ وار هست بر از عقل یافته هر صبحدم دانه ز اهل
ثواب ور بدمرا مست هیچ با دلم از هر دو کون عشق نهاده گرو فقر کشیده جناب

خواجه عمید لوبکی راست نظم روزی که رزمگاه شود بر زمیل خون٭ بر جبل خون ز سر بدوازند جناغ
تیغ٭ جز باجرنگ گرز نگوید سخن اجل٭ جز با قضا بمرگ نبندد جناب تیغ٭ مسعود سعد راست نظم
زیرا جناب بینی با مغان دهر٭ زین روی باشد انهم کس اجناب تو٭ اکنون نمی شناسم
چیزی ز دست کس٭ دست تو تا نکرد دریده جناب تو٭ ودر عربی درگاه و آستانه و گرداگرد
سرای وکنار وگوشه باشد وبا اول مکسور هم ودر عربی ریحانی را گویند که در گردن وسر
جاروا کرده بکشند جنابه با اول مضموم دو کودک را گویند که یکبار از مادر متولد شده
باشند و آنرا بتازی توامان خوانند حکیم خاقانی بنظم آورده بیت دولت وملت جنابه
زاد چو حور٭ مادر کجا نه نکاه زای صفاهان جناغ با اول مفتوح بمعنی حباب است که
مرحوم شد وبا اول مضموم دامن زین را گویند و آنرا بتازی یون خوانند کمال اسمعیل
در صفت اسب جو گفته بیت موی بر وی رسته جز که ننهد٭ پوست بر وی نمانده جز که
جناغ٭ ابن یمین نظم نموده بیت سایه رحی انکه اسپش را چو خنک آسمان٭ از مه نو زین واز
خورشید سپر بید جناغ جنب با اول وثانی مفتوح نام شهریست که مردم آنجا اکثر واغلب
خوش مزاج ومهمان دوست باشند وشمشیر در آن شهر خوب سازند عبدالواسع جبلی
راست بیت من وانعم بدان که تو مقصود من کنی٭ حاصل چنانکه عادت اهل جنب بود
جنج با اول مفتوح ثانی زده آواز وفریاد کا ورا گویند جنجدر با اول مفتوح ثانی
زده وجیم مفتوح چلپاسه را گویند پور بهای جامی در هجا گفته بیت آن هم ملی که در قاین
بکشت٭ جنجدر در کون سیف الدین عمید جند با اول مفتوح ثانی زده نام شهریست از ولایت

ماوراءالنهر

ماوراءالنهر مولوی معنوی فرماید بیت آن چه رویست که ترکان همه هندوی وی اند
ترکمان غم وسودای تو از چند گذشت٭ حکیم انوری گفته بیت تو که در حفظ ایزدی چگنی
حرز وتعویذ اهل جند وخجند جندرخانه با اول مفتوح ثانی زده ودال مفتوح برازده
خانه را گویند که در آن رخوت را بگذارند و آنرا توشکخانه نیز خوانند مولوی معنوی
فرماید بیت برآمد عالم از صیقل چو جندرخانه شد گیتی٭ که بنشیند کو خواهد ملحانرا
فرستدن جندل با اول مفتوح ثانی زده نام یکی از نزدیکان سلمان بود حکیم فردوسی
فرماید بیت کی نام او جندل راه بر٭ بهر کار دلسوز بر شاه بر٭ ودر عربی سنگ را گویند
فصل جیم عجمی جناب با اول مفتوح دو معنی دارد اول کلیچه خمیر باشد و آنرا بادرسه نیز
خوانند رضی الدین نیشابوری راست بیت جز در جناب تو نزنم خیمه ثنا٭ کر بر رخ قدر دهان
گندم چوب چون جناب٭ دوم نام رودیست بس بزرگ از ولایت پنجاب که آب
آن بغایت لطف وگوارا باشد جناچن با هر دو جیم عجمی مفتوح آواز وصدای تیر را
گویند که از پی هم بیدا نند و آنرا اشپاشاب نیز خوانند شیخ نظامی فرماید بیت نسیم
جناچن که آمد ز تیر٭ کفن کشت در زیر جوشن حریر جنان با اول مفتوح دو معنی دارد
اول اسم موضعیست دوم بمعنی گوشیدن آمده جناهن با جیم عجمی وهای مفتوح جامع
مقامات شیخ الاسلام میگوید که این کلمه آفرین است که هم نکیها در تحمل آنست یعنی صفت
نتوان کرد از غایت نیکوی جنبک با اول مضموم ثانی زده وبای مفتوح دو معنی دارد
اول خیز کردن وبرجستن باشد مولوی معنوی فرماید بیت سرمستی در وصل خود دراصل اهل وچنگ

چنبک زنان در نیبی خنبک زنان اندر نما؛ دوم سنک آهن ربا بود و آنرا بتازی مغناطیس خوانند جنبل با اول مضموم ثانی زده و بای مضموم کدای باشد و جنبلی کدا را کویند حکیم ثنائی فرماید بیت از پاجو و او جو مفلسان؛ هست همچون سبیل جنبلان هم او کوید بیت کفت ائیم ما که کر کمی؛ سوی ما با بوا قبیع نبوی؛ نذی نبزل الله اندر شهر جنبلی وار در رهیم بوی جنبور با اول مضموم ثانی زده و بای مضموم و واو معروف طنابی باشد که بر کوشه لجام و افسار شتر بندند و اسپ و شتر را بکشند و آنرا بتازی مقود خوانند چنبه با اول مضموم ثانی زده و بای مفتوح و های مختفی دو معنی دارد اول هر چوب کنده را کویند مانند چوبی که در پس در نهند تا زود کشوده نشود و کاهی کاردان بر زبر آن جامه را بشویند و چوب دستی بود که اشتربانان و اشتربانان و غیر آن بدست کیرند استاد لبیبی کفته نظم دو چیز شکن دو چیز بر کن مینداز بیش زغلغل و زغنبه؛ و دندانش بکاز و دیده بانکشت؛ پهلو بچوب و سر بچنبه؛ دوم خوشه انکور باشد هرگاه خواهند که خوشه را بردارند آنرا بانکشت ابهام و سبابه بکیرند جنبیدن با اول مضموم در هر دو معنی با جپیتن مترادفست همچنانچه جستن بمعنی خیز کردن و کریختن هر دو آمده جنبیدن نیز بمعنی خیز کردن و کریختن آمده مولوی معنوی بمعنی خیز کردن منظوم آورده بیت حلقه حلقه بر او رقص کنان دست زنان؛ سوی او چنبد هر یک که میم منه رفتا؛ و حکیم ارزقی بمعنی کریختن منظوم ساخته بیت چنان کریزد دشمن که شیر از بیت او؛ زهیبت تو بجنبد مکر بشکل شکال؛ چند بمعنی

هرچند امده

هر چند امده شرف سفروه نظم نموده بیت بیک کمان در حجاب وادی قدسش؛ چند دویده ندید همچیج کر از؛ چندان؛ جنبل؛ جندن با اول مفتوح صندل باشد حکیم سوزنی کفته بیت هست بر کلک زچندان و بغم منقار و بپاییس چراشد آبنوسی هر دو بر کلکها؛ مسعود سعد فرماید بیت تا دسته چیز و ناحق نباشد؛ از چندان کرده اند و از چندن؛ حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت سوخته بر سر که دیمک مکن که تر الکلاب نباید و کافور بارد و چندل؛ حکیم خاقانی راست بیت در رنک و بوی دهر نجم؛ که سه روم ارقم نیم کهبا بچندن در او رهم جبذر با اول مضموم ثانی زده چغندر باشد و آنرا چکندر نیز خوانند بسحاق اطعمه کفته بیت هرگز نشنیده ام که آشی؛ فخری بوجود چیذر آید چنغوب با اول مفتوح ثانی زده بمعنی جغبت و چغبوست که مرقوم شد چنگ با اول مفتوح ثانی زده شش معنی دارد اول خمیده و منحنی بود و آنرا چفته و چچاخ نیز نامند دوم قلاب را کویند عموما و قلابی را که فیل بدان نگاه دارند نامند خصوصا و آنرا چنگک هم خوانند امیر خسرو فرماید بیت قوی ضعیف نوازی که پشه را ز امرش؛ ببانک چنگ نه کوش فیل منخوار است؛ سوم چنگال باشد چهارم سازیست مشهور این چهار معنی را حکیم سوزنی منظوم ساخته بیت پیران چنک پشت و جوانان چنک زلف؛ در چنک جام باده و در کوش بانک چنک؛ و جهانا که قلاب و چنگال و ساز مشهور را بواسطه رحمید کیج چنگ کفته اند پنجم نام انکار نامی است و آن کتابی بوده مشتمل بر صنایع و بدایع و صور و نقاشی که مانی اختراع کرده و آنرا ارجنک و ارتنگ و انگلیون نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت بشود کار نو امروز چو چنگ؛

تا بخدمت بزودی و نکی بشت بجو چنگ ❊ ششم بمعنی مثل امده وانکس بود که دستش از کار باز مانده باشد و با اول مضموم دو معنی دارد اول بخز وکفتار بود خواجه نصیر الدین طوسی راست **نظم** خمش بودن نکو فضلیت لیکن ❊ بچندانی که گویندت که کنگی همان بهتر که در بزم افاضل ❊ ز دانشهای خود چیزی بچنگی ❊ که نامعلوم کردد عاقلانرا که تو شاخ کلی یا چوب تنکی ❊ دوم بر چیدن مرغ باشد دانه را از زمین و با اول مکسور منقار جانوران و نوک سنان و بکان و امثال آنرا این نامند **چنکار** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی خرچنگ را گویند و آنرا بتازی سرطان خوانند **چنکال** با اول مفتوح دو معنی دارد اول پنجه مردم و جانوران باشد دوم انکشت که نان را ریزه کنند و با روغن و شیرینی نیک بمالند و آنرا مالیده نیز نامند **چنکالچوب** بمعنی ابزر چنکال است **چنکش** با اول مکسور ثانی نام یکی از سپاه زادن توران است که بیاری افراسیاب امده بود و بدست رستم کشته شد **چنکلی** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مضموم بمعنی نخست چنکال است **چنکلای** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی موقوف غلبواز باشد و آنرا پند نیز گویند **چنکلوک** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی موقوف و لام مضموم و واو مجهول آدمی و حیوانی را گویند که دست و پای او کژ و نارااست باشد مولوی معنوی فرماید **بیت** چنکلوک و خفته شکلی بی ادب ❊ سوی او منگر و او را میطلب **چنکله** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مضموم و لام مفتوح و اخفا ها سه معنی دارد اول نام سازی است که بچنگ اشتهار دارد مسعود سعد سلمان نظم نموده **بیت** چو در ابر شاخهای جسم کرفته چنی و نای

بادرا

بادرا از برکهای خشک بانک چنکلا ❊ دوم بنجه مردم و جانوران پرنده مثل باز و چره و بحری باشد سیم قلاب را نامند و با اول مکسور ثانی زده و کاف مکسور موی مجعد و مرغول را گویند شاعر گفته **بیت** سر بر که بر لب جو بره است چنکله موی ❊ که انجو زده بردن امدست بر لب جو **چنو** با اول ثانی مضموم و واو مجهول بمعنی بجوا و باشد حکیم خاقانی فرماید **نظم** تا مادر جان رحم کشاد است ❊ هر کز خلفی چنو نزادست ❊ هم او کوید **بیت** غلامش خواستم بودن دلم گفتا ❊ که این دم با چنویی در نکیرد **چنبه** با اول مفتوح فلک اسفل را گویند و آنرا چانه و زنخ و منه نیز خوانند و با اول مکسور دانه باشد بغایت ریزه که خوراک مرغان کنند و آنرا چینه نیز گویند حکیم ناصر خسرو فرماید **بیت** مرغ چو بر دام و بر چنه نظر افکند ❊ بجهد بدانکه بکار روش رک ببسمل **چنیده** با اول و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی چیده امده مثال این لغت در ذیل لغت خنیده مرقوم خواهد شد **فصل** **خاخن** با اول مفتوح خانه را گویند و آنرا خان و خون نیز نامند و از بهر آنکه خانه را با باد کیر وار و باد خن و آتشکاه حمام را لکن خوانند امام فخری راست **بیت** چون لقا اتش فتاد از خن مشرق در ایب ❊ ز لقا بنفشه برست از کله با بهمن **خاک** با اول مضموم کرفته شدن کلو بود و لسبب غلبه و فساد خون و صعوبت آن خناق باشد **خام** با اول مضموم و ثانی مشدد و مخفف مرضی باشد که اسپ و استر و خر را بهم رسد و آنرا ابدنام نیز گویند و بهندی بیل خوانند خواجه عمید لویکی گفته **بیت** هزاران چشمه بی خنام کیرد ❊ ز نوک بیلک و زخم سنان اسپ **خنب** با اول مضموم خم باشد شیخ اوحدی فرماید **بیت**

بدکان میفروشان گرو است هر چه دارم ✱ خنبها تهی گشت و هنوز در خمارم خنبانیدن با اول
مفتوح انگشت که چون کسی سخنی گوید یا حرکتی نماید دیگری از روی سخر و طنز تقلید او کند
و آنرا خمانیدن نیز گویند و در شیراز و الوجانیدن خوانند خنبره با اول مضموم ثانی زده
و بای مضموم کوزهٔ کوچک سر تنگ را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت در خنبره بماند دو دست
برای گوزی ✱ بگذار گوز و دست ز سر آور ز خنبره ✱ شیخ نظامی راست بیت خاک درین خنبره
غم چراست ✱ رنگ رخش ازرق ماتم چراست خنبک با اول مضموم ثانی زده دو معنی
دارد اول بهم زدن دست باشد باصول نوعی که از آن صدا بر آید و آنرا اشتلک نیز گویند
مولوی معنوی فرماید بیت ای خواجه سر مست شدی بر عاشقان خنبک زدی ✱ مست خداوند
خودی کشتی گرفتی با خدا ✱ اثیر الدین اخسیکتی راست بیت من از خویشتن خم کنم کار
ایشان ✱ ازیشان زنم من الف و برگ خنبک ✱ دوم جامهٔ درشت و خشن باشد که مردم درد
و فقیر بپوشند و با بای مضموم بکاف زده نیز بر باشد از بدخشان خنب با اول مفتوح
ثانی زده آنرا گویند که در باغهای انگور در میان رستهٔ تاک زمین را حفر زنند و گو کنند و
کنارهای آنرا بلند سازند و از یک سر بلندی تا یک سر بلندی دیگر چوب اندازند تا تاک
بر زبر آن پهن شود و با اول مضموم دو معنی دارد اول خم بزرگ باشد بدیع بلخی در
قسمیه گوید بیت بگردخنه کندم بر حمت کژدم ✱ بر شستهای تراز و بگوشهای کمان ✱
دوم گنبد عمارت بود جنبیدن با اول مضموم بمعنی خنک است که مرقوم شد خنج با اول
مفتوح ثانی زده چهار معنی دارد اول سود و نفع باشد حکیم سنائی فرماید بیت

بهر

بهر با سنت مار بر سر گنج ✱ نی پی آنکه گیرد از وی خنج ✱ حکیم اسدی راست نظم زبان یافت
گوینده اندر سخن ✱ بدو گفت کای شاه تندی مکن ✱ بسی راندی از گفت بی سود خنج
کنون بار سخن ار سخت یابی مرنج ✱ دوم ناز بود سوم طرب و شادی را گویند چهارم
بمعنی باطل و ضایع آمده خنجک با اول مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح خار خسک را
گویند هندو شاه نظم نموده بیت به بستان عدو از بن بر عکس بهمن ✱ گل سوری برون
آید ز خنجک ✱ ابو حکو ید گفته بیت نباشد بس عجب از نجم ارغوان ✱ شود در دست من
مانند خنجک ✱ و با اول مضموم نام نباتیست که آنرا بتازی حبة الخضرا خوانند خنجم با اول
مفتوح ثانی زده آوازی باشد که هنگام مباشرت بسبب زیادتی لذت در حین
نفس زدن از بینی بر آید خنجر با اول مکسور ثانی زده و جیم مکسور و بای معروف
سه معنی دارد اول نیز باشد حکیم اسدی فرماید بیت همه آسمان گرد لشکر گرفت ✱ همه دشت
خنجر و خنجر گرفت ✱ دوم بوی تیزی بود که از پیه و استخوان و پشم سوخته و چراغ مرده و امثال
آن بر آید خسروانی گفته بیت سالیان نگذرد که برناید ✱ روزی از مطبخت همی خنجر ✱
ظهیر فاریابی نظم نموده بیت ز باد گرزنش گردون همی پر آشوبد ✱ ز تف تیغش هامون
همه پر از خنجر ✱ سوم نیز خنجر تند و تیز را گویند و همانا که نیزه را بواسطه تیزی نوک و بوی
پیه و استخوان و پشم سوخته و چراغ مرده را بنا بر تندی بوی خنجر خوانند والعلم عند الله
خندان دو معنی دارد اول معروف دوم نام شهریست از نواحی چین حکیم اسدی
راست بیت نشسته شه چین بخندان بدی ✱ که شهری نبوی که چندان بدی ✱ خندشان

مجلس و معرکه مسخرکان اگویند خنده فریش خنده را گویند که بر کسی از روی استهزا و ظرافت و
هزل کنند شمس فخری گفته بیت شهنشهی که زند پاسبان درگهاو ز عقد و همت برین چرخ
خنده فریش خنشا و خنشان با اول مضموم بمعنی مبارک باشد استاد رودکی راست بیت
باد بر تو مبارک و خنشان جشن نوروز و گوسپند کشان خنگ با اول مضموم و فتح دوم بمعنی
خوش آمده و خنکا بمعنی خوشا باشد مولوی معنوی فرماید بیت خنک آن قمار بازی که بباخت
هرچه بودش بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر خنگ با اول مضموم ثانی زده و کاف عجمی دو معنی
دارد اول گوشه و بیغوله باشد دوم عاشق زار را گویند و با اول مکسور هر چیز سفید را گویند
عموماً چنانچه استاد گفته بیت خدای تیغ ترا در ازل بزال نمود ز بیم تیغ تو تا زاده خنگ شد
سر زال و اسب سفید موی را خوانند خصوصاً خنگ بت نام معشوق سرخ بت باشد و شرح آن
در ذیل لغت سرخ بت مرقوم شد حکیم خاقانی راست بیت بر کف از جام خنگ بت بنگر همه تیغ از
باده سرخ بت نگار سفا اسیر نکی گفته بیت مردم نادان اگر حاکم دانا شدی شحنه یونان شدی
خنگ بت بامیان خنکسار با اول مکسور دو معنی دارد اول کسی را گویند که تمامی موهای سر او سفید
شده باشد و معنی ترکیبی آن سفید سر است چه خنگ سفید را گویند و سار سر را نامند حکیم قطران
فرماید بیت زال زر اندر ازل ز لرزال شمشیر تو دیده در ازل شد خنکسار از هول آن زلزال ای میر ظفر
گفته بیت صفوت آتش مجوز بن حاملی به نشان رسم زانکه طاوسی نیابد ز بطان خنکسار
دوم شوره را گویند که جو و باروت سازند حکیم سوزنی راست بیت چون سیرت چرخ را بدیدم
کو گرد و کژ بند و خنکسار هم خنگل با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح بلام زده نوعی از سلاح
باشد

وثانی مضموم و بمعنی دارد اول

از هول

باشد که در روز جنگ بپوشند و آنرا جوشن نیز خوانند خنور با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو
معروف ظروف و اوانی را گویند حکیم سنائی فرماید بیت از آن دشمن و دوست نالم بجان
که خالیست از خشک و از تر خنور هم حکیم خاقانی نظم نموده بیت نیابی چو خنوری را که دوران
سوخت بنگاهش ز بینی نان تنوری را طوفان کرد و یرانش خنیا با اول مضموم ساز و
نغمه باشد و خنیاگر سازنده را گویند عبید زاکانی راست بیت در بزم تو که مجمع شاهان
عالمست ناهید دستیاری خنیاگران کند خنید و خنیده با اول مفتوح و ثانی مکسور
و بای معروف مشهور و شهرت یافته را گویند شیخ نظامی نظم نموده نظم زان دل که بکند گر
مباد وند در معرض گفت و گو فتادند این پرده دریده شد بهر کوی و این راز خنیده شد بهر کوی
و با اول مضموم پسند و پسندیده بود شیخ نظامی گفته بیت یکی زان خوبتر داستان خنید
نیامد بر داستان حکیم اسدی راست بیت خنیده بکلک و ستوده بتیر بمان گنج بخشی و بدن
سر گیر و با اول مکسور بمعنی مکید و مکیده آمده شرف شفروه فرماید بیت که از باغ تو لاله
می جنبدم که از لعل تو شکر می خنبدم خنبک با اول مضموم نوعی از لباس مرست و خشن است
که درویشان بپوشند خنبور با اول مضموم و ثانی مکسور و بای مجهول و واو مفتوح بر زده
هراط باشد و آنرا خنبور بتقدیم بای بر نون نیز گویند حکیم اسدی فرماید بیت بدانی که انکبر
است و شمار همیدون بپول خنبور گذار و ورزند و بازند خنبو دامده با جیم عجمی مکسور و بای
معروف و نون و واو مفتوح بدال زده فصل دال دن با اول مفتوح فریاد را گویند منوچهری
راست بیت همه ساله دل دلبری بر بهر روزه بکرد و ن همی دن و در عربی خم را گویند دنبال

باوّل مفتوح سخره را گویند و باوّل مضموم معروفست دنباوند باوّل مفتوح ثانی زده کوهی هست
در مازندران که بدماوند اشتهار دارد دنبر باوّل مفتوح ثانی زده گویند که نام شهری است
از هندوستان و بعضی بر آنند که اسم کریوه بود که در راه کشمیر واقعست و به بهمبر اشتهار دارد
حکیم فردوسی فرماید بیت سوی کشور هندوان کرد رای ز کابل بدنبر و مرغ و مای
هم او گوید بیت بهان مرز غزنین و کابلستان همی دنبر و مای زابلستان دنبره باوّل مفتوح
ثانی زده و بای مضموم طنبوره باشد دنبه گداز دو معنی دارد اوّل ظرفی بود که دنبه را در میان
آن برشته کنند و آنرا بغلادی و بغلوی نیز خوانند دوم آن باشد که ساحران بنام شخصی که
دشمن باشد سوزن بسیار بر دنبه زنند و در قبری کهنه باو برند و چراغی در زیر آن نهند تا از
حرارت آن دنبه بگدازد و چنانچه آن دنبه میگداخته باشد آن شخص نیز بگدازش در آید و روز
بروز لاغر و نزار گردد تا بمیرد دند باوّل مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اوّل استخوان پهلو را
گویند مختاری راست بیت بجای سینه دهان و بجای گردن چشم بجای دندش ناوک بجای کتف
عذار دوم درویش و فقیر و بی چیز بود حکیم سوزنی گفته نظم دند و ملک یکی شمرد بهره جوی
از بدره زر ملک و از پشیز دند گر دند خواهی اینک در تو ملک خواهی آنکه علاء الدین ملک عنبر نکند
هم او گوید بیت بعون العدنی معروف و مشهور چو عوانان بقلائی و دندی سوم دندان بود
ابو الفرج رومی فرماید بیت بشکل پیل یک دندش نگه کن بعلم چون پیل یک دندش هزار است
چهارم ابله و نادان و بی باک و خود کام را خوانند شمس فخری گوید بیت در اصابت نیز در فکرت
خود عقل مخطی شناس هائل دند نجم دزد و بی دیانت است ابو شکور فرموده بیت

بخوانند

بخوانند که زکرو ند را از همسایگان همی حیله را ششم افزاری را نامند که شعربافان و
جولاهگان دارند و آن چوبیست بعرض پارچه که باشند دندانه دندانه و از هر دندانه ای
تاری بگذرانند مولانا محتشم نظم نموده بیت بدار رنج کار پیوند من شکسته دندانه دندان من
هفتم نام قسمی باشد از گدایان که شاخ گوسپند بر دستی و شانه گوسپند بر دستی دیگر گیرند
و بر در خانه و پیش دکان مردمان بایستند و شاخ را بر آن شانه بنوازند و بکشند که از آن آواز
غرغری ظاهر گردد تا مردمان آن صدا را شنیده باو چیزی بدهند و اگر در دادن اهمال
واقع شود بکارد اعضای خود را مجروح سازند تا صاحب خانه و خداوند دکان از آن عمل
رکیک نفرت نموده باو چیزی بدهد و این قسم گدا را شاخ شانه و کنگر نیز گویند شیخ عطار در الهی
نامه بنظم آورده نظم یکی دندی میان داغ و دردی ستاده بود بر دکان مردی ازو میخواست
چیزی می ندادش لبی بر پیش دکان ایستادش زبان بگشاد کاندر همه هیچ که تا
زخم نکنی ندهمت هیچ چو کردی زخم از من نقد میجوی وگرنه همچنانی باش و مگوی
خدایا من چو آن دنگدایم که بر تن منت بی صد زخم جایم هشتم نام بوی باشد و آنرا باز
حب السلاطین خوانند نهم نام گیاهی است و باوّل مضموم نام نوعی از زنبور است دندان
ابریز و دندان ابریش و دندان آفریز و دندان افرایش و دندان پریز و دندان پریش و
دندان فریز و دندان فریش و دندان کاو این همه نامهای خلالست دندان گوساله نوعی از تیر
است که پیکانش از استخوان سازند چنانچه شبیه باشد بدندان گوساله امیر خسرو فرماید
بیت چو آمد عزم بخجرش بکند دندان گوساله شکالی را ز پهلوهای شیران میهمان دار نظم و گوید

بیت سوار آتش کز کین دلیر افکند: بدندان کوساله شیر افکند دندان مز میوه و شیرینی را
کویند که بعد از طعام بخورند دندان مزد آنست که در زمان قدیم مقرر بوده که چون درویشان
و فقرا را طعام کنند آنچه خرج طعامشان شده باشد همان قدر نقد یا جنس با ایشان بدهند و
آنرا مزد دندان نیز کویند حکیم سنائی فرماید بیت مرد خندان لب نباشی مرد سندان دل مباش
مرد دندان مزد جوی مرد دندان زن مباش: حکیم سوزنی کفته بیت بدندان مزد از و خواهم
قمیصی اکر اطلس و هر با خاره یا خز: حکیم انوری نظم آورده بیت زانکه هرکز هیچ دندان مزد
بر سر خوان آسمان ننشست دندانه با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروفست دوم کنکره
را کویند حکیم خاقانی فرماید بیت قصری که بام او طارند: دندانه اش از آفتاب سازند
دندنه با اول مفتوح ثانی زده آهسته سخن کردن بود در زیر لب کمال اسمعیل کفته بیت
تیزی که بانک رعد کم و زیبا و بود: در زیر لب چو دندنه ناتوان کنند: خود دندیدن مصدر
آنست دنک با اول مفتوح سه معنی دارد اول معروفست استاد نظم نموده بیت تا بری روی
تو در دایرهٔ خط دیده چون مه: از دایره بیرون شده دیوانه و دنک: دوم صدائی را
کویند که از بهم خوردن دو سنک یا دو چوب و امثال آن پدید آید زلالی خوانساری
راست بیت در جنون دیوانه را دنکی بس است: خانهٔ پر شیشه را سنکی بس است: سوم کنایه و
نقطه و پرکار را کویند ملا آبادی کفته بیت توی مانند دنک و من چو پرکار: بکرد تو بی سر و
پای کردم: و با اول مفتوح مکسور چوبی بود که بدان شلتوک را بکوبند تا برنج از پوست برآید
و آن چوبی باشد کنده و آنرا چنان سازند که چون بر یک سرش پا نهاده زور کنند سر دیکران کرد

زبر

زبر شلتوک ریخته باشند بلند شود و بمن که پا را بردارند بر شلتوک محکم برسد و برنج پاک
شود و آنرا پادنک نیز کویند و شخصی که شلتوک را بدنک پاک سازد دنکی نامند مولانا
ظهوری در مذمت اسب فرموده نظم اسب فنشر یعنی کو عمرش کم مباد: ردا کر شده صاحبا
لی جان شد: دانه هم کرده بر دم پیش او: از غم دندان دهانش وا نشد: شهر را غربال
کردم در طلب: دنکی و پالوده پز پیدا نشد: مولانا ابوطالب کلیم اینمعنی را در مذمت اسب
بسیار خوب بنظم آورده بیت بکون ننشست چو سرازسکندر نی بیرون نشست: بچوب دنک تو کوئی نشسته اسب کلیم
دنکداله با اول مفتوح آبی را کویند که در حین فرو ریختن از بلندی یخ به بندد لنک سکال کفته بیت
خلم از دماغ و بینی من تا بپشت پای: کشت دنکداله ز سردی و از خار: دنکل با اول مفتوح
ثانی زده و کاف عجمی مکسور ابله و احمق و دیوث و بی اندام باشد شمس فخری راست بیت جاکس
نیست در ممالک شاه: ظالم و بیهنر و مفسد و دنکل: و با کاف عجمی مفتوح بزبان ترکی بدو بر
نشستن را کویند دنه با اول و ثانی مفتوح صدا و ندا و زمزمه را کویند که از غایت خوشی و نشاط
و ذوق مفرط از آدمی سر زند منوچهری نظم نموده بیت تا نوای شهر بار روز امروزی
مکن: جز بکر دخم فرامش جز بکردون دنه: کمال اسمعیل راست بیت حاش لله کر کند
پیوند با طبع تو غم: طبع غم را از نشاط آن پدید آید دنه: فصل [illegible] با اول مضموم ثانی
زده و بای مفتوح موی زهار باشد و آنرا رم و روم و درمه نیز کویند مهستی کوید بیت
دایم که تو این عجائب جوئی: پس ریش کسی چو زهار زن: شمس فخری راست بیت
سر خصمش زتن دور آنچنان باد: که از عانه بزخم تیغ رنبه: [illegible] با اول مفتوح ثانی زده

رنجش

سه معنی دارد اول خشم بود وان معروفست دوم بمعنی رنگ امده وانرا بتازی لون خوانند
شاه داعی شیرازی راست بیت رنج تاریخ آتشین از عشق او ستامبفرو رد روز و شب
از نار او سوم بیماری باشد مولوی معنوی فرماید بیت گفت من رنجش همی دانم که چیست
چون سبب دانی دوا کردن جلیست حکیم خاقانی فرموده بیت ای ناخدای ترس مشو آینه
پرست رنج دلم مخواه و منه دل بر آینه کز آه دل بسوزم هر جا که آهنیست تا هیچ صیقلی
نکند دیگر آینه رنجه با اول مفتوح ثانی جیم زده خراشی از روی ناز و تنعم باشد وانرا
لنج و لنجه نیز گویند منوچهری گفته بیت دو چشم مفرح نبید تو شنجه بهنگام صبوح ساقی خوش لنجه
رنده با اول مفتوح ثانی زده شش معنی دارد اول سخره باشد مولوی معنوی فرماید
بیت گرفتار کند بند کند و هیچ امان نیست بجهید بپیچید بر استیزه مرنده دوم بمعنی تراش و
که از چوب جدا شود امده و دست افزاری را که بدان تخته و چوب را تراشیده هموار سازند
رنده خوانند حکیم خاقانی در مدح پدر خود گوید بیت رنده مریخ زند گر شود ش کند سر
جنع کند ساعی از زحل افسانه او تهم او گوید بیت رندی که ز رنده ام برآید بر عارض حور
زلف شاید سوم خوشبوی را گویند حکیم سوزنی راست بیت کهی چو شمس تاب و کهی چو سرد بال
کهی چو ابر ببار و کهی چو برق بخند تنند باد اجل جان سپار جان عدوت بتو جان فزای
بر دی نگار باده رند چهارم گرد سانامند و خاک رند یعنی گردی که از خاک بر آید استاد
رودکی بنظم آورده بیت چو نور قبله رند دشت نورد و رخ تو نشسته گرد وی اندر زر
مشک غالیه رند سقا اسفرنگی راست بیت چو نور قبله همه زرا باد در نو بهار

زکامور

زکامور چو دان دید خاک رند پنجم بمعنی ربودن و دزدیدن آمده مولوی معنوی گفته بیت
نفس موشی نیست الا لقمه رند قدر حاجت موش را عقلی دهند ششم چیزی بود در محنت مانند
بلبله و مانند و پوست انار و با اول مکسور زیرک محیل بی باک باشند وانرا کرپز نیز گویند
خواجه حافظ شیرازی نظم نموده بیت ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح ما و خرقه
رند شراب خوار رنده با اول مفتوح ثانی زده چهار معنی دارد اول دست افزاری بود مر
درودگرانرا دوم بزرگ و عظیم را گویند عمق بخاری نظم نموده بیت همیشه بود بقمت از خدیو
جهانزاد و بنده چه خرد و چه رنده سوم نام گیاهیست بهاری که اکثر حیوانات خصوصا گوسپند
بچریدن آن فربه شود ابو العباس گفته بیت رغم تماره روزه باز از سمند تا گوسپند از رم فربه
کشم بر بنده چهارم جرمی باشد سیاه رنگ رنگ با اول مفتوح سی و یک معنی دارد اول معروفست
دوم حصه و نصیب باشد حکیم سنائی راست نظم انده خال و غم غم بگذار تا شوی شاد و خوار و
بر خوردار چون نزرت باشد از تو چو بد رنگ چون بود مفلس از تو دارد ننگ سوم بمعنی
عیب امده حکیم سنائی نظم نموده بیت نفس رنت انکه کفر و دین دارد لا جرم چشم رنگ بین دارد
چهارم رنج و محنت بود حکیم سنائی فرموده بیت انکه نه ذوبی رنگ برا بیرنگ هم بود انکه
دارد تب بی رنگ پنجم قوت را گویند استاد عنصری گفته بیت بعد رنجهان جامه جنگ
پلنگ در آگاه را رنگ داد استاد فرخی نظم آورده بیت مبارزی که بمردی و چیره دستی
و رنگ چو نکی بود در میان نیست هزار ششم جان باشد حکیم فردوسی بقید نظم آورده بیت
هم آواز عداست و هم زور گرگ بکدست رنگ و بکدست مرگ استاد عسجدی گوید بیت

نظم
چو آمد گه زادن زن فراز، بکشت کبک گوشش آمد باز، من و زن در آن خانه تنها و بس، مرا گفت
کای شوی فریادرس، اگر شوربایی بچنگ آوری، من مرده را باز رنگ آوری، هفتم به معنی
باشد موی که از بهر تاج نگاه دارند اینها و فرخی گفته بیت کاروانی بیش اکم داد جمله
بار کش، کاروانی دیگرم بخشید بختی جمله رنگ، هشتم زر را گویند شیخ نظامی در رفتن سکندر
بجانب چین گوید بیت یکی آنکه سیران نکوشند سخت، که ترسند از ایشان ستانند رخت،
دگر آنکه تا سیری آید بجنگ، دو دستی زنند تیغ بر بوی رنگ، نهم به معنی نفع است حکیم خاقانی
فرماید بیت بوی از تو شدم قانع و همیدانم، که رنج رنگ مرا از تو جز که بوی تو نه، دهم زنده
را گویند که درویشان پوشند اثیرالدین اخسیکتی گفته بیت از آن بوستی نور رنگ ای از خدا
دور، که تا گویندت این مرد خدایی است، اسیر خنجر و بقید نظم آورده بیت اگر بار رنگ تو بجای زنان
صفا بگیرد رنگ شد مردی چنان باید که از خاطر دو رنگی را برون آرد، یازدهم طرز و روش و مانند
و شبیه بود حکیم ازرقی منظوم ساخته بیت به بخت برگ گل مشکبوی بر وین رنگ، چو شکل پروین
بر آسمان کشید اشکال، دوازدهم بزرگی را نامند حکیم سوزنی فرموده بیت تا شاهان خود
یکمانا کنند وصل، تیز ترا بدیه بذیرند عزم و رنگ، حکیم ازرقی گفته بیت زمین کرد رنگ بکمال
برگ لاله چو، چو رنگ لاله کند رنگ شیر در بستان، سیزدهم به معنی مکر و حیله است رفیع الدین
لنبانی گوید بیت به رنگ عارض و دستان زلف برد دل که هست مایه رو و دو جز حیلت
و رنگ چهاردهم رستن بود به معنی روییدن چنانچه رنگیده به معنی رسته و خودرنگ به معنی
خودرو باشد عثمان مختاری نظم نموده بیت رنگ چو خوردن گرفت لاله خودرنگ

شش

شش مه تنبول خورده دارد دندان، پانزدهم به معنی خوبی آمده مولوی معنوی راست بیت چون کم
نشود سنگ چون بد نشود رنگ، بازار مراد بد ما زار و کروفی، شانزدهم خوبی بود استاد
فرخی فرماید نظم هزار اسب فزون از دو هزار اسب گرفت، همه را نزاشده از خون خداوندان
ننگ، رنگ آن روز همی گردد و هر رنگ شود، چو برآرامگه سنبر بگرد آید رنگ، هفدهم به معنی جملت
آمده کمال اسمعیل فرموده بیت زنان کی رخ معنی او چنان روشن، که رنگ ارواح و لاله تمام
فخر گرگانی بیت از آن می یکی جام بما بمن، که رنگ آورد و عقیق یمن، هیجدهم خون را گویند امیر
خسرو فرماید بیت شاهان که بکینه بر ستیزند، شمشیر کشند و رنگ ریزند، نوزدهم رونق کار است
بیستم مایه اندک باشد بیت و یکم زر و سیم دزدی بود بیت و دوم قمار را گویند بیت و سوم
خداوند و والی باشد بیت و چهارم بد را گویند بیت و پنجم خال را نامند بیت و ششم نقطه
باشد بیت و هفتم سر بن کار را خوانند بیت و هشتم جلاجل است بیت و نهم ختم با نجات
باشد سی ام شرم بود سی و یکم خیانت را گویند رنگینا با اول مفتوح ثانی زده و کاف
عجمی مکسور شفترنگ را گویند فصل زا از ناج زناج با اول مضموم جیم به رود که گوسفند باشد که دنبه
و سرینچ را در میان آن پر کنند و در روغن بریان سازند بسحاق اطعمه راست بیت
چون قلیه سرینچ هست زناج مهل، در عیش خوش او بزنه در عمر دراز، هم او گوید بیت
کافر ار چو شش زناج بر بندد بر رو یکی، جای آنست که در عهد بکشاید زنار زنار هر رشته
را گویند عموما و رشته را که آتش پرستان با خود دارند خوانند خصوصا امیر خسرو
فرماید بیت هر سو که گردد نامزد زین بار که یک سایبان، دوری فلک حبل المتین بر جای زنار آورد

رنگ

زنبر و زنبیل با اوّل مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اوّل چهار چوب مربع باشد که میان آنرا بریسمان
بانوار یا چرم بافند وآنرا پر خاک و خشت و امثال آن کرده چهار کس آنرا بگیرند و از جایی
جای ببرند حکیم ازرقی فرماید بیت توان بردن هنوز از جای جنگش؛ در بیده زهره سکزی بزنبر
استاد عنصری نظم نموده بیت زکشتمندان زان روستای بلخ هنوز؛ همی کشند سر
های کشته بزنبر دوم زرنگ باشد وآنرا زرنگ و زانیچ نیز گویند و تازی انبر بارس
خوانند زنبری با اوّل مفتوح کشتی بزرگ را گویند زنبغل با اوّل مفتوح ثانی زده و
بای مفتوح و غین مضموم آن باشد که شخصی دهان خود را پر باد کند و دیگری دست را
چنان بزند بر آن که باد با صدا از دهنش بجهد وآنرا زانبروز و انگروز و بغوز و زنبکر نیز گویند
مولانا محتشم نظم نموده بیت زنبغل را به زنبلی میخورد؛ کار نکو کردن از بر کردن است
زنبوره با اوّل مفتوح ثانی زده و بای مضموم و واو معروف و رای مفتوح و اخفای های
شش معنی دارد اوّل زنبور بزرگ را گویند و آن معروفست دوم بکا تیر باشد شیخ نظامی
نظم نموده بیت ز زنبوره تیر زنبور نیش؛ مشبّک آهن و سنگ را روی ریش؛ سوم نام سازیست
که مخصوص باشد باهل هند وآنرا کنگر و کنکره و کنگری نیز خوانند حکیم نزاری گفته بیت
بس کنند بهره سازها بکار؛ اینچ جشن این مبارک سور؛ دف و چنگ و رباب و زنبوره
غژک و نای و بربط و تنبور؛ چهارم نام جنسی از اسلحه بود از جنس تیر و راست بیت ز زنبوره مرد
کامد بزور؛ بزور خانه در افتاد شور؛ پنجم توپ کوچک باشد وآنرا زنبورک نیز گویند ششم بیشه زنبور
وانبوه را خوانند زنبه با اوّل مفتوح گلی باشد دراز و بغایت خوشبوی و معرب آن زنبق است

واکنون بزنبق

واکنون بزنبق اشتهار دارد زنبیر با اوّل مفتوح ثانی زده و بای مکسور و یای معروف
زنبیل را گویند زنج با اوّل مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اوّل سخره و لاغ باشد حکیم
سوزنی راست نظم بیتی دو سه ثنای تو خواهم بنظم کرد؛ وانکه فزون و کم بود زنج
و مسخره؛ از مدح تو تماتره و زنج در کرم؛ هر چند دوری از ره زنج و تماتره؛ دوم
مویه کردن و نوحه نمودن را خوانند حکیم قطران گفته نظم یکی زنخم بسنج و یکی زشکنج
اشکم چو عقیق گشت و رویم چو برنج؛ بسیار عنا کشیدم و دیدم رنج؛ تا گنجم بشد و عنان
در دستم زنج؛ سوم گرهی بود از درخت برآید و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل
زنخ را گویند شیخ اوحدی در صفت طفلی در شکم مادر باشد منظوم آورده بیت دست
رو و بزنخ بر زانو؛ رنجا از خفت و خیز کدبانو؛ دوم صمغ را گویند زنجد با اوّل مفتوح
ثانی و جیم زده و مضموم نام صمغیست که زر و سیم را بدان حل کنند و گروهی گفته اند که
نام گیاهیست زنجه با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل درد دهن و زنخیر باشد ابن
یمین گفته بیت انگو بچه باز و طفل کالیت؛ ای بس که کشد زنخیر و زنجه؛ دوم نوحه و
مویه بود وآنرا زنج نیز خوانند چنانچه سبق ذکر یافت و با جیم عجمی زن فاحشه را مانند
داو را خشنی و رد و بهی و غر نیز گویند زنجر با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل حروفست
دوم آهنی باشد که بر سر قلعه نصب کنند و با اوّل مکسور در عربی صدای را گویند
که از زدن انگشت ابهام بر انگشت سبابه برآید زنخ با اوّل و ثانی مفتوح دو معنی دارد
اوّل معروفست وآنرا زنخدان نیز نامند دوم مطلق سخن را خوانند شعر کمال اسمعیل

فرماید بیت فلک برابری همت نتواند شد بر وود زنخ نخود لستان اورد
کمال خجند راست بیت کوی چه ماند به نخدان یار ٭ این زنخ مردم بیهوده گوست و مخنثان
خالی از معنی را گویند خصوصاً ابر خیره ودر نکوهش مغلان گفته بیت از رخشان
کرده محاسن کنار ٭ اهل زنخ را بمجالس جکاره و زنخ زدن کنایه از گفتن سخنان
بی معنی باشد چنانچه حکیم سنائی نظم نموده بیت ابن الملبان کی بی حسبی و دشمن منند
بس بوالفضول و یاوه درای و زنخ زنند ٭ زند با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد
اول نام کتابیست که زردشت دعوی میکرد که از حق تعالی باو نازل شده
حکیم خاقانی فرماید بیت آتش زمن بنهفت دم کز زند خواهم دیدکم مصحف زمن بگرفت
هم کز اهل ایمان نیستم ٭ دوم اسم پهلوانی باشد تورانی که وزیر سهراب بن رستم بوده و
رستمش بزخم مشت وا وا زنده و رنده رزم نیز گویند حکیم فردوسی راست بیت
چو شان پهلوانان باز درو باز آمدند ٭ شگفتی فرو ماند از کار زند ٭ از این بیت حکیم فردوسی
که با شنهاد مرقومست چنان مستفاد میگردد که زند که نام پهلوانیست با اول
مفتوح باشد چه با امدند قافیه کرده و آنانکه پهلوان از زنده رزم میگفتند چنین معلوم
میشود که با اول مکسور باشد والعلم عند الله سوم آهن چخماخ را خوانند حکیم سوزنی
راست بیت چون خاطر من مدحت تو زاید فرزند ٭ موی لخ هم بر تن فرزند شکسته
چون آتش مدح دگران باید هم افروخت ٭ با سوخته تر باشد با زند شکسته ٭ چهارم یعنی
چوبی آنکه که بر بالای چوب دیگر نهاده مانند پرماه بگردانند تا از آن آتش برآید چوب بالا را

زند و چوب زیرین را پازند گویند بجم درخت خوریرا نامند و آنرا بتازی اثل و بیونانی
فنطس خوانند و در عربی استخوان سر دست را گویند که بجانب ساعد باشد و استخوان
را که بجانب کفست رسغ نامند و با اول مکسور هم بفرس قدیم جان باشد و از این
جهتست که ذی حیوة را زنده خوانند زندا ستا و زند و پستا با اول مفتوح بمعنی
نخست زنداست که مرقوم شد حکیم خاقانی فرماید بیت مرا همت چو خورشید است
و شاهنشاه زندا ستا که چو خش زیر رانست و سر عیسی بر رانش ٭ حکیم فردوسی راست
نظم بزند و ستا اندرون زردهشت ٭ که بنشست و بنمود بزم و درشت ٭ که فرمان یزدان
و پند پدرشان ٭ شاید که پیچی از این هر دو سر ٭ زند او با اول مفتوح ثانی زده حلال را گویند
و آن ضد حرام است زندباف و زندخوان و زندلاف و زندوان با اول مفتوح دو
دار و اقوال تابعان زردشت را گویند و آنجماعه را مجوس نیز خوانند رشید وطواط فرماید
بیت در بوستانها محراب مدح خوان تو گشت ٭ چنانکه باشد محراب زندخوان آتش ٭ دوم
بلبل و فاخته و هر یک از جانوران خوش آواز را گویند منوچهری راست بیت بلبلک
بر زبان بر چو زین راوی شود ٭ زندباف زندخوان بر بدین شاعر شود ٭ کمال اسمعیل
گفته بیت در آن میان که وداع گل بنفشه کنی ٭ جز ناله زاری بزندخوان بر سان ٭ حکیم
سوزنی گوید بیت در آن میان که وداع گل بنفشه کنی ٭ نا بود اهل عجم را نام بلبل زندوان
زند وافان سخن را نظم مدحت باد زند زندزن نام موضعیست بر کنار نیشابور زندیجی
با اول مفتوح ثانی زده و یای مجهول و جیم عجمی مکسور جامه باشد در بیداد که از ابس سفید بافته

باشد حکیم سوزنی فرماید بیت ثنای منتخب گفتن بهیچ ٭ باز خلعت گرفتن زندبیجی ٭ حکیم خاقانی
در صفت بهار گوید بیت چون باد زندبیجی کهسار بر کشد ٭ بر خاک و خاره عنبرین خز
برافکند زنده با اول مفتوح ثانی زده بمعنی سوم زند است که مرقوم شد و با اول مکسور
پنج معنی دارد اول معروفست و آنرا تازی حی خوانند دوم درویش و فقیر را نامند
مولانا عبدالرحمن جامی فرماید نظم دید ناکه یکی پراکنده زنده زیر جامه زنده گفت
هست آن من چنین زانست ٭ چون لحوم حرام ندهم دین ٭ جامه لابد نباشدم بازین ٭
سوم رودخانه اسپاهانست و آن زنده رود اشتهار دارد فخر گرگانی نظم نموده
بیت مغنی با و یاران سرود ٭ که زنم زهر دیده صد زنده رود ٭ استاد گفته
بیت لب زنده رود و بنیم بهار ٭ رخ دلستان و می خوشگوار ٭ چهارم بمعنی بزرگ
و عظیم بود و حکیم فردوسی منظوم ساخته بیت یکی زنده پیل است بر کوه گنگ ٭ اگر با سلاح
اندر آید بجنگ ٭ امیر خسرو فرماید بیت سر بفلک برده بسی زنده پیل ٭ کوه گران از تن بقبا
و لیل ٭ پنجم نام یکی از پهلوانان توانست که وزیر سهراب بن رستم بوده و در جنگ بیک
مشت کشته و او را زنده رزم نیز خوانند زنده رزم بمعنی اخیر زنده است که مرقوم شد
حکیم فردوسی راست بیت چو سهراب را دید بر تخت بزم ٭ نشسته بیکدست او زنده رزم
زندیک با اول مفتوح ثانی زده کسی را گویند که با حکام کتاب زند عمل نماید و مغز
آن زندیق باشد زنگ با اول مفتوح پنج معنی دارد اول ولایت زنگبار باشد دوم
چرکی بود که بر روی آهن و دیگر امثال آن نشیند و این معروفست سوم بر تو بهتر بن ل
گویند

گویند حکیم سوزنی این معنی را نظم نموده نظم ای کلک مشکبار نواز پر دار فرمز بهر روی
روم سلسله پیوند زلف زنگ ٭ آئین کلک تو شدن از زنگ ٭ سوی روم تا بستر
ز آئینه علم و عقل زنگ ٭ بی باده چون زنگ بدی مدت مدید ٭ آمد غبار فتح باده چون زنگ
چهارم زنگله بزرگ باشد مختاری راست بیت سر کلک تو بر دار خون دل دشمن ٭
پای باز نگه دار ز دیده اعدای تو زنگ ٭ پنجم چرک را گویند که بر گوشهای چشم بهم رسد و آنرا
پیچ نیز و تازی آنرا رمص نامند زنگان با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی نام
شهریست از ولایت عراق و منسوب آن زنگانیست حکیم زجاجی فرماید بیت ز زنگان
میان مرد روشن ضمیر ٭ دبیری سرافراز دبیر و دبیر ٭ زنگانه با اول مفتوح نام پرده ایست
از موسیقی زنگانه رود با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام سازیست که زنگیان
در روز جنگ بنوازند شیخ نظامی گفته بیت چو زنگی درآمد بزنگانه رود ٭ ز شهر ورود
برآمد سرود ٭ دوم رودخانه را گویند که از پهلوی زنگان میگذرد زنگبار یا
صمغ صنوبر باشد و آنرا زخینه و رشینه نیز خوانند و تازی را تنبج خوانند و
بهندی رال نامند زنگدان و زنخل با اول مفتوح زنخ باشد زنگه شاوران با اول مفتوح
دو نام یکی از پهلوانان ایرانست حکیم فردوسی فرماید بیت بدست دگر زنگه شاوران
به والجین گشته گندآوران زغنان با اول و ثانی مفتوح دو پوستک دراز بود مانند پر
که از زیر گلوی تیره کلوی بز آویخته باشد زخند با اول و ثانی مفتوح بمعنی آراسته
بود مولوی معنوی نظم نموده بیت آنکس که زند شد بمعمار ٭ میکرد دو کار تا شود زخود

آئین

ملا اول مفتوح و ثانی مضموم دو معنی دارد اول بن خوشه رز را باشد دوم کرمی باشد
سیاه و دراز که خون را بمکد و آنرا زرو و زلو و دیوچه نیز گویند زلوبه با اول مفتوح
و ثانی مضموم و واو مجهول و بای تحتانی مفتوح موبه و ناله سگ را گویند که در هنگام
گریه کند و آنرا دوله نیز نامند و بتازی عریر خوانند زنهار و زینهار با اول مکسور
ده معنی دارد اول امان باشد مختاری راست بیت نهان کنند بزرگان لخلخش
اندر زهر وهندا زملکان زهر خورده را زنهار حکیم سوزنی گفته بیت که گرد
تعبیه در آتش عذاب نی ایا که دید آتش کاندر زینهار نی آب دوم عهد و پیمان بود
خواجه سلمان ساوجی گوید بیت عهد و زنهار ببی بود میان من و تو عهد من مشکن
و زنهار فراموش مکن سیوم بمعنی الغیاث آمده امیر خسرو نظم نموده بیت زنهار که
آن بند قبا چیست مبند بند که نازکیش بخیه بر اندام بر آید چهارم امانت را گویند حکیم
اسدی فرموده نظم زمین را بخشند کی بار جست چو او نیز دارنده زنهار جست
که از تخم هر چش دهی زینهار یکی را بدل باز یابی هزار پنجم ترس و بیم را خوانند ششم تحکم
را نامند این هر دو معنی را شیخ سعدی بترتیب نظم نموده بیت زنهار از کسی که از غم
دوست پیش بیگانه زنهار کند هفتم پرهیز باشد هم او منظوم ساخته بیت زنهار
از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار هشتم حسرت و افسوس بود حکیم سوزنی
فرماید بیت خورند زنهار بر اموال خویش و برد اموال خویش را بر آن زنهار خوار
نهم بمعنی هوش و آگاهی آمده و زنهاری امان طلب را گویند و زنهار خوار عهد شکن را

بمعنی نتابد هم

خوانند

خوانند این دو معنی را حکیم سوزنی بسته بیت کس بزنهاری خویش اندر زنهار خورد
زینهار بست دلم بس تو ای بت زنهار قوام الدین مطرزی گفته بیت هرگز زنهار
خوار عهد تو گشتنا بسیار کس بعالم خونخوار و امرا زنهار دار و امان دهنده باشند
مختاری راست بیت آنکه بودند فوق تو زنهار داری بنده چون خلاف آورد شد بر جان
خود زنهار خوار زنیان با اول مکسور نان خواه را خوانند و آنرا اجوانی نیز گویند
و بهندی اجواین نامند شهاب مهمره راست بیت آید زیب روی خوبانست لذت نان
نکر زنیانست فصل زاء عجمی ژنده و ژنده با اول مفتوح ثانی زده بمعنی پاره بود
و ژند ژند و ژنده ژنده پاره پاره را گویند شهاب الدین بغدادی نظم نموده بیت
از مهر من تو نیز همی سوخت روزگار اکنون مرا بر آتش غم سوخت چون تو نیز هم خامه
ما ژرمن کرد ریز ریز هم جامه مفاخرت کرد ژند ژند هم او گوید بیت زده دلم چون مرقع
صوفیست پاره بر پاره ژنده بر ژنده حکیم سوزنی راست بیت چو نظم نجم کجا باید
اگتی از درست و ژنده من دوم با اول مکسور چیزی بزرگ و مهیب باشد مانند
ژنده پیل ژنگ با اول مفتوح ثانی سه معنی دارد اول بمعنی نخست ارژنگ است
یعنی کتاب مانی که مشتمل بوده بر تصویرات و نقاشیهای که اختراع کرده استاد
رودکی فرماید نظم آن محن چمن که از دم دی گفتی دم گرگ یا پلنگستی اکنون
زنهار مانوی طبع بر نقش و نگار همچو ژنگ است دوم چین و شکنجی را گویند که در
اندام و بر روی مردم پدید آید و آنرا آژنگ نیز خوانند سیوم قطره باران بود و در بعضی

از فرنکها با اول مکسور و بای معروف مرقوم است ژنگل با اول مفتوح ثانی زده آفتی باشد
که بغله رسد چنانچه خوشه را از دانه خالی کند و زرد سازد ژنه با اول و ثانی مفتوح نیش
جانوران گزنده باشد فصل سین سن با اول مفتوح سان است حکیم انوری فرماید بیت
در نظم این قصیده جگر درسخ کرده ام یعنی حدیث خویش کرنیسان و آن منم سنار با اول
مفتوح دو معنی دارد اول تنگ آبی را گویند که کشتی در ان بایستد و نگذرد شرف الدین
فضل الله قزوینی راست بیت سحاب راکف و کلکش فتاده در خجلت محیط با دل و دستش مغرقه همچو
سنار استاد فرخی نظم نموده بیت چون بر یک دست تو انباشته گنج است همچون بر
دست دگرت خشک سنار است دوم عاشق را گویند استاد عسجدی فرماید بیت دینار کیسه
کیسه دهد اهل فضل را چونانکه سل شد بطاقت سنار و با اول مفتوح مضموم زن پسر نامند
او را بترکی گیلن خوانند و بهندی زرگر را گویند سناد با اول مفتوح دو معنی دارد اول
سولش بود دوم بمعنی بسیار آمده و آزاد سناد نیز گویند سنب با اول مضموم ثانی زده سه معنی
دارد اول سم چارپایان باشد دوم پای را خوانند و آنرا سم نیز نامند مولوی معنوی فرماید
بیت ما به بوش عارض طاق و طرب سر کجا که خود همی بینیم سنب سیوم سوراخ کردن و امر از
سوراخ کردن است استاد فرخی فرماید بیت عزم تو کشور گشای و خشم تو بدخواه بند رمح تو
پولاد سنب و تیغ تو جوشن گذار سنباد با اول مفتوح نام مجوسی بوده نیشابوری الاصل
که با وجود عداوت دینی با ابو مسلم محبت می ورزید ابو مسلم نیز ملتفت بحالش میکردید سنباده
با اول مضموم سنگی باشد که بدان کارد و شمشیر و امثال آن تیز کنند و نگینها را نیز تراشند

وجلا دهند و در دواها بکار آید و معدن آن جزایر چین باشد حکیم اسدی فرماید بیت ازین تیشه
سنباده و زر برند هم از زینه فولاد و گوهر برند سنبالو با اول مفتوح و لام مضموم و واو مجهول
بوزنه را گویند و آن نوعی از میمون باشد و بزبان هندی نام درختی است که گل و برگ آن
درخت را در دواها بکار برند سنبل با اول مضموم ثانی زده و بای مضموم گیاهی است دوائی
که شبیه باشد بزلف و خوشبوی بود و در عطریات بکار برند و آنرا بتازی سنبل الطیب و بهندی
گویند حکیم سنائی راست بیت ناف آهو چو خور و سنبل دشت بویش از کوه قاف وطور
گذشت سنبوت با اول مفتوح ثانی زده و بای مضموم و واو معروف سنبات باشد یعنی
ممنوعی بود حکیم سنائی فرماید بیت تا تو از خوان شرع بی قوتی تا تو و سالوس و
کبر سنبوتی دو بزبان یونانی زیره را گویند سنبه با اول مضموم دو معنی دارد اول بمعنی
فریفته آمده حکیم زجاجی گفته بیت بیرون کن از دل نقش خواب و خیال مشو سنبه ملک و مال
و منال دوم دست افزاری بود که بدان چیزها را سوراخ کنند سنبیدن با اول مضموم دو
معنی دارد اول سوراخ کردن بود استاد فرخی فرماید بیت گر تو بخواهی بزخم تیر بسنبید
چون قلم آهنی عمود فرسطون حکیم ازرقی گوید بیت فرو سنبی دل دشمن بدان کلک شهاب
آیین بدرآئی سر لشکر بدان تیغ فلک مانا دوم فریفته شدن باشد حکیم سنائی گفته
بیت تا چه مردان خوت و خوئی بار سنبیده و سنبوده سنج با اول مفتوح بمعنی کشیدن
و وزن کردن بود حکیم سنائی فرماید بیت لطف و قهرش نگاه داشت و رنج غم زداینده
گشت و شادی سنج و با اول مکسور جلال دایره و دف و سنج را گویند که در فصل سین از باب را

مرقوم شد سیف اسفرنگی راست بیت سنج دف میراث پدر باز رها کرده تا که بخط و خامه و دفتر بوس
افتاده سیف الملوک گفته نظم ای شاه فلک رتبت خورشید سریر فیلت نقارخانه گاه زده
و کیر اورده رز سر و ماه و دندان چوب گوشش شده سنجها و خرطوم نفیر سنجاب با اول
مکسور جانوریست که اندکی از موش کلانتر باشد و از پوشش پوستین سازند حکیم ناصر خسرو
فرماید بیت تخم اگر جو بود جو آرد بار بچه سنجاب زاید از سنجاب سنجار با اول مفتوح نام قلعه ایست
در نواحی موصل و دیار بکر که تولد سلطان سنجر در انجا واقع شده حکیم خاقانی گفته نظم بحر بحر
و بجک سنجار ماند انکه جون نکری بصورت سنجار به که سنجر هم او گوید بیت نکند باد عاقل از
مولد نر نشاف سنجر از سنجار سنجد بوی نام گلیست سنجه با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام
یکی از دیوان مازندرانست حکیم فردوسی فرماید بیت نه ارژنگ ماندم نه دیو سفید نه سنجه نه پولاد
و غندی و بید دوم سنگی را گویند که بدان چیزها را وزن کنند سنج با اول و ثانی مفتوح
دو معنی دارد اول نمک را گویند بیت حدیث سر و به پیوند شکرین لب او جلاب دارچینیم که
بود شکر و سنج تلخی نرفت نرفت ولیکن ز شور تلخی من شکرش شده مشکل بود جلاب سنج
دوم بمعنی چرک و ریم باشد و چرک و ریم را در عربی وسخ خوانند سنخ با اول مکسور و ثانی
مفتوح بکار ده و جیم فارسی تنگی نفس بود و انرا بتازی ضیق النفس خوانند منصور منطقی
راست بیت از غم و غصه دل دشمنت باد گاه در تاپک و گاهی در سنج سند با اول مکسور
سه معنی دارد اول نام ولایتیست از ملک هندوستان که مشهور و معروفست دوم
حرامزاده را گویند حکیم سعدی این هر دو معنی را بترتیب منظم اورده بیت

حکیم سوزنی نظم نموده

شناسند

شناسند بکسر هم هند و سند که هستی تو در گوهر خویش سند سوم نام رود عظیمی بود که در
میان ملک هند و ولایت سند واقع است سیف اسفرنگی گفته بیت سند سخن را هوای مدحت
تو بند مرغ خرد را هوای خدمت تو دام سندان دو معنی دارد اول معروفست دوم
حلقه آهنی باشد که میخ بر تخته در بدوزند تا اگر کسی خواهد که صاحب خانه را از امدن خود
خبردار سازد حلقه بر ان حلقه آهنین که انرا سندان گویند بزند حکیم خاقانی فرماید بیت
در ایوان شاهی در دولتش را فلک حلقه و ماه سندان نماید سندباد با اول مکسور
نام کتابیست در نصایح و پندهای و حکمت عملی که حکیم ازرقی ناظم انست حکیم ازرقی
فرموده بیت از کیسه دروغ نهم پیش روی او تاریخ شاهنامه و اخبار سندباد نظم او
گوید بیت هر که بیند شهریارا پندهای سندباد نیک داند کاندرو دشخوار باشد شاعری
سندر با اول مفتوح بمعنی سندروس است که بعد ازین مرقوم خواهد شد حکیم فردوسی
نظم نموده بیت مشو ایمن اندر سرای فسوس که سندراست و کی آبنوس سندر با اول
مضموم بزبان هندی خوش صورت و صاحب جمال را گویند و با اول مکسور حرامزاده
را نامند سندروس با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح و رای مضموم و واو مجهول
صمغیست زرد رنگ که از ان روغن کمان پزند و ان شبیه باشد بکاه ربا شیخ
نظامی فرماید بیت بر تخته زد ابنوسی نهان شد کجبین سندروسی سندل با اول
مفتوح ثانی زده و دال مفتوح سه معنی دارد اول کفش باشد حکیم ناصر خسرو گفته بیت
ترا جوانی و جلدی کلیم و صندل بود کنونت سوخت کلیم و دریده شد سندل استاد عنصری

نظم نموده بیت گر فتم بجای رسیدی ز مال که زرین کنی سندل و چاچله و سندلی کرسی را گویند
که صندل را بر زبر آن نهند پور بهای جامی راست بیت ایلچی قدر تو بر بام سپهر سندلی جز
کرسی بر وی نکرد دوم حمق و بی عقل بود رفیع الدین شیرازی راست نظم حال شیراز
و اهل منصب او از من ای بخرچه میپرسی لیو کشیان رسیده است بقرب سندل شان
گذشته از کرسی سوم کشتی کوچکی را گویند که آنرا به بلد ساخته بار به کشتی بزرگ برند
سنده با اول مفتوح سندان آهنگران باشد مولوی معنوی فرماید بیت تیز تر اکنده
ام تیک ترا سنده ام بی نوا گر زنده ام جز تبکانم مده سنز با اول مضموم و ثانی
مکسور بزای منقوطه زده سیاه دانه را گویند و آنرا سبزتر خوانند سبحان الطعم را ست
بیت عزنان تنک و تخم سنز حبت دگر تا انکه به لشرن از غالیه خالی دارد هم او گوید بیت
گر تو خواهی که بچشم همه شیرین باشی همچو حلوای سنز تخم محبت میکار سنسان و سن سن
با هر دو سین مفتوح هر دو نون زده سخن غیر فصیح باشد مولانا مطهر الدین گفته
بیت کرا انشای من بنده مدح ترا ما سنسان نظمیت نی سرسری سنبه با اول مضموم و
ثانی زده زنبور سیاه بود و رنگی از فرهنگها بمعنی انگور سیاه مرقوم است سنک
با اول مفتوح سه معنی دارد اول معروف دوم وقار باشد سیف اسفرنکی راست بیت
بزم صبوح تازه کن ای ترک تنک چشم در بیدلان مدار دریغ تنک چشم سیف الدین
زنجانی گفته بیت ای که از حلم گران سنک تو گیرد سنک سنک همچو زر گردد ز جود تو
با نقد فرسنک سنک سوم وزن باشد شیخ نظامی نظم نموده بیت بسی ارمغانی ز نارنج و تنک

هر

بهر سو فرستادی وزن و سنک سنگار با اول مفتوح ثانی زده بمعنی همراه و رفیق باشد مثلا
چون دو کس با هم براهی روند هم سنگار یکدیگر باشند و همچنین اگر دو کشتی در دریا با هم
روندان کشتیها با هم هم سنگار باشند سنک اشکن و سنک شکن دو معنی دارد اول نام علیه التحیت
دوم نوعی از خرما باشد و آنرا سنک اشکنک نیز خوانند سنک انداز سه معنی دارد اول شراب
خوردن بر دوام بود بی انکه روزی در میان فوت شود مختاری نظم نموده بیت سنک انداز
خسرو داد پناه خورشید شراب زید و ساغر ماه تا از پی عز شاه و ذل بدخواه سنک
انداز زمانه بر دشمن شاه یعنی نیشابوری راست بیت تا سنک انداز با بهمن بران سازند عیش
رطل سنگین خواه و می با لعبت سیمین کسار دوم عیش و عشرت و سیر و کشتی را گویند که در آخرهای
ماه شعبان کنند و آنرا کلوخ انداز و برغندان نیز خوانند چون بملاحظه در آمدن ماه رمضان
شراب خواران در سه چهار روز آخر شعبان شراب بر دوام بی فاصله میخورند همانا
بدین واسطه این عیش و سیر و کشت را سنک انداز نام نهادند حکیم خاقانی فرماید بیت
از پس یکماه سنک انداز در جام بلور عده داران رزان را حجله‌ها پرداختند حکیم انوری
انوری نظم نموده بیت ای ز جاهت شب ستم در سنک فرمت باد روز سنک انداز
سوم سوراخها باشد که در زیر کنگره قلعها بسازند تا اگر دشمن نزدیک قلعه آید از آن سوراخ
سنک و خاک و امثال آن بر سرش بریزند مولانا محمد عصار گفته بیت ز سنک انداز برجی
کو چنین بس از فرنی سر کیوان شکستی سنک پشت لاک پشت را گویند سنکچه تگرگ
باشد و آنرا ژاله نیز گویند و بتازی برد نامند حکیم خاقانی فرماید بیت شاه جهان نظم غیر دانند ناکهرمن

اهل لهجر کوشت کاو دانداز زعفران کرچه بجنبم عوام سنکچه چون لولواست لیک نقاآفتاب فرق
کند این وآن سنکخوار وسنکخوارک وسنکخو وسنکخورک نام مرغیست که سنکریزه غذای آن باشد و
معرب آن سنکخوارج است حکیم سنائی فرماید نظم هرکه در دنیا برآرد مسجدی از بهر حق باشد آن
مسجد بسان آشیان سنکخو حق تعالی خانه سازد مرا ورا در بهشت هست بر کفتار من نا طق
شده نص خبر سنکدول با اول مضموم و واو مجهول کرو باد را نامند وآنرا بتازی اعصار خوانند
سنکرک با اول مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی سنکچه است که مرقوم شد دوم باد ریسه دوک را
کویند وآنرا بتازی فلکه نامند سنکک با اول مفتوح دو معنی دارد اول ژاله را کویند وآنرا
تکرک نیز خوانند شمس فخری راست بیت ز فیض دست تو کر ابر رنجه باید هم لآلی بارد
زابر سنکک دوم غلا است که آنرا مشک نیز خوانند سنکم سنکمر با اول مفتوح ثانی
زده وکاف عجمی مفتوح میم زده دو معنی دارد اول همراه و رفیق واتصال وامتزاج دو کس
باید دو چیز بود باهم وآنرا الکدش وسکاره نیز خوانند خوانند خواجه عمید لوبکی راست بیت
جسم با روح این نفس باند که یکدم بر مغل لفظ جان تا کالبد آن لحظه سنکمر شود دوم سنکم زبان
هندی است همین معنی معروفست دوم نام جانوریست پرنده سنکور با اول مفتوح ثانی
زده وکاف عجمی مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول سله را کویند که فقاعیان شیشها
وکوزهای فقاع را در میان آن بچینند حکیم سنائی فرماید نظم اکر چون زر بخواهی بودی
عاشق منه بر کردن چون سیم سنکور جهان از زشت فوادان نمی شد که حال فقع
باید همی خورد ابوالفرج رونی در صفت باغ کفته بیت نارسیده ترنج بار روزش

جمز

چون نقع کوزه وجو سنکور است دوم باد ریسه دوک باشد سوم نام مرغیست سنکوک با اول مفتوح
ثانی زده وکاف عجمی مضموم و واو مجهول بمعنی دوم سنکرک است که مرقوم شد سکبن خوار نام
جانوریست که غذای آن سنک ریزه باشد حکیم ازرقی فرماید بیت چو پشت سکبن خوار است
شکل ژاله ورز دیکان بسان نقطهای پشت سکبن سار سکبن سار نام جانوریست سیاه
رنک که بر پشت آن نقطهای سفید باشد وآنرا سار وساج نیز کویند استاد عنصری در صفت جوی
آب نظم نموده نظم کهی به بینی چون پشت مار کشته خشین کهی منقط بینی چو پشت سکبن سار
سلنج با اول مفتوح ثانی زده ولام مفتوح به خا زده جامه باشد که آستین و دامن آنرا
کوتاه سازند وآنرا لک وملک وبغلطاق نیز کویند حکیم اسدی فرماید بیت
سلب ساخته یکسر از پرنیان زده با یکی سلنج نامیان سنه با اول وثانی مفتوح واظهار ها
نفرین باشد شمس فخری راست بیت سپهر را سبع وسنه مانده مرا مسکینه بدشم جاهت سنه
وبا اخفای ها در عربیه سال را کویند وبا اول وثانی مضموم زن پسر را کویند وآنرا سنار
وسنهار نیز خوانند وبترکی کلین نامند سنهار با اول مضموم ثانی زده زن پسر باشد
سنی وسبنی با اول مکسور دو معنی دارد اول خولنجا باشد که از مس وبرنج وامثال آن سازند
شاعر کفته بیت شهر بار از وجود شامل تو سالها برزراست وطشت وسنی خسروانی کویند بیت
تو چه پنداری که من ملحم که بتر سم زبانک سنی وطاس دوم ریم آهن را کویند فصل شین منقوط
شن با اول مفتوح دو معنی دارد اول ناز وکرشمه باشد شیخ عطار فرماید بیت چو جان کر
نیستی وچشم پر شن جهان پر شر نبودی چشم سوزن دوم کیاهیست که از پوست آن ریسمان

نابند و در عربی سه معنی دارد اول با شنیدن آب بود دوم نام قبیله ایست سوم جنگ کمن را گویند **شمار** با اول مکسور سه معنی دارد اول شنا ورا گویند شمس فخری راست **بیت** مخالفان تو دایم ز فرط بدبختی کنند یکسره در لجه و شمار شنار دوم بمعنی شوم و نحس و نامبارک بود مولوی معنوی فرماید **بیت** زانکه ناشکری بود شوم و شنار می برد ناشکر را در قعر نار سوم بمعنی ننگ و عار آمده و در عربی دشمنی و دشمن داشتن بود **شنب** با اول مفتوح ثانیه زده گنبد را گویند و از نیت که گنبدی را که سلطان غازان در ملک آذربیجان ساخت شنب غازان اشتهار دارد یعنی گنبد غازان **شنبد** با اول مفتوح ثانیه زده و بای مفتوح شنبه را گویند مولوی معنوی گفته **نظم** خیال خوش و بد زان دل نبازد خیال زشت از دل نشنود بوی او به جاه وقت خطبه نزاد و نیز جدا چون روز شنبد منوچهری راست **بیت** بفال نیک بروز مبارک شنبد نبید گیر و عده روز کار نیک بدید **شنبلت** و **شنبلید** با اول مفتوح ثانیه زده و بای مفتوح و لام مکسور و یای معروف گلی باشد زرد رنگ شبه گل و قد ماند بهار نارنج و بعجان شکفته و بوی گیی تیزی دارد و بوییدنش دفع درد سر کند و آنرا اکل را هو نیز خوانند از بهر آنکه بیشتر بر سر راه بهار روید حکیم اسدی فرماید **بیت** یکی جام زرین بکف بر نبید چو لاله می و جام چون شنبلید حکیم قطران راست **بیت** تا گشت زیر غالیه گلنار تو نهان چون شنبلید کرده‌ام گلنار خویشتن **شنبلیله** با اول مفتوح ثانیه زده و بای مفتوح و لام مکسور و یای معروف شملیز را گویند و آنرا بتازی حلبه و بیونانی فرفیه و بهندی منهی خوانند **شنبه** با اول مفتوح ثانیه زده و بای مفتوح و اخفای ها شبیه اسب باشد

وآنرا شنبه نیز

وآنرا شنه نیز نامند و بتازی صهیل گویند و با بای مکسور و اظهار ها معروفست **شنج** با اول مفتوح ثانی زده بینی کوه را گویند که شکستگی بسیار داشته باشد و با اول مکسور سرین بود و آنرا غنج نیز خوانند شمس فخری راست **بیت** بفرمانش حیوان و انس و پری همه و اغ دارند بر شنج و غنج **شند** با اول و ثانی مفتوح در عربی دو معنی دارد اول نوعی از صدف دوم تخجید که و درهم کشیدگی را گویند **شند** با اول مفتوح ثانی زده منقار مرغان را گویند شمس فخری گفته **نظم** کلک من زندخوان باغ ثناست که در مدیح شاه باشند شند نکتهای سپید زآب ازو گرچه دایم سیاه دارد شند **شندف** با اول مفتوح طبل و دهل باشد استاد فرخی راست **بیت** تا بدر خانه تو بر که نوبت بهمین شندف زنند و زرین مزمار **شنفش** با اول مفتوح ثانی زده را گویند که پنبه را نداف بدان کمد آورند و آنرا شفش نیز خوانند و با اول مضموم و ثانی مفتوح در عربی طرمای بود که دانه در آن سخت نشده باشد **شنغ** با اول و ثانی مضموم شاخ گاو باشد و آنرا شغ نیز گویند **شنفتن** با اول مکسور بمعنی شنیدن باشد شاه داعی شیرازی گفته **بیت** همچنین آن صورت زیبا که گفت که منم مقصود دل زو که شنفت **شنگ** با اول مفتوح سه معنی دارد اول شوخ و ظریف و رعنا بود حکیم انوری فرماید **بیت** گردون نخورد غمت که شوخست گیتی نخورد و من که شنگست حکیم نزاری گفته **بیت** خود کرفتم که بار حوادث کشیدنت نوبه هرگز کند ز شوخی شنگ دوم دزد و راهزن را گویند حکیم سوزنی نظم نموده **بیت** ای خسرو سادات که مملکت شرف ملک تو بی مخافت ناراج دزد و شنگ سوم قطوم فیل را نامند

و با اول مضموم نام درختیست خوش و صمغ که تنهٔ آن سفید و راست و املس باشد و سر آن خم
زنند و چوبش را در کمان بکار برند و آنرا در خراسان بنفش خوانند و تمثیل این در
ذیل لغت جنگ مرقوم گشت و با اول مکسور چهار معنی دارد اول نوعی از غلهٔ ست
که از باقلی کوچکتر و از ملک بزرگتر باشد دوم نهای آن در غلاف طولانی متکون
گردد و آن غلاف را باوانه شنگ نامند سوم قسمی از خیار باشد که دراز و کج بود
و آنرا در شیراز کلونده خوانند سوم گیاهی باشد که آنرا با سرکه نان خورش
سازند و در عراق علی الخصوص در اصفهان آنرا لاله شنگ گویند پنجم نام قریه‌ایست
از مضافات سمرقند **شنگار** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی گیاهی باشد که برگش
سیاه و بیخش سبز بود و معرب آن شنجار است **شنگبیر و شنگویز** با اول مفتوح ثانی
زده و کاف عجمی موقوف و در لغت اول بای مکسور و در لغت ثانی واو مکسور و یای
مجهول و زای منقوطه دو معنی دارد اول شرابی باشد که از درخت خرما حاصل کنند و آنرا
بهندی سندی گویند دوم بزبان پهلوی زنجبیل را خوانند **شنگرف** با اول مفتوح ثانی
زده و کاف عجمی مفتوح دو معنی دارد اول معروفست و معرب آن شنجرف بود جوهری
در صفت شراب گوید **بیت** آن می که گر زند و بهاری زعکس آن ؛ شنگرف سوده گردد مغز
اندر استخوان ؛ دوم کرمی باشد که در کشت زار شود و آنرا خراب سازد **شنگرف زادلی**
چیزی باشد که مانند شنجرف لیکن بآن سرخی نباشد و رنگش نارنجی بود و آنرا سرخ نیز گویند
و در نقاشیها بکار برند و بهندی سیندور خوانند **شنگرک** با اول مفتوح ثانی زده و کاف

نقاشها

عجمی

عجمی و رای مفتوح باد ریسه را گویند **شنگل** با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح جنسی از
غله باشد و آنرا مشنگ نیز گویند با کاف عجمی مضموم دو معنی دارد اول نام یکی از
راجان هندوستان بوده که بمدد کاسی افراسیاب رفته بود و افراسیاب با ورا
باری بیران ویسه فرستاد در زمانی که بیرآنرا بجنگ طوس بن نوذر تعیین نموده
بود و حکیم فردوسی فرماید **بیت** زکفار او ماند شنگل شگفت ؛ ز سر شاره هندوی
برگرفت ؛ دوم بمعنی شنگ است که مرقوم شد **شنگله** با اول مفتوح ثانی زده و کاف
عجمی مفتوح دو معنی دارد اول خوشه را گویند حکیم ناصر خسرو گفته **بیت** درخت خرما
چند خشک خار دارد و درشت ؛ اگر چه شنگله خرمای خوب تر دارد ؛ دوم ریشه را بود که
بسر دستار هر دو سر هیچ و امثال آن ببندند **شنگول و شنگوله** با اول مفتوح ثانی
زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول در هر دو معنی با شنگ که مرقوم شد مترادفست معنی
اول مولوی معنوی فرماید **بیت** ناگهان لب بند و لم ولد اسکی ؛ شوخکی شنگولکی عیارکی
حکیم نزاری نظم نموده **بیت** در شهر شنگولان حلم هر دم بغارت میبرند ؛ از دست این
مادرغران چون وحش صحرائی شدم ؛ مثال معنی ثانی هم مولوی معنوی گفته **بیت**
مالولی و شنگولی بی مکسب ؛ و مشغولی جز مال مسلمانان مال کم بر هم اکنون **شنگه** با اول
مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح و اخفای ها سه معنی دارد اول ابر باشد و آنرا نیز
ذکر خوانند دوم چاپی را گویند که سرگین و خاشاک و پلیدیها را در آنجا انبار کنند سوم
لته بود که زنان در ایام حیض در میج خود بندند **شنگبار** با اول مکسور ثانی زده بمعنی دوم

تنک است با اول مکسور که مرحوم شده روحانی در هجا گوید بیت شلغم و ترب و کندنا و کذار
تنکبار تره و خیار و کبر شنلک با اول مفتوح ثانی زده و لام مفتوح بکاف زده بمعنی خوشه
آمده شنلوک با اول مفتوح ثانی زده و لام مضموم و واو معروف با درلیسه دوک
باشد و آنرا بتازی فلکه خوانند شوشه با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و شین
مفتوح و اختفا ها عطف بود منوچهری نظم نموده بیت چون شبلد از می معنبر خوشه
گوید کاکنون نماند جای شنوشه شنه با اول و ثانی مفتوح و اخفا ها شیهه اسب را
خوانند خصوصا و آنرا بتازی صهیل گویند حکیم ثنائی در صفت اسب فرموده بیت مرکش
هیبت فلک دارد که بر اعداش خاک می بارد دشمن و دوست را چو نحس و چو سعد شنه و شان
اش چو کرد و چو رعد شمس فخری گفته بیت زهره مریخ خالی چون شود چون زند در رزم
یکبرانش شنه و جمیع آواز ها را گویند عموما مثل جرس قلم و در خانه و نفیر و سرنا و آواز
سباع و وحوش و طیور و مانند آن مختاری راست بیت ز گریه و شنه کلکها دخنده عقل
ز خنده نامه منجوق او بگرید جان شنیدن احیانا بمعنی شمیدن نیز آمده یعنی بوئیدن با
با مغانی گفته نظم هذرت بلند باد که بر نخل حسن تست آن گل که زو شمیم وفای توان شنید
مقصود محبت ز گل ورنه بوی گل الصاف اگر بود ز صبا می توان شنید فصل غین غنز
با اول مضموم ثانی زده و بای مفتوح و های مختفی بانگ و تشنیع باشد بیهقی گفته بیت دو
جزش لشکن و دو برکن میدلش ز غلغل و ز غبه غنجار و غنجاره و غنج و غنجه با اول مفتوح
ثانی زده سرخی باشد که زنان بجهة زیبای بر رخساره مالند و آنرا غازه نیز خوانند استاد

فرخی

فرخی فرماید بیت رود دختر و دو زنش را فرو کشید از پل بگون لشکر او کرد خاک را غنجار
حکیم ناصر خسرو گفته بیت روزی باشد بسان پیرزنی رنگین ارت سوی بیش چو هر کاره
روزی چو تازه دختر کی باشد رخساره گونه وا ده بغنجاره مولوی معنوی نظم
نموده بیت پیش نوا فتاده ماه پاره سودای عشق ریخته گلگونه اش باده شده غنجار
غنجال میوه ترش باشد شاعر گفته بیت اگر صبا سخن لطف او کند در باغ نبات مصر شود
در عذا قها غنجال غنجرش و غنجمرش با اول مفتوح ثانی زده و جیم موقوف و رای مکسور
بشین منقوط زده در لغت اول و با میم مفتوح و رای مکسور بشین منقوط زده در
لغت ثانی غوک باشد و آنرا بک و مکل نیز گویند شاعر گفته بیت همچو سرم روز و شب
اندر غرش ذکر نامت میکنم چون غنجرش غند با اول مضموم ثانی زده گرد شده و
جمع آمده را گویند استاد دقیقی فرماید بیت تیغ و غارت رنگ جفا میخت کند گشت
بزم بلای هجر و غم یار غند گشت غندرود و غنده رود با اول مضموم ثانی زده
نفیر باشد چون آنرا بجهت فراهم آمدن مردم می نوازند و غند و غنده بمعنی فراهم
آمدن است در رودسازان گویند آنرا باین نام خوانند غندماش با اول مضموم
ثانی زده لوبیا باشد غنده با اول مضموم ثانی سه معنی دارد اول بمعنی گرد شده و
فراهم آمده باشد دوم کلوله پنبه برزده بود حتی بیع الدهر گفته بیت ابروش کمان سان
شد و بنیش چو گشته آن ریش سفید آمده چون غنده پنبه سوم نوعی از عنکبوت
بزرگ سیاه زهردار باشد که چون مردم را بگزد هلاک سازد و آنرا بتازی رتیلا خوانند

مولوی معنوی فرماید بیت حلاوت عجمی در بدن پدید آید که از نی و لب مطرب شکر رسد بکام
هزار کردم غم را بهین کنون کشته؛ هزار غنده محنت به عین شده برابام حکیم سوزنی
راست بیت کژدم زر و فانی سرایج؛ و آن نوای سیاه چون غنده غنک با اول
مفتوح ثانی زده کاف عجمی سه معنی دارد اول آواز بلند را گویند مولانا محمد مولوی تخلص
نظم نموده بیت غنک غنکی میزنم تا یکغزل؛ او رمم بیرون ز المواج ازل؛ دوم فرزا
نامند مولوی معنوی فرماید بیت خاموش همچون مریمی تا دم زند عیسی دم؛ کن گفت کاندر
مشغله بار خران غنک سو؛ حکیم سوزنی راست بیت گوید که شو خاید خاید بلی جناک؛
خایند علک ماده خران و خران غنک؛ سوم تیر عصاری باشد که از آن سنگها در آویزند
تا گران شود و دانه فشارش بابدر و غن زده جدا کردد منجیک گفته بیت چند بوی
چند بدیم بدم کوش بدون از دل از غنک غم غنودن با اول و ثانی مضموم اسودن
و آرمیدن باشد مولانا غزالی راست بیت شوری شد و از خواب عدم چشم کشودیم
دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم؛ حکیم ناصر خسرو گفته بیت تو روز در غم و شب ناز
غنوده بجواب؛ نکار آخرت کی خیز تواند بود غنوند با اول مضموم ثانی زده بمعنی عهد
شرط آمده حکیم فردوسی فرماید بیت به پیمان و سوگند و غنود و عهد؛ تواند رخن باد
کن همچو شهد فصل فا فنج با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول دبه خایه را گویند
و آنرا غر نیز خوانند سیف اسفرنگی نظم نموده بیت هندو بزه حامد آن کشته مفاجا؛ بر کبیر نجوم
آنرخ و بر خایه طب فنج؛ منجیک گفته بیت عجب آمد ز تو مرا که همی؛ چون کنی آن گران دو خایه فنج

به عین

دمی

دوم

دوم قبیح و زشت باشد و با اول مضموم نام شهریست از ولایت زنگبار فنج و فنجه
با اول مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح مرد بزرگ را باشد یعنی بزرگ آنه فند با اول
مفتوح بمعنی مکر و حیله آمده فندرسک با اول مکسور ثانی زده و دال مکسور و رای بی
زده نام شهریست از ولایت استراباد و میرزا ابو قاسم فندرسکی گفته بیت چه کرد بهمان
از نکوئی که شد امروز؛ بشبر مقدم فخر خدائیگان صدور؛ ز فندرسک چه جرم آمد و چه ذلت
خواست؛ که کرد اید بچون از آن جنابش دور فندیره با اول مکسور ثانی زده و دال مکسور
و یای معروف سنگ گردی باشد که از سر کوه بیفکنند فنک با اول و ثانی مفتوح کاف
زده نام جانوریست که از پوستش پوستین سازند حکیم خاقانی فرماید بیت چو در رنگی
ملبر و شان نظر بکن که جرم خوز؛ بعوری کرد عود آنرا فنک پوش زمستانی؛ و با
اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی دو معنی دارد اول فلاکت و پریشانی و بی سر و پای
بود حکیم ولوالجی نظم نموده نظم مدح گوی توام و اینک لنگیست مرا؛ نه نکو باشد مدح
ترا اسپ لنگ؛ چون فرو بان مرا اسپ دگر باشد و ساز؛ من پیاده بروم بره
و ام او نفنک؛ دوم حنظل را نامند و آنرا کبت و کوشت نیز خوانند استاد فرخی راست
بیت تلخی خشم از شهد رسد باز نتوان شناخت شهد از فنک فنود با اول مفتوح
و ثانی مضموم دو معنی دارد اول فریفته و رده شده را گویند دوم کسی را خوانند که در گفتار
در رفتار توقف و تانی نماید فنور با اول مضموم جدای باشد فصل کاف کنا با اول مضموم
مرز باشد یعنی زمین کنار با اول مضموم میوه ایست سرخ رنگ که شبیه بود بعناب بلکن آن

بزرگتر باشد و درو بار هند بسیار خوب و نازک و شیرین شود و آنرا بتازی ... و بهندی
بیر گویند گوینده امیر خسرو فرماید بیت مقصد آنرا باده کرده و روبه زان شد عنب مغلسانرا
طعم کرده سرخ روزان شد کنار کنارنگ با اول مضموم والی و حاکم ولایت و خداوند زمین
را گویند چه کنا بمعنی زمین است چنانکه مرقوم شد و رنگ بمعنی خداوند و والی باشد چنانچه
سبق ذکر یافت حکیم فردوسی فرماید بیت کنارنگ با پهلوان هر که هست * همه داد جویند با نیزه
بدست * بر او خواندند آفرین موبدان * کنارنگ و بیدار دل بخردان * حکیم اسدی راست بیت
شکستم سپه هر چه بدخواه بود * بجنگ ار کنارنگ اگر شاه بود * کناره با اول مفتوح دو معنی دارد
اول معروف دوم قلاب آهنین را گویند و معرب آن قناره است کناز با اول مفتوح و نون
با الف کشیده و زای منقوط موقوف بن خوشه خرما باشد و آنرا کاناز و کنزبز خوانند کناغ
با اول مضموم هم بمعنی کرم پیله و هم تار ابریشم هر دو بنظر رسیده ظهیر فاریابی بمعنی کرم پیله
نظم نموده بیت کناغ چند ضعیفی بکوشن دل به تنند * تو جمع آری کین اطلس است و آن سفزر
محمد همگر نیز بمعنی کرم پیله گفته بیت کرد بهر فراز بود * تنند رشته از لعاب کناغ * حکیم
سنائی بمعنی تار ابریشم بسته بیت ای بیماری سر و بر آکرده کناغ * پس جنگ اجل نهاده بر
جان تو داغ * خورشید و چراغ مرتبه ی و پس ازین * تا هم بکشی تو چه خورشید و چراغ
حکیم قطران بمعنی تار ابریشم گفته بیت از مهر او کناغ فراز نده چون حباب * وز کین او خیار
کدار نده چون کناغ کناک با اول مفتوح پیش شکم را گویند و آنرا بتازی زهر خوانند
یوسفی طبیب راست نظم عارض چو شود کناک و نیز و صادق * میدان که نزدیک طبیب حاذق

از

از خوردن معجون بنفسج کرده بر باده * مرض طبیعت فایق کنام با اول مضموم بسه معنی بنظر رسیده
اول بمعنی آرامگاه و آشیانه آدمی و سایر حیوانات از چرنده و پرنده بود چنانچه حکیم فردوسی
نظم نموده بیت سیم روز داراب کردند نام * کز آب روان یافتندش کنام * هم او گوید بیت
ابر سرش دید او کنام بزرگ * نشسته در و سیمرغ سترگ * حکیم اسدی راست بیت در بن بیشه
ز بن بیش مگذار کام * که بیربان دارد اینجا کنام * دوم بمعنی جنبه آمده حکیم انوری فرماید
بیت مرغ در سایه امن تو پرد کرد هوا * وحش از نعمت و فضل تو چرد کرد کنام * سیم چراگاه
را گویند ابو الفرج رونی گفته بیت صحن زمین کنام ستور سپاه تست * اوج سپهر ساق ستون
خیام تست کنب با اول و ثانی مفتوح ریسمانی را گویند که از پوست نبات کتان بتابند و در غایت
استحکام باشد و آنرا کنف نیز خوانند حکیم سنائی فرماید بیت پای احباب تو بگشاده ز بند شری
دست اعدای تو بربسته بلا از کنب * حکیم انوری نظم نموده بیت دختر رز که تو بر طارم تاکش
دیدی * مدتی شد که برا ونک سرش در کنب است * کنب با اول مضموم ثانی بزده دو معنی دارد اول
نام شد کم باشد و معرب آن قنب است و بعربی استنهار دار مولوی معنوی گفته بیت
تو بدان خدای منکر که صد اعتقاد بخشد * زچه سنی است مروی زچه رافضیست کنجی * تو بجست
سوی جنبش همه نطق راو تن را * که برابکی نظر به که هست می غز بنی * دوم نوعی از زهار را
نامند بمعنی الطمع راست بیت کدک و کنک سنا و است و تغاری و دو رانغ * قدح کرده برا ز کنگر
و کنب خوشخوار کنبور با اول مفتوح ثانی بزده و بای مضموم و واو معروف مکر و فریب
باشد و کنبوره بمعنی مکاری و فریبنده که بود شاعر گفته بیت خود ندارد عا بتی ای نامجو

تنبل و کنبوره و پستان او؛ کنبو ـیدن مصدر است کنبیدن با اول مفتوح ثانی زده و بای مکسور و
بای معروف چیزی از جایی کشیدن باشد و با اول مضموم بمعنی برجستن بود و کنبزه با اول مفتوح
ثانی زده و بای مکسور و بای معروف چیزی از جایی کشیدن باشد و با اول مضموم مجهول و زای منقوطه
مفتوح و های مختفی نوعی از خیار باشد که در هنگام خامی شیرین و بامزه بود و چون پخته شود آن
را نتوان خورد و آنرا کالک نیز خوانند کنج با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول ملازه بود
و ملازه گوشت پاره پاره شده شبیه به بانک کوچک که از منتهای کام او یخته است حکیم نزاری نظم
نموده بیت همی نادایه کنج و کام کردش؛ پدر فرزانه مرهم کردش؛ دوم حمی معجب منکبر خود
نما باشد خسروانی گفته بیت همه با هنران هنر جمله بکنجان کنج؛ همه با دزدان دزد و همه با
شنگان شنگ؛ سوم کشک را گویند و آنرا ابزکی فرد خوانند و با اول مضموم دو معنی دارد
اول سرو فند دوم چین و شکنج را نامند که در بدن و جامه و گلیم و امثال آن
افتد و آنرا کنجلک نیز گویند و با اول مکسور رشیل بزرگ جثه قوی هیکل مهیب ولاور جنگی
باشد حکیم فردوسی فرماید نظم سپاه که از کوه تا کوه مرد؛ سپر در سپر بافته سرخ و زرد
ابا کوس و با نای رویین و سنج؛ ابا نازی اسپان و فیلان کنج؛ ازین گونه لشکر چو
شدند؛ همه با درفش و شیره شدند کنجار و کنجاره و کنجال و کنجاله با اول مضموم نخاله کنجد و
امثال آنرا گویند که روغن آنرا کشیده باشند مولوی معنوی فرماید نظم طفل دو روزه
ز تو چون بو برد؛ میکشد آن سوی تو گهواره را؛ ترک کند دایه صد شیر را؛ از تو بدل
روغن کنجاره را؛ حکیم سوزنی راست بیت سعد بن زنگا و اقوام؛ ای حاکاه و سمر کنجاله

کجدک

کجد و کجده با اول مضموم ثانی زده و جیم مکسور چهار معنی دارد اول نام مغیث که آنرا بتازی اندروت
و غنزاروت خوانند و درد و آماس چشم و پاک کردن ریشها معتدل است دوم کلف بود که بر روی
افتد و آنرا بتازی برش نامند سوم در فرهنگ قواس نوشته که با زهر باشد چهارم خال
را گویند کنجر با اول مکسور ثانی زده و جیم مفتوح بر اندر فیل بزرگ جثه و قوی هیکل باشد
و آنرا کنج نیز خوانند گنجک با اول مفتوح ثانی زده نام درختیست که آنرا سار شک دارد و درخت
پسته و کرزم و سه و نیز خوانند با اول مضموم چیزی نو و تازه بود که دیدنش خوش آید کنجلک با اول
مضموم ثانی زده و جیم موقوف و لام مضموم چین و شکنج باشد امیر خسرو در مذمت مغولان
بقید نظم آورده بیت رو یکشان در بد نظم یافته؛ جای بجای کنجلک و خم یافته کنجیده
با اول مضموم ثانی زده کنجاره کنجد باشد کنجت با اول و ثانی مفتوح نجاره جوهر را گویند مولانا
کلامی راست بیت به چهره عدوی تو شمشیر کنجت؛ بگوهر بامرصع دو رکار زار لعل کند با اول
مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول شکر باشد و معرب آن قند است و آنرا کاند نیز گویند دوم حکیم
سوزنی راست بیت نی جود و لعل تو است گر بقلم برکشی؛ زر دو مسکین کمان نقش دو
بادام کند؛ و هم جراحت و ریش بود مولوی معنوی نظم نموده بیت نکند رحمت مطلق جلا
جان تو دیدن؛ نکند و الده مار انی کند جامت؛ سوم بمعنی کریز آمده و با اول مضموم
معنی دارد اول پهلوان و دلیر و مردانه بود و آنرا کندا و کنداکر و کنداور نیز خوانند
حکیم سخنی گفته بیت بس کو در میدان کندی اسپ بر خصم افکنی؛ خصم را پا در رکاب تو ز اسپ اندر
فکنند؛ دوم کنده را گویند که بر پای مجرمان نهند شیخ نظامی فرماید بیت پای در کند دوست در زنجیر

اینچنین کس وزر بود نه وزیر سوم فیذ نیز باشد با اول مفتوح بزرگ شهر و ده را گویند و آنرا
کنت نیز خوانند و بتازی مدینه و مصر و بلد نامند کنداو کنداکر و کنداور با اول مضموم ثانی زده
دو معنی دارد اول حکیم و فیلسوف و دانا را گویند جمال الدین عبدالرزاق گفته بیت
آفرین باد بران مرکب خوش رفتارت که دل زیرک ما اندیشه کند اوار د استاد و فرخ فرمود
بیت بصورت کری دست برده زمانی بکیند اگری کوی برده زانرا حکیم فردوسی راست بیت
برای وجند بیر و کنداوری چگونه ستاره به بند آوری دوم شجاع و دلیر و پهلوان بود
فرید الدین احول اسفرانی نظم نموده بیت حصاری بود فرسندی بدیدم خولشتن را هم
حصار جز همین بگرفت ازین بیش الخ کنداییِ حکیم سنایی فرماید بیت ای بزرگ دین بگفته از
سر زبر که و خشم مل لبسان چشم نگان کرده از کنداکری حکیم فردوسی گوید نظم عجب بیت
از رستم ناموز که دارد دلبری چو دستان بد که هنگام کردی و کنداوری زدی بر
خواهیمی باوری کنداور کنداله با اول مضموم مرد بلند بالای قوی هیکل را گویند مولانا
شهاب الدین عبدالله خامی راست بیت چاکران مکه رزم و که بزم بوند کنداله چو بهمن جم
فلاطون کنداکندر با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح هر شهر را گویند عموما حکیم ناصر
خسرو فرماید نظم ورآباد خواهد که دارد جهان را چرا بیشتر زو خرابست وبی بر بیابان بی
آب و کوه شکسته ورد صدره فزونست وار کوی و کندر شهری از شهرهای خراسان
باشد خصوصا و وزیر ابونصر کندری منسوب بدانجاست و با اول مضموم ثانی زده و دال
مضموم مصطکی را گویند کندور با اول مضموم ثانی زده دو معنی دارد اول نام وزیر ملک

محاک

حکیم

حکیم فردوسی فرموده بیت دراکندر وخوانندی نام مکیندی زدی بتن بهلاد کام هم او گوید بیت
بکاخ اندرآمد و دان کندرو بابوان یکی تاجور در نو و دوم مصطکی باشد و آنرا کندر نیز گویند
حکیم خاقانی در مشرق گفته بیت نظم و طبقات طبق زنان سپرای با ابگینه مازو و کندرو و گلاب
مطهر کربی گفته بیت عیب از زبان سوخته و چشم رنجه ای طعه بر نبات و نه طنزات هیقل
کاین کندرو برنگ نداند نکرباء وان زهر را بطعم نداند ز زنجبیل کندروش با اول مفتوح
ثانی زده و رای مضموم زمین بشته بشته باشد کندش با اول مضموم ثانی زده و دال مکسور کلوله
پنبه بر زده بود و آنرا با عنده و غنده نیز گویند کندز با اول مضموم ثانی زده و دال مضموم
بزای منقوط زده نام شهریست که آنرا بکند نیز گویند و معرب آن قندز است کندک
با اول مضموم ثانی زده و دال مفتوح نان ریزه را گویند کندمند با اول و چهارم مفتوح
عمارتی را گویند که کنده شده و خراب گشته باشد غضایری رازی گفته نظم بسا بچرخ برآورده
کاخ دشمن تو بیارمیده زنجیم زوال و یافته بال که بار خورد بدو ناب زنده پیل تو شاه کنون
رسوم دیار است و کندمندا طلال حکیم ناصر خسرو فرماید بیت مادر بسیار فرزندی ولی
خوار داری شان همیشه کندمند کندو و کندوک و کندوله با اول مضموم ثانی زده و دال
مضموم ظرفی باشد مانند خم بزرگ که از گل بسازند و پر از غله کنند و معرب آن
کندوج است و بهندی آنرا کوتهی گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت ای زایران زیر چرخ
اکنده هم کبها لاغر و هم کنندو حکیم نزاری گفته بیت به بند سال قحط سخت درویش و
تونگر را هم از کندم تهی کندوک و هم خالی زبان کرسان این همین نظم نموده بیت //

نظم انکس که بود ز دو رس حکمت خالی • بر کوی او نقشه آدم حالی • کوید که خدا نزد خود هست محال • کند ولمن حسب
ز کندم خالی • و بعضی صاحب فرهنگان با اول مفتوح تصحیح نموده اند کندوری با اول مفتوح ثانی
زده و دال مضموم و واو معروف دستار خوان باشد و آنرا تازی مشوش خوانند مولوی
معنی فرماید نظم با که همه موسی شوم تا که طور • که کلم الله الله مخاطبه طور • که دامنم بکر فتست و
میکشد عشق • چنانکه گرسنه کبر د کنار کندوری • بیت جاجرمی راست بیت ای بر کنار کوشه کندوری
سخات • خوان هزار کاسه د نه چرخ ماحضر کنده با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح کوی باشد
که بر کرد قلعه و حصار و لشکر گاه بکنند تا مانع در آمدن دشمن شود و معرب آن خندق
است استاد فرخی در صفت سپاهی نظم نموده بیت بکذرند از رودهای ژرف چون موسی ز نیل
بر شوند از کنده چون شاهین بدیوار حصار • حکیم اسدی راست بیت به هر امه فرزند کی کنده
ساخت • ز هر جوی آبی بانجا بتاخت • و با اول مضموم هر چوب کنده را کویند عموماً مولوی
معنوی فرماید بیت چو عود و شمع مسوز وصه قیمتش باشد • که هیچ فرق نباشد ز عود و
کنده خار • و چوبی را خوانند که سوراخ کرده پای گناهکاران را در آن مضبوط سازند
خصوصاً شیخ نظامی بقید نظم آورده بیت چو طالع جایگه کردی اژدر پیش • نشاید زدن
کنده بر پای خویش • ... مهری راست بیت بر و بند بر بندان بت بهمن تن را از بن
واقع ماتمت مرد و زن را • افسوس که در کنده بخواهد سودن • پای که دو شاخ بود
صد کردن را کندی با اول مفتوح نام کلبت سفید مایل بانک زردی که بدرازی
نیم گز شود و بغایت خوشبوی باشد و درخت آن و طلع آن بدرخت و طلع خرما شبیه

باشد

باشد و این گل در بلاد عرب و یمن و عمان و کرم سیر شیراز و ولایت هندوستان بسیار باشد و
درخت آن و طلع آن به درخت و طلع خرما شبیه باشد و این گل در بلاد عرب و یمن
تازیش کادی و بهندی کیوره خوانند کنز با اول و ثانی مفتوح بن خوشه خرما باشد و آنرا
کاتاز و کناز نیز خوانند کنت با اول و ثانی مفتوح بسین زده آتشکده را نامند و آنرا
کنشت با اول مضموم و ثانی مکسور بشین منقوط زده نیز خوانند مولوی معنوی
فرماید بیت توی معبود در کعبه و کنشتم • توی مقصود در بالا و پستم کنشو با اول و
ثانی مفتوح بسین زده جامه باشد که بر نیچ آن جامه بشویند و آنرا اشنان نیز کویند شهیدی
کوید بیت این بزی اکنون که بنشستم • دست از تو بصابون و کنشو شمس فخری راست بیت
تو خوش بنشین که اعدای تو شستند • ز نکبت دل بصابون و کنشو کنش و کنش با اول
مضموم و ثانی مکسور بمعنی کردار باشد کنشت با اول مضموم و ثانی مکسور آتشکده را
کویند کننک با اول مضموم و ثانی مکسور بشین منقوط زده بزرگ زدن اعضا را
کویند که بسبب دردمندی واقع شود و آنرا تازی وجع کویند کنشو و کنشو با اول
و ثانی مفتوح بشین منقوط زده غوزه را کویند و آنرا تازی جرم خوانند کنغاله و
کنکاله با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول بمعنی خواستن و خواستگاری نمودن
باشد عموماً و خواستن و خواستگاری زن است خصوصاً فخری کانی کفته بیت کنون
کان ماه را ایزد بمن داد • نخواهم کو بود در ماه آباد • که آنجا هر دو ربا شاد خوارند •
هم کنگالکی را جان سپارند • دوم زن فاحشه را نامند بسبب خواستن و خواستگاری

هم

کردن نرو اشباع از مردم شمس فخری راست بیت احتساب نفاد تو برداشت از جهان نام
کنک و کنغاله سوم نام کوهیست از ملک خراسان کنغا با اول و ثانی مفتوح ریسمانی را
گویند که از پوست کتان تابند و آن بغایت محکم و مضبوط باشد و آنرا کنب نیز خوانند حکیم انوری
فرماید بیت وعده می شنوم چند من و فتال و کنغا مهلتی می دهم چند من و حلاج و ندال
کنفلیل با اول مفتوح ثانی زده و فای مفتوح و لام مکسور و یای معروف ریش بزرگ
را گویند کنگ با اول مکسور و ثانی مفتوح کردکانی باشد که مغز آن بدشواری بر آید
بسحاق اطعمه راست بیت باز مویز فراوان بنقل میخورد آخر زمان از سر گردوی کنک مغز
برآر کنک با اول مفتوح ثالث زده و کاف عجمی مال باشد و آن سر انگشتان بود تا کتف
و از جانوران پرنده جناح و از درختان شاخ شاع کنجه بیت ای خبیص از نبات حنیت
کنک کنجشکگی بکس مدهد بسحاق اطعمه یعنی شاخ نبات نظم نموده نظم از کنک نبات انگه
وزین سبحه کرده بست در نفس همه فرصیک که دهه بست و با اول مضموم و دو معنی دارد
اول مرد ستبر تنومند هیکل را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت همه کنک مردان چو
شیر یله ابا طوق زرین و مشکین کله دوم خوشه خرما را خوانند و با اول مکسور
بجیا و زبان اگر باشد حکیم سنائی راست بیت هر یکی با دو کنک سبز رنگ سر از ان
کوه و جار چون فرهنگ حکیم انوری منظوم ساخته بیت قاضی تو اگر بند برآید مذبری
کبری ز طلب کردن این کنک کنار کنکاج کنکاش با اول مکسور ثالث زده و کاف دوم
عجمی مشورت باشد و در صراح ترجمه شوری مرقوم ساخته حکیم نزاری نظم نموده بیت

درین مصالح

درین مصالح کنکاج رفت با اصحاب بجمع گفتند القصه سوی خانه گرانی همه را کوبید نظم
حشو و اطرفه قصه دارم که بسمع رضا کنی اصغا اگر چه رخصت نمیدهد علم هرچه بااو
همی کنم کنکاش لیک چون فکر میکنم درشتم بسته ام بحو طره حاجاتش کنکر با اول مفتوح ثانی زده
و کاف عجمی مفتوح رستنی باشد معروف و مشهور که در بهار بیاید و بیدکتا های آن
خارناک بود و آنرا پخته بشیر با ماست بخورند بسحاق اطعمه راست بیت کنکر چو بر آورد
سر از جیب زمین کف فرما نوان خورد و ازین خار کشتیم و با اول مضموم ثانی زده
و کاف عجمی مضموم پنج معنی دارد اول معنی از گدایان باشند که شاخ گوسفند بردو
و شانه گوسپند بردست دیگر بگیرند و بر در خانه و پیش دکان مردمان ایستاده آن
شاخ را بر شانه بعنوانی بمالند که آواز غژغژی از آن ظاهر گردد تا مردمان آن صدا شنوند
یا تنها چیزی بدهند و اگر احیانا در دادن واقع شود کاردی کشیده اعضای خود را مجروح
سازند و اکثر و اغلب آنست که کارد را بدست پسران لعزد خود بدهند که این کار کنند
تا صاحب خانه و خداوندگان ازین عمل شنیع وحشت و نفرت نموده با تنها چیزی بدهند
و این قوم که را شاخ شانه نیز گویند و اکنون اگر کسی حاجتی خواهد و آن میسر نگردد
گوید که چون حاجت من بر نمی آری من خود را خواهم کشت بطریق تمثیل گویند که
شاخ شانه میکشد خواجه حافظ شیرازی فرماید بیت کاش حافظ ببرادر کنگر بودی
تا زو نیاز بودی کیسه او پر بودی دوم نام جانوریست که نحوست و شامت اشتهار
دارد و آنرا کوف و بوم هم گویند این بمین نظم نموده نظم وسط کارها نکه میدار

نه ضعیفی و نه مغرور کین٭ نه چو طاوس مجلس آرا شو٭ نه بویرانه وطن چو کنگر کین٭ سیوم کنگره
باشد مولانا عبد الرحمن جامی گفته نظم ز کنگرهای کاخ شهریاری٭ چو حارث دیده شکل
کوکناری٭ نه بیداری نمانده دیگرش تاب٭ حواصل کوکنارش کرده در خواب٭ چهارم
بمعنی بیجا و شطاح آمده پنجم شاخ درخت نورسته بود و با اوّل مکسور ثانی زده و کاف
عجمی مکسور نام سازیست که اکثر و اغلب مردم هندوستان دارند و آنرا کنگره و کنگری
نیز خوانند شیخ روزبهان فرموده بیت رگ جانم چو کنگری نوازد٭ نه ظاهر بلکه در سری
نوازد کنگره با اوّل مکسور ثانی زده نام سازیست که اکثر و اغلب مردم هندوستان
نوازند و آنرا کنگر نیز گویند پور بهای جامی راست بیت چون چنگ زخم خورده هر لولیی٭
هر هندوی می‌زند اکنون چو کنگره کنو با اوّل مفتوح و ثانی مضموم کنب باشد
و آنرا بنگ نیز گویند و تخم آنرا کنودان و کنودانه خوانند کنور با اوّل مفتوح و ثانی
مضموم و واو معروف سه معنی دارد اوّل بمعنی کنبور است که مرقوم شد دوم بمعنی
کند آمده که سبق ذکر یافت استاد رودکی فرماید بیت از بود دارم هر چه در خانه خنور
وز بود دارم نیز گندم در کنور٭ سیوم رعد باشد و آنرا تندر و تندور و تنبور
نیز گویند حکیم علی فرقدی راست بیت بلرزید صحرا و کوه از کنور٭ تو گفتی که برق افعی
زد و بطور کنوزه پنبه نرم بود کنون با اوّل مفتوح و ثانی مضموم بمعنی کندوست که مرقوم
شد حکیم علی فرقدی گفته بیت نیست مارا مشت گندم در کنون٭ باز دنبالی یکسیه
اندرون٭ و با اوّل مضموم بمعنی اکنون آمده و آن معروفست کنیز با اوّل مفتوح و ثانی
مکسور

مکسور و یای معروف کاهل و بسیار خوار باشد کنیز با اوّل مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
دو معنی دارد اوّل معروفست دوم دختر بکر را گویند حکیم فردوسی راست نظم کشاورز
را دختر ماه روی٭ نباشد بدین روی و این رنگ و بوی٭ کنیزک بدو گفت کز راه داد
منم دختر مهرک نوشزاد فصل کاف عجمی کنبد و کنبده با اوّل مضموم ثانی زده و بای مفتوح
پنج معنی دارد اوّل نوعی از عمارت باشد و آن معروفست دوم غنچه را گویند حکیم خاقانی
این دو معنی را بترتیب نظم نموده بیت فریب گنبد نیلوفری مخور که کنون٭ اجل چو گنبد
گل ریزگانا فدت عمرا بهم آورد گوید بیت کنبد نیلوفری کنبد گل شود چیش٭ سنان کرز و بت
قصر ممالک متین٭ سیوم نوعی از آیین بندی باشد که بطریق گنبد بپا زنند و آنرا گوبله نیز
خوانند و تازی قبه گویند حکیم فردوسی گوید بیت همه راه ویی راه گنبد زده٭ جهان
شد چو دیبا ببر آزده٭ حکیم اسدی راست بیت سه منزل پذیره شده با سپاه٭
ز دیبا و گنبد براه٭ همه راه آیین و گنبد بهم٭ ز هر گنبدی درفشان و درم٭ چهارم
بمعنی جستن و خیز کردن آمده امیر خسرو گفته بیت ز سمت ساختم رخش فلک گام
بیک گنبد رسیدم بر بهم بام٭ امیر معزّی در صفت اسب منظوم ساخته بیت چو جولان
کند هست کوه روان٭ چو گنبد زند گنبد اخضر است٭ پنجم پاله را خوانند گنج و گنجا با اوّل
مضموم ثانی زده بمعنی گنجایش باشد حکیم انوری راست بیت زمان در امتثال امر
و نهی او چنان واله٭ که ممکن نیست در تعجیل او گنج شکیبائی٭ مولوی معنوی فرماید
بیت هشیار مباش زانکه هشیار٭ در مجلس عشق سخن رسواست٭ دلتنگ خوشم که در فراخی

هر صبح و راه است و گنجاست ایهام آنکه گوید بیت تا بآن حسن که بر هفت فلک گنجا نیست
چه که آهنگ دل خسته لاغر نکند گنجار و گنجاره و گنج و گنجره بالف اول مفتوح غالبا زده سرخی
باشد که زنان بجهت زیبای بر رخساره بمالند و آنرا غازه و غنجار و غنجاره و غنجر و
غنجره و غلغونه و غلگونه و گلغونه و گلگونه نیز خوانند گنج افراسیاب نام گنجیست که افراسیاب
نهاده بود و خسرو پرویز آنرا یافت و آن گنج چهارم است از جمله هفت گنج خسرو پرویز حکیم
فردوسی نظم نموده بیت دگر نامور گنج افراسیاب که کس را نبود آن بخشکی و آب گنج باد و
گنج بادآور و گنج بادآورد دو معنی دارد اول نام گنج دوم است از هفت گنج خسرو پرویز
وجه تسمیه آن اینست که قیصر روم از بیم خسرو پرویز خزاین آبا و اجداد و خود را بکشتیها
در آورده بجانب دریا گریزاند اتفاقا باد و طوفانی عظیم برخاست و آن کشتیها را بجای
که خسرو پرویز لشکرگاه ساخته بود رسانید و تمام آن خزاین بدست خسرو پرویز افتاد
و آنرا گنج باد و گنج بادآور نام نهاد حکیم فردوسی فرماید بیت دگر گنج بادآورش خواندند
شمارش بکردند و درماندند منوچهری گفته بیت نعمت فردوس یک لفظ تبتش با ثمر
گنج بادآور و یک بیت مدحش را ثمن دوم نام نوائیست از مصنفات باربد مطرب هم
منوچهری راست بیت وقت سحر که جا و حوش بزند در نکاو ساعتکی گنج گاو و ساعتکی گنج باد
امیر خسرو در صفت باربد مطرب گوید بیت نوا سازی که بودش باربد نام نوای
آنرا و انگبین و نام نهاد از زخمه چون برزند تمامش نوای گنج بادآورد نامش گنج وار
نام صوتی و نوا الحنیست از موسیقی منوچهری راست بیت دو گوشت همیشه سوی گنج وار

دو چشمت

دو چشمت همیشه سوی ابو ران گنج دیبه نام گنج سوم است از جمله هفت گنج خسرو پرویز گنج
دیوار یتیمان نام گنجیست که در زیر دیواری بود و آن دیوار نزدیک بافتادن شده
حضرت خضر علیه السلام آن دیوار را راست کرد گنج روان نام گنج قارون است سیف
اسفرنگی گفته بیت گر سیاهی کشد اقبال تو بی منت تیغ دشمن ملک دهد گنج روان نعل بها
گنج سوخته دو معنی دارد اول نام گنج پنجم است از جمله هفت گنج خسرو پرویز و معنی ترکیبی
آن گنج سنجیده بود چه سخته و سوخته بمعنی سنجیده آمده حکیم فردوسی فرماید نظم دگر گنج
کش خواندند سوخته از آن گنج کشور شد افروخته دوم نام لحنی است تصنیفا باربد
مطرب شیخ نظامی در صفت باربد گفته بیت ز گنج سوخته چون ساختی راه زگرمی سوخته
صد گنج را شاه گنج شایگان نام گنجیست و شرح آن در ذیل لغت شایگان مرقوم شد گنج
گاو و گنج گاوان و گنج گاومیش دو معنی دارد اول نام گنجیست از گنجهای جمشید که در زمان بهرام
گور ظاهر شد و شرح این اجمال آنکه دهقانی کشت زار را آب میداد و در آن سوراخی پیدا میشود
و آب رو بنشیب کرده آواز مهیبی بگوش دهقان میرسد آمده به بهرام میگوید بهرام با خلق
رفته میفرماید که آن زمین را بکنند عمارت عالی که ارتفاع آن شصت باز بوده پیدا میشود بهرام
بموبد میگوید که بدان خانه در آی چون در می آید مشاهده میکند که دو گاومیش زرین است
که چشمهای آنها از یاقوت قیمتی بوده و شکمها شان را پر از نار و سیب و بهی زرین کرده و
درون میوه ها را از در خوشاب ساخته اند و در پیش گاومیشها آخور زرین ترتیب داده زبرجد و
یاقوت و لعل و دیگر جواهر در آن ریخته اند و بر آن گاومیشها جمشید کنده اند و بر اطراف

کاومیشها از جانوران چرنده و پرنده مانند شیر و گور و تذرو و طاوس زرین که جبهها دبیه شان
از لعل و مروارید بوده ساخته اند بعد از آن بهرام حکم میکند که آنها را فروخته بمستحقان
قسمت کنند حکیم خاقانی فرماید بیت مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان و دل
مسلم فرزبان عید فرو گنج کاو فرمانش حکیم فردوسی راست بیت پدر وان جم چون
سخن راندند ورا گنج کاوان همی خواندند دوم لحنیست از مخترعات باربد مطرب خسرو
در صفت باربد گوید بیت چو گنج کاو را کردی نوا سنج برافشاندی زمین هم گاو هم گنج
گنجور و گنجور خزانه دار را گویند حکیم سنائی فرماید نظم ساکن و طلب واسن باش
که نادر ره دین زیرکان با بو تار زندند از علم نفس گر گران سنگی گنجور سپهر آمد کوه
در سبکساری بازیچه باد آمده حسن اثیر الدین اخسیکتی راست بیت اثیر رفت بحضرت کذا
گنج سخن خنک شهی که برین گنج باشد گنجوری گنجه با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام شهری
مشهور که میانه تبریز و شروان و گرجستان واقع است دوم خرقه بریده را گویند
وآنرا ناژی ایز خوانند شمس فخری فرماید بیت هر که مثل زند کسی از وی حسود را
نسبت کند یعنی کس هیچ کنجه را کند با اول مفتوح معروفست و با اول مضموم خصیه را
گویند کندا با اول مفتوح چیزی را گویند که از آن بوی ناخوش آید بوریهای جای
کفته بیت کندا و نیز همچو باید ورشش چو دوغ چون سر گرم و خشک دجو حجرات سر دو
کندز با اول مفتوح ثالث زده بمعنی کنک بهشت و کنک دژ است که بعد ازین مرقوم
خواهد شد انشاء الله تعالی کندش با اول مفتوح ثالث زده و دال مکسور کوکرد باشد

خاقانی

وانرا

وآنرا کندک نیز گویند کندکبا با اول مفتوح ثانی زده نام کباهیست که آنرا فرس کباه نیز
گویند و شرح آن در ذیل لغت فرس کباه مرقوم شد کنده با اول مضموم دو معنی دارد
اول معروفست دوم کوفته را گویند که مدور و بزرگ ساخته در میان آشها بندازند
ببحاق اطعمه راست بیت من نگویم صفت کنده پردار وی کرم تا نخواندم از مدعیان
کوفته خوار کنده پیر زنی را گویند که لخاب پیر و سالخورده باشد حکیم انوری فرماید بیت
کنده پیر جهان حسب نکند همتی را که در حجاب منست کنک با اول مفتوح هشت معنی
دارد اول بتکده از بتکدهای چین است حکیم ازرقی راست بیت زمین ز باد صبا
شد نگارخانه چین چمن ز صحن تمن شد بهارخانه کنگ نجیب الدین جربادقانی گفته
بیت ز بس که باد بگلزار میزند بر رنگ نگارخانه چین اختر نقش خانه کنک دوم رود
خانه ایست بس عظیم در ملک هند که منبع آن کوههای سوالک است و از ملک هندوستان
و بنگاله گذشته بعمان میریزد و هندوان بآن اعتقاد بسیار دارند و بآب آن غسل
کردن و مردهای خود را سوخته خاکستر و استخوان شان را در آن رود ریختن سبب
درجات و مندیل ثبات شمارند سیوم هر چیز خمیده و کوژ را گویند این دو معنی را مسعود
سعد سلمان بنظم آورده بیت لاف رادی گران بود چون کوه ورجه زنی روان بود چون
کنگ بار منت ببایست بر سر خود زین سبب گشت هر سه حرفش کنک خواجه عبید لویکی
راست بیت ای پهلوی که زیر طناب سرا و فقه گردون همی خمیده رود بر مثال کنگ
چهارم نام کوهی باشد حکیم فردوسی فرماید بیت یکی زنده پیل است بر کوه کنگ

ونقل است

اگر با سلاح اندر آید بجنگ ⁂ نجم نام بادیست که بسبب سودا در تن مردم پدید آید و بدان جهت تن
موی خار بدن گیرد و تا موی را بر نکنند قرار و آرام نباشد حکیم سوزنی منظوم ساخته بیت
تا بر کنند حسود تو سبلت بدست خویش ⁂ در سبلت حسود تو افتاده کنک ⁂ ختنم نام شهریست که در
سرحد خطای واقع است گویند که همیشه در آنجا شب و روز یکسان باشد و هوای آن در نهایت
اعتدال چنانکه مدام در آنجا بهار بود و آنرا کنک دژ نیز خوانند مختاری گوید نظم تا شهریست
زمین را بهار اندر باغ ⁂ تا بهاریست چمن را بجز آن اندر کنک ⁂ جان بشمشیر تو بدگوی ترا باد انقطع
سر ز فتراک تو بدخواه ترا باد آونگ ⁂ کنگم نیکو و زیبا را گویند از یوسف زلیخا حکیم فردوسی نقل
نموده شد نظم ز یعقوب و ز هر کس اندر نهفت ⁂ نشاط بلبا فرستاد و گفت ⁂ بهر گونه بوی و بهر گونه
رنگ ⁂ نکوتر بیارای آن شنک کنک ⁂ کنکم نام شهر تاشکنت است و آنرا چاچ نیز گویند تا از
تاریخ ظفر نامه نقل نموده شد و با اول مضموم و دوم معنی دارد اول سوراخ دوم لوله باشد
که بجهت رهگذر آب از سفال سازند کنگار با اول مضموم ثانی زده و کاف عجمی ماری را
گویند که پوست افکنده باشد شهاب الدین عبد الرحمن در هجو گفته بیت از کفش تنگ و از
تنگوی کنگست و برهنه همچو کنگار کنگ بهشت و کنگ دژ نام قلعه ایست که ضحاک در شهر بابل ساخته
بود گویند که شهر بابل را که از مداین سبعه عراق عرب است و بر کنار فرات بر جانب شرقی واقع
شده قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام بنا نموده و طهمورث دیوبند
جمشید اوی تجدید عمارتش کرد آن شهر بخت بزرگ شد آورده اند که نمرود و ضحاک علوانی آنرا
دار الملک خود ساختند و ضحاک در آنجا قلعه بنا کرده آنرا بهشت کنگ و دژ نام نهاد و آنجا جادوان

بسیار

بسیار بوده اند بعد از ضحاک ملوک کنعان آنرا دار الملک ساختند بعد از خرابی سکندر ذو القرنین
تجدید عمارتش نمود و اکنون باز خرابست و از آن قلعه جز تلی نمانده و از غرایب حالات و
بر سر آن تل چاهی است بس عمیق در عجایب المخلوقات گوید که هاروت و ماروت در آن چاه
محبوس اند و در رشیدی القلوب مسطور است که نام موضعیست در حدود مشرق که آنرا نیز
قبة الارض خوانند و آن آرامگاه پریانست و آنجا روز و شب همیشه یکسان باشد و آنرا
بهشت کنگ نیز خوانند شیخ نظامی علیه الرحمة و الغفران در سکندرنامه بحری آورده که کنگ
بهشت نام شهریست در حدود مشرق و در آن شهر معبدیست موسوم بقندهار چنانچه ازمغنی
از ابیاتی که شیخ نظامی در رفتن سکندر بجانب مشرق از حدود هندوستان نظم نموده
مستفاد میگردد نظم دگر باره بر مرز هندوستان ⁂ گذر کرد چون باد بر بوستان ⁂ از آنجا
بمشرق علم بر فراخت ⁂ یکی ماه بر دشت و بر کوه تاخت ⁂ از آن راه چون دوزخ تافته
کز و پشت ماهی تپش یافته ⁂ دگر با آن شهر مینو سرشت ⁂ که رزگانش خوانند کنگ بهشت ⁂ بهلو
نی در رود دید چون نوبهار ⁂ پرستشگهی نام آن قندهار کنگ دژ بخت و کنگ دژ هوخت کنگ دژ
برج با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی و دال مکسور بزای عجمی زده و های مضموم نام بیت
المقدس بود و بزبان سریانی ایلیا نامند حکیم فردوسی فرماید نظم بخشکی رسیده سر
جنگجوی ⁂ به بیت المقدس نهادند روی ⁂ که بر تازی زبان خانه پاک را ⁂ برآورده ایوان ضحاک را
چو بر پهلوانی زبان راندند ⁂ همی کنگ دژ هوخت خوانند کنگل با اول مفتوح ثانی
زده و کاف عجمی مفتوح بخرد و هزل و ظرافت باشد مولوی معنوی گفته بیت منظرش باش چو مر نور کر

سرکه کن این کنگل و لمخاره را حکیم نزاری راست نظم باده با دوان شب که در بیت الحرم خلوتی کردیم با
یاران بهم باده میخوردیم و کنگل میزدیم ز اول شب که در بیت الحرم خلوتی کردیم با یاران بهم تا بوقت صبحدم
کنگلاج با اول مضموم ثانی زده و کاف عجمی مفتوح کسی را گویند که در زبانش گرفتگی باشد و آنرا
تازی الکن خوانند فصل لام لنبان با اول مفتوح ثانی زده زنگی را نامند که از فاحشگی
و شاده خواری گذشته بعبادت مشغول باشد حکیم نزاری نظم نموده نظم ملامتشان مرا
کنی چو مهمانی به نگاه غریبان بجو دکفم عجب بود که نظرشان کنند از صحبت لنبان لنبان و با اول مضموم
نام دهیست از دهای اسپاهان کمال اسمعیل در هجو رئیس لنبان گفته بیت تا نه بانم بکام
جنبانیست در ثنای رئیس لنبان است لنبر با اول مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی فربه آمده
دوم سرین را گویند لنبک با اول مکسور ثانی زده و بای مضموم نام سقایست کریم
که در زمان بهرام گور بوده و مهمانی بهرام کرده حکیم فردوسی قصه او و براهام جهود
را در شاهنامه مشروحا بنظم آورده خاقانی فرماید بیت بهرام نکرد براهام چون نظر
بر خان و خوان لنبک سقا بر افکند و با اول مضموم بمعنی لخت لنبر است که مرقوم شد
لنبه با اول مفتوح ثانی زده و بای مفتوح بمعنی گرد و مدور باشد و با اول مضموم فربه
را گویند عماره راست بیت چرا که خواجه بجبل و زنش چو اعمر اوست زنی چگونه زنی
سیم ساعد و لنبه شاعر گفته بیت ابو اسحق سلطانی که کنستع ز خوانش آز لاغر گشت و لنبه
لنبه سر نام کوهیست از ولایت مازندران که نزدیک بکرد کوه واقع است پور بهای
جامی گفته بیت ای ملحدی که بر سر چون کرد کوه تو دستار شوخگین تو شد شکل لنبه سر

لنج

لنج و لنجه با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول رفتاری از روی ناز و تبختر باشد و آنرا خرام
نیز گویند شیخ عطار نظم نموده بیت چسان آسمان سوی رومت برم باز که چون کبک دری میلنجی
از ناز حکیم خاقانی فرموده بیت سیمرغ بد سیچه نکند رنجه او کبک که لنجه من باز که جولان
حکیم نزاری راست بیت بخندد و کفش شیر پس و بدید بلنجد رفتن رعنایش ببیند لنجیدن
مصدر آنست چنانکه شیخ عطار منظوم ساخته نظم بصد لنجیدن از کوه کمردار روان گشته بصد نوبت
دشت ثمردار بیالا همچو سرو جویباری بلنجیدن چون کبک کوهساری دوم بیرون
کشیدن و بیرون بردن چیزی را گویند از جائی بجائی و در بعضی از فرهنگها با اول مکسور
مرقومست طیان مرغزی گفته بیت کسی کو را بگیرد درد قولنج تو بتکافتش شکم سرگین
برون لنج شمس فخری بعقید نظم نموده بیت چو رایش بود بعد از ین گو دگر فلک مهر و مه را از
گردون ملنج و با اول مضموم سه معنی دارد اول لب را نامند مولوی معنوی فرماید بیت چشم
در روان نشسته او یکنج زو برش کرده فرو افکنده لنج هم او گوید بیت آن لب که بود لنج چیزی
بوسه که او کی با بدان لب شکربوس مسیحا دوم اندرون رخساره بود و آنرا آگب و کبه و
بج و لوچ نیز خوانند و مردم خراسان لنبوس و در هند گالا گویند استاد راست بیت
نه هم کار تو دانی نه هم زور ترا است لنج پر باد مکن پیش کف برمغز سوم کسی را خوانند
که ثقل باشد لند با اول مفتوح پسر باشد بزبان هندی ابر را گویند چنانچه ازین بیت حکیم
سوزنی مستفاد میگردد بیت توی که لندی و یکی هندوی و بزرگه توی که کبری انبری
بهار سی و نازی و با اول مضموم دو معنی دارد اول لاف و گزاف باشد مولوی معنوی

فرماید نظم گرچه هر هرس درختان میکند برگیاه سبز احسان میکند بر ضعیفی کیاه آن باد تند رحم کرد ای
دل بقوت هوت ملند دوم سخنه کردن بود در زیر لب از غایت خشم و غضب وآنرا دندیدن و ژکیدن
نیز گویند همام گوید نظم رفت خضر و گفت ای موسی بجاه آب و خاک وآن بی انفطار نامن این دیار
کج سازد او رهم باصلاح اوش بازآورم بر و فرمانش ولی فزود کاین که ماکردیم کاری هر بود
لندهور نام پادشاهی بوده و شوکت از پادشاهان هند که او را بهندی زبان راجه کرن میگفتند و عقیده
بر همان آنست که نیر اعظم بوالده اش که کنتی نام داشت نظر عنایت نمود و او حامله شد لهذا
عمان او را لندهور نام کردند و معنی این اسم پسر آفتاب بود چه لند پسر را گویند و هور اسم نیر اعظم است
والعلم عند الله تعالی لنک با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروفست دوم الت مردی باشد حکیم سوزنی
گفته بیت ربابش در برش چون کشتی نوح بر ویش درکشیده خام جنگی بر پشمها برده چونکه رکمان
بر پشتش زنخه مانند لنکی هم او گوید بیت لنک اندر افکنم بر رکون شاهوان تا موبهای کون
بکنند از مهیب لنک و با اول مضموم فوطه باشد و با اول مکسور از بیخ ران بود تا سر انگشتان حکیم
فردوسی فرماید بیت یکی مادیان تیز بگذشت خنک برش چون بر شیر و کوتاه لنک لنکاک با اول
مفتوح سخن زشت و ناخوش بود منوچهری گفته بیت سخن بالخصم سخن بلا برگویم از چه دهیم جواب لنکاک لنگر با
اول مفتوح ثالث زده و کاف عجمی مفتوح برازده چهار معنی دارد اول آهنی باشد بس وزین
که کشتی را از رفتن بدان نگاه دارند حکیم انوری فرماید بیت آسمان در کشتی عمر کند دایم و کار
گاه شادی بادبانی گاه انده لنگری دوم جایی را گویند که در آنجا همه روزه طعام بمردم دهند
امیر خسرو راست بیت کار بیداران نباشد خواب کاه آراستن بستر درویش خواب آلوده جای لنگر است

سیوم

سیوم کنایه از تمکین و وقار بود چهارم شخصی را خوانند که در مکر و حیله و غیره کم بهره اعلی باشد و آنرا
کربز نیز نامند لنکوته با اول مضموم ثالث زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول و تای فوقانی
مفتوح و های مختفی لنگی باشد کوچک که درویشان و فقرا و مردم بی سر و پا بندند و مردم
هندوستان نیز آنرا بهمین نام خوانند شاه داعی شیرازی نظم نموده بیت دل الفراغت
ده دلنکوته بند از جبه زربجان بود نه بند فصل میم من با اول مفتوح دو معنی دارد اول
دل را گویند قدمع الله هر راست بیت یار بجون سوح حوا نه و مثل مرد مکی که میان من در
کاه اندر چشم مرد دوم سوراخی را خوانند که شاهین ترازو در آن بگذرانند شیخ نظامی نظم
آورده بیت چه این مایه هیچ در خواست نیست که در یک ترازو دو من راست نیست
مناور با اول مفتوح نام شهریست مرتبط بشهر ختن شمس فخری نظم نموده بیت تو آن نامداری
که بگرفت صیتت همه روم و هند و خطا و مناور منبل با اول مفتوح ثالث زده و بای مفتوح
دو معنی دارد اول کاهل و تنبل را گویند مولوی معنوی راست بیت خدا با دوست منبل
خود بگیر ارنی در بن مقصد نیست آن کند با خود که درستی کند منبل دوم منکر و از راه
درویش دور را نامند حکیم سنایی فرماید بیت شرع در زی نابداری منبل حق گذاری
نابداران کاهل مولوی معنوی گفته بیت ساخی خود را جنید و بایزید روکه فنا هم بتر از
کلید هر یکی و منبلی و حرص و آز چون کنی پنهان بشیدای مکرناز منبل دارو با اول مفتوح
ثالث زده نام نباتیست که بجهت بنگ شکستن جراحتها و زخمهای تازه استعمال کنند و آنرا
بتازی نیز نامند منتو با اول مفتوح ثالث زده و تای فوقانی مضموم و واو معروف نوعی از

لنکاک

معوب

کبابی کو جکت لبحاق الطمه راست بیت قبه از بوی بخور شیشه سرخ بیار تا عود سوز مجمر منور مکند
منج با اوّل مفتوح ثانی زده نام دارویست کاآنرا ریوند نامند و با اوّل مضموم معنی
دارد اوّل هر زنبور را گویند عموماً سرف شهزده نظم نموده بیت هر نا اندر دوده غوغا
همچنان دو دو بیت در منج اشیان و زنبور عسل را خوانند خصوصاً ابن یمین گفته بیت
تا کینه بند میمون جناب تو کز کاینات حضرت عالیت را گزید سیر بن نکرده از عسل سور نکار
کام تا کی زمانه منج صفت خواهدش گزید کمال اسمعیل راست بیت میان بسته کلک تو بر دو پی
کاغذ شود همچو منج عسل بر شکوفه دوم لاشه خربزه را نامند حکیم سوزنی راست نظم ای تو
بینی مشک و حسود تا زنخ بابو تو رخش بود بستان خرمنج باد این حاسدت ز نخند
زنو سر در طبق نهاده بینت چو ترنج سوم نام درختیست از نباتات و بزبان هندی کنا
کاآن ریسمان تابند منجک با اوّل مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح دو معنی دارد اوّل ببعنی
باشد دوم گهواره را گویند منجلاب با اوّل مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح کوی را گویند که در
پس حمامها و مطبخها و امثال آن بکنند تا آبهای چرکن مستعمل در آنجا جمع شود و آنرا پارگین نیز
نامند شیخ سعدی فرماید بیت اگر بریکد ببرکنی از گلاب چو سگ در وی افتد شود منجلاب منجنیک
با اوّل مفتوح ثانی زده و جیم مفتوح نون مکسور یای معروف فلاخن بزرگ باشد و
آنرا بر سر چوب بلندی تعبیه نمایند و از بیرون دیوار قلعه سنگها بر آن سازند و اندازند
قلعه خصم را از آمدن به پیش قلعه منع کنند و معرب آن منجنیق است مند با اوّل مفتوح
دو معنی دارد اوّل خداوند است و اکثر در آخر کلمات ترکیب کنند تا معنی بحصول آید چون

دولت

دولت مند و ارجمند حکیم خاقانی فرماید بیت گر چه هنر آموزند اهل هنری از مندان منوّر
اسرار جانداری استاد رودکی گفته بیت نزاید او خدا این جهان و نیکو داد بزرگ کرد ترا
تا انکه هست روزی مند دوم نام نوعی از عنبر بود که سیاه و گران باشد مندور با اوّل
مفتوح ثانی زده مطلوک و بی دولت و سیاه بخت بود مندک با اوّل مفتوح کسادی و ناروایی
متاع و کالا باشد مولوی معنوی گفته بیت رستم و حمزه محنث یک بدی علم و حکمت باطل
و مندک بدی منل و منله با اوّل مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اوّل دایره را گویند
که غزلخوانان بر گرد خود بکشند و در میان آن نشسته غزل و ادعیه خوانند شاه طاهر خوندی
فرموده بیت بلبل نغمه سرا چو غزلخوان شد گل پری دایره صحن گلستان مندل بیخ
احدی گفته بیت سر بر خط من بینی دیوان تو ای دل را گر دو خط این افسون بر مندل اندازم
دوم عود خام بود و در تاریخ وصّاف در وصف ولایت هندوستان این عبارت مرقوم
است که اوراق و غصون اشجار و خاک و گیاه و حطب آن قرنفل و سنبل و عود و صندل و کافور
و مندل است ابن یمین نظم نموده بیت از برای قوت دل گر بخوری باید سنبل و مندل
نایم عنبر چوب ارس و تاغ و در عجایب البلدان خود ذکریای محمد بن محمود قزوینی آورده
که مندل شهریست در زمین هند که عود در آنجا بسیار است و آنرا عود مندلی گویند و آن عود
در زمین مندل میروید بلکه منابت آن در جزیره ایست و رای خط استوا و آب آنرا مندلی آورد
و اگر تر قلع کرده باشند آنرا قامرونی خوانند و اگر خشک قلع کرده باشند آنرا مندلی نامند
و آن ثقیل و مصمت بود و سیر از آن نباشد و بزبان هندی نوعی از دهل باشد که آنرا

بکاویج نیز گویند و منده با دال مکسور نوعی از قماش بود مندور با اول مفتوح ثانی زده و دال
مضموم و واو معروف بمعنی مندبور است که مرقوم شد منوچهری راست بیت خداوند نکال
عالمین کرد سیاه و سرنگون کرد و مندور منده با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل بمعنی مندک
است که مرقوم شد دوم سبو و کوزه را گویند که دسته و گردن آن شکسته باشد فرالاوی
گفته بیت ای شاه چه بود این که ترا پیش آمد دشمنت همی ز بهر من خویش آمد از محنتها
محنت تو بیش آمد از ملک پدر بهر تو منده پیش آمد منش و منش با اوّل مفتوح و ثانی
مکسور بشین منقوطه زده دو معنی دارد اوّل خوی و طبیعت باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
تا تو بمنش مرا بخواهی مندیش که منت خواه پستانم شیخ نظامی نظم نموده بیت منش چون هم
گشت آمیخته از آنجا شد این صورت انگیخته دوم همت و کرم نیز آمده استاد ابو شکور راست بیت
منش بایدان مرد چون سرور است اگر برز و بالا ندارد رواست حکیم فردوسی نظم آورده
بیت بزرگی که بیچاره و سرزنش کرا و بیش دارد ز کردار منش منغ و منغوک با اوّل
مفتوح ثانی زده و غین مضموم بر زده نوعی از پول ریزه بود و با اوّل مضموم ثانی زده
و غین مضموم قدحی باشد بزرگ که شراب خورند و آنرا ساتکین نیز خوانند امامی هروی
راست نظم ای برده نسیم لطفت از روی گل آب وی در چمن از شرم رخت کشته گلاب
منغ که بد و مست شدندی همه گرد دی ساغر مستی تو اش خانه خراب خواجه عمید لویکی نظم
نموده نظم ای خداوندی که از لطف تو دریا پر شود در صدف هر قطره آبی ز نیسان در
شود با بنم شوق تو چو در دل گسترد فرش نشاط بی غم من هم ساقی خوناب غم منغ شود

منگ
بااوّل مفتوح

با اوّل مفتوح هفت معنی دارد اوّل طرز و روش بود و بندار رازی گفته بیت [illegible]
و منگ آسا کله کیلی و گردن دیلم آسا دوم قمار باشد و منگیا کر قمارباز را خوانند حکیم
سوزنی فرماید بیت دنیا قمارخانه و بیوست و اندرو مانگیا گران و اجل نقش بین
هم او گوید بیت آن حز نعا که از شره منگیا گری یک رانده مجاهزه کردی گروه بمنگ
سوم درخت بنج را نامند و بزر البنج را تخم منگ گویند غضایری رازی راست بیت
جز چیز کند چو جنبد همه روز تا بشب مانند تخم منگ بود مایه رضاع حکیم سوزنی گفته
بیت و منگ خورد گویی دیوانه شد بشو هر زهره خورده بودی بار بجای منگ
چهارم گیاه را خوانند حکیم خاقانی در صفت الوان نعمت گو بهار نظم نموده بیت منگش
بحلیم کیمیا بخش خاکش بمسیح توتیا بخش پنجم دهان دره باشد و آن گشوده شدن دهان است
بسبب خواب و خمار و کاهلی و آنرا فاژه و فاژه نیز گویند ششم دزد و راه زن بود
هفتم انگبیل و دوغارا نامند و با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل نام غله ایست حکیم ناصر
خسرو فرماید بیت بجوشد در آن مهر بیرون شدن چنان جمله شد ماش و منگ و نخود
دوم مگس عسل را نامند و آنرا منج نیز خوانند منصور شیرازی منظوم ساخته بیت
زاده از من فضیلت و دانش چون شکر از نی و عسل از منگ و با اوّل مکسور مراب
باشد که گونه گران از گل سازند و آنرا بر سر هم آهنگ نصب کنند تا آب از
میانش بگذرد و آنرا کنگ نیز خوانند منگل با اوّل مفتوح ثانی زده و کاف عجمی
مضموم دزد و راهزن باشد و آنرا شنگل نیز خوانند و بزبان هندی خوشی و طرب را

گویند منگلوس و منگله با اول مفتوح و ثانی زده و کاف عجمی مفتوح نام شهریست که در آنجا فیل
بغایت عظیم جثه و جنگی و دلاور شود و گویند که فیل سفید نیز در آنجا بهم رسد شاعر گفته
بیت محمود کو که او ره هندوستان گرفت · در پای پیل کوفت همه منگلوس را · مولانا
هاتفی راست بیت فیلان سفید منگلوسی · خم گشته ز بار آن عروسی · مسعود سعد سلمان
نظم نموده نظم سنبهاشان بر دریده مغز پاشان کوفته · چنگ شیر شرزه و خرطوم پیل
منگله · و منگله با کاف عجمی مضموم نیز آمده باشد صحرای منکیدن با اول مفتوح ثانی زده آهسته
سخن کردن بود در زیر زبان و لب مولوی معنوی فرماید نظم این منکید در زیر زبان
آن اسیران با هم اندر بحث آن · تا موکل نشنود بر ما جهد · خود سخن در گوش آن سلطان برد
هم او گوید بیت هیچ پنهان می نشد از وی ضمیر · بود در گوشش دم ما او امیر · پس همی منکید با خود
زیر لب · در جواب فکرتم آن بو العجب منک با اول و ثانی مفتوح گیاهیست که از آن جاروب
سازند و آنرا منبک نیز خوانند منوچهر با اول مفتوح و ثانی مضموم گروهی از مورخان آورده
اند که چون تور و سلم از کشتن ایرج فراغت یافتند تیغ ستم ز بارث و دودمان او
نهاده اکثر مخدرات ایرج را هلاک ساختند یکی از مستوران حرم ایرج که بمنوچهر حامله
بود از وهم گریخته پناه بکوهی برد که آنرا مانوش و مانوشان میگفتند چون خلف صدق
ایرج در آن کوه متولد شد او را بمانوچهر موسوم گردانیدند و فرقه گفته اند که او در جبل ما
نوشان چون چهر بهم نمود او را مانوشان چهر خواندند و بعضی مرقوم ساخته اند که چون
او بغایت وجیه بوده او را منوچهر نامیدند و بمرور ایام و بغرا الله منوچهر گفتند منوشان

نام

نام حاکم پارس است که معاصر لشکر کیخسرو بوده منژه با اول و ثانی مفتوح فلک را گویند و آنرا
جاله نیز نامند منیژه با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و زای عجمی مفتوح و های
مختفی نام دختر افراسیاب که بیژن بن گیو بر او عاشق بوده لامعی جرجانی گفته بیت خروش
رعد پس از نور برق پنداری · همی ز عشق منیژه فغان کند بیژن · و در اکثر فرهنگها
که در هندوستان تالیف کرده اند مبیژه بیای موحده آورده اند و حال آنکه این غلط
است فصل نون با نون نگین با مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مکسور بمعنی محبوب و زشت آمده
حکیم سنائی فرماید بیت هست پاک و حلال و نگین وی · نه حرام و پلید و رنگین روی · مولوی
معنوی نظم نموده نظم هیچ مرده نیست بر حسرت ز مرگ · حسرتش زان است کش کم بود برگ ·
ورنه از چاهی بصحرا اوفتاده · در میان دولت و عیش و گشاد · زین مقام ماتم ننگین
مناخ نقل افتاده بصحرای فراخ فصل واو و نون با اول مفتوح دو معنی دارد اول شبه
و مانند را خوانند منوچهری در صفت گفته نظم بور حبت رنگ فعل کرک بوی عزم نک ·
ببر جه آهو دو روباه حیله گور دن · بر فراز اختران پویه کند چون عنکبوت · بر بدیهی جای
بر جولان کند چون بابزن · دوم بمعنی بن است که مرقوم شد و با ثانی مشدد در عربی
سه معنی دارد اول ضعیف در امور خوانند دوم بجنی را گویند که بانگشتان نوازند سوم
شهری را نامند که حسین غزنوی منسوب باکابت و ثانیه مخفف حکمای خطا و هزار
سال را گویند و بزبان هندی جنگل پر درختان باشد ونج با اول و ثانی مفتوح زشت
و مبرم و ناخوش را گویند حکیم سنائی نظم نموده بیت سوی خانه دوست نایند چون مور

باشد محب؛ وز خانه در بجنبد چون مرغ باشد گدای ونجنک با اول مفتوح ثانی زده و نون
مفتوح سکان باشد و آنرا شاهسپرغم نیز خوانند و بتازی عنبران نامند ونده با اول مفتوح
ثانی زده بزه نیزک باشد و آنرا بتازی کویند ونک با اول و ثانی مفتوح نوعی از کرم کیوج
باشد که دم ندارد و آنرا بتازی دریا مند و با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی دو معنی دارد
اول درویش و مفلس بود حکیم سوزنی نظم نموده بیت زین شو شاعرا کرد و یقین که هم
از هزل و جد بود انگریم از نسو سیم ونگ؛ هم او گوید بیت منت پذیر باشی منت منند بی
کنز تو غنی شوند بهروزی هزار ونگ؛ دوم رکیک و کریه را گویند ونک با اول و ثانی مفتوح
ریسمانی را گویند که سر او را بر دو جانب ببندند و خوشهای انگور را با و بزند و آنرا
آونک نیز خوانند حکیم سوزنی فرماید بیت صان نوبیان ونک سبلی است؛ در خوشا
خوشه انگور بر ونک؛ هم او گوید بیت خود عجب نبود ار شام ار نام او؛ کرد در حق
مختوم انگور بر ونک؛ فصل ها بهن با اول مفتوح منت بود استاد رودکی فرماید بیت
کر هر نعمت یک روز بما بخشند؛ ننهد منت بر ما و نپذیرد بهن؛ و با اول مکسور بمعنی بهت آمده
و با اول مفتوح و تشدید ثانی در عربی دو معنی دارد اول بانگ کردن شتر ماده بود دوم
گریستن آدمی را گویند هباز با اول مفتوح ثانی زده بمعنی شریک باشد و آنرا اباز نیز گویند
حکیم قطران فرماید بیت نشد پیوسته کس با وی که هباز ش؛ نشد ظفر نکس اندر وی
نشد حامی که نامد پیش خذلانش؛ ابن یمین نظم نموده بیت بهر جا ای نور وی آورد رضا
بد به بدین قدر که قضا باشدش در آن هنباز؛ بنج با اول مفتوح دو معنی دارد اول

بهز

آبیج است که مرموزم شد و دوم عذر بود بجسب کیفیت و آنرا هنگ نیز گویند هنجار با اول
مفتوح دو معنی دارد اول راه و روش بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت مبین رست آواز
چنگال دنیا؛ بتقدیر خدای فرو خار کراز و ننابه کجی راه ماگیر؛ کزین بهتر ندیهست و نه هنجار؛
دوم رنگ و لون باشد فخری گرگانی راست بیت چو این نامه بخوانی هیچ مپدار؛ که بشنیدم بگون
داو است هنجار هنجام کاهل را گویند و آنرا اژکهن نیز خوانند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
در دنیا سخت نحیف و دوسه بن جبس ست و مانه کار و هنجامی هند با اول مفتوح دو معنی دارد
اول جمعی هستند باشد حکیم ناصر خسرو راست نظم در کار چو گشت با تو مشکل؛ عاجز مشو و
مباش غمگین؛ از مرد هنری از آباید؛ چون تو بجهان خود ورسان هند؛ منوچهری گفته بیت
هر جه هند این ملکان بنده و مولای و بند؛ هیچ مولا بین خود سوی مولا نشود؛ دوم راه و رو
و هنجار بود حکیم فردوسی نظم نموده بیت کشاده بر ایشان و بر کار هند؛ بهر رنگ و بد هند و هنجار
هندسان مخفف هندوستان است اعا و فرخی فرماید نظم کر زجود تو ببینی بکذر ورز یکبار
ور ز خشم تو سمومی بروز و بر هندسان؛ هند و آنرا آتش سوزنده رو بدشاخ رمح؛ زنکبار را
شوشه زرین برآید خیزران هندوان نام علم بلخ است هنک با اول مفتوح هفت معنی دارد
اول سکینی و وقار باشد اثیرالدین اخسیکتی فرماید بیت سکبسار ندچرخ و انجم
از عجز هم زمان سبر شن؛ گرانبار ندکاو و ماهی از حلم زمین هنگش؛ دوم بمعنی آهنگ و قصد
آمده مختاری گفته بیت و بنانی را لفظ تو بهی سازد و ساز؛ جان ربایی را تیغ تو بهی دارد
سوم غار بود حکیم فردوسی نظم نموده بیت همی بود چندی بهنگ اندرون؛ ز کرده پشیمان ج

دل پر ز خون ز بهنگ اندر و خفته اگن شور رکجب زهی زار بگریست بر تاج و تخت چهارم مقدار
را گویند پنجم زیرکی و هشیاری ششم پایه قوم باشد هفتم ضرب و صدمه را خوانند و آنرا
اسب نیز گویند و با اول مکسور بهش شکم باشد و آنرا بتازی زجر خوانند در زبان هندی
صمغ درخت اشترغاز را گویند و بتازی حلتیت نامند بگار با اول مفتوح و کاف عجمی
بمعنی تندی و تیزی بود بگاره با اول ثانی زده جمع و مجمع مردم را گویند شیخ آذری
نظم نموده نظم پاک اند ز شهرهای جهان الحق شهری مدینه باشد اگن خلق آنجا شوند
بگاره باز گویند از ان شهنامه بنکفت با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مضموم
نفاز ده بمعنی سبز و کنده بود حکیم سنائی فرماید بیت بهترین جامه بود بنکفت مر را
استاد چون بین گفت ابن یمین راست بیت کریم الدین تو آن پهلو نژادی که گردان
را تو باشد افتخاری فرستادم دی [illegible] بدست پهلوی بنکفت [illegible] فصل بای تختانی
بنک با اول مفتوح ثانی زده رسم و آیین و روش بود ملک الشعرا حکیم علی فرقدی نظم نموده
بیت حق حلیم است که در طرز طرازش معنی نظر از بد کس و کس نظر از زین بنک حکیم سوزنی گفته
بیت آیین اگست احسان بنک تو مکرمت سنجود ز آل میران آیین جز این و بنک باب الواو
فصل الف اوا با اول مفتوح بمعنی آوا باشد یعنی آواز مولوی معنوی نظم نموده بیت
ای شمس تبریزی بگو سر نهان شاه خود کو رنگ و بوی و گفت و گو از شمس بشنو این اوا
اوا داواره با اول مفتوح سه معنی دارد اول دفتر حساب را گویند حکیم فردوسی فرماید
بیت دو صد درج پر طوق و یاره بهم که دیوانشان در اواره بهم دوم دیوانخانه بود سوم

چنین م

ریزه آهن باشد که در هنگام سوراخ کردن نعل بیفتد و در بعضی از فرهنگها ریزه آهنی را
که مذکور شد آواره با الف ممدود و بیج کرده اند و با اول مضموم کرما باشد اوارین
با اول مفتوح و رای مکسور و یای معروف به وزن ثت باشد چنانکه پارین خوب و نیکو
بود اوام با اول مفتوح دو معنی دارد اول قرض باشد و آنرا فام و وام نیز گویند کمال
اسمعیل راست بیت گردان همت دوام [illegible] از آن کن زانکه در شرط کرمان هست بذیرنده
اوام هم او گوید بیت نادر بن شهر امدم از بس اوام من رهی بفروختم کاشانه دوم
معنی رنگست و آنرا فام و وام نیز خوانند اوباریدن با اول مفتوح ثانی زده ناجاویده
فرو بردن بود چیزی را و آنرا بتازی بلع خوانند حکیم سنائی فرماید بیت خیث اندر
نگار خانه کن صورت و نقش مومن و کفار زانکه در شطرنج لا اله الا الله لا نیکست کفر
و دین اوبار خواجوی کرمانی نظم نموده نظم غوطه خور در محیط استغفار خیمه زن در جهان
استغفار تا نهنگی شوی محیط آشام تا پلنگی شوی جهان اوبار اوباشتن با اول مفتوح
دو معنی دارد اول بمعنی افکندن بود دوم بمعنی آگندن آمده یعنی پر کردن این دو معنی
را صاحب فرهنگ منظومه منظم آورده است بیت هست اوباشتن چه افکندن معنی دیگر این
چه آگندن اوبه نام قریه ایست از قرای هرات اودر با اول مفتوح ثانی زده و دال
مفتوح برادر پدر را باشد و آنرا بتازی عم گویند اودس و اودست با اول مفتوح ثانی
زده و دال مفتوح بدست را گویند و آنرا وجب نیز خوانند و بتازی شبر نامند اوذر بوزن
شور دو معنی دارد اول منت را گویند عموما و مشتی را که بر دهن و دندان کسی بزنند

خوانند خصوصاً دوم گردکان و بادام و جوز هندی و پسته و آن بود که مغز آن ضایع و تبه
شده و آنرا پوچ نیز خوانند **اورا** با اول مفتوح ثانی زده حصار را گویند ابن یمین نظم نموده
بیت ز عهد و در خود بود در حصن همت اورای چرخ آن کشد که ز دست حیدر مالک خیبر کشید
اورامن و اورامه با اول مضموم و میم مفتوح از گویند که بود که خاصه پارسیان و شعر آن
به زبان پهلوی بود گویند که ده‌ایست از مضافات و توابع کوشکان که اورامن نام دارد و
اورامه مشهور است چون این قسم گویند کی اول تغنی از خنیاگران آن ده و منبع نموده
به اورامن و اورامه اشتهار یافته بندار رازی راست **بیت** لحن اورامن و بیت پهلوی
زخمه رود و سماع خسروی و جمع آن اورامنان باشد **اورتیدن** با اول و ثانی مفتوح برازنده
سرو کوهی را گویند که آنرا بتازی ابهل خوانند **اورک** با اول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح
ریسمانی باشد که اطفال در هوا آویزند و در آن نشینند و آنرا بازرنیخ و کاز و کازه و هلو و هلوچین
نیز خوانند شمالی و هیستانی گفته **بیت** هر کرا عقل باشد و فرهنگ نرود او رکت بر اورنگ
اورمزد و اورمزد با اول مضموم و واو مجهول و میم مضموم بزای منقوطه زده و احیانا با اول
و ثانی مفتوح نیز آمده چهار معنی دارد اول نام فرشته‌ایست و تدبیر امور مصالح که در روز اورمزد
واقع شود بوی متعلق است دوم روز اول است از هر ماه شمسی گویند نیکست درین روز سفر
کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و مهر بکاغذ نهادن و دوام یکبینی شاید داد حکیم
حکیم فردوسی فرماید **بیت** شب اورمزد آمد و ماه دی ز گفتن بیاسای و بردار می مختاری گفته
بیت دو چاچند چاکر ابوی صدر جهان از اورمزد دی دو مه رمضان سوم ستاره

برجیس

برجیس باشد و آنرا بتازی مشتری خوانند چهارم منیه اسفندیار است حکیم فردوسی این دو معنی را
نظم نموده **بیت** سر و گاه بهمن شاه اورمزد که رخشان بدی چون بماه اورمزد **اوریج** با اول
مفتوح ثانی زده و رای مفتوح سنگ انگور را گویند و آنرا اوریج نیز خوانند و با اول مضموم
و واو مجهول چوب خوشه انگور بود که انگور از آن چیده باشند **اوریج و اورنجن** میلی باشد
که از طلا و نقره و دیگر فلزات بسازند که آنرا در دست کنند دستاورنجن و دستاورنجن خوانند
اورند با اول مفتوح پنج معنی دارد اول فر و شکوه و زیبائی باشد و آنرا فرند نیز گویند
حکیم اسدی راست **بیت** جهان خرم از فر اورند او همه زیبر محمود و فرزند او دوم بمعنی تخت
آمده و آنرا اورنگ نیز گویند فوشنگ خطیب گفته **بیت** شاه چو فرزند تو میر بلند اورند تو
سد سکندر بود تو خضر بخت بود سوم نام پسر کی نشین است که پدر لهراسب بود حکیم
فردوسی فرماید **نظم** که لهراسب بد پور اورند شاه که اورا بدی آن زمان تاج و گاه اورند
او که هر کی نشین که کردی پدر بر نشین آفرین چهارم فریب و دغا بود و اورندیدن
مصدر آنست پنجم بمعنی رنگ آمده و آنرا اورنگ و رنگ نیز نامند **اورنگ** با اول مفتوح
هشت معنی دارد اول تخت پادشاهان باشد نجیب الدین جرباذقانی گفته **بیت** زهی بمهر تو سر گشته
در جهان افراختی ز مهر تو پابسته در زمین اورنگ دوم عقل و دانش بود حکیم سنائی راست
بیت ای گرفته دو عالم اندر عقل بکمال صفات اورنگ سوم فر و زیبائی را خوانند حکیم
اسدی راست **بیت** زاورنگ جمشید و آن فر مهر فرو ماند بد وحش جو بد مهره کمال اسمعیل
فرماید **بیت** زهی ز فر تو سر سبز چرخ مینارنگ ز مقدم تو سپاهان گرفته صد اورنگ

نگین

چهارم مکر و حیله را گویند شیخ نظامی نظم نموده بیت چو نو شاه دانست اورنگ شاه بفال همایون برآمد بر او
پنجم بمعنی شاد و شادی و خوشحال و خوشحالی آمده زراتشت بهرام گفته بیت جهان آباد گشت و
شاد اورنگ زداد و دین وار خوبی هوشنگ ششم نام عاشق گلچهر بوده هفتم زندگانی
را خوانند و آنرا رنگ و اورند نیز نامند هشتم اسم جانوریست که آنرا دیوک و دیوچه نیز گویند و
تازی ارضه نامند اورنگی بااول نام پرده ایست از موسیقی مخترع باربد مطرب شیخ نظامی
در صفت باربد گوید بیت چو اورنگی و ناقوسی نو ساز شدی اورنگ چون ناقوس راز
اورنه بااول مفتوح و اظهار ها رهگذرها باشد و آنرا اوره نیز خوانند و باخفای ها بسوی
جامه را گویند و آنرا ابره نیز خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت حال مغلوب شد که برتن دهر
اوره کرباس و دیبا آستر است نهم گوید بیت اوره مار زخام و خامان راجز نتیجه اند
واخته اند اوریو بااول مضموم بمعنی ربا است و آنرا اوریب نیز گویند و بتازی منحرف خوانند
پوربهای جامی گفته بیت بریدن میانت پاره نکوست زدن کردن تو به اوریبه اوزار
چار معنی دارد اول بادبان کشتی بود دوم دست افزار جنس و رارا گویند و آنرا افزار
نیز خوانند سیوم کفش بود و آنرا افزار و پافزار و پاافزار نیز نامند چهارم ادویه
حاره را گویند مانند قرنفل و دارچینی که در دیگ بیدار نهند اوزایش بمعنی افزایش
باشد یعنی زیاده شدن اوژن دو معنی دارد اول بمعنی انداختن و افکندن است منوچهری
گفته نظم رسیدم من بدرگاهی که دولت از و خیزد چو رمانی ز معدن بدرگاه سپه سالار
مشرق شهسوار نیزه باز خنجر اوژن دوم کشتن و قتل باشد و اوژندن مصدر آنست

اوزدل

اوزدل بااول مضموم و واو معروف و زای عجمی مضموم و واو مجهول بمعنی شتاب و تعجیل آمده
اوزناخ دلیر شدن و دلیری کردن باشد و آنرا گستاخ نیز خوانند و بتازی جسارت گویند
مولوی معنوی راست بیت روی صحراهست هموار و فراخ هر قدم دامیست کم ران اوزناخ
اسنام بااول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول ساختن زین باشد و آنرا اپسنام نیز
گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت چون براهی زنی شرم ای پسر بافتی دینار و اسپ و
اسنام دوم اسنانه در بود و هم او گوید بیت اندر جهان تهی نزد آن جنت خانه که زوام
کرده در در و فرش اسنام سوم بمعنی محمد الله شمس فخری راست بیت هر کجا بود دزد و راه زن
از نهیب وی او اسنام شده اوسواد بااول مفتوح و سین مضموم ربودن و ربایش بود
اوسون بااول مفتوح افسون باشد اوش بااول مفتوح ثانی زده و شین منقوط مفتوح پنجم
بود و آنرا افشه نیز گویند و بااول مضموم نام گیاهیست دوای اوشهنگ بااول مضموم و واو
مجهول و شین منقوط موقوف و های مفتوح بنون زده و کاف عجمی نام هوشنگ است اوغا
بااول مفتوح بادرا گویند اوغر بااول مفتوح ثانی زده و غین مفتوح دو معنی دارد اول مجمع سلاطین
و حکام و اکابر و اشراف را گویند دوم جایی باشد که باد بسیار بوزد اوفسانه بااول مضموم و واو
مجهول افسانه بود پوربهای جامی گفته بیت صیدرشی گفت من ندارم زر او فسانه مخوان دریغ بر
اوک بااول مضموم و واو مجهول نام قلعه ایست از مضافات فره که در میان فره و سیستان
واقعست و بااول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی طرف بالا و بلندی هوا را گویند و موج آن
اوج باشد اوکنج بااول مفتوح و کاف عجمی مفتوح پشماله باشد اوکندن بااول مفتوح ثانی

زده و کاف عجمی مفتوح بنون زده و دال مفتوح بمعنی افکندن باشد اولاد با اول مضموم
نام یکی از دیوان مازندرانست حکیم فردوسی فرماید بیت گرفت او کمربند دیو سپید . چو ارژنگی
و غندی و اولاد و بید اولنج با اول مفتوح شش معنی دارد و بیخ معنی بالا و رنگ و در رنگ عجمی
بالا و بیخ مترادفست و با اول مضموم چوب خوشه انگور را گویند که انگور از آن چیده باشند و آنرا
بتازی عروس خوانند اوج با اول مضموم و ثانی زده مفتوح بنون زده بمعنی الف و موالنست باشم
اوند ظرف و انا را گویند و آنرا آوند بالف ممدوده نیز خوانند خواجه عمید لویکی راست بیت
بر چنبر سپهر منازل چو چرخ آب . بر جست و هشت حکمت او بست چون اوند اوبژه با اول
مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی خاص و خاص آمده و آنرا ویژه نیز گویند دوم شراب انگوری
باشد فصل با بو با اول مفتوح و واو مجهول دو معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی بود و باشد
آمده حکیم خاقانی راست بیت پای بنهم در عدم بو که بدست آورم . هم نفسی تا کند درد دلم
راد وا . بوم بمعنی باشم بود شیخ ابو سعید ابوالخیر فرماید نظم گر مرده بوم زعشق تو سالی بیت
تا ظن نبری که خاکم از مهر تهی است . چون دست بخاک من بهی گوی کیست . آواز دهم که بنده ام
فرمان چیست بوب فرش و بساط باشد و آنرا ابوب نیز خوانند استاد رودکی فرماید بیت
شاه دیگر روز بزم آراست خوب . تختها بنهاد و برگسترد بوب بوبرد و بوبردک با ضم دو بای
مضموم بلبل باشد مولوی معنوی گفته بیت میندا ای که بیمرغم که گرد قاف میگردم . نمیدانی
که بوبردم که در گلزار میگردم بوبک با اول مضموم و واو مجهول و فتح با کبر را گویند و آنرا ادو شو
نیز خوانند و بزبان هندی احمق و نادان را نامند بونه با اول مضموم و واو مجهول چهار معنی

دارد

دارد اول درختی باشد که بسیار بلند نشود و بزمین نزدیک باشد دوم بچه آدمی و سایر حیوانات
را گویند عموماً و بچه شتر را نامند خصوصاً سوم نشانه تیر را خوانند چهارم ظرفی باشد که
از گل حکمت سازند و زر و سیم و امثال آنرا در میان آن نهاده بگدازند و معرب آن بوته است
شاعر گفته نظم شد و غنچه کامل شود پیکر گل . شود بوته ظاهر شود صفوت زر . ز احداث چرخست تهذیب مردم
جوان زخم خایسک تیزی خنجر بوتیمار با اول مضموم بواو معروف نام مرغیست که آنرا غمخورک نیز خوانند
گویند که بر لب آبها نشیند و از غم آنکه مبادا آب کم پذیرد با وجود نهایت تشنگی آب نخورد و آنرا
بتازی یمام و بیونانی شقنین نامند گویند که خوردن گوشتش بیخوابی آورد و مقوی قوت حافظه
باشد و ذهن را تیز کند حکیم سنائی فرماید بیت در هوای صفا چو بوتیمار . در دو دست از بیم کو منیر مباش
بوج با اول مفتوح ثانی زده و جیم عجمی بمعنی کر و فر و خود نمایی آمده و آنرا بوش نیز خوانند پیر هری
خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمة در طبقات خود آورده که جنید متمکن بوده او را بوج و بوش
نبوده بوخت با اول مضموم و واو مجهول پسر را گویند بور با اول مضموم اسب سرخ را گویند
بورک با اول مضموم و واو مجهول و رای مفتوح دو معنی دارد اول حصه باشد از زر بعیار برده
که به حاضران دهند و آنرا شش نیز خوانند اثیرالدین اخسیکتی فرماید نظم مرا گر دایه بخاموشیها تو
کف دست بر زند که بسم الله اینک . ندانم تو از وی چه بردی ولیکن . کنار جهان پیکر شد ز بورکی
استاد عمعق بخاری گفته بیت ندانم چه بردی بدین بازی نرد . که بر دست راهرو گیتیت بورک
دوم نوعی از طعام باشد بسحاق اطعمه راست بیت صبحگاهی که بود از شب ستیم خمار . پیش ما چرخ
قدح بورک پر سیر سیار بوز با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول سبزی بود که بواسطه رطوبت

وتخم بر جامه وگلیم و بر روی نان و جز آن بر بندد و آنرا بوزک نیز خوانند دوم زنبوریرا
باشد که بر گلها نشیند و آنرا بهندی بهنوره نامند و با اول مضموم و واو مجهول اسب غلیم
را گویند که رنگش بسفیدی گراید و اسپ تند و تیز را نیز بور نامند و مردم فهیم را
بواسطه تیزی فهم و تندی ادراک بطریق استعاره بوز خوانند چنانچه مردم بی ادراک را بلید
کند فهم گودن که عبارت از اسب بادنی باشد گویند مولوی معنوی فرماید بیت شاگرد تو
من با غم گر گودن اگر بوزم ناز ان لب خندانت بگخنده باموزم **بوزار** با اول مضموم
و واو مجهول ادویه حاره را گویند که در طعامها بریزند مثل دارچینی و قرنفل و بل و
زیره و فلفل و امثال آن **بوزکند** با اول مضموم ایوان باشد **بوزنه** و **بوزینه** و **بوزنیه**
با اول مضموم میمون را گویند حکیم خاقانی در قصیده گفته بیت بر بیش نفس ده بینی بیل و عنکب
کاو بجز من رقص کن و بوزینه لعاب مولوی معنوی فرماید بیت بر خوان شیران
بکشتی بوزنیه همراه شد استیزه رو که نیست آوازکی شیر از کجا **بوزه** با اول مضموم دو
معنی دارد اول معروف است دوم غنچه درخت باشد و آنرا ازد نیز گویند **بوژ** با اول
مفتوح گرداب باشد **بوستان افروز** نام گلیست سرخ رنگ که بتاج خروس
اشتهار دارد و آنرا بستان افروز نیز خوانند حکیم خاقانی راست بیت می چون
بوستان افروز و زانکه بسفال دل چو ریحان تازه گردان **بوش** با اول مفتوح و ثانی
مکسور بمعنی تفدیر باشد حکیم فردوسی فرماید بیت هر آنچه کو ساخت اندر بوش برافت چرخ
روانرا روش هم او گوید بیت بوشته چنین بود مان از بوش همه بهم بوش اندرآمد روش

وبا اول

و با اول مفتوح شاباش زده کر و فر و خودنمایی بود مولوی معنوی گفته بیت چه جای مال وجه تام
نکو چه حرمت بوش چه خان و مان سلامت چه اهل وچه فرزند هم او گوید بیت خطبه شاهان
بگردد و آن کیا جز کیا و خطبهای انبیا زانکه بوش پادشاهان از هواست بازنامه انبیا
از کبریاست **بوشاد** با اول مضموم و واو مجهول شلغم باشد **بوشاسب** و **بوشاسم** با اول مضموم
و واو مجهول خواب دیدن باشد و آنرا بتازی رویا خوانند زراتشت بهرام گفته بیت
نه در بیداری گفتم نه بوشاسب نگویم جز به پیش تخت گشتاسب هم او گوید بیت شدم در زمان
تار جواب گوی فرو ماند همسایه نیک خوی جهاندیده بد پیر اختر شناس بدو باز گفتم من
این بوشاسم **بوغنج** با اول مضموم نونیز باشد **بوف** با اول مضموم و واو معروف جانوری
باشد که بنحوست اشتهار دارد و آنرا کوف و بوم نیز گویند ابن یمین راست بیت نوباز
سدره نشینی فلک نشیمن تست چرا چو بوف کنی آشیان بویرانه **بوزدنگ** عطار را گویند
بوک و **بوکه** با اول مضموم و واو معروف بمعنی بود که باشد که آمده ابن یمین گفته بیت
بو هم ابن یمین بر بن می باش مگذران عمر خود ببوک و مگر حکیم انوری فرماید بیت
بر بوک و مگر عمر گرامی مگذار خود محنت ما جمله ز بوک و مگر آمد **بوکلک** بن کوهی را گویند و آنرا
خنجک نیز خوانند و بترکی چتلاغوج نامند و لذت موش شبیه الطعم مغز بسته بود بسیاق
الطعم راست بیت نخوری بوکلک و انجلک بی حاصل تا رسش خود و یاران نکنی
بسیار **بوم** با اول مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول زمین را گویند دوم نام
جانوریست که بنحوست و شامت اشتهار دارد امیر خسرو فرماید بیت بوم شد آباد و عرب ناجم

غاصبی بوم مبدل گشت هم هما ؛ گوید زان شب فرخنده که میمون شده ؛ بوم چو طاوس عالی لون
شد ؛ بوم بمعنی سرشت و طینت آمده شیخ سعدی فرماید بیت شنیدم که مردیست پاکیزه بوم
شناسا و ره رو در اقصای روم ؛ بوباردان و بوماران بمعنی برگاسپ است که مرقوم
شده بوماره با اول مضموم و واو معروف نام جانوریست پرنده بومهن با اول مضموم
واو معروف و میم تا نام موقوف و های مفتوح زلزله را گویند حکیم اسدی گفته بیت
بر آمد یکی بومهن نیم شب ؛ تو گفتی زمین دارد از لرزه تب ؛ بون با اول مفتوح حصه و بهره باشد
و با اول مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول آسمان را گویند مولوی معنوی فرماید
بیت چه خواهی ذوق این آب سیه را ؛ چه جویی سبزه این بام بون را ؛ دوم بمعنی بن
و پایان است دقیقی گفته بیت موج کریمی بر آمد از لب دریا ؛ ریگ همه لاله گشت از بر
تا بون ؛ سوم رود گوسفند و گاو و امثال آن باشد که سرگین آن پاک ساخته باشند
بوند با اول و ثانی مضموم آهستگی باشد و بونده مرد آهسته را گویند بویا با اول مضموم
و واو مجهول چیزی را گویند که بوی خوش دهد بوی افزار با اول مضموم بمعنی بوزار که
مرقوم شده شیخ نظامی فرماید بیت کتابه زو بوی افزار خشک ؛ ابابهای پرورده با بوی مشک
بوی برت با اول مضموم سگی را گویند که بوی کرده جانور را یابد و آنرا یوزه نیز خوانند
بوی کلاک بمعنی بوکلک است که مرقوم گشت فصل بای عجمی پو رفتار متوسط باشد و آنرا تو
نیز گویند شیخ نظامی بیت بتر سگی داشت که چون پو گرفت ؛ سایه و خورشید بر آهو گرفت پوپ
با اول مضموم و واو مجهول کاکل مرغان را گویند و آن همی جیداست که بر سر مرغان از پرهای

موی بلند

سری بلند تر و بیشتر باشد خواجه عبید پوپکی راست بیت آن ماده زاغ بجان درسوک پوپو
از سر کنان ؛ طاق فلک بدهد نشان جفتی موافق مثل این پوپش و پوپک و پوپو و پوپ
با اول مضموم و واو معروف و بای عجمی مفتوح بشین منقوط زده در لغت اول و بای
عجمی مفتوح بکاف تازی و های مختفی در لغت چهارم هدهد باشد شمس فخری راست نظم شاهنشه
بخت شهی تاج فخر بیارک ز فر مقدم این زبده نجوم فلک ؛ جناه ملک سلیمان که چون
سلیمانش ؛ بود بد ملک سبا و سیدم هدهد پوپک ؛ اثیر الدین اخسیکتی گفته نظم بیت توی که حاکم
مطلق ترا شناخت خرد ؛ اگرچه دست دگر کس عمل بهنر و کرد ؛ بد آرائی کو از انعام عامش
خلاف نیست که شاه پرندگان باز است ؛ اگرچه تاج و لحن با چکاو پوپو کرد ؛ هم شمس فخری
گوید بیت پوپو طوق حمام و تاج پوپه ؛ و پوپو آواز هدهد را نیز گویند چنانچه آواز
فاخته را کوکو خوانند حکیم نزاری فرماید بیت وصال بلبل با گل هنوز نابوده ؛ بگیر شور
برآورده شانه سر پوپو ؛ پوپل با اول مضموم و واو مجهول و بای عجمی مفتوح بدرختیست
که مقدار جوز بویا باشد و از ان بزرگتر نیز شود و آنرا در هندوستان با تنبول
بخورند و بغیر از هندوستان در ملک دیگر درخت آن پیدا نشود و در هند آنرا سپاری
گویند و معرب آن فوفل است استاد فرخی فرماید بیت و رود درختان چون گوز هندی
و پوپل که هر درخت ببالی دهد مکرر ؛ پوت با اول مضموم و واو معروف جگر را گویند و
لهذا قلیه را که از جگر سازند قلیه پوتی خوانند لیکن در اکثر اشعار پوت مرادف
لوت که بمعنی لوت که معنی آن اقسام خوردنیها و انواع طعامها و مشروبات بوده باشد نظم

خوا

نموده اند چنانچه از ابیات مستفاد میگردد مولوی معنوی فرماید نظم شیر فواکی شناسید
ذوق لوت و مر پری را بوی باشد لوت و پوت ✱ عشق باشد لوت و پوت جانها
جوع ازین رو بست قوت جانها ✱ پوته با اول مضموم و واو مجهول خزانه را گویند شاه
داعی شیرازی راست بیت دل بفراغت ده و لنگوته بند ✱ از جهت زر بجان پوته بند
پوخت بمعنی بخت آمده امیر خسرو گفته بیت همه کس بهر عادت حیله ی پوخت ✱ شه غازی
ت و بتخانه مسوخت پود و پوده با اول مضموم واو معروف سه معنی دارد اول ریسمانی
باشد که در عرض کار بافند حکیم فردوسی راست بیت ز پرندان و از مادیان کس درود
که تا ریش جز و باشد و واد پود ✱ دوم بمعنی کهنه آمده هم او گفته بیت تهی گوشر سد زر
درویش پود ✱ لبشه نامه او را نماید سوم ✱ حکیم سنائی نظم نموده بیت نظم گوهر بار زن
افزای عقل فروز بود ✱ کرد شعر شاعران پوده را یکسر هبا ✱ سوم رکوی سوخته و چوب
پوسیده باشد که بر زبر سنگ چخماخ نهند و چخماخ را بران بزنند تا آتش در گیرد و آنرا
خفا و پید نیز گویند پور با اول مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول پسر را گویند حکیم
خاقانی راست بیت دل در سخن محمدی بند ✱ ای پور علی ز بو علی چند ✱ تم آ و گویند بیت
عدل عمم ماند ز پور رضا و گفتا ✱ کز تیغ فتح زای تو به مادری بذارم ✱ دوم نام رای
شهر کنوج بوده و او را پور هم گویند پوران نام شهر کنوج بود و آنرا فوسان نیز گویند
پوردکان و پوردیان با اول مضموم و واو مجهول جشن پنجه دزدیده را به پنج روز
افزایان ماه بفزایند که مجموع ده روز شود آنرا پوردکان و پوردیان گویند و درین

روز

پنجم

روز پارسیان جشن نمایند و شادی کنند و آنرا جشن پوردیکان خوانند و پوردگان
نیز نامند و سبب آن فوروجانست پورشب نام پدر زرادشت بوده و او پسر سپیتمان
است زرادشت بهرام گفته بیت بگفتش همه راز با پورشب ✱ همان مژده بردند زی
پسر سپ پورک با رای مفتوح نام دختر پور رای کنوج است که در حباله بهرام بود و او را
فورک نیز گویند پورمند با اول مضموم و واو معروف و رای موقوف و میم مفتوح
کسی را گویند که فرزند داشته باشد و با واو مجهول نام گیاهیست خوشبوی پوره
با اول مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول بمعنی نخستین پور است که مرقوم شده مولوی
معنوی فرماید بیت جزو پوره او هم چه خبر دارد ازین ✱ دوم کرمیست از جمله عالم بد و صد پرده
نهانم ✱ دوم تخمه درخت را گویند و بزبان هندی بمعنی تمام آمده پوریان متوطنان
شهر کنوج را گویند پوزه با اول مضموم و واو مجهول پیرامون دهن بود مولوی معنوی نظم
نموده بیت ردی نهان میکند از فیان بروز ✱ تا سوی باغش بکشاید پوز ✱ شیخ
سعدی فرماید نظم میرفت و هزار دیده با اوی ✱ همچون شکرش لبی و پوزی ✱ باز آمد
و عارضش دمیده ✱ مانند شبی بروی روزی پوزش با اول مضموم و واو مجهول
و زای منقوطه مکسور عذر باشد حکیم خاقانی نظم نموده بیت دست بر کن زلف تا بی
روبان بکیفر پوزش خجلت زنان و اینجا بخواه ✱ حکیم اسدی گفته بیت منه در که خشم او پیش بای
چو خشم از تو آرد تو پوزش نمای پوسکال و پوسکاله با کاف عجمی پوست بی موی را
گویند که در زیر دنبه باشد و آنرا از دنبه جدا کرده در سر آبها بپزند حکیم سنائی فرماید

فور

لبی

بیت از غلام انکه زی عیال آمدی او زو نبه بوسکال آمدی هم او کوید بیت دو کیتی
کز پی پیاله بود بیل بوست پوشکاله بود پوشش با اول مضموم و واو مجهول دو معنی
دارد اول زره را کویند مولانا شهاب راست بیت چو ماهی شیم انکه بد پوشش دار
چو غوک اندران آب شد غوطه خوار دوم معجر از راه و در سواعده و آنرا بر دو برا
بر و نیز کویند پوشنک با اول مضموم و واو مجهول و شین منقوط مفتوح کرته
باشد ابوالحسن شهید کفته بیت چند بردار آن هر بوه خوش نشود باده بر سر وش
پوشش ترا است کویی که در کلوش کیت پوشنکی راهی عمالد کوش پوشنکان با اول مضموم
و واو مجهول و شین منقوط مفتوح نام نوایی است از موسیقی پوشنک با اول
مضموم و واو مجهول و شین منقوط مفتوح و نون زده و کاف عجمی نام قریه ایست از
قرای نواحی هری و معرب آن فوشنج است و بغریب اشتهار دارد پوشنه
سرپوش باشد پول با اول مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول معروف دوم
پل را کویند و آن طاقها باشد که در عرض رودخانها به بندند تا مردم و حیوانات
بر زبر آن آمد و شد نمایند و کاه باشد که تنها را تخته پوش کنند و در پهلوی هم
بزنجیرها و قلابها بر بندند تا مردم و حیوانات آمد و رفت کنند و آنرا تازی جسر خوانند
حکیم فردوسی نظم نموده بیت یکی پول و یکر بباید زدن سندن را یکی راه و باز آمدن
پولاد سه معنی دارد اول معروفست دوم نام یکی از پهلوانان ایرانست سیوم نام
دیو لیست از دیوان مازندران پولانه با اول مضموم و واو مجهول نام نوعی از آتش زنه است

بوله

بوله با اول مضموم و واو مجهول و لام مفتوح و هاء مختفی خربزه و هندوانه و دیکر میوه‌ها را
کویند که اندرون آن مضمحل و پوسیده باشد پویه با اول مضموم و واو مجهول
رفتار متوسط را کویند حکیم سنایی فرماید بیت کفر و دین هر دو در رهت پویان
وحده لا شریک له کویان فصل تای فوقانی تو با اول مفتوح تاب بود که از تافتن
مشتق است حکیم سوزنی کفته بیت منکر مشو توانی تا زیر را اثنا اندرو بخشش بسوزی و بر تو
با اول مضموم پرده باشد و آنرا تاه و توه نیز کویند مولوی معنوی فرماید بیت رحمت صد تو
بر آن بلقیس باد که خدایش عقل صد مرده بداد توامی بمعنی ضایع و خراب و تلف باشد
مولانا مطهر کرسی فرماید بیت زر بر زر بکرد بهر خان و مان شان توامی اسباب و ملک
جمله تلف و توا نواره با اول مفتوح خانه و دیواری را کویند که از کاه و علف و نی سازند
حکیم ناصر خسرو نظم نموده بیت بباید رفت آخر چند باشی تو متواری درین خانه نواره
توامی با اول مکسور کلیم و فروش منقش باشد عبدالقادر نایی کفته بیت فکنده است
فراش باد بهاری توامی الوان بر کوه و کمر توان با اول مضموم دو معنی دارد اول قدرت
باشد حکیم ازرقی در خطاب با باد کفته بیت نماز و از روی من بدست بوس سر لقا
میان قدر که بود قدرت و توان برسان دوم ابر را کویند امیر خسرو فرماید بیت ز سیلی
که بر کمر ریز و توان شود بر سر کوه کشتی روان خواجه عمید لویکی نظم نموده بیت زرد
بحر معلق توان شده پیدا چو پشت ماهی سیم از میانه چون تواله تا لچه باشد توبرتو با اول
مضموم و واو مجهول بمعنی ته به ته و دو تا بل هم باشد یخنی راست بیت دل خود در ته چاه زنخ نشانم

بیدلان نو بیفتند اگر نو برنو **نوبه** با اول مضموم و واو مجهول و با دازی مفتوح پنج پاره

خربزه را گویند **نوبک** و واو معروف و بای مفتوح و کاف عجمی کبجیه را گویند و در

ادات الفضلا بجای بای تای فوقانیه و در شرفنامه بنون آورده **نوپال** با بای

عجمی ریزه زر و سیم و مس و امثال آن باشد و آنرا بتازی براده گویند **نوتک** با اول

مضموم و واو مجهول و تای فوقانیه مفتوح چهار معنی دارد اول جانوریست بحجم

کوکه آنرا بتازی طوطی و ببغا خوانند دوم صنمی از زر باشد و آنرا شبه هم گویند سوم

نوعی از نان بود که اکثر و اغلب در قزوین و مواضع اطراف علی الخصوص در را

مند پزند چهارم نام محلّه ایست از محلات شیراز **نوتنه** با اول مضموم و واو معروف

گوشت فزونیه را گویند که گاه در اندرون پلک و گاه بر بالای پلک بر آید و گاه سرخ

باشد و گاهی بسیاری کرانه و نرم بود و بر شکل توت انگچه باشد و گاه خون ازوی

روان شود و گاهی نشود و سبب آن خون سوخته فاسد است و با واو مجهول

طوطی را گویند **نوتی** با اول مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول بمعنی لخت

نو تنک است که مرقوم شد معرّب آن طوطی باشد دوم کشتی و جهاز را نامند **نوخ**

با اول مضموم و واو معروف بهی را گویند و آنرا به هم خوانند **نوخن** و **نوزیدن** با اول

مضموم ثمالجه زده و خاک موقوف این لغت از اضداد است و چار معنی دارد اول بمعنی خواهش

دوم بمعنی گزاردن آمده مثال معنی خواهش حکیم اسدی راست بیت بتیغ و سنان

هر کجا کینه نوخت *کهی دل دریده و گهی سینه دوخت* شیخ فخر الدین عراقی گفته بیت

زنهار

زنهار زان دو چشم مست **نوزیادزان** و زلف کین **نوزاد** مثال معنی گزاردن

رمنی الدین نیشابوری نظم نموده بیت ایا ستوده بزرگی که وام شکر ترا از زبان بنده

نو نوخن نمیدانند آورد چنانچه ابو رجا گفته بیت ایا ستوده بزرگی که وام شکر ترا چند بانبی نوز

و شب دل سوز و بد ساز ای پسر فام شادی نوز و اسپ بنجی نازای پسر حکیم سنایی

فرماید بیت یکزبان در گنج دانش وام ناداده نتوزد باجز و بکدم برابر هر کسبه همت

تاب سوم بمعنی فرو کردن چهارم بمعنی کشیدن آمده مثال معنی فرو کردن حکیم

سنایی منظوم ساخته بیت خلق اگر در تو نوخت تا که خار تو گل خویش اندر دریغ

مدار **نوژد** با اول مضموم و واو معروف توت باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت نعم

تفعل و قول زبان یک نهاد باش و مباش بدل خلاف زبان چون پیشه ز انده دو

مباش با وجه خویش و مکوی خبر صدرا که من ترنج لطیف خوشم تو بی مزه نوژ و ترنج

راست بیت کریمی که از نوژ دو هم به یک نوژد زحلوا و ابریشم آرد سود و با واو مجهول

بمعنی نوده آمده مولوی معنوی نظم نموده بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود و ورنه بس

عالیست پیش خاک نود **نوژده** با اول مضموم واو مجهول و دال مفتوح و را و الف های ها نام

جانوریست بزرگ حبشه که گوشت آن لذیذ باشد و آنرا چال نیز خوانند حکیم اسدی راست

بیت دمان یوز با نان بر آهو به کین ساخته چرخ بر نوژده **نوژده** با اول مضموم واو مجهول

واو ثانی معروف جفت باشد که در پهلو طاق است **نو** با اول مضموم و واو معروف شش

معنی دارد اول نام بزرگترین پسران فریدون است که ولایت توران بنام او منسوب گشته

دوم ولایت توران را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت ز شهری بداد اندر سنجه دور زاوران ازین بیج
وز الانوی تور شیخ سعدی گوید بیت بگفت خداوند ایران و تور که جز خشم بدار ابو روز
کار تو دور سیوم کرد و پهلوان و بهادر را نامند حکیم قطران گفته بیت بیچ توری
را نفرماید فلک بکار تو در نفرماید بچون اندر شود مستور نور چهارم نام گیاهیست
ترش مزه که آنرا ترشه نیز گویند و در اشتهاانگیز امیر خسرو نظم نموده بیت من باد
بیچ که نارفته از اقبال شاه نامده زیر قدم هر که گزد تور و کرم پنجم جستن و نقص نمودن
بود صاحب فرهنگ منظومه منظم آورده است بیت مرغ شد سبزه زار دو راز جوی
مهر شمس است چون متور جوی ششم بمعنی رم باشد و توریدن بمعنی رمیدن و بکسور رفتن
و دور شدن بود و آنرا تولیدن نیز گویند توران ولایت ماوراء النهر است چون آن
ملک را فریدون به پسر بزرگ خود داده بود بتوران موسوم گشت توران دخت
نام دختر خسرو پرویز است که پس از آزرمی دخت پادشاهی کرده و مدت سلطنتش یک
سال چهار ماه بوده توزیج بمعنی نخست توز است که مرقوم شد تورک با اول و ثانی مضموم دو معنی
دارد اول خرفه باشد استاد عسجدی فرماید نظم چو نا اهل را قدر گردد بلند نباشد
خوار آزاده هوشمند اگر چه چنار است بر کش بزرگ نباشد در و نفع برگ تورک دوم نام
یکی از پهلوانان توران بوده حکیم فردوسی نظم نموده بیت یکی پهلوان بود نامش تورک
دلیر و سرافراز و گرد و سترگ تورنک با اول مضموم و واو مجهول و رای مفتوح و نون زده
و کاف عجمی خروس صحرای را گویند منصور شیرازی راست بیت نبرد کبک بدور تو باز از شاهین

نکرد

نکرد باز زیاس تو ظلم بر تورنگ تورنجی ره با اول مضموم و واو مجهول و رای مفتوح شغال باشد حکیم
قطران گفته بیت تنها من و یک شهر پر از خصم و تو با من نه شیری و یکی دشت پر از روبه و تورنه
در نیکی روشن و قاعده را گویند توریدن با اول مضموم و واو مجهول بمعنی رمیدن و دور شدن
و بکسور رفتن باشد و آنرا تولیدن نیز گویند توز با اول مضموم و واو معروف دو معنی دارد
اول بمعنی تاخت و تاز آمده حکیم سوزنی گفته بیت بمرو شاهجهان بانی نوا نگاه که آنجا لشکر
رها کند توز دوم نام شهریست در حد پارس قریب باهواز و منسوب آن توزیست توزی
ابیات
با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول جامه باشد منسوب بشهر توز که مرقوم شد و از بن
حکیم ثنائی و مختاری چنان مستفاد میگردد که آنرا از کتان بافند حکیم سنائی فرماید بیت
تند نسیم چه بگشاد چو توزی از ماه تا تو بر تارک خورشید ببستی مختاری راست بیت
در آفتاب امن تو اکنون بکار زون توزی رفو کنند بتأثیر ماهتاب دوم کشتی بزرگ را نامند
خواجه عمید لوبکی نظم نموده بیت تا ابد نامید بربط بان را زین جند بیت در بن دندان
مذاق شکر خوزی نشست هر که بدرگاه او کرد النجا رست از محن ایمنست از موج دریا هر که
در توزی نشست توژ با اول مضموم و واو مجهول و زای عجمی پوست درختی که بر کمان
و بلوی نیز و جای زین و امثال آن بگسترند شیخ ابوسعید ابوالخیر نظم نموده بیت بیع
بی درکاه است و بید در کسار است ماهی سر بیشه با بار است تیر رکمر است و توز در
بلغار است زه کردن این کمان بسی دشوار است امیر خسرو فرماید بیت و ندیدی بسان پاره
توز کرده خود را ز مردمان ستور تیر بالا چون کمان شده کوژ بر کمان کمن بر آمده تو توسن

ش

با اوّل مفتوح ثانی زده و سین مفتوح اسپ سرکش را گویند **توش** با اوّل مضموم واو مجهول چهار معنی
دارد اوّل طاقت باشد حکیم فردوسی فرماید **نظم** بازید پای و به پیچید دست٭ همه بند زنجیر در هم شکست
چو بکسست زنجیر بی توش گشت٭ بیفتاد و زان درد بیهوش گشت٭ مختاری راست **نظم** ز ننگ
عشق بی تاب و توش گشته چو مور٭ ز ناتوانی بی دست و پای مانده چو مار٭ دوم بدن و تن
را گویند حکیم اسدی نظم نموده **نظم** بد و گفت ملاح مغزای کار٭ کز اینجا بود گر کندن بیشمار٭ بباید ای
کا دی پر از خشم و جوش٭ یکی جانور مر ز پیلان بتوش٭ سوم قوت بود حکیم انوری گفته **بیت**
خطی کشیده ام ار خط برین ورق نکشند٭ بجان تو که نکنم من کرنی تو تُم ٭ چهارم قوت را خوانند
و قوت خوراک بقدر حاجت باشد حکیم فردوسی فرموده **بیت** بهران می که خوردم تو بوی شی
گشت روان خردمند را توش گشت وازین بیت که طعامی را که مسافران بردارند توشه
نامد **توشک** با اوّل مضموم و واو معروف بزجوانه بود در بزبکه بهالی را گویند **توشکان**
آتشدان گرمابه باشد و آنرا اتون نیز گویند **توغ** با اوّل مضموم و واو معروف هیزمی است که
آتش آن دیر بماند و آنرا تاغ و تاخ نیز خوانند **توفیدن** با اوّل مضموم و واو معروف
دو معنی دارد اوّل صدا و ندا باشد حکیم فردوسی راست **بیت** بتوفند کوه و بلرزید
دشت٭ خروش سپاه از هوا بر گذشت٭ هم او گوید **بیت** خروشی برآمد ز اسفندیار
بتوفید از آواز او دشت و غار٭ دوم جنبش و رمیدن و نیکو بود و آنرا تازی هراهر خوانند
این نیز حکیم فردوسی منظوم اورده **نظم** بتوفید شهر و برآمد خروش٭ تو گفتی همی کر کند
مغز و گوش٭ حکیم اسدی گفته **بیت** فلاد بدر لشکر افتاده توف٭ ز کردیلان

رفته خور در کسوف٭ و در بعضی از فرهنگها نون بجای تای فوقانی مرقوم ست **نوک** با اوّل
مضموم چشم را گویند فرالادی راست **بیت** ز نوک مست تو عالم خرابست٭ بعقد زلف تو خلقی
گرفتار **تول** با اوّل مضموم و واو معروف جنگ و پرخاش باشد حکیم اذری فرماید **بیت**
سنان صاعقه بر زد سپر از دریچه شب٭ چو از درون سپهر در ز تو خجر تو٭ و با واو مجهول
بمعنی رم باشد و تولیدن بمعنی رمیدن امده و آنرا تورمیدن و ناتولیدن نیز گویند مولوی
معنوی در صفت کواکب و افلاک گفته **بیت** سخت می تولی ز تربیجان او٭ در ولال و کینه و آفات او
تون با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل نام شهریست از مضافات خراسان دوم آتشدان حمام
را گویند مولوی معنوی فرماید **نظم** شهوت دنیا مثال گلخن است٭ که ازان حمام تقوی روشن است
لیک قسم متقی زین تون صفت٭ انکه در گرمابه است و در نظافت٭ دوم تون هم دو معنی
دارد اوّل قرارگاه نطفه باشد دوم روده گوسپند را گویند **تونک** و **تونکه** با اوّل
مضموم و واو معروف گنجینه باشد و آنرا تونک نیز گویند **تونکو** با اوّل و ثالث مفتوح نون
زده و کاف عجمی مضموم جام بود و آنرا تانکو و گرا نیز خوانند **تونی** با اوّل مضموم واو
معروف دزد و عیار را گویند مولوی معنوی گوید **نظم** در جبال افتاد مرد از جلاد
خشمگین شد ره و بگردانید زد٭ کاین مگر قصد من آمد خونی است٭ با طمع دارد که او تونی است
توی با اوّل مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اوّل بمعنی اندرون باشد و توی دهن
و توی خانه بمعنی اندرون دهن و اندرون خانه است لبحاق اطعمه گفته **بیت**
در توی دهن که دار مزبست٭ دندان سکه زد بنام بغرا٭ فخر گرگانی راست **بیت**

بتی داریم پنهان موی باریکا جهان بر چشم من چون توی ناریک؛ دوم بمعنی تو و تاه
ولای باشد چنانچه دو توی و دو ولای و دو تای امیر خسرو راست بیت در فن کاهل معنی
سا بهش کند کله دوز توی کلاهش کند؛ سیف اسفرنگی نظم نموده بیت چه بیت آن نیز باکه جون
چو شن توی بر تو نماید و یکتاست؛ سوم جشن و بنر با دراخوانند توبچ با اول مضموم و واو
مجهول و بای تحتانیه مفتوح بجیم زده باره بود که بر بهر درخت که بیجد آنرا خشک کند و نیاز بش
عشقه خوانند توبیل با اول مضموم و بای معروف مثلا؛ و در بعضی از فرهنگها بمعنی کلاه
سرکه آنرا جکاد نیز گویند مرقوم است شمس فخری راست نظم کرگمند شهریار رخم شکار
سوی کردون نظر بخشم آغیل؛ اخزان بر زمین فکند زبیم؛ انبی بند که شاه توبیل فصل
جیم جوار جوازان با اول مضموم بر دو قسم است اول هاون جوبین باشد و آنرا
بشیرازی جوغن و بترکی دیبک و بهندی او کهلی نامند استاد فرخی گفته بیت ای بکوپال
گران کوفته بلا از پشت؛ چون کنجی که در کوفته باشد بجواز؛ دوم مهره بود که بدان
روغن از حبوبات روغن دار بگیرند و شیره از کنجد و انکور روا شال آن بکشند
و این قسم را از چوب و احیانا از سنگ نیز سازند حکیم سنائی نظم نموده بیت جیش بدل
و گوش و هوش بهر جواز لبت؛ نام شکر کرده ست کام و زبان ترا؛ دو رغ
با اول مفتوح بمعنی رولغ؛ و روای و روان شدن و آب دادن شور و کشت زار
و اجازت و حفظ راه راگویند جوباره نام محله ایست از محلات اصفهان جوبال با اول مضموم و واو
معروف جوال راگویند جوب با اول مضموم واو مجهول جابی و مقامی راگویند از هر شهر

که اسباب

که اسباب و امتعه و غله و غیره از اطراف و جوانب بواسطه فروختن بدانجا و مقام آورند و آنرا
ینیلو نیز خوانند جوجر با اول مضموم و واو مجهول و جیم مکسور براء زده درم راگویند و آنرا زرون
نیز خوانند جوجم با اول مضموم واو مجهول و جیم مفتوح شاخ اصل بود که گل و میوه بار آرد ابوالفرج رونی
راست بیت رست بهار از بهار عدلت؛ چون شاخ فرونی ز شاخ جوجم جوجو با هر دو جیم مفتوح
دو معنی دارد اول نام شهری باشد از ملک خطا که در آنجا جامهای ابریشمی و مشک و کافور بسیار
خوب شود این یمین فرماید بیت مژگان او ز جوشن الماس بگذرد؛ چون سوزن فسان زده
از لاد جوجوی؛ حکیم خاقانی راست بیت جوجو رازجهان بنمود مسیح؛ مشک جوجو در نهان بنمود
صبح؛ عمید لوبکی نظم نموده بیت در شمامه خود کافور جوجو یار شد؛ عنبر تر کاروان بر کاروان آمد پدید
دوم ریزه ریزه و پاره پاره بود و هم حکیم خاقانی گفته بیت خورشید رخشانت می زان زر
دو لرزانست ای؛ جوجو همه جانست می غلطش بگهر وار آمده؛ هم او گوید بیت جو بجو در دستان
بر کبر دل جوجو شده زجان بر کبر جوخ با اول مفتوح بمعنی کرو هارت و صوب آن جوق باشد
جودان و جودانه با اول مفتوح پنج معنی دارد اول نوعی از کافور باشد که بر خلاف
کافور ریت خوشبوی بود سیف اسفرنگی راست بیت سمند ترا باد در نوبهار از کافور جودان
ده خاک رند؛ رضی الدین نشابوری گفته بیت یقین بدانکه ز عشق فهم مرکب نیست
که در برابر جودانه میشود کافور؛ دوم چینه دان مرغان راگویند و آنرا ژاغر نیز گویند و آنرا
ونیز نامند امیر خسرو فرماید بیت بسا پوینده را کامد و داود؛ زخم تیر جودان که خیم
شرف شفروه نظم نموده بیت جرب و شرب و مملی کرده؛ از بوطاوس هدس جودانه

سیم نوعی از بیدار گویند جاسم سیاهی باشد شبیه بدانه جو که در میان دندان اسپان بود و آن علامت جوانی اسپانست و چون آن سیاهی برطرف شود حکم بر آن کنند که اسب چند ساله است شوان نمود پنجم جنسی از انار بود که دانه آن خشک و بی آب باشد **جودر** با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح بر زده دو معنی دارد اول کاورا گویند منوچهری راست **بیت** نه نافه خالد هم آهوی نه عنبر فشاند به جودری دوم گیاهیست که در کشت زار جو و گندم سبز شود و دانه ریزه بار آورد **جور** با اول مضموم و ثانی مفتوح بر زده بالا را گویند و آن هندیست است **جوراک و جوزیدن** با اول مفتوح ثلاث زده غصه خوردن و اندهگین شدن بود **جوزن** نوعی از ساحرانند که دانه جو و گندم و جواری را به عزائم بازند و به رنگین سیاه سازند و افسون خوانند بر آن بدمند و آن دانها را بر کسی که خواهند مسحور سازند بزنند تا مقصودی که دارند بحصول رسد و این قسم سحر بیشتر در ولایت هندوستان باشد شیخ نظامی فرماید **بیت** زهندوستان آمده جوزنی به هر جو که زد سوخته خرمنی هم او گوید **بیت** مکر نشنیدی جوزنی که داند دود هر کس راه جوزن **جوسک** با اول مفتوح ثانی زده و شین مفتوح کوبک گریبان را گویند **جوش** با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول معروف دوم حلقه را گویند مانند حلقه زره و جوشن و امثال آن حکیم ثنائی فرماید **بیت** ما به فهرست وغرناوک ولد ورا و دایه کوزست دو دو جوشن بر جوش او هم او گوید **بیت** کار ما کردست دره چون زره جوشن مشکین بر جوش شما **جوشبر و جوشبره** با اول مفتوح و شین منقوطه مکسور و بای حروف جولاهه بود و آنرا

از هندوی م

جنبر

جنبر و جنبره نیز خوانند و بتازی حایک گویند **جول** با اول مضموم و واو معروف غلیواج باشد شاعر گفته **بیت** ای خواجه ماکیان فتنه انجان شدی با جول و دیده کو بکنجی نهان شدی **جولاه و جولاهک و جولاهه و جولهه** عنکبوت را گویند مولوی معنوی فرماید **بیت** جو کنج جان بکنج خانه آمد بگرد سش می تنیدم همچو جولاهه هم او گوید **بیت** چون جولهه حرص درین خانه و بر آن از آب و هنر دام مگس کبر تنیدم و در وجه تسمیه بافنده که آنرا بتازی حایک خوانند بایشان دو وجه بنظر در آمده وجه اول آنکه بواسطه مناسبت و مشابهت بافنده با عنکبوت بسبب درهم کشیدن تارها در یکدیگر باین اسم موسوم گردانیدند وجه ثانی آنکه جلاه که رو بهر ریسمان را میگویند و جلاها جمع آنست بنابرین بافندها را باین نام نامیدند و در قاموس آورده که الجلاهق کولایط البندق الذی یرمی به و اصله بالفارسیه جله و هی کبب غزل و الکثیر جلها و بها سمی الحایک **جولخ** با اول مضموم و واو مجهول و لام مفتوح بخا زده نوعی از پشمینه بود که اکثر از آن خرجین سازند و مردم فقیر و قلندران از آن جامه کنند و بپوشند و بدین جهت قلندران را جولخی گویند و معرب آن جوالق است و درین روزگار بیشتر معرب اشتهار دارد و کمال اسمعیل نظم نموده **نظم** جولخی مرا که جست جیش ار رید بعد شش ماه استجارت توقعی شد که شش می ارزد چشم بد دور از نگارش **جوله** با اول مضموم و واو مجهول و اظهار ها بمعنی جولاه است که نوشته شد حکیم سنائی فرماید **بیت** هم ناکس اند گرچه همی با کسان روند هم جولاه اند گرچه همی بر فلک تنند و به اخفای ها دو معنی دارد اول نبردان باشد و آنرا کبش و بزکش و شغانیز گویند حکیم

نزاری نظم نموده نظم گرچه وار وز اعراض جبول* سینه پر تیر طعنه چون جوله لیک نزویکی اوجان
باشد* که سگ از دور میکند و وله* و در زبان رالکان جوله نامند و آن در فصل کاف از
با به میم مرقوم شده و هم خار پشت بزرگ را نامند و آنرا اسغونه و سغونه و اسکنه و سکنه
و تشی نیز خوانند و با واو معدوله نوعی از سبزه باشد که حیوانات برغبت و شوق تمام چرا کنند
و آنرا مرغ و مرزه و مرز نیز خوانند و بهندی دوب گویند و جوله زار را جولگاه نامند
مولوی معنوی فرماید بیت ای ساربان با قافله مگذر مرو زین مرحله اشتر بخوابان هین
جوله بر مهر خدا* و بزبان هندی بادی باشد که بسبب آن اعضا درد کند جوست با اول
مفتوح ثانی زده و میم مکسور سین زده نام نی مجوسا است که کتابی که گوست نام آن
آن بوده بلا و نان ال شده جون با اول ثانی مفتوح جوبی باشد که در زیر غلتکها
نصب کنند و بر گردن گاو بندند و بر بالای غله که از کاه جدا نشده باشد بگردانند
تا غله از کاه جدا شود و آنرا روه و سنخ نیز خوانند فصل جیم عجمی چواک با اول مضموم
ثانی باشد که آنرا به وغی بریان کنند بسحاق اطعمه گفته بیت عدس و باقلی و بر
و نبسیر و زیتون* در پیش نان چواکست و مقبل بلبار چوب خوار نام کرمی باشد که
چوب و هر چه بر زمین افتاده باشد بخورد خصوصا چیزهای پشمینه و آنرا دیوک و دیوچه
نیز گویند و بتازی ارضه خوانند چوباره سنجد را خوانند و بتازی عنبر را گویند چوبک
با اول مضموم و واو مجهول آن تیر که میر پاسبانان تختگی بدست گرفته چوبکی بر آن
بزند و بگردد تا پاسبانان از صدای آن بیدار شوند و هشیار باشند و آن تختک را

باجوبکی که

باجوبکی که بدان بزنند چوبک نامند چوبک زن و چوبکی میر پاسبانان را گویند و این
و این روش در زمان قدیم متعارف بوده و مقرر چنان بوده که هر که پادشاه باشد
چوبک زن نام او را به دعا کنند و چوبک بزنند و درین زمان در بعضی از شهرهای
فارس و عراق چوبک زنان می باشند و در ماه رمضان وقت سحر بر در خانه مردم
میگردند و چوبک میزنند تا مردم بجهت سحور بیدار شوند مولوی معنوی فرماید بیت
مزن چوبک دگر چون پاسبانان که هستی ماه با زا بابیان اب استاد فرخی
گفته بیت با غبانی نابید آن بت را تا بگی پاس دار چوبک زن امیر خسرو نظم نموده بیت
یک چوبکی زنا بام تو بهرام چوبه شده* یک ترک نوبتی زدرت سنجر آمدست چوبکش چوبی را
گویند که بدان پنبه از دانه جدا کنند چوبه و چوچه دو معنی دارد اول چوبی باشد که بدان
نان را تنک سازند و آنرا کرده نه دبواره نیز خوانند دوم ب آن صوبچ باشد و بهندی
بیلن گویند دوم لقب بهرام چوبین باشد چوبین و چوبینک و چوچه با اول مضموم و واو
مجهول و بای مکسور و بای معروف سه معنی دارد اول رو باکی باشد سرخ رنگ
که بر سر بندند مولوی معنوی فرماید بیت آن شاه در وغین بین با اسپک و با زنگک
شتلینک و منگلینک سر بسته بچوبینک* دوم نام پرنده ایست که آنرا کاروانک
نیز خوانند سوم لقب بهرام چوبین است چوبلین با اول مضموم و واو مجهول و بای
عجمی مفتوح و لام مکسور و بای معروف دست افزاری باشد که بدان پنبه دانه را
از پنبه کشند چوخیدن با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول بمعنی تجنبیدن است

که در فصل جیم عجمی از باب خا مرقوم شد دوم لغزیدن را گویند و آنرا شکوخیدن نیز
خوانند چور و چور بور با اول مضموم و بای عجمی مضموم در هر دو واو مجهول تورنگ را
گویند و آنرا تذرو نیز نامند حکیم سوزنی نظم نموده بیت پری دیدار حوری نارون
قد⁂ دری رفتار چوری با سمن خد چوز با اول مضموم و واو معروف سه معنی دارد
اول جانور شکاری را گویند که سال برو نگذشته و گریز نخورده باشد دوم
بمعنی فرج زنان بود حکیم سوزنی گفته بیت عضو دو دست چو ز و کون شب بدین
چرا و چون⁂ کون زنی خواهد آن چوز برای جمهره⁂ هم او گوید بیت طرفه کردد وقت
سفر گمونت⁂ مهر زدی بعد چوز نت⁂ کیدی خو مهر بدر باکه زده⁂ باکره اندر دل صحرا کرده
سیوم بوته و گیاهی باشد سفید مانند درمنه در آن ز و آنرا چز نیز نامند جوزه با زای
عجمی بچه ماکیان را گویند جوزه ربا و جوزه نوا با زای عجمی مفتوح در هر دو لغت و در لغت
اول با رای مضموم و در لغت ثانی با لام مضموم غلیواج باشد چوشدن با اول مضموم
بمعنی مکیدن بود سیف اسفرنگی راست بیت حلق عدوت هر پی کز جگرات جو
شدی⁂ ابروانش لب چشمه خنجر آمدی چوشک کوزه را گویند بود داشته باشد
و آنرا بلبله نیز خوانند و هندی تبنی نامند جوک با اول مضموم و واو معروف
دو معنی دارد اول جانوریست که خود را از شاخ درخت بپا بیاویزد و حق حق
میگفته باشند تا زمانی که قطره خونی از حلق او بچکد منوچهری نظم نموده بیت
جوک ز شاخ درخت خویشتن آویخته⁂ زاغ سیه بر دو بال غالیه آمیخته⁂ دوم آلت تناسل

باشد

رانامند

را نامند فرالاوی گفته بیت بر کس چون کمان ندافی⁂ بزنی جوک چون چک نداف
و با واو مجهول زانو زدن شتر را گویند مولانا عبد الرحمان جامی فرماید بیت
برانم از عقب کوچ کرده خود لوک⁂ زنند جانه سیم بخیمه کاهش جوک⁂ بور بهای
جای راست بیت بپیش بار نیامد و جوک زدند⁂ جوک چون اشتران لوک زدند بهار
جوگک با اول مضموم و واو معروف و کاف مفتوح بکاف زده جانوریست که در برج
آشیانه کند و آنرا بوم نیز گویند چوگان با اول مفتوح سه معنی دارد اول معروف
دوم چوبی باشد بلند و سر کج که گوی از فولادان با وی زنند و آنرا گوکبه خوانند
نیز مانند چتر از لوازم پادشاهیست سید سراج الدین سکزی گفته بیت ز عنبر بر بیش چتر
در سنبل بر گلش چوگان⁂ و لش چون قبه تازی رخش چون قبله دهقان⁂ سوم
چوب سر کج را گویند عموما و چوب سرکجی را که بدان دهل و نقاره بنوازند خوانند خصوصا
مثال بیت نظم خردمندان نصیحت میکنندم⁂ که سعدی چون دهل بیهوده مخروش⁂ و لیکن
تا بچوگان میزنندش⁂ دهل هرگز نخواهد کرد خاموش⁂ جول سه معنی دارد اول بابان
باشد شیخ اوحدی فرماید بیت در گله جول و غله انبار چال⁂ نتوان داشت جلد
از سر جال⁂ دوم بمعنی خمیده آمده شاعر گفته بیت بار غم بس که بر من افکندی⁂ پشت من
جول گشت چون چوگان⁂ سیوم آلت تناسل را گویند قانی همدستان بعید نظم آورده نظم
ای سبز ملیح من و جول تو خوش است⁂ وآن غلبلهای با اصول تو خوش⁂ صد بار بگفتم که
کچول تو خوش است⁂ یکبار تو هم بگو که جول تو خوش است جوکان چوکان باشد ابن یمین

نظم نموده بیت ربوده گوی لطافت بچوگان بسر زلف ز دلبران سهی قد نگار خان
سمن خد فصل خاخو با اوّل مفتوح هفت معنی دارد اوّل چوب بندی بود که بنایان
وگچ کاران و نقاشان و دیگر استادکاران در بیرون و درون عمارت
ترتیب دهند و بر زبر آن نشسته یا استاده کار کنند حکیم نزاری نظم نموده بیت
ز مهر چار طاق رفعت او ست که گردون بسته زان سقف آسمان خو حکیم ازرقی فرماید
بیت قدر کتابه بر قدر تو می نوشت که لعبت درون قصر تو نه طاق آسمان را خوا دوم
گیاهی باشد خودرو که در باغها و کشت زارها بروید و تا آنرا نکنند زراعت نشو و نما
نکند حکیم ناصر خسرو فرموده بیت چون نگار و خو من برهم رحمت نچکید بارور شد
ز نم رحمت تو خار و خو م حکیم فردوسی گفته بیت کنون رزم ارجاسب را نو کنم
ز طبع روان باغ بی خو کنم سیوم بمعنی کندن آمده حکیم سنائی راست بیت
شده اعدای شان از ایشان خو همچو ریش کهن ز شانه نو چهارم بریدن و دروده
کردن را گویند حکیم سنائی منظوم ساخته بیت خوشه ملک پخته شد خو کن جامه ملک
کهنه شد نو کن پنجم کف دست را خوانند فلکی شروانی گوید بیت ما راست جهات
سته یک کام ما راست بچاره یک خو ششم کفل و ساغری اسپان را نامند و آنرا فرخش
نیز خوانند حکیم فردوسی بقید نظم آورده بیت یکی اسپ آسوده تیز رو بجنبنده دگر بود آگنده خو
هفتم عشقه را گویند و آن گیاهیست خودرو که بهر درخت بپیچد آنرا بخشکاند خوا با اوّل مفتوح
گوشت را گویند مولانا عبدالعلی برجندی در حاشیه که بر شرح چغمینی نوشته وجه تسمیه

خوارزم

خوارزم مرقوم ساخته که سمی خوارزم بذلک لان الجماعة التی بنوها اوّل الامر کان
ماکولهم لحم الصید فقط فی وکان هذا المکان حطب کثیر و بلغة اهل خوارزم خوا اللحم
والرزم الحطب کذا فی آثار البلاد و با اوّل مضموم چیزی بود که بدان روز بگذرانند و آن
و آن خوراک بقدر حاجت باشد و آنرا آشام ممدودا شام بفتح نیز گویند و بتازی قوت
خوانند و معنی قوت در صراح باین عبارت ادا نموده و هو ما یقوم به بدن الانسان
من الطعام و با اوّل مکسور بمعنی مزه که آنرا بتازی لذت امده نامند و با اوّل
مفتوح والف ممدوده و مقصوره در عربی دو معنی دارد اوّل خالی بودن شکم است
از طعام دوم رعاف باشد و با الف ممدوده هم در عربی هوای میان دو چیز را
گویند خواجه سه یاران نام موضعیست بس مروح و لطیف در دامن کوه کابل که
چشمه آبی از آنجا جاریست و درختان چنار بر لب آن چشمه رسته و سر بفلک کشیده
و ارغوان بسیار در آن کوه و دره باشد و وجه تسمیه اش آنست که خواجه مودود چشتی
و خواجه خان سعید خلیفه خواجه مودود و خواجه محمد یک روان خلیفه خواجه خان
سعید در آن موضع باهم صحبت داشته اند شاعر گفته بیت بکابل آمدم و دیدم آبیار آنرا
ولیک معتقدم خواجه سه یاران را اخوار با اوّل مفتوح واو معدوله پنج معنی دارد اوّل
خورنده را گویند و این معنی بدون ترکیب در آخر کلمات گفته نشود چون گوشت
خوار و شراب خوار خواجه حافظ شیرازی راست بیت ترسم که روز حشر عنان بر
عنان رود تسبیح ما و خرقه رند شراب خوار دوم ذلیل و بی اعتبار بود مثال بیت

چنان بچشم عزیز تو خوار شد جانی که هیچ غصه از و در دل حسود نماند سیوم بمعنی راست بود
که ضد کج است حکیم ازرقی در صفت اسب گوید بیت ابا گردش هر کبی کز جای بگام
تنگ نعل سخت او رخاک نرم نکیرد غبار گاه بودن گاه رفتن گاه جستن گاه تنگ
کند سست و تند و تیز و رام و نرم و خوش و خوار چهارم سهل و آسان بود رشید و طواط
نظم نموده بیت رنج او نزد بیدلان راحت خوار و نزد زیرکان دشخوار کمال اسمعیل گفته بیت
ز شوق آنکه دهم بوسه بر ستانه و تو بر آسمان شدنم نیک خوار می آید پنجم بمعنی اندک
و قلیل آمده حکیم فردوسی فرماید بیت پس پشت او خوار مایه سوار بنش آسمان گذشت از لب
جویبار و با اول مضموم و ثانی مفتوح خورده را گویند و در عربی آواز گاو را نامند
خواربار دو معنی دارد اول طعام بقدر حاجت بود و آنرا خوابیر خوانند و تبار ی
قوت و میره گویند و در صراح آورده که میره بالکسر خواربار میر و امتیار خوار بار آوردن
مایه خوار بار آرنده حکیم فردوسی بقید نظم آورده بیت فزون ترده کیلهان شهریار
که اندک بدان بار مان خوار بار دوم نام نو منبت از تو مان بخارا خوارکاره
با واو معدوله دشنام ده را گویند و خوارکاری بمعنی دشنام شنو باشد منوچهری
راست بیت نو خوارکاره ترکی من بر دبار عاشق از شنت خوار کاری خو بست برد
باری کمال اسمعیل گفته بیت بکش خام طمع خواند یکی بی نفس یکی تلکی کاهل بکش
خواری خوار خوازه با اول مفتوح و واو معدوله رزنی را گویند حکیم فردوسی نظم نموده
بیت ابا خواست بزد انش چاره نبود ابا کوشش و زور چاره نبود خواز با اول
مفتوح

با ثانی مفتوح چوب دستی باشد که بدان گاو و خر و ماریه ستوران را برانند و آنرا گواز
نیز گویند استاد فرخی فرماید بیت دو پستان را بیافتی براد اسر دشمن بکوفتی
بخواز خوانه با اول مفتوح چوب بندی بود که در کوچه و بازار بسازند و بر زبر آن
آیین بندی کنند حکیم سوزنی راست نظم به پیش باد نه آن نامه نامبر بر بند که هیچ یک
نیلبی چو باد با بانگ و بوی بگوی دوست بر آن نامه را بدان عنوان به پیش نامه نو
خوانه بندم کوی هم او گوید بیت گر از تو رخانه سوی کوی آیم بندند خوازها و
آذینا و چوب بندی را گویند که بجهت تاک انگور بسازند و چوب بندی را که در بیرون
و درون عمارت ترتیب دهند تا بنایان و نقاشان بر زبر آن ایستاده کار کنند
هم خوازه گویند و آنرا خونبز خوانند و با واو معدوله بمعنی خواهش آمده مولوی
معنوی فرماید بیت مبر سدیش از سوی هر مهتری بهر و خز دمبدم خوازه گری
با اول مفتوح و واو معدوله ترس و بیم را گویند خواپسنار با واو معدوله خوار بنکار
و طبکار بود خواهسند و خواهش با واو معدوله مال باشد استاد عسجدی گفته نظم
باید بند و باکشاید بایستاند یا دهد تا جهان بر پای باشد شاه را این باد کار آنچه بستاند
بستاند ولایت آنچه بدخواه استد آنچه بندد پای دشمن آنچه بکشاید حصار ابوالحسن شهید فرماید
نظم دانش و خواهشند نرگس و گل که بیکجای نشکفند بهم هر کرا دانش است خواهش نیست
هر کرا خواهش است دانش کم خواسه صورتی را گویند که از کاه و لته ساخته در کشت زارها
نصب کنند تا وحوش و طیور از آن رمیده و آسیبی بکشت زار نرسانند خوال با اول مضموم و فتح و
ثانی را د

اوّل خوردنی باشد دوم دوده را گویند که از چراغ بگیرند و آن جزو اعظم سیاهی و آنرا ابنازی
مرکب و حبر خوانند خوالستان و خوالسته بااوّل مضموم و واو باشد خوالگر و خوالیگر با اوّل
مفتوح و واو معدوله مطبخی باشد حکیم سنائی راست بیت هرکجا گرسنه گشت خوالیگر غذی خواجه
گشت خاکستر ابن یمین نظم نموده بیت شاه انجم همچو خوالیگر بگاه بزم او سیخ سازد از
شهاب و بره را بریان کند خوالی با اوّل مفتوح و واو معدوله دو معنی دارد اوّل طعام
باشد دوم سوداب را گویند خوالنا و خوالنالار چاشنی گیر باشد و آنرا بترکی بکاول گویند
اثیرالدین اخسیکتی راست بیت خوالنسار اجل همی گندد است بر خوان جهان رنج کارش
خوا و خواب را گویند مولوی معنوی فرماید بیت گر خری دیوانه شد تنگ دمکا ذریرش
چندان بزن کاید بجا خوب دو معنی دارد اوّل معروف دوم محکم و استوار را گویند
شیخ نظامی بهمین معنی نظم آورده بیت نمودند کاینجا حصاریست خوب که دور است ازو تند باد
جنوب خوب کلا و خوب کلان نام گیاهی است دوائی که آنرا با رنگ سبز گویند خوچ و خوچه
با اوّل مضموم و واو معروف و جیم دو معنی دارد اوّل گوشت پاره سرخست که بر سر خروس
گویند شمس فخری راست بیت هر خروسی که بمدح شهنشه گوید بامدادان ز شرف بر فلکش
ساید خوچ دوم نام گلیست سرخ رنگ و سوم بلبسان افروز که شبیه باشد بتاج
خروس و آنرا بدان مشابهت تاج خروس خوانند مختاری نظم نموده بیت
چون خوچ و چو نیلوفر بودم برخ دوست و اکنون برخ دوست چو نیلوفر و خوچم
خودسوز نام آتشکده ایست از آذربادگان خودخود تاج خروس باشد و آنرا خوچ

نیز

بازدهم

نیز خوانند شمس فخری راست بیت گر ز فیض دست او بارد سحاب لعل و زر روید بجای خود خوده
خور با اوّل مفتوح و واو معدوله و بعضی بی واو نیز نویسند هشت معنی دارد اوّل روشنی
مفرط را نامند اثیرالدین اومانی گفته بیت گر آفتاب خور از نور رای او بزدی بروز روشن
ره ناورد با خورش دوم نام فرشته ایست که موکل باشد بر قرص نیر اعظم و تدبیر امور
و مصالحی که در روز خور واقع شود بدو متعلق است سوم اسمیست از اسامی نیر اعظم
این دو معنی را خیر و الله نظم نموده بیت تو با پاسبان سلسبیل بری و تشنی می باشی
بسان خور که نگهبان قرص خور باشد چهارم نام روزیست از هر ماه پنجم بمعنی خوردن
بود و آن معروفست ششم مزه و لذت را گویند هفتم نام کوشکی باشد که بخورنگاه موسوم است
و منسوب آن خورنق بود شرح آن در ذیل لغت خورنگاه نوشته خواهد شد هشتم خوردنی
را خوانند که بدان روز بگذرانند و آنرا تازی قوت گویند خورا و خورای با اوّل مفتوح
و واو معدوله چیزیرا گویند که بدان روز بگذرانند و آنرا آشام نیز خوانند و بتازی
قوت نامند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت تن خورای گور خواهد شد برین تا کی چری
جان عربانست و تو برکردن کرباس تنی سلمان ساوجی راست بیت تو نافه مشکی آهو بچه
بی آهو و بی خطا خدایت شد قرص جو ت خورش اگرچه قرص مه و خورشید خورابت خوراب
با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل آب اندک را گویند که بر تیغ نمایدار شدی که پاره بزرگ
بسته باشند حکیم فردوسی فرماید بیت ز جوی خوار به چه کم بگوی که بسیار گردد به یکباره او
دوم بزرگیرا نامند که اسباب بزرگی مهیا داشته باشد خوران با اوّل مضموم

واو مجهول نام یکی از مبارزان کیخسرو بن سیاوش است خورده با اول مفتوح و واو معدوله
در جمیع معانی با خرده مترادفست چون این لغت بی واو صحیح است معانی آنرا در ذیل لغت خرده
مرقوم ساخت خوردی ماکولات و اطعمه بود حکیم خاقانی نظم نموده بیت بزر و یک دو ملغ
از آتش خشن خوردی بزم ابنی مجالس و خوردی نیز مطبخی باشد حکیم سنائی فرماید بیت
زین سپس شاید سنائی گر نگوید هیچ مدح زانکه ممدوح از جهان خوردی بزد اقبال مانند
حکیم خاقانی گفته بیت لعبت گرگان و کان تمکین خوردی بشر باغ و باغ زرین خورمهر نام انگشتر
حضرت سلیمان پیغمبر بوده علی نبینا و علیه السلام مسعود سعد سلمان گفته بیت مگر نگین سلیمان
بدست خسرو ماست که چون سلیمان مر باد را بفرمان کرد چرا سلیمان خورمهر نام سعی داشت
کر باد چو نان فرمانبری سلیمان کرد خورنگاه و خورنگو خورنه با اول مفتوح و واو معدوله
و رای مفتوح سخن زده و کاف عجمی مفتوح نام قصری بوده بس عالی از جمله دو قصری که
سنمار بنا کرد عربان او را سنمار نامند بفرموده نعمان بن امرء القیس بجهت بهرام گور ساخت
شرح این اجمال در کتب تواریخ مسطور است و ابن قتیبه که قول او در بیان احوال
ملوک عجم معتمد علیه است میگوید که عجمان یک قصر را خورنگه نام نهاده اند یعنی جای نشستن
بطعام خوردن و دوم را که سه گنبد متداخل بوده و بجهت معبد بهرام انجام پذیرفته
و بر سه دیر موسوم ساختند چه بزبان پهلوی دیر گنبد را میگویند جمال محمد بن قیس
در عروض خود نوشته که کتابی از کتب مسالک دیده ام که منزلی از اصفهان به
صوب ری بوده که آنرا دیر گچین میگفته اند و آن گنبد مجصص بوده است عربان خورنگاه را

معرب

ملوک

معرب ساخته خورنق گفتند و سه دیر را نوب نموده سدیر با اول مفتوح و ثانی مکسور خوانند
و در بعضی از تواریخ مسطور است که سنمار خورنگه را چنان ساخته بود که در شبانروزی بچند
رنگ مختلف بر می آمد صبحدم ازرق و در نیم روز سپید و بعد از عصر زرد مینمود و چون تمام
شد نعمان او را خلعتی فاخر و نعمتی وافر ارزانی داشت بمثابه که سنمار را متوقع نمود آن
ساده دل از آن خوش وقت شده گفت اگر میدانستم که ملک با من این تلطف و احسان
خواهد نمود عمارتی بهتر از این میساختم چنانکه نیر اعظم بهر طرف که سیر نماید آن قصر بدان جانب
میل کند نعمان تصور آنکه شاید سنمار برای دیگری از ملوک بهتر از خورنگه عمارتی بسازد
فرمان داد که ورا از آن قصر بزیر انداختند فخر کاشی نظم نموده بیت سنمار بنشست و مردش
در خورنگاه خورنگاه از بنان برآخر ماه حکیم خاقانی فرماید بیت خواهی که در خورنگه دولت
کنی مقام بگریز از این خرابه ناد لکشای خاک خوره با اول مفتوح و واو معدوله و رای
مفتوح سه معنی دارد اول آنکه علامه دوانی در شرح هیاکل آورده که خوره نوریست
از الله تعالی که فایض میشود بر خلق و خلایق و بدان نور ریاست کنند بعضی بر دیگران
و بوسیله آن نور قادر شوند بر صنعتها و حرفتها و آنرا خره نیز گویند و از این نور
آنچه خاص باشد بپادشاهان بزرگ عالم عادل آنرا کیان خوره و کیان خوره خوانند
دوم حصه بود از پنج حصه ملک پارس حکما فرس ملک فارس به پنج حصه قسمت
نموده اند و هر حصه را خوره نام نهاده اند بدین ترتیب اول خوره اردشیر دوم
خوره استخر سوم خوره داراب چهارم خوره شاپور پنجم خوره قباد و آن را

کوره نیز گویند و خوه بی واو هم مرقوم سپار ند سوم نام مرضیست که آنرا بتازی جذام نامند

خوزدوک با اول و ثالث مفتوح بزای منقوطه زده جانور یست سیاه شبیه بجعل و آنرا خبروک و خزوک نیز خوانند **خوزستان** نام ولایتیست از ملک فارس که شکر آنجا از شهرت عظیم است شیخ نظامی فرماید **بیت** تمازی قلب ترکستان در یده بوسی وصل خوزستان خریده منسوب بخوزستان را خوزستانی و خوزی هر دو گویند حکیم نزاری نظم نموده **بیت** قد رعنای تو و قامت سرو کشمر لب شیرین تو و شکر خوزستان

خوزیدن با اول مفتوح و واو معدوله بزای منقوطه زده نخار باشد **خوساییدن** با اول مضموم و واو مجهول بمعنی خسانیدن بود **خوسه** با اول مضموم و واو مجهول بمعنی خوامه است که مرقوم شد **خوش** با اول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول خشک را گویند و خوشیدن مصدر آنست شیخ عطار فرماید **بیت** کرمن گیاه خشکم و تو ابر نوبهار بل تا کیا بخوشد بر من مبار و رو و خوشیده بمعنی خشک شده بود و شیخ سعدی نظم نموده **بیت** بخوشید سرچشمهای قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم دوم بمعنی خویش و خود آمده مولوی معنوی گفته **بیت** خاموش شو خاموش شو رعشق او مدهوش شو از حال خود بیخوش شو باز آ زفکر ملحقی کمال اسمعیل در مرثیه نظم فرموده **بیت** از خروش و شغب و ناله چرا خاموشید خواجه را حال بد بشیان و شما باهوشید عصمت آواره شد و امن چو راحت بگریخت عاقبت رخت برون برد شما با خوشید گر بدانند حقیقت که چه کار افتاد است همچنین زنده بمانا که بخود بر جوشید سوم خوب را خوانند حکیم نام حضرو منظوم ساخته

بیت

بیت تو چو یکی زنگی ناخوب بر دختر کان نو نه خوش و شاب **خوشاب** با اول مفتوح و واو معدوله سه معنی دارد اول معروفست دوم مادر شوی و مادر زن را گویند و آنرا خوش دامن و خشو نیز خوانند پور بهای جامی بغید نظم آورده **بیت** هر که شد داماد او و دیوث بنده او خسر و آنکه او را خوش بود او غلتبان بنده خوش حکیم نزاری گوید **بیت** زروی ولنواز بی کفت خوش را که خوش و ران بت خورشید فش را سوم بوسه باشد و آنرا خو خوش نیز گویند **خوشا** با اول مضموم و واو معروف در رجلی سرین مردم و غیره را گویند **خوشاب** دو معنی دارد اول هر چیز آب دار را گویند عموما مولانا شهابی راست **بیت** تو دانی که آن برج آفتاب شود سنگ در کوه لعل خوشاب دوم مروارید را خوانند خصوصا حکیم اسدی نظم نموده **بیت** زگل کنده شمشار پر تاب را بدر رسته در خفته خوشاب را دوم نام قصبه باشد از مضافات لاهور مولانا شهابی راست **بیت** روان باد بابش چو آتش ز تاب از ان خاک آمد سوی خوشاب **خوش دامن** با واو معدوله مادر شوهر و مادر زن را گویند و آنرا بهندی ساس نامند حکیم سوزنی راست **بیت** مرا خوش خداد خوش دامنم که تا بجو فکر کردن آسیم بز بر **خوش نمک** طعامی را گویند که نمک او از قاعده بیشتر افتاده باشد حکیم خاقانی نظم نموده **بیت** خوش نمکی شد لبش بزد تر عارضش بر نمک و زنده بین و لها مهمان او **خوش نواز** با واو معدوله نام والی هیتال بوده **خوشنه** **خوشی** با اول مضموم و واو مجهول نام مرغ عنب نجی آورده در عجایب الدنیا نظم نموده **نظم** هست مرغی که خوشنه نام و یست لیک در باغ چمن مقام وی است خوشنه گویند و هم خوشی گویند آن کسان کاختلاف میجویند **خوک**

دو معنی دارد اول معروفست دوم کرمها باشند که از بدن مردم برآید و آنرا بتازی خزبه
گویند و جمع آن خفانه راست خول با اول مضموم و واو مجهول جانوری باشد شبیه بجعل اما
حقیرتر از جعل بود و بر ابها نشیند و بهندی آنرا بکبری خوانند منوچهری نظم نموده بیت
خول بتنبوره تو گوی زند و لاسکوی از درخی بدرخی شود و کو بیاه و مردم خراسان
بطریق مثل گویند که بیت خولی بتنبور بگفتم که کلنگی بهوا و با اول
و ثانی مفتوح در عربی خدمتگار را گویند و با اول مفتوح ثانی زده هم در عربی دو معنی دارد
اول نگاهداشتن بود دوم نکب رعایت باشد خوللو لام اول مفتوح و ثانی مضموم را
زمانه زرگری را گویند خوله با اول مضموم و واو مجهول بمعنی خالی آمده چنانچه ماله بمعنی پر
بود حکیم سوزنی گفته بیت بیکی ده بگذاره وام شدست پنج از ان خوله پنج از ان ماله خوند
با اول مفتوح و واو معدوله دو معنی دارد اول خداوند را گویند دوم شد و نیز بود
خون سیاوش و خون سیاوشان شراب را گویند خواجه عمید لوبکی راست بیت
ز جام خسروانه بی قضای یکی خون سیاوشان فرو ریز خوهل و خوهله با اول
مضموم و واو معدوله کج را گویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت آن شدها که بت فلاطون
به پیش من خوهل است و سست پیش کهین شکار تو خوی با اول مفتوح و ثانی مکسور
و یای معروف آب دهن باشد و آنرا خیو نیز گویند و با یای مجهول کلاه خود بود و با اول
مضموم و واو مجهول خصلت و عادت باشد حکیم انوری فرماید نظم بدخوی تری مگر خبر دار
کامروز طراوت و کرداری با میدانی که با دل و چشم سوی بد حال بیشتر داری و با واو معدوله

عرق را گویند استاد رودکی فرماید بیت تا خوی ابر گل رخ تو کرده شمی شبنم شدست سوخته چون
اشک ماهی و با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مشدد در عربی زمین دشت و هامون و زمین
نرم را نامند خوی درد با اول و ثانی مکسور و یای مجهول نام مرضیست که اطراف ناخن پخته
شود و چرک کند و گاه باشد که ناخن بیفکند و آنرا بتازی و بهندی الکلبره خوانند خوبسه
با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و سین مفتوح و های مختفی مباحثه و مناقشه باشد
در طبقات پیر هری خواجه عبدالله انصاری آورده که بو عبدالله خفیف را بجای باموسی
عمران خبرمی خوبسه افتاده بود نامه فرستاد بوی با پیغام بحرفت که من در شیراز هزار
مرید دارم که ازیشان هر یکی هزار دینار بخواهم شب را زمانی نخوابند موسی عمران جواب باز فرستاد
که من در جیرفت هزار دشمن دارم هر که ریزد دست باید مرا باد شت در تنگی بد بد و زنده بگذارد
صوفی توئی یا من خویش با اول مکسور و واو معدوله شش معنی دارد اول معروفست
دوم بمعنی خود و آنرا خویشتن نیز گویند شیخ ابو سعید ابوالخیر فرماید نظم ای تن همه درد بیت
در خرمن خویش چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش کس دشمن من نیست منم
دشمن خویش ای وای من و دست من و دامن خویش سوم قلبه باشد و آنرا کاوآهن
هم نامند و خویش کار مزارع را خوانند حکیم فردوسی راست بیت ببخشم ز گنج و درم
صد هزار بدرویش هر کو بود خویش کار چهارم بمعنی وجود آمده مولوی معنوی
نظم نموده بیت خویش من والله که بهر خویش تو هر نفس خواهد که میرد پیش تو پنجم
خوب و خوش و نیک آمده امیر خسرو گفته بیت و بد جوان مثنوی خویش را

تیز علم کرد سر خویش را غنشم نوعی از بافته کتان باشد وانرا اغنیش و کرش هم کویند امیر خسرو
نظم اورده بیت خانه و خویش از خنکی و تری بافته از قرکه بر تری خویله با اول مضموم و واو
معدوله احمق و بی عقل بود حکیم انوری فرماید بیت من خویله در سبلت افکنده بادی چو درختی
خنک از ملاقات شاه استاد فرخی نظم نموده نظم باز خواهم بیتی بوسه یکبار بزد و بت
بوسه وانچه بدان ماند معنیش نکر حاکم شهر همین خواهد لیکن بزبان نیکو مدح من خویله دیوانه چو
خوی ناه با اول مضموم نام کرمیست دران که در کل بهم رسد وانرا بتازی خراطین کویند
ابو الفرج سجزی کفته نظم روز و شب از بیش او چو جنگ واره پس فرزندن عاشق بد خواه
باد دوم زوه کژدم بند بدم زبن عمل از دنا و رحربا و خوی ماه باد خویه با اول
مضموم و واو معروف بیل چوبی باشد که برف را بدان از پشت بام بیارد پندد و
خاکستر را از تون حمام و میان دیکدان بدان بکشند و سرکین اسب را بان برویند
و در دیکر جاها نیز بکار باید وانرا بارو و پارو نیز کویند فصل دال دواد
با اول مفتوح دو معنی دارد اول دو بین بود بهر طرف از بی هم دوم کسی را کویند
که خدمات جزوی باورجوع باشد و هر ساعت او را بکاری فرستند دواری
با اول مفتوح دریستی باشد طلای از مسکوک که هر عددی از ان به پنج شانه
صرف شود منوچهری نظم نموده بیت چو تو که خدمت هر کنیز کنی و منت از بهر ده شانه
ده بهر یک دواری دوال و دوبال با اول مضموم پنج معنی دارد اول تاسمه را
کویند امیر خسرو فرماید بیت هم در بحث در طاس طاعت زلال هم او کوفت بر کاسه دولت دوال

دوم چم

دوم چم حیوانات باشد حکیم ارزقی کفته بیت کسی را در جهان دامن نکیرد بشخص فربه
و بالای لاغر و لیکن کاه کوششش بر بدراند دوال بل فربه سبز لاغر سیوم زمرد را کویند
رفیع الدین لنبانی نظم نموده نظم ز بهر ساعد شاخ ابر ساخت کوهر کشی که قطره در خوشاب
است و سبز شده دوال چهارم مکر و حیله بود حکیم سنائی راست بیت نکردم من سوی
دوال شما انشوم نیز در جوال شما پنجم تسمه را نامند شیخ نظامی منظوم ساخته بیت
چو زخم دوال دوالی کشید به سوی رخت برادر کشید دوالک بازی دوال
بازی باشد حکیم ناصر خسرو فرماید بیت ای منافق یا مسلمان باش یا کافر بدل
چون نشاید با خداوندان دوالک باختن امیر خسرو نظم نموده بیت زد و برد
چون شد بهر دو نبازه هردو حید افکنان دوالک باز دوالک و دواله با اول مضموم
نام داروییست خوشبو که انرا داخل خوشبوها کنند خصوصا مایه عبیر و در دواها
نیز بکار برند و انرا بتازی اشنه و بهندی چهر بله خوانند دوالی با اول مفتوح
نام مردیست که والی بخارا بود و سکندر نوشابه حاکمه بردع را بحباله او در آورد
و ملک بردع را بدو داد و دو در عربی علی است دبل و دوبل با اول مضموم و واو
معروف و بای مفتوح بی حقیقت و بیوفا را کویند حکیم ناصر خسرو فرماید بیت تن دوبل
بیوفاست ای خواجه چند بی مطلب مرا داین دوبل دوبا کرم سرخیست که در درخت
بلوط باشد و بان ابریشم و امثال انرا رنک کنند و در دواها نیز بکار برند دو پیکر
برج جوزا را کویند کمال اسمعیل نظم نموده بیت خورشید فضل را برج وا اوج انقطاع

در برج پروقایق شود و یکدم بهم او گوید بیت زشاخ درخت انجنان میدرفشد چو پروین
زبرج دو پیکر شکوفه دوچار و دوچار رسیدن دو کس بود بهمدیگر یک ناگاه
مولوی معنوی نظم نموده بیت بزبامش میان راه تنگی دوچاری دودچار
و دودچاری شیخ عطار فرماید بیت کدام صدر اجل دیده که با او هم اجل نخورد دو
چاری درین سپنج سرا استاد فرخی راست بیت هر که با تو بجنگ شد دوچار
با ظفر نزد او یکیست هرب دوخ با اوّل مضموم و واو معروف دو معنی دارد اوّل
صحرائی از علف و گیاه ساده و شاخی از برگ و بر خالی و سپرور دی بی موی را
گویند چنانچه اصلع را دوخ چکاد نامند چه چکاد تارک سر باشد دوم علفی
را خوانند که از ان بوریا بافند و آنرا دخ و لخ نیز گویند و بها ناکه چون آن علف
بی برگ است و ساده بدین نام موسوم گشته زراتشت بهرام گفته بیت شود رخ
زرد و دشت لوخ کرد و تنت باریک همچون دوخ کرد شیخ عطار گفته بیت بساط صفه
دوخ و بوریا بود در ان صحرا که بیرون نابود دوختن سه معنی دارد اوّل معروفست
دوم بمعنی اندوختن آمده مولوی معنوی فرماید بیت با درش بود آن عزب اندوخته
دام بجد از عطاش دوخته سوم دوشیدن را گویند دوخ چکاد شرح این در دوخ نوشت
دوخ مرقوم شده شمس فخری راست بیت عجب مدار که فرق سپهر جوی بست که ز شد سیلی تاد
شاه دوخ چکاو دود دو معنی دارد اوّل معروفست دوم غم و اندوه باشد حکیم قطران
فرماید بیت جان خصمانت زمان در غم بطمع سود سود وز دل خونبانت سود دخورد می برد دود دود

دود

دوداِفکن قسمی از ساحران باشند که لبان و عود و دانه سپند و مقل ازرق و امثال
آن بر آتش نهند و افسون خوانند تا جن حاضر شود و بحری کار اراده کنند بفعل آید حکیم
خاقانی گفته نظم دوداِفکن را بگو که بس نالانم دودی برکن که دود کین بند جانم
دل گردانی مکن که سرگردانم هم او گوید بیت زان غمزه دوداِفکن آتش
فکنی در من هم دل شکنی هم تن دلدار چین خوشتر دوداله با اوّل مضموم و واو
معروف نام بازیست دوداتیج و دودآهنگ با اوّل مضموم دو معنی دارد اوّل
سفالی را گویند که بر سر چراغ تعبیه کنند بجهت گرفتن دوده مختاری راست بیت
آفاق بهای آه ما فرسنگیست بر آتش ما سپهر دودآهنگیست در پای امید ماست هر جا
خاریست بر شیشه عمر ماست هر جا سنگیست دوم سوراخی بود که در حمامها و مطبخها
بجا رها بگذارند تا دود از ان راه بدر رود و آنرا دودکش نیز نامند شیخ نظامی نظم نموده
بیت آتشی چون سیاه دود و رنگ کاد رو سر برون زد دودآهنگ دودمان خانواده
را گویند و آنرا دودمان نیز خوانند حکیم سوزنی گفته بیت ابا سوده بود دودخانه نبوی
جهان گرفته بعزم صواب و رای قوی دوده با اوّل مضموم و واو معروف دو معنی دارد
اوّل خانواده باشد دوم نام موضعیست در دو فرسخی شیراز دوداله بمعنی دواله
و دودوالا است که نوشته شد دوده با اوّل مضموم و واو معروف سه معنی دارد اوّل بمعنی
دودمان است که مرقوم گشت حکیم ازرقی فرماید بیت شعاع روشن تو بر هر که تابد
نزاید ز اولادان دوده دختر دوم دوده چراغ باشد که بجهت ساختن سیاهی بکیرند دود

ساختن سپاهی گوید بیت هم سنگ دوده زاج است هم سنگ هر دو مازو هم سنگ هر سه
صمغ است آنگاه شود بباز و افزون کردن کالیه راست بیت براه اندر پدید آمد سواری چو کوه دوده
زیرش راهواری دوده جنج و دوده جنگ هر دو معنی باد و دوا آیینج دود آهنگ که مرقوم
شد مترادف اند حکیم خاقانی فرماید بیت بهر مثال عیش زده ور ان مثال پیش بهر مدار
جسم برندان مدار جان کان باز را که قلعه عرش است جای او دوده و دهنگ خاک حفظا
باشد اتش پان دور با اول مفتوح سه معنی دارد اول خواندن درسهای گذشته
را گویند عبد الرافع گفته بیت میکنم درس عشق روز از بر شب همه شب چو دور بیخوانم
دوم پیاله شراب باشد امیر خسرو فرماید بیت ساقیا می ده که امروزم سر دیوانگیست
دور بر گردان که مرکم از تهی پیمانگیست سوم آن باشد که جاسوسان اخبار امرا و
مردم اغنیا بر الحقیق نموده بپادشاه بنویسند آن نوشتن اخبار را دور و جاسوسی
که اخبار را می نویسد سر دور نامند دورای با اول مضموم و واو معروفی باشد
که مطربان نوازند و در بعضی از نسخها بزای منقوطه نیز مرقوم است دورباش با
اول مضموم و واو معروف نیزه بود که سنان آنرا دو شاخه ساخته اند چنانچه و
وقت در هندوستان مثل آن نیزه دورباش فیلان مست میبرند و آنرا گرومی
نامند و چوب آنرا بزر و جواهر زینت میداده اند و پیشاپیش پادشاهان میبرند
بدان جهت که چون مردم آنرا از دور مشاهده کنند بدانند که پادشاه می آید و از راه به
یکطرف روند و راه را خالی سازند و نیز در روز جنگ اگر کسی کمندی بجانب پادشاه اندازد

بان

بان دفع کنند و این دورباش در زمان قدیم متعارف بوده امیر خسرو فرماید بیت نظم
چه خوش باشد در آغاز جوانی و دو بیدل راهم پیوند جانی گه از راز و بیان راز کردن
گه از مژگان عتاب آغاز کردن گهی از گوشهای چشم خواندن گهی از دورباش غمزه
راندن مولانا وحشی یزدی گفته نظم نقبهای او از دلپذیری اگر دادی بنظاره
دلبری نداری دورباش غمزه دستوری نظر را بار کردانیدی از دور وگاه بطرفی
اشعار از آن معتبر کسند چنانچه از تیر و ناوک نمایند شیخ نظامی نظم نموده بیت
چو دارا جواب اسکندر شنید یکی دورباش از جگر برکشید دوروزی صحبت و تندرستی
را گویند فخری کاشی راست بیت دوروزی و درستی مر ترا باد مبادا از بخت بر جان
تو بیداد دوره با اول مضموم و واو مجهول و رای مفتوح و اخفای ها مرطبان کوچک
را گویند حکیم سوزنی گفته بیت آن دوره گوش سرخم بیکی فرو دش و نوبا از پس خم عبری
ده دوره نوش کرد دوزش و دوژینه با اول مضموم و واو مجهول و زای عجمی مفتوح آتش
عشیه و کنه و زنبور و امثال آنرا گویند دوژه با اول مضموم و واو مجهول و زای عجمی مفتوح
و اخفای ها نام گیاهیست خارناک و بر آن مانند فندقی باشد و مغزی در میان آن بود
چون بجامه رسد بجامه بچسبد خفاف گفته بیت دل لعلها اندر آویزد ز لفش چو دوژه اندر
آویزد بدامن دوست بین نام روز سیم و دوم است از ماههای ملکی یزدجردی
دوستکام و دوستکامی و دوستگان و دوستکانی شرابی باشد که دوستان با دوستان
با یاد دوستان بنوشند مولوی معنوی فرماید بیت تمام اوست که فانی شد است آثارش

آویزد

بدو سگالی اول تمام شد کارش شیخ نظامی نظم نموده بیت منم و من دیگری دل ز همی کجون دیده
دو مد و بهم نشسته همه شب بدو سگالی؛ عبد الواسع راست بیت علم همی خوانت سلطان
عالم که تو شد؛ مید پار بو باده ارغوانی؛ چو در مجلس او تو حاضر نبودی؛ فرستاد نزدیک
تو دو سگالی؛ چو آن دو سگالی؛ با دوش بخوردی؛ حیات تو زان تازه شد جاودانی
دوسرائی و سری با اول مفتوح ثانی زده و سین مفتوح بمعنی بزرگ و سبز باشد
دوسیدن با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول بمعنی رسیدن و ملاقی
شدن دوم چسپیدن چیزی بچیزی شیخ اوحدی فرماید بیت آب کند بدره خاک بی
بوسیده؛ در تو چون نفس بدو دوسیده؛ شیخ نظامی نظم نموده بیت نظم خجسته کاغذ
بگرفته در دست؛ بعینه صورت خسرو بر وی بست؛ بدان صورت چو صنعت کرد لختی؛ بدو سانید
بر شاخ درختی؛ دوم بمعنی لغزیدن باشد دوش سه معنی دارد اول کتف باشد با
بافغانی فرماید بیت هزار سوزن الماس در دلست مرا؛ از این حریر قبایان که
دوش بر دوش شند؛ دوم شب گذشته را گویند میرزا قلی میلی راست بیت ز ذوق
باده داشتن چنان کیفیتی دارم؛ که پندارم همان یار و همان بزم و همان دوش است
خواجه سلمان ساوجی این هر دو معنی را نظم آورده بیت دوش بر دوش فلک میزنم
امروز که دوش؛ مستم از کوی خرابات بدوش آورده اند؛ سوم امر از دوشیدن است
دوشاخه دو معنی دارد اول چوبی بود که دو شاخ داشته دور کردن گناهکاران
و مجرمان بنهند بی بی مهری راست نظم بر بند بر بندان بخت سیمین تن را زین واقعه

ما منت

ما منتست مرو زن را؛ افسوس که در گرته بخواه سودن؛ پای که دو شاخه بود هر کردن را
دوم چنبلی است از پیکان که آنرا دو شاخه سازند شاعر گفته بیت پیش پیکان دو
شاخه اش از برای سجده ما؛ شیر چون شاخ گوزنان پشت را کردی دو تا دوشه
با اول مضموم و واو مجهول ظرفی باشد که شیر در آن بدوشند دوشیزه با اول مضموم
و واو مجهول دختر بکر را گویند حکیم خاقانی فرماید بیت اند سماع نیور دوشیزگان عنب
بی رقص و حال چون گرد و عنی چه مانده دوکدان صندوقچه باشد که میان آن گرد و بهر آسمان
دوک و پنبه و امثال آن بگذارند و آنرا بازی خفش گویند و جمع آن اخفاش بود
کمال اسمعیل راست بیت یارب چه فتنه بود که از سهم تیغش؛ مریخ تیز خود بهم در دوکدان نهاد
اثیر الدین اخسیکتی گفته بیت زان در صف الست کمر بسته چو چرخ؛ تا پنبه دار باز فشنی بدو
کدان دول با اول مضموم و واو مجهول شش معنی دارد اول دلو آبکشی را گویند دوم برج
دلو بود حکیم سنائی در فلکیات گفته بیت باز و بیکر و نراز؛ دو دول از هوا یافت
مهر و هوش مول؛ سوم مکار و محیل و سطاح و جها باشد مسعود سعد سلمان در مذمت
زن گوید بیت و دول آشفته ما بر من آرند؛ بنگرش تا گرفته چون آرند؛ حکیم سنائی راست
بیت کرده از دول زلفها مرغولان؛ مهر و حلی و فتنه؛ دولان حکیم انوری فرماید بیت
از بهر خدای را سوی من بنویس بدست این فرستاده؛ در نوبتی بماندم اندر غم
و بن دول غلام حبت ناگاه چهارم دلو آسیا را نامند و آن ظرفی بود که از چوب
بسازند مربع و در ته آن سوراخی کنند و آنرا پر از غله نمایند و بر کنار آن چوبکی نصب کنند

بعنوانی که چون آسیا بگردش درآید آن چوبک که بکلک موسوم است بحرکت درآید و غله در
آسیا بگردش درآید افتد و آرد شود مولوی معنوی فرماید نظم چون لکلک کلک ز ابنای
معنی: طاحون را آب گردد نز لکلک معتبین: نان لکلک ای برادر گندم زد و ولی لجهد:
در آسیا در افتد معنی زهی مبین: پنجم بیز کشتی بود ششم کیسه و خریطه باشد و زانست که
خریطه را کربمان می بندند و ملبان خوانند دوله با اول مضموم و واو مجهول نام میوه ایست
که در هم در باغ و هم در جنگل شود اگرچه در جنگل بیشتر باشد اما باغی بهتر بود و لاتش
و رنگش سرخ و شبیه باشد بسیب کوچک مانند و اندرون آن یک حبه است بو
نظم نموده بیت دولانه سرخ بوستانی: تنگست بمعده و جگر هم دوله با اول مفتوح چهار
معنی دارد اول کدو باد را گویند دوم پیاله و پیمانه شراب باشد سوم دایره بود چهارم
زلف را نامند و آنرا دوره نیز خوانند و در عربی دو معنی دارد اول بمعنی بخت و طالع
دوم غالب شدنست و با اول مضموم پنج معنی دارد اول پشته و بلندی باشد مولوی معنوی
فرماید بیت هر که برین ره نرود و قدوه و دولاست رهش: من که برین شاهم هم بره همواره ام از دوله
من جاهم جم بیت شب تاریک و دیو بیخود: راه باریک و دوله بر دوله: دوم مکر و حیله بود استاد
فرخی نظم نموده بیت زبهر آنکه از جنگ تو فردا چون رها گردد: کنون دایم همی خواند کتاب حیله و
دوله: سوم فریاد و ناله را گویند حالی سبزواری راست نظم هر شام گرد باره او دوله و
شغال: هر صبح گرد خندق او نغمه بزک: حکیم نزاری نظم آورده بیت گرچه دارد زاهد اهل
جهول: سینه بر بیر طعنه چون جوله لیک نزدیک او چنان باشد: که سگ از دور میکند دوله

چهارم

چهارم شکم را گویند بیجاق اطعمه راست بیت شهید چربش دوله کیها با چه دست ذکلا سر روده زیک
نشش حسبک دل کباب و خون جگر: پنجم کسی بود که خود را چیزی داند و نباشد و در عربی سه معنی
دارد اول فزو کردن گرد و خاک بود دوم مالی باشد که دست بدست از هم بگیرند سوم بمعنی
مالداری و بی نیازی آمده دووير با اول مضموم و واو اول مجهول و واو ثانی مکسور و
یای معروف دبیر را گویند و آنرا دوبیر از نیز آن خوانند که با دو فرهنگ آراسته است یکی بهر
خط و دوم بهر فضل دویل با اول مضموم و ثانی مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اول مکر
و حیله بود دوم ابریشم کنده را گویند که از پیله حاصل شود که در وکناغ در میان آن باشد
فصل راء دو با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی سبب آواز حزین باشد.
و با اول مضموم و واو معروف پنج معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی سبب آمده حکیم
خاقانی نظم نموده نظم موی سفید را نه از آن رو سیه کنم: تا باز نوجوان شوم و عهد
کهنه کنم: نه جامه از برای مصیبت سیه کنند: من موی از مصیبت پیری سیه کنم: دو در سه معنی دیگر
تیر بلدوی که بعد از بن سر قوم خواهد گشت مترادفست ردا با اول مفتوح دو معنی دارد اول
روان را گویند مولوی معنوی فرماید نظم محو یکم بحر شمس تبریز: او محو از نزاد علیم
امروز زمانه در حضور ماست: بر وجه که رانیم روا ایم: محمد همگر گفته بیت پناه ملک جهان شهریار روی
زمین: توئی که حکم تو بر آسمان روا باشد: دوم بمعنی جایز آمده و با اول مضموم و الف ممدوده
در عربی دیدار و در عبی منظر بود و با اول مکسور هم در عربی دو معنی دارد اول سیراب شدن
را گویند دوم رسنی باشد که میان بار شتر بر بندند رواد بمعنی راه و راست که مرقوم شد

روان با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل معروفست دوم نفس ناطقه باشد چنانکه شیخ ابو علی سینا
در رساله معراجیه آورده که مراد از روان نفس ناطقه است و از جان روح حیوانی روان
بخش نام فرشته ایست که علم بدست اوست و او را بتازی روح القدس نامند روان
خواه با اوّل مفتوح کدا را گویند رواوه رباب را گویند و این اسم مرکبست از رو که بمعنی آواز
حزین است و اوه که برآورنده صدا و ندا بود و پس معنی ترکیبی آن آواز برآورنده باشد
روباه تربک با اوّل مضموم و واو مجهول سگ انگور را گویند و انگور و با بر خوانند
و بتازی عنب الثعلب نامند روباه بزنگ بمعنی ریکار است که بجای خود مرقوم خواهد گشت
روبند و روی بند با اوّل مضموم نقاب باشد روپوش و روی پوش برقع و پرده و ملمع و
امثال آن را خوانند شیخ مغربی نظم نموده بیت شکل پری و جوانی روی پوشی بپوش بت
مخفی اندر پیر و ظاهر در جوان پیداست کیست روج با اوّل مضموم روز را گویند و بهندی بلم
کاو را نامند یعنی کاو کوهی روخ با اوّل مضموم و واو معروف نام گیاهیست که از میان
آب بروید و از آن حصیرها بافند و آنرا درخ و دوخ و رخ و کوخ و لخ و لوخ نیز گویند رود
با اوّل مضموم و واو مجهول چهار معنی دارد اوّل نهر و رودخانه را گویند عموماً و رود اتور
خوانند خصوصاً استاد فرخی فرماید بیت یک بنده تو دارد زین سوی رودخانه
یک چاکر تو دارد زان سوی گنگ رانی دوم فرزند بود و بهمعنی ساز را خوانند این دو معنی
را نجیب جرباد قانی نظم نموده نظم آسمان در صفت زینت دولت تو بمقامیست که باشد
هفت مادر و رود و سالها ماند که بعهد تو ندیدست کسی ناله کز دست کسی کرد چو ابر نیسم رود

چارم

چارم روده را گویند و جمع آن روذکان و رودکانی بود کمال اسمعیل راست نظم بس که رود
انغزاقر بجو رودکانی خاطرم افکار ترسم از من رها شود حاشا و ربچای تو بشکی به چار
حکیم روحانی در قسم گفته بیت به نیش عقرب و سرکین بوز دبشک حمل به رودکانی جدی
و نقار به میزان روداب دو معنی دارد اوّل دختر مهرابست که حاکم کابل بوده و زال او را
بحباله خویش آورده رستم از و متولد شد حکیم فردوسی نظم نموده بیت چنان دان که روداب
را بود رسام نهانی نهادست هر گونه دام دوم نام قلعه بود که روداب مادر رستم در آنجا
توطن داشته ابو الفرج رونی راست بیت نجات که موج نهش کرد برانگیخت از قلعه روداب
وار لشکر چیپال رود آور نام رودخانه ایست رودبار با اوّل مضموم و واو مجهول دو معنی دارد
اوّل نام ملوکیست که مابین قزوین و گیلانست مولانا عبدالرحمان جامی فرماید بیت بو علی
رودباری آن شه دین چنیر و بارگاه صدق یقین دوم جایی را گویند که در آنجا رود
خانه بسیار جاری باشد رود ساز سازنده را گویند حکیم قطران نظم نموده نظم تا زبانگ
نوحه گر باشد روان و ایم نفوز تا همیشه دل ببانگ رود ساز آید فراز خانه خصمان تو خالی
مباد از رود ساز رودک با اوّل مضموم و واو مجهول نام جانوریست که هر چند تن بزنند فربه
تر شود و آنرا بزنگه و شق خوانند و از پوستش پوستین سازند رودکان و رودکانی
جمع رود باشد و آن در ذیل لغت رود با مثلا مرقوم گشت روز دو معنی دارد اوّل
معروفست دوم آفتاب را گویند حکیم فردوسی فرماید بیت سر دگر بنه بخشی کنا مرا
درخشان کنی روز و ماه مرا روز افکن بتی را گویند که روزی آید و روزی نه و آنرا

تازی غب خوانند روزبان حاوش و نگاهبان باشد حکیم فردوسی فرماید بیت بجنبید و روی
از سپهبد بتافتند سوی روزبانان لشکر شتافتند هم او گوید بیت ازان روزبانان مردم
کشان گرفته دو مرد جوان را کشان روزچک روز پانزدهم ماه شعبان را گویند و آنرا
روز برات نیز خوانند همچنانچه شب پانزدهم شعبان را شب چک نامند روزخون
با زای منقوط موقوف تاخت بردن بود در روز بر سپه دشمن چنانکه او غافل
و بیخبر باشد و اگر این طور تاخت هنگام شب برند شبخون خوانند نزاری گفته بیت کنیم آنگه
خبردارت که چون است شبیخون مصلحت یا روزخونت روزکار دو معنی دارد اول
زمانه را گویند و آن معروفست دوم بمعنی مدت و فرصت آمده استاد فرخی نظم موده نظم
مخالفان تو موران بدند و مار شدند برآر زود ز موران مار گشته دمار مده امان
شان زین بیش و روزکار مده که اژدها شود ار روزکار یابد مار حکیم خاقانی فرماید بیت
روزکاری روزکار از فتنها آسوده بود زلف شبرنگ تو آمد فتنهٔ دوران در گرفت روز
کرد نامیست از نامهای نیر اعظم حکیم نزاری گفته بیت بروز محنتم یاری نکردی چرا چون
روزکرد از من بکردی روزمه تاریخ را گویند و آنرا سالمه نیز خوانند مسعود سعد سلمان
راست بیت شدت فراموش آن روزمه که در غزنین ز چوب کرده رکاب و ز لیف کرده
عنان روز افزاری نام ماه چهارم است از سال ملکی یزدگردی روس با اول مضموم و واو
مجهول دو معنی دارد اول نام ولایتی شیخ نظامی فرماید بیت زد یکطرف سینه روبان
روس وز دگر زنده چون قبلگاه مجوس دوم منسوب بولایت روس را روسی گویند دوم

روباه

روباه باشد و بزبان هندی بوس خشم را گویند روس انگور عنب الثعلب باشد چه روس روباه
و انگور دانه را انگورست روسپی زن فاحشه را گویند مولوی معنوی فرماید بیت عالم دون
روسپی است جیبت نشان آن انگه حریف بیش وان کرش در رفقا مست طالبان زار خالی
راست نظم آدمی شیر و پیل را در بند میتوان نگاه داشت لیک هرگز بهیچ بند
و حیل روسپی را نگاه نتوان داشت روستا با اول مضموم و واو مجهول و شین موقوف ده
را گویند و روستائی مردم دهی باشد حکیم فردوسی فرماید بیت چو از شهر یکسر بپرداختند
بکرد اندرش روستا ساختند روسی دو معنی دارد اول نام یکی از پهلوانان توران
بوده دوم پیاله شراب را گویند روش با اول مفتوح و ثانی مکسور سه معنی دارد اول رفتن
دوم راه روی را گویند که درمیان باغ بسازند حکیم ازرقی فرماید بیت چمنهای او را
زنند بهشت برین ره روشهای آن از خوبی صنوبر سوم بمعنی طرز آمده و با اول مضموم
و واو مجهول روشن را گویند روشان روشن را خوانند روشن با اول مفتوح و ثانی
مکسور با شین منقوطه زده و نون طرز رفتار باشد اثیرالدین اخسیکتی در لغت گوید بیت
تو کن روش راستان لیکن طلسم باستان هم روزنامه این بخوان هم کارنامه آن بدر
روشن چراغ نام نوائیست از موسیقی روشندان منفذی را گویند که بجهت روشنی
در خانها بگذارند مولانا مطهر در صفت عمارتی گفته بیت طاقهای طاقهای روشندان
ماه و مریخ و زهره و کیوان روشنک دو معنی دارد اول نام دختر دارا است که اسکندر
ذو القرنین او را بموجب وصیت دارا در حباله خویش درآورد حکیم فردوسی فرماید بیت

کجا مادرش روشنک نام کرد؛ جهان زاهد و شاد و بید رام کرد؛ شیخ نظامی نظم نموده بیت دل از روشن
روشنک بر متاب؛ که بار روشنی بر بود آفتاب؛ دوم اسم داروی هندی مانند کماه خشک
و آنرا شاتل خوانند و معرب آن شاطل باشد و شرح آن در اختیارات بدیعی در
ذیل لغت شاطل مرقومست روغ با اول مضموم آروغ باشد حکیم انوری گفته بیت
چون زخوان بابه خود لاف زند خواهد بگو؛ بابه خوان بکش زانش که بد روغ زند
و با اول مفتوح در عربی حیله روباه و حیله کردن کسی و نهان بسوی چیزی رفتن
و میل کردن و گریختن و بینی کوه بود روم و رومه با اول مضموم و واو مجهول موی زهار
باشد و آنرا رم نیز گویند حکیم سوزنی راست بیت شد جای جای ریخته ازو رنگ روی او
ریشی که رنگ دارو ازو رومه زار اهم و گوید بیت سر او چون سرابست لغوان ز تبن بر رومه
مرغول چون ستست رون با اول و ثانی مفتوح از ماتش بود و با اول مضموم و واو معروف
بمعنی سبب آمده و با واو مجهول نام قصبه ایست از هندوستان که منشا و مولد ابوالفرج
بوده روناس و رونج و روناپس با اول مضموم و واو مجهول در هر سه لغت و در ثانی
با یای تحتانی مفتوح و ثالث با بای موقوف چوبیست سرخ که بدان جامه و ابریشم و مثال
آنرا رنگ کنند و بتازی فوه خوانند کمال اسمعیل گفته بیت تن زسر ما چو بیل و چون روناس
منجمد گشته در سوق و ما حکیم انوری فرماید بیت با جان من اگر نه هوای نزار گشت
چون خشک باد در رگ جان همچو روناس؛ حکیم ازرقی راست بیت ز بس که خون برو انم
با من از مژگان؛ ز روی تا من همه بر دمد همی روناس؛ حکیم نزاری گفته بیت

بی

بی می نزار تر ز زریرم که زمهریر؛ خون در عروق نفسر دم همچو روناس روبخو با اول و ثانی
مفتوح بنون زده و جیم مضموم و واو معروف نام کرمیست که از زمین برآید و هرچه بر زمین
افتاده باشد بخورد و تباه سازد و بیشتر پشمینه را ضایع کند و آنرا دیوچه و دیوک
و ریوبخو نیز گویند و بتازی ارضه خوانند روهینا با اول مضموم و واو مجهول پولاد
جوهر دار را گویند حکیم سنائی فرماید بیت سبز و چون تیغی حبشی چه دانای چو بنیاد
هر بت چو تو نامردی چه زنم آهن چه روهینا؛ سیف اسفرنگی راست بیت ای گرد در
خجلت تطفش؛ گوهر اندر میانم روهینا؛ و چیزی را که از روهینا ساخته باشند
روهنی گویند روهنای حکیم اسدی گفته بیت سر مغفر ز زر چون مار روشنی؛ برزد هند
پر بدا و روهنی روی با اول مضموم و واو معروف پنج معنی دارد اول معروف دوم زبان
باشد حکیم سنائی فرماید بیت تا بدلش برا سنی نه بر روی؛ که دل از نبشته چشم بندد روی
سیوم بمعنی امید آمده شیخ عطار نظم نموده بیت چون وصالت مجلس آرا روی هست؛ روی در
دیوار هجران خوشترست؛ چهارم بمعنی جدا کردن و تفحص نمودن بود حکیم سوزنی راست
بیت ای کمال النسب از مهر خداوندی بگو؛ کین ندیمان گزیده زکجا کردی روی؛ پنجم بمعنی
سبب آمده و با واو مجهول یکی از فلزاتست روئین با اول مضموم و واو مجهول
نام یکی از مبارزان ایرانست که پدر او پشنگ نام داشت و داماد طوس بود و نیز
نام پسر افراسیاب بوده که در جنگ دوازده رخ بدست بیژن بن گیو کشته شد
روئین تن و روئینه تن لقب اسفندیار است روئین خم و روئینه خم و روینه خم کوس باشد

شاه گفته بیت شغب کوس و بانگ روئین خم ٭ لرزه انداخت در تن انجم ٭ حکیم فردوسی نظم نموده
بیت برآمد خروشیدن کاودم ٭ دم نای روئین و روینه خم ٭ روئین دژ نام قلعه بوده از
ولایت توران که ارجاسپ والی آنجا بود و ارجاسپ دختران گشتاسپ را گرفته در آن قلعه
محبوس داشت اسفندیار بفرموده گشتاسپ از راه هفتخوان رفته آن قلعه را فتح کرد
و ارجاسپ را کشت و خواهران را خلاص کرده آورد حکیم خاقانی فرماید بیت
روئین دژ آز را کشاده ٭ و آوازه هفتخوان شکسته ٭ فصل زای منقوطه زو با اول
مفتوح دو معنی دارد اول نام پادشاهی بوده حکیم فردوسی گفته بیت همان زو و طهماسب
کاوس کی منوچهر هم نوذر نیک پی ٭ دوم دریا باشد و با اول مضموم مخفف زود است
مولوی معنوی نظم نموده بیت دامن او گیر زودتر بی گمان ٭ تا رسی در دامن آخر زمان ٭ حکیم
جوهری گفته بیت بر کششش هر لحظه من نالم زو رجان و تن ٭ یارب ز لطف خویشتن
یارش بمن زو وارسان ٭ زوار با اول مفتوح پنج معنی دارد اول خادم باشد حکیم فردوسی
نظم نموده بیت ببایدت یکی تاختن ساختن ٭ زوار و فرستاده پرداختن ٭ و در بعضی فرهنگها
تخصیص کرده اند بخادم بیماران و زندانیان حکیم ناصر خسرو فرماید بیت بزندان
سلیمان ز دیوان همی چنینم زباری نه زواری ٭ هم او گفته بیت اندران زندان بکن
چون خادم بی زوار ارگه جویم جز که از فضلت رهائی را سبب ٭ دوم نام برادر رستم
بوده و او را زواره نیز میگفته اند حکیم فردوسی راست بیت سوی خانه رفتند از آن
چاهسار ٭ بیک دست بیژن بدیگر زوار ٭ سوم زنده و ذی حیوة را گویند چهارم آواز تیز بود

نجم زن

پنجم زن پیر را خوانند ٭ زواره با اول مفتوح دو معنی دارد اول نام برادر رستم بود
دوم نام قصبه ایست از حوالی کاشان ٭ زوانار با اول مفتوح نام مرغیست ٭ زواله با اول
مفتوح گلوله آرد را گویند که بمقدار نانی علیحده ساخته باشند و آنرا بهندی پیره
خوانند اسحاق اطعمه گفته بیت با دان آفتاب حضرت زوال دور ٭ تا سالها مکنی زمرنو
زوالها ٭ زوابغ با اول مضموم و واو معروف نام هیزی که نای مخنثی نهاد ٭ زوبین
با اول مضموم و واو مجهول و بای عجمی مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول نیزه را باشد
که کوتاه که آنرا شل نیز گویند و بهندی بل خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت بکوی
دهر کجا چون خورد که نبت و تانش ٭ به بین به بیشه که زوبین زنست و نبت گیا ٭ دوم
نام پسر کاوس است حکیم فردوسی گفته بیت رسانید زوبین بپا بام ٭ بکابک هم
هرچه بدی تو نام ٭ زوردوم با اول مضموم و واو معروف و دال مضموم و واو معروف
هوت و غرور باشد ٭ زورفین و زوفرین با اول مضموم و واو معروف حلقه را باشد
که بر چارچوب در زنند و زنجیر را بدان اندازند و قفل کنند و آنرا زرفین نیز خوانند
حکیم ناصر خسرو فرماید بیت خوی نیکو را حصار خویش کن وز قناعت بر درش زن
زورفین حکیم نزاری نظم نموده بیت از درون خانه آگه کی شوی ٭ تا برون باشی ز در
چون زوفرین ٭ زوریم با اول و ثانی مفتوح پرانده پارچه بود که بر گریبان جامه از جانب
پیش دوزند بجهت خوشنمائی و آنرا بترکی الیاق خوانند ٭ زونن با اول مضموم بواو
مجهول و زای منقوطه دو معنی دارد اول نام ولایتی دوم نام پادشاهی بوده و با

معروف وزای منقوطه مکسور درهم را گویند وآنرا جوجر نیز خوانند بمعنی از کتاب زند
مرقوم شده زوزه بازای اول مضموم وزای ثانیه مفتوح نوحه را گویند زوش
بااول وثانیه مفتوح نام یکی از سبعه سیاره است که آنرا تازی مشتری خوانند و
آنرا زواش نیز گویند او رمزدی گوید بیت حسودانت را داده بهرام کشتن ز اهبر
کرده سعادت زوش ؛ وبااول مضموم وواو مجهول بدخوی وخشمگین بود اسدی فرماید
نظم چنین گفت دانا که خشم وخوش ؛ زنابخرد یکی تیبه شیر است زوش ؛ به بند خرد در
همی بایدش ؛ که بگشاید در ز سر چو بگشایدش ؛ عبد الواسع جبلی راست بیت بود دیو سر از
بیم سنانت در تف هیجا ؛ بود همواره از ترس خدنگت در صف عسکر ؛ نهنگ تند چون سیماب
لرزان در یم عمان ؛ پلنگ زوش چون سیمرغ پنهان در که بربر ؛ زولفین و زوفلین
بمعنی زوفین است که مرقوم شد منوچهری راست بیت مردم نادان نیابند دوستی
یک بعد نیش ؛ هر کسی انگشت خود بگره کند در زولفین زوبج بااول وثانیه مفتوح رودهای
گوسپند باشد که بگوشت وپیه پر کرده خاق کنند وهرگاه خواهند آنرا پخته بخورند طیان
ژاژخای گفته بیت ز نخچیده رودش بسان زنج ؛ درازست وباریک خود چون نمج
زونک وزونزک وزونکل بااول وثانی مفتوح مرد کوژپشت زبون وحقیر بود زونج
بااول مضموم وواو معروف زانو را گویند زوهند بااول مضموم وواو مجهول وهای
موقوف درخت وکشت بالیده را گویند فصل زای عجمی ژواغار نام معنیت شمس
فخری نظم نموده بیت زمین ز اهتمام او در اسلام ؛ عجب نبود ز اعیان زواغار ژورک

بااول

بااول مفتوح ونای ثانیه زده وراء مفتوح پرنده ایست سرخ فام که بمقدار گنجشکی باشد
ژوژ بااول مضموم وواو معروف خارپشت را گویند ژول بااول مضموم وواو
مجهول بمعنی چین وشکنج وناهمواری باشد ژولیدن بااول مضموم وواو مجهول بمعنی
پریشان شدن ودرهم شدن بود وآنرا جولیدن نیز خوانند ژومیده بااول
مضموم وواو مجهول کشت آب زده را گویند ژوهیدن بااول مضموم وواو مجهول
چکیدن آب باشد از سقف خانه بسبب باران فصل سین سو بااول مفتوح ثانیه
زده نام چشمه ایست از ولایت طوس وبه چشمه سبز اشتهار دارد گویند که یزد
جرد بن بهرام بن شاپور را که پادشاهی بغایت ظالم بر کنار آن چشمه اسبی لگد زد
وبکشت وبااول مضموم چهار معنی دارد اول معروف دوم بمعنی مانند وسان آمده
مولوی معنوی فرماید نظم سو بدست دو بیم بجویبار معانی ؛ که آب گشت سوی هم
چو جای آب سو شد ؛ نماند آب معانی بدستم از حسرت ؛ فرو شدم بتفکر که این چه مشکل وجه
سو شد ؛ سوم مخفف سود باشد شیخ نظامی فرموده بیت گشاده زره گاه آهن وگاه کو ؛
کجا در چنین ده کند کار سو ؛ چهارم روشنائی بود حکیم راست بیت نظم نزدیک تابوت
زین گرد ؛ که دیدی در این خانه لاجورد ؛ که هست اندرو حلقه وپاره چند ؛ که باشد
نیز و بزرگان پسند ؛ دگر گوهری کو دهد سو و آب ؛ بتاریکی اندر چو خورشید تاب ؛
و تیرگی آب را گویند سواک بااول مضموم زردی کشت باشد وبااول مکسور در عربی
چوب ودندان مال را گویند وآنرا مسواک نیز خوانند سوبد بااول مضموم وواو معروف

وبای موقوف ودال مکسور وبای معروف نام جانوری است که آنرا سار نیز گویند و نانی
زرد و سبز یکجا منقور چون خوانند سوهاب با اوّل مضموم و واو معروف و بای مفتوح
نام بتخانه ایست که در قدیم الایام در نواحی غزنین بوده و در بعضی از کتابها بهار غین
منقوط بنظر رسیده حکیم اسدی نظم نموده بیت بیامد به بتخانهٔ سوهار یکی خانه دید پر
خوشی چون بهار سوب با اوّل مضموم و واو معروف اتّبع بود مثال این لغت در ذیل
بکند در فصل بای عجمی از باب کاف مرقوم شده بزبان هندی غله برافشان را
نامند و آنرا چج نیز خوانند سوتام با اوّل مضموم و واو معروف و تای مثناة فوقانی
چیزی کم و اندک باشد استاد فرخی فرماید بیت اگرچه کردست واگرچه خواهد کرد
سخنم اندک نماید و سوتام هم او گوید بیت تو آن مهی که ترا هرچه گویم اندر فضل تمام نیکی
هست باشد و سوتام سوخ با اوّل مضموم و واو معروف و خای [illegible] باشد سوخته پنج معنی
دارد اوّل معروف است دوم لتهٔ سوخته باشد که بدان آتش زنه گیرند شیخ سعدی فرماید
بیت در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش ما هیچ نگفتیم و حکایت بدر افتاد حکیم
فردوسی راست بیت فتاد آتش صبح در سوخته بگیتی جهانی شد افروخته سوم
نام یکی از گنجهای خسرو پرویز است حکیم فردوسی راست بیت دگر گنج کش خواندی سوخته
کز آن گنج بد کشور افروخته چهارم معنی سنجیده آمده و آنرا سخته نیز گویند پنجم در ولایت
روم مردم طالب علم را نامند سود با اوّل مضموم و واو معروف دو معنی دارد اوّل
معروف است دوم معنی جشن و مهمانی و شادی آمده و آنرا سور نیز گویند و این

بهمن

بهمن نظم نموده نظم شکایتی که مرا بود از فلک گفتم شنید یکسر و نیکو نصیحتم فرمود
چه گفت گفت ز مهر سپهر دل بردار که نیست اطلس نیلی چرخ جامهٔ سود سوداوه
وسوداوه با اوّل مفتوح نام زن کیکاوس بوده سور با اوّل مضموم و واو معروف سه
معنی دارد اوّل رنگی بود خاکستری بسیاهی مایل مراسپ و استر و خر را که مانند
سمند خط سیاهی از کاکل تا دمش کشیده باشد و آنرا سول نیز گویند و مردمان
بعضی از بلاد آنرا سغوم گیرند چنانچه بطریق مثل گویند که سور از گله دور حکیم سوزنی
راست نظم کرم نان بپذیری کنم بجان خدمت وگرنه رفتم نتوان بدین گران
منزور بقای عمر تو جاوید باد و لعمرترا مطیع رای سپهر چون دلنوسن سور دوم
سوری و میزبانی و جشنی باشد که در ایام عید و عروسی و مانند آن کنند حکیم انوری
نظم نموده بیت سال و مه در روز و شب سور باد [illegible] خوشی چشم بدت دور باد دور گو
دیوار خانه را گویند یعنی فارسی و عربی را مختاری بنظم آورده نظم ز آب دیدهٔ انگور خاک
راه مهی عبیر بیز و بنم و گلاب ریز و سور گذر کند بنظر عزم او چو باد براتیا بروی قلوه
الماس سیخ آهن سور سوم رنگ سرخ را گویند از این است که هر گل و لاله و هر چیز سرخ
را بسور منسوب ساخته سوری خوانند حکیم سوزنی فرموده بیت بادهٔ سوری بکف گیر ای
گل سوری بروی آن گل سوری که بر سرو روان آید بیا در میان انجمن بخرام و
ساقی باش از آنکه بادهٔ سوری ز سرو گل رخ آید خوشگوار امیر خسرو گفته بیت
گذری اگر نوانی بهار عاشقان کن که از اشک من بصحرا همه لاله رست سوری

و بزبان عربی شراب سرخ را نامند و نیز قومی از افغانان باین لقب مشهورند و با اوّل
مضموم و همزه در عربی بیم خورده و پس خورده بود سودا با اوّل مفتوح نام شهریست
سودان با اوّل مضموم نام جانوریست پرنده و سیاه رنگ که نقطها سفید داشته باشد
وخوش آواز بود و آنرا سار و سارک نیز نامند سورنای شهنای باشد و آنرا مخفف
ساخته سرنای نیز گویند سوزا سوزنده را گویند سوزاک نام مرضیست مشهور و آن
سوزشیست که در بول بسبب زیادتی صفرا بهم رسد و مجرای بول را ریش کند و
چرک روان شود یوسفی طبیب راست نظم اگر رسد زریح سوزاک الم شدید الی از سبب
این هر دم باید که خورد و بشره خرفه و قندها هر روز ز قرص کاکنج بکیدو درم سوزه
با اوّل مضموم و واو معروف و زای منقوط مفتوح تیر بزجامه را گویند شمس طبسی گفته
بیت گرنه بهمت سزای تیر دواجی ازچه زنه سوزه قبا تو آمد خواجه عمید لوبکی راست
بیت دواج اسمان در پیش قدرت کمینه سوزه از پیراهن کبر سوزبان با اوّل مضموم
و واو معروف شش معنی دارد اوّل نفع و سود بود مثال بیت خاقانی از زبان
ز سخن لست حق اوست حیدر از زبان تافته سودی زبان کنند هر چند سوزبان
زبانست گرم و خشک حظ بر حظ مزور این سوزبان کشد دوم معنی مال و زر و
سرمایه باشد شهاب الدین ادیب صابر نظم نموده نظم دوم معنی درآرزوی دو
لولوش هر شبی دریا کنم دو دیده لولو فشان خویش لولو زکس دریغ ندارد دو
چشم من همچون دو دست صدر اجل سوزبان خویش مختاری راست بیت
بنفس

بنفس دشمنت آن باد زاسمان کز تو ابر و ز بزم تو بر جان سوزبان اند سیم سخن راز
و چیزی پنهان و مخزون ضمیر را گویند کمال اسمعیل گوید بیت قلم دو زبانست و کاغذ
دو روی نباشد محرم در بن سوزبان شرف شفروه گفته بیت اگر سوزبان همت
با تو مرا هست نه با شب نه با صبح غماز گویم چهارم سرگوشی بود بجم غمخوار باشند کم
بجای ارمغان آمده سوس با اوّل مضموم و واو معروف دو معنی دارد اوّل کرمی باشد
که بیشتر در جامهای ابریشمینه افتد و آنرا تباه سازد حکیم خاقانی نظم نموده بیت
سوس را با پلاس کینی نیست کین او با پرند شوشتر است دوم سوسمار بود گویند
که پیه و چربی آنرا زنان بجهت فربهی بخورند و بر بدن مالند اشاره رودکی فرماید
بیت سوس پرورده بلی بکداخته انگ در رمانی زنرا ساخته و در عربی دو معنی دارد
اوّل کرم گندم خوار را نامند و آن در گندم و برنج و دیگر غلها نیز بیفتد و ضایع کند
دوم نام درختیست که بیخ آنرا در دواها بکار برند آن بیخ را اصل السوس خوانند و
بفارسی آن درخت را مهک گویند و بزبان هندی نام خوک ابیست و آن حیوانی بود آبی
بر مثال مشک پر باد که خرطومی دراز داشته باشد سوسپند با اوّل مضموم و واو و حرف
و سین موقوف و بای عجمی مفتوح خون زده نام گیاهیست که چون آنرا بشکنند از آن
شیره سفید مانند شیر مانند شیر برآید و آنرا شیره گیا نیز خوانند و بهندی دودی
گویند سوسک با اوّل مضموم و واو معروف و سین مفتوح نام مرغیست صحرائی که
گوشت آنرا بخورند و آنرا تیهو نیز خوانند و بسین موقوف نام جانوریست پردار

که حمامها بهم بندد و آنرا اسپرک و سپرو نیز گویند و بشیرازی بُندو خوانند سوغ بااول مفتوح
زابه رباشد که سپاهیان از ماهیانه و علوفه خود نویسندگان و هند سوفار و
سوفال بااول مضموم و واو معروف سه معنی دارد اول ظروف و اوانی گلی را گویند که
پخته باشند و آنرا اسفال نیز خوانند رفیع الدین لبنانی راست بیت نیافت پایهٔ قدرت
عدد و مثبت عجب؛ محل الحیات ار شکسته شد سوفال؛ دوم هر سوراخ تنگ را گویند
عموما و سوراخ سوزن را خوانند خصوصا حکیم سوزنی گفته بیت نامد برون زخانهٔ زاخوان
صد و نو؛ تا در نشد بسوزن سوفار در رجل؛ هم او گوید بیت عیار پیشه جوانی که جا کرد زری
همی کشیدش هر روز رشته در سوفار؛ سوم دهن تیر بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت
به پیکان سخن مرد هشیار دانا؛ زبانت تیر بس لبهات سوفار؛ حکیم فردوسی نظم نموده بیت
چو سوفارش آمد به پهلوی گوش؛ ز چرم گوزنان برآمد خروش؛ سوفه بااول مضموم و واو
معروف دو معنی دارد اول مکر و حیله باشد حکیم سوزنی راست بیت مکوز انجام اخطی عرض ده
از بنیان سوفه کس رامیاموز؛ دوم کرم گندم خوار را گویند سوفچه بااول مضموم و واو
معروف و فا موقوف ریزهٔ سهرجبر را گویند مختاری فرماید بیت زان یکی لقمه که بر خوان
تو خورد آن مسکین؛ بیکی سوفچه از ریزه تنیش کنون سوک بااول مضموم و واو مجهول
و کاف عجمی ماتم و مصیبت و غم و اندوه باشد و سوگوار و سوکی ماتم زده و اندهگین را
گویند امیر خسرو گفته بیت ننشسته گریان بر اهل رحیل؛ زده اندران سوک جامه به نیل؛
حکیم فردوسی راست بیت هما شد چو سوکی زگرد و نبرد؛ زمین چون تن کشته از خون مرد سوکل

بااول

بااول مضموم و واو معروف و کاف عجمی زردی باشد که بسبب آفتی در کشت زار افتد
و آنرا ابسکل نیز گویند سوکه بااول مضموم و واو معروف و کاف مفتوح هر سوراخ را
گویند عموما و سوراخ قبل و دبر باشد خصوصا سول بااول مضموم و واو معروف دو معنی دارد
اول بمعنی نخست سور است که مرقوم شد حکیم سنائی فرماید بیت این یکی عیبی آن دگر
خوسول؛ این سیم حفره ان چهارم غول؛ دوم ناودان را نامند و بزبان هندی پرنالچ
را گویند سولان بااول و ثالث مفتوح دو معنی دارد اول نام کوهیست از ولایت آذر
بیجان که در سه فرسخی اردبیل واقع است و همیشه مردم مرتاض و خداپرست در آنجا
بعد از اسلام ساکن می بوده اند و مغان آنرا از امکنهٔ متبرک میدانسته اند چنانچه قسم
بدان یاد میکرده اند بالفعل نیز مردم درویش خداپرست در آنجا بسیار ساکن اند و بعبادت
ایزد تعالی شبانه مشغول حکیم ناصر خسرو راست بیت ای برادر شناس محسوسات
تو و مانیت اندرین زندان؛ تو به پای باش یکان یکان برشو؛ پس به پا سای بر سر سولان
دوم نوعی از او وبه باشد که از ملک روم آرند و یونانی نام پیغمبری بوده از بنی
اسرائیل سولک بمعنی سوکل است که مرقوم شد سوله بااول مضموم و واو مجهول و لام مفتوح
سه معنی دارد اول خانه زادی را گویند که پدر و مادر او غلام و کنیزک بندی باشند
حکیم خاقانی نظم نموده بیت از بن نور ند غافل چند اعمی؛ در بن نطق اند منکر چند الکن
هم قلب وجود سوله عصر نه خاتم وار انگشتوار و زمین؛ دوم آواز بلند را گویند مانند آواز
سگ که آنرا دوله نیز گویند مسعود سعد راست بیت سوله برداشته روان چون سگ

ازبی او مجاهزان ورتنگ؛ سوم هر سوراخ را نامند عموماً و سوراخ دبر را خوانند خصوصاً
عسجدی راست بیت بجنبانم علم چندان دران دو کبد سیمین؛ که بها بان سر چندان فرو زند
دران سولة؛ و دران بعضی از فرهنگها بمعنی سوراخ فرج زن مرقوم ساخته اند سومندر
باشد سمندر و آنرا سامند نیز گویند مولوی معنوی نظم نموده بیت نه عشق آتش و جان منت
سومندر؛ نه عشق کوره و نقد منت زر تمام سون با اول و ثانی مفتوح مدح و ثنا را گویند
ابن یمین نظم نموده بیت گر نشنید سخن ابن یمین در دل خلق؛ چه عجب آن سون است کز آن
جان برخاست؛ دوم با اول مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول بمعنی شبه و مانند بود و
آنرا سان نیز گویند حکیم سنائی فرماید بیت تفکر کن یکی در خلقت شاهین و مرغابی؛ نکوی
کرده بمعنی راست آن زین سون و این زان سون؛ نکوی تا چرا کرده ندبول و چنگ آن زاهن
نکوی تا چرا داوند رنگ پر این زان سون؛ دوم سوی را گویند یعنی جانب هم حکیم سنائی
نظم نموده بیت رفت روزی سون گرمابه بماند تنها درون گرمابه مولوی معنوی راست
نظم چو بتش هست او چرخ دیدایست؛ که همتهای عالی جلد دون است کدامین سون
چو بیم حضرتش را که منزلگاه او بالای سون است سونانک با اول مضموم و واو مجهول
و نون موقوف نفسی بود که در هنگام دویدن یا خواب چندی با صدا از بینی بر آید
سوزنش با اول مضموم و واو معروف ریزه ای را گویند که از سودن چیزی بچیزی فرو
ریزد و آنرا بتازی براده خوانند میر اسفرنگی گفته بیت سوزنش لعل ریزد از برهای
در هوا اگر بجوید زکشته لعل لب نوا سنجان سوی نل سوزن را گویند حکیم نام خسرو فرماید

بیت

اول

بیت ای بجز و با جان مکن ستد و داد؛ کو بپستاند ز تو کلند سوی زن سویس و سوبیست با
اول مفتوح و ثالث مکسور و یای مجهول ناآگاهی باشد و آنرا بتازی غفلت خوانند سوسه با اول
مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول موش فنج و آنرا سرو به نیز گویند سوین با اول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول دیگ و طبق و کاسه و کوسه و امثال
آنرا گویند و آنرا آوند نیز خوانند و بتازی ظرف دانا نامند دوم انبان مسک باشد
فصل شین منقوطه شوا با اول مفتوح کر را گویند و آنرا بتازی اصم خوانند و شوای کرب
باشد و با اول مکسور دو معنی دارد اول سختی پوست دست و پا باشد بسبب کثرت کار
و آنرا پینه نیز گویند دوم شبت باشد و آنرا شوی نیز خوانند و در عربی بر بابرا گویند
و با اول مفتوح و تشدید ثانی بر باد بود شوات و شواد با اول مفتوح و در بعضی از
فرهنگها با اول مضموم نیز منظور رسیده نام جانوری است پرنده مانند مرغابی که هم در
خشکی و هم در آب زندگانی کند و آنرا شوال و سرخاب نیز نامند و بعضی از صاحب فرهنگان
مرقوم نموده اند که نام مرغیست پرنده که سرخ فام باشد و هر زمان برنگی دلونی برآید
و آنرا بتازی بوقلمون خوانند حکیم سوزنی فرماید نظم از دو طوق دارم چو قمری از آنکه
چو طاوس تاجیم بر سر بنا؛ چو هدهد زمین بوسه دادم شبگیر؛ سخن رنگ دادم چو
شوا و شوال با اول مفتوح دو معنی دارد اول شلوار باشد دوم کار و عمل را گویند
این دو معنی را حکیم سوزنی نظم آورده بیت از بیم مرا اندر ره دیدی بشوال اندر؛
ای خواهر خالت نخ آخر چه شوال است این؛ سیوم بمعنی شوات است که مرقوم شد و شوالک

مصغر آنست و در رومی بابشد بد نام ماهیست معروف شوالک با اول مفتوح نام مرغیست که هم
زمان برنگی نماید و بتازی ابو براقش گویند شوان با اول مفتوح چوپان باشد و آنرا
شبان نیز گویند شوب با اول مضموم و واو مجهول و شار باشد و با اول مفتوح در فرهنگ
دو معنی دارد اول آمیختن بود دوم عسل باشد شوبست با اول مضموم و واو مجهول و
بای مفتوح بسین زده افسون و علاج بود و بای پارسی نیز در بعضی از فرهنگها
تصحیح نموده اند شوخ با اول مضموم و واو معروف چرک بود و آنرا بتازی وسخ خوانند استاد
عسجدی فرماید نظم خواجه برزکست و مال دارد و نعمت، نعمت و مالی که کس بباید ازان کام
مجلس جایی رسید که نگذارد، شوخ بکرمابان و موی بحجام، شرف شفروه نظم نموده
بیت چنان بشستی از اندام شوخ حرص و طمع، که نیست بر سر او خارش تمنای، و شوخگن
بمعنی چرکن باشد حکیم اسدی گفته بیت رسید ندجای چراگاه گور، در و شوخگن چشمه آب شور،
و با واو مجهول دلبر و بی باک بود شور با اول مضموم و واو مجهول هشت معنی دارد اول طعم
لذتی بود معروف دوم غوغا باشد مولانا غزالی راست بیت شوری شد و از خواب
عدم چشم گشودیم، دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم، سوم نحس و شوم است حکیم
فردوسی فرماید بیت نگه کن دانای پیشین چه گفت، که هرگز مبادا اختر شور جفت نظامی
گفته نظم ای ملک نهاده پیش اقبال بوزرخت، از بخت نو بخت خصم شور آمده سخت، با بو جهل
درآویز کند آن مه بخت کواز بی لخته زاد و لوازبی لخته، چهارم بمعنی کوشش آمده حکیم اسدی
نظم نموده بیت بهکار در زور کردن مشور، که چاره بسی جای بهتر ز زور، پنجم نفیر را گویند

وانرا

وآنرا شیپور نیز خوانند حکیم فردوسی گوید بیت نیاسود کس تا بمر زحلب، زمین شد پر از جنگ
و شور و جلب، ششم ورزیدن را نامند مولوی معنوی نظم آورده بیت دست زهره در
حنا او کی سلح شوری کند، تا زنبان چنین را با چنان سودا چکار، حکیم اسدی گفته بیت
همه روز فرمانش دار و برد، سواری و شور سلیح نبرد، هفتم ببهم زدن و بهم خوردن را
خوانند و شوریدن و شورش مصدر آنست امیر خسرو منظوم ساخته بیت از دست دل برانم
کر جان و دل بشورم، بیرون نهم که باشد خوبا کوزن و کورم، هشتم بمعنی نشستن آمده شوره
موره این لغت از نوع اتباعست و دو معنی دارد اول چیزی دکمی نحس و ضعیف را گویند چه شور
بمعنی نحس و شوم آمده و مور متوجه بود و چون خواهند که کسی را بحقارت و زبونی و اغار ند
او را مور خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت شوره موره ند حسودانت و لیکن که لاف، ثانی در
مارند و نفر با نفر آمیخته اند، دوم غوغا و آشوب باشد حکیم سنائی نظم نموده بیت زهره و طامات
و ثناء مزخرف، همه ساله با خلق در شوره موره، شوسم کوه باشد فخری گرگانی راست بیت
چو برداری میان شوسم آواز، ترا باز آواز آید باز، شوره گز نام نوعی از درخت گز است
وآنرا بتازی اثل خوانند شوریز با اول مفتوح مزارع را گویند شوش با اول مفتوح و
ثانی مکسور شاخهای درخت انگور باشد و آنرا بتازی قضبان گویند شوشک با اول مضموم
دو معنی دارد اول طنبور چار تاره باشد استاد فرخی گفته بیت گهی سماع نی و گاه بربط
و که چنگ، گهی چغانه و طنبور شوشک و عنقا، دوم نام جانوریست شبیه بکبک اما از کبک
کوچکتر باشد و آنرا تیهو نیز خوانند شومیز با اول مضموم و واو معروف و شین منقوط

موقوف و میم مکسور و یای معروف بهل باشد و آنرا هال و لاچی و خیربوا نیز گویند و تازی
قافله صغار خوانند شوشو با هر دو شین منقوط مضموم و هر دو واو معروف از زن را گویند
حکیم سوزنی راست بیت حزی که انجورش زیرنا و دان عصیر علف عصارهٔ بکنی و لحم و شو
شوشه با اول مضموم و واو معروف و شین منقوط مفتوح و های مختفی چهار معنی دارد اول
شمشهٔ طلا و نقره و امثال آنرا گویند و آنرا شمس و سبائک نیز نامند شیخ نظامی گفته بیت
بآتش بران شوشه سنگ سنج چو مار سیه بر سر گنج گنج ؛ دوم هر چه ازین جنس طولانی باشد
مثل صورت قبر آنرا هم شوشه خوانند شیخ نظامی نظم نموده بیت تهی دست نخجیر شد
خاک منش ؛ با داری از کوه باک منش ؛ سوم ریزهٔ هر چیز بود سوم پشته را گویند عموماً و
پشته ریگ و خاشاک را خوانند خصوصاً چهارم علامتی را نامند که بر سر قبر شهید بر پا کنند
شوغ با اول مضموم و واو مجهول پوست اندامی باشد که بسبب کثرت کار سخت شود و
آنرا پینه و شوانیز گویند شمس فخری راست بیت پهلوی کو بر خار انخلط چو روی
خصم شد پهلو بهم شوغ شوغاه با اول مفتوح ثانی زده محوطه را باشد که شب هنگام
گوسفندان و گاوان و دیگر چارپایان در آنجا باشد در اصل شبگاه بوده چون در
کلام پارسی با و واو و غین و کاف عجمی را یک حرف اعتبار میکنند چنانکه این معنی
مشروحا در آئین ششم از مقدمه این کتاب مرقوم است با و شب را بواو تبدیل نمودند
و کاف عجمی گاه را بغین مبدل ساخته شوغاه خوانند و آنرا ویل با اول مکسور و یای
معروف نیز خوانند شوکل با اول مضموم و واو مجهول لام در رسیده دوک باشد شوکم

با اول

بر سر

با اول مضموم و واو معروف نادهٔ زر را گویند که زر و سیم گداخته در آن ریزند تا شوشه شود
استاد عسجدی راست گوید بیت بجنابم علم چندان دران دو گنبد سیمین که بجا باز سرمدان فرو
ریزد در آن شوکه شول با اول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول بمعنی دید و دانست
بود و شول یعنی ببین و بدان حکیم انوری در هجو قاضی کبرنک گفته بیت زر و کشت از فراق
لقمه شول شد ؛ ای سخن من ای شبابه دول ؛ دوم طایفه باشند مثل لر و کرد سوم امراز
شولیدن باشد یعنی پریشان کردن شولان با اول مفتوح ثانی زده کند باشد حکیم
ناصر خسرو فرماید بیت ازین چاه پر شوشولان دانش ؛ بکیسو شو از جوی و از جو عصیان
شولک با اول مضموم و واو مجهول و لام مفتوح اسپ جلد تند و تیز رفتار را گویند
سید حسن غزنوی فرماید بیت کرار دوان بدیدی های و رکاب تو ؛ بودی به پیش بشولک
نوار دوان دوان ؛ استاد فرخی راست بیت ایا بشبهای که تو بیت کردی ؛ بنعل کم
شولک خنک واشقر شولیدن بمعنی پریشان شدن بود و شولیده فعل ماضی است
حکیم انوری فرماید بیت رشید اختیار زمانه است و طبع ؛ درین فن چه در زلف شولیده
شانه شومز و شومبز با اول مضموم و واو مجهول زمینی بود که بجهت زراعت آراسته باشند
و آنرا شمیز با اول مضموم نیز خوانند و شومزیدن بمعنی زراعت کردن است شوندا
با اول مفتوح شنوا را گویند منوچهری گفته بیت این سماع خوش و این نالهٔ زیر
و بم را ؛ نغمه از گوش دل و گوش شنوندا شنوند شوی با اول مفتوح و ثانی مکسور
و یای مجهول پیراهن را نامند و با اول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول شوهر با

وآتش را گویند و کسی را که آتش برنار و پود جامه که می بافته باشند عالند شوی مال خوانند
مولوی معنوی فرماید بیت مهمان و بکر آمد دیگی دگر بکفا کن تا کابن دیگ بس خاید بکار
شوی مال را دوم شوهر را نامند سوم بمعنی شستن وامر از شستن بود و با اول و ثانی
مکسور و بای معروف شبت را گویند و دانه آنرا با اسپند بجهت دفع چشم زخم بر آتش
ریزند سوبت با اول مفتوح و ثانی مکسور برا کند که را گویند فصل عین غو با اول
مفتوح آواز و صدای سخت بلند باشد مانند فریادی که بها دران در روز جنگ کنند
و صدای رعد و آواز کوس و دهل و بوق و کرنای و نفیر و امثال آن امیر خسرو فرماید
بیت غو کوس کارامش از دل ربود درافکند غلغل بچرخ کبود استاد فرخی راست بیت
بهمین روز بکوشش غو کوس زار غنون خوشتر واز موسیقار غوت با اول مضموم
و واو مجهول کلما سنک باشد و آنرا فلاخن نیز خوانند غوچی با اول مفتوح و جیم مکسور
کودال را گویند و آنرا غیغ و غفجی نیز خوانند غوزه با اول مضموم و واو مجهول و زای
منقوط مفتوح غنچه ناشکفته بود که در غلاف باشد مولوی معنوی فرماید بیت
هین نوبت صبر آمد و ماه روزه روزه و بکوز کاسه وان کوزه برخوان فلک گرد بی
در یوزه تا چند حان باز رها از غوزه استاد گفته بیت باد اچو غوزه دیده
حضرت سپید دل وز تاب غم شکسته دل خست بپرورش غوزه با اول مضموم و واو
مجهول و زای عجمی غنچه باشد امیر خسرو فرماید بیت تا که از بس غوزه میدهد میل
شاخ از بس غوزه میدهد گل حکیم ازرقی راست بیت غلام باد شمالم که می وزد خوش خو

غجری

بور غلام ار

بوی غالیه از غوزه ماید او بگاه غوش با اول مضموم و واو مجهول پنج معنی دارد اول
اسب جنیبت را گویند و آنرا بترکی کوتل نامند حکیم نزاری منظم آورده نظم اسمانرا حلقه
فرمانبری در گوش کن عیش را دامن بگیر و دست در آغوش کن یا خود کو طلبان
برخنب می سر بوش کن ترکیب می نونشین خنک طرب را غوش کن حکیم سوزنی
راست بیت به کبرهای اسب عمد سعد شد سوار یک کبر زبر ران و دگر کبر غوش کرد
دوم سرگین سایر حیوانات را نامند و آنرا غوشا هم گویند یوسف عروضی گفته بیت
آن روی روی او چو یک آغوش غوش خشک آن موی موی او چو یکا آغوش غوش
سیم چوبی باشد سخت کمانان چوب نیزه و تیر سازند شمس فخری فرماید بیت
تو نور دیده ملکی و دشمنان تراست مژه بدیده براز غم بود چونا وک غوش چهارم
گوش را خوانند تجم بمعنی نگاه آمده غوشا با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد
اول سرگین سایر حیوانات را گویند و آنرا غوش نیز خوانند فرید الدین احول
اسفراینی فرماید بیت بهشت تا کسی ننهم بخواری تن چون دانک بهند کس نافه
مشکین بهشت کنده غوشا دوم خوشه انگور و خرما و جو و گندم و امثال آنرا
نامند غوشاد با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول بمعنی دوم غوش
است که مرقوم شد دوم چار دیواری را نامند که شب هنگام گاوان و گوسفندان
و شتران و امثال آن در آنجا باشند شمس فخری گفته بیت زبا بس پاس تواند ر
کنام شیر و پلنگ کند شبان چو شبان اینی کله غوشاد غوشاک با اول مضموم و واو

مجهول بمعنی غوشا است که مرقوم شد **غوشت** با اوّل مضموم و واو مجهول برهنه مادرزاد را
گویند استاد رودکی نظم نموده **بیت** شد بگرمابه درون استاد غوشت بود فربی
وکلان بسیار گوشت **غوشنه و غوشه** با اوّل مضموم و واو مجهول و شین منقوطه مفتوح
گیاهیست که در هنگام تری آنرا نخورش کنند و چون خشک شود دست شوی سازند
و آن نوعی از کماه باشد و نان آنرا در حلوا کرده بپزند و بجهت فربهی بخورند **غوغا**
با اوّل مفتوح دو معنی دارد اوّل معروف دوم جمعیت باشد و آنرا انجمن نیز خوانند
و بترکی قرلتای گویند حکیم سوزنی فرماید **بیت** شه غوغای غوغا شکن کز نهیب او
بنات النعش بر گردون زبیر و بن شکند غوغا **غوک** با اوّل مضموم و واو مجهول
دژنغ باشد و بتازی آنرا ضفدع و بترکی قورباغه خوانند امیر خسرو راست **بیت**
مگو بشهوتیان ماجرای عشق مبر پیش حدیث بحر زغوکی که در شمر باشد حکیم خاقانی فرماید
بیت انگشت ساقی از غبب غوک نرم تر زلف چو مار در می غبغب شناورش **غوک چوب**
دو چوب باشد که کودکان میان بازی کنند یکی بمقدار وجب و دیگری دراز بمقابل
یکی گز و آنرا در بعضی از ولایات دسته چلک و چالک نیز گویند و بهندی گلبدنده نامند
غول با اوّل مضموم و واو مجهول چهار معنی دارد اوّل جایی را گویند که در کوهها و صحراها
بسازند و بکنند تا گوسپندان و گاوان و دیگر ستوران و چارپایان شبانگاه
در آنجا باشند و آنرا اغال و آغل نیز خوانند ابو شکور نظم نموده **بیت** گاهی چو گوسپندان
در غول جای سازم گاهی چو غول گردم با بان دهان شوم دوم حرام زاده را خوانند سوم

دو طفل

دو طفل را نامند که از مادر توامان زاده باشند این دو معنی را نیز استاد رودکی
بعقیده نظم آورده **بیت** ایستاده دیدم آنجا دو غول روی زشت و چشمها بیرون
در غول حمام کوش بوده دیگر چیست که آنرا اسغول نامند بدان سبب که برگ
آن بگوش اسب شبیه است و بتازی نام نوعی از دیو و جن است که در شعاب کوهها
و جاهای غیر ماسول و از آبادانی باشند و بهر شکل که خواهند بر آیند و مردم را
از راه ببرند تا هلاک بسازند **غولتاس** با اوّل مضموم و واو مجهول و لام موقوف
و تای فوقانی خود آهنین باشد که سپاهیان در روز جنگ بر سر نهند و آنرا بترکی
دو لغه خوانند **غولک** با اوّل مضموم و واو مجهول کوزه باشد که محتاجان و مردم
مشاهد متبرک دارند تا از روی سبب که از مردم بگیرند یا مردم بطریق نذر و هند دران
میان اندازند **غوله** با اوّل مفتوح ثانی زده مرد خام بی عقل را خوانند و با اوّل مضموم
و واو مجهول دو معنی دارد اوّل بمعنی غولک است که مرقوم شد دوم انبار غله را
گویند حکیم سنایی فرماید **بیت** خشک تا رکه کشت زار بود هر کجا غوله غوله زار بود
غولین با اوّل مضموم و واو مجهول و لام مکسور و یای معروف و نون موقوف سبوی
سرکشاده را گویند کمال اسمعیل نظم نموده **نظم** چون چو کاه زحجر برداشته باقی از
خانه کدوکان بستد جبل و دلو و رسن و غولین را با جوال و جبل و پالان بستد
فصل غا فوت با اوّل مضموم لفظ کردن باشد و آن باد بود که بعد از خواندن
افسون و عیه افسون بدمند **غوده** با اوّل مفتوح ثانی زده و دال مفتوح و های مختفی خیری

خشکی را گویند که از آن انگاره پیدا آید فور با اول مضموم و واو معروف نام رای کنوج است و او را پور نیز گویند و فوران نام شهر کنوج بود و آنرا پوران نیز نامند فورک اسم دختر رای کنوج است که در حباله بهرام گور بود و او را پورک هم میگفته اند فوریان متوطنان شهر کنوج باشند و آنها را پوریان نیز خوانده اند فوردیان با اول مضموم و واو مجهول بمعنی پوردگان است که مرقوم گشت فوردین با اول مضموم و واو مجهول بمعنی فروردین است که نوشته شد منوچهری فرماید بیت حاسدت بر من همی بیشی کند این زو خطاست عنبر و چون شکفد گل بیش ماه فوردین عبد الواسع جبلی راست بیت خورد باید باده همرنگ و بوی گل کنون چون چمن خالی شد از گلهای ماه فوردین فوز با اول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول پیرامون دهن باشد و آنرا پوز نیز خوانند حکیم سنای فرماید نظم دینی از دین همی فزا از دست کاب دینی جان دین برد ست دوم دارو شب جو دار زور شن که بتر سد که بشکند فوز شیر دوم غلبه و هجوم بود حکیم سوزنی راست بیت بمرو شاهجهان با شتی نوانکه کانجا لشکر سرما کند فوز سوم آواز و صدای جاع کردن بود حکیم سوزنی گفته بیت من دو بار که من تا زه اکجر بر بیم همی کنیم سوز و همی کنیم سور جان کنیم و جان در بیم ما همه شب که خواب نباید همسایه را ز فوز افوز و با اول مفتوح در عربی بمعنی رسیدن و فیروزی یافتن و رفتن و رستن و هلاک شدن آمده فوزه بمعنی نخست خیزد است که مرقوم شد حکیم سوزنی گفته بیت بنثر عذب دل افروز من بنگر منکر

برش

بریش و سبلت و تبغوز رنگ فوزه من فصل کاف کو با اول مفتوح زیرک و عاقل بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیت کو نبود آنکه دن پرستد هر گز آن دن که بر ستد مگر که جاهل و کودن کواده با اول مفتوح بمعنی چوب زبیر آمده و آنرا فرود نیز خوانند کوار با اول مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی نخست کواره است که بعد از این مرقوم خواهد شد شمس فخری نظم نموده بیت الجان بادی که کمترینه است هور بدامن نخشد و لعل از کوار دوم کند نا باشد و با اول مضموم نام قصبه ایست از مضافات شیراز کواره با اول مفتوح سه معنی دارد اول سبدی دراز باشد که بر پشت گیرند و بر اسپ و استر و خر و گاو و امثال آن نیز بار کنند و شیرازی آنرا لوده و خارنی و خلّه گویند امیر خسرو فرماید بیت چون ببر به نمود تر اکار کرد نسبت ای را هبر کواره بار دارکان کنند مولانا سید احمد مشهدی گفته بیت ای ببر هنت کواره تر گل روی تو گل سر کواره دوم خانه زنبور بود در روحی شبار سنای گوید بیت آن نخ پریشان آنکه بین کرند بدی کواره زنبوری سوم ابری را گویند که در شبهای تابستان بر روی هوا پدید آید و بعضی بمعنی نرم مرقوم ساخته اند و با اول مضموم ظرف سفالین را گویند فرید خراسانی راست بیت هش مستان بزم وحدت او چه کواره چه کاسه زرین کواز و کوازه با اول مفتوح کونه سرنگی بود که مسافران با خود دارند فاخری نظم نموده بیت با نعمت تمام بدر کاهت آمدم امروز با کوازی چوبی همی روم کواز و کوازه با اول مفتوح و زای

عجمی پنج معنی دارد اول سرزنش بود حکیم اسدی راست بیت کوازه همی زد چنین بر فسوس
همی خواند مهراج را نو عروس حکیم آزرقی گفته بیت ابوالمظفر میرانشه آنکه همت او همی
کوازه زند بر بلندی محور دوم مزاح و افسوس باشد سوم طعام نیم پخته را گویند
چهارم بضیه مرغ را نامند پنجم بمعنی وامی آمده کواس و کواسه با اول مضموم بمعنی صفت
وکوه بود و در بعضی از فرهنگها با شین منقوط نیز بنظر رسیده کواشه با اول مضموم
و شین منقوط مکسور آسانی باشد کواده با اول مضموم نام کیاهیست خوشبو کوب با اول مضموم
و واو مجهول دو معنی دارد اول ضربی باشد که بکسی رسد از سنگ و چوب و مشت و امثال
آن و آنرا کوس و کوست و کوفت و امکیب نیز گویند مولوی معنوی نظم نموده بیت
گر ترا کوبی رسد از فتنه مستان مرنج با چنان ساقی و مطرب کی رود در هوار مست
دوم ضمیمی زنبور باست که کماه آن عجایب کنند و در نباتات نرمی باشد کوبین با اول مضموم
و واو مجهول و بای مفتوح دست افزاری باشد مر آهنگران و مسکرانرا که بدان آهن
بکوبند و آن دو قسم است یکی کرو و آنرا تنک گویند و دیگری وران و آنرا گزینه نامند
کوبه با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول آنکه کوفتن هر چیز بود و آنرا اتبازی
مدق خوانند کمال اسمعیل راست بیت هستم میان فرو شده زاسب کوبها بکر دست خویش
زخم خورده چو با دعم دویم گیاهی باشد سبز که آنرا بجوزند کوبین با اول مضموم
و واو مجهول دست افزاری باشد مر زرگران که مانند ترازوی بود و آنرا از برکی
جزما با بافند شمس فخری راست بیت کمینه بنده تو روز بخشش و انعام طلا بکیل دهد زر بر طلا کوبین

کور

کوزبا

خدکوب با اول مضموم و واو معروف و بای عجمی دو معنی دارد اول کوه را گویند دوم حجر
باشد کوپال با اول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول عمود آهنین بود و آنرا گرز
نیز گویند حکیم فردوسی فرماید بیت همانا که کوپال صد هزاره زدم بر سر و ترک آن
نامدار حکیم اسدی راست بیت ز گردان خاور سواری چو ابر بر و تاخت با تیغ
و کوپال و گبر دوم گردن سبز و کلفت را گویند حکیم فردوسی نظم نموده نظم کنون مرغ
عیشم فرو ریخت بال فنا وا فرو کجب من درو بال جوانی و کوپال و نیرو نماند
زمین هیچ جز نام نیکو نماند سوم نام مبارزیست از خویشان پادشاه روس کوپل
با اول مضموم و واو مجهول و بای عجمی مفتوح شکوفه باشد حکیم سعید گمان گفته
بیت چو باغ عدل تو شد تازه از چو بشد سهر و زه بهر دران باغ لاله و کوپل
کوپله با اول مضموم و بای عجمی مفتوح چهار معنی دارد اول جبه را گویند که در ایام عیش
و شادی بر سم آیین در شهر ببندند ظهیر الدین فاریابی راست بیت منبت آیین وفا
ز هیچ محکم آنچنانکه روز باران شهرها در قبه و در کوپله دوم شکوفه باشد و آنرا
کوبل نیز گویند سوم حباب بود که بر روی آب افتد چهارم قفل باشد کوتار
با اول مضموم و واو مجهول و تای فوقانی کوچه سر پوشیده را گویند کوتاه پای
و کوتاه پا و کوته پا و کوتاه پاچه و کوته پاچه نام جانوریست مانند گوزن که هما نظور
غالبا بر پشتش باشد و بعضی آن شبیه سروی گوزن شاخ شاخ شود امیر خسرو راست
نظم بود زدوان کشت بهر سوی صف زده بر خال شده روی صفا اند چو شیری که بجا کبر وی

شیر همی کشت ز بی آهوی؛ بود بسر پنجه آهو ربای؛ دست درازیش بکوتاه پای **کوتر** با اول مفتوح ثانی زده و تای مثناة فوقانی مفتوح کبوتر باشد و آنرا کبر و کفتر نیز گویند حکیم فردوسی فرماید **بیت** چو چشم تذروان یکی چشمه دید؛ یکی جام چون چشم کوتر کشید **کوته بال** یعنی کوتاه قد چه بال بمعنی قد آمده در عجایب المخلوقات آورده که بجزایر چین گروهی سرخ چهره اند قدشان چهار وجب و ناطق اند اما سخنشان از تیزی گفتار فهم نتوان کرد و گویند که آنها عنبر بدهان گرفته بیاورند و بتجار بفروشند و در عوض آهن بستانند و در جزایر بحر زنگ نیز همچنین گروهی اند قدشان القدر در راعی و عریان باشند و ایشان را هر سال با فرانق محاربه باشد و فرانق بسیار از ایشان بکشند و بخورند **کوج** با اول و ثانی مفتوح و جیم تازی دو معنی دارد اول منع باشد و [illegible] دوم جبه باشد که در روز جنگ بپوشند و با اول مضموم و واو مجهول و جیم تازی نیز سه معنی دارد اول احول بود و آنرا کاج و لوچ هم گویند دوم نام طایفه ایست از صحرا نشینان که ایشانرا کوچ و بلوچ نیز نامند و شرح این لغت بعد از این در ذیل لغت کوچ و بلوچ مرقوم خواهد گشت سوم از منزل و مقامی بمنزل و مقام دیگر نقل کردن و تحویل نمودن است این هر سه معنی را بترتیب حکیم قطران منظم آورده **نظم** شاها ز انتظار زمانی که داد چشم؛ جهان راست این دعا گوی گشت کوچ؛ هستند اهل پارس هراسان ز کار صعب؛ زان سان که اهل کرمان ز دزد و کوچ؛ کوچت مبارک است و ندارم مدد بهیچ؛ جز خشم کینه و دوستی برای کوچ؛ چارم اسم جانوریست که در ویرانها آشیانه کنند و بنحوست اشتهار دارد و آنرا کوف و بوم نیز بخوانند

ریس

ریس فخر الدین محمود گفته **بیت** که عار از نظر همت او افتد دور؛ بوم ویرانه نشین کرده مانند کوچ؛ بجم زن و اهل و عیال را نامند و ایشان را خانه کوچ هم گویند و بزبان ترکی بمعنی بکار آمده مولوی معنوی فرماید **بیت** بنده بیران بود عشر زمین کوچ و فلان؛ مست فراهم نبود از سخن نغز و خطا؛ و بزبان هندی نام ولایتیست از هندوستان که مابین بنگاله و ملک ختای واقع است **کوچ و بلوچ** این لغت از توابع است و این نام طایفه ایست از صحرا نشینان گویند که اصل آنها از اعراب حجاز است و در کوههای که در اطراف و نواحی کرمان واقع است متوطن اند و کار و حرفه این جماعه جنگ و خون ریزی و دزدی و راهزنی باشد و در این اعمال شنیعه چندان مبالغه دارند که اگر دشمنی و بیگانه را نیابند خویشان و برادران و یاران و دوستان با هم جنگ کنند و همدیگر را بغارتند و بکشند و این امر شنیع را از محسنات اعمال شمرند و ایشان را کوچ نیز گویند چنانچه سبق ذکر یافت حکیم فردوسی فرماید **بیت** سپاهی بکردار کوچ و بلوچ؛ سگالیده جنگ مانند غوچ **کوخ** با اول مضموم و واو مجهول خانه را گویند که از چوب و نی و علف سازند حکیم خاقانی گفته **بیت** دنیا که دو روزه کاخ کوخست؛ در راه محمدی کلوخست؛ استاد فرخی راست **بیت** هر کوی او نژند و دل افکار و مستمند؛ بدخواه او اسیر و نگونسار و خاکسار؛ هر روز شادی نو جنباد و رامشی؛ زین باغ جنت آیین زین کاخ کوخ دار **کوخک** با اول و ثانی مفتوح خوشه انگور را گویند و آنرا بتازی خصله خوانند **کود** با اول و ثانی مضموم کبود را خوانند و با اول مضموم و واو [illegible]ل دو معنی دارد اول بمعنی جمع و توده و خرمن باشد چنانچه در رضا با آورده **بیت**

را زبانج بادبان سگ بوی خوش از غزغز باشد و شتی را پراگنده شمر مجموع کود دوم باری
نامند که در زمین زراعت اندازند تا غله قوت گیرد گودن اسپ پالانی که براه را گویند و دوم
فهم را باین اعتبار گودن خوانند حکیم سنائی فرماید بیت اسپ گودن بود بفرق دوان
و رنه چون خر بماند در پالان حکیم خاقانی راست بیت جنبش نماند بس مهر و رندان که بهر راه
چون رخش بنبت پای بگودن در آورم گور بااول و ثانی مفتوح کبر را گویند و آن رستنی
باشد که در دواها بکار برند و از آن اچار سازند و بااول مفتوح ثانی زده جای فراخی
را گویند که پشته و شکستی بسیار داشته باشد و هیچ وجه قابلیت آبادانی و زراعت در آن
سرزمین نبود حکیم خاقانی فرماید بیت شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات
خوان عنصری اگر زنده ماندی درین گور بگل حنک ساختی دیگدان عنصری و بااول مضموم
و ثانی مفتوح در عربی جمع گوره است و آن عبارت از شهر و قصبه بود حکیم سوزنی نظم نموده
بیت اسلام را بلاد و کور بی نهایت است انجار دار جمله بلاد و کور توئی عبد الواسع جبلی فرمودست
عارفی گفته بیت از حبلی و خوشی چو سدیر و خورنکاست مشهور در معادن و معروف در کور
گوراب بااول مضموم و واو مجهول سراب باشد استاد عنصری راست بیت بهر انبار رودی
سوی گوراب کم کنی جان و رزو خاک آب گوربا و گورسا بااول و ثانی مفتوح نام آتشی است
که باکبر بپزند و آنرا تازی کبرتیه گویند گوردی گوردین بااول مضموم جامه پشمین بود
حکیم سوزنی گفته بیت که خرش که با کلاه لسبر در کشد فشار و زگوردی کند جل و گون پوش
هفت رنگ حکیم خاقانی فرماید بیت حاجت گفتار نیست نیک شناسد خرد اطلس خز از

پلاس عبقری از گوردین کمال اسمعیل راست بیت ز برف پنبه زمین را حواصل است لباس ز ابر سفت
هوا جامه گور گوردین دارد گورز و گوزه بااول و ثانی مفتوح میوه کبر باشد و آن رستنی است
پرخار که شاخ و برگ و گل و میوه آنرا در سرکه نهاده آچار سازند و در دواها بکار برند
گورس بااول مضموم و واو مجهول و رای مفتوح دو معنی دارد اول موی مجعد را گویند
دوم چرک باشد و آنرا کرس و کرسه نیز گویند گورغث بااول مضموم و واو مجهول و
رای مکسور ثای منقوطه زده و چوب باشد یکی دراز بمقدار گزی و دیگری کوتاه بمقابل
یک وجب که میان کودکان بازی کنند و آنرا چالیک و دسته چالک و غوک چوب و دو بین
چوب و لاوه و پل چفته نیز گویند گورک بااول مفتوح ثانی زده و رای مفتوح سه معنی
گور و گوره است که مرقوم شد دوم نام موضعیست نزدیک هرموز سوم نام حصنی است
از کفار گتور گور گور باهردو کاف مضموم و هردو واو مجهول غلبواج باشد کمال اسمعیل
راست بیت بزی که هر کجا که یکی بشم لوده دید حالی چو گور گور در داشتیان کند گوره
بااول مفتوح ثانی زده زمینی را گویند که سیل آنرا کنده باشد شمس فخری گفته بیت
مادر باقی همیشه تا باشد کوه و دریا و گرد و گوره گو بااول مضموم و واو معروف
دو معنی دارد اول معروف است مولوی معنوی فرماید بیت بکر و گوره عشقش زد و در
میکردی اگر نو نقره صافی مایه را چه شد است مجبر بیلقانی نظم نموده بیت اکنون
روا مدار که نومید هم کند چنان عزن کل گرفته و چون گوره ناقه نا دوم حصه بود
از پنج حصه فارس حکمای پارس تمامی ممالک پارس را به پنج قسمت منقسم ساخته اند

وهر قسمتی را کوره نام نهاده اند بدین ترتیب اول کوره اردشیر دوم کوره اسطخر سوم کوره
داراب چهارم کوره شاپور پنجم کوره قباد وآنرا خوره نیز میگفته اند ودر عربی شهرستان
را کویند وکور جمع آنست وبا واو مجهول بزبان هندی جامه ناشسته وظرف سفالی
آب نادیده را کویند کوری بااول مضموم وواو مجهول دو معنی دارد اول معروف
دوم نام غله ایست مانند جلبه که خودروی باشد امیرخسرو کفته بیت که ما هم ابلی شاخ
وکوری ؛ از شور خاکیان درخاک شوری ؛ نخواهم کندم سلطان صانع ؛ بکوری کردم
ازو دو دیده قانع کوزنب بااول مضموم وواو مجهول وزای منقوط نام مفتوح باد نباتی
بوده کوژ بااول وثانی مکسور وزای عجمی نام میوه ایست سرخ رنگ مثال آن از زمین
شوره روید وآنرا اندف نیز کویند کوزد وکوزده بااول مضموم وواو مجهول وزای
عجمی مفتوح وهای مختفی در لغت ثانی صمغ درخت پرخاریست که آنرا کجیره کویند وخارزی
آن درخت را شاکه وآن صمغ را انزروت وغنزروت وغنزرود خوانند وآن دو
قسم باشد سفید وسرخ وهردو ازیک درخت حاصل شود اول سفید باشد چون
حرارت آفتاب دران کارکند وکهن کردد سرخ شود وجنبش درکوههای شبانکاره بهم رسد
ونجابت تلخ بود وبهترین آن سفید مایل بزردیست ودر دواها بکار آید وشرح آن
در اختیارات بدیعی مرقومست کوزنوک بااول مضموم وواو مجهول ونای عجمی بره
کلیدان بود کوژه بااول مضموم ثانی بزده وزای عجمی مفتوح خرسفید رنگ را
کویند وآنرا بتازی احمر خوانند کوس بااول مضموم وواو مجهول شش معنی دارد اول

فرو

فرو کوفتن بود وآنرا بتازی صدمه وبهندی دکه خوانند مولوی معنوی فرماید بیت نحیی ای
نفس اگر بر حجا و بر جفتی ؛ شوی ای فکر اگر با دگری کوس زنی ؛ حکیم فردوسی کوید بیت کنای
که کوهم بتو با نشیر وشمشک بکوس ؛ ویکی بهره در سایه خشک ؛ دوم نقاره بزرگ باشد وکوبا
آنرا نیز بسبب فتنی بدین نام موسوم ساخته اند امیرخسرو کفته بیت کوس شه خالی وبانگ
غلغلش درد سراست ؛ هرکه قانع شد بخشک وتر شه بحر وبراست ؛ سوم بمعنی صفا آمده شیخ
نظامی نظم نموده بیت دو لشکر بهم بر کشیدند کوس ؛ چو شطرنج از عاج واز آبنوس ؛ چهارم نام
قصبه ایست از قصبات مازندران که درین وقت بکوسان اشتهار دارد هم حکیم فردوسی
راست بیت کجا نام او کوس خوانی همی ؛ جز این نام نیزش ندانی همی ؛ پنجم نام نوعی از بازی دست
که فی الجمله بنرد شباهتی داشته باشد چون مهرهای آنرا از هردو جانب دو صف فرو میچینند
ویک معنی کوس چنانکه مذکور شد صف است آن بازی را نیز کوس خوانند ششم کوشه
جامه وگلیم وامثال آنرا کویند که از کوشهای دیگر زیاده شده باشد وبزبان هندی
کروه را کویند وآن ثلث فرسخ بود کوسان بااول مضموم وواو مجهول سه معنی دارد اول
نام نائی است که در زمان یکی از پادشاهان قدیم بوده دوم نوعی از خوانندگی باشد
این دو معنی را بترتیب فخر کرکانی نظم آورده بیت شهنشه کفت با کوسان نائی ؛ ز بی نائی
کوسان سرائی ؛ سوم نام قصبه ایست از قصبات مازندران وآنرا کوس نیز کویند کوست
بااول وثانی مفتوح کسبت باشد وآنرا بتازی حنظل خوانند وبااول مضموم وواو
مجهول وسین موقوف باد ومعنی نخست کوس که اول صدمه وعزو کوفتن ودوم نقاره

بزرگ باشد مترادف است مثل فرو کوفتن حکیم انوری فرماید نظم مقلوب لفظ پارس به تصحیف از کف
واسیم طمع که علت با منزدست کوست تصحیف قافیه که مصراع آخر است کر صنم کنی ملاحظه بسماعت
هم نکوست و آن دو لطیف را سمی هست هم لطیف و الجنس کنی تو قلب مجلوب او هموست
حکیم سوزنی راست جبت کر کسی با درمی صله بخشند رخصه و صد آن کن که بجان برزند کوس
ثنا و کوستن مصدر آنست مثل نقاره حکیم فردوسی گفته جبت دلیران بترسند ز آواز
کوس که دو پاره چوبست و یکپاره پوست کوسه دو معنی دارد اول معروفست دوم نام
شکلیست از اشکال رمل که آنرا بتازی فرح گویند و معرب آن کوسج باشد کوسه برنشین
با اول مضموم و واو مجهول و شین مفتوح و ها مختفی نام جشنیست که پارسیان در غره آذر ماه
کنند و وجه تسمیه اش آنست که مجوس درین روز مرد کوسه مضحکی را سوار میکردندی و خوردنی
طعامهای گرم مینهادندی و دارو های گرم بر بدن او طلا کردندی و آن مرد کوسه مضحک
مروحه در دست داشتی و خود را باد کردی و از گرما شکایت نمودی و مردم برف و یخ برو
زدندی و او بزبان پهلوی و از هر کسی چیزی بستدی و اگر کسی چیزی ندادی بر کتف
و گل تیره که با خود داشتی بر جامه او پاشیدی و چنین گویند که درین روز هرمز دار بیر
انور بار بر آورد و درین روز باری عز و جل حکم کرد هر کس را بسعادت و شقاوت
و هر که درین روز پیش از آنکه سخن گوید بهی بخورد و ترنج ببوید بر او تمامی سال سعود
باشد کوشش با اول مضموم و واو مجهول کوشش و اوران کوشیدن باشد حکیم نزاری
گفته جبت تا نکند دوست نظر ضایع است سعی من و جهد من و کوشش من کوشا کوشنده باشد

حکیم

ست جبت کوشای منعم و منیوشای پند تو از هیچکس نکوی عاشق شنوده
ده جبت چو در کوشش بیا بسر بد کردان کینه با کوشش هم و ردتو در کوشش
شما کوشش با اول مضموم و واو مجهول جنگ و جدل باشد استاد فرخی نظم
نگار فرو وار دیرون آرد از کوه شد پلنگ و ز آب ژرف نهنگ بگاه کوشش
بر تو از دست شیران زور و زروی مردان رنگ کوشید بمعنی کوشیده آمده
مضموم و واو نام جانوریست که آنرا بعربی جغد گویند و بجوست اشتهار تمام
اد معنوی راست جبت آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
به را مکان شد کوف و کرکس را وطن این یمین نظم نموده جبت نشاند
اهل هنر شد بدیع تفاوت ز کوف تا بهمای کوفج با اول مضموم و واو
مفتوح بجیم زده نام جماعه ایست که در کوههای کرمان ساکن باشند و معرب
کوفجان با اول مضموم و واو معروف و فاء موقوف قفص باشد
بپرد مرغ جان از کوفجان تن مرا بیجان اندر هوات تا قیامت
باد قافیه نظم نموده جبت هوش شاهنشار زلف تو اش آشیان مباد
مایزدار کوفجان تن کوفتار با اول مضموم و واو مجهول و فای موقوف
بخاری گفته جبت نفرین کنم ز درد و فغان این زمانه را کوک
کوک با اول مضموم و واو معروف آواز بلند را گویند و با
تره باشد که خوردن آن خواب آرد و آنرا کاهو نیز

گویند و بتازی جرس خوانند حکیم انوری فرماید بیت جای رسید بانس نوکرز مهر ح
بکبر غنة فتنه با هوس کوک و کوکنار بیت سید ذوالفقار شروانی نظم نموده نظم
هموار و قند طبع بپیوسته در اقلیم مباد نشش که چون نشناس شد ز من شفا
چو خاید کوک بیداری کند خون تیره و عناب و فزاید در و سر چندین دوم
سهم پیوند کردن بود بطریق استحال نادر و وضع کم و زیاده نشود حکیم سوز
خس بود در لغظ تازی کوک و مدرشاعری بیت کوک زن بر سوزنی کز حو
حشن سیوم آهنگ ساختن سازها و موافق کردن آوازها بود با هم مولانا
بیت کم جوابست او و من هم کم سوال افتاده ام کوک کرده ست خوش با
چارم سرفه باشد و آنرا کبرا نیز گویند پنجم گنبذ را نامند و بزبان تر
خوانند حکیم نزاری نظم نموده بیت چه دل کشید صفحه کوک افق شبرا
معلق بمشک ناب کوکا با اول مضموم و واو معروف دوم دارداو
بس بلند را گویند دوم نامیست از نامهای ماه ابجدی از کتاب زند مرقوم
مضموم و واو مجهول وسرت افزای باشد مرکار زار آنرا کوکلک با اول م
و کاف و لام مفتوح عوز نه بود که بشور شکفته باشد کوکل با اول مضمو
و کاف مکسور نام مرغیست تاجدار که مرغ سلیمان اشتهار دار
گویند کوکن با اول مضموم و واو مجهول و کاف مفتوح دوم
کوکو نیز خوانند و اصغر آن کوکنک بود حالی سبز داری

سن کجا سرکاه کو وبرانها خلق در وهم کوکنک دوم علط بنم رس گویند و آنرا در ملل
بان هندی نام ولایتست از هندوکن که بر ساحل دریای عمان واقع است
نخلخاش باشد و آنرا بتازی رمان السعال گویند چه کوک سعال و نار بمعنی رمان
بدالرحمن جامی فرماید نظم ز کنکره وار کاخ شهر باری چو حارس در بد شکل گویند
نده و بکرش تا با خواص کوکنارش برده در خواب بمعنی سفوا و صاحب
نی خشخاش دانه نیز آورده اند جنانچه حکیم اسدی بنظم آورده بیت یکی را جهان
راز که گشت استخوانش همه کوکنار کوکو با هر دو کاف مضموم و هر دو واو
فی دار و اول آواز فاخته باشد مولانا عرفی راست بیت کوکو زدن فاخته
ش در حامه معشوق مرا کرم طلب کرد دوم خاکینه را نامند گوگوز با هر دو
هر دو واو معروف نوعی از آفتیمه لطف نفیس باشد حکیم نزاری گفته
ی فاحر کرده روان ز هر سو نخ و نبیج و کمچا کوکو زوسای ساده کوکم
واو مجهول حقد باشد و بترکی برادر رضاعی را گویند کول با اول و ثانی مفتوح
قل نوعی از پوستین است که از پوست گوسپندان کلان سازند شیخ
بیت مفکن کول کرچه خوابانیدت که هنگام سپرما بکار آیدت دوم طیبه است
و با اول مضموم و واو مجهول چهار معنی دارد اول آبگیر باشد حکیم ثنایی راست نظم
آکنده ز آب باوی چو کول ناپاکست مولوی معنوی فرماید بیت
بار واز لو لهادر کولها دوم کنفار اگو بند سوم نام جانوریست

مبفکن

که آنرا بوم وکوف نیز خوانند وبجوست اشتهار دارد وچهارم مردم کیلان بـ
بیشتر را خوانند کولاک بااول مضموم وواو مجهول موج بزرگ را گویند وآنرا کا
مولانا وحشی راست بیت شود زچشم پرآبم هزار کشتی غرق بموجی که قلزم خو
کولاک کولان بااول وثانی مفتوح نام کوهیست کولنج بااول مضموم وواو
دار واول در شکم باشد ومعرب آن قولنج است دوم انگشتان را گو
اول مضموم وواو مجهول ولام مفتوح ونون زده وکاف عجمی هنر ومخنث
سوزنی راست نظم ای مرد مرد کاری که کولنک لنک را درحین فرد
کون مدنگ کولنک پیش او چو نهد سینه بر زمین عزباد ولنوه دار
کلنک کوله بااول مضموم وواو مجهول ولام مفتوح دو معنی دارد اول کو
که صیادان دران بنشینند تا صید آنرا نه بینند ودام را بکشند دوم
نظم بنده در انتظار موکب عید کشته ساکن بکنج بیغوله تا یکی آید بدام
همچو صیاد ماند در کوله دوم احمق وبی عقل را خوانند کولیدن بااول مضمو
کندن بود کوم بااول مضموم وواو معروف نام گیاهیست خوشبوی حا
بیت من از خط تو نخواهم بخط شدار عقل برآید از برگ برگ کام کار تو کوم
در عرب بالا رفتن اغر بود بر بادبان وبااول مضموم هم در عرب بالا
کومه بااول مضموم وواو مجهول خانه را باشد وکاهی که از چوب و
پالیزبانان ومزارعان در اندرون آن نشسته پاس با

بسازند ودر درون آن نشسته کمین کنند وآنرا کازه نیز گویند کون
وثانی مفتوح بیده باشد که بتازی عزب گویند وبا ثانی مکسور دو معنی
ه وستانیست که در شهر عاشوراده هزار مرد آنجا جمع شوند دوم هیز و مخنث
ن نیز گویند کونده بااول وثانی مفتوح ونون زده چیزی باشد
ند مانند دامی وکاه بدان کشند استاد لبیبی گفته بیت مانند کسی که روز
ن بو شد از کونده کوه بااول مضموم وثانی مفتوح غوزه پنبه وکوکنار
م وامثال آنرا گویند امیر خسرو فرماید بیت کرد این حقه زر افشانی
بیت اندر کوه بانگ دراهای کوکنارها هم او گوید بیت مستغرق خوابیم
ش از شام اجل وصبح جزا انشاسیم کوهامویی بااول مضموم وواو مجهول
کوه برکوه عنبر مطبق را گویند کوه لبنت کشور تبت را گویند وآنرا بانا
وه پیسنان نام ولایتیست وآنرا کستان نیز گویند ومعرب آن قهستان
ه راست بیت چو نام او شنید آمدند بار تاز خوزستان وکوهستان وشیراز
فتوح وواو مجهول وهای موقوف وکاف عجمی مکسور بمعنی خداوند آمده
وم وواو مجهول وهای مفتوح نام گیاهیست که در زمین میدبار روید وتلخ
باشد کوهنک بااول مضموم وواو خانی زده ثانی وکاف عجمی بمعنی تر حبنین
او مجهول چهار معنی دارد اول زن باشد عموما حکیم فردوسی فرماید
ه نیابی زکشاسب جز پرستار هم او گوید بیت من امروز از

کوه بر دارمش ؛ نیز دیکی زال سام آرمش ؛ و بلندی پیش و پس زمین
پیش پایش کوه و آن عقب را پس کوه خوانند منوچهری نظم نموده
کوه زینت نه فرودست و نه بر دوات از کوشه تا جت نه فرازست و
آب را نامند و آنرا اشترک و شترک نیز کویند شرف شکوه راست
بحر انعام عامت ؛ که امید را موت ات آشنا نیست ؛ نام کفته بیت هست
کوه و دریا کوه زن ؛ ابر اشکم کشت از افلاس طوفان بهار ؛ سوم هر چیز
را خوانند امیر خسرو فرماید بیت وصف در اید علمست این که با یک کو
کوه مدار کوه اجبال ؛ چهارم چین بود و کوهه کرفته بمعنی چین کرفته است حک
معنی را نظم آورده بیت از کوهه غم شکوه بکرفت ؛ چون کوهه کرفته
کوهین بمعنی کوهه است که مرقوم شد کویر با اول و ثانی مکسور
شوره باشد و آنرا بتازی قتاج کویند حکیم فردوسی فرماید بیت بیابا
دیو و شیر همه خاک تیغ و همه ره کویر ؛ نه کرکان نه کفته بیت کویر و سوز
سموم جان بر و شیر و منده ؛ و از معنی مسموع شده که زمینی را کویند ک
باشد و مردم و دیگر حیوانات بر زبران آمده و شد چندان کرده
خشک و ناهموار شده بمثابه که آمدن و رفتن بران دشوار
تعالی کویز با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و زای
کوبیدن و کوبسیدن با اول مضموم و ثانی مکسور و یای مج

و یای مجهول و دو طرف سرین را کویند کویله با اول مفتوح و ثانی مکسور کاکل
اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی کوبین است که مرقوم شد
عجمی کو با اول مفتوح دو معنی دارد اول زمین پست و مغاک را کویند مولوی
یاید بیت ابجو عرصه روز رستخیز ؛ ای کوی کشتنی راه کریز سیفا سفر
ز فهر بو بحر دکان در جوشش ؛ وی ز قدر تو آسمان در کو ؛ دوم شجاع
پهلوان را کویند حکیم فردوسی راست بیت کرا یدر کواسفند بار آیدی
دشت کار آمدی ؛ و با اول مضموم دو معنی دارد اول معروفست دوم
ید شیخ نظامی نظم نموده بیت بهر سوی کو بردی بادرا بید شکستی در کریبان
شید کوا کواه باشد کوار و کوبال با اول مضموم جیزی را کویند که در خانه
ثد و ز و و هغتم شود امیر خسرو فرماید بیت می تلخست حور کلعذاران
س جوری باشد کواران کوارشت با اول مضموم و رای مکسور و شین
ده بر کیبی باشد که بجهت کوارش طعام بسازند و آنرا کوارش نیز کویند
ن جوارش است ابسحاق اطعمه راست بیت قرص لیمو و کوارشت لطیف عنبر
و کلقند و شراب و نبات کوارون با اول و رای مضموم و واو معروف جوبی
لط سودا بر پوست آدمی پیدا شود و روز بروز پهن کردد و آنرا ربون
تبازی قوباء خوانند کواره با اول مفتوح دو معنی دارد اول کاهواره
کویند مولوی معنوی راست بیت ای کواره خانه را هنق مدار

تا نتوانند کرد و باغ انشاد دوم کله گاو و گاومیش را خوانند **گواز و گوازه** با اول
واندا اول چوب دستی باشد که بدان خر و گاو و سایر ستوران را برانند و
نیز خوانند شمس فخری نظم نموده **بیت** بشوی روی عروس ظفر ز گرد فتن
اعدای مملکت بگوازه دوم بادن چوبی باشد معروف ای جوازست **گو**
مضموم رنگ و صفت باشد **گوانه** با اول مفتوح مقنعه را باشد که زنان بر سر
گواشیر با اول مفتوح نام ولایت است که در آنجا فیروزه پیدا باشد که شیر دام
بود **گوال** با اول مضموم چهار معنی دارد اول بمعنی بالیدن باشد و آنرا
گویند سیف اسفرنگی راست **بیت** ای ز سحاب کفت نخل امل ترگوال وی
گلشن جان خوش نمای دوم آمد و ختن و جمع کردن بود طیان نظم نموده
بر رکان گنج سیم و زر گوالند نواز آدمی مردم گوالی سوم جوال
معرب گوال است چهارم مالیدن را خوانند و بزبان هندی کاو با
گوانجی با اول مفتوح و نون موقوف دلیر و پهلوان باشد و در بعضی از نسخ
گوان که آنرا سپهسالار گویند مرقومست حکیم فردوسی نظم نموده
به درگاه شاهنشاه مابگی منم که در شهر ایران گوانجی منم هم او گوید **بیت**
گوانجی بود که اندر سخنها مابگی بود **گوانکه و گوی انکه** با اول مضموم
و نون زده و کاف عجمی مضموم حلقه باشد که تکمه را در آن بند کنند
و انگه حلقه باشد که تکمه در آن بند شود اثیر الدین اخسیکتی گفته **نظم**

ران سپارده لباس عمر او را چون نژاد جاودان زیبد از فرصه بنور ساخت
گوانکه رشتهای دانش کمال اسمعیل فرماید **بیت** ای کریمی که گنبد چرخ زخور شید
جامه ره فدر بست آن هر سر سه گوی انگل **گوباره** با اول مضموم بمعنی گواره است
هم شد حکیم سنائی راست **بیت** درین گوباره چون کردی بر آخر چون خر عیسی
عالم جان شو که چون عیسی همه جانی حکیم ناصر خسرو گفته **بیت** تا به یکبر زاد بن
جز بهیچ و درود عاقل بیچاره هرگز کس آن ندید که من دیدم زین بی
بهره و بله گوباره **گوپان** با اول مضموم و واو مجهول و بای عجمی چوپان باشد
قول و ثانی مفتوح مخفف گوید باشد مولوی معنوی فرماید **بیت** ایمان گوید
ان کفر گو و بس رو چون شمع تنت جان شدی بس و نه بس باشد و با اول
ثانی زده زمین عمیق را خوانند و آنرا گوبز خوانند **گوداب** با اول مضموم دو
سه اقل اشی باشد که از برنج و گوشت بپزند و فاطق آنرا از سر که گو و
مانند حکیم فرماید **بیت** چه طمع داری از جهان ای چه بهی بحس کاسه گودابی
بی کفته **بیت** کند هم امید کردی و کرم تجم وعده داد که تو هم و ز تخیل می پزم گوداب
دوم دوشاب را گویند فخری راست **بیت** نگر که چون بود احوال و عیش آن
شهد فایق باشد نه راوق گوداب **گودر و گودره** با اول مفتوح و ثانی زده دال
معنی دارد و اول نام نوعی از مرغابیست که گوشت آن نجاست مدبوی باشد
بیلی ز نوحان ترسد چون گودره از باز شیر از نوحان ترسد کبک ز شاهین م

تو را
کرز

دوم گوساله بود زراتشت بهرام که یکی از موبدان بوده در معنی آنکه کشتن گوسا
و بچه جمیع جانوران در ملت زردشت ممنع گفته است بیت بکشتن نبارد کسی
و زان گو سهندی که باشد بره سوم نوعی از غله خود روست که در کشت زار جو و ک
بهم رسد و آنرا جو در و جودره نیز نامند چهارم نام پسر شاپور بوده پنجم اسم پهلوا
ششم پوست گوساله را خوانند هفتم بچه گوزن را نامند گودرز بالاول مضموم نام
است از ملوک اشکانی اول نام پسر شاپور است که ولی عهد پدر خویش بود و در زما
مساجد و معابد بسیار خراب گشت و جور و ظلم آشکارا شد مدت ملکش پنجاه و
بوده و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در عهد او متولد شد دوم نام پسر الشاه بود که
پدر بر تخت سلطنت متمکن گشت و سی سال ملک راند و نیز نام دو پهلوان بوده از ای
پسر قارن بن کاوه آهنگر که حکومت اسپاهان داشت دوم پسر گشواد که پدر جو
و نیز نام مرغی باشد که اکثر و اغلب بر لب آب نشیند گور بالاول مفتوح سه معنی
آتش پرستانی را گویند که در دین زردشت باشند و آنها را منع نیز نامند
قومی از کفار هندوستانست و آنها را گوره نیز خوانند سوم نام شهریست که دا
بنگاله بوده و درین وقت خراب و ویران شده و بالاول مضموم و واو مجهول نیز سه م
اول معروفست دوم دشت و هموار زمینی بود از غیبت که خود دشتی را گور خود
خود دشتی را نامند گوراب بالاول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول آ
که بر سر قبور سازند امیر خسرو فرماید بیت مردم دانا نرهد

نهم او گوید بیت جهان غرق باد اندر بای شور که بالاست گوراب و پنجاه گور دوم نام
از مرو تا آنجا چهارده روزه راهست فخر نگانی گفته بیت براه اندر نخستش بود خواب
مرو آمد بگوراب سوم صدائی را گویند که ساخته باشند گورابه بالاول مضموم و
دو معنی دارد اول بمعنی نخست گوراب است که مرقوم شد امیر خسرو نظم نموده
بگنز از چه رو سم خبیث که چاه گوراز گورابه کم خبیث دوم نام موضعیست که
رستم در آنجا بوده حکیم فردوسی گفته بیت ز شهر پدر زال با سوک و درد بگورابه
بود گورا گوره گورکور بالاول مضموم بمعنی نود و ازدو دود ود و نیز انبر و نیز
بر شیر و فرماید بیت شان در چشمها پر زور مشید درون دیده کورا کور مشید
او گوید بیت بخشیدم انچه مغنیان زین کمال نور در زیده کور کور بزنده چون
ب بالاول مفتوح ثانی زده جا فشنور ریشمی باشد که در زیر موزه بپوشند
سرما و آن بجای پای تابه باشد و جوراب آن جوربست حکیم سوزنی فرماید
گورب و موزه فرست و کوک و نعل بها بست نزد نوا نیها که من بها کردم گورب
جانور کبت که خانه از خس شبیه بگورب ساخته از شاخهای درخت با
انبازی و صعوه و بهندی به گویند کورچشم نسجی باشد ابریشمی که در بافند
ان نقش کرده باشند مثل آنکه پارچه و هست که آنرا چشم بلبل نامند
ت گز اگنده از کور چشم و رکه پوشیده و فارغ شد از تیغ و نیز
م و واو مجهول و رای موقوف کسی را گویند که شبها گور را بشکافد

وکفن مرده بدزدد و آنرا نبازی نباش خوانند کورکیاه کیاهی باشد که کورخر را بخور
تمام بود و آنرا کربه دشتی نیز گویند و چون بخایند بطعم قرنفل و مصطکی بود
اذخر و بهندی سور یا خوانند کوز بااول وثانی مفتوح مرخم کوزن است مولانا شـ
که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان عالی جاه میرزا شاهرخ انتظام داشت در
شاملک بنظم آورده بیت کر آمد خبر تعزیت میر کبیر ؛ آنکه در جنگ بجنگش چو کوزن بو
و بااول مفتوح ثانی زده کردکان را گویند و آنرا جار مغز نیز خوانند و معرب آن ج
سنائی در توحید گفته نظم کرترش گفت مرد ابشناس ؛ ور نه گشا سعدی بعقل و حس
کی شاید کوز بر پشت قبه کی باید ؛ حکیم فردوسی فرماید بیت تو بابن سیه پیش من
بیفکند افشانده کوزناز بااول مضموم و واو مجهول و هر دو زای منقوطه نام جانور
آواز شبیه بلبل کوزبان بااول مضموم و واو مجهول و رای منقوطه موقوف با
معنوی فرماید بیت چو خر ندارم و خر بند نیستم ای جان ؛ من از کجا غم پالان و کـ
کوزنده بااول مضموم و واو معروف و زای منقوطه موقوف و دال مفتوح و اخفا ها
که رنگ آن بسرخی گراید و از بوته خاری حاصل شود که آنرا جهودانه گویند آن
خوانند کوزغه بااول مفتوح ثانی زده خوشه پنبه باشد و معرب آن جوزغه بود کو
مضموم و هر دو کاف عجمی و واو مجهول و زای منقوطه موقوف بخیا کوکزنه
مجهول و هر دو کاف عجمی و زای منقوطه موقوف سخنان را لاف و گزاف را گـ
نظم بر آسمان مهابه ده سرو زسر زنشت او چرخ ؛ بمیان او بر سیم و

بمیان

ست او و نمجد ها بپای او و نکوز کند شاعران و ندمدمه هر شاشغا حکیم خاقانی
حاسد چو بیند این سخن همچو شیر وی سرکه نماید آن سخن کوز کند او کوزکندم بااول
زده نبج گیاهی است که در نظر چنان نماید که گو با پنج شش دانه گندم بهم چسبیده و آنرا گل
ید کوزه بااول مضموم و واو مجهول منقوط مفتوح غنچه پنبه و کوکنار و پیله ابریشم و امثال
آنرا غوزه و کوزه نیز نامند حکیم سوزنی راست بیت بقای جانش باد و دوام خیم جاه ادب
از سر چو پنبه از کوزه کوزنبر بااول مفتوح و ثانی مکسور عقده راس و ذنب را گویند
اجو زهر است کوزنه بااول مفتوح ثانی زده و زای منقوطه مکسور حلوائی
مغز گردکان بپزند کوسپندکشان عید قربان را گویند استاد رودکی
مجسته باد ترا عید گوسپندکشان ؛ که تو بهینه درخت خجسته کاری ؛ ممارستی راست
عدوی تو تاب خورده کمند ؛ سر زبان حسود تو آب داده سنان ؛ فدای جان
دشمنان تو باد ؛ تیغ جنگ جهان عید گوسپندکشان کوش بااول مضموم و واو
دارد اول معروفست دوم بمعنی گوش آمده شیخ نظامی فرماید بیت جگر گوش
نیز سندی که در روی او فکندی ؛ سوم نام فرشته ایست که موکل است
حکیم فردوسی راست بیت چو یک زمان اندر جوش کوش ؛ فزاینده باد و جو
نام روز چهاردهم است از ماه شمسی و پارسیان درین روز عید کنند و آنرا
سر خور و ندی و گوشت را بکباه بخندی و چنین گویند که آن ایام
اسا خندی بجهت دفع امراض که منسوب بجن است و نکبت

ودرین روز کودک را به بیرستان بیرون و چیز اموختن زرادشت بهرام کفته
کوش اسفندارمذ ماه نگاه بز دجرد اخر شهنشاه نجم بمعنی نظر وانتظار و منظ
نظامی منظوم ساخته بیت بیابن میلانیم برای وبهوش در حظای کسم نیامد کوش
معنوی بقید نظم اورده بیت این دانهای نازنین محبوس مانده در زمین در
خوش موقوف یک باد صبا هم او کوید بیت خلقی نشسته کوش تا ست خوش
نغز زنان در کوش ماکه سوی ما داری کدا کوشاسپ با اول مضموم و واو
دبدن را کویند وانرا تازی رویا خوانند حکیم فردوسی فرماید بیت شی
بکوشاسب دید او چنان کاشتی شد ز دورش پدید اکوشان با اول مضمو
عصیر انکور باشد کوشانه با اول مضموم و واو مجهول دو معنی دارد
حکیم نزاری قهستانی فرماید بیت بنوزم عشق میدارد زلبت در
بیرون اید زهر کوشانه عوغای هوکوید نظم دفت وفی بی محا باکرد
بی کلستان خلیل الله زنک کاشانه ایم واب الرحمن از جهان بر
چون نزاری حالیا ساکن دربن کوشانه ایم دوم کمینکاه را کویند او ک
ولا ورچار صد مرد کزین داشت بجل کوشانه وده در کمین داشت کوشر
کویند که اسکندر ذوالقرنین چون متوجه شهر بابل میبود در
بیس عظیم که در دانش و دریای بوده لشکر با نش شکار مشغو
یعنی
باشد بزرک جثه درشت اعضا و پرموی بهن کوش که به

کوش را بیز و دیکر را زبوش ساختی نزد اسکندر می آوردند اسکندر چون تحقیق
جواب میدهد که بیت مه وکفت شاهنشاه باب و مام مرا کوش بستر نهادند نام
کوش تاب دو معنی دارد اول بمعنی کوشمال امده استاده کفته بیت اکر بی کنا هست
که داند که تو هیچ وکم نه بیچ دوم چهار کزی را نامند که بواسطه رسمار کوش
کوش اسب با اول مضموم و واو مجهول و شین منقوطه موقوف دو معنی دارد
ار مرغان باشد کوشت آبیخ و کوشت آهنک با اول
مجهول و سین منقوطه موقوف دو معنی دارد اول فلانی باشد که بدان
دیک بیرون ارند دوم غلبواج را کویند کوشت جنه دو معنی دارد اول
بدان کوش نکارند دوم جانوری کست که در کوش در اید و مردم را
دو کاه باشد که بکشند وانرا کوش خر و کوش خرک و هزار ما نیز کویند
کوش خرک هزار پا را کویند تحقیقی راست بیت کرچه صد پا چش دارد کوش
کوش کس یک پای نتواند نهاد هم او کوید بیت کر بکویم عیب تو با کوش خر
در کوش افکند کوشک با اول مضموم و واو مجهول و شین منقوطه مفتوح
بارهایست مانند و یا دام که درون دهن بر سر حلقوم که بجوی
وانرا تازی لوزتان خوانند کوشیار نام یکی از حکمای پارس
حکمای
سینا شاکردی او کرده امیر خسرو فرماید بیت مول شرع اموز
حفظ تو معتبر است ووان کتاب کوشیار کوک کوکه با اول

باول مضموم و واو مجهول سه معنی دارد اول تکمه را گویند و معرب آن قوقه بود
که بر اعضای آدمی بر آید و بخته نشود و آنرا آژخ نیز گویند و بتازی ثؤلول
کوساله را نامند کوکار و کوکال و کوکردانک باول مضموم و واو معروف وکا
که سرگین را گلوله کرده بگرداند و آنرا بتازی خنفسا و بترکی قنبقور خوان
نام یکی از پهلوانان ایرانست کولانج باول مضموم و واو مجهول نانیست در
که از سفیدهٔ تخم مرغ و نشاسته پزند و در شرح انا احمد بمعنی
کلاج و نان کلاج نیز خوانند کولنج و کولخن باول مضموم و واو مجهول و لام مفتوح
حمام باشد و آنرا کلخن نیز خوانند حکیم سوزنی فرماید بیت چو کولخ
کلشن مراست وست که گلشن برآیدم از کولخ مولوی معنوی
حنک کن باکرم کن بهندید رامی دان که دو دو نوحی هر نیز بابدیه
چون کرفتی بلبل زن کرمنم شاه و ربس کولخن کوله باول مضموم و واو مجهول
اول کلوله باشد حکیم شهاب شیرازی راست نظم ز سنگ منجنیق و کوله
بافتاد از جیبت آن زمین از صدمتش لرزان همی شد حبا مبشد
دوم کونه را گویند کومت باول مفتوح ثانی زده و میم مکسور
کنا بیست که بر بنی محوسان که جومت نام داشت نازل شده
شتر بر مبدا شتند محوسان آن بنی را کشتند و آن کتا بارا
و واو مجهول خانه باشد که از گاه سازند و آنرا بهندی جهه

نک باشد و آنرا کونه نیز خوانند حکیم قطران فرماید بیت بسند از بافون وبند
تا بافت از کافور و عنبر چیزی و شبوی بوی کوناب باول مضموم و واو
باشد که زنان بجهت زیبائی با سفیداب بر رخسار مالند کونسته
و واو معروف هر دو طرف سرین را گویند کونه باول مضموم و واو معروف
شد اسنادر و دکی در صفت قلم گفته نظم لنگ دو نره
نک فصیح است و چشم نه و جهان بین تیزی شمشیر دارد
وکونه غمگین دوم طرز و روش باشد حکیم فردوسی فرماید
گفتار بسیار گشت دل مردم خفته بیدار گشت امیر معزی در صفت گلشن
نهاده بر کف تو گوهری کز عکسش شود و کونه چو گلزار و بزم چون
است که مرقوم شد بور بهای جامی راست بیت سر مدان خوش
از دو کونه رخ کرد کونیا باول مضموم و واو معروف ریسمانی باشد که
عمارت بسازند آنرا انگشند و رنگ بریزند تا عمارت کج نشود حکیم
بیت کونوح که ساز باش بختم با مطر کو باش بختم کواره بمعنی گواره است
بیت نیز دو معنی دارد اول اصل و نژاد را گویند حکیم انوری نظم نموده بیت
پادشاه در پناه اعتقادت ملک شاه حکیم خاقانی راست
باز شد سلجق عهد از بهمن گوهر نژاد دوم جوهر باشد
عوض و بدل نیز مرقوم است کوهران باول مفتوح



عناصر اربعه را گویند سفا سفر نکی گفته بیت طاهر پاک گوهران کز نظر سعادتش فر
یافته مزاج گوهران گوهر کش با اول مفتوح نوعی از دست برنجن باشد
سازند در فیع الدین لنبانی راست بیت ز مهر ساعد شاخ ابرساق
در خوناب است و سبزه شبه دوال گوهری سه معنی دارد اول جز
باشد حکیم خاقانی فرماید بیت چشمه حضر ساز لب از لب جام گوهری
آئینه سکندری دوم حسب و نسب و اصل و نسب را گویند سه
و آنرا جوهری نیز خوانند گوی باد نام روز نوزدهم باشد
با اول مفتوح و ثانی مکسور و بای مجهول گوفنکی باشد گوبر
مکسور و بای مجهول غله کوفته باشد گوش و گوشه با اول مـ
معروف و شین منقوط ظرف سبز و تیغ باشد و در بـ
نیز مرقوم است گوبک یکی را گویند گوی گردان و گوی گردانک بمعـ
فصل لام لو با اول مفتوح نیز معنی دارد اول حلوا باشد مجیر
اش دیکار کردند زجام عشرتش بیدار کردند دوم پنبه و
فرماید بیت بدو کسر شان گفت ازبید رپود ره
سوم زرداب را نامند و آنرا بتازی صفرا و بهندی
گفته بیت غلط مکن ز ترش کز برای دفع لوا
رنگ بوی ترش حباب مع اب بود بود در مزید و ان را

